تاریخ قومس

شامل

وقایع تاریخی ، اوضاع جغرافیائی ، سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی و شرح حال عارفان ، دانشمندان ، شاعران ، هنرمندان ، وزراء و مشاهیر نواحی : سمنان ، دامغان ، شاهرود ، بسطام ، جندق و نقاط تابعه آنها

بانضمام

تاریخ مشرق ایران از دوران ماقبل تاریخ تا عصر حاضر

تألیف

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

با مقدمه

استاد دکتر ذبیح‌الله صفا

رئیس دانشکده ادبیات تهران

چاپ اول

فروردین ۱۳۴۴ خورشیدی

این کتاب دردوهزار نسخه بسرمایه مؤلف در چاپخانه اطلاعات
بچاپ رسیده است

بقلم استاد دکتر ذبیح‌الله صفا
رئیس دانشکده ادبیات تهران

مقدمه

کتابی که اکنون از نظر خوانندهٔ گرامی میگذرد محصول کوشش مداوم چندین سالهٔ جوان پاکباز دانشمند و دانش‌پژوهی است که بی‌انگیزهٔ مادی و تنها بر اثر عشق و علاقه شخصی بتحقیق و آرزوی خدمت بزادگاه خود ونواحی اطراف آن فراهم کرده است. اینگونه کتابها که درباره تاریخ و جغرافیای بلاد و نواحی مختلف نوشته می‌شود، در ایران سابقهٔ ممتد دارد و ازروزگاران قدیم نمونه های پرارزشی از نظایر آنها بما رسیده است مانند، کتابهای تاریخ بخارای نرشخی، فارسنامه ابن البلخی، تاریخ طبرستان محمد بن اسفندیار، تاریخ بیهق علی بن زید بیهقی، تاریخ طبرستان و رویان سید ظهیر الدین مرعشی، بدایع الازمان و عقد العلی از افضل الدین ابوحامد کرمانی و چند کتاب ارزندهٔ دیگر که در میان آثار ادبی زبان فارسی شهرت دارند.

ارزش این کتابها تنها از جهت ادبی نیست بلکه بیشتر از جهات مختلف جغرافیایی و تاریخی واجتماعی ونظایر آنهاست. از این کتاب ها

که برخی بظاهر کوچك و محدودند ، اطلاعات بسیار ذیقیمت در بارهٔ مسائل مخصوص به هریك از نواحی که در تواریخ کلی قدیم آنها اشاره یی نمی‌شد میتوان بچنگ آورد . مثلا در بارهٔ مدارس و علما ، جغرافیا، خاصه جغرافیای تاریخی ، خاندانهای بزرك ریاست و امارت و علم ، اطلاعات تکمیلی تاریخی، نکات سودمند در بارهٔ سیر ادب و فرهنگ در ایران و امثال آنها مرهون این کتب است .

ناحیهٔ قدیم کومش (قومس درمتون جغرافیایی اسلامی) یکی از این نواحی مشهور ایرانست که ازروزگاران قدیم همواره اهمیت داشته و نام آن بکرات در کتب تاریخی وجغرافیایی آمده است . اهمیت این ناحیه مخصوصاً در آنست که معبرطبیعی رابطه میان نواحی شرقی وشمال شرقی ایران با نواحی مرکزی و غربی بوده و بهمین جهت کمتر حادثه یی میان شرق وغرب ایران رخ داده که اسمی از کومش در آن راه نیافته باشد . شهرهای مهم کومش وبعضی از قلاع آن از جملهٔ نقاط مهم تاریخی ایران بوده وحوادثی شگرف درآنها سپری شده اند . مانند قلعهٔ رأس الکلب که ترجمهٔ غلط عربی است از کلمهٔ «سگ سر» یا «سگسار» یعنی محل قوم سکا (البته دستهٔ کوچکی ازمهاجران این قوم به محل مذکور) وهمانست که امروز آنرا سنگسر می گویند وقلعهٔ بزرگی ازاسمعیلیه که در شمال شهمیرزاد واقع وبه شیر قلعه موسوم است، واز سلسلهٔ قلاع متعددیست که اسمعیلیان در رشته های البرز کوه داشته اند وقلاع سارو (سارویه) و پاچنار سمنان که مانند کهندژهای قدیم بنظر می‌آید و امثال اینها .

قسمتی از نواحی شمال شرقی سمنان وشمال دامغان امروزی که در پای سلسله جبال قارن قرار گرفته اند از جملهٔ نواحی معروفی هستند که ازدورهٔ اشکانی تا چند قرن اول ازعهد اسلامی محل حکومت سلسلهٔ امرای

آل قارن وخود بتنهایی محل وقایع مهم بوده اند . از شهرهای دامغـان (هکاتوم پیلس) و بسطام (بستام مأخوذ از ریشهٔ ویستهم) و ناحیهٔ معروف خوار و حوادثی که بر آنها گذشته است می‌توان اطلاعات کثیر بدست آورد .

از همهٔ اینها مهمتر وجود عدهٔ زیادی از آثار باستانی در این ناحیهٔ وسیع و همچنین وجود رجال و بزرگانیست که در ادوار ماضیه در دامن قومس تربیت یافتند از قبیل :

بایزید بسطامی ، بوالحسن خرقانی ، منوچهری دامغانی ، علاء الدولهٔ سمنانی ، فروغی بسطامی ، یغما و نظایر آنان از علما و متصوفه و وزرا و امرا .

دربارهٔ این ناحیهٔ عظیم و مهم تاریخی ایران حتماً می‌بایست کتابی تدوین شود که همهٔ مسائل مربوط بآن را از قدیم الایام تاکنون روشن سازد و این کار شگرف مستلزم کوشش و مجاهدت فراوانـی بود که جز بصبر و حوصله و مداومت در تحقیق بپایان نمی‌رسید . جای کمال خوشوقتی است که دوست عزیز و فاضل ما آقای عبد الرفیع حقیقت کمر همت بر میان بست و این مهم را با نیروی جوان و اندیشهٔ پیر خود انجام داد و نتیجهٔ این کوشش چند ساله را اکنون به نام تاریخ قومس بمورد استفادهٔ پژوهندهٔ تاریخ این سامان در آورد .

در این کتاب کلیه مسائل جغرافیائی و تاریخی و باستانشناسی و تحقیقات مربوط برجال و معاریف قومس مورد تحقیق و استقصاء قرار گرفته و ذکر شده است . از خداوند متعال توفیق آقای حقیقت را در خدمات شگرف تر و مهمتری مسألت دارم .

ذبیح الله صفا

آرم تاریخی قومس
(چابک‌سوار اشکانی)

جهان پیر ما ، قهرمانیها ، ازخودگذشتگی‌ها،دلاوریها، نبردها وصحنه های خونین بسیار بخود دیده است و تاریخ زندگانی آدمی ازآغازتا بامروز پر است از این پیش‌آمدها و سرگذشتها. بسیاری ازمردان بزرگ درراه آرمان خود ویاملت خویش‌جان برکف نهاده‌اند، تاریخ‌نیز بارزش هریك داستان و داستانها آفریده است .

پیش گفتارمؤلف

سبحان خالقی که صفاتش ز کبریا
بر خاك عجز میفکند عقل انبیاء
گرصد هزارسال همه خلق کائنات
فکرت‌کنند درصفت و عزت خدا
آخر بعجز معترف آیند کای اله
دانسته شدکه هیچ ندانسته ایم ما

●

روح پدرم شادکه میگفت به استاد
فرزند مرا عشق بیاموز ودگرهیچ

راستی‌باهمه‌قلم فرسائی‌درهرموضوع این تألیف وتألیفات دیگرم ، باید اعتراف‌نمایم که‌بیانم درترجمان احساسات وعشق وعلاقه‌مفرط به‌کار مطالعه وتحقیق‌که با سرشتم عجین گردیده، قاصراست.

من ازروزیکه خودرا شناخته ام تاکنون عشقی بالاتروفاخرتر ازمطالعه وتحقیق در تاریخ‌وشعروادبیات‌وهمچنین‌کاوش‌در گفتارواندیشهٔ‌بزرگان نیافته‌ام، بهمین‌لحاظ‌درراه‌نیل به‌این مقصود عالی‌بامنتهای ازخود گذشتگی‌پیش رفته‌ام‌وگاه اتفاق‌افتاده که شبانه‌روز بیش ازسه الی چهارساعت‌استراحت ننموده‌ام، ولی بعلت‌عشق زایدالوصفی که بتحصیل‌دانش‌داشته‌ام‌هیچگونه خستگی‌درخود احساس‌نکرده‌ام :

ژان‌پل‌سارتر نویسندهٔ وفیلسوف شهیر فرانسوی دریکی ازآثارخود نوشته :

(زندگی‌من‌درمیان کتابها شروع شد، و در میان کتابها نیزبخاموشی خواهدگرائید) بدون مبالغة این‌گفته سارتردرمورد زندگی من‌کاملا صادق است . وشرح احوال نگارنده نیزکه درپایان این‌تألیف بچاپ رسیده مؤید این گفتارمی‌باشد.

کتابی‌که بنظرخوانندهٔ ارجمند میرسد شرارهٔ دیگری ازعشق بمطالعه وتحقیق‌موردبحث درسطوربالا است .

آنتوان چخوف نویسنده بزرگ روس درقطعه (هاملت مسکوی) از زبان یك روشنفکر روسی نوشته است :

(از وقتی بدنیا آمده ام درمسکو زندگی کرده ام . اما خدا شاهد است من ریشه و اصل مسکورا نمیدانم ازعلت وجود ، فایده ونیازهای آن هم سردر نمی آورم ، درانجمن شهر راجع باداره شهر با اعضای انجمن صحبت می کنم. اما نمیدانم مسکو چند میل مربع مساحت دارد ، جمعیتش چقدراست ، متوفیات ومتولدینش چند تا است خرج ودخل شهر چگونه است تجارت آن چطوراست ، وباکی روابط بازرگانی داریم ؟

مسکوغنی تر است یالندن، واگرمسکو غنی تراست علتش چیست ؟ ...)

نگارنده نیز از بدوآشنائی به محیط زادگاه خود وهمچنین مطالعه و ورود درعالم کتاب، نظیرسئوالات فوق الذکررا ازخود مینمودم.

درنتیجه بیشترسئوالاتم بدون جواب میماند، بالاخره بعللی که در مقدمه کتاب اول خود (تاریخ سمنان) نوشتم مصمم به تألیف تاریخ زادگاه خود سمنان شدم ودر اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۱ شمسی نسبت بچاپ کتاب مذکور اقدام نمودم.

بعد از طبع و نشر تاریخ سمنان در ضمن مطالعات دقیق و مداوم خود متوجه شدم که مطالب تاریخی تألیف مذکورآنطوریکه باید یکنفرمحقق و پژوهنده را قانع نمی کند، واز طرفی چون درضمن تهیه مطالب تاریخ سمنان متوجه این امرشدم که یکی از مهمترین ایالات مرکزی ایران که درحقیقت معبرطبیعی شرق وغرب کشور پهناور ایران از قدیمترین زمان تاریخی تاکنون بوده مورد تحقیق قرارنگرفته واسم آن ایالت فقط درکتب تاریخی مضبوط و درحقیقت مدفون و فراموش شده است، بهمین جهت با در نظرگرفتن یاد داشتها و مطالعات آماده شده قبلی خود در موقع تهیه مطالب تاریخ سمنان مصمم به تألیف تاریخ مفصل ایالت تاریخی کومش که عربها آنرا قومس خوانده اند ومورخان ایرانی نیز به پیروی از نویسندگان عرب درکتابهای خود آنرا قومس ثبت نموده اندشدم .

ونسبت به تهیه مطالب پراکنده وآشفته این تألیف پرداختم، در ابتدای کار درنظرداشتم مطالب تاریخی این تألیف را اختصاصی و اجمالی تهیه وتنظیم نمایم ولی درضمن کارمتوجه شدم که بیان سلسله وقایع تاریخی این ایالت بطرز مورد نظر ممکن نیست، وهمانطوریکه نوشته شد سرزمین کومش (قومس) ازقدیمترین زمان تاریخی نقطه ارتباطی نواحی شرق وغرب وشمال شرقی ایران بوده وبعلت اهمیت سوق الجیشی وارتباطی خوددر کلیه وقایعی که درمشرق یا مغرب یاشمال شرقی ایران دراعصار مختلفه تاریخ رخ داده سهیم وشریك بوده است.

بهمین لحاظ وقایع تاریخی این تألیف ازدوران ما قبل تاریخ تا عصر حاضر به تفصیل مورد بحث قرار گرفت وتاریخ مشرق ایران نیز ضمیمه آن گردید .

کتاب حاضر دارای ۲۶ فصل میباشد وبطوریکه ملاحظه خواهید نمود از وقایع تاریخی، اوضاع جغرافیائی ، طبیعی ، سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی وجغرافیای تاریخی ، وهمچنین شرح احوال عارفان ، دانشمندان ، شاعران ، هنرمندان ، وزراء و مشاهیرایالت مذکور از قدیمترین زمان ممکنه تاکنون سخن رفته است .

قضاوت در تهیه وتنظیم مطالب این تألیف را به خوانندگان فاضل و گرامی واگذار میکنم، واسامی افرادی را که در راه تألیف این کتاب بنحوی از انحاء نگارنده رایاری کرده وتشریك مساعی‌نموده‌اند، برای قدردانی از الطاف و محبتهای بی دریغ ایشان ذیلا درج مینمایم :

۱ـ آقای دکتر تقی تفضلی رئیس کتابخانه مجلس شورایملی ۲ـ دوست فاضل‌وارجمندم آقای مهدی بهشتی پور مدیر کتابخانه سازمان لغت نامه دهخدا ۳ـ آقای حسن مشحون سرپرست سابق اداره کل باستانشناسی ٤ـ سرور ارجمندم آقای عباسعلی حقیقت مدیر کل مالی وزارت دادگستری ٥ـ همسرعزیزم خانم مریم هاشمی نسب ٦ ـ آقای علی حاکمی مدیرموزه ایران باستان ۷ـ آقای رستمی عکاس اداره کل باستان شناسی ۸ـ آقای علی معینی سمنانی فارغ التحصیل رشته ادبی ۹ـ آقای رحمت‌الله نجاتی دامغانی ۱۰ـ همکارعزیزم آقای حسین بخشایش ۱۱ـ دوست عزیزم آقای مهندس احمد راشدی رئیس اداره کار و امور اجتماعی شاهرود ۱۲ـ دوست عزیزم آقای محمدعلی شفیعی رئیس کتابخانه فرهنك شاهرود ۱۳ـ دوست شاعرم آقای محمد، احمد پناهی ۱٤ـ دوست ارجمندم آقای کاظم مصطفوی فرماندار ومعاون فرمانداری کل سمنان ۱٥ـ دوست عزیزم آقای رضا ناظمیان معاون فرمانداری و بخشدار حومهٔ سمنان ۱٦ـ دوست ارجمندم آقای حسین طلوعی سمنانی ۱۷ـ آقای علی رضا خان وزیری سمنانی ۱۸ـ آقای علی نوبری عکاس شهرستان شاهرود ۱۹ ـ دوست عزیزم آقای سید احمد میرحسینی رئیس فرهنك پشت بسطام شاهرود ۲۰ـ دوست ارجمندم آقای عبدالمحمد عزیزی معاون اداره کل تعلیمات متوسطهٔ وزارت فرهنك ۲۱ ـ دوست و همکار فاضلم آقای محمود شب‌خیز مقدم ۲۲ ـ دوست هنرمندم آقای دکتر حیدر سعد .

برای بار دوم نیز جداگانه لازم‌میدانم از آقای **دکتر تقی تفضلی** رئیس کتابخانه مجلس شورایملی که با بزرگواری وگشاده‌روئی اجازه‌استفاده ازکلیه کتابهای خطی کتابخانه مذکوررا برای نگارنده‌صادر نمودند، وهمچنین دوست‌فاضل‌وارجمندم **آقای مهدی بهشتی پور** رئیس کتابخانه‌لغت‌نامه دهخدا که باخوشروئی ومحبت‌خاصی سالها ازمراجعات مکرر نگارنده به‌کتابخانه سازمان‌لغت‌نامه استقبال کردند، نهایت تشکروسپاسگزاری را بنمایم

مطلبی که ذکر آن ازهمه‌نظر واجب‌ولازم بنظرمیرسد اظهار قدردانی ازتشریك‌مساعی بی‌دریغ همسر عزیزم‌می‌باشد، زیرا نامبرده باکمال علاقمندی و صمیمیت درپاکنویس کردن فیشتهای‌این تألیف شبانه‌روز نگارنده‌را یاری ومدد کرده‌اندوهمکاری وی برای‌من بی‌نهایت مغتنم وارزشمندبود ، بهمین‌لحاظ از زحمات‌ایشان نیز بدینوسیله‌قدردانی و تشکرمینمایم .

در خاتمه باید اقرار نمایم‌که با تمام تلاشی‌که از طرف نگارنده در بی‌غلط چاپ شدن این‌کتاب بعمل آمد مع‌الوصف در بعضی صفحات‌آن‌کم و بیش غلط های چاپی بچشم میخورد .

لطفاً خوانندگان قبل‌از مطالعه‌اوراق‌آن بادرنظر گرفتن غلطنامه‌آخر کتاب درتصحیح آنها‌اقدام‌فرمایند واین‌نقیصه‌کوچك چاپی را با توجه به تنها بودن نگارنده درامرتصحیح و غلط‌گیری نادیده بگیرند .

طهران بتاریخ پانزدهم فروردین ماه ۱۳٤٤ شمسی
عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

متن سخنرانی آقای دکتر امیرحسین آریان‌پور استاد دانشسرای عالی تهران در مراسم افتتاح کتابخانه عمومی سمنان

انسان و کتاب

کرهٔ زمین بصورت مستقل کنونی درحدود شش‌هزار میلیون سال پیش به وجودآمد. اینکره مانند همه هستی همواره درتغییر کمی و کیفی بود. ازاینرو درجریان زمان، تحول پذیرفت وبخشی ازموادآن دگرگون وجاندارشد.

کره زمین ازلحاظ تطورجانوران از پنج دوران گذشته است: یك دوران مقدماتی و چهاردوران اصلی. ازروی‌سنگواره‌ها یافسیل‌هایی که‌به‌جامانده‌است، می‌توان گفت که نخستین جانداران دردوران مقدماتی یعنی‌پیش از ۱۶۰ میلیون سال‌پیش پدیدار شدند، وانسان در دوران چهارم یعنی تقریباً یك میلیون‌سال پیش پدیدآمد. بنابراین انسان یکی‌از نمودهای جدید هستی است.

انسان جانوری است ازشاخهٔ مهره داران ومانند سایرجانوران مهره‌دار، استخوان بندی اوبرمحوری به‌نام تیره پشت استوار است.

انسان مهره‌داری‌است ازردهٔ «پستانداران» ومانند سایرجانوران پستاندار. بچه‌خود را دراندرون بدن خود، درزهدان میپرورد وسپس میزاید وچندگاهی به او شیرمیدهد.

انسان پستانداری است ازراسته «نخستی‌ها» و نخستی‌ها جانورانی هستند بادست‌ها و پاهایی گیرنده ومغزی رشدکرده شامل لموری‌ها وتارسیه‌ها وانسان‌نماها وانسانها.

امتیازهایی‌که انسان رااز نمودهای دیگر هستی جداکرده است به چهارگونه است: امتیازناشی ازرشد فراوان دست‌ها ومخصوصاً انگشتان، امتیازناشی‌ازرشدفراوان حنجره، امتیازناشی از رشد فراوان دستگاه‌پی، و امتیازناشی از طولانی بودن دوره بستگی بچه‌به بزرگتران. براثراین چهارامتیاز، ابزارسازی وسخنگویی واندیشه ورزی وزندگی‌اجتماعی امکان‌یافت، وانسان برخلاف جانوران‌دیگر، توانست‌درجریان زندگی‌خود، ازیك‌سوطبیعت رابشناسد وشناخت های خودرا به‌نسل‌های بعدانتقال دهد، وازسوی دیگر ابزارکاربسازد ومیراثی از ابزارها از خود باقی گذارد. درنتیجه این‌عوامل، فرهنك وتمدن‌به وجود آمد وطبیعت به سودانسان دگرگون‌شد.

دوره بستگی کودك انسانی به دیگران ازدوره‌بستگی بچه سایرجانوران درازتراست،

چنانکه لموری‌ها فقط چند هفته وانسان نماهاپس ازچند ماه می‌توانند به استقلال زندگی کنند، ولی‌انسان به هیچ روی قادر نیست که پیش ازهشت سالگی از حمایت مستقیم دیگران چشم پوشد. درازبودن دوره بستگی کودك انسانی به دیگران مجالی فراهم آورد تاهرفردی میراث‌های مادی ومعنوی نسل‌های پیش ازخود را تحویل گیرد ویك شبه ره صد ساله رود.

سخنگوئی به فرد انسان اجازه می‌دهد که علاوه برتجربه‌های مادرونزدیکان خوداز آزمایشهای افراد ونسل‌های دیگرهم خبردار شود و برمیراث اجتماعی هنگفتی دست یابد بنابراین باید گفت که انسان به‌وسیله زبان، آزمایشهای اقوام دور از خود ونسل‌های پیش از خودرا یاد میگیرد وازاین راه، جهان اندیشه خود راهم ازحیث مکان وهم از جهت زمان وسعت میبخشد.

هرموجود زنده به هنگام زاده شدن، سازوبرك یا تجهیزاتی با خوددارد که زندگی رابرای او ممکن میسازد. مبنای این تجهیزات مادرزاد را سابقاً «فطرت» یا «غریزه» مینامیدند، ولی‌امروزآن را انعکاس «یا حرکت‌انعکاسی» میخوانند. حرکت انعکاسی‌حرکتی است که خود بخود وبدون تأمل، وفقط براثریك تحریك خارجی از جانور سرمیزند. از این‌قبیل است تنگ شدن مردمك چشم درمقابل نوروترشح غده بزاق درمقابل خوردنی. در هرحرکت انعکاسی، فعالیت یا واکنشی که براثر تحریك خارجی از جانور صادر میشود، «پاسخ طبیعی» یا «پاسخ ساده» نام دارد.

جانوران پست مثلا حشرات تقریباً همه تجهیزات لازم برای زندگی را از دم تولد درخود دارند؛ به عبارت دیگر، طبعاً یافطرة برای زندگی آماده‌اند. ولی هرچه درجه تکامل جانوران بالاترباشد، تجهیزات ثابت فطری آنها محدودتر است، واز اینرو ناچارند که بسیاری ازرموز ضروری زندگی راپس‌از تولد باکوشش خودیادبگیرند، یعنی به «انعکاس شرطی» بپردازند.

اگرچند بارهنگام غذا دادن به جانوری ازقبیل سگ، زنگی‌را به صدا درآوریم، بعداً صدای زنگ به تنهائی برای ترشح بزاق جانورکافی خواهد بود. یعنی‌یك تحریك مصنوعی (صدای زنگ) جای یك تحریك طبیعی (خوراك) رامیگیرد. تأثیرتحریك مصنوعی وپاسخی که جانور به‌آن میدهد، «انعکاس شرطی» خوانده میشود

انعکاس شرطی وسیله‌ای است که دامنه تجهیزات فطری جانوررا بسط میدهد واورا با بسیاری ازکارهای زندگی که فطرة برای‌آنها آمادگی ندارد، آشنا میکند. بدین ترتیب انعکاس‌شرطی که همانا «یادگیری» است، وسیله اصلی حیات جانوران عالی است. هرچه جانوران عالیترباشند، برای ایجاد انعکاس شرطی قابلیت بیشتری دارند، چنانکه انسان میتواند سلسله وسیعی ازانعکاس‌های شرطی تشکیل دهد، وبه لفظ دیگر، هرگونه‌کار وعادتی را بیاموزد. پس‌انسان که دارای تجهیزات مادرزاد ناچیز است، دامنه تکامل نامحدودی دارد. همانطورکه غریزه یا انعکاس طبیعی وسیله تبیین حرکات محدود حیوانات است، انعکاس شرطی‌یا یادگیری تبیین‌رفتاریافعالیت‌های بیکران‌انسانی‌است‌انسان، بدون‌یادگیری قادربه زیستن نیست ازاینرو‌باید یادگیری یاآموزش و پرورش را اصل وذات زندگی انسانی دانست.

چنان که گذشت، یادگیری انسانی با همه اهمیت و عظمت خود، وابسته زبان است، وزبان یا به قول روان شناسان، «شناسایی نطقی» (connaissance discursive)

منحصر به سخن گویی نیست ، بلکه انواع کتابت را هم در برمیگیرد . کتابت که با تمدن عصر مفرغ یعنی درحدود ۲۰۰۰ سال قبل ازمسیح ابداع شد ، بقدری برتوانایی نظری و عملی انسان افزوده است که محققان علوم اجتماعی آن را فصل قاطعی در تاریخ میدانند و به اتکاء آن ، سیر زندگی انسانی را به دو دوره بخش میکنند : دوره پیش از کتابت یا دوره پیش از تاریخ ، و دوره پس از کتابت یا دوره تاریخی .

نخستین نوشته‌های انسان برالواح گلین وسنگی نقر میشد. با پیشرفت روزافزون تمدن ، کاغذ و مرکب وقلم پدید آمد ، مصریان باستان هم کاغذ وهم مرکب ساختند. ولی مردم چین بودند که این دو فن را به جهان آموختند . چینیان در گذشته‌های دور از سولفید جیوه مرکب سرخ ساختند و به کار بردند ، ودرسده چهارم مسیحی مرکب سیاه اختراع کردند . اینان کاغذی ازخیزران و ابریشم فراهم ساختند وبا مهرهایی آلـوده به مرکب کـه بر کاغذ میکوبیدند ، نوعی چاپ به وجود آوردند . سپس توانستند حروف مجزا وقابل چیدن بسازند وفن چاپ را به صورتی که قرن‌ها بعد بار دیگر گوتنبرك اختراع کرد ، در آورند . براثر تکامل چاپ لازم شد که برای تهیه کاغذ ، جنسی مناسبتر از ابریشم سنگین بها وخیزران سنگین وزن به دست آید. گفته‌اند که موتی (Moti) ، فیلسوف چینی برای حمل نوشته‌های خیزرانی که تنها مایملك او بود، سه گاری لازم داشت ووزن اسنادی، که هرروز برای توشیح نـزد خاقان چین، شی‌هوانك‌تی (Shi huonfti) میبردند، به شصت کیلوگرم میرسید . پس در سده دوم مسیحی ازپوست درخت ولیف گیاهان وپارچه کهنه ، کاغذ جدیدی ساختند. کاغذ سازی چینی درقرن هشتم مسیحی به مسلمین ، ودرقرن سیزدهم به اروپاییان رسید.

به برکت همه این نوآوری‌ها کتاب پدید آمد .

کتاب رمز انسانیت است. هرجامعه‌ای به نسبت الفتی که با کتاب دارد، متمدن است . سازمان بین‌المللی اونسکو آمارهایی درباره کتاب فراهم آورده است . مطابق یکی از این آمارها درسال ۱۹۶۰ تعداد ۳٤۱۰۰۰ کتاب مستقل درجهان منتشر شد .

٤٤ درصد ایـن کتاب‌ها در تمام اروپا ، ۲۳ درصد در تمام آسیا ، ۲۱ درصد دراتحاد جماهیر شوروی ، ٦ درصد در آمریکای شمالی (کانادا و ایالات متحد) ٤ درصد در آمریکای جنوبی ، یك درصد در آفریقا ویك درصد دراقیانوسیه انتشار یافت. مطابق یکی دیگر از این آمارها ، درسال‌های اطراف ۱۹٦ تعداد ۷٦/۰٦٤ کتاب مستقل در اتحاد جماهیر شوروی ، ۲۳/۷۸۳ کتاب در انگلیس ۲۳/٦۸۲ کتاب در ژاپون ، ۱۵/۰۱۲ کتاب در ایالات متحد آمریکا ، ۱۰٫۷٤۱ کتاب درهند ، ۱٫۵٦۷ کتاب دراسرائیل منتشر شده است. درهمین زمان در وطن عزیز ما تنها ۵۸۱ کتاب نشر یافته است ، و برای سرزمینی باسابقه فرهنگی ایران چنین رقمی بس ناچیز است. ولی از مقایسه این رقم بارقم انتشارات عراق و عربستان سعودی که به ترتیب ۱٤۳ و ٦۹ است، معلوم می‌شود که درجهان آشفته کنونی تنها ما ازکاروان تمدن عقب نمانده‌ایم .

باشد که جامعه ما وسایر جامعه‌های شرقی بپاخیزند وخود را دریابند ، و امید است که این کتابخانه که به وسیله اداره کل فرهنگ و به همت مردم تاریخی سمنان پدید آمده است به افزایش کتاب و کتاب‌خوان وتکامل انسان وتعالی انسانیت بینجامد.

سمنان ششم آذرماه ۱۳٤۳ خورشیدی

اینك به نقل برخی از تقریظها و قدردانیهائی که بمناسبت تألیف تاریخ سمنان بنام نگارنده‌صادر شده است میپردازد.

۴۴۳
۲۶ر۱ر۴۲

دفتر مخصوص شاهنشاهی

آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

عریضه مورخ ۴۱/۱۱/۱۹ شما بانضمام یك‌جلد کتاب تاریخ‌سمنان که تالیف‌نموده‌اید عیناً از شرفعرض‌لحاظ مبارك ملوکانه گذشت، خاطر مبارك‌اززحماتی که درجمع‌آوری مطالب‌وتدوین آن متحمل شده‌اید مسروروتقدیر فرمودند.

رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی

نقل از روزنامه اطلاعات‌شماره ۱۰۸۱۹ روز پنجشنبه هفدهم‌خرداد ماه‌سال ۱۳۴۱ شمسی

تاریخ سمنان: نویسنده : رفیع

چقدر خوبست که‌می بینیم گاهگاه مردان صاحب قلم وصاحب همتی دامن بکمرمیزنند ویك شهررا که خود درآن نشوونما یافته‌اند طی رساله یا کتابی بهموطنان خویش معرفی می کنند.

نوشتن تاریخ یك‌شهر نه‌تنها اطلاعات گرانبهائی دردسترس تمام مردم‌ایران‌میگذارد بلکه گاه اتفاق میافتدکه مطالب تازه وبدیعی دراختیار اهالی‌خودآن‌شهر به‌آنها عرضه‌میکند واین خودخدمتی عظیم وارزنده‌است.

تاریخ سمنان نیزازجمله‌اینگونه کتابهاست که بوضوح‌و تفصیل‌کامل از جزئی‌ترین تا کلی‌ترین‌خصوصیات شهر عزیز سمنان درآن‌سخن رفته‌است .

نویسنده این کتاب مفید آقای عبدالرفیع حقیقت هستند که زحمات ایشان شایسته تقدیس‌است .

نقل از روزنامه کیهان شماره ۵۶۶۷ روز یکشنبه ۱۳ خرداد ماه سال ۱۳۴۱

تاریخ سمنان تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع).

تحقیق وتتبع درباره وجوه گوناگون وخصوصیات اوضاع واحوال نواحی وشهرهای مختلف امری است که در کشورهای پیشرفته اهمیت فراوانی دارد . در کشورهای اروپائی کمتر شهر وحتی قصبه‌ای رامیتوان یافت که درباب سوابق تاریخی وجغرافیائی و اوضاع و احوال اجتماعی واقتصادی آنجا تحقیقات کافی بعمل نیامده باشد.

در کشور ما نیز کم‌وبیش این‌گونه تحقیقات سابقه داشته وآثار پراکنده‌ای نیزازاین مقوله بجای مانده‌است.

اخیراً اینگونه بررسی‌ها بیشتر مورد نظر وعلاقه محققین ایرانی قرار گرفت و اگر خوانندگان این‌سطور بخاطرداشته باشند، مدتی پیش‌دوکتاب مهم‌وپرارزش بنامهای(تاریخ کرمان) و (تاریخ یزد) رادراین ستون معرفی کردیم.

اخیراً یکی ازمحققیق جوان وباذوق شهر تاریخی سمنان درشناساندن‌زادگاه خود قدمی پرارزش برداشت، آقای رفیع درتهیه‌وتنظیم این کتاب‌سعی‌وکوشش قابل تحسین‌مرعی داشتند، و تاحدودی که‌ممکن بود از مراجعه بمنابع ومآخذگوناگون‌خودداری‌نکردندنظری بفهرست‌مآخذکتاب مؤید این گفته‌است.

بعداز نقل مطلبی ازخودکتاب تجسم زحمات‌مؤلف،درپایان چنین افزوده شده‌است :
توفیق بیشترمؤلف را دراینگونه خدمات پرارزش خواستاریم.

نقل ازشماره سوم‌دوره سی‌ویکم خردادماه۱۳۴۱ مجله‌ادبی ارمغان

تاریخ سمنان:

مجموعهٔ سودمند ومفید دیگری‌است که دریکی دوماه اخیر طبع وانتشار یافته است . چنانچه درشمارهٔقبل درباره کتاب (المناجات اللهیات) نگاشتیم در برابر سیل نشریات و ومطبوعات مبتذل ونادرستی که سالیانی‌چند است بنیان دانش وادب ایران را مورد تهدید و تحقیر قرار داده است. انتشار اینگونه‌کتب که برمبانی تحقیق و تتبع نگارش میبابد نشان دهندهٔ روزنه امیدی‌است که دانشمندان واهل فضل را نیروئی تازه می‌بخشد.

کتاب‌تاریخ سمنان ازشهر کهنسال سمنان سخن میراند ووضع طبیعی، اقتصادی‌وسیاسی آنرا بابیانی‌شیوا توصیف مینماید . علماء ، دانشمندان، شعرا ، و نویسندگانی که از این شهرستان برخاسته‌اندبعلاقه‌مندان وپژوهندگان علم وادب معرفی مینماید.

آقای عبدالرفیع حقیقت متخلص به‌رفیع مؤلف این کتاب‌مردی‌است‌فاضل‌ومحقق‌و برای تنظیم وتهیه مواد ومطالب کتاب مذکور رنجها کشیده وتحقیقاتی نموده که درخور تحسین و ستایش میباشد.

آثار نظمی آقای‌رفیع غالباً درمجله ارمغان بطابع رسیده ومورد توجه اهل ادب‌وهنر قرار گرفته‌است،ماطبع تاریخ‌سمنان‌رابدوست‌فاضل وشاعرخود آقای‌رفیع تبریک گفته‌امیدواریم درکارهای علمی وادبی همواره موفق‌وکامیاب باشند.

مجله ارمغان

نقل از شماره یکم سال شانزدهم فروردین‌ماه ۱۳۴۲ مجله‌ادبی یغما

تاریخ سمنان:

کتاب جامع ومفیدی‌است که اخیراً بهمت‌آقای عبدالرفیع‌حقیقت (رفیع) شاعر جوان باکاغذ اعلا وجلدزرکوب در ۲۴۰ صفحه بقطع وزیری درتهران طبع‌ومنتشر گردیده‌است، این کتاب درده‌فصل و۲۶۳ بخش تنظیم گردیده ودرآن ازاوضاع طبیعی ، سیاسی ، اقتصادی و همچنین خصوصیات اخلاقی وآداب ورسوم وسنن باستانی مردم شهر تاریخی سمنان بوضوح وتفصیل‌کامل سخن‌رفته‌است.

مطالعه این‌کتاب نفیس رابعلاقمندان کتب تاریخی‌توصیه مینمائیم وتوفیق مؤلف جوان را درایجاد آثاری دیگرآرزومندیم.

مجله یغما

نقل ازشماره۴۱۷جمعه۲۲ تیرماه ۱۳۴۱شمسی مجله‌امیدایران

تاریخ‌سمنان . تألیف‌رفیع. اخیراً کتاب جامع‌ومفیدی‌در اطراف جغرافیای کلی شهرقدیمی و تاریخی سمنان بهمت آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع) شاعر جوان ، بگنجینهٔ پربهای تاریخی وادبی افزوده‌شد ، شیفتگان مطالعهٔ آثار تاریخی‌وهم‌چنین مردم روشنفکر سمنان که باوجود پیشرفت‌های عظیم علمی وفرهنگی متاسفانه هنوز فاقد یك‌کتابخانه کوچك است تاچه حد مشکل وتوان فرساست وتاچه اندازه مستلزم‌همت‌وپشتکاراست، نظری‌بفهرست منابع‌ومآخذ کتاب تاریخ سمنان نشان می دهد که‌مولف باذوق وجوان‌چه روزها وشبهائی را در کنج کتابخانه‌ها دیده‌کاوشگرخودرا برای یافتن مطلبی دربارهٔ سمنان‌بجستجواندا‌خته است وخصوصیات‌دیگرکتاب ازقبیل نفاست کاغذ ودقت درچاپ مؤید آن است که تنها شور وعلاقه بزنده ساختن‌سایه روشنهای تاریخی زادگامشوق ومحرك آقای رفیع درتالیف تاریخ سمنان‌می‌باشد.

حاصل کلام آنکه کتاب تاریخ سمنان از کتب باارزشی است‌که مطالعهٔ آن برای علاقمندان کتب تاریخی بسیار پرفایده و سودمند است‌وزحمات مولف آن از هر حیث قابل ارزش وتقدیر و مخصوصا برای مردم سمنان فراموش‌شدنی‌نیست.

ما مطالعهٔ‌کتاب تاریخ سمنان‌را بهمه توصیه‌می کنیم وتوفیق‌مؤلف را دربوجود آوردن آثار گرانبهای دیگر آرزومندیم.

✩✩✩

تقریظ های متعدددیگری درمجله سپید وسیاه ، مجله‌راهنمای کتاب ، روزنامه‌ناهید درباره تاریخ سمنان درج‌شده و مابرای جلوگیری از اطاله‌کلام از چاپ آنها در اینجا خودداری کردیم.

اینك به نقل نامه های تقدیر آمیزچند نفر ازمسئولین‌اداری وبرخی از افرادعلاقمند ودانشمند میپردازد:

۴۱ر۱۱ر۲۴
شماره۴۷۰۹ر‌د

آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نامه مورخ ۴۱ر۱۱ر۲۰ جنابعالی بهمراه یك‌جلدکتاب تاریخ سمنان‌که جامع کلیه

اطلاعات‌طبیعی ، سیاسی واقتصادی آن شهر وهمچنین حاوی خصوصیات‌اخلاقی و آداب و رسوم مردم آنجا بود واصل وموجب کمال تشکر گردید . امیدوارم که درانجام خدمات فرهنگی همیشه توفیق داشته باشید.

نایب التولیه بنیادپهلوی مهندس شریف امامی

تاریخ ۴۱/۳/۱۲
شماره ۵۳۰

آقای عبدالرفیع حقیقت(رفیع)

کتاب‌تاریخ سمنان تألیف‌جنابعالی ، ملاحظه ومطالعه شدالحق کتاب جامعی است و زحماتیکه برای‌جمع‌آوری اطلاعات‌ومطالب‌وتدوین وتألیف‌آن متحمل شده‌اید قابل تحسین است ، ازخداوندمتعال توفیق بیشتری‌را برای ادامه این قبیل خدمات فرهنگی و اجتماعی تحت‌توجهات عالیه اعلیحضرت‌همایون شاهنشاه برای‌جنابعالی آرزومندم .

فرماندارکل سمنان. استقامت

شماره ۵۵۶۷
تاریخ ۱۳۴۱/ ۵/۱۶

آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

اهتمام ومجاهدتی که‌درجمع‌آوری وتدوین تاریخ سمنان فرموده‌اید، ازنظراهل قلم‌و دانش پوشیده نبوده قابل تحسین وتقدیراست، توفیق سرکاررا درتکمیل وانجام این‌امرعالی وپسندیده که در نتیجه زنده کردن مجد و عظمت پیشینیان شریف این شهربوده و حاکی از زحمات شبانه روزی واطلاعات جامع‌ومفید شما میباشد از درگاه خداوند بزرگ مسئلت مینماید. درخاتمه‌تمنا دارد فعلا تعداد پنجاه‌جلد ازتاریخ سمنان را ارسال‌فرمائید تا مورد استفاده قرارگیرد .

شهردارسمنان. شهریاری

شماره ۷۵۱
بتاریخ ۱۳۴۱/۲/۳۱

دانش پژوه محترم وشاعرمکرم آقای عبدالرفیع حقیقت المتخلص‌برفیع

دینی‌راکه باتحمل زحمات بسیاروپژوهش بیشمار نسبت بمسقط‌الرأس خود ادانموده وتاریخ جامعی ازشهرستان سمنان که یکی از قدیمی‌ترین شهورباستانی ایران است تألیف و بطبع و انتشارآن توفیق حاصل‌فرموده‌اید، بسیار ارزنده و درخور ستایش و حق شناسی دانشجویان وقاطبه اهالی سمنان‌است، بنظر اینجانب مطالعه‌کتاب تاریخ سمنان جامع ترین راهنمای ارباب‌معرفت درشناسائی موقعیت تاریخی‌وطبیعی و جغرافیائی وشخصیت‌های گذشته وحال‌محلی‌وبالاخره محتویات‌مکتومه دراین شهرباستانی‌است درمقابل استفاده‌ای که بنده‌از مندرجات سودمند این کتاب‌مستطاب نمودم‌اظهار امتنان‌وقدرشناسی ازجنابعالی را فریضه‌خود دانسته توفیق شما را درادامه این قبیل خدمات فرهنگی ازخداوندمتعال‌مسئلت‌دارم.

سید محمد ارجمند

وزارت فرهنگ نیزطی‌نامه شماره ۷۲۰۴ مورخ‌۷ر۹ر۴۲ رسماً اززحمات نگارنده‌در راه تألیف‌وطبع تاریخ‌سمنان قدردانی وتقدیر بعمل‌آورد.

فهرست فصول و مطالب تاریخ قومس

بنام او

هر که نامُخت از گذشت روزگار
هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

دراین کتاب از ایالتی گفتگو خواهد رفت که در مشرق شهر باستانی **ری** و دامنه‌های جنوبی سلسله جبال **البرز** واقعست وشامل نواحی: **سمنان، دامغان ، شاهرود ، بسطام ، خرقان ، بیار ، فریومد ، سنگسر ، شهمیرزاد، سرخه ، جندق، افتر** و نقاط تابعه آنها می‌باشد.

بطور کلی این ایالت در سیر ادوار پرنشیب وفرازتاریخ باسامی‌مختلف نامیده‌شده‌است. لیکن‌مؤلفان کتاب‌های مسالك ومورخان بعدازاسلام عموما این منطقه‌را بنام **کومش، کومس، (قومس)** ثبت‌نموده‌اند،[۱] بنابراین‌ما دراین تألیف آنرا **قومس** می‌نامیم و بشرح وقایع تاریخی و اوضاع جغرافیائی ، سیاسی ، اجتماعی، اقتصادی و همچنین شرح حال **عارفان، دانشمندان، وزیران ،شاعران ، هنرمندان ومشاهیر** نواحی فوق‌الذکر میپردازیم .

چنانکه در فصل جغرافیای تاریخی در این تألیف خواهدآمد . اکثر نویسندگان کتابهای تاریخی و جغرافیائی بنای شهر**دامغان** را به‌هوشنك ، نبیره **کیومرث** وبنای‌شهر**سمنان**را به**طهمورث** دیو بند، پادشاهان پیشدادی نسبت داده‌اند ، لذا بتبعیت از سوابق جغرافیای تاریخی دوشهر یاد شده که جزءایالت‌مذکورمحسوب است‌مطالب‌تاریخی این‌تألیف نیزازسلسله‌پیشدادیان که بنای اولیه**دامغان وسمنان** بآنان منسوب‌است شروع میشود.

۱ــ طبق تقسیمات کشوری جدیدنواحی فوق‌الذکرباجزئی‌اختلافی درحال حاضر بنام حوزهٔ فرمانداری‌کل سمنان نامیده میشود

فصل اول

دوره ماقبل تاریخ

پیشدادیان

بطوریکه ایرانیان معتقدند و مورخان بعداز اسلام نیز نوشته‌اند : تاریخ ایران از سلسله افسانه‌ای موسوم به‌پیشدادی یا **(نخستین قانونگزاران)** شروع میشود.

مؤسس این‌سلسله **کیومرث** بودکه در نزدزرتشتیان بمنزله **آدم** است و او یادونفر ازجانشینانش **هوشنك** و **طهمورث** گمان میرودکه‌اساس تمدن ایران زمین راگذاشته‌اند[1]

ابوجعفرمحمدبن‌جریرطبری مورخ سترك و عالیقدر ایرانی درباره کیومرث و جانشینانش‌می‌نویسد :[2]

(مردمان را اختلاف‌هست بگاه‌کیومرث اندر ، وهرکسی چیزی‌همی گویند گروهان عجم‌گویند که‌او آنست که آدمش‌خوانند وخلق از اوست و اوراگل‌شاه خوانند ، زیراکه‌از گل‌آفریده‌است ، وبرگل پادشاهی‌کرد ، وجفت او حواهم ازگل‌بود ، وجان‌درتن هردو بیك‌وقت و یك‌اندازه‌کرد ، نه‌پیش‌ونه‌پس ، این‌قول‌عجم است و علماء اسلام‌گویند ، که او یکی‌از فرزندان‌حام‌آدم‌بود، چون‌شیث‌بمرد اورا بابرادران وبرادرزادگان ناساخت کاری افتاد، برخاست وبافرزندان‌خویش بکوه‌**دماوند**آمدند، وآنجا گرفتندوبسیار شدند، وآنجا شهرهاو مأویها‌کردند.

پادشاهی هوشنگ

وازپس‌آن، **هوشنك** پادشاهی بگرفت‌و چنین‌گویند، کین**هوشنك** نه‌پسر **کیومرث** بود . چه‌پسر**مهابیل** بود . **هوشنك** پادشاهی‌همه‌زمین بگرفت ، وجهان آبادان کرد و

---

1 ــ تاریخ‌ایران تألیف سرپرسی‌سایکس

2 ــ تاریخ بلعمی

خلق‌را بخدای‌خواند و دادگر بود و بعمارت وآبادانی زمین‌مشغول بود ، مسجدها بناکرد ونمازکردن فرمود و نخست کسیکه تخته‌ببرید از درختان ودرکرد. وکانهای زروسیم‌ومس ورویءوآهن بیرون‌آورد ، وکاریزفرمودکندن‌تاآب از زمین بیرون‌آورد ، و شهربابل‌بسواد کوفه بناکرد وشهرسوس‌گویندااو بناکرد، و آبهادرجویها اوبراند وآبادانیهاکرد وفرشهااو فرمودکردن ، که‌برزمین بازکشند ، و این‌مویهاکه درپوشند اوپدیدکرد ، چون روباه و سموروسنجاب‌وهرکسی بدودعوی‌کننداز فضلش، وسگان‌را شکاراوآموخت و دیوان‌ازناحیتها اوبیرون‌کرد ، وجهان‌آبادان اوکرد و هرکسی بفضل اومقرآمد . مغان‌پیش‌دادش خوانند وگویند چهل‌سال پادشاه بود وپس‌بمرد، واندرسال**هوشنگ** خلاف بسیارست.

پادشاهی طهمورث

پس **طهمورث** پادشاهی جهان بگرفت و مغان‌گویند که اوبت پرستید.دروغ گویند که اوخدای‌را پرستید و بردین ادریس‌بود وخدای تعالی او را چندانی نیرو داده بودکه ابلیس را ودیوان را فرمان‌بردار خویشتن‌کرده بود . دیوان را فرمودکه ازمیان آدمیان بیرون شوند و همه را از آبادانیها بیرون‌کرد ببیابانها و دریاها فرستاد ، و زینت ملوك و بر اسب نشستن و زین‌برنهادن او آورد، و استر به جهان او آورد و خر بر اسب افکندن تا استرموجود شود ، و اشتر را بار برنهادن و یوز را شکار آموختن، و فارسی نخست او نبشت ، و پادشاهیش‌گویندچهل‌سال‌بود، و گویند نیز کمتر، اما خلاف بسیارکرده‌اند [۱] .

سرجان‌ملکم درباره **پادشاهان‌پیشدادی** چنین می‌نویسد : «باتفاق،جمیع‌مورخین اسلام‌الا**صاحب‌دبستان،کیومرث** اول‌پادشاه‌ایرانست درباب نسب‌وی‌مسلمین متابعت‌تاریخ یهودکرده‌اورا ازنسل**نوح**میدانند وگویند اول‌کسی‌است‌که مردم را از جهالت‌بهیمه‌رهائی داده ، وضع قاعده وقانون درمیان ایشان‌کرد ، دردبستان و **زینةالتواریخ** مسطور است که او پسریاسان‌آجام بود و دیگران اورا پسر زاده**نوح** میدانند ، لکن همه اتفاق دارند براینکه اوسرسلسله پیشدادیان است ، در مبادی‌حال،کسی جز قبیله اوباطاعت‌گردن‌ننهاد، دیگران بمخالفت‌برخاستند،کار بمحاربت‌انجامید در یکی ازجنگها پسرش**سیامك**عرضه‌تیغ فنا گردید.

این‌وقایع در **شاهنامه** مسطور است . **فردوسی** در این‌کتاب نام دیو بر خصمان اطلاق‌کرده است ، این‌لفظ بمعنی ساحر است و در سانسکریت که زبان قدیم هندوستانست بمعنی برهمن ؛ گویا از این‌جهت‌که بعضی‌ازاین طایفه دعوی‌فن سحرکرده‌اند ، لکن‌کلیه لفظی‌است که‌در جمیع ازمنه،مردم عاری از تربیت برخصمی که‌در تدبیر و حیله‌از ایشان‌پیش بوده‌است اطلاق‌نموده‌اند ، چنانچه‌اهالی **تاتار**هنوزهمین نام‌را برمردم**چین** می‌نهند. القصه **کیومرث** بانتقام‌کمر بست و لشگری فراهم‌آورد و پسرسیامك،هوشنك را همراه گرفت، درآن سفر**فردوسی** گوید : جمیع‌شیران و پلنگان و یوزان که در ملك او یافت می‌شدند

---

۱ ـ نقل‌از ترجمه تاریخ‌طبری (بلعمی)

در لشگر او بودند، چون شکست بر دیوان افتاد روی از معرکه برتافتند ، جانوران دمار از بنیاد وجود ایشان برآوردند **کیومرث** پس از این فتح ببلخ که مقر سلطنت و مستقر عزت او بود مراجعت کرد . چنین می نماید که هم از قدیم الایام سالهای دراز **بلخ** دارالسلطنه پادشاهان ایران بوده است، **مؤلف زینة التواریخ** گوید ، بعداز مراجعت به **بلخ**، **کیومرث** تاج شاهی بر سر **هوشنگ** نهاده منزوی شد دیگران گفته اند بعداز فوت **کیومرث**، **هوشنگ** برجای او نشست لکن اتفاق است که پادشاهی او **سی سال** بود.

هوشنگ

هوشنگ، دوم پادشاه از سلسله پیشدادیان است و او پادشاهی بود بعدل وحکمت موصوف، مورخان ایران را، درزمان ووقایع ایام سلطنت وی اختلاف است، گویند شهرهای بزرگ بنا نمود و صنایع مفیده اختراع کرد، در شاهنامه مسطور است که آتش درزمان او پیداشد، واو آنرا نورالهی دانسته، مردمرا به پرستیدن آن امر نمود، معروف است که قنات وکهریز ازمستحدثات اوست وکتاب جاویدان خرد راکه بعضی ازعبارات آن در کتب مسطور است هم بدان پادشاه عالی مقدار نسبت میدهند ، مدت سلطنتش **چهل سال** است بعد از وی **طهورث** دیوبند متقلد قلاده امور گشت. **طهورث** راوزیری بود **شیراسب نام** که باستعانت رأی صائب و دانش وافر وی بر دیوان ظفریافت، در **زینة التواریخ** مذکور است که **طهورث** خواندن و نوشتن را از دیوانی که درحبس او بودند فرا گرفت ، و بدینواسطه ایشانرا ازقید اسارت رهائی بخشید، ودر همین کتاب مسطور است که بت پرستی درزمان ودر عهداو پیداشد وسبب این بود که بیماری مهلکی در ایران شیوع یافت، خلقی کثیر درورطه فنا افتادند، لاجرم هر کرا عزیزی ازاحباب واقارب درگذشتی برای تسلیت خاطر تصویر اورا ساخته درخانه نگاه داشتی، تارفته رفته این رسم منجر به پرستش اصنام شد، سلطنت **طهورث** **سی سال** بود وبعداز وی جمشید برادر زاده او برتخت آمد(1)

جمشید

جمشید معروفترین پادشاه افسانه ای پیشدادیان است کـه بنای **پرسپلیس** راکه امروز تخت **جمشید** نامیده میشود، واختیار سال شمسی و اختراع اکثر صنایع و علوم که مبنای تمدن میباشد باومنسوب است. اختراع شراب را هم از او میدانند واقعه ای برای آن نقل میکنند ومیگویند، مقداری انگور درجائی نگاه داشت چون بعداز مدتی تخمیرشده بود، تصور کرد موذی ومضراست، چندی بعدیکی از زوجات جمشید مبتلا بمرض دردناکی شد وبرای رهائی از زحمت زندگی ازآن مشروب فاسد نوشید ولی برخلاف انتظارخواب خوشی برای اوآمد وشفا یافت وبهمین جهت از آنروز ایرانیها شراب را سم مطلوب نامیده اند. **جمشید** پس از آنکه چندین سال سلطنت کرد گرفتار غرور ونخوت گردید وبنای جور وبیداد راگذاشت

1 ـ تاریخ ایران ـ تالیف سرجان ملکم صفحه ٤

وادعای الوهیت نمود، و بواسطه این انحراف **ضحاك** که پادشاه سوریه بود برانگیخته شد تا براوحمله برد، واو با آنکه به **سیستان** و **هندوستان** وحتی باقصی بلاد **چین** فرارکرد بالاخره گرفتارچنگ دشمن خونخوار گردید وبیرحمانه بقتل رسید، یعنی اورا بین دوتخته چوب گذاشته بتوسط استخوان تیغه پشت ماهی اره کردند ، **ضحاك** که **جمشید** رابا ین خواری هلاك کرد، شخص افسانه‌ای است و اسم او محرف از **اژی دهاك** یعنی مار اولی میباشد،ودرافسانه‌های ایرانی پادشاه عرب‌شده‌و گفته‌اند که‌از دوشهای اومارهای‌صفیرزننده‌ای بیرون آمده که یومیه مغزسر دونفر آدم غذای آنها بود و این خونخواری **ضحاك** اسباب انهدام دولت اوگردید .

فریدون و کاوه آهنگر

بعداز مدتی که ازتسلط **ضحاك** گذشت **کاوه آهنگر** که‌پسران اوراکشته ومغزآنها را غذای ماران ساخته بودند، مردم را بطغیان واداشت وی **فریدون** راکه از نسل سلاطین بود جستجوکرده رئیس شورشیان قرار داد وبعداز محاربات چندی که چرم پارهٔ پیش بند آهنگر در آن جنگها بعنوان پرچم بکار رفت . بالاخره **ضحاك** گرفتار و در درون کوه دماوند دربندشد تابسختی جان‌داد.

فریدون علی‌الظاهر همان تریتانا میباشدکه درودا مذکور افتاده و اعتبار اودرآن کتاب باین‌است که سرعفریت پیروزی راقطع نموده است.

سه پسر فریدون

بنابتاریخ افسانه‌ای فریدون سه پسر داشت، مغرب رابه‌**سلم** ومشرق رابه **تور** داده وتخت وتاج **ایران** را بعد از خود بفرزند کوچکتر یعنی **ایرج** واگذار کرد ، برادران بزرگتر این ترتیب را نپسندیدند و تهدید کردند که بایران حمله کرده حقوق خود را استیفا خواهند نمود .

ایرج نزد برادران رفته اظهار داشت که من حق خود را برتخت و تاج ایران ، واگذار میکنم ، تا درآخر عمر میان‌ما جنگ خانگی برپا نشود، اما سلم و تور قصد قتل ایرج کردند واستغاثه برادر رابرای حفظجان اوگوش ندادند و **فردوسی** آن کلمات را این‌قسم ادا نموده است:

پسندی و هم داستانی کنی — که جان‌داری و جان ستانی کنی

میازار موری که دانه کش است — که‌جان‌داردوجان‌شیرین‌خوش‌است

ایرج بقتل‌رسید، وبرای اینکه قبح برادرکشی کامل شود سراو راحنوط کرده برای پدرپیر فرستادند ، ولی او خود ازکینه خواهی عـاجز بود، لیکن چندسال بعد **منوچهر** پسر**ایرج** بحد رشد رسید و باسپاه جراری بجنگ اعمام‌خود رفته و هر دو را بقتل‌رسانید.

منوچهر

منوچهر جانشین جد خودشد ومستشار معتبر **اوسام** پادشاه **سیستان** بود و اوبا پسر خود **زال** ونواده معروفش **رستم** دوره افسانه‌ای ایرانی راکامل میکند، درآن دوره حتی سلاطین هم درجنب این دلاوران خالی ازاهمیت میباشند.

رستم پهلوان بزرگ ایران است که داستان هنر های اودرجنگ وشکار واکل وشرب هنوز در اذهان ایرانیان تاثیرعظیم دارد، از جمله چیزهائی که ارتباط خیلی نزدیك باین پهلوان داردیکی **رخش**، اسب جنگی اومیباشد، که هیکل وقامت ورشادت وجرئت وی جزو افسانه‌هاست، شجاعت اومخصوصا درجنگهای بین ایران وتوران ظاهرشد، ومحاربات مزبوره بعد ازفوت **منوچهر** وجلوس پسر نالایقش نوذر شروع شد وزیاده ازیك پشت طول کشید. رئیس تورانیان **افراسیاب** بود، واو نوذر رابقتل آورد، مدت ۱۲ سال برایران سلطنت کرد واین دوره ظلمانی، سلطنت **پیشدادیان** راخاتمه میدهد.

پرفسور ادوارد براون مستشرق شهیر انگلیسی در باره پیشدادیان مینویسد: نخستین خدیوخاندان افسانه‌ای پیشدادیان **کیومرث** است، که دراوستا بنام **گیومرتا** آمده است و **گیومرتا** رازردشتیان آدم نخستین دانند. جایگاه او در کوهستان بوده است، خود او وگروه رعایای اوپوست پلنگ میپوشیدند. ودام وجانوران رانزد خودرام کرد. با دیوان جنگید ودرآن جنگ پسرش **سیامك** کشته‌شد. پس ازسی‌سال پادشاهی دیده ازدنیا فروبست و **هوشنگ** پور **سیامك** جانشین اوگشت.

پادشاهی هوشنگ **چهل** سال بود من‌الاتفاق ازسنك وفولادآتش راپدید آورد، وجشن **سده** را بیادگار این کشف بزرك برقرار ساخت. پس‌از اوپسرش **طهمورث** دیوبندبتخت پدرنشست.

طهمورث بنا بروایت **فردوسی** نخستین کسی‌است که‌نه‌تنها یك زبان بلکه تقریبا سی زبان رامانند **یونانی(رومی) تازی** و **پارسی** و **هندی** و **چینی** و **پهلوی** برشته‌تحریر درآورد، تاآنچه بگوش شنیده شود بکتابت بیان گردد. **طهمورث** پدر **جمشید** است که در **اوستا** (یيمه) یا (ییما) ودرکتب هند(ویمه) آمده است. شخصیتی است بکلی افسانه‌ای‌از اساطیر **هندوایران** یعنی مربوط به‌قدیمیترین ازمنه آریائی خیلی پیش‌از آنکه میان زبان اوستائی یاپارسی باستان و زبان آریائی اصلی فرق قائل شوند، چه رسد بفارسی میانه. **طهمورث** رانیز ازآن‌روی دیوبند خوانند که‌دیوان را مطیع ومنقاد خود نمود و بدان شرط دیوان را امنیت جانی داد که‌فن نوشتن راباوبیاموزند.[۱]

با درنظرگرفتن نوشته‌های عموم مورخان اعم از ایرانی وعرب و اروپائی سلسله پیشدادی‌مربوط به قدیمترین ازمنه تاریخ است وباتوجه باین موضوع قدمت بنای شهرهای باستانی وکهن **دامغان** و **سمنان** که جزو ایالت **قومس** محسوب‌بند کاملا مبرهن میگردد.

۱ــ تاریخ ادبیات پرفسورادوارد براون جلداول صفحه ۱۲۵و۱۲۶

کیانیان

اینك میرسیم باولین سلسله تاریخی یا نیمه‌تاریخی که‌معروف به **کیانیان** است.

آرتور کریستن‌سن ایرانشناس نامبردار دانمارکی در مورد شاهان داستانی‌کیان تحقیقات دقیق و عمیقی بعمل آورده و نتیجه تحقیقات خود را در کتابی‌بنام (کیانیان) بزبان فرانسوی درسال ۱۹۳۱ میلادی در **کپنهاك** بچاپ رسانیده‌است ۱ .

در این کتاب استاد فقید با بحث استادانه مفصلی ثابت کرده است که میان شاهان داستانی‌کیان وسلسله تاریخی **هخامنشی**، ارتباطی وجود ندارد ، وتمام‌فرضهای دانشمندانی مانند **هرتل‌وهرتسفلد** را در این‌باب ردکرده، وثابت نموده است که کیانیان عبارتند از یك دسته از امرای محلی مشرق ایران ، در عهود مقدم بر **اوستا** که آخرین آنها **ویشتاسپ** با **زردشت‌پیغامبر** معاصربوده است . اولین پادشاه این سلسله **کیقباد** است، اواز اعقاب **منوچهر** ودر **جبال البرز** منزوی بود. رستم اورا ازآن مکان آورد، و بعد ازاین جریان، دلاور مزبور اولین دفعه بادشمن دیرینه جنك کرد و در محاربه تن بتن **افراسیاب** را مغلوب ساخت وتحصیل شرف وافتخار بزرك نمود ، لیکن پادشاه تورانی بواسطه گسیختن کمربندش جان‌بدر برده فرارکرد، ومصالحه بطور تساوی واقع شد باین قسم که کمافی‌السابق رود**جیحون** سرحددولتین‌ایران‌وتوران‌باشد.

کیکاوس

بعداز **کیقباد** ، **کیکاوس** جانشین پدر شدوی‌برخلاف رای مستشاران بمازندران لشگرکشید ودرجنك بزرگی ازدیوسپید شکست خورد ، قصه **دیوسپید** افسانه‌ایست‌که یقیناً حکایت از قوم سپیدپوست مخصوصی مینماید . باری دراین محاربه لشگرایرانی‌مبتلابکوری شدند، و دور نیست بتوان این قصه را اشاره‌به کسوف واقع در حین جنك **کیاکسار** با **لیدی‌ها** دانست. دراین جنك همه لشگریان ایران بقتل رسیدند و **کیکاوس** نیز اسیر گشت واورا دریکی ازقلاع مازندران محبوس‌کردند. خبر این مصیبت عظمی شورشی در ایران‌افکند، رستم برای‌رهائی وی از بند، عازم آنديارشد وبا پای مردی و شجاعت زیاد خودرا به **مازندران** رسانید و**دیوسفید** رامقتول و**کیکاوس**‌را آزاد نمود . **فردوسی** در**شاهنامه** قصه **هفت‌خان** را بنظم آورده‌است مطابق‌قول **فردوسی، رستم** در این سفر بمعاونت **رخش**‌خود یك **شیر** و یك **اژدها** و یك **عفریت** و لشگری از دیوان و بالاخره **دیوسفید** را هلاك میکند. پادشاه **مازندان** چندی نیز پایداری نمود و آخر الامر بتیر **رستم** ازپای‌درآمدوممالك اوضمیمه حکومت ایران گردید.

۱ــ این‌کتاب درسال ۱۳۳۶ شمسی توسط همشهری‌عزیز، دانشمند ارجمند آقای دکتر ذبیح‌الله‌صفا ریاست دانشکده ادبیات طهران بزبان‌فارسی ترجمه وچاپ شده است.

رستم و سهراب

افراسیاب مجددا بایران حمله کرد وباز **رستم** بنجات کشور پرداخت، در این دوره واقعه حزن انگیز جنك **رستم** با پسرش **سهراب** واقع و در حالیکه او را نمی شناخت بقتل رسانید .

سیاوش و کیخسرو

واقعه مهم بعدازآن، داستان **سیاوش** پسر **کیکاوس** است که بعداز وقایعی نظیر آنچه برای **یوسف وزلیخا** واقع شد، از نزد پدر رفت و **بافراسیاب** پناه برد وابتدا بطور میهمان عزیز پذیرفته شد، لیکن چندسال بعد تهمت هائی بآن شاهزاده زدند وسبب قتل اوشدند، ولی پسرش راکه طفل بودو **کیخسرو** نام داشت پنهان کردند وعاقبت آن پسر بایران آمدو مالك تاج وتخت شد. باری **کیخسرو** پس ازچشیدن گرم و سرد زندگی بمدد **رستم** بر **افراسیاب** غلبه کرد وبالاخره اوراگرفته اسیر نمود وبکینه خون پدرش سیاوش بقتل رسانید، و کیخسرو، عمری طولانی نموده باشرافت تمام زندگی خودرا بسر برد.

لهراسب و گشتاسب

لهراسب که جانشین **کیخسرو** شد بعداز چند سال تخت و تاج را به **گشتاسب** واگذار کرد و اوپیروآئین **زردشت** وحامی او بوده است، در این زمان باز محارباتی با **تورانیها** دست داد و درآن اثنا **لهراسب وزردشت** هردودر **بلخ** بقتل رسیدند.

این بود مختصری از اوضاع سلطنت پادشاهان کیان و بطوریکه سابقا نیز بیان گردید طبق تحقیقات کریستن سن دانمارکی پادشاهان مذکور قبل از طلوع دولت مقتدر هخامنشی درمشرق ایران سلطنت داشتند واین دوره در تاریخ بنام عصر پهلوانی نامیده میشود که از **بلخ** تا **دماوند** و احتمالا تا **ری** تحت سلطه حکومت آنان بوده و ایالت **قومس** نیز جزو مستملکات پادشاهان مذکور بحساب میامده است، ازطرفی بطوریکه از جریان حوادث مربوط بپادشاهان این عصر استنباط میگردد، میدان محاربات آنان درحوالی سلسله **جبال البرز** و **دماوند** و**فیروزکوه** و **سمنان** و **دامغان** و**شاهرود** و**گرگان** حالیه بوده **ورستم** برای استخلاص کیکاوس از این راه بمازندران رفته است، در حال حاضر درچهار فرسنگی شمال غربی **سمنان** بین جاده سمنان به فیروزکوه، قصبه ایست که بنام **افتر** نامیده میشود و اهالی آنجا عقیده دارندکه **افتر** در اصل هفت در(هفدر) بوده است و رستم برای رسیدن **بمازندران** ازآنجا عبور نموده است وخان اول ازهفت خان **رستم** نیزدرآن حوالی اتفاق افتاده است . موضوعی که خیلی جالب وموردبحث استاین است که اکثر اهالی آن قصبه بااینکه سواد ندارند **شاهنامه فردوسی** را از بردارند وبطور حماسی میخوانند.

کریستن سن در مورد سلطنت **کیکاوس** مینویسد : (بنا برروایت **سوتگرنسك** (**کی اوش**) درمیانه **کوه البرز** هفت کاخ برآورد که یکی از **زر** ودو کاخ از **سیم** و دو کاخ از**فولاد** ودوکاخ از**بلور** بودواز همین دژ بودکه دیوان**مازندران**را به بند افکنده و

ازویران کردن جهان بازداشته بود، این‌هفت‌کاخ راصفتی جاودانه‌بود)۱ . مستشرق‌مذکور درهمان‌کتاب راجع بجنك **افراسیاب و منوچهر** مینویسد : تصرف **افراسیاب** درامور ایران ازدوره‌پادشاهی منوچهرآغاز میشوددرکتاب (مینوك‌خرت)(فصل ۲۷ بند٤٤) اشاره به‌پیمان مشهورمیان **ایران وتوران** شده است که بنابرآن افراسیاب پذیرفت که اراضی ایران رااز (**پذشخوارگر**)(**پتشخوارگر**) واقع درجنوب دریای مازندران **تادوژك** (**کابل**) به منوش چهربازگذارد، لیکن دراین روایت سخنی از تیر انداختن**ارخش** که دریشت۸ بندهای ٦ـ۷ مذکور افتاده ودرروایت ملی از ارکان این داستان است‌بمیان‌نیامده، بنابراشاره بندهشن‌فراسیاب، **منوچهر** وجنك جویان‌ایرانی اورا در **پذشخوارگر** به‌بند افکند وبرادر خود **اغریرث**راکه‌خداوند سپاه وپهلوانان ایران رابدعای اوازنیستی‌نجات داده‌بود، بقتل‌آورد. ۲

همچنین‌درباره گرویدن **گشتاسب**، به**زردشت**، پیغمبر بزرگ‌آریائی‌می‌نویسد، درباره گرویدن **ویشتاسب به‌زرتشت** اخبار واشارات‌بسیار درکتب‌آمده‌است ازاین‌روایات چنین برمیاید‌که **امهرسپندان (امشاسپندان)** وآتش‌اهرمزد بر**ویشتاسب** تجلی کردند واورا بپذیرفتن و پراگندن آئین‌بهی برانگیختند ، اماآتشهای مقدس چنانکه پیش‌ازآن گفته‌ایم یکی ازآنها آتش‌جنگجویان یاآتش شاهنشهی (آتورگشسب) است که کیخسروبرفرازکوه (**اسنوند**) بناکرد ، بنابرداستانهای موجودآتش دیگر یعنی **اتورفربغ** ، آتش مؤبدان و(**آتور برزین‌مهر**)آتش‌کشاورزان را ویشتاسب در نقاطیکه معابدآنها در دوره‌ساسانی مشهور بوده‌بناکرد، در نسخه‌هندی بندهشن (فصل۱۷ بند ۵-٦) چنین آمده است که (ییم) **آتش‌فربغ** را بریکی ازکوههای**خوارزم** ساخته بود ودرعهد ویشتاسب آن آتش بکوه (**رشن**) واقع در**کابلستان** ناحیه‌**کابل** انتقال یافت وهنوزهم درآنجا باقی‌است، و عقیده بعضی از دانشمندان روایت نسخه ایرانی بندهشن دراین‌باره رجحان‌دارد (چاپ‌انکلساریا ص۱۲٤) لیکن متأسفانه اشاره جغرافیائی ومحل **آذرفربغ** دراین مورد درست خوانده نمی‌شود .

ویلیامزجاکسن این‌قسمت**روشن‌کوه«کواروند»** (بخارآلود) واقع درناحیه (**کار**) خوانده وتوضیحات مؤلفان تازی گوی وپارسی گوی‌را یادآورشده‌است و طبق آنها **آتش‌فرّبغ** در **دهکده (کاریّان)** واقع‌در ایالت**فارس**مستقربود.

هرتسفلد، همین‌قسمت‌را**روشن‌کوه از ناحیه‌کنارنگان** ، ترجمه‌کرده و ناحیه مذکوررا همان**جلگه‌نیشابور**دانسته‌است، **آتش‌برزین‌مهر،را ویشتاسب برکوه‌ریون** واقع‌در**خراسان** برقله جبال موسوم **به‌یشت‌ویشتاسپان** بناکرد،

اشارات مربوط بجنگ**گشتاسب** با(**کویان**) **و(کرنیان)** که بتفاریق و **گاثاها**

۱ـ کیانیان‌صفحه ۱۱۲

۲ـ کیانیان صفحه ۱۲۷

ذکر شده است غالبا در کتاب هفتم **دینکرت** دیده‌میشود، لیکن بزرگترین لشگرکشی این پادشاه جنگهائی بود که باارجاسب پادشاه **خیونان** کرد این دشمن زورمند دوتن از درباریان خودرا برسالت نزد **ویشتاسب** فرستاد تاازاو خراج طلب کنند ویشتاسب جواب رد دادو آغاز جنگ با **ارجاسپ** کرد ، سپاه **ارجاسپ** از **چینیان** ودیگر اقوام خارجی ترکیب شده بود، جنگهای سخت با این پادشاه زورمند سرانجام بپیروزی **ویشتاسپ** ودین بهی پایان یافت .
بنا بر روایت بندهشن نبرد قطعی میان **ویشتاسپ** و **ارجاسپ** در کوه **(کومس)** واقع در **گرگان**[1] رخ داد .

هنگامیکه سپاهیان ایران درحال پراکندگی بودند کوه **میان دشت** ازهم فروریخت وکوه جدیدی بوجودآمد یعنی کوه **کومس(قومس)** که کوه **(فتن فریات)** یعنی بفریاد رسیدن لقب یافت، بنا بر نقل بهمن یشت(فصل۳ بند۹) این جنگ بزرگ درجنگل سپید و **(سپیت رزور)** واقع شد، این روایت تحت تأثیر یشت پانزدهم بندهای ۳۱-۳۳ پدیدآمده‌است که در آن سخن از جنگ **کیخسرو درجنگل سپید** میرود، درکتاب پهلوی نسبتا جدید **(جاماسب نامك)** بیك جنگ **ویشتاسب** با **(اخوان سپید)** اشاره‌میشود که درجنگل سپید رخ‌دادودر آنجاچنین آمده است که جنگل سپید در کوه **(پتشخوارگر)** قرار دارد. بعد از این پیروزی، ویشتاسب پادشاهان بزرگ‌را بدین نو خواند وبرای هریك نسخه‌ئی ازکتاب اوستا همراه یکی از **مغان** بفرستاد تاآنانرا بدین بهی رهبری کنند.[2]

کریستن‌سن دوره سلطنتی مشرق ایران را بین **۹۰۰** تا **۷۷۵** سال قبل از میلاد مسیح میداند و دوره پیغمبری **زرتشت** را بحدود سال **۶۵۰** الی **۶۰۰** قبل‌از میلاد مسیح نسبت میدهد.

تاریخ تولد و وفات زردشت

طبق نظریه‌اکثرمورخین، زردشت پیغمبر ، اهل **آذربایجان** و شاید از طایفه مجوس بوده است، اگرچه این مسئله محل تردید است و همچنین تاریخ پیدایش و زندگانی او محل اختلاف و گفتگوست، بعضی از مورخین برآنندکه این پیغمبر در **هزارسال** قبل‌از میلاد تولد یافته‌است، وآنطوریکه‌از قصص و حکایات معلوم میشود، و **ویلیام جکسون** هم برآن‌رفته‌است، تولدش **۶۶۰** قبل‌ازمیلاد و وفات‌او **۵۷۳** سال قبل‌ازمیلاد بوقوع پیوسته‌است.

طبق نظریه **هرتسفلد** آلمانی مولدزرتشت پیغمبرشهر رگ **(ری)** میباشد واو ازآنجا بمشرق ایران‌رفته ودر **کشمر** واقع درولایت **خراسان** با **ویشتاسب** ملاقات کرده است ودر نتیجه، آن پادشاه باوگرویده ودرنشرآئین وی‌مجاهدت نموده‌است.

---

۱ ــ بنظرمیرسدکه درجوارگرگان باشدکه همان ایالت قومس مورد بحث ما دراین تألیف‌است .

۲ ــ کیانیان صفحه ۱۴۰ــ۱۴۱و۱۴۲

بهشت پارسیان

بعقیده زرتشتیان بهشت از اقصای **مشرق** در جبال (**هر برزایتی**) یعنی کوه مرتفع که در دوره زبان پهلوی **البرج** و امروز **البرز** خوانده میشود واقعست، واین کوه مجهول الحال اززمین بالارفته وازستارگان میگذرد، وبقلمرو بی نهایت نور، یعنی ببهشت **اهورمزد (منزلگاه نغمات)** میرسدو آن ام الجبال است وقله آن در شرافت ابدی شناوراست، در آنجا شب و سرما و مرض وجود ندارد.

فصل دوم

دورهٔ تاریخی

عصر پهلوانی تاریخ **ایران** چنانکه در فصل سابق شرح دادیم فقط افسانه است، اگرچه در اواخر آن گفتگو از اشخاص تاریخی میشود که درپرده افسانه‌های عجیب وغریب محجوب گردیده‌اند، لیکن از این ببعد از اشخاص تاریخی گفتگو نموده و وقایع را با توجه اسناد زنده و روشن تاریخی بیان خواهیم کرد.

مهاجرت آریانها بفلات ایران

آریانها یکی از شعب مردمان **هندواروپائی** اند، از حیث تحقیقاتیکه راجع بمردمان **هندواروپائی** میشود شعبه **آریانی** شعبه اولی است زیرا آثار تاریخی وادبی آنها از **قرن چهاردهم** قبل از میلاد شروع شده و حال آنکه آثار اولی **یونانی** و **ایتالیائی** بالنسبه جوانتر و آثار ادبی پنج شعبه دیگر نسبت بآثار **یونانی وایتالیائی** هم خیلی تازه است. آریانها بعد از جدائی از مردمان **هندواروپائی**، بطرف **جنوب** رفته بعدها بچندشعبه تقسیم شده‌اند. شعبه **هندی** شعبه **ایرانی**، شعبه **سکائی**، راجع باحوال مردمان آریانی در اعصار قبل از تاریخ اطلاعات محققی در دست نیست، باوجوداین آنچه از تحقیقات علماء حاصل شده، اینست: اولا این سئوالها پیش میآید که کی **آریانها** از سایر مردمان **هندواروپائی** جداشدند؟ بعداز جداشدن کجا بوده‌اند و آیا باهم میزیسته‌اند، یا جدا ازهم؟ راجع بسئوال اول عقیده محققین اینست که نمیتوان تاریخ محققی معین کرد ولی موافق موازین علمی زمان جداشدن **آریانها** از مردمان **هند و اروپائی** باید لااقل درحدود **سه هزار سال** قبل از میلاد باشد، دلیل این نظر از جمله اینکه زمان انشاء کتاب مقدس هندیها تا **۱۴۰۰ قبل** از میلاد بالا میرود، و تردیدی نیست که در این زمان زبان آریانها یکی نبوده چه اگر میبود این کتاب بزبان مشترك نوشته میشد.

برای یافتن زمانی که زبان آریانها یکی بوده موافق موازین زبان‌شناسی باید **هزار سال** عقب رفت پس **آریانها** درحدود **۲۴۰۰** سال قبل از میلاد زبان مشترکی داشته‌اند.

آریانهای هندی وایرانی پس از آنکه مدتها باهم زندگانی کردند از **آسیای** وسطی مهاجرت کرده به**باختر** آمدند، از آنجا شعبه **هندی** بطرف **هندوکش** رفته‌بدره **پنجاب هند** سرازیر شدند و شعبه **ایرانی** بطرف **جنوب** و **غرب** متمایل شده در فلات **ایران** منتشر گردیدند . بعضی محققین باین‌عقیده‌اندکه آریانهای هندی از طرف **پامیر به** هند سرازیر شده و اخیراً این عقیدة نیز اظهار شده‌که جدائی آریانهای هندی از ایرانی در اروپا ، روی داده بعد هندی‌ها در **۱۷۰۰** قبل از میلاد از **قفقازیه** بایران آمده‌اند و آریانهای ایرانی در دنبال آنان بایران وارد شده آنهارا بطرف **مشرق** رانده‌اند.ازآنچه گفته‌شد معلوم است‌که نام (**ایران**) از اسم این مردمان‌است، یعنی **ایریا** ازمضاف‌الیه صیغه جمع (**آیریانام**) میشد ، بعد این‌کلمه بمرور دهور مبدل **آیریان - آیران - ایران -** **ایران** شده . در زمان ساسانیـان **اِیران** میگفتند اما اینکه از کی این سرزمین راَ چنین نامیده‌اند باین سؤال جواب محققی نمیتوان داد ، همین‌قدر معلوم است **اراتستن یونانی** نخستین نویسنده خارجی است‌که این اسم را استعمال‌کرده و قسمتی از **اِیران** را **آریانا** نامیده است. حدود **آریانا** چنانکه **سترابون** گوید (کتاب۱۵فصل۲ بند۸) **اراتستن** چنین معین‌کرده بود : از طرف **مشرق** رود **سند** ، از سمت **شمال** کوههای **افغانستان‌شمالی و هندوکش** وکوههای دیگر تا دربند **بحرخزر** (**دروازه‌کاسپین**) که با **سرده‌خوار** تطبیق میکنند، ازطرف **جنوب** دریای بزرگ عمان ، از سمت **مغرب** حدی که **پارت** را از **ماد وکرمان** را از **پاریتاکن** (**یعنی ولایت اصفهان کنونی**) و **فارس** جدا میکرد ، این حدرا خود **سترابون** خطی میداندکه از **دربند بحرخزر**(**سرده‌خوار**) تا**کرمان** کشیده شده باشد . این است **آریانای‌اراتستن**، ولی‌**سترابون** چندسطرپائین‌تر گوید قسمتی از **ماد** ، **پارس** ، **شمال باختر - سغد** را نیز **آریانا** گویند زیرا این مردمان نیز تقریباً بهمان زبان حرف میزنند . در زمان ساسانیان چنانکه از آثار دیده میشود ، حدود **ایران** یا **ایران شهر** وسیع‌تر بود زیرا **کلده** قدیم یا سواد را بمناسبت اینکه پایتخت درتیسفون بود. شاهان ساسانی (**دل‌ایران‌شهر**) مینامیدند (**معجم‌البلدان** یاقوت ج ۱ ص۴۱۷ - **مسعودی**. **مروج‌الذهب** ج۱ - ص۵) جهت آمدن آریانها بفلات **ایران** محققاً معلوم نیست چه بوده . **اوستا** مملکت اصلی آریانها را **ایران واج** یعنی مملکت **آریانها** مینامد وگوید مملکتی بود خوش آب‌وهوا دارای زمین‌های حاصلخیز، ولی ارواح بد دفعتاً زمین را سردکردند و چون زمین قوت سکنه را نمیداد مهاجرت‌شروع شد ، محققاً معلوم نیست‌که مقصود از **ایران‌واج** چیست ؟ مسکن‌اصلی‌آریانها قبل‌از جدا شدن از مردمان **هند و اروپائی** یا مسکن آنها زمانی‌که با **هندیها** بوده‌اند بهر حال میتوان حدس زدکه در این‌موردهم مهاجرت از جهت زیاد شدن سکنه و تنگی جا بوده‌است در باب تاریخ آمدن آنها **بایران** چنانکه در فوق گفته شد بعضی علماء عقیده دارندکه در حدود **دو هزار سال** قبل از میلاد بوده ، ولی اخیراً این عقیده قوت یافته که از قرن **چهاردهم** قبل از میلاد این مهاجرت شروع‌شده **تا قرن‌ششم** امتداد یافته‌است . راجع باینکه آریانها بعدازورود **بفلات‌ایران** چگونه منتشرشده‌اند، بایدگفت که‌در**اوستا** اسامی شانزده مملکت ذکرشده‌است :

شانزده مملکت اوستائی از اینقرار است: ۱ـ ایران‌واج، مملکت آریانها ۲ـ سوغده = سغد ۳ـ مورو = مرو ۴ـ باخذی = باختر ۵ـ نیسایه = بعضی با محلی در دو فرسخی سرخس و برخی با نیشابور تطبیق میکنند ۶ـ هرای‌و = هرات ۷ـ وای‌کرت = کابل ۸ ـ اورو = طوس یا غزنه ۹ ـ وهرگان = گرگان ۱۰ ـ هرهوواتی = رخج در جنوب افغانستان ۱۱ ـ ای‌تومنت = وادی هیلمند ۱۲ ـ رگ = ری ۱۳ ـ سخر یا حجر = شاهرود ۱۴ ـ ورن = صفحه البرز یا خوار (گرمسار) ۱۵ ـ هیت‌هندو = پنجاب‌هند ۱۶ ـ ولایاتی که در کنار رودخانه رنگا است وسر، یعنی مدیر ندارد = معلوم نیست کجا بوده.

یکی از آنها معلوم نیست کجا بوده واز **۱۵** مملکت دیگر اولی **(آیران واج)** و دو مملکت آخری صفحه **البرز** و **پنجاب‌هند** است ازاینجا بعض محققین استنباط میکنند که این ولایات خطسیر و انتشار **آریانها** رانشان میدهد بنابراین عقیده، خط انتشار آنها از اینقرار بوده، آریانهای **ایرانی** از **سغد** بطرف مروآمده بعد **هرات. نیسایه** و **کابل** را اشغال کرده‌اند. پس از آن بطرف **رخج** و **هیلمند** رفته چون بدریاچه **زرنك (دریاچه سیستان)** رسیده‌اند **ودریاچه** مزبور درآن زمان بزرگتر ازدریاچه کنونی بوده وآنطرف نگذشته‌اند بخصوص که‌درطرف جنوبی‌آن اراضی **بلوچستان** و **مکران** حالیه شروع‌میشود و این اراضی بواسطه بی‌آبی و هوای بسیار گرم، آریانها راجلب نمیکرده، از این جهت بعداز اشغال **سیستان** بطرف مغرب رفته‌ولایت جنوب **خراسان** وصفحه **دماوند** و **ری** و **قومس** رااشغال کرده‌اند، درباب‌اینکه چه‌مردمانی درایران میزیسته‌اندعقیده‌ای که‌ازتحقیقات‌حاصل شده این‌است : در **مغرب** ایران مردمانی موسوم به **کاس سو** که‌نژاد آنها محققا معلوم نیست ومورخین یونانی آنها **را کوسّیان** یا **کیسی** نامیده‌اند، در **گیلان، کادوسیان،** درمازندران، **تپوریها،** درمیان **کادوسیان** و **تیوریها، ماردها** یا **آماردها** (سفیدرود را درعهد قدیم آمارد مینامیدند) درجنوب غربی، **عیلامیها،** راجع به‌باقی قسمتهای‌ایران عقاید مختلف است بعضی باین عقیده‌اند که سواحل **خلیج پارس و عمان** از حبشیها یاکلیه از مردمان سیاه‌پوست مسکون بوده است، برخی عقیده دارند که سکنه تمام فلات‌ایران، قفقازیه واروپای جنوبی‌درزمان بسیارقدیم ازسیاه پوستها یااز نژادی که شکیل نبوده ترکیب‌مییافته. بهرحال وقتیکه آریانها بفلات ایران آمده‌اند، دراینجا مردمانی یافته‌اندکه زشت وازحیث نژاد ـ عادات ـ اخلاق ـ ومذهب ازآنها پست‌تر بوده‌اند، زیرا آریانها مردمان بومی را **(دیو)** یا **(تور)** نامیده‌اند علاوه بر این در **مازندران** آثاری بدست آمده است که خیلی قدیم‌است ودلالت برصحت این‌استنباط میکند. رفتارآریانها بااین مردمان بومی مانندرفتار غالب بامغلوب بوده، بخصوص که آریانها آنهارا ازخود پست‌تر میدانستند بنابراین درابتدا هیچ‌نوع حقی برای آنهاقائل‌نبودند، بلکه باآنها دائما جنگ‌میکردند وهرجاآنهارامییافتند میکشتندولی بعدهاکه‌خطر بومیها برای آریانهارفع‌شدوآریانها کارهای پرزحمت‌راازقبیل‌زراعت ـ تربیت‌حشم ـ خدمت درخانواده هاازدوش‌خود برداشته‌بآنهامحول کردند، بومیهاطرف احتیاج

شدید واقع‌شده دارای حقی گردیدند، مانند حق غلام و کنیز ، که در تحت حمایت اربابها میزیستند، ازاین زمان اختلاط آریانها با بومیها شروع‌شد، ترتیب برقرار شدن آریانها در ایران بعضا از داستانهای قدیم‌ما و تااندازه‌ای نیز ازمقایسه طرز مهاجرت و برقرار شدن شدن سایرمردمان **هند** و **اروپائی** درممالك مفتوحه استنباط شده ، **آریانها** برای‌تاخت‌و تاز بایران نیامده بودند، بلکه میخواستند دراین مملکت برقرار شوند ، و با این مقصود میبایست اراضی‌را ازبومیها انتزاع‌کنند، برای رسیدن بمقصود بهرجاکه واردمیشدند پس‌از جنگ با بومیها **قلعه‌ای** بنامیکردند. درون قلعه رابدو قسمت تقسیم کرده قسمتی رابمساکن خانواده‌ها تخصیص میدادندوقسمت دیگررا به‌حشم.در این‌محوطه شبها آتشی بادومقصودروشن میکردند.

اولا برای اینکه خانواده‌ها ازآن سهمی ببرند، و دیگر ازاین جهت‌که اگر بومیها شبیخون زدند پاسبانان آتش راتیزکنند تامردان قلعه برای جنگ بیرون آمده دشمن را از اطراف قلعه برانند، بعدها این‌قلعه‌ها مبدل بدهات وشهرها شد [1]

قوم ماد

بطورکلی ازمنه تاریخی ایران ازاواخر **قرن هشتم** قبل از میلاد شروع میشود در حوالی این قرن سه قوم آریائی در ایران جاهائی را اشغال و دولتهای ملوك الطوایفی تشکیل داده بودند در **مغرب مادیها ـ در مشرق باکتریها (باختریها) ودرجنوب پارسی ها**

مادیها مردمانی بودند آریائی نژادکه درابتدای **قرن‌هفتم** یا اواخر **قرن‌هشتم** قبل‌از میلاد **دولت‌ماد** راتاسیس کردند. باین سئوال‌که‌کی **مادیها** بفلات **ایران** آمده‌اند جواب محققی نمیتوان داد ، یعنی تاریخ آمدن‌آنها هم مانند تاریخ آمدن آریانها بفلات **ایران** محققا معلوم نشده است.

در کتاب **هرودت** مورخ بزرگ یونان مذکور است‌که مؤسس دولت ماد **دیوکس** پسر **فراارتس** بوده است، اودر عدل وداد چنان معروف شد که ابتدا اهل‌دهکده وبعدها تمام قبیله اوبرای شنیدن احکام اواجتماع میکردند، چون **دیوکس** این قدرت وحیثیت‌را درخود دید اظهارکردکه من‌دیگر نمیتوانم تمام اوقات‌خود راصرف محاکمه و دادرسی هم شهریهاکنم واز امرشخصی خودم بازبمانم . بنابراین ازقضاوت دست‌کشید وسپس چنانکه او پیش‌بینی‌کرده بود دزدی وغارتگری وهمه‌قسم اغتشاش شیوع پیداکرد. اهل **ماد**آن اوضاع را بااحوال سابق مقایسه‌کردند وبقول **هرودت** اظهار داشتندکه (اگر ترتیب‌کشور بهمین قسم بماند نخواهیم توانست دراینجا زیست کنیم، باید برای خود پادشاهی معین کنیم تا ـ مراقب امور ماباشد وبواسطه اغتشاش وهرج و مرج مجبور بمفارقت ازولایات خودنشویم) پس **دیوکس** رابسلطنت برگزیدند وی اول کاری که‌کرد این بودکه یکدسته مستحفظ

1 ـ تاریخ ایران باستان‌تالیف حسن‌پیرنیا صفحه ۱۵۴ـ۱۵۷

برای‌خود اختیار نمود وپس‌از آن بساختن **پایتخت** پرداخت و برای این مقصود **اکباتان** (**شهر همدان**) را انتخاب کرد.

قوم ماد مرکب ازشش طایفه‌معتبر بود، در این زمان تحت قدرت واحدی در آمد. ابتدا ناحیه اطراف **همدان** درتحت انتظام درآمد. لیکن این مرکز بزودی قلمرو خود رابسط داد تا اینکه حدشمالی آن به **بحرخزر** رسید ودر جانب شمال غربی شامل ایالت **آذربایجان** شد ودر مشرق آن صحرای **لوت** بود. در مغرب و جنوب باایالات سرحدی **آسوری** متصل میشد وبعد ها سرزمین‌ماد به‌سه **استان بزرگ** تقسیم گردید:

قسمت‌اول - ماد کبیر که‌امروز آنرا **عراق‌عجم** یا **اراک** گویند. **قسمت‌دوم** - ماد آتروپاتن که اکنون **آذربایجان** نام دارد. **قسمت سوم** - ماد (**راجیانا**) که ولایات اطراف **تهران** حالیه باشد. و درآنموقع برحسب ظاهر حدشمالی دولت ماد **رود ارس** بودکه امروز سرحد **ایران وشوروی** است، **گیلان** و قسمتی از **مازندران غربی** نیز در تحت سکنای ماد بوده است و حدود شرقی آن را **ابواب خزر** (**سردره خوار**) دانسته اندکه در چند فرسخی مشرق ری‌واقع است و در جنوب تنگه مزبورکویر مرکزی ایران است، طبق تحقیقاتی‌که بعمل آمده‌است‌در این دوره **صفحه‌قومس** موردنظرما در این تألیف، **جزء ایالت‌پارت** که در صفحات بعد مشروحاازآن گفتگوخواهیم کرد، محسوب میشده وایالت **پارت** نیزجزومتصرفات **باکتریها**(**باختریها**) بوده‌است، بیش‌ازاین‌اطلاع روشن و صحیحی در دست نیست، متأسفانه نویسندگان **یونانی، رومی، ارمنی ویهودی** **ازصفحات‌مشرق ایران در این‌دوره اطلاعی‌نمیدهند** و دلیل آن نیز کاملامبرهن است زیرا دولت **آسور درقرن هشتم** قبل از میلاد به صفحاتی‌که بعدها جزومادمحسوب میشد لشگرکشید و از طرف مشرق بکنار**کویر بزرگ** ایران‌رسید، ولی بتصور اینکه‌تا **آخرین‌نقطه دنیارا** متصرف شده است، دست از تاخت و تازکشید. زیرا آسوریها از **دماوند** وقدری بعدترکویر لوت را **آخر دنیا تصور میکردند**[۱]

۱- تاریخ‌ایران باستان صفحهٔ ۲۱۹۱

فصل سوم

هخامنشیان

طلوع دولت پارس

بزرگ شدن پارسیها یکی از وقایع مهم تاریخ قدیم است، اینها دولتی تأسیس کردند که عالم قدیم را باستثنای دوثلث **یونان** در تحت تسلط خود درآورد، وقتی‌هم که‌منقرض‌شد پارسیها ازعرصهٔ تاریخ خارج نشدند بلکه درمدت **۲۵قرن** مکرر بلندیها و پستیهارا **پیموده** همواره از اوج به حضیض و از حضیض باوج رفتند، افتادند و برخاستند، باز افتادند و برخاستند، ولی از صفحهٔ ایرانبانی وگاهی‌هم جهانداری خارج نشدند، این بود که اسم آنها بدوام بر (جریده عالم) یا تاریخ ثبت شد و از عهد قدیم تا امروز در خارج ایران، **پارس** یا **فرس** و یا **پرس** (با یك تصحیف جزئی در زبانهای مختلف) **قائم مقام** نام ایران گردیده‌است.

همانطوریکه درفصول گذشته بیان گردید پارسیها مردمانی هستند آریائی‌نژاد که‌معلوم نیست کی بفلات **ایران** آمده‌اند، در **کتیبه آسوری** از **قرن‌نهم** قبل از میلاد از مردم **پارسواش** ذکری شده و این مردم در طرف **درياچه‌اروميه** میزیسته اند و بعضی گویند در **کرمانشاه** کنونی سکنی داشتند، بعضی از محققین مانند **راولین‌سن** و**پراشك** عقیده داشتندکه مردم **پارسواش** همان پارسیها بودند، ولی عجالتا محقق نیست که چنین باشد بعد پادشاهان **آسورتا۶۹۱ ق٠م** دیگر ذکری از **پارسواش** نمیکنند و در این سنه باز **کتیبه‌آسوری** گوید، که در جنگ خلوله مردمان **پارسواش**، **انزان** و **ال‌لیبی** به **عیلامیها** کمك‌میکردند، بنابراین بعضی محققین مانند **پراشك** باین عقیده اند که مردم **پارسوا** از شمال بجنوب رفته در مملکتی‌که بعد‌ها بمناسبت نام این مردم موسوم به**پارس** **گردیده** برقرار شدند. بهرحال ازکتیبه‌های آسوری معلوم است که در زمان **سلم نصر** (۷۳۱ - ۷۱۳ ق٠م) و **آسورحیدین**. که در سال **۶۶۲ ق٠م** سلطنت داشت، پادشاهان یا امرا **پارسواش** تابع آسور بوده اند، پس از آن **فروورتیش**پادشاه ماد (۶۵۵ - ۶۳۳ ق٠م) **پارس** را تابع **ماد** کرد.

هرودت گوید (کتاب اول بند ۱۲۵) پارسیها به شش طایفه شهری و ده‌نشین و چهار طایفه چادر نشین تقسیم شده‌اند ، شش طایفه اولی اینهایند : **پاسارگادیان**. **مرفیان ماسپیان** . **پانتالیان** . **دروسیان** . **گرمانیان** . و چهار طایفه دوم اینهایند : **دائیها مردها** ، **دروپیک‌ها** ، **ساگارتیها** از طوایف مذکوره سه طایفه اولی بر طوایف‌دیگر برتری دارند و دیگران تابع آنها میباشند ، بنا بر این گفته **هرودت** بعضی محققین گمان کرده‌اند که سه طایفه اولی آریائی بوده‌اند و طوایف دیگر آریانیهائی که با بومیهای‌اولی این سرزمین‌مخلوط شده بودند. راجع بطایفه **گرمانیان** تصور میکنند که‌همان **کرمانیان** اند . در میان طوایف چادرنشین اسمی ذکر میشود که جالب توجه است ، مقصود طایفه **دائی‌ها** است و چنین بنظر میآید که اینها **سکائی** بوده‌اند زیرا طایفه‌ای از **سکاها** در شمال **گرگان** و در ساحل جنوب شرقی **دریای خزر** سکنی داشتند ، موسوم به داه یا بزبان اوستائی (**داا**) بودند و بودن طایفه **سکائی** در **پارس** میرساند که استیلای **سکاها** در شمال شرقی ایران دامنه ممتدی داشته و تا حدود **پارس** هم‌این‌دامنه کشیده‌شده‌بوده، بعضی از جمله **کنت‌گوبی‌نو** در تاریخ پارسیها **دروپیک‌ها** راهم **سکائی** دانسته‌اند[1]

مؤسس سلطنت پارس هخامنش است که تقریبا در سال **۶۵۰** قبل از میلاد میزیست و از امرای **پاسارگادیها** بود . پایتخت او شهری بوده‌است موسوم بهمین نام که خرابه‌های آن متعلق بزمان **کوروش کبیر** هنوز باقی است . از خود هخامنش که سلسلهٔ بزرگی بنام وی خوانده شده است کارهائی معلوم نیست لیکن محترم بودن او دلیل براین‌است که اوطوایف‌مختلف پارس را قبل از آنکه بعرصهٔ تاریخ قدم بگذارند در تحت یك‌ملت‌درآورده وپسرش **چیش‌پش** از ضعف دولت ایلام بعد از مغلوبیت وی بدست (**اسور بانیپال**) استفاده کرده ناحیه موسوم به **انزان** یا **انشان** راکه شامل **شوش** وتلال مجاورآن (**خوزستان**) بوده متصرف شد و عنوان **پادشاه‌کبیر** وپادشاه انشان اختیار نمود ، چون وفات‌یافت‌یکی از پسرهایش مالك انشان وآن‌دیگر صاحب سرزمین پارس گردید .

کوروش کبیر

همانطوری‌که در بخش گذشته گفته شد از دودمان هخامنش شاخه ای در انشان و شاخه‌ای **در پارس** فرمانروا شد و **درقرن ششم** قبل ازمیلاد هردو قسمت باطاعت یکنفر از دودمان مذکور درآمد که **کمبوجیه** نام داشت وی دختر **استیاکس** پادشاه **ماد** را بزنی اختیار کرد و فرزندی از این وصلت پیداشد که همان **کوروش کبیر** است .

اسم این‌شاه راچنین نوشته‌اند: درکتیبه‌های او وسایر شاهان هخامنشی بپارسی قدیم (**کورو**) یا **کوروش** (کورائوش‌درصیغه مضاف الیه) درنسخه عیلامی، کتیبه‌ها . **کوراش** ببابلی(درلوحه‌های نبونید) **کورِش** ، درتورات **کوروش‌وکورِش** ، بیونانی **کورس** بعداین‌اسم به روم رفته‌**سیروس** شده‌واکنون دراروپا باجزئی اختلافی‌سیروس‌یا **سایروس** یا چیزی نزدیك بآن گویند .

۱ــ تاریخ ایران باستان تألیف پیرنیا صفحه ۲۲۷

کوروش درسال ۵۵۹ قبل ازمیلاد جانشین‌پدر شد ودرسال ۵۵۰ برممکت **ماد** تسلط یافت‌و **اکباتان** (**همدان**) پایتخت آنراتسخیر کرد، **وهمدان** را پایتخت‌تابستانی **وشوش** راپایتخت‌زمستانی خودقرار داد ، و دراثر همت و دلاوری ونبوغ‌ذاتی، **نخستین‌دولت بزرک‌جهان** یعنی شاهنشاهی ایران‌را بوجود آورد، که مشرق آن **برود سند** واز طرف شمال به‌رود **سیحون** و مغرب **بدریای مدیترانه و مصر** و جنوب **بخلیج فارس و دریای هند** محدودبود.

محاربات شرقی کوروش

کمی پس از تسخیر **سارد** وقبل ازتسلیم شدن بلاد یونانی آسیای صغیر، **کوروش** بجانب مشرق شتافت ومدت پنج شش‌سال یعنی از سال ۵۴۵ تاسال ۵۳۹ پیش‌از میلاد تقریبا از نظر غائب ومشغول‌محاربه‌با طوایف غیرمعلوم بوده است، ومحتمل‌است که‌این محاربات برای فرونشاندن شورشهائی بوده، که در ایالات بحمایت خاندان ماد، روی‌داده بودوچنانچه او توقف خودرا درمغرب ادامه میداد این شورشها کسب اهمیت نموده دامنه‌آن بسط‌وتوسعه پیدا مینمود، در هرحال اطلاعات ماازآن دوره زندگانی **کوروش** چندان روشن نیست ، نقل‌کرده‌اند که ابتدا به **باختر** حمله بردوچون اهل آن ولایت دانستند، که **کوروش** دختر**استیاك** را تزویج نموده مصالحه واقع شد، وممکن‌است این داستان بی‌اصل نباشد . طوایف **سکا** وقسمت‌معظم **افغانستان** نیز مسخر شدند. بعد از قتل **کوروش** که در سال ۵۲۹ قبل از میلاد درمحاربه‌ای‌باقوم‌دهاکه در**پارت** بودند، **کمبوجیه** پسر ارشد **کوروش** بسلطنت رسید وطبق وصیت**کوروش** پسر دومش موسوم به‌**بردیا** میبابد بحکومت**خوارزم و پارت وکارمانیا (کرمان)** ایالات شرقی مملکت باقی بماند و ایالات مزبوره بواسطه **کویرلوت** از مابقی ولایات جدا شده وباین واسطه بیش از آنچه بعد مسافت اقتضا داشت ازمرکز دور افتاده بود، **اما** ترتیبی که**کوروش** در نظر گرفت تقریبا صورت گرفتنی نبود زیرا **بردیا** درنزدمردم محبوب ومحل توجه بود، و از طرفی**کمبوجیه**برای ادامه نقشه‌های جنگی کوروش بزرك مشغول تهیه‌جنك با **مصر** گردید، لیکن کشور بزرگی را رهاکردن وبرادرمحبوب‌القلوب را در **ولایات شرقی** گذاشتن خلاف حزم دانست، و دستور داد نهانی برادرش را بقتل برسانند. درسال ۵۲۵ قبل‌ازمیلاد **کمبوجیه**کشور**مصر** را تسخیر نمود وباعث محو و انهدام سومین دولت معظم دنیای قدیم گردید، و با افزوده شدن **مصر** برمستملکات **کمبوجیه** دولت هخامنشی دراین تاریخ مالك کشوری‌شدکه از جمیع دولتهای ماقبل‌آن وسیعتر بوده و از **رودنیل**تا **سیحون** واز دریای **سیاه**تا **خلیج فارس** امتداد داشت.

انتحار کمبوجیه

کمبوجیه درسال ۵۲۱ قبل‌از میلاد از **مصر** بیرون آمد و در حالیکه از سوریه عبورمیکرد خبرباو رسیدکه انقلابی در ایران رخ داده ویکنفر از مجوسان پیشوای انقلاب شده‌وشورشی برپاکرده است، وی شباهت زیادی به‌**بردیای مقتول** داشت ولی مادر و

خواهران بردیاوهمچنین عامه مردم ازقتل‌اوبی‌خبر بودند. **کمبوجیه** بقصد جلوگیری از فتنه وفسادبرسرعت‌خود افزود، اماگویادربین‌راه خبرروگردان شدن اتباع خود راشنید و درعالم یأس‌وافسردگی‌خویش رابقتل‌رسانید.

داریوش بزرگ

داریوش پسر **ویشتاسپ** هخامنشی است. **ویشتاسپ** چنانکه **هرودت** گوید در زمان **کوروش**‌وپس‌ازآن‌والی **پارس** بودولی در زمان **داریوش** والی **باختر و پارت** شد ، از تاریخ معلوم است‌که‌کمتر شاهی دربدوجلوس‌خودبتخت، **بقدرداریوش** بامشکلات عدیده‌وطاقت فرسا، مواجه‌شده است . غیبت طولانی **کمبوجیه** از ایران که چهار سال طول‌کشید، اخباری‌که در غیاب اومنتشر میشد، بتخت نشستن بردیای دروغی‌وکارهائی‌که‌او در مدت‌هفت ماه برای‌جلب مردمان ایالات‌کرد(مانند عفو نمودن‌مردم ازپرداخت مالیات وعوارض‌وخدمت‌نظامی) منجر به‌یاغیگری‌بیشترایالات‌تابعه‌ایران گردید،و**داریوش** مجبور شد بسیاری ازولایات کشور خودرا بقوه قهریه تصرف کند، **داریوش** درسال ۵۲۱ قبل از میلاد پس‌ازقتل‌بردیای دروغی‌بترتیب خاص وافسانه‌آمیزی‌بسلطنت‌رسید.

طغیانهای هشتگانه

نوشته‌های مورخین یونانی راجع به اغتشاشات ویاغیگری‌های بدو سلطنت **داریوش** مختصراست‌وآنهم دربعضی کیفیات باتاریخ مطابقت‌ندارد.امانوشته‌های**داریوش** (کتیبه‌های بیستون) اطلاعات بیشتری میدهدهرچند این‌شاه‌هم‌بکیفیات نپرداخته ولی‌اغتشاشات‌مزبوره رایکایک‌شمرده است، اسم‌اشخاص‌ومحل‌ها را برده ماههای جنك رامعین‌نموده‌است‌مادر اینجا فقط بذکر شورشهائی‌که‌مربوط به ایالات مشرق‌ایران است‌میپردازیم، بندشانزدهم، ازکتیبه بزرك بیستون درباره شورش **پارت** (خراسان) و**گرگان** چنین مینویسد:

(... پارت(خراسان) وگرگان برمن شوریده بطرف فرورتیش رفتند . ویشتاسپ‌پدر من درپارت بود. مردم شوریدند وویشتاسپ با قشونی درمحلی موسوم به ویش‌پا اوزات، درپارت با او جنگید اهورمزدا مرا یاری کرد . باراده‌او،ویشتاسپ شورشیان را شکست‌داد . پس‌از آن‌مملکت مطیع من شد روز ۲۲ ماه‌ویخن این جنك روی‌داد).

ستون سوم

(بند اول... پس‌از آن سپاه پارسی راازری نزدویشتاسپ فرستادم‌وقتی که این‌سپاه به ویشتاسپ رسید عازم جنك دشمن‌شد. درمحلی موسوم به پتی گربن در پارت، ویشتاسب‌باشورشیان جنگید. اهورمزدامرایاری‌کرد وبفضل اهورمزدا، ویشتاسپ شورشیان‌راشکستی‌سخت داد. روزاول گرم‌پداین‌جنك واقع شد).

(بند دوم . . . پس از آن ایالت پارت مطیع من گردید . این است آنچه من در پارت کردم)

تقسیمات کشوری داریوش بزرگ

داریوش برای حفظ انتظامات کشور و احتراز از اجتماع قوا در دست یکنفر مقرر داشت در هر ولایت یك **ساتراپ** [1] یعنی والی یا استاندار و نیز یك سردار و یك دبیر معین شود و این سه نفر افسر از یکدیگر مستقل بوده و مستقیما با مرکز ارتباط داشته باشند. در زمان سلطنت **داریوش** عده ایالت‌نشین‌ها مختلف و از بیست الی بیست و هشت بوده‌است پارس که منطقه سلطنتی محسوب میشد جزو آن ایالت‌نشین ها بشمار نمیرفت، واهالی آن ولایت مالیاتی هم نمیدادند. بنا بر این استانداران را میتوان بدو قسمت منقسم نمود. یکی آنها که در **فلات ایران** و **جانب مشرق** بودند و دیگری آنها که **سمت غربی پارس** واقع میشدند.

عمده ایالات داخلی فلات ایران در زمان هخامنشیان بشرح زیر بوده است:

ماد، و بعد از آن **هیرکانیا یا گرگان**، **پارت** یا **خراسان** که در کتیبه های داریوش بنام (**پرثو**) ثبت شده‌است، **زرنگ یا سیستان**، **آریه**، **خوارزم** (**خیوه**) **باکتریا**، **سغدیانا** (**بخارا وسمرقند**)، **گندار** (**افغانستان غربی**) وولایت **طائفه سکا**، **ساتاژید یا**، **اراخوسیا** و ولایت **ماکا** که یحتمل **مکران** حالیه از آن مأخوذ شده باشد.

راهها و چاپارخانه‌های دوره هخامنشی

در دورهٔ هخامنشی براهها اهمیت زیاد میدادند. این نکته تعجب ندارد، چه‌دولت وسیع هخامنشی بی راههای سهل‌العبور نمیتوانست این همه ممالك پراکنده را اداره کند، علاوه بر راههای مهم از قبیل‌راه شاهی که **هرودوت** وصف مینماید که ازشهرافس یونانی تا شوش امتداد داشته است و همچنین راههای دریائی. در خود ایران هم ایالات بوسیلهٔ راههائی باهم اتصال میبافتند. این راهها چنانکه **دمرگان** گوید (تمدنهای نخستین صفحهٔ ۲۹۰) چنین بودند:

۱ - از **تخت‌جمشید** پنج‌راه، **بشوش**. **پری‌تکان** (**فریدن - ولایت‌اصفهان**)، **کرمان** و نیز **بندر دیلمان** و **هرمز** درکنار **خلیج پارس** میرفت ۲ - از **همدان یا هگمتان** پنج‌راه، **بشوش**، **بابل**، **ری**، **گنزك** و **آذربایجان کنونی** ۳ - از **شوش** سه‌راه **ببابل** و **همدان** و**تخت‌جمشید**، شعبه‌هائی‌هم از بعض‌این‌راهها تا**اصفهان** و**بندردیلمان** درساحل**خلیج‌پارس** امتداد داشت ٤ - از**ری** (**رگ**) پنج‌راه به **آذربایجان**، **همدان**، **شهر صددروازه** (در جنوب غربی **دامغان**)، **مازندران** و **پری‌تکان** ٥ - از

---

[1] - اصطلاح یونانیان‌است که شهربان یا نگهبان کشوررا گویند

ولایت **کومس** (**سمنان و دامغان** و نواحی ذکر شده در ابتدای این تألیف) سه راه : **به‌استرآباد**(**زادراکرت**)، **ری** ، **وخراسان** ۶ - از **باختر** سه راه **بکومش**، **سند** و **سغد** ۷ - از **کرمان** پنج‌راه به **تخت‌جمشید** ، **پاسارگاد** ، **هرمز** ، **پتاله** (برودسند) و **باختر** ۱

دولت هخامنشی علاوه بر اینکه اهمیت زیاد براهها میداد . بـرای اولین دفعه چاپارخانه‌هائی تأسیس کرد . **هرودوت** گوید که واحد مقیاس راهها **پرسنگ** است و بمسافت هرچهارپرسنگ منزلی تهیه‌شده موسوم به **ایستگاه** در این منازل میهمانخانه های خوب بنا ودایر گردیده است .

در سرحد ایالات و نیز درآنجائی‌که ایالت **بابل بکویر** منتهی‌میشود **قلعه هائی** ساخته‌اند که‌ساخلو دارد . در منازل اسبهای تندرو تدارك شده ، باین‌ترتیب که‌چابك‌سوارها نوشته های دولتی را از مرکز تا نزدیکترین چاپارخانه برده ، بچاپاری‌که حاضر است میرسانند واو فوراً حرکت کرده بچاپارخانه دوم میبرد ، و باز تسلیم چاپاری میکند . بدین منوال شب و روز چاپار ها در حرکتند و اوامر مرکزرا بایالات میرسانند . معلوم است که **تلگراف** در عهد قدیم نبوده ولی وقتی که میخواستند خبری زودبمقصد برسدآتشهائی روی بلندی ها روشن میکردند . چنانکه **هرودت** گوید . چون **مردونیوس** آتن را گرفت با آتش از راه جزابر **سیکلاد** ، **خشایارشاه** را که در **سارد** بود آگاه‌ساخت.

تجارت وصنایع دوره هخامنشی

اطلاعات ما راجع بامتعه ومال‌التجاره دوره‌هخامنشی‌خیلی‌محدود است، باوجود این آنچه از کتب نویسندگان عهد قدیم برمیآید این‌چیزها را در ایالات ایران بدست‌یا بعمل میاوردند و موادتجارتی بود: درآذربایجان مس.سرب. نقره ولاجورد درگیلان‌ومازندران شمشاد وآهن. دردماوند لاجورد در دامغان‌وحوالی‌آن مس . در خراسان فیروزه درباختر مس و سرب وبعضی فلزات دیگر . **درصفحات‌شمال‌شرقی** و باختر فیروزه در**ماوراء سیحون**،طلا . در **همدان‌وگروس** اسبهای ممتاز و قالی . **درمغرب‌دریاچه‌اورمی** مس‌وآهن در **خوزستان** قیر . نفت . موم‌معدنی . **درپارس‌وبختیاری** (لرهای بزرگ) مس.سرب‌ونقره ،**درخلیج‌فارس** ، مروارید وصدف . در **بحرعمان** همان‌چیزها، ایالات خارج از ایران‌نیز مصنوعاتی داشته‌اندکه بطورکامل‌در **کتاب‌تمدنهای‌اولی‌دمرگان** ثبت گردیده‌است .

۱-تاریخ ایران باستان صفحه ۱۴۹۲

فصل چهارم

اسکندر و سلوکیها

اسکندر مقدونی فرزند **فیلیپ** پادشاه **مقدونیه** در بهار سال ۳۳٤ قبل از میلاد بقصد تسخیر مستملکات دولت‌هخامنشی روانه ایران گردید ، و بالاخره با جنگهای متعدد از قبیل جدال **ایسوس** درسال ۳۳۱ قبل‌ازمیلاد، پس‌ازجنگ **آربیل یا گوگمل** شهرهای **بابل** و **شوش** و تخت‌جمشیدو سپس‌همدان‌راتصرف‌نمود ، و **داریوش‌سوم** آخرین‌پادشاه‌هخامنشی پس‌ازشکست‌درجنگ گوگمل جهت‌جمع آوری سپاهی بماد وسپس بطرف **مشرق‌ایران** رهسپار گردید .

اسکندر در تعقیب داریوش

وقایع روزهای آخر داریوش سوم را مورخین عهدقدیم نوشته‌اند . از جمله **آریان** می‌نویسد :

(کتاب ۳ فصل ۷ بند۱) اسکندر چون شنید که داریوش بماد رفته ، بدان مملکت پرید، عقیده داریوش این‌بود که‌اسکندر درشوش و بابل‌توقف خواهدکرد ، و اوناظرحوادث خواهدبود، اگر اسکندر او را تعقیب‌کرد به**پارت** و گرگان و باختر گریخته این ممالک را عاری‌از آذوقه‌میکند ، تا اسکندر نتواند بتعقیب‌او بپردازد بنابراین داریوش‌زنان‌وبارو بنه وتمامی تجملاتی‌راکه‌باخود داشت به**دربندخزر (دروازه‌کسپین)** فرستاد خودبالشکر کمی که میتوانست‌جمع کند ، در همدان بماند (دربندبحرخزر چنانکه در صفحات قبل‌نیز گفته‌شد تنگه‌ای است‌که ماد را ازپارت جدا میکرد این‌جا دیواری ساخته و دروازه‌ای بنا کرده‌بودند ، دروازه مذکور ازآهن بود و مستحفظینی داشت ، این‌محل‌را حالا‌با **سردره خوار** تطبیق میکنند) اسکندر در تعقیب داریوش به**پاره‌تاك** درآمده وآنجارا مسخرنمود و **واکزاتر** راکه‌والی شوش‌بود ، والی این ولایت نیز کرد (مورخین دیگر عهد قدیم این ولایت‌را**پاری‌تاکن** نامیده‌اند وبزبان‌پارسی‌آنوقت **پرتیکان** میگفتند وحالا **فریدن** گویند این همان ولایت **اصفهان** است زیرا پرتیکان‌بتمام ولایت اطلاق میشد) بعدآریان گوید (همانجا بند۲) باسکندر خبردادند که داریوش باستقبال او میآید و میخواهد یکبار دیگر

اقبال خودرا بیازماید **وسکاها و کادوسیان با پارسیها** هستند . پس‌از آن اسکندر بارو بنه خود را گذاشته با قشون خود بطرف ماد رفت و روز دوازدهم باین مملکت رسید. دراینجا باو خبر دادند که‌داریوش فرار کرده است. در اثر این‌خبر اسکندر سرعت حرکت‌خودرا بیشتر کرد در مسافت سه‌روز راه تا همدان **بیستان، پسر اخسن** که قبل از داریوش شاه بود باستقبال اسکندر آمده گفت داریوش پنج روز قبل از همدان حرکت کرده و **نه‌هزار مرد** بااوست واز این‌عده‌شش‌هزار نفر پیاده‌است، وپولی که باخود برداشته معادل **هفت‌هزار تالان** میباشد .

اسکندر در همدان سواره نظام تسالی را مرخص کرد ، وبه **پارمن‌ین** دستور داد که تمام خزاین پارس را در این‌شهر جمع کند . و **هارپالوس** را با شش‌هزار پیاده مقدونی وچند نفر بحفاظت این‌خزانه گماشت . بعد بپارمن‌ین امر کرد که ازطریق‌ولایت‌کادوسیان بگرگان برود (یعنی‌از راه گیلان و**استرآباد** کنونی) وبه **کلی‌توس** فرمانده دسته‌های پادشاهی‌که بواسطه مرض درشوش مانده بود . نوشت زودتر بهمدان‌آمده و مقدونی‌هائی‌را که در همدان مانده‌اند ، برداشته باسکندر ملحق‌شود . پس‌از این‌کارها خود باسواره‌نظام زبده **وفالانژمقدونی** و سپاهیان سبك‌اسلحه بقصد تعقیب داریوش حرکت کرد . اسکندر بواسطه سرعت حرکت بیمارهای زیاد درراه گذاشت و عده کثیری هم از اسبان‌او تلف‌شد. باوجود این بهمان‌سرعت تاخته‌روزیازدهم به‌**ری**رسید روزدوازدهم‌میتوانست بدروازه بحرخزر برسد .

ولی داریوش از این دروازه گذشته بود . در این‌وقت قسمتی از سپاهیان داریوش بخانه‌های خود برگشتند ، و بعضی هم باسکندر تسلیم شدند ، چون اسکندر امیدنداشت که بداریوش برسد، پنج روزدر ری‌ماند ، و استراحت‌بقشون خود داد ، بعد**اگزی‌داتس** را که داریـوش گرفته در شوش زنجیر کرده بود ، والی ماد کرد پس از آن اسکندر با قشون خود بطرف پارت راند ، و منزل اول را در دروازه بحرخزر قرار داد روز دیگر از این دروازه گذشته داخل‌ولایتی شدکه آبادبود وزراعت زیاد داشت ۱ ولـی چون شنید که بعد باید از بیابان لم یزرع بگذرد **سنوس** را فرستاد تا علوفه وخواروبار برای‌قشون برگیرد .

گرفتارشدن داریوش سوم (دارا)

مورخ مذکور روایت خود را دنبال کرده گوید (همانجا بند۳) دراین احوال **بغستان** یکی از معاریف **بابل** و **آنتی بلوس** یکی از پسر های **مازه** وارد شده گفتند **نبرزن** که بسرداری هزار سوار با داریوش بود **وبسوس** والی باختر و **برازانت** والی **رخج** و **سیستان** داریوش را توقیف کردند (درجای‌دیگرآریان برازاس را برازات‌نوشته) اسکندر بمجرد شنیدن این‌خبر بهترین سپاهیان خود را برداشته بی اینکه منتظر **سنوس**

۱ــ این‌ناحیه خوار (گرمسار فعلی) است.

گردد حرکت کرد ، و به **کراتروس** دستور داد ، که آهسته باقی قشون را ازعقب او حرکت دهد .

تمام شب‌را اسکندر درحرکت بود و **فقط ظهر روز دیگر** توقف کرد تا استراحتی بهمراهان خود بدهد، بعدعصر براه افتاد، فردای آن‌روز در طلیعه صبح باردو گاهی رسید که بغستان ازآنجا آمده بود ودید ازدشمنان کسی درآنجا نیست باو گفتند، که داریوش‌را در ارابه‌ای حرکت میدهند وسواره نظام باختر و سایرین مامور این کارند ولی‌چون **ارته‌باذ** واولاد او ویونانیها نتوانستند، ازاین خیانت‌مانع شوند ونیز نخواستند ازبسوس تمکین کنند بطرف کوه رفتند . خیال کنگاشیان‌این‌بود که اگراسکندر بتعقیب آنها پرداخت داریوش را تسلیم کرده در ازای آن مورد ملاطفت او واقع گردند ، والا ممالك رابین خودشان تقسیم کنند ودر حفظ‌آن ضامن یکدیگر شوند وبسوس موقتا برآنها ریاست داشت ، زیرا او از اقربای داریوش بود و همه در مملکتی بودند‌که او والی آن بشمارمیرفت، در اینجا نوشته آریان تناقض دارد،زیرا بالاتر گفت‌که بسوس والی باختر بود وحالا چنین گوید و حال آنکه آنهادرپارت حرکت میکردند ۱ این اخبار برحرارت اسکندر افزود وباوجودخستگی سپاهش تمام‌شب‌را حرکت‌کرده روزدیگر ظهر به‌قصبه‌ای رسید که بسوس داریوش رادرآنجا گرفته بود. ۲

ملن مترجم یونانی داریوش‌که بواسطه بیماری دراینجا مانده بود، چون‌دید اسکندر بدورسیده باوپناهنده شد، وتمام گزارشات را برای اوبیان‌کرد، پس ازآن اسکندر بقشون خود استراحت داد، وخود باین‌کار پرداخت‌که ازمیان سپاه عده‌ای رابرای تعقیب بسوس انتخاب‌کند. در این احوال **اورسی‌لوس** و **میتراسن** **نامان** که از خیانت بسوس نفرت یافته وبطرف اسکندر میآمدند. وارد شده گفتند، که پارسیها درپانصد استادی اینجا هستند و راه نزدیکتری باسکندر نشان دادند ، اسکندر از ورود این پناهندگان خوشنود شد و براهنمائی آنها باسواران سبك اسلحه حرکت کرد . و پس از اینکه چهار صد استاد (تقریباً ۱۳ فرسنگ) راه رفت در طلیعه صبح به فراریهائی‌که بی اسلحه و درحال اختلال میتاختند رسید . عده‌کمی از اینها پا فشرده کشته شدند، و مابقی از جدال پراکندند یابعد فرار کردند .

در این احوال بسوس و شرکاء اوداریوش را با خودشان میبردند و همینکه دیدند اسکندر در تعقیب‌آنها است **ساتی برزن** و **برازانت** زخمهای مهلکی باو زده واو رادر حال نزع گذاشته باششصد سوار فرار کردند . وقتی که اسکندر در رسید داریوش در-گذشته بود.

کنت کورث مینویسد : وقتی که اسکندر بسر نعش داریوش رسید بحال دلخراش این‌شاه مقتدر رقت‌آورد وبگریست. بعد ردای خود راکنده‌روی نعش او انداخت‌وامر کرد که بااحترامات زیاد نعش این شاه تیره‌بخت راحرکت داده وبمقبره شاهان هخامنشی که در پارس بود ببرند ودر آنجاپهلوی قبورنیاگانش‌دفن کنند (کنت کورث کتاب ۵ بند۱۳).

۱ـ احتمال میرود‌که دراین زمان هم‌پارت جزو باختر بوده است.م

۲ـ ازقرائن این‌قصبه سمنان یاسمنك بوده است

ولی بعضی ازمورخین گفته‌اند، که‌هنوزداریوش نفس میکشید وآخرین حرف او این بود، که اسکندرقاتل‌رامجازات کند **ژوستن** گوید (کتاب ۱۱ بند ۱۵) مقدربود که‌داریوش درخاك قومی کشته شودکه روزگار امپراطوری هخامنشی رابرای آن‌قوم ذخیره کرده بود (مقصود دولت بزرگ پارت است که‌بعدها تأسیس‌شد).

نه تنها بدارا کند این سپهر — که‌هردم بکاراست‌این کین‌ومهر
اگر شتاب و اگر با درنگ — زمانه نماید شکر ها شرنگ

تاریخ واقعه مرگ دارا

تاریخ کشته‌شدن داریوش را آریان (هکاتومبیان)ماه مقدونی نوشته‌که چون با نوشته **دیودور** بسنجیم مطابق تیرماه (ژوئیه) ۳۳۰ قبل ازمیلاد میشود،محلی‌که اسکندر درآنجا بسر نعش داریوش رسید، باید جائی باشدبین سمنان وشاهرود، موافق نوشته های مورخین قدیم خصوصا **کنت کورث** . ظن قوی‌میرودکه این محل درنزدیکی دامغان بوده‌وداریوش را مقدونیها در طرف جنوب شرقی سفید کوه که آبهایش بدهات**قومس** میرود، یعنی‌تقریبا درشمال **حاجی آباد** کنونی ، یافته‌اند، ونیز از نوشته‌های مورخین قدیم پیدا است که اسکندر از فوت داریوش مشعوف گردیده‌است، زیرا تا وقتی که او زنده بود ایرانیها می توانستنددوراوجمع‌شوند. وچون بکرات دیده شده‌که درمواقع‌اضطرار عده کمی‌توانسته‌اند، بیش از لشگرهای زیاد در مقابل دشمن پافشاری و فداکاری‌کنند، این نکته وامکان اینکه داریوش جاهای محکمی راگرفته، مخاطراتی برای مقدونیها فراهم سازد اسکندررانگران میداشت. این‌بودکه او جد داشت زودتر بداریوش رسیده نابود ویا اسیرش کند . در این مورد هم اقبال بااوهمراهی‌کرد زیرا دشمن او نابود شد بی‌اینکه‌بتوانند این قضیه‌را باویا به سپاهیانش نسبت دهند.

دراینجا بی‌مناسبت نیست، نظریه **هارولدلمپ آمریکائی** راکه درکتاب اسکندرمقدونی درمورد این نواحی**ومحل کشته‌شدن داریوش‌سوم**نوشته است‌بیان گردد: ولی‌آخرین حدود سرزمین مسکون مطابق نقشه یونانیان درپشت سریعنی بابل و دورود فرات و دجله توقف‌کرده بود، این ناحیه‌بموجب اطلاعات آن زمان حتی ازقرار مسموع بعقیده**ارسطو** اقصای سرزمین مسکون محسوب میشد. درهر صورت مقدونیان دیگر وضع‌خود را نسبت بنقاط قدیمی‌نظیر**جبل** (هرمن) وشهر **صور یا مصب‌نیل** نمیدانستند. دانشمندان ایرانی هم‌قادر نبودند آنان‌را دراین باب روشن کنند وآنان درتعقیب داریوش مجال‌رسیدگی‌باین موضوع را نداشتند ، بعداز مرگ شاهنشاه بخت برگشته ، مقدونیان باطـراف خود توجه کردند تا معلوم کنندکجا هستند ، ودیدند درجاده شرق وغرب کاروان دارندتکاپومیکنند، ودرکنارآن دهاتی ، هریك بفاصله یکروز راه‌کاروان واقع شده‌اند، از سمت جنوب هامون کویر امتداد یافته بود، و ازدور میتابید ودرآنجا شهرهائی‌جسته‌جسته مانند غول بیابانی بنظر میرسیدند وباغروب آفتاب‌ناپدید میشدند. ازطرف شمال سلسله‌کوههای‌معروف **به‌کوه** کبود (دماوند) برآن مسلط بود، کشیده‌میشدو تصورمیکردند همین سلسله‌بودکه از همدان

نظاره میکردند وذرمعابر(**کلیکیه**) پشت سر گذاشتند، آن را در آنجا کوهها (**توروس**) مینامیدند، ولی ایرانیان بااین نام آشنا نبودند. البته این یك خطای طبیعی بود. بعلاوه خود را داخل دره‌ای یافتند که‌هوای‌مطبوع خنکی‌داشت وپرازجنگل بود (ظاهرا بکناررودخانه‌ای رسیده‌بودند که نزدیکی‌دهی که امروز (چاش‌گیران)۱ نامیده میشود واقع است نه‌دردامغان چنانکه بعضیها تصورکرده‌اند) چون بسوی‌آن دره پیچیدند دهاتیان بآنها گفتند اگر از گردنه رد شوید بساحل یك‌دریائی داخلی میرسید که بمسافت نامعلومی بسوی شمال امتداد یافته ودرحدود چهارروز راه‌پیمائی‌میتوان بآنجا راه‌یافت.

اسکندر بالطبع از جاده کاروان برگشت تا پی اکتشاف دریای مجهول برود و سپاهیان ، در صورتیکه بومیان وحشی در ارتفاعات بحیرت تماشاگر آنان بودند ، از جنگلهای کاج عبور کردند و**بساحل خاکستری‌رنك** خنکی واردشدند و درآنجا آب‌دریا بحکم رودهائیکه بدریاجاری بود مزه شیرین داشت ، انبوهی مرغابی وکمی‌هم ماهیگیری‌در آنساحل ناشناخته مشاهده گشت . در حقیقت اینجا ساحل جنوبی دریای خزر بود ، ولی مقدونیان نمیدانستند که مردم آنرا دریای مرغابی یا دریای گیلان حتی **دریای پارت** می‌نامیدند.

اسکندر درپارت

مقدونیها گمان میکردند که با فوت داریوش جهانگیری اسکندر خاتمه یافته وقریباً باوطانشان‌مراجعت‌خواهندکرد ، ولی بزودی دریافتند که این گمان اساسی نداشته. توضیح آنکه اسکندر آنها را درجائی‌جمع کرده گفت : باید ممالك شرقی ایران را تسخیرکنیم، تادولت من‌کمتر از دولت هخامنشی نباشد و دیگر اینکه اگر مردمان ایالات شرقی‌پارس را مطیع نکنیم بیم‌آن میرود که بعدها ایالات دیگرپارس هم از اطاعت ما سرپیچند بر اثر این‌نطق مقدونیها مصمم‌گشتند که اسکندر را پیروی‌کنند، چنانچه **دیودور** گوید (کتاب ۱۷ بند ۷٤) اسکندرسپاهیان‌یونانی راکه‌از طرف متحدین یونانی‌اسکندردرقشون‌اوداخل بودندمرخص‌کرد تاباوطانشان برگردند وبهرسواریك‌تالان‌نقره وبهر پیاده **ده‌مین** داد و امرکرد تمام‌جیره و حقوق آنها را بپردازند،از این سپاهیان آنهائیکه خواستند در قشون اسکندر بمانند هرکدام سه‌تالان دریافت کردند . مورخ مذکورگوید که اسکندر در موقع تعقیب‌داریوش تمام‌خزانه‌های اورا تصرف‌کرد وخزانه‌داران هشت‌هزارتالان‌باو تحویل‌دادند غیراز این مبلغ خطیر اشیاءبسیار از قبیل‌جامهای زرین و چیزهای دیگر نفیس‌بدست‌اسکندر افتاد و او این اشیاء را بسربازان بخشید،قیمت این اشیاء به۱۳تالان بالغ‌بود، **پلوتارك** درتخمین مقدار غنائمی‌که در موقع تعقیب داریوش بتصرف اسکندر درآمده ساکت‌است‌ولی گوید :

(اسکندر بند۵۹) که چون اسکندر با نهایت‌شتاب قشون داریوش و بسوس راتعقیب میکرد سپاهیان مزبور اشیاء زیاد نقره و طلا در راه افکنده فرار میکردند و اسکندر از

۱ــ درحال‌حاضردر۲۸ کیلومتری‌مشرق‌سمنان محلی‌بنام‌چاش‌خوران یاچاشت‌خوران‌وجوددارد.

میان خرمن زروسیم و نیز ارابه‌های زیاد که پر از زنان و اطفال بود ، و بی‌ارابه‌ران حرکت میکرد می گذشت، **کنت کورث** مقدار غنائم را ۲٦ تالان نوشته (کتاب ٦ بند ۲) معلوم است که مقصود مورخین مزبور از غنائم، اموالیکه از ری تا حوالی دامغان یاسمنان بتصرف اسکندر در آمده و این غیر از غنائمیست که مقدونیها در همدان تصرف کرده بودند **زیر پولیب** گوید (کتاب ۱۰ شماره ۲٤) که چون اسکندر بهمدان در آمد قصر آنجارا که پر از ثروت و اثاثه گرانبها بود غارت کرد از این روایت باید استنباط کرد که قصر شاهان ماد تا این زمان محفوظ مانده بود و از این ببعد رو بخرابی گذارده است.

اسکندر در قومس

پس از آن اسکندر بدرون پارت داخل شد و بشهری رسید که بعدها موسوم به **هکاتوم پیلوس** یعنی شهر صد دروازه بود ، درباب این محل عقاید مختلف است ولی اکثراً باین عقیده‌اند که در جنوب غربی دامغان کنونی واقع بوده وچون مقدونیها در این محل آذوقه فراوان یافتند. اسکندر در اینجا چندروز بماند و ضیافتها داد و بعیش و عشرت پرداخت **کنت کورث** راجع بعیش و عشرتهای اسکندر گوید (کتاب ٦ بند ۲) اسکندر که در مقابل اسلحه پارسیها غیرمغلوب بود مغلوب معایب آنها شد، ضیافتهای نابهنگام . شرب بی‌حد و حصر، شب نشینیهای زیاد . دسته دسته زنان بدعمل . همه این چیزها می‌نمود که اسکندر عادات خارجی‌را اتخاذ میکند با خو کردن بعادات خارجی، اسکندر در نظر مقدونی‌ها دیگر پادشاه سابق آنها نبود و بهترین دوستانش دشمنان او می‌شدند ، چون نوازندگان و خوانندگانی که اسکندر از یونان خواسته بود کفاف عیش و عشرت او را نمیدادند، امر میکرد از زنان محل خواننده ورقاصه بیاورند .

نطق اسکندر در شهر صد دروازه

چون پس از ورود اسکندر بمحلیکه بعدها بشهر صددروازه موسوم گشت از هرطرف بشهر مزبور آذوقه حمل میشد . شایعه‌ای انتشار یافت که اسکندر میخواهد بمقدونیه برگردد براثر این شایعه مقدونیها دیوانه‌وار بچادرهای خودشان در آمده اسباب‌هارا پیچیدند و بار و بنه بستند . همهمه در اردو پیچید و بگوش اسکندر رسیده باعث وحشت او گردید ، زیرا او میخواست تا انتهای مشرق به‌جهانگیری خود ادامه دهد ، بنابراین سران سپاه و صاحبمنصبان را خواست و اشکریزان شکوه کرد که پس از آنهمه فتوحات باید بوطن خود برگردد ، ولی نه‌مانند فاتحی، بلکه مثل مغلوبی . زیرا ترس و سستی سربازان او را مجبور خواهد کرد که از فتوحات خود دست بکشد ، بعد اسکندر افزود که این اقدام سربازان بر اثر غضب خدایانست که میخواهند موانع برای او ایجاد کنند . آنها بودند که سربازان را دلیر کردند و حالا در قلوب آنها عشق برگشتن بوطن‌را می‌پرورند . سرداران و صاحبمنصبان گفتند که حاضرند سربازان را باطاعت درآورند ، ولی لازمست که خود اسکندر در این باب با آنها صحبت کند ولی وقتیکه از چادر اسکندر بیرون میآمدند امیدوار نبودند که او موفق گردد.

پس از آن اسکندر سپاهیان خود را جمع کرده بآنها چنین گفت : ای سربازان چون فتوحاتی راکه تا حالا کرده‌اید در نظر گیرید . جای حیرت نیست که از این همه افتخارات سیر شده خواهان استراحت هستید . لازم نیست از مطیع کردن مردمانی مانند **ایلیریها، تری بالها** ، تسخیر **ب اسی . تراکیه . اسپارت . آتن. پلوپونس** وسایر ممالك . که‌شما درتحت فرماندهی یادرتحت حمایت من مطیع کرده‌اید سخن برانم.

از زمانیکه **از هلس پونت** گذشته‌ایم اهالی **یونیه** و **االیه** راکه مانند بندگان از استبدادخارجیها می نالیدند آزاد کرده‌ایم **کاریه. لیدیه. کاپادوکیه. فریگیه. پافلاگونیه. پام فیلیه . پی‌سیدیه . کیلیکیه . سوریه . فنیقیه . ارمنستان . پارس. ماد. وپارت** در تحت تسلط ما واقع‌اند، ممالکی که من تسخیر کرده‌ام بیش از شهرهائیست که دیگران مطیع کرده‌اند . اگر میدانستم که حفظ ممالکی که با آن سرعت تسخیر کرده‌ام . تأمین شده قوه‌ای نمی‌توانست مرا در این‌جا نگاهدارد و من بطرف اجاق خانواده . مادر . خواهرو سایرهموطنانم برمیگشتم و از این نام و افتخارات که باشمابدست آورده‌ام بهره بر میداشتم، ولی راستی مرا مجبورمیکند . اعتراف کنم که این اوضاع جدیدموقتی و بی‌دوامست . زیرا این‌مردمان خارجی که یوغ تسلط مارا بگردن گرفته‌اند . سرکش‌اند ووقت لازمست.

تا آنها احساسات‌ملایمتری‌نسبت بما بورزند، وباعادات صلح‌جوئی خوکنند، ثمرات زمین درموعد معینی میرسد شما گمان میکنید که همه مردمان که بسلطنت پادشاهی دیگر عادت کرده بودند و باماهیچگونه علائقی از حیث مذهب واخلاق وزبان ندارند. بایك‌ضربت مطیع ما گشته‌اند؟ نـی آنهادرمقابل اسلحه شما مغلوب شده‌اند ، نه اینکه خواسته باشند مطیع‌شما گردند.

اگر حاضر باشید مطیع‌اند وهمینکه غایب‌شدید. دشمنان شما خواهند بود . احوال این‌مردمان مانند حیوانات وحشی است که پس‌از اینکه بدام افتادند مدتها وقت لازم است تا برخلاف میلشان اهلی گردند، من‌مانندکسی حرف میزنم که تمام مستملکات داریوش را تصرف کرده باشد وحال آنکه چنین نیست **نبرزن** گـرگان را دارد، **بسوس** پدرکش اکتفا به‌تصرف **باختر** نکرده مارا تهدید میکند، **سغدیها . داهی ها . ماساژت‌ها . ساك‌ها.(سکاها) هندیها** هنوز باطاعت مادر نیامده اند تمام این مردمان همینکه‌مشاهده کنندکه ماپشت بآنها کرده‌ایم قدم بقدم ازپس ما بیایند ، تمام این مردمان یك ملت‌اند زیرا برای تمامی آنها مابیگانه‌ایم، وخارج ازنژاد آنان ، واین هم‌معلوم است، که مردم حاضرترند بحکمران بومی اطاعت کنندولواینکه این حکمران بدترین جبار باشد ، پس باید هرچه‌گرفته‌ایم از دست بدهیم، یاآنچه راکه نداریم تسخیرکنیم. ای‌سربازان‌چنانکه طبیبی ازتن مریضی آنچه‌که مخرب است‌بیرون میکشد ماهم باید آنچه را که مانع حکومت ماست ازپیش‌برداریم گاهی یك‌جرقه که‌مورد بی‌اعتنائی‌بوده باعث حریقی بزرگ گردیده، دشمن را نباید حقیرشمرد ازاین بی‌اعتنائی‌شما اوقویترخواهدشد ، **سلطنت پارس** میراث داریوش‌نبود،اعتبار ونفوذ خواجه‌ای **باگواس** نام اورابرتخت کوروش نشاند، آیاگمان

میکندکه برای بسوس زحمات زیاد لازم است تاملکی راکه صاحب ندارد بدست آرد ، ای‌سربازان بدانیدکه تقصیری بزرگ برماوارد خواهدبود. از اینکه داریوش را مغلوب ساخته ممالك اورا بیکی ازبندگان اوبدهیم چه بنده‌ای؟ بنده‌ای که‌روا داشت بدترین‌جنایت رانسبت به‌شاهش مرتکب شود، آنهم درچه احوالی که حتی از طرف خارجیها او مستحق ترحم بودچنانکه‌ما باوجود اینکه فاتح هستیم یقیناً به‌اورحم میاوریم . این بسوس اورا در زنجیرهائی آهنین کردو برای اینکه ما نتوانیم حیاتش رانجات دهیم او راکشت . آیا به چنین کسی‌میخواهید این ممالك وسیعه را واگذارید؟ من‌باکمال بی طاقتی منتظر دقیقه‌ای هستم که‌اورا به‌چوبه دار بسپارم ومجازات خیانتش راکه قرض من است بتمام پادشاهان و مردمان‌اداکنم.

من از شما میپرسم آیا خشم شمارا حدی خواهد بود اگر بشنوید که چنین شخصی شهرهای یونان یاسواحل هلس‌پونت را غارت میکند؟ و چه‌دلی دردناك خواهید داشت وقتیکه ببینید اونتیجه فتوحات شمارا ازچنگ شما ربوده ، دراین حال شما اسلحه‌برخواهید گرفت تافتوحات خودتان را بازستانید آیا بمراتب بهترنیست که هم‌اکنون‌تاوقتی‌اوفرصت نیافته قوای خودرا جمع آوری‌کند واز پریشانی حواس بیرون‌آید. بروید و او را مضمحل کنید .

برای پاهای‌ماکه آنقدر برفهاراﻟﮕﺪکوب کرده واز آن همه‌رودها و قلل‌کوههای بلندگذشته. فقط چهارروز راه مانده، دریائی‌که امواجش راه مارا پوشیده باشد،تنگها و گردنه‌های کیلیکیه که عبورما را سدکند درپیش‌نداریم، درجلومافقط جلگه‌ها و راههائی است‌سهل‌العبور، بین‌ماوفتح‌چندقدمی بیش‌نیست دشمنانی که ماداریم منحصراند به‌چندفراری یا شاه‌کشان‌رذل. اگر چنین کنید . گویم ، این‌کردار نجیبانه در خاطره های اعقاب ما بماند واز زیباترین‌نامهای پرافتخار شمااین خواهدبود، که هرچندداریوش دشمن شما بود با وجود این توانستید پس‌از مرگش‌خصومت‌خودرا درباره او فراموش‌کرده و قاتلین اورا مجازات‌کنید.یعنی شمامنتقمی بودیدکه بخائنی‌اجازه ندادید ازانتقام‌شماجان‌بدربرد، آیاحس نمیکنیدکه پس‌ازانجام این‌عهده چقدر پارسیها نسبت بشما مطیع‌ترخواهند بود زیراخواهند دیدکه شما برای اجرای عدالت‌اسلحهٔ‌برگرفتیدوخشم شما متوجه جنایت‌بسوس بود، نه‌نام ملت آنها (کنت‌کورث‌کتاب ۶ بند۲).

پس از این نطق اسکندر،سربازانش‌باشعف و شادی حاضر شدند با او بهر جا که خواهدبروند، اسکندر از احوال روحی سپاهیان خود استفاده کرده ، در حال فرمان حرکت داد. ۱

رفتن اسکندر بطرف گرگان

آریان گوید (کتاب۳. فصل ۸ بند۲) اسکندر دستور حرکت قشون خودرا بطرف گرگان صادر نمود ووقتی‌که بگرگان میرفت قشون خودرا سه‌قسمت کرد: قسمتی راکه‌از

۱ـ تاریخ ایران باستان صفحه۱۶۳۸ـ ۱۶۴۰

همه زیادتر وسبك اسلحه بود باخود برداشت، قسمت دیگررا با **کراتر** بمملکت **تپوریها** فرستاد ۱ وقسمت سوم بسرداری **اری گیوس** مامور بود باباروبنه وخارجیها ازعقب اسکندر حرکت کند، پس از اینکه اسکندر ازمعابر گذشته وارد گرگان شد بطرف **زادراکرت** رفت (استرآباد کنونی تقریباً) دراینجا کراتر باو رسید، بی‌اینکه سپاهیان اجیر یونانی را که درخدمت داریوش بودند دیده باشد.ولی تمام صفحاتی راکه ازآن میبایست بگذردبزور یابامذاکره وقرارداد باطاعت درآورده بود. بزودی **ارته باذ** باسه پسر خودکه نامشان ، **سوفن، و آری برزن، و ارسام** بود نزد اسکندر آمد **ات فرادات** والی **تپورستان** و نمایندگان یونانیان اجیرهم باآنها آمده بودند، اسکندر ارته باذ رابااحترام پذیرفت ووالی تپورستان را بایالت خود ابقا داشت، ولی بیونانیها گفت که چون قانون یونان را نقض و بخدمت خارجی برضد یونان داخل شده‌اند، باید بلاشرط تسلیم شوند آنها گفتند کسی را بفرست تاتسلیم شویم، واسکندر **درونیك** وارته باذ رافرستاد،عده یونانی به‌هزار وپانصدنفر تقریباً میرسید، **کنت کورث** اطلاعات بیشتری دراین‌مورد داده چنانکه گوید (کتاب۶ بند۴) اسکندردرحالیکه باپیاده وسواره نظام حرکت میکرد پس‌از پیمودن ۱۵۰ استاد(پنج فرسنگ) به‌یك‌وادی که مدخل گرگان بودرسید ودرآنجا اردوزده به استحکامات پرداخت در اینجا جنگلی است که مسافت زیادامتداد یافته وخاك وادی، حاصلخیز است آبهائی که‌از بلندیها سرازیر میشود این زمینها را آبیاری میکند ، از پای کوه رودی جاری است موسوم به **زیوبه‌ریس** میباشد این‌رود پس‌از طی‌سه استادراه به تخته سنگی برمیخورد واز این جهت به دوشعبه متساوی تقسیم‌شده بعددر زمین فرو میرود پس از آن این‌رود مسافت ۳۰۰ استاد (۱۰ فرسنگ) در زیرزمین طی‌کرده بازظاهر میشود ولی این‌دفعه مجرای‌آن وسیعتر است بعد پس‌از اینکه‌قدری راه‌پیمود بازمجری تنگ میگردد زیرا راهش سخت‌است وبدین‌منوال میرود تاجائیکه به رود دیگرکه موسوم به **ریداژ** است میریزد اهالی محل گفتند که‌هرچه دررود(**زیوبه‌ریس**) قبل‌از فرورفتن‌آن درزمین بیفکنند.درجائیکه رودمز بورآفتابی‌میشود بیرون میآید .

اسکندر برای امتحان امر کرد دوگاو نررا در رود مزبور انداختند واشخاصی که مامور این‌امتحان بودند. خبردادندکه دوگاو مزبور راآب از زیرزمین بیرون انداخت. لازم است دراین‌جا تذکردهیم که **دیودور** اسم این‌رود راکه بزمین فرو رفته پس‌از طی‌ده

۱ـ بادر نظرگرفتن وضع جغرافیائی‌نواحی‌سمنان ودامغان وشاهرود،خوداسکندر ازراه شاهرود حالیه‌بگرگان‌رفته‌است ولی درموردقسمت‌دوم قشون وی‌که بسرداری کراتر به‌مملکت تپوریها (طبرستان) فرستاده‌شده است‌راه‌سهل‌العبوردیگری غیراز راه‌سمنان به‌فیروزکوه نیست ولی‌بطور قطع‌تصور میرودکه قسمت‌دوم سربازان اسکندر از شمال سمنان ازطریق راه سنگسر وشهمیرزاد وفولاد محله به‌طبرستان رفته باشند ویا ازشمال قوشه‌فعلی از طریق راه‌تویه درواز که‌صعب العبورتر است عبورنموده‌اند وغیر از راههای فوق‌الذکر راههای دیگری‌دراین‌نواحی موجود نیست‌ولی‌اینکه‌بعضی‌ازمورخان‌تصریح‌نموده‌اند.خوداسکندر راه‌بسیارسخت‌ولی‌کوتاهتری را اختیار نموده وبطرف آبشارخزر رانده است.بنظر میرسد که اسکندر شخصا از شمال قوشه فعلی ازطریق راههای تویه‌درواز یاچشمه‌علی دامغان‌به‌سواحل دریای خزر عزیمت نموده‌باشد

فرسنگ راه بیرون میآید **ستی‌ب‌تس** نوشته (کتاب۱۷ بند۷۵) اسکندر دراینجا چهار روز اطراق کرد وپس ازآن بطرف گرگان حرکت نمود دراین احوال اسکندر با قشون خود حرکت میکرد و مفتشینی پیش میفرستاد که ایـن مملکت را بشناسند. روح جنگی اهالی و صعوبت راهها اسکندر را بیـدار نگاهداشته بود. راه قشون تمامـاً ازیك وادی بودکه تا **بحرخزر (کسپین)** امتداد میافت. ۱

پس ازآن اسکندر وارد گرگان شد وتمام شهرهای آن‌را تصرف کرد. درزمان توقف اسکندر در گرگان **مردها** یا **ماردها** که درمغرب (**تپوری**) وزیر **دماوند** ساکن‌بودند بنای‌هجوم وحمله راگذاردند ولی بآسانی جلو گیری و مغلوب شده تحت حکومت والی **تپورستان** که دوباره ازطرف اسکندر بمقام خود منصوب شده‌بود قرار گرفتند.

جانشینان اسکندر

اسکندر پس ازلشکرکشی به **هند** از راه **مکران** و **بلوچستان** به‌کرمان و سپس به‌شوش وهمدان رفت وپس ازمطیع کردن **کوسیان** (اهالی لرستان) به بابل عزیمت نمود وی‌باین امپراطوری‌معظم ووسیعی که‌داشت‌اکتفا ننموده، بخیال حمله به‌عربستان افتاداسکندر دربین تهیه وتدارك جنگ جهت حمله به‌عربستان ناگهان مبتلا به تب‌گردید، ولی باوجود داشتن تب از دادن دستورات لازمه و گذرانیدن قربانیهای مرسومه کوتاهی نمینمود ولی بالاخره مرض‌شدت یافت واز زبان‌افتاد. وی پس از اظهار ملاطفت به سربازان دل شکسته خودکه صف بسته ازجلوی وی‌گذشتند در سال ۳۲۳ قبل‌از میلاد در عنفوان شباب یعنی در سی وسه‌سالگی واوج شهرت وآخرین درجه عظمت ازاین جهان درگذشت.

مرگ ناگهانی وبرخلاف انتظار اسکندر ونبودن پسر بالغی ازاوکه برتخت نشیند و نیز وجود عده‌زیادی ازسرداران اسکندر ورجال مقدونی. که هیچیك ازآنها خودراکمتراز دیگری‌نمیدانست باعث‌گردید. که پس‌ازفوت اسکندرتشنجات و منازعات وجنگهای خونین بس‌طویلی دردولت اوروی دهد.

جنگ اول برسر جانشینی اوتقریباً ازهنگامی شروع شدکه جسد اسکندر هنوز سرد نشده‌بود **پردیکاس** که‌اعظم رجال دولت و از زمان سلطنت **فیلیپ** تاآخر حیات اسکندر دارای‌مشاغل‌عمده‌بوده ولی‌مردی خود خواه وبیرحم بود درشورائی‌که از سرداران ورجال مملکت منعقدشده وتصمیم گرفته بودندکه تاپیدا شدن یکنفر وارث برای اسکندر ممالك را اداره نمایند بسمت ریاست تعیین گردید. از طرف دیـگر رؤسای سربـازان و نظامیان پیاده بنمایندگی طبقه پائین کـه بیغرض و دولت خواه بودند **آریده فیلیپ** را بسلطنت برگزیدند.

موقع خیلی باریك وخطرناك بود. بالاخره مطابق عادات مقدونیها با انجام مراسم (پاك‌کردن) که بنحوخاصی‌انجام‌میشودقرارشدتاوقتیکه‌طفل‌اسکندربحد بلوغ نرسیده آریده فیلیپ پادشاه وپردیکاس **نایب السطنه** ممالك باشند. پس از اینکه پردیکاس بنیابت سلطنت

۱ـ تاریخ ایران باستان پیرنیا ـ ۱۶۴۰ـ۱۶۴۱

انتخاب‌شد، تمام سرداران سپاه‌را بمجلس مشورتی طلبیده وممالك را بین آنها تقسیم کرد در این تقسیمات. ایالت پارت وگرگان را به **فراتافرن** ایرانی‌که درزمان حیات اسکندر نیز والی‌آن ایالت‌بود واگذار نمود، عاقبت پردیکاس درجنگی که با بطلمیوس‌فرمانروای‌مصر نمود بدست‌صاحب‌منصبان‌خویش بقتل‌رسید وپس‌ازآن مقدونیها نیابت سلطنت‌را به(**آن‌تی‌پاتر**) نامی دادند، آن‌تی‌پاتر پس‌از استقرار، به تقسیم ثانوی ایالات پرداخت و دراین تقسیمات شخصی بنام فیلیپ والی ایالت پارت گردید و ایالت بابل نیز به سردار معروف مقدونی **سلکوس** واگذار گردید، این سردار موسس سلسله ایست در ایران‌که بنام **سکوکی** ها نامیده میشود.

سلوکیها

درباب سلکوس مؤسس سلسله سلوکیها‌که بعداز اسکندر‌کشور ایران جزو مستملکات آنان‌بوده، بنابرآنچه مورخین عهدقدیم نوشته‌اندمیتوان‌عقیده داشت‌که یکی از عاقلترین و مآل‌بین‌ترین سرداران اسکندر بوده‌است واوپس‌از رسیدن‌بقدرت(۳۱۱ قبل ازمیلاد) برای اینکه در ممالك اوشورشهای پی در پی روی ندهد و بتواند آنها را اداره‌کند. مستملکاتش را به ۷۲ بخش تقسیم و بـرای هرکدام یکنفر والـی (**ساتراپ**) معین کرد بنابر این ایالتهای اوکوچکتر از ایالات هخامنشی و اسکندر بودند، ولی‌ایالات شرقی وشمال شرقی ایران بیشتر بحال سابق باقی ماندند.

کوشش سلوکیها برای یونانی کردن مشرق

سلوکیها عامل‌بزرگ یونانی کردن مشرق بودند. جهت‌آن‌نیزروشن است‌زیرا برای ادامه فرمانفرمائی خودلازم میدیدندکه مردم بآنان بنظر خوش نگریسته و آنان را بیگانه ندانند (**آپ پیان**) گویدکه سلوکیهای اول تقریباً شصت شهر در مشرق بناکردند و **مقدونیها** و **یونانیها** راتشویق کردندکه بفلات ایران نیز مهاجرت نمایند، ولی نه بقدر **سوریه** و **بین‌النهرین**. شهرهای فلات‌ایران اینها بوده است:

درماد، شهر **قدیم رگ باری**‌را **اوروپس** نامیدند (ستترابون. کتاب دهم) در نزدیکی **دربندهای بحر خزر** (**دروازه‌کسپین**) یك **آپاما** و در سرحد **پارس** یك **لأدیسه** بناکردند. در **پارت، آپ‌پیان** ازبنای شهرهای **س‌تیرا، کال‌لیوپ، خاریس، هکاتم پی‌لس** (شهر صددروازه) **آخه‌آ،** سخن‌میراندکه تعیین محل دقیق آنها بطورقطع ممکن نیست.

قیام باختر

در سال ۲۵۶ قبل از میلاد درزمان‌سلطنت **آن‌تیوخوس‌دوم، باختر** باسغدومرو متحدگشته ازدولت سلوکی جداشد، قائد این کار **دیودوت یونانی** بودکه در این قسمت ایران دولتی تشکیل داد واین دولت چندی دوام یافته بدولت یونانی معروف گردید وبعد

جزو دولت پارت(اشکانیان)شد. سلوکیها ابتدا متعرض این دولت نشدند ولی بعد که خواستند آن را باطاعت در آورند. بنای آن محکم گشته بود.

قیام پارت

شش سال بعداز قیام باختر. پارتی‌ها هم از دولت سلوکی جداشدند (۲۵۰ قبل از میلاد) قائد این واقعه مهم (**ارشك**) بود وشرح آن درفصل آینده این کتاب خواهد آمد، عجالتا همینقدر گوئیم وقتیکه آن تیوخوس دوم خبر قیام پارتیها راشنید یقینا بخیالش خطور نمیکرد که شالوده چه‌دولت مهیبی ریخته‌شد، وچه‌قوم‌جوان تازه نفسی‌پا بعرصه تاریخ گذارد مسلما نمیتوانست تصور کندکه این‌قوم نیرومندکه آنوقت در گمنامی میزیست. نقشه سیاسی آسیای غربی رابهم‌خواهد زد وتاریخ آنرا بمجرائی دیگر خواهد انداخت .

فصل پنجم

دوره پارتی

اوضاع پارت در قدیم

پارت در عهد قدیم مملکتی بود که اکنون آنرا **خراسان** می‌نامیم . داریوش اول در کتیبه‌های **بیستون** و **تخت جمشید** و **نقش رستم**. چنانکه سابقاً بیان گردید آن‌را **(پرثو)** نامیده ونویسندگان یونانی اسم این‌مملکت را **(پارثیا)** ـ **(پارثوآیا)** نوشته‌اند .

بنابر املاء این‌اسم در زبان پارسی قدیم و نظر باینکه یونانیها بر حسب تلفظی که ایرانیهای قدیم ازاین اسم میکردند . نام این مملکت رابا حرف **تتا ۱** ضبط کرده‌اند . میبایست پارت‌را حالاپارث بنویسیم وتلفظ کنیم ولی ازآنجا که‌امروز (ث) و (س) بیك نحو تلفظ‌میشوند وچنین تلفظ وجه اشتباه دارد.

چنانکه شنونده ازلفظ (پارث) (پارس) میفهمد ناچاریم برای‌احتراز ازچنین‌التباسی بزرگ پارث راپارت بنویسیم وتلفظ کنیم.

طبق مدارك موجود مورخین **ارمنی** سر زمین‌پارت را **پهل شاهسدان ۲** میگفتند واز این جا است که منسوب بپارت را پهلوی یا **پهلوانی** گویند. بنابراین باید عقیده داشت‌که موافق موازین فقه‌اللغه‌پارسی، **پرثو** اسم پارت‌بپارسی قدیم بمرورزمان به**(پهلو)** مبدل‌شده‌بوده و **پرث** مشتق **پرثو** به **پهل** است بهمین مناسبت نویسندگان ارمنستان موافق تلفظ زبان‌خود ازاین اسم‌آنراپهل مینامیدند.

نویسندگان قرون اولی اسلامی نام پارت‌را هیچ‌ذکر نمیکنند. پادشاهان این‌دوره‌را اشکانی یا **اشغانی** مینامند وخود دوره را باسم (ملوك الطوایف) یاد میکنند (اگرچه این اسم درنظر آنها شامل دوره بعد از اسکندر است تاروی کار آمدن ساسانیان) بنابر آنچه

۱ـ تتارا حالادر زبانهای اروپائی با (TH) می‌نویسند.

۲ـ یعنی: پهل‌شاهستان

گفته شد این نتیجه حاصل میشود که اسم پارت در زبان پارسی قدیم **پرثو** به پهلو و **پرث** به پهل تبدیل یافته و در دوره اشکانیان و ساسانیان این لفظ بهمین معنی استعمال میشده است.

این را هم باید بگوئیم که چون اسم این مملکت در ایران موافق مدارك اروپائی بپارت یاپارت مصطلح و مانوس گشته و نمیخواهیم خرق‌اجماع کنیم، همان اسم را مینویسیم ولی این‌تذکر هم لازم بود. تااصل اسم‌بزبان پارسی صحیح معلوم باشد. [1]

جغرافیای پارت

سرزمین پارت‌ازجنوب‌شرقی‌دریای‌خزر بصورت‌صفحه‌باریکی بطرف مشرق‌امتداد دارد واین منطقه ازطرف شمال و جنوب بین کویرها و بیابانهای لم یزرع واقع است. میگوئیم صفحه باریك. زیرا نسبت بکویرهای اطراف عرض وطول آن خیلی کم‌است. چه‌طول این صفحه ازغرب بشرق تارود هریرود ۵۱٤ واز شمال بجنوب تاکویر ۳۲۲ کیلومتر یامیل ایرانی‌است، چهار زنجیره کوه از جنوب شرقی دریای خزر بطرف مشرق بطور متوازی امتداد یافته وچون این زنجیره ها از یکدیگر جدا هستند وادی هائی در میان زنجیره ها تشکیل شده.

اطراف این وادیها درختان زیاد دارد. خاك دامنه کوهها حاصلخیز است وآبهای فراوان، که ازکوهها جاری است ورودهای بزرگی بوجود آورده است.

دراین صفحه نویسندگان عهدقدیم دومملکت‌را اسم میبرند، گرگان وپارت ولی‌بطور قطع نمیتوان حدود این دومملکت [2] رامعین‌کرد. چیزیکه محقق بنظر میآید این **است** که گرگان درسمت شمال و غرب این‌صفحه بوده و پارت در طرف جنوب وشرق. یعنی بزرگترین قسمت وادیهای رود اترك وگرگان جزء مملکت گرگان بوده و کمترین قسمتش‌جزء پارت. **هرودوت**پارتی‌ها راباخوارزمیها، سغدیان، هراتی‌ها، گرگانی ها. زرنگی‌ها (سیستانی ها) وثامانیان مربوط میدارد (کتاب سوم. بند ۱۱۷،۹۳) ولی‌داریوش بزرگ درکتیبه های خود پارت را **بازرنك**. هرات. ساگارتی(که درکویرلوت بوده) و گرگان ارتباط میدهد. معلوم است که نمیتوان تمام مردمانی را که هرودوت مینامد یا تمام سرزمینهائیکه داریوش ذکر میکند جزء **پارت** دانست. ذکر اسامی مردمان یا ایالات با هم فقط از این جهت است‌که این مردمان و قسمتها بیکدیگر نزدیك بوده‌اند.

بنابراین وبنابرآنچه ازنویسندگان عهدقدیم استنباط میشود، پارت، **خراسان** کنونی بوده، یعنی‌تقریباً از **سمنان ودامغان** کنونی شروع شده به هریرود امروز منتهی میگشته. بعضی چنانکه کرارا در فصول گذشته این‌تالیف ذکرشد، در بند دریای گرگان (دروازه دریای کسپین) راکه درحال حاضر بنام **سردره خوار** معروف‌میباشد، حدفاصل بین‌پارت

۱ـ تاریخ ایران باستان ص۲۱۸٤

۲ـ مورخین عهدقدیم ایالت رامملکت ثبت نموده‌اند.

وماد میدانستند، بهرحال بی‌تردید میتوان گفت که پارت‌عهد قدیم عبارت از ولایات کنونی بشرح زیر بوده است:

سمنان. دامغان. شاهرود. جوین. سبزوار. نیشابور. مشهد. بجنورد. قوچان. دره گز. سرخس. اسفراین. جام. باخزر، خواف. ترشیز. تربت حیدریه. طول این‌ولایات ازطرف مغرب بمشرق تقریباً ۶۰۰ کیلو متر و عرض آنها تقریباً ۲۰۰ کیلو متر است ، بنابراین سطح پارت بالاخص تقریباً صد هزار کیلو متر مربع بوده است ، صفحه‌ای که ذکرش گذشت. از کوهستانهائی‌درشمال وجلگه‌هائی درجنوب بدین‌ترتیب ترکیب‌یافته، اولاسه رشته کوه است، یکی موسوم بدامان کوه، یاکوههای اکراد، که دامنه‌اش بسمت **کویرخوارزم** امتداد دارد . دیگری بنام **آلاداغ و میرابی** در وسط وسومی باسم **جغتای** یا کوههای **جوین** درجنوب. این سه‌زنجیره کوهها باهم متوازی‌اند. رشته‌کوههای اولی آبهائی راکه به‌اترك میریزند ازآبهای تجن‌رود جدامیکند وزنجیره های‌کوههای مرکزی وجنوبی‌آبهای گرگان‌رود را ازآبهای نیشابور . تشکیل این سه زنجیره سه وادی ایجاد کرده ۱ـ وادی مشهد بین‌کوههای اکراد و آلاداغ ومیرابی ۲. وادی میان‌آباد بین آلاداغ وکوه جغتای یاجوین ۳ ـ وادی نیشابور میان جغتای ومیرابی . عده رودها هم موافق جلگه هاسه است. ۱ـ تجن ۲ـ رودنیشابور ۳. رود میان‌آباد، آبهای رود تجن و نیشابور غالبا برای زراعت بکارمیرود ولی درباب میان‌رود عقیده این است‌که بگرگان رود میریزد بلندی این‌کوهها زیادنیست، باوجود این به‌بلندی ۶هزارپا میرسد ودرجاهائی چراگاههای خوب داردولی برعکس‌کوههای **گرگان** و**قومس** ازحیث‌روئیدنی وجنگل‌غنی نیست وادی‌ها بخصوص‌وادی مشهد ونیشابور بسیار حاصلخیز است، خاکش برای زراعت‌بسیار مناسب میباشد وحاصلهای خوب میدهد.

بالاتر گفته شدکه یکی‌از رشته های‌کوه موسوم به کوههای‌اکراد است، باید تذکر دهیم‌که این‌مردم راشاه عباس صفوی از کردستان کوچانید و بعده پانزده هزار نفر دراین جانشاند، تاجلو تاخت وتازهای اوزبك وتاتار را بگیرند، معلوم است‌که‌بعدها عده نفوس‌آنها بیشتر شده واکنون بیشتر اکراد بین وادی مشهد وکویرخوارزم سکنی دارند. (۱)

پارت‌اصلی. چنانکه ازنوشته‌های جغرافیون ومورخین قدیم‌دیده‌میشودهمین‌کوهستان و جلگه‌ها بوده‌که توصیف شد . این‌جاها قنوات زیاد احداث شده و در بعضی جا ها رشته چاهها تا نیم‌فرسنگ ازکوهها امتداد دارد . آثار محل‌ها نشان میدهد‌که این‌جاها درعهد قدیم آبادتر بوده و زراعت و فلاحت حاصل‌های وافرتری ببرزگر میداده . زیادی است گفته شود نسبت بکویرهای خوارزم و لوت چقدر امتیاز داشته است و بی جهت نبوده که سیل مردمان صحراگرد شمالی باین صفحات جاری بوده . این صفحات از حیث درختان میوه گوناگون غنی‌است و از معدنیات مس وسرب وآهن ونمك و فیروزه زیاد دارد، ولی جای حیرت است‌که اسم فیروزه درکتب قدما برده نشده است . آب و هوای این صفحات

۱ـ عده‌ای از این‌مردم درقریه عباس‌آباد بین‌جاده شاهرود به سبزوار سکونت دارند که درفصول آینده مشروحا بیان خواهد شد

معتدل است، اگرچه **ژوستن** گوید سخت است ولی از اطلاعات کنونی این نتیجه حاصل میشود که زمستان از آبان تا فروردین امتداد دارد و سرما در شب شش یا هفت درجه از صفر پائین‌تر نمی‌آید و حال آنکه در روز میزان‌الحراره ۲۰ـ۲۵ درجه بالای صفر نشان میدهد تابستان بعکس خیلی گرم است، بخصوص در جاهائی که دامنه کوهها بطرف کویر امتداد دارد. در بعضی جاها بادهای خسته کننده ومضر ازطرف کویر میوزد ولی در کوهستان ها گرمای تابستان ملایم ومعتدل است.

بطوراجمال این بود نتیجهٔ نظری بجغرافیای پارت قدیم. اکنون بایددید که ممالک مجاور پارت کدام بودند. پارت را این صفحات محدود میساخته: ازطرف شمال، خوارزم و مرو، ازسمت مشرق، هرات، ازطرف جنوب، زرنگ (سیستان) و ساگارتی (در کتیبه داریوش آساگارتی) و ازسمت مغرب گرگان و ماد(**ری فعلی**).

چنین بودموقع پارت وصفحات مجاور آن، در عهد قدیم و باید گفت که این وضع جغرافیائی مساعد بودکه مردمی نیرومند بپرورد. زیرا این مردم همسایگان قوی نداشتند تابتوانند سلطه خویش را بر پارت تحمیل کنند و مانع از رشد آن شوند. بنابراین بعضی نویسندگان اظهار حیرت کرده اندکه چرا این مردم در دوره های زیاد در گمنامی مانده و زودتر پا بصحنهٔ تاریخ ننهادند، زیرا نه در دورهٔ آسوریها و مادی‌ها ذکری که درخور این مردم باشد ازآنان میشود ونه در دورهٔ هخامنشی. در زمان اسکندر پارتی‌ها مطیع‌اند و فقط درسال ۲۵۰ قبل از میلاد بر سلوکیها قیام میکنند. همانطوریکه در صفحات گذشته این تألیف بیان گردیدجهت باید چنین باشدکه آسوری‌ها بدینجا نیامده بودند، زیرا آسوری‌ها **دماوند** و قدری بعدترکویر لوت را آخردنیا تصور میکردند. اما اینکه چرا در دوره مادی و هخامنشی ذکری که در خور این مردم باشد از آنها نمیشود؟ این معنی منحصر باین مورد نیست.

چون نویسندگان عهد قدیم تاآمدن اسکندر بایران جغرافیای مشرق ایران‌رادرست نمیدانستند و بوقایع آن نیز علاقمند نبودند.

بنابراین نمیدانیم وقایع این مملکت چه بوده وچرا این مردم کارهائی که در تاریخ ضبط شده وآنان‌را بلند و نامی کرده باشد، ازخود بروز نداده‌اند. شاید داده ولی چون‌از مغرب آسیا دور بوده درمدارك و نوشته‌های مورخان یونانی وغیره ضبط نگردیده‌است، ولی همانطوری که درفصل مربوط به کیانیان یادآور گردید، طبق تحقیقات **کریستن‌سن دانمارکی** کیانیان سلسله‌ای ازحکمرانان مشرق‌ایران بوده‌اند و فعالیت‌های آنان مربوط باین‌صفحات بوده‌است.

نژاد پارتیها

در باب نژاد پارتیها اگر بنوشته‌های مورخین و جغرافیون قدیم رجوع کنیم می‌بینیم بعضی‌ماننده ژوستن که کتاب‌های **تروگ پومپه** راخلاصه کرده، عقیده‌دارند که پارتیها ازمردمان سکائی بوده‌اند.

بزبان سکائی (پارت) بمعنی تبعید شده‌است (کتاب ۴۱ بند ۱) برخی مثل **سترابون** (کتاب ۱۱ فصل ۹ بند ۳) گویند که پارتیها از مردم **داه** بوده‌اند و این مردم نیزسکائی‌اند، در ابتدا اینها بالای **پالوس م اوتید** یعنی **دریای آزوو کنونی** سکنی داشتند ، بعداز آنجا کوچیده بطرف **خوارزم** رفته در همسایگی **گرگان** سکنی‌گزیدند ، پس از آن از آنجاهم کوچیده **بخراسان** کنونی درآمدند . موافق این عقیده بعضی ازهموطنان اولی آنها دروطن قدیمشان باقی ماندند. **کتزیاس** می‌نویسد که سکاها ازطرف گرگان بخراسان آمده‌اند. بنا براین، موافق‌عقیدهٔ مورخین فوق‌الذکر پارتی‌ها **سکائی** بوده‌اند، ولی‌تعیین‌نژاد قومی در بعضی‌مواردکاری‌است بس‌مشکل و پایه‌ای که‌کاملا بی‌عیب باشد یافت‌نمیشود تا بتوان آنرا مبنای قضاوت قرار داد .

دودمان اشکانی

در باب لفظ **اشك** بدواً بایدگفت که دوعقیده اظهار شده عقیده‌ای که بیشترطرفدار دارد این است که اشك مخفف ارشك است، وچون بانی سلطنت پارتی ارشك بود، و سایر شاهان این سلسله برای افتخار خودوجاویدان کردن نام ارشك این اسم را باسم‌خود می افزودند، این دودمان موسوم به‌ارشکیان گردید وازکثرت‌استعمال ارشکیان در قرون بعد اشکیان و اشکانیان شد.

برخی گفته‌اندکه‌چون محل اقامت خانواده اشکانی در آساك بوده بدین مناسبت این خانواده خودرا اشکانی نامیده‌اند . معلوم است که عقیده اولی بحقیقت نزدیکتر است زیرا تبدیل ارشك به‌اشك از تبدیل **آساك** باین اسم طبیعی‌تر بنظرمیآید. موافق یکی‌ازروایات، ارشك شخصی بود، باختری وچون از دعوی استقلال **دیودوت** در باختر ناراضی‌بوداز آنجا مهاجرت کرده بپارت آمد، واهالی‌را بقیام برضد **سلوکیها** برانگیخت. موافق روایت دوم ارشك و**تیرداد** پسران**فری‌یاپت** بودند واین آخری پسرارشك بوده است . این دو برادر از باختر بپارت نزد **فرکیس** والی‌سلوکی آمدند وچون تیرداد صباحت‌منظرداشت ووالی موافق عادت زشت یونانیهای آن زمان خواست تمتعی‌از جمال اوبرگیرد، این‌رفتار بر ارشك بسیار گران آمد . فرکیس راکه میزبانش بود شبانه بمعاونت تیرداد وپنج نفر نوکرش کشت وپس ازآن بقیام برضد سلوکیها عزم خودرا جزم کرد(روایت **آریان** قطعه ۱) برحسب روایت سوم ارشك اول پادشاه اشکانی یکنفر سکائی بود ، از طایفه پارنیان یا اپارنیان و این طایفه‌هم قوم **داه** سکائی‌که درهمسایگی گرگان‌سکنی داشت بشمار میرفت . ارشك باطائفه خود در وادی‌اترك میزیست و بعداز اینکه شنید دیودوت در باختر اعلان استقلال داده وسکه باسم خود زده یعنی ازدولت سلوکی‌جداشده، اوهم بپارت در آمده‌بر سلوکیها قیام‌کرد، این روایت راسترابون ترجیح داده (کتاب ۱۱ فصل ۹ بند ۲) **ژوستن** گوید ارشك شخصی بودکه نام ونشان نداشت ومدتها براهزنی اشتغال میورزید، بعدازاینکه دیودوت درباختر علم استقلال برافراشت ، سایر ممالك شرقی از او پیروی کردند، و اوهم

بایکدسته ازمردم راهزن بپارت درآمده **آن‌دروگرس** والی این مملکت را شکست داد . بعد گرگان‌را گرفت وقشونی نیرومند تشکیل داد زیرااز **سلکوس** وپادشاه باخترمیترسید ولی مرگ دیودوت بزودی خیال اورا راحت داشت وباپسراو عقد اتحاد بست ، پس از آن باسلکوس که قشونی برای تنبیه پارتیها بهپارت کشیده بود جنگیده وفاتح گردید، روز این فتح راپارتیها روز آزادی خودشان میدانستندوجشن‌هادرآن‌روزمیگرفتند،

قیام باختر وپارت در زمان **آن تیوخوس دوم** پیش آمده است . چیزیکه مسلم میباشد، آن تیوخوس دوم بعداز شنیدن خبرقیام باختروپارت اقدام جدی برای فرونشاندن طغیان این‌مملکت نکرده‌است ، و دو دولت مذکور فرصت یافتند، مبانی دولتهای خود را محکم کنند وازطرف دیگرچنانکه **ستر ابون** گوید(کتاب۱۱ فصل ۹ بند ۲) حکومت‌ارشک بر پارت بی منازع نبودو اودر مدت تقریبا دوسال برفع منازعات داخلی و جنگها اشتغال داشت، تاآنکه روزی ازدست نیزه دارش زخمی‌برداشت وبراثر آن درگذشت (۲۴۷ ق.م) عبارت (منازعات داخلی) گنگ است و معلوم نیست که دشمنان ارشك چه‌افرادی بوده‌اند ، بعضی حدس میزنند که‌تحریک‌وضدیت از طرف محلهای یونانی نشین پارت بوده است، مثلا در**هکاتوم‌پی‌لس** (شهرصد دروازه) که شهریونانی بود، ازحکومت ارشك برپارت‌راضی نبوده‌اند واین ضدیت بالاخره بجنگ کشیده وارشك کشته شده‌است، ولی محققا چیزی معلوم نیست . بنابراین سلطنت ارشك اول از ۲۵۰ تا۲۴۷ قبل از میلاد بوده است[۱]

اینك‌روایاتی‌راکه‌مرحوم‌اعتمادالسلطنه درکتاب **دّرالتیجان** راجع باشکانیان‌جمع آوری نموده وازلحاظی‌درخوراستفاده وقابل ذکراست‌عینا نقل میشود:

ژرژرلُیسن ازفضلای انگلیس که معلم علم تاریخ است گوید. مملکت پارت عبارت است‌از خراسان حالیه که امتداد آن از **سردره‌خوار تاهری‌رود** بوده است.بنابراین سمنان، دامغان، شاهرود، بسطام، سبزوار ، نیشابور، مشهد ، ترشیز و سایر بلاد خراسان همه داخل مملکت پارت بوده‌است.

مورخ‌دیگرمینویسدپارتها ابتدا درناحیه‌بسیارکوچکی‌حکمرانی‌بهمرسانیده‌امادرهمان اوایل شورش، مملکتی‌راکه مالك شدند، دارای چند شهر بزرگ بود ازقبیل **ایزاطیس** و **اوروپوس** و **ارساسیا** و **هراکلی** و **آپامیا** و **آرتاکوانا** یا **ارتاکانا** ، **آسپا** و **هکاتم‌پیلوس** ، بالجمله نگارنده بعدازآنکه بکثرت تتبع درکلمات مصنفین قدیم وجدید و ملاحظه نقشه‌ها، تعیین نمود، مملکت پـارت و اشکانیان عبارت است از دهستان قدیم و دره اترك

از طرف شمال شرقی حد مملکت **کوه‌اتك** و از جانب جنوب **کوه‌البرز** که فاصله مابین **خبوشان** و **بجنورد** و **نردین** و فاصل بین **نیشابور** و **سبزوار** و**شاهرود** و بسطام و دامغان‌میباشد، از سمت مشرق محدود به **آق دربند** است و از طرف مغرب به طبرستان .

شهر دوم اشکانیان **هکاتم پیلس** یعنی **شهرصددروازه** بود . بنای این شهر را

(۱) ــ تاریخ ایران‌باستان صفحه۲۲۰۳

ابتدا یونانیها کردند ، اما بعد از آنکه اشکانیان مسلط شدند بتجدید بعضی از ابنیه آن پرداخته واسمش‌را تغییرداده دامغان نامیدند.[1]

در کوهستان اطراف دامغان وبلادخراسان یونانیهاسکنی داشتند ومردم کوهستانی آداب ورسوم آنهارا اخذکرده بودند.

قلاعی که اشکانیان در سرحد غربی متصرفات خود یعنی در طرف **ری** داشتند ، و حدود آنها را حفظ مینمود، اول **ایوان کیف** بود و آنرا **شاراکس** میگفتند و**شاراکس** قلعه‌ای راگویند که دیوار آنرا با چوب وچپر ساخته باشند. بعدقشلاق و بعد**اردهان** که محرف **اردوان** می باشد، بعد**لاسجرد** که معرب **لاسگرد** است و**لاس گرد** مخفف **بلاس گرد** میباشد ، یعنی **قلعه بلاس** یا **بلاش** و شاید آن تلهای مصنوعی که در جلگه **خوار** دیده میشود ، نیز آثار قلعه‌های **اشکانیان** باشد. میگویند **قلعه‌ایرج ورامین** راهم اشکانیان ساخته‌اند، واین حرف چندان بنظر بعید نمیآید ومؤید گفته بعضی ازمورخین می باشد، که گویند یکنفر از سلاطین اشکانی ایرج نام داشته است و نگارنده خود قلعه ایرج‌راکه در حوالی شهر کهنه **ورامین** است دیده‌ام، و تفصیل آنرا در (فوتیون) روزنامه‌های ایران درج کرده و میتوانم بطریق یقین بگویم که از ابنیه اشکانیان است ، این قلعه با عظمت و استحکام ، جز درگوشه‌ای که آثار آبادی دارد باقی امکنه آن خالی از بنا است ، معلوم میشود که اردوی حصین بوده واکثر ابنیه اشکانیان همینطور است. یکی از مورخین میگوید**اسکندر** و **سلوکوس** در مملکت پارت چند شهر که بمنزلهٔ چند قلعه بود ساخته و یونانیها را در آن قلاع سکنی داده ازجمله **هکاتم پیلس** است که نزدیك شهردامغان حالیه بوده و**هراکلی** و**آپامه** و**ارودپسره**.

اینك به‌نقل‌مطالب حمله **آنتیوخس** بایران درزمان اردوان اول‌معروف باشك یا ارشاك یا ارساس سوم‌ازهمان کتاب درالتیجان میپردازیم :

انتیوخس از **تنگه‌خوار** گذشت و هکاتم پیلس‌را نیز گرفت، اردوی **اردوان** بدامنه جبال **مازندران** رفت. **انتیوخس** بعد از چندی توقف در هکاتم پیلس و راحت نمودن قشون خود ، برآن شدکه از راه **چشمه‌علی** حالیه حرکت‌کرده بر اردوان حمله نماید اما عساکر اشکانی بلندیهای طرف یسار جلگه دامغان پاسگاههای دیدبانی ساخته بودند و باستظهار آن امکنه محکمه جنگهای سخت و خونریز را با قشون پادشاه **سوریه** نمودند ، در سر هر دره که معبر بود و در هر گردنه لشگر اشکانی سنگرها از سنگ و چوب بسته و چون قشون انتیوخس بآنجا میرسیدند مانند برگ درخت که از باد خزان بر زمین ریزد آنهارا بخاك هلاك میریختند. مختصر ، انتیوخس و همراهانش چند سال در جبال مابین گرگان ومازندران و دامغان و شاهرود وبسطام باسپاه اشکانی زدوخورد داشتند وچون‌خودراازغلبه عاجز دیدند مجبور وراضی بمصالحه گردیدند.

---

۱ ـ این‌عقیده صحیح بنظر نمیرسد زیراطبق‌مدارك‌محقق‌وتأییدشده‌محل هکاتم‌پیلوس و دامغان باهم فرق دارد.

اعتمادالسلطنه در بارهٔ وجه تسمیه مازندران مینویسد :

استرابن از مشاهیر علمای جغرافی . طایفه مارد ساکن مازندران‌را **آمارد** ضبط کرده و در زبان قدیم ایران هروقت (آ) در جلو کلمه‌ای گذاشته میشده معنی کبیر بهم میرسانده، دراین صورت آمارد یعنی طایفه مارد بزرگ .

از قرارمسطورات مورخین معتبر، **اسکندر** کبیر از طرف گرگان متوجه‌مازندران شد و تاحوالی‌ساری راند اما نتوانست پیشتر برود ، معلوم است که‌ماردها جلواورا گرفته و آن‌قهرمان صرفه‌خودرادرزدوخورد بااین‌قوم‌شریر وبیباك ندانست وازاین گفته‌استنباط‌میشود که معنی دیو مازندران که‌**فردوسی** میفرماید، چیست وآنگفته افسانهٔ صرف نیست.

ایزیدر شاراکسی مورخ میگوید : بعداز آنکه **فرهاد** اول معروف باشك پنجم بر طایفه‌مارد غالب‌آمد عده کثیری ازآنها را کوچاند، بطرف خراسان ومروبرد، ودرآن اراضی سکنی داد وقسمت دیگر از این قوم را بشهر **خاراکس** که نزدیك سر دره خوار است ساکن‌نمود، **شاراکس** نزدیك سردره خوار همان **ایوان کیف** است وباید دانست که درقدیم **شاراکس** شهری‌را میگفتند که حصار و قلعه‌آن از چپریا گپر باشد . دورنیست که چپر یاگپر که به لغت مازندرانی دیوار حصیری و چوبی را میگویند ، تصحیف و تحریف شده وشاراکس گشته‌باشد یعنی یونانیها این تحریف وتصحیف را نموده باشند . در هرحال مازندران که موطن ماردها بوده اسم‌خودرا ازاین‌طایفه‌اخذ نموده. باین معنی که‌مازمصحف مارد است ومازندران یعنی‌مملکتی که مازها درآن‌اند، برخلاف قول مشهور که گفته‌اند ماز یعنی‌کوه است ومازندران یعنی مملکتی که کوه درآن است، وکوهستان است و مازندران مخفف مازاندران میباشد.

پس‌از این تحقیق ومقدمه گوئیم ازهنرهای **فرهاد اول** یااشك‌پنجم اینکه دراوائل سلطنت خود حمله برماردها نمود وآنها بعدازمقاومت وچندجنگ، مقهورومطیع پادشاه‌اشکانی شدندومازندران ضمیمه متصرفات اشکانیان گردید.

مملکت ماردی ازممالك **سلوکیدها** بود، وماردها اسما یارسما رعایای آن سلاطین بودند .

اما وقتی‌که اشکانیان حمله بماردی‌کردند ، ظاهراً پادشاهان **پر شام** طوری بخود مشغول بودند ، که بخیال حفظ مملکت وحراست رعیت خود که ماردی و ماردها باشند نیفتادند چه شنیده نشده است که در جنگهای فرهاد اول باماردها از طرف سلاطین **سلوکید** جنبشی شده باشد و جمعی این تقاعد را بضعف و بعضی **بجنگ با روم** نسبت داده‌اند .

بعقیده بعضی از مورخین و مصنفین، اول پادشاه اشکانی که از سر دره خوار بطرف مغرب راند واستیلا حاصل نمود فرهاد اول بود که بعداز مغلوب کردن ماردها از حد متصرفات طبیعی خود قدم بیرون گذاشت و**جلگه ری** را تا دشت **قزوین** تملك وتصاحب کرد . ۱

---

۱ ــ نقل از جلد اول و دوم و سوم کتاب درالتیجان فی تاریخ بنی الاشکان تالیف اعتمادالسلطنه.

ایالات تابعه دولت اشکانیان

ممالك تابعه اشکانیان که بوسیله‌حکام آنان اداره میشده‌اینها بوده‌است:(**گوت‌شمید** تاریخ ایران‌الخ. صفحه ٥٤-٥٥) ١- **بابل** ٢- **آپلونیاتیس**(سی تاسن‌سابق) ٣- **خالونیت** ٥- **کارینا** درست معلوم نیست کجا بوده باید **نهاوند** باشد ٨- **کامبادن** (کرمانشاه) ٦- **ماد** بالا(همدان)٧-مادپائین یاماد رازی(**ری**)٨- **خوآرن**(خوار)٩- **کمیسن(قومیش)** نواحی سمنان ودامغان کنونی ١٠- و هرکان یا گرگان ١١- **آستوئین**، درست تطبیق نشده است ١٢- پارت بالاخص ١٣- **آپاآوارتاکن**، ناحیه‌ای که جزو پارت بالاخص بوده ١٤- **مرگیان (مرو)**١٥- **آریا (هرات)** ١٦ - **آنائوئر جزء هرات** ١٧ - **زرنك** (سیستان) ١٨- **آراخوزیا** (رخج یاهندوستان سفید)

پایتخت اشکانیان

پایتخت مشهوردولت اشکانی تیسفون بوده‌است، ولی محل مزبور وقتی پایتخت شدکه دولت پارت تادجله وفرات توسعه یافت، بنابراین بالطبع این‌سئوال پیش میآیدکه پایتخت پارت بالاخص کجا بوده ، یعنی قبل ازتسخیر شهر صد دروازه یا بنای **دارا** مقرحکمرانی اشکانیان کدام شهر بوده. دراین باب بعضی اسم‌شهر **اساك** رابرده آنرابا قوچان یا بجنورد مطابقت میدهند. برخی‌پایتخت قدیم‌پارت راشهر **نسا** میدانند .

دراین نیزتردیدی نیست که شهرصد دروازه درموقع بسط‌دولت پارت ازمشرق بطرف مغرب چندی‌مرکز حکومت بوده واهمیت داشته، اما محل این شهر را تاحال نیافته‌اند ، **هوتوم‌شیندلر** و **ویلیام جکسون** عقیده داشتند، که این محل باید کرسی ولایت سابق **قومش** باشد،وبایدآنرادرهشت‌میلی**جنوب‌دامغان** جستجوکرد،ولی‌ازسال ١٩٣١ تا١٩٣٣ **دکترشمیدت** بخرج دارالعلوم **فیلادلفیا** درتپه حصار دامغان مشغول حفریات‌وکاوشهائی شد، بااین‌مقصودکه‌شهر صددروازه راکشف کند، وی‌در جنوب غربی دامغان در هشت میلی این‌شهر خیلی‌کار کرد، بی اینکه اثری ازاین شهر ظاهر گردیده باشد، بنابر این عجالتا محل این‌شهر معلوم نیست [١]

ولی‌مطلبی که قابل‌توجه‌می‌باشد،این‌است که عقیده هوتوم‌شیندلر و ویلیام جکسون مبنی براینکه محل‌شهر صددروازه کرسی‌ولایت سابق‌قومس باشد، از هرلحاظ صحیح بنظرمیرسد وهمانطوریکه درشرح اسامی ایالات تابعه دولت اشکانیان گذشت ، نواحی سمنان و دامغان بنام **کمیسن** (قومس) نامیده شده وهمچنین در کتاب‌دررالتیجان‌نام قدیم‌قومس **کمی‌زنا** ثبت گردیده‌است [٢] .

محل وقوع این شهر احتمالا بامحل تپه‌های حوالی قصبه کهلا (علاء) که در ٩ کیلو متری‌جنوب شرقی سمنان واقع‌است، باید تطبیق نمایدزیرادرحال‌حاضر قصبه مذکور بزبان

١- تاریخ ایران باستان ص٢٦٤٦

٢- تاریخ دررالتیجان جلد سوم ص ٦٢

محلی، **کی لی** نامیده میشود و تحریف کلمه **کمیسن** یا **کمی زنا** به کی لی با گذشت تقریباً دوهزار و سیصد سال و تغییر الفاظ و کلمات بعید بنظر نمیرسد، هما نطوریکه در صفحات گذشته این تألیف نیز بیان گردید **خوار**، گرمسار فعلی بنام ایالت **خوآرن** نامیده شده است و در حال حاضر بزبان سمنانی که تقریباً باقیمانده زبان اشکانی است به گرمسار **خوآره** میگویند. متاسفانه به تپه های حوالی قصبه کهلا (علاء) سمنان از نظر حفریات توجهی نشده است و بادهای مداوم آن ناحیه نیز شنهای کویر اطراف را بمرور روی تپه‌های مجاور قصبه مذکور ریخته و آثار خرابه های شهر مزبور کوچکتر از آنچه باید جلوه مینماید، ولی با این وصف تپه‌های کوچك و بزرگ زیادی بمساحت در حدود ۳ کیلومتر بچشم میخورد و هم اکنون در بین اهالی سمنان شایع است که **کهلا (کی لی)** مورد بحث در قدیم شهر بسیار بزرگی بوده است و شهر مذکور در اثر **زلزله** خراب شده و اهالی آنشهر چند کیلومتر بالاتر آمده و شهر دیگری در محل سمنان فعلی بنا کرده‌اند.

مرحوم اعتمادالسلطنه در تاریخ دررالتیجان در بارهٔ شهر هکاتم پیلس (**شهر صد دروازه**) پایتخت اشکانیان مینویسد: (اینکه بعضی **هکاتم پیلس** را که **دامغان** یا **قومس** باشد و از ابنیه **اسکندر** و **پایتخت اشکانیان** دانسته‌اند صحیح است. اما بعد به ری سپس به همدان و تیسفون منتقل شده است، معدودی از نگارندگان قدیم را عقیده بر اینست که اشك بن اشکان شهر هکاتم پیلس را مسخر کرده آنجارا کرسی متصرفات خود قرار داد و چون سکنه این شهر یونانی بودند، محض استمالت و جذب قلب آنها خودرا **فیل هلن** یعنی **محب یونان** خواند.

بعضی ازمورخین **یونان** مثل **کنت کورس** و **پلوتارك** و **آرین** که غالباً بضبط فتوحات اسکندر پرداخته‌اند مینویسند: درآن مکان که دارا بدست سرداران خود مقتول شد شهری بنا کردند و آنرا باسم آن پادشاه موسوم نمودند.

و نیز **ژوستن** گفته است **دارا** را سرداران او در **سارا** یا **چارا** یا **(زارا)** بزنجیر بستند، از این جمله برمیآید که دارا در پارت کشته شده و **قلعه‌دارا** یا **داراگز** را که **تیرداد** ساخته و پایتخت قرار داده تقریباً در مقتل پادشاه هخامنشی بنا نموده‌اند[1]

واماچون جهت استیلای اسکندر در ایران معلوم شد، گوئیم پس از آنکه این قهرمان قهار بابل و شوش و اصطخر و همدان و ری را که از بلاد معظمه این کشور بود بگرفت، عازم اراضی پارت شد یعنی دارا از پیش بجانب باختر میگریخت و اسکندر اورا تعاقب میکرد تا در یکی از قرای این مملکت موسوم به (تارا) یا (چارا) سرداران دارا پادشاه خودرا بکشتند. لهذا اسکندر درشهری که حوالی دامغان حالیه بود رحل اقامت انداخت و مدتی بعیش و استراحت پرداخت، اسم ایرانی این شهر معلوم نیست چه بوده. اما یونانیها آنرا هکاتم پیلس می گفته‌اند، اسکندر در این بلد بود که در گنجینه عطا گشاد و مال وافر بکلیه همراهان وعساکر خود داد واول بار بود که لباس پادشاهان عجم پوشید وخودرا باین هیئت بامرای لشگر نمود.

۱ــ بطوریکه درفصل بناهای تاریخی این تألیف خواهید خواند بعید بنظر نمیرسد که قلعه‌های محکم وعظیم سارو که در ۲۰ کیلومتری شمالشرقی سمنان واقعند مربوط به گفتار فوق الذکر باشد.

اسکندر در پائیز سال ۳۳۰ قبل‌از میلاد درهکاتم پیلس اقامت‌کرد و باستمالت مردم ایران پرداخت).

ولی با تحقیقاتی که بعمل آمده است پادشاهان پارت نیز مطابق رسوم پادشاهان هخامنشی که دراختلاف فصول ازشوش به‌پرس پلیس وازآنجا به **اکباتان** حرکت‌مینمودند.

آنها زمستان را در بین‌النهرین وتابستان رادر ماد و پارت بسر میبردند . پایتخت زمستانی آنهاشهر تیسفون بود، که درساحل دجله‌مقابل **سلوکیه** وچندین میل پائین **بغداد** ساخته شده‌بود. **اکباتان** پایتخت‌وسطی، **هکاتم پیلس** (شهر صددروازه) پایتخت‌سوم‌آنان شمرده میشد. ری نیز که سرراه ماد علیا و پارت واقع میباشد، غالباً اقامتگاه آنان وشاید دارای کاخهای شاهی‌نیز بوده‌است، بطورکلی طبق تحقیقات دقیق کریستن سن دانمارکی شهر صد دروازه (هکاتم پی‌لس) **دوقرن** پایتخت شاهان اشکانی بوده‌است.[۱]

نتیجه کاوشها وحفریات درقومس

همانطوریکه سابقاً بیان گردید در سال ۱۳۱۰ شمسی‌قمری (۱۹۳۱-۱۹۳۳ م) توسط دانشمندان باستانشناس موزه **دانشگاه پنسیلوانیا (پرفسور هرتسفلدودکتر اریك اشمید)** در **تپه‌حصار** که در جنوب غربی دامغان واقع است حفریات وکاوشهائی بعمل آمد.

بااین مقصودکه محل شهرصد دروازه (هکاتم پیلس) که دردوره سلوکیها و اشکانیان رونقی بسزا داشته‌است بیابند، واین حفریات درحدود سه‌سال طول‌کشید. درمورد کشف‌آثار شهرمذکور موفق‌نگردیدند، ولی درضمن‌حفریات،اشیاء جالب‌توجه وزیادی مربوط به ماقبل تاریخ ازقبیل **اسلحه** و **ادوات** وغیره‌بدست‌آمدکه‌هم‌اکنون درموزه‌ایران باستان‌ضبط است.

گزارش حفاری‌های مذکورکه دارای نکته‌ها و توضیحات قابل توجهی درمورد اشیاء کشف شده در تپه‌حصار دامغان می‌باشد از روی کتاب تاریخ **صنایع ایران**[۲] نقل میشود :

دکتر اریك اشمیت رئیس هیئت اکتشافیه‌که از طرف موزه دانشگاه فیلادلفیا و موزه صنعتی پنسیلوانیا مأموریت داشت،در اطراف دامغان شروع بحفاری کرد و امیدوار بودکه هکاتوم پیلوس یعنی شهرصد دروازه پایتخت اشکانیان را کشف‌کند.

خرابه وآثار این‌شهر بدست نیامد ولی‌هیأت مزبور موفق بکشف تمدن مهم ما قبل تاریخی در تپه بزرگی درسه هزار گزی دامغان گردید . بادقت و توجه کاملی‌که لازمه بهترین اکتشافات علمی می باشد این ناحیه‌را بچندین مربع که ضلع هریك صدمتر بود قسمت‌کردند وهریك ازآن قسمتها رابمربع های کوچکتر بضلع ده‌متر تقسیم نمودند وحتی درکتاب گزارش خود هریك ازاین قسمتها راهم به‌ده مربع‌یك متری‌قسمت نموده‌اندتامکان

۱- ایران درزمان ساسانیان ص۳۱

۲- تاریخ صنایع ایران تألیف دکتر ج‌گریستی ویلسن. ترجمه **عبدالله فریار** ازصفحه ۲۹ تا ۳۵



ظرف سفالین ازطبقه۱ـج تپه‌حصارمربوط به‌درحدود ۳۵۰۰ سال‌قبل‌ازمیلاد



ظرف سفالین ازطبقه۱ـ الف تپه‌حصارمربوط به درحدود ۳۵۰۰سال قبل‌ازمیلاد

حقیقی اشیاء مکشوفه‌را بسهولت بنمایند. این‌عمل باصحیح ترین و دقیقترین آلات وادوات انجام یافت و نیز عمق هر شیئی مکشوفه را با کمال دقت با سانتیمتر اندازه گرفتند برای اینکه بتوان‌اکتشاف را بطبقات کل وجزء تقسیم کرد اینگونه دقت‌لازم وواجب است

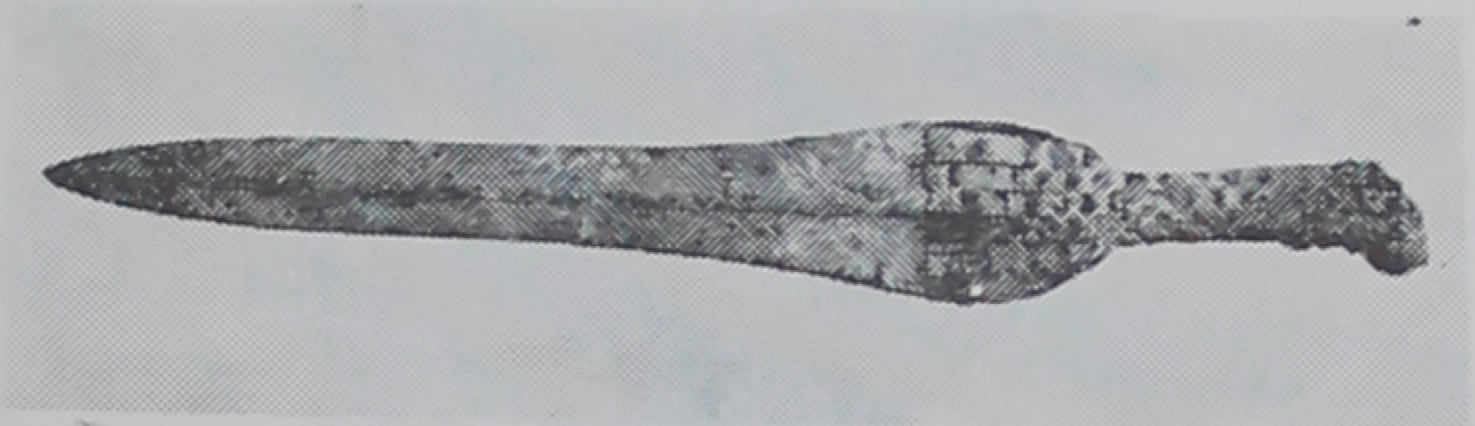
حصار ۱ـ الف : بقایای اطاقهائیکه دیوار آن از کاه و گل ساخته شده در طبقات مختلف کشف شده و سفال و ادوات گوناگون و جالب توجهی در مقابر بدست آمده است .

کشف اسکلت این مردم بسیار مهم است و اطلاعاتیکه از مطالعه اسکلت این قوم حاصل‌شده قراراست‌درآتیه منتشر گردد، دراین‌محل **هزار و ششصد وسی وهفت**قبرباز گردید .

تمدن پائین‌ترین طبقه رابوسیله سفالهای دست‌ساز که بااشکال هندسی برنگ سیاه‌روی زمینه قرمز نقاشی‌شده مشخص میگردانند . سفال‌این طبقه معرف تکامل صنعت در زمان پیش میباشد، سفال‌معمولی‌این طبقه عبارتست از کوزه‌های مدور که کعب آنها لبه دارمیباشد.

کوزه های بزرگ باشکال هندسی نیز بدست آمده است. وجود آسیای دستی علامت آنستکه که این مردم از زراعت و فلاحت بی بهره نبوده‌اند. مجسمه های گلی که بنظر میرسد بشکل حیوانات اهلی ساخته شده باشد بدست آمده ولی مطالعه دقیق علمی از روی استخوان حیوانات این‌مسئله راروشن‌تر خواهدنمود. مردم این‌محل بامس آشنائی‌داشته‌اند. ولی‌گویا این‌فلز برای آنها کمیاب بوده‌است

حصار۱- ب : رنگ سفال این طبقه بعوض قرمز ، قهوه‌ای روشن یا کرم میباشد ، اشکال حیوانات مانند بزکوهی، پرندگان و انسان بعرضهای مختلف بدست میآید، سفال سازان این‌عصر استعمال چرخ را آموخته بودند . یکی ازنمونه های این زمان کاسهٔ ظریفی است ودارای پایه‌ای که‌کعب آن مدور میباشد



خنجر مفرغی ازطبقه ۲ب تپه حصارمربوط به ۳۰۰۰ تا ۲۰۰۰ سال قبل‌ازمیلاد



آئینه مفرغی از طبقه ۳ب تپه‌حصار مربوط به ۳۰۰۰ تا ۲۰۰۰ سال قبل‌از میلاد

حصار ا-ج- این طبقه یکی از برجسته‌ترین دوره تمدن اولیه‌را نشان‌میدهد نقشه مخصوص ومشخص ایندوره‌شکل بز کوهی است. اشکال‌هندسی نیز وجوددارد و اینها هر دو بمنتهی‌درجه ترقی خودرسیده‌اند. مقیدشدن شکل حیوانات وپرندگان‌را میتوان **ازطبقات ا-ب وج** نیزدرقسمت اول طبقه ۲ تعقیب نمود این مطالعه جالب توجه است‌زیرا این‌اشکال بتدریج شکل اولیه خودرا ازدست‌داده بشکل اشکال هندسی درمیآیند، اسلوب پردازی بیشتر درنتیجه فکر وخیال نقاش بوده است، نه بواسطه ترقی‌ومرورزمان‌زیرا. مراحل‌مختلفه‌تکامل آن تمام‌دریك طبقه‌بدست آمده‌است. مهرهای‌تکمه‌ای‌شکل بسیارست. مهرهاراازموادمختلف ساخته وجهت زینت بکار میبرده‌اند . مقدمات لعـات دادن سفال در این زمان فـراهم شده است.



ظرف سفالین از طبقه ۱-ج تپه‌حصار مربوط به ۳۵۰۰ سال قبل از‌میلاد

ظروف و آلات مسی که در ادوار مختلف **حصار ۱** - پیدا شده خالص نبوده یعنی هما‌نطوریکه درطبیعت بدست آمده بکار برده شده و نمیتوان‌آنهارا درردیف مفرغ قرارداد **سنجاق‌مسی** باسرمدور، **خنجر** ، **دست بند** و قطعات کوچك که شاید درسر تیر می گذاشته‌اند، کشف گردیده‌است **درفش استخوانی** ، **هاون‌سنگی** وسنگ جهت صیقل‌زدن و تیزکردن پیدا شده است، عجب آنکه دراین طبقه سلاح وادوات سنگی زیادی پیدا نشده است .

آخردوره **حصارا-ج** مصادف میشود با مهارت مردمی‌که شاید از جلگه ترکمان بطرف **شمال** میرفته‌اند . این تمدن جدید توسط سفال ساده خاکستری رنگ کـه شامل رنگهای خاکستری روشن و تاریك وحتی سیاه‌میشود مشخص‌میگردد، شرح‌آن رادر دوره بعدذکر خواهیم نمود.

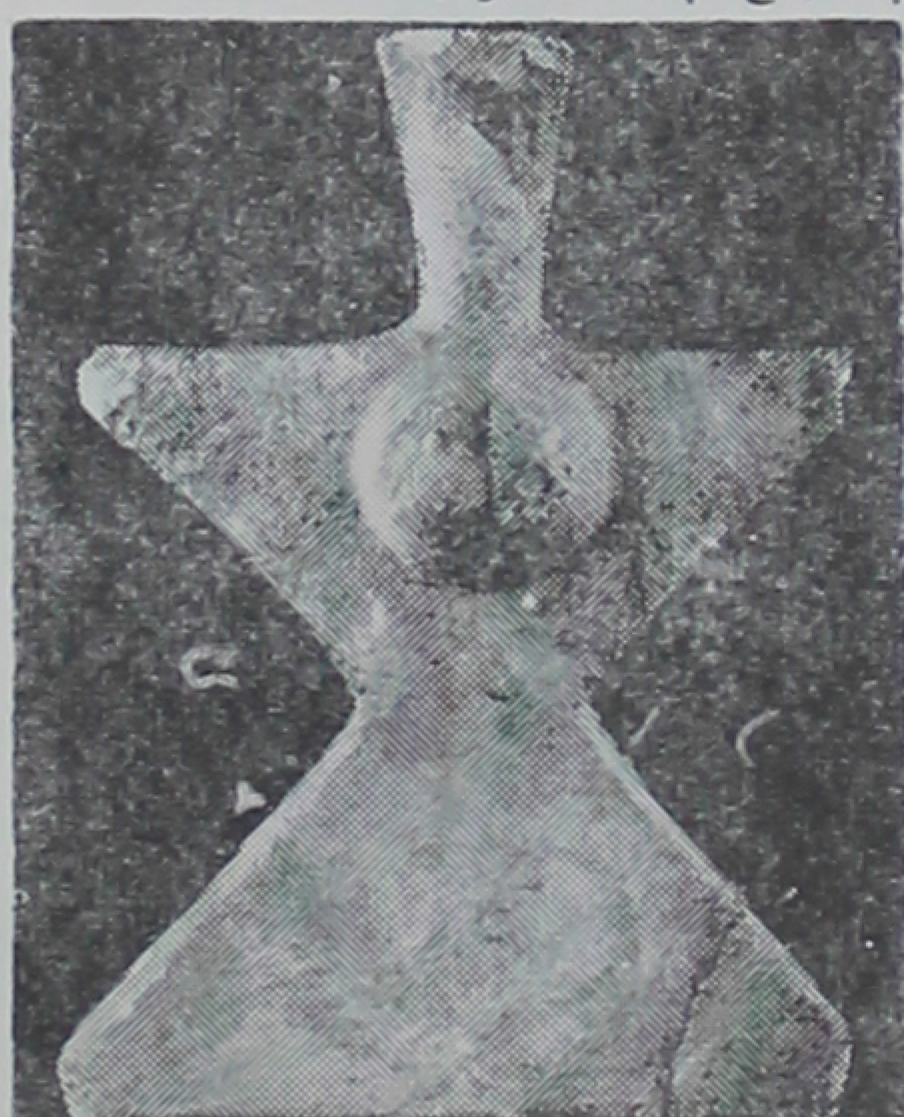
حصار ۲- الف این طبقه دوره تحولی را نشان میدهد، ظروف خاکستری وسیاه پیدا میشود ونیز اشیائی مانند ظروف **طبقه۲ج** درمقا بربدست آمده است. روی‌این‌ظروف



نمای قسمتی ازغرفه بزرك اشیاء مکشوفه مربوط به تپه حصار دامغان درموزه ایران باستان



ظرف سفالین ازطبقه ۲-ج تپه‌حصار مربوط به درحدود ۳۵۰۰ سال قبل‌ازمیلاد



مجسمه‌مرمر مربوط به‌۲۵۰۰ سال‌قبل‌ازمیلاد، تعیین طبقه‌آن بعلت نبودن ظرف‌مذکورکه جهت نمایشگاه آمریکا ارسال شده‌بود ممکن نگردید

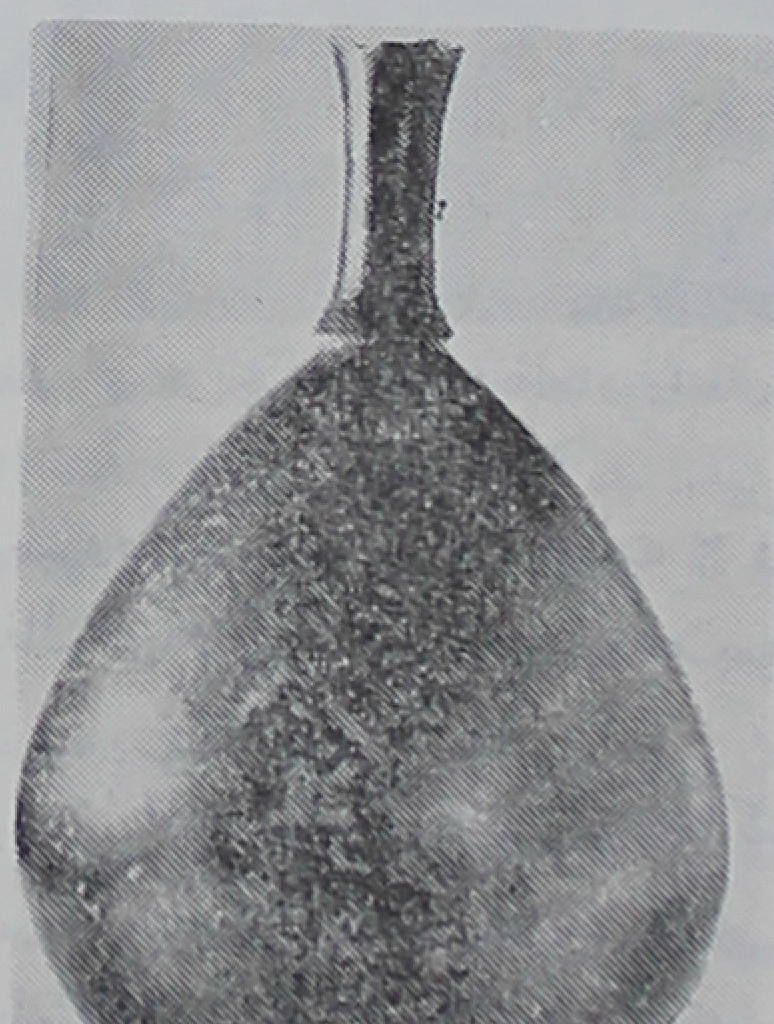
رنگ شده یك ردیف اشكال غزال بلند گردن نقاشی شده‌است، این تصاویر بتدریج صورت اولیه خودرا از دست داده بشكل اشكال هندسی منظم در میآید که ابداً شباهتی به حیوان اصلی ندارداز جمله خصائص ظروف خاکستری ایندوره پایه آنهامی باشد.

حصار-۲-ب دراین طبقه بساختن ظروف خاکستری ادامه داده‌اند ولی سفال رنگ شده بدست نمیآید واگر پیداشود دارای نقاشی خیلی ساده است. سفال مهاجمینی که دراین دوره آمده‌اند جای سفال بومی‌را گرفته‌است. چون فلز زیاد شده وادوات مسی بتدریج زیاد میگردد.

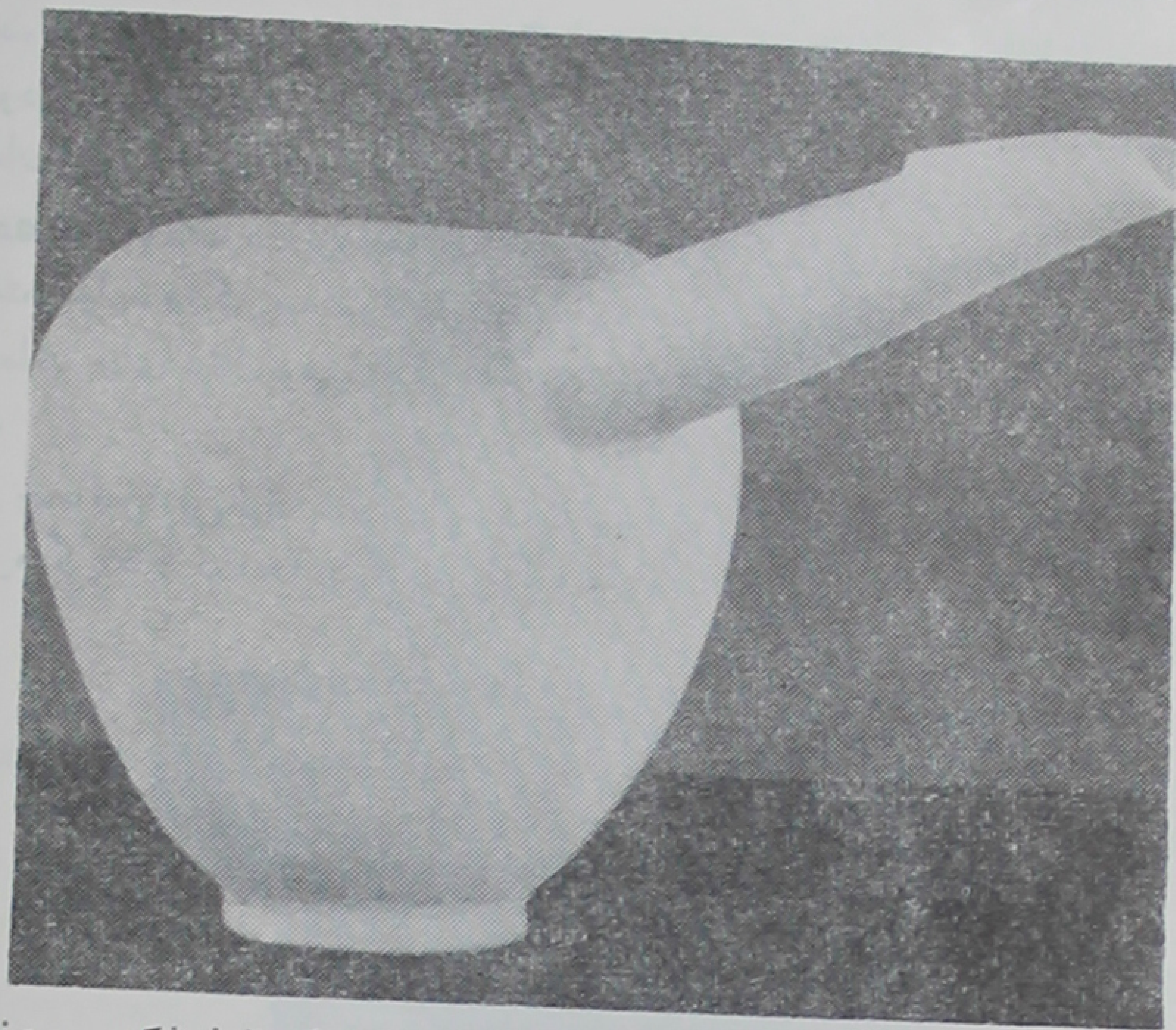
از خصائص این طبقه سنجاقهائیست که سر آنها پیچ دارد. ساختن **گرز مسی** در این دوره ظاهرمیگردد و درادواردیگرنیز ادامه مییابد.



جام پایه‌دار ازطبقه ۱-ج تپه‌حصارمربوط به درحدود ۳۵۰۰سال‌قبل‌از میلاد



کوزه سفالین ازطبقه ۳ب ازتپه حصارمربوط‌به۳۰۰۰ تا ۲۰۰۰سال قبل‌از میلاد



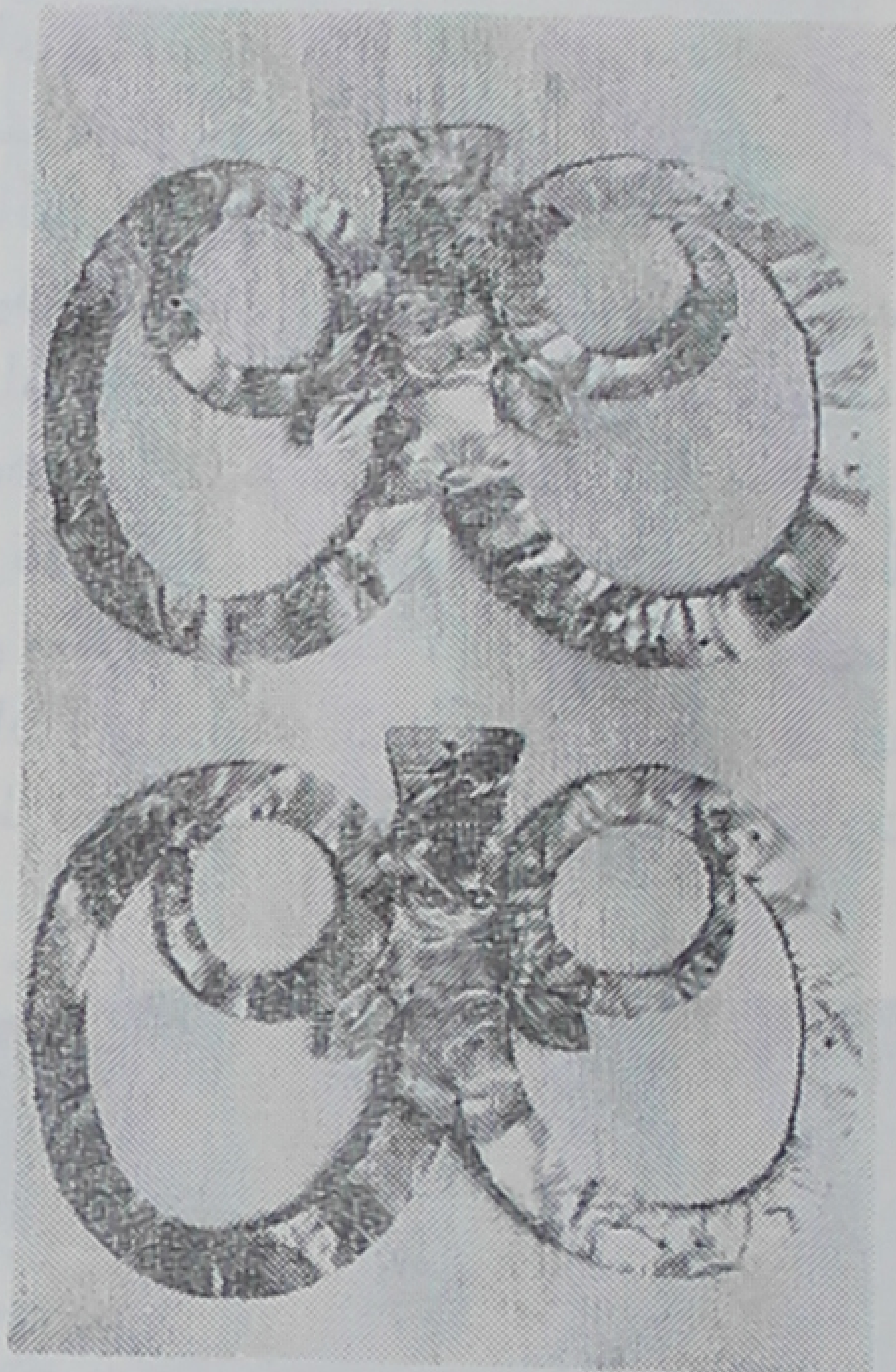
ظرفی ازسنگ‌مرمر مربوط به ۲۵۰۰ سال قبل‌ازمیلاد، تعیین طبقه آن بعلت اینکه ظرف‌مذکور جهت‌نمایشگاه بامریکا ارسال شده‌بود ممکن‌نگردید



تصویری از خرابه‌های تپه حصار دامغان

حصار ـ ۳ ـ الف این‌طبقه دوره برزخی بین طبقات ۲ و ۳ است زیرا حدود آن کاملا روشن نمی‌باشد وچون سفال هردو طبقه درآن پیدا شده . طبقه جداگانه نامیده شده است .

حصار ۳ ـ ب این طبقه با اشکال قشنگ وظریف وخاکستری وسیاه رنگ مشخص می‌شود ، فنجانهای رنگی ساده با زمینه گندم‌گون، زرد یا نارنجی وآلات زینت با طرحهای ساده ظاهرمیگردد. میل‌وسلیقه ایرانیان برای زینت دراین‌طبقه مشهور وهویدا است‌ظروف صیقلی شده خاکستری نیز در این طبقه پیدا میشود، آلات و ادوات مسی در این زمان روبفزونی است، ولی هنوزمس همان فلزطبیعی است وبا چیزدیگری‌مخلوط نیست،**عصائی**



تزئینات طلاازطبقه ۳ ج تپه‌حصارمربوط به درحدود ۲۰۰۰ سال‌قبل از میلاد

در ایندوره دیده‌میشود وعلامت آنست که مردم این‌عصر دارای عقاید مذهبی بوده وآنرادر مراسم معمولی آنزمان بکارمیبرده‌اند.

دراین طبقه برای اولین‌بار سرتیرهائیکه ازسنك ساخته‌شده دیده میشود. چنانکه‌ذکر شد درطبقات قبل فقط قطعات مسی کوچك پیدا میشد ومطمئن نیستیم که آنها را برای سرتیر استعمال‌میکرده‌اند.

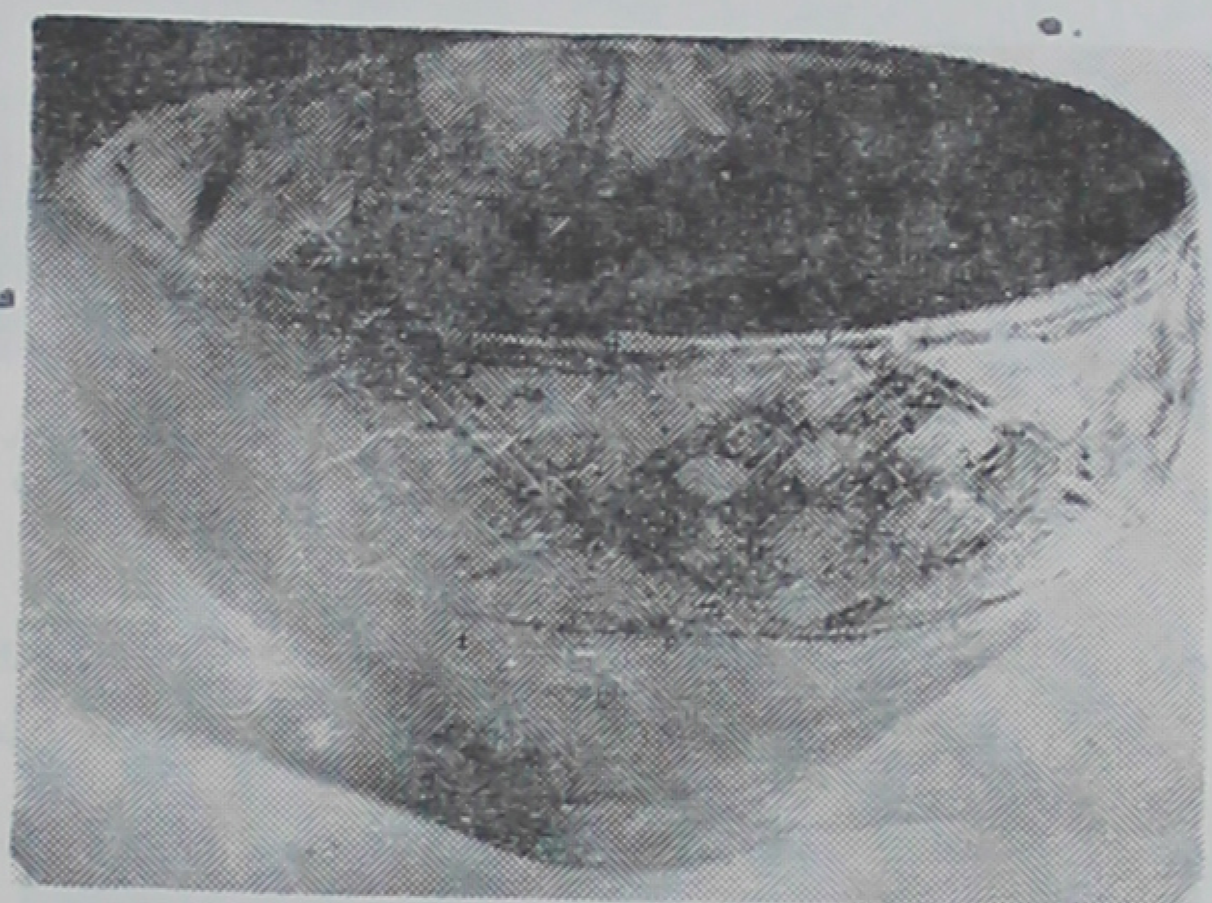
امادر اینکه اینها سرتیرهای سنگی هستند شکی نیست و تعجب دراین است، درعصری که فلز معمول بوده اشیاء عصر حجر صیقلی‌شده برای اولین‌دفعه بدست میآید.

دراین‌طبقه هیئت اکتشافیه واقعه اسف انگیزی را که هزاران سال‌قبل بوقوع پیوسته کشف‌نمودند، یعنی **بنائی پیدا شد** که طعمه‌حریقی‌واقع گشته وساکنین‌آن نیز تلف‌شده بودند، از آثار آن چنین‌برمیآید که این ساختمان موردحمله مهاجمین قرار میگیرد، وآنها پس از آنکه ازتصرف آن‌مأیوس‌میگردند.

نیمسوز بداخل آن پرتاب. نموده آنجاراآتش میزنند، استخوان مدافعین در پای پلکانی که به‌پشت‌بام میرفته پیدا شده است ، اگرچه این‌حریق بمرك‌ساکنین‌آن خاتمه‌یافته، ولی خود بنا از غارت مهاجمین محفوظ واشیاء و ادوات نفیسی‌در اطاقهای‌آن‌باقی مانده وبدست مارسیده‌است. هزاران اشیاء کوچك که برای زینت بکارمیرفته در اینجا پیدا شده است ، مهره وتسبیح عقیق دراین طبقه پیداشده که درطبقات قبل دیده نشده‌است‌زینت‌آلات

طلا و نیز فنجان ازاین فلز قیمتی بدست آمده است.

خنجری که دارای **دسته نقره** میباشد و علامت نخی در آن دیده میشود بدست آمده است، برای بستن دسته خنجر پارچه نیز استعمال میشده است اثر پارچه پس ازسوختن در روی دسته دیده میشود، مدافعینی که در آتش جان داده اند خنجر همراه داشته و خدنگ های سنگی زیاد درمیان آنان پیدا شده است، ازروی مدارك واشیائیکه بدست آمده است کلیه واقعه اسفناك وحمله مهاجمین رامیتوان تشریح نمود، موضوع جالب توجه دیگر آنستکه دریکی از اطاقهای این عمارت **توده های گندم نیم سوخته** پیداشده است واین نشان میدهد که در قسمت فلاحت این مردم ترقیاتی کرده بوده اند، ازآب و هوای این ناحیه میتوان حدس زد که آبیاری در بین این مردم معمول بوده است ، **دومهره استوانه ای** شکل نیز دراین طبقه پیدا شده است، که یکی از آنها دارای نقش گاونر و دیگری نشان عرابه می باشد اشیاء زیادی ازاین قبیل درنقاط مختلفه پیدا شده است که دال بر تجارت و تبادل اجناس وافکار دربین این مردم است.



ظرفی ازسفال مربوط به ۳۰۰۰ سال قبل ازمیلاد، تعیین طبقه آن بعلت اینکه ظرف مذکور جهت شرکت درنمایشگاه آمریکا ارسال شده بود ممکن نگردید



کلنك مفرغی ازطبقه ۳ب تپه حصارمربوط به ۳۰۰۰ تا ۲۰۰۰سال قبل از میلاد



گردن‌بند و گوشواره طلا از تپه حصار مربوط به‌درحدود ۲۰۰۰سال قبل از میلاد

حصار۳ ج ـ در این طبقه سنگ مرمر سفید برای اولین بار ظاهر میگردد و **مجسمه های** زیادی ازحیوانات اهلی از **نقره** ، **مرمر یا گل** ساخته شده است، مجسمه انسان بشکل زنیکه دامن گشادی پوشیده از**مس**، مرمر و گل پیدامیشود وبنظرمیآید که‌این قبیل‌مجسمه‌هادرمذهب آنان انتشارزیادی داشته ومورد عبادت‌بوده است، اشیاء نظیرآن‌درنقاط مختلفه دیگرنیز پیداشده است.



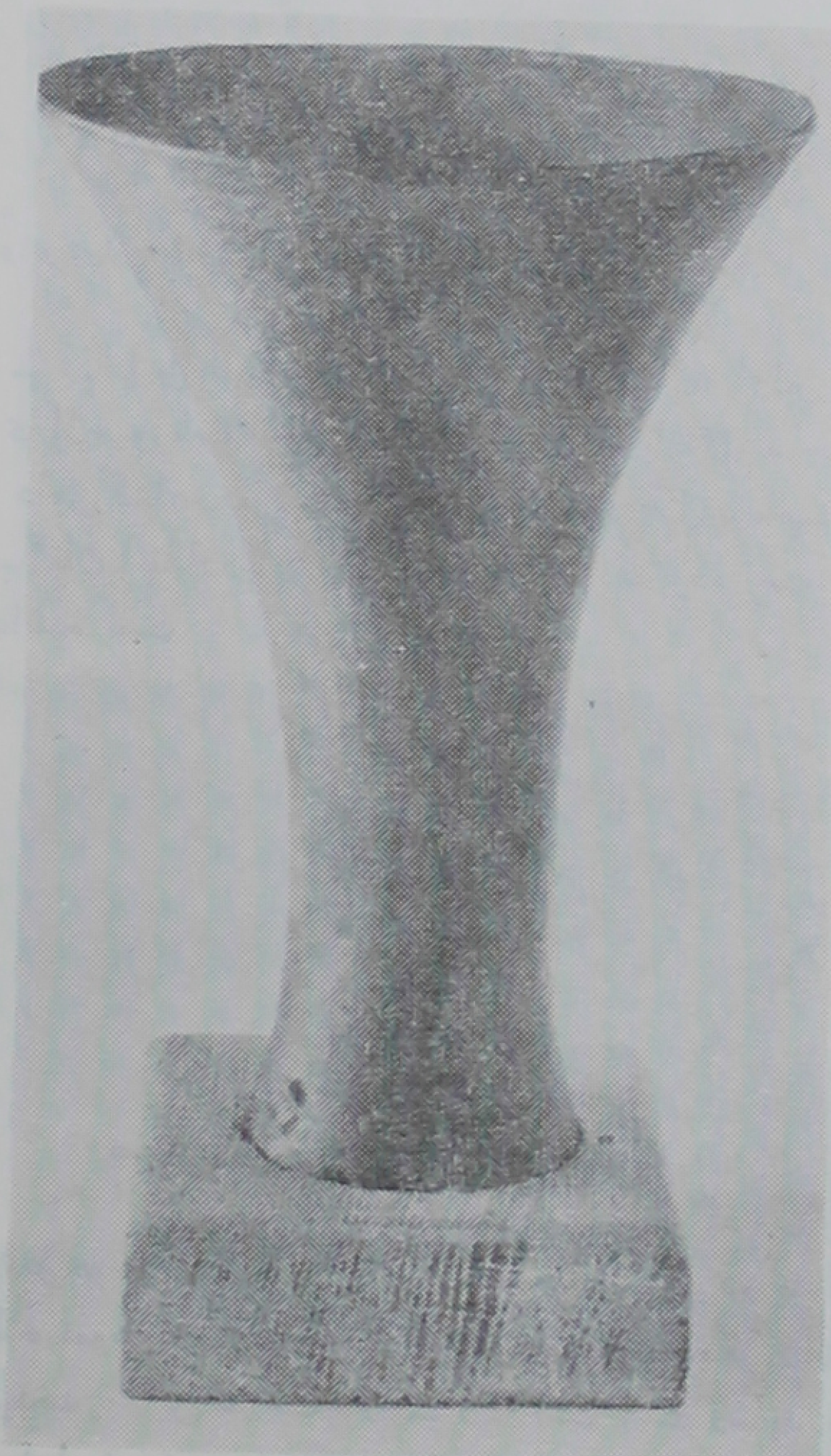
تصویر دیگری ازخرابه‌های تپه حصار دامغان

عصائیکه درمراسم مذهبی بکار میرفته و نماینده فامیل بوده پیداشده **وزنی** را نشان میدهدکه بچه‌ای رابلند نموده وتقدیم مردی مینماید، عصای دیگر زارعی که گاوی را به گاوآهن بسته‌نشان میدهد ، این علامت فلاحت و زراعت است وشاید برای برکت دادن و تقدیر آنهائیکه بدین‌شغل شریف همت گماشته‌اند استعمال میشده است، این‌اشیاء بطور کلی

نشان میدهد که مذهب‌مقام شامخی در زندگانی این مردم داشته است. **مقبره‌ای** نیز کشف شده که مقدارزیادی اشیاء مذهبی در آنجا بدست‌آمده **ودکتر اشمیت** آنرا مقبره یکی از رؤسای مذهبی میداند. مقبره‌مهم وجالب توجه‌دیگری پیداشده است که متعلق بدختر کوچکی میباشد واز قرار معلوم فامیل یکی از نجبا بوده است‌زیرا جواهرات‌وآلات زینت بسیار با او دفن شده‌است.

ازیکطرف اشیائی است که این‌دختر در زمان کودکی داشته و استعمال میکرده واز طرف دیگرظروف بزرگ واسبابهائیست که ممکن‌بوده دربزرگی استفاده کند. ازاین‌قضیه نتیجه گرفته‌اند که این‌مردم بزندگانی پس‌ازمرگ معتقد وانتظارداشته‌اندکه اودرعالم دیگر بحدبلوغ برسد.

مهره وتسبیح کهربا برای اولین دفعه درین طبقه دیده میشود و نشان میدهدکه روابط تجارتی بامناطق دوردست زیاد شده است. مهرهائیکه برای‌مدال بکارمیرفته پیدا شده وتصویر حیوانات روی‌آنها نقش‌گردیده است. مس در این زمان زیاد گردیده و ظروف



ساغرسفالین‌ازطبقه۳ـب تپه‌حصارمربوط به ۳۰۰۰ تا۲۰۰۰سال قبل‌از میلاد

بزرگ ازآن ساخته شده‌است، فنجانهای‌سربی دیده میشود وظروف نقره فراوان‌گردیده.

تاجی ازنقره که باتصاویر حیوانات منقوش میباشد روی **سر اسکلتی** پیداشده و حلقه های طلا ونقره روی‌نیزه های‌این زمان دیده میشود ولی سرتیر سنگی از بین نرفته و متداول بوده‌است، **چنگال وملاقه**(ملعقه) که برای طباخی بکار میرفته و چنگالهای بزرگی بطول یکمتر که شاید درجنگ استعمال میشده بدست‌آمده است. رویهمرفته مردم این عصر ازحیث تمدن وزندگانی پیش‌بوده‌اند،درفلزکاری مهارت زیادی داشته واز زراعت وفلاحت بی‌بهره نبوده‌اند، حیوانات اهلی‌نگاه میداشتند ودرمذهب بالنسبه ترقی کرده بوده‌اند دکتر اشمیت تاریخ طبقه۳ج را درحدود دوهزار تاسه‌هزار سال قبل ازمیلاد میداندتاریخ زمانیکه طبقه **۱** تمام شده و نژاد جدیدی باین منطقه آمده و سفال خاکستری رنگ با خود آورده‌اند، درحدود**سه‌هزاروپانصدسال‌قبل‌ازمیلاد**می‌باشد پس‌معلوم میشودکه قسمتهای طبقه **۱** پیش‌از این‌تاریخ وطبقات **۲** و **۳** بعدازآن بوده است.

اگر چه تاریخی‌که بتمدن وکشفیات ماقبل تاریخ داده میشود فرض و تقریبی است و غالب‌حدس زده‌شده است، ولی بتدریج حقایق و مدارك بسیاری جمع گردیده است،که مارا امیدوار و قادر میسازد که در آتیه تاریخ صحیح و دقیقی بتمدن اولیه و طبقات اکتشافی بدهیم .

ضمناً در ضمن حفاری در دامغان آثار کاخی مربوط به دوره ساسانیان کشف‌شده که سرستون آن در حال حاضر در موزه ایران باستان‌موجوداست

شورش گرگان

در زمان سلطنت اشك‌بیست ودوم (**بلاش‌اول**) شورشی درهیر**کانیا**(گرگان)روی داد و طبق نوشته سالنامه‌های **تاسی‌توس** (بند ۳۵ کتاب ۱۴) علت بهره‌مندی رومیها در ارمنستان در زمان سلطنت بلاش اول این بود که پارتیها بواسطه جنك گرگان‌دور بودند. حتی گرگانیها سفارتی نزد امپراطورروم فرستاده واتحاد روم را درخواست‌کرده گفتند که دلیل‌دوستی آنها این است‌که بلاش را مشغول داشته‌اند وقتیکه این سفارت بر میگشت **کربولو** از ترس اینکه اگر سفراء از فرات برگردند ممکن است بدست پارتیها افتند ، قراولانی بآنهاداد وامر کرد آنهارا بساحل دریای‌سرخ (یعنی خلیج‌فارس) برسانند تا از آنجا بی‌اینکه داخل مملکت‌پارت گردند بوطنشان‌برگردند، یعنی ازراه دریا تا رود سند رفته از صفحاتی‌که درمشرق وشمال شرقی ایران واقعست به‌گرگان برگردند.

گوت‌شمید گوید: این خود دلیل است براینکه دولت پارت دراین زمان‌باختر را نداشته والاگرگانیها مجبورمیشدند ازپارت‌بگذرند.

اوحدس میزندکه دراین زمان گرگانی‌ها سواحل‌جنوبی‌دریای‌گرگان (بحرخزر) راهم‌داشته‌اند .

دیگر او گویدکه گرگانیها درسال۱۵۵ میلادی‌مستقل بودند، و نزد **تونینوس‌پی یوس‌**قیصر روم نماینده فرستادند ، اما اینکه شورش چند سال دوام داشته نمیتوان محققا

چیزی گفت همین قدرمعلوم است که شروع آن در سال ۵۸ میلادی اتفاق افتاده است ۱ .
ولی‌ظن قوی این است که‌دولت اشکانی باروبرو بودن جنگهای داخلی‌وآتش نفاق‌خانوادگی
از عهده‌شورشیان گرگان برنیامده است وتا طلوع دولت ساسانیان صفحات مشرق و شمال
شرقی‌ایران وایالت**قومس** مستقل بوده‌است۲ .

۱ــ تاریخ ایران‌باستان صفحه ۲۴۴۰

۲ــ تاریخ ایران باستان‌صفحه۲۵۳۹

فصل ششم

ساسانیان

اردشیر بابکان فرزند بابك ساسانی تقریبا درسال ۲۲۰میلادی یاقدری پس ازآن بر **اردوان پنجم** آخرین پادشاه اشکانی خروج کرد.اودراین وقت پادشاه دست نشانده‌دولت اشکانی درایالت‌پارس‌بود.

اردشیر پس‌از خروج بر اردوان واعلان استقلال فورا موردتعرض شاه اشکانی‌واقع نشد، وبنابراین فرصت‌یافت بممالك همجوارپارس بپردازد، بااین مقصود اوابتدابه کرمان حمله‌کرده این ایالت ضعیف را تسخیر کرد، بعد عازم شمال گردید وصفحات دور دست‌ماد یعنی حوالی یزدواصفهان رادر تحت نفوذخود درآورد، دراین‌وقت**اردوان** عازم مبارزه‌با وی‌شد وقشونی جمع کرده بقصد جنك واردپارس گردید. بین اردوان و اردشیر بابکان سه نوبت‌جنك‌روی‌داد، در جدال‌سوم که در **جلگه‌هرمزد (هرمزدگان)** بین‌بهبهان وشوشتر درکناررود **جراحی** وقوع یافت اردوان جنگی سخت کرده تمامی‌مساعی خودرا بکار برد ولی بردشمن فائق نیامد ونه‌فقط شکست خورد بلکه کشته‌شد ،ودر حقیقت اساس‌دولت‌بزرك پارت باشکست دراین جنك که در۲۸آوریل سال۲۲٤میلادی اتفاق افتاد از هم پاشیده‌شد، ودولت مقتدر وباشکوه دیگری جانشین آن گردید.

اردشیر بعد از این جنك فاتحانه وارد تیسفون شدوایالت بابل را باطاعت خوددر آورده جانشین‌اشکانیان گردید .

درسالهای بعد اردشیر به تسخیرایالت‌ماد وشهر همدان پرداخت و بآذربایجان و ارمنستان حمله برد اگرچه در آغاز موفق بفتح نشد ولی بعد این دو کشور را بتصرف درآورد .

ایالات سکستان وابهرشهر (نیشابور فعلی) ومرووخوارزم و بلخ را نیز متصرف شد وباین‌ترتیب‌قدرت‌خودرا برنواحی‌شرق بسطداد.

اردشیر پادشاه بزرك ومرد عاقلی بود وکارهائی که‌درامور مملکت انجام داده بسیار قابل توجه است وی معتقد بود،عدالت وایمان بهم بستگی دارند وبهمین مناسبت بر قدرت مؤبدان زرتشتی افزود وآتشکده‌ها راآباد کرد . تجدید آئین زرتشت و جمع‌آوری اوستا

وترجمه وتفسیر آن درزمان وی‌بوده است، وی مانند زمان هخامنشیان قوای ارتش راتحت نظر خود داشت وفرماندهان لشگر راشخصاً انتخاب‌میکرد، اردشیر نه فقط در جهانگیری بلکه درجهانداری نیز نام بزرگی ازخود بیادگار گذاشته‌است، وفات اردشیر درسال ۲۴۱ میلادی‌اتفاق‌افتاده‌است،مرحوم **محمدحسین ذکاءالملک فروغی**،درتاریخ ساسانیان‌ازقول بعضی مورخین تألیف دوکتاب رابه اردشیرنسبت داده‌است. یکی کتاب **کارنامه** که مصنفین عرب بنام **کارنامج** نوشته‌اند و دیگر کتابی‌بنام **شیوه‌سور** که به‌ضبط مؤلفین تازی نامش **آداب‌العیش** است.

در آداب معاشرت ورسم وراه‌خوردن وآشامیدن و تصور میرودکه برای اثبات مقام دانشمندی اومکتوب اندرزنامه‌ای‌که **ابن‌ابی‌الحدید** درشرح نهج‌البلاغه نقل کرده است کافی باشد.

شاپور اول

شاپور اول فرزند اردشیربابکان پس‌از اردشیر درسال ۲۴۱ میلادی بسلطنت رسید، وی پس از جنگهای زیادی‌که در اطراف و اکناف‌ایران کرددر سال ۲۷۱ میلادی درگذشت.

می نویسند: وی پادشاهی شکیل و شجاع و با عزم بوده ومردم ایران‌اورا دوست میداشتند، چنانکه‌فوت اوباعث‌اندوه درتمام ایالات ایران گردید.

ازوقایع مهم‌زمان وی یکی اسارت **والرین** امپراطور روم ودیگر ظهور**مانی نقاش** است‌که ادعای پیغمبری داشت، **شاپور** درابتدا به مانی‌گروید ومذهب اورا قبول کرد ولی بعداً بدین‌زرتشتی برگشت.

اسارت والرین بدست شاپور دردنیای آن‌روز اثرعجیبی‌کرد ودر انظارعالم برعظمت وابهت‌خاندان ساسانی افزود، بعضی ازمورخان رفتارشاپور رابا امپراطور اسیر بسیار سخت دانسته ونوشته‌اندکه شاپوراورا به‌بندگی وکارهای سخت‌واداشت، لیکن محققان جدیدبراین عقیده‌اندکه این‌اتهامات رانویسندگان کلیسائی بواسطه‌ی خصومتی که باایرانیان داشته‌اند به‌شاپور نسبت داده‌اند، اما چیزیکه مسلم است‌اینستکه شاپور اسرای رومی رابه ساختن سد شادروان و پل شوشتر واداشته و از نیروی جسمانی آنان برای آبادانی کشور استفاده کرده است

شاپور دوم (ذوالاکتاف)

شاپور دوم مشهور به **ذوالاکتاف** فرزند هرمز دوم ، پس‌از آذر نرسی از طرف بزرگان ایران بسلطنت انتخاب‌شد، درحالی‌که هنوزمادرش ویرا حامله‌بود، بنابراین‌مدت سلطنت‌وی هفتادسال وچندماهی بیش‌ازعمرش‌بوده است، وی‌در ۱۶ سالگی زمام امور رارسماً بدست‌گرفت واول کاری‌که‌کرد این‌بودکه کشتیهائی بخلیج فارس انداخته، اعراب **بحرین** رامنکوب کرد.

نوشته‌اندکه شاپور بسیار بیرحمانه با اسرای اعراب رفتارنمود، بحکم وی شانه های

آنان‌راسوراخ کرده، ریسمانی ازآنها میگذرانیدند، واز این‌جهت معروف به‌ذوالاکتاف شد لیکن محققان جدید براین عقیده‌اند که این نسبت دروغ است واین لقب‌را ازاین جهت به شاپور داده‌اند که‌شانه‌های اوپهن بوده‌است، وی بی‌تردید یکی ازبزرگترین شاهان‌ساسانی است که پس ازمرگش یك ایران قوی، برای اخلاف خود باقی گذاشت، زیرا در زمان وی ایران برتمام مشکلات خودفائق آمد،وی جنگهای‌زیادی نیزبادولت روم کرده است که‌شرح آنهامفصلا در تواریخ نوشته‌شده است . شاپور ذوالاکتاف در سال ۳۷۹ میلادی جهان را بدرود گفته است

انوشیروان

انوشیروان ، **خسرو اول** که اعراب او را **کسری** مینامند ، بیست و یکمین شاه سلسله‌ی بزرگ ساسانی است او فرزند **قباد** است و مادرش **نیوندخت** نام داشته وی از ۵۳۱ تا ۵۷۹ میلادی بمدت ۴۸ سال درایران سلطنت کرده است، کتاب **کلیله و دمنه** وبازی **شطرنج** درزمان او از هندوستان بایران آورده‌شد.

بوذرجمهر یا **بزرگمهر** وزیر این‌پادشاه بوده است، انوشیروان درتیسفون بدرود زندگانی گفت، این تیسفون که مذکور افتاد پایتخت دولت شاهنشاهی و مقر شاهنشاه در عهد انوشیروان ونام بزرگترین شهراز چند آبادی بودکه مجموع آنها رامعمولا **شهرها** میگفتند وهمین لفظ است که اعراب آنرا بصورت **مدائن** پذیرفته‌اند ، در قرن آخر دولت ساسانیان مدائن مشتمل برهفت شهر بنامهائی که ذیلا نوشته میشود بود:

۱ ـ تیسفون ۲ ـ انطاکیه جدید یا رومیان ۳ ـ سلوکیه یا وه اردشر ۴ـ درزنیدان ۵ـ ولاش‌آباد ۶ـ اسپانبر ۷ـ ماحوزا

تیسفون تا بغداد ۱۸ کیلومتر مسافت‌دارداین‌شهردرسال ۱۴ هجری‌تسخیر وبتصرف مسلمانان درآمد، **طاق‌کسری** یا **ایوان مدائن** در اینجا واقع است **محیط طباطبائی** می‌نویسد: [۱]

(مسلمانان ، ایوان مدائن را پس از فتح تیسفون برای مسجد اختیار کردند و **حضرت امیرالمومنین** درهمین ایوان نماز بجاآورده است)

مرحوم حسن پیرنیا (**مشیرالدوله**) سن انوشیروان را در جنگ باترکها و رومیها که در سال ۵۶۲ میلادی اتفاق‌افتاده ۷۰ سال ذکر کرده‌است [۲] بنابراین‌اگر تصور کنیم که:

انوشیروان در سال ۵۶۲ میلادی ۷۰ سال داشته تولد وی بسال ۴۹۲ میلادی اتفاق افتاده ودر۳۹ سالگی در سال ۵۳۱ میلادی بسلطنت رسیده است وچون بسال ۵۷۹ میلادی فوت‌کرده بنابراین ۸۷ سال در جهان زیسته است

انوشیروان درشهر جندی‌شاپور، مدرسه ومریضخانه (بیمارستان یا مارستان) تأسیس نمود و دانشمندان‌رابرای تعلیم بدانجا جلب کرد واز اطراف واکناف عالم برای تحصیل

۱ـ مجله‌آموزش وپرورش سال۲۶ خردادماه ۱۳۳۲ خورشیدی ص۳۶۴

۲ـ تاریخ ایران باستانی ص۳۳۶

علوم وطب وجراحی بدانجا میآمدند واغلب اطبای ماهر آن عهدتحصیل کردگان آن‌مدرسه عالی بودند.

چنانکه **حارث‌بن کلده‌ی ثقفی** (متوفی۱۳ هجری) در آنجا تحصیل طب کرده و پس‌از مراجعت واقامت درطائف این‌علم را در افراد عرب رواج داده است و همچنین سایر مشاهیر اطبا وجراحان عرب‌مانند **ابن‌حذیم** ، **ابن ابی‌رومیه‌تمیمی** و **نضربن‌حارث بن کلده** ، اغلب ازبلاد فارس کسب این علوم راکرده‌اند.

فرمانروایان طبرستان وقومس در دوره ساسانیان

بنابرآنچه درتواریخ مسطور است پادشاهی **طبرستان** ازعهد اسکندر مقدونی تاعهد قباد پدر انوشیروان در خاندان (**جسنفشاه**) بود و تمامی **فرشواگر** را که طبق نوشته **ابن‌سفندیار** درتاریخ طبرستان ۱ شامل: آذربایجان و سر و طبرستان وگیل‌ودیلم وری وقومش ودامغان و گرگان می باشد درتصرف داشتند و اگر احیاناً مدتی بعضی از ولایات منتزع‌میشد طبرستان راهمیشه حاکم وسلطان بودند ۲

از شرح احوال این خاندان اطلاع صحیحی دردست نیست‌جز نامه تاریخی**هیربدان هیربد (تن‌سر)** به **جسنفشاه** پادشاه طبرستان که دلالت برعظمت و استقلال این سلسله دارد .

تن‌سر دراین نامه اورا تشویق وترغیب به تمکین باردشیر ساسانی و همراهی با او مینماید .

مراسله مذکور را **ابن‌مقفع** درقرن دوم هجری به‌زبان عربی ترجمه نموده و بعداً ابن اسفندیار آنرا در قرن‌ششم هجری بزبان پارسی ترجمه‌کرده ودر مدخل‌تاریخ‌طبرستان گنجانیده است .

بعداز انقراض این سلسله چند سالی (کیوس) پسرقباد ازطرف‌پدر درطبرستان‌حکومت داشت ۳ واومردی‌شجاع وباتدبیر بودو درچندسال حکومت خود با ترکستان و هندوستان جنگها کرد وازآنهاخراج گرفت.

وی‌پس ازمرك قباد بدعوی‌سلطنت برانوشیروان شوریده و بالشگری گران ازطبرستان روی‌بمدائن نهاد، ولی توفیق نیافت و در جنك دستگیر وهلاك شد . دراین وقت انوشیروان طبرستان وقومس را باولاد **سوخرا** سپرد و از آنها سلسله معتبری در **طبرستان** تشکیل یافت‌که به **قارنوندان** معروفند وآنان را **سوخرائیان** و **وندادیان** نیز می گفتند .

۱ــ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار ص۵۶

۲ــ ایران درزمان ساسانیان تألیف کریستن سن ص۲۴۸

۳ــ بعدازاضمحلال خاندان(گشنسب‌داد) که‌ازآخرعهد اشکانیان برولایت پذشخوارگر ناحیه‌کوهستانی‌پذشخوارگر(طبرستان) تسلط‌داشتند، کوادحکمرانی‌این‌ولایت‌را به‌کاوس‌داد(ایران درزمان‌ساسانیان تالیف کریستن سن‌دانمارکی).

شرح احوال سوخرا واستقرار سلسله سوخرائیان درطبرستان و وجه تسمیه‌این سلسله به قارنوندان و وندادیان‌چنین‌است:

پس‌از آنکه پیروزشاه پدر قباد ساسانی بسال ٤٨٤ درجنك با **هیاطله** شکست خورد وبقتل رسید، دراین‌موقع مقتدرترین نجبای ایران دوتن بودند ، یکی سوخرا از خانواده بزرك قارن ودیگرشاهپور از خاندان مشهور مهران یاسورن، این‌دوسردار بالشگربسیار در **ایبری** و ارمنستان بجنك مشغول بـودند و همینکه خبر مرك پیروز بآنها رسید معجلا به **تیسفون** شتافتند تانفوذ خودرا درانتساب‌پادشاه جدیدبکاربرند ۱.

یاران پیروزکه ازمیدان جنك جان بدربرده بودندگرد**سوخرا** جمع‌شدند و او با لشگرجرار از جیحون‌گذشت و پادشاه **هیاطله** یا **هونهای** سفید دانست که مقاومت نتواند کرد، جمله‌فرزندان واکابرایران رابامال وخزانه‌پیش سوخرا فرستاد وبرکشته‌شدن فیروزشاه‌عذرها خواست تاسوخرا بامرادو موفقیت‌بازگشت، مؤبدان و بزرگان اورا باین کارکه بسعی وهمت‌اوبرآمد لقب اسپهبدی‌دادند۲ .

از پیروز سه پسر بنامهای قباد ، بلاش ، جاماسب مانده بود بعداز **قتل** پیروزبلاش‌با موافقت **جاماسب** بشاهی نشست ، قبادنزدخاقان ترك‌رفت ومددگرفت تاشاهی‌از برادر باز ستاند، چون به‌شهر ری رسید خبروفات بلاش بدو رسانیدند و **چهار سال** از ایام سلطنت **بلاش** گذشته بود **سوخرا** ازاکابر واشراف جهت قباد بیعت‌ستاند ونزد اوفرستادکه‌حاجت به‌لشگر ترك‌نیست، آنها راباز گردان و بزودی به‌من پیوند ، قباد لشگر خاقان راگسیل کرد وباکسان خویش به‌سوخرا پیوست، سوخرا اورا برسریر سلطنت جای‌داد وبحسن‌تدبیر سوخرا جهان‌مسخر قبادگشت وهرروز منزلت و درجات سوخرا زیادمیشد تابسبب حسادت حاسدان وسعایت دشمنان مورد بی عنایتی پادشاه واقع واو را از مرتبه بزرگ نیابت فرود آورد وشاهپور رابجای اوبرداشت تادرعرب مثل‌گشت‌که (حمدت ریح سوخرا وهبت‌شاپور ریح) و حسودان را درآن باب مجال سخن زیاده گشت و روز بروز از سوخرا نقل‌ها میکردند .

سوخرا اندیشه‌کرد وبترسید وی۹ پسرداشت‌جمله رابرگفت وپناه بطبرستان برد ۳ قبادکسان براوگماشت تااو رابکشتند، چندی نگذشت‌که قبادنیز ازیاد شد و انوشیروان به سلطنت رسید.

انوشیروان طلب فرزندان سوخرا میکرد و وعده‌ها میداد تا وقتیکه خاقان ترکستان بطبرستان وخراسان تاختن‌آورد نوشیروان برای قلع وقمع اولشگر بدانجا کشید و ازتمام کشور کمك طلبید فرزندان سوخرا نیز باسه‌هزار سوارمسلح ومکمل درمیدان نبرد حاضر شدند ورشادتها بخرج‌دادند، نوشیروان آنهارا بشناخت از شادی همه‌را بستود وبازگردانید و انواع مراعات کرامت فرمود تا مدتیکه کار خراسان و ماوراء جیحون‌بساخت، ایشان را

۱ـ ایران‌درزمان ساسانیان تالیف کریستن سن‌ص۲۰۵.

۲ـ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیارص۱۵۱.

۳ـ تاریخ طبرستان ومازندران ورویان سیدظهیرالدین مرعشی ص۲۳

همراه داشت و گفت اکنون مراد خویش بخواهید، رزمهر که مهتر برادر خود بود زابلستان بر گزید و **قارن** که کهتر بود و **ندا امید کوه و لفور و فریم** که کوه قارن میخوانند قبول کرد و در خدمت انوشیروان بطبرستان آمد و مدتی شهنشاه بحد **تمیشه** بنشست و عمارت فرمود و این جمله مواضع را بدو سپرد و بمداین شد و این قارن را اصفهبد طبرستان خواندند ۱

قارن سرسلسله قارنوندان، کوه‌فریم رامسکن ساخت وآن کوهستان‌را ازآن‌سبب‌جبال قارن گفته‌اند.

ابتدای حکومت وسلطنت این‌سلسله درطبرستان از عهد انوشیروان (کسری) تقریباً پنجاه سال قبل از هجرت شروع شده وتاسال **۲۲۴** هجری مدت ۲۷۴ سال طول کشیده است البته‌تسلط آنان درخطه‌قومس بسته‌بموقعیت و قدرت‌سلسله‌مذکوردر هرزمان بوده‌زیراا این ولایت چون بین خراسان وطبرستان‌واقع است بهمین علت گاهی جزء طبرستان محسوب‌شده ولی‌بطور کلی‌چنانکه‌آید مورخین**قومس**را دراین‌دوره جزء ایالت بزرگ خراسان‌بحساب آورده وثبت نموده‌اند.

اوج قدرت وحکومت ساسانیان

درعهد انوشیروان حکومت ساسانی باوج‌قدرت وتسلط خود رسید وایران نیزدر اوج فرهنگ وتمدن قرارگرفت، خسرو انوشیروان جنگهای مداوم وطویلی علیه امپراطور روم (ژوستی‌نین) انجام داد ودرهمه‌آنها پیروز گردید (۵۴۲ تا ۵۶۷م) و امپراطور را مجبور به‌پرداخت باج ومالیات‌کرد

در داخل ایران طرفداران **مزدك** متعاقب گوشمال سختی که بآنان داده شده بودآرام شده‌بودند وخرابی های آنها در زمینه اجتماعی مرمت گردید، دراین وقت ایران مرکزفرهنگ وتمدن‌دنیای قدیم‌بود، زیرا ازیك طرف در سال ۵۲۹ هنگامی که امپراطور روم (**ژوستن**) مدرسه‌فلسفی‌آتن رابست وآخرین پناهگاه افلاطونیان جدید را ازبین‌برد، استادان و معلمین فلسفه‌که در آنجا بتدریس اشتغال داشتند بایران فرار کردند و بتعلیم پرداختند.

ازطرف دیگر هندوستان همه‌ذخایر ادبی وفلسفی خود را به‌ایران فرستاد، هزار و یکشب وکلیله والدمنه ومرزبان نامه‌وغیره وغیره، بدین‌طریق ایران مرکز تمدنهای مختلفی گردیدکه دراینجا بهم‌تلاقی کرده بودند

بزرگمهر وزیرلایق ودانشمند انوشیروان، پیشوا وبوجود آورنده این‌نهضت تجدد- خواهی‌ایران بودکه ازدو فرهنگ‌ایرانی- یونانی و ایرانی - هندی درست میشد بالاخره اختلاط وامتزاج عقاید فلسفی و ایجاد یگانگی بین‌آنها به منتهی درجه نیروی خود رسیده بود، بدین‌نحوکه ازیك طرف دین زرتشت وآئین مانی وعقیده مزدك و از طرف دیگرفلسفه **افلاطونیون جدید، فلسفه بودا** و **تصوف هندی** درهم میآمیخت و حکومت ساسانی

۱- تاریخ‌طبرستان تألیف ابن‌اسفندیار ص۱۵۲

که درمرکز سه‌حکومت بزرگ آن‌عصر یعنی **بیزانس** ، **چین** و **هندوستان** قرار داشت نقطه تبادلات معنوی وروح بشری‌شد وبهمین وسیله‌بود که در تاریخ انسانیت مکان مشخص و منحصر بفردی برای‌خود بازکرد ۱



نمای قسمتی ازسرستون‌کاخ دوره ساسانیان که درضمن حفریات در دامغان بدست آمده و اکنون درموزه ایران‌باستان نصب‌و موجود است

ایالتهای کشور ایران دردوره ساسانیان

دردوره ساسانیان حکام ایالات (**ساتراپها**) یا **مرزبانان** از مستخدمین عالی مقام دولت محسوب میشدند . در ردیف مرزبانان ، شهر داران که‌لقب شاه داشته‌اند همچنین مرزبانانی فروتر بوده‌اندکه برولایات داخلی فرمانروائی میکرده‌اند .

آمیانوس اغلب ولایاتی راکه درتحت حکمرانی بذخش‌ها وپادشاهان‌جزء وساتراپها اداره میشده نام‌برده است (بذخش علاوه برحکومت، ریاست اسواران ولایتی راهم‌عهده‌دار بوده است) اسامی ایالات ایران بنابروایت او از این قرار بوده است : آشور ـ خوزستان ماد ـ پارس ـ پارت ـ کرمان بزرگ ـ هیرکانی (گرگان) مرو ـ بلخ ـ سغد ـ سکستان ولایت سك های ماوراء آمودون،سریکا ـ هرات ـ ولایت پاروپا نیزادها ـ زرنگ ـ رخج برطبق‌تفحصات **هرتسفلد** پس‌از فتوحات وهرام (بهرام) دوم که‌درسال ۲۸۴ میلادی واقع شد کشور ساسانیان درمشرق ایران‌کنونی شامل‌ممالك ذیل‌بود:

گرگان (هیرکانی) وتمام خراسان‌که در آن زمان بسی وسیعتر از امروز بوده جزء ایران محسوب میشد .

هرتسفلد حدودغربی خراسان را درعهد ساسانیان معلوم کرده است (پایکولی صفحه ۳۷) وطبق‌نوشته وی دروازه‌های کاسپین نزدیك **ری** (سردره خوارفعلی) وکوههای البرزو

---

۱ ـ تحولات فکری درایران تألیف دکترموسی بروخیم ص ۵۸

گوشه جنوب‌شرقی بحرخزر ودره اترك مرزهای غربی ولایت‌خراسان‌را در زمان‌ساسانیان تشکیل میداده است [1]

باتوجه‌بمطالب فوق **ایالت‌قومس** مورد بحث ما دراین تالیف در زمان‌ساسانیان نیز جزو ایالت‌بزرگ خراسان (پارت) بوده است.

تقسیمات کشوری درزمان انوشیروان

خسرو انوشیروان پس از جلوس بر تخت شاهنشاهی ایـران دریافت و دیدکه تعدی و اجحاف، جور و بیداد، فساد اخلاق، اغتشاش وناامنی ، تعصب مذهبی وبالاخره جنحه وجنایت سراسر کشوررا فراگرفته است، بنابراین بایك اراده آهنین تصمیم گرفت‌که برای خاتمه دادن باین اوضاع ناگوار شروع باصلاحات اساسی نموده نظمی نوین برقرار نماید. اول‌قدمی‌که برداشت‌کشور رابه چهارایالت (استان) بزرك بشرح‌زیر تقسیم نمود:

۱ـ شرق مشتمل برخراسان وکرمان.

۲ـ غرب عبارت بودازعراق وبین‌النهرین .

۳ـ شمال متضمن ارمنستان وآذربایجان.

۴ـ جنوب شامل‌فارس وخوزستان.

این حوزه‌بندی نوین و دادن اختیارات زیاد بچهار والی و استاندار تایك اندازه خطرناك بنظرمیامد، لیکن براثر نفوذ شاه وجدیت وفعالیت‌شخص اوونیز بوسیله جاسوسان‌و کارآگاهان مخصوصی‌که درتمام مملکت متفرق بودند ازهرسوء استفاده و خطری‌که متصور بودجلوگیری‌میشد.

جنگهای خسرو پرویز با بهرام چوبین

خسروپرویز پس از جلوس برتخت (۵۹۰ میلادی) نامه‌ای به بهرام چوبین نوشت‌و درمورد توهینی‌که ازطرف‌هرمز بوی‌شده بود، ازوی دلجوئی نمود. ولی این سردار یاغی جواب سختی بوی داد ودراین میان یك‌شب **بهرام‌چوبین** شبیخونی باوزد ودرنتیجه خسرو مجبور بفرار گردید.

بهرام چهار هزار نفر بتعقیب او فرستاد لیکن بحیله خـال او **بندوز** از خطر جسته براهنمائی‌یکنفر ازروسای عرب‌به، **سرسزیوم** ، رسید درآنجا میز بانان رومی با کمـال احترام ازوی پذیرائی کردند وقرار شد در **هیرپولس** اقامت گزینند تااز طرف امپراطور روم دستور مقتضی‌برسد. بهرام دراین اثنا تاج وتخت ایران راتصرف نموده‌وبرسریرشاهی استقراریافته بود. بالاخره خسروپرویز بیاری **موریس** امپراطور روم به سپاهیان بهرام حمله نمود وجنگ سختی بین‌آنان بوقوع پیوست، دراین جنگ بهرام بطور کلی شکست خورد وازطریق جاده ری و**سمنان** ودامغان وشاهرود فرارکرد و به ترکان پناهنده شد .

۱ـ ایران درزمان ساسانیان صفحه ۱۵۸

محمدبن جریر طبری در مورد این جنگ و پایان کار بهرام‌چوبین‌مینویسد:

« پرویز همانگاه بمیدان اندر آمد و سرهنگی را باهشت هزار مـرد از پس بهرام بفرستاد. بهرام باستاد وحرب کرد و ایشان راهزیمت کرد، و بترکستان شد وخاقان او را بپذیرفت و بهرام آنجا همی‌بود، وپرویز به‌پادشاهی بنشست و آن سپاه روم بازگردانیدو هرکسی‌را برمقدار خویش خلعت‌داد ، ومنزلی باایشان برفت وبملك روم هدیه‌ها فرستاد ، وفتح‌نامه نبشت بدووتیادوس‌پسرملك‌روم راخلعت‌داد، وبا اومنزلی برفت‌واورابدرود کرد، وبازگردید و **بندوی** و **بسطام**[1] راکه‌خالان‌اوبودند به‌**خراسان**فرستاد وگرگان‌وخراسان وری ایشان را داد و بر تخت برنشست واز دشمن ایمن شد و پادشاهی بروراست شد .

اینك به نقل عزیمت بهرام چوبین به نزد خاقان چین وهمچنین مرگ ومحل دفن وی از روی‌ترجمه **تاریخ طبری** می‌پردازیم :

« پس بهرام برخاقان شد اوراپذیرفت ونیکوداشت و**خاقان** رابرادری‌بود **بیغو** نام همیشه **خاقان** رارنجه داشتی بزبان، وگفتی‌من‌ازتوسزاوارترم، وحق ملکی‌مراست‌وخاقان رااز اوانده‌آمد، وسخنان‌سخت‌میگفت. بهرام گفت‌چنین مگوی آب ملکی همی بری. بیغو بهرام‌راگفت توبیاری کیستی‌ای گریخته؟ **بهرام** اورا جواب سرد داد، بیغو خواست که آهنگ بهرام کند، بهرام گفت بیا تابراسب نشینیم وبرپشت‌اسب سخن گوئیم وهردوهم آنگاه بیرون آمدند وبر نشستند وبا یکدیگر آویختند ، بیغوحمله‌کرد وبهرام را ضربتی بزد کار نکرد، **بهرام** تیری برشکم وی زدو به پشت بیرون آورد و خاقان ازبهرام سپاس داشت . پس **بهرام** خواست‌که برای‌خاتون کاری‌کند که‌ترکان راهمه کاربدست‌آن بود. و خاتون را دختری خرس بکوه برده بودهمی نتوانست‌باز استدن، بهرام برفت و آن‌خرس‌رابکشت و آن‌دختررا بستد، وبخاتون‌بازداد. پس‌خبر به‌پرویز رسیدکه‌**خاقان** ، **بهرام**را چگونه دارد، ترسیدکه اورا سپاه دهد واو بحرب پرویز آید ، رسول بخاقان فرستاد باخواسته بسیار وگفت حیله‌کن تامگر **بهرام** راتباه توانی‌کردن وگفت خاقان رابگوی که **بهرام** مردی بیوفاست و اندرملك عجم عاصی‌شد.

رسول بشد وبگفت ، خاقان خشم گرفت‌وگفت هرگز این نکنم وگناه‌شما را بودکه عاصی شد .

پس این رسول سوی خاتون شد. واوراخواستهٔ بسیاربداد وگفت حیلت‌کن تا**بهرام** را تباه‌کنی .

خاتون را غلامی بود ترك واورا بیست هزار درم بداد و گفت دشنه بزهر آب داده برگیر وگفت‌بروبدر بهرام وبار خواه وبا اوحدیث‌کن ازازبان خاتون واو را دشنه بزن . غلام بدر بهرام‌شد ، وگفت پیغام خاتون دارم ، چون درشد وبابهرام حدیث میکرد ، دشنه از آستین بیرون کرد وبرشکم**بهرام** زد بهرام بجست واورا بگرفت وگفت ترا این کـه فرمود .

۱ــ قریه‌بسطام که‌درایالت قومس واقع است‌وشرح‌آن درصفحات بعدخواهدآمدازبناهای اوست .

چنانکه بود آن غلام راست بگفت ، **بهرام** او را دست بازداشت . **بهرام** آن شب بمرد پس خاقان آگاه شد، آن غلام‌را وهرکه ازآن آگاهی داشتند همه را بکشت وبهرام را خواهری بود **کردویه** نام وزنش بود وهمچنین بمردی مردانه تر خاقان او را گفت اینجا باشی یا با عجم بازشوی؟ گفت، نی که بعجم بازشوم.

کردویه، بهرام را بتابوت اندر کرد وبزمین **قومس** آوردو آنجا بخاک‌سپرد و بعد ازآن، کردویه **بمداین** شد و پرویز اورا بزنی کرد واز بهرام برست» [۱]

علل سقوط حکومت ساسانی

آنچه که بیش ازهمه باعث تعجب‌وشگفتی ومایه‌تأسف میباشداین‌است که حکومت‌ساسانی باآن همه جبروت و جلال ونیرو وعظمت خود، درمقابل اولین یورش اعراب ازبین رفت و آنهمه‌تمدن بخرابی‌مبدل گردید.

البته این‌سقوط علل زیادی میباید داشته باشدکه از همه مهمتر **علل سیاسی، علل اجتماعی، علل دینی** است که بطوراختصار بیان میگردد .

دراولین وحله مهمترین علل این‌شکست علل سیاسی بودزیرا بعداز**اردشیر** بابکان که اولین سلطان سلسله ساسانیان‌بود تا زمان**خسرو پرویز** ایران‌با **بیزانس** در یك جنگ تقریباً مداوم ولاینقطع قرارداشت.

این‌دو کشوررقیب برای‌بجنگ‌آوردن **سوریه وآناتولی** سه‌قرن‌بود که‌باهم‌پیکارداشتند واین جنگهای‌مداوم هردو راخسته وکوفته‌کرده بودوقوای آنهارا تحلیل برده بود خسرو پرویز دراوایل سلطنت خود (۵۹۰– ۶۲۸میلادی) این جنك را آغاز نمود و پیشرفتهای اولیه‌چنان درخشان‌شدکه نزدیك بودبیزانس برای‌همیشه مغلوب ونابودشوداما با روی کار آمدن(**هراکلیوس**) بجای(**فوکاس**) جنك ایران و بیزانس‌عوض‌شدوحالت دیگری‌بخود گرفت وسرانجام تیسفون دردست سربازان **بیزانس** افتاد وازطرفی این‌شکستهاسبب شدکه درایالات ایران شورش وانقلاب برپاشود وهمین‌شورشهاکه علل عمده آن نارضائی مردم طبقه پائین اجتماع وظلم‌وجوربی اندازه حکام ولایات ومؤبدان که درامرحکومت دخالت شگفت‌آوری‌داشتندبود، اساس دفاع ملی ایران رابرهم‌زد، خسرو پرویز هنگامیکه در بستر مرض افتاد پسرخود (**مردان شاه**) را جانشین خود خواند و مردان شاه از(**شیرین**) زن سوریه‌ای اوبود ولی‌طبقه‌نجبا واشراف ایران که(**شیرویه**) پسردیگر اورا ترجیح‌میدادندازمردان شاه اطاعت‌نکردندوشیرویه پدرخودرا بزندان‌انداخت و برادر را متواری ساخت و سرانجام پدررا درزندان‌کشت. این‌دوران باحوادث وحشتناکی مصادف بود دجله وفرات که طغیان‌کرده بودند عراق رابزیرآب بردند وصدمات زیاد رساندند وطاعون بسررسیدازآن جمله شیرویه نیز بمرض طاعون پس از۶ماه‌سلطنت مرد وپسر اواردشیر سوم بجای او نشست ولی دراین وقت سردار ایرانی(شهربراز) که با(هراکلیوس) رویهم ریخته بود وخود قصد

۱–نقل ازترجمه‌تاریخ‌طبری(تاریخ‌بلعمی) تصحیح ملك‌الشعراءبهارچاپ وزارت فرهنك ص ۱۰۸۹ .

سلطنت داشت اردشیر سوم را ازسلطنت خلع نمود، یکماه نیم بعد(شهر براز) بدار مجازات آویخته شد وپوران(**پوراندخت**) دختر هرمز چهارم وخواهرخسروپرویز به تخت سلطنت نشست ولی یکسال ونیم بعد، ازسلطنت کناره گیری نمود وبجای او خواهرش **آذرمیدخت** پادشاه شدولی آذرمیدخت سلطنت رابهرمز پنجم واگذار نمود واین پادشاه تا سال ۶۳۲ میلادی سلطنت کرد دراین سال بود که سربازان اوراکشتند بالاخره یزدگردسوم تاج با عظمت ساسانیان را بسر گذاشت وتنها از۶۲۸تا۶۳۲ بعداز میلادیعنی درطول چهارسال بیش از۱۲ پادشاه تاج کیانی ایران رابسر نهادند.

این دوره بلوا و هرج ومرج درست مقارن زمانی بود که عمر میخواست جهان را بزیر پرچم اسلام در آورد و این اقدام **عمر** چند سال بعد از این دوران اغتشاش ایران بود.

باوجود رشادت وشجاعت بی مانند **یزدگردسوم** آخرین پادشاه ساسانی حکومت و دولت ایران نتوانست درمقابل یورش اعراب مقاومت نماید زیرا دیگر اساس نیروی آن متزلزل شده بود.

اشتباه نجبا وشاهان باعث شد، که ایران آن نیروی باعظمت و مغلوب نشدنی خود را ازدست بدهد وچنان ضعیف گردد که تنها چهل هزارسرباز نامنظم وبی اسلحه عرب برای از بین بردن استقلال ملی ایران کافی باشد.

(شرح جنگهای اعراب وایرانیان درفصل آینده این تألیف بیان خواهدشد).

عاقبت درسال ۶۳۶ میلادی لشگراعراب بفرماندهی **سعدبن وقاص** به ایران حمله آورد ودرقادسیه لشگرایران را شکست داد وفرمانده کل سپاه ایران راکه **رستم فرخزاد** نام داشت کشت ودرفش کاویانی که هفت متر درپنج متر بود وهمه ازسنگهای قیمتی وجواهرات گرانبها مزین شده بود بدست اعراب افتادواعراب ازهمه جا بی خبر این یادگار نفیس راقطعه قطعه کردند ودرمدینه فروختند **فردوسی** شاعر نامدار ایران ازقول خسرو پرویز در شاهنامه چه نیکو میگوید:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار	عرب را بدانجارسیده است کار
کـه تاج کیانی کند آرزو	تفو برتوای چرخ گردون تفو!

این پیروزی راه پایتخت را برای اعراب بازکرد، تیسفون بدست اعراب افتاد و سربازان عرب آنجارا غارت کرده و **طاق کسری** را خراب کردند.

سرانجام باجنگهای جلولاونهاوندکه شرح آنها درفصل آینده این تألیف خواهد آمد. حکومت ساسانی آخرین بقایای آن محوونابودشد و **یزدگردسوم** آخرین پادشاه ساسانی فرارکرد وآسیابانی که فریفته جواهرات ولباسهای فاخر او شده بود اورا در **مرو** کشت.

فصل هفتم

تسلط اعراب بر ایران

وحدت مسلمانان یا نطفه انقراض دولت ساسانیان

پرفسور ادوارد برون در جلد اول تاریخ ادبی ایران نقل از کتاب تاریخ اسلام تالیف **دوزی** شرقشناس فرانسوی الاصل هلند درباره حمله عرب بایران مینویسد:

در نیمه اول قرن هفتم میلادی همه‌چیز جریان عادی خودرا درروم شرقی و کشور شاهنشاهی ایران‌طی‌میکرد.

این دو مملکت برای‌تصرف آسیای غربی همیشه باهم درنزاع بودند، ازحیث ظاهر در راه رشدوترقی وآبادی سیرمیکردند. و مبالغ معتنابهی مالیات عاید خزانه سلاطین این دوکشور میشدوکرّوفر وتجمل وتنعم پایتختهای‌هردو مملکت ضرب‌المثل‌بود، بارکمرشکن استبداد برپشت هردو کشورسنگینی‌میکرد.

تاریخ دودمان سلاطین هردو مملکت مشحون است ازیك سلسله فجایع هولناك وزجر وآزار خلائق، واین رفتار ظالمانه دولتها مولود نفاق وشقاق مردم در مسائل مذهبی بود، در این اثنا ناگهان از میان صحاری غیر معروف، قومی جدید در صحنه جهان پدید آمد.

قبائلی‌بیشمار که‌تا آن تاریخ پراکنده ومتفرق واکثر اوقات با هم در نبرد بودند، نخستین بار درآنهنگام بهم پیوستند ، وقوم متحد ومتفق جدید رابوجود آوردند. قومیکه علاقه‌ای‌شدید به‌آزادی‌خودداشت. لباس ساده میپوشید وغذای‌ساده میخورد، نجیب ومیهمان نوازبودبانشاط، بافراست، بذله‌گو ودرعین حال مغروروسریع‌الغضب بود، وهمینکه‌آتش‌خشم اوبرافروخته‌میشد، کینه جووآشتی‌ناپذیروظالم‌بود.

این همان قومی‌است که‌کشور شاهنشاهی کهن سال ومعزز ولی فاسد وپوسیده‌ایران را سرنگون ساخت ولی این‌قوم شباهتی باکشور گشایان دیگر نداشت زیرا آئین نوینی آورده بود واقوام دیگر راتبلیغ ودعوت مینمود.

برخلاف ثنویت ایرانیان ومذهب مسیح که انحطاط یافته بود، توحید پاك و خالص آورد، ومیلیونها مردم بآن گرویدند وحتی در همین عصر ما مذهب اسلام مذهب یك عشر از نژاد بشر است.

بهرحال نقش عالی وباشکوهی که مقدر بود. عرب در تاریخ تمدن بازی کند بلاشك مرهون اسلام است، زیرا شریعت اسلام درعین سادگی مجلل و محتشم است وهیچ محقق بی غرضی نمیتواند منکر عظمت اسلام شود.

نقادان مغرب زمین که درباره پیامبر عربی اظهار نظر کرده‌اند اکثر اوقات اوضاعی راکه قبل ازاو در عربستان وجودداشت وپیامبر اصلاح نمود در نظر نمیآورند . و فراموش میکنند که بسیاری چیزها ازجمله رق که برده فروشی است وتعددزوجات که مورد اعتراض آنهاست از ابتکارات اسلام نبوده، بلکه قبل از اسلام وجودداشت واسلام آنرا تحمل کرده وسخت نگرفته است.[1]

در دوران طولانی وباشکوه سلطنت **انوشیروان** (۵۳۱ تا ۵۷۸ بعداز میلاد) شاید هیچ سالی باندازه چهل ودومین سال سلطنت او که مقارن ۳ـ۵۷۲ میلادی است قابل نیست که بیادسپرده شود وهیچ سالی باندازه آن سال مشحون از آثار بسیار مهم نبوده، و اهمیت فوق‌العاده آن آثار محل هیچگونه شبهه وتردید نیست ، لذا عرب آنسال را **(سال فیل)** خوانده است.

از طرفی درآن سال یك سلسله طولانی وقایعی رویداد که منتهی به الحاق کشور کهن سال وثروتمند **یمن** بایران گردید. تملك و تصرف یمن شوری در سرکشور گشایان ایران آنزمان افکند وهواخواهان کشور گشائی را! به‌ثناخوانی وستایش برانگیخت.

از طرف دیگر درهمان کشور درشهردوردست مکه (معظمه) شخصی پا بعرصه وجود گذاشت که سرنوشت اوواژگون‌ساختن دودمان ساسان وکیش زردشت بود. آن‌شخص رسول خدا **محمدبن عبدالله** (ص) بود، دیری نپائید که انوشیروان جان بجان آفرین سپرد وانحطاط سریع امپراتوری ساسانیان آغاز گردید.

پیغمبر اسلام دردهمین سال سلطنت **خسرو پرویز** به پیغمبری مبعوث گردید ودر سال ششم هجری مطابق (۶۲۸ میلادی) یعنی آخرین سال سلطنت وی مکتوبی توسط **عبدالله بن حذافه سلمی** برای خسروپرویز فرستاد واو را بدین حنیف اسلام دعوت نمود، بیك روایت وقتیکه نامه حضرت محمد به‌خسروپرویز رسید، دستور ترجمه آنرا صادر نمود، همینکه ترجمه جمله اول آنرا خواندند برآشفت وگفت چرا نام محمد مقدم براو آمده‌است، وبدون‌اینکه بقیه مطالب آنرا ترجمه کنند نامه‌را پاره‌کرده وحامل نامه رابیرون کرد . فرستاده رسول خدا بدو گفت:

ای‌شهریار ناپرهیزکار. خداوند ملك تراقطعه‌قطعه کند، و سلطنت ترادرهم شکند و سپاه تراپراکنده‌سازد.

بروایت دیگر پادشاه ایران به **باذان** والی یامرزبان‌یمن نامه‌ای‌نوشت وفرمان‌داد،

۱ـ تاریخ ادبی ایران تالیف پرفسور ادواردبرون جلداول‌ص ۲۷۵ـ۲۷۶.

بسوی مدینه حرکت کند وپیامبررا دستگیرساخته وباسارت به تیسفون آورد.

همانطوریکه درفصل گذشته بیان گردید خسرو پرویز پس از یك سلطنت طولانی که سراسر با دسیسه وکشاکش وکشتار توام بود بدستور شیرویه فرزند خود کشته شد(۶۲۸میلادی) قاتل پدر چندماهی بیش سلطنت نکرد ودرآغاز کار **هیجده تن** ازبرادران خویش را به قتل رساند.

آنگاه بیمارشد وجهان را بدرود گفت وفرزند خردسالش **اردشیر** که هفت سال بیش نداشت جانشین او گشت، ولی **شهر براز** (شهر برز) اورا در **تیسفون** محاصره نمود و بقتل رساند وسلطنت راغصب کرد.

خود شهر براز هم **چهل روز** بعد بدست سه تن از مستحفظین خود هلاك شد (۶۳۰ میلادی) سپس **پوراندخت** دخترخسروپرویز بر اورنگ پرخطرخسروی برنشست وچون بزیور خرد آراسته بود و نیات خوب داشت چنین بنظر میرسید که در دوران سلطنت او عصر درخشانتری آغازشود، لکن اونیز پس از **شانزده ماه** فرمانروائی جهان را بدرود گفت ویکی از اعمام دور پدرش **پیروز** جانشین اوشده وکمتر از **یکماه** سلطنت کرد، تا اینکه خواهر زیبایش **آذرمیدخت** به تخت کیانی برنشست. **آذرمیدخت** درمقام انتقام از **فرخ هرمزد** اسپهبد خراسان که توهینی باووارد کرده بود برآمدو اسباب قتل اورا فراهم ساخت ، ولی خود اوهم پس از **شش ماه** سلطنت بدست سرداران **رستم** پسرفرخ هرمزد کشته شد. چهار یا پنج فرمانروای دیگرهریك چندروزی آمدند.

بعضی از آنها کشته شدند، وبرخی دیگر ازپادشاهی خلع گردیدند تا اینکه **یزدگرد سوم** آخرین شهریار نگون بخت دودمان جلیل ونجیب ساسانی بسلطنت رسید (۶۳۴میلادی).

یزدگرد سوم از تخمه خاندان ساسانی و مطابق بیان **طبری** پسر شهریار واززن حبشی و نوه خسروپرویز بود که بطور گمنامی در حدود **اصطخر** میزیست . این پادشاه نگونبخت در سال ۶۳۴ میلادی بر تخت امپراطوری آشفته قرار گرفت ، درزمان سلطنت اوبود که عمربن خطاب دومین خلیفه اسلامی مصمم بتسخیر کشوربی شیرازه ایران شد، ولشکری بسرداری **سعدوقاص** بسوی ایران گسیل داشت . در سال ۱۴ هجری جنگ سختی بین لشکریان ایران و مسلمین در **قادسیه** اتفاق افتاد ، دراین جنگ سپاهیان ایران شکست خوردند.

و پایتخت ساسانیان بدست اعراب افتاد وبالاخره درجنگ جلولا درسال ۱۶ هجری و جنگ نهاوند درسال ۲۱ هجری که شرح مفصل آن درحوصله این تألیف نیست ، قوای متشکله ایران ازهم پاشیده شد وکشور باستانی ایران موردتاخت وتاز آنان قرار گرفت.

تسخیر ولایات ایران

در تسخیر ولایات مختلفهٔ ایران بطور سریع (پس از فتح نهاوند) **طبری** شرح مفصل ومبسوطی نوشته وضمناً نشان میدهد که هریك از این ولایات خود بتنهائی قوائی جمع کرده با اعراب جنگیدند، بدون اینکه ازطرف پادشاه فراری کمکی بآنها بشود . اعراب پس از فتح نهاوند (۲۱هجری) بر حسب دستور عمر بطرف اصفهان حرکت کردند این شهر پس

از جنگی که در آن سردار سالخورده ایرانی کشته شد بتصرف اعراب در آمد، در سال بعد لشکر عرب بطرف کرمان روانه شده فتحی در سرحد این ایالت نمود . امادرشمال شرقی حاکم ری لشکری از **گرگان**. **طبرستان** و**قومس** جمع کردلیکن بواسطه‌خیانتی که‌در کاربود شکست خورد.

فتح ری ودماوند وقومس توسط اعراب

نعیم بن مقرن سردار معروف‌عرب توسط فرستادگان‌خود و درمکتوبی بعمر راجع بفتح‌همدان‌متذکرشده بود که‌درری‌سپاه‌عظیمی‌ازایرانیان دوریکی‌از نوادگان **بهرام‌چوبین** گردآمده‌اند وآماده‌جنگ بامسلمین‌هستند،وضمناً اجازه‌لشکرکشی بآن‌ناحیه‌را خواسته‌بود خلیفه درجواب‌سردار خود نوشت:

کسی را از طرف‌خود‌بحکومت همدان باقی گذار **وسماك بن حرثبه**را بادوهزار مرد جنگی بطرف آذربایجان بفرست و خود با بقیه لشکریان راه **ری** در پیش گیر . نعیم بن مقرن نیزطبق این دستور رفتار کرد ، **ویزیدبن‌قیس**را از طرف‌خویش‌بحکومت همدان گذاشت و خود با همراهان خویش بطرف ری رفت . در ری یکی از ایرانیان موسوم به**سیاه‌وخش** حکومت میکرد و چون‌از حرکت مسلمین بطرف آنجا اطلاع‌یافت کسانی‌را باطراف‌وجوانب‌جهت جمع‌آوری قوافرستاد وباین‌ترتیب جمع کثیری از ایرانیان بآنجا آمدند .

در بین سپاهیان سیاه‌وخش (سیاوخش) یکی از بزرگان ایران موسوم به **رامی یا رامین** پسر **فرخان(الزینبی ابوالفرخان)** با سیاه‌وخش بسختی عداوت میورزید و سیاه‌وخش چنانکه معروفست یکی‌از نوادگان بهرام چوبین بود . رامین بمحض آنکه از نزدیك شدن سپاه اسلام اطلاع یافت در خفا از شهر بیرون آمده خود را به نعیم‌بن‌مقرن رساند ودر ده کوچك **قهها** با وی ملاقات کرد و گفت‌عده سپاهیان ایران درشهرری‌بسیار است و مقاومت با ایشان دشوار و براین‌جمع جز از راه‌حیله‌وتدبیر غلبه‌کردن محال بنظر می‌آید .

بهتر آنست که ده‌هزار نفر دراختیار من‌گذاشته شود، تاچون مسلمانان شروع بجنگ باسیاه‌وخش‌کنند من باتفاق آن‌جماعت وارد شهرشوم وباین‌ترتیب ازدوطرف سیاه‌وخش را موردحمله‌قرار دهیم. نعیم ازخیانت این‌ایرانی‌استفاده‌کرد وده‌هزارنفراز همراهان خویش را بفرماندهی برادرزادهٔ خود**منذبن‌عمرو بن‌القرن** تحت‌اختیار او گذاشت تاطبق‌دستور وی رفتار کنند.

رامی از ده قهاشبانه بطرف‌ری‌در نزدیکی دروازه‌خراسان رفت و چون روز بعدسیاه‌وخش باکسان‌خود جهت‌محاربه بانعیم ازشهر بیرون‌آمد، وی‌از همان‌دروازه که‌درمقابل کوه**طبرك** قرار داشت‌واردشهر گردید و باهمراهان خود بکشتار مردم پرداخت.

چون این خبر بسیاه‌وخش رسید با آنکه در جنگ با نعیم پیشرفت فراوان کرده‌بود باسپاهیان خود به‌ری برگشت و همانطورکه رامی‌گفته بود سیاه‌وخش و همراهان او ازدو

طرف موردحمله قرار گرفتند ، سیاه‌وخش کشته شد ، وسپاهیان وی فرار کردند و بطرف قومس ودامغان رفتند ونعیم بقتل‌وغارت مردم ری‌دست درآورد و رامی را بعنوان‌مرزبان رری گماشت وبااوصلح کرد و قرارشدکه مردم‌ری بمسلمین جزیه‌دهند.

در **دماوند** نیز یکی‌از مرزبانان بنام **مردانشاه** حکومت‌میکرد وچون‌خبرشکست ایرانیان را در ری شنید دانست‌که نعیم بقصد دماوند‌و از بین‌بردن پادگان آنجا حرکت میکند . برای جلوگیری از کشتار با نعیم صلح‌نمود و پرداخت جزیه را قبول کرد ، نعیم بعد از آنکه بر ری دست یافت و با مـرزبان دمـاوند صلح کرد مکتوبی با پنجیك غنایم بخدمت**عمر**توسط یکی‌ازبزرگان‌عرب‌موسوم به**مضاءالعجلی(المضارب العجلی)** فرستاد وضمناً نوشت‌که میخواهد بطرف **قومس ودامغان**جهت تعقیب فراریان ری برود.

عمر در جواب او دستور داد ، که **سویدبن‌مقرن** برادر خود را بقومس بفرست و خود در ری بمان تا در موقع لزوم بسوید و سپاهی که در تعقیب فراریـان هستند نیز کمك کنی .

نعیم نیز موافق این‌گفته عمل‌کرد و سپاهیان خود را تحت فرماندهی**سوید** گذاشت و ریاست مقدمه را به **سماك‌بن‌حر ثبه**ومیسره را به **عتبة‌بن‌نهاس** و میمنه را **بسعدبن عمرو** داد .

این سپاهیان چون بقومس رسیدند بدون هیچگونه مقاومت برآن ناحیه دست‌یافتند وازآنجا عازم‌دامغان شدندوآن‌ناحیه‌را نیز تصرف کردند ، فراریان‌ری‌ببسطام رفتند، بسطام رانیزسوید گرفت و ایرانیان در اطراف و جوانب متفرق شدند.[1]

مرگ یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی

آری. ایران پس ازیك‌دوره جنگهای خانمان‌برانداز وصدمات ولطمات شدید،سخت فرسوده شد. ویزدگرد سوم نیزاز ری‌باصفهان و ازآنجا **بکرمان** گریخت وسپس از آنجا هم بطرف**بلخ** فرارکرد اواز فغفورچین وخاقان‌ترك‌کمك‌طلبید امافغفورچین تقاضای وی‌را ردکرده حاضرنشدوی‌را یاری‌کند اما خاقان درخواست اورا موردتوجه قرارداده‌ومایل‌شد باوکمك بدهد .

ولی‌آنهم بعد بواسطه عدم رضایت از رفتارش امتناع ورزید. بالاخره یزدگرد دوره زندگانی آشفته خودرا درکلبه آسیابانی درنزدیکی **مرو**خاتمه داد. باین معنی‌که آسیابان مزبور اورا به‌طمع لباس‌فاخر وجواهری‌که همراه داشت بقتل رسانید (۳۱ هجری مطابق ۶۵۲ میلادی) بقول **پرفسور ادوارد برون**(یگانه اثر ونشانه‌ای که‌ازآنهمه جاه‌وثروت مجلل وخیره‌کننده دولت ساسانی برای‌شهریار تبه روزگار مانده بود همان گوهر بودکه صیاد دهرآنرا نیز بربود وبجان اوهم ابقاء ننمود)

بالاخره‌بامرگ این پادشاه بخت برگشته خاندان ساسانی، طالع ایران‌معین وتسلط عرب بر ایران مسلم گشت.

۱ـ تاریخ از عرب تادیالمه‌تالیف عباس‌پرویز صفحه ۲۹۴ و ۲۹۵

فصل هشتم

دوره فترت وسکوت

حالت عمومی ایران در اوایل اسلام

بعد ازجنگ **نهاوند** (۲۱هجری)مقاومت‌های‌ایران درمقابل عرب تماما محلی‌بود. اگرچه درموقع مرگ عمریك شورش وانقلاب عمومی برضد اعراب روی داد ونیز در دوره خلافت **علی بن ابیطالب** ظغیانهائی اتفاق افتاد، ولی تمام آنها بی‌نتیجه ماند. زردشتیها درصورت دادن جزیه میتوانستند به‌مذهب سابق خودباقی باشند، **سلمان فارسی** اول کسی بودکه بدین‌اسلام‌درآمد، بعداً هزارها مردم از او پیروی نموده و دین اسلام را قبول‌کردند، درمیان آنها دسته‌ای ازسربازان دیلم بودندکه بدین‌اسلام داخل شده وکوفه راهم برای‌سکونت‌خوداختیار نمودندولی قبولی‌اسلام‌اخوت ومساوات درستی‌بین‌آنها باعرب ایجاد ننمود.

ایرانیان برای حفظ جان و مال خود ناچار تبعیت عرب راقبول کرده وسر تسلیم خم نمودند ، بی اعتنائی و تحقیر فاتحین را نسبت بایرانیان مغلوب ، از این قول تلخ و گزنده زیر میتوان فهمید که تا چه اندازه بوده است: (فقط سه چیز است که نماز را باطل‌میکند.اول گذشتن یکی‌ازموالی (حلیف یا تابع) ازجلو مصلی. دوم حمار. سوم سگ) دراین زمان دوائر مالی ایران مطابق اصول قدیم این‌کشور اداره‌میشد وایرانیان علی‌رغم کوششهائی که بمنظور برکنار داشتن آنان از امور صورت میگرفت این مملکت را اداره میکردند.

اگرچه ایران تامدتی موجودیت سیاسی خود را از دست داده و مستقل نبود ولی ازحیث استعداد وهوش‌توانست باقدمهای سریعی مزیت وبرتری‌خودرا نسبت به‌عرب به‌بروز و شهود برساند.

در اینجا بی‌مناسبت نیست کلماتی‌راکه **بسلیمان**خلیفه‌اموی نسبت میدهند نقل گردد: (مرا شگفت‌آید از ایرانیان که هزار سال سلطت‌کردند وساعتی محتاج مانشدند و

حال آنکه ماصد سال سلطنت کردیم و یك ساعت نتوانستیم بی آنها بسر بریم) بطور کلی در دوره خلافت عمر و عثمان و همچنین علی بن ابیطالب ع بیشتر سرزمین ایران تحت تسلط مطلقه اعراب بود و مردم در سرگردانی و بی‌سر و سامانی عجیبی بسر میبردند، و عدم امنیت ونبودن تأمین مال وجان موجب وحشت و ناراحتی مردم شده بود. تعدی اعراب نیز در ولایت تسخیر شده بسرحد نهائی رسیده بود و مقاومتهای محلی و بی‌نقشه آنان نیز سودی نداشت ایرانیان پس ازمنکوب شدن درمقاومتهای محلی دسته‌دسته مذهب اسلام رامی‌پذیرفتند تا ازاین راه از تعدی به‌مال وجان وناموس خود جلوگیری کرده باشند .

ایران یکی ازایالات خلفای اموی

حکومت جابرانه **معاویه** درسال ۳۵ هجری درشام آغازشد وی درسال ٤٠ هجری بعد ازکناره گیری **حسن بن‌علی** ازخلافت زمام امور را بدست گرفت ، در ظرف دوسال پس از این قضیه تمام کشور اسلامی را تحت اقتدار خود درآورد و فرمانش درهمه‌جا نافذ گردید .

قدرت وی وقتی به سرحد نهائی رسیدکه **زیاد** حاکم برگزیده علی‌بن ابیطالب در فارس بنای‌صلح وآشتی را بااوگذاشت. زیاد پس از امانی‌که ازطرف معاویه به‌او داده شد به‌دمشق حرکت کردوعلاوه برمالیات ایران‌که همه‌را بمرکز خلافت تحویل‌داد، یك‌میلیون اشرفی هم‌باخود برد وبرسم پیشکش تقدیم‌معاویه نمود وبا این کفایت ولیاقتی که از خود بروز داد توجه معاویه راجلب کرد ، لذا حکومت بصره‌را باو واگذار کرد وپس‌از چندی حکومت کوفه راهم بآن ضمیمه نمود . مورخین عرب مینویسند‌که حاکمی مقتدرتر از زیاد نیامده است، وی‌از دجله‌تاسیحون وجیحون حکومت داشته است .

در زمان خلافت معاویه حاکمیت عرب در مشرق کاملا استقرار یافت هرات که در سال ٤١ هجری پرچم خود سری برافراشته بود سرکوبی شد ، و نیز کابل را دو سال پس از این‌تحت اطاعت درآوردند . غزنه، بلخ ، قندهار را هم لشگریان عرب تحت‌نظر گرفتند .

زیاد ازکوفه وبصره توسط پسرهای خود در ایران حکومت مینمود، ایالت **خراسان** که مشرق آن ازسمت لوت تا سرحدات هندوستان بود به چهار حوزه یا ناحیه بزرگ تقسیم و مرکز آنها عبارت بود از **نیشابور، مرو، هرات** و**بلخ** که هریك به‌یك حوزه تخصیص داشت.

در همین عصر قبائل و طوائف عرب برای سکونت به نواحی خراسان ریختند ، اگرچه حمله‌مغول و تاتار تمام آنهارا از هم متفرق ساخت، معذالك علائم وآثارشان تااین زمان‌باقی‌میباشد(تیره‌ای‌از‌آنان‌که‌معروف به(عرب وعجم) میباشند هنوزدرشهرستان**شاهرود** سکونت دارند) .

معاویه در سال ٦١ هجری درگذشت و پسرش **یزید** جانشین وی گردید، **یزید** در جلوس‌خود بخلافت **سلم بن زیاد** رابحکومت**خراسان** فرستاد، وقتیکه خبردادند ملکه بخارا

بکمک خاقان ترك علم طغیان بر افراشته است سلم بن زیاد فورا با سرلشگرش **مهلب** که علاقه خاصی بخراسان داشت برای فرو نشاندن آتش انقلاب و طغیان بطرف بخاراحرکت کرد سلم لشگر متحد مذکور را شکست داده ملکه بخارا رامجبور بصلح‌ساخت وبالاخره با جلال وجبروت به‌مرو بازگشت.

همکاری ایرانیان با قیام مختار

قوم ایرانی از همان بامداد اسلام. نفرت‌وکینه‌شدیدخودرا نسبت بدشمنان‌وباجستانان خودآشکارنمود.

چنانکه بیست هزار تن از آنانکه بنام حمراء دیلم در کوفه میزیستند درسال ٦٤ هجری دعوت**مختار**راکه‌برضد بنی‌امیه وخونخواهی**حسین‌بن‌علی** قیام‌نموداجابت کردند.

در قیام‌مختار ایرانیان فرصت مناسبی جهت خروج بر بنی امیه وعربان یافتند. در آنزمان**کوفه** از مراکز عمده ایـرانیان و شیعیان علی‌که‌با بنی امیه عداوت سخت داشتند محسوب میشد.

این شهرمرکز خلافت علی بود واز این‌روعدهٔ بسیاری از پیروان و هواخواهان او دربن‌شهر مسکن گزیده بودند، عده‌ای از اساوره ایرانی نیز بازمانده (جند شهنشاه) پس از شکست **قادسیه** دربن شهرباقی‌بود. اینان دیلمهائی بودندکه در سپاه ایران خدمت می کردند وبعد ازجنك قادسی اسلام آورده بودند ، ودرکوفه جای‌داشتند، بعلاوه کوفه در حدود حیره بنا شده بود و چنانکه معلوم است این دیـار از قدیم تحت حمایت پادشاهان ساسانی‌بود.

حکومت حجاج بن یوسف

دورهٔحکومت خون آلود ووحشت انگیز**حجاج** درعراق‌وایران یکسره درفجایع و مظالم‌گذشت داستانها وروایات هولناکی ازدوران حکومت اونقل‌کرده‌اندکه‌مایه نفرت و وحشت طبع آدمی‌است.

گویند (در زندان او چندهزار کس محبوس بودند وگفته بود ایشان‌را آب‌آمیخته با نمك و آهك میدادند ، بجای طعام سرگین آمیخته بگمیزخر) ۱ حکومت او در عراق بیست سال طول کشیدودراین‌مدت بغیرازآنهائی‌که درجنك بااو کشته‌شدنداگر بتوان قول مورخان‌راباور کرد. بالغ بربکصد وبیست هزارتن‌راکشته‌است وقتیکه وفات یافت پنجاه‌هزار مرد وسی‌هزار زن در زندان اوبودند ۲ .

شاید این ارقام ازاغراق‌ومبالغه خالی نباشد، امااین اندازه‌هست‌که دوره حکومت‌او درعراق‌که مدت بیست سال از۷۵ تا ۹۵ هجری طول کشید برای همه‌مردم خاصه برای ایرانیان بدبختی بزرگی‌بود.

۱ــ تجارب‌السلف‌ص۷۵.

۲ــ التنبیه ص۲۷۵.

جنگ سفیان کلبی و اسپهبد فرخان با رئیس خوارج در سمنان

در ایام دولت **عبدالملک بن مروان** وامارت حجاج بن یوسف، قطری بن فجاة که رئیس خوارج واز گردنکشان عرب بود به **طبرستان** آمد، ومدت شش ماه درآنجا ماند و پس از گردآوردن لشگر نزد اسپهبد به طبرستان فرستاد که باید بدین ما درآئی وگرنه آماده جنگ باش، حکام طبرستان در تدبیر او بودند ومدت یکسال ونیم قطری واصحابش موجب ناراحتی و زحمت اهالی آنسامان گردیدند، تا حجاج بن یوسف ، **سفیان کلبی** را بطلب قطری و اصحابش بسوی طبرستان فرستاد .

اسپهبد فرخان بدماوند نزد **سفیان** رفت ، وبا اوعهد کرد که چاره قطری رابکند بشرط آنکه سفیان متعرض طبرستان نشود ، بدین عهد، سپهبد در تعقیب **قطری، بسمنان** رفت ودر آنجا بااومصاف داد، قطری واسپهبد باهم درآویختند. قطری از اسب افتاد ورانش شکست.

اسپهبد سراورا بریدو نزد سفیان بدماوند فرستاد واو نیز سررا به تعجیل نزد حجاج فرستاد .

حجاج دوخروار زر ودوخروار خاکستر نزد سفیان فرستاد که اگر این فتح بی مدد اسپهبد ازدست تو برآمد، زرترا باشد و اگر اسپهبد این مهم را برآورده است خاکستررا در مجلسی برسرسفیان ریزند، چون رسول آمد وتحقیق کرد زررا باسپهبد دادوخاکستررا در مجلس برسرسفیان ریخت[1] .

محاربات یزیدبن مهلب در گرگان

پس از **ولید** اموی **سلیمان** به تخت نشست دراین زمان قتیبه حاکم **خراسان** بنای طغیان را گذاشت و بالاخره بقتل رسید.

پس از قتل اویزیدبن مهلب ازطرف سلیمان به حکومت خراسان منصوب گردید اوچون خاطرش ازضبط وربط امور آن ناحیه فراغت یافت، باسپاه جراری به جرجان که در قدیم به هیرکانیا معروف بودروی نهاد.

جرجان وطبرستان تاآنوقت بحال استقلال مانده بود ، یزید جرجان را تسخیر کرد. اهالی جرجان راه فرارپیش گرفتند ویزیدآنهارا تعاقب نمود. فراریان به جبال البرز پناهنده شده و بالاخره مجبور به تسلیم گردیدند . پس از تسخیر جرجان یزید به طبرستان حمله ور گردید.

اودربدو امر پیشرفت حاصل نموده ساری رابتصرف درآورد، ولی دریکی ازجنگهائی که در این میانه روی داد، اعراب دشمن را تعاقب نموده وبیک دره ای که دشمن در کمین بود رسیدند، دراینجامحصور شده تلفات زیادی بآنهاواردآمد، آخرالامر یزید باسیصدهزار دینار سلامتی خودرا خریدو سالم بطرف جرجان برگشت، درآنوقت اهالی شورش کرده بودند. او مرزبان آن ملک را دریک قلعه ای که در بالای کوهی رفیع واقع بودمحاصره نمود. نظر باستحکام

۱ـ تاریخ طبرستان و مازندران ورویان تالیف ظهیرالدین مرعشی.

قلعه‌و اینکه یك‌راه‌بیشتر نداشت محاصره آن هفت‌ماه‌طول کشید. درآخر یزید بر اهل قلعه غالب‌آمده زنان وفرزندان آنها را اسیر ومردانشانرا با مرزبان بقتل رسانید،ولی سوگند هولناکی خورده‌بود که‌آسیاب رااز خون مردم آنجا بکار اندازدواز‌آن‌نان‌ترتیب داده‌تناول کند، درتعقیب اجرای قسم مزبور هزارهامردم بیچاره که‌بعزم‌شهر ازراه عبورمینمودندشکار خوی‌حیوانی یزید شده ومانندگوسفند ذبح گردیدند (۹۸ هجری).

خراسان تحت خلافت عمربن‌عبدالعزیز

سلیمان مدت سه‌سال خلافت نمود و بعد از او **عمربن‌عبدالعزیز** که از زهاد عصر خود بود بر سریر خلافت نشست ، از جمله‌اقدامات او یکی موقوف نمودن لعن و طعن به **علی‌بن‌ابیطالب** بود .

عمر اهل **خراسان** را زیاد مورد توجه قرار داده قدغن سخت نمود که از طرف کارمندان و امنای مالیه بآنها تعدی نشود ، اگرچه آنوقت بسیاری بدین اسلام داخل شده بودند او مخصوصاً وکلا و نمایندگان‌کسانی‌که بآنان ظلم و تعدی شده بود احضارکرد، و خود شخصا بنای رسیدگی راگذاشته بعزل فرمانداران فرمان داد ، ونوشت‌که با تمام افراد مسلمین باید مطابق اصول مساوات عمل شود . و بایرانیانی‌که بدیانت زردشتی باقی بودند باکمال‌عدل و انصاف عمل نمود ، واز خراب‌کردن آتشکده‌ها جلوگیری‌کرد (ولی برای ساختن بنای تازه مذهبی اجازت نداشتند) پس‌از **عمربن عبدالعزیز** یزیددوم پسر **عبدالملك** خلیفه شد ، وی برادر خود **مسلمه**‌را بحکومت عراق و خراسان منصوب‌نمود (۱۰۱هجری)

خروج یحیی بن زید درخراسان

زیدبن علی‌بن‌حسین نخستین‌کسی بودکه از خاندان علی‌بن‌ابیطالب و پس‌ازواقعهٔ **کربلا** برضد بنی‌امیه طغیان‌کرد و درصدد بدست‌آوردن خلافت افتاد (۱۲۲ هجری) وی پس از یك سلسله اقدامات در بصره وکوفه آخرالامر بدست سربازان بنی‌امیه‌کشته شد. پس از زید پسرش **یحیی** در **خراسان** بر خاست ، یحیی در همان روزهائی که پدرش بیاری کوفیان با بنی‌امیه بستیزه برخاست چون درکوفه جان خودرا درخطر دید ، ازاینروا‌ندکی پس از قتل پدر پنهانی از کوفه‌گریخت و با چندتن از یاران خویش بخراسان رفت . در **سرخس** . **خوارج** که با بنی‌امیه میانه‌ای نداشتند درصدد برآمدند با او همدست‌شوند و سر بشورش برآورند، اما یاران یحیی اورا از اتحاد با خوارج بازداشتند واو **ببلخ** رفت، درآنجا بتدارکات‌کار خویش پرداخت ویارانش‌گرد وی جمع شدند، **یوسف‌بن‌عمر** که زید راکشته بود ، از یحیی بیم داشت ، چون دانست کار یحیی در خراسان بالاگرفته است ، به والی خراسان‌که نصربن سیار بود ، نامه نوشت تا یحیی را دستگیر نماید و**نصربن سیار** از فرمانروای بلخ خواست‌که **یحیی**‌را دستگیر و محبوس سازد ، واو یحیی‌را درمروزندانی کرد ، اما **ولیدبن یزید** خلیفه اموی‌که بجای **هشام** خلافت یافته بود نامه‌ای بنصر بن

سیار نوشت و فرمان داد، تا یحیی‌را آزار نرسانده و اورا رهاکنند. نصر، یحیی را آزاد ساخت و نزد خلیفه روانه نمود، اما به حکمرانان بلاد خراسان از **سرخس** و **طوس** و **ابرشهر** (که **نیشابور** باشد) دستور دادکه اورا رها نکنند، تا درخراسان بماند. چون یحیی به **بیهق** (**سبزوار**) رسید از بیم گزند **یوسف‌بن‌عمر** بهترآن دیدکه **بعراق** نرود و در **خراسان** بماند وی همانجا بماند و دعوت آغازکرد. در این شهر یکصدوبیست تن با او بیعت کردند. با همین عده آهنگ ابرشهر کرد و بر **عمروبن‌زراره** که فرمانروای آن شهر بود فائق آمد. پس‌ازآن **بهرات** **وجوزجانان** رفت و درآنجا عده‌ای‌دیگر از مردم **خراسان** بدو پیوستند. اما چندی بعد لشکری‌که نصربن سیار بدفع او فرستاده بودبااو تلاقی‌کرد وجنگی سخت و خونین روی داد، و **یحیی** با یارانش کشته شدند (رمضان ۱۲۵ هجری) سر یحیی را بدمشق فرستادند و پیکرش‌را بر دروازه جوزجانان آویختند، تاروزی که یاران **ابومسلم** بر خراسان دست یافتند پیکر او همچنان بر دار بود. مرگ یحیی که در هنگام قتل ظاهراً هجده‌سال بیش نداشت و رفتار اهانت‌آمیزی‌که باکشته اوکردند شیعیان **خراسان** را سخت متأثرکرد، ازاین‌رو ابومسلم خراسانی از این‌امراستفاده‌کرد و بکسانی‌که با او بیعت میکردند وعده میداد، که انتقام خون یحیی‌را ازکشندگانش باز خواهدگرفت. در حقیقت خون یحیی‌مانندخون **ایرج‌وسیاوش** بسیاری از مردم**خراسان** را بکینه‌توزی واداشت و برضد بنی‌امیه همداستان‌ساخت[1]

حالت عمومی ایران درزمان خلفای بنی‌امیه

در یك دوره و عصری‌که استبداد و ظلم و جور عمومیت داشت، و اشخاص ظالم و جورپیشه‌ای نظیر **حجاج**، از جانب خلیفه‌درایران‌حکومت داشتندمسلم‌است، که با ایرانیان خیلی بد سلوك میشده‌است.

در اینجا باید دانست که اهل خراسان در انقراض سلسله بنی‌امیه عامل خیلی‌مؤثرو قوی بوده‌اند، در میان مردم‌این سرزمین بود که نـواب عباسیان توانستند صمیمی‌ترین و فداکارترین افراد را پیداکنند، مخصوصاً در همین‌روزهای مهم و تماشائی میبینیم‌که برای خدمت بیك شخص اجنبی که ابداً ملاقات هم نشده است، اشخاصی از اهل این خطه دست از جان ومال‌خود کشیده وآخرین‌درجه صمیمیت‌وفداکاری‌را درباره وی بروزدادند وبرسپاه اموی غالب‌آمدند وباتوجه به‌مظفریتی‌که برای اهل‌خراسان حاصل شد، میتوان ازحیثی‌آنرا **نهضت‌ملی** شمرد، که ازناحیه‌مردم جفادیده ناشی‌شده‌است، زیراآنها بایدحس کرده باشند که‌درتمام‌آن چیزهائیکه‌درتمدن‌و تهذیب‌لازم‌و ضروریست برارباباِن خود یعنی‌اعراب‌مزیت وبرتری داشته‌واند. ۲

۱ــ دوقرن سکوت تألیف دکترعبدالحسین زرین‌کوب صفحه ۱۰۱

۲ــ تاریخ‌ایران تالیف‌سرپرسی‌سایکس جلداول‌صفحه ۷۷۶

فصل نهم

اوایل دوره عباسیان

بامداد رستاخیز

خروج سیاه‌جامگان **ابومسلم خراسانی** را میتوان آغاز رستاخیز ایران شمرد. نهضت این سیاه‌جامگان از خشم و نفرت نسبت بمروانیان و عربان مایه میگرفت. اگر شور وطنی و احساسات قومی و ملی محرک این جنبش نبود، بی‌تردید نفرت از ستمکاران عرب در این نهضت وخروج سببی قوی بشمار میآمد. آل‌عباس که از اواخر دوران بنی‌امیه آرزوی خلافت در سر میپروراندند از این حس بدبینی و کینه‌توزی که خراسانیان نسبت بعرب داشتند، استفاده کرده و آنها را بر ضد خلافت مروانیان برانگیختند[1] از همین راه بود که گویند **ابراهیم امام** وقتی **ابومسلم را بخراسان** جهت نشر دعوت خویش فرستاد بدو نوشت که در خراسان اگر بتوانی هر کسی را که بتازی سخن میگوید بکش واز اعراب مضری کس برجای مگذار[2]
از این سخن پیداست که محرک عمده سیاه جامگان ابومسلم دشمنی با ستمکاران عرب بوده است و ابراهیم امام و سایر آل‌عباس نیز از همین راه آنانرا بیاری خویش واداشته‌اند، و اینکه در این نهضت داعیه مذهبی اثری قوی داشته باشد بنظر مشکل می‌آید، در هرحال محققست که ابومسلم و یاران او در نصرت و تائید عباسیان جز برانداختن مروان غرض دیگری نداشتند، ومشکل بنظر میآید که اگر ابومسلم کشته نمیشد، وسیاه‌جامگان فرصت میبافتند، دولت و خلافت را بر بنی‌عباس باقی میگذاشتند.[3]

۱ـ عیون‌الاخبار ج ۱ ص ۲۰۴

۲ـ ابن ابی‌الحدید ج ۱ ص ۳۰۹

۳ـ دوقرن سکوت ص ۱۲۶

برافراشته‌شدن پرچم انقلاب در خراسان

خراسان در جوش و خروش و التهاب و انقلاب بسر میبرد و ابومسلم چون سرانجام مطمئن شد همه‌چیز آماده‌است در روز **جمعه ۲۱ رمضان سال ۱۲۹ هجری** پرچم سیاه‌عباسی رادر قریه **سفیدنج** نزدیك مرو برافراشت، **نصر بن سیار** والی‌خراسان به **مروان** آخرین خلیفه اموی نوشت، که دویست‌هزارتن باابومسلم متحدشده‌و سوگندوفاداری یادکرده‌اند،و صریحاً دراینمورد اعلام خطر نمود.

مروان در جواب نصربن‌سیار نوشت (علی‌التحقیق آنچه راکه‌حاضرین میبینندغائبین نبینند، بنابراین دردی راکه‌بروزکرده‌است درمان‌کن) تنها اقدامیکه بنظر وی عملی‌رسید این بودکه ابراهیم عباسی‌راکه ابومسلم بنام‌او درخراسان از مردم بیعت میگرفت دستگیر و بزندان افکنده ومسموم نماید.

در **کتاب الفخری** چنین مسطور است: سپس میان ابومسلم و نصربن‌سیار و سایر امراء خراسان محارباتی روی‌داد در این قتالها سیه‌جامگان فاتح شدند، سپاهیان‌ابومسلم را،از آنرو سیه‌جامه می‌نامیدند که برای خاندان عباسی لباس سیاه‌رنگ انتخاب کرده بودند.

پس‌ازآن‌ازهرسو گروه گروه باابومسلم‌پیوستند، از **هرات، بوشنج، مرورود، طالقان مرو، نیشابور، سرخس، بلخ**، از هرسو بیاری او میآمدند، همه سیاهپوش بودند وچماقی بدست داشتند که می‌گفتند (کافر کوب است) پیاده و سواره، بعضی اسب‌سوار برخی دیگر خرسوار وارد می‌شدند، بدرازگوش‌های خود بانگ میزدند، و مروان خطاب میکردند، زیرا **مروان‌ثانی** الحمار لقب داشت، عده آنها در حدود یکصدهزار تن بود.

قحطبه یکی از افسران کافی ولایق ابومسلم، نصر را در دونقطه یکی در نیشابورو دیگر در گرگان شکست داد، و نصر رو به‌هزیمت نهاد. قحطبه از **گرگان بدامغان** شد و خراج بگرفت وکس‌اورا منع نکرد، پس بری‌شدو کس‌ازاهل‌ری بااوحرب‌نکردوخراج ری‌نیز بگرفت.

نصربن‌سیار درحال فرار در **سال ۱۳۰ هجری** در شهر **ساوه** بدرودحیات گفت. و قحطبه در **سال ۱۳۱** کوفه را تصرف نمود و خود مروان نیز در **سال ۱۳۲** هجری بطور قطعی و نهائی درکناررودخانه **زاب** واقع درسرزمین موصل‌دچارشکست شد. سه‌ماه‌بعددمشق پایتخت بنی‌امیه بتصرف دشمن درآمد، و مروان آخرین خلیفهٔ‌اموی که درمصرمتواری‌بود سرانجام دستگیرشد و بقتل‌رسید. باری واقعه زاب که منتهی بشکست مروان گشت‌حکومت بنی‌امیه‌را در مشرق‌پایان داد و بدینگونه آوردگاه کنار **زاب‌درسال ۱۳۲** هجری شاهد سقوط‌بنی‌امیه و آغاز پیروزی ایرانیان‌بر اعراب بود. در این جنگ و دیگر جنگهائیکه پیش‌از آن درعراق و شام روی داده‌بود،ابومسلم شخصاً شرکت نکرد وی‌لازم میدید که‌در این‌حوادث خراسانرا از دست‌ندهد،هنگامیکه خلافت عباسی در شهر کوفه برروی‌خرابه‌های

دولت اموی بنا شد. ابومسلم سردار سیاه جامگان در خراسان بود، علاقه بسرزمین اجدادی و شاید آئین نیاگان وی را در خراسان نگه میداشت، قدرت و عظمت او در خراسان حد و اندازه نداشت، در **مرو و سمرقند** مسجدها و باروها ساخت، و در بلاد مجاور **ترکستان و چین** نیز پیشرفت هائی کرد، کسی چه میداند که در اینمدت چه اندیشه‌ها در سر میپروراند، و زمینه چه کارهائی را فراهم میاورد.

ولی ابومسلم شخصیکه بیش از هر کس بانقراض بنی امیه و پیروزی عباسیان کمک کرد سرانجام قربانی رشك و حسد کسانی شد که تا آن اندازه مرهون همت او بودند وی در **سال ۱۳۷** هجری بدست **ابوجعفر منصور** خلیفه عباسی بقتل رسید.

خونخواهی ابومسلم و قیام سنباد

باری، **ابومسلم** طعمه آز و کینه عربان گشت، اما خاطره او مانند **یادگاری مقدس** همواره در دل ایرانیان باقی ماند، اندیشه او اندیشه استقلال و آزادی ایران، اندیشه احیاء رسوم و آئین کهن بود، بهمین جهت نهضت‌ها و قیامهائیکه پس از مرك ابومسلم و برای خونخواهی او رخ داد، صبغه دینی نیز داشت، همه این نهضتها با هر شعاریکه بود هدف واحدی داشت. رهائی از این یوغ گران و دردناکیکه همه گونه زبونی و پریشانی را برایرانیان تحمیل میکرد. بزرگترین محرکی بود که این قوم ستمدیدهٔ فریب خوردهٔ کینه‌جوی را برضد ستمکاران فریبندهٔ خویش، در پیرامون سرداران دلیر خود گرد می‌آورد، مرکز این قیامها وشورشها **خراسان** بود، زیرا خراسان پرورشگاه پهلوانان و مهد خاطره‌ها و افسانه‌های پهلوانی کهن بود و دلاوران آن هنوز روزگاران گذشته را از یاد نبرده بودند، در اکثر این شورشها نیز چون ابومسلم بهانه بود، این سردار نامدار خراسانی نزد همه مردم این دیار گرامی و پرستیدنی بنظر می‌آمد، بسیاری از مسلمانان ایران او را یگانه امام واقعی خود میشمردند از اینجهت بود که وقتی او بقتل رسید یاران و داعیانش در اطراف شهرها پراکنده گشتند و مردم را بنام او دعوت میکردند، چنانکه یکی از آنها بنام **اسحق ترك بماوراءالنهر** رفت و در آنجا مردم را بنام ابومسلم خواند و دعوی میکرد که ابومسلم در کوههای ری پنهانست و چون هنگام ظهور فراز آید بیرون خواهد آمد [1] بهرحال همینکه **خلیفه المنصور** **ابومسلم** را بقتل رساند فوراً **سنباد مجوس** که یکی از دوستان و طرفداران وی بود سرپیچی کرد.

سنباد از **نیشابور** که مسقط‌الرأس وی بود بعزم خونخواهی ابومسلم حرکت کرد، در اندك زمانی اتباع زیادی جمع نمود ابتدا **قومس** (کومش) را اشغال کرد، و بخزاین ابومسلم که در آنشهر بامانت سپرده بود دست یافت و قصد خود را مبنی بر اینکه بسوی ایالت عرب نشین حجاز پیشروی کند و **کعبه** را منهدم سازد اعلام داشت، دیری نگذشت که عدهٔ کثیری از مجوسان **طبرستان** و نقاط دیگر و همچنین مزدکیان و رافضیان (شیعیان) و مشبهه را بطرف خود جلب کرد و بآنها گفت ابومسلم نمرده است، ولی چون منصور او را

۱ ــ دو قرن سکوت صفحه ۱۴۵

تهدید بقتل نموده بود، با گفتن اسم اعظم الهی بصورت کبوتر سفیدی در آمده و پرواز کرده‌است.

پس ازفتوحات بسیاریکه نصیب‌وی گشت سرانجام **جهوربن مرار** یکی‌ازسرداران عباسیان او را شکست داده و بقتل‌رساند، اگر بنا برقول **الفخری** شصت هزارنفر از اتباع وی در میدان‌کارزار هلاك‌شده‌باشند، شماره اتباع وی مبالغه آمیز نتواند بود. قیام سنباد مجوس اگرچه مهیب و وحشتناك بود ولی دیری نپائید و فقط **هفتادروز** طول‌کشید واین قول‌مبنی برمعتبرترین منابعست **نظام‌الملك** این‌شورش‌را **هفت‌سال** نوشته‌ولی‌مطمئناً اشتباه کرده‌است. ۱

منابع‌دیگردر این‌بابت بتفصیلتر سخن گفته‌اند ازجمله‌روایتی‌است که‌میگوید ۲ چون ابومسلم کشته‌شد **سنباد، گبران** ری و طبرستانرا بخونخواهی ابومسلم دعوت کرد، همه‌در این‌باب با وی متفق‌شدند، و متوجه قزوین گشتند، حاکم قزوین شبیخون آورد و همه گبرانرا مغلول و مقید گردانید، و نزد **ابوعبیده** که‌والی ری بود فرستاد. ابوعبیده بنابر آشنائی سابق که‌با سنباد داشت دست از وی بازداشت وگفت ترا با امثال این‌مهمات چکار است؟

بعد از چند روز سنباد راگفت تو با جماعت خود **خوار** ری را منزل خودکرده در آنجا میباش، وچون سنباد در آن موضع قرار گرفت، مردم آن ناحیه را با خود متفق ساخت و بسروی لشکرکشید، و جمعی ازلشکریان ابوعبیده نیز با وی متفق بودند ابوعبیده این معنی را دریافته‌از توهم‌آنکه مبادا وی‌راگرفته بدشمن سپارند، در شهرری متحصن‌شد.

سنباد ری را محاصره‌نمود، و بعد از چندروز فتح‌کرد، و ابوعبیده رابقتل‌رسانید و اسباب ابومسلم‌را از اسلحه و امتعه‌که در ری‌بود متصرف شد و شروع در لشکرگرفتن نمود، آنگاه باندك وقت لشکرسنباد بصدهزار رسید و از ری تا نیشابور را درتصرف‌آورد اماچون خبر ظهور سنباد بسمع **ابوجعفرمنصور** رسید جهوربن مرار را بالشکری‌سنگین در دفع او نامزد کرد، جهور بحوالی ساوه رسیده بودکه سنباد باصدهزار کس لشکری آراسته متوجه‌او گردید، وجنگ‌درگرفت وسنباد مغلوب‌وفراری‌شد.

سنباد پس از این شکست اموال و خزاین ابومسلم‌را برداشته روبطبرستان‌نهاد واز **اسپهبدخورشید**شاهزاده‌طبرستان یاری‌وپناه‌جست، ولی‌قبل‌از رسیدن بطبرستان بین‌قومس وطبرستان بدست‌طوس‌پسرعم اسپهبد خورشید کشته‌شد.

مهدی‌والی‌خراسان وقومس وری

در زمان‌خلافت منصورفرزندش**مهدی**والی ولایات خراسان و قومس وری بود ومقر فرماندهی وی نیز در شهرری قرار داشت، در دوره خلافت خلفاء عباسی نام رسمی یعنی

۱ ــ تاریخ‌ادبی‌ایران تألیف پرفسور ادواردبراون جلداول‌ص۴۶۷

۲ ــ تاریخ‌الفی : نسخه‌خطی‌مجلس‌شوایملی

دولتی ری**محمدیه** بود بمناسبت اینکه محمد که همان مهدی خلیفهٔ عباسی است در زمان خلافت پدرش درری اقامت داشت و بیشتر آنشهررا تجدید عمارت کرده وپسرش **هارون الرشید** نیز درآنجا متولد گردید. **شهرمحمدیه** مهمترین ضرابخانهٔ آن ایالت بود و نام‌آن روی بسیاری ازسکه‌های دوره خلفای‌عباسی دیده‌میشود.

خلافت هارون الرشید

هارون الرشید درسال **۱۷۰** هجری بخلافت‌رسید، درزمان این خلیفه **برمکیان** که‌بزرگان ونام آوران **بلخ** بودند، دردستگاه دولتی دارای‌قدرت ونفوذ زیادی شدند، و **یحیی** فرزند **خالدبرمکی** که پرورنده هارون بود نزد وی مقامی بس رفیع یافت ووی همه‌کارهای دولتی‌رابدوفرزندش **فضل** و **جعفر**واگذار کرده بودوآنها کلیه‌قلمروخلافت‌را اداره میکردند.

جعفرموردتوجه وعلاقه تام‌خلیفه‌واقع‌شده و درردیف‌مقربین خلافت ومصاحبین خاص قرارگرفته بود، در زمان خلافت هارون‌الرشید یکی ازعلویان بنام **یحیی‌بن‌عبدالله** از نوادگان **امام حسن‌بن علی**(ع) درسال **۱۷۵** هجری بدیلمستان (گیلان دشت) آمد و درآنجا بیرق‌خروج ودعوت بر افراشت. **ابوالفرج** مینویسد جهت رفتن یحیی بدیلمستان آن‌بودکه **فضل‌برمکی** که‌پدر او **یحیی‌بن‌خالد** وزیر هارون بود از نهانگاهی یحیی آگاهی یافته بدونوشت که بدیلمستان پناه‌برد، ونامه‌ای نیزبخداوند دیلم نوشته‌سفارش او راکرد، ازاین خبر میتوان دانست‌که دیلمیان دراین وقت با برمکیان ودیگر بزرگان و هواخواهان استقلال ایران رابطه وآشنائی داشته‌اند.

ایرانیان از نخست هواخواه **علویان** بودند چه عمده مقصود ایرانیان آن بود که بنیاد عباسیان بدست علویان کنده‌شود تامگر ایران نیزباستقلال خود برگردد.

طبری مینویسد یحیی‌چون در دیلمستان بیرق‌دعوت بر افراشت‌شکوه بزرگی یافت وکار اوبالاگرفت ومردم ازشهرها وولایتها بسوی اوشتافتند، چون این خبر به‌هارون‌رسید غمناك شد.

معلوم است، زیرا دو دشمن بزرگ خلافت (**علویان ودیلمیان**) دست بهم داده بودند، اهمیت وبزرگی قضیه‌را از اینجا میتوان دانست که هارون همان‌فضل پسر یحیی‌را والیگری **جبال** و **ری** و **گرگان** و **طبرستان** و **قومس** و **دماوند** داده با پنجاه هزار لشگر ومال وگنجینه فراوان بدفع یحیی فرستاد وهمه بزرگان وسرکردگان سپاه راهمراه اوساخت.

فضل چون‌بآنجا رسید به‌یحیی‌بن عبدالله لطف‌کرد وکاربجائی رسانید که یحیی امان نامه خواست وازکوهستان دیلم پائین‌آمد، وهمراه اوببغداد رفت، اگرچه درموقع ورودش همه‌نوع احترامات ازاو بعمل‌آمد، وخلیفه او را بعطایای گرانبها نوازش نمود، ولی بعداز چندی بهانه‌ای در عهد نامه بدست آورده و عهدش‌را نقض و یحیی را بحبس انداخته و سپس کشت.

والی **خراسان** وگرگان وطبرستان وقومس وری دراین زمان فضل‌بن یحیی برمکی

بود و تاچندی (قبل‌از سال **۱۸۷** هجری که برمکیان مورد غضب هارون واقع‌شوند) حکومت داشت و بعد از وی **علی بن عیسی بن ماهان** از طرف خلیفه بدین سمت منصوب گردید، بطوریکه مورخین نوشته‌اند علی درخراسان، ماوراءالنهر، قومس، ری، گرگان، طبرستان کرمان، سیستان، ظلم بی‌حد وحصری نمود وصول مال از مردم حدو شمار نداشت واینگونه ناروائیها که عمال خلیفه در ایران کردند باعث شد که **حمزه‌بن آذرک** علم مخالفت برافراشت، وستمدیدگان خراسان وسیستان وکرمان وگرگان و قومس دعوت اورا با شور وعلاقه اجابت کردند، واز طرفی خوارج در شهرها وقریه‌ها برهیچکس ابقاء نمیکردند و حتی کودکان دبستان را از دم تیغ میگذراندند، دربعضی جا ها نیز خانه ها را آتش میزدند.

وقتی‌کار خوارج درخراسان بالاگرفت علی‌بن عیسی دراین‌کار فروماند، قیام‌خوارج درخراسان‌ونواحی‌اطراف چنان‌مایه بیم و نگرانی خلیفه شدکه خود برای فرونشاندن آن روانه آندیار گشت، در ری علی‌بن‌عیسی که موردسخط واقع‌شده‌بودباتقدیم هدایا و تحف او را راضی نمود وامارت‌ایالت‌بزرگ‌خراسان رابرای خود حفظ کرد، اما چندی بعد معزول شد، درحالی‌که‌کار ازکارگذشته بود [۱]

۱ـ دوقرن سکوت ص۲۱۱

فصل دهم

دورهٔ تجدید حیات واستقلال ایران

مقدمه استقلال

هارون‌الرشید خلیفه‌عباسی در ایام اقامت خود درمکه معظمه متصرفات خویش را بین فرزندان‌خود **امین ومأمون** بترتیب ذیل تقسیم کرد : ایالات **کرمانشاهان . نهاوند . قم . کاشان. اصفهان. کرمان. ری. قومس. طبرستان. خراسان. زابل . کابل و ماوراء النهر** را بمأمون دادکه مادرش نیز ایرانی بود ، وامین را حکومت **واسط ، کوفه، بصره، شامات ، عراق عرب، موصل، جزیره، حجاز، یمن،مصر** مفوض داشت .

دراینمورد عهدنامه‌ای‌نیز نوشت، واز امین ومأمون باشهادت حضارکه ازبزرگان و اعاظم رجال عرب بودند تعهد گرفت که با یکدیگر مخالفت نکنند، وعهده نامه را بر در خانه‌کعبه آویزان کرد. ضمنا قرارگذاشت **بغداد** مرکز حکومت امین **ومرو**محل امارت مأمون باشد .

مرگ هارون الرشید

هارون‌درسال**۱۹۳** هجری برای‌فرونشاندن فتنه‌ای‌که در **سمرقند** بسرداری **رافع** نام‌برپا شده بودبدانصوب‌حرکت‌کرد، وهمینطورکه به‌تأنی‌بطرف مشرق قطع مسافت میکرد، حالش روزانه بد تر میشد، هارون پزشکش را از بیماری خود آگاه ساخته و ضمناً بوی گفت مواظب باش‌که آن‌را مستور داشته وبکسی اظهار نکنی ، زیرا فرزندانم ساعت‌مرگم را انتظار میکشند.

چیزی نگذشت‌که هارون ازاین جهان درگذشت واورا درهمان محلی‌که وفات یافته بود درمیان باغی‌بخاك سپردند وچندسال بعداز این **امام رضا(ع)** راهم در همانجا پهلوی هارون دفن‌کردند واطراف این‌قبور بعدها عمران وآبادی شد و بتدریج شهرستانی گردید

که آنرا حالیه **مشهد** مینامند.

امین که انتظار مرگ هارون رامیکشید پس از انتشار فوت وی دو نامه سربمهر توسط یکنفر معتمد برای **مأمون** فرستاد، در نامه اول به مأمون دستور داده بود، که بعهد وپیمانی که ازهر دو برادر گرفته شده است ثابت مانده و از آن تخلف نورزد ، و در نامه دیگر بقشونی که تحت فرمان مأمون بودند امر شده بود که بطرف بغداد مراجعت نمایند.

جنگ امین و مأمون

بالاخره بین این دو برادر نقاری پدید آمد و مأمون تحت تعلیمات **فضل بن سهل** ایرانی که تازه اسلام آورده بود موقعیت خودرا تحکیم و استوار نمود، **هرثمه** سردار کافی و لایق اوسمرقند را گرفت ورافع قبول اطاعت نمود وقوه و اقتدار مأمون بجائی رسید که خود را **خلیفه مشرق** خواند، ازطرف دیگر امین که مردی ضعیف و بوالهوس بود عایدات و درآمد های خلافت راصرف هوسرانی وعیاشی های ناشایست مینمود، لیکن در بغداد بواسطه بذل وبخششهای زیاد محبوبیت داشت.

طاهر بن حسین بن مصعب ملقب به **ذوالیمینین** سردار معروف ایرانی یکی از بزرگترین یاران وپشتیبانان مأمون بود. مأمون پس از استقرار در **مرو** کرسی ایالت خراسان وخلع بیعت ازبرادر خود امین، طاهررا روانه بغداد ساخت تا باامین کارزار کند . امین **علی بن عیسی بن ماهان** رابرای دفع طاهر فرستاد ودر **ری** بین آن دو جنگ درگرفت و طاهر، علی بن عیسی را بادست چپ خود بقتل رسانید ، و سپاهیان امین شکست خورده و رو بفرار نهادند(**۱۹۵ هجری**) بعداز فتح فوق طاهر بنای تعرض وحمله رانهاد وبکمک **هرثمه** ازراه **اهواز** بطرف مرکز خلافت پیش رفت و در تمام خط سیرش سپاهیان دشمن را یکی بعداز دیگری شکست داده وهمه را تارو مار ساخت . طاهر پس از آنکه از عربستان برای مأمون بیعت وقول وفاداری گرفت **واسط** را تصرف نمود وبرای امین که خلیفه مغرب بود فقط بغداد باقی ماند.

تابعد از یك محاصره ای که مدت یکسال طول کشید بشهر یورش برده وآنرا بتصرف در آورد و امین که در ارك شهر پناهنده بود تسلیم شد و بدست سربازان خراسانی بقتل رسید. و چنانکه **طبری** در تاریخ آورده این واقعه در سال **۱۹۸** هجری قمری رخ داده است.

اعلام ولیعهدی حضرت رضا (ع)

مأمون ظاهراً بر آن شد که مرورا پایتخت خود قرار دهد و بهمین علت ببغداد توجه ننمود، درنتیجه فتنه وآشوبی در **کوفه** بطرفداری ازخاندان علی وعلویان برانگیخته شد ونیز طغیانهای دیگری درآسیای صغیر وحجاز بظهور رسید ، مأمون برای مواجهه بااین بحرانها و موقع خطرناك ، دست بیك کار فوق العاده ای زد و بامید خاتمه دادن بفتنه و طغیانها **حضرت رضا (ع)** رئیس خاندان **علی** وامام **هشتم** شیعیان را **ولیعهد** وجانشین خویش تعیین و اعلام نمود.

(**حضرت رضاعلیه‌السلام** درحین مسافرت از مدینه بمرو (**۲۰۰ هجری**) چند روزی در **زاوغان سمنان** توقف کرده‌اند وبا **ابوالحسن القاسم بن محمدبن اللیث السمنکی** معروف به**ابولیث سمنکی** نیزملاقات نموده‌اند) مأمون در فرمان خود دستور داد ازاین تاریخ ببعد **رنك‌سبز** شیعه‌بجای رنگ‌سیاه عباسی اختیار شود، جماعت شیعه از این‌حسن پیش‌آمد خوشحال گردیدند. لیکن در بغداد اهالی یکدفعه بمنظور خلع مأمون شورش‌کردند و ابراهیم برادرش را بخلافت برداشته و با اوبیعت نمودند، خبر این شورش بمرو رسید.

حضرت رضا درنتیجه اصالت وشرافت‌ذاتی مأمون‌را ازحقایق امور واقف ساخته‌واز خطه‌ شی وسیاستی که پیش گرفته بود نکوهش نمود، واظهار داشت که اگر تغییر سیاست ندهد هرآینه خلافت اومختل ومملکت تجزیه خواهد شد، مأمون درآخر پی بحقیقت امر برد، فوراً فرمان‌حرکت ببغدادراصادرنمود درهمین‌موقع**فضل‌بن‌سهل**را نیزدر **سرخس** درحمام بقتل رساندند.

مأمون یکی ازدخترانش را بزنی حضرت رضا درآورد، و دختر دیگرش را به پسر آنحضرت‌داد، وبرای تشییدمبانی‌محبت و ودادریاست حاجرا درآنسال بیکی ازبرادران او واگذار نمود، ولی چشمه‌همت مأمون یك‌مرتبه خشك‌شد و امام رضا (ع) را بوسیله **انگور مسموم نمود**، وآن حضرت در سال **۲۰۳** هجری رحلت فرمود و در جوار **قبر هارون** که‌ذکرآن قبلارفت مدفون گردید. باورود مأمون ببغداد طغیان ابراهیم فرونشست‌ومأمون بیاغیان وشورشیان عفوعمومی داد وطاهر ذوالیمینین سردار معروف ایرانی**نایب السلطنه مشرق** تعیین گردید (**۲۰۵ هجری قمری**)

طاهریان

طاهر ذوالیمینین پس از انتصاب به فرمانروائی مشرق ایران بخراسان‌عزیمت‌نمود. طاهر پس‌از مدتی علم استقلال برافراشت و دستور داد خطبه بنام وی خوانده شود، ولی‌چندی نگذشت که بتحریك مأمون نهانی مسموم گردید (**۲۰۷ هجری**) وبه پسرش **طلحه** اجازه داده‌شدکه بجای‌وی بر قرار شود و این انتخاب و انتصاب سبب گردید که خراسان یك‌سلطنت نیمه‌مستقلی برای خود تحصیل‌نماید.

طاهریان قریب نیم‌قرن (**۲۰۵-۲۵۹ هجری**) برخراسان وسیستان وری وقومس وطبرستان حکمرانی‌کردند تا**یعقوب لیث‌صفاری** سلسله ایشانرا منقرض‌کرد. طاهریان **نیشابور** رابجای مرو مرکز و کرسی حکمرانی خودقرار دادند، در زمان فرمانروائی طاهریان **ایالت قومس** نیز مانند گذشته جزء ایالت بزرگ خراسان محسوب میشد. و امرای‌آنان درشهرستانهای سمنان ودامغان وبسطام وبیارکه جزومتصرفات‌آنان بوده است قلاع وابنیه‌هائی بناکردند، از جمله **قلعه‌های محله پای چنار سمنان** است، که در حال‌حاضرآثاربعضی ازآنها نیزموجوداست.اسامی‌افراد این‌سلسله که‌درخراسان فرمانروائی کرده‌اندبشرح زیر میباشد:

۱ـ طاهر	**۲۰۵ـ۲۰۷ هجری**
۲ـ طلحه	**۲۰۷ـ۲۱۳ هجری**
۳ـ عبداله	**۲۱۳ـ۲۳۰ هجری**
۴ـ طاهر ثانی	**۲۳۰ـ۲۴۸ هجری**
۵ـ محمد	**۲۴۸ـ۲۵۹ هجری**

ازوقایع مهم دوران حکمرانی طاهریان دستگیری **مازیار بن‌قارن** پادشاه طبرستان میباشد، که درزمان **عبداله‌بن‌طاهر** وبکوشش وی دستگیر **(۲۲۵هجری)** گردید، ابتدا وی‌را به‌**کومش**(قومس)وبعد ازآن به‌**سامرا** نزدمعتصم‌خلیفه عباسی فرستادند وخلیفه غدار نیز اورا باوضع فجیع وناراحت‌کننده‌ای بدار آویخت.

علویان طبرستان

(۲۵۰ـ۳۱۶ه.ق)

درمیان نهضت ضدبیگانه‌که ازقرن دوم هجری علیه حکومت جابرانه عرب درایران آغاز گردید طرفداری از اولاد **علی بن ابیطالب ع** نیز یکی ازعلل یالااقل بهانه این نهضت بود.

یکی از افراد خاندان حضرت علی ع بنام **حسن بن‌زید** بن‌اسماعیل درسال **۲۵۰ هجری** درطبرستان (مازندران) قیام‌کرد وعده زیادی ازبزرگان وامرا وافراد ناراضی‌از حکومت عرب ودست نشاندگان خلیفه (مانند امرای طاهری) اورا تقویت کردند واوچون مردی بااراده بود **به‌جالب الحجاره** مشهور و پس از آنکه به‌دعوت مردم طبرستان به نشرآئین تشیع وطرفداری ازآل‌علی پرداخت، به **داع‌الخلق الی‌الحق** معروف گردید کارحسن وجانشیان اوکه به‌علویان طبرستان معروفند مبارزه باحکام وسلاطین وامرای وقت بود، بدین‌ترتیب تاسال **۳۱۵** با امرای **طاهری** و **صفاری** و **سامانی** و **آل‌زیار** ومانند آنان در کشمکش وجنگ وستیز بودند، ولی هیچگاه حوزه نفوذ و تسلط آنان از حدود **ایالات شمالی** وقومس و ری تجاوزنکرد، فرمانروایان علوی در طبرستان بشرح زیر بوده‌اند:

حسن‌بن‌زید (۲۵۰ـ۲۷۰ هجری) **محمدبن‌زید** (۲۷۰ـ۲۸۷ هجری) **حسین بن احمد بن اسماعیل کوکبی** (۲۵۱ـ۲۵۳ه) **ابومحمد حسن‌بن‌علی اطروش** ملقب‌به **ناصرالحق** یا **داعی‌کبیر** یا **سیدناصر** (۳۰۱ـ۳۰۴ه) **حسن‌بن قاسم داعی** صغیر (۳۰۴ـ۳۱۶ه) **ابوالقاسم جعفر بن‌حسن‌اطروش**(۳۰۴ـ۳۱۲ه) **ابوالحسین احمدبن حسن اطروش** (۳۰۴ـ۳۱۱ه) **ابوعلی محمدبن ابی‌الحسین احمد** (۳۱۲ـ۳۱۵ه) **ابوجعفرحسن بن ابی‌الحسین احمد** (۳۱۵ـ۳۱۶ه) مرکز حکومت علویان غالباً شهرآمل بوده است.

صفاریان

دردوران حکومت **محمدبن طاهر** آخرین حکمران طاهریان یکنفر موسوم به **صالح بن نصر** به بهانه دفع خوارج وجلوگیری از فتنه وفساد آنها جمعی رادرسیستان‌دور خودجمع‌نمود، وآن‌ولایت راگرفت، **محمدبن طاهر** شخصا به **سیستان** رفت و موفق شد جنگ بین صالح وخوارج راخاتمه‌دهد.

لیکن بعداز بازگشت او دوباره‌صالح وارد معرکه گردید، ازتابعان لایق وزبردست او**یعقوب‌بن لیث** معروف**بصفار** رویگر بود، که مدتها برویگری اشتغال داشت یعقوب بی نهایت‌حادثه‌جو ودراوایل سن‌که هنوز طفل بودبه‌بلندهمتی وجوانمردی معروف بود ووقتی که بمردی‌رسید به‌راهزنی‌پرداخت وبالاخره‌دراندک‌مدت باعث‌موفقیت وپیشرفت او گردید وپیروان زیادی برای خود فراهم‌ساخت ، یعقوب بعدازصالح **فرمانده کل‌قوای‌سیستان** گردیدودر سال **۲۵۳** هجری **هرات** را تسخیر نمود، وسپس **کرمان و فارس و بلخ و طبرستان و کابل** راجزء متصرفات خودنمود ودرپایان آماده حمله به **امیرطاهری**شد، **محمدبن‌طاهر** که از دورناظرازدست‌رفتن قسمت مهمی‌از متصرفات خودبود،حتی‌مقاومت وپایداری‌مأیوسانه‌ای‌هم ننمود.

خلاصه یعقوب در شعبان سال **۲۵۹** هجری بر **خراسان** استیلا یافت و بعزم تسخیر **طبرستان** که درآن وقت **حسن‌بن‌زید** علوی حکومت مقتدری‌باسم **آل‌علی** درآنجاتاسیس کرده‌بود شتافت .

طبق نوشته **ابن‌اسفندیار** در **تاریخ طبرستان**[1] یعقوب در اردیبهشت سال **۲۶۰** به **طبرستان** حمله نمود، و**حسن‌بن‌زید**را در ساری‌شکست داد وحسن‌بن زید از**آمل** به **رویان** وسپس به**کوهپایه** رفت.

یعقوب مدت چهار ماه در **طبرستان** توقف نمود ، ولی بواسطه بدی آب‌و هوا و بارندگی قسمت‌اعظم‌نفرات‌خودرا از دست داد وناچار برای گرفتن‌سربازان تازه‌از**ساری** براه**قومس** به **خوارری** وسپس عازم **سیستان** گردید، وبه نایب خود در **نیشابور** نامه نوشت، که افرادعلوی‌راکه دربندهستند آزادنماید. از جمله زندانیان، **برادرحسن زید، ابوعبدالله محمدبن‌زید**بود.

چون یعقوب از ولایت**طبرستان وقومس‌وری** بیرون رفت، **حسن زید** باجمعیت بسیاری از دیلم‌بازآمد، ومردم باردیگر دور اوجمع شدند و برادرش **محمد** نیز با لشگر زیادی در**گرگان** باستقبال وی‌شتافت، دراین ایام ایالت**قومس** نیز تحت‌تصرف وی قرار گرفت‌ولی هرج‌ومرج وناامنی دراین نواحی کاملا هویدابود، **اصفهبدرستم‌بن قارن‌بن شهریار** دراین زمان خروج نمود ومردم دیلم نیزبقتل وغارت مشغول بودند**ابن‌اسفندیار** درا ینموردمینویسد:

(وبوقت آنکه **محمدبن زید** گسیل کرده بود ، جماعت دیالم بنواحی **گرگان**

۱ـ تاریخ‌طبرستان ابن‌اسفندیار صفحه ۲٤٥

راهزنی وفسادوقتل کردند ، وبشب نقبها زدند وبخانه‌های مسلمانان دزدی و ناشایست روا داشتند ، و تابحد نیشابور مردم ولایت از ایشان ستوه شده بودند هزار شخص‌را **بگرگان** ازاین قوم دست‌وپای فرمودبرید، تاهزار مرد ازبیم‌اورا بازگذاشتند، پیش اصفهبد رستم‌بن قارن‌بن شهریارشده واگرچه میگفت بظاهر مطیع سیدم اما درباطن خلاف داشت ورستم‌بن قارن‌را چون دیالم در پیوستند روزی ایشان بایست نداشت . باطراف ولایت راه میفرمود و غارت میکردند و **بقومس**، **قاسم‌بن علی** نشسته بود و پیش او نبشت‌که **محمدبن مهدی بن نیرك** بمحاربه تو میآید ، از **نیشابور**،قاسم نزدیك **حسن زید** فرستاد تا بجهت او مدد بفرستد و از اصفهبد رستم ایمن بود و حسابی نگرفت ، تا ناگاه اصفهبد بغدر بسر او دوانید و اورا بگرفت مناقصه با قلعه **شاه‌دز** فرستاد بهزاره‌گری، **وقومس** باتصرف خویش‌گرفت، **وسیدقاسم** را در آن قلعه وفات رسید وچون‌قومش‌بدست گرفت، پیش‌والی **نیشابور**، **احمدبن عبداله‌خجستانی** رسول فرستاد، که‌کارحسن‌زید خلل دارد و موافقت‌او طلبید. تاسیدحسن زید عزیمت قومش و مالش اصفهبد رستم کرد . **سیدمحمدبن ابراهیم‌بن علی‌بن عبدالرحمن** که‌زن برادر اوبود فرمان‌حق یافت‌وسید را بمصیبت اوپشت بشکست‌که مشفق وپسندیده و خویش‌او بود، لشکر سید محمدجملگی با پیش‌ابوعبدالله‌محمدبن زید برادر سید شدند فرمان‌داد، تابمحاربه **اصفهبدرستم**شود) ۱ .

یعقوب درسنه **۲۶۵** هجری قمری بمرض‌قولنج درگذشت وپس ازوی **عمرولیث** با خلفیه‌که‌یعقوب‌خیال‌جنگ بااورا داشت‌صلح‌نمود و**معتمد**خلیفه عباسی حکمرانی **خراسان وفارس** و **عراق وسیستان** رابه نام او صادرنمود، ولی‌درسال ۲۷۰ هجری بنابرشکایت مردم خراسان معزول‌گردید .

مقارن این احوال شخصی بنام**رافع‌بن هرثمه** در خراسان خروج نمود. و خطبه بنام **محمدبن‌زیدعلوی** که‌در**طبرستان** حکومت‌داشت خواند، **عمرولیث** باجمع‌آوری افراد سپاه از**سیستان وشیراز** به**خراسان** حمله نمودورافع‌را دستگیرکرد، بهمین مناسبت مجدداً خلیفه**معتضد**منشور**خراسان** و**ماوراءالنهر** و**فارس** و**کرمان وسیستان** را بنام وی صادرنمود.

در این دوره ایالت قومس نیز گاهی جزو متصرفات صفاریان و زمانی تحت تصرف علویان طبرستان بوده وهمانطوریکه درسطوربالا اشاره‌شد اغتشاش وناامنی در این قسمت کاملا رواج داشته است .

سامانیان

عمر و لیث بعد از قتل **رافع بن هرثمه** ، از خلیفه عباسی درخواست نمود که **اسماعیل سامانی** راکه بعد از**نصر** درماوراءالنهر حکومت داشت معزول نماید، وخلیفه باتزویر و دوروئی که درنهادش بودویرا تحریك کردکه بامیر سامانی حمله‌ور گردد، و در

۱ــ تاریخ طبرستان‌ابن‌اسفندیار ص۲۴۸.

عین‌حال اسماعیل را تشجیع نمود که در مقابل عمرولیث پایداری نماید ، در این جنگ بعد از کشمکش و زدوخوردی شدید، بالاخره در سال **۲۸۷** هجری قمری عمرولیث شکست خورده واسیر گردید.

بعد از این فتح فرمان مخصوص ازطرف خلیفه باسم امیراسماعیل صادرشد وحکمرانی **خراسان، ترکستان، ماوراءالنهر، سند، هندوکرمان** باو واگذارگردید.

اسماعیل، بخارا راپایتخت خویش برگزید وبرهرشهری امیری نصب کرد وآثارعدل وداد ظاهرنمود وهرکس بررعیت ظلم میکرد اورا تنبیه ومؤاخذه شدید مینمود، امیراسماعیل **درسال ۲۸۷** توسط **محمدبن هارون سرخسی، بگرگان وطبرستان** لشکر کشید و این لشکرکشی منتهی به **قتل محمدبن زید** داعی، وضمیمه شدن آن نواحی ببلاد **سامانیان** گردید .

درس**ال ۲۸۸** هجری امیر اسماعیل مجددا بعزم دفع **محمدبن هارون** که پس از یکسال ونیم حکومت در **طبرستان** از جانب وی برمخدوم خودعاصی شده بود عازم **طبرستان** شد ، ودرنتیجه این لشکر کشی **ری** و **قزوین** راهم بتصرف درآورد.

دراین سفر بود که هنگام توقف در **سمنان** خبریافت که **المعتضد** خلیفه عباسی دارفانی را بدرود گفته است.۱

امیراسماعیل پس‌از مراجعت از**قزوین** و **ری** بقیه ایام عمر خودرا صرف جنگ در طرف توران کرد وچند نوبت بآن سمت تاخت وهر بار اسرا وغنائم فراوانی بچنگ آورد، تادر صفر **سال ۲۹۵** هجری درگذشت.

بعداز اسماعیل پسرش **احمد** بجای او نشست ومدت پنجسال وچهار ماه سلطنت نمود، بعداز **احمد** پسرش **نصردوم** بتخت نشست.

یاغیگری ماکان

در سال **۳۲۹** هجری قمری در زمان سلطنت **نصربن احمد، ماکان** بن **کاکی** علیه دولت سامانیان قیام نمود و بطوریکه نظامی درچهارمقاله مینویسد:۲

عمال وی چند شهر ازایالت **قومس** وهمچنین **خوار، سمنان** و **سمنك** و **ری** را متصرف شدند **نصرابن احمد، ابوعلی احمدابن محمد المظفر ابن‌محتاج** حاکم و سپهسالار **خراسان** رابجنك **ماکان** به **قومس** و **ری** و **جرجان** فرستاد، وی در این جنك **ماکان** راشکست داد و **جرجان** و **طبرستان** و **بلادجیل** و **زنجان** و **کرمانشاهان** را تسخیر ومطیع سامانیان ساخت(۳۲۹هجری).

رودکی شاعر معروف وپراستعداد آغازشعروادب ایران درزمان سلطنت نصربن‌احمد میزیسته است.

۱ـ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار جلداول ص ۲۶۲.

۲ـ چهارمقاله نظامی عروضی تصحیح دکتر معین ص ۲۴

نصر بن احمد پس از سی سال وسه ماه سلطنت بدرود حیات گفت و بعد از وی پسرش **نوح** بمقام پدر رسید وحکمرانی او دوازده سال طول کشید، خلف وی **عبدالملک ابن نوح** است واو ۷ سال وشش ماه فرمان رانده است.

بعد از **عبدالملک** برادرش **منصور** به سلطنت رسید ویازده سال حکمرانی نمود متعاقب او **نوح بن منصور** بتخت نشست ، بیشتر شهرت این پادشاه از اینجاست که **ابوعلی سینا** حکیم و فیلسوف بزرك ایرانی ویرا معالجه کرده است، این پادشاه در مدت سلطنت کوتاه خود دچار حوادث وپیش آمدهای زیادی گردید بدینمعنی که اعیان وزعمای مملکت علیه او سازش کردند و **بغراخان** را از **کاشغر** دعوت نمودند که بخاك سامانی حمله کند ، بغراخان بخارا راتصرف نمود ولی طولی نکشید که ازدنیارفت و **نوح** فراری دوباره بهپایتخت خویش بر گشت ونجبا واعیان کشور بطرف **خراسان** فرار کردند، واز امیر دیلمی (شرح فرمانروائی دیلمیان در صفحات آینده این تألیف خواهد آمد) یاری خواستند **نوح** در حال نومیدی از **سبکتکین** که حکومتی در **غزنه**. ازمستملکات سامانی تأسیس کرده بود استمداد نمود.

او قشونی بکمك **نوح** فرستاد که در نزدیکی هرات فتح قطعی حاصل نمود، جنك مزبور بیشتر از این جهت قابل توجه است که **محمود** فرزند **سبکتکین** در آن میدان جنگید و بدینوسیله از **نوح** برسم پاداش و انعام ولایت **خراسان** را گرفت (۳۸٤ هجری) و پیروزیهای دیگری هم یکی در **طوس** وآندیگر در **نیشابور** نصیب وی گردید. دراین زمان **ابوعلی سیمجور** امارت **مغرب خراسان** را داشت ، چون جنگهائی که میان **نوح** و **بغراخان** درگرفت نامبرده **نوح** را مساعدت نکرده بود، بنا براین پادشاه سامانی سبکتکین غزنوی رابدفع وی فرستاد.

ابوعلی دراین جنك مغلوب شد(۳۸٤هجری) وبه **فخرالدوله دیلمی** پناهنده شد وی باردیگر باسپاهی عازم **خراسان** گردید ودر سال ۳۸۵ در **طوس** با **سبکتکین** جنك نمود ولی مغلوب گردیده بکلات فراری شدوپس از آن دستگیر و محبوس گردید.

بعد از **نوح دوم** فرزندش **منصور دوم** جانشین وی شدوقریب دوسال سلطنت کرد جانشین **نوح دوم**، **عبدالملک** آخرین پادشاه این سلسله است وی بدست **ایلك خان** ازسلسله ترکان دستگیر وزندانی گردید وبا دستگیری **عبدالملک** (**۳۸۹هجری**) سلسله سامانیان پس از **۱۲۵** سال حکمرانی درمشرق ایران منقرض گردید.

هرچند **ابوابراهیم منتصر بن نوح** تاسال ۳۹۵ درطلب ملك ازدست رفته کوشش وتلاش می نمود ولی ازاین فعالیت نتیجه‌ای عاید نگردید.

همانطوریکه مذکور افتادایالت **قومس** نیز بعدازسقوط دولت صفاریان تحت تصرف سامانیان درآمد.

زیرا **مقدسی** در کتاب **احسن التقاسیم** مینویسد، خراج ایالت **قومس** در دوره سامانیان **۱۹۶۰۰۰ درهم** و خراج **بیار** که یکی ازشهرهای **قومس** میباشد **۲۶۰۰۰** درهم بوده است.

بطوریکه مردم بیارازیادی خراج بتنك آمده بودندشخصی ازاهل **بیار** فکری اندیشیده

وابتکاری بخرج میدهد، بدینمعنی که قصری نیکو ازخاك میسازد و آنرا بدوش مردان آن‌شهر نموده بسوی **امیر نصر بن احمد** حمل میکند، امیر ازذوق وابتکار آن‌مردخوشش میآید و از اوسئوال مینماید که چه‌حاجتی دارد، تادستورانجام آنرا صادرنماید، وی‌اول‌درخواست تقلیل خراج بیار را از ۲۶۰۰۰ درهم به‌۶۰۰۰ درهم مینماید . و استدعای او مورد قبول واقع میشود .

ولی‌بطوریکه درتواریخ مسطور است بعداز **نصر بن احمد** دولت سامانیان رو بضعف وخرابی نهاد وبا تشکیل دولت **آل‌زیار** در **جرجان (گرگان) و طبرستان** و استقرار دولت **آل بویه‌درری** ومغرب ایران ایالت **قومس** اسما جزو مستملکات سامانیان بودولی حکام آن عملا مستقل بودند ، ودر بعضی مواقع نیز به یاغیان وگردنکشانی که علیه دولت سامانیان قیام میکردند همکاری و مساعدت مینمودند.

بهمین علت دراین دوره **ایالت‌قومس** گاهی‌بطور مستقل وتحت فرمان‌حاکم مطلق العنان خوداداره میشد ویك مدت نیز جزو متصرفات دولت آل‌زیار وزمانی‌هم‌تحت‌تصرف دیالمه بودو در حقیقت‌در این‌دوره پرآشوب‌این‌ناحیه میدان تاخت‌وتاز **علویان، سامانیان آل‌زیار ، دیالمه‌وغزنویان** وهمچنین یاغیان وگردنکشان متعدداین‌دوره بوده است و جریان مشروح آن‌درصفحات آینده این‌کتاب بیان‌خواهد شد.

آل‌زیار

چنانکه ذکرشد، **علویان** دردیلم نفوذ و اقتدارفراوانی بدست آوردند و بتدریج‌جمعی ازامراء و بزرگان نیزتحت‌امر ایشان درآمدند ، بزرگان و رؤساء علوی‌در بسط‌متصرفات خویش‌از وجود سران‌سپاه‌دیلم‌استفاده‌میکردند،وآنانرا برای جنگ‌وجدال باطراف‌وجوانب میفرستادند .

درحدود سال **۳۰۸** هجری **لیلی بن نعمان** یکی از بزرگان دیلمی بامر علویان با سپاهیانی عظیم‌برخراسان تاخت ، و نیشابور راتصرف کرد ، ولی سال بعد (۳۰۹هجری) بدست عساکر **نصر بن احمد سامانی** امیر خراسان بقتل رسید ، چون لیلی‌بن‌نعمان از میان‌رفت **ماکان بن کاکی** یکی دیگر از سرداران شجاع علویان‌روی کارآمد، این سردار **ری**را ضمیمه متصرفات علویان‌کرد ، و از طرف آن خاندان بحکومت ناحیه مزبورنائل شد . و چون‌چندی بعد در خدمت سامانیان درآمد **اسفار بن شیرویه** بجای وی‌بحکومت رسید ، بطوریکه **خوندمیر درحبیب‌السیر** آرد : ماکان‌بن‌کاکی با نبیره دختری خود **اسماعیل بن ابوالقاسم** بیعت‌کرده‌و برحدود طبرستان استیلا یافت ، در آن‌اثنااسفاربن شیرویه که‌ازجمله‌ارکان‌دولت **ابوعلی‌محمد بن الحسین بن ناصر الحق**منتظم‌بود، بر**ماکان** خروج کرده چندنوبت بین‌الجانبین‌محاربه واقع گردید، آخرالامرماکان بطرف خراسان گریخت‌واسفار برمسنداقبال نشست .

اسفار بن‌شیرویه با مردم بظلم و ستم رفتار میکرد و بهمین علت موجبات عدم رضایت وشورش سپاهیان و اطرافیان خود را فراهم ساخت . **مرد آویج بن زیار** که همیشه‌سودای

امارت را درسر میپروراند ، از موقع استفاده کرد و در صدد قیام بر ضد مخدوم خویش **اسفار** برآمد.

مردآویج جزوسپاهیان‌اسفاربود وبین همکاران و دوستان بواسطه شجاعت‌وجسارت زیاد شهرت فراوان داشت و بهمین مناسبت مکتوبی بایشان نوشت و قصد خود را راجع به‌ازمیان برداشتن اسفار آشکار ساخت . **مطرف بن محمد** وزیر اسفار جانب مردآویج را گرفت .

مردآویج بپشت‌گرمی او و جمعیت سپاهیان بر اسفار خروج کرد واسفار ناگزیر قزوین را ترك گفت و بجانب ری رفت‌و چون مردم آن‌ناحیه نیز برضد او برخاسته‌بودند مدت زیادی در آنجا نماند و روانه‌**قومس وبیهق** شد. پس‌از فرار اسفار، مرد آویج‌به‌ری عزیمت‌جست وشروع بمکاتبه باماکان بن کاکی که درآن تاریخ درطبرستان بودکرد، وازوی‌در دفع‌اسفار بن‌شیرویه‌درخواست کمك‌و مساعدت‌نمود. ماکان‌هم تقاضای‌وی‌را پذیرفت‌وباسپاهیان خودبراسفار تاخت‌واورا بسختی‌شکست‌داد.

اسفاربعد ازاین‌شکست بجانب‌ری‌باز گشت‌وقصد داشت‌بقلعه مستحکم‌**الموت**‌رود، تادر آنجاقوائی‌جهت‌مقاومت برمردآویج‌فراهم‌آورد، امابعضی ازهمراهان وی‌مردآویج‌را ازنیت اسفار آگاه ساخته و مردآویج‌قبل از آنکه اسفار بالموت برسدوی‌را دستگیرومقتول‌ساخت (**۳۱۶ هجری**) .

مردآویج بن‌زیار با تدابیر شخصی ناحیه **طبرستان** را قبضه کرده سپس اصفهان و نواحی اطراف‌همدان تا **حلوان** رابحیطه‌تصرف درآورد، وتأسیس سلسله‌ای‌نمود که‌معروف بفرهنگ دوستی و ترویج از علم و ادب میباشد . و متجاوز از یکصدهال بلکه‌بیشتر دوام کردند .

مرکز فرمانروائی‌آل‌زیار **جرجان(گرگان)** بود ، مردآویج تاسال**۳۲۳** هجری حکومت‌کرد. و پس‌از وی برادرش **وشمگیر بن زیار** که حکومت ری را داشت بجای وی بامارت‌نشست.

دردوران حکومت‌وشمگیر غالب‌متصرفات‌آل‌زیار ازجمله ری وقومس درنتیجهٔ بروز اختلافات باآل‌بویه وسامانیان ازدست‌رفت.

چون وشمگیر بامارت‌رسید دچار مشکلات و معضلات فراوانی‌شد ، و اختلافاتی بین وی و**آل بویه** که در مرکز و غرب ایران حکومت داشتند بروز کرد و **حسن بن بویه** ملقب‌به‌**رکن‌الدوله** ازطرف برادر خویش **عمادالدوله** درصدد فتح ری‌برآمد. **اماوشمگیر** او را درری شکست‌سختی‌داد و رکن‌الدوله ناگزیر بجانب اصفهان هزیمت جست. درهمان اوان همانطوریکه‌درصفحات قبل‌بیان گردید ماکان‌بن‌کاکی باجمع کثیری ازهمراهان خوددر **قومس** برضد سامانیان‌قیام‌کرد **وابوعلی چغانی** ازجانب **امیرنصر سامانی** مأمور دفع این‌فتنه‌گردید و با جمع کثیری از سپاهیان بسوی قومس رهسپار شد . **ابوعلی،ماکان** راسخت محاصره‌نمود ، ماکان که‌بکلی مستأصل شده‌بود، از**ابوعلی**‌امان‌خواست ، ابوعلی‌هم حاضر بصلح باوی شد.

اما ماکان درآن میان فرصتی یافت و بجانب طبرستان فرار کرد، و ابوعلی بعزم

تسخیری بدان‌صوب حرکت کرد (۳۲۹ هجری) مقصود از رفتن ماکان‌بن کاکی بطبرستان آن بود، که ازوشمگیر‌بن زیار برای جنگ با **ابوعلی چغانی** مساعدت جوید . **وشمگیر** نیز با جمعی ازلشگریان خودبهمراهی ماکان عازم قومس و ری گردید، ودر **اسحق‌آباد قومس** باابوعلی مصاف دادند،اما ماکان از این جنگ نتیجه‌ای نبرد، و ابوعلی سپاهیان وی‌را هزیمت داد ، و بسیاری از آنان راکشت و خود ماکان نیز در معرکه بقتل رسید (۳۲۹ هجری) ابوعلی سرماکان را به بخارا خدمت امیر سامانی فرستاد و در حدود نهصد مرد جنگی از دیالمه اسیر گرفت و به‌بخارا گسیل داشت. وشمگیر پس از مراجعت بطبرستان دوباره بنای طغیان‌را برضد**نصر بن احمد** گذاشت، چون‌خبر این‌شورش به‌ابوعلی که درری بود رسید.

باعده‌ای ازمردان جنگی بطبرستان رفت ، و ساریه (**ساری**) راکه وشمگیر محاصره کرده بوداز‌چنگ‌وی‌بیرون آورد، دراین جنگ‌وشمگیر بکلی‌مستاصل وپریشان شد، وجمیع متصرفات‌خویش‌را ازدست‌داد ولی‌براثر فرارسیدن‌فصل‌زمستان طرفین‌جنگ‌راخوش‌ندانستند بایکدیگر مصالحه‌کردند.طبق‌این مصالحه وشمگیر‌متعهد شدکه دیگر سر ازاطاعت‌سامانیان نپیچد .

ابوعلی پس ازاین واقعه بگرگان رفت ودرآنجا مطلع‌شدکه **نصر بن احمد** فوت‌شده است (۳۳۱ هجری) وشمگیر بعداز این شکست برای جمع آوری قوا و طلب مساعدت از **حسن‌بن فیروزشاه** پسرعم ماکان‌که در آن تاریخ حاکم **جرجان** و**قومس** بود عازم آن ناحیه شد.

اما حسن‌بن فیروزشاه تقاضای اورا نپذیرفت واز در مخالفت درآمد ، این مخالفت منجر بدشمنی شدیدشد ، بطوریکه چندین سال جنگ‌ونزاع رابین ایشان بر قرار کرد ، تاآنکه وشمگیر غالب‌آمد، اندکی پس‌از استقرار وشمگیر در جرجان حسن بن فیروز شاه (**فیروزان**) لشگریانی دور خود گرد آورد و بروی تاخت و **گرگان** را متصرف شد (**۳۴۳ هجری**) وشمگیر چون این بدید ناگزیر بجانب نیشابور رفت و چندی در آنجا اقامت‌گزید . سپس عازم مروگردید و بخدمت **امیر نوح‌بن نصر سامانی** رسید .

امیر سامانی مقدم وی را گرامی شمرد و در حق او احترام تمام روا داشت . وشمگیر پس‌از چندی اقامت‌در دربار سامانیان باعده‌ای از سپاهیان سامانی برای رفع غائله **حسن‌بن فیروزان** بسوی‌گرگان حرکت‌نمود، وبردشمن خودغلبه یافت‌وبرمتصرفات‌خود مستولی شد.

اماهنوز ازشر حسن‌بن‌فیروزان رهائی نیافته بودکه دچار تاخت وتازامرای **آل‌بویه** که میخواستند دایره متصرفات خویش راتوسعه دهندگردید. وشمگیر ناچار از**منصور بن نوح سامانی** استمداد جست ومنصور درسال**۳۵۷** هجری‌سردار معروف خود **ابوالحسن سیمجور** راباستعانت وی‌فرستاد. این سردار وقتی‌بگرگان رسید که وشمگیر وفات یافته بود (۳۵۷هجری) پس ازمرگ وشمگیر پسرش**بیستون**بامارت رسید وتاسال **۳۶۶** هجری حکومت کرد.

قابوس بن وشمگیر

پس از وفات **بیستون** برادر وی **شمس المعالی قابوس بن وشمگیر** بحکومت رسید (**۳۶۶ هجری**) ودر این موقع **رکن الدوله دیلمی** وفات یافت پسرش **عضدالدوله** در فارس بودو برادرش **مؤیدالدوله** که مادر ایشان دختر **حسن فیروزان** بود باهم متحدبودند وبرادر دیگر آنان **فخرالدوله** درهمدان بود. عضدالدوله و مؤیدالدوله لشگر جمع کرده بهمدان آمدند.

فخرالدوله راطاقت مقاومت نبود وازمعرکه گریخت وبطبرستان نزدقابوس بن وشمگیر رفت ، واز وی پناه جست ، عضدالدوله و مؤید الدوله نزد قابوس پیغام فرستادند که فخرالدوله را تحویل دهد ولی قابوس زیر بار نرفت و از تسلیم فخر الدوله خودداری نمود.

عضدالدوله لشگر زیادی جمع آوری کرد و توسط برادر خود مؤید الدوله بگرگان فرستاد و از آنطرف قابوس نیز بجمع آوری سپاهی پرداخته در **استر آباد** با هم مصاف دادند .

پس ازسه روز جنگ قابوس مغلوب گردید وخزائن خودرا برداشته باتفاق فخرالدوله به نیشابور رفت، وبه **سپهسالار تاش** پیوست. تاش جریان را به بخارا نوشت **وامیر نوح سامانی** موافقت کرد که تاش بالشگر خود بیاری قابوس شتافته ودوباره قابوس رابه **سریر ملک** برساند.

سپهسالار بجمع آوری لشگر پرداخت واز نیشابور بگرگان رفت، **وفائق خاص** را نیز ازراه **قومس** فرستاد. مؤیدالدوله شهرگرگان را حصار گرفت وقابوس وتاش بیرون شهر اردو زدند، ومدت دوماه جنگ بود و در گرگان قحطی شد، بطوریکه **ابن اسفندیار** در تاریخ طبرستان بیان داشته است (یک من سبوس بدانگی زر میخریدند) ۱ و بروایتی نخاله جو باگل خمیرمیکردند ومیخوردند ۲ مؤید الدوله در روزچهارشنبه **۲۲ رمضان سال ۳۷۱** ازشهر بیرون آمد، درنتیجه فائق ولشگروی فرارکردند ، وتاش و فخرالدوله نیزمغلوب و منهزم گردیده به نیشابور رفتند، دراین زمان دیلمان را **فیروزان بن حسن فیروزان** داشت **وولایت قومس** تحت تصرف برادر او **نصر بن حسن فیروزان** بود شمس المعالی قابوس بن وشمگیر مدت **۱۸** سال درخراسان ماند.

پادشاهان سامانی نیزسعی داشتندکه وی را دو باره بحکومت گرگان و طبرستان برسانند، ولی بعلت ضعف وانحطاط باین کار موفق نمیشدند، قابوس از **سبکتکین غزنوی** استمداد جست ولی وی بعلت اشتغال جنگ دربلخ باین امر توجه ننمود. پس ازمرگ عضدالدوله فخرالدوله بگرگان رفت وحکومت رادر دست گرفت فخرالدوله پس از مدتی وفات یافت و

۱ــ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار جلددوم ص ۵

۲ــ جامع التواریخ رشیدی بخش غزنویان وسامانیان وآل بویه ص ۲۰

۳ــ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار جلد دوم ص ۱۰

قابوس بیاری **ابوالقاسم سیمجور** که درقومس مقیم بودو **اسپهبد شهریار بن شروین و باوی بن سعید وسالارخرکاش** بحکومت رسید . قابوس حامی و سر پرست علم وهنر و دارای طبع موزون شاعری نیز بود ، **ابوریحان بیرونی** دانشمند بزرگ قرن چهارم هجری در زمان و تحت حمایت وی میزیسته و کتاب **آثار الباقیه** خود را باو اهدا کرده است.

نصر بن حسن فیروزان حاکم قومس

همانطوریکه در صفحات قبل مذکور افتاد، در این زمان **نصر بن حسن فیروزان** فرمانروای مطلق العنان **ولایت قومس** بود، وی نه‌از دیلمیان اطاعت میکرد و نه به قابوس بن وشمگیر اعتنائی داشت.

ابن اسفندیار درمورد ولایت قومس ونصر بن حسن فیروزان در تاریخ طبرستان مینویسد (ولایت او برمدرجه کعبه معظم وحرم مکرم بود. هرسال رفاق وقوافل حاج را بانواع مطالبات مجحف ومعاملات مختلف میرنجانید .

تا بدنامی او در اقطار جهان منتشر شد، ولوثی شنیع بدین سبب بردیباچه شرف نسب وجمال نصر نشست و دعای حجاج ونفرین مظلومان درتشویش کارو تهییج اسباب خذلان و تنکیس رایت دولت اومؤثر آمد، تاشمس المعالی **قابوس بن وشمگیر** و **مجدالدوله** باتفاق یکدیگر حیلتی اندیشیدند که نصر را بدست آرند وخاطر از کار او فارغ گردانند) **نصر بن حسن فیروزان** حاکم **قومس** از قابوس ومجدالدوله بدگمان شدواز بیم آنان به‌سلطان محمود غزنوی که‌درآن زمان دولتی در غزنه تشکیل داده‌بود توسل جست.

سلطان محمود، بیار وجومندرا بوی داد ولی‌اوبدان قناعت‌ننمود، تااینکه ازری بامکروحیله وی‌را فریفتند ودربند افکندند، وولایت قومس نیزمجدداً جزومتصرفات قابوس بن وشمگیر وآل‌زیاردرآمد **(۳۸۷ هجری)** زندگانی قابوس مشحون‌حوادث‌زیاد است با اینکه درعلم وادب‌وبذل وبخشش. دینداری، عقل‌و تدبیر وفراست وهوش بیمانند بود معهذا نجبا و امرای‌کشور از جور وبیرحمی او به ستوه آمده‌وی راازسلطنت خلع کرده ودرقلعه **جناشك** بسطام محبوس‌ساختند.

چون‌چندی از حبس‌او گذشت‌چند نفر ازبزرگان واعیان مملکت ویرا درزندان بقتل رساندندوجسداورا درمحلی که بعدها بمناسبت نام‌وی **(گنبدقابوس)** خوانده شد، بخاك سپردند وبافرزندش **منوچهر بن قابوس بن وشمگیر بیعت** کردند **(۴۰۳ هجری)**.

فلك المعالی منوچهر بن قابوس بن وشمگیر

منوچهر بن قابوس چون مطابق معمول طایفه دیلم سه روز برپدر خویش عزا گرفت. تقاضای رجال مملکت رادرخصوص قبول تاج و تخت‌پذیرفت و برسریرسلطنت‌نشست، درهمان اوان از طرف **القادر بالله خلیفه عباسی** نامه‌ای در تسلیت قتل قابوس بانضمام

منشور ولوای حکومت **طبرستان و قومس و دامغان و جرجان** جهت منوچهر رسید، واز طرف وی ملقب به فلك المعالی شد.

منوچهر بن قابوس طبعی آرام وملایم داشت ومسالمت را برجنگ وجدال ترجیح میداد بهمین مناسبت بمحض رسیدن بامارت درصدد اطاعت از **سلطان محمود** غزنوی بر آمد وجمعی از بزرگان و سران لشگر را باذخائر ونفایس بیشمار بخدمت سلطان فرستاد سلطان محمودنیز درمقابل این حسن نیت وصلح جوئی، مکتوبی ملاطفت آمیز توسط **ابومحمد حسن بن مهران** یکی از اجله بزرگان دربار خویش نزد منوچهر بجرجان فرستاد، و حکومت بلادی راکه خلیفه عباسی بوی سپرده بود بشرط خواندن خطبه و ضرب سکه بنام سلطان تحت اختیار اوگذارد.

منوچهر بن قابوس مقدم حسن بن مهران راگرامی شمرد ودرحق او بملاطفت و مهربانی رفتار کرد و علاوه بر خواندن خطبه بر منابر **دامغان وقومس و جرجان و طبرستان** بنام سلطان، متعهد شد سالانه مبلغ پنجاه هزار دینار بعنوان خراج بخزانه وی بفرستد.

منوچهر بن قابوس همواره درحفظ دوستی و وداد با **سلطان محمود** راه صدق وصفا را میپیمود و ازمساعدت باوی در محاربات دریغ ومضایقه نمیکرد وسپاهیان دیلم را درجهاد باکفار تحت اختیار اومیگذارد، وروابط آنان کاملا دوستانه شده بود، بهمین مناسبت منوچهر دختر سلطان محمود را خواستگار شد، وسلطان محمود نیز استدعای وی را پذیرفت و دختر خویش را بحباله نکاح وی درآورد، درنتیجه این ازدواج کارمنوچهر بالاگرفت و مبانی امارت اومحکم گردید.

فلك المعالی منوچهر بن قابوس حامی و ممدوح استاد **منوچهری دامغانی** شاعر بزرك **قومس** است وی تخلص خود را ازنام اوگرفته است.

بعداز منوچهر پسراو **کالیجار بن منوچهر بن قابوس** بجای او نشست وبعداز وی **کیکاوس بن اسکندر بن قابوس** حکومت یافت وی مؤلف کتاب **قابوس نامه** میباشد وآن کتابی است معروف که در اصول و قواعد زندگانی با بیانی شیوا وآموزنده نوشته شده است.

بعد **از منوچهر بن قابوس بن وشمگیر** حوزه فرمانروائی آل زیار فقط در **گرگان** وقسمتی از **طبرستان** محدود گردید.

آل بویه یا دیلمیان

مردآویج مؤسس آل زیار، از روی غفلت و بی وقوفی مساعدت بتأسیس سلسله دیگری نمود که اقتدارش بمراتب بیش از سلسله وی شد، توضیح اینکه اوحکومت **کرج** (یکی ازمضافات همدان) را به **علی بن بویه** بخشید، و نامبرده بکمك دوتن از برادران مستعدولایق خودش بنام **حسن واحمد** حوزه حکمرانی خویش را باقدمهای سریعی تاحدوداستان **فارس** توسعه داد، و بالاخره فارس راهم اشغال کرد.

این خاندان، ازیکی ازطوایف ساکن **دیلم** برخاسته ومدعی بودند، که ازنسل **بهرام گور**

میباشند و مخصوصاً که شیعه‌مذهب وپیرو اصول‌عقاید امامیه بودند .

علی‌بن‌بویه درزمان حکومت‌خود **بعمادالدوله** موسوم گردید. برادروی‌حسن‌بن‌بویه ملقب به **رکن‌الدوله** نیز در عراق حکومت‌داشت، وبطوریکه‌در صفحات گذشته بیان گردید نامبرده از طرف برادر خود **عمادالدوله** عازم فتح ری گردید و از وشمگیربن‌زیارشکست سختی‌خورد .

ولی بعد از مرگ وشمگیر ولایت ری را نیز متصرف شد . علی‌بن‌بویه در سال ۳۲۸ هجری وفات یافت و چون فرزندی نداشت برادرزاده خود **عضدالدوله** را به جانشینی خویش برگزید و برادرش رکن‌الدوله‌نیز قائم‌مقام وی گشت، رکن‌الدوله درسال ۳۶۶ فوت نمود و قبل ازمرگ، ممالك تحت‌تصرف‌را بین سه‌پسر خود **عضدالدوله** ، **مؤیدالدوله** **فخرالدوله** ، قسمت‌کرده و همه‌را باطاعت و متابعت عضدالدوله وصیت نمود . عضدالدوله از بزرگترین افراد این سلسله است وی وزارت خلیفه عباسی را که در حقیقت‌دست نشانده آل‌بویه‌بود بعهده‌داشت و فرمانروائی فارس و عراق نیز باا‌وبود . عملیات او علیه برادرش فخرالدوله نیزهمانطوریکه سابقاً در ضمن شرح احوال قابوس‌بن وشمگیر بیان گردید . براین‌بود، که‌عضدالدوله‌برادر دیگرخود مؤیدالدوله رابعزم تسخیر ولایت فخرالدوله به‌ری گسیل داشت.

فخرالدوله، چون‌طاقت مقابله‌را نداشت بقابوس پناه آورد، و مؤیدالدوله **جرجان** راگرفته دارالملك خودساخت ، وی‌در سنه **۳۶۳** جهان را بدرود گفت وبعدازآن برادرش **فخرالدوله** بایاری **صاحب‌بن‌عباد بجرجان** توجه نموده وبرسریرحکومت تمکن‌یافت.

فخرالدوله نیزدرسال ۳۸۷ وفات‌یافت و بعدازوی فرزند خردسالش **مجدالدوله** سلطنت‌یافت وحوزه فرمانروائی‌او ولایات ری وعراق بود. سلسله آل‌بویه درزمان‌مجدوالدوله بدست **سلطان‌محمودغزنوی** منقرض گردید و جریان مشروح آن درشرح‌احوال‌غزنویان بیان‌خواهدشد.

فصل یازدهم

دوره غزنویان

سلطان محمود غزنوی

مؤسس واقعی این سلسله معروف، یکنفر غلام ترك بنام **سبکتکین** است ، او دختر **البکتکین** راکه در دوره **عبدالملك** سامانی فرمانده کل نیروی **خراسان** بود ، بحباله نکاح خود درآورد، و ازاین راه بمقام سلطنت رسید. این شخص مبرزنامی حوزه محقرخویش **(غزنه)** را در اندك زمانی غرباً و شرقاً توسعه داد . ازیك سمت **راجپوت‌ها** راشکست داد و پیشاور را بتصرف درآورد و ازسمت دیگرچنانکه در گذشته بیان گردید ، خراسان رادر سال **۳۸۴** هجری از دست **نوح** سامانی خارج ساخت. بعدازسبکتکین فرزندش **محمود** یکی ازشخصیتهای مهم صحنه آسیای مرکزی بجای وی قرار گرفت **(۳۸۷هجری)** اودوازده بارپی درپی بهندلشکر کشید ، و آن سرزمین را مسخرساخت وبااین لشکر کشیها لقب بت‌شکن را برای خود تحصیل نمود.

شرح لشکر کشیهای مزبور خارج از موضوع این کتاب است ولی تصرف خراسان وقومس وطبرستان و ری توسط وی که در صفحات گذشته بآن اشاره شد باین تألیف مربوط میباشد . وی قلمرو **آل زیار** را بخود تعلق داد . **سامانیان** را منقرض ساخت و **آل بویه** را پس راندو بروسعت کشوریکه بدو رسیده بود افزود و حدودآنرا ازیکسو ، بخاراو سمرقند واز سوی دیگر گجرات و قنوج قرارداد ، افغانستان ، بین‌النهرین، خراسان، طبرستان، سیستان کشمیرو بخش وسیعی ازشمال غرب هندرا جزوقلمرو خود ساخت.

در زمان سلطنت سلطان محمود ولایت **ری** تحت تصرف **مجدالدوله بن فخرالدوله** دیلمی بودچون نامبرده بعدازفوت پدر حکومت یافته وصغیربود بنابراین امور فرمانروائی ملك را مادرش **سیده خاتون** بر عهده داشت. سلطان محمود سفیری نزد مادر مجدالدوله فرستاد وپیغام داد که بایداز وی اطاعت کند، چنانچه حاضر باطاعت از وی نیست آماده جنك باشد .

این زن باشهامت وجسور بهسفیر سلطان‌محمود جواب داد (هرگاه در زمان حیات صاحب متوفای‌من‌چنین پیغامی میرسید، هرآینه باعث تولید فتنه وفساد عظیمی‌میشد، اماامروز اینطور نیست. من البته‌بحال سلطان‌محمودمعرفت کامل دارم وبخوبی میدانم که‌تااو سودو زیان یك‌لشگرکشی را باهم نسنجد هرگز اقدام بآن نخواهد نمود . اگر او در جنگ با یك زن بی‌سرپرست، غالب آید برای اوافتخاری نبوده وبر جلالش چیزی نخواهد افزود، اما برعکس اگر نتوانست مقاومت کندوشکست‌خورد، سرافکنده وشرمسار خواهد بود)محمود ازاین‌بیان منطقی‌متاثر شده ازلشگرکشی به‌ری منصرف شدوتازمانیکه**سیده‌خاتون**درحیات بوددر این مورد اقدامی ننمود.

ولی بعداز فوت **سیده‌خاتون** هرج‌و مرج کلی در **ری** ظاهر گردید وامراءدولت فرمان مجدالدوله رااطاعت نمینمودند، بنابراین مجدالدوله‌از سلطان محمودغزنوی‌استدعای مساعدت نمود.

وی نیروئی بخاك ری فرستاد و بالاخره باغدروخیانت امیر مزبور را دستگیروولایت **ری و اصفهان**را نیزجزومتصرفات‌خودنمود(**۴۲۰** هجری). فردوسی شاعرنامدار ایرانی درزمان این‌پادشاه می‌زیسته.سلطان محمودبعداز یك سلسله جنگهای درخشان درسال **۴۲۱** هجری قمری دارفانی را بدرود گفت .

سلطان‌مسعود غزنوی

بعدازمرگ سلطان محمود، فرزندش **محمد** که ولیعهد پدربود بتخت نشست ، فرزند دیگر او **مسعود** در زمان‌فوت پدر در اصفهان بود، وی پس ازدرگذشت‌پدر به **ری**آمد و مورد استقبال‌قرار گرفت.

جریان وقایع بعدی ، این‌زمان‌که حاوی نکته‌های دقیقی‌می‌باشد و ازطرفی درایالت **قومس**اتفاق افتاده‌است از روی تاریخ‌مورد اعتماد و مستند **بیهقی** عینا نقل‌میشود:

« دیگر روز چون بار بگسست و اعیان ری بجمله آمده بودند بخدمت ، با این مقدمان و افزون ازده‌هزار زن ومرد بنظاره ایستاده، واعیان را نیم ترك بنشاندند و امیر رضی‌الله عنه **حسن سلیمان** راکه او ازبزرگان ایران، جبال هراة بود، بخواند، وبنواخت وگفت مافردا بخواهیم‌رفت واین ولایت بشحنگی بتو سپردیم، وسخن‌اعیان‌را بشنودی‌هشیار وبیدارباش تاخللی نیفتد بتخت‌ما، وبا مردمان این نواحی نیکورو ،وسیرت خوب دار، و یقین بدان که‌چون مابتخت وملك رسیدیم وکارها بمراد ما گشت‌اندیشه‌این‌نواحی بداریم، واین‌جا سالاری‌محتشم‌فرستیم ، باشگری ومعتمدی از خداوندان قلم‌که همگان برمثال وی کارکنند، تاباقی عراق گرفته‌آید، اگرخدای خواهد. بایدکه اعیان ورعایا از تو خوشنود باشند، وشکر کنند ونصیب تو از نواخت و نهمت وجاه ومنزلت سخت تمام باشد.

ازحسن رای ما **حسن‌سلیمان** برپای خاست ودرجه نشستن داشت در این مجلس ، وزمین بوسه داده و پس‌بایستاد، وگفت بنده وفرمانبردارم ومرا این‌خدمت نیست، اماچون خداوند ارزانی داشت، آنچه جهدآدمی است، درخدمت، بجای آرم . امیرفرمود تا وی

را بجامه خانه بردند وخلعت گرانمایه‌ئحنگی‌ری بپوشانیدند. قبای‌خاص. دیبای‌رومی‌وکمر زرپانصدمثقال،ودیگر چیزهافراخوراین پیش،امیرآمد باخلعت، وخدمت کرد وازلفظ عالی ثنا شنید، وپس بخیمه**طاهر** آمدوطاهرثنای‌بسیار گفتش واعیان‌ری‌راآنجاخواندند، وطاهر آن حال باایشان بگفت سخت شاد شدند، و فراوان دعا وثنا گفتند.

پس طاهر مثال داد حسن سلیمان را تاباخلعت سوی‌شهررفت با بسیارلشگر. واعیان با وی وشهر را آذین بسته‌بودند.

بسیار نثارکردند ووی را در سرائی‌که ساخته‌بودندسخت نیکو فرودآوردندومردمان نیکو حق گذاردند.

و امیر **شهاب الدوله** مسعود دیگر روز من رجب سنه احدی و عشرین واربعمائه از شهر ری حرکت‌کرد ، بطالع سعد و فرخی با اهبتی و عدتی و لشگری سخت تمام ، وبردوفرسنك فرود آمد وبسیار مردم بخدمت و نظاره تا اینجا بیامده بودند . دیگر روز آنجا برنشست وحسن سلیمان وقوم را بازگردانید وتفت براند چون**بخواررى** رسید شهر رابزعیم ناحیت‌سپرد، ومثالها که دادنی‌بود بداد وپس‌برفت. چون **بدامغان** رسید،**خواجه بوسهل‌زوزنى** آنجا پیش‌آمد گریخته از غزنین . چانکه پیش‌از این شرح کرده آمده است وامیراورا بنواخت ومخفف‌آمده بود بااندك مایه‌تحمل. چندان آلت وتجمل‌آوردندش اعیان امیرمسعود که سخت بنواشد وامیربا وی‌خلوتی کردکه ازنماز دیگر تا نیمشب بکشید. بروزگارگذشته‌که امیر شهاب‌الدوله بهرات‌میبود.

محتشم‌تر خدمتکاران او این‌مرد بوده چون‌امیر شهاب الدوله از**دامغان** برداشت و بدیهی رسید بریك فرسنگی دامغان که کاریزی بزرگ داشت [1]

آن‌رکابدار پیش‌آمدکه بفرمان سلطان محمود رضی‌الله‌عنه گسیل‌کرده آمده بود . با آن نامه توقیعی باحماد ، خدمت سپاهان و جامه خانه و خزائن و آن ملطفهای ، خرد بمقدمان لشگر و پسر کاکو و دیگران که فرزندم عاق است چنانکه پیش از این باز نموده‌ام .

رکابدار پیاده شد وزمین بوسه داد و آن نامه بزرگ از برقبا بیرون کرد و پیش داشت .

امیر رضی‌الله‌عنه اسب بداشت وحاجبی نامه‌بستد وبدو داد و خواندن گرفت ، چون بپایان آمد، رکابدار راگفت پنج وشش ماه‌شد تااین نامه نبشتند، کجا مانده بودی و سبب دیرآمدن توچه‌بوده گفت‌زندگانی‌خداوند دراز باد، چون‌ازبقلان‌بنده برفت‌سوی بلخ‌نالان‌شد ومدتی ببلخ بماند.

چون بسرخس رسید سپاه‌سالار خراسان حاجب غازی‌آنجا بود، وخبرآمدکه سلطان محمود فرمان یافت‌ووی سوی نیشابور رفت ومرا باخویشتن برد ونگذاشت رفتن که‌خداوند بسعادت می‌بباید فایده نباشد از رفتن که راهها ناایمن شده است ، و تنها نباید رفت‌که خللی افتد.

۱ــ این دیه،مهماندوست دامغان‌است‌که شرح آن درفصل جغرافیای قومس‌خواهدآمد .

چون نامه رسید بسوی او که خداوند ازری حرکت کرد، دستور داد تا بیامدم وراه از نیشابور تااینجا سخت آشفته است، اینك احتیاط کردم تا بتوانستم آمد ۱

بطوریکه **بیهقی** مینویسد سلطان مسعود دستور داد آن نامه را پاره کردند و در کاریز **مهماندوست** دامغان ریختند. وی ازدامغان به نیشابور وازآنجا بغزنین رفت و پس ازتسخیر پایتخت، برادرخود محمدرا دستگیر ومحبوس گردانید. سلطان مسعودازهمان ابتدا بدبخت بودزیرا بعد ازخلع برادرش نه‌فقط خراسان محل تاخت وتازغزهای وحشی که مقدربود نقش مشئوم وشریرانه‌ای در ایران بازی‌کنند گردید. بلکه شورشی هم درهمان اوان در هند برپاشد و گذشته ازهمه، مردم **خراسان** بواسطه عدم امنیت و محفوظ نبودن ازغز ها، علم طغیان برافراشته و بنای آشوب را گذاردند دراین گیرودار امیرزیاری گرگان و طبرستان ،ونیز عامل خوارزم هردو از موقعیت استفاده نموده سراز اطاعت باز زدند لیکن مسعود درسال **۴۲۶** هجری قوای زیادی ازهند وارد کرد وغزها را از**طوس** و **نیشابور** خارج ساخت وبعد **بطبرستان** حمله برد وآنجا را باطاعت درآورد، ولی بعدازاین خراسان راگذاشت وخودرا بامتصرفاتی که درهند داشت مشغول نمود .

حاکم معروف قومس در دوره غزنویان

یکی از حکام مشهورایالت قومس دردوره غزنویان امیراجل بختیاربن محمد معروف به **ابوحرب بختیار** است که منارمسجد جامع سمنان وساختمان پیر علمدار دامغان بدستور وی بنا شده و تاکنون باقی است، وی ممدوح استاد **منوچهری دامغانی** شاعر بزرگ و نامی قومس می‌باشد.

دردیوان اشعار منوچهری چهار قصیده درمدح ابوحرب بختیارموردبحث دیده میشود و این نشانه علاقه خاص شاعر بزادگاه وی می‌باشد، دراینجا فقط یك قصیده آن، که ازلحاظ صنعت شعری دارای لطف خاصی می‌باشد درج میشود:

درمدح ابوحرب بختیار

ساقی بیا که امشب ساقی بکار باشد
زان ده مرا که رنگش چون جلّنار باشد

می ده چهار ساغر، تا خوشگوار باشد
زیرا که طبع عالم هم بر چهار باشد

هم طبع را نبیدش فرزانه وار باشد
تا نه خروش باشد تا نه خمار باشد

نی نی دروغ گفتم این چه شمار باشد
باری نبید خوردن کم از هزار باشد

۱ــ تاریخ بیهقی چاپ وزارت فرهنك صفحه ۲٤

باده خوریم روشن ، تا روزگار باشد
خاصه که باده خوردن با **بختیار** باشد
خاصه که روز دولت مسعود یار باشد
خاصه که ماهروئی اندر کنار باشد
میر اجل که کارش یا کار زار باشد
یا در میان مجلس یا در شکار باشد
تااین‌جهان بجایست ، او را وقار باشد
او با سرور باشد ، او با یسار باشد
لشگر گذار باشد ، دشمن شکار باشد
دینار بخش باشد ، دینار بار باشد
هم حقشناس باشد ، هم حقگذار باشد
هم در بدی و نیکی اسپاسدار باشد
در کار هـای عقبی ، با کردگار باشد
در کار هـای دنیی بـا اعتبار باشد
شکرش عزیز باشد ، دینارخوار باشد
از فخر فخر باشد ، از عار عار باشد
جشن **سده** امیرا ، رسم کبار باشد
این آین کیومرث و اسفندیار باشد
زان بر فروز کامشب اندر حصار باشد
او را حصار میرا چرخ و عقار باشد
آن آتشی که گویی نخلی ببار باشد
اصلش ز نور باشد فرعش ز نار باشد
چون بنگری بعرضش از کوهسار باشد
چون‌بنگری بطولش سرو و چنار باشد
گر سرو را ز گوهر بر سرشعار باشد
ور کوه راز عنبر در سر خمار باشد
سرو از عقیق باشد کوه از عقار باشد
ایـن مستعیر بـاشد آن مستعار باشد
با احمرار باشد ، با اصفرار باشد
نه احمرار بـاشد ، نه اصفرار باشد
هم با شعاع باشد ، هم با شرار باشد
زینش شعار باشد ، زانش نثار باشد
چون لاله‌زار باشد ، چون مرغزار باشد
نه لالـه‌زار بـاشد ، نه مرغزار باشد

چمیدن و فرارش مانند مار باشد
رخشیدن شعاعش گویی نضار باشد
میر جلیل بر خور تا روزگار باشد
با قند لب نگاری کز قندهار باشد
خورشید روی باشد عنبر عذار باشد
از پای تا بفرقش رنك و نگار باشد
بر لحن چنك و سازی، کش زیروزار باشد
زیرش درست باشد ، بم استوار باشد
دستانهای چنگش سبزه بهار باشد
نوروز کیقبادی ، **آزاد وار** باشد
تا گوش خوبرویان با گوشوار باشد
تا جنك و تا تعصب با ذوالفقار باشد
تا کان و چشمه باشد ، تا کوهسار باشد
تا بوستان و سبزی تا کامگار باشد
تا بیقرار گردون اندر مدار باشد
وندر مدار گردون کس را قرار باشد
تا سعد و نحس باشد با اختیار باشد
چونانکه اختیارش بی اضطرار باشد
ذلش نهفته باشد ، عز آشکار باشد
و اندر پناه ایزد در زینهار باشد

شورش و غارت غزان در قومس

درزمان سلطنت سلطان مسعود خراسان وبخصوص قومس وری مورد تاخت وتاز **طغرل بيك** و**غزان** واقع گردید، افسوس که بیهقی داستان **قومس** و **ری** را ببخش جداگانه‌ای حواله میدهد که آن نوشته از میان رفته ، و در کتاب او که اکنون هست جز جمله‌های کوتاهی دراین باره نیست .

عبارتهای **ابن اثیر** نیز چندان درهم و آشفته است که نمیتوان مطلب را درست بدست آورد آنچه معلومست پنج سال بیشتر کشاکش وپیکار میانه غزان و**تاش**، **سپهسالار خراسان** درکار بود ، وروز بروز برسختی کار میافزود ، در این میان چون طغرل بيك و برادرانش با مردم خودشان از جیحون گذشته بخراسان آمدند و نامه بمسعود نوشته نشیمن برای خود خواستند. آن دسته غزان عراقی که تا این هنگام در **بلخانکوه** بودند از ترس ایشان از آنجا گریخته آنان نیز بعراق آمدند ، و ببرادران خود پیوسته بیغماگری و تاخت و تاز پرداختند **ابن اثیر** مینویسد که **سمنان و دامغان و خوار** و برخی دیه‌های ری را پاك تاراج و یغما نمودند و بسیاری از مردم را بکشتند (٤٢٦ هجری قمری) دراین هنگام روزگار مسعود برآشفته بود و از

دست **سلجوقیان** آن‌فرصت را نداشت‌که بکارقومس وری‌وعراق بپردازد و یا سپاهی بیاری **تاش** بفرستد.

تاش ناگزیر از مازندران و گرگان سپاه خواسته با لشکری انبوه و پیلان جنگی آهنگ‌غزان کرد . **ابن‌اثیر** شرحی در باره این‌جنگ مینگارد که نخست‌فیروزی از آن‌تاش بود ، ولی‌غزان سر کرده کردان راکه سپاه تاش بودند دستگیر کرده بدین‌پیمان آزادساختند که در روزرزم کردان دست بجنگ‌نگشایند ، روز رزم کردان دست‌بجنگ نگشادند؛ وغزان چیره گشته، تاش‌سپهسالار را که بر پیلی‌سوار بود بقتل رساندند، وبسیاری‌ازسپاهیان‌وسر کردگان را نیز بکشتند و پیلان‌جنگی و غنیمت بسیار بدست‌آوردند سپس‌روی به‌ری نهاده آنشهررا بگشادند .

ابوسهل‌حمدونی گماشته‌مسعود با دیگرخراسانیان در **دزطبرك** پناهیدند،غزان دز را مدتها در محاصره داشتند و سپاهی راکه از گرگان بیاری ابوسهل رسیده بود شکسته انبوهی از ایشان را بکشتند.سرانجام ابوسهل گریخت ودیگران دستگیرشدند، و غزان‌بدز دست یافتند.

ابن‌اثیر این‌جنك وکشته‌شدن تاش‌را در سال ۴۲۷ مینگارد ولی **بیهقی** در ذیقعده آنسال خبرزندگی **تاش**وآرامی ری‌را نگاشته خبرگریختن ابوسهل را در رجب‌سال **۴۲۹** نیز بدین‌عبارت‌مینویسد « دیگر روز(مقصود دهم‌رجب‌است) نامه رسید از نیشابور که بوسهل حمدونی‌اینجا آمد که‌به‌ری نتوانست‌بود،وچون‌تاش فراش کشته‌شد، وچندان ازاعیان‌بگرفتند مدتی‌دراز بحصارشد وترکمانان مستولی‌شدند».

از اینجا پیداست که‌آن جنگ در سال **۴۲۸** بوده و دامنه‌اش تا آغازهای‌سال ۴۲۹ **هجری** کشیده است.[۱]

ولی بطورکلی بایستی گفت که بعد ازفوت محمود چیزی نگذشت که تمامی ولایات غربی‌تحت‌نظر **غزنویان** بتصرف سلاطین**سلجوقی** درآمد و نتیجه این‌شدکه شاهان‌غزنوی متوجه‌مشرق گردیده وازآن‌ببعدتااین اندازه باهندتماس پیداکردندکه**لاهور** پایتخت‌امرای اخیر غزنوی انتخاب گردید.

۱ــ شهریاران گمنام تألیف احمدکسروی جلد دوم صفحه ۱۹۰ و ۱۹۱

فصل دوازدهم

دوره سلجوقیان

اصل و منشاءسلاجقه

در فصلهای پیش‌مجموعه‌ای‌از سر گذشت سلسله‌های عدیده کم‌عمر و بیدوامی که‌ولایات مختلف ایران‌را گرفته و بعددر نتیجه‌منازعات داخلی تجزیه‌شده وازبین رفتند، بیان گردید.

ولی ظهور یکدولت جدید یعنی‌ترکان **سلجوقی** یك‌دوره مهم و قابل ملاحظه‌ای در تاریخ خاورمیانه ونزدیك تشکیل داده است ، نخست،سلسله‌های بی‌اهمیت و ناقابل مختلفی که بودند همه‌را بر انداخته‌و ممالك اسلامی‌را باردیگر تحت‌حکومت مقتدرواحدی‌در‌آورد که ازتر کستان **تادریای‌مدیترانه**‌دامنه‌آن‌وسعت‌داشته‌است.

سلجوقیان شعبه‌ای ازتر‌کان‌**غز** ، ولیکن‌متمایز ازآنها بوده‌اند ، مؤسس‌این‌خاندان شخصی‌بود موسوم‌به‌**تقاق**‌بمعنی کمان که‌پدر سلجوق‌بود ، و باایل خود از ترکستان گذشته داخل **ماوراءالنهر** گردید . درآنجا باجوش‌وخروش زیادی قبول اسلام‌نمود . اولاد و اعقاب‌او بعدازخودش‌درمحاربات و جنگهای‌آنزمان سهم گرفته وزود‌با**سلطان‌محمود**‌تصادم پیداکردند .

اسرائیل‌پسر‌**سلجوق** در بیشتر جنگها بسلطان محمود مدد میفرستاد ، محمود از تمرکز قدرت ترکان هراسیده آنانرا از محل خود کوچانید و در ناحیه **نیسا** و **ابیورد** مسکن داد .

این‌واردین جدید تحت‌نظر رئیس‌خود میکائیل سربطغیان و عصیان برداشته ودر سال پیش‌از مرگ محمود ، آنها کوشیدند**خراسان** را موردتهاجم وتاخت‌وتاز قراردهند، ولی بعقب رانده‌شدند . میکائیل برادر اسرائیل‌دو فرزند داشت معروف‌به **طغرل** (یاقوش) و **چغری** که سلطان مسعود در جنك با غزها از آنان‌استمداد نموده و ایشان هم کمك و یاری نموده غزهارا از خاك‌خراسان بیرون‌کردند . ولی‌اینان‌یاران وفادار خوبی‌نبودند ، زیرا که درست در سال‌بعد ، پس‌از حرکت مسعود ، چغری‌بیك نزدیك‌مرو بسردارغزنوی حمله

برده‌و او را شکست داد (۴۲۹ هجری) طغرل نیز **نیشابور** را گرفت و بدینطریق خراسان بتصرف اودر آمد .

نظر باغتشاشاتیکه در هند برپا بود مسعود نمیتوانست توجه خود را درست بدفع مهاجمین ترک معطوف دارد، چندی‌بعد بمنظور جنگ‌و پیکار **بخراسان** مراجعت کردودر سال ۴۳۱ هجری بدشمن‌حمله برد ، ولی بطور خیلی بدی شکست‌خورد و برای‌جمع آوری سپاه بهندبازگشت، در آنجا نیز لشگریانش شورش کرده بودندو در نتیجه‌اورا ازسلطنت‌خلع‌و بعد بقتل رسانیدند .

خلع سلطان **مسعود** از سلطنت‌وقتل‌وی (**۴۳۲ هجری**) وپریشانی‌ونابسامانی‌هائی که دراثر آن‌درغزنه‌روی‌داد. قدرت‌سلجوقیان را بیشتر وثابت‌ترساخت. چنانکه‌سال بعد **طبرستان** را نیز تسخیر کردندوسه‌سال بعد**مودودبن‌مسعود**رادرخراسان‌شکست‌دادند،ونامه‌ای به‌خلیفه عباسی**القائم**نوشته ودرآن از خاندان غزنوی شکوهٔ بسیارکرده ووفاداری خویش‌را نسبت بوی اعلام داشتند .

سپس بتقسیم اراضی ونواحی وسیعی که‌با چنان‌سرعت به‌تصرفشان افتاده‌بودپرداختند. بست وهرات وسیستان به**موسی‌ارسلان‌یبغو** فرزندسلجوق تعلق گرفت.مرو به برادرزاده وی **چغری‌بیك‌داود**داده‌شد، وعراق به‌برادرزاده دیگرش،**طغرل**.ازفرزندان‌چغری‌بیك، قاروت،تون ،طبس وکرمان‌راصاحب‌شد. **یاقوتی** برآذربایجان‌وابهر وزنجان تسلط یافت، فرزند سوم وی آلب ارسلان نزدعم خویش **طغرل** که ری را پایتخت قرار داده بود بماند .

همدان در اختیار **ابراهیم‌بن‌اینال‌بن‌سلجوق**قرار گرفت و**گرگان‌و قومس** نیز به‌دست **قتلمش‌بن‌موسی‌ارسلان** بودکه‌بعداً درجنك با **آلب‌ارسلان**از اسب بزمین‌افتاد وسرش‌بسنك‌خورد ودر گذشت.

خلیفه القائم پس ازآنکه نامه طغرل را دریافت کرد **هبةالهبن‌محمدالمأمونی** را برسالت نزد وی فرستاد.

طغرل دراین‌وقت درری بود، خلیفه نامه‌ای مهرآمیز در پاسخ وی نوشته‌بودوچندی بعدحکم کردکه برمنابر خطبه‌بنام طغرل‌خوانده‌شود، ونامش برسکه‌ها پیش‌ازنام امیر بویهی **الملك‌الرحیم**نقش گردد،سرانجام دررمضان‌سال**۴۴۷**هجری**طغرل** باشکوه‌و جلال فراوان واردبغداد گردید ومورد احترام‌خلیفه‌واقع‌شد. اندکی بعد**ارسلان‌خاتون‌خدیجه**برادرزاده طغرل وخواهر**آلب‌ارسلان** باتجمل بسیار بحباله نکاح خلیفه درآمد، باری طغرل قریب یکسال‌دربغداد توقف‌نمود وبعد آنجا راترك گفت وبفتوحات‌خودادامه داد وتاگرجستان‌پیش رفت ومجددا به**بغداد** باز گشت، درهمین‌وقت بودکه‌خلیفه‌لقب(ملك‌المشرق‌والمغرب)راباوداد.

طغرل درسال ۴۵۳ هجری پس ازوفات همسرش خواستار همسری‌دختر(وبقول‌راحة الصدور خواهر) خلیفه‌گشت ولی خلیفه بابی‌میلی وازروی اجبار راضی‌شد. عروس با سازو تجمل شایسته به‌تبریز برده‌شد. اماپیش‌ازآنکه وی به‌ری برسد (زیرا قرار برآن بودکه زفاف درداراالملك‌ری‌باشد) طغرل بیمار شدودردهکده طجرشت نزدیك‌ری‌وفات یافت(رمضان **۴۵۵** هجری) وعروس‌ببغداد بازگردانده‌شد.

آلب ارسلان

پس‌از **طغرل** برادرزاده‌اش **آلب ارسلان** بسلطنت رسید ، اگرچه وزیر دانشمندش **کندری** که به **عمیدالملک** معروفست ، سعی داشت که **سلیمان** برادر آلب‌ارسلان را بشاهی برساند .

این قصد نابجای کندری موجب هلاکتش شد . چنانکه آلب‌ارسلان وی را بمرو فرستاد و او پس‌از یکسال حبس بدست دو تن از غلامان شاه که بدین قصد فرستاده شده بودند کشته‌شد .

دوران سلطنت آلب‌ارسلان گرچه بسیار کوتاه بود (۴۵۵-۴۶۵) لکن در سراسر آن کارهائی بسیار درخشان و بزرگ صورت گرفت وی در سال اول شاهی‌خود **ختلان‌وهرات وصغانیان** را درشمال‌شرقی مطیع‌ساخت و در آسیای‌صغیر رومیان را بعقب راند . اندکی بعد **جند** را بتصرف آورد ، شورش‌فارس و کرمان را فرونشاند. بدفع نیروی خلفای **فاطمی** پرداخت .

حلب وشهرهای مقدس مکه‌ومدینه‌رااز تصرفشان بدرآورد وآخرین کارش که مهمترین پیروزی وی بشمارمیآید ، غلبه برسپاه‌روم وگرفتارساختن **رومانوس** امپراطور روم است وی‌درتابستان سال **۴۶۳** هجری بادوازده‌هزار سوارجنگی گزیده در مغرب آسیای‌صغیرسپاه روم‌راکه حداقل شمار آن‌دویست‌هزارتن بود درهم‌شکست‌وامپراطور **یوجنس رومانوس** را اسیرساخت .

آلب‌ارسلان گو اینکه سلطان مقتدری بود ولی نامی‌که از او مانده بیشتر بواسطه پیوستگی‌واتصالی‌است که‌باعلی بن‌حسن بن‌اسحق‌معروف به **نظام‌الملک** دارد. این سیاستمدار بزرگ در **رادکان** که‌تقریباً در پنجاه‌میلی‌شمال مشهد واقعست متولد گردیده‌وی بعدازتکمیل دوره تحصیلات‌موردتوجه **چغری بیك** واقع گردیدو سفارش‌اورا با آلب‌ارسلان نمودو بالنتیجه‌وزیر او گردید .

از جمله کسانیکه زیر سرپرستی او بوده‌اند یکی حکیم **عمرخیام** است . نظام‌الملک مدرسه‌ای عالی بنام نظامیه‌در بغداد تأسیس نمود که مکتب اشخاص مهم و برجسته‌ای گردید که از آنجمله **غزالی** استاد مبرز درالهیات، و شیخ **سعدی** شیرازی در رشته ادبیات است آخرین لشکرکشی آلب‌ارسلان‌علیه‌خوارزمیان و اتراك بود هنگامیکه قشون خواست‌ازرود جیحون بگذرد اسیری بنام **یوسف‌رزمی** راکه در یکی ازقلاع **خوارزم** باشجاعت جنگیده بودواردکردند وآلب‌ارسلان امرکرد او را درگچ بگیرند (یاچهار میخ‌بکشند) آن سرباز متهور و بیباك برای اینکه سلطان وی‌را محکوم بچنین قتل وحشتناکی کرده بودبنای دشنام راگذاشت .

پادشاه در غضب‌شده و باطرافیان خود دستور داد اطراف او را خلوت کنندو خود تیری بسوی‌او انداخت . سلطان‌که آنهمه در تیراندازی شهرت داشت‌در این‌لحظه خطرناك تیرش‌بخطارفت ، وسربازمذکورکه‌دراین‌وقت رهاشده بودبسوی‌وی حمله‌ورشد، وپیش‌ازآنکه یکتن ازدوهزارنفری که‌درحضورشاه ایستاده بودند ، قدمی‌پیش گذارد، باکاردی که پنهان کرده

بود وی‌را زخمی کاری ومهلك زدو بدینطریق **آلب‌ارسلان** در اوج شهرت و مردی از این جهان در گذشت (**۴۶۵هجری**)ودر **مرو** مدفون گشت و این سطور برلوحه مزارش منقوش گردید. ۱

(ای‌کسیکه آلب ارسلان را دیدی که سرش را از بلندی بر آسمان میسائید. اینك بمرو آمده نگاه‌کن همان‌سر ، چگونه باکمال ذلت در خاك خوابیده است) .

ملکشاه سلجوقی

جلال‌الدین ابوالفتح **ملکشاه** که پیش‌از‌آخرین لشکرکشی پدرش آلب‌ارسلان در خراسان بنام ولیعهد تعیین‌شده‌بود ، هنوز هفده‌سالش بپایان نرسیده بود که‌منصب‌خطیرسلطنت وزمامداری‌باو محول گردید . ملکشاه‌باحسن‌سیاست و تدبیر **خواجه‌نظام‌الملك** که‌عنوان وزارت او را داشت بتمامی سرکشیها و طوفانهای سهمگینی که از هر طرف متوجه سلطنت وی‌شده بود باآشوب و شورشی‌که ازناحیه برادرش بپا گردیده بود ، غالب آمد و پس از پنج‌سال جلوس ، استحکام بنیان سلطنت وی بجائی رسیدکه توانست بخارج مرز متوجه‌شده وبروسعت مملکت‌بیافزاید . نفوذ واقتدار خواجه‌نظام‌الملك وزیرنامی بپایه‌ای رسیده‌بودکه غیرقابل‌انحطاط بنظرمیآمد . وقتیکه سنین عمرش بالارفت کتاب**سیاستنامه** راتألیف‌نمود و مورد تحسین ملکشاه واقع‌شد . و براوآفرین‌خواند ولی باهمه‌اینها یکدفعه ازمرتبه و مقام بلندی که‌داشت افتادوکمی بعدازسقوطش بدست یکنفر ازفدائیان اسماعیلی که‌درصفحه‌های‌آینده این تألیف در باره آنان صحبت خواهدرفت ، در نزدیکی نهاوند بقتل‌رسید (۴۸۵هجری) ملکشاه پس‌از کشته شدن نظام‌الملك ، کمتر از یك‌ماه‌ودراوج شهرت‌ونام ، بعد از بیماری کوتاهی‌پیش‌ازآنکه سنش بچهل برسد ازاین‌جهان درگذشت(۴۸۵هجری) **امیرمعزی** قطعه معروف ذیل‌را بدین‌مناسبت سروده‌است.

رفت دریك‌مه به‌فردوس برین‌دستور پیر
شاه بر نادرپی او رفت در ماه دگر

کرد ناگه قهریزدان عجز سلطان آشکار
قهریزدانی ببین و عجز سلطانی نگر

فرقه اسماعیلیه

اهمیت‌سیاسی‌فرقه اسماعیلیه درقرن سوم هجری با تأسیس‌دولت**فاطمی** آغازشد. خلفای فاطمی چنانکه صاحب **جامع‌التواریخ** گوید : فرمانروائی جهانی و روحانی را حق خود میدانستند ،

زیرا صاحب اصلی شریف‌بودند ، و نسبشان به**فاطمه** دختر‌پیغمبر میرسید ، ونامشان نیز حاکی‌ازهمین نسبت‌است.این سلسله گاهی**علوی**(منسوب بعلی) گاهی‌فاطمی (منسوب‌بفاطمه) وگاهی اسماعیلی (منسوب به**اسماعیل** فرزندامام جعفرصادق‌ع) نامیده شده‌اند.این سلسله که موضوع بحث ماست بوسیله تبلیغات یکنفر کحال‌اهوازی‌ایرانی‌الاصل موسوم به**عبدالله‌بن**

---

۱ ـ تاریخ ایران تالیف سرپرسی‌سایکس جلددوم ص ۵۰

میمون القداح درسال **۲۶۰** هجری بوجودآورد. این‌مردفوق‌العاده تشکیل یك‌جمعیت‌سری دادکه ایرانی. عرب . یهود، مسیحی ودرحقیقت تمام‌نوع بشرآن‌روزرا درمکتبی‌بهم مرتبط ومتحدساخت که‌شخص‌اورا، تعبداً وبی‌هیچ‌شرطی‌پیشوای خود شناخته‌و ازوی‌کاملااطاعت‌نموده وصرفاً آلت‌اجرای آمال و مقاصد جاه طلبانه او بودند ، نظیر تبلیغات عباسیان ، در اینجا دعاة و مبلغین بفراخور ذوق یا دانش و مشرب هر کس و طایفه‌ای نویدی میبحشیدند یعنی اینکه ، بمسلمین ظهور مهدی موعود . و بیهودیان قیام‌مسیح منتظر ، بفلاسفه ایجاد خردی تازه ، بعوام رهائی از قیود و بندهای اخلاقی را وعده میدادند ، جهت خواص یك‌طریقت و روش خاصی وجود داشت، که بقول **پرفسورادواردبراون** روشی فلسفی و درعین‌حال‌مذهبی بود، که قسمت زیادی‌از طریقه ایرانیان قدیم وسامیها اقتباس وعاریه‌شده و مقداری هم‌از نتایج افکار افلاطونی‌جدید و**فیثاغورثی** جدیدبوده‌است.

دولت فاطمی مصر که رقیب دستگاه خلافت بغداد (عباسی) بود درمصر وشمال‌افریقا بوجود آمد(**۲۹۷هجری**) وقدرت سیاسیش بصورت یك دعوت مذهبی‌و بوسیله مبلغینی ماهر و وفاداردرسراسرجهان اسلامی ، خاصه ایران، توسعه‌یافت ، این مبلغین مردانی هوشیار بودند، که اززوایای دل وروح انسانی خبرداشتند، وشیوه‌هائی بکارمیبردندکه عقاید غریب‌و خاصشان بخوبی دراذهان مردم گوناگون جای‌میگرفت.

اسماعیلیه تا امام ششم یعنی **امام جعفرصادق** با شیعیان متفق‌اند . اختلافشان بر سر جانشینی امام ششم آغاز میشود و**اسماعیل**پسر ارشد امام جعفر صادق‌راهفتمین‌وآخرین امام میدانند.

دعوت‌فاطمیان دردوران سلطنت‌سلطان‌محمود غزنوی درایران، رواجی‌نیافت،(گرچه قبلا **ابوعلی سیمجور** و**امیرنصربن احمد** سامانی و جمعی‌ازبزرگان‌ایران باین‌مذهب گرویده بودند).

تا اینکه **ناصرخسروعلوی** شاعربزرگ ایران ازطرف اسماعیلیه و دولت فاطمی‌در ایران شروع بتبلیغ این‌مذهب‌نمود. و بنام **حجت**خراسان نامیده شدوسپس حسن صباح در بین‌افراداین‌فرقه در ایران قدعلم کرد.

حسن‌صباح از اهالی **قم** بود،وی‌پس‌ازکسب معلومات در ایران باچندنفرازداعیان اسماعیلی بنام **امیرضراب** و**بونجم‌سراج** ومردی بنام **مؤمن** مباحثه نمود، و سر انجام بمصر نزد **المستنصر** خلیفه فاطمی‌رفت (۴۷۱هجری) و مورد عنایت خاص وی واقع شد ، وی پس‌ازهیجده ماه اقامت در **قاهره** ازراه **حلب** و**بغدادوخوزستان باصفهان** آمد (آخر ذیحجه ۴۷۳هجری) و از آنجا دامنه تبلیغات خود راتا **یزد** و**کرمان‌وطبرستان وقومس ودامغان** و دیگر نقاط ایران‌وسعت داد ومردم‌را بامامت**نزار**پسرارشد**مستنصر** دعوت میکرد.

اما از بیم **خواجه‌نظام‌الملك** که در صدد گرفتار ساختن وی بود، و به دامادخود **ابومسلم**حاکم **ری** ۱ در این باب سفارش مؤکد کرده بود. هیچگاه بجانب ری‌نمیرفت.

۱ـ ابن‌اثیر ج ۱۰ ص۱۱۰.

حسن صباح عاقبت خود را **بقزوین** رسانید و با تدبیر وحیله‌ای گستاخانه قلعه مستحکم و کوهستانی **الموت** را متصرف شد.

قلعه‌های اسماعیلیه درایران

تسخیر الموت آغاز قدرت پیروان **حسن صباح** بود، وپس از این پیروزی دراندك مدتی قلعه‌های دیگری درنواحی مختلف ایران چون **شاهدژخالنجان** در نزدیکی **اصفهان** **طبس** و**تون** و **قائن** و **زوزن** و**خور** و**خوسف** در قهستان، و شمکوه در حوالی **ابهر**، **استوناوند** در مازندران، **اردهان** و**گردکوه** در**قومس**، وقلعة الناظر در خوزستان، وقلعه خلادجان درفارس وقلعة الطنبور در ارجان بدست آورد.

پیروان **حسن صباح** پس از مرك مستنصر یکسر از اسماعیلیان مصر جدا شدند، زیرا دراین وقت **المستعلی** پسردیگر مستنصر درمصر بخلافت فاطمیان نشسته بود، وحسن صباح امامت **نزار** را تبلیغ میکرد.

فرقه اسماعیلیه ازاین زمان تادرهم شکستن قدرت آنان توسط **هلاکوخان** مغول قریب دو قرن در اوضاع تاریخی واجتماعی ایران نقشهای مهمی بازی نموده‌اند بطوریکه پادشاهان این دوره در برابر قدرت نهانی آنها صریحا اعتراف به‌عجز نموده ودرتمام این مدت با بیم وهراس مخصوصی میزیسته‌اند.

این فرقه باقدرت نهانی عجیبی سراسر کشور ایران بخصوص نواحی مرکزی **ری** و **قومس** را تحت سلطه واقتدار خود داشتند ۱ وحتی حکام بعضی از ولایات مرکزی ایران بخصوص قومس ازپیروان این فرقه بودند.

حسن صباح بانیرنگ وتزویر خاصی قلعه الموت راکه **حسن زیدعلوی** درسال ۲۴۶ بنا نهاده بود از **مهدی علوی**، به سه‌هزار دینار زرسرخ خرید وچون قیمت آنرا نداشت حواله **رئیس مظفرحاکم دامغان** که از پیروان ثابت‌قدم‌وی بودنمود ۲ رئیس‌مظفر نیز درسال **۴۹۵** هجری **قلعه گردکوه** راکه در۱۸ کیلو متری مغرب **دامغان** واقع‌است، تصرف نموده پناهگاه خویش‌قرارداد.

قلعهٔ گردکوه **دامغان** بعداز قلعه الموت ورودباربزرگترین پناهگاه فرقه‌اسماعیلیه بوده وتاسال **۶۵۷** هجری یکی از مراکز مهم فعالیتهای رعب‌آور این فرقه‌بحساب‌میامد، وجریان‌آن درضمن شرح وقایع تاریخی فصول آینده این کتاب خواهدآمد. **حسن صباح** در۲۶ ربیع‌الاول سال **۵۱۸** درگذشت وکیابزرگ امید جانشین‌او گردید.

فرزندان ملکشاه

فوت **ملکشاه** باب رقابت وجنگهای داخلی راaz همه‌طرف مفتوح ساخت، وی‌چهار پسر داشت که عاقبت همه‌آنها سلطنت کردند، و آخر آنها **سنجر** میباشدکه ازهمه بالاتر و معروفتر بود

۱ـ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار جلد دوم‌صفحه ۱۰۴.
۲ـ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار جلددوم صفحه ۲۸.

ترکان خاتون بامحمودپسر چهارساله‌اش درموقع مرگ شوهرش ملکشاه در بغداد بود و بیدرنگ بخلیفه**مقتدی**فشار آورد، که‌با فرزندش همراهی کرده تاج وتختش راتامین نماید، وپس از موفقیت دراین امر، خود بجای پسرش زمام اموررا بدست گرفته مأمور عالی رتبه چاپاری باصفهان‌فرستاد، که **برکیارق** پسر بزرگ ملکشاه‌را که‌از زن‌دیگرملکشاه بنام **زبیده** بود دستگیر نماید ولی فرزندان نظام‌الملك در این باب پیشدستی کرده و برکیارق راکه ۱۲ساله بودقبلاحرکت داده وبه‌ری بردند، ودر همانجا اورا برتخت نشاندند، ترکان‌خاتون پشت‌سرماموری که‌فرستاده بودحرکت کرد، واصفهان‌را اشغال‌نمود ، اماچیزی نگذشت که مورد حمله حامیان برکیارق واقع شد ، ولی با پرداخت مبلغی پول قضیه بمسالمت‌انجامید، کمی بعداز این قضیه‌ترکان خاتون **ملك اسماعیل** برادر زبیده را بوعده ازدواج تحریك کرد ، که برقیب پسرش حمله‌ببرد ، لیکن نامبرده شکست‌خورد، و**برکیارق** دوسال بعداز فوت ملکشاه دربغداد رسما معرفی گردید.

اما آن هم باشداید ومحن خاتمه یافت، چه**توتوش**عم‌پدری و بانی سلسله شامات علم طغیان برافراشته وبالاخره‌این‌پادشاه جوان‌رادستگیر کرد وباخود باصفهان برده‌زندانی‌نمود، درآنجا تصمیم گرفته شد اورا کورکنند، لیکن نابرادری وی **محمود** بمرض آبله ناگهان درگذشت وبرکیارق‌درنتیجه دوباره برتخت نشست‌ودرواقع‌یك‌قسمت‌این‌موفقیت بواسطه‌ناپدید شدن ترکان خاتون از این صحنه بوده است ، که کمی قبل از این بقتل رسیده بود.

برکیارق توتوش را دوسال بعدمغلوب ومقتول ساخت و عم یاغی‌دیگری‌راهم بدست یك غلام بچه‌ای‌بموقع ازمیان‌برداشت، ودرجریان این وقایع مهیج حیات**برکیارق** مورد سوء قصد یکی از فدائیان اسماعیلی واقع گردید ، ولی او از این خطر جسته و جان بسلامت در برد. در سال **۴۹۲** هجری **محمد** فرزند دیگر ملکشاه بنای شورش و طغیان راگذاشت ، **مؤید الملك** لایق‌ترین فرزند **نظام‌الملك** که **برکیارق** ویرا معزول ساخته و اوهم تبدیل بیك دشمن جانی شده بود ، با اوهمدست شده بنای کمك وهمراهی را گذاشت .

کمی بعد از آن **برکیارق** بدرود حیات گفت ، و برادرش محمد ، ولیعهدملکشاه، دوم طفل پنج ساله راگرفته وکورکرد و بدین ترتیب قدرت تام و تمامی بدست آورد . **محمد**،سلطان بلا معارض قلب امپراطوری گردید و در سلطنت او جنگ و پیکار با فدائیان اسماعیلی لاینقطع دوام داشته است .

آل باوند

در این زمان ایالات**قومس** و **طبرستان** و**گیلان** و **ری** تحت تصرف **آل‌باوند** که برای باردوم براین خطه حکومت‌یافته بودند قرارداشت، ۱ و **اسپهبد حسام‌الدوله** شهریار بن **قارن** فرمانروای این نواحی بود . بطوریکه **ظهیرالدین‌مرعشی** مینویسد:

۱ ــ تاریخ طبرستان و رویان ومازندران‌صفحه ۱۵۱

محمدبن ملکشاه نزد حسام‌الدوله شهریار فرستادکه باید برای اظهار اطاعت نزد ما بیائی چنانچه از اجرای این امر خودداری نمائی ، حکومت ولایات مذکوره را از تو خواهیم گرفت . اسپهبد پاسخ داد بااین وضع تمایلی بحکومت ندارم و سلطان هرکسی‌را که مایل است بفرمانروائی برگمارد، سلطان محمد در سال ۵۰۰ هجری شخصی بنام **سنقر بخاری** را بامیری آن ولایت تعیین نمود و با پنجهزار سوار بمازندران فرستاد . اسپهبد شهریار در **ساری** با سنقر تلاقی نمود و پسرش **نجم‌الدوله با سنقر** جنگ سختی نمود ، در پایان سنقر مغلوب گردیده باصفهان نزد سلطان محمد رفت ، سلطان محمد بعد ازاین‌شکست نزد اسپهبد شهریاربن قارن پیغام فرستاد ، که ما نگفته بودیم سنقر با شما جنگ کند ، واز آنچه رفته است درگذشته‌ایم، ولی‌اسپهبد شهریار یکی از فرزندان خود را نزد ما بفرستد ، تا با ما خویشاوندی نموده و همراه باشد . اسپهبدگفت‌سلطان باید قسم یادنماید که بفرزند وی گزندی نرساند ، سلطان توسط فرستادگان خود اطمینان داد وقسم یاد نمودکه بفرزند اسپهبد شهریار صدمه و آزاری نرساندپس از آن اسپهبد فرزند خود **علاءالدوله** علی‌بن شهریار را بطوریکه **ابن اسفندیار** تصریح نموده: (از راه **آسران و سمنان** گسیل‌داشت، در آن تاریخ **قلعه استوناوند** و قلعه **منصوره‌کوه دامغان** در دست ملاحده اسماعیلی بود، اتفاق را حشم ملاحده‌از منصوره‌کوه بدامغان‌آمده بودند ، **قجمز** برایشان تاختن‌برد، و حرب افتاد بسیاری ازملاحده‌را بکشت ، واز آنجا بعلاءالدوله علی‌پیوست‌وپیشکاری او بر دست‌گرفت که حقوق نعمت **حسام‌الدوله** بر او بود ، و چند نوبت پناه بخدمت‌او کرده‌بود، ودر رکاب **اسپهبد** باصفهان شد ۱) علاءالدوله علی‌بن شهریار باصفهان رسیدوسلطان را از وی خوش آمد ، خواست خواهر خود را باو دهد وی‌گفت این ازدواج بر برادرم نجم‌الدوله‌قارن بیشتر برازنده‌است ، و **سلطان‌محمد** خواهر خودرا در حضور**علاءالدوله** بعقد نجم‌الدوله قارن درآورد ، و علاءالدوله به طبرستان مراجعت نمود ولی دراین موقع بین دوبرادر خصومت‌افتاد و نجم‌الدوله به بغداد واصفهان نزد سلطان رفت و سلطان‌خواهر خودرا در اصفهان بوی سپرد و در همانجا ازدواج نمودند ۲ سپس نجم‌الدوله با نعمت و جهاز بسیار روی بطبرستان نهاد . چون **نجم‌الدوله قارن** به **سمنان** رسید حسام‌الدوله تا بفریم باستقبال وی آمد و پسرخودرا درکنار گرفت و **قلعه‌کوزا** را باو سپرد و ازاین تاریخ ببعد نجم‌الدوله قارن عملا فرمانروا بود . سلطان محمدبن ملکشاه را پسر کوچکی بود بنام ملك **احمد** ، سلطان وی‌را بشخصی بنام سنقرکوچك سپرد و ولایات ری و آوه و ساوه و اران و خواروسمنان و رویان ولارجان و طبرستان و گرگان بدو سپرد . سنقرهر نایبی که بآمل میفرستاد نجم‌الدوله قارن اورا بیرون‌میکرد .

بطوریکه **ابن اسفندیار** و **ظهیرالدین مرعشی** مینویسد . علاء الدوله علی بن شهریار دراثر اختلاف با برادر خود نجم‌الدوله بخراسان نزد**سلطان‌سنجر** رفت ولی در اینموقع حسام‌الدوله شهریار و مدتی بعد نجم الدوله بدرود حیات گفتند، وعلاءالـدوله‌علی نیز بعد از رستم‌پسرنجم‌الدوله بسلطنت رسید . شهریاران **آل‌باوند** تاسال ۶۰۶ هجری‌در

---

۱ ـ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار جلد دوم صفحه ۳۵

۲ ـ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار صفحه ۳۶

تمام **مازندران . گیلان . ری . قومس** حکمرانی داشتند ۱ و مدت فرمانروائی این دوره یکصد و چهل سال بقرار زیر میباشد :

۱ - **اسپهبد حسام الدوله شهریار بن قارن** ۳۷ سال از ۴۶۶ تا ۵۰۳ هجری این سنه اخیر سال وفات او نیست بلکه سال واگذاری سلطنت به پسر خود نجم الدوله قارن است و سال وفات او حدود (۵۰۹) بوده است (بیست مقاله قزوینی)

۲ - **نجم الدوله قارن پسر شهریار** ۷ سال از ۵۰۳ هجری تا ۵۱۰ هجری

۳ - **شمس الملوك رستم پسر نجم الدوله** ۴ سال از ۵۱۰ هجری تا ۵۱۴ هجری

۴ - **علاء الدوله علی پسر حسام الدوله** ۲۱ سال از ۵۱۴ هجری تا ۵۳۵ هجری

۵ - **شاه غازی رستم پسر علاء الدوله** ۲۴ سال از ۵۳۵ هجری تا ۵۵۸ هجری

۶ - **علاء الدوله حسن پسر شاه غازی** ۹ سال از ۵۵۸ هجری تا ۵۶۷ هجری

۷ - **حسام الدوله اردشیر پسر حسن** ۳۴ سال از ۵۶۸ هجری تا ۶۰۲ هجری

قصیده معروف **ظهیر فاریابی** (سپیده دم که هوا مژده بهار دهد) درمدح این حسام الدوله است (بیست مقاله قزوینی)

ظهیر الدین مرعشی در مورد حکومت حسام الدوله اردشیر مینویسد : ۲ (وی پس از سوگ پدر **بمبارز الدین ارجاسف** نوشت تا لشگر را که بسرحد خراسان بود بازآورد و امراء وعمال باطراف ولایت خود فرستاد مثلا **اصفهبد ارجاسف** را به کشواره فرستاد ، و زمام اختیار آن ملك را بدو داد ، و امیر آخور یرنقش را به **بسطام** منصوب فرمود ، و امیرمنگو را **بدامغان** امیر گردانید، وطغو تیمور را بولایت **ویمه** و **دماوند** و **سمنان** حاکم گردانید ، و اختیار **فیروزکوه** را **بمهر بن دارا** داد (۵۶۸ هجری) .

۸ - **شمس الملوك رستم شاه غازی** ۴ سال از ۶۰۲ تا ۶۰۶ هجری.

سلطان محمد خوارزمشاه در سال ۶۰۶ به تسخیر **مازندران** پرداخت و سلسله باوندیه را منقرض ساخت. البته ایالت **قومس** وری که شاهراه بزرگ شرق وغرب ایران از آن میگذشت مانند همیشه دستخوش حوادث گوناگون بودو هرزمانی در اختیار یکدسته از مهاجمین قرار میگرفت ، تا وقتیکه **سلجوقیان** در اوج قدرت بودند عملا جزء متصرفات آنان محسوب میشد . ولی بعد از مرگ **سلطان سنجر** و انحطاط و سقوط امپراطوری **سلجوقیان** تا سال **۶۰۶** در اختیار شهریاران **آل باوند** قرار داشت و همانطوریکه در صفحات گذشته نیز بیان گردید ایالات قومس و ری در این عصر مرکز انقلابات و ایجاد آشفتگیهای فرقه **اسماعیلیه** بود و مردم این نواحی ازترس عمال آنان آسایش نداشتند و برج و باروی شهرها را بوسیلهٔ نگهبانان شبانه‌روزی حفاظت مینمودند . گاهی نیز اتفاق میافتاد که فرمانروایان آل باوند بر آنان غالب میشدند. مطابق نوشته **ابن اسفندیار**:

اسپهبد رستم بن علاءالدوله علی شخصی بنام **سابق قزوینی** را از طرف خود به فرمانروائی **سمنان** و **دامغان** و **بسطام** و **جاجرم** و **یارگمند** برگزید . سابق کار

---

۱ - تاریخ طبرستان ومازندران و رویان صفحه ۲۳۳

۲ - تاریخ طبرستان ورویان ومازندران صفحه ۱۰۸

فرقه **اسماعیلیه** را که برآن نواحی تسلط یافته بودند بجائی رساندکه جرئت نداشتنداز گردکوه دامغان پا بیرون نهند و از **سمنان** تا حدود **نیشابور** را چنان امن نمود که بقول نویسنده مذکور (مرغ در هوا از بیم او پرواز بحساب‌کردی) و اسپهبد از او کاملا راضی بود ومورد عنایت خاص وی واقع گردید . ولی سابق بعد از مرگ اسپهبدرستم برای تهنیت نزد فرزندش **علاءالدوله حسن** بن رستم که پس از پدر سلطنت یافته بود رفت ، و علاءالدوله حسن بن رستم را از او خوش نیامد و بالاخره درجنگی‌که بین او ولشگریان علاءالدوله حسن بن رستم اتفاق افتاد بقتل‌رسید[1] (۵۵۸هجری)

سلطان سنجر

سنجر درسال ۴۸۹هجری بسلطنت**خراسان**تعیین گردید وپس‌ازشکست برادرزاده‌اش **محمود** در **ساوه** کار او بالا گرفت و در ردیف سلاطین بزرگ سلجوقی در آمد و مدت چهل‌سال سلطنت نمود ، سلطان سنجر در سال **۵۴۸** هجری در جنگ با غزهامغلوب و اسیر شد .

غزهااز این فتحی که‌نصیب آنها شده‌بود مست بادهٔ غرور شدند و بشهرهای‌خراسان حمله‌کردند و تمام ذخائر و خزائن و اموالی را که سلجوقیان اندوخته بودند به یغما بردند . ایشان بغارت و تاراجی که میکردند اکتفا ننموده دست به شکنجه و آزار اهالی بدبخت‌گشودند . رسمشان برای‌شکنجه اسرا اغلب براین بودکه دهان آنهارا ازخاک پر کرده و باچوب‌آنرا درحلقشان فرو میبردند . گلی‌که بدین ترتیب درست میشد معروف به (قهوه‌غز) بود .

آنها از **مرو** به **نیشابور** تاختند و در آنجا بقدری کشتار کردند ، که اجساد کشتگان در زیر خون دیده نمیشد . **انوری** در قصیده ای که بهمین مناسبت سروده‌است میگوید :

شاد الا بدر مرگ نیابی مردم　　　بکر جز درشکم مام نیابی‌دختر

سنجر مدت **چهار سال** در حبس غز ها بود ، در این‌مدت غزها با او با کمال احترام رفتار میکردند ، ولی در عین حال کاملا مراقب او بودندکه فرار نکند ، معروف است‌که غزها سنجررا روزها برتخت می‌نشاندند و**شبهااورا درقفس میکردند**، بالاخره سنجر در یك موقع‌که غزها بشکار رفته و اوراهم با خود برده بودند تدبیر کرده هنگام اشتغال بشکار گریخت ، ولی چون بشهر **مرو** رسید ، ویرانی شهر و اوضاع آشفته و خراب آنجا را دید چنان متأثر و دلشکسته گردید ، که از حیاتش بیزار شده و بالاخره در هفتاد و سه سالگی با قلبی آکنده از تألم وتأسف درگذشت (۵۵۲هجری)

بعد از مرگ **دلخراش** سلطان **سنجر** هرج و مرج در ایران راه یافت و تا چهل سال طوایف مختلفه‌سلاجقه باهم درجنك‌وستیز بودند. آخرین پادشاه این‌سلسله طغرل سوم میباشدکه درسال۵۹۰هجری بدست**تکش**مغلوب گردید .

۱ـ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار جلددوم ص۱۰۴ و۱۰۸

خوارزمشاهیان

درسال ۵۹۶ هجری **علاءالدین محمد** معروف بهخوارزمشاه که حالات اوبی‌شباهت بحالات سنجر نیست درخوارزم بسلطنت‌رسید وی ازهرطرف به بسط متصرفات‌خود پرداخت وطولی نکشید که‌حدودممالك او از یکطرف به**بلخ** و ازطرف دیگر **بکرمان**منتهی گردید. **علاءالدین** بخاك **قراختائی گورخان** حمله برد ، ولی درهمان وهله اول شکستی سخت خورد. ولی‌درسال بعد بهمدستی **عثمان** حکمران**سمرقند**نصرت یافته‌جاه وجلال ازدست فته رادوباره بدست‌آورده ولایات غربی قراختائیان را توانست بتصرف درآورد. درسال**۶۰۶** هجری **مازندران** و**قومس** و**ری**رانیز تسخیر نمودو شمس‌الملوك **رستم‌شاه‌غازی**آخرین پادشاه سلسله‌دوم **آل باوند** را بوسیله **ابوالرضا علوی** ماطیری بقتل رسانید . درسال ۶۰۷هجری یکسال بعد از این فتح سمرقند را نیز گرفت و آنجارا پایتخت خود نمود . محمد ولایات هندوستان سلسله غور را ضمیمه قلمرو خود ساخته و دو ولایت غور وغزنه را نیز متصرف‌شد .

علاءالدین محمد وقتی‌که غزنه‌را تصاحب نمود، درآرشیو آنجا نامه‌هائی از خلیفه بدست آوردکه در آنها خلیفه سلاطین غوری را باتحاد با **قراختائیان** علیه **خوارزمشاه** اغواکرده‌بود . محمد از این مدرك و کینه‌جوئی خلیفه نسبت بخودش برآشفت و در سال **۶۱۴**هجری شورائی در خیوه تشکیل داده و ناصررا باتهام اینکه جزو ملاحده **اسماعیلی** و مخالف اسلام است از خلافت خلع نمود و یکی از فرزندان علی(ع) را بخلافت منصوب داشت و به پشت‌گرمی مدارك و دست‌آویزهای مشروع و قانونی بطرف ایران پیش آمد و سعد، اتابك‌فارس را دستگیر کرد ، و اتابك آذربایجان را هم منهزم و متواری ساخت . خلیفه سفیری نزد علاءالدین محمد فرستاد اما او سفیر را تحقیر نمود ، وی از **همدان** عازم بغداد که در آنوقت طعمه آسانی برای او بود و آنچه میخواست میتوانست در بـاره آن بموقع اجرا بگذاردگردید . ازقضا برف فوق‌العاده‌ای بارید و هوا بشدت سردشد ، ناچار از عزمی‌که داشت منصرف شد و دارالخلافه از حمله او مصون ماند ، ولی خلیفه ازترس سلطان محمدخوارزمشاه، از **چنگیزخان مغول** که فرسنگها دور بود استمداد نمود،آری معتقدندکه این خلیفه عباسی یعنی رئیس اسلامیان آن عصر برای حفظ موجودیت خود ، وحشیهای تاتار را دعوت‌کرده و واداشت‌که بممالك اسلامی حمله‌ور شده و آن فاجعه عظیم تاریخ بشریت‌را بوجود آورند . جریان این فاجعه بزرك‌که منتهی بانقراض خوارزمشاهیان و نابودی ملك و ملت ایران و دول اسلامی گردیده است در فصل آینده بیان خواهد شد.

فصل سیزدهم

عصر استیلای مغول و تاتار

حمله مغول

تموچین(چنگیزخان) مغول رئیس قبیله و فرمانروای مقتدر **تاتار** ، در ابتدا با **سلطان‌محمدخوارزمشاه** روابط دوستانه داشت . خان مغول سفرائی با هدایا ، بدربار خوارزمشاه فرستاد و پیغام داد که (امیدوارم همیشه بین ما صلح و مسالمت برقرار باشد و من تورا مانند عزیزترین فرزندان خود میشمارم) سلطان **خیوه** پس از اینکه‌ازقدرت و قوت ارتش چنگیز بوسیله یکی از سفراء که اصلا از اهل خیوه بود آگاهی یافت هیئت سفرا را که مرکب از سه‌نفر بود با جواب دوستانه مرخص‌کرد . بعد از سفارت مزبور طولی نکشید که چنگیز خان از سه‌نفر از بازرگانان خیوه مقدار زیادی کالا خریداری کرد و همراه آنان چندنفر از بازرگانان مغول را با مقداری پوست به‌**خوارزم** فرستاد تا پوستهارا فروخته بجای آن کالای خوارزم خریداری‌کنند . کاروان ثروتمندمغول‌چون بشهر **اترار** رسید فرماندار آنجا بمال بازرگانان طمع‌کرده و آنان را دستگیر نمود و به خوارزمشاه‌گزارش دادکه آنها جاسوسند و احتمال هم میرود که راست گفته باشد . وی کسب تکلیف نمود و خوارزمشاه‌هم فرمان داد تا بازرگانان را بقتل برسانند . فرماندار مزبور فرمان‌بالارا اجراکرد . چنگیزخان‌که شاید قبلاهم بتحریک **ناصر**خلیفه عباسی‌که شرح آن‌در فصل‌گذشته بیان‌گردید مترصد بهانه‌ای‌برای سرکوبی خوارزمشاه بود،ازموقع استفاده‌کرده سفیری بدربار خوارزمشاه فرستاد تافرماندار خوارزم راتسلیم‌نماید، یامنتظر جنك باشد. سلطان محمدکه ازفتوحات خود مست نخوت و غرور بود سفیر چنگیز راکشت وبدین‌ترتیب آتش‌نفاق‌رادامن‌زد، درسال **۶۱۶** هجری‌درست‌یکسال بعدازآنکه**چنگیزخان** تصمیم بجنگ باخوارزمشاه راگرفته بود. سیل انهدام وبرباد دهنده‌ای بحرکت درآمد و بطرف ماوراالنهر سرازیر‌گردید . **سلطان محمد** باچهارصد هزارتن لشگر بمبارزه با چنگیز آمده‌بود ولی در بین ناحیه **اوش** وسنگراز **جوجی**‌پسرارشد چنگیز باتلفات زیاد

شکست خورد. سلطان‌محمد پس‌از این شکست، سخت، ابتکاررا بدست دشمن‌داده ومصمم گشت ازمواجهه بالشگر مغول احتراز نموده بجای‌آنکه شهرهای عمده کشور خود را سنگر بندد پیش خود تصورمیکرد مغولها همینکه مقداری غنیمت گرفتند . از حمله بشهرهای مستحکم خودداری نموده وباغنائم بکشور خودمراجعت مینمایند. این‌نقشه غلط زمینه خوبی برای حمله بدست چنگیزخان داد زیرااو حالا میتوانست با فراغ بال لشگریان خود را تقسیم و دسته بندی‌کرده بدون اینکه بیم روبروشدن بایك سپاه سنگین دشمن‌را داشته‌باشد هرکدام رااز یك‌طرف روانه حمله بیك‌شهر نماید.

چنگیز دوپسر خود **جغتای** و **اوگتای** رامأمور تسخیر **اترار** نمود. جوجی پسر دیگرش‌ابتدا خوارزمشاه‌راشکست‌داده سپس‌ازآنجا بطرف شمال متوجه‌شد ویك سپاه‌پنجهزار نفری نیزمأمور تسخیر **خجند**گردید . چنگیز خود نیز بهمراهی پسرکوچکش **تولی** با قشون اصلی روانه تسخیر بخارا شد. محاصره اترار مدت شش ماه طول‌کشید وچون حاکم شهرمیدانست چنگیز انتقام سفرای خودرا ازاو خواهدکشید تا آخرین لحظه پایداری‌کرد ولی چون بالاخره از سلطان جبان وبزدل خیوه باوکمك نرسید با وجود ابراز شهامت و شجاعت مأیوسانه اهالی، شهر بتصرف دشمن درآمد وحاکم آنرازنده دستگیر وبحضورچنگیز آوردند چنگیز فرمان داد نقره را داغ‌کرده درگوش وچشم اوبریزند .

شهر **بخارا** نیز بباد چپاول وغارت‌رفت وبعدطعمه حریق شد وتلی‌ازخاکستر گردید، پس‌ازفتح‌بخارا چنگیز عازم‌سمرقند شد،این شهراستقامتی بخرج نداد وتسلیم شده‌موردهجوم و غارت لشگریان مغول واقع گردید ودرواقع درشهر **سمرقند** پس‌ازحمله‌مغول دیگر کسی باقی نماند .

تعقیب سلطان محمد خوارزمشاه

علاءالدین محمد بزدل، از **سمرقند** بطرف **بلخ** فرارکرد وقصد داشت به **غزنه** پناهنده‌شودولی درراه ازاین‌خیال‌منصرف شدوراه **نیشابور** رادر پیش گرفت. **جلال‌الدین خوارزمشاه** پسرشجاع‌و دلاورا وعبث‌التماس کرد که باواجازه داده شوددر مقابل **سیحون** بالشگر مغول روبروشود ، اوبا یك‌حرارت جوانمردانه‌ای فریاد میکرد وبه پدرش میگفت که‌برای احتراز ازدشنام ونفرین رعایاهم شده‌لازم‌است بامغول مبارزه‌کنیم زیراآنهاخواهند گفت‌که ایشان تا حالا بواسطه مالیات و باج و خراج سنگین در فشارمان گذاشته بودند، و اینك‌که روز بلا و مصیب است ما را ترك گفته به‌تاتارهای وحشی ودرنده میسپارند . ولی علاءالدین محمد زیربار نرفت نه‌خود جنگید ونه اختیار لشگر رابدو سپرد، وهمینکه شنید مغولهااز سیحون گذشته‌اند از **نیشابور** واز همان خطی‌که **داریوش‌سوم** آخرین پادشاه سلسله هخامنشی‌ازجلو اسکندرمقدونی فرارکرده بوداز جهت مقابل فرارکرد وپس‌از گذشتن ازشهرهای **دامغان** و **سمنان** و **ری** به **قزوین** رسید .

چنگیز از **سمرقند** دودسته قشون‌که هریك مرکب ازده هزارنفر بودبدنبال سلطان محمد خوارزمشاه فرستادنام سرداران دودسته‌قشون فوق‌الذکر **جبه و سبتای (سوباتای)** بود آنها دستور داشتندکه اورا تعقیب نموده ودستگیر سازند.

در **جهانگشای جوینی** درباره حمله بشهرهای **قومس** چنین نوشته شده است: (سبتای ازراه **قومس** بشتافت وچون **بدامغان** رسید مهتران ایشان پناه **بگردکوه** بردند، جماعتی رنود بماندند، بایلی رضا ندادند شبهنگامی بیرون آمدندو بردر حصار کوشش کردند و از هردو جانب معدودی چند کشته شدند. و از آنجا **بسمنان** رسیدند در **سمنان** بسیار خلق بکشتند ودر **خوار ری** همچنین، وچون **بری** رسیدند. قاضی با جمعی از اعیان پیش‌آمد وایل شد [1]

بالاخره قشون **جبه** و **سبتای** درری بیکدیگر پیوسته وآن شهررا قتل‌عام نمودند.

سلطان محمد که دراین موقع در **قزوین** بوددر آنجا در صدد مبارزه بامغولها برآمد ولی درحینی که مشغول گردآوری لشکر بود، خبرسقوط **ری** منتشرشد. دراینجاروحیه ضعیف ووحشت زیاده ازحد سلطان در لشگریانش نیز تأثیر کرده همگی متفرق گردیدند و سلطان بعد ازاینکه نزدیك بودبدست مغولها اسیرشود ازراه **گیلان بمازندران** فرارکرد و ازآنجا بوسیله کشتی **بجزیره آبسکون** [2] در **دریای خرر** رهسپار گردید، خوارزمشاه دراین موقع سخت مریض بودوقتیکه خبررسید که لشگریان مغول در **لاریجان** قلعه‌ای را که پناهگاه حرم وفرزندان او بود تسخیر کرده و پسران کوچك او را کشته و دختران و خواهران اورا باسیری نزدچنگیز که درحوالی **طالقان** توقف داشت برده‌اند. تاب این همه مصائب رانیاورده درشوال سال **۶۱۷** درهمانجا جان سپرد واز خود نامی خیلی ننگین بیادگار گذاشت ،وکشورایران یك سره موردتاخت وتاز قوم وحشی و درنده مغول واقع گردید. اکنون نوشته **یاقوت حموی** جغرافی‌دان عالی‌مقام اسلامی راکه در اینموقع از جلولشگریان مغول بامخاطرات زیادخود رابسلامت به **مرو** رسانیده است، و گوشه‌ای از فجایع این‌قوم وحشی‌را میرساند برای خوانندگان بیان‌مینماید، وی‌عدهٔ علماء ودانشمندان ونویسندگان وکتابخانه‌های **مرو** راتوصیف میکند ودرباره مردمان‌آن بایك جوش وخروش غریبی فریادمیزند ومیگوید (بچه‌های‌آنان همچون مردان. جوانانشان قهرمان ،وپیرانشان امام‌بودند) پس‌ازاین اوبه این‌شرح زاری وسوگواری میکند (کفارمغول وآن اهریمنان‌دیو سیرت به خانه‌های شهرریختند وتمامی مردم راپایمال. قصوروعمارات شهررا چون خطوطی که ازصفحه تاریخ‌محوشود محوونابود ساختند، وآنهارا به‌لانه‌های جغدوکلاغ مبدل نمودند بطوریکه جز ناله بوم‌وطنین بادصدائی ازآن ویرانه‌ها شنیده نمیشد)!

ابن اثیر شماره کشتگان **مرو** را هفتصد هزارو **جهانگشای جوینی** بیش از این قلمدادکرده است، **تولی** پسر**چنگیز** ازویرانه‌های سوخته **مرو** به **نیشابور** رفت اهالی نیشابور دراین‌موقع آماده دفاع‌شده سه هزار سنگر برای‌پرتاب کردن زوبین وغیره در دور شهرساختند وپانصد منجنیق کارگذاشته‌بودند، مغولها هم‌درمقابل، وسایل‌قویتری برای‌تسخیر شهربکاربردند وشهررا بقهر وغلبه‌گرفتند وتمامی جانداران حتی **سگ و گربه** راقتل عام کردند، برای اینکه ازاین‌فتح‌نمایان خودشان یادگارمخوف ودهشتناکی باقی‌گذارده‌باشند

۱ــ جهانگشای جوینی صفحه ۱۱۵

۲ــ طبق نظریه مرحوم دهخدا درص ۲۷الف لغت نامه دهخدا این جزیره را در حال حاضرآب گرفته است.

منارەهائی ازکله کشتگان بنا کردند. کلیه ابنیه وعمارات راکوبیده وباخاك یکسان نمودند، ازجمله چنگیز قبل ازاینکه ازهندبطرف شمال حرکت کند حکم دادکه اسراء مقدار زیادی برنج برای مصرف قشون پاك کنند. بعد ازاینکه آن تیره بختان از این کارفارغ شدند همه آنان رابقتل رسانیدند.

جلال‌الدین خوارزمشاه

چنگیزخان امپراطوری عظیمی راکه بنیان نهاده بودبین چهار پسرخود تقسیم کرد و پسرسومش **اوگتای خاقان**، یعنی خان اعظم تعیین گردید. دوسال، بعدازمرگ چنگیزخان شورائی از بزرگان بریاست **اوگتای قاآن** تشکیل گردید و تصمیم گرفته شدکه برای خاتمه دادن بعملیات کشورگشائی سه اردوتهیه وهرکدام بطرفی فرستاده شوند. اول ازهمه نسبت به اعزام یك اردوی سی‌هزارنفری تحت فرماندهی **جرماغون** جهت حمله به سلطان جلال‌الدین وسرکوبی قطعی او به ایران اقدام گردید.

سلطان جلال‌الدین فرزند دلاور **سلطان محمد** خوارزمشاه بعداز اینکه خود را بوسیله‌شنا در**رودسند** ازچنگ‌چنگیزخان نجات داد. باقیمانده‌سپاهش راتاحدود دوهزارنفر جمع کرد و**بهند** رفت، درآنجانیزچون وضع‌را مساعد ندید در سال **۶۲۰ هجری** بایران آمد وازراه **کرمان** به **فارس** رفت، **اتابك سعد** ابتدا بااو بدرفتاری نمود ولی بعداً او رابدامادی خودبرگزید. مغولان وقتیکه ازقسمت ایران شمالی کناره گرفتند برادرکوچکتر **جلال‌الدین** موسوم به **غیاث الدین**، **خراسان**. **مازندران**. **قومس**. **ری** و **اراك** رابتصرف درآورد ولی‌بواسطه سستی‌وبیحالی وعیاشی وهوسرانی، مردی نبودکه بتواندان بلاد نیمه خراب رامرمت واصلاح کند، بنابراین قشون از او سربرتافته تحت لوای برادر ارشدش جمع‌شده‌ودرسلك متابعانش درآمدند، چون‌اونیزدراینوقت پادشاه‌ولایات شمالی‌ایران بود، **غیاث الدین** ناچار ازوی اطاعت نمود. **جلال‌الدین** پس از تحکیم مبانی قدرت خودبعنوان **شاه‌خوارزم** عازم جنگ با **خلیفه ناصر**دشمن پدرش گردید وقشون‌خلیفه‌را درکمینگاهی شکست‌داد وفتح قاطعی ازاین‌راه حاصل‌نمود ودشمن را مغلوب وتا دروازه‌های پایتخت تعقیب‌کرد، ولی برای گرفتن **بغداد**کوشش نکرد و بطرف شمال روانه شد و **آذربایجان**رااشغال نمودوسال بعد قلمرو **اسماعیلی‌ها** راباباد قتل‌وغارت دارد ونیزقوای مغول را در**قومس** و**دامغان** مغلوب ساخت، مغولان بعداز این‌شکست باعده خیلی‌زیادتری ظاهرگردیده وعده‌کمی از سپاهیان ایرانی را که مأموریت اکتشافی داشتند تا **اصفهان** مرکز اردوی **جلال‌الدین** تعاقب نمودند، نیروی مغول که ازپنج لشگرترکیب یافته بود، برآن شدکه شهررا محاصره کند ولی‌سلطان ازشهرخارج شده مصمم گشت که درصحرای باز بامغولان پیکارنماید، هرچند **جلال‌الدین** رابرادرش **غیاث الدین** درمیدان جنگ تنها گذارده پی‌کارخویش رفت معذالك این‌سربازمتهور وبی‌باك سرگرم جنگ بادشمن گردید و قشون مغول رامغلوب ساخته تا**کاشان**آنها را راند. **جلال‌الدین** چنین‌پنداشت که جنگ‌را برده است ولی‌وقتی‌که بنای پیشروی‌راگذاشت یکدفعه مورد حمله یکدسته ازلشگریان زبده

مغول که در کمین گاهی پنهان بودند واقع شد وآنها جناح چپ اورا شکست دادند. جلال الدین مردانه جنگ و گریز کرده تا بالاخره دروسط جمعیت دشمن ، راهی بازکرد و روبهزیمت نهاد، وی درچند جا با لشگریان مغول جنگ تن بتن نموده و حریفان خود را بقتل رسانید، جلال الدین در سال ۶۲۸ هجری در موقعی که در **صحرای مغان** در انتظار جمع آوری سپاهیان متفرق و پراکنده خود بود، شبانه مورد هجوم لشگریان مغول قرار گرفت ولی جان بسلامت برد. و بعد از این واقعه نقشی که داشت فقط نقش یکنفر فراری بود . جلال الدین تا یکمدت **گنجه** را در تصرف داشت و بعد از اینکه چندین دفعه از دست مغولان جان بدر برده بود بدست یکنفر از ایلات کرد که در پی لخت کردن فراریان بود بقتل رسید. و بدین ترتیب حیات یکی از شجاع ترین و متهورترین وجسورترین سربازان نامی ایران خاتمه یافت .

خرابی دامغان بدست فرقه اسماعیلیه

بعد از مرگ **اوگتای قاآن**، بیوه اش، **ارغون** را حاکم ولایات غربی **سیحون** نمود، در حکومت ارغون مالیاتهائی که در ابتدا با نظر مترجم مسلمانش گرفته میشد، فوق العاده سخت وغیرقابل تحمل بود **جوینی** در ضمن بیان احوال **شرف الدین خوارزمی** که از جانب **ارغون** حکومت **خراسان** را داشته دروقایع سال ۶۴۲ هجری چنین آورده است :

شرف الدین از **ری** کوچ کرد و درمقدمه کس فرستاد و مالی برارباب **دامغان** حکم کرد. بیش از طاقت ایشان، محصلان چون آنجا رسیدند . زنان و مردان را بسینه و پای میاویختند تا کار بعجز و اضطرار رسید . بملاحده توسل جستند، و **دامغان** بدیشان دادند ، و ملاحده **بدامغان** آمدند ، وجمعیرا بکشتند و اکثر آنانرا **بقلعه گردکوه** بردند و آب برحصار بستند، وباره آن را باکوچه یکسان کردند، وغله کشتند، وهمچنین دیه و خانه‌ها را ویران کردند و **آمل** و **استرآباد** و **کبود جامه** هم براین منوال بود ،

هلاکوخان مغول

بعد از مرگ **اوگتای قاآن** فرزندش **کیوك خان** مدت یکسال حکومت داشت . بعد از کیوك خان **منگو** بن **تولی خان** بن **چنگیزخان** به قاآنی منتخب گردید . درجلوس او تصمیم به دواردو کشی بزرگ گرفته شد، یکی از آنها بریاست برادر کوچکترش **هولاکوخان** که بعدها سلسله ایلخانان را تأسیس کرد . **بایران** اعزام گردید . (۶۴۹ هجری) بدین ترتیب هولاکو با سپاه زبده چنگیزی روانه گردید، ودستور داشت که ملاحده **(اسماعیلیه)** را قلع وقع کرده ونیز خلافت را براندازد، این شاهزاده مغول زیاده از حد معمول به تأنی وآهستگی راه پیمود تا بعد از سه سال طی طریق بحدود مأموریت خود رسید.

دراین زمان **علاءالدین محمد** وسپس فرزندش **سیدنا** موسوم به **رکن الدین** که طفلی نه ساله بود برفرقه اسماعیلیه ایران ریاست داشت، **هولاکوخان** از **خواف** و **تون** بقلاع اسماعیلیه که درآن موقع فاقد قشون صحرائی بود ، شروع به حمله نمود. و پس از گرفتن چند قلعه با پنجهزار سوار و پنجهزار پیاده بپای قلعه **گردکوه دامغان** که یکی از

قلعه‌های مستحکم فرقه اسماعیلیه بود رسید . هلاکوخان دستور داد اطراف قلعه و پشت سر سپاهیان خندق گودی بکنند تا راه ازجلو وعقب بسته شود. امامحصورین قلعه مقاومت مینمودند وشب نهم شوال سال **۶۵۱** هجری برلشگریان مغول تاخته و بیش‌از صد نفر از آنان را کشتند مقارن این‌احوال محاصره شدگان **گردکوه** به **علاءالدین محمد** پادشاه ملاحده خبر دادند، که درقلعه وبا افتاده وبهمین علت نزدیك است قلعه ازدست برود. علاءالدین یکصد و ده نفرفدائی بکمك فرستادکه جزیکنفر بقیه سالم بقلعه رسیدند .دراینموقع آب در**گردکوه** چنان نایاب شده بودکه تنی‌چند ازمبتلایان به وباآب حنای پای دختر یکی از بزرگان را که شب عروسی شسته بودخوردند ، وتصادفا بهبودی یافتند ، بدین تجربه مقدار زیادی حنا جهت معالجه طلبیده وهمگی بکاربردند واغلب شفا یافتند .

هلاکوخان موفق‌به فتح قلعه مستحکم **گردکوه** نشد و به یك رشته جنگهای‌متوالی علیه این فرقه پرداخت و در ذیقعده سال **۶۵۴** هجری رکن‌الـدین **خورشاه** پادشاه اسماعیلیان راکه در قلعه **میمون‌دز** بود وادار به تسلیم‌کرد و **قلعه الموت** را نیز فتح نمود، لشگریان مغول پس از تسلیم شدن خورشاه همه بستگان اوراکه میان **ابهر وقزوین** میزیستند ازکودك گهواره تا مردکهن سال کشتند، ولی‌ساکنین قلعه **گردکوه ولمبه‌سر** تا سه سال همچنان مردانه از خود دفاع مینمودند ، خورشاه بعداز چندی بمیل‌خود عازم خدمت **منکوقاآن** شد ولی سلطان مغول اورا نپذیرفت ، وی‌هنگامیکه برای وادر نمودن مدافعین گردکوه به تسلیم، بطرف **دامغان**میآمد بدست‌چند نفر از مغولان‌که همراهش‌بودند کشته شد و بدین ترتیب تسلط صدوهفتاد وچندساله این فرقه در ایران بپایان رسید .

هولاکوخان با راهنمائی **خواجه‌نصیرطوسی** در سال **۶۵۶ ببغداد** تاخت و آنجارا فتح نموده و **المستعصم بالله** آخرین خلیفه عباسی را دستگیر و اعدام نمود .

ارغون‌خان

بعد از **هولاکوخان** فرزند ارشدش **اباقاخان** بجای وی نشست و بعد از ۱۷ سال سال سلطنت در سال ۶۸۰ هجری بدرود حیات‌گفت . بعد از فوت‌آباقاخان دونفر رقیب نامزد سلطنت بودند ، یکی برادرش **تکودار**که بمناسبت قبول اسلام نام **احمد** را نیز گرفته بود ودیگری پسرش**ارغون** . بیشترامرای مغول اولی راترجیح داده و اورابسلطنت برگزیدند و بلقب سلطان **احمدتکودار** بتخت سلطنت نشست . هر چند مسلمین از اسلام آوردن تکودار خشنود بودند . برعکس مغولها ناراضی بودند و بالنتیجه در سال **۶۸۲** هجری توطئه بزرگی از امراء و اعیان مغول بر علیه سلطان احمد تکودار بظهور رسید ، ارغون نیز در این شورش شرکت داشت، بهمین جهت درصفر سال **۶۸۳** هجری جنگ‌سختی بین **ارغون و امیرالیناق** سردار معروف سلطان احمد تکودار در حوالی **قزوین** روی داد [1]

---

۱ ــ دراین جنگ بودکه به شیخ علاءالدوله سمنانی عارف بزرگ قرن‌هشتم‌هجری که از مقربان خاص ارغون بود جذبه‌ای دست داد وازدستگاه سلطنت‌کناره جسته‌و بسمنان آمده و در سلك صوفیان در آمد

ارغون دراین جنگ شکست خورد و بطرف **سمنان** و **دامغان** و **بسطام** عقب نشست ودرپایان **بکلات نادری** پناهنده شد ، **امیرالیناق** در حین تعقیب او آبادیهای بین **قزوین** و**دامغان** را غارت و خراب کرد . سلطان احمد تکودار در روز ۱۸ ربیع الاخر سال ۶۸۳ هجری طبق توطئه سرداران مغول بقتل رسید وبجای او **ارغون** به پادشاهی برگزیده شد .

اولین اقدامی که ارغون خان پس ازوصول باریکه سلطنت نمود آن بود که پسر خود **غازان خان** را بحکومت **خراسان** ، **مازندران**، **قومس** . **ری** و **قم** منصوب نمود .

از جمله وزراء ارغون خان ملک **جلال الدین مخلص سمنانی** است که بعدازشهادت **شمس الدین محمد صاحب دیوان جوینی** در سال ۶۸۳ هجری منصب وزارت یافت و مدت پنجسال بدین کار اشتغال داشت . **ارغون خان** هفت سال در ایران سلطنت نمود، ودر سال **۶۹۰** هجری بدرود حیات گفت

غازان خان

بعد ازارغون، برادرش **گیخاتو** جایگزین اوشد ولی بعد از سه سال وهفت ماه به تحریک **بایدو** نبیره **هلاکوخان** بقتل رسید (۶۹۴ هجری) پس از **گیخاتو** ، **بایدوخان** به سلطنت نشست وی نیز بعد از هشت ماه بحکم **غازان خان** کشته شد .

جلوس **غازان خان** (۶۹۴ هجری) ابتدای تجدید حیات و استقلال سیاسی ایران میباشد این پادشاه هنگامی که زمام امور دولت را بدست گرفت جوانی ۲۴ ساله بود . در سن ۱۰ سالگی پدرش **ارغون** اورا در تحت اتابکی و پیشکاری **امیرنوروز** حکمران **خراسان** کرد ، چون غازان خان در زمان پدرش ارغون به دین اسلام گرویده بود ، پس از جلوس به سلطنت به **امیر نوروز** دستور داد کلیساها و بتخانه های تبریز را خراب نماید و بهمین جهت امرای مغول نیز بجای کلاه های مغولی همه عمامه بسر گذاشتند باهمه این احوال عده زیادی از شاهزادگان و امراء مغول عمل غازان را نپسندیدندودرمقام مخالفت بر آمدند در ابتدای حکومت **غازان** شورشها و دسائسی بظهور پیوست که همه بی نتیجه و عقیم ماند و بشدت جلوگیری شد ، در اثنای یکماه بنا بقول **صاحب حبیب السیر** بیش از ۵ نفر از شاهزادگان و سی وهفت نفر از امراء مغول بحکم **غازان** و **امیرنوروز** بقتل رسیدند [۱] عاقبت امیرنوروز نیز موردسوءظن سلطان واقع شد نوروز قبلا از موضوع باخبر شده بهرات گریخت ولی درپایان گرفتار گشته و بقتل رسید غازان خان به اصول مذهب شیعه تمایل زیادی داشت و بحرم حضرت سیدالشهدا در **کربلا** و امام رضا در **مشهد** . هدایا و نذرها و موقوفات بسیاری تقدیم کرد .

خرابیهای غازان در قومس

غازان خان در مراجعت از جنگ با سپاهیان نوروز قسمتی از **دامغان** مخصوصا آبادی قدیمی **مایان** راخراب کرد . شرح این واقعه در تاریخ **غازانی** عینا چنین است:

---

۱ ــ حبیب السیر جلد ۳ جزء اول صفحه ۸۱

وچون **غازان** به **بسطام** رسید روزی مقام فرمود چه خوانینی آنجا بودند ، واز آنجا **بدامغان** توجه نمود و پیش از آن **ابیشقا** برادر **الادور** را برسالت و بندگی ارغون‌خان فرستاده بود و اوچون واقعه شنیده بود ، در دامغان توقف نموده و تمامت‌اهل **دامغان** از شهر برخاسته بودند ، و بعضی باتفاق **شاه یلدوز** که والی **دامغان** بود **بگرد کوه** رفته، بعضی بحصار **دیه مایان** که‌جائی محکم است . از آن جهت **ابیشقا** باز گردیده و به **بسطام** به بندگی رسید و حال مردم دامغان عرضه داشت ، وچون‌رایات همایون**بدامغان** نزول فرمود هیچ آفریده پیش نیامده و ساوری وعلوفه و ترغوترتیب نکرده بودند . **غازان خان**سخت غضب فرمودوچون اکابر و اعیان آنجا در **حصارمایان** بودند ، فرمود تا بیرون آیند ، ابانمودند و بمحاصره آن فرمان شد ، بعداز سه‌شبانه روز جنگ امان خواستند و بایلی در آمدند ، و مالی بسیار از نقدو جنس بدادند ، و جهت لشگر تغار و گاو وگوسفند بدادند ، غازان‌خان از غایت عاطفت ومرحمت‌گناه‌آن مجرمان ببخشید و فرمود تاحصار را خراب‌کردند و بعد ازجلوس مبارك فرمان شد تا آبادان‌کردند وبعد از آن بجانب **سمنان** روان شدند ۱

الجایتو و ابوسعید ایلخان

بعد از مرگ **غازان، الجایتو** پسر دیگر **ارغون** بسلطنت رسید (۷۰۳ هجری) و ملقب به **الجایتو محمد خدابنده** گردید **رشیدالدین فضل‌اله همدانی** صاحب **جامع‌التواریخ** وزیروی بوده است .

از جنگهای مهم الجایتویکی فتح **گیلان**است‌که در اوایل تابستان سال ۷۰۷هجری روی داد ودیگری تسخیر **هرات** بودکه در اواخرهمان سال بوقوع پیوست .

سلطان‌محمد خدابنده درسال ۷۱۵ هجری درشهر **سلطانیه** در اثر حمله شدید **نقرس** در سن ۳۵ سالگی درگذشت و بعداز او فرزندش **ابوسعید** که درهنگام فوت پدردر **مازندران** بود در دوازده سالگی بسلطنت برگزیده شد ، دراین زمان**امیر چوپان** منصب امیرالامرائی‌داشت و **خواجه علیشاه** را باتفاق **خواجه رشیدالدین فضل‌اله** کماکان بر امر وزارت‌گماشت ، در آن وقت بین این دو وزیر رقابت و خصومت پیدا شد که ناگزیر لازم‌آمد یکی از آن دوازمیان برداشته شود ، و قرعه این‌فال بنام**رشیدالدین** افتاد و بالاخره بقتل رسید و خانه و املاك او غارت شد و بستگانش بانواع زجر معذب گردیدند.

درابتدای سلطنت **ابوسعید، تیمور تاش** فرزند **امیر چوپان** در آسیای صغیر طغیان نمود و خود را **مهدی موعود** نام داد ، لیکن پدرش او را مغلوب ساخت . ولی **ابو سعید** ازگناه اودرگذشت‌و برای‌مرتبه‌دوم اورا بحکومت منصوب نمود ، در این‌موقع ابوسعید فریفته حسن‌و جمال **بغداد خاتون** دختر **امیرچوپان** که او را برای یکی از نجبای مغول بنام **حسن جلایر** تزویج کرده‌بودندشد وامیرچوپان از تقدیم دختر به سلطان

۱ــ نقل ازتاریخ غازانی

امتناع ورزید وبااین عمل ملالت خاطرسلطان‌عاشق رافراهم نمود.

ابوسعید بعد ازاین مصمم شدکه **چوپان** وچوپانیان رایکسره نابود نماید امیرچوپان که ازقصد سلطان آگاهی یافت، نخست **رکن‌الدین صائن** وزیر راکه علیه وی نزدسلطان دسیسه مینمود بقتل‌رساند سپس‌لشگریان خود راکه عددآنها به هفتادهزارمیرسیدجمع‌آوری نمود و از ماوراءالنهر بمغرب حرکت کرد، اول بمشهد و پس از آن **بسمنان** ورود نمود و در آنجا **شیخ بزرگ علاءالدوله سمنانی** را که از مشایخ کبار صوفیه و مورد احترام ابوسعید بود بمیانجیگری نزد سلطان فرستاد لکن ابوسعید از **شیخ علاءالدوله** درخواست نمودکه ازاین میانجیگری صرفنظر نماید. **امیرچوپان** پیوسته پیش میآمد تا اینکه بفاصله یکروز راه بمقر ابوسعید رسید، تااینجا جریان امور بروفق مراد بود. ناگهان بعضی ازامراء مهم‌با سی‌هزارتن او را رهاکرده بسلطان پیوستند، ازاین پیش آمد نکثی دراحوال امیرچوپان روی داد ورو بعقب نهاد، پس ازورود به **ساوه** به **طبس** شتافت، متابعین اوپیوسته اورا ترک میکردند تااینکه عاقبت هفده تن‌با او بیشترنماندند، در آنجا مصمم شدبه **هرات** نزدملک **غیاث‌الدین کرت** پناهنده شود ولی پادشاه هرات بااو غدرنموده وی وسرکردگان عمده اورا خفه‌کرد.

دردوره حکمرانی **ابوسعید** کاری‌که قابل ذکرباشدنیست، اوبدون اینکه از خود اولادی بجای‌گذارد ازدنیا رفت وکشور را بحال اختلال واغتشاش‌گذارد (**۷۳۶** هجری) **ابن بطوطه** درسفرنامه‌خودتصریح میکندکه ابوسعیدرا **بغداد خاتون** دختر **امیرچوپان** مسموم نموده است.

اشاعه مذهب اسلام در کشمیر

خواجه عبدالحمید عرفانی درکتاب **ایران صغیر** یا تذکره شعرای پارسی زبان‌کشمیر درباره اشاعه‌مذهب اسلام در **کشمیر** می‌نویسد:

دراواسط قرن هشتم‌هجری **سید میرعلی‌همدانی** باتفاق **سید تاج‌الدین سمنانی** و**سید حسین سمنانی** پسران دائی‌اش و**سید مسعود** و**سید یوسف** وتقریباً **۷۰۰** نفراز سادات ایرانی برای تبلیغ مذهب اسلام بکشمیر مسافرت‌نمودند، ازهمراهان شاه همدان عده زیادی درخاک‌کشمیر ساکن گردیدند وبیشترسادات کشمیر ازاحفاد واولاد آنها میباشند. **سید تاج‌الدین** سمنانی ودونفر ازمریدان و همراهانش در شهر**سریناگار** محله شهام‌پور مدفون هستند، برادر سید تاج‌الدین سمنانی سید حسن سمنانی در یک مقبره نسبتاً زیبائی نزدیک اسلام‌آباد درحدود **۶۰** کیلومتری سریناگارمدفون است.

نهضت سربداران

همانطوریکه دربخش گذشته بیان گردید. **پس ازمرگ ابوسعید (۷۳۶هجری)** فرزند ذکوری ازوی بجانماند و ایلخانی که قدرت وی در سراسرکشور بسط یافته شناخته شده باشد، وجود نداشت، دستجات نیرومندی از حکام‌محلی بخاطر کسب قدرت با یکدیگر درمبارزه بودند، یکی‌ازدستجات اعیان‌لشگری وصحرانشین مغول وترك که **امیرارغونشاه** ازخاندان **جانی‌قربانی** وقبیله مغولی**اویراتها**دررأس‌آن‌قرارداشت.**طوغای تیمورخان** راکه از بازماندگان **اوتچی‌گین** برادر**چنگیزخان** بودبه ایلخانی شناخت ودر**خراسان غربی وگرگان** مستقرشد، ولی باضعف قدرت وملوك‌الطوایفی این‌زمان اعیان لشگری‌و صحرانشین مغول وترك درناحیه‌های فوق تسلط سیاسی خویش راحفظ‌کردند .قدرت یاسای چنگیزی وسنتهای‌کشورداری مغولان واسلوبهای سبعانه بهره‌کشی فئودالی در ممالکی‌که سلاله‌های مغولی‌نژاد برآنها حکومت میکردند محفوظ ماند . دراین سالها بودکه براثر خروج وقیام‌مردم‌خراسان غربی‌شالوده دولت**سربداران**پخته شد. **پطروشفسکی** نویسنده نامبردار شوروی دررساله نهضت سربداران منیویسد : ۱

درقرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی)خروج‌سربداران‌ازلحاظ‌وسعت‌بزرگترین واز نظر تاریخی مهمترین ، نهضت آزادی بخش خاورمیانه بود و بلاتردید تأثیرحتمی در جنبش‌های دیگر(که ازلحاظ وضع اجتماعی شرکت‌کنندگان و هدفهای سیاسی همانندآن بود) داشته است، ازآن جمله نهضت **سادات مازندران** در سال **۷۵۰** هجری .**گیلان** در سال **۷۷۲**هجری.**کرمان** در سال **۷۷۵** هجری .سمرقند وحوزه رود زرافشان درسال**۷۶۷** هجری ونهضت**حروفیون**درایران وآذربایجان درنیمه‌آخرقرن هشتم هجری وقیام مردم **خوزستان** در سال **۸۴۴** وسالهای بعد وغیره علائم خویشاوندی نزدیکی وجود دارد . پژوهندگان یا بالکل این‌نهضت‌هارا‌مطالعه‌نکرده یا چنانکه‌باید بررسی ننموده‌اند[۲] .درقرن هشتم هجری نهضتهای مردم ایران وکشورهای هم مرزآن بلباس دین و بویژه مذهب شیعه ومسلك تصوف ملبس بود.

درآخرین سالهای حکومت ایلخان **ابوسعید** نارضائی و غلیان افکار قشرهای پائین مردم روستا وشهر درخراسان بحد اعلارسیده بودوهم درآن زمان‌واعظی پدید آمدکه‌کوشید تانهضت ناراضیان را سازمان دهد وازلحاظ فکری‌آن را رهبری کند . بگفته مورخان قرن هشتم هجری واعظ مزبوریکی ازشیوخ صوفیه واز مردم مازندران‌بود بنام **شیخ خلیفه**، بنا بگفتهٔ **ابن بطوطه** وی شیخی رافضی (شیعه) بود ودرجوانی به تحصیل علم‌پرداخت وقرآن ازبرکرد وعلم منطق و علم‌الفراسة آموخت . سپس بمطالعه اصول تصوف پرداخت و مرید **بالوی زاهد** از شیوخ درویشان‌که در **آمل مازندران** بودگشت.خلیفه‌پاسخ مسائلی‌راکه

۱ــ نهضت سربداران تألیف‌پطروشفسکی ترجمه‌کریم‌کشاورز صفحه ٤

۲ ــ نگارنده‌مؤلف(رفیع)کلیه نهضتهای‌استقلال‌طلبانه قوم‌ایرانی‌رادرکتابی بنام (تاریخ نهضتهای ملی ایران)جمع‌آوری نموده است‌که درآینده نزدیکی در۳جلد طبع ونشرخواهدشد،

ناراحتش میکرد درسخنان وی نیافت و **بسمنان** نزد **رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی** که درآن‌عهد معروفترین شیخ دراویش ایران بود رفت .

شیخ علاءالدوله روزی از خلیفه پرسید که وی پیرو کدامیك از چهار مذهب برحق تسنن‌است. خلیفه پاسخ داد : (**آنچه من میجویم از آن‌مذاهب، اعلاست**) شیخ‌مؤمن که طاقت شنیدن سخنان کفرآمیز این بی‌دین‌را نداشت **دوات** خودرا برسرخلیفه شکست[1] پس آنگاه خلیفه به **بحرآباد** نزد شیخ‌الاسلام **غیاث‌الدین هبةالله‌الحموی** رفت ولی از آنجا نیز مراد ومقصود او حاصل نشد و ترکش کرد.

خلیفه جویای چه‌چیز بود ؟ آیا گمگشتهٔ وی همان مسائل مربوط بعدالت اجتماعی و پیکار علیه بیدادکه بعد ها بدان پرداخت نبود؟ مورخان در این باره خاموشند . فقط این نکته محقق است که خلیفه از تعلیمات نامی ترین شیوخ صوفیه نیز راضی نبود و با ایشان اختلاف‌نظر داشت، چیزی نگذشت که وی به **سبزوار** رفت و لقب شیخ بر خود نهاد شهر سبزوار و ناحیه **بیهق** واقع در مغرب **نیشابور** که برای این تبلیغات برگزیده شده بود بهترین ومناسب‌ترین محل بود، روستائیان اطراف سبزوار و طبقات پائین مردم شهری از شیعیان متعصب و بالنتیجه مخالف قدرت موجود بودند . بگفته مورخان، **شیخ‌خلیفه** پس از ورود بسبزوار درمسجدجامع منزل کرد ، و بصدای بلند قرآن میخواند و وعظ میکردوعدهٔ کثیری شاگرد ومرید درگرداو جمع‌شدند . چیزی نگذشت که اکثر رروستائیان‌آن حول و حوش مرید شیخ‌خلیفه گشتند . بطوریکه **حافظ‌ابرو** نقل میکند :

جماعتی ازفقهای‌سنی اورا ازنشستن درمسجد منع میکردند و او بسخن ایشان‌التفات نمینمود . آن جماعت فتوی‌کردند ، که این چنین‌کس واجب‌القتل باشد یا نه ؟ اکثری از فقها نوشتندکه این نا مشروع است و چون بر نامشروع اصرار نماید و بنصیحت منزجر نشود بکشند .

فقهای سبزوار کوشیدند تا شیخ خلیفه‌را دستگیر کنند ، ولی در زدوخورد با پیروان وی کاری از پیش نبردند، پس‌دشمنان **شیخ‌خلیفه** تصمیم گرفتند اورا پنهانی بقتل رسانند. روزی صبحگاهان‌که شاگردان شیخ خلیفه بمسجد آمدند مشاهده نمودندکه استادشان را بیکی از ستونهای حیاط مسجد **حلق‌آویز** کرده‌اند . شکی نیست‌که شیخ را بقتل رسانیده بودند، ولی‌اولیاء محلی‌شایع کردندکه وی‌خودکشی کرده‌است ، تاریخ‌اینواقعه۲۲ربیع‌الاول **سنه۷۳۶هجری** بوده‌است .

یکی از شاگردان شیخ خلیفه **بنام حسن‌جوری** بعقل و درایت وقدرت ممتاز بود وی جوانی روستازاده بود از دهکده **جور** . حسن دوره مدرسه را با موفقیت بپایان‌رساند و بلقب مدرس مفتخر گردید و شیفتهٔ مواعظ شیخ خلیفه گشت و از القاب و تعلیمات سنیان چشم پوشید . **شیخ‌خلیفه** وی‌را به جانشینی خویش برگزید . **حسن‌جوری** پس ازمرگ غم انگیز استاد به **نیشابور** رفت و به تبلیغ تعلیمات شیخ خلیفه سرگرم شد و پیشرفت عظیم حاصل کرد ، چنانکه **میرخواند** میگوید (اکثر مردم کوه‌پایه **نیشابور**) در سلك

---

۱ نهضت سربداران تألیف پطروشفسکی صفحه۲۸

پیروان او منسلك گشتند[1]

شیخ حسن جوری کوشید تا پیروان خویش را متحد نماید و سازمان آنرا مرتب کند و ظاهراً بشکل مجامع درویشان در آورد . هر کس که دعوت او را قبول میکرد اسامی ایشان‌را ثبت میگردانید ومیگفت حالا وقت اختفاست و وعده میدادکه هرگاه اشارت شیخ شود و وقت ظهورفرارسد میبایدکه آلت حرب بر خود راست کرده‌مستعد کارزار گردند.)[2]

از این سخنان کاملا پیداست که هدف تبلیغات **شیخ‌خلیفه** و **حسن‌جوری** دعوت به خروج علیه اولیـای مغول و همدستان ایشان یعنی فئودالهـای بزرگ محلی بود، تبلیغ به خروج زیر لفافه صوفیگری صورت میگرفت و رنگ تشیع که مورد توجه عامه مردم بود داشت ، ولی یك تصادف که در قلمرو ایلخانان ترك و مغول از پیش‌آمدهای عادی‌بود، یعنی رفتار ناهنجار یك ایلچی مغول در دهکده ای کاسه صبر روستائیان را لبریز و انفجار و طغیانی راکه از مدتها پیش ماده آن رسیده بود تسریع کرد ، مورخانی که از این خروج خبر میدهند درجزئیات اختلاف‌دارند ولی‌جملگی‌متفق‌الرأیند که خروج در **قریه باشتین** از اعمال **بیهق** نزدیك **سبزوار** آغاز گشت،

مجمل فصیحی در باره واقعه قریه باشتین مشروح تر از منابع دیگر حکایت میکند و می‌نویسد که پنج ایلچی مغول در خانه **حسین‌حمزه** و **حسن‌حمزه** از مردم‌قریه‌باشتین منزل کردند و از ایشان شراب و شاهد طلبیدند و لجاج کردند و بی‌حرمتی نمودند . یکی از دو برادر قدری شراب آورد وقتی که ایلچیان مست شدند شاهد طلبیدند و کار فضیحت را بجائی رساندند ، که عورات ایشان را خواستند ، دو برادر گفتند دیگر تحمل این‌ننگ را نخواهیم‌کرد ، بگذار سر ما به‌دار برود ، شمشیر از نیام برکشیدند ، و پنج تن مغول را کشتند ، واز خانه بیرون رفتند وگفتند ما (**سربدار**) میدهیم . قیام بدین طریق آغاز گشت بگفته **حافظ ابرو** اکثر اهالی **قریه باشتین** مرید **شیخ‌حسن جوری** گشته بودند ، و بنابراین از مدتی پیش برای خروج آماده بودند ، بطوریکه مورخان مینویسند در اواخر سلطنت **سلطان‌ابوسعید** یکی از محترمان قریه باشتین بنام **امیرعبدالرزاق بن خواجه فضل‌الله باشتینی** که یکی از ملازمان **ابوسعید** بود مأمور جمع آوری مالیات ولایت **کرمان** شد ، نامبرده به‌کرمان رفت و پس از وصول مالیات آن‌ولایت کلیه وجوه‌دریافتی را صرف عیش‌ونوش خود نمود ، عبدالرزاق از این‌کار و عواقب آن مضطرب گردیده عازم قریه باشتین سبزوار گردید ، تا در آنجا املاك پدر را فروخته و بمیزان مالیات مذکور به ابوسعید تحویل نماید ، در بین راه خبر وفات ابوسعید بدو رسید ، نامبرده خرم شده و پنهانی در سال **۷۳۷** هجری بقریه باشتین وارد شد ، در این زمان بود که واقعه‌پنج ایلچی و **حسن‌حمزه وحسین‌حمزه** وقوع یافته بود ، عبدالرزاق با عزمی‌راسخ جانب‌روستائیان راگرفت و آنان را بخروج علیه مأموران مغول دعوت کرد ، گروهی از روستازادگان جسور مسلح شده **عبدالرزاق** را بخـاطر نیروی جسمانی و شجاعتش بسرداری خویش برگزیدند . قیام‌کنندگان نام (**سربداران**) را اختیار کردند . **علاءالدین‌محمدهندو**

۱ـ روضة‌الصفا میرخواند صفحه۱۰۸۳

۲ـ زبدة‌التواریخ حافظ‌ابرو

وزیرخراسان یکهزار سوار مسلح فرستاد تا دفع ایشان نماید ولی روستائیان آنانرا شکست داده ومنهزم ساختند، سپس قیام کنندگان عزم کردند کارهندو وزیررا نیز بسازند هندوی وزیر با سیصد مرد از **فریومد** یکی از قراء بین **شاهرود** و **سبزوار** به **استرآباد** که مقر **امیرشیخعلی** جانشین حاکم خراسان بود گریخت ، ولی **سربداران** در عقب او روان شده و خواجه را گرفتند و درحدود کوهسار **کبودجامه گرگان** بقتل رسانیدند . سربداران اموال و خزائن هندوی وزیررا تصرف کرده بین خود تقسیم کردند . در آن ایام نیروی جنگی سربداران عبارت بود از هفتصد نفر مرد مسلح، بگفته **ظهیرالدین مرعشی**[1] تمام آزردگان بسوی سربداران میگرائیدند .

چیزی نگذشت که سربداران شهر **سبزوار** مرکز ولایت بیهق را تصرف کردند، وسپس دیگر شهر های مجاور را هم تسخیر نمودند . سبزوار دژ محکمی داشت که **مرکز ستاد** سربداران و پایتخت دولت نوزاد ایشان گشت .

سربداران **جوین** ، **اسفراین** ، **جاجرم** ، **بیار** و **خجند** را مسخر کردند . **عبدالرزاق** خودرا امیرنامید و بقول **خواندمیر** (برمسند حکومت تکیه زد وخطبه وسکه بنام خویش فرمود) ومراسم مذهب شیعه معمول گشت.

بگفتهٔ **دولتشاه** ، **عبدالرزاق** در ماه صفر سال **۷۳۸** هجری بدست برادر خویش **وجیه الدین مسعود** بقتل رسید و سربداران برهبری **وجیه الدین** مسعود لشگریان اعیان صحرانشین مغول و ترك و سران فئودال محلی راکه به مغولان پیوسته بودند تار ومار کردند، سپس با سه هزار نفر از سربداران که یکهزار نفر سوار و دو هزار نفر پیاده بودند ، در ظرف یکروز سه سپاه امیران ترك خراسان راکه بهفتاد هزار سوار پیاده بالغ میگشت شکست داده و منهزم ساختند **وارغونشاه جانی قربانی** امیر **خراسان** نیز از معرکه گریخت و بساحل **اترك** رفت(۷۳۹هجری) و حدود قلمرو سربداران ازمغرب **بدامغان** و از مشرق به **جام** و از شمال به **خبوشان** و از جنوب به **ترشیز** رسید[2] چندی بعد **طوغای تیمورخان** آخرین ایلخان مغول با سپاهی از صحرانشینان مغول عازم جنگ با سربداران شد . این پیکار با پیروزی کامل سربداران پایان یافت . سپاهیان ایلخان پراکنده شدند و با خود ایلخان هزیمت یافتند . پس از آن بعضی از مالکان خراسان مطیع **وجیه الدین مسعود** شدند و بحلقه مریدان شیخ جوری که در آن زمان باوجیه الدین همکاری نزدیك داشت و بنام رئیس مذهبی خوانده میشد درآمدند ، پس از این فتح نمایان سربداران کوشیدند تا قدرت خودرا در سراسر خراسان بسط دهند بهمین جهت با ده هزار مردجنگی عازم جنك با **معز الدین حسین کرت** ملك هرات شدند و در روز ۱۳ صفر سال **۷۴۳**

۱ــ تاریخ طبرستان و رویان ومازندران صفحهٔ ۱۰۴

۲ــ نهضت سربداران تألیف پطروشفسکی صفحهٔ ۴۷

هجری در دوفرسنگی **زاوه** بین ایشان و لشگریان **ملک معزالدین حسین کرت** جنک درگرفت .

هنگام کارزار نخست پیروزی با سربداران بود ولی در حین جنك ناگهان شیخ‌حسن جوری کشته شد و مرك وی سبب وحشت و هراس سربداران گردید ، صفوف ایشان بر هم ریخت وبالاخره شکسته و منهزم شدند، عده‌ای از ایشان باسارت ملك هرات درآمدند وی امر کرد که تمام اسیران را باستثنای **ابن یمین شاعر فریومدی** که شرح‌احوال‌وی‌درفصل **شاعران قومس** در این تألیف خواهدآمد و از **سربداران** متعصب بوده و در آن جنگ اسیر شده بود بقتل برسانند.

بگفته **ابن بطوطه** در آن ایام **سمنانیان** یعنی **امیرسمنان** نیز از سوی مغرب به سربداران حمله‌کرد و این خود پیروزی ملك هرات را آسانتر ساخت[1] در همین‌جنگ بود که **ابن یمین** نسخه خطی دیوان اشعار خودرا از دست داد، بعضی‌از مورخان نوشته‌اند که **شیخ‌حسن‌جوری** بدست **وجیه‌الدین‌مسعود** کشته شده‌است و بر اثر این‌شایعه‌دودستگی در جمعیت سربداران ایجاد شدکه تا پایان‌کار ادامه داشت و بطورکلی موجب‌عدم موفقیت قاطع آنان درایران گردید .

پس از این شکست سربداران،دیگر نتوانستند در **خراسان** شرقی استوار گردند و ناگزیر بودند به خراسان غربی پرداخته و از دشمن نیرومندی چون **ملك‌هرات** درمشرق متصرفات خود حساب ببرند . وجیه الدین مسعود در پایان دوران فرمانروائی خویش به **مازندران** اردوکشید . سربداران شهر **آمل** را مسخر ساختند ولی بعد در اعماق ناحیه پرجنگل **رستمدار** توسط سربازان ملك رستمدار عده‌ای تلف گشتند و جمعی نیز باتفاق **وجیه‌الدین**مسعوداسیرشدند،وآنگاه مسعود بفرمان **ملك‌رستمدار** بقتل‌رسید (**ربیع‌الثانی ۷۴۵هجری**) . دو شکست نظامی فوق دولت سربداران را درهم نشکست و بعد از مرك **وجیه‌الدین مسعود** ده تن از زمامداران سربدار یکی پس از دیگری بشرح اسامی زیر برسرکارآمدند .

۱ـ محمد آی‌امیر تیمور که بعدازدوسال ودوماه حکومت بدست **شمس‌الدین‌علی** بقتل‌رسید (۷۴۷هجری)

۲ـ کلواسفندیار مدت کمی‌حکومت‌کرد وبعلت ظلم و تعدی بدست**سربداران**معزول وکشته‌شد .

۳ـ امیرشمس‌الدین‌فضل‌الله که پس‌از هفت‌ماه حکومت بنا بمیل خود فرمانروائی را **بامیرشمس‌الدین‌علی** واگذار نمود .

۴ ـ خواجه شمس‌الدین علی که مدت حکومتش چهار سال و نه ماه بود و در سنه ۷۵۳ هجری بدست یکی ازملازمان خود بنام **حیدرقصاب** بقتل‌رسید.

۵ـ یحیی کرابی که‌مدت چهارسال وهشت ماه سلطنت‌کرد، وی‌باسرداران‌لشکرخود در ۱۶ ذیقعده سال ۷۵۴هجری درمجلسی‌که اسماً بعنوان آشتی **باطغای تیمور ایلخان**

۱ـ سفرنامه ابن بطوطه صفحه ۲۹۱

مغول تشکیل شده بود شرکت جست، در این مجلس **حافظ شغانی** یکی از سرداران سربدار ضربت مهلکی به **ایلخان مغول** وارد آورد، بطوریکه **طغای تیمور خان** از این ضربت بقتل رسید و جنگ سختی بین لشکر مغول و سربداران بوقوع پیوست و سربداران در این جنگ پیروزی نمایانی یافتند و بدینطریق آخرین تکیه گاه ایلخانان مغول بدون کوشش، و بآسانی بدست سربداران نابود گردید.

تردیدی نیست که سربداران با ویران ساختن این آشیان ددان و راهزنان، کاری بزرگ و برجسته انجام دادند. طبق نوشته **مجمل فصیحی**: سربداران پس از قلع وقمع اردوی ایلخان، شهرهای **استرآباد، شاسفان و بسطام و دامغان و سمنان و خوار و طبران** را تصرف کردند و کشورشان از کرانه جنوب شرقی **دریای خزر** تا شهرهای **طوس و مشهد** ممتد شد. **یحیی کرابی** درسال ۷۵۷ یا ۷۵۹ بدست برادرزن خود کشته شد.

۶- خواجه ظهیرالدین کرابی. بعد از خواجه یحیی، عملا قدرت بدست حیدر قصاب افتاد و **خواجه ظهیرالدین کرابی** اسماً فرمانروا بود، ولی بعداز چهل روز **حیدر قصاب** خواجه را معزول کرد وخود برمسند فرمانروائی نشست.

۷- پهلوان حیدر قصاب. وی نیز پس از چهار ماه حکومت بدست **قتلوق بوقا** غلام **پهلوان حسن دامغانی** که سپهسالار پهلوان **حیدر قصاب** بود کشته شد.

۸- امیر لطف الله بن وجیه الدین مسعود. بعد از قتل **پهلوان حیدر قصاب** **پهلوان حسن دامغانی** با سران سربدار اعم از جناح افراطی و میانه رو مذاکره نمود و در نتیجه طرفین موافقت کردند که **لطف الله** فرزند **وجیه الله مسعود** که جوانی برومند شده بود پادشاه شود و **پهلوان حسن دامغانی** و **خواجه نصرالله باشتینی** اتابکان لطف الله باشند. وی پس از یکسال وسه ماه حکومت بدست **پهلوان حسن دامغانی** دستگیر و سپس بقتل رسید (رجب ۷۶۲ هجری)

۹ و ۱۰ - پهلوان حسن دامغانی. (۷۶۲-۷۶۶ هجری) بعد ازجلوس **پهلوان حسن دامغانی** برسریر ملك، هواخواهان طریقت **حسن جوری** یعنی پیروان جناح افراطی سربدار بمخالفت **پهلوان حسن دامغانی** برخاستند. در آنزمان درویشی جدی و با حرارت بنام **عزیز مجدی** با نفوذ ترین پیرو این طریقت محسوب میشد، وی یکی از شاگردان **حسن جوری** بود، و در این موقع در راس قیامی علیه **پهلوان حسن دامغانی** قرار گرفت. **درویش عزیز مجدی** در **طوس** بمخالفت وی برخاست و **قلعه طوس** را گرفت. **پهلوان حسن** بعد از شش ماه محاصره، **طوس** را باز پس گرفت، ولی جرأت نکرد درویش را که پیشوای قیام کنندگان بود بکشد و دو خروار ابریشم خام بوی بخشید و گفت (تو مرد اهل طاعتی من از خدای میترسم که تورا بکشم برخیز و از ملك من بیرون شو) **درویش عزیز** عازم **اصفهان** شد و در آن شهر مقیم گشت، درهمین زمان یکی از مریدان **درویش عزیز** بنام **خواجه نجم الدین علی مؤید** در دامغان خروج کرد، و دامغان را از دست گماشتگان **پهلوان حسن** گرفت. وی یکی از هواخواهان خود را بنام **محمود، باصفهان** فرستاد، محمود درهسپار **اصفهان** شد و درویش عزیز را که می بایست در رأس قیام کنندگان قرار گیرد **بدامغان** آورد.

در این میان جمعی در قلعه **شقان** بر **حسن دامغانی** شوریدند و لشکریان نیز بدیشان پیوستند، خبر این خروج به علی مؤید رسید و اطلاع یافت که **حسن دامغانی** با لشکریانش برای محاصره قلعه مزبور حرکت کرده است، **خواجه علی مؤید** و **درویش عزیز** با هزار نفر از **دامغان** عزم **سبزوار** کردند تا در غیبت **حسن دامغانی** استفاده کرده پایتخت دولت سربداران را متصرف شوند. ایشان بدون اینکه با پایداری روبرو شوند وارد **سبزوار** گشتند، **دولتشاه** میگوید: (مردمان می پنداشتند که پهلوان حسن رسید و دعا میکردند که آفتاب دولت خواجه حسن بکوه باد و بابا شمس مسکین میگفت که حسن به علی مبدل شد، و مردم را تحقیق شد که این **خواجه علی مؤید** است)[1] خواجه علی مؤید در **سبزوار** برسریر دولت نشست و **خواجه یونس سمنانی** که **وزیر پهلوان حسن دامغانی** بود کشته شد، بگفته **خواند میر پهلوان حسن دامغانی** پس از اطلاع از این وقایع جز اطاعت چاره‌ای ندید و بخیال مریدی درویش و نوکری خواجه متوجه سبزوار گردید.

از این سخنان چنین بر میآید. چنانکه درگذشته **وجیه‌الدین مسعود** ناچار قدرت و حکومت را با شیخ حسن جوری قسمت کرده بود اکنون نیز **خواجه علی مؤید** همانگونه **با درویش عزیز مجدی** معامله کرد و علی مؤید رهبر سیاسی و درویش عزیز پیشوای روحانی و فکری گشت.

بدیهی است که کسی سخنان **پهلوان حسن دامغانی** را مبنی بر اظهار اطاعت باور نکرد، **علی مؤید** نامه‌هائی بسران سپاه سربدار که نگهبان قلعه **شقان** بودند نوشت که حسن را بکشید آنگاه عازم وطن شوید، چون اهل و عیال آنمردم در **سبزوار** بودند، بنا براین آنان سر **حسن دامغانی** را از تن جدا کرده نزد **خواجه علی مؤید** فرستادند **(۷۶۶ هجری)**

در همین زمان صحرانشینان مغول و ترك تحت ریاست **امیر ولی** خروج کردند. امیر ولی پس از پیکار سختی **استرآباد** را از دست سربداران بیرون آورد و متصرف شد و بعد شهر های **بسطام** و **دامغان** و **سمنان** و **فیروز کوه** را از قلمرو ایشان منتزع ساخت[2] بدینقرار سربداران ناحیه های مهم **گرگان** و **قومس** را در مغرب ازدست دادند

خواجه علی مؤید پس از بدست آوردن زمام امور ملك، بهیچوجه درصدد اقدامات جدی اساسی برای ارضای تمایلات عامه مردم برنیامد و پس از ده ماه زمامداری فرصت یافت تا گریبان خویش را از چنگ **درویش عزیز** و طرفدارانش خلاص کند، زیرا نه تنها دیگر بآنان احتیاجی نداشت، بلکه مزاحم وی نیز بودند، در اجرای این نظر دسیسه‌ای ترتیب داد و **درویش عزیز** را تنها گذاشت، درویش عزیز با ۴۰۰ نفر از مریدان خود عازم عراق عجم گشت، خواجه علی مؤید دوهزار نفر مرد جنگی بدنبال او فرستاد و امر کرد بدون سر بریده درویش عزیز باز نگردند. این عده دریکی از منازل بین راه بفراریان

۱ـ دولتشاه صفحهٔ ۲۸۶

۲ـ خواندمیر صفحهٔ ۱۵۹ و ۱۶۰

رسیدند و درویش عزیز و قریب هفتاد نفر از یاران اوراکشتند و سر درویش عزیز را به **سبزوار** آورده در چهارسو بیاویختند،علی مؤید بوسیلهٔ فشار و تعقیب و ارعاب هواخواهان جناح افراطی سربدار را تار و مارکرد ، **علی‌مؤید** بیاری سیاست(تازیانه و نان شیرینی) توانست بیش از دیگر فرمانفرمایان سربدار حکومت کند ، ولی دوران شهریاری او فاقد هرگونه افتخار و عظمت میباشد . وی‌که توجه و یاری عامه مردم را از دست داده بود ، در مبارزه علیه امیران همسایه نیز نیروئی نداشت و ضعیف بود وهمواره میکوشیدتا باآنان آشتی‌وسازش کند ، قلمرو دولت سربداران که در پیرامون سال **۷۵۱** هجری سراسرخراسان غربی و **قومس** و **گرگان** را شامل بود ، اکنون بولایت **بیهق** و چند شهرستان مجاور غربی‌آن محدود و منحصر گشته‌بود ، ولی بازهم در معرض تهدیدهواخواهان**حسن جوری** و همچنین امیران همسایه قرارداشت وی در یورش **امیرتیمور بایران** دست توسل‌بجانب فاتح بیگانه درازکرد و جزءملتزمین رکاب او شد (۷۸۳هجری) و با انجام این‌کارخیانت خودرا بدولت وکشور **سربداران** بیش‌از پیش‌ظاهر ساخت ولی آخرالامر اونیز از تیغ بیداد امیرتیمور در امان نماند و درسال ۷۸۸هجری بدستور وی بقتل‌رسید .

نهضت سادات‌مازندران

در قرن هشتم هجری در مازندران ‌چندین متصرفه که بدست سلاله‌های کهن محلی اداره میشد (**باوندیان . قارنیان ـ بادوسپانیان**) وجود داشت . **آل باوند** که از دیگران نیرومند تر بود ، سخت‌مورد نفرت عامه مردم قرارداشت .

کیا افراسیاب چلاوی که یکی از بزرگان لشکری **مازندران** بود **آل باوند** را که برای نوبت سوم در مازندران استیلا یافته بودند ، سرنگون و بازپسین**امیر باوندی** یعنی **فخرالدوله حسن** را مقتول و زمام امور را در **آمل** و **ساری** و نواحی دیگر **مازندران** بدست‌گرفت (**۷۵۱ هجری**) . منبع اصلی تاریخ **نهضت مازندران** همانا **(تاریخ‌طبرستان و رویان ومازندران) ظهیرالدین مرعشی** میباشدکه بسال **۸۸۱** هجری پایان یافته است، مؤلف مزبورکه پیرو مذهب تشیع و صوفی است از اخلاف **سیدقوام‌الدین مرعشی** شیخ و پیشوای نهضت مازندران و از هواخواهان پر شور آن جنبش میباشد **ظهیرالدین مرعشی** با وضوح تمام از رابطه نهضت مازندران باسربداران بویژه طریقت‌حسنیه یعنی طریقت شیخ‌حسن‌جوری‌سخن‌میگوید، بگفته **ظهیرالدین‌مرعشی** (سیداعظم) عزالدین پدر سید **قوام‌الدین مرعشی** که از طایفه سادات مرعشی بود و نسبش **بامام‌حسین(ع)** امام سوم شیعیان‌میرسید ، بمریدی و شاگردی **شیخ‌حسن‌جوری** درآمد . باری‌**سیدعزالدین** لقب شیخ‌را ازحسن‌جوری دریافت‌کرد و پس از مرگ استاد پیشوای درویشان **حسنیه** گشت[1]

طریقت مذکور در حدود سال ۷۴۱ هجری کاملا سازمان یافته بود . **خواجه شمس‌الدین‌علی** که در آنزمان در سبزوار امیر و سرور سربداران بود ازنفوذفوق‌العاده

۱ـ تاریخ طبرستان ورویان ومازندران ظهیرالدین مرعشی صفحهٔ ۳۲۷

سیدعزالدین بیمناك شد ، و ویرا رقیب احتمالی خویش میشمرد ، بدین سبب **عزالدین** صلاح خویش در این دیدکه **خراسان** را ترك گوید و **بمازندران** برود ولی سید در راه درگذشت و فرزند وی **سیدقوام‌الدین مرعشی** که همراهش بود و خرقه و لقب شیخی را ازپدر دریافت داشته، **بساری** و **مازندران** رفت و روش پدر را تعقیب و به‌تبلیغ اصول طریقت خویش و طاعت و ریاضت مشغول شد ، و بزودی در رأس نهضت نیرومندی که از طرف درویشان رهبری میشد قرار گرفت ، وبگفته دولتشاه[1] اهل**ساری** و**مازندران** مرید **شیخ‌قوام‌الدین** شدند .

در سال **۷۵۱ هجری** نفوذ و قدرت درویشان و شیخ ایشان چنان بسط یافت که **کیا افراسیاب چلاوی**دانست که فقط درصورت اتحاد با آن فرقه میتواند حکومت کند پس اصول طریقت ایشان را پذیرفت و مرید **شیخ‌قوام‌الدین** شده کلاه درویشانه بر سر نهاد و لباس فقر بتن کرد . ولی از آنجائی که درویشان علیه تجمل و ثروت قیام کرده خواهان برابری همگانی و مساوات بودند . اتحاد ایشان با افراسیاب که از اخلاف خاندان فئودال کهن محلی بود نمیتوانست استوار باشد ، در چنین وضعی جدائی و نفاق میان افراسیاب و درویشان‌اجتناب ناپذیر بود، بنا براین افراسیاب از لباس فقر بیرون آمد و شیخ قوام‌الدین را متهم ساخت که تخم عصیان و یاغیگری میپراکند و بزندانش افکند .

مردم پس‌از اطلاع از این‌واقعه بزندان هجوم برده شیخ را بقهر وغلبه آزادساختند و زنجیر از دست‌وپای او برداشتند و بخانه‌اش بردند . فقیهان یعنی نمایندگان رسمی دین (سنی)جانب **افراسیاب**را گرفتند . بدین‌قرار همچنان‌که در **خراسان** و **سبزوار** میان روحانیان‌رسمی مسلمان(سنی) و درویشان صوفی درآغازنهضت نزاع درگرفت، در**مازندران** نیزچنین شد .

افراسیاب بطلب سید فرستاد و او را بدیوان خویش خواند تا با فقیهان بحث شرعی کند ولی شیخ تباعد ورزید و نزد او نرفت و سخنان درشت در جواب گفت افراسیاب بار دیگر خواست شیخ را دستگیرکند ولی مردم سلاح بکف در مقام دفاع از وی برآمدند پیکار میان لشکریان افراسیاب و مردم مسلح در نقطه‌ای نزدیك شهر **آمل** که زنی پنبه زرع‌کرده بود وقوع یافت ، درویشان باتفاق آن زن از شاخ درخت برحوالی‌آن‌مزرع، استواری‌کردند‌که‌بلفظ مازندرانی‌آنرا **پرچین** میخوانند . در عقب آن پرچین ایستادندو درحوالی‌آن پرچین آب‌روان‌کردند تا سواران افراسیاب‌بعلت گل ولای نرم‌شده نتوانندازآن‌محل‌عبور کنند .

آنگاه شورشیان سپاهیان افراسیاب را تیرباران کردند . افراسیاب زخمی شد و از اسب درافتاد و شربت فنا نوش‌کرد ، سه‌نفر از فرزندان او نیز مقتول گشتند و ارکان دولت و لشکر او هم‌فرار نمودند . درویشان در عقب میتاختند و بسیاری از ایشانرامعدوم کردند ، پیروان شیخ مظفر و منصور وارد **آمل‌وساری** شدند (۷۶۲هجری) دولت سادات در مازندران استقرار یافت و قدرت روحانی و سیاسی بدست سید **قوام‌الدین** وپس‌ازوی

۱ــ دولتشاه صفحهٔ ۲۸۲

بکف فرزند او **سید کمال الدین مرعشی** افتاد، طبق مسطورات **تاریخ طبرستان** دراین موقع شخصی بنام **امیر قتلغ شاه** ازجانب حاکم خراسان داروغه ولایت **قومس** بوده وقلعه **فیروز کوه** نیز در دست **کیاجلال متمیر** بوده است، بطور کلی **سادات مرعشی** در زمان تسلط خود باحیای اراضی بایر در مازندران مبادرت ورزیدند و ساختمانهای فراوان بدست آنان احداث گشت ، شهر **ساری** که مدت مدیدی ویران و از جنگل پوشیده بوددرسال **۷۶۹ هجری** تجدید بنا شد.

در **گیلان** نیز نهضت آزادیخواهانه مردم که سادات شیعه در رأس آن قرارداشتند بظهور رسید، درآن ایالت عصیان برضد فئودالهای محلی پدید آمد و رهبرآن **سیدامیر کیا** بود . شیوخ درویشان گیلان از شیوخ مازندران یاری طلبیدند و بکمک ایشان در مشرق گیلان، **دولت سادات** که مرکز آن شهر **لاهیجان** بود تأسیس یافت (**۷۷۲ هجری**) و بیش از دوقرن وجودداشت .

ظهیرالدین مرعشی مینویسد ۱ (ممالك مازندران و **رویان** تا سرحد **عراق وقومس** تحت تصرف آنان درآمد) در این میان سمنان بخصوص محله **زاوغان** مرکز تجمع **سادات مرعشی** بود ، بطوریکه درزمان حمله امیرتیمور گورکانی یکی ازسادات مرعشی بنام **سیدمحمد** بن سیدمرتضی که درسمنان اقامت داشت بمازندران گریخت ۲ ودرحال حاضر نیز مقبره عده ای ازسادات مرعشی درمحله زاوغان سمنان پابرجاست ۳ .

دولت سادات مازندران درسال **۷۹۵ هجری** بدست **امیر تیمور** منقرض گردید. پس از مرگ امیرتیمور مردم مازندران بار دیگرقیام کردند و دولت سادات مرعشی مجدداً درآنسامان مستقر گشت ولی متدرجاً روبضعف و انحطاط گذارده و متصرفات آنان محدود گردیدتا اینکه بدست شاه عباس صفوی درسال ۱۰۰۱ بطور کلی منقرض شد.

۱ ــ تاریخ طبرستان و رویان ومازندران صفحه ۲۹۳

۲ ــ تاریخ طبرستان ورویان ومازندران صفحه ۳۵۵

۳ ــ تاریخ سمنان تالیف رفیع صفحه ۱۲۴

فصل چهاردهم

دوره تیموریان

هنوز جراحات وارده از هجوم مغول التیام نیافته بود ، که **تیمورلنک** تاتاری جفاکارو سفاك‌در ماوراءالنهر ظهور کرد و از سال **۷۸۲هجری** شروع حمله‌بایران‌نمود وتاسال **۸۰۷** که وفات‌کرد باششصدهفتصدهزار سپاهی چندین‌بار بمملکت ماهجوم‌آورد، و هربارباکشتن‌صدها هزارنفر وغارت‌کردن و ویران ساختن شهرها باغنائمی که گرد میآورد **بسمرقند** پایتختش بازمیگشت.

حمله نخستین **تیمور** بایران درسنه **۷۸۲** اتفاق افتاد، که‌در آخرآن سال **خراسان و سیستان ومازندران** را فتح نمود . هجوم دوم وی درسال‌های **۷۸۵ و ۷۸۹** واقع شد که در آن باز به مازندران تاخته و اعمال جنگجویانه او تا **آذربایجان** و **عراق عجم و گرجستان** توسعه یافت ، وبه فتح **شیراز وقتل عام۷۰هزار تن** در **اصفهان** خاتمه پذیرفت .

تاخت و تاز سوم او در سال **۷۹۵** هجری آغاز گردید که وی باز **بفارس** حمله برده **آل‌مظفر** رامنقرض ساخت. سر**بداران** سبزوار را نیز در سال **۷۸۳** هجری نابود کرده ، و **بلوك هرات**را در سال **۷۹۴** هجری منقرض نمود. و دولت**سادات‌مازندران** را نیز درسال **۷۹۵** شکست داده ومنهزم ساخت.

این جانی سفاك‌در کلیه یورشهای خود ساکنین شهرهای‌بین راه را کشته و ازاجساد و سرهای آنان منارها برپا میکرد، **شرف‌الدین‌علی یزدی** در **ظفرنامه** راجع به فتح شهر سبزوار مینویسد :

(دوهزار نفر از مردم آنجا را اسیر کرده و زنده بربالای یکدیگرنهادند و بگل‌و خشت استوارکرده منارها برآوردند).

ازجمله **امیرتیمور** برعده‌ای از تاتاریان که بسر کرده خود **تنگری برمش** شوریده واو را بیرون **دامغان** مجروح ساخته بودند خشم گرفت ، و بتلافی آن سه‌هزار نفر از ایشان وبیشتر از این عده ازاهالی دامغان را که به تاتاریان یاری‌کرده بودندکشت و دستور داد از سرآنها منارها ترتیب دادند.

کلاویخو سفیر اعزامی پادشاه اسپانیا که‌در سال **۱۰۴۳** میلادی **(۸۰۶ هجری)** برای ملاقات **تیمور** بایران مسافرت نموده است ، مشاهدات خود را در **دامغان** چنین بیان مینماید :

(در بیرون دامغان بفاصله یك تیر پرتاب دو برج دیدیم که بلندی آنها بقدر یك سنك پرتاب بود، هردوی آنها با **استخوان سر انسان** ساخته شده بود . در کنار آنها **دو برج** دیگر نظیر دو برج اول قرار داشت که اینك بویرانی افتاده بود . این جمجمه ها متعلق به **تاتاران** بود).

امیرتیمور **مسکو** . **هندوستان** . **سوریه** را تاساحل مدیترانه گرفت و **عثمانیها** را شکست داد ، **ازمیر** را خراب کرد ، **سلطان عثمانی** را اسیر نمود ، و **مصر** را منقاد ساخت . عاقبت در سال **۸۰۷** هجری در زمانی که تصمیم حمله بکشور **چین** را گرفته بود دار فانی را بدرود گفت، از جمله وزراء امیرتیمور **خواجه یحیی سمنانی** و بعد از او فرزندش **خواجه عمادالدین مسعود بن یحیی سمنانی** و **خواجه شرف الدین علی سمنانی** بوده‌اند .

شاهرخ

بعد از مرگ **امیر تیمور** ، **شاهرخ** فرزند چهارم وی که از سال ۷۹۹ حکومت **خراسان** باو تفویض شده بود جانشین پدر شد . شاهرخ مدت چهل و سه‌سال از ۸۰۷ تا ۸۵۰ هجری در **ایران** و **آسیای مرکزی** حکمرانی نمود ، وی در تمامی این مدت مشغول مرمت و اصلاح خرابیهائی بودکه اخیراً در نتیجه فتوحات و ملك‌گیری وارد شده بود ، **گوهرشاد آغا** زوجه‌اش ، مسجد مجلل و با شکوه و ساختمانهای عالی دیگر در **مشهد** بناکرد ، دامنه مملکت او تا **گرگان** و **قومس** و **اصفهان** بلکه شوشتر امتداد داشت و در مشرق نیز اراضی وسیعی را شامل بود . ولی نواحی **غرب ایران** در دست دو سلسله از ترکمانان موسوم به **قره‌قوینلو** (**سیاه گوسفندان**) و **آق‌قوینلو** (**سفید گوسفندان**) بود ، که چون مربوط باین تألیف نیست فقط بذکر آن اکتفاشد .

شاهرخ در هفتاد و دو سالگی **در ری** وفات یافت (۸۵۰ هجری) **خواجه غیاث‌الدین سالار سمنانی** و **خواجه شمس‌الدین علی بالیچه** عنوان وزارت شاهرخ را داشته‌اند ۱

الغ بیك

الغ بیك فرزند **شاهرخ** نه بسهولت بلکه بزحمت بسیار بجای او نشست ، وی‌در زمان حیات پدر حکمران **توران** یا **ترکستان** بود و در همین زمان بود (۸۲۴ هجری) که وی در **سمرقند** رصدخانه معروف را بنام خود آغازنهاد ، و در آنجا بمعاضدت چهار نفرازدانشمندان زمان ، **صلاح‌الدین موسی قاضی‌زاده رومی** . **مولانا علاءالدین**

۱ـ تاریخ سمنان تألیف رفیع صفحه ۱۲۷

علی قوشچی ، **شارح تجرید** . **غیاث‌الدین جمشید کاشانی** و **معین الدین کاشانی** جدولهای نجومی شایان توجه تألیف کرد. که معروف است به **(زیج الغ بیگی یا زیج جدید سلطانی)** **الغ بیگ** یك پادشاه بدبخت بود ، چه بعد از جلوسش برادر زاده وی **علاءالدوله** هرات را قبضه کرد و پسرش **عبداللطیف** را نیز زندانی نمود، ولی بمحض اینکه مدعی نامبرده شکست خورد، **هرات** بدست ترکمانها بباد غارت رفت و نیز مقارن این احوال **سمرقند** را اوزبکان تاراج کردند . برای تکمیل این مصائب و بلاها **عبداللطیف** خلاصی یافته وسر بطغیان برداشت و بالاخره پدر خود را اسیر کرده در سال ۸۵۳ هجری بقتل رسانید .

ابوسعید گورکانی

عبداللطیف پدرکش . سلطنتی راکه بدین طرز فجیع بدست آورده بود از آن چندان تمتعی نبرد ، چون **ابوسعید** از احفاد **تیمور** سمرقند را قبضه کرد ، و هر چند **عبداللطیف** اورا در یك میدان شکست داد ولی خودش بعد از این ، بمدت کمی مقتول وازصحنه ناپدید گردید .

ابوسعید برای تخت خالی با عمش **ابوبکر میرزا** جنگید و بالاخره اورا بدستیاری **اوزبکان** بقتل رسانید . ابوسعید مملکت **توران** و **ترکستان** را بحیطه استیلا درآورد و درسال ۸۶۱ هجری **هرات** را فتح کرد و **گوهرشادخاتون** را بقتل رسانید .

ابوسعید در سال ۸۷۲ با **اوزن‌حسن** ترکمان **آق قوینلو** در نزدیکی میانه جنك کرد ، ولی مغلوب و دستگیر شد ، اوزن حسن بهلاك او مصمم گردید و اورا بدست **میرزا یادگار محمد** پسر **سلطان محمد بن بایسنغر** سپرد و اونیز بانتقام خون جده خود گوهرشادخاتون ، اورا بقتل رسانید .

میرزا ابوالقاسم بابر

بعد از فوت **شاهرخ** ، **میرزا ابوالقاسم بابربن بایسنغر** ازولایت ری بهمراهی **میرزا خلیل سلطان** بصوب **خراسان** عزیمت نمود ، چون به **بسطام** رسید ، قاصد **امیرهندو** که در آن‌سال بموجب فرمان شاهرخ در **جرجان** **(گرگان)** قشلاق کرده بود ، با او ملاقات کرد ، وی میرزا ابوالقاسم را بسلطنت گرگان و**مازندران** نوید داد و میرزا ابوالقاسم به‌جرجان رفت .

امیر هندو استقبال شایان توجهی درگرگان از وی نمود و لوازم پادشاهی‌را به میرزا بابر پیشکش کرد ، وآن ولایت در قبضه اقتدار او قرارگرفت . **میرزا بابر** درسال ۸۵۲ بطرف **خراسان** شتافت و هرات را نیز مفتوح ساخت و در سنه ۸۵۵ در موضع **چناران** با برادر خود **میرزا سلطان محمد** جنگ کرده اورا اسیر و مقتول ساخت ، سپس **بعراق** و فارس شتافت و آن ولایات را در حیطه تسخیر درآورد ، و از جانب خود حکام و داروغه نصب کرده بخراسان بازگردید ، ولی در سال ۸۵۷ **عراق** و **فارس** و **کرمان** از

از تصرف بابر بیرون رفت ، وی مدت هفت‌سال در خراسان و گرگان و **قومس** سلطنت نمود و در سنه **۸۶۱** درمشهد وفات یافت .

خواجه وجیه‌الدین محمودبن اسماعیل سمنانی و خواجه قطب الدین طاوس‌سمنانی عنوان وزارت **میرزا ابوالقاسم بابر** را داشته‌اند ، بطوریکه نوشته‌اند **قطب‌الدین‌طاوس** مورد عنایت خاص وی بوده و در ابتدای جلوس به تخت سلطنت بنابدعوت قطب‌الدین طاوس **بسمنان** آمده ومورد پذیرائی شاهانه‌ای قرار گرفته‌است .[۱]

میرزا علاءالدوله بن بایسنغر

میرزا علاءالدوله پسر دیگر **بایسنغر** در زمان وفات جدش **شاهرخ** بحکومت هرات نشست وقدرتی بهم زد . **میرزا عبداللطیف** ، بعد از فوت شاهرخ در **ری** ، نعش وی و گوهر شاد بیگم زن شاهرخ را از راه **سمنان و دامغان و بسطام** به **سمرقند** میبرد ، چون به **نیشابور** رسید جمعی از امراء علاءالدوله میرزا عبداللطیف‌را گرفته نزد **علاءالدوله** آوردند ، **میرزا الغ بیگ** قاصدی نزد علاءالدوله فرستاد ومیرزاعبداللطیف را طلب نمود .

میرزا علاءالدوله بعد از اندك مقاومت ، با الغ بیگ و بابر صلح نمود و بحکومت ناحیه غربی خراسان از خبوشان تا استرآباد ودامغان قانع گردید.

ولی بعداز این درسال ۸۵۲ درنزدیك **هرات** ازالغ بیك شکست‌خورده ونزدمیرزا بابررفت وعاقبت درسال۸۵۷ وفات یافت .

سلطان حسین بایقرا

حسین بن منصور بایقرا ابتـدا در زیر سـایه حمایت **میرزا الغ بیگ** بود ، وقتیکه وی و پسرش **عبداللطیف** بقتل رسیدند **ابوسعید** اورا گرفته بحبس افکند، ولی او از آنجا گریخت و به **ابوالقاسم بابر** پیوست و با او به خوارزم و خیوه فرار کرد. در سال **۸۶۴** هجری پایتخت ولایت **گرگان یا جرجان** را تسخیر نمود . **سلطانحسین بایقرا** در سال ۸۷۲ هجری بعد ازکشته شدن **سلطان ابوسعید** در هرات بتخت نشست وکلیه رقبای خودرا مغلوب و منکوب ساخت و از کنار آب **آمویه** تا ولایت **سمنان** در تحت تصرف خود درآورد .

وی در سال **۹۱۱** هجری در هفتاد سالگی درگذشت ، مدت سلطنتش سی و نه سال بود و در بیست سال آخر فرمانروائی خود مبتلا بعارضه فلج گردید . وزیر باقریحه وبا کمال وی **امیر علیشیر نوائی** است که وی نیز مانند سلطان حسین حامی بزرك مردان فضل و ادب بوده‌است .

مؤلف کتاب **بستان السیاحه** نقل از **مجالس المؤمنین** مینویسد : بایقرا التماس رخصت آمدن **شاه‌قاسم‌فیض‌بخش** بن سید محمد نوربخش یکی‌از عرفای نامی آن

۱ــ تاریخ سمنان تألیف رفیع صفحه ۱۳۸ و۱۳۹

عصر را از سلطان یعقوب که والی عراق و آذربایجان بود نمود که شاید ببرکت دم و قدم حضرت شاه قاسم از آن مرضی که اورادلاطاری شده بود شفا یابد وجهت تحصیل رخصت، قصبه **سمنانرا** که از نفایس قصبات خراسان بود **بسلطان یعقوب** پیشکش نمود و چون **شاه قاسم** بصحبت سلطان حسین میرزا رسید ببرکت قدوم او سلطان از آن مرض خلاص گردید، اورا و بیگم حرم او را ارادتی عظیم بخدمت شاه قاسم بهمرسید ، تا آنکه قصبه **بیابانك** را سیورغال شاه تعیین نمودند و همواره در تعظیم و تکریم او نهایت مبالغه می نمودند .

در اینجا لازم به تذکار است که دراواخر دوره تیموریان ولایت سمنان وفیروزکوه و خوار تحت‌تصرف **حسین کیای چلاوی** (کیاحسین) بودکه بالاخره‌درسال **۹۰۹** هجری بدست شاه‌اسمعیل صفوی دستگیر وبقتل رسید .

فصل پانزدهم

دوره وحدت ملی و بسط تشیع

عصر صفویه

شاه اسمعیل اول

مؤسس و نخستین پادشاه دولت صفویه **شاه‌اسماعیل** بن شیخ حیدر بن شیخ جنید بن شیخ ابراهیم بن خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی بن **شیخ صفی الدین اردبیلی** از مشایخ کبار صوفیه‌است . صفی‌الدین جد اعلای این سلاله را از نسل **امام‌موسی کاظم ع** دانسته‌اند، ولی دلائل تاریخی برای اثبات این مدعی در دست نیست ، شیخ صفی‌الدین در **اردبیل** زاویه و مریدان بسیار داشت ، فرزندان و نواده های اوهم که مسند ارشاد داشتند مورد احترام بسیار مردم بودند ، و از این میان **شیخ جنید** بکثرت مریدان و مخلصان امتیاز داشت ، چندانکه **میرزا جهانشاه** متوهم شد و ویرا از **آذربایجان** دور کرد و او بدیار **بکر** منتقل شد و آنجا مورد حسن استقبال اوزون حسن از ملوك آق قوینلو واقع شد تا آنجا که خواهر خودرا باوی تزویج کرد . بعد ها **اوزون حسن** آذربایجان را تحت تصرف خویش درآورد .

در این حال شیخ جنید باردبیل عودت کرد و پس از زمانی بعنوان جنگ گرجستان به جمع آوری عساکر و لشکرکشی پرداخت ، ولی از طرف **سلطان خلیل شروانشاه** مقتول گردید .

پسر وی **شیخ حیدر** یا (**سلطان حیدر**) هم پس از آنکه با **عالمشاه** دختر خال خویش‌ازدواج کرد، بشیوه پدر بنام غزای گرجستان بنای لشگرکشی گذارده بشروان‌تجاوز کرد واو نیز در هین‌راه کشته‌شد .

شاه‌اسمعیل در سنه **۸۹۲** از عالمشاه مزبور تولد یافت . در سال **۸۹۸** آنگاه‌که **رستم‌میرزا** برادر خود **سلطانعلی** را کشت او موفق شد **بگیلان** فرار کند ودرسنه**۹۰۵**

مریدان و مخلصان پدر اسماعیل بدور او گرد آمده برای انتقام **بشروان** رفتند و در نتیجه قاتل پدر خویش **فرخ‌یسار** را بقتل رسانیده **شروان** را تحت تصرف خود درآورد ودرسنه ۹۰۷ **الوندمیرزا**را منهزم ساخته آذربایجان را تصاحب و تبریز را پایتخت خویش قرار داد .

شاه‌اسمعیل برای دستگیری یکی از گردنکشان آنزمان موسوم به**حسین کیای چلاوی** که حکمران **فیروزکوه** و **سمنان** و **خوار** بود و در قلعه محکم **فیروزکوه** مقام‌داشت به استرآباد لشگر کشید و پس از انهدام قلاع **گل‌خندان** و فیروزکوه آب‌را برحصاریان قلعه **استا** بسته و آن قلعه را گشوده و حصاریان را که بنا بر قول **احسن التواریخ** ده هزار نفر بودند عرضه تیغ هلاك كرد (**۹۰۹هجری**) و **حسین کیا**را درحال خواری و زاری در **قفسی آهنین محبوس** ساخت اما مشارالیه موفق‌شد که زخمی‌مهلك بخودزده و باینطریق خودرا خلاص کند .

مطابق‌مندرجات **تاریخ‌شاه‌اسماعیل** ۱ جسد**حسین کیا باصفهان** فرستاده‌شد ودر میدان‌شهر بضرب آتش توپ‌قطعه‌قطعه گشت. درسال **۹۱۰**هجری‌شاه اسماعیل **اصفهان** و**یزد** و**کرمان** وجنوب **خراسان** را مسخر ساخت و چون **سلطان‌مرادآق‌قوینلو** هنوز در عراق‌قدرتی داشت پادشاه صفوی درسال **۹۱۴** هجری به**بغداد** روی‌آورد و آنجارا گرفت وپس از بازگشت **بآذربایجان** تا**باکو** و دربند **قفقاز** پیش رفت و از آنجا به **تبریز** معاودت‌کرد.

در اینزمان **خراسان** در دست**سلطان‌حسین بایقرا** آخرین پادشاه‌معروف‌تیموری بود، پس از وفات اودر**سال۹۱۳ هجری** طایفه اوزبك همه اعضای خاندان تیموری را کشتند مگر **بابر وبدیع‌الزمان** که اولی به **هندوستان** رفت‌و مؤسس دولتی بزرگ گردید و دومی **بشاه‌اسماعیل** پناهنده شد ، طایفه اوزبك از مغولان دشت قپچاق بودند که از زمان سلطان **ابوسعیدگورکانی** در امور ماوراءالنهر شروع بمداخله‌کردند ، درسال **۹۰۴**کمی پیش از ظهور شاه‌اسماعیل یکی از امراء اوزبك موسوم‌به **محمدشاهی بیك یاشیبك خان** ، ماوراءالنهر را از دست **تیموریان** گرفت ، شکیب‌خان خود را از اولاد شیبان‌خان پسر **جوجی‌ابن‌چنگیز** میشمرد ، و ازاین‌رو همه امرای ازبك‌را که در عهد صفویه با ایران سر وکار داشتند شیبانیان میخوانند که غیر از اخلاف طایفه بنی‌شیبان عربند.

شیبك‌خان درواقع‌مؤسس سلطنت‌ازبکیه محسوب‌میشود، وی‌در سال**۹۱۳** به**خراسان** حمله‌کرد ودودمان تیموریان رابرچید .

شاه اسماعیل چون‌از کار سایر قطعات ایران فراغت یافته‌بود ، در سال**۹۱۶** برای رفع آزار ازبکان که‌ازسنیان بسیار متعصب بودند و شیعه**خراسان** را بسختی اذیت‌میکردند عازم جنك شیبك گردید ، در **طاهر آباد** نزدیك **مرو** جنگی سخت بین‌آنها روی داد و ده‌هزارتن ازبك کشته‌شدند ، وجسد شیبك‌خان را نیز در میان اجسادیافتند.شاه‌اسماعیل فرمان داد دست و پای او را بریدند و برای عبرت نزد دیگر یاغیان ایران‌فرستادند ه

۱ــ تاریخ شاه‌اسماعیل‌صفحه ۹۶

و پوست سرش را بکاه انباشته پیش سلطان‌عثمانی بردند ، و کاسه سرش را بزرگرفته در مجلس بزم مانند **جامی** بگردش درآوردند. جنك طاهرآباد از بزرگترین حوادث تاریخی آنزمان است زیرا که حدود قدرت شاه اسماعیل‌را برودجیحون رسانید ومشرق ایران ومغرب هندوستان‌را از دستبرد طایفه خونخوار ازبك نجات دادومذهب شیعه رادرخاور ایران بسط داده وقوام بخشید.

جنگهای دیگرشاه اسماعیل مربوط باین تألیف نیست و از ذکر آن خودداری میشود. شاه اسماعیل پیوسته از ازبکان اندیشه داشت که ناگهان بنای تجاوز بخراسان‌را گذاردند، وی بعد از فتوحات مذکورحکمرانی خراسان‌را بطایفه **شاملو** داد و در سال **۹۲۱** هجری فرزند سه ساله خود طهماسب‌میرزا را فرمانروای خراسان کرد و از **سمنان** تاشط**جیحون** را بنام‌او نامزدنمود و امیرخان‌ترکمان راللهو اتابك‌او قراردادو مرزهای‌خراسان‌را باافواج نیرومنداستحکام بخشید، مؤسس‌سلسله صفوی بعداز **۲۴** سال‌سلطنت‌درشب‌دوشنبه نوزدهم‌رجب**سال ۹۳۰** هجری‌درحوالی‌سراب‌آذربایجان وفات‌یافت و نعش اورا**باردبیل** بردندو درجوار قبرپدروی بخاك سپردند .

شاه طهماسب

بعد ازمرگ **شاه‌اسماعیل** فرزند ارشدش **طهماسب** که بیش‌ازده**سال** نداشت بر تخت‌نشست ، وی تحت‌استیلای رؤسای عشایر قزلباس بود وآنان نیز هرکدام برسر تفوق و اقتدار علیه دیگری مشغول توطئه و دسیسه‌بودند . اولین‌جنك شاه‌طهماسب‌علیه ازبکهااست که آنها را در نزدیکی **تربت‌شیخ‌جام** مغلوب ساخت و بعدبراثر بروز یك‌آشوب‌وطغیان شاه بیغدادخوانده شد ،درآنجایکی‌از رؤسای**ایل کلهر** که‌تا بامروزدر نزدیکی **کرمانشاه** باقی هستند حکومت را تصاحب کرده بود . شاه طهماسب ،یاغی نامبرده را گرفته وبقتل رسانید .معهذا باز ازبکها درسال**۹۳۷هجری** بایران‌حمله‌آورده **هرات** را مدت‌هیجده‌ماه در محاصره داشتند تا آنکه **طهماسب** رسیده وبرسیدن او ازبکان‌دست ازمحاصره برداشته وعقب‌نشستند .

شاه طهماسب بعد از پنجاه و دوسال و شش ماه سلطنت در ۱۵ صفر **سال ۹۸۴** وفات‌یافت .

جانشینان شاه‌طهماسب

بعد از مرك **طهماسب** که بدست‌مادر یکی از فرزندانش که **حیدر** نام داشت‌مسموم گردید ، رقبای خطرناك فرصت یکه‌تازی پیدا کردند حیدر آنوقت در پایتخت‌بود وقبیله **استاجلو** او را نامزد سلطنت نمودند ، ولی قبل‌از اینکه موافقین و همدستانش دور او جمع‌شوند بقتل‌رسید ، بالاخره **اسماعیل** فرزند چهارم شاه‌طهماسب که‌مدت بیست‌وپنجسال طبق دستور پدرش زندانی بود ، بر تخت‌نشست این‌شاه جدید بواسطه طول زمان حبس‌وقید، خوی سبعی‌پیداکرده بود و از این‌روپس از بدست‌آوردن قدرت و تحکیم مبانی‌سلطنت‌خود

هشت تن از شاهزادگان خانواده سلطنتی را که در قزوین بودند باضافه هفده نفر از سران عمده کشور را **میل کشید** و یا کشت، **محمد میرزا** که بلقب خدابنده معروف و فرزند ارشد شاه بود چون از دو چشم تقریباً محروم بود نامزد سلطنت نگردید وی با این حال حکمران خراسان بود و بعداً بحکمرانی **فارس** منصوب گردید، بنا براین فرزند خود **عباس** را بحکومت اسمی **خراسان** در تحت حفاظت و نگهبانی **علیقلی خان** رئیس ایل **شاملو** باقی گذارد.
شاه اسماعیل عده‌ای را بادستورات لازم برای قتل خدابنده و عباس روانه داشت اما درست قبل از آنکه آنها فرمان وحشیانه خود را بموقع اجرا بگذارند، خبر رسید که شاه **اسماعیل دوم** بر اثر خوردن شراب زیاد و افراط در استعمال **تریاك** در گذشته است.

مرك اسماعیل نه تنها جان **محمد** را نجات داد بلکه اورا بتخت سلطنت ایران نیز رسانید اما بزودی نشان داد که از عهده اداره کردن امور مملکت بر نمیآید بنا براین چیزی نگذشت که امرای **خراسان** بمخالفت برخاسته و **عباس** را شاه خواندند.

شاه عباس کبیر

شاه عباس اول روزی که بتخت نشست. شانزده یا هفده سال بیش نداشت **(۹۹۶ هجری)** وی **۴۲ سال** در ایران سلطنت نمود. باتفاق جمیع مورخان در زمان سلطنت او مملکت ایران بدرجه‌ای از قدرت و آبادی و شوکت رسید که در اعصار اسلامی بآن نائل نشده بود، **شاه عباس** در بدو امر در معرض مخاطرات و تنگنای مشکلات افتاد نه فقط حسب المعمول، مملکتش از جانب مغرب مورد حمله عثمانیان و از سمت مشرق مورد هجوم ازبکیه بود. بلکه در داخله مملکت نیز چندین ایالت و ولایت، رایت انقلاب برافراشته و رشته امنیت در سرتاسر مملکت بسبب رقابت و حرص بزرگان قزلباشیه ازهم گسیخته بود، خود شاه جوان نیز ابتدا در دست دو نفر از امرای **قزلباش بنام مرشد قلیخان و علیقلیخان** ببازیچه اطفال شباهت داشت. مرشد قلی خان شاه را **بقزوین** آورد و بر تخت نشاند، و علی قلی خان در خراسان ماند تا از هجوم ازبکیه جلوگیری کند. وی عاقبت پس از **۹** ماه دفاع بدست آنها بقتل رسید، شاه عباس مظنون شد که مرشد قلی خان از ارسال مدد به رقیب خود **علیقلیخان** مضایقه میکند لذا شبی در اردوگاه **شاهرود** فرمان داد تا او را کشتند و باین ترتیب خود را از فشار قیمومیت خلاص کرد.

پس از آن رسماً و عملا پادشاه بالاستقلال گردید. چون بر وی محقق شد که در آن واحد نمیتواند بادشمنان شرق و غرب مملکت جنك کند، از روی کمال احتیاط و پیش بینی با **عثمانیان** طرح صلح افکند و بشرایط نامساعدتن درداد، تا بتواند از پیشرفت وحمله ازبکان جلوگیری نموده و در افعال و احوال امرای مخالف و سرکشی **قزلباش** نظارت کند، زیرا که همین رقابت و اختلاف سبب ضعف مملکت و شکست لشگریان میگشت.

هجوم وحمله ازبکها

در همین زمان ازبکها **استرآباد** را بطور غافلگیری تصرف نمودند و شاهزاده حاکم **گیلان** را که با سلطان عثمانی متفق بود بکلی ازکشورش بیرون راندند، بر **هرات** نیز

پس‌از **۹** ماه محاصره دست یافتند و باینوسیله شاه‌عباس را مورد تهدید قرار دادند ، شهر **مشهد** رامحاصره‌نمودند ، شاه‌جوان برای نجات آنجاحرکت کردولی در**تهران** بتب‌مبتلا گردید وازکار بازماند.

در نتیجه شهرمشهد بتصرف آنهادرآمد، در ایامی که شاه بستری بودوحشیان ازبك **مشهد** را غارت کردند و جمعی از اهل شهرراعرضه‌تیغ نمودند، درسال **۱۰۰۲ هجری، سبزوار، اسفراین، تون‌وطبس** نیز باین‌بلیه گرفتار گشت ،در نتیجه‌این‌استان‌مهم بیك‌حالت‌فلاکت‌بار وتأثرآوری‌افتاداماسه‌یاچهارسال بعد**عبدالمؤمن‌خان** رئیس‌ازبکان بدست‌رعایای‌خود کشته شد. مقارن‌این‌احوال بود که‌شاه‌عباس‌توانست‌براز بکیه حمله‌آورده این‌ولایت‌را بالاخره‌قرین امن‌وآسایش سازد.

شاه‌عباس برای محافظت از مرزباز و بلادفاع مشرق ایران چندین‌هزار نفر از اکراد کردستان‌را باخانواده وگله‌های‌آنها کوچ داده وآنانرا درشمال و مرکز خراسان سکنی‌داد وآنهارامحافظ ومانع‌پیشرفت‌ازبکها گردانید.(ازجمله‌عده‌ای درقریه **عباس‌آباد** شاهرودکه درسرحدغربی **قومس** بین **شاهرود و سبزوار** واقعست سکنی‌گزیدند و قریه مذکوربهمین‌مناسبت **عباس‌آباد** نامیده شده است).

شاه‌عباس‌بسال **۱۰۰۰ هجری** پایتخت را از **قزوین** به **اصفهان** منتقل‌نمودوبآبادی وتزئین آنجاوشهرهای‌دیگر اقدام‌کرد ، شهرت‌شاه‌عباس‌تنها مربوط بکارهای نظامی‌اونیست بلکه بیشتر زاده‌عواملی ازجمله نبوغ اداری و بخصوص‌کمال سعی و اهتمام او در بهبود راههای ارتباطیه در تمام‌کشور شاهنشاهی ایرانست،او بقدری کاروانسرا و پل‌ساخته است که‌هرکار قدیم را هم‌امروزه باونسبت داده و جزء افتخاراتش میشمارند، حتی‌در سرزمین پرگل‌ولای **گیلان‌ومازندران** جاده سنگفرش او یك شاهراهی است که ایالت خزر را از شرق به‌غرب متصل میکند، وهنوز قسمتی‌ازآن‌مورد استفاده‌است،کاروانسراهای‌متعدد وی در شاهراه **اصفهان** به**مشهد** نیز کاملا مشهوروپابرجاست‌کاروانسراهای‌احداثی مذکور در **قومس** بشرح زیر است :

ده‌نمك . لاسجرد . سمنان . آهوان. قوشه.دامغان مهماندوست.ده‌ملا. میاندشت. میامی. عباس‌آباد، در هیچ قسمتی نبوغ عملی شاه‌عباس بیشتر ازکوششی که او برای برقرار ساختن اتحاد بین‌مردمان و قبائل مختلفی‌که در ایران سکونت داشتند مینمود، نمودارنمیگردید .

برای اجرای این‌منظور مردم را ترغیب‌میکردکه **مشهد** را یك‌مرکز زیارتی‌ملی، و افتخار دنیای‌شیعه بشناسند ، چون او معتقد بودکه‌کارو عمل ازتوصیه و گفتاریا دستور اخلاقی برترمیباشد، وخود یك‌موقع تمام مسافت بین‌اصفهان‌و مشهدرا پیاده پیمود .

شاه‌عباس در سن هفتاد از یك مرض مؤلم و دردناکی درکاخ‌مورد علاقه‌خود در **مازندران** پس‌ازیك سلطنت پرافتخار و طولانی چهل و دو ساله از این جهان درگذشت (**۱۰۳۸ هجری**).

شاه صفی

چون **صفی میرزا** فرزند وولیعهد **شاه عباس** به تهمت توطئه علیه شاه عباس درزمان حیات وبامر او کشته شده بود، بنا براین شاه عباس در موقع مرگ دستور داد که **سام میرزا** فرزند صفی میرزا بجانشینی وی اعلام گردد. پادشاه جدید لقب **شاه صفی** گرفته وفرمانروائی ۱۳ ساله اویك فصل طویلی از کشت و کشتار بوده است.

اوتمام شاهزادگان فامیل سلطنتی و حتی چندشاهزاده خانم را بقتل رسانیدتا بدینسان اساس سلطنت خودرا محکم سازد. وی باین هم اکتفا ننموده تمام مشاورین وسرداران باوفای پدر بزرگش رابدیارعدم فرستاد.

شاه عباس دوم

شاه عباس دوم فرزند **شاه صفی** در ده سالگی بجای پدر نشست (**۱۰۵۲ هجری**) وی **۲۵ سال** پادشاهی کرد. بعداز **شاه اسماعیل و شاه عباس بزرك** بهترین پادشاه صفوی بود، در زمان او عدالت و آسایش وجود داشت، **کاخ عالی قاپو** وعمارت **چهل ستون** در **اصفهان** درزمان اوساخته شده، شاه عباس دوم در ۲۶ ربیع الاول **سال ۱۰۷۷ هجری** هنگام عزیمت از **مازندران** به **خراسان** دراثر بیماری **خوره** دریکی از آبادیهای **دامغان** وفات یافت وجسدش به **قم** حمل گردید.

شاه سلیمان

بعد از شاه عباس دوم پسرش **صفی** بالقب **سلیمان** برتخت جلوس کرد. مدت سلطنت این این پادشاه **۲۸ سال** بوده است. سلسله صفوی درتحت سلطنت این پادشاه جدید که عیاش و شهوت ران بود و هیچگونه خصائل جنگی نداشت کم کم رو بزوال نهاد، تصرف **قشم** بدست **هلندیها** اورا بجنبش تحریك نکرد. حتی وقتی که ازبکها نیز به **خراسان** حمله نمودند درحال اوتشویشی روی نداد، بعلاوه علت مزاج او در سالهای اخیر عمرش وی را در اندرون نگاه داشته بود و در آنجا کاملا در زیر نفوذخواجگان و زنان قرار گرفت ولی درحفظ سنن دربار وتعمیر بقاع متبرکه سعی بلیغ داشت، ازجمله گنبدطلائی **امام رضا** (ع) راکه براثر زلزله آسیب دیده بود تعمیر نمود.

سلطان حسین

میگویند وقتیکه **سلیمان** دربستر مرگ قرار داشت بخواجگان مشاور خود گفت اگر راحتی و آسایش میخواهید **حسین میرزا** و اگر افتخار و عظمت ایران را طالبید **عباس میرزا** راانتخاب کنید. لازم بذکر نیست که **حسین میرزا**، انتخاب شد(**۱۱۰۵ هجری**) وبمحض جلوس بتخت از خود حلم و افتادگی و دینداری و خداترسی نشان داد، دین داری و خداترسی **سلطان حسین** باعث شد که ملاها و خواجگان برمسندهائی قرار گرفتند که بایستی تحت نظر وتصدی اشراف و نجبای بزرگ باشد، بدینسان تمامی ملت ایران بطور خطرناکی دچار ضعف و سستی گردید.

سلطان حسین **۳۰سال** با ضعف و سستی و بی‌قیدی و بی‌حالی زمام امور رادردست داشت و درزمان اوظلم‌وجور، وتقدیر ازخائن وتکدیر از خدمتگزار و رشوه‌خواری بمنتهی شدت رسیده بود .

هجوم افغانها

افغانها هرچند ازجنبه مادی باایرانیان اختلاف دارند ولی‌ظاهراً نژادی ایرانی‌و از خویشاوندان‌ایرانیان محسوب میشوند . درسرتاسرولایت وحشی وکوهستانی آنهازبان‌فارسی متداول‌است .

پرفسورادواردبرون مینویسد، **جیمس‌دارمستتر** ملاحظه کرد که در لهجه‌معمولی آنها موسوم به **پشتو** اصول وبقایای زبان **اوستائی** کتاب مقدس **زردشتیان** موجوداست از ایرانیان جسورتر و جنگجوتر و خشن‌ترند،ولی کمتراز ایرانیان‌هنرمندی‌وتربیت‌دارند **سنی‌متعصب** هستند و همین صفت‌کافیست که‌علت‌نزاع آندوره را بیان نماید وبواسطه همین تعصب‌بود که افغانها توانستند بهجوم خود لباس جنك مذهبی بپوشانند ۱

اولین لشگرکشی افغانها بایران (**۱۱۳۳** هجری) بیشتر جنبه تاخت وتاز وغارت‌و چپاول را داشت،تایك‌حمله. **محمودافغان** بالشگریان‌خود درجنوب **سیستان** ازلوت‌عبور نموده وپس ازغارت‌وخرابی **نرماشیر** بسوی **کرمان** پیشرفت، محموداین‌شهررا باکمك‌سکنهٔ زردشتی آن قبضه‌کرد، اما چهارماه بعد **لطفعلی‌خان** سردار ایرانی اورا از آنجابیرون راند، وخود **بشیراز** رفته به‌تنظیم‌لشگری که سالها مانندآن‌درایران دیده نشده بودهمت گماشت .

میخواست افغانها رادرهم شکسته مجدداً قندهاررا مسخرکند، بدبختانه پیش از نیل بمقصود بعلت یکی‌از دسایس درباری‌که باشتابی تمام وسائل تخریب سلطنت ایران را فراهم میساخت مقامش متزلزل گردید و چون محبوسان باصفهانش بردندو سپاهی‌که مشارالیه‌باین زودی‌وبااین دقت جمع آوری ومنظم‌کرده بودپراکنده شد، و بالنتیجه ایران در یك چنین موقع بحرانی وخطرناك بواسطه حماقت وابلهی پادشاه ضعیف النفس خویش تقریباً بیدفاع گردید، **غارت‌خراسان** توسط افغانهای ابدالی وهمچنین فتح وخرابی **شماخی** کرسی‌نشین **شیروان** توسط **لکزیها** وظهور علائم عجیب وغریب درآسمان، بیش‌از پیش موجب ترس‌و وحشت ایرانیان گردید، وحکم عمومی **شاه‌حسین** برای توبه و استغفار وانابه نیز برضعف قلب وترس عامه‌افزود، افغانها بمحض شنیدن خبر سقوط وعزل لطفعلیخان دوباره جرأت پیداکرده مصمم گشتند، برای باردوم بایران حمله نمایند. محمود دروسط زمستان **قندهار**را ترك‌گفته ومجدداً ازکویر عبور نموده به**نرماشیر وکرمان** رفت، پس از آن از راه **یزد** بسوی **اصفهان** حرکت نمود ، درجنگی‌که در دهکده ای موسوم به **گلناباد** درنزدیکی **اصفهان** رخ داد ارتش نیرومند ایران که چند برابر تعداد لشگریان‌افغانها بود ، بادادن فقط دوهزار نفر تلفات بافضاحت ورسوائی فرار نمود ، **محمود** اصفهان را در محاصره

۱ــ تاریخ ادبیات ایران تألیف ادواردبرون ترجمه رشید یاسمی‌صفحه ۱۱۷.

گرفت، براثرآن **سلطان حسین صفوی** تسلیم شد و تاج سلطنت‌را بدست‌خود بر سر **محمودافغانی** گذارد، وبدین سان سلسله باشکوه صفویه باافتضاح و رسوائی سقوط کرد (**۱۱۳۵هجری**) افغانها **قم وکاشان و قزوین** را نیز تسخیر نمودند، محمود در اثر قیام‌اهالی‌قزوین برضدافغانها دست بسفاکی‌زدو **اصفهان** راقتل‌عام کرد، ودرمقابل ایستادگی **یزدیها و بختیاریها** جنونش شدت یافت وبدست‌پسرعمویش اشرف در سال **۱۱۳۷هجری** کشته‌شد و نجبای افغانی که ازطرف **طهماسب** فرزند **سلطان‌حسین** صفوی که‌درآنموقع در **مازندران** بود تهدیدمیشدند باعجله **اشرف** را بجانشینی‌وی انتخاب نمودند.

فصل شانزدهم

دوره نادری

در **دوران آشفته** اواخر سلسله **صفویه** و تسلط **افغانها** بر ایران سرداری لایق و مشهور بنام **نادرقلی** که مقدر شده بود شهرت ابدی خودرا بعنوان **آخرین فاتح** بزرك آسیائی بدست بیاورد ، در **خراسان** ظاهر گردید و برای نجات کشور از شر **افاغنه** به **طهماسب** فرزند **سلطان حسین صفوی** که دربار خود را دراین‌موقع در **فرح آباد مازندران** تشکیل داده‌بود پیوست .

نادر قلی پنجهزار نفر از جنگجویان مبرز **افشار** و **کرد** را تحت لوای خود درآورد ، **فتحعلی‌خان** قاجار نیز قبلاسه‌هزار نفر سرباز جنگجو تهیه دیده بود، بدین ترتیب با هجوم سربازان جدید یك جنبش ملی ایجاد شد ، **نادر** ، **طهماسب** را وادار کرد، اول‌بسوی **خراسان** که شهرهای مشهد و هرات به ترتیب در دست **ملك‌محمود** و **افغانهای ابدالی** بود حرکت‌نماید . در این لشکرکشی نادر رقیب خود **فتحعلی‌خان** پدر بزرگ مؤسس سلسله **قاجار** را بقتل رسانید . ظاهراً این عمل نادر مورد تصویب **طهماسب**‌قرارگرفت . چه‌اورا فوراً بفرماندهی کل قوای‌خود تعیین‌نمود ولقب‌**طهماسب قلیخان** به **نادر** اعطاء گردید .

جنك مهماندوست

نادر عاقلانه **شاه‌طهماسب** را ترغیب نمود که نیروی افغانها را مجبور کند که از **اصفهان** خارج شوند ، و پیش آمدوقایع بعدی هوش و ذکاوت اورا ثابت نمود . **اشرف** دیدکه ارتش ایرانیان روزبروز برعده‌اش افزوده میشود و بدین‌جهت مصمم گشت قبل از آنکه این نیرو قوی‌تر شود بسوی **خراسان** حرکت نماید ، **مهماندوست دامغان** واقع در ایالت **قومس** نزدیك **هکاتوم پیلوس** پایتخت پارتها (اشکانیان) صحنه اولین‌پیروزی بودکه نیروهای ایران بردشمن‌خارجی دست یافت .

اشرف درسال **۱۱۴۱**هجری بسوی **خراسان** حرکت‌کرد،چون **بسمنان**رسیدقلعه

میرزا عسکری و قلعه‌های دیگر شهررا محاصره نموده و **سیدعلی قاضی** حاکم **شهر سمنان** را دستگیرساخت۱ ، در این‌موقع خبر حرکت **اشرف** بطرف **خراسان** به **نادر وطهماسب** رسیده بود و آنان نیز برای مقابله با **اشرف** از راه **نیشابور** و **سبزوار** عازم **سمنان** شدند ، **اشرف** از شنیدن خبر ورود نادر به **بسطام** دست از محاصره‌سمنان برداشته و بسوی **دامغان** عزیمت‌نمود . درقریه‌**مهماندوست** دامغان دولشکر روبروی‌هم قرارگرفتند (ربیع‌الاول‌سال۱۱۴۲هجری).

افغانها با نعره های وحشیانه‌ای بحمله پرداختند ولی این حملات و نعره ها در جنگجویانی که نادر تربیت‌کرده بود ، تأثیری نبخشید و تفنگداران و آتش توپخانه نادر تلفات زیادی بر آنها وارد آوردند . **اشرف** فوراً دو **ستون** را مأمورکردکه از چپ و راست بدشمن حمله‌گازانبری ببرند و درهمان هنگام خود شخصاً در قلب بحمله پرداخت . اما تجارب سرداری مثل نادر بیش از آن بود که بگذارد یك‌چنین مانوری درمورداو اجرا گردد . او حمله را بآسانی دفع و فرمان جلورفتن دسته‌جمعی را داد و براثرآن**افغانها** که از مرك پرچمدار فرمانده خود دلسرد و مأیوس شده بودند شکست خورده و با حالت وحشت‌زده‌ای اردو و چادر های خودرا ترك نموده در حالی‌که‌از شماره آنها خیلی تقلیل یافته بود، در **امتداد** جاده **دامغان بتهران** فرارنمودند. توضیح‌اینکه سربازان**سمنانی** و **سنگسری** دراین‌جنك رشادت فوق‌العاده‌ای ازخود نشان دادند .

نادر ، **طهماسب** را وادارکردکه در **دامغان** بماند و خود از راه **آهوان** عازم **سمنان** گردید . هزاران نفر از مردم‌که مایل بودند در مرگ و نابودی مهاجمین شرکت داشته باشند ، اورا استقبال نموده و بوی پیوستند . نادر پس از دو روز توقف در **سمنان** ، در تعقیب افغانهای فراری بسوی‌**ری**و **اصفهان** حرکت نمود . **اشرف** درموضع‌مستحکمی بنام **مورچه‌خوار** درنزدیکی **اصفهان** مهیای نبرد قطعی با نادرشده بود، ولی‌با دادن چهارهزارنفرتلفات **باصفهان** فرارنموده واز آنجا به**شیراز** رفت و بالاخره در صحرای **لوت** بدست یکی‌ازافغانهای بلوچ بقتل‌رسید (**۱۱۴۲**هجری) .

پاداش نادر برای اخراج افغانها

شاه طهماسب از **دامغان** به **ری** و از آنجا **باصفهان** رفت . اخراج افغان ها بدست نادر چنان خدمت قابل ملاحظه و نمایانی بود که نمیشد آنرا بطرق معمولی پاداش داد و **شاه طهماسب** از روی اجبار . **خراسان . سیستان . کرمان . قومس . مازندران** را باو بخشید و لقب سلطان‌را باو عطاکرد .

نادر پس ازقلع وقمع مهاجمین افغانی ، **آذربایجان** و **عراق** راکه از آن زمان در دست عثمانیها بود بتصرف درآورد ، و بالاخره **شاه طهماسب** را بعلت عقد قرارداد زیان آوری با عثمانیها ، از سلطنت خلع کرد، و فرزند شیرخوار اوراسلطان و خودش را **نایب‌السلطنه**اعلام نمود (**۱۱۴۵هجری**) .

نادر پس از جنگهای پیروزمندانه با عثمانی‌ها در سال **۱۱۴۸هجری** مرگ فرزند

۱ــتاریخ سمنان تألیف رفیع صفحهٔ۸۷

کوچك شاه را غنیمت شمرده در اجرای مراسم عید نوروز در **دشت مغان** بپادشاهی برگزیده شد .

نادرشاه در دوره سلطنت درخشان خود افتخارات ارزنده‌ای نصیب کشور ایران نمود، ازجمله درسال **۱۱۵۱** هجری بهندوستان لشگرکشید و پس از عبور ازگردنه **خیبر**، **لاهور** را تصرف کرد و سپاه **هند** را در **دشت کرنال** منهزم ساخت و پادشاه هندوستان مجبور به تسلیم شد . نادر سلطنت‌را بدو تفویض کرد و او نیز نفائس خودرا ازجمله **۶۰۰۰۰ جلد کتاب خطی** و **تخت طاوس** ، بنادر شاه تقدیم نمود و **رود سند** مرز شرقی ایران معین گردید .

نادرشاه در سالهای آخر سلطنت خود ستمگری و خونخواری عجیبی از خود نشان میداد و از هرکجاکه عبورمیکرد ازسرهای مردم هرمهائی میساخت ، بهمین‌علت در تمام کشور شورش عمومی علیه او برخاست ، در بین مردم دیگر، کردهای **قوچان** ، **شورش** نمودند ، نادر بسوی‌قوچان حرکت‌نمود و دردوفرسخی‌آنجا دراردوگاه خود طبق نقشه و توطئه‌قبلی بقتل‌رسید **(۱۱۶۰هجری)**

عادلشاه افشار

بعد از مرگ **نادر** برادرزاده او بنام **عادلشاه** بتخت نشست **(۱۱۶۰ هجری)** اولین عمل او انتشار اعلامیه‌ای بودکه در آن اعلامیه شخصاً مسئولیت قتل یك‌ظالم جباری راکه از خونریزی لذت برده و با بربریت و وحشیگری ناشنیدنی ازکله‌های اتباع خود منار هائی میساخت بعهده گرفت . بعداً نیروئی به **کلات نادری** فرستاد و تمام اعضای خاندان افشار بزرك را قتل‌عام و گنجهای اورا تصاحب نمود ، فقط ازقتل **شاهرخ میرزا** فرزند چهارده‌ساله **رضا قلی میرزای** بدبخت که از **فاطمه** دختر **سلطان‌حسین** صفوی بود ، صرفنظر نمود .

عادلشاه پس‌ازکمی سلطنت بدون افتخار، بدست برادرش **ابراهیم** مخلوع شده و کورگردید . ابراهیم نیز بنوبه‌خود توسط سربازان و افراد خویش اسیر شده و در طی مسافرت بشهر بقتل رسید . ولی **عادلشاه** هم در همین موقع کشته شد **(۱۱۶۱هجری)**

شاهرخ افشار

پس از آن **شاهرخ** بتخت جلوس نمود **(۱۱۶۱ هجری)** بنظر میرسید که چون او بازمانده نادر و دارای خصال نیکوئی بود در تمام ایران با سلطنت او موافقت نمایند اما رقیبی بنام **میرزا سیدمحمد** فرزند یکی از مجتهدین مشهد در مقابل او پیدا شد . این مجتهد با خواهر **سلطان‌حسین** ازدواج نموده بود . و پسرش صدا بلندکرده و میگفت : شاهرخ قصددارد سیاست پدر بزرگش را ادامه داده و مذهب شیعه‌را براندازد، بدین‌ترتیب نیروئی گرد آورده و شاهرخ را مغلوب ساخت و در نتیجه این پادشاه اسیر شده و کور گردید . در همین موقع **یوسف‌علی** فرمانده سپاه شاهرخ‌که در هنگام جنگ غائب بود،

و بهمین جهت بر ضعف شاهرخ افزوده شده بود ، ظاهر شده مدعی جدید را که نام **سلیمان** برخود گذارده بود دستگیر کرده، پس از کور کردن او و خود و دو پسرش را بقتل رسانید و **شاهرخ** دوباره بتخت سلطنت عودت داده شد ، و **یوسفعلی نایب السلطنه** گردید . کمی بعد از این واقعه دو تن از رؤساء قبایل، یکی بنام **میرعالم خان** فرمانده عده‌ای از اعراب و دیگری بنام **جعفرخان** فرمانده عده‌ای از کرد ها **یوسفعلی** را مغلوب ساخته ، البته بعد اورا کور کردند ، و شاهرخ بدطالع را نیز بزندان انداختند . لازم بتذکر نیست که دو رئیس فوق‌الذکر باهم به نزاع برخاستند و بالاخره میرعالم فاتح شد و نام جعفرخان مغلوب را بر فهرست طویل مردان کورشده افزود . در همین زمان فرمانده سپاهیان ازبك و افغانی نادرشاه افشار ، بنام **احمدخان درانی** که بعد از قتل نادر به **افغانستان** رفته و درآنجا حکومت مستقلی تشکیل داده بود **بمشهد** حمله آورد و میرعالم بسوی او شتافت ولی شکست خورده و بقتل رسید .

احمدشاه با یك اعتدال و ملایمت عاقلانه ای پس از آنکه **سیستان** و **هرات** را بقلمرو خود افزود، تصمیم گرفت که **خراسان** را یك ایالت مجزائی کرده و درتحت سلطنت شاهرخ قرار دهد، بشرطی که نامبرده تفوق و نفوذ افغان را اعتراف نماید ، و **پل ابریشم** که در هفتاد میلی مغرب **سبزوار** درجاده **مشهد** بتهران واقع است[1] مرز غربی **ایالت خراسان** و متصرفات افغانها شناخته شد ، و بدین ترتیب **شاهرخ** کور قریب پنجاه سال اسماً در **خراسان** حکومت نمود تا اینکه در ۶۳ سالگی براثر شکنجه وزجر **آغامحمدخان** قاجار که درفصل آینده بشرح آن خواهیم پرداخت در **دامغان** وفات یافت ومقبره وی درحال حاضر دراین شهرستان پابرجاست که ذکر ساختمان آن درفصل بناهای تاریخی همین تألیف بیان خواهدشد .

۱ــ تقریباً نزدیك مرز شرقی ایالت قومس مورد بحث ما در این تألیف

فصل هفدهم

دوره بی‌دوام زندیه

کریم خان زند

بعد از مرگ **نادر شاه افشار** موقعیت ایران نهـایت درجه عجیب و غریب بود. **خراسان** بدون اختلال و اغتشاشی در تصرف **شاهرخ** اعمی بود، در حالی که **کریم‌خان زند** از قبیله **لاق شیراز**، و **محمد حسن خان** قاجار فرزند **فتحعلی خان قاجار** که نادر شاه قبل از رسیدن بسلطنت او را بقتل رسانیده بود، وهمچنین **آزادخان** یکی‌از سرداران افغانی نادر، برای بدست آوردن تاج‌وتخت با یکدیگر میجنگیدند و بالاخره پیروزی نهائی نصیب رئیس محبوب خاندان زندگردید.

نبردی‌که بین زند و قاجار اتفاق افتاد در مرزهای **مازندران** بود. پس از یك نبردسختی،قاجارها فاتح‌شدند اما بجهت رسیدن نیروی افغانی نتوانستند پیروزی خود را دنبال‌کنند.

در همین هنگام **کریم خان** بقوای خود سر و صورتی داد و خود را برای حمله حاضر ساخت وبه **آزادخان** افغانی حمله برد ولی در **قزوین** شکست خورد و به **اصفهان وشیراز** عقب نشست ومجدداً بایاری **رستم‌سلطان** رئیس ایل **خشت** دربوشهر به **آزادخان** حمله برد ودرنتیجه اورا شکست‌داده و منهزم ساخت.

پس از مغلوبیت **آزادخان** قاجارها بآذربایجان لشگرکشی‌کرده و مراکز مهم آن ایالت را تصرف نمودند، در سال بعد **محمدحسن خان** با ارتش نیرومند خود تازه از پیروزیهای **آذربایجان** برگشته و خودرا از همه جهت مظفر و منصورمیدید، برای‌جنك با رئیس خاندان زند بطرف جنوب حرکت نمود، ولی کریم‌خان قادر بمقابله با او در میدان جنگ نبود. کوشید تا با دادن رشوه رؤساء لشگر دشمن را بطمع انداخته وآنهارا منحرف‌سازد. وی در این‌کار کاملا موفقیت‌یافت و **محمدحسن‌خان** در حالی‌که‌دستجاتش یکی بعد از دیگری اورا ترك میکردند، بدون هیچگونه جنگی‌مجبور بمراجعت گردید (**۱۱۷۱ هجری**) **محمد حسن خان** نیز در نزاع و اختلافی که با رئیس شاخه رقیب

قاجارها پیدا کرد گرفتار خسارت و زیان شده و نیرو و توانائی او کاهش یافت ، ودرجنگی که بین آنها اتفاق‌افتاد بدست یکی از رؤساء قبیله **قاجار** بقتل رسید ، و بدین سان این نبرد سه جانبه یعنی نبرد بین سه مدعی خاتمه یافت و **کریم‌خان** بدلیل محبوبیت شخصی خود با آنکه مکرر درجنگ شکست خورده بود فاتح و پیروز گردید .

کریم‌خان مدت بیست و نه‌سال سلطنت کرد واز این مدت بیش از بیست‌سال حکمران بدون رقیب و بلامنازع ایران بود، وبنام **وکیل الرعایا** خوانده میشد ، **شیراز پایتخت** وی بود و عمارات زیبائی که هنوز شیراز بدان میبالد بنا نمود . در زمان سلطنت کریمخان زند **حسینقلی خان قاجار** (پدر فتحعلیشاه قاجار) که از طرف کریم خان زند در **دامغان** حکومت داشت ، سر بشورش برداشت . کریمخان برادر خود **زکی خان** را بفرماندهی یك سپاه تعیین نموده **بدامغان** گسیل داشت . زکی خان شورش‌را با منتهای قساوت و بیرحمی و بربریت فرو نشاند و دستور دادکسانی‌که دراین شورش شرکت نموده بودند آنانرا بچوبهائی بسته و وارونه در زمین بنشانند .

(باغچه‌ساختن زکی‌خان‌ازاجسادانسانها درتاریخ معروف ومشهوراست).

در همین حین نیز **حسینقلی‌خان** از **دامغان** فرارکرده و عاقبت بدست ترکمن‌ها بقتل رسید ، **کریم‌خان** در صفرسال **۱۱۹۳** هجری دارفانی‌را بدرودگفت و مردم‌ایران برای پیشوای بی‌آلایش‌زندکه دوره‌سلطنت‌او عموم‌مردم دررفاه وآسایش بودند بطور بی‌ریا و عمیقانه عزاداری نمودند ،

جانشینان کریمخان

درهمان سال وفات **کریمخان** چهار نفر از خانواده او یکی پس از دیگری برتخت سلطنت نشستند ازاینقرار :

برادرش **زکی‌خان** ، پسرش **ابوالفتح** ، نوه‌اش **علیمراد** ، پسرش **محمدعلی** و **برادرش صادق** ، **علیمراد** که مجددا بسلطنت رسید درسال **۱۱۹۵** هجری **صادقخان** را با تمام اولاد او غیر از **جعفرخان** بقتل رساند . خود علی‌مرادهم در سال **۱۱۹۹** هجری در صحرای **مورچه‌خوار** اصفهان وفات یافت و **جعفر** بجای او نشست . جعفرخان نیز درسال **۱۲۰۳** کشته شد و پسرش که همان **لطفعلی خان** زیبا و بدبخت آخرین سلطان سلسله زندیه باشد بجای‌او نشست و عاقبت بدست **آغامحمدخان** قاجار ازدوچشم محروم گردید و بعداً در**تهران** بدار آویخته شد .

فصل هیجدهم

دوره قاجاریه

آغا محمدخان قاجار

ایل قاجار از نژاد ترك است. اینان مدتهای متمادی در ارمنستان سکنی داشتند و **تیمورلنگ** آنها رابایران کوچ داد. قاجارها یکی از قبایل **قزلباش** محسوب میشدند که از شاهان صفوی پشتیبانی‌مینمودند.

شاه‌عباس ایل قاجار را بسه دسته تقسیم نمود یکی در **مرو** مستقر شد و دومی در **گرجستان** و دسته سوم بدو قسمت کوچکتر بنام **یوخاری‌باش** (بالائی) **واشاقه‌باش** (پائینی) منقسم شده ودر سواحل **رودخانه‌گرگان** ساکن شدند ، مادر اینجافقط باقسمتی که در **گرگان** مسکن گزیدندسروکارداریم که فعالیت ورشد اولیه آنان‌در حوالی **گرگان** و **قومس‌وتهران‌و ری** بوده وبالاخره به‌سلطنت کشور ایران رسیده‌اند.

پس‌از آنکه نادر **فتحعلی‌خان قاجار** را بقتل رسانید **محمد حسن‌خان** فرزند **فتحعلی‌خان** بسوی ترکمن‌ها فرارکرد، در آنجا باکمك آنها برای مدتی استر آبادرا درتصرف داشت.

اما قبل از مرگ نادرشاه او قادر نبود که هیچگونه تأثیر مهمی در اوضاع بنماید، ولی بمحض قتل نادر نیروئی گرد آورده **ولایات‌خزر**را تصرف کرد و بعد،هما‌نطوریکه در فصل گذشته بیان‌گردید **آذربایجان** را تسخیر نمود، ولی در جنگ‌با**کریم‌خان** زند شکست‌خورد، و بالاخره در اثر اختلافات عشیره‌ای بقتل رسید،وفرزندش **آغامحمدخان** نیز که در ایام طفولیت بفرمان **عادل‌شاه** نوه نادر مقطوع‌النسل شده‌بودبدست**کریم‌خان** زند افتاد واورا **بشیر از** آورد.

کریم خان، که بطور برجسته‌ای صلح جوو دارای روح‌مسالمت‌آمیز بود با **خواهر آغا محمدخان**ازدواج نمود وبابرادرزنش‌که در دربار او بعنوان **گروگان** بسر میبرد با ملاطفت و مهربانی خاصی رفتار مینمود، آغا محمدخان وقتی که از خواهرش شنید که کریم‌خان‌درحال مرك است شیراز رابیهانه‌تفریح وگردش وشکاربا بازشکاری‌ترك‌نمود،هنگام برگشتن در دروازه شهر شنید که کریم‌خان مرده است ، بنابراین با عجله‌بازرا رهاکرده

و بعد ببهانه انتظار مراجعت بازو جستجوی آن از نظر ناپدید شد ، و بطرف **مازندران** حرکت نمود.

وقتی او بهولایت اصلی خود رسید، عده زیادی از افراد قبیلهاش دور او جمع شدند ولی نابرادری او **مرتضی قلی** با او بمخالفت برخاسته وخودرا شاه اعلام کرد، **آغامحمد خان** پس از نشیب و فراز های متعدد و دیدن حوادث و تغییرات زیاد که در جریان آن یکبار هم دستگیر و زندانی گردید، همین قدرتوانست که بر ولایات **بحر خزر** دست یافته و خودرا فرمانفرما معرفی کند.

در این زمان **خراسان** اسماً تحت فرمان و اراده **شاهرخ** بود، ولی در حقیقت این ایالت بین عدهای از رؤسای قبایل مستقل تقسیم شده بود . در شهر **مشهد** دو پسر پادشاه **نصراله میرزا و نادر میرزا** بودندکه هریك برای بدست آوردن قدرت با دیگری در جنك و جدال بود وهمین کینه و عداوت خانوادگی آنها بغارت **مزار امام رضا (ع)** منجرشد و هریك از این دو شاهزاده بنوبه خود قسمتی از ذخائر قیمتی آنرا بچپاول بردند .

نواحی **نیشابور** تحت حکمرانی یکنفر از رؤسای قبیله **بیات** مستقل بود، **قاین** تحت حکمفرمائی عربی از اعقاب **خزیمه** اداره میشد، و**سبزوار** دردست یك رئیس **غیلی چی** که از یك قبیله ترك بود قرارداشت، **آغامحمدخان قاجار** پس‌از اخراج نیروی اعزامی روس از ایران و هجوم به **کرمان** و دستگیری و اعدام **لطفعلی خان** آخرین پادشاه سلسله زندیه و فتح **گرجستان** و **تفلیس و ایروان** در سال **۱۲۱۰** هجری در تهران تاجگذاری نمود.

تسخیر خراسان توسط آغا محمدخان

آغامحمدخان پس از تاج گذاری مصمم‌شدکه **خراسان** را نیزمطیع سازد واواز راه **استرآباد** که آنجا را بابناهای زیادی‌که هنوز باقی است زیبا وقشنگ‌کرده بودحرکت کرد وپس از تنبیه‌وسرکوبی ترکمن‌ها بسوی **مشهد** حرکت‌نمود، درآنجا وی باهیچگونه‌مقاومتی رو برو نشد و رؤسای خردی‌که در فوق ذکر شد همگی قبول اطاعت و انقیاد نمودند .

نادرمیرزا بافغانستان گریخت وپدر کورخود **شاهرخ** را درمشهد گذارد.

این مرد بدبخت که در این‌موقع سنش بالغ بر شصت بود در دست آغا محمد خان اسیر شد .

آغا محمد خان چون شنیده بود **شاهرخ** جواهرات گرانبهائی‌را که **نادر** از هند بغنیمت آورده‌نزد خود مخفی نموده است، دستور زجر وشکنجه وی‌راصادرنمود، شاهرخ هر روز براثر درد والم شکنجه‌های وارده‌محل ذخائر ونقودش را که رویهم انباشته بود نشان میداد آغامحمد خان برای بچنك آوردن **یاقوت مشهور اورنگ زیب** پادشاه هند پافشاری‌وسماجت زیاد میکرد، لذادستورداد حلقه‌ای ازخمیر برسر او گذاشتند وسرب گداخته درآن ریختند.

در اینموقع بود که شاهرخ محل یاقوت را بروز داد . آغا محمد خان که دیوانه

جواهر بود بواسطه بدست‌آوردن این سنك گرانبها ازخوشحالی نزدیك‌بوددیوانه شودلذا دستورداد شکنجه راموقوف سازند،

آغا محمد خان بعد از شکنجه‌های وحشیانه فوق اجازه دادکه شاهرخ باخانواده وبستگانش **بمازندران** برود، اما شاهرخ در اثر شدت دردورنج عارضه از شکنجه قبل از رسیدن بمازندران در **دامغان** بدرود حیات گفت و در همان جا مدفون گردید (**۱۲۱۰ هجری**).

آغا محمدخان درسال **۱۲۱۱** هجری در کنار **رود ارس** بدست دونفر از نوکران خودکه بنا بودسیاست شوندبقتل‌رسید.

فتحعلی‌شاه‌قاجار

همانطوریکه درصفحات قبل بیان گردید **حسینقلی‌خان** فرزند **محمدحسن خان** قاجار وبرادر **آغامحمد خان قاجار** در سال **۱۱۸۴** هجری از طرف **کریم خان** زند بحکومت **دامغان** منصوب گردید، وچندسالی حاکم آنجا بودو بعد سر بشورش وطغیان برداشت ودرنتیجه شورش مذکور توسط **زکی‌خان** سرکوبی شدو **حسینقلی‌خان** معروف به **جهانسوز** بمازندران فرارکرد ودر آنجا بدست ترکمن‌ها بقتل‌رسید.

فتحعلی شاه درشب پنجشنبه ۱۸ شوال سال **۱۱۸۵** هجری درزمان حکومت پدرش حسینقلی خان درشهر**دامغان** متولد شد .

ساختمانی که فتحعلی شاه در آن تولد یافته بود بعدها بنام **مولود خانه** معروف گردید و در حال حاضر ساختمانهای فرمانداری و اداره دارائی **دامغان** در آن محل واقع است .

طبق منشآت **میرزا رضی‌منشی تبریزی** بموجب‌فرمان**فتحعلی‌شاه** مزرعه**محمد آباد** و **نوده** دامغان وقف نگهداری وتعمیر مولود خانه گردیده وتولیت آن نیز بعهده **محمدعلیخانی دامغانی** محول‌شده بود.

فتحعلی شاه در زمان سلطنت عموی‌خود **آغا محمد خان** عهده‌دار حکومت **فارس** بود، بعداز مرك آغا محمدخان از فارس بسوی پایتخت حرکت‌کرد وپس ازورود**بتهران** بتخت پادشاهی جلوس نموده و خود را پادشاه اعلام کرد، فتحعلی‌شاه **۳۷** سال در ایران سلطنت نمود .

از وقایع مهم دوره سلطنت پرماجرای اوشکست‌ایران درجنك باکشور روسیه است‌که براثر آن **۱۷شهر** آباد وپرجمعیت **قفقاز** ازتصرف‌ایران خارج گردید.

فتحعلی‌شاه به ایالت **قومس و دامغان** که‌محل تولد او بود توجه خاصی مبذول میداشت ساختمان **مسجد شاه سمنان** که‌یکی از بناهای عالی و مشهور ایران است طبق دستور وی بنا گردیده است‌که شرح‌آن درفصل بناهای تاریخی همین تالیف بیان خواهدشد.

در دوره سلطنت‌فتحعلی‌شاه**ذوالفقارخان‌سمنانی**حکومت سمنان و دامغان وشاهرود وبسطام رابرعهده‌داشت‌چون‌فتحعلی‌شاه‌در**دامغان**متولدشده بود،ظاهراً درهمین‌شهرفتحعلی شاه

با **ذوالفقارخان سمنانی** و برادرش **اسماعیل خان** رابطه پیدا کرد، این دوستی و صمیمیت موجب ورود این دو برادر در دستگاه سلطنتی شد ، و بعداً **ذوالفقارخان** بفرمانفرمائی ایالت قومس که مرکز آن در این زمان شهرسمنان بود رسید، ذوالفقار خان پس از انتصاب، بنای ظلم و ستم را نسبت به توده مردم خصوصا **سادات حسنی** گذاشت. از این جهت بیشتر مردم سرشناس سمنان جلای وطن گفتند. درمیان این عده **حاجی سیدحسن** دانشمند معروف از **سادات حسنی** و صاحب **کتاب منهاج العارفین** که بیشتر از همه مورد تعدی بود ،مدتی در تهران اقامت گزیده و در طول مدت اقامت موردتوجه وعلاقه خاص فتحعلی شاه قاجار واقع شد .

حاجی سیدحسن بعد از مدتی بسمنان مراجعت کرد. و فتحعلی شاه برای دیدن ذوالفقار خان ازراه **فیروزکوه بسنگسر** واز آنجا باوجود مخالفت شدیدخان برای دیدن حاجی سید حسن **بسمنان** آمد. شاه در این سفر آنطور که باید از تعدیات خان مطلع شد .

درهمین ایام **ذوالفقار خان** فوت کرد و حاجی سیدحسن بامر شاه از اموالی که ذوالفقارخان بزور از مردم **سمنان** واطراف گرفته بود مامورساختن مسجدی بنام **مسجد شاه** شد وبعداً موقوفات **شیخ علاءالدوله سمنانی** نیز که وقف خانقاه بود باین مسجد اختصاص یافت .

ذوالفقارخان یکی از حکام مستبد نواحی **قومس** میباشد که اکثر بزرگان و افراد متشخص سمنان از ترس وی جلای وطن نمودند. **میرزا ابوالحسن یغمای جندقی** شاعر معروف دوره قاجاریه نیز در دستگاه حکومت وی درسمنان میزیست ومنشی او بود. طبق نوشته **پرفسور ادوارد برون** [۱] (یغما مدتی منشی مردی تند خو وهرزه دهان موسوم به ذوالفقارخان سمنانی بودو گویند محض مشغولیت خاطر وجلب رضای او این غزلیات وابیات تعرض آمیز کریه را سروده ومجموعه آن را **سرداریه** نام گذارده است.).

ذوالفقارخان در دوره فرمانفرمائی خود در**سمنان** ظلم و جوربی حد و حصری نمود از جمله دستور داد زبان مرحوم **میرزا مهدی یاهو** شاعروارسته **سمنانی** را بریدند وبعداً خانه واثاثه وی را نیزغارت کردند،



تصویر سکه نقره‌ای ضرب سمنان که جمله السلطان بن السلطان فتحعلیشاه برروی آن نوشته شده است



تصویر روی دیگر سکه نقره‌ای ضرب سمنان. این سکه متعلق به کلکسیون آقای حاجی حسین طلوعی سمنانی است

۱ــ تاریخ ادبیات ایران جلد سوم ترجمه رشیدیاسمی صفحه ۲۳۹.

بعدازذوالفقارخان سمنانی حکومت سمنان ودامغان وشاهرود وبسطام برعهده حاجی **بهمن میرزا بهاءالدوله فرزند فتحعلی‌شاه** محول شد ودرزمان‌سلطنت محمدشاه‌نیز بدین‌سمت مستقر بود.

فتحعلی‌شاه درسال **۱۲۵۰** هجری در**۶۸** سالگی بدرود زندگانی گفت و**۵۷** پسر و **۴۶** دختر بعداز خود گذاشت که‌برمرك اوسوگواری کنند.

محمد شاه

بعد از مرگ **فتحعلی شاه** نوه اش **محمد شاه** پسر **عباس میرزا** بسلطنت رسید (**۱۲۵۰هجری**).

وی چهارده‌سال با رنجوری و ضعف نفس پادشاهی‌کرد، و **ناصرالدین‌میرزا** پسر ارشد خود را بولیعهدی انتخاب نمود. از وقایع مهم دوره سلطنت وی ظهور فرقه بابیه درایران‌است. بدین معنی‌که در سال **۱۲۶۰** هجری شخصی بنام **سیدعلی‌محمدشیرازی** خودرا واسطه بین**امام‌عصرغائب(عج)**و خلق‌معرفی‌کرد وخویشتن‌را **باب** نامید،وپیروانی پیدا کرد که نشو ونمای‌کلی واقدامات‌وتبلیغ‌آنان در زمان سلطنت **ناصرالدین‌شاه** بوقوع پیوست. **محمدشاه** در چهل سالگی بمرض **نقرس** جهانرا بدرود گفت (**۱۲۶۴هجری**)

ناصرالدین شاه

هنگام وفات **محمدشاه**، **ناصرالدین‌میرزا** ولیعهد که در آنموقع **۱۶** ساله بود در**تبریز** مقام‌داشت، در غیاب او مادرش **مهدعلیا** از روز وفات شاه تاورود**ناصرالدین میرزا** بتهران، برتق‌وفتق امورپرداخت.

ناصرالدین میرزا شش‌هفته پس از مرگ پدرش از تبریز **بتهران** آمد و درنیمه‌شب تاج برسرگذاشت (**۱۲۶۴ هجری**). از وقایع مهم دوره سلطنت طولانی ناصرالدین شاه قتل حزن‌انگیز **میرزا تقی‌خان امیرکبیر** است، امیرکبیر در زمان صدارت خود دست به اصلاحات مهمی از قبیل تشکیل سپاه منظم بدستیاری معلمین اروپائی، امن‌کردن راهها توازن بودجه، استخدام معلم و **تأسیس دارالفنون** در تهران، جلوگیری از مداخله مأمورین روس وانگلیس درکارهای‌کشور، محدودکردن علمای‌ظاهری، زد، ولی بیگانگان وکسانیکه در این اصلاحات زیان میدیدند شاه جوان‌را از **امیرکبیر** ترسانیدندو از راه نیرنگ و دسیسه‌وسائل عزل‌وتبعید و قتل‌او را در سال**۱۲۶۸هجری** فراهم ساخته ومملکت را از داشتن مصلحی خدمتگزار و لایق و دلیر، محروم نمودند. واقعهٔ دیگر نشو و نمای فرقه بابیه در ایران‌است. ما دراینجا فقط بذکر وقایعی‌که توسط این‌فرقه درایالت**قومس** اتفاق افتاده‌است میپردازیم:

فعالیت فرقه‌بابیه درمشهدوقومس

طبق **ناسخ‌التواریخ** شخصی بنام **ملاحسین** از مردم **بشرویه** که در موطن‌خود بکسب علوم رسمی چون صرف و نحو و فقه و اصول میپرداخت تا خبر شریعت تازه **باب**

و انتقال او را از بوشهر بشیراز شنید ، از **خراسان** بدانصوب شتافت و پنهانی باب را دیدار کرد ، و آئین اورا پذیرفت و باب اورا بسوی عراق و خراسان برای دعوت روانه ساخت . بنا بقولی وی به بشرویه موطن خویش شد و خویشان و بستگان و جمع کثیری را بکیش خود درآورد و سپس عازم مشهد گردید ، و در آنجا **ملاعبدالخالق یزدی** شاگرد **شیخ احمد احسائی** باغوای او به تبعیت باب در آمد ، و **ملا علی اصغر مجتهد نیشابوری** که برطریقت شیخ احمد احسائی بود از راه برفت . علماء جنبش کردند و غوغا برخاست ، وصورت حال را بشاهزاده **حمزه‌میرزا** نگاشته او فرمان دادکه **ملاحسین وملاعلی‌اصغر** را بلشگرگاه (چمن‌رادگان) حاضر آرند . ملاعلی‌اصغر از او بگردید . اما ملا عبدالخالق همچنان پایداری‌کرد و در شورش مردم مشهد ، ملاحسین رها شده و به **نیشابور** رفت ، واز آنجا به **سبزوار** شد ، و در آنجا **میرزاتقی جوینی** را با خود همراه ساخت و خرج اصحاب اورا تقبل‌کرد ، ودر ضیافت آقا **سید محمد** در **بیارجمند** حکم بحرمت غلیان و قهوه داد . و بدعت باب و دعوت او آشکار گشت ، وآقا سید محمد اورا براند و بسوی **میامی** رفت ، و در آنجا عده ای بدو پیوستند و بدعوت پرداخت . مردم شهر غوغا کردند و با او بمبارزه و مقاتله پرداختند و او وچون عدت وعده داشت مقاومت‌کرد ، و چندتن از اصحابش کشته شدند ، ناچار راه **شاهرود** سپرد ، و**ملامحمد کاظم مجتهد شاهرودی** اورا براند و در این موقع خبر فوت محمد شاه شایع شد . ملاحسین از این خبر قوتی گرفت و بسوی **بسطام** شتافت ، و علمای شهر او را از ورود باز داشتند ، و بقریه **حسین آباد** بدوفرسنگی درآمد و**ملاعلی حسین‌آبادی** را بفریفت و بسوی مازندران شتافت[1]

واقعه بدشت

در لغت‌نامه دهخدا در مورداجتماع بابیهادر **بدشت‌شاهرود** چنین آمده‌است :[2]

بنا بنقل **مؤلف نقطة‌الکاف** بعد از فوت **محمدشاه** جمعی از بابیها از **خراسان** بهمراهی باب‌الباب ملامحمدحسین بشرویه وارد مازندران شدند ، وتفصیل‌آن ازاین قرار است‌که ملاحسین بشرویه برای دیدار باب از خراسان تاماکو،که باب در آنجا محبوس بود پیاده و مستور حرکت کرده ، و اطلاعاتی بباب رسانید ، باب دستور دادکه از راه **مازندران بخراسان** بازگردد ، زیرا ابلاغ درستی در آنجا نشده است . بعداز آنکه ملا محمدحسین ببارفروش آمد ،درمنزل **حاجی محمدعلی بارفروشی** منزل‌کرد و امر باب را باهل بارفروش خصوصاً به **سعیدالعلماء** ابلاغ‌کرد ، و سپس روانه خراسان‌شد. سعیدالعلماء **حاجی‌محمدعلی** را از بارفروش بیرون‌کرد و او با چند تن روانه‌خراسان گردید و **طاهره (قرة‌العین)** نیزکه یکی از مریدان سرسخت باب بود ، پس‌از واقعه قتل **حاجی‌ملاتقی** در **قزوین** و نسبت قتل به **طاهره** ، از قزوین گریخت و بسوی **خراسان** رفت ، و در **قریه بدشت** یك فرسخی **شاهرود** بسوی خراسان که در فصل جغرافیای **قومس** دراین‌تألیف‌شرح آن خواهد آمد بدیگران پیوست .

۱و ۲ لغت‌نامه دهخدا مجلد۳۱ حرف (ب) : ۱ص ۳۷ و۴۰

نیکلا در تاریخ خود آرد : رهائی باب از زندان ، آشکار ساختن اصول مذهب بر پیروان ، جلوگیری از بابی کشی ، تقویت نیروی ایمان همکیشان ، اجتماع عمومی **بدشت** را ایجاب کرد .

حرکت ملاحسین بشرویه را بخراسان دانستیم . **قرة العین** هم بواسطه قتل ملا محمدتقی که بدو نسبت کردند ، دیگر نتوانست در قزوین بماند ، فوراً بجمع در بدشت پیوست . موضوع این اجتماع حبس باب بود ، که موافقت شد تهیه سفر **ماکو** را ببینند و تا ممکن است بر عده همراهان بیافزایند ، و باب را خلاص کنند و بکوشند تا کار به خشونت و جنگ نکشد و در صورتیکه بخواهند باب را بقتل برسانند ، مقاومت نمایند و اگر قشون زیادی بآنها حمله‌ور شد خودرا بخاك **روسیه** برسانند ، وسپس بتحقیق در اصول مذهب جدید پرداختند و همه باب را پیغمبر جدید دانستند ، و این چنین توافق کردند که (خداوند ظهور نموده و مذهب قبل منسوخ شد ، و قوانین قدیم از ریشه درآمده است و باید نهال قوانین تازه را در میان مردم کاشت) و **قرةالعین** اظهار داشت که باید هرچه زودتر بابیهارا باین حقایق جدید آشنا سازیم ، **قدوس** اظهار کرد که پیروان این مذهب همه مسلمانانی هستند صادق و ماهم بواسطه مواعظ خود تعصبات آنهارا تهییج کرده ایم ، و فعلا این اظهارات خطرناك است وصلاح نیست اکنون آنانرا از اشتباه بدرآورد. **قرةالعین** پاسخ داد که تأخیر در اظهار حقایق بجای پیشرفت مارا بعقب خواهد برد ، و اشکال کار در همین‌جا بود ، و همه برخلاف رأی قرةالعین نظر دادند و گفتند بمحض شنیدن اولین کلمه که برضد **قرآن** گفته شود ، تمام جمعیت بجای قبول مذهب جدید مارا بنفرین و لعن دچار خواهند ساخت .

نزدیك بود **قرةالعین** از پیشنهاد خود نتیجه معکوس بگیرد که تدبیری اندیشید و گفت من زن هستم،طبق سنت اگر زن مرتد شود و توبه‌کند ، قبول است ، من در این گفتار حقایق را بیان خواهم کرد ، **وقدوس** در میان جمع حاضر نگردد ، اگر گفتارمن باشکال برنخورد که چه‌بهتر و چنانچه‌تولید شورش و انقلاب کرد نظر قدوس‌را راجع باظهارات من خواهند خواست ، و او مرا کافر میخواند و میکوشد دو باره‌مرا باسلام باز گرداند.

حضار این رأی را پسندیدند زیرا متفق بودند که یك‌روز باید پرده از روی کار برداشته شود ، پس هرچه زودتر بهتر ، وکار چنان شد ، و **قرةالعین** بگفتگو پرداخت و چون هنگام ایراد سخن در پشت پرده نازکی قرار میگرفت ، آنروز دستور داد مستخدمین با مقراض آماده باشند ، تا با اشاره اوبندهای پرده را قطع کرده پرده بیکسو افتد ، پس وی با آرایش کامل پشت پرده ظاهر شد ، و با عباراتی مهیج و آهنگی نافذ آغاز سخن کرد ، تا بدین کلمات رسید .

(شماها باید امروز بدانید ، که خداوند ظهور کرده است ! وکتاب‌جدید از آسمان برای ما نازل شده ، و قوانین جدیدی برای ما مقرر گردیده است) **وبا اشاره بندهای پرده قطع و پرده بکنار افتاد** ، و او با جلال و شکوه تمام در برابر حضار ظاهر گردید ، وظاهراً خدمتکاران را توبیخ کرد که چرا چنین بی احتیاطی شده‌و سپس جمعیت را مخاطب ساخته گفت : (این قضیه)چه اهمیت دارد ، و نباید بانظر اعتنا بآن نگاه کرد

آیا من خواهر شما نیستم و شما برادر های من نیستید؟ کدام خواهری صورتش را از برادرش پوشیده است ؟ اما اثر این پیش‌آمد مانند صاعقه بر سر مستمعین فرودآمد بعضی صورت خودرا با دست پوشانیدند ، و پاره‌ای دامن لباس بر سر کشیدند ، تا نظرشان برزن نامحرم نیفتد و **قرةالعین** بی اعتناء بمیان آنها آمد و مرتب میگفت برادران من! . . . امر حجاب از میان رفت ولی نتوانست کاملا بمقصود برسد . چون عده قلیلی آنهم بندرت باو نگاه میکردند .

میرزاحسین‌علی بهاء چون دیدصحنه تماشا بطول انجامید و شایدخطرخونریزی بمیان آید ، **فوراً عبای خودرا برسر قرةالعین** انداخته اورا بچادر برد ، مجلس در میان همهمه و ناسزاکه چرا این زن برخلاف قوانین مذهبی صورت خودرا بمردان نمود پایان یافت و برخی را عقیده بر این بودکه این زن ناگهان مبتلا به جنون شده است ، و پاره‌ای نسبت هرزگی باو میدادند، و عده قلیلی‌هم از او طرفداری میکردند ، **قدوس** طبق نقشه ، ناراضیان‌را بار داد و باکمال مهربانی و خوشروئی از آنها پذیرائی کرد و جریان واقعه را با جزئیات شنید ، و درجه نفرت مسلمانان را از این عمل دریافت و گفت (مسئله فی حد ذاته غامض است و مرا باشتباه میاندازدو هرگاه‌واقعاً **طاهره** چنین که شما میگوئید رفتارکرده مسلماً کافر است و شما نیز باید من بعد او را کافر شمارید، ولی شاید در این اعمال و رفتار معمائی باشد که معنی آن بر من پوشیده است) و از آن پس بذر تردید راکه ماهرانه در دماغ پیروان خود کاشته بود ، آبیاری‌کرد و به بحث و گفتگو پرداخت و چنین گفت:

موضوع حجاب عادتی بیش نیست . . . . امام مهدی باید تاریکی‌های کتاب خدائی را برای ما روشن نماید ، و قوانین آنرا بسط و توسعه دهد ، نه اینکه آنهارا بکلی‌ازمیان بردارد ، پس باید با **قرةالعین** مباحثه‌کرده و نظر اورا دریافت ، چنین‌کردند و قدوس مغلوب‌وی شد واو وهمراهانش ازاو پیروی‌کردند .

پس از اجتماع بزرگـان بابی در **بدشت** آنان به بحث و گفتگو در میان خود پرداختند ، چون اهل آن آبادی آنهارا غیر خود یافتند، بر ایشان تاختندو اموالشان را بغارت بردند ، و آنان از یکدیگر متفرق گردیدند ، جمعی **باشرف** وگروهی **بآمل** و برخی **ببارفروش** رفتند ، و **قدوس** نیز مخفی‌ازمردم ببارفروش شد ، و**قرةالعین** نیز بنور رفت (**۱۲۶۴هجری**)

سفر ناصرالدین شاه به خراسان

ناصرالدین‌شاه درماه ذیحجه سال **۱۲۸۳هجری** بقصد خراسان ازتهران اردوبیرون زد،در این سفر زیارتی **مهدعلیا** مادر و **عزت‌الدوله** خواهر و عده‌ای از زنهای‌شاه در **شصت‌کالسکه** شش‌اسبه همراه او بودند .

این‌مسافرت‌درحدود**شش‌ماه**طول‌کشید،این‌جمعیت از راه**خوار**،**سمنان** ،**دامغان**، **شاهرود** ، **سبزوار** ، **نیشابور** **بمشهد** رفته و از راه **قوچان** ، **بجنورد** ، **نردین** ،

فیروزکوه بتهران معاودت کردند. طبق سفرنامه‌ای که از مشاهدات شهرهای بین راه این سفر وی تهیه و تدوین شده، عبور ناصرالدین شاه و همراهان او از ایالت **قومس** مدت **۲۲** روز بطول انجامیده است ، در روز اول محرم سال ۱۲۸٤ هجری موکب سلطنتی وارد قریه **لاسجرد** گردیده و بعد بقریه **سرخه** رفته ، سپس روز دوشنبه دوم محرم **بسمنان** وارد شده است ، قبل از ورود به **سمنان** ، **حسین‌خان** حاکم **سمنان** پسر سپهسالار والی خراسان باتفاق علماء و بزرگان **سمنان** تا نزدیکی قریه **سرخه** باستقبال میروند ، **ناصرالدین شاه** و همراهان مدت **۳** روز در **سمنان** اقامت داشته‌اند ودر این مدت در ساختمان ارک سمنان که در حال حاضر دروازه شمالی آن در شمال شهر پابرجاست سکنی کرده بودند . روز سوم محرم ناصرالدین شاه پس از گردش در شمال شهر باتفاق وزراء و امراء لشکر با کالسکه سلطنتی عازم **دهکده درجزین** واقع در شمال **سمنان** میشود ، و آب و هوای دهکده **درجزین** توجه شاه را جلب مینماید ، بطوریکه شاه شخصا از بین دره درجزین در حدود یك فرسخ پیاده بطرف **گل رودبار سنگسر** راه‌پیمائی مینماید . تصادفا در این موقع ابر بسیار تیره و مهیبی از طرف شمال ظاهر میگردد و باران سختی شروع بباریدن مینماید ، در ظرف نیم‌ساعت سیلاب عظیمی در **دره سنگسر** جاری میشود ، **ناصرالدین شاه** بدون توجه بجاری شدن سیل در دره مذکور مشغول گردش بوده است که نوکران وملتزمین رکاب متوجه آمدن سیل گردیده فوراً شاه را مطلع میسازند . ناصرالدین شاه به بلندی کوهی که درکنار دره بوده پناه برده و از خطر سیل در امان میماند ، بعد از ظهر همان روز بعد ازگذاردن نمازعصر بشهر مراجعت مینماید ، روز پنجشنبه چهارم محرم ناصرالدین شاه از **مسجدسلطانی** و **مسجدجامع** و بازار و کوچه ها و میدانها واستخرهای **سمنان** دیدن نموده وبعد از ملاقات **باحاجی سید ابراهیم**، **متولی مسجدشاه** باقامتگاه خود (ارك) رهسپار میشود و **روزجمعه پنجم محرم** سمنان را بقصد **آهوان** ترك مینماید .

در بین راه **سمنان** به **آهوان** **رحمت‌الله خان ساری اصلان** که قبلا حکومت **سمنان** را برعهده داشته بعرض‌میرساند، که در دره‌های شمال جاده مذکور قوچ و میش‌وحشی بسیار است وی اضافه میکندکه دراوقات‌حکومت خوددرسمنان غالبا دراین دره‌ها شکار بسیار نموده‌است، بالاخره‌با ورود **بآهوان** ، **کاروانسرا سنگی** و **رباط شاه‌عباسی** آنجا مورد بازدید قرار میگیرد . ضمنا درسفرنامه مذکور از **قلعه آهوان** که نیم فرسنگ پائین جاده واقع وخراب و بلاسکنه بوده ذکری بمیان آمده‌است .

ناصرالدین‌شاه روز **دهم محرم** (عاشورا) همان سال در **دامغان** توقف نموده و در عزاداری مردم **دامغان** شرکت کرده است . روز **یازدهم محرم** برای سیاحت و تفریح به **چشمه علی دامغان** عزیمت نموده و بناهای تاریخی آنجا مورد بازدید قرار میگیرد و سپس از طریق **مهماندوست** **بشاهرود** و **بسطام** عزیمت و قبل از ورود بآن شهر **جهانسوزمیرزا** حاکم **بسطام** و **شاهرود** باتفاق عده‌ای از اعیان شهر از شاه و همراهان وی استقبال مینمایند .

این **قافله** زیارتی شاهانه از طریق **میامی** و **عباس آباد** عازم **مشهد** میشود و

تاریخ خروج از **قریه عباس آباد** که آخرین منزلگاه **ایالت قومس** میباشد **بیست و دوم محرم** همان سال بوده است .

سفر دوم ناصرالدین شاه بخراسان

ناصرالدین شاه ، **۱۸ سال** بعد مجدداً درسال **۱۳۰۰** هجری ازراه **دماوند** و **فیروزکوه** ، **بسطام** ، **نردین** ، **بجنورد** ، **قوچان** ، **شیروان** ، **چناران** **بمشهد** رفته و از راه **نیشابور** ، **سبزوار** ، **شاهرود** ، **دامغان** ، **سمنان** و **ایوانکی** بتهران برگشته است . اهمیت این سفر شاه بمراتب کمتر ازسفر طولانی اول میباشد .

مرگ ناصرالدین شاه

ناصرالدین شاه درسال **۱۳۱۳** هجری قمری هنگامیکه تدارکات لازمه برای **جشن پنجاهمین سال** پادشاهی او مهیا شده بود، **چهار روز قبل** از آن تاریخ بدست **میرزا رضای کرمانی** یکی ازشاگردان **سیدجمال الدین اسد آبادی**، در **حرم شاه عبدالعظیم در ری** بقتل رسید **(۱۷ ذیقعده سال ۱۳۱۳ هجری)**

مظفرالدین شاه

بعد از **قتل** ناصرالدین شاه فرزندش **مظفرالدین** میرزا بسلطنت رسید . وی مردی بود بی اراده و رنجور ، ولی خوش قلب . **انقلاب مشروطیت ایران** در زمان او بوقوع پیوست و درنتیجه ، **مظفرالدین شاه** را وادار بصدور **فرمان مشروطه درسال ۱۳۲۴** هجری قمری کرد .

بموجب فرمان مذکور **مجلس شورای ملی** تشکیل شد و **پنج ماه** بعد **قانون اساسی** بامضاء شاه رسید و چند روز پس از توشیح قانون اساسی **مظفرالدین شاه** درگذشت .

محمدعلی شاه و احمدشاه قاجار

بعد از **مظفرالدین شاه** ، **محمدعلی میرزا** ولیعهد بسلطنت رسید **(۱۳۲۴** هجری) و متمم قانون اساسی را که مجلس تهیه کرده بود ، امضاء کرد ، معذالك نسبت بمشروطه خوشبین نبود . و بالاخره در **سال ۱۳۲۶** هجری مجلس را بکمك نیروی **قزاق** و صاحب منصبان **روسی** بتوپ بست ، و جمعی از **پیشوایان مشروطه** را بکشت و ازنواستبداد را برقرار ساخت ، لیکن مردم تبریز و رشت و اصفهان قیام نموده و بتهران حمله کردند و **محمدعلی شاه** راازسلطنت خلع نمودند ، و پسر ارشد او **احمدمیرزا** را که **۱۲** سال داشت بسلطنت برگزیدند ، و **عضدالملك** رئیس کهن سال ایل قاجار نیز بعنوان **نایب السلطنه** تعیین گردید **(۱۳۲۷** هجری) .

پس‌از **فتح تهران** وپیروزی‌ملت ، انتخاب نمایندگان دوره دوم قانونگذاری بعمل آمد ومجلس‌شورای‌ملی تشکیل‌شد .

یپرم (یفرم‌خان) بفرماندهی پلیس منصوب‌شد و در رفع اغتشاش وناامنی و جلوگیری از غارت ودستبرد جدیت‌های زیادی ازخود بخرج‌داد .

محمدعلی‌شاه مخلوع‌پس‌از چك و چانه زدن‌زیاد بالاخره‌قبول کرد که سالیانه حقوقی به‌مبلغ یکصدهزار تومان باو داده شود و بعدبطرف **بندر اودسا** درروسیه حرکت نمود، مخصوصا قراراینطورداده شدکه هروقت در آتیه معلوم شودکه اودست بتحریکات سیاسی‌زده وباعث‌اختلال درامور، واغتشاش وناامنی شده‌مقرری‌او قطع‌گردد .پس‌ازمرگ **عضدالملك** نیابت سلطنت **بناصرالملك** تفویض شد .

کوشش شاه مخلوع وجنگ ارشدالدوله با ملیون ایران

درسال ۱۳۲۹ هجری قمری دولت‌ایران بسفارتخانه‌های روس و انگلیس در تهران اطلاع داد که از روی اطلاعات واصله شاه مخلوع بین ترکمان‌های نزدیك **استرآباد** (**گرگان‌فعلی**) مشغول تبلیغات بمنظور مراجعت بایران‌است . بدین‌مناسبت‌پیشنهاد شدکه مقرری اورا قطع‌کنند،ولی سفارتخانه‌ها در این باب اعتراض‌کردند .

در همین موقع شاه مخلوع با لباس مبدل از روسیه عبور نموده با اسلحه و مهمات زیادی که روی صندوق های آن **مارك آب‌معدنی** زده شده بود در نزدیکی استرآباد پیاده شد .

مراجعت‌شاه سابق ، تولید اضطراب و وحشت عجیبی در**طهران** نمود. اینك‌مشروح جریانات فوق‌الذکر که حاوی مطالب دقیقی میباشد و قسمتی از آن درایالات **قومس** اتفاق افتاده‌است از روی‌کتاب **اختناق‌ایران** تألیف **مستر شوستر** مستشار آمریکائی‌که در آن زمان در ایران اقامت داشته ودر تصمیمات متخذه ملیون جهت مقابله با محمدعلی شاه و یارانش دخیل بوده و جریان وقایع آنروزهارا بچشم خود دیده‌است نقل‌میگردد :

هیجدهم ژوئیه سال ۱۹۱۱ میلادی (**بیست‌ویکم‌رجب‌سال ۱۳۲۹ قمری**) دفعتایك پیچیدگی جدید و پریشان‌کننده‌ای در ایران نمودار گشت . دیری از شب گذشته بود تلگرافی بمن رسیدکه در همان روز **محمدعلی** با چندتن از متابعینش که در **ادسا** تحت حمایت و **نگرانی** روسها بوده از **گمش‌تپه** که نزدیك بسرحد **روسیه** و **در ساحل بحرخزر** واقع است وارد ایران‌گردیده است . این خبر ناگهانی مثل شهاب ثاقبی بود که متضمن حیرت و استعجاب فوق‌العاده‌گردید،زیرا از وقتی‌که **سالارالدوله** برادر شاه مخلوع از طرف‌حدود غربی وارد ایران شده و شهرتهای بی‌اصل‌ورود **محمدعلی** از حد تجاوز نموده بود . اهل **طهران** تصور و باور نمیکردندکه **دولت روس** همچو جرأتی بنمایدکه با معاهده محکمی‌که دوسال‌قبل با دولت انگلیس و ایران نموده علنا نقاضت و مخالفت‌کند .

وقایع نگار **تمس** چنین مینگارد :بالاخره **محمدعلی‌شاه مخلوع** با شش نفر از

همراهانش **در ۲۱ رجب سال ۱۳۲۹** به **قمش تپه** فرود آمد ، ومنجمله از همراهان او برادرش **شعاع السلطنه** و آن‌شخص معروف **بامیر بهادر** جنگ میباشد ، احتمال‌میرود تا روز **پنجشنبه** بجانب **استر آباد** که حاکم ندارد رهسپار شود از وقتیکه **شاه مخلوع** علی‌الظاهر بعزم **وینه** و **کارلز باو** حرکت نموده در این‌جا افواهات پی درپی شیوع یافته که بهمین نزدیکی بایران مراجعت خواهدنمود .

دولت ایران توجه دولت **روس** را بجانب این امر منعطف نموده و هم ورود **ارشدالدوله (آگنت)** وکیل شاه را، که در این اوقات چنانچه شهرت دارد با تذکره جعلی و مقدار زیادی تفنك و فشنك از بادکوبه عبور کرده بدولت روس اظهار داشته‌اند، دولت‌روس ازدادن هرقسم کمك ومعاونت دولت‌ایران انکار وامتناع‌نموده، **ارشدالدوله** هم بحدود ترکمانیه رهسپارشد .

متجاوز از یکسال است آنتریك وسازش شاه مخلوع با تراکمه جاری میباشد دولت روس بواسطه **(پروتکال)** **(صورتمجلس ۱۹۰۹)** با دولت ایران راجع به تأدیه قسط سه‌ماهه **محمدعلی** مجبور و ملزم شده که از آن آنتریکها ممانعت نماید و قرار شد که در صورت وقوع چنین امری (یعنی مداخله شاه مخلوع در امور ایران و سازشش با ایلات) وظیفه وی توقیف و بکلی قطع‌شود . با این حال **شاه‌مخلوع** باکشتی روسی وارد ایران شده و شیوع کامل داردکه حرکات او در روسیه از مأمورین دولتی آنجا مخفی نبوده است .

نوزدهم ژوئیه ۱۹۱۱ (بیست ودوم رجب ۱۳۲۹) یعنی روز بعداز وصول خبر ورود **محمدعلی‌میرزا** جمیع پارتیها و احزاب سیاسی مجتمع شده و یك کابینه‌متفق علیهی مشتمل بر اشخاص ذیل بمجلس معرفی شده وتصویب گردید :

سپهدار، رئیس الوزراء (بدون دفتر و قلمدان وزارت) **صمصام السلطنه** (بزرك بختیاریها) وزیرجنك ، **وثوق‌الدوله** وزیر داخله ، **قوام‌السلطنه** وزیر عدلیه **مشیرالدوله** ، وزیر پست‌و تلگراف . **حکیم‌الملك** ، وزیرعلوم ومعارف **معاون‌الدوله** وزیرمالیه ، **محتشم‌السلطنه** وزیرخارجه.

مجلس از همان شب قانون نظامی سختی تصویب و مجری داشت که از حالت محاصره خبر میداد و اجراء آن قانون را بعهده و اختیار هیئت‌وزراء ووزیرجنك موکول نمود .

با وجود آن اظهار جرأت‌آمیز ودلیرانه نمایندگان، اضطراب و وحشت‌فوق‌العاده‌ای در تمام نقاط **طهران** مشاهده میشد ، ملتیان خائف بودند که مبادا روسها باز میخواهند شاه مخلوع را معاودت داده و دوباره او را بروی کار آورده و شهر را بدست **طوائف ترکمان** که همراه او میباشند بیادغارت دهند، طرفداران شاه یعنی آن عنصرهای‌ارتجاعی نیز خائف بودندکه مبادا ملیین از ایشان انتقام‌کشیده و هر وقت‌که موقعی بدست بیاورند آنهارا حبس وزجرنمایند .

در این‌موقع در ایران هیچ قشون و افواجی موجود نبود مگر در دفتر وزارت‌جنك ژاندارمه و پولیس پایتخت هم بیشتر از **۱۸۰۰** نفر نبوده و آنها هم کامل‌السلاح نبودند ،

فی الحقیقه تمام آن پولیس و ژاندارمه برای نگاهداشتن نظم داخله **طهران** لازم بود .

اخبار متواتر میرسید که **ترکمانها** دسته دسته در حدود شمال شرقی ایران درتحت بیرق شاه‌مخلوع جمع‌میشوند،وعموما خوف‌آن میرفت که در ظرف چند هفته به دروازهٔ شهر تهران برسند .

سالارالدوله برادر شاه هم از حدود **همدان** شروع به پیش‌آمدن گذارده بود و همچو شهرت داشت که چندین هزار نفر عشایراکرادرا دورخود جمع نموده است . کابینه جدید ایران‌هم درمقابل آن‌خطرهای دوپهلو متزلزل بود .

دولت ایران تا آنوقت با آن فشارهای مترائده متوالیه تا یك‌درجه با استقامت و استقلال کار میکرد،ولی ماشین و دستگاه کارخانه‌های دولتی شروع بکندشدن گذارده و در ظرف چند روز حکومتی باقی نماند، بجز عده قلیلی ازمردم که پیش آمده و خود را بجهت محافظت و نگاهداری مشروطه واقدامات لازمه فوری برای‌دفع بلوائیانیکه دولت را تهدید کرده ظاهر میداشتند .

رئیس‌همهٔ آنها **یفرم‌خان** رئیس پلیس و ژاندارمه **طهران** بود **یفرم‌خان** ارمنی و از اهل آن قسمت از **ارمنستان** که در تحت تصرف **عثمانی** است بوده و چندسال قبل از آن **برشت** آمده و در آنجا رشته تجارت مختصری داشت ، از سابقه حالات او بسیار کم مطلع میباشم ولی اعتقاد عموم این بود که آن کسی که باسم **یفرم‌خان** موسوم است بمنزله سر وگردن مهم عساکر ملی‌که ازسمت رشت روانه شدند بوده‌و **سپهدار اعظم** برای آنها فقط صورت مترسکی بود .

بعد از آنکه **درسنه ۱۹۰۹ (۱۳۲۷ هجری قمری) طهران** را بقبضه تصرف خود درآورده ودولت مشروطه را معاودت دادند، **یفرم** بریاست‌اداره نظمیه وپلیس‌پایتخت مأمورشد ، مسئولیت وعظمت‌این‌منصب درایران خیلی بیشتر از آن اهمیتی‌است‌که مابین‌ملل متمدنه معمول میباشد .

یفرم‌خان درخلال مدت خدمتش یکدسته فوج مسلح منظمی‌که در هیچ زمان دولت مشروطه مثل آنرا دارا نبود تشکیل داده و نگاه داشت و بمعاونت فوج مزبور توانست‌نظم عمومی را در شهر برقرار بدارد و این قابلیت را هم داشت‌که مردم را بطرف خودجذب و جلب نموده رضایت و وفاداری آنهارا باقی و پایدار بدارد ، با وجود تعلیم و تحصیل محدودش ، بسیار صاحب تدبیر وبدون‌شبهه باعلی درجه‌داری جربزه و لیاقت نظامی و بی اندازه متهور و بی باك بود .

در این بحرانیکه ایرانیان بآن دوچار شده بودند **یفرم** خیلی زود ترقی‌کرده و از طراز اول بشمار میرفت ، اگر چه در نظر مسلمانان مسیحی وکافر بود ولی با این نقص بزرك و حسادتهائیکه اکثر مردم نسبت باو داشتند ، اقتدار و نفوذ بزرگی برای‌خودجلب کرده و این‌هم مسلم بود که علاوه بر محافظت شهر ،دولت‌مشروطه را نیز از خطرات قشون **شاه مخلوع** نجات وخلاصی داد .

اثر و نتیجه آن اعلان قانون نظامی این شدکه **۲۲ رجب ۱۳۲۹** هجری قمری

صمصام‌السلطنه بمناسبت اینکه وزیر جنك بود حاکم (فرماندار) نظامی طهران گردید و باین‌وسیله حیات وممات تمام هموطنان را بقبضه اختیار خود درآورد.

بیستم ژوئیه (۲۲رجب ۱۳۲۹) نایب‌السلطنه مرا (**مسترشوستر**) طلبیده وتا دیرزمانی در آن باب مذاکره و صحبت میکردیم. من رأی دادم که باید فوراً قشونی از تهران بمقابله شاه مخلوع فرستاده شود تا اشخاصیکه در **طهران** و سایر نقاط مایل باین ترتیبات جدید نبوده و مطمئن میباشندکه هیچ دفاعی از طرف دولت نخواهد شد سرجای خود نشسته و در ایشان تأثیر کند، **نایب‌السلطنه** این رأی مرا پسندیده و امر نمودکه بین **صمصام‌السلطنه** و **یفرم** و من در این باب شور شود. این نکته راهم **بنایب‌السلطنه** خاطرنشان‌کردم‌که مجلس را وادار نماید که قانونی دز خصوص اعدام یا دستگیر نمودن شاه مطرود و برادرانش که برای مخالفت با دولت مسلح شده اند نافذو مجرا داشته و برای هرکس‌که آنهارا معدوم و یا زنده دستگیر کند جایزه وانعام بزرگی معین نماید، **والاحضرت** این خیال را هم خیلی پسندیده وعده نمودکه بکابینه و مجلس سفارش‌اکیدی نمایدکه آنرا مجرا و معمول بدارند. **نایب‌السلطنه** این مطلب را نیز بیان نمود که عده‌ای از ارتجاعیون بسیار بدنام را در همین دو روزه **یفرم** گرفتار خواهد نمود، من رأی دادم که‌این‌کار باید فوراً صورت بگیرد چراکه هرروز شك وخوف و پریشانی خاطر عموم زیادتر میشود.

همان شب تلگرافی از **محمدعلی** برای **سپهدار** رسید و باو حکم نموده بود که حکومت طهران را بقبضه تصرف گرفته و تنظیم امور آنجا را تا ورود وی برقرار دارد **سپهدار** بین مردم انتشار داد که به شاه مخلوع تلگراف ذیل را جواباً مخابره نموده است.

(**ملت هیچگاه زیر بار حکمرانی شما نخواهد رفت**) ولی این مسئله بسیار محل تردید بودکه آیا **سپهدار** همچو تلگرافی کرده‌است یانه؟

در آن موقع آشکار شد که بعضی از اعضاء کابینه با مشمولیت **سپهدار** و **محتشم السلطنه** و **معاون الدوله** هم خودرا برای مدافعه شاه مصروف ننموده بودند، **سپهدار** ساکنانه در عمارت ییلاقی خود در **شمیران** که خارج از شهر بود مقیم شده و روز بروز اجراء احکام یفرم را راجع به دستگیری مستبدین بتأخیر می انداخت. اهل طهران فوراً از مخالفت سپهدار ظنین شده و کابینه‌ای هم حقیقتاً باقی نمانده بود.

در آنوقت در **طهران** یکدسته **بختیاری** بودندکه عده‌شان تقریباً به**۶۰۰**نفربالغ میشد و خوانین **بختیاری** آنها را بطور گارد اعزازی برای خود نگاهداشته ولی حقیقتاً از دولت مواجب میگرفتند ایشان برای مهمات محتمله‌آینده بطور نقطه مرکزی واقع شده بودند.

یفرم نقشه و تدبیر خودرا برای حمله **بشاه‌مخلوع** بجهت من شرح و توضیح داد ولی‌گفت نمیتوانم هیچیك از وزراءرا در این‌کار مداخله داده و محرم بدانم زیرا که به ایشان اطمینانی ندارم، اجزاء و تابعین خودرااواداشته بودکه‌فشنك وگلوله‌های‌توپ‌شنیدری که از طرف **بریگاد** قزاق به آنها داده شده دومرتبه پرکنند، زیراکه جرئت نمیکرد

آنها را بهمان حال بکار برد و گفت که **سپهدار** سزاوار دار زدن یا گلوله ریز نمودن است .

یفرم از مجلسیان بسیار غضبناك بود بواسطهٔ اینکه مجلس مختصر وظیفهٔ **ماژور هاز آلمانی** را که صاحب منصب ماهر توپ (مگزیم) بود قبول و منظور ننموده و مشارالیه‌درسال قبل، در موقعیکه تحت‌فرمان یفرم در جنگ بوده زخم برداشته بود،وجود وخدمات **مسیو هاز** درآن مهمی که بطرف **استرآباد** در پیش بود بسیار لازم ولی ازآن سلوکی که در باره مشارالیه شده، خوشدل نبود . مشارالیه چون فقط‌مستخدمی‌دولت‌ایران را بسمت معلمی توپخانه داشت، شرکتش‌در جنك حقیقتاً موکول بقبول و رأی خودش بود پس از چندی که توانستم وظیفهٔ اورا برقرار نمایم متقبل شدکه همراه یفرم برود .

در بیست و هشتم رجب سال ۱۳۲۹ قمری وکلای مجلس با اکثریت رأی به اخراج و تبعید **سپهدار** و **محتشم السلطنه** داده و فورا هیئتی را نزد **نایب السلطنه** فرستادندکه از او استعفای آن دو وزیر را خواهش کند و قبول شد ، آن اقدام قدری‌هوای کدر اغتشاشات‌را صاف‌نمود . ازجمله اقداماتی که‌شد این بود که‌کابینه‌جدیدی تشکیل بدهند که حقیقتاً برای‌استقلال دولت‌مشروطه‌کار بکنند .

در ۲۹ رجب ۱۳۲۹ هجری قمری کابینه جدیدی بشرح زیر تشکیل یافت:

صمصام السلطنه رئیس‌الوزراء و وزیر جنك ، **وثوق الدوله** وزیر خارجه **حکیم‌الملك** وزیر مالیه ، **مشیرالدوله** وزیر عدلیه ، **علاءالسلطنه** وزیرعلوم‌ومعارف **قوام‌السلطنه** وزیرداخله . **دبیرالملك** وزیر پست وتلگراف .

روز بعد خبررسیدکه پیش‌قراول افواج و اتباع **محمدعلی‌میرزا** بچند میلی شهر **شاهرود** که در شمال شرقی پایتخت است رسیده‌اند . پیشکار مالیه آنجا تلگراف کردکه از طرف **شاهزاده شعاع‌السلطنه** حکمی باو رسیده‌که بدون تأمل و تأخیر تمام مالیاتی راکه وصول و جمع نموده است بحاکمی‌که از طرف **شاه‌مخلوع** معین‌شده[1] تسلیم نماید و تهدید نموده‌که چنانچه تمرد از آن حکم نمایدکشته‌خواهد شد ، آن مشروطه‌خواه‌وفادار خودش‌تلگراف‌مزبوررا نموده وخواهش کرده‌بودکه جوابش‌را مخابره نکنند زیراکه‌وصول جواب‌آن تلگراف سبب قتلش‌میگردد .

روز بعد تلگراف نمودکه چهارصدنفر **ترکمان** بغتتاً وارد شهر شده و تمام دفاتر دولتی و خانه‌های مردم را غارت نمودند ، خود او با خانواده ومتعلقینش فرارکرده ودر خانه دوست‌ارمنیش پناه‌گزین شده‌است ،

در روز دوم شعبان ۱۳۲۹ هجری مجلس قانون ذیل را جاری نموده و اشاعه دادکه صد هزارتومان برای‌اعدام یا دستگیرکردن محمدعلی و بیست‌وپنج‌هزار تومان برای هر یکی از برادرانش معین‌کرد .

۱ــ این‌شخص سالار اشرف نکارمنی بوده‌که بعدها ملقب به سردار اشرف گردیده‌است . ضمناً بعداز شکست‌ترکمانها سرباز ملی معروف به‌منتصرالدوله ازطرف‌ملیون بحکومت‌شاهرود منصوب‌گردید .

در روز دوازدهم شعبان ۱۳۲۹ هجری خبر رسید که ارشدالدوله دسته‌ای از افواج دولتی‌را در دامغان شکست‌داده وعده‌ای ازافواج‌دولتی هم درآنموقع از اردوی خود فرارنموده و باتباع شاه مخلوع ملحق‌شدند .

زمانیکه سپهدار وزیرجنگ بود آن دسته از افواج‌را با دوتوپ بآن‌محل‌مأمور کرده بود، توپهای مزبوره هم با قورخانه و لوازم ،غنیمت‌قشون شاه مخلوع شده و بدست آنها افتاد. عقیده بسیاری از مردم این بود که این واقعه ناگوار نتیجه پیش بینی واقدامات سپهدار بوده است و درآن موقع‌خیانت و مخالفت مشارالیه با دولت‌مشروطه نزدعموم مسلم‌گردید .

در اواسط ماه شعبان عده‌ای از دسته‌های افواج ملی برای مقابله و جلوگیری از شاه مخلوع بشمال ایران (طهران) فرستاده شد . اولین غلبه و فتح نمایانی که افواج دولتی‌کردند در فیروزکوه که در بین سلسله‌کوههای شمال شرقی طهران واقع است بود در تنگه بسیار تنگی آن سردار جوان بختیاری یعنی معین‌همایون ، رشیدالسلطان را شکست داده و او را دستگیر نمـود، ۶۰نفر از اتباع رشید السلطان در آن جنگ مقتول گردیدند .

نقل و حرکت،ومحل توقف شاه مخلوع امر مجهول غیر معینی بود افواهاً شهرت داشت ، بعد از آنکه شنید قیمت سر او صد هزار تومان معین شده مضطربانه فوراً بهمان کشتی‌که از زمان ورودش درکناره (دریای خزر) لنگر انداخته بود پناهنده شد . دراین‌موقع یفرم‌خان دسته‌های‌کوچکی‌را از ملتیان انتخاب‌کرده و برای محافظت طرق تنگه‌هائی‌که بتهران منتهی میشد مأمور نمود ،و خیال داشت‌که یك عده قشونی هم از طرف پشت سر افواج محمد علی بفرستد که راه اتصال آنهارا بدریا قطع نماید و خود یفرم نظر باهمیت و حالت نازك طهران مصمم شده بود که در همانجا بماند و بمقابله قسمت‌عمده افواج شاه مخلوع نرود تا اینکه خود آنها بفاصله نزدیکی بپایتخت برسند (دراین‌موقع ترکمانانی که‌در تحت‌نظرارشدالدوله بودند ازدامغان بسمنان‌آمده و شروع بقتل وغارت‌نمودند، مخصوصاً در سمنان منزل‌آقا میرزاابوطالب(محبوبعلی) حسنی‌شریعت پناهی‌راکه سردسته مشروطه خواهان سمنان بود غارت‌کردند)

درروز سوم رمضان‌سال۱۳۲۹قمری ، ترکمانان هنگامی‌که بسوی طهران پیش میآمدند در نزدیکی قصبه ایوان‌کیف با دسته مختصری از افواج غیر منظم دولتی مصادف‌شده و آنهارا شکست دادند، قصبه مزبور ۵۶ میل از پایتخت فاصله داردفوراً کمك مختصر دیگر در تحت ریاست امیرمجاهد برادرکوچك صمصام‌السلطنه فرستاده شد.

روز دهم رمضان خبر رسیدکه ارشدالدوله نزدیك قریه امامزاده جعفر که بفاصله ۴۰ میل طرف جنوب شرقی تهران واقع است رسیده فوراً یفرم ۳۵۰ سوار انتخاب نموده‌باتفاق ماژور هاز،مشاق آلمانی توپخانه، با یك‌عراده توپ ماگزیوم و سه عراده توپ شنیدر سریع‌الاطلاق ازطهران حرکت‌کرد ، شهرت‌نمود سواران‌بختیاری که درتحت فرمان امیرمجاهد بوده شکست خورده‌اند .

روز سه‌شنبه یازدهم رمضان ۱۳۲۹ هجری ساعت ۱۱ صبح افواج ملی در تحت حکم **یفرم** باتباع شاه مخلوع که در زیر فرمان **ارشد الدوله** بودند حمله کردند . اتباع **ارشدالدوله** مشتمل بر دو هزار نفر ترکمان و عده‌ای از اهالی ایران که هزاروچهارصد نفر آنها سواره و افواج دولتی مشتمل بر **۵۰۰** نفر سوار بختیاری و **۱۸۰** نفر ازداوطلبان ارمنی و عده‌ای قلیل ژاندارم باانضمام سه عراده توپ شنیدر و یکدستگاه توپ‌ماگزیوم، سوارهای بختیاری در زیر فرمان صریح **سردار بهادر** و **سردارمحتشم** بودند و سایر افواج دولتی درتحت فرمان **امیرمجاهد** و در دو میلی ا،**امزاده‌جعفر** با **ارشدالدوله** مقابل شدند آنها مرکب از **۴۰۰** نفر بختیاری و عده قلیلی ژاندارم بودند ساعت ۱۱ صبح **ارشدالدوله** از تپه ای که بقدر نیم میل مربع فضای آن بود بالا رفته و آنجارا سنگر قرارداد و با چهار توپ خود از خصم مدافعه مینمود **۳۰۰** نفر ترکمانهارا بیکی از دهات **ورامین** فرستاد که اهالی‌را مضطرب نمایند . وقتیکه افواج دولتی در تحت حکم **یفرم** آن روز صبح بحوالی محل مزبور رسیدند، صدای شلیك توپ و تفنك‌شنیده میشدکه بین افواج **امیرمجاهد** وترکمانها رد و بدل میگردید ،

یفرم ، **ماژورهاز** و **سردار بهادر** و سوارهای ابواب‌جمعی مشارالیه را با توپ ماگزیوم بمحل مرتفعی بسمت یمین افواج **ارشدالدوله** فرستاد . ایشان از راه مخفی و پناهگاهی که بنظر نمی آمدند به آن محل مرتفع رفته و فوراً با توپ ماگزیوم شروع به آتش‌فشانی به ترکمانان نمودند،مطابق تقریر خود **ارشد الدوله** در موقع استنطاق (بعد از آنکه دستگیرشد) غرش توپ ماگزیوم، **ترکمانها** را مرعوب ساخته و زهره خود را باختند . سرکردگان آنها هرقدر سعی کردند که آنان را منظم نگاهداشته و از فرارشان مانع شوند نتوانستند. وقتیکه سواره بختیاری در تحت سرکردگی **سرداربهادر** برایشان حمله نموده و آنها را درهم شکستند **ترکمانان** باکمال خوف و دهشت فرار را بر قرار اختیار نموده و پای **ارشد الدوله** زخم برداشته و نتوانست فرار نماید . دسته ای از بختیاریها مشارالیه را دستگیر نمودند . از ترکمانان بین **۶۰** و **۷۰** نفر مقتول و **۳۰۰** یا **۴۰۰** نفر مجروح و دستگیر شدند[1] باقی آنها از طرف جنوب بسرعت هرچه تمامتر فوراً داخل جاده مشهد شده که ازآن راه بحدود و سامان خودکه در سرحد شمال شرقی ایران واقع است مراجعت نمایند، جنك مزبور ساعت یك بعد از ظهر **روز سه شنبه** ختم شد **بختیاریها** تعاقبی از خصم ننموده زیرا که اسبهای آنها بواسطه مسافرت طولانی شب گذشته و صبح آن روز خسته بودند . در نیمه شب بعد ارشدالدوله را به‌اردوگاه، درپرده و چادر خود **یفرم** بردند ، **سرداران ملی** باکمال حسن‌خلق و خوش‌سلوکی بااو رفتار کرده و زخم مشارالیه راشسته و مرهم نهاده، خوراك و آشامیدنی و سیگارت نیز برای‌او حاضر کردند. [2]

در روز بعد **ارشدالدوله** تیرباران‌شد و نعش‌وی‌را به **طهران** آورده **ودر میدان**

۱-در جنك فوق‌الذکر مرحوم **حاجی طاهرخان‌سمنانی** که از مشروطه‌خواهان پرشور بوده شرکت داشته و رشادت فوق‌العاده‌ای ازخود نشان داده‌است .

۲ـ اختناق ایران‌تألیف مسترشوستر آمریکائی صفحه ۱۱۵ .

توپخانه بمردم نشان دادند تامردم مطمئن‌شوندکه ترکمانها شکست‌خورده وارشدالدوله نیز کشته شده‌است .

بمباران شهرمشهد توسط روسها

بعد از فتح تهران‌وپیروزی‌ملیون برای اصلاح‌امور مالی ، دولت ، هیئتی‌ازکارشناسان آمریکائی بریاست**مسترشوستر** که‌قبلاازوی‌نام برده‌شداستخدام کرد،وازکشور سوئدنیزچندین صاحب‌منصب برای ایجاد نیروی تأمینیه بنام ژاندارمری بایران جلب نمود ، ولی همینکه شروع بکار کرد ، دولت روس مخالفت شدید نشان داد ، تا آنجاکه بوسیلهٔ اتمام حجت اخراج‌متخصصین امریکائی را خواستار شد، وایران را تا قزوین اشغال وشهر **مشهد** ومزار امام‌رضا (ع) را بمباران کرد ، دولت مجلس راکه مخالف با قبول اتمام‌حجت بود، بناچار تعطیل کرد و امریکائیهارا بکشورخود روانه‌ساخت .

درسال۱۳۳۲هجری جنگ جهانی اول درگرفت و با وجوداینکه ایران بیطرفی خودرا اعلام‌کرد ، دولتهای روس و انگلیس که با هم متحد بودند ، و دولت عثمانی‌که با **آلمان**اتحاد داشت‌کشور ایران را میدان جنگ و قتال‌کردند ، ولطمات جانگدازی بر ما وارد ساختند .

درسال۱۳۳۵هجری شورش روسیه بوقوع پیوست ، و سپاهیان‌روس خاك ایران را ترك‌گفتند ، جنگ‌جهانی اول در سال **۱۳۳۷**هجری قمری پایان یافت‌که مقارن با سال **۱۲۹۷**شمسی بود . از این تاریخ بموجب تصمیم دولت،تقویم خورشیدی درامور‌رسمی بکار رفت ، لذا در این کتاب وقایعی تاریخی که از این ببعد روی داده بسال شمسی ذکر خواهد شد .

حکمرانان قومس در دوره قاجاریه

حکمرانان معروف **قومس** در دوره قاجاریه بشرح زیرند :

۱ - **ذوالفقار خان سمنانی** که در زمان **فتحعلیشاه** حکومت داشته‌است .

۲ - **حاجی بهمن میرزای بهاء الدوله** فرزند **فتحعلی شاه**که در زمان **فتحعلیشاه** و **محمدشاه** حکومت نموده‌است .

۳ - **انوشیروان‌میرزا** که ساختمان‌زیبای **ارك‌سمنان** درزمان‌سلطنت‌ناصرالدینشاه وحکومت‌وی باتمام رسیده‌است .

٤ - ازهمه مشهورتر **شاهزاده امیراعظم**معروف است‌که خاندان عضدی‌شاهروداز اعقاب وی هستند ، **باغ امیر سمنان وامیریه شاهرود** متعلق باو بوده و بهمین‌مناسبت باسم وی نامیده شده‌است .

بعد از مرك این‌حاکم درحدود سیصد پارچه آبادی‌ومزرعه دراطراف شاهروداز وی بجامانده است .

۵ -**مرحوم‌یدالله‌عضدی**فرزند شاهزاده امیراعظم که‌بعدها عنوان وزارت و سفیر کبیری‌ایران بوی محول شده است

کودتای اسفند ۱۲۹۹

درخرداد سال ۱۲۹۹ شمسی دسته‌ای از قوای روسیه انقلابی گیلان را تصرف کرد ، وآهنك تهران داشت ، نیروی دولتی بواسطه ضعف و اهمال‌حکومت مرکزی‌نتوانست مهاجمین‌را دفع‌کند ، **سرتیپ‌رضاخان** که شرح احوال وی در فصل آینده خواهد آمد فرماندهی قسمتی از نیروی ایران‌را داشت ، از عدم توجه دولت بحراست مملکت برآشفت و از **قزوین** با عده‌ای‌که در اختیار داشت **روز سوم‌اسفند سال۱۲۹۹** شمسی بتهران وارد شدو **احمد شاه** را مجبور به تشکیل دولت جدیدی بریاست **سید ضیاء الدین طباطبائی** کرد و خود بدواً فرماندهی قوا سپس وزارت جنك را با لقب **سردار سپه** عهده‌دار گشت .

نخستین اقدام سردارسپه این بودکه صاحب‌منصبان قزاق‌را که‌روسی بودند مرخص‌کرد و تشکیلات مختلف **ژاندارم** و **قزاق** و سرباز را یکی کرد ، و با سپاهی‌که ایجاد نمود متجاسرین‌را از **گیلان** بیرون راند ، و با **دولت‌شوروی** معاهده‌ای امضاءکرد، وروابط بین **ایران** و **روسیه** را براساس جدید گذارد ، بموجب این معاهده دولت شوروی از مطالبات روسیه و امتیازاتی‌که بدولت **سابق روس** (تزار) داده شده بود صرفنظر نمود

در سال ۱۳۰۲ شمسی ، سردارسپه ریاست دولت را بعهده گرفت و با مغلوب کردن راهزنان و عشایر ،امنیت رابرقرار نمود وزمینه‌رابرای اصلاحات‌عمومی مهیا ساخت



فصل نوزدهم

عصر نوین پهلوی

رضاشاه کبیر

هرج و مرج و از هم گسیختگی اوضاع اداری و سیاسی و مالی ایران بعداز **جنك اول بین‌الملل** و استقرار رژیم کمونیستی در روسیه شوروی ، و احتمال سرایت بممالك مجاور آن کشور و نارضایتی عمومی ملت ایران از نا امنی و اختلال امور کشور ، واز هم پاشیدگی نیروهای انتظامی و ظهور قیامهای مختلف در **گیلان** و **خراسان** و **فارس** و سرکشی یاغیان متعدد از قبیل **اسماعیل آقا سمیتقو** در **آذربایجان** و **شیخ خزعل** در **خوزستان** و امثال آنان و بسته شدن راههای تجارتی بوسیله قطاع الطریقی چون **نایب حسین و ماشاءالله خان کاشی** ۱ ، و مانند آنان و یأس ونومیدی محافل ملی وطنپرست از **احمدشاه**قاجار که مرتب کسالت‌را بهانه‌کرده باروپا میرفت . زمینه**کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹ شمسی (مطابق با جمادی‌الثانی۱۳۳۹هجری‌قمری)** را فراهم ساخت و هما نطوریکه درفصل گذشته بیان گردید مجری کودتا **رضاخان میرپنج** **فرزند عباسعلی‌خان** معروف به **داداش‌بیك** فرمانده هنگ قزاق مأمور جنگ با بالشویکهای **گیلان** ، **طهران** را فتح کرد و کابینه مستقلی بریاست **سید ضیاء الدین طباطبائی** مدیر سابق **روزنامهٔ رعد** تشکیل و چندروز بعد **رضاخان میرپنج** بوزارت جنگ منصوب و**سیدضیاءالدین** از ایران تبعید گردید وسپس در کابینه‌های **قوام‌السلطنه** و غیر او زمام وزارت جنگ و فرماندهی قوای انتظامی ایران همچنان در دست **رضاخان** باقی ماند و وزیر جنگ فعال و با اراده ایران که خود بعداً بریاست وزرائی منصوب و بلقب **سردارسپه** ملقب گردید ، قوای انتظامی از هم پاشیده را متشکل ساخت و به قلع وقمع یاغیان و سرکشان پرداخت .

---

۱ - در اثر تعدی نایب حسین کاشی‌مورد بحث عده زیادی ازمردم **انارك یزد** جلای وطن نموده وباخانواده‌های خود به‌شهرهای سمنان و دامغان و شاهرود آمدند که‌تا کنون‌نیز بخصوص‌درشاهرود وسمنان‌سکونت‌دارند،ودرحقیقت بمرورجزء اهالی‌شهرهای‌فوق‌الذکرشده‌اند.

در همان حال زمزمه مخالفت با **احمدشاه** و انتقاد از رویه او در مجلس و محافل سیاسی و مطبوعاتی با شدت آغاز و براثر خدمات برجسته نظامی **سردارسپه** و قدرت و نفوذ و حسن سیاست و تدبیر او مجال خودنمائی از عوامل مخالف وضع جدید وطرفداران سلطنت قاجاریه سلب و زمینه برای انقراض سلطنت قاجاریه فراهم شد . مجلس شورای ملی **در آبان ماه ۱۳۰۴** شمسی **انقراض سلطنت قاجار** را اعلام و حکومت موقت را به **سردارسپه رضاخان پهلوی** واگذار نمود و طبق تصمیم مجلس شورای ملی **در آذرماه** همان‌سال مجلس مؤسسان تشکیل گردید وآن مجلس سلطنت را به **رضاشاه پهلوی** تفویض نمود ، و موادی از قانون اساسی را که طبق آن سلطنت مختص بخاندان قاجار بود لغو و در مواد جدید سلطنت‌را مخصوص خاندان پهلوی گردانید .

رضاشاه کبیر در روز **چهارم اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۰۵** شمسی تاجگذاری کرد این پادشاه سر دودمان سلسله‌ی پهلوی ویکی از بزرگترین پادشاهان تاریخ ایران‌میباشد وی در ررز چهارشنبه **۲۴ اسفند ماه سال ۱۲۵۵** خورشیدی در **قریهٔ الشت سوادکوه مازندران** متولد شده‌است .

مهمترین اصلاحاتی‌که **در عصر نوین پهلوی** صورت‌گرفت عبارت بود ازایجاد آرتش منظم از تمام افرادملت بوسیله **نظام وظیفهٔ عمومی** ، **. الغاء حق قضاوت کنسولها (کاپیتولاسیون)** ، **تجدیدسازمان دادگستری و تدوین مجموعهٔ قوانین مدنی و جزائی** ، **رفع حجاب از بانوان** ، **ساختن راه‌آهن سرتاسری** و راههای شوسه‌در تمام‌کشور ، **تأسیس کارخانه‌های نخ‌ریسی و پارچه بافی و حریر وقند سازی و سیمان و غیره** ، **تأسیس بانك ملی با حق انتشار اسکناس و بانك کشاورزی و رهنی و سبه** ، **وضع تعرفه گمرکی طبق منافع ملت** ، **ایجاد شرکتها برای امور عام‌المنفعه** ، آباد کردن **شهر ها وساختن‌بناهای‌عمومی، بسط** و توسعه فرهنگ‌و **ایجاد دانشگاه** و اصلاحات اجتماعی مفید دیگر ، همچنین کشور ایران از نظر جغرافیائی **به ده‌استان** تقسیم شد و شهرستانهای **سمنان** ، **دامغان شاهرود** جزو استان دوم (مازندران) محسوب گردید،ولی از نظر انتخاب نماینده جهت مجلس شورای ملی طبق قانونی که قبلا به تصویب رسیده بود برای **سمنان** و **دامغان** و **جندق** یك وکیل و برای **شاهرود** و توابع آن نیز یك وکیل در نظر گرفته شد ، از وقایعی که در دوره **سلطنت رضا شاه‌کبیر** در **سمنان** اتفاق افتاده قتل **فیروز میرزا فیروز** (نصرت‌الدوله) فرزند **شاهزاده‌عبدالحسین‌میرزا فرمانفرما** ووزیردادگستری و امور خارجه‌کابینه **وثوق الدوله** و همچنین وزیر دارائی کابنیه های بعد از **کودتای ۱۲۹۹ شمسی**، است‌که ازتهران به‌**سمنان** تبعیدشده **ودرتاریخ ۲۱ دی ماه ۱۳۱۶ شمسی** درآنجا مسموم گردید .

جنگ دوم جهانی

درنهم شهریور سال ۱۳۱۸ شمسی جنگ جهانی دوم آغاز شد . روسیه ابتداجزو متخاصمین نبود . دولت ایران بیطرفی خود را اعلام کرد . **درسال ۱۳۲۰ شمسی** دولت آلمان بروسیه حمله کرد و باین ترتیب **روسیه** با **انگلستان** متحد شد . برای حمل خواربار و مهمات از راه ایران بروسیه، دولتین **روس وانگلیس درسوم شهریور** سال **۱۳۲۰** بیطرفی مارا نقض و مملکت مارا بقوه قهریه اشغال کردند .

نخست‌وزیر وقت (**منصورالملك**) استعفاء کرد (**آقای جواد عامری سمنانی** در کابینه فوق کفالت وزارت امور خارجه را بعهده داشت) و **محمد علی فروغی** (**ذکاءالملك**) بریاست دولت ایران منصوب گردید ، دراین کابینه نیز آقای **جواد عامری** عهده‌دار پست وزارت کشور شد .

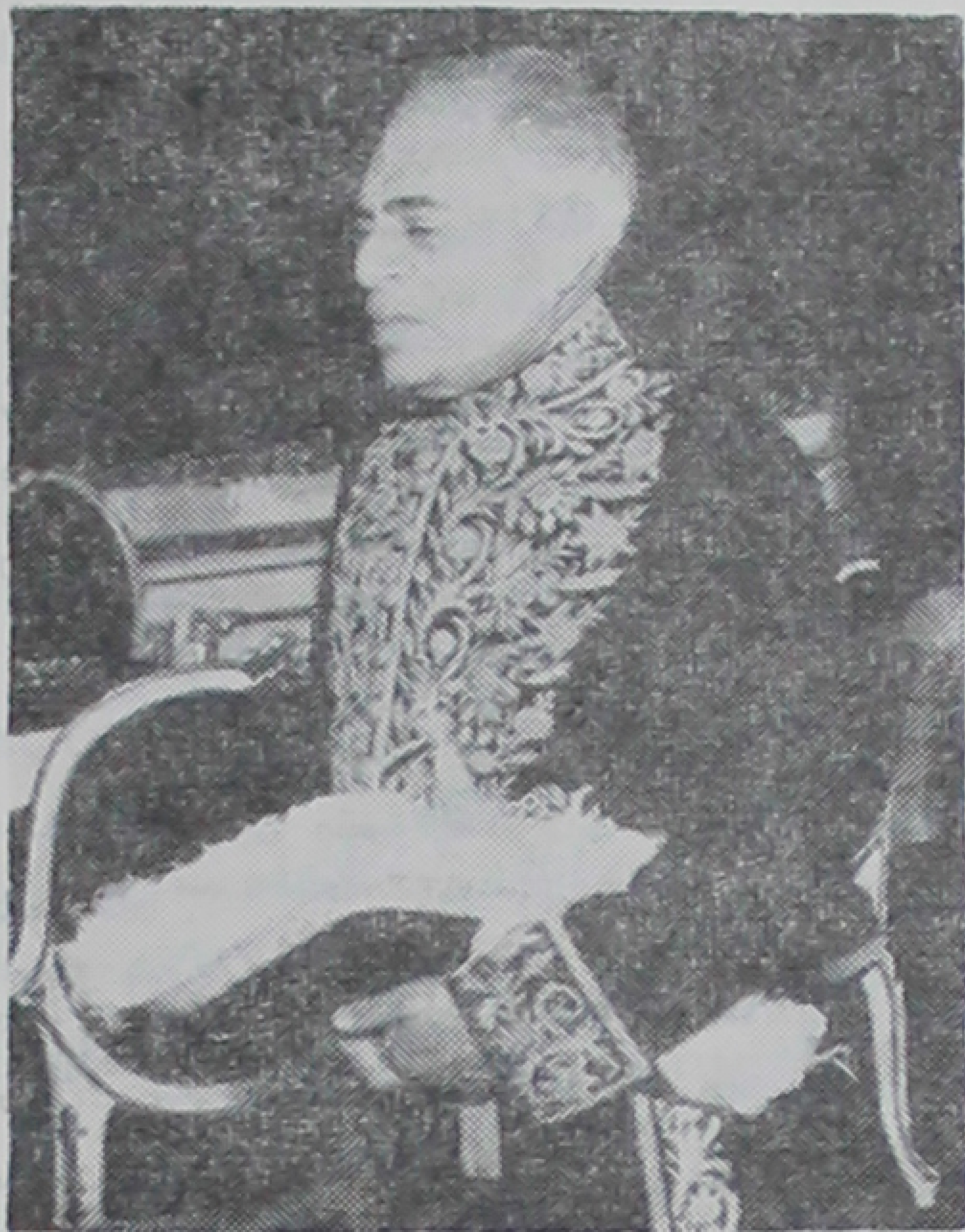
اینك خاطرات بسیار جالب و مستند آقای **جواد عامری سمنانی** کفیل‌وزارت‌امور خارجه شهریور ۱۳۲۰ ایران‌راکه درحقیقت کارگردان سیاسی آن‌زمان‌بوده‌اند ودر دوجلسه وهرجلسه‌درحدود۳الی٤ساعت بطوردقیق و مفصل برای **نگارنده** (**رفیع**)تعریف نموده‌اند بطور اختصاربیان‌می نماید :

درشب سوم‌شهریورسال۱۳۲۰شمسی ساعت چهاربعد از نیمه شب‌تلفن‌منزل من زنگ‌زد ، وقتیکه گوشی را برداشتم دیدم آقای علی منصور(**منصورالملك**) نخست‌وزیر وقت است، وی با عجله و ناراحتی گفت : کار بسیار مهمی اتفاق افتاده است . لباس خود را پوشیده و آماده‌باش تا باهم بحضور **اعلیحضرت رضاشاه** شرفیاب شده و گزارش آنرا تقدیم نماییم .

در ساعت $4\frac{1}{2}$ بعد از نیمه‌شب **آقای‌منصور** که منزل وی در شهر بود بمنزل من که در آن وقت طبق دستور اعلیحضرت جهت تماس دائم با ایشان در **شمیران** ، **باغ دولتشاهی** سکونت داشتم آمد ، و جریانرا اینطور تعریف‌کرد که نیمساعت قبل سفیران دولت **روس و انگلیس** بمنزل من مراجعه و مرا از خواب بیدار کرده و طی یادداشتی اطلاع داده‌اند که طبق ابلاغ دولتهای متبوع آنان قوای **روس و انگلیس** وارد خاك ایران شده و مشغول پیشروی بپایتخت میباشند .

آقای **منصورالملك** میگفت من علت این کاررا از ایشان پرسیدم . نامبردگان اظهار داشتند علت آنرا نمی دانیم فقط ما مأموریت داریم که‌مراتب رابه‌اطلاع‌شما برسانیم . منصورالملك و من عازم کاخ سعدآباد شدیم و یك‌ربع بعد (ساعت $4\frac{3}{4}$) به آنجا رسیدیم .

اعلیحضرت در آنساعت بیدار بودند . خبر دادیم و درخواست شرفیابی کردیم . اعلیحضرت سؤال کردند چه خبر است که در اینموقع شب آمده‌اید ، جریان واقعه بعرض رسید، ایشان به **منصور** گفتند آخر علت این کاررا نپرسیدید ؟ آقای منصور جوابی را که سفرای مذکور داده بودند باستحضار رساند ، **اعلیحضرت** فرمودند دوستی بی سبب‌میشود



آقای جواد عامری کفیل وزارت امورخارجه شهریور
سال ۱۳۲۰ ایران

ولی دشمنی بی جهت نمی شود ! ماکه بیطرفی خودمان را قبلا اعلام کرده بودیم و دیگر موجبی برای اشغال و تصرف ایران در بین نبود که آنان مبادرت به چنین کاری نموده اند .

اعلیحضرت در این موقع به من (**جواد عامری**) فرمودند شما بروید سفیران دولتهای **روس** و **انگلیس** را بدربار بیاورید تا با آنان در این مورد صحبت نمائیم و ببینیم نظر ایشان از انجام این کار چیست ، من بمنزل خود **(باغ دولتشاهی)** مراجعت نمودم، به **سفیر روس** تلفن کردم، گفتند چون سفیر دیشب نخوابیده ، اکنون خواب است به **سفیر انگلیس** تلفن کردم همان جواب را! شنیدم . عاقبت بعد از چندین مرتبه تلفن در ساعت $9\frac{1}{2}$ توانستم با سفیر شوروی و سفیر انگلیس تماس حاصل نمایم و بالاخره قرارشد **ساعت ۱۰ صبح** همان روز باتفاق، بحضور **اعلیحضرت** شرفیاب شویم . طبق قرار مذکور درساعت ۱۰ صبح من و آقای **اسمیر نوف** سفیر دولت شوروی و آقای **بولارد** سفیر دولت انگلیس بحضور **اعلیحضرت** شرفیاب شدیم .

من روی صندلی وسط و سفیران **روس** و **انگلیس** در طرفین من نشستند .

اعلیحضرت در حالیکه بمیز تکیه داده بودند بمن گفتند از آقایان سؤال نمائید علت تصرف و اشغال خاك ایران از طرف قوای دولتهای متبوع آنان با توجه باینکه ما قبلا بیطرفی خودرا اعلام کرده بودیم چیست ؟ سفیران مذکور جواب دادند علت آن را نمیدانیم فقط بما مأموریت داده بودند که مراتب را باطلاع دولت ایران برسانیم و ما هم مأموریت خودمانرا دیشب انجام دادیم .

مکالمات زیادی بعمل آمد و من بزبان فرانسه با **سفیر انگلیس** صحبت میکردم . عاقبت بعد از مذاکرات و تبادل نظری که بین سفرای مذکور بعمل آمد ، اظهار داشتند بنظر میرسد که علت تصرف و اشغال خاك ایران مربوط به اقامت اتباع دولت **آلمان** در ایران میباشد .

اعلیحضرت رضاشاه فرمودند اگر موضوع آلمانها است ما حاضریم همهٔ آنها را از ایران اخراج نمائیم، ولی باید بدانیم شما چه عملی در این مورد انجام خواهید داد ، سفیر دولت انگلیس گفت اقساط نفت شما را پرداخت خواهیم نمود ، توضیح اینکه قبلا دولت انگلیس سر چاههای نفت ایران را بسته بود و بهمین علت درآمد ایران از شانزده درصد سهمیه استفاده و مصرف کاسته شده بود و **اعلیحضرت رضاشاه** در این مورد بمن مأموریت داده بودند که با سفیرانگلیس در این مورد صحبت نمایم، **سفیرانگلیس** نیزاظهار میداشت بعلت جنك امکان استفاده از چاههای نفت ایران درحال حاضر نیست. **اعلیحضرت همایونی** به‌بنده فرمودند بایشان بگوئید بما چه مربوط است، جنك را که ماشروع نکرده‌ایم تا ضررآن متوجه ما گردد .

بهرحال با مذاکرات زیاد قرار بر این شد که **دولت انگلیس** سالیانه **چهار میلیون لیره** بایران بدهد .

اعلیحضرت از جواب **سفیر دولت انگلیس** خوشنان نیامد، عاقبت قرار شد سفرای روس‌وانگلیس‌جریان مذاکرات آنروزرا بدولتهای متبوع خود تلگراف و نتیجهٔ آنرا هرچه‌زودتر اعلام نمایند .

وقتیکه باتفاق سفرا خواستم از تالار کاخ بیرون بیایم اعلیحضرت بمن فرمودند شما باشید ، بعداً اعلیحضرت بمن تأکیدکردند شما مأموریت داریدکه دائماً با سفرای **روس و انگلیس** در تماس بوده ونتیجه واصله‌را هرچه زودتر باطلاعم برسانید .

بعد از رفتن سفرا **شاه** دستور داد **نخست‌وزیر** را احضار کنند . **وزیر جنك** ، **رئیس ستاد** وچندتن از مأمورین عالی رتبه نظامی نیز بدربار احضارشدند . نیم ساعت بعد جلسه‌ای با حضوراین عده درحضورشاه تشکیل‌شد تا ببینند چگونه بایداین‌خبرهول‌انگیز را باطلاع مردم برسانند .

بعد از مذاکرات زیاد منصور پیشنهادکرد که بهتر است مجلس جلسه فوق‌العاده تشکیل دهد تا وی در ضمن گزارشی جریان را به مردم خبر دهد . شاه این پیشنهاد را پذیرفت و دستور داد که برای بعد از ظهر همان روز از نمایندگان دعوت شود تا بمجلس بیایند .

در حدود ساعت دوازده و هفت دقیقه تلفنی به **حاج محتشم السلطنه اسفندیاری** رئیس مجلس اطلاع داده شد،چون آقای نخست‌وزیر تصمیم دارند گزارشی‌از اوضاع عمومی مملکت بمجلس بدهند، لذا برای‌بعد ازظهرامروز ازنمایندگان‌مجلس دعوت کنید تا در یك‌جلسه فوق‌العاده شرکت جویند .

در ساعت دو و چهل دقیقه بعد از ظهر جلسه‌علنی **مجلس‌شورای ملی** به ریاست حاج‌محتشم‌السلطنه تشکیل‌شد .

نخست‌وزیر و من (**عامری**) و**سهیلی** و**آهی** وچندتن‌دیگرازوزراءکابینه بمجلس رفتیم .

نخست‌وزیر با رنك پریده و قیافهٔ تأثرانگیز ازجا برخاست و پشت‌تریبون‌رفت وبا صدائی لرزان ومرتعش چنین گفت :

مطالبی‌که حالاباطلاع آقایان میرسانم فقط برای گزارش جریانات‌اخیر ، و وقایعی است که‌روی‌داده‌است، ازآقایان خواهش‌میکنم ، هرگونه‌اظهاری‌که‌دراین‌زمینه‌دارند بجلسات بعد موکول نمایند .

بطوریکه از ابتدای جنك‌کنونی بنا بفرمان ملوکانه مقرر گردید ، دولت شاهنشاهی بیطرفی **ایران** را اعلام‌کرد و با تمام وسایل و قوای خود دقیقاً این سیاست را پیروی و بموقع اجراگذاشته و با یك رویه صریح و روشن در حفظ‌کشور از خطر سرایت جنك ودر صیانت حقوق‌مشروع تمام دولی‌که با ایران روابط حسنه دارند بویژه دول همسایه‌کوشیده است ،چنانکه تاحال بهیچوجه خطری در **ایران** از هیچ طرف بهیچیك از آنها متوجه نگردیده‌است .

با اینحال **دولت‌انگلیس** و **دولت‌شوروی** متفقاً اظهاراتی مبنی بر نگرانی از وجود یك عده **آلمانی** در **ایران** نمودند و در دونوبت **۲۸تیرماه** و **۲۵ مردادماه**همین سال بوسیلهٔ نمایندگان خود تذکاریه هائی تسلیم داشتندکه اخراج عده‌ای از **آلمانیهای مقیم‌ایران** را درخواست میکردند . در پاسخ این اظهارات ، چه ضمن مذاکرات شفاهی و چه طبق تذکاریه‌های‌کتبی اطمینان‌های کافی درمراقبت دولت ایران نسبت به رفتارکلیه اتباع بیگانه و عدم امکان بروزخطر از عده محدود آلمانی‌که در ایران مشغول کار های معینی‌هستند داده شد، وبرای مزید اطمینان دو دولت اقدامات مقتضی برای کاستن‌عده‌زیادی ازآلمانی‌ها بعمل‌آمد ، متأسفانه با تمام مجاهدت‌هائی‌که دولت ایران بمنظور حفظ‌امنیت و آسایش‌کشور و رفع نگرانی دو دولت همسایه خودنمود و درعوض حسن تفاهم و تسویه مسالمت‌آمیزقضیه ، نتیجه این شدکه نمایندگان **شوروی و انگلیس ساعت‌چهارصبح امروز** بمنزل من آمده ، هرکدام یادداشتی مبنی بر تکرار مطالب‌گذشته دادند ، در این یادداشتها توسل خودرا به نیروی‌نظامی...

بغض‌گلوی **منصورالملك** راگرفت و نتوانست جمله خودرا تمام‌کند . بعدبالحن غمزده‌ای چنین ادامه‌داد :

متأسفانه طبق‌گزارشاتی‌که رسیده معلوم شده نیروی‌نظامی آنها درهمان ساعتی که نمایندگان‌مذکور درمنزل‌من مشغول‌مذاکره بوده‌اند ازمرزهای ایران عبورنموده شهرهای بلادذاع‌را مورد **تجاوز وبمباران** قرار داده‌اند .

منصور خلاصه‌ای ازگزارشات نظامی‌را در مورد بمباران شهر های مرزی باطلاع مجلس‌رساند و ازمردم خواهش‌کرد تاروشن‌شدن قضیه کاری نکنندکه‌گزك بدست خارجیها بدهند .

خبر حمله قوای **روس وانگلیس** بمرزهای ایران‌وهمچنین گزارش **نخست‌وزیر** بوسیله فوق‌العاده‌هائی‌که توسط روزنامه‌های عصر چاپ ومنتشرگردید باطلاع مردم رسید ،

درست همزمان باانتشار خبر حمله ، در تهران یکدسته از هواپیماهای جنگنده وشکاری متجاوزین نیز در آسمان **طهران** شروع بمانور هوائی کرده و بر وحشت و اضطراب مردم افزودند . **دوشنبه شب سوم شهریور ، یکی از هراس انگیزترین شبهای زندگی مردم ایران بود !** در شهرهائی که مورد حمله مستقیم واقع شده بودند ، مردم در مرگ عزیزان خود زاری میکردند و بیم آنکه فردا نیز شهرشان بمباران شده بیگناهان دیگری بر تعداد کشتگان اضافه شود آنهارا بوحشت انداخته بود

تهران با اینکه هنوز طعم جنگ را نچشیده بود اظطرابش کمتر از شهرهای دیگر نبود از بعداز ظهر سوم شهریور مردم بدکانهای نانوائی، قصابی وخوار بار فروشی هجوم آورده آنچه که درقدرت داشتند آذوقه وخوار بار تهیه کردند ، بعضیها از وحشت بمبارانهای هوائی بزیر زمینها پناه برده بودند عده‌ای هم که اتومبیل ووسیله نقلیه داشتند بخارج شهر ، بدهات و قصبات رو می آوردند

با غروب آفتاب **برق شهر خاموش شد** وازطرف مأمورین دولت نیز بمردم اخطار گردید که درخانه‌ها از روشن کردن چراغ خودداری نمایند

نیروی هوائی که از صبح سوم شهریور بحال آماده باش درآمده بود آنشب دفاع از تهران را بعهده گرفت، چندفروندهواپیمای شکاری مرتب درفضای اطراف شهر گردش میکرد تا چنانچه جنگنده‌های دشمن قصد حمله و بمباران پایتخت را داشتند باآنها وارد پیکار گردند

از ساعت ۹ شب **بدستور ستاد ارتش** سربازان واحدهای مختلف پادگان تهران بخارج شهر منتقل شدند، فقط چند گردان ضدهوائی در داخل شهر باقی ماند تا از آسمان پایتخت دفاع کند این گردانها در نقاط حساس شهر از قبیل **قورخانه** عمارت **فشنک سازی، بانک ملی ، اطراف باغشاه ، ایستگاه رادیو** و غیره مستقر شده بودند

دولتهای روس و انگلیس در یادداشتهائی که سحرگاه سوم شهریور تسلیم **نخست وزیر ایران** کردند علت حمله ناگهانی خودرا بمرزهای بی دفاع ایران چنین توجیه نمودند (. . . ما نسبت بوجود عده‌ای از اتباع آلمانی درخاك **ایران** سخت بیمناك هستیم وهمین اضطراب و نگرانی ایجاب میکند که قشون خودرا وارد خاك ایران نمائیم ...)

آیا واقعاً علت حقیقی حمله نیروهای متخاصم بکشور ما فقط وجود عده‌ای از اتباع آلمانی بود ؟ مسلماً نه !

چرچیل نخست وزیر زمان جنگ **انگلستان** در کتاب خاطرات خود که پس از پایان جنك جهانی دوم آنرا منتشر ساخت علل تجاوز بخاك ایران را چنین ذکر مینماید :

(لزوم ارسال انواع و اقسام ساز و برگ ومهمات برای شوروی ازیکطرف ، واشکالات روز افزون راه اقیانوس منجمد شمالی **ونقشه‌های استراتژیکی** متفقین در آینده ازطرف دیگر بیش از پیش مارا برآن میداشت که برای استفاده کامل از **ایران** بمنظور ارتباط با **شوروی** اقدام فوری معمول داریم ، چاههای نفت **ایران** بمنزله **عامل مهمی** در جنگ بشمار میرفت ، عده کثیری از آلمانیها در **تهران** استقرار یافته و جبهه آلمانی در ایران روز بروز بهتر میشد ، بهم خوردن نقشه شورش درعراق و اشغال سوریه از طرف انگلیس وفرانسه

که در فاصله کمی صورت گرفت نقشه‌های **هیتلر** را درخاورمیانه مـواجه با اشکال بسیار نمود، بنابراین مااز موقعیت استفاده کرده و برآن شدیم که بروسها دست اتحاد دهیم و باتفاق مبادرت بلشگرکشی بایران نمائیم ...)

واین همان چیزی بود که رضاشاه تا آخرین روزی که از ایران میرفت در آرزوی دانستن آن بود...

صبح روز چهارم شهریور اولین‌اعلامیه ستاد جنگ ارتش ایران که‌درعین حال آخرین اعلامیه نیز بود انتشار یافت. اعلامیه بر مبنای گزارشاتی که ظرف ۲۴ ساعت اول جنگ ازگوشه وکنار مملکت رسیده‌بود تنظیم شده بود **اعلامیه شماره یك ستادارتش**، ازنظر اهمیت تاریخی که این اعلامیه دارد برای ثبت درتاریخ درج میشود،

۱ - ساعت ٤ روزسوم شهریورماه ارتش شوروی در شمال، وارتش انگلیس درباختر و جنوب باختری مرزهای کشوررا مورد تجاوز وحمله قرار داده‌اند

۲ - شهر های **تبریز** ، **اردبیل** ، **رضائیه** ، **خوی** ، **اهر** ، **میاندوآب** ، **ماکو** ، **مهاباد** ، **بناب** ، **رشت** ، **حسن کیاده** ، **میانه** و **بندرپهلوی** مورد بمباران هوائی واقع و تلفات وارده نسبت بمردم غیر نظامی زیاد ونسبت بنظامیان با وجودی که سربازخانه‌ها را بمباران مینمودند نسبتاً کم بوده است، یك‌هواپیمای مهاجم درناحیه تبریز در نتیجه تیراندازی توپخانه سرنگون شده است

۳ - نیروی موتوریزه ومکانیزه شوروی درمحور **جلفا** ، **مرند**، **پل‌دشت** ، **ماکو** **قره ضیاءالدین** ونیروی موتوریزه ومکانیزه‌ارتش انگلیس در محور **خانقین** ، **نفت خانه** ، **آبادان** ، **شاهپور** ، **قصر شیخ** بتعرض پرداخته‌اند

٤ - واحدهای‌ارتش‌شاهنشاهی که‌غافلگیرشده‌انددرحدود امکان باستقبال آنهاشتافتند، در نقاط مختلف با آنها تماس حاصل کرده وبدفاع پرداخته‌اند، دوارابه زره پوش دشمن‌در باختر مورد اصابت‌گلوله قرارگرفت وازکار افتاد. بطورکلی‌سربازان، پیشروی مهاجمین را متوقف ساخته‌اند.

۵ - درکلیه مناطق شمالی وباختری روحیه اهالی بسیارخوب وعموماً تقاضای‌دخول در صفوف ارتش وحرکت بجبهه‌را برای‌دفاع میهن مینمایند.

همزمان‌باصدور این‌اعلامیه ازطرف ستادجنگ‌دستورداده‌شد تاکلیه پمپ‌های بنزین ومراکزفروش‌نفت باشغال نیروهای نظامی در آید و فروش **هر گونه مواد نفتی بافراد غیرنظامی ممنوع‌شود**، علت اتخاذاین‌تصمیم کمی ذخیره‌بنزین ومواد نفتی در تهران‌بود، وستادجنگ‌میخواست باین وسیله‌مصرف بنزین‌راتحت کنترل خوددرآورد تا چنانچه بجنگ ادامه داده میشد وسائل موتوری ارتش ازکار نیفتد، تصمیم دیگر ستاد جنگ ، جمع آوری اتومبیلهای باری‌غیرنظامی دولتی‌بود مأمورین‌نظامی هرکجا اتومبیل‌قابل استفاده‌ای‌میدیدند برابر امریه‌**ستاد جنگ** آنرا توقیف و بجلوی عمارات **ستاد ارتش** منتقل میساختند، در غروب روز چهارم‌شهریور سراسر **خیابان‌سوم‌اسفند**، **فردوسی**، **باغ ملی** وکوچه‌های فرعی آن پر از اتومبیلهائی بودکه باین ترتیب‌جمع آوری‌شده بودند، ستادجنگ احتمال دادکه شایدلازم باشد از آنها برای حمل‌سربازونیرو بجبهه‌های مختلف‌جنگ‌استفاده نماید.

آقای عامری اضافه کردند، همانطوریکه سابقاً گفته شد چون از طرف اعلیحضرت فقید مأموریت داشتم که دائماً با سفرای دولتهای **روس** و **انگلیس** در تماس باشم تا نتیجه واصله را که قرار بود از طرف دولتهای متبوع آنان برسد، بعرض شاه برسانم، **لذا صبح روز پنجم شهریور** از **اسمیرنوف** سفیر شوروی وقت ملاقات خواستم ، قرارشد که نیم ساعت بعد بسفارت بروم واورا ببینم، وقتی اتومبیل شماره ۲ وزارتی جلوی عمارت اسمیرنوف ایستاد سفیر شخصاً تا جلوی اطاق باستقبالم آمد بعداز تعارفات معمولی من شروع بصحبت کردم، ابتدا ازروابط صمیمانه و تاریخی ایران و روس ورفتار صمیمانه‌ای که بعد از انقلاب اکتبر ، شوروی‌ها نسبت به همسایگان خود واز جمله ایران پیش گرفته بودند حرف‌زدم و دست آخر گفتم

ما میخواهیم شما علت حمله ناگهانی بخاك ایران را روشن کنید زیرا وضع ما وشما چه از لحاظ تاریخی و چه از نظر جغرافیائی ایجاب میکند که باهم روابط دوستانه داشته باشیم، در حالیکه شما سربازان‌خودرا واداشته‌اید ازشمال بمرزهای بلادفاع ایران‌حمله‌کنند وخانه‌های‌مردم راگلوله‌باران نمایندو امنیت شهرهارا مختل سازند

درتمام مدتی که‌من‌صحبت‌می کردم **اسمیرنوف**سراپا گوش بود و مطالب توسط‌مترجم سفارت روس باطلاع ایشان میرسید

وقتیکه صحبت‌من تمام شد وی گفت چرا شماتاکنون شخصاً مرا ملاقات‌نکردید؟ تادر این خصوص تصمیمات بهتری اتخاذ کنیم ، جواب دادم من زبان روسی نمیدانم واکثراً با آقای **بولارد** سفیر انگلیس به زبان فرانسه صحبت می کنم ، درحالیکه ایشان تا بحال بما جواب قانع کننده‌ای نداده‌اند . یا واقعاً جوابی نداشته‌اند که بدهند ، **اسمیرنوف** سری تکان‌داد و گفت ، من قسمت‌عمده‌مطالب شمارا قبول میکنم ولی ماهم از دولت شما گله‌هائی داریم که .... بعد شروع بگله گزاری کرد قریب یکساعت شکوه‌های‌خودرا از سیاست‌دولت ایران بیان داشت ودست‌آخر گفت من مراتب را مشروحاً بدولت متبوع خود گزارش‌میکنم و امیدوارم بتوانم راه حل‌مناسبی بدست بیاورم بشرط آنکه دولت ایران‌نیز تعهدکند که اهالی مزاحم سربازان‌و افراد منتسب به‌نیروی‌سرخ نشوند و ازمهربانی‌وکمك نسبت‌بآلمانها خودداری کنند

روی این قول وقرار ، با سفیر شوروی خدا حافظی‌نموده ویکسر بطرف باغ‌مسکونی خود(باغ دولتشاهی) در **شمیران** حرکت کردم

در همان لحظاتیکه مشغول مذاکره با سفرای دولتهای **روس** و **انگلیس** بودم **شورای‌ستادجنك** در یکی از اطاقهای ستادارتش واقع در **خیابان‌سوم‌اسفند** جلسه ای تشکیل داده بود ، شورای‌ستاد جنك که در رأس آن **سرلشگراحمدنخجوان** کفیل‌وزارت جنك قرارداشت ، به‌بهانه اینکه چون قوای‌موتوریزه ایران قابل تحرك‌نیست تصمیم‌میگیرد که‌کلیه **سربازان و درجه‌داران** سپاه **تهران** را از خدمت مرخص و بجای آنها سرباز داوطلب استخدام‌کند ، این تصمیم بلافاصله بمورد اجرا گذاشته شد و بفرماندهان لشگرها دستور داده شد تا سربازان را از سربازخانه‌ها بیرون بریزند ، درحدود ساعت ٤ بعد از ظهر بود که اولین‌گروه سربازان لخت‌وعور درخیابانهای تهران پیداشدند .

مردم ازدیدن قیافه‌های تأثرانگیز سربازها که اغلب جز یك پیراهن وزیر شلواری چیزی بتن نداشتند دچاروحشت واضطراب شده بخیال آنکه سربازخانه‌ها باشغال نیروهای مهاجم درآمده تصمیم به‌تخلیه شهر گرفتند ،آنها که اتومبیل داشتند زودتر از همه شهررا پشت سر گذاشته بطرف قم و اصفهان فرار کردند، آنهائی که وسیله نقلیه نداشتند پای پیاده بطرف **حضرت عبدالعظیم** (ری) ودهات اطراف پایتخت راه افتادند .

نزدیکیهای غروب، **تهران** یکپارچه **هیجان واضطراب** و**نگرانی** بود ازهرطرف یك شایعه‌بگوش میرسید، بعضی‌ها میگفتند روسها تصمیم دارند شهررا با بمباران هوائی نابود سازند عده‌ای عقیده داشتند که **متفقین** آنقدر پایتخت رادرمحاصره اقتصادی قرارخواهند داد تاهمه مردم ازگرسنگی بمیرند، بهرحال نیمساعت پس‌از مرخصی سربازان بودکه این خبربشاه رسیدآنهائی که درآن لحظه درحضورشاه بودند بعدها تعریف کردند این خبر را یکی ازافسران گارد باطلاع شاه‌رسانید شاه‌ابتدا نمیخواست آنرا باورکند امابالاخره باور کرد وبالحن تأثرانگیز ودرعین حال‌تند گفت :

کی‌سربازها رامرخص کرد ؟ این‌خیانت‌است، خیانت بمملکت ،خیانت بمردم،خیانت بمن، وبعدفریاد کشیدآنها راپیش من‌بیاورید هرکس که این‌سند خیانت را امضاء‌کرده‌پیش من بیاورید .

یك ساعت طول کشید تاافسران عضوشورای جنگ رابه **سعدآباد** احضارکردند ،در تمام این‌مدت شاه‌درباغ‌قدم میزد، فریاد میکشید و بآنهاکه مرتکب چنین خطائی بزرگ شده بودند بد میگفت ، بالاخره اعضاء شوراآمدند وقتی‌چشم شاه‌بآنها افتادفریاد زد .

ترسوهای‌بزدل، یك عمرازبودجه‌این‌ملت فقیرخوردید وپیه‌آوردید برای اینکه امروز بهمان ملت خیانت‌کنید ؟ازپشت خنجربزنید ؟ شرف وآبروی ارتش را بریزید ؟ بخداکه مستحق اعدام هستید !

شاه‌آنقدر عصبانی‌بودکه‌آشکارا میلرزید، ولیعهد درچند قدمی شاه‌ایستاده بود برای آنکه ازنارا‌حتی پدرش بکاهد جلورفت و خواهش‌کرد تابکاخ برگردد اماشاه قبول نکرد وگفت ، حیف است پاگون افسری روی دوش اینها باشد **اینها هرگز لایق نیستند که سربازباشند** وبعد جلورفت وبا غیظ سردوشی همه‌آنها راکند. دراینموقع ولیعهد باز جلوآمد وازپدرش‌خواست‌که باطاق خودبرگردد، شاه‌درحالیکه‌عصایش راتکان میدادخطاب بسرنگهبان گارد گفت : همه‌اینها بازداشتند ، بدژبانی اطلاع بده‌که یك‌کامیون بفرستند و این بزدلهای .... بزندان ببرند ...

تا آمدن کامیون دژبان **افسران بدون سردوشی** در یکی از اطاق های سعدآباد زندانی شدند .

آقای عامری به صحبت‌خود چنین ادامه دادند :

... وقتی زیروروی‌مذاکرات خودرا با سفیر روس سنجیدم واظهارات او را بدقت بررسی‌نمودم‌بفکرم رسیدکه شاید مصلحت ایران در ترك سیاست بیطرفی باشد ، این فکر کم کم درمن‌قوت‌گرفت تا بالاخره مصمم شدم آنرا **بااعلیحضرت فقید** درمیان بگذارم دوساعت بعد ازظهر بملاقات شاه رفتم شاه با دقت‌گزارش گفتگوی مرا باسفیر شوروی‌گوش

دادوهنگامی که گفتم(عقیده دارم که **اعلیحضرت** موافقت‌فرمایند از سیاست بیطرفی دست بکشیم) شاه لحظه‌ای بمن‌نگریست ودرحالیکه با تأثر سرش را تکان داد اظهار داشت : بروید، سیاست‌را تغییر دهید

وقتی شاه اینطورجواب‌داد. گفتم‌اما بنظر چاکر بهتر است برای این‌کار کابینه‌دیگری مأمور شود، شاه‌که از این پیشنهاد قدری‌یکه‌خورده بود باتعجب پرسید چرا؟ جواب دادم زیرا این‌کابینه قبلا اعلام بی‌طرفی‌کرده بود و معقول‌نیست‌همین‌کابینه با همین فرم از قول خود عدول کند وسیاست یکطرفی اعلام نماید ، شاه ساکت ماند و بعداظهارداشت ، پس من چکاره‌ام ؟جواب دادم ،اعلیحضرت مافوق این حرفهاهستند، دولتها تحت امر**اعلیحضرت** هستند و وقتی سیاست دولتی مورد نظر اعیلحضرت قرارنگرفت، دولت جدیدی را مأمور میفرمایند‌که سیاست جدیدی‌رااتخاذ واعمال نماید ، شاه سری تکان‌داد ودرحالیکه بطرف ساختمان اختصاصی خود واقع در شمال **سعدآباد** میرفت گفت برو **منصور** را پیش من بیاور ....

من بمنزل منصور رفتم و جریان را باایشان در میان گذاشتم و نیمساعت بعد منصور استعفا نامه خودرا تقدیم اعلیحضرت نمود .

بعد ازاستعفای منصور وزراءکابینه با اینکه عملا مستعفی وبرکنار شده بودند اما من بایشان گفتم که‌تا تعیین دولت جدید همچنان دورهم جمع باشند تانتیجه‌کار تعیین دولت‌جدید معلوم شود .

دراینموقع اعلیحضرت مرا احضارکردند وگفتند منصور استعفاداد . بنظرتو چه‌کسی برای **نخست‌وزیری** مناسب است .

درآن‌شرایط واوضاع‌واحوال بحرانی، ایران، به‌یك‌نخست‌وزیر کار کشته،استخوان‌دار، مجرب، متین‌وبالاتر ازهمه‌به‌یك‌دیپلمات احتیاج داشت واینشخص‌هم جز**محمدعلی‌فروغی** هیچکس نبوداما شاه بعللی نسبت بفروغی نظرخوشی نداشت . من جواب دادم، قربان‌بنظر بنده فروغی برای اینکار خوبست،شاه‌که در موقع صحبت‌کردن من‌راه میرفت ناگهان‌ایستاد باقیافه ناراحت ، رویش را برگرداندوبا صدائی که معلوم بود عصبانی است گفت چی؟ فروغی ! هیچکس دیگری نبودکه فروغی راپیشنهاد میکنی، نه‌نه یك‌فکردیگری بکن . بعرض رساندم دربین وزراء دولت سابق**آهی** از همه مسن‌ترومجرب‌تراست چنانچه موافقت فرمایند ایشان مأمور تشکیل‌کابینه شود، باپیشنهاد من روی موافق نشان داد .

من یکراست ازپیش شاه **بکاخ گلستان** که وزراء درآنجا بودند رفتم و موضوع را با آنان در میان گذاشتم و بعد وزراء دسته جمعی بسعد آباد رفتیم شاه در اطاق بزرك‌کاخ همانجائی که همیشه هیئت دولت درحضورشان‌تشکیل میشد آنها را پذیرفت، وقتی همه سر جای خودنشستند شاه با صدائی بم وآرام چنین گفت ، صلاح مملکت اینست که شخص دیگری نخست وزیر بشود من فکر میکنم بهترین‌کسیکه میتواند در اوضاع واحوال کنونی دست به تشکیل دولت بزند**آهی**است ،آهی بالحن ملتمس گفت ،قربان قبول‌بفرمائید که من‌نمیتوانم، شاه متغیرشد اماسعی‌کرد تغیروعصبانیت خودرا ظاهر نسازد بعدازقریب نیم ساعت حرف زدن‌وقتی‌دیدهمه وزراء نسبت به **فروغی** ابراز تمایل‌میکنند نظر آنها راقبول

کرد و گفت بسیار خوب تلفن کنید فروغی بیاید ، به **انتظام** بگوئید تلفن کند ، در آن موقع انتظام رئیس تشریفات دربار بود، تلفنی بفروغی اطلاع داد که شاه احضارش کرده است فوراً خودرا بسعدآباد برساند اما نیمساعت گذشت واز فروغی خبری نشد یکساعت گذشت ، یکساعت ونیم گذشت شاه عصبانی شدبا صدائی بلند خطاب بمن **(عامری)** گفت پس فروغی چطورشد، چرا نیامد ؟ من با عجله ازاطاق بیرون رفتم وخودم رابه تلفن رسانیدم وچند کلمه با فروغی صحبت کردم مجدداً باطاق شاه برگشتم و گفتم قربان فروغی لباس پوشیده وآماده حرکت است .

اما وسیله‌ای برای آمدن ندارد در اینموقع انتظام اتومبیل دربار را برای فروغی فرستاد . ونیمساعت گذشت درباز شد وقیافه آرام و متین **فروغی** در آستانه در ظاهر گردید تعظیمی کرد و همانجا ایستاد شاه خطاب بفروغی گفت : باید کابینه را شما تشکیل بدهی . فروغی گفت ،قربان بنده دیگرپیر شده‌ام اگر اجازه بفرمائید معاف شوم شاه گفت همه این حرفها زده شده است، اینها (خطاب بوزراء حاضر در جلسه) همه قول داده‌اند که بتو کمک کنند ، فروغی تعظیمی کرد وهیچ نگفت ، شاه صندلی دست راست خود را پیش کشید وخطاب بفروغی گفت بیااینجا بنشین، فروغی نشست، شاه در دوسه کلمه فوریت تشکیل دولت جدید را گوشزد کرد وبعد در حالیکه ازجای برمیخاست تا از تالار بیرون رود افزود همین امشب وزراء کابینه رامعلوم کن برنامه دولت رابنویس وخبرش را بروزنامه های صبح بده، در این موقع من گفتم قربان بابنده امری نیست شاه گفت حتماً باید شما در این کابینه باشید عرض کردم اگرموافقت بفرمائید معاف شوم گفت فعلا که سیاست خارجی در بین نیست شما پست وزارت داخله (کشور) را دراین کابینه عهده دار شوید، بعد همه بلند شدیم یکراست به باغ ییلاقی وزارت خارجه (باغ درلتشاهی منزل مسکونی من) رفتیم ساعت درحدود نه ونیم شب بود چون برق نبود دوعدد شمع روشن کردیم ودرسایه شمع فروغی وزراء را تعیین نمود و ومن نیز طبق دستوراعلیحضرت بعنوان وزیرکشور انتخاب شدم، برنامه دولت را نوشتیم در اینموقع **فروغی** خطاب بمن گفت ،آقای عامری اینها را بروزنامه‌ها بدهید چاپ کنند تا بعد ببینیم چه پیش میآید .

درشب ششم شهریور **فروغی** بمن تلفن کرد وقرار شد درآن شب برای تبادل نظر واتخاذ تصمیم باهم مذاکره نمائیم نیمساعت بعد بمنزل نخست وزیر رفتم فروغی تصمیم خودرا مبنی برصدور اعلامیه رسمی ترک مخاصمه بیان داشت و تا پاسی ازشب برای پیدا نمودن راه چاره حفظ استقلال آینده مملکت باهم صحبت کردیم وقرارشد که دراولین جلسه هیئت دولت موضوع رامطرح ونسبت بصدور اعلامیه رسمی ترک مقاومت اقدام نمائیم .

درحدودساعت ۹ صبح وزراء کابینه فروغی بخانه **نخست وزیر** آمدند تاازآنجا دسته جمعی **بسعدآباد** پیش شاه بروند فروغی میخواست در عین حال که وزرایش رابشاه معرفی میکند اولین جلسه دولت رانیز با حضور ایشان تشکیل دهد این جلسه تقریباً سه ساعت طول کشید ودرپایان تصمیم بصدور اعلامیه رسمی ترک مقاومت گرفته شد اعلیحضرت گفت سعی کنید که ازآنها (روسها وانگلیسها) برای استقلال مملکت امضاء بگیرید .

شاه این حرف را زد وازجلسه بیرون رفت، وزراء نیزیکی یکی بطرف وزارتخانه‌های

خودرفتند فقط **فروغی** و**سهیلی** ومن ماندیم تامتن اعلامیه رسمی ترک مقاومت راتهیه نمائیم.
ظهر آنروز دستور ترک مقاومت از طرف **ستاد ارتش** صادرشد **سهیلی وزیرخارجه** ضمن یادداشتهائی این موضوع را باطلاع سفرای روس و انگلیس رسانید و از جانب دولت ایران تقاضا کرد تا بقوای خود دستور ترک عملیات جنگی بدهند .

قسمتی ازاین یادداشت که رونوشت آن به‌تمام سفارتخانه‌های خارجی درتهران ارسال گردید چنین است :

(دولت ایران با رعایت سیاست بیطرفی پیوسته کوشش داشته است مناسبات دوستانه خودرا با تمام دول بویژه بادولتهای همسایه محفوظ بدارد. دراینموقع‌هم که نیروهای جنگی دولتین مذکور وارد خاك ایران گردیده‌اند . دولت ایران برای ابراز کمال حسن نیت و حفظ مناسبات ، مبادرت بجنگ ننموده است، بااینحال قوای آن دولتهااقدام بعملیات‌جنگی وبمباران شهرها نموده‌اند ولی‌دستور داده شده‌که نیروی دولتی بکلی ترك مقاومت‌کرده و از هرگونه اقدامی خودداری نماید .انتظار دارد قوای آندولت هم حرکت خودرا متوقف ساخته عملیات جنگی رامتروك دارد ...)

فروغی نیزضمن نطقی درمجلس ، موضوع **ترك مقاومت** را باطلاع مردم رسانید وازآنها خواهش کرد .

(.. چون مذاکره با نمایندگان **شوروی و انگلیس** در جریان است لازم میدانم مردم رامتوجه حفظ متانت و خونسردی ساخته ازآنها خواهش کنم تا دراین موقع حساس وباریك به دولت خدمتگذار خود یاری نمایند .

بالاخره روزها از پس یکدیگر سپری میشد ، هنوز جواب یادداشتی‌که دولت‌های **روس وانگلیس** در پاسخ‌اعلام ترك‌مقاومت رسمی‌ایران، بدولت داده‌بودند و درآن یك یك‌مشت شرایط تحمیلی برای **صلح** پیشنهادکرده بودند تهیه نشده بود . این جواب را میبایست **فروغی** تهیه‌کند اما فرصت آنرا پیدا نمیکرد، زیرا هر روز یك گرفتاری تازه و یك مشکل جدید داخلی در مقابلش سبز میشد و او تا میآمد بآنها برسد یك مشکل و گرفتاری دیگری پیدا میشد .

عاقبت **فروغی** باسه‌روز استراحت درمنزل **پاسخ هزاروصدکلمه‌ای** دولت‌ایران را بیادداشتهای روس و انگلیس نوشت ، متن جوابیکه فروغی برای سفرای روس وانگلیس فرستاد یکی از جالب‌ترین اسناد تاریخی چند سال اخیر میباشدکه از نظرحقوق‌بین‌المللی نیز دارای ارزش واهمیت‌فراوانی‌است ، قسمتهائی‌ازاین یادداشت که فروغی آنرا بنام دولت شاهنشاهی ایران تنظیم‌کرده چنین‌است :

(... خواسته‌اید‌که دولت ایران بقوای‌خود امر دهد تا بطرف شمال و مشرق خطی که در نقاط **خانقین، کرمانشاه** تا **گچساران** و **رامهرمز** تعیین شود عقب بکشد و قوای انگلیس در نواحی‌جنوبی و غربی این خط اقامت کند،ونیز دولت ایران قوای‌خودرا بطرف جنوب خطی‌که از مغرب بمشرق از قصبه **اشنو** و **حیدرآباد** تا **سمنان** وشاهرود میگذرد عقب بکشد و **قوای‌شوروی** موقتاً در **نواحی‌شمال** اقامت نماید ، اظهار میشود که دولت ایران این پیشنهاد را برای مدتی‌که اوضاع جنگ کنونی ایجاب میکند میپذیرد .

مسلم است در نواحی که قوای **دولت بریتانیا** یا **شوروی** اقامت خواهندکرد ، متعلقات **ملت و دولت ایران** کاملا محفوظ و اختیارات دولت ایران برحسب استقلال تامه خود راجع بوظایفی که نسبت بامور کشور برعهده دارد برقرار خواهدبود .

... قوای انگلستان وشوروی هرجا اقامت دارند از حیث تدارك خواربار و لوازم زندگی ومسکن وسایرحوائج بردولت‌ایران تحمیلی نخواهندداشت وتهیه وسایل‌مزبور بر عهده‌خودشان خواهدبود...

دولت‌ایران موافقت خودرا با اخراج **آلمانیهای مقیم کشور** اعلام داشته و چون خروج آنها ازراههائی باید بشودکه قوای آن دو دولت درآنجا اقامت‌دارند، والبته اقدام خواهند نمودکه **اتباع آلمانی** بدون مزاحمت از آن نواحی عبور نمایند ، نسبت بوعده صریحی که آن دو دولت داده‌اند ، پیشرفت قوای **انگلیس** و **شوروی** را متوقف سازند وبهرروزی که‌اوضاع جنك کنونی اجازه دهدآنهاراازخاك‌ایران بیرون ببرند، دولت‌ایران ازاین‌فقره اتخاذسند مینماید واعتماد خودرا نسبت باین‌اظهارات دودولت اشعار میدارد...)

این یادداشت مفصل وطولانی است اما از نظر حقوقی و اینکه بعدها در **ملاقات سران سه‌دولت** زمینه‌ای شد برای استقلال و تمامیت ارضی ایران حائز اهمیت فراوانی است . هرچند زمانیکه آتش خانمان براندازجنك بپایان‌رسید دودولت**شوروی‌وانگلیس** حتی موافقتنامه سران خودرا نیز نادیده گرفتند ...

بالاخره‌فروغی فرمان‌ترك‌مقاومت‌رسمی راصادر نمود ،ولی‌بنا بفشاردولتین روس و انگلیس‌رضاشاه کبیر از سلطنت استعفاء و **روز ۲۵شهریورسال۱۳۲۰** شمسی**اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی** فرزند ارشد **شاه‌فقید** بسلطنت منصوب گردید ، و **اعلیحضرت رضاشاه فقید** خاك ایران را ترك‌کرد و با کشتی انگلیسی از وسط اقیانوس**هند** بجزیره **موریس** واقع در **اقیانوس‌هند** رفت .

اعلیحضرت فقید مدتی در آن جزیره و چندی نیز در شهر **ژوهانسبورك** آفریقای‌جنوبی بسر بردند تا **اینکه روز چهارشنبه ۴مرداد سال ۱۳۲۳** خورشیدی پس **از دو سال و ده ماه و نه روز** دوری از خاك وطن درهمانجا بعلت **سکته قلبی** ویا **مغزی** جهان را بدرودگفتند، آرامگاه این پادشاه بزرگ واصلاح طلب‌که ایران را بیش‌از هر چیزدوست میداشت درجوار**حرم حضرت‌عبدالعضیم** در**شهرری**واقع‌است.

این پادشاه مدت **شصت‌وشش سال وچهار ماه و نه‌روز** در این جهان زیسته و **فاصله‌روزکودتا تاروز استعفا بیست سال و پنج ماه وبیست روزبوده‌است.**

شیخ آذری طوسی از اساتید سلف چه نیکو گفته است و در مورد وجود نادر **اعلیحضرت فقید رضاشاه‌کبیر** نیز چه عالی صدق مینماید :

روز ها بایدکه تا گردون گردان یکشبی — عاشقی را وصل بخشد یا غریبی را وطن
هفته‌ها بایدکه تا یکمشت‌پشم از پشت میش — زاهدی را خرقه‌گردد یا حماری را رسن
ماه‌ها باید که تایك پنبه دانه زآب وگل — شاهدی‌را حله گردد یا شهیدی را کفن
سالها بایدکه تا یك‌کودکی از ذات طبع — عالمی دانا شود یا شاعری شیرین سخن
عمرها بایدکه تا یك‌سنك خاره زآفتاب — در بدخشان لعل گردد یا عقیق اندر یمن
قرنها بایدکه تا از لطف حق پیدا شود — بایزیدی در خراسان، یااویسی در قرن

سلطنت اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی

اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه پهلوی موقعی زمام امور کشور را در دست گرفتند (**۲۵ شهریور ۱۳۲۰ شمسی**) که اغتشاش و هرج و مرج در تمام کشور رواج داشت و با اشغال کشور ایران توسط سربازان **روسی وانگلیسی** مردم در حالت بهت و ناراحتی و بلاتکلیفی عجیبی بسر میبردند، در حقیقت **تهران** و ایران هر روزش یکرنك بود، هرصبحی يك انقلاب و هرشامی يك آشوب در بر داشت. گرانی اجناس، حضور ارتشهای بیگانه، هجوم مردم گرسنه دهات و دیگر شهرستانها به پایتخت، بیماری های ساری مانند **تیفوس و تب راجعه** و رواج فسق وفجور مزید بر بلا و ابتلای عموم شده و مردم را دچار نکبت و وبال ساخته بود.

در این زمان روسها صفحات شمال و شهرستانهای **سمنان** و **دامغان** و **شاهرود** را اشغال نموده بودند، بطوریکه چهل هزار نفر روس فقط درشهر **سمنان** (در **باغ امیر**) سکونت داشتند.

صحنه‌ای از تجدید تاریخ

بیست و يك سال قبل از این

دستخط اعلیحضرت همایونی

نظر بحسن کفایت و خدمتگزاری جناب اشرف **قوام السلطنه** وامتحانات عدیده کافیه که دراین موقع دراستقرار انتظامات مملکتی داده واعتماد کامل خاطرهمایون مارا بصداقت و دولتخواهی وشاه‌پرستی خودجلب نموده‌است، محض اهمیت موقع و برای تهیه آسایش عمومی معزی الیه را بصدور این دستخط مهرطلعت مبارك به ریاست وزراء منصوب فرمودیم که هیئت وزراء را تشکیل داده درانتظامات مملکتی و اعادهٔ امنیت و آسایش عمومی مساعی جمیله بعمل آورده مزید رضامندی واعتماد خاطر ملوکانه‌را جلب وتحصیل نمایند.

۲۲ رمضان ۱۳۳۹
احمدشاه قاجار

بیست و یکسال بعدازآن

جناب احمد قوام نخست‌وزیر

دراین‌موقع که حفظ انتظامات و اصلاح امور کشور جالب دقت و توجه مخصوص ماست ولازم بود یکی‌ازرجال کارآزموده ومجرب که بحسن کفایت‌موصوف‌ومشهور باشد، برای‌تصدی مقام نخست وزیری منتخب‌ومأمور گردد نظر بکمال‌اطمینان و اعتمادی که بمراتب دولتخواهی و شایستگی و کاردانی آن جناب داریم بموجب این دستخط شما را باین سمت منصوب و برقرار نموده مقرر میداریم هیئت وزیران را معین و بحضورمامعرفی کرده وبطوریکه منظور نظراست‌ازحسن انجام این خدمت بر مراتب اعتماد ما بیفزائید.

۱۲ مرداد ۱۳۲۱
محمدرضا پهلوی

آقای **قوام السلطنه** هیئت دولت جدید خودرا **روز یکشنبه ۱۷ مرداد ۱۳۳۱** بشرح ذیل بمجلس معرفی نمودند :

آقای مستشار الدوله و **آقای حکیم الملک** وزیران مشاور ، **آقای تقی زاده** وزیردارائی ، **آقای دکتر امین الملک** وزیر بهداری ، **آقای کاظمی** وزیر کشور ، **آقای دکتر سیاسی** وزیر فرهنگ ، **آقای سیاح** وزیر پست و تلگراف ، **آقای ساعد مراغه‌ای** وزیرخارجه، **آقای هژیر** وزیر بازرگانی‌وپیشه‌وهنر ، **آقای احمدحسین عدل** وزیر کشاورزی و **آقای یدالله عضدی** وزیرراه .

روز ۲۹ مرداد چون آقای **تقی زاده** وزارت دارائی را قبول نکرده بودند **آقای کاظمی** بوزارت دارائی و **آقای جواد عامری سمنانی** بوزارت کشور تعیین شدند .

واقعهٔ ۲۸ مرداد

برای اینکه جریان **واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲** شمسی روشن باشد ذکر مقدمه ای که منجر بواقعه مذکور گردیده است لازم بنظر میرسد ، بنا بر این بطور اجمال بدان میپردازیم .

روز ۲۶ تیرماه ۱۳۳۰ شمسی **دکتر محمد مصدق** نخست‌وزیر وقت قصد داشت ضمن معرفی کابینه ، خودرا بعنوان **وزیر جنگ** معرفی کند، ولی با توجه باینکه وزیرجنگ باید مردنظامی یا اقلا شخص توانائی باشد، مورد قبول واقع نشد ، مصدق بهمین‌علت افکار را تحریک نمود ، و اعلامیه‌ای صادرکرد ، که چون وزارت جنگ را بمن نمیدهند وقطعاً از این‌کار منظوری دارند ، منهم استعفا میدهم . مجلس‌شورای‌ملی به **قوام السلطنه** رأی اعتماد داد وفرمان نخست‌وزیری‌او، صادرشد .

اعوان واطرافیان مصدق ووکلای مجلس طرفداراو **روز دوشنبه ۳۰ تیر** را تعطیل عمومی اعلام‌کرده ومردم درخیابانها اجتماع نمودند .

بتحریک وکلای موافق مصدق و ماجراجویان ، مردم بطرف سربازان حمله‌کردند و بالنتیجه زد و خورد سختی در خیابانهای **تهران** درگرفت و عده‌ای کشته و گروهی مجروح و زخمی شدند ، **قوام** ناچار باستعفا شد و **مصدق** مجدداً عهده‌دار نخست‌وزیری گردید و پست وزارت‌جنگ‌راهم شخصاً بعهده گرفت .

مصدق در دوره زمامداری خود بعناوین مختلف وقفه‌ای درکار مملکت ایجادمیکرد و عمال او جنجال و سروصدا و ناراحتی برای مردم تهران و شهرستانها بوجودمیآوردند، مدتی بنام **لایحه کمیسیون هشت نفری** در نظر داشت اختیارات شاه‌را محدود کند . اقلیت مجلس‌زیر بار نمیرفتند، مصدق‌هم‌هرروز بهانه‌ای میتراشید و بعناوین‌مختلف‌اطرافیان و نزدیکان شاه‌را از دربار وایران دورکرد .

بهانه اخیرش آن بودکه **علاء** هم از وزارت دربار باید برود . اینها موجب شد که شاه بمصدق‌گفت قصد خروج ازکشور را دارد و اوهم باکمال وقاحت مقدمات سفررا فراهم نمود ، حتی اتومبیل و اثاثه شاه از راه زمینی **ببغداد** رفت، قرار بودکه بعدازظهر **روز**

نهم اسفندماه سال ۱۳۳۱ شمسی شاه با طیاره عزیمت نماید ، معلوم نشد این خبر ازچه ناحیه ای در شهر پیچید (میگویند چون شاه با **حجةاسلام بهبهانی** قصد تودیع داشت ایشان مردم رامتوجه وخامت اوضاع نمودند) غفلتاً جمعیت زیادی از شهر بدور کاخ اجتماع کردند مردم گریه کنان فریاد میزدند ما شاه خود را میخواهیم ، ما نخواهیم گذارد **پادشاه** از کشور خارج شود ، **دکترمصدق** که در **کاخ سفید** بود و این اوضاع را مشاهده کرد از در مخفی خودرا بمنزلش رساند ، و **اعلیحضرت همایونی** عصر آنروز در برابر مردم نطقی ایراد کردند ، که بمنظور احترام و خواسته‌های شما از مسافرتی که بمنظور معالجه خود و ملکه بود ، منصرف شدم و معلوم نشد محرك چه کسانی بودند که قسمتی از جمعیت درحدود هزارنفر بطرف خانه مصدق رفتند (**شعبان جعفری** در بازپرسی گفته بود قصد ما این بود که دکتر مصدق را ببریم دربار تا او دست شاه را ببوسد و مانع حرکت شود) تیراندازی ازطرف محافظین منزل شروع شد ، یکنفر کشته و چندنفر مجروح شدند ، ولی مردم هجوم بردند ، **دکترمصدق** با **دکترفاطمی** با **بیژامه** بدواً خودرا بستاد ارتش رسانده و ازآنجا با همان حالت بمجلس رفت و قصد تحصن در مجلس را داشت در حین همین جریانات کم کم مردم و نمایندگان مجلسین نیز **از سوء نیت دکترمصدق** آگاه شدند و بالنتیجه یکی ازمخالفین، **دکترمصدق** را در مجلس استیضاح نمود . دکترمصدق با اینکه ظاهر مجلس بنفع و تحت تأثیر او بود ولی چون بنمایندگان اعتماد نداشت و در جریانات قبلی نیز ثابت شده بود ، فکرکرد و حتماً هم میشد ممکن است استیضاح منجر به سقوط دولت او بشود ، لذا یگانه چاره این بود که مجلس را منحل کند . انحلال مجلس یك راه داشت و آن این بود که طبق مواد قانون اساسی شاه فرمان صادر کند و شاه نیز بهیچوجه باین کار مبادرت نمیورزیدند . بنا بر این فکر بکری بخاطرمصدق رسید و آن **رفراندم** وجلب نظر مردم در باره مجلس بود . **روز ۱۲ مرداد سال ۱۳۳۲** در **تهران** رفراندم انجام گرفت و روز **۲۰مرداد** هم درسایر**شهرستانها** رأی گرفتند. رأی‌دهندگان بیشتر ازاحزاب توده وچپی بودندکه هرنفر چندمرتبه رأی بصندوق انداخته‌بودند.

این موضوع بیسابقه شاه‌رابیش از پیش متوجه وخامت اوضاع ایران کرد ، و اقلیت در مجلس متحصن شدند،روزنامه‌های طرفدار دولت‌ودست‌چپی‌ها اظهار عقیده میکـردنـد **رفراندم** دیگری برای تغییر رژیم لازم است . جز اقلیت وچندنفر از منفردین بقیه‌وکلاهم استعفا داده ودر رفراندم شرکت نمودند . **اعلیحضرت همایونی** دراین‌هنگام در قصر **کلاردشت‌مازندران** بودند وقتی‌وضع‌را بدین‌منوال دیدند، فرمان نخست‌وزیری **سرلشگر فضل‌اله زاهدی** را در **تاریخ ۲۲ مرداد ۱۳۳۲** شمسی صادر نمودند و توسط سرهنگ **نعمت‌الله نصیری سمنانی** (سپهبدفعلی) فرزند **عمید الممالك‌سمنانی**، برای او فرستادند، (دراین موقع **سرلشگرزاهدی** از تحصن‌مجلس‌خارج ومخفی‌بود **مصدق** برای دستگیری او جوایزی تعیین کرده بود)

****

اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه پهلوی درکتاب **مأموریت برای وطنم** در مورد ابلاغ فرمان‌عزل دکترمصدق‌توسط **سرهنك‌نصیری** چنین نوشته‌اند: **(در۲۲مردادماه**

سال ۱۳۳۲ احکام انفصال **مصدق** را از مقام **نخست وزیری** و انتصاب **سرلشگر زاهدی** را بجای وی امضاء کردم و مأموریت خیلی دقیق ابلاغ احکام را **بسرهنگ نعمت‌الله نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی** محول نمودم، شرح اتفاقاتی که برای سرهنگ نصیری در انجام این مأموریت پیش آمده بود، حکایت **سه تفنگدار الکساندر دوما** را بیاد من می‌آورد با این تفاوت که داستان **دوما** افسانه‌ای بیش نیست ولی ماجرای **سرهنگ نصیری** یکی از وقایع حقیقی تاریخ معاصر ماست.

پس از آنکه **سرهنگ نصیری** از **رامسر** بکاخ **سعد آباد** رسید، ابتدا عازم ابلاغ فرمان من **بسرلشگر زاهدی** گردید، باید این نکته را یادآور شوم که **زاهدی** از طرفداران نزدیک **مصدق** و زمانی **وزیر داخله** دولت او بود و در اوایل دوران زمامداری **رزم آراء** سمت **ریاست کل شهربانی** را داشته و در انتخاب مجدد **مصدق** به نمایندگی مجلس کوششها کرده بود، **زاهدی** در آن موقع در نزدیکیهای **تهران** بود ولی جز چندتن از دوستان نزدیکش کسی از محل اقامت وی که هر روز آنرا عوض میکرد اطلاع نداشت زیرا او بی‌پروا از عملیات بد رویه **مصدق** انتقاد کرده و یکبار دستگیر شده و پس از ترک تحصن ناگزیر بود در خفا بسر برد.



اعلیحضرت همایون شاهنشاهی اوامر ابلاغ فرامین صادره را به سرهنگ نصیری تأکید می‌فرمایند

سرهنگ نصیری باکمك وراهنمائی واسطه‌های مختلف بسرلشگر زاهدی دسترسی یافته و فرمان‌مرا بوی ابلاغ نمود، ووی‌نیز فوراً آمادگی خودرا بقبول این‌مأموریت‌اعلام داشت، اکنون موقع آن بود که **فرمان‌عزل بمصدق** ابلاغ شود ، ابتدا بدستور**زاهدی**، **سرهنگ نصیری** سه‌تن از **مشاورین** نزدیك **مصدق** را توقیف کرد که از آنها راجع بروشی که ممکن بود**مصدق** پیش بگیرد اطلاعاتی بدست آید ، **زاهدی بسرهنگ نصیری** دستور داده بود که حتی‌الامکان فرمان را بدون واسطه بشخص **مصدق** ابلاغ کند و رسید دریافت دارد تا نتواند بعداً وصول آنرا منکرشود ، ضمناً خودمن نیز قبلا به **نصیری** تأکیدکرده بودم مراقب باشدکه‌هیچگونه آسیبی **بمصدق** وارد نیاید

در حدود **ساعت۱۱ شب۲۵ مردادسرهنگ نصیری** باتفاق دوتن‌از افسران‌خود از **کاخ‌سعدباد** بسوی**منزل مصدق** حرکت کردند ، آنروز روزنامه‌های طرفدار کمونیزم در سرمقاله‌هائی با عناوین درشت نوشته بودندکه‌ممکن است **سرهنگ‌نصیری** دست به کودتا بزند وبهمین ملاحظه این سه افسر کمال‌احتیاط را مرعی میداشتند، درنزدیکی‌منزل مصدق متوجه شدندکه اطراف خانه‌را سربازان و تانکهای سنگین گرفته‌اند و بآنها دستور داده شده‌است که به‌هیچکس مخصوصاً افرادگارد شاهنشاهی اجازه ورود ندهند ، **سرهنگ نصیری** و دونفر افسر دیگر باین دستور وقعی ننهادند و باخونسردی تمام از مقابل‌دهانه توپ‌های تانك‌گذشته وخودرا بجلودرب ورودی منزل مصدق رسانیدند، **سرهنگ‌نصیری** درست پیش بینی‌کرده بودکه چون سربازان و افراد مأمور تانك ویرا میشناختند ورعایت احترام میکردند به طرف او اقدام به تیراندازی نخواهندکرد ، **سرهنگ‌نصیری** بوسیله یکی از افسران مأمور خانه **مصدق** تقاضای ملاقات‌راکرد **ولی‌این تقاضا قبول‌نشد**، ناچار ازیکی از افسران **مصدق**که تا حدی مورد اطمینانش بود قول گرفت‌که فرمان را بمصدق ابلاغ ورسید آنرا گرفته و بسرهنك برساند و مدت یکساعت‌ونیم بانتظار بازگشت افسر توقف‌کرد، که بعداً معلوم شد علت اینهمه‌تأخیر مذاکرات تلفنی **مصدق** با**مشاورین** وهمکارانش بوده‌است، بالاخره رسیدی‌راکه مصدق بخط خود نوشته‌بود بسرهنك دادوسرهنك که باخط مصدق آشنا بود از جعلی نبودن رسید اطمینان یافت ودرآن‌موقع که یکساعت از نیمه‌شب‌گذشته بود قصد مراجعت نمود ، قبل از اینکه از منزل خارج شود باو اطلاع دادندکه بامر **سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش مصدق** باید اورا فوراً بستاد ببرند **نصیری** پیش خود بتصور اینکه این ملاقات با ریاحی فرصت مناسبی بدست وی‌خواهد داد که امر مرا در برکناری او از ریاست ستاد باطلاع وی برساند فوراً بطرف وزارت جنك حرکت میکندو اورا بدفتر رئیس ستاد ارتش میبرند ولی‌بمحض بازکردن در اطاق متوجه میشودکه **سرتیپ ریاحی** هفت‌تیر خودرا ازکشو میزش خارج‌نموده ومیخواهد پشت سر خود پنهان‌کندو ظاهراً از این میترسیده‌است‌که ازطرف سرهنك مورد سوء قصد قرارگیرد. **رئیس ستاد** ، **سرهنك‌نصیری** را متهم بطرح کودتا ورفتار خلاف تربیت میکند ولی سرهنك در پاسخ اظهار میداردکه فقط فرمان مرا بمصدق ابلاغ داشته و صحبت کودتا در کار نیست و رسید مصدق‌را بوی‌نشان میدهد . **ریاحی** میپرسد این معمول کجاست که‌فرامین را در نیمه‌شب ابلاغ‌کنند ؟ ، **نصیری** جواب میدهد برطبق‌کدام اصول ادب و مبانی

نظامی این وقت شب را برای مذاکره اختصاص میدهند ؟ ریاحی میگوید که هرگز نصیری را برای این گستاخی نخواهد بخشید و بلافاصله دستورمیدهد لباس نظامی اورا بکنندوتحویل زندانش دهند . وقتی بعد **برادر سرهنگ** از توقیف او باخبرمیشود لباس‌خواب و بعضی لوازم‌دیگررا ماهرانه‌در روزنامه‌ای که‌متن فرامین‌صادره ازطرف‌مرا، چاپ کرده بود، پیچیده و بسرهنگ‌میرساند، صبح روز بعد **دادستان‌ارتش** که طبعاً ازطرف مصدق‌بآن سمت‌منصوب شده بود از **سرهنگ نصیری** بازجوئی‌میکند ومدعی‌میشود که فرمان عزل ازطرف‌من‌صادر نشده و خود سرهنگ بقصد کودتا آنراجعل کرده است ، سرهنگ روزنامه‌ای‌را که برادرش باو رسانده بود ارائه میدهدو بازجوئی از وی بهمین‌جا خاتمه یافته و اورا مجدداً بزندان میبرند.

روز دیگر **سرهنگ نصیری** بوسیله دستگاه **رادیو کوچکی** که دیگران مخفیانه بزندان آورده بودند مطلع میشود که در شهر انقلاباتی برپا گشته و مردم **برعلیه مصدق** قیام نموده‌اند وصدای فریاد وهیاهو وشلیك توپ که از خارج بلند است شواهد آن‌است‌چند لحظه بعد فرمانده زندان واردشده **بسرهنگ‌نصیری** دستورمیدهد لباس نظامی‌خودراپوشیده و آماده حرکت شود . علت این دستور آن بوده‌است که میخواستند زندان را تخلیه‌کنند . وقتیکه **سرهنگ‌نصیری** از اطاقیکه درآن‌محبوس بوده خارج میشودمطلع میگردد که‌مردم شهر یعنی افرادعادی که‌بچوب مسلح بوده‌اند بزندان هجوم آورده با آنکه سربازان‌مراقب زندان بآنها فرمان‌توقف داده‌اند بازپیش میآیند ، در این‌موقع‌سربازان شروع به‌تیراندازی میکنند و در اثر آن یك زن کهنسال و چندتن از جوانان بخاك‌وخون‌غلطیده وعدهٔ کثیری نیز مجروح میشوند ولی دیگران از هجوم دست برنمیدارند تا بالاخره سربازان محافظ فرار میکنند ومردم زندان را تسخیر مینمایند

در این‌موقع حیاط زندان تبدیل به‌محل‌شوروشعف میشود . صدها زندانی که‌وفاداری خودرا بمن بروز داده‌واز طرف **مصدق زندانی شده‌بودند** بدست مردم آزاد میشوند. هنگامیکه رئیس‌سابق ستاد ارتش‌که از طرف من منصوب و بامر مصدق زندانی شده بود در بین جمعیت‌ظاهرمیشود، مردم‌با فریادهای شادمانی اورا بردوش گرفته‌و بطرف ستادمیبرند) ۱ بدین ترتیب‌**سرهنگ‌نصیری** وسایر افسران وافرادی‌که بدستور مصدق زندانی شده‌بودند آزاد میشوند .

بطور کلی چون در **شب ۲۵ مرداد دکتر فاطمی** وزیر خارجه و چند نفر از طرفداران دولت دستگیر و بعد آزاد شده بودند ، این واقعه را دولت با شاخ و برگی کودتای نظامی نیم‌بند شکست خورده معرفی‌کرد ، وگاردشاهنشاهی را منحل و خلع‌سلاح نمود . **شاه‌وملکه ثریا** هم با اطلاع از جریان فوق با طیاره ببغداد عزیمت نمودند . وزیرخارجه به سفرا دستور داد شاه‌را در خارج ازکشور دیدن‌نکنند و در روزنامه‌**باختر امروز** و رادیو نسبت بایشان‌اهانت و بی‌احترامی کرد . اعضای فراکسیون نهضت ملی‌هم که برای‌انجام‌تشریفات‌قبول استعفای خود، از حضوردرمجلس سرباز زده بودند، جمعیت‌تهران را خبر کردند ،و در میدان بهارستان هریك نطقهائی نموده و مردم را علیه شاه و دربار

۱ ــ مأموریت برای‌وطنم نوشته اعلیحضرت همایون‌محمد رضاشاه‌پهلوی‌صفحه ۱۲۶

تحریك نمودند . احزاب توده وچپی ریختند مجسمه‌های پهلوی فقید و اعلیحضرت‌همایونی را شکسته عکس شاه‌هر کجا بود پاره کرده صحبت از شورای سلطنتی‌و تغییر رژیم کردند .

بگیرو ببند شروع شد **دکتر بقائی** را از بهارستان بزندان **عشرت‌آباد** بردند و مردم در حالت بهت‌وسر گردانی بسرمیبردند .

ناگاه روز ۲۸ مرداد صبح، جمعی ژولیده‌و ژنده پوش از جنوب شهرتهران‌حرکت کرده و فریاد میزدند **زنده‌باد شاه** ،جمعیت بخیابان **لاله‌زار وشاه** رسید، مردم‌هم گروه گروه بآنها میپیوستند تا مقارن **ساعت ۱۳** که ادارات تعطیل شد، مستخدمین ناراضی و سربازها با این جمعیت هم آهنك شدند . **سرلشگر زاهدی** هم پس از مدتی آفتابی شد روی یکی از تانکها نشسته ایستگاه رادیو را تصرف‌نموده و جمعیت را رهبری کرده‌خودرا به عنوان**نخست‌وزیر**معرفی کرد . اجتماع مردم در اطراف **خانه‌مصدق(شماره ۱۰۹)** رسید و فریاد **زنده‌باد شاه . مرده باد مصدق** در فضا طنین افکن شد . **سرهنك ممتاز ، محافظ خانه‌دکترمصدق** از ورودمردم بخانه دکترمصدق جلوگیری نمود تا هنگامیکه او اسناد و اشیاء قیمتی خودرا جمع‌آوری کند، با مردم و سربازان مسلح بمبارزه پرداخت ، در حدود **۴۵نفر** منجمله یکنفر سرهنك‌ویکنفر ستوان کشته‌شدند، مصدق‌ویارانش بوسیله نردبان از خانه خارج شدند ، وپس از دوروز مصدق ویارانش دستگیر (فقط دکتر فاطمی بدست نیامد) **اعلیحضرت‌همایون شاهنشاه** هم بمجرد اطلاع از **رم ببغداد** آمده و پس از دو روز توقف در عراق، درمیان فریاد وشعف وزنده‌باد مردم پایتخت وارد ایران‌گردید ، واوضاع ایران نیز پس ازمدتی بحالت عادی درآمد ، ازسال **۱۳۳۲** شمسی تاکنون بطور کلی اصلاحات زیادی در وضع عمومی‌کشور ایران بعمل آمده است . از آن جمله تصویب عمومی**موادششگانه‌ششم‌بهمن‌ماه ۱۳۴۲ شمسی والغای‌رژیم اربابو رعیتی ، شرکت نسوان در انتخابات ، تشکیل سپاه‌دانش و بهداشت وترویج وآبادانی، سهیم‌شدن کارگران در سود کارگاههای تولیدی است .**

فرمانداری کل سمنان

در آغاز سال ۱۳۴۰ شمسی و در زمان‌نخست وزیری‌دکترعلی‌امینی به‌پیروی از سنت‌تاریخی طبق تصویبنامه هیئت وزیران **ایالت قومس** بنام **فرمانداری کل‌سمنان** نام گذاری شد و مرکز حکومت‌آن نیز در**شهرستان سمنان** تعیین و مستقر گردید . **اولین فرماندار کل‌سمنان** ، آقای **عباس‌استقامت**بود و بعداً آقای**حجت** و اکنون آقای**عزت‌الله اکبر** پست **فرمانداری کل‌سمنان** را برعهده دارند. شهرستانهای‌تابعه **فرمانداری کل‌سمنان**باجزئی‌اختلافی همان‌شهر های ایالت قدیم‌و تاریخی **قومس** است‌و شامل شهرستانهای **سمنان‌ودامغان و شاهرود**، و‌بخشهای تابعه آنها می‌باشد ،

عباس‌آباد شاهرود در خاور و **ده نمك** سمنان در باختر آن قرار گرفته‌است .

اکنون که فصول وقایع تاریخی این کتاب بپایان رسیده‌است بی‌مناسب نمیداند قصیده تاریخی(**جزرومدسعادت**) استاد بزرك‌وعالیقدر نظم و نثر زبان فارسی وگوینده زبردست معاصر، **شادروان ملك‌الشعراء بهار** راکه‌گذشته از مقام شاعری از محققین بزرگ تاریخ ایران است، دراینجا نقل نماید تا فصول تاریخی این‌تألیف حسن ختام‌ارزنده‌ای را شامل باشد .

جزر و مد سعادت

خواندیم در دفاتر و کردیم امتحان
کاز بعد هر غمی بود آسایشی نهان

چون شب تمام گردد، روزی‌شودپدید
چون بگذرد بلیه رفاهی شود عیان

تاریخ روزگار سراسر بخوانده‌ام
زایران‌ئ روم‌ومشرق‌ومغرب یکان

قرنی‌که چون گذشت به‌بدبخت‌کشوری
پیدا شود زغیب یکی صاحب قران

گویند هر بالف بر آید الف قدی
خودراستست‌و نیست‌خم‌وپیچی‌اندر آن

چون نقشهای گنجفه در طالع ملل
پشت هم اوفتاده گهی‌سود وگه زیان

درهر قمار سود وزیان‌با تناسب است
وندر حیات جامعه پیداست این نشان

دریاست زندگانی اقوام و اندر او
پیوسته جزر ومد سعادت بود عیان

باشد شگفت قصه ایران و مردمش
آری‌شگفتی آرد، هرصفحه‌ای از آن

بهر نمونه رخصت اگر هست بشمرم
تاریخ ملك ایران، از عهد باستان

یکروز شد به پنجه کلدانیان اسیر
ایران‌و(بیورسب) درآن شدخدا یگان

ده قرن خاك ایران در چنگ آنگروه
بگرفت زاشك خونین، رخسار ارغوان

صاحبقران ملی ناگه برون شتافت
چون شیر خشمناك زبازار اصفهان

بربست کاوه یکسره بازارهای شهر
برکف گرفت رایت منصور کاویان

لشگر بسوی پهنه البرز برد و یافت
فرزند آبتین را با طالع جوان

روز دگر زسطوت افراسیاب ترك
ایران‌خراب‌گشت وتهی‌شدازآب و نان

ناگه رشادت پسر زال زر بداد
از ترکتاز دشمن، این ملك را امان

آمد زکوهسار دماوند ، کیقباد
شدکشور ازقدومش،چون روضه جنان

روزی دگر تسلط شورشگران گرفت
ازمادو شوش،تا هری وبلخ وخاوران

بیگانگان زلیدی و مصری و بابلی
بهر خراب ایران گشتند توأمان

هریك زناتوانی ایران قوی شدند
دشمن قوی شود چوشود مرد ناتوان

ناگاه گشت کورش والا گهر پدید
درپارس ریخت طرح یکی‌دولت جوان

گردنکشان گیتی تسلیم وی شدند
سر بر سپهر سود مهین رایت کیان

جانش اگرچه دره این مملکت برفت
از او رسید دشمن این مملکت بجان

روز دگر بدعوی شهزادگی ، نهاد
هرگوشه غاصبی بسر افسر برایگان

نه تن زغاصبان ومجوسان زشش جهت
کوبیده پنج نوبت شاهی بیك زمان

کامد یکی فریشته در پیش داریوش
گفتش برون خرام‌که هنگام تست هان

سردار نامدار برآمد براسب وراند
توسن ، گه سپیده بمیدان امتحان

پیش سپاه شیهه کشید اسب دولتش
یعنی‌کجاست ، تاج‌که اینجاست قهرمان

تاجش بسر نهادند ایرانیان وگشت
شد مملکت منظم و آمد زیمن بخت
شد داستانش نقش بکهسار بیستون
روز دگر زفتنه اسکندر اوفتاد
اهریمنان بزعم خدایان شتافتند
یك قرن اشك‌ریخت وطن‌تاکه برکشید
ازشهر(اشك‌آباد) آمد برون و راند
یکسوز خصم شرقی پرداخت باختر
زاشکانیان دوباره‌شد ایران‌جوان‌ورفت
چون تیغ اردشیر سر افراز ، بردرید
بر سیرت هخامنشی دولتی بخاست
ساسانیان شدند یکی دولت بزرگ
روز دگر ز نیزه گذاران بادیه
سالی دویست برسر این آسیای دهر
ناگه بفر ایزدی از بیشه شد پدید
آزادی عجم را بنیان نهاد و کرد
پور وصیف سگزی و بسام خارجی
تا چار قرن ، خلق‌خراسان و نیمروز
افشاند میر نصر ، زرورودکی سخن
فردوسی‌آمدوسخن از چرخ برگذاشت
آنك به خاندان عجم کرد خدمتی
ارجوکه کهنه تربت او نوشودکه هست
وانگه ز تیره بختی خوارزمشه نهاد
بیش از دوقرن ونیم‌نیاکان ما شدند
جست از میان تودهٔ خاکستر وطن
اندر مصاف تاخت سماعیل شاه ویافت
وانگه‌که شد ز سستی آل صفی، بلند
روسیه تاخت تا طبرستان و اردبیل
محمود سیستانی از سیستان گرفت
آمد برون ز میغ وطن تیغ نادری
و امروز باز نوشده این دولت کهن
یك قرن ونیم طی شدکز نسل پارسی
ایران خراب شد ز دو همسایهٔ قوی
قانون خراب و ابتروقانون گذار کور
القصه نیست مردم این‌ملك را سپس
فرمانده بزرگ رضا شاه پهلوی
اقرار میکنم که دراین‌عهد و روزگار

ایران چوعهد کورش دارای عزوشان
از قیروان مسخر او تا بقیروان
تا بیستون بجاست بجایست داستان
دارا وتختگاهش در خاك و خاکدان
ازمصر وشام واربل، تا بلخ و بامیان
اشك بزرگ، رایت شوکت‌بر آسمان
بر دفع جیش یونان تا شهر دامغان
یکسو زخصم غربی پیراست خووران
آن سوز و سوگواری از یاد مردمان
در پهنهٔ مصاف ، جگرگاه اردوان
گشت زمانه نوکرد آن کهنه دودمان
نز رومشان تزلزل ونزچینشان زیان
جست آتشی بمکمن شیران نیستان
از خون بیگناهان شد جویها روان
یعقوب لیث شیر بیابان سیستان
سهم عرب برون ز دل قوم آریان
گفتند شعر پارسی وزنده شد زبان
کردند سعی و تازه شد آثار باستان
آری سخن ز دل دمد وسیم‌وزرزکان
بر طرز پهلوانی و بر یاد پهلوان
کان هیچگه نمیرود از یاد خاندان
دولت جوان و ملك جوان‌وملك‌جوان
چنگیز برگلوی وطن تیغ خونفشان
خوار و ذلیل، زیر پی ترك وترکمان
ناگاه برق‌وگشت منور از او زمان
ایران جلال‌وشوکت رفته برایگان
در زیر تیغ افغان ، افغان ز اصفهان
ترکیه تاخت از همدان تا بایروان
تا قاینات وطوس و نشابور و اردکان
وز وی‌گرفت روشنی این تیره‌خاکدان
بعد از قیام نادر و جهد کریمخان
کس را نبود تخت‌جم‌وکاخ کی ، مکان
وز بی خیالی شه و دربار ناتوان
بدتر ز هردو مجری قانون‌درآن‌میان
بعد از خدا پناهی غیر از خدایگان
شاهی‌که هست برهمه‌فرمان او روان
هرگزشهی‌به از تو نداده است امتحان

با بیان چندبیت شیوا وعالی ازقصیده معروف وتاریخی دیگر **شادروان ملک الشعرای بهار** فصول وقایع تاریخی این کتاب را به همینجا ختم مینمایم :

هرکه را مهر وطن دردل نباشد کافر است ‌‌ ‌ معنی حب الوطن فرموده پیغمبر است

هرکه بهر پاس عرض و مال و مسکن داد جان ‌ ‌ چون شهیدان ازمی فخرش لبالب ساغر است

این همان ملک است کاندر باستان بینی دراو ‌ ‌ داریوش ازمصر تا پنجاب فرمان گستر است

وزپس اسلام روبنگرکه بینی بی خلاف ‌ ‌ کزحلب تاکاشغرمیدان سلطان سنجر است

خسروان پیش نیاگان توزانو میزدند ‌ ‌ شاهدمن صفهٔ شاپور ونقش قیصر است

فصل بیستم

جغرافیای تاریخی قومس

بعد از بیان وقایع تاریخی **ایالت قومس** که در **نوزده فصل** بپایان رسید اکنون به **جغرافیای تاریخی** قومس و شهرها و قصبات تاریخی آن میپردازیم :

همانطوریکه در فصل پنجم این کتاب در ضمن شرح محل **پایتخت اشکانیان** بیان گردید . نام ایرانی وهمچنین محل دقیق شهر مذکورکه یونانیها آنرا **هکاتوم پیلس (صددروازه)** نامیده‌اند. معلوم نیست، ونام صددروازه نیز ترجمه‌ای از نام یونانی آن می باشد .

طبق دلایل و نظریه **شندلر** و **ویلیام جکسون** ، محل **هکاتوم‌پیلس** رامیتوان با شهر قدیم و تاریخی **قومیس** که مورد بحث ما در این تألیف است تطبیق کرد . طبق نوشته **بارتولد** مستشرق روسی[1] ایالت قومس همان ولایتی است که در کتاب **ایزیدورخاراکسی** بنام **قومیسنه** دیده میشود . درمسطورات **بطلمیوس** نیزقسمتی ازایالت بزرك پارت بنام **کومیس** ثبت گردیده است .

درکتابهای متن پهلوی دوره ساسانیان نیز ازاین‌شهر نام برده‌شده‌است وبهمین‌جهت تأیید میشودکه شهر تاریخی و کهن **کومش** که بعداً عربها آنرا **قومس** نامیده اند مورد توجه خاص ایرانیان قدیم بوده‌است .

در رساله تاریخی **شهرستانهای ایرانشهر**[2] در باره **کومش** چنین‌آمده‌است:

(شهرستان **کومش**، پنج برج را **آزی دهاك** پیشوای جادوگران (؟) ساخت نشیمنگاه پهلویان در آنجا بود . **یزدگرد** پسر **شاپور (یزدگرداول)** در پادشاهی خود در مقابل تاخت و تاز **چول** درآنسو دیده‌بان نیرومندی بساخت)

آزی‌دهاك نماینده افسانه‌آمیز فرمانروایان **سلوکید** بنظر میاید . گویا پس از بنای **نیشابور**، **هکاتوم پیلس** از اهمیت می‌افتد و در اینجا بنام پنج برج نامیده میشود، درکتاب **زندآگاهی (بوندهشن بزرك)** درباره قومس چنین‌آمده است :

۱ــ تذکره جغرافیای تاریخی ایران تألیف بارتولد ترجمه حمزه‌سردادور صفحه ۱۶۸

۲ــ شهرستانهای ایرانشهر ترجمه صادق‌هدایت صفحه ۹۸

در **کومش** آتشکده‌ای بوده که خودبخود میسوخته . گویا در اینجا **یزدگرد اول** پسر **شاهپور** با **یزدگرد** دوم پسر **بهرام پنجم** اشتباه شده است ، بطور کلی بواسطه آبادی و عظمت این شهر که نواحی اطراف آن نیز بعدها ایالت مستقلی شد ، باسم کرسی و مرکز ایالت مذکور **قومس** نامیده شده‌است . ولی محل دقیق آن معلوم نیست ولی موضوعی که مورد تأیید حتمی میباشد اینستکه شهر **کومش** یا **قومس** در بین شهرهای **سمنان و دامغان** واقع بوده‌است .

امروز دیگر نام **قومس** در این نواحی استعمال نمیشود و محلی که نام آن نیز از نظر لغوی شباهتی با لغت **قومس** داشته باشد، در نواحی مذکور وجود ندارد، فقط **قوشه** را تا اندازه‌ای میتوان بآن نزدیك دانست و بر حسب تصادف این قصبه در بین شهرستانهای **سمنان** و **دامغان** یعنی **۳۶** کیلومتری باختر **دامغان** و **۱۳۰** کیلو متری خاور **سمنان** واقع است و برخی از نویسندگان از جمله **محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله** در کتاب **مطلع‌الشمس** خرابه‌های جنوب **قوشه** را ازقول‌اهالی محل **شهر قدیمی قومس** دانسته و نوشته است که (آثار سه‌نارین‌قلعه در این‌خرابه هست)

بنظر نگارنده همانطوریکه درصفحات‌قبل نیز بیان‌شد چنانچه در تپه‌های علاء (کی‌لی) سمنان وتپه‌های‌قوشه و نواحی جنوبی‌شهرهای **سمنان** و **دامغان** حفاری‌های دقیقی بعمل‌آید بطورحتم آثار این‌شهر پرعظمت تاریخی آشکارخواهدشد .

برای **قومس** سه وجه تسمیه بشرح‌زیر ذکر کرده‌اند :

۱ ـ **قومس** دراول **کومه‌شه** بوده چه **کومه** در لغت بمعنی پناهگاهیست که ازچوب یا نی‌میسازند وزارعین برای‌حفاظت اززراعت‌خود، وشکارچیان برای کمین کردن‌شکار در آن می‌نشینند .

چون این سرزمین در گذشته بسیار آباد و دارای چشمه‌سارها و مرغزارهای وسیع و باصفا و پر از شکار بوده است . بنا براین بدستور پادشاهان قدیم که بشکار حیوانات علاقه زیادی داشته‌اند، در نقاط‌مختلف این ولایت پناهگاههای متعددی برای همین منظور ساخته شده و هریك از آنهارا **کومه شه** میگفته اند و ازکثرت استعمال و بمرور **کومه‌شه** به به‌**کومش** وبعد به **قومس** تبدیل گردیده‌است .

در **فرهنك آنندراج** لغت **کومه** چنین بیان شده است :

(**کومه** = بالضم، و واو مجهول‌وفتح میم خرگاهی که از چوب وعلف درصحراسازند و پالیزبانان و مزارعان درآن نشینند و پالیز و زراعت خودرا حفظ نمایند و صیادان نیز سازند و در آن نشسته برصیدکمین‌کنند و آنرا **کازه** نیز گویند **قمشه** که شهرکی است گویند، در اصل **کومه‌شه** بوده‌که برای شکارشاهی‌ساختند وبتدریج خانه‌و ده و قریه وقصبه شده و معرب گردیده،و **کومش** که شهری قریب **بدامغان** بوده **وخراب‌شده** نیز چنین‌بوده اکنـون معرب آن **قومس** است و در فرهنك **برهان قاطع** سهواً **فرمس** بفـاورا ضبط شده)

۲ ـ قومس در ابتدا **کوه‌مس** بوده چون همانطوریکه درصفحات قبل این‌کتاب در بخش تجارت وصنایع دوره‌هخامنشی ذکر شد ، درکوههای این ایالت **معادن مس** زیاد

است و مس یکی از مهمترین امتعه صادراتی این ایالت در دوره هخامنشی و قبل از آن محسوب بوده‌است ، بدین‌مناسبت باین اسم نامیده‌شده وبعد درلفظ **کوه‌مس** تحریفی بعمل آمده و به **کومس** و **قومس** تبدیل گردیده‌است .

۳ ـ چون این ایالت فاقد رودهائی بوده است که بطور دائم آب درآن‌جاری باشد بنا براین مردم این نواحی برای اولین بار در تاریخ مبادرت به ایجاد **قنات** و **کاریز** نموده‌اند،وبهمین علت‌این ایالت بنام **کومش** که بعنوان چاه‌کن ومردم‌آن بنام **کومشی** نامیده شده اند ، در **فرهنك آنندراج** نیز لغت **کومش** چنین معنی شده است :

(**کومش** = بکسر ثالث بر وزن جوشش . چاه جوی وکتکن را گویند که چاه‌کن باشد) .

وجه تسمیه اخیر بنظر نگارنده بحقیقت نزدیکتراست،هرچند دیگران وجه تسمیه‌اول را مورد تأیید قرار داده‌اند .

ایالت قومس در بعد از اسلام

جغرافیانویسان عرب قسمتی از شاهراه بین قراء کنونی **عباس‌آباد** و **لاسگرد** را جزو ولایت جداگانه‌ای باسم **قومس** داخل کرده‌اند، ظاهراً این‌سرحد سیاسی‌مصنوعی‌محض بوده و بدین جهت اغلب تغییر میکرده است ، در زمان فتح عرب قسمت شرقی **قومس** داخل در ولایت **خراسان** بود . چنانکه **یعقوبی دامغان** را شهر اول **خراسان** میخواند **ایالت قومس** در دامنه‌جنوبی‌سلسه **جبال‌البرز** واقع و ارتفاعات جبال‌مذکور حدشمالی آن است .

این ایالت از سرزمین کم پهناور و باریکی که در میان کوههای البرز در شمال و کویر لوت در جنوب محصور است تشکیل میگردد ، شاهراه بزرگ **خراسان** به **ری** از سراسر **ایالت قومس** میگذرد وهمه شهرهای مهم **قومس** سر این راه واقع‌است.

از قرار معلوم در قسمت شرقی قومس بین **عباس‌آباد** و **شاهرود** در هیچ زمان چندان آبادیهای زیادی نبوده،آخرین دامنه های جبال **خراسان** در اینجا به جلگه متصل میشود .

راه از پای دامنه‌ها و قسمتی‌هم از وسط تپه‌ها و پشته‌ها میگذرد . پشته‌هائیکه بتدریج سراشیب میشود ، و برای تاخت و تاز تراکمه راه مناسبی تشکیل میدادند . واین تاخت‌وتاز فقط بعد از تصرف **اتك** از طرف **روسها** موقوف‌گردید و تا آن زمان عبور از این راه را بدون‌مستحفظ، خالی از خطر نمیدانستند . ماهی دوبار از **شاهرود** بطرف شرق و از **مزینان** بسمت غرب دستجات نظامی‌کوچکی اعزام میداشتند که در قریه **میاندشت** که‌نقطه تلاقی آنها بود عوض میشدند ، درقریه مذکور یك کاروانسرای‌کهنه از بناهای **شاه‌عباس کبیر** و یك کاروانسرای نو، که‌ازآجر بشکل قلعه ساخته‌اند وجود دارد .

از این قسمت که‌میگذردخطه حاصلخیز **قومس** حدود **رودشاهرود** است که ازجبال پر برف **شاه‌کوه** سرازیرمیشود، شاه‌کوه شعبه **البرز** است که‌ساحل **بحرخزر** را ازسرزمین مرتفع ایران جدا میکند، خودشهر **شاهرود** که‌درحال حاضر شهرستان‌معروفی است‌ظاهرا

چندان قدیمی نیست زیرا در کتب جغرافیائی قدیمی اسمی از آن برده نشده و **محمدحسن خان صنیع الدوله** در کتاب **مرآة البلدان ناصری** اعتراف کرده است که نتوانسته از تاریخ بنای آن اطلاعی بدست آورد ، و جغرافیا نویسان قرن چهارم هجری که پستخانه را در **بدش** (بدشت) قرار میدهند اسمی از **شاهرود** نمیبرند .

شهرهای مهم قسمت غربی ایالت **قومس**، **سمنان** و بعد **دامغان** است که جغرافیای تاریخی هریک جداگانه درهمین فصل بیان خواهد شد .

مسعودی در کتاب **التنبیه والاشراف** که درسنه **۳۴۵ هجری** نوشته است ، در باره **قومس** مینویسد :

شهرهای قومس زلزله خیز است زیادی زلزله‌ها گاهی سبب میشود که چشمه‌های این ایالت کم آب و خشك گردد ، و زمانی نیز آب درآن چشمه‌ها زیادتر از حد معمول فوران نماید .

یعقوبی در کتاب **البلدان** مینویسد: (قومس شهری است بزرگ و جلیل القدر).

مقدسی که یکی از مشهورترین جغرافیا نویسان قرن چهارم هجری است در کتاب نفیس **احسن التقاسیم** ایالت قومس را چنین بیان مینماید :

فاما **قومس** فانها کورة رحبة نزهة . حسنة الفواکه وهی ثمانون فرسخاً فی سبعین واکثرها جبال، قلیلة المدن خفیفة الاهل، کثیرة الانعام تقیلة اللخراج معتدلة الهوا قصبتها **الدامغان** و مدنها **سمنان** ، **بسطام** زغنة **بیار** و **مغون** .

قومس ناحیه وسیعی است با نزهت و میوه‌های نیکو دارد و وسعت آن هشتاد فرسخ در هفتاد فرسخ است و بیشتر مساحت آن کوه است در **قومس** شهر کم و مردم کمتر دراین نواحی زندگی میکنند، دراین ناحیه براثر وجود مراتع زیاد گله‌داری رواج دارد وخراج این ایالت زیاد است و هوای آن معتدل میباشد . قصبه آن **دامغان** و شهر آن **سمنان** و **بسطام** و **بیار** و **مغون** است ، مؤلف مذکور در جای دیگر کتاب خود مینویسد که **خراج قومس ۱۹۶۰۰۰ درهم** میباشد ، همچنین دستمالهای پشمی (**قومیس**) را که گاهی بهای یك قطعه آن به **۲۰۰۰ درهم** بالغ میشود توصیف نموده است

درکتاب **حدود العالم** که از کتابهای قدیمه نثر فارسی است ودرسال **۳۷۲ هجری** تالیف شده درباره **قومس** چنین نوشته شده :

(**کومش** . ناحیه‌ایست میان **ری** و **خراسان** بر راه **حجاج** و اندرمیان کوههاست و این ناحیتی آبادان و با نعمتست ومردمانی جنگی ، و ازوی جامه کیس خیزد ومیوه‌هائی که اندرهمه جهان چنان نباشد ، وازآن **بگرگان** و **طبرستان** برند)

اصطخری در کتاب **مسالك وممالك** مینویسد : (**قومس** و **سمنان** و **دامغان** و **بسطام** پیوسته یکدیگر است) [1] توجه خواهید داشت که **قومس** در اینجا در ردیف شهرهای سمنان ودامغان و بسطام آمده است و با این ترتیب جای هیچگونه تردیدی باقی نمیگذارد که مرکز ایالت قومس شهری بوده است بنام **قومس** که اکنون وجود ندارد و نابودی آن

---

۱ ـ مسالك وممالك اصطخری باهتمام ایرج افشار صفحه ۱۶۹

هم بواسطه زلزله‌های شدیدی بوده‌است که درسالهای ۲۳۹ تا ۲۴۱ هجری درایران بوقوع پیوسته، وبعدازآن ظاهراً مرکز ایالت **بدامغان** منتقل گردیده است

صاحب کتاب **عجائب البلدان** مینویسد: دراربعین واثنین ازهجرت درسرزمین **قومس** چنان زلزله شدید شد که شهری بدان بزرگی زیروزبر گردید وچهل هزار آدمی از خاک بر آوردند، واین زلزله **بدامغان** و **خراسان** خرابی تمام رسانید. **خواندمیر** در **حبیب السیر** مینویسد : ۱ **ابن جوزی** در **تنقیح** از **محمدبن حبیب هاشمی** نقل نموده که در ایام **متوکل** سیزده قریه از قرای **قیروان** بزمین فرو رفت چنانکه از ساکنان قراء زیاده از چهل و دو نفر نجات نیافتند ، و درسنه **اثنی واربعین ماتین** در **دامغان** زلزله‌ای واقع شدکه نصف عمارات آن بلدویران گشت، ثلث ابنیه **بسطام** نیز بزلزله خراب شد و در **ری** و **جرجان** ونیشابور **وصنعا** نیز این حادثه دست داد.

یاقوت حموی سیاح ودانشمند معروف اسلامی در کتاب **معجم البلدان** در باره قومس مینویسد :

قومس بالضم ثم السکون وکسرالمیم وسین‌مهملة و **قومس** فی‌الاقلیم‌الرابع طولها سبع و سبعون درجة و ربع وعرضها،ست وثلاثون درجة وخمس و ثلاثون دقیقة و هوتعریب **کومس** ، وهی کـورة کبیرة واسعة تشتمل علی مدن و قری و مزارع وهی فی ذیل جبال **طبرستان** واکبر مایکون فی‌ولایة ملکها و قصبتها المشهورة **دامغان** وهـی‌بین **الری** و **نیشابور** ومن مدنها المشهورة **بسطام** و **بیار** و بعض یدخل فیها **سمنان** و بعض یجعل **سمنان** من‌ولایة **الری** و قرأت فی کتاب نتف الطرف للسلامی حدثنی **ابن علویة الدامغانی** قال حدثنی **ابن عبدالدامغانی** قال کان ابوتمام **حبیب بن اوس نزل عندوالدی** حین اجتاز **بقومس** الی **نیسابور** ممتدحا **عبداله بن طاهر** فسألناه‌عن مقصد فأجابنا بهذین البیتین .

تقول‌فی **قومس** ضحی و قد اخذت	منّا السری وخطا المهریة القود
امطلع الشمس تبغی ان توّم بنـا	فقلت کلّا ولکن مطلع الجود

وقدم **یحیی بن طالب الحنفی** فی مسیره الی **خراسان** من دین کان علیه فلما وصل الی **قومس** سأل عنها فاخبر باسمها فبکی و حنّ الی وطنه وقال :

اقول لأ صحابی نحن بقومس	و نحن علی أثباج ساهمة جرد
بعد ناوبیت اله عن ارض قرقری	وعن‌قاع موحوش وزد ناعلی البعد

وکان **الجوهری** صاحب **کتاب الصحاح** بلغ قومس فقال

یا صاحب الدعوة لاتجز عن	فکلنا از هدمن کرز
فالمأ کالعنبر فی قومس	عزه یجعل فی‌الحرز
فسقنا ماء بلامنة	وأنت فی حل من‌الخبز

و قومس ایضاً اقلیم‌القومس بالاندلس من‌نواحی کورة قبرة

درمسالك والممالك ، **ابی القاسم بن حوقل** درباره **قومس** چنین سخن رفته است :

۱ ـ جیب‌السیر چاپ کتابخانه خیام ج ۲ صفحه ۲۷۱

اما **قومس** شهر بزرگ آن **دامغان** است که بسبب کمی آب با اینکه وسعت بسیار دارد زیاد معمور نیست ، **خوار** و**سمنان** از**دامغان**، و **بسطام** از **سمنان** کوچکتر است بعضی از صاحبان لغت از جمله مؤلف **برهان قاطع** قومس را (**فرمس**) ثبت نموده اند، در **فرهنگ آنندراج** لغت فرمس چنین بیان شده است :

فرمس = ف صاحب **فرهنك جهانگیری** نوشته که فرمس بفتح اول بثانی زده ومیم مضموم **شهر دامغان** است و صاحب **برهان** هم بوی اقتفا کرده وهردو خطا کرده اند نام اصلی این شهر **کومس** بوده و آنرا **معرب** کرده **قومس** خواندندو صاحبان دو لغت بغلط افتاده تصحیف نموده اند (واو) را (را) و قاف را(فا) خوانده اند وشهر **دامغان جداگانه بوده است** و الان آباد است و**کومس خرابست** و آثار آن باقی مانده، در **عجائب البلدان، زکریا بن محمد الحمود قزوینی** گوید در **اربعین و اثنین** از هجرت در زمین **قمس** چنان زلزله شدید شد که شهری بدان بزرگی زیروزبر گردید وچهل هزار آدمی از خاك برآوردند واین زلزله **بدامغان و خراسان** خرابی تمام رسانید علی ای حال مردم آنجارا اکنون **کومشی** خوانند :

محمد حسن خان صنیع الدوله درجلدسوم **مطلع الشمس**، قومس را چنین بیان نموده است پوشیده نباشد که **شاهرود** و**بسطام** و **سمنان** و **دامغان** همه درخاك قومس واقعشده و قومس معرب **کوه مس** است چون در غالب کوهستان این ناحیه **معدن مس** بوده و هست و باین اسم معروف شده و علمای جغرافی گفته اند قومس اسم ناحیه ایست که هشتاد فرسخ طول و شصت فرسخ عرض دارد کرسی این ایالت درقدیم الایام **دامغان** بوده، امتداد خاك قومس در انتهای **خوار** است در سمت **ری** تا آخر خاك **بسطام** از طرف **خراسان** ودرهمین زمان **استرآبادیها** و **طبرستانیها** اهالی این ناحیه را **کومشی** مینامند ولی **حاج زین العابدین شیروانی** در کتاب **ریاض السیاحه** شهرهای **سمنان**، **دامغان بسطام** و**خرقان** و **فیروزکوه** را **جزء** طبرستان ثبت نموده است همانطوریکه درفصول تاریخی این تألیف بیان گردید این اشتباه برای وی نیز از زمانی ناشی شده ،که **طبرستان** و **قومس** تحت تصرف یك حاکم و فرمانروا بوده است

راههای قومس

همانطوریکه درصفحات گذشته این تألیف درضمن تشریح راههای عمومی کشور ایران دردوره هخامنشی بیان گردید، شاهراه معروف **ری** به **خراسان** یا **ماد** به **پارت** ازسراسر ایالت **قومس** میگذشت وشهرهای مهم آن نیزدر سراین راه واقع بود،وازازمنه بسیار قدیم همین راه خط عمده بین شرق و غرب وبنام **راه ابریشم** معروف گردیده است و مورخین خارجی آنرا **تاورس** نامیده اند .

بطوریکه درفصول تاریخی این کتاب نیز بیان شد اعراب صفحه **گرگان** را بعد از **خراسان** فتح کردند، آنها قبل از تسخیر **گرگان** راه **قومس** را بی خطر نمیدانستند وحتی **امرای خراسان** که ازطرف خلیفه معین میشدند، معمولا ازراه جنوب ایران و**کرمان** بمقر

حکمرانی خودعزیمت میکردند، بطوریکه **طبری** مینویسد فقط **قتیبة ابن مسلم** ازراه **ری وقومس** طی طریق نمود .

درکتابهای تاریخی و جغرافیائی قدیم مانند کتاب **احسن التقاسیم** و**مسالك و ممالك اصطخری** و**نزهت القلوب حمداله مستوفی** ازشاهراه بین **ری وخراسان** ومراحل ومنازل بین‌راه نام برده شده است .

ما اکنون مراحل ومنازل مذکور را از روی **مسالك وممالك اصطخری** عیناً نقل مینمائیم :

ازری تا **آفرندین** یك مرحله، ازآنجا تا **کهنده** یك مرحله ، از**کهنده** تا**خوار** (**گرمسار**) یك مرحله ، از**خوار** تا **دیه نمك** (**ده‌نمك**) یك مرحله، از **دیه نمك** تا **رأس‌الکلب** یك مرحله، از**رأس‌الکلب** تا **سمنان** یك مرحله ،از **سمنان** تا **علی‌آباد** یك مرحله، تا **حرمجوی** یك مرحله، تا **دامغان** یك مرحله ، و از **دامغان** تا **حداده** یك‌مرحله، واز **حداده** تا **بدیش** یك مرحله، واز **بدیش** تا **مورجان** یك مرحله، و از **مورجان** تا **هفدر** یك مرحله،از**هفدر** تا **اسدآباد** یك مرحله ، و**اسدآباد** ازاعمال **نیسابورست**، **حمدالله‌مستوفی** از **ورامین** تا **رباط خمارتکین**راکه فعلانامی ازآن نیست یك مرحله میشمارد وازآنجا تا **ده نمك** را مرحله جداگانه نام میبرد و **ده سرخ** رانیزیك مرحله بحساب میآورد .

مرحله **رأس الکلب** راوی**رأس‌الکل** مینویسد(شاید اشتباهاً بای آنرا انداخته‌است) این‌مرحله در **لاسگرد** کنونی است که تقریباً در**۶فرسنگی** مغرب شهر **سمنان** قرار داردو دارای‌قلعه‌ای‌بوده بنام **دزلاجوردی**، این‌قلعه‌آخرین نقطه دیده‌بانی‌مغرب**ایالت قومس** محسوب میشده است ، همچنین **مقدسی** در **کتاب احسن التقاسیم** مرحله بعد از**سمنان** بطرف **دامغان** را **رباط** نامیده است ،

ازراههای دیگر **قومس** نیزدرکتابهای مذکور نام برده شده است‌که مهمترین‌آنها راهی است‌که از**شاهرود** به‌**گرگان** میرود ودرحال حاضرنیزاین راه از**شمال شاهرود** ازنزدیکی قصبه **بسطام** و **قلعه نوخرقان** عبورنموده بسوی **چهل دختر** وپس از آن‌به **گرگان** میرود،

دیگر راهی است‌که از**سمنان** به **فیروزکوه** امتداد دارد این‌راه درحال حاضراز شمال غربی **سمنان** پس‌از عبورازقصبه **مؤمن‌آباد** و**افتر** بسوی **فیروزکوه** که درگذشته جزء ایالت **طبرستان** بوده ودرحال حاضرجزء استان مرکزی ایران است میرود .

این‌راه بسیارصعب‌العبور وکوهستانی است و بنظر میرسدکه راه **فیروزکوه** باایالت **قومس**، درگذشته مسیرجداگانه‌ای داشته است زیرا **کلاویخو** سفیراعزامی دربار **اسپانیا** که درسال**۸۰۶** هجری برای دیدار **امیرتیمورگورکانی** بایران آمده است در باره سفر خود از**فیروزکوه** با**یالت قومس** چنین مینویسد :

(سه شنبه پانزدهم ژوئیه پیش‌از سپیده دم از**فیروزکوه** براه افتادیم و شب راهم در هوای‌آزاد بسربردیم وشب بعدیعنی چهارشنبه را نیز بهمین منوال گذراندیم زیرا در عرض دوروز مزبور هیچ دهکده مسکونی وآبادی برسر راه خویش نیافتیم و پیوسته از کوههای

بلند وسراشیبی‌های تند و گذرها وتنگه‌های بسیار میگذشتیم، بعداز ظهرپنجشنبه سرانجام به **آهوان** دهکده بزرگی رسیدیم که در کنار رودی است)

همچنین از **شاهرود** راهی ازطریق **بسطام** به‌قسمت شمالی **خراسان وجاجرم** و وادی **اسفراین** وجود داشته و راهی که از**نیشابور** بساحل **گرگان** و شهر **گرگان** میرفته در **اسفراین** با راه‌مذکورمتصل‌میشده‌است، بالاخره‌از **بسطام**راه دیگری ازطریق **جاجرم** بسرحد شمالی **خراسان** وسواحل**اترك‌وخانی بجنورد وقوچان ودره‌گز** بوده است . و مسافرت از**دامغان** به **بسطام** و**نیشابور** نیز از دو راه بنام راه پائین و راه بالا انجام میپذیرفته است ، مسیر راه پائین‌آن از دهکده های جنوبی **شاهرود** و مسیر راه بالاازنواحی کوهستانی شمال**شاهرود**وبسطام بوده است ،راههای مذکور درا‌ثراحداث‌خط شوسه جدید متروك گردیده ولی‌آثارآن دربعضی جاها تاکنون باقی مانده است ،

راه دیگری که ذکر آن در اینجا لازم بنظر میرسد اینست که **صنیع الدوله** در **مطلع الشمس** مینویسد :

بین **دهکده‌بیابانك سمنان؛** شهر**اصفهان** راه بسیار نزدیکی وجود داردکه‌حالا شتردارها ازآن‌مسافرت‌مینمایند، این‌راه‌ازجنوب بیابانك‌بطرف**جندق** واصفهان امتداد دارد عقیده‌بعضی‌ازمطلعان براین است‌که شاه عباس‌کبیر که‌پیاده‌بزیارت مشهد مقدس رفته از این راه عبور نموده است .

راه دیگراین‌ولایت‌ازشهرهای‌دامغان‌وسمنان‌به **جندق**می‌باشدکه‌از وسط کویرمرکزی ایران عبورمینموده‌ودرسال حاضرمتروك گردیده است، البته راههای صب العبور دیگری در این‌نواحی‌هست‌که‌ازبین آنهاراههای‌تویه‌دروار به‌ساری، وشهمیرزاد به‌فولادمحله‌و.چهاردانگه ساری را میتوان نام برد.

جغرافیای تاریخی سمنان

بطورکلی نام **سمنان** با همین هیئت در قدیمترین کتابهای جغرافیائی بعد از اسلام آمده‌است وجه‌تسمیه **سمنان**روشن نیست بعضی‌آنرا مشتق‌ازاسم دونفربنام**سیم ولام**که مقبره آنها درکوههای شمال شرقی سمنان واقع است وبنام **پیغمبران** نامیده میشود میدانند ، هم اکنون مردم سمنان‌بزبان محلی‌سمنان‌را(سمن) مینامند واهالی قصبه‌سرخه،سمنان‌را(سی‌مین) میگویند در **فرهنگ‌نفیسی ،لغت سمن** چنین‌معنی شده است :

(**سمن** Samn) روغن و مسکه چ (**سمن سمون سمنان**) با توجه بـه نوشته **مقدسی** درکتاب**احسن التقاسیم** مبنی‌براینکه درناحیه **قومس** براثر وجود مراتع زیاد گله داری رواج داشته است واکنون با اینکه ازمراتع سرسبزاین نواحی بمرور کاسته شده مع‌الوصف درحال حاضر نیز بیشتر مردم **سنگسر سمنان** بشغل گله‌داری مشغولندوروغن کره ودنبه‌های پرواری‌آن محل‌بخوبی وفراوانی مشهوراست .

این‌نظر‌تائید میشودکه لغت **سمن** یا **سمنان** با موضوع موردبحث‌فوق بی‌ارتباط‌نیست ووجه تسمیه‌آن نیزمربوط به فراوانی ومرغوبی روغن ناحیه مذکورمیباشد، نظردیگری که تااندازه‌ای مورد بحث وتعمق میباشد نوشته **احمدکسروی** در کتاب نامهای **شهرها و**

دیه‌های ایران است، وی مرحله **رأس‌الکلب** راکه شرح آن در صفحات قبل در قسمت مربوط به **راههای قومس** بیان‌گردید و توضیح داده شدکه در جبال‌کم ارتفاع مغرب **لاسگرد** واقع است، **سگسر** ترجمه نموده و اظهار مینماید که (ناحیه **سنگسر وسمنان** نشیمنگاه **(سکان)** بوده است و زبان **سنگسریها** با زبان سبستان نـزدیك می‌باشد) بعقیده نگارنده با توجه بمطالب تاریخی‌که در فصل پنجم این تألیف نگارش رفت،سکونت **سکها** درنواحی **پارت**‌که بعضی ازمورخین پارتی‌ها راهم از نژادآنان دانسته‌اند با مهاجرتهای تاریخی ازمنه قدیم مطابقت دارد ودرحقیقت مرحله **رأس الکلب**‌که در دوره های قبل از اسلام تقریباً نزدیك به‌سرحد غربی **پارت** **(خراسان)** وبعنوان‌سرحد دوم(داخلی)غربی‌وبعد از اسلام سرحد غربی **ایالت قومس** بوده‌است بنام سرحد **سك ها** یا **سکان** نامیده شده و سپس‌عربها آنرا بهمین نحو ترجمه کرده و **رأس‌الکلب** خوانده‌اندونام‌**سمنان** نیزدر اصل **سکسان** یا**سکیان** یا**سکنان** بوده یعنی محل سکونت طوایف **سکها** .

بطورکلی بحث درباره **جغرافیای تاریخی سمنان**بود،اینك بنقل مطالب کتابهای جغرافیائی دراینمورد میپردازیم .

مرحوم **اعتمادالسطنه** درکتاب**دررالتیجان** نام‌قدیم‌سمنان را**سمینا** ثبت‌نموده‌است.

ابودلف مسعربن المهلهل الخزرجی شاعر و جغرافی‌دان عرب درآغاز قرن چهارم هجری از**سمنان** دیدن‌نموده ومشاهدات خودرا چنین بیان مینماید:[1]

سمنان شهرکوچك و پرجمعیت است ،میوه و خـواربار در آنجا فراوان وآب آن گوارا میباشد. دراین شهردستمالهائی بانقش ونگار میبافندکه بسیارگرانبها وبهای هردانه آن به‌پنجاه دینار میرسد ونیزدرآنجا پارچه‌های چادری بسیار هنرمندانه میبافند و هرقواره آن تا دویست دینارفروخته میشود.

میگویند **زنهائی که این پارچه را میبافند** درنتیجه دقت درظرافت‌وزیبائی‌پارچه وبواسطه‌کارزیاد روی‌آن **نابینا** میشوند .

مقدسی در باره **سمنان** گوید[2] (مسجدی نیکو در بازار و حوضهای بزرك آب دارد) وی **سمنان** را شهر و **دامغان** را قصبه نامیده‌است . گمان میرود حوضهای مذکور همان **استخرهای** موجود ومعموب در**سمنان** باشد .

درکتاب **حدودالعالم** که در سال **۳۷۲**هجری تألیف شده در باره **سمنان** چنین آمده‌است :

(**سمنان** شهرکی است خرم و آبادان و از وی میوه ها خیزد بهتر از همه جای)

ناصرخسرو علوی در اول **ذیقعده سال ۴۷۳** هجری ازطریق **آبخوری و چاشت خواران** **بسمنان** آمده و در آنجا با شخصی بنام **استادعلی‌نسائی** ازشاگردان **بوعلی سینا**که بتدریس ریاضیات وهندسه وطب اشتغال‌داشته ملاقات‌نموده اما چنین بنظرمیرسد که‌از او چندان خوشش نیامده‌است .

یاقوت‌حموی سیاح معروف اسلامی درکتاب **معجم‌البلدان** ، **سمنان**را توصیف نموده ومینویسد :

۱ـ سفرنامه ابودلف ترجمه سیدابوالفضل‌طباطبائی صفحه ۱۱.

۲ـاحسن‌التقاسیم مقدسی صفحهٔ ۳۵۶ و ۳۵۷

سمنان شهر ورستاقی است مابین **ری** و **دامغان** و جماعتی آنرا جزءایالت**قومس** شمرده اند. درآنجا پارچه‌های مندیل میبافند. من این‌شهررا دیده‌ام، درختان و باغهای زیادی دارد و در خانه ها نهر آب جاری است و از اماکن با صفا محسوب مگردد، اما نیمه‌خرابست. شهر کوچك **سمنك** درحوالی آن واقع‌میباشد وجماعتی ازقضات وائمه بدان شهر منسوبند.

حمدالله‌مستوفی درکتاب **نزهت‌القلوب** که درسال**۷۴۰**هجری تألیف شده در بارهٔ **سمنان** مینویسد:

سمنان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات (فج) و عرضش از خط استوا (لو) **طهمورث** ساخت، هوایش‌معتدل وآبش‌از رود وازمیوه‌هایش‌انار وفستق‌وانجیر بغایت نیکو باشد

حاج‌زین‌العابدین شیروانی عارف و سیاح معروف در کتاب **بستان‌السیاحه** و **ریاض‌السیاحه** خود با جزئی‌اختلاف در باره **سمنان** مینویسد:

سمنان شهریست دل‌نشین و مدینه‌ایست مسرت قرین، طولش از جزایر (خالدات (فحما) و عرضش از خط استوا (لوما) از بناهای **طهمورث** دیوبند وهوایش خاطر پسند وآبش‌گوارا و خاکش رغبت فزاست. قرب دوهزار خانه در اوست و نواحی چند مضافات اوست، در زمین‌پست و بلند واقع و جوانب اربعه‌اش واسع از اقلیم رابع است. اکثرفواکه سرد سیریش ممتاز. سیماانجیر و مویز وبادام و فستق و انار آنجا بامتیاز است بزرگی فرموده (چون‌**شعرسلمان** و **انارسمنان** درعالم نیست) مردمش‌همگی‌شیعی‌مذهب عموماً از معالم مردمی دورند واز محاسن انسانی‌مهجور. ۱

گویند اشخاصی خوب‌دارد اما راقم مشاهده نکرده، درزمان سلف‌ارباب وجد وحال واصحاب فضل وکمال ازآنجا ظهور نموده‌اند،

مرحوم **محمدحسن خان صنیع‌الدوله** مؤلف کتاب **مطلع‌الشمس** از **سمنان** دیدن نموده ودرجلدسوم‌کتاب خود راجع بسمنان چنین نگاشته است.

اما **سمنان** از شهرهای قدیم ایران و جائی باصفا و آباد است و در کتب جغرافی قدیم و تواریخ اسم آن مسطور شده بعضی آنرا جزء **قومس** دانسته‌اند، برخی ایالت‌مستقل شمرده‌اند، و بعد عین نوشته **یاقوت** را در باره **سمنان** نقل نموده و مینویسد **مجدالدین محمدالحسینی** در **زینت‌المجالس** گوید **سمنان**از اقلیم چهارم است، **طهمورث**ساخته هوایش معتدل‌است. آبش از رود و کاریز و میوه‌هایش انار و انگور و بادام و مویز و منقا و انجیر بغایت نیکو میآید والحق موضعی دلگشاست و در عهد سلطنت اولاد**امیرتیمور گورکان** اکثر وزراء ازآنجا بوده‌اند.

نگارنده(**صنیع‌الدوله**) گوید شهر **سمنان** بصفائی که گفته‌اند باقیست و خرابی‌هم

۱ــ با آنکه مردم سمنان در غریب‌نوازی ومهمانداری مشهورند، معلوم نیست مرحوم شیروانی ازکدام نا اهلی صدمه و آزار دیده است‌که در دو کتاب خود بعموم مردم سمنان تاخته‌است؟

ندارد. **قلعه شهر ۶۶ برج** دارد که فاصله هر برجی تا برج دیگر دویست قدم الی دویست و پنجاه قدم میباشد. گویند این قلعه را **نادرشاه** بنا کرده است و دروازه‌های شهر عبارتست از:

دروازه عراق ، **دروازه خراسان** ، **دروازه جنبدان** ، **دروازه ناسار** . **دروازه چوبمسجد** . شهر **سمنان ۱۱** محله دارد و اسامی محلات آن از اینقرار است:

محلهٔ ناسار ، **محلهٔ لتی بار** ، **محلهٔ اسفنجان** ، **محلهٔ چوبمسجد** ، **محلهٔ شاه‌جوق**، **محلهٔ کودی‌در (کدیور)**، **محله کل‌شمقان (کوشك مغان یا کوشمغان)** **محله فرادقان (زاوغان)** ، **محله لیحی** ، **محله کودان کوه یا کردان کو** .

شیخ اسدالله گلپایگانی در کتاب **شمس التواریخ** در بارهٔ سمنان مینویسد. **سمنان** از قصبات بین **عراق عجم** و **خراسان** است ، دارای چهارده‌هزار نفر جمعیت است دورش حصار دارد و باغات خوش.

با توجه بمطالب فوق سمنان ازشهرهای مهم **ایالت تاریخی قومس** میباشد و قدمت بنای آن موردتأییدکلیه مورخان ومحققان قرار گرفته‌و آخرین شهر مغرب آن ایالت نیز محسوب شده است .

سمنك

در برخی ازکتابهای جغرافیائی بعد از اسلام از محلی بنام **سمنك** یا **سمنانك** که در جوار شهر سمنان واقع بوده نام برده شده‌است، ولی‌درحال‌حاضر در**سمنان** و اطراف آن هیچ محلی‌که باین‌اسم خوانده‌شود وجود ندارد .

درکتاب **احسن‌التقاسیم مقدسی** از سمنك یاد شده ومؤلف آنکتاب آنرا **سمنانك** نامیده (وقبلها قریة **سمنانك** من نحوی‌الری بهاسوق حار) و تصریح نموده است‌که بر سر راه واقع شده و در جاده‌ایکه از **ری** ب**سمنان** میرود قبل از **سمنان** قرار گرفته است درکتاب **دائرة المعارف بوستانی** نیز بعداز توصیف سمنان چنین بیان گردیده است (و یتصل بعمارتها و بساتینها بلیدة اخری یقال لها سمنك)

نظامی‌عروضی سمرقندی درکتاب **چهارمقاله** که درحدودسال **۵۵۰** هجری تألیف شده مینویسد :

چون **اسکافی** را کار بالاگرفت در خدمت **امیر نوح بن منصور** متمکن گشت و **ماکان کاکوی**، **بری** وکوهستان عصیان آغازکرد ، سر از ربقه اطاعت بکشید و عمال **بخوار** و **سمنك** فرستاد و چند شهر از **کومش** بدست فرو کوفت و نیز از سامان یاد نکرد.

یاقوت‌حموی درکتاب **معجم‌البلدان** ، **سمنك** را توصیف کرده و نام علمای آنجارا نیز بیان نموده‌است .

با این مقدمات بطور قطع و یقین **سمنك** در قسمت غربی**سمنان** قرار داشته است که اکنون بنام **محلات ثلاث** (**کدیور** ، **کوشمغان** ، **زاوغان**) نامیده‌میشود.[۱]

۱ـ تاریخ سمنان تألیف رفیع صفحهٔ ۷۶

سنگسر

سنگسر از آبادیهای بسیار قدیم ایران‌است، ولی جغرافی‌نویسان بعد از اسلام در کتاب‌های خود از آن اسمی نبرده‌اند و علت آنهم روشن است، زیرا این قصبه از شاهراه **خراسان** که از شهر **سمنان** میگذرد بدور است و چون در یك نقطه کوهستانی و تقریباً صعب‌العبور واقع شده . سیاحانی که از این جاده عبور نموده اند باین محل راه نیافته و در نتیجه ازآن بی‌خبر مانده‌اند .

در **شاهنامهٔ فردوسی** از **سنگسر** که در قدیم نام آن **سگسار** بوده ، نام برده شده است :

سنگسر (سگسر ، رأس‌الکلب ، سگسار)

بترسید بیدادگر شهریار	فرستاد نامه به سام سوار
به سگسار مازندران بود سام	نخست‌ازجهان‌آفرین بردنام

(ج ۱ـ برگشتن نوذر ازآئین منوچهر و برراه‌آوردن سام اورا)

همچنین **احمد کسروی** در کتاب شهرها و دیه های ایران در باره **سنگسر** می‌نویسد :

نیز **سنگسر** نزدیکی **سمنان** را تازیکان (رأس‌الکلب) ترجمه‌کرده‌اند، که از اینجا باید گفت درآغاز اسلام‌این نام‌را سکسریا (**سگسر**) برزبان میرانده‌اندنه (**سنگسر**) واین آبادی نیز از نشیمنهای **سکان** بوده است و چون **سنگسریان** زبانی ویژه‌خودشان‌دارند اگر این زبان با زبان سبستان نزدیك باشد این یقین خواهد بود که اصل نام بدان سان‌که تازیکان ترجمه‌کرده‌اند (**سکسر**) بوده و **سنگسر** تحریف‌شده آن نام است. ۱

آهوان

حمدالله‌مستوفی از **آهوان سمنان** که در بیشترکتابهای جغرافیائی ازآن نام برده شده یاد نموده ومینویسد :

شهرچه‌ایست میان **سمنان و دامغان** و قبور بسیاری از صالحین در آنجاست و گندم و میوه درآن فراوان حاصل میشود

بطوریکه از مندرجات سفرنامه‌ها مستفادمیگردد قصبه و قلعه‌آهوان نیم‌فرسنك پائین جاده‌واقع بوده‌که بعدها خراب گردیده، ودرحال حاضرکسی در آنجا سکونت ندارد .

درجلداول‌فرهنك‌نامه‌پارسی **سعیدنفیسی** درباره **آهوان** چنین‌نگارش رفته‌است

۱ـبطورکلی جغرافی‌نویسان محل رأس‌الکلب را در جاده سمنان به ری یك مرحله بعد از سمنان تعیین نموده‌اندکه با سرحد غربی لاسگردتطبیق مینماید، ولی هما نطوری‌که در بحث مربوط بسمنان بیان‌گردید سرحد غربی ایالت قومس محل سکونت سگها بوده‌است که عربها بنام رأس‌الکلب ترجمه نموده‌اند .

آهوان نام منزلگاه و آبادئی‌است در میان‌سمنان ودامغان برسر راه‌طهران بمشهد ودر هفت فرسنگی مشرق **سمنان** بر فرازکوهی‌که معروفست همان جائی است که **امام هشتم (ع) ضامن آهو** شد و بدانجهت آنجا را آهوان نامیده‌اند

جغرافیای تاریخی جندق

درقسمت علیای کویرمرکزی‌ایران‌بین **اصفهان وطبس وقهستان** واحه‌ای‌است‌که امروزآنرا **جندق** یا **بیابانك** میگویند ولی درقرنهای سوم و چهارم هجری اعراب آنرا **جرمق** وفارسی‌زبانان **گرمه**‌مینامیدند، این‌دهستان‌مشتمل‌برسه‌دهکده‌است: **جرمق**(یا گرمه) و **بیادق** (بفارسی پیاده) **وارابه**.

ابن‌حوقل مجموع این سه دهکده را **سده** نامیده و **ناصرخسرو** در قرن پنجم گوید : ده دوازده قریه در آنجا وجود دارد . **پیاده** نیز قلعه کوچکی دارد که **امیر گیلکی** (نایبی از آن خود بنشانده و آن ولایت را ضبط میکند و راهها ایمن میدارد) در این واحه نخیلات وکشتزارها و مواشی بسیار وجود داشته‌است .

ابن‌حوقل گوید این سه‌آبادی نزدیك بیکدیگر واقع شده‌اند، بطوریکه هردهکده از دهکده دیگر پیداشت و جمعیت آنها مجموعاً از هزار نفر بیشتر است ، نویسندگان بعدهم بر این‌گفته ها چیزی نیفزوده‌اند، و آنچه تا زمان **حمدالله مستوفی** نوشته اند همانست‌که **ابن‌حوقل** نوشته وتقریباً ازنوشته‌های او اقتباس شده است .

جغرافی نویسان قرن چهارم هجری در وصف راههای‌کویر بتفصیل پرداخته اند : از سمت باختری‌کویر دو راه یکی از**اصفهان** و دیگری از **نائین** امتداد داشته‌که‌هردوی آنها در **جرمق** بهم میرسیده است ، راه **اصفهان** که **مقدسی** بشرح آن پرداخته هفت منزلگاه و راه **نائین تا جرمق** پنج‌منزلگاه داشته ودراین‌راه چندفرسخ بچندفرسخ حوض های‌آب وگنبدکها بوده است.

در وصف راه **جرمق** که بسمت شمال رفته و مستقیماً به **دامغان** میرسیده **مقدسی** مرجع ماست . این راه **نودفرسخ** است باین ترتیب‌که از **جرمق** تا **ونده** پنجاه فرسخ و از **ونده** تا **دامغان چهل فرسخ** بوده‌است .

در **نزهةالقلوب حمدالله مستوفی** درمورد **جرمق**(جندق) چنین‌سخن‌رفته است: **جرمق** = سه دیه‌است بر راه نیشابور باصفهان و درو چشمه و نخیلات و زروع ومواشی است .

درکتاب **بستان‌السیاحه، حاج زین‌العابدین شیروانی** در باره **جندق** چنین بیان شده است:

ذکر **جندق** بفتح جیم و سکون نون و فتح دال و سکون قاف ناحیه ایست از **سمنان** هوایش گرم و نخلستان فراوان دارد و چند قریه معمور دارد . آبش از قناتست مردمش همگی شیعه مذهب و قومی عربند، از قدیم‌آمده و آنجا ساکن شده اند ، اگرچه فقیر ندیده اما اشخاص خوب از آنجا ظهور نموده اند ، منجمله **میرزا ابوالحسن، یغما**

تخلص ، شخصی دانشمند و شاعری پایه بلند بود راقم ویرا دیده و ملاقات نموده صاحب بعضی از اخلاق پسندیده واوصاف حمیده بود، با فرقه عرفا سازگار و از ابنای زمان در آزار است . چندگاه درخدمت **مولانا احمد نراقی** بوده و از خدمت مولانا اذیت بسیار مشاهده نموده و بالاخره مولانارا هجو نموده و در آن مضامین خوب پیداکرده، هنگامیکه فقیر در خطه **کاشان** بود ، میرزائی آنجا تشریف و همواره در منزل فقیرآمده مؤانست مینمود و سخنان بهجت‌بنیان بیان میفرمود وخطرا خوب‌مینوشت واشعار خوب میگفت. این بیت از اوست :

بیاساقی بیاور آن شراب ارغوانی را | که یك‌ته‌جرعه‌اش‌آدم کندمازندرانی را

❀

مرحوم **محمد حسن خان صنیع الدوله** در جلد چهارم کتاب **مرآة البلدان** که درزمان سلطنت‌ناصرالدین‌شاه قاجار تألیف‌شده‌اوضاع **جندق** و **بیابانك** را بشرح زیر بیان نموده است :

جندق و بیابانك عبارتست از هفت قریه مختصر و **بقرای‌سبعه** معروف ، مسافت و امتداد خاکش بیست و پنج فرسخ و در نهایت تنگی و سختی و متصل بخاك **سمنان** و **دامغان**، واغلب مسافرت اهالی باین دو ولایت و به **یزد** میباشد مزارع آن از قنوات و چشمه‌ساران‌کم، بزحمت تخمی دوتخم ازمزارع حاصل برمیدارند. اسامی‌قرای‌این‌ولایت از این‌قراراست :

جندق ، **فرخی** ، **خور** ، **بیاضه** ، **اردیب** ، **ایراج** ، **مهرجان** انواع فواکه بقدر گنجایش در **جندق** و **اردیب** و **ایراج** هست اما در **فرخی** و **خور** و **بیاضه** و **مهرجان** غیر از نخل و درخت انار هیچ نیست ، تابستانش بشدت گرم و زمستان هواقریب باعتدال است . عده نفوس این ناحیه دوهزار و پانصد نفر و غالبا بزراعت مشغولند وبعضی هم شترداری میکنند، محصول این خاك زیاده از آذوقه سه‌ماه اهالی نیست و از هرطرف بکویر نزدیکست .

این محل **مشهور بزندان انوشیروان** است ، ابتدای آبادی آن معلوم نیست از چه زمان‌شده ، صحرای‌حول و حوش تاچهارفرسخی که بکویر نرسیده در سالهای بارندگی انقوره و قدومه و اسفرزه و زیره بعمل میآید و برای فقراء در فصل بهار بدین‌واسطه عیشی حاصل‌است، درسنواتیکه خیلی برف میآید ، علفی میروید که تخم آن به تخم یونجه شبیه است و سکنه آنرا **معاش** مینامند و تخم این علف‌را جمع‌کرده و آرد مینمایند و از آن نان میپزند . این نان تاگرم است خوشبو، و بی‌مزه نیست بعد از سردشدن خیلی سخت میشود و خوردن آن دشوار است ، حرفه اهالی ساختن مشك آب و دوختن نوعی‌نیم‌چکمه است‌که آنرا عربی مینامند ، هیزم و ذغال این صحرا فراوان و صدمن هیزم تاق سی‌شاهی قیمت دارد .

از معارف جندق **میرزا ابوالحسن** متخلص **بیغما** شاعر معروف است‌که از اساتید شعراء محسوب میشود و در انواع شعر از جد و هزل و قطعه و غزل و مثنوی و غیرها

یدی طولا داشته و **سرداریه** یغما و رسایل نظمیه دیگر که اغلب هجو و مطایبه است خالی از لطافت و ظرافتی‌نیست، بلکه شأن و مرتبتی دارد و نوشتجات **نثریه** یغما نیز مطرح و محل نظراست .

جغرافیای تاریخی دامغان

دامغان از جمله شهرهای بسیار قدیمی ایران است که قدمت آن از شهرهای دیگر بیشتر است و در کلیه‌کتابهای تاریخی وجغرافیائی ازآن نام برده شده‌است .

در **شاهنامه فردوسی** نامش مکرر مذکورشده و همچنین درشواهد شعری شعرای پارسی‌گو **بدامغان** زیاد اشارت رفته‌است .

اصل **دامغان (ده‌مغان)** بوده و ازکثرت استعمال(هاء) ازمیان رفته وآنرا **دمغان** گفتند و بجای هاء (الف) آورده‌اند . وجه تسمیه **دامغان** این بوده‌که **مغان** باعث‌آبادی آن شده‌اند یعنی‌آتش‌پرستان (زردشتیان).

حکیم‌لامعی گرگانی درصفت سرمای زمستان گفته :

گردد بهردیار در این فصل روزگار — آتش‌پرست خلق،چو دردامغان‌مغان

«لامعی گرگانی»

برفتند ترکان ز پیش مغان — کشیدند لشگر سوی دامغان

«شاهنامه فردوسی»

و از آنجا سوی دامغان برکشید — همه راه ، زر و درم گسترید

بیك هفته آنجا بیاسود شاه — همان‌دید پیلان و اسب و سپاه

(ج ۳ـ شاهنامه درباز گشتن کیخسرو از توران بایران)

سعدیدرگلستان نیزاز **دامغان** نام برده‌است .

یکی را بچوگان شه دامغان — بزد تا چو طبلش برآمد فغان

«سعدی»

شه‌دامغان منظور حاکم مستقل **ایالت‌قومس** میباشد .

دامغان را اعراب (**الدامغان**) نوشته اند و برخی **دامغان** را **قومس** نیز گفته اند .

ابن‌حوقل مینویسد در دامغان آب و آبادانی‌کم‌است و در آنجا پارچه هائی تهیه میگردد که شهرت بسیار دارد و بهمه بلاد صادرمیشود . مقدسی **دامغان** را قصبه‌کوچکی نامیده وگویدمیان ریگزار وسنگریزه واقع گردیده واطراف وجوانبش‌خراب‌وگرما به‌های آن‌کثیف است . بیشتر آن در قرن چهارم ویران شده ولی **دژی** داشته دارای**سه‌دروازه، دروازه‌ری** و **دروازه خراسان** اما نام **دروازه سوم** را ذکر نمیکند . همچنین گوید دو بازاردارد . بازار بالا و بازار پائین . مسجد جامع‌شهردر میان کوچه‌ها قراردارد وزیبا وتمیزاست وحوضهائی مانند حوضهای شهر **مرو** دارد .

در كتاب **حدود العالم** درباره دامغان چنين آمده است :

دامغان شهريست با آب اندك و بردامن كوه نهاده ومردماني جنگي، وازوي دستارها، و شراب خيزد ، باعلمهاي نيكو .

ابودلف سياح معروف عرب درسفرنامه خودكه در آغازقرن چهارم هجري نوشته شده **دامغان** راچنين وصف مينمايد: ۱

دامغان شهري زيبا وميوه بسيارفراوان دارد. دراين شهروزش باد شب وروز قطع نميشود. درآنجا سد عجيبي براي تقسيم آب وجود داردكه ازآثار دوره ساساني است، آب آن ازمغاره‌اي واقع دركوه بيرون ميآيد و پس ازجريان بوسيله اين سد به يكصد وبيست قسمت براي آبياري صد وبيست قريه تقسيم ميشود، مقدارآب هيچيك ازاين جويها بنفع صاحب آن زياد نميشود ونيز ممكن نيست دو جوي بهم آميخته شوند .

سد مزبور ساختمان بسيارعجيبي دارد وبهتر ازآن ومانند آنرا درشهرهاي ديگر نديده‌ام، درآنجاقريه‌اي است بنام **جمالين** دراين قريه چشمه‌اي است كه ازآن خون ميجوشد ودرخون بودن آن ترديد نيست، زيراتمام اوصاف خون رادر بردارد، هرگاه درآن جيوه فرو برند خون به سنگ خشك و سخت و رنگارنگ تبديل ميشود، قريه **جمالين** را **فنجار (فنجان ـ غنجان)** نيزميخوانند در **دامغان** سيب بسيارعالي وسرخ بنام **(قومسي)** بار ميآيد و **بعراق** صادرميشود، درآنجامعدنهاي زاج واملاح وطلاي خوب وجوددارد ولي معدن گوگرد يافت نميشود.

ياقوت دركتاب **معجم البلدان دامغان** را توصيف نموده و ترجمه عربي آن بشرح زيراست :

دامغان شهربزرگي است ميان **ري ونيشابور** ، **مسعر بن مهلهل** ميگويد شهري است كه ميوه‌هاي بسيارخوب داردشب وروزدرآنجا باد ميوزد. آبش از شكاف كوهي جاري است وبراي مشروب ساختن صدوبيست قريه به ۱۲۰ قسمت تقسيم ميگردد، مقسم آب بديع و زيبائي دارد .

درنزديكي **دامغان** قريه‌اي است بنام **جمالين** چشمه‌اي در آنجا است كه خون ميزايد، يعني آبش جامع تمام صفات خون است، بمحض اينكه زيبق درآن افكنده شود فوراً آب بسنگ سفت ومحكمي مبدل ميگردد، اين قريه را **غنجان** هم گويند، در **دامغان** سيبهاي گلرنگ خوبي بنام سيب قومسي بدست ميآيدكه آنرا بولايت عراق ميبرند معادن زاج وطلا دراين شهرزياد است، وميان **دامغان** و **بسطام** بيش از دومنزل راه نيست امامن كه درسال **۶۱۳** هجري بعزم **خراسان** ازاين شهرميگذشتم ازهمه آنچه ذكرشد بسبب توقف اندك چيزي مشاهده نكردم، بين **دامغان** و **گردكوه** يك منزل راه است وبخوبي ميتوان قلاع آنجا را كه ميان كوهها بناشده است ازشهرمشاهده كرد، گروهي ازاهل علم **بدامغان** منسوبند. چون **ابراهيم بن اسحق الزراد** و قاضي القضاة **ابوعبدالله محمدبن علي بن محمد** كه در سنه **۴۰۰ هجري** در **دامغان** تولد يافته است .

۱ـ سفر نامه ابودلف ترجمه سيد ابوالفضل طباطبائي صفحه ۸۲

حمدالله مستوفی درکتاب **نزهت القلوب** ، **دامغان** را چنین توصیف نموده است :

دامغان از اقلیم چهارم است طولش ازجزایرخالدات (فحیه) وعرض ازخط استوا (لوك) **هوشنك** ساخت. دورباروش هشت هزار گام است و هوایش بگرمی مایلست وآبش ازرود واز میوه‌هایش امرود نیکوست .

چشمه‌ای است درحوالی **چهارديه**.آب اندك دارد مایل بزردی . ازقاذورات هرچه درآنجا اندازند باد چنان برخیزد در **دامغان** که مجموع درخت بشکند ، معتمدان بروند وآنرا پاك کنند. باد ساکن شود وبکرات آزموده شده است

بطورکلی تمام نویسندگان اخیراز کثرت بادهای دامغان سخن گفته‌اند، **یاقوت** ودیگران گویند بادآنجااز دره‌ای که‌مجاور شهراست‌میوزد وازآن باددرختهای **دامغان** همیشه‌درحال اهتزاز ولرزش است . بنای مهمی ازدوره **ساسانیان** درآنشهر وجود داردکه آب شهررا میان یکصد وبیست نهرتقسیم میسازد.

درکتاب **ریاض السیاحه حاجی‌زین‌العابدین شیروانی** درباره **دامغان** چنین نگارش رفته است :

دامغان ازبلاد قدیمه وازمداین عظیمه بوده مدتها است‌که رو بخرابی نموده،وی در زمین هموار واقع وجوانب اربعه‌اش چون‌دل آزادگان واسع است، از اقلیم چهارم،طولش (ع‌نه) وعرضش (لدك) آبش معتدل وهوایش‌بگرمی مایل. **هوشنك‌بن‌سيامك بن كيومرث** آنجا رابناکرده، درزمان‌دولت عجم وبعد ازآن بغایت معمور بوده مکرر بقتل‌عام رسیده‌و بالمره‌منهدم گردیده،اکنون قریب بدوهزارباب‌خانه‌آباد وسی‌پاره‌قریه‌مسرت بنیاد دارداهل آنجا عموماً از فضایل انسانی وکمالات نفسانی عورند[1] واز فواکه امرودش خوب ونانش مرغوب است .**من‌العجائب** . در قرب آنولایت چشمه‌ای است که چون **قازورات** در او اندازند چنان باد برخیزدکه مجموع درختان بشکند و اذیت‌کلی رساند و چون نجاسترا بیرون‌آرند بادساکن‌شود، کسی‌که قابل نوشتن باشد درآن دیارمشاهده نشد، ودرکتب اخبار وتواریخ نیزدیده نگشت.

در **بستان السیاحه** نیزچنین بیان شده‌است :

دامغان ازبلاد قدیمه **طبرستان** [2] وبقولی خراسان‌است،قدیم‌الزمان شهری‌بزرگ بوده روزگارش‌خراب نموده اکنون‌قصبه‌ای‌شهرمانند، ومحلی‌است،خاطرپسندآبش‌خوشگوار وهوایش سازگار ازاقلیم رابع ودرزمین هموارواقع واطرافش واسع‌است ازبناهای **هوشنك** پیشدادی ونواحی‌آن درکمال‌آبادی‌است، سمت شمال آن‌کوه بزرك قریب چهار فرسخ دور وفواکه سردسیریش بوفور است خصوص امرودآنجا ممتاز ونانش بامتیازاست مکررديده شده سه هزارخانه دراوست ونواحی دلگشا مضافات اوست خلقش شیعی مذهب وخالی ازشرارت

۱ـ جای بسی تعجب است‌که حاجی‌زین‌العابدین شیروانی ازمردم بیشترشهرهای‌ایران بدگفته وعلت‌آن هم معلوم نیست .

۲ـ با توجه بمطالب صفحات قبل مربوط به‌جغرافیای تاریخی‌قومس ازنظر تقسیمات جغرافیائی در این نوشته‌شیروانی اشتباهی رخ داده است

نباشند، ارباب کمال و اصحاب از آنجا ظهور نموده‌اند، منجمله **رئیس مظفر** از داعیان **اسماعیلیه** و **اسماعیل خان سردار** از آنجا بوده‌اند.

محمد حسن خان صنیع الدوله از **دامغان** دیدن نموده ووضع شهر وابنیه تاریخی آنجا را درجلد سوم کتاب **مطلع الشمس** بیان نموده ومینویسد:

دوره شهر **دامغان** هشت هزاروهفتصد ذرع است و باره آن صد وشصت وشش برج دارد، وپنج دروازه که یکی را **دروازه عراق** ودیگری را **دروازه خراسان** میگویند وسه دروازه دیگر **دروازه شامان**، **دروازه زرچوب** و**دروازه سراوریست**. **ارك** شهر **دامغان** درطرف شمال مغرب شهراست، ودوره آن هفتصد ذرع وعرض آن صد وپنجاه ذرع وطول دویست ذرع، وهفده برج دارد.

شهر **دامغان** شش محله دارد: **محله جوزیا**، **محله شاه**، **محله دباغان**، **بالا محله**، **محله قلعه**، **محله سادات** که دربیرون دروازه است.

ماذران

بعضی از نویسندگان از جمله **ابودلف** در سفرنامه خود و**قزوینی** در **آثارالبلاد** در بین جاده **سمنان بدامغان** تقریباً در **۴۰** کیلومتری مغرب **دامغان** از محلی بنام **ماذران** نام برده‌اند ونویسندگان خارجی نیز آن محل را (**گردنه زهرآلود**) نامیده و نوشته‌اند که درموقع معینی ازسال بادسهمگینی ازگردنه بسوی جاده میوزد که بهرکس بخورد بهلاکت میرسد، اکنون بنقل مطالب ابودلف دراین مورد میپردازیم:

از **ری** مردم از شاهراه عمومی وازمیان دشت به **جرجان** (**گرگان**) میروند، در جهت شمالی جاده کوههای **طبرستان** واقع است که درموقع معینی ازسال ازآنجا بادی بسوی جاده میوزد این باد باهرکس که از آن راه میگذرد برخورد نماید هرچند لباس پشمی بتن داشته باشد اورامیکشد، فاصله میان جاده واین شکاف یك فرسخ است، دهانه شکاف در حدود چهارصد ذرع وباد تاشعاع دوفرسخ زیانبخش است وبا هرجانداری برخورد کند اورامتلاشی میسازد، این شکاف واطراف آن در نزدیکی جاده است و(**مادران**) نام دارد، بخاطر دارم هنگامی که ازآن حدود گذشتیم بیش از دویست نفروزیادتر ازاین عده همراه ما بودند وباد وزیدن گرفت وبجزمن ویك مرد دیگرهمه مردم وحیوانات تلف شدند، علت رهائی ما ازمرك آن بودکه اسبهای ما خوب وچابك بودند وما راباساختمان وسردابی درسرراه رسانیدند ما سه شبانه روزدرآنجا بیهوش وگیج افتاده بودیم، سپس بهوش آمدیم ودیدیم اسبهایمان نیز تلف شده‌اندآنگاه بخواست خدای متعال کاروانی رسید وما را همراه خود برد وبدین قسم ازمرك رهائی یافتیم[۱].

ولادیمیرمینورسکی استاد **دانشگاه لندن** درتعلیقات کتاب مذکور نوشته‌است که: داستان **ابودلف** ممکن است مقرون بحقیقت ومربوط بوجود گازهای سمی در داخل دره باشد.

۱ــ سفرنامه ابودلف ازانتشارات فرهنك ایران‌زمین ترجمه سید ابوالفضل طباطبائی. صفحه ۸۰ و ۸۱

جغرافیای تاریخی بسطام

سومین شهر **ایالت قومس** ازحیث وسعت شهر **بسطام** (به‌کسرب) است که امروز آنرا بسطام (بفتحب) میگویند، درحال حاضر **بسطام** اهمیت گذشته خودرا ندارد و بااحداث شهر جدید **شاهرود** که در ۹ کیلومتری جنوب بسطام و نزدیکتر به شاهراه **خراسان** واقع است، قصبه‌ای از بخش **قلعه نوخرقان شاهرود** محسوب میگردد.

(بسطام) از واژه قدیم فارسی (**ویستاخما**) اشتقاق یافته ولی در کتابهای پهلوی شهرهای ایران بآن اشاره نشده است وهمانطوریکه درفصل ششم این تألیف بیان گردید این شهراز بناهای (**بسطام**) سردارمعروف **خسروپرویز** پادشاه‌ساسانی و فرمانروای **خراسان** و**قومس** و**گرگان** و**طبرستان** درقرن ششم میلادی است وفردوسی در **شاهنامه** از این شهرنیز نام برده است:

به آموی و راه بیابان **مرو**	زمین بودیکسر چو پرتذرو
چنین تا به**بسطام** گرگان‌رسید	تو گوئی‌زمین‌آسمان‌را ندید

(ج ٤ـ شاهنامه، فرستادن خاقان دخترخود را نزد انوشیروان)

در **حدود العالم** درباره **بسطام** چنین آمده است:

(**بسطام** شهریست بردامن‌کوه بحدود**گرگان** پیوسته، جایی بسیار نعمت)

ابن‌حوقل گوید روستای‌آن خرمترین روستاهای **قومس** است ودرباغهای‌آن میوه فراوان حاصل‌میشود، **مقدسی** دروصف مسجدآن‌گوید مسجدی پاکیزه است وماننداقلعه‌ای است ودرمیان بازارقراردارد.

ابودلف درسفرنامه خودکه دراوایل قرن چهارم هجری نوشته شده درباره**بسطام** چنین نوشته است:

از آنجا (**دامغان**) بقریه بزرگی بنام **بسطام** رسیدم، این قریه بشهرکوچکی شبیه است. **ابویزید بسطامی** رحمةاله علیه از این شهر بود.

بسطام نیز سیب‌بسیار خوبی داردکه‌آنرا **بسطامی** میگویند و **بعراق** صادرمیکنند بسطام دارای دوخاصیت است‌یکی‌آنکه هیچیك از مردم آنجا هرگزعاشق نمیشوندوهرگاه کسی‌که عشق در دلش راه‌یافته باشد ازآب‌آن بیاشامد عشق ازدلش بیرون میرود، ۱ دیگر آنکه هیچکس بتراخم مبتلا نمیشود.

در بسطام بجز مختصری (ماگنزیوم) معدن دیگری وجود ندارد. در آنجا آب تلخی یافت میشودکه‌هرکس با معده خالی از آن بنوشدگاز معده‌اش دفع میشود و تنقیه‌با آن بواسیر درونی را بهبود میدهد، در آنجا بجز عطر عود عطر های دیگر مانند مشك و عنبر وکافور وغیره تهیه‌نمیشود، در آنجاسنگ سیاهی وجود داردکه با آب سرب‌بخوبی سفید میشود. بسطام مارهای‌کوچك‌جهنده ومگسهای بسیار موذی دارد.

۱ـ یکی ازشاعران محلی دراین باره شعری نیزگفته است:

تا کی غم بیهوده ایام خورم	خون درعوض باده‌گل فام خورم
ازعشق‌چوشاهرود اشکم جاریست	درمان من اینکه‌آب بسطام‌خورم

شراب آنجا سبز رنگ‌است . مرغ بسطام نجاست‌نمیخورد، در تپه‌ای واقع درمقابل نهر بسطام کاخ بزرگی بادیوارهای بلندو ساختمانها و غرفه‌های زیاد برپا میباشد. میگویند آنرا **شاپورذوالاکتاف** بنا نموده

ناصرخسروعلوی بسطام رادرسال **۴۳۸** هجری دیده وآنرا مرکزآن ایالت‌شمرده وشهر **قومس** نامیده است، وی بقبرصوفی‌بزرك **بایزید بسطامی** که درسال **۲۶۰** هجری وفات یافته ودرآن شهر بخاك سپرده شده نیزاشاره کرده‌است. قبراین صوفی تاکنون‌همچنان مورد تکریم وتعظیم مردمان است .

یاقوت ازسیب بسطام تمجید بسیار کرده گوید: برفرازتپه‌ای در نزدیکی آنشهرکاخی بزرك قراردارد که گرداگردآن باروئی‌کشیده شده وگویند از بناهای **شاپورذوالاکتاف** است. **یاقوت** ازبازارهای **بسطام** وفراوانی ارزاق‌آنجا نیز گفتگوکرده است .

ابن‌بطوطه نیزدرقرن هشتم‌آنشهررا دیده وگفته **یاقوت** راتائید نموده وبه‌گنبدی که دربالای قبر **بایزید بسطامی** افراشته بوده اشاره نموده است .

حاجی زین‌العابدین شیروانی در کتابهای **بستان‌السیاحه** و **ریاض‌السیاحه** بسطام را چنین توصیف نموده است :

بسطام قصبه‌ای است خجسته فرجام آبش ازکاریز و هوایش طرب‌انگیز و خاکش حاصلخیز، میوه سردسیریش فراوان وحبوب و غلاتش‌ارزان، آن قصبه در زمین هموارا تفاق افتاده و جوانب اربعه‌اش گشاده و طرف جنوبش‌کوه نزدیك‌است، گویند از بناهای **بسطام** خالوی **خسروپرویز** ابن هرمزبن انوشیروان است قرب هزار باب خانه در اوست ، در سمت‌شرقی او قریب نیم فرسخ دورچمنی است مشهور بچمن بسطام رشك گلشن مصرو شام است . مزارکثیرالانوار **سلطان‌العارفین بایزید** بن‌سروشان اندرون شهر واقع است و امامزاده عالیمقدار **ولدارجمند حضرت امام جعفرصادق‌ع** در جنب قبر بایزیدا تفاق افتاده‌وعموماً مردم‌آن دیارمذهب‌امامیه دارند واعاظم‌آنجا اولادآن شیخ بزرگوارند، فقیر مکرر آنمقام را دیده و بصحبت بزرگان آنجا رسیده است .

صنیع‌الدوله درجلد اول **مرآة البلدان** در باره بسطام چنین‌نوشته است :

بسطام بکسرباء شهر بزرگیست در **قومس** در سر راه **نیشابور** و بعداز**دامغان** یعنی از دامغان‌دو منزل‌که میگذری ببسطام میرسی‌**مسعربن‌هلال** گوید قریه بزرگیست شبیه بشهرکوچکی، **ابویزید بسطامی** زاهد، منسوب باین‌قریه‌است سیبی دارد بسیارخوش رنگ و درخشنده که حمل‌بعراق مینمایند و معروف بسیب بسطامی است‌دو خاصیت عجیب در بسطام هست یکی آنکه احدی از اهل بسطام عاشق نشده و نمیشود واگر از اهل شهردیگر کسی عاشق باشد و ببسطام وارد شود بمجرد ورودباین شهر وخوردن آب‌آن عشق اوزایل میشود و خاصیت‌دیگر اینکه چشم‌درد دراین‌شهرنیست و سکنه ازاین‌عارضه محفوظ‌اند وآب تلخی در بسطام‌هست که هرکس ازآن ناشتا بیاشامد اگر دهان اورا بوی بدی باشد رفع میشود، وحقنه ازین‌آب‌مزیل‌بواسیر باطنی است و عود راکه باین شهر میآورند دیگررایحهٔ از اوبمشام نمیرسد، اگر چه بهترین عودهای هندی باشد، برخلاف بوی مشك وعنبر سایر طیبات درآن زیاددیده میشود ودرین‌شهر مارهای کوچك جهنده‌ومگسهای موذی بسیارهست

و در محاذی شهر در بالای تپه‌قلعه‌ایست بسیار وسیع ودیوارآن بلندو بروج عدیده دارد گویند این قلعه‌را **شاپورذوالاکتاف** بنا کرده‌است، مرغهای خانگی بسطام مثل مرغهای خانگی سایرجاها ازمدفوعات نمیخورند، باالجمله‌من‌خود این‌شهررا دیدم، شهر بزرگیست و بازارها دارد ولی خانه‌های متوسط وعمارات‌آن با بنیه اغنیا نمیماند، واقع در دشتو در نزدیکی کوه‌های بزرگ‌است‌که آن‌کوهها مشرف بشهر میباشد نهر بزرگی درنزدیکی آن جاریست قبر ابویزید **طیفوربن‌عیسی‌بن سروشان** زاهد بسطامی دروسط شهر نزدیك بازار است‌ونیز **ابویزیدطیفوربن‌عیسی** بن‌آدم بن‌عیسی بن علی‌الزاهد معروف **بابویزید اصغر** نیز بسطامی است و نیز بعضی از فضلا و متأخرین هستندکه منسوب باین شهراند وقتیکه خلیفه ثانی، **نعیم بن مقرن** را بفتح **ری وقومس** روانه‌کرد او**سویدبن‌مقرن** را فرستاد **عنینة بن نهاس** جنداولی‌قشون ایشان را داشت چون ببسطام رسیداهل بسطام دیدند تاب مقاومت ندارند با لشگر اسلام مصالحه نمودند **ابونجید** درینمعنی‌گوید :

فنحن لعمری غیر شك قرارنا	احق و اولی بالحروب وانجب
اذا ما دعی‌داعی الصباح‌اجابه	فوارس مناکل یوم مجرب
ویوم ببسطام العریضة اذحوت	شدد نالهم اوزارنا بالتلبب
ونقلبها زوراً کان صدورها	من الطعن نطلی بالسنی المخضب

(نز) بسطام ازاقلیم چهارم است، هوایش معتدل حاصلش غله‌ومیوه فراوانست (اث) مطابق است‌با (مع) نواب‌و**الامعتمدالدوله**درجام جم مرقوم نموده‌اندکه‌دربسطام نزدیکی مزار شیخ‌العارفین **بایزید** مناره ایست‌که چون اورا حرکت دهند میجنبد و نیز نگاشته‌اند که جانب شمال بسطام و دامغان صحرای **گرگان** است

خرقان

قصبه خرقان در چهار فرسخی **بسطام** سرراه شوشه **شاهرود** به**گرگان** واقع است، ایـن‌آبادی در قرون هفتم وهشتم محلی با اهمیت بوده، **حمداله مستوفی** گوید : **خرقان** دیهی است از توابع **بسطام** هوای خوش وآب فراوان دارد و از مزار اکابر تربت **شیخ ابوالحسن خرقانی** در آن موضع است .

درکتاب **بستان‌السیاحه حاجی‌زین‌العابدین شیروانی** در باره **خرقان** چنین آمده‌است :

خرقان از توابع **بسطام** و محلی عالی مقام است ، برسر بلندی اتفاق افتاده و جوانب اربعه‌اش بغایت گشاده‌است، سیما طرف جنوبش پانصدخانه دراو است وآبش‌خوب وهوایش نیکوست، باغات فراوان دارد سکنه‌اش همگی شیعی مذهبند و مزار کثیرالانوار **شیخ‌ابوالحسن** در آنجاست وازآنجا نیز ظهور نموده ودرزمان‌خویش اعرف عرفای‌عصر بوده، **سلطان ابویزید** قدس سره‌قبل ازصدسال ازظهور ایشان اخبار فرموده است ، راقم بزیارت مرقدآن‌بزرگوار موفق شده‌است، از مریدان آنجناب یکی مقرب‌الباری **خواجه عبداله انصاری** است و آن **بزرگوار** بیان مقامات و منازل اهل سلوك را نموده

در کتاب **ریاض السیاحه حاجی زین العابدین شیروانی** نیز در باره **خرقان** چنین سخن رفته است :

خرقان دهی است خرم، قریه‌ایست بهجت توأم درسه فرسخی شهر **بسطام** واقع است. حد شمالی آن فی الجمله گرفته و اطرافش واسع است هوایش خوب و آبش مرغوب آنقریه برسر تلی اتفاق افتاده ودر دامن آن باغات مفرح بنیاد نهاده است، مشتملست برصد باب خانه، شیخ ربانی **شیخ ابوالحسن خرقانی** از همانجاست

بیار

در ۶۰ کیلو متری جنوب خاوری **بسطام** کنار کویر بزرگ شهرچه **بیار** واقع است که امروز آنرا **بیارجمند** گویند و عموم جغرافیا نویسان آنرا جزو ایالت **قومس** محسوب داشته‌اند.

مقدسی در قرن چهارم در وصف آن گوید : شهرچه‌ای است ، مسجد جامع ندارد ولی دارای قلعه و بازارهای معمور وکشتزارهای سرسبز و باغستانهای پراز انگور و انواع میوه‌است، شتر و روغن وگوسفند بسیار دارد و درقلعه داخل شهر مسجد کوچکی است وخود شهر باروئی دارد، دارای سه‌دروازه آهنین‌ویك درآن بطرف قلعه شهر باز میشود .

یاقوت در **معجم البلدان** بیاررا توصیف نموده واز دانشمندان آنجا نام برده‌است.

حمداله مستوفی گوید : شهری وسط است وهوای معتدل دارد و حاصلش غله و اندکی میوه باشد

جغرافیای تاریخی شاهرود

شهر شاهرود اهمیت بزرگی در تاریخ ندارد و جغرافیا نویسان قدیم در این ناحیه بغیر از **بسطام** از **قریه بدش** نام برده و پستخانه را درآنجا قرار میدهند ، طبق تحقیقی که بعمل آمده در صدوسی سال قبل **شاهرود** بصورت دوقلعه قدیمی و یك مزرعه کوچك بنام **شبدری** متصل بیکدیکر بوده‌است، بطورکلی ترقی واهمیت **شاهرود** تقریباً از **یکصد سال** پیش باین‌طرف‌است که بواسطه قرار گرفتن درمسیرجاده **طهران بخراسان** و انشعاب جاده **گرگان** از این‌شهر، بمرور جانشین شهر قدیم بسطام گردیده‌است .

محمدحسن صنیع الدوله در جلد سوم کتاب **مطلع الشمس** درباره **شاهرود** چنین نوشته است : شهر **شاهرود** چندان قدمتی ندارد چنانکه در کتاب جغرافیای قدیم مطلقاً اسمی از آن برده نشده است، لیکن حالا از حیث‌تجارت وحسن‌موقع دارای‌اهمیتی میباشد و تجار معتبر از داخله وخارجه درآن سکنی واقامت دارند و آب خالصه مشهور **بجلالی** که تقریبا پنج شش سنگ است از میان شهر میگذرد و بدینواسطه کوچه‌ها پر درخت و نظیف است

دورشهر هزار ذرع ودور ارك ششصد ذرع وازاین ششصدذرع تقریباً هفتاد ذرع جزو شهرمیشود وباقی جزو محیط شهر است، قلعه **محمد زمان‌خان** که درقسمت غربی شهراست.

ده برج دارد و اغلب بروج درطرف جنوب است، قلعه ارك كه اول قلعه شهر بوده دارای دوازده برج‌است نصف طرف شمال و تمام سمت غربی شهروصل‌بکوه است، وسه‌طرف دیگرتمام باغستان، اگر محیط باغستان‌را بخواهند تحدید کنند یك‌فرسخ ونیم بلکه‌دوفرسخ میشود، قلعه‌ای‌که داخل‌در حصارشهر است **(ولوا)** نام‌دارد وچندان‌قدیم‌نیست حصارشهر‌رادر عهد خاقان خلد آشیان **فتحعلی‌شاه** طاب‌ثراه **محمد صالح‌خان عرب** حاکم **شاهرود** و **بسطام** بامر خاقانی ساخته و گویند شاهرود تاآن وقت درحکم ده بوده و ازآن وقت شهر شده است قلعه شاهرود رااول **امید علیخان کرد** درعهد صفویه ساخته و **قبر امید علیخان** الان در **شاهرود** است ، بعد در زمان **محمد شاه** ، **اسمعیل خان** و **قادرخان عرب عامری** آنرا مرمت‌کرده و وسعت داده و **باغامحمدشاه‌قاجار** یاغی شده و قلعه‌ای‌که بامر **خاقانی** (فتحعلی شاه) بنا شده بمنزله شیرحاجی و قلعه اولی بمنزله ارك است، وجه تسمیه شاهرود این است‌که رودخانه‌ای دراین شهر بوده بالنسبه باعظمت‌که حالا مجرای‌سیلاب‌آن بسمت مشرق ومابین‌شهر **شاهرود وباغ زندان** است وآن رودخانه در وقت‌سیل، آب دارد، مجرای‌سابق این رودخانه حالا مسکون وجزو بیرون شهر است‌که محل‌کاروانسرا و باغات و چارپاخانه‌وغیره میباشد وزایرین و قوافل در اینجا منزل‌میکنند و از آنجائی‌که هر رودبزرگی را دراین‌نواحی **شاهرود**میگویند چنانکه راه عمومی را شاهراه مینامند بمناسبت رودمذکور اینجا را **شاهرود** گفته‌اند و سیلاب این رود در وقت بارندگی ازکوهستان **تاش وشاهکوه استرآباد** وآن صفحات میآید، بیوتات **شاهرود** هزارباب و عدد نفوس شش الی هفت‌هزار ودکاکین غیر از خانات سیصد باب است محلات شهر **شاهرود** چهار واسامی‌آن از این قرار است .

قلعه ولوا- بیدآباد- ده - عمارت - واین شهر پنج دروازه بشرح زیر دارد:

دروازه‌خراسان ، دروازه حاجی‌ملامحمدعلی ، دروازه حاجی میرزاقربانعلی دروازه حاجی‌صادق ، دروازه سمت‌مزار ، بازار نوی در شاهرود ساخته اند که در طرف جنوب شرقی شهر و خارج از قلعه میباشد و غالب آبادی حالا دراین‌سمت‌است

زیدر

زیدر نام محلی‌است در ۲ فرسخی مشرق **میامی‌شاهرود** که درگذشته‌اهمیت‌بسزائی داشته وطبق نوشته مورخین شهری بزرگ بوده است، ولی در حال حاضر مزرعه ای در کنار جاده **شاهرود** به **سبزوار** در همان حوالی باین نام خوانده میشود ،که دارای قهوه خانه معروفی است . در کتاب **مطلع الشمس** در مورد این محل چنین نگارش رفته‌است :

ازمیان‌دشت که بطرف**شاهرود** حرکت نمایند منزلگاه **میامی** میباشد راه‌ازمشرق بمغرب و هفت‌فرسنك است یکفرسخ از میاندشت‌گذشته خط راه در میان کوههای پست و دره ماهور افتاده و همینطور در پستی و بلندیست تا از دهنه **زیدر** خارج شود و در بعضی جا فاصله بین جبلین که راه از میان آنها میگذرد بقدری کم است‌که بکوچه شباهت بهم میرساند .

از دهنه **زیدر** که خارج شدند در یك‌فرسنك و نیمی میامی در طرف راست نزدیك براه، قلعه زیدراست‌که مرحوم **حاجی‌میرزاآقاسی** بامر شهریار مبرورماضی**محمدشاه** غازی طاب‌ثراه بناکرده، و قناتی در اینجا هست و قنات دیگر در میان‌کوه میامی که در اواخر تابستان هردو یك سنك‌آب‌دارد. اما قنات زیدر اگر لاروبی و آبادشود بتنهائی سه‌چهار سنك آب بهم میرساند. تقریبا بیست خانوار در **قلعه زیدر** سکنی دارند و در همان نزدیکی مسیلی است‌که دربعضی‌سالها دربهارسیل ازکوه‌میامی‌جاری‌شده واز این مسیل بطرف‌شمال‌میرود، ودربالای‌کوه‌طرف یسارکه درزیرکوه **میامی** است‌برجی بجهت‌دیده‌بانی ساخته‌اند و دردست راست راه، وصل بجاده نیز برج دیگراست.

دهنه‌زیدر سابقا جائی‌مخوف و مخافت عابرین دراین محل بواسطه‌راهزنی‌تراکمه معروف بود، و ازتواریخ سیر چنین برمیآیدکه سابقا **زیدر** شهری بوده در این ناحیت و فتنه مغول یا حوادث دیگر آنرا نابود نموده و در یك فرسخی **میامی** در طرف یمین قریه‌ایست موسوم به **ابراهیم‌آباد** که پنجاه خانوار رعیت و باغات مشجر و معنب زیاد دارد و بعضی اشجارکهن چنار و غیره در حوالی قنات این دهکده هست که میتوان فرض کرد **شهرزیدر** در همین محل بوده و این اشجار بقیه آثار آن بلداست و پس از خرابی ابراهیم نامی اینجارا قابل دیده دهکده‌ای‌آباد نموده وباسم اوموسوم شده، بهرحال **زیدر** که مورخین نوشته اند شهری است، ازخراسان در همین دشت و سر زمین بوده و **فاضل زیدری** منسوب بهمین بلد است و او خواجه **نورالدین محمدمنشی** میباشدکه مترسلی ادیب ومتبحری لبیب و وزیری‌کاتب‌الحضرة واز مقربان سلطان **جلال‌الدین خوارزمشاه** بوده و در نظم و نثر یدی طویل و طبعی قادر و فضلی وافر و دانشی بکمال داشته و در فتنه مغول نوایب و مصایب دیده و رنجی زیاده از حدوصف‌کشیده و نفثةالمصدوری از آن کروب و آلام و شداید واسقام بدوستان خود نگاشته و اوراقی چند بلآلی حکم و عبروغرر ادب، درر برانباشته‌که میتوان‌گفت تاریخی سراسرپند و رساله‌ای نهایت دلپسندکه بدان سیاق نگارش نادر بدست میآید وکمتر دیده میشود، دلهای‌سخت را میگدازد وطباع غلیظ را متأثر میسازد و از **اشعارفاضل زیدری** مطلع مسطور در ذیل است که در مدح سلطان جلال‌الدین گفته :

بیا ساقی‌که شد عالم دگر باره خوش و رنگین
بفر خسرو اعظم الغ سلطان جلال‌الدین

و از همین یك شعر علو طبع و درجه استادی او معلوم میشود و از این جمله نیز بر میآیدکه **شهرزیدر** دراوایل مائه هفتم از تاریخ هجری آباد بوده است.

فریومد

طبق نوشته‌های مورخین و جغرافیانویسان، قصبه **فریومد** که اکنون بنام **فرومد** نامیده میشود و طبق تقسیمات‌کشوری جدید جزو **بخش میامی** شهرستان **شاهرود** و **فرمانداری‌کل سمنان** میباشد، جزو ایالت قومس نبوده و عموم‌کتب مسالك آنجارا

جزء ولایت **جوین** و **بیهق** (**سبزوار**) محسوب داشته‌اند ولی چون در حال حاضر جزو **شهرستان‌شاهرود** میباشد، ناگزیر بذکر جغرافیای تاریخی‌آن میپردازیم.

ولایت جوین را **مقدسی** (**گویان**) نامیده ولایتی پهناور و پر نعمت و شهر آن روستا(**آزادوار**) است، ولایت**اسفراین** در شمال‌آن، و در باختر آن یعنی درمرز**قومس** روستای ارغیان در حوالی **جاجرم** واقع است.

در قرن هشتم چنانکه **حمدالله‌مستوفی** گوید کرسی ولایت **جوین** به **فریومد** که در چند میلی جنوب **آزادوار** واقع بودمنتقل گردید. **تاریخ بیهق** که درقرن ششم‌هجری نوشته شده‌است،**فریومد** را بولایت **بیهق** منسوب دانسته است. جاده ابریشم معروف که درتاریخ بسیارازآن یاد شده‌است، ازشمال این‌قصبه میگذشته و پل معروف ابریشم‌که برروی رودخانه شور بسته شده درهفت فرسنگی **فرومد** واقع است.

مؤلف **تاریخ بیهق** در باره **فرومد** مینویسد: (در ده **فریومد** انجیر سرخ و انجیر زرد خیزد چنانکه خشك‌کنند، در **کتاب قانون** آمده که بهترین انجیرها و موافق‌تر طبع مردم انجیری بودکه اوصاف آن در انجیر **فریومد** موجود است. و آنجا کاریزهای بسیار است و هوای سهلی وجبلی دارد، میوه آن بغایت موافق بود و از تناول آن‌امراض‌کمتر توالدکند. در **فرومد** واطراف‌آن‌کندوی زنبور عسل باشد وعسلی بغایت کمال،چنانکه دردیگر نواحی مثل‌آن نیست.

در **برهان قاطع** راجع به **فرومد** چنین‌آمده است:

فریومد **یا** فارمد نام قریه‌ای است از قرای **طوس** و انگور خوب در آن میشود. مشهور بانگور پرمی و درین‌زمان **بفارمد** اشتهار دارد. گویند **زردشت** دو درخت سرو بطالع سعدنشانده بود، یکی را در همین قریه و دیگری را در قریه **کاشمر** که از قرای **ترشیز** است.

از ولایت **خراسان**، و**مجوس** گویندکه **زردشت** این دو درخت‌را ازبهشت‌آورده بود و در این دوقریه‌کاشت.

شرح سرو فریومد در **تاریخ بیهق**[1] وهمچنین در **مزدیسنا**[2] آمده است.

سروفرومد در حدود **یکهزار و هفتصدسال** دوام داشت تا اینکه درسال **۵۳۷** هجری بدستور **امیر اسپهسالار ینالتکین بن خوارزمشاه** آن‌را آتش زده وبسوختند.

سروکشمر را نیز در سال **۲۳۲** هجری بدستور **متوکل** خلیفه عباسی بریده و بر روی هزار وسیصد شتر ببغداد حمل‌کردند، ولی یك‌روز قبل‌از واردکردن آن درخت مقدس **ببغداد** متوکل بدست غلامان خود بقتل‌رسید وچشمانش‌آن سرورا ندید.

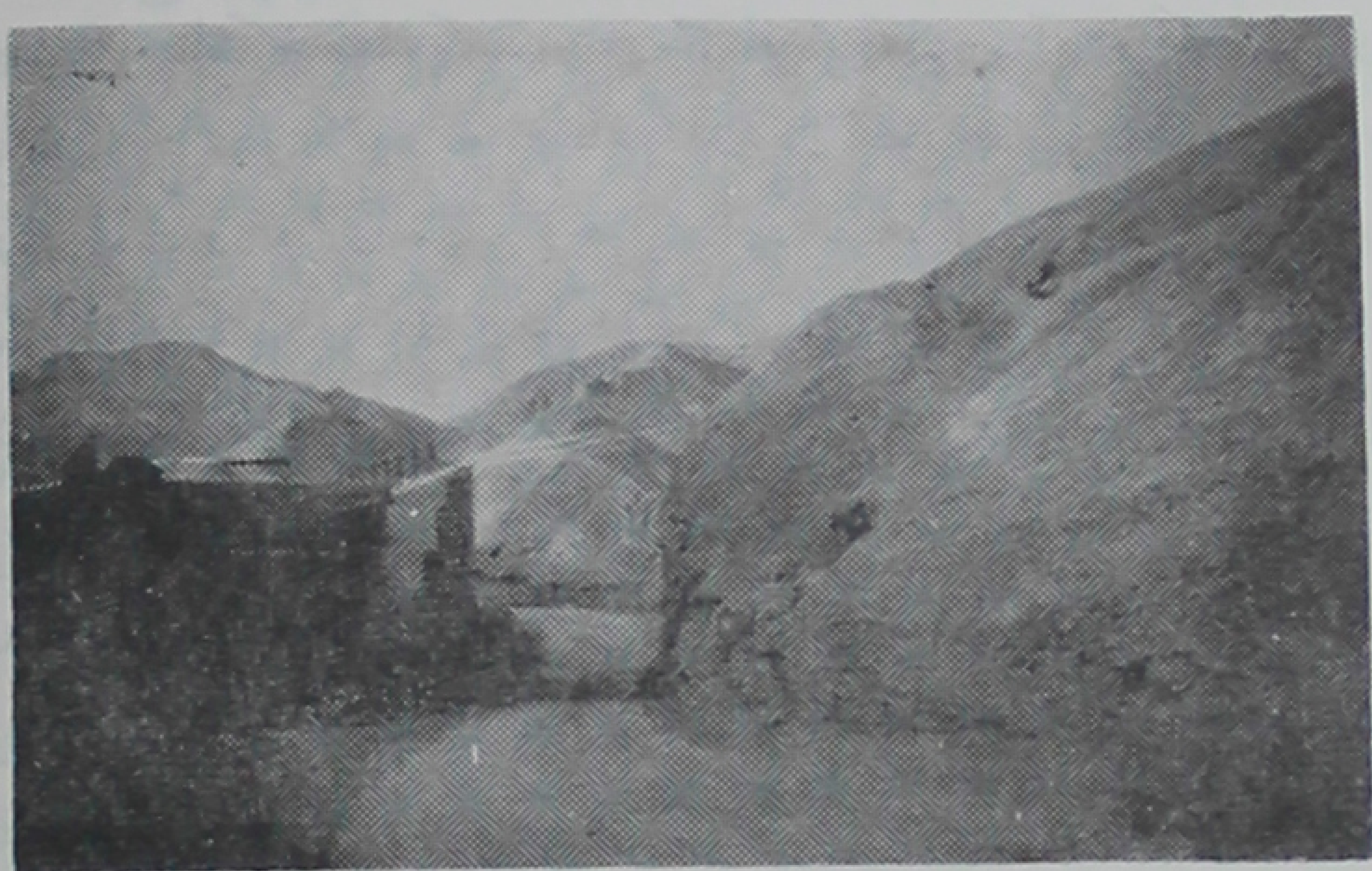
۱ـ تاریخ بیهق تألیف بیهقی، مصحح بهمنیارصفحهٔ ۲۸۱ و۲۸۳

۲ـ مزدیسنا صفحهٔ ۳۴۱ـ۳۴۲

خوار

چون بعضی از جغرافی نویسان عرب شهر **خوار** (**گرمسار** فعلی) را جزو **ایالت قومس** شمرده اند بنا بر این جغرافیای تاریخی‌آن رابطور اختصار دراینجابیان مینماید.

بطلمیوس خوار را بصورت (**خوارا**) و **ایزیدورخاراکسی** (**خواره‌نه**) ثبت نموده است . قریه عمده این بلوك **خوار** است، که در این زمان باسم ترکی **قشلاق** (یعنی محل سکونت زمستانی) معروف میباشد . سیاحان از برجهای دیدبانی صحرا اسم میبرند که تا دوره اخیر برای محافظت از تاخت و تازهای‌تراکمه دایر بود، از تعریفات **این رسته** معلوم میشود که در قرن دهم از این قبیل برجها در آنجا برقرار بوده و از روی شواهد و مدارك تاریخی برجهای دیدبانی‌مذکور پاسگاه و دیدگاه سرحدی بین ایالات (**پارت و ماد**) در زمانهای قدیم وایالات (**قومس و جبال**) در دوره‌های بعد از اسلام بوده است .



سردره یاتنگه خوار (سرحد ایالات پارت‌وماد)که دارای دروازه آهنین بوده است

اعراب شهر (**خوار**)غربی‌ترین شهرسرحدی **قومس** سرراه **خراسان**، ومهمترین شهر خاوری **ری** را بصورت (**الخوار**) ضبط‌کرده‌اند . **ابن حوقل** در قرن چهارم گوید :

خوارشهری نیکو وکوچك است، قریب یکچهارم میل وسعت دارد . محلی‌است‌آباد آب آن از ناحیه **دبناوند** (**کوه‌دماوند**) جاری است و سرد ترین نواحی **قومس** و مشتمل برچند قریه و روستا است .

قزوینی گوید (غله و پنبه در اونیك باشد وگندم و شلتوك آن معروف است) این شهررا **خواری** مینامند تا با **خوار فارس** اشتباه نشود . **خواررى** در شرح جنگهای امیرتیمور نیز ذکرشده‌است .

حمدالله‌مستوفی گوید، این **خوار** را بفارسی محله باغ نیز مینامند **مقدسی** در

باره صادرات **قومس** گوید دستمالهای سفید نخی کوچك و بزرك . ساده و حاشیه‌دار در آنجا تهیه میکنند، چنان‌خوب و گرانبهاکه قیمت بعضی از آنها بدو هزار درهم بالغ‌میشود گلیم و پارچه‌های پشمی وانواع طیلسان‌که روی سر میاندازند نیز در آنجا تهیه و صادر می شود .

درحال حاضر طبق‌تقسیمات‌کشوری **خوار** (**گرمسار**) جزء استان مرکزی میباشد درگذشته قبل‌از تبدیل به (شهرستان) جزء شهرستان دماوند و بصورت (بخش) بوده است ولی‌اکنون بنام **شهرستان‌گرمسار** نامیده میشود.

فریم

بطوریکه ازمسطورات کتب تاریخی مستفاد میگردد، استوار ترین دژ دودمان **قارن** که شرح تسلط آنان در خطه **طبرستان** و **قومس** درفصل ششم این تألیف بیان گردید . **فریم** (فرم) نام داشته و آبادترین شهر آنها **شهمار** بوده است ومسجد جامع منحصر بفرد آن ناحیه درین شهر قرار داشته است. متأسفانه در هیچیك ازکتابهای مسالك‌محل **فریم** بطوردقیق‌تعیین‌نشده **یاقوت**درمعجم‌البلدان ازآن نام برده و درقرن هشتم **حمدالله مستوفی** گوید :

بعضی از**قومس** گرفته‌اند و بعضی‌ازتوابع مازندران واکثراوقات داخل‌ساری‌میباشد و بوالی‌وقت تعلق دارد، وبعضی‌داخل قومس‌کنند وبعضی داخل ساری.

طبق تحقیقی‌که بعمل‌آمد **فریم** مورد بحث در ۲۴ کیلومتری شمال‌قصبه **شهمیرزاد** سمنان و ۶۰ کیلومتری جنوب شهرستان ساری در بخش دودانگه واقع است و حصار محکم **قارنیان** نیز قصبه **فولادمحله** (**پولاد محله**) ۱ بوده است‌که طبق نوشته **اصطخری** آل قارن ذخیره‌ها وخزینه‌ها دراین محل داشته‌اند ۲. **شهرشهمار** نیز همان **شهمیرزاد** سمنان است‌که دارای قلعه‌های محکم و متعددی بوده و آثار آنها تاکنون باقی است شرح ساختمان **قلعه‌های شهمیرزاد** وتصاویرآنها درفصل بناهای‌تاریخی این‌کتاب‌خواهدآمد.

مشاهدات گلاویخو در نواحی قومس

با توجه باینکه شهرها و آبادیهای نواحی **قومس** در مسیر شاهراه **خراسان** واقع است ، سیاحان و حتی مسافران با ذوق و دانشمند در ضمن عبور از آبادیهای بین راه یادداشتهائی بنام **سفرنامه** و غیره از خود باقی‌گذارده‌اندکه نوشته‌های عموم آنان تقریبا یکنواخت و نقل همه آنها از حوصله این تألیف خارج است . در بین‌این‌سیاحان‌مشاهدات

---

۱ ـ **فولادمحله** ده از دهستان پشتکوه بخش دو دانگه شهرستان ساری ۳۰ کیلومتری خاور سعیدآباد و ۲۴ کیلومتری‌کیا سرو ۱۸ کیلومتری شمال **شهمیرزاد** ،کوهستانی، سردسیر سکنه ۱۳۰۰ نفر، این‌قصبه در دامنه جنوبی البرز واقع شده مسافت آن بدامغان و سمنان نزدیکتر از ساری است (فرهنك جغرافیائی ایران جلد سوم)

۲ ـ مسالك و ممالك اصطخری صفحه ۱۶۹ و ۱۷۰

کلاویخو سفیراعزامی **دولت اسپانیا** با یران جهت ملاقات با **امیر تیمور گورکانی** دارای اهمیت بسیاری بوده و حاوی مطالب جالب توجهی میباشد. **کلاویخو** در سال **۸۰۶** هجری مطابق **۱۴۰۳** میلادی برای ملاقات با **تیمور** از طریق **فیروزکوه** و **آهوان** و **دامغان** و **بسطام** به **سمرقند** رفته وسپس ازراه **بسطام** و **دامغان** و **سمنان** و **خوار** و **ورامین** مراجعت نموده‌است.

اکنون بنقل عین نوشته های نامبرده از روی سفرنامه وی‌که باهتمام آقای **مسعود رجب‌نیا** ترجمه و بسرمایه **بنگاه ترجمه و نشر کتاب** چاپ شده‌است میپردازیم :

سه‌شنبه پانزدهم ژوئیه پیش از سپیده دم از **فیروزکوه** براه افتادیم و شب را هم در هوای آزاد بسر بردیم وشب بعد یعنی چهارشنبه را نیز بهمین منوال گذراندیم زیرا در عرض دوروز مزبور هیچ دهکده مسکون و آبادی بر سر راه خویش نیافتیم و پیوسته از کوههای بلند و سراشیبی های تند و گذرها و تنگه‌های بسیار میگذشتیم. (بعد از ظهر) پنجشنبه سرانجام به (**آهوان**) دهکده بزرگی رسیدیم‌که درکنار رودی است، دودژبرای دفاع آن‌ساخته شده است‌که اخیراً هردوی آنهارا ویران ساخته‌اند. سپس درهمان پنجشنبه هفدهم ژوئیه براه‌پیمائی ادامه دادیم و شامگاه بشهری رسیدیم که **دامغان** نام دارد و در دشتی‌است وگرد آن حصاری است از خشت خام‌که برجی در یکسوی آن قرار دارد. این شهر (**دامغان**) جزو **استان‌ماد**[1] و آخرین شهر عمده غرب ایرانست که از آن گذشتیم. آنروز بادی سخت وزیدن‌گرفت و هوا چنان بودکه‌گوئی از دهانه دوزخ بیرون میآید. ناگهان یکی از آن بازهاکه با خود برای تیمور میآوردیم چنان ازگرما آسیب دیدکه به خفقان افتاد ومرد.

در بیرون **دامغان** بفاصله یك تیر پرتاب دو برج دیدیم‌که بلندی آنها بقدر یك سنك پرتاب بود، هردوی‌آنها با **استخوان سر انسان** ساخته شده بود درکنار آنها دو برج دیگر نظیر دو برج‌اول قرار داشت‌که اینك به ویرانی افتاده بود. این جمجمه ها متعلق به تاتاران بودکه از آنها در فصل پیش یادکردیم و از مردم سرزمین میان **آسیای صغیر** و **مرز سوریه** بودند،

تیمور پس ازگرفتن **سیواس** چون بسوی **دمشق** راند و چنانکه روایت کرده‌اند قسمتی از **این‌شهر** اخیررا ویران ساخت با آنها برخورد، این مردم با تیمور به جنگ پرداختند، و همه آنها گرفتار شدند، پس از این تیمور همه مردم آن ایل را بحوالی **دامغان** کوچ داد که در آن پیرامون هیچکس سکنی نداشت همه آنان با خانواده‌های خود در این حدودگرد آمدند و بهمان شیوه سابق بزندگی چادرنشینی پرداختند سپس آرزوی بازگشت بمیهن در آنها پیدا شد، **ابتدا** دست بکار غارت و تهاجم همهٔ آبادیهای آنحدود زدند و از **دامغان** بسوی مغرب **سوریه** براه افتادند اتفاقا تیمور نیز با لشکریان خویش درآن پیرامون بود و **بدامغان** آمد و بر ایل **آق‌قویونلو** تاخت وگروهی کثیر از آنها را از دم تیغ‌گذرانید، سپس فرمان دادکه این چهار برج را از سر های آنها

۱ــ دراینجا کلاویخواز نظر تقسیمات جغرافیائی‌ایالات اشتباه نموده‌است،زیراهمانطوریکه گفته شد دامغان جزء ایالت پارت قدیم بوده است.

بسازند ، چنانکه یك طبقه استخوان سر بین دوطبقه گل میگذاشتند، آنگاه بفرمان تیموردر همهٔ لشگرگاه جار زدندکه هرکس یکی از ایل **آق‌قویونلو** را بگیرد باید فوراً به هلاکتش برساند و عهد قدیم تیمور و تعیین مسکن را برای آنان بهیچوجه در نظر نگیرد لذا فرمان بمورد اجرا گذاشته شد و بهرجاکه گذار سپاهیان تیمور افتاد هرکس از این قبیله دیدند از دم تیغ گذرانیدند، بنا براین گفتند ممکن است بر سر راه خویش یك جا ده تن از آنان راکشته بیابند و در جای دیگر بیست تن دیگر و در جای دیگر دو یا سه تن بدینطریق گفته شد تقریبا شصت‌هزار تن از آنانرا کشته‌اند . **مردم دامغان** برای‌ما نقل کردندکه غالبا شعله هائی شبیه شعله چراغ برفراز برجها دیده میشوند .

تا غروب جمعه در **دامغان** ماندیم و شب هنگام عزیمت کردیم . بامداد شنبه بدهی کوچك رسیدیم که در اثر گرمای بسیار روز را بآنجا پناه بردیم و شب براه افتادیم و تا صبح یکشنبه راه پیمائی کردیم، آن یکشنبه که مصادف بود با بیستم‌ژوئیه (ساعت شش صبح بشهری بزرگ بنام **بسطام** رسیدیم،دراینجا با یکی از بزرگان تاتار بنام (**اناکورا**) که منتظر ما بود برخورد کردیم ، چون حال مارا دیدکه نمیتوانیم دعوت او را بپذیریم و بمیهمانی او برویم دستور دادکه گوشت و میوه فراوان بخانه ما آوردند . بعد پس از آنکه وی دید از خوراك او خورده‌ایم کس فرستاد و مارا دعوت کرد که بنزد او برویم . علت این دعوت فرمانی بودکه تیمور صادرکرده و اورا مسئول قرار داده بود که ازما در کاخی واقع در آنحدود پذیرائی کند و بما خلعت زربفت بپوشاند . بناچار گفتیم که‌متاسفانه چنان بیمار و تب داریم‌که نمیتوانیم از بستر برخیزیم و بنزد او بیائیم و ازاو خواستاریم تا مارا معذور دارد .

کلاویخو در مراجعت ازسفر **سمرقند** مشاهدات خودرا در **نواحی قومس** چنین بیان مینماید :

اما روز شنبه تنك غروب به **بسطام** رسیدیم ، این همان شهر بزرگی است که در موقع رفتن بسوی **سمرقند** از آن گذشتیم . یکشنبه یعنی فردای آنروز براه افتادیم **بدامغان** رسیدیم . یك فرسخ باین شهر مانده با آنکه آنروز هوا کاملا خوب بود باد شدید وسردی وزیدن گرفت . چون سرانجام **بدامغان** رسیدیم علت این باد هراسناك را پرسیدیم وگفتندکه درکوه بزرگی‌که نزدیك شهر است چشمه‌ای است‌که اگر پرنده ای یا جانورآلوده‌ای درآن بیافتد باد بیدرنك و با شدت شروع بوزیدن میکند و این باد فرو نمینشیند مگر پس از آنکه آن آلودگی از چشمه دور شود . در نتیجه فردای آنروزورود ماگروهی از مردان شهر با تیر و قلاب کنار چشمه رفتند تا آنرا پاك کنند . پس از این ناگهان باد ایستاد و از این شهر بهنگام رفتن سوی **سمرقند**هم گذشتیم و اینك درآن دو روز آرمیدیم .

چهارشنبه پانزدهم ژانویه بار دیگر براه افتادیم اما در یك نقطه درآنسوی**دامغان** از راهی‌که بهنگام رفتن ازآن گذشته بودیم و از دژ **فیروزکوه**میگذشت، چون آن راه ازکوههای بلندکه اینك در زیر برف بسیار خفته بودند میگذشت منحرف شدیم . در این محل راه سابق در جانب راست بود و ما راه چپ را برگزیدیم و بسوی دشت روان

شدیم. فردای آنشب را درخانه‌ای بزرك و غیرمسکون بسر آوردیم وپنجشنبه فردای آنروز شب‌را ازسرزمینی خالی‌ازسکنه گذشتیم وشنبه بهنگام غروب بشهر بزرگی رسیدیم که **سمنان** نام دارد . این‌شهر درمرز استان ماد واقع‌است[1]

و در سوی غرب آن استان پارس قرار گرفته . سمنان در دشتی در پای رشته کوه بلندی واقع گشته‌است، وجمعیت آن بسیاراست وگرداگردآن هیچ دیوار نیست و درآنجا تا دوشنبه بعد ماندیم وآنگاه براه افتادیم . ۲

۱ــ باتوجه بنوشته‌های نگارنده دراین تالیف شهرسمنان آخرین‌شهر غربی‌نواحی‌ایالت پارت در زمان اشکانیان و ساسانیان وایالت قومس بعداز تسلطعرب برایران بوده ، و اینکه کلاویخو شهرهای سمنان‌ودامغان‌راشهرهای شرقی‌ایالت ماددانسته اشتباه نموده‌است ولی نوشته وی‌مبنی براینکه شهرسمنان درمرز استانهای پارت‌و مادواقع بوده‌تائید میشود.

۲ــسفرنامه کلاویخو صفحه ۳۰۸

فصل بیست و یکم

اوضاع عمومی قومس در حال حاضر

همانطوریکه در فصل گذشته (جغرافیای تاریخی قومس) بطور مشروح بیان گردید شهرستانهای **سمنان** و **دامغان** و **شاهرود** و بخشها و دهستانهای تابعه آن نواحی که شرح اوضاع طبیعی ، سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی هریك جداگانه در این فصل بیان‌خواهدشد، جزء **ایالت قومس** بوده‌اند ، ولی از نظر تقسیمات کشوری جدید این ایالت در حال حاضر بنام «**فرمانداری کل سمنان**» نامیده‌میشود وشهرهای تابعه‌آن (غیر از قصبه های جندق و ده‌نمك وافتر) همان شهرهای تابعه ایالت قومس‌است .

حدود قومس

شهرهای ایالت قومس (**سمنان** ، **دامغان** ، **شاهرود**) محدود است ، از مشرق به شهرستان **سبزوار** ازاستان **خراسان** ، از شمال به‌**گرگان** و **مازندران** و از مغرب به **خواردی** (گرمسار) وازجنوب **بکویرمرکزی** و بی‌آب وعلفایران.

کوههای قومس

شهرستانهای قومس در دامنه‌های جنوبی سلسله جبال **البرز** واقع شده وسلسله‌مذکور سد عظیمی بین نواحی مرطوب **مازندران** و شهرستانهای **سمنان** و **دامغان** و **شاهرود** بوجود آورده‌است .

با اینکه سلسله جبال البرز حد شمالی شهر های ایالت قومس را تشکیل میدهد ، مع‌الوصف کوههائی بموازات سلسله‌البرز درنزدیکی‌شهرهای این‌ایالت بخصوص در سمت شمال‌هست‌که باسامی مختلف نامیده میشود .

درجنوب هزار جریب‌کوههای **سمنان** و **دامغان** جای داردکه ارتفاع بعضی نقاط آن به **۲۷۵۰** متر میرسد و **فلات‌خینك** که در آنها واقع شده **۲۸۵۰** متر ارتفاع دارد، **کوه نیزوار** بارتفاع **۳۹۶۵** متر در مغرب آنست . دیگر از کوههای مهم این نواحی

کوههای **کرکس** و **ابدال** میباشد که در شمال **سمنان** واقع‌است . در شمال **دامغان** و **سمنان** رشته دیگری موسوم به **سفیدکوه** واقع و تا **شاه‌کوه** امتداد میابد . بین این دو شهر شعبه ای از **سفیدکوه** جدا شده بطرف کویر نمك میرود و کوههای آن باسم **سلطان شاهرخ** و **پنجکوه** موسوم است .

در جنوب **استرآباد** نیز قلل‌عمده عبارتند از قلل **مارلاران‌کوه**، **کوزلورکوه** **سیاه‌خانی‌کوه** و **حاجی‌آبادکوه** که‌دامنه‌خزررا از فلات‌ایران در **بسطام** ازشاهرود **بسمنان** جدا میسازد .

آخرین‌قسمت‌کوههای البرزرا میتوان**شاه‌کوه** دانست‌که فاصله بین‌جلگه**استرآباد** و**شاهرود**است .

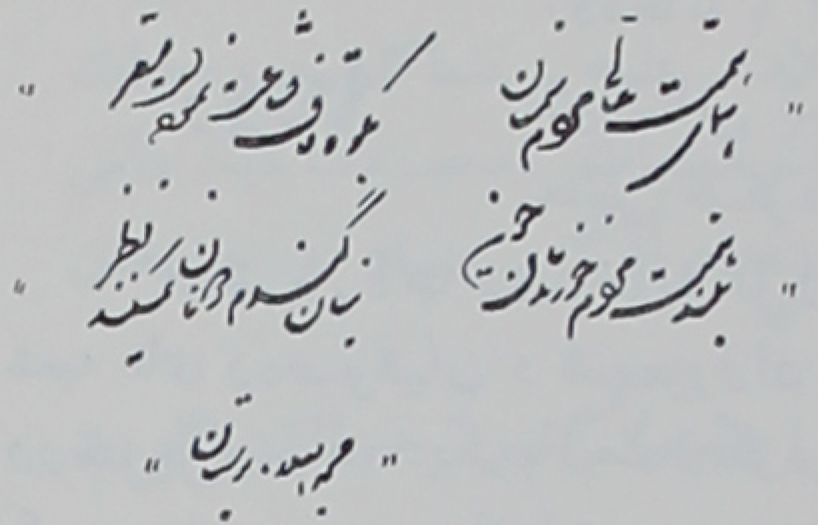
این کوه بدو قسمت میشود : یکی **شاه‌کوه سفلی** ، دیگری **شاه‌کوه علیا** که همیشه پوشیده از برف و قلل آن برخلاف سایر قلل البرزکه‌گنبدی شکل است مضرس و چون دشت **استرآباد** را از فلات ایران مجزی مینماید ، از نظر نظامی مهم میباشد ، راههای تاریخی **ایران** و **توران** از همین‌کوهها عبور میکرده و مهمترین گردنه‌های آن عبارت است از **علی‌آباد ۲۰۰۷** متر و **جیلن بیلن۲۲۸۱** متر **ووج مینو ۲۷۵۸** متر **قزلق** و **چالچیان ۲۶۲۰** متر ، در مغرب قله شاه‌کوه **گردنه شمشیربر** بطول **۱۳۵** و بعرض **۶** متر واقع شده که از دوطرف آن دو تخته سنك عظیم مانند ستونی مجزی از سنگهای‌کوهستان قرارگرفته و این دو تخته سنك دارای بدنه‌های صاف و بارتفاع **۱۰**متر میباشد ، بعضی‌هاگویند معبر معروف خزرکه یونانیها آنرا کلید خزر نامیده‌اند ، همان **گردنه شمشیربر**است، و بزعم برخی دیگرکه در فصول تاریخی این تألیف نیز بیان شد، در بند خزر **سردره‌خوار** که در نزدیکی **ری** و **تهران** واقع‌است میباشد .

رود های قومس

در ایالت قومس رودهای پرآبی که همیشه آب در آن جریان داشته باشد بسیار کم است،فقط سه رود نسبتا در خور اهمیت آن عبارت است از**رودسمنان** (**گل رودبار**) که قبل‌ازرسیدن **بسمنان** چند شعبه میشود، **رود دامغان** (چشمه‌علی) و **رودبزرك‌شاهرود** که سرچشمه‌آن **شاهکوه** ودارای شعبه‌های متعدد و بزرك و پرآب است‌که شرح‌آن در جای خود خواهدآمد .

علاوه بر این سه رود عده زیادی رود های‌کوچك دیگر از دامنه‌های جنوبی البرز در موقع‌ذوب برفها جاری شده و بکویر های نمك زار میریزد و در موقع تابستان اغلب آنها خشك و بی آب است ، ولی در موقع بهار غالبا سبب خرابی جاده **تهران بمشهد** می شود .

در دامنه‌های‌جنوبی‌سلسله‌جبال‌البرز چشمه‌های متعددی نیزوجود داردکه‌اکثربواسطه آنها قصبه و دهکده‌های اطراف شهرهای **سمنان** و **دامغان** و **شاهرود** احداث شده است که‌جریان مشروح‌آن درضمن شرح حدود وخلاصه‌مشخصات **آبادیهای قومس** در همین فصل بیان خواهدشد .



شهرستان سمنان

شهرستان‌سمنان مرکز **فرمانداری کل‌سمنان** . حدود و خلاصه مشخصات آن بشرح زیراست :

از طرف شمال بخط الرأس سلسله **جبال البرز** ، از طرف جنوب **بدشت کویر مرکزی** ایران ، از خاور بشهرستان **دامغان** ، از باختر به **گرمسار** و **فیروزکوه** ، از شهرستانهای استان مرکزی ، هوای شهرستان جز منطقه‌کوهستانی **دربند** و**شهمیرزاد** که سردسیرمیباشد ، معتدل وخشك است، گرچه بین منطقه مرطوب مازندران و وادی‌خشك دشت کویر واقع و میبایستی معتدل و خوش آب و هوا باشد ، ولی بواسطه ارتفاع زیاد سلسله البرز در این قسمت ، رطوبت و بخار دریای خزر از آن عبور ننموده و باد های خشك و هوای گرم سوزان‌کویر بدون مانع در هوای شهرستان تأثیر نموده و آنرا بیك منطقه تقریبا خشك وگرم و بی آب درآورده است . زمستان شهرستان سرد و تابستان آن نیز گرم است . بارندگی در زمستان و اوایل بهار بندرت صورت میگیرد . آب قراء شهرستان سمنان در قسمت **شهمیرزاد** ومزارع ازچشمه‌سارها ودر قسمتهای دیگر از قنوات تأمین و بطورکلی‌کم‌آبی درتمام نقاط شهرستان کاملا هویدا است ۱ .

ارتفاعات

سلسله جبال البرز با ارتفاع متوسط **۳۲۰۰** متر مانند دیواری‌بین این‌شهرستان **ومازندران** واقع گردیده‌است. مرتفع‌ترین‌قله‌آن‌بنام **نی‌زوا**واقع درشمال مزرعه **اورپلنك** وقله واقعه درشمال‌باختری **شهمیر زاد** میباشد . رشته های متعدد و منشعبه از سلسله البرزکم ارتفاع تر از سلسله اعلی تا حدود **۶** کیلو متری شمال سمنان ادامه داشته و در آن حدود با زمین یکسان شده است .

شعبه‌ای از سلسله اصلی بین این شهرستان و شهرستان **دامغان** تا حدود دشت‌کویر ادامه دارد .

راه شوسه‌**سمنان بدامغان** از وسط **دراه‌آهن** ازنزدیك بانتهای‌آن ازطرف‌جنوب عبورمینمایددر قسمت های دشت‌کویر نیز سلسله ارتفاعات‌کوتاهی مشاهده میشودکه دنباله سلسله های مذکور میباشد .

---

۱ ــ درچند سال اخیر نسبت بحفر چاههای عمیق اقدام‌گردیده ونتایج نیکوئی بدست آمده است .

رودها رودخانه با آب دائم دراین شهرستان وجود ندارد، فقط خشك رودهای کوهستانی است که درموقع بارندگی سیل از آنها جاری و بدشت کویر منتهی میگردد ،

مهمترین آنها **رودخانه گل رودبار** است . این رودخانه چندین شعبه متعدد دارد شعبه های **ده صوفیان** و **شهمیرزاد** در حدود **دربندسنگسر** یکی شده و در حدود شمال **درجزین** شعبات دیگر بآن متصل گردیده وسیلاب آن از باختر شهرستان سمنان گذشته بدشت کویر منتهی میشود. قنوات مهم **دربند** . **درجزین** و چشمه معروف **گلرودبار** مخصوص شهر **سمنان** درطول این رودخانه تقریبا زه آب آن محسوب میشوند.

سازمان اداری شهرستان = شهرستان سمنان ازدو بخش **سنگسر** و **مرکزی** تشکیل شده است **بخش سنگسر** کوهستانی و **بخش مرکزی** دامنه ودشت است.

بخش سنگسر از **۲۹ آبادی** و **۶۳ مزرعه** تشکیل و جمعیت آن **۲۹۸۵۴** نفر است.

بخش مرکزی از **۲۳ آبادی** و **یکصد مزرعه** تشکیل وجمعیت آن **۱۹۴۸۵** نفراست.

جمعیت شهر سمنان نیز **۴۶۵۸۴** نفر می باشد ، بنابرآمار فوق شهرستان سمنان از **۳۰ آبادی** بزرك وکوچك و **۱۹۳** مزرعه آباد و بیش از **یکصد مزرعه** خرابه تشکیل و جمعیت آن بالغ بر **۹۵۹۲۵** نفراست ۱، مطابق شماره گذاری اداره ثبت اسناد، بامزارع مخروبه **۳۹۴ آبادی** و **مزرعه** میباشد.

زبان مادری سکنه و برخی از قراء نزدیك فارسی سمنانی است ، گرچه ریشه آن فارسی است ولی شکسته و مخلوط است و شرح آن در صفحات آینده خواهد آمد .

زبان سنگسری مخلوط به **تاتی** و **راجی** و متفرقه و زبان **شهمیرزادی** فارسی مخلوط بمازندرانی وزبان سکنه قصبه **سرخه** زبان مخصوص بخودشان میباشد، ولی بطور کلی ریشه زبان فارسی است که با تغییراتی تکلم مینمایند.

مذهب عموم ساکنین مسلمان وشیعه اثنی عشری است.

راهها = راه آهن **تهران** به **خراسان** از جنوب شهرستان و یك کیلومتری جنوب شهر **سمنان** میگذرد . درطول شهرستان هفت ایستگاه بشرح زیر وجود دارد.

از ایستگاه **سمنان** بطرف **طهران** - ایستگاه **بیابانك** ، درکیلومتر ۱۸ وایستگاه **لاهورد** درکیلومتر ۳۹ و ایستگاه **سرخدشت** درکیلومتر ۵۵ وایستگاه **ده نمك** در کیلومتر ۷٤ .

از ایستگاه **سمنان** بطرف **دامغان** ، ایستگاه **میان دره** در کیلو متر ۱۸ **وایستگاه آب گرم** در کیلومتر ۳٦ و ایستگاه **گرداب** در کیلومتر ۵۰ .

راه شوسه **تهران بخراسان** نیز ازوسط شهرستان عبور مینماید .

راه شوسه **سمنان** به **سنگسر** و **شهمیرزاد** وراه شوسه **سمنان** به **فیروزکوه** از شهر منشعب میگردد.

درسال جاری اقدام بشوسه نمودن راه **سمنان** به **چهاردانگه** وساری ازطریق **سنگسر**، **شهمیرزاد** ، **ده صوفیان** نموده اند. بواسطه مسطح بودن اراضی بخش مرکزی به اکثر قراء

۱- آمار مذکور ازروی صورت موالید اداره ثبت احوال گرفته شده است .

مهم دشت اتومبیل میتوان برد، محصولات عمده شهرستان **غلات - پنبه - تنباکو - میوه‌جات طالبی وخربزه - انار - انجیر** ودرقسمت بخش سنگسر **لبنیات** ومحصولات دیگردامی است و بطورکلی غلات آن کفاف سکنه شهرستان را نمیدهد و از **گرمسار و دامغان** وارد میکنند.

مهمترین صادرات آن **پنبه . نخ . پارچه‌نخی (چیت) کتیرا، تنباکو. گردو** و محصولات دامی است.

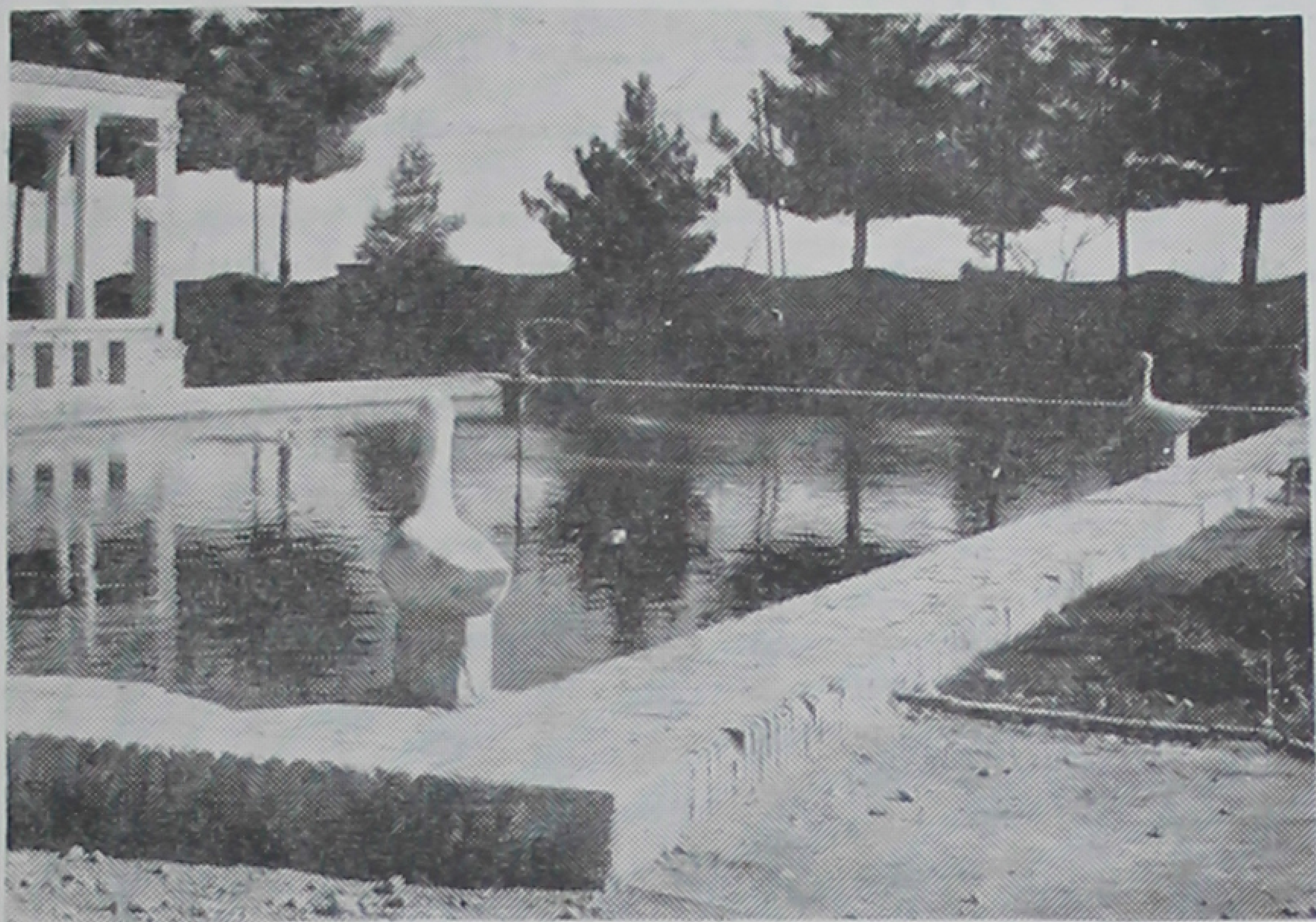
صنایع دستی = صنایع‌دستی زنان **بخش‌مرکز** بافتن کرباس و در **بخش‌سنگسر** پارچه‌های پشمی . چادرشب‌های پشمی و ابریشمی و پلاس است که اضافه از مصرف‌داخلی ندارند .



نمای کارخانه بزرگ ریسمان‌ریسی و نساجی‌سمنان

کارخانجات = از کارخانه‌های مهم‌سمنان کارخانه‌شرکت‌سهامی ریسمان‌ریسی و کارخانه شرکت سهامی نساجی پارس است که در حدود **۱۲۰۰** نفر کارگردارد و محصول آن نخ‌تابیده وپارچه نخی(چیت)است که‌بنقاط مختلف‌کشور صادر میگردد . یك کارخانه تصفیه پنبه ویك‌کارخانه یخ سازی نیز درشهرسمنان وجود دارد .

معادن = کانهای‌مختلف و متعددی‌در این‌شهرستان وجوددارد که‌درصورت استخراج وضع‌اقتصادی‌آن بهبود خواهدیافت .



نمای داخلی کارخانه ریسمان ریسی و نساجی سمنان

مهمترین کانهای سمنان عبارتست از **نفت- آهن - گوگرد - سرب - مس - ذغال سنگ- نمک - گل سرشور .**



تصویر زیبای محل تقسیم آب استخر لتیبار سمنان (سرگله)

شهر سمنان

شهرسمنان مرکز شهرستان سمنان در **۲۲۴** کیلومتری خاور تهران و **۱۸۲** کیلومتری باختر شاهرود و **۱۶۸** کیلومتری مغرب دامغان سرراه شوسه وراه آهن تهران بخراسان واقع و مختصات جغرافیائی آن بشرح زیر است:

طول **۵۳** درجه و **۲۳** دقیقه عرض **۳۵** درجه و **۳۳** دقیقه و **۳۰** ثانیه ارتفاع **۱۱۰۰** متر اختلاف ساعت تهران با سمنان ۷ دقیقه و ۴۰ ثانیه است . تهران ساعت ۱۲ سمنان ۱۲ و ۷ دقیقه و ۴۰ ثانیه، ۵۰ متر پست‌تر از تهرانست . هوای شهر سمنان خشك و معتدل سالم زمستانهای آن سرد معتدل وتابستان آن گرمست .

آب شهر = آب شهر از **۱۲ کیلومتری** شمال سمنان وطول **رودخانه گلرودبار** از چشمه‌های خارج تا حدود آبادی **درجزین** بوسیله نهر سمنتی و ازآن ببعد بوسیله نهر خاکی تا شهر هدایت می‌شود ودر شمال شهر درمحلی معروف به **پارا (آب بخش کن)** به **پنج نهر** بشرح زیر تقسیم میگردد :

۱ ـ **نهر جنبدان** $\frac{۱۰}{۳۲}$ بمصرف محله‌های لتیبار وشاهجوق میرسد،

۲ ـ **نهر ناسار** $\frac{۸}{۳۲}$ بمصرف محله‌های ناسار، اسفنجان، چوبمسجد، میرسد .

۳ ـ **نهر کدیور** $\frac{۵}{۳۲}$ بمصرف محله کدیور و باغات باختری شهر میرسد.

۴ ـ **نهر کوشمغان** $\frac{۴}{۳۲}$ بمصرف محله‌های کوشمغان وباغات آن میرسد .

۵ ـ **نهر زاوغان** $\frac{۵}{۳۲}$ بمصرف محله‌های زاوغان وباغات آن میرسد.

وهر پانزده شبانه‌روز **۳۶** ساعت تمام آب متعلق بدهکده **درجزین** و **۱۲** ساعت مربوط به سه محله **کوشمغان ـ زاوغان ـ کدیور** میباشد.

هریك از نهرهای پنج‌گانه بالادارای استخر بزرگی در نقاط مختلفه شهر است که شبها آب درآن استخرها جمع و روزها بمصرف آبیاری میرسد **۱۷** آسیاب درطول نهرهای مذکور وجود دارد .

دراین شهر آب انبارهای متعددعمومی وجود داردکه تابستان آب آشامیدنی اهالی را تأمین مینماید .

مهمترین آنها عبارتند از:

ناسار ـ پهنه ـ چهارسوق ـ پاچنار ـ مدرسه صادقیه ـ کارخانه ـ توکلی ـ لتیبار ـ قاضی که درزمستان بایخ آب پرشده و از اول خردادماه هرسال شروع ببرداشت میشود ۱ .

شهر قدیمی سمنان مانند سایرشهرهای دیگر کشور روی اصول صحیح با خیابان‌ها و کوچه‌های مستقیم بنانشده بود، ولی درسالهای اخیر چند خیابان تقریباً شمال جنوبی وخاور

---

۱ ـ در حال حاضر آب آشامیدنی مردم سمنان لوله‌کشی شده و بانصب کارخانه یخ‌سازی دراین شهر ازآب انبارهای مذکورکمتر استفاده میشود .

باختری دراین‌شهر احداث شده‌است. بیشتر این‌خیابانها مشجرند وآب اراضی زراعتی شهر از طرفین آنها عبور مینماید.

خیابانهای‌متوازی‌و مشجرشمال‌جنوبی قسمت‌خاوری شهرمعروف **بخیابان‌منوچهری** است ، خیابانهای مهم دیگر آن **خیابان شاه** که‌در وسط شهر واقعست، **خیابان رستاخیز** که شمال جنوبیست ودر وسط شهرقرار دارد ، **خیابان سعدی** که شمال جنوبی ودر قسمت باختری شهر سمنان واقعست .

میدانهای‌شهر = میدانهای عمومی‌ومهم شهر عبارتست‌از: **میدان‌شیخ‌علاءالدوله** که تقریباً درمشرق شهر- **میدان علمدار** در مغرب- **میدان استخرلتیبار** (منوچهری) درشمال شرقی- **میدان سعدی** درشمال غربی **میدان‌عامری** در جنوب ومیدانهای‌بزرگ **جلوخان، ناسار، پهنه** درمرکزشهر واقع شده‌اند.

روشنائی‌شهر بوسیله‌کارخانه مهم‌نخ‌تابی ونساجی‌تأمین‌میشود وبرق‌آن شبانه‌روزیست .

در حدود ۱۰۰۰ باب دکاکین مختلف و مغازه داردکه قسمت‌عمده در طول بازار سرپوشیده وقدیمی‌آن وخیابان‌شرقی وغربی وسط شهر (شاه)واقع‌اند **تکیه ناسار و تکیه پهنه** از حیث بزرگی و زیبائی بنادر شهرهای دیگرکمترنظیر دارد.

ایستگاه راه‌آهن دریك‌كیلومتری‌جنوب‌شهر واقعست ، اکثر ادارات‌دولتی‌شهرستان درقسمت شمالی وطرفین خیابانهای جدیدالاحداث واقع گردیده‌اند.



نمای خیابانهای مشجر و زیبای منوچهری سمنان

محله‌های عمومی ومعروف سمنان بشرح‌زیراست:

۱ــ **محله اسفنجان** (اسپنژان) واقع‌درجنوب غربی شهرسمنان.

۲ــ **محله لتیبار** واقع‌درشمال شرقی شهرسمنان.

۳ــ **محله‌شاهجو** (شاهجوق) واقع درجنوب شرقی‌شهر سمنان.

۴ــ **محله ناسار** واقع درمرکز وشمال غربی شهرسمنان.

۵ــ **محله زاوغان** واقع در ٤ کیلومتری‌مغرب سمنان درمحلات ثلاث .

۶ــ **محله‌کوشمغان**(کوشك‌مغان)واقع در٤ کیلومتری مغرب سمنان‌درمحلات‌ثلاث.

۷ــ **محله‌کدیور**واقع در٤ کیلومتری‌مغرب‌سمنان درمحلات‌ثلاث

سه محله‌اخیرالذکر که درحدود ٤ کیلومتر با شهرسمنان فاصله دارند بنام **محلات ثلاث** نامیده میشوند .

محله‌های خصوصی‌ومعروف سمنان نیزبشرح زیرند:

همت آباد ــ حسنیه ــ پهنه، کوچه کلبی‌ها ــ چو بمسجد ــ چهارسوق کوی‌قضات ــ پای چنار درمحله بزرك اسفنجان واقعند.

عباسیه ــ کوچه زنگوله ــ کندزه (کهن‌دژ) **نوابیه ــ باغشاه** درمحله بزرك ناسار واقعند.

سی‌سر ــ دروازه خراسان ــ چاپارخانه ــ پیرنجم‌الدین درمحله بزرك لتیبار واقع شده‌اند.

محله‌های شاهجو ولتیبار رانیز **جنبدان** میگویند .



نمای ایستگاه راه‌آهن سمنان

آثار مهم باستانی شهرسمنان بشرح زیر است :

۱ ــ **مسجدجامع** تاریخ بنا مربوط بعهد سلاجقه‌است و ایوان بزرگ را شاهرخ درسنه **۸۸۰هجری** بنانموده و سایر قسمتها مقدمتر بوده‌است.

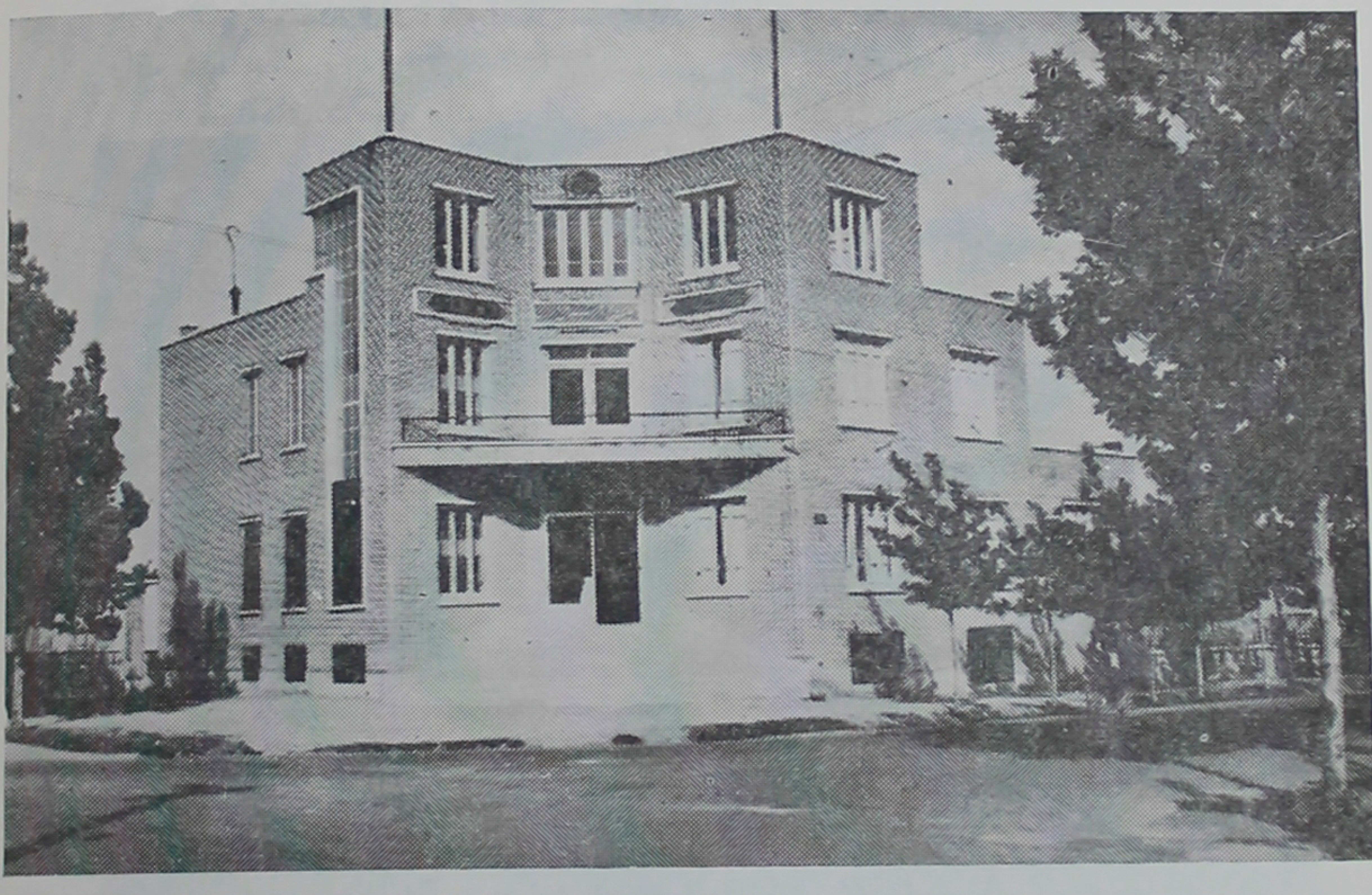
۲ ــ **مناره‌مسجدجامع** ــ بموجب کتیبه، این‌مناره‌**توسط امیر بختیارابن‌محمد** بانی مناره دامغان **وحاکم‌ایالت قومس** بین سالهای ٤٤٦ــ٤١٧ هجری بنا شده است .

۳- **مسجد سلطانی** - تاریخ بنامربوط به‌عهد قاجاریه، محراب آن مورخ بسال **۱۲۴۲** وایوان سمت قبله وحاشیه دور گنبد مورخ بسال **۱۲۴۳** هجری است .

٤ - **دروازه ارك** تاریخ بناعهد قاجاریه کتیبه‌آن بسال **۱۳۰۲** هجری قمری است شرح مفصل آثار فوق‌الذکر درفصل بناهای تاریخی این کتاب خواهدآمد.



نمای بیمارستان تدین سمنان که درسال ۱۳۱۵ شمسی بهمت مرحوم حاجی فضل‌الله تدین بناشده ودارای ۳۲ تختخواب میباشد



نمای بیمارستان جمعیت شیروخورشیدسرخ سمنان

تاریخچه فرهنگ سمنان

مرحوم **محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله** در جلدسوم کتاب **مطلع‌الشمس** که‌درسال ۱۳۰۳ هجری‌قمری نوشته‌شده مینویسد:

سه مدرسه در سمنان هست و هر سه از ابنیه متوسطه بشمار میآیند یکی **مدرسه صادقخان** که جدیداست، دیگر **مدرسه‌مسعودیه** که ازقدیم بوده و تجدیدعمارت کرده‌اند سوم **مدرسه‌مهدیقلیخان** قاجار .

در آغاز مشروطیت سه مدرسه درسمنان دائر بود طلاب ومحصلین در این مدارس به فراگرفتن علوم معموله و متداوله عصر خود مشغول بودند .

تا سال **۱۳۲۲** قمری حال بدین منوال بود ، در این تاریخ میرزا **اسدالله خان منصور السلطان همدانی** رئیس پست و تلگراف سمنان با مشورت علماء و اعیان شهر بتقلیدمدرسه **رشدیه‌تهران** یکباب‌مدرسه ابتدائی‌در محل مدرسه **مهدیقلی‌خان (دبستان سپهر فعلی)** تأسیس کرد و **یوسف‌خان** فرزند آنمرحوم که سابقه تدریس درمدرسه علمیه تهران‌راداشت‌و با اسلوب جدید آشنا بود با برادر خود **محمدخان** و چند تن ازمعاریف سمنان آن‌مدرسه را اداره میکردند و مدرسه جدید التأسیس کم‌کم پیشرفت نموده دارای شش کلاس گردید و بنام **مدرسه‌ادب** موسوم گشت . این مدرسه از وجوه حاصله ازماهیانه محصلین اداره میشد .

پس‌از آنکه **منصورالسلطان** از سمنان منتقل شد تا مدت دوسال پسران وی‌اداره مدرسه را بعهده داشتند و بعداً دبستان بواسطه قلت درآمد رو بانحلال گذاشت لذا چند نفر از خیراندیشان شهر از آنجمله مرحوم **آقامیرزا ابوطالب** و مرحوم**عمیدالممالک** و مرحوم **مشیرالاطباء** و مرحوم **معین‌التولیه** ومرحوم**حاج‌ناظم** ومرحوم**دکترمعتمد** و عده‌دیگر از اولیاء اطفال مدرسه‌را دوباره دائرکرده و آنرا **سعادت** نامیدند .

در خلال این احوال آقای **محمد باقر قدس** در ضمن تدریس مواد ریاضی نیز سمت مدیریت آن دبستانرا هم بعهده‌داشت. در همین زمان آقای **حاج‌میرزا آقا فامیلی** یکباب دبستان سه‌کلاسه ملی بنام **مدرسه همت** بمدیریت آقای **فضل‌الله محقق** تأسیس کرد ومدرسه۳ کلاسه همت‌هم بتدریج بشش‌کلاسه تبدیل‌شد .

با این ترتیب سمنان تا سال **۱۳۰۰** شمسی دارای دو باب دبستان شش کلاسه ملی بود و در تاریخ مذکور **میرزا احمد نیری** بدستور مرکز اولین مدرسه سه کلاسه دولتی را تأسیس کرد،و بودجه این مدرسه هم از عوارض شهرداری تأمین شد بدین طریق که انجمن بلدی تصویب کردکه‌خرواری‌یکقران‌وتومانی ۲۰ دینار بنفع فرهنگ‌عوارض گرفته شود . پس از یکسال **امیر اصلان خان قاهری** (ورامینی) به نمایندگی فرهنگ سمنان تعیین شد . این شخص دبستان سه‌کلاسه دولتی راکه ساختمان آن استیجاری بود بمدرسه وقفی **مهدی‌قلیخان** محل دبستان شش‌کلاسه ملی منتقل و باهم مخلوط‌کرد و به **مدرسه سعادت‌دولتی** موسوم نمود .

بدین ترتیب درسال **۱۳۰۱** شمسی سمنان دارای دوباب دبستان شش کلاسه یکی دولتی و یکی ملی شد . پس از دوسال **اصلان خان** از سمنان منتقل و بجای وی **سید حسین خان فراست شریعت پناهی** نماینده فرهنگ سمنان گردید و پس از قریب دوسال اقامت در سمنان آقای **حبیب‌الله شهیدی** بنمایندگی فرهنگ سمنان منصوب شد و در زمان آقای شهیدی که حجرات تاریك و کهنه مدرسه وقفی **مهدیقلیخان** خراب گردیده بود از محل موقوفات آن دبستان با مساعدت و همراهی مرحوم **حاج آقاعبدالعلی الهی** تعمیر و ترمیم یافت و بصورت فعلی خود بیرون آمد و بعداً نام آنهم تبدیل به **سپهر** گردید و نیز در همین موقع بود که فرهنگ سمنان اعتباری بخود گرفت و امتحانات نهائی شش ساله ابتدائی که سابقه نداشت معمول گردید و محصلین باخذ گواهی نامه شش ساله ابتدائی موفق شدند و نیز در زمان تصدی آقای شهیدی کلاس اول متوسطه در سمنان دائر و پس از پنج یا شش ماه منحل گردید، و بعداز آقای شهیدی آقای **حبیب یغمائی** بنمایندگی فرهنگ سمنان منصوب و دنباله اقدامات آقای شهیدی را گرفته فرهنگ را سروصورتی بخشید . دوره نمایندگی آقای یغمائی مقارن با سال **۱۳۰۵** شمسی هجری بود، بعد از آقای یغمائی آقای **فرخ پی** بنمایندگی فرهنگ سمنان تعیین گردید و در زمان وی اولین دبستان دخترانه در سمنان تأسیس شد و بعد از آقای فرخ پی آقای **میرزا احمد نیری** سابق الذکر نماینده فرهنگ سمنان شد ، بعد از ایشان **آقای پژهان** بریاست فرهنگ منصوب و درسال **۱۳۲۴** در زمان ریاست شخص اخیر کلاس اول متوسطه افتتاح و ابتداء جزء دبستان دولتی بود و بعد از یکسال دبیرستان از دبستان مجزا و **بدبیرستان پهلوی** موسوم گردید . بعد از آقای پژهان آقای **عبدالحسین همت‌یار** بریاست رسیدند وازسال ۱۳۱۸ تاسال ۱۳۲۲ بریاست باقی بودند .

در زمان تصدی ایشان کلاس‌های کمك آموزگاری و دانشسرای مقدماتی در سمنان تأسیس گردید، ولی کلاس‌های کمك آموزگاری پس از یکی دوماه منحل و دانشسرای آن دوسال باقی بود و در عهد ریاست **آقای تقی شیخ الاسلامی** که بعدازآقای همت‌یار بریاست رسیده بودند ، دانشسرای سمنان بعلت نداشتن محصل و دبیر بقدر کافی بساری منتقل گردید .

ولی اداره فرهنگ سمنان از سال **۱۳۳۶** شمسی تاکنون در امر آموزش و پرورش پیشرفت‌های فوق‌العاده‌ای نموده و با تأسیس کلاس‌های مبارزه با بیسوادی و ابتدائی و متوسطه دراین‌راه موفقیتهای شایان توجهی بدست آورده‌است .

درسال **۱۳۴۱** شمسی اداره فرهنگ سمنان باداره کل فرهنگ تبدیل گردید وسرپرستی ادارات فرهنگ **دامغان** و **شاهرود** را بعهده گرفت . رئیس کل فرهنگ سمنان در حال حاضر **آقای محمد رئیسی** است .

در حال حاضر **۵۲** باب دبستان پسرانه و دخترانه و **۶** باب دبیرستان پسرانه ویکباب دبیرستان دخترانه کامل متوسطه در سمنان دائر میباشد و تعداد **۹۳۴۵** نفر دانش آموز پسر

و دختر در دبستانها و ۲۱۴۷ نفر دانش‌آموز پسر و دختر در دبیرستانهای‌سمنان بتحصیل میپردازند، و درآموزشگاههای سمنان ۵۵۶ نفر آموزگار ودبیر بتدریس اشتغال‌دارند.

***

اینك **قصیده‌سمنان** آقای **مجدالعلی** بوستان مستشار دیوانعالی‌کشور راکه ۲۴سال قبل ریاست اداره دادگستری سمنان‌را برعهده داشته‌اند ودرموقع انتقال‌ازسمنان‌سروده‌اند بخصوص از نظر اینکه‌اسامی‌بیشتر دهات و محلات‌سمنان دراین اشعار آمده‌است بااصلاحاتی ازطرف نگارنده درج میشود.

سمنان

دور شدم تا ز شهر دلکش سمنان — کالبدی بی روان شدم تن بی‌جان
کالبدی بی‌روان شدم تن بی‌جان — دور شدم‌تا ز شهر دلکش سمنان
سمنان . ای‌باغ پر شکوفه‌ی‌نرگس — سمنان . ای مشکبار راغ و بیابان
باغ فردوس تو بهشت برین است — خاصه بوقت بهار در دل بستان
یاد ز گل رود بار و سنگسر تو — یاد ز شهمیرزاد خرم و خندان
یاد از آن درجزین آب وهوایش — هم لب‌آن رودخانه پای درختان
یاد ز دربند و شیخ چشمه سرتو — یاد ز آب و هوای روضه رضوان
یادازآن آب‌پخش‌کن‌که چه‌نیکوست — جنبش آن آبشار سلسله جنبان
یاد ، محلات زاوغان و کدیور — یاد ز کوشك مغان و معبدموغان
یاد ز ناسار و چوبمسجد خرم — یاد لتیبار و شاهجوی وسپنژان
یاد، ز استخر های مملو از آب — یاد، ز لطف وصفای مردم دهقان
به‌به زان هوای پاك و فرحبخش — به‌به از آن آسمان صاف در افشان
یاد، ز شب‌های‌همچو روز منور — یاد، زشب‌های‌قدروهم‌تلاوت‌قرآن
یاد، سحرها و یاد مسجد جامع — یاد،زشب‌خوانی مؤذن‌خوش‌خوان
یاد ز سوزوگداز و گریه وزاری — گریه شب زنده‌دار شمع شبستان
یاد از آن صوفیان پاك پرازشوق — یاد ز اهل صفا و ذکر فقیران
یاد ز گمگشتگان وادی حیرت — یاد ز سرگشتگان واله و حیران
جمع فرو برده سر بجیب تفکر — تاج سر و آبروی خاك نشینان
سمنان . ای مهد مردمان خردمند — سمنان . ای‌جان مردمان سخندان
سمنان . ای خانقاه ومحفل احرار — سمنان . آرامگاه شیخ وزیران
شیخ اعز و اجل عـلاءالدوله — حضرت پیغمبر شریعت عرفان
سمنان ، ای یادگار مهرو محبت — سمنان ، ای پیشکار خوبی‌و احسان
سمنان . ای شهر آشنائی و یاری — سمنان . ای مرزانس‌و الفت یاران
سمنان . گردیده میهن دوم‌من — گرچه بود زادوبوم من بخراسان
حال ز دوری دوستان عزیزم — ورد زبانم شدست سمنان . سمنان

طهران اردیبهشت ماه ۱۳۲۰ هجری‌شمسی (مجدالعلی)

بخش سنگسر

سنگسر نام یکی از بخشهای شهرستان سمنانست .

این بخش در قسمت شمال سمنان و منطقه کوهستانی دره های جنوب سلسله جبال البرز واقع ، هوای آن سردسیر سالم ، آب از چشمه‌سارهای کوهستانی : محصول عمده آن **میوه‌جات** ، **لبنیات** میباشد ، این بخش از **۶ آبادی : سنگسر** ، **شهمیرزاد** ، **ده صوفیان** ، **درجزین** ، **طالب آباد** ، **زیارت** مشهور **باامامزاده‌قاسم** و**۶۳مزرعه وچشمه‌سار** تشکیل و جمعیت آن **۲۹۸۵۴** نفر است .

راه شوسه‌ای از **سمنان** به **سنگسر** و **شهمیرزاد** وجود دارد ودرنظراست این راه ازطریق **گردنه‌رضاآباد** ، **دودانگه وچهاردانگه** بساری متصل‌شود.

سنگسر

قصبه مرکز بخش سنگسراز شهرستان سمنان **۱۸** کیلو متری شمال سمنان در منطقه کوهستانی واقع ، هوای آن معتدل خشك و سالم است ، مختصات جغرافیائی آن بشرح زیراست:

طول ۵۳ درجه و۱۹ دقیقه عرض ۳۵ درجه ۴۳ دقیقه .

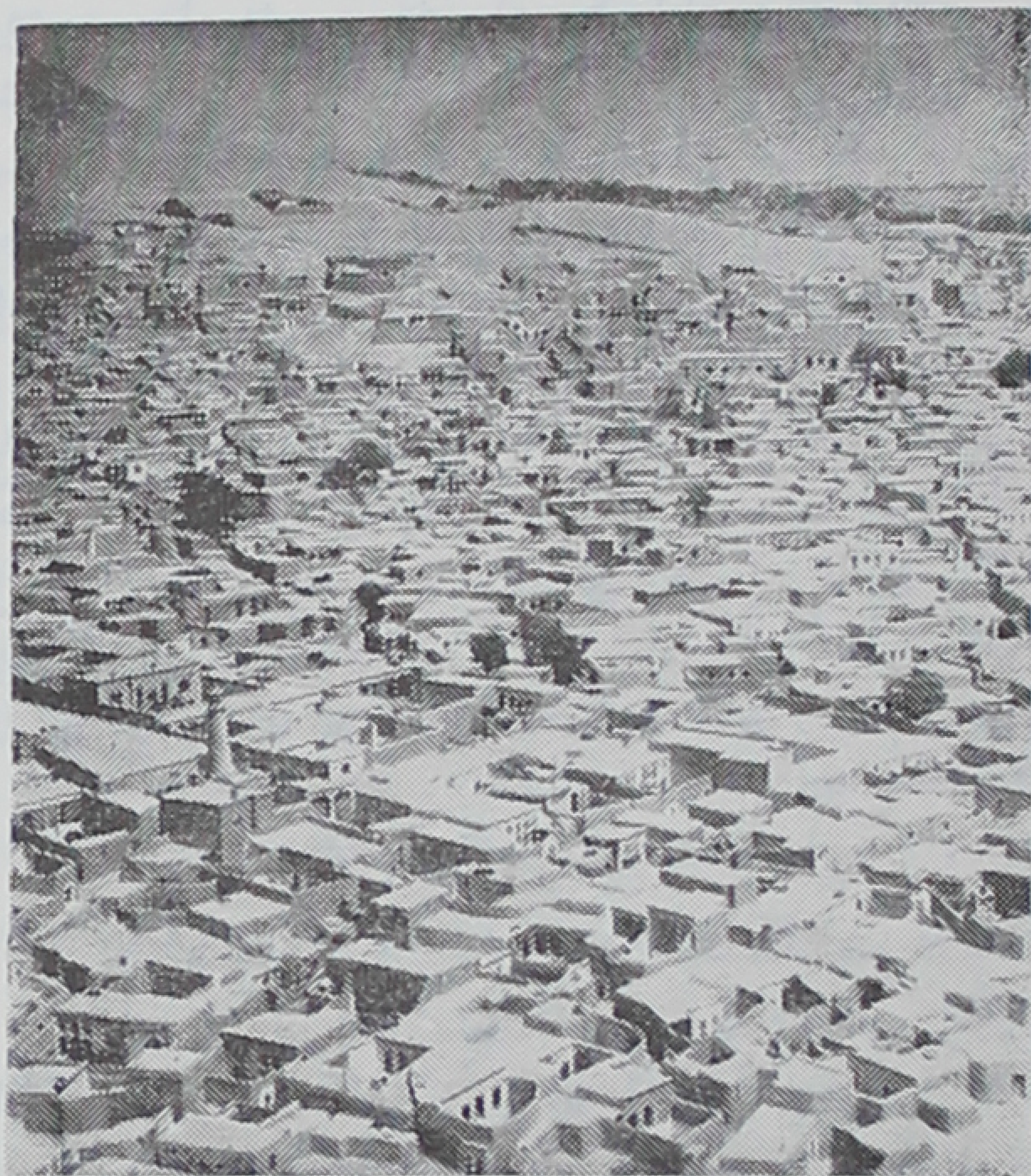
آب قصبه از قنوات **علی آباد** ، **محمدوردی** ، **امامزاده‌قاسم** و **چشمه های فلکه** ، **رابند**، **الله‌صفه** تأمین میگردد . بیشتر آب آشامیدنی سکنه از چشمه‌فلکه تأمین و بطور کلی کم آبست.

جمعیت سنگسر درحدود **۱۴** هزار نفراست ، زبان‌مادری آنان زبان مخصوص بخودشان بوده زبان آنهافارسی‌شکسته، مخلوط بز بانهای **تاتی وراجی** وغیره‌است. مذهب: مسلمان‌شیعه اثنی عشری و عده ای بهائی‌است . قصبه محصور بکوههای کم‌ارتفاعی بوده ، خانه ها در سراشیبی‌ارتفاعات منظره جالب توجهی‌دارد . یك خیابان **بنام‌خسروی** شمال‌جنوبی‌دارد ودروسط‌خیابان **فلکه‌ای** احداث‌شده‌است .

خیابان از جنوب بشوسه **سمنان** و از شمال به شوسه **شهمیرزاد** منتهی میگردد . مغازه و دکاکین قصبه که در حدود **۲۰۰** باب است در طرفین فلکه و خیابان و قسمت عمده درکوچه‌های قصبه‌است . یك مولد برق ۲۰ کیلواتی‌روشنائی‌خیابان و در حدود ۲۰۰ خانه‌را تأمین مینماید .

ادارات دولتی بخش از قبیل **بخشداری** ، **شهرداری** ، **شهربانی** ، **نگهبـانی ژاندارمری** ، **دارائی** ، **فرهنك** ، **بهداری** ، **پست وتلگراف** ، **شعبه بانك ملی** درطرفین خیابان قصبه واقعند .

قصبه بوسیله **تلگراف وتلفن** با **سمنان** و**شهمیرزاد** مربوطاست . در این‌قصبه **۵** دبستان وهفت مسجد وجوددارد .



منظره ساختمانهای قصبه سنگسر

همه روز بین **قصبه سنگسر** و **سمنان** اتومبیلهای عمومی رفت و آمد می نمایند. محصولات زراعتی ندارد . میوه‌جات آن از باغات درجزین که قسمت عمده متعلق بساکنین سنگسراست تامین میشود . معاش ساکنین قصبه از **گله‌داری** ، **چوبداری** و کسب تأمین می گردد .

دامپروری یکی از مشاغل عمده سنگسریها است ، زمستان گله های گوسفند آنان بوسیلهٔ چوپانها در حاشیه شمالی دشت‌کویر مرکزی و نقاط علفچر دهستانهای **طرود ـ بیارجمند ـ خارطوران** شاهرود و بلوك **درونه کاشمر** نگاهداری شده ، اواخر فروردین بطرف ییلاق حرکت نموده در حین عبور از **سنگسر** صاحبان گله با عائله خود بمراتع و چشمه‌سارهای سبز وخرم و دامنه‌های پر علف سلسله جبال البرز از حدود شمال خاوری سنگسر الی شمال **فیروزکوه ولواسانات** پیش رفته پس از تعلیف و برداشت‌محصول‌دامی اوایل مهر ماه بطرف قشلاق مراجعت مینمایند و صاحبان‌گله در سنگسر توقف و گله‌ها با چوپان بنواحی‌مذکور قشلاقی میروند، این عمل که‌از سالهای کهن معمول بوده تکرارمیشود در نتیجهٔ این آمد وشد و مبارزه با طبیعت و استفاده از هوای لطیف سلسله البرز مردان ورزیده و قوی بین این طایفه وجود دارد که در کارهای خود جدی وساعی بوده ، وضع اقتصادی اکثرآنها رضایت‌بخش‌است . گوسفندهای آنان ازحیث پرواری درحدود **قومس** بی‌نظیر ومصرف روغن‌سمنان وقسمتی ازگوشت‌تهرانرا تأمین مینماید .

صنایع‌دستی زنان‌سنگسری بافتن پارچه‌های **پشمی برك وشال** (مصرف‌لباس‌مردان) **چادرشب‌های پشمی** ، ابریشمی ، نخی (مصرف لباس زنان) **پلاس** برای فرش و چادر است ، مزارع مشروحه زیر در دامنه‌های سلسله البرز بشعاع ۲۰ الی ۴۰ کیلومتری سنگسر واقع و جزء قصبه سنگسر محسوب میشود . اغلب متعلق به سنگسریها بوده فقط تابستانها برای برداشت محصول وتعلیف دامها چند روزی دارای سکنه میباشند .

تندرو ، امام زاده زینعلی ، اذابرك ، انجیلابن ، اورپلنك ، آرتد ، آب گرم ، حسن آباد، خینك ، اژگوی، بشم بن، خوریه‌بالا ، خوریه‌پائین ، دربند ، درازگاره،رضاآباد، روانه ، سوو، سیاه‌خانی ، تنگه ، جوکاره ، سفیددشت ، سیاه‌دره ، علی‌آباد ، گل‌رودبار ، شوراب ، عوض‌محمد ، شاه‌محمد ، جوچال ، جماران ، حسن آباد ، ملا عباس ، کینه‌کوه ، کلاته سیداسماعیل ، گاوران ، کزمورد ، کردار بن ، چه‌سر، گاوك ، گورگنبد ، گرجلو ، لیتو، مرکسر ، میان آب‌ول هومند .

آب **چشمه‌لیتو** در مزرعه **دربند** وآب مزرعه مشهور **بآبگرم** برای امراض‌جلدی مفید است .

شهمیرزاد قصبه از بخش **سنگسر** شهرستان‌سمنان .

این قصبه در **۹** کیلومتری شمال **سنگسر** و دامنه ارتفاعات سلسله جبال البرز در منطقه خوش آب و هوای سردسیر واقع شده است .

آب قصبه از چشمه‌سارها بنام **هفت‌چشمه** ، **شیخ چشمه سر** ، **کاهش** و چندین چشمه‌های کوچك دیگر و قنوات بنام **اعلائیه** ، **ملك طیبی** ، **حاجی اسمعیل‌خانی، رکن‌آباد** ، **چهارمیدان** ، **صالحی** ، **درب کوچه** تأمین میگردد . باغات میوه‌جات و قلمستان قصبه را احاطه نموده و یکی از نقاط ییلاقی سالم حدود شهرستان‌سمنان‌محسوب می‌گردد .



دور نمای‌قصبه پردرخت و زیبای شهمیرزاد

محصول عمده قصبه ، **گردو** ، **آلو** و سایر میوه‌جات سردسیری‌است ، از صادرات آن گردو وآلو و **کتیرا** میباشد . محصول گندم وجوکفاف سال سکنه‌را نداده واز بخشهای مجاور وارد میشود . سکنه‌شهمیرزاد تابستان درحدودهشت‌هزارنفر وزمستان درحدود سه‌الی چهارهزارنفر میرسد .

از اوائل پائیز اکثر سکنه با عائله و اغلب مردان برای‌کسب و بازرگانی کلی و جزئی بحدود **مازندران** و**تهران** رفته تابستان باین قصبه مراجعت مینمایند ، عده ای از ساکنین‌که علاقه زیادی در تهران و مازندران پیدا نموده اند ، در همان شهر ساکن شده و اغلب تابستان بشهمیرزاد مراجعت مینمایند . هوای تابستان **شهمیرزاد**معتدل، فرحبخش ومنظره بس‌زیبائی دارد .

اکثر سکنه**شهمیرزاد**باسواد بوده و علاقمند بفرهنگ‌میباشند فعلاپنج دبستان ، هشت مسجد در این قصبه وجود دارد . زبان مادری سکنه قصبه فارسی قدیم مخلوط بمازندرانی است،از آثار قدیم **قلعه‌خرابه‌ای** در **سرچشمه** و آثار **قلعه‌خرابه** در وسط آبادی ، اشجارکهن سال چنار وگردو بسیار وجود دارد که نشانه‌قدیمی بودن این قصبه است .

در حدود یکصدباب دکاکین مختلف بطور متفرق در این قصبه وجود دارد . بااینکه قصبه دارای باغات و اراضی زراعتی بسیار است ، معهذا استعداد آبادی بیشتری‌را دارد اداره پست وتلگراف‌دارد وبوسیله تلگراف با سنگسر وسمنان مربوط است . راه‌اتومبیل‌رو از طریق سنگسردائر است و اخیراً اقدام‌گردیده‌است‌که از طریق**شهمیرزاد**.**ده‌صوفیان** و گردنه **بشم** **رضاآباد** ، **فولاد محله** ، **دودانگه** ، **کیاسر** ، **چهاردانگه** **بساری** متصل شود، و درحال حاضر نیز مشغول تسطیح زمین وایجاد راه میباشند .

مزارع و چشمه‌سارهای زیرجزو قصبه شهمیرزاد محسوب ودرتابستانها مختصرغلات برداشته میشود :

گرم چشمه - ارشك - کاهش - ویان‌در - وره دار - آهو - مرغك - سوته- گزنه‌گله - گندوان بالا وپائین- لارك- محرموزا - شپشت - لاودار- اشکش - کرگسو - موکوچه - چاشمیش - پشتونك - مینو - حسین‌آباد- کبوددره - تلیستان - آسروان - شیخ‌آباد - **گلنگی - مورچه‌گاه**. درکوههای **ارش** و **کاهش** **وره** و **ارگزن** گله شکارکوهی بسیاروجود دارد .

درجزین

ده از **بخش‌سنگسر** شهرستان **سمنان**۹کیلومتری‌جنوب سنگسرو ۹کیلومتری‌شمال‌سمنان، نیم کیلومتری باختر شوسه سمنان بسنگسر کوهستانی ، سردسیر ، سکنه زمستان **۴۰۰** تابستان به **۷۰۰** نفر میرسد . قنوات **اسلام‌آباد** ، **قاضی‌آب** ، **هواین** و **رودخانه‌گل‌رودبار** . محصول انواع میوه‌جات . مختصر غلات ، قسمت عمده‌باغات متعلق‌بسنگسریها بوده و تابستان برای برداشت محصول چند ماهی درآنجا ساکن میشوند شغل : زراعت و باغبانی ، از ابنیه‌قدیم **قلعه‌خرابه** وقبوریکه معروف به **قبرستان‌زردشتیان** میباشد وجود دارد .

ده جزء **بخش سنگسر** شهرستان سمنان .

ده صوفیان

۱۲ کیلومتری شمال خاوری سنگسر، کوهستانی، سردسیر، خوش آب و هوا سکنه **۴۰۰** ، شیعه ، فارسی مخلوط بمازندرانی (اهالی آنجا بیشتر صوفی و از **دراویش صفی علیشاهی** میباشند) آب از چشمه . محصول : غلات ، لبنیات . شغل مردان : زراعت و گله داری زمستان عده‌ای برای تأمین معاش بمازندران رفته تابستان مراجعت مینمایند ، راه شوسه از **سنگسر** و **شهمیرزاد** از طریق این ده **بچهاردانگه** مازندران درحال احداث وادامه است .

مزارع **الییوك . بابشم** ، **کلاته‌چراغ** ، **کلاته‌سنك قهوه خانه** ، **دوراه سرآوه** ، **پروس** ، **سیسگرد، شاه‌پسند** جزء این‌ده است ،

طالب آباد سنگسر

ده‌جزء بخش **سنگسر** شهرستان **سمنان** یك کیلومتری جنوب باختری سنگسر کنار شوسه‌سمنان بسنگسر، کوهستانی ، سردسیر ، سکنه **۲۰۰** شیعه ، سنگسری و فارسی. آب از قنات . محصول:غلات، میوه‌جات لبنیات ، شغل زراعت و گله‌داری . گله دار ها تابستان به ییلاقات **فیروزکوه** رفته پائیز مراجعت می‌نمایند .

زیارت

مشهور به **امامزاده قاسم** . ده جزء **بخش سنگسر** ، شهرستان سمنان یك کیلومتری شمال سنگسر ، سر راه شوسه سنگسر بشهمیرزاد کوهستانی ، سردسیر ، سکنه **۵۰۰** نفر . زبان سنگسری ، فارسی با مازندرانی ، آب از قنات . محصول مختصر غلات ، میوه جات ، لبنیات ، شغل زراعت و گله‌داری .

گله‌دارها تابستان به ییلاقات **فیروزکوه** رفته پائیز مراجعت مینمایند . بقعه‌ای در این‌دهکده وجود دارد که بنام **امامزاده قاسم** معروف میباشد و اهالی آنجا گویند مقبره **برادر امام رضا (ع)** است .

دربند

دربند دیه‌ایست بسیار خوش آب و هوا که در نیم فرسخی شمال سنگسر بین راه شوسه سنگسر به شهمیرزاد واقع‌شده وآب‌آن نیز بگوارائی معروف است . در این آبادی بیش‌از ده‌دوازده خانوار سکونت ندارند، ولی در فصل تابستان اکثر خانواده‌های متمکن سمنان بدانجا رفته و ۳ماه فصل تابستانرا با خانواده خود درآنجا میگذرانند .

دهستان سرخه

نام یکی‌از دهستانهای **بخش مرکزی** شهرستان سمنان‌است .

این دهستان در قسمت باختر شهر سمنان در جلگه واقع هوای آن‌معتدل خشك ، آب قراء آن‌از قنوات، محصول‌عمده‌غلات پنبه ، تنباکو وصیفی‌است . راه شوسه **سمنان** به **تهران** و راه آهن‌ازاین دهستان میگذرد.

ایستگاه‌های **لاهورد** ، **بیابانك** ، **سرخدشت** ، دراین دهستان واقع است . این دهستان از **۸** آبادی و **پنجاه** مزرعه تشکیل‌شده‌و جمعیت آن درحدود **۷۲۰۰** نفر می‌باشد مرکز دهستان **قصبه‌سرخه** وقراء مهم‌آن **لاسجرد** و **بیابانك** است .

سرخه

قصبه،مرکز دهستان **سرخه** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۲۰ک جنوب باختری سمنان ـ سر راه شوسه سمنان بتهران ، موقعیت: جلگه ، هوا معتدل خشك سکنه **۴۰۰۰** نفر شیعه فارسی و و زبان مخصوص .

آب از قنات . محصول غلات ، پنبه ، تنباکو ، انگور ، خربزه ، هندوانه، صیفی پنبه وخربزه وانارآن بخوبی معروف‌است .

حکیم‌سوری در باره خربزه **سرخه** سمنان میگوید :

خربزه خواهی برو در سرخهٔ سمنان ببین

تا ببینی خربزه چون سرخه درگرگاب نیست

شغل مردان زراعت ومختصر گله‌داری وکسب ، درحدود **۵۰** باب‌دکان وچندگاراژ و قهوه‌خانه دارد .

صنایع دستی،زنان کرباس و چادرشب بافی ، پاسگاه‌نگهبانی ودبستان‌دارد .

مزارع **جهان‌آباد ـ سنجده ـ مهدیقلی خانی ـ غیاث‌آباد ـ سعد آباد ـ شورآب،محمدآباد ـ مظفرآباد ـ طالب‌آباد** جزء این قصبه‌است .

لاسجرد

ده از **دهستان‌سرخه** بخش مرکزی شهرستان سمنان. ۳۴ کیلومتری جنوب باختری سمنان، کنارشوسه **سمنان‌بطهران**، جلگه، معتدل خشك ـ سکنه **۱۲۰۰** نفرشیعه ـ زبان، فارسی‌سمنانی ـ قنات‌وآب‌آن‌قدری‌تلخ‌است .

محصول : غلات ، پنبه ،انگور، انار ، خربزه ، شغل‌مردان‌زراعت ومختصر گله‌داری صنایع‌دستی زنان‌کرباس بافی است .

مزارع **اسد آباد ـ امیر آباد ـ اسفرزنه ـ باریك آب ـ بخش آباد ـ تیزور ـ حاجی‌آباد ـ حسن‌آباد ـ صفائیه ـ سعید‌آباد ـ قادرآباد ـ بره‌کیان لهرد ـ چاله‌دان** جزء این‌قصبه منظورشده .

رباط‌شاه‌عباسی از آثار دوره صفویه و دبستان دارد ، در این دهکـده بقعه‌ایست گویند **امامزاده سیدرضا** ازفرزندان **امام موسی کاظم** درآنجا مدفون است .

بیابانك

ده از **دهستان سرخه** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۲۲ ك جنوب باختری سمنان ٤ ك جنوب ایستگاه راه آهن ـ دشت ـ معتدل خشك ـ سکنه **۱۲۰۰** ـ شیعه،فارسی و سمنانی ـ قنات ـ محصول : غلات، پنبه، تنباکو، خربزه ، هندوانه ، شغل مردان زراعت ومختصر گله‌داری ، صنایع‌دستی زنان، کرباس بافی ـ ازطریق سرخه وایستگاه بیابانك راه فرعی ودبستان‌دارد.

مزارع بیدان - جواد آباد - چاله برج - حاجی آباد - حسین آباد - خیر آباد - سعادت آباد - سفید آب - کرمانی - مسیح آباد - مارز - مهدی آباد مراد آباد - نوکلاته - نیسکان - نصر آباد - طره جزء این آبادی است.

مؤمن آباد

ده‌از **دهستان سرخه** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۱۱ ك باختر سمنان - کنار شوسه **سمنان** به **فیروزکوه**، جلگه، معتدل، سکنه **۳۰۰** شیعه، فارسی وسمنانی، آب ازقنات محصول: غلات، پنبه، انار، شغل مردان گله داری. صنایع‌دستی زنان، کرباس‌بافی، **معدن نمك** و **گل‌سرشور** دارد، که‌استخراج میشود بنای آرامگاه **درویش محمود** آن قدیمی ودبستان دارد.

مزارع **حاجی ملاعلی** و **حاجی عباس** جزء این آبادی و در نزدیکی‌آن‌است.

صوفی آباد

ده از **دهستان‌سرخه** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۱۲ ك جنوب باختری سمنان ۵ کیلومتری ایستگاه بیابانك، جلگه، معتدل خشك، سکنه **۲۵۰** شیعه، فارسی‌وسمنانی قنات، غلات، محصول: پنبه، تنباکو، خربزه، هندوانه، شغل مردان‌زراعت- صنایع‌دستی زنان کرباس‌بافی- راه‌مالرو- واز طریق سرخه اتومبیل میتوان برد، بنای **خانقاه‌شیخ علاءالدوله سمنانی** در این آبادی از آثار باستانی و تاریخ بنای آن منسوب به **جمال الدین عبدالوهاب وزیر سلطان خدابنده** است.

مزارع - **طیبه - عطیه - خیر آباد** - جزواین‌ده است.

ده نمك

قصبه ایست کم‌آب و خراب واقع در ۱۸ کیلو متری مغرب لاسجرد بین‌راه شوسه‌**سمنان** به **تهران** و ۴۰ ك خاور گرمسار این قصبه تقریباً آخرین نقطه مرز غربی ایالت **قومس** و مرز شرقی **ری** بوده‌است، سکنه آن **۵۳۶** نفر- شیعه - فارسی، قنات ورودخانه قالیباف- محصول: غلات پنبه، شغل زراعت، ده‌نمك قلعه‌مدوری داشته‌که اکنون خراب است، این‌قصبه درحال حاضر جزء دهستان **ارادان** شهرستان **گرمسار** میباشد. ولی‌چون در گذشته جزء ایالت قومس بوده‌بشرح مشخصات آن اقدام گردید.

نظامی

ده‌از **دهستان سرخه** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۲۴ك جنوب باختری‌سمنان ٤ ك جنوب **شوسه سمنان** به **تهران**، جلگه‌معتدل خشك- سکنه **۱۵۰** نفر، شیعه-فارسی، سمنانی، آب ازقنات محصول: غلات-خربزه-پنبه-تنباکو-شغل زراعت - راه فرعی بسرخه دارد، معدن‌نمك‌دارد واستخراج میشود.

اسد آباد

ده‌از دهستان **سرخه** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۲۶ ك جنوب باختری سمنان ۲ ك شوسه سمنان به طهران - جلگه معتدل خشك- سکنه **۱۰۰** نفرشیعه، زبان فارسی، سمنانی وسرخه‌ای، آب‌ازقنات - محصول: غلات، پنبه، خربزه و صیفی - شغل. زراعت و کرباس بافی- راه‌فرعی‌دارد.

دهستان علاء

نام یکی‌از دهستانهای **بخش‌مرکزی** شهرستان سمنان است .
این‌دهستان درقسمت جنوب باختری سمنان واقع،هوای آن معتدل وخشك وآب قراء آن ازقنوات ، محصول عمده- غلات پنبه - تنباکو وصیفی است .

راه شوسه سمنان به‌دامغان ازشمال دهستان وراه آهن تقریباً ازوسط دهستان‌میگذرد وایستگاههای **میاندره - آب‌گرم - گرداب** درطول دهستان واقع است .

این دهستان از **۱۵** آبادی بزرك وکوچك ودر حدود **۴۸** مزرعه تشکیل شده جمع سکنه‌آن **۴۸۰۰** نفراست مرکز دهستان **قصبه‌علاء** وقراء مهم آن **جام ، رکن آباد و خیرآباد و دوزهیر** است .

علاء

قصبه‌مرکز **دهستان علاء** ازبخش مرکزی شهرستان سمنان ۹ك جنوب خاوری سمنان ٤ ك‌جنوب شوسه سمنـان بدامغان ۲/۵ ك ایستگاه میاندره ـ سکنه‌درحدود **۱۰۰۰** نفر زبان: فارسی،سمنانی مذهب شیعه، آب ازقنات ـ محصول غلات- پنبه، پسته، خربزه ، یك‌مناره از آثارقدیم‌دارد شغل مردان زراعت وهیزم فروشی، صنایع دستی زنان‌کرباس بافی، راه‌فرعی ودبستان‌دارد، مزارع ـ تقی‌آباد، حسین آبادکه هریك چند نفر سکنه دارند و مزارع غیر مسکونی بنام **غیاث‌آباد ،محمدآباد،احمدآباد،نوکلاته**جزء قصبه علاء میباشد.نام‌این قصبه بزبان محلی (کی‌لی) است‌ودراطراف آن تامسافت‌زیادی تپه‌هائی بچشم میخورد، گویند آثارشهری بزرك می‌باشدکه دراثر زلزله خراب‌گردیده است بنظر نگارنده (مولف) یکی از نقاطی است‌که احتمال میرود شهر تاریخی **هکاتم‌پیلس** (صددروازه)که بعدها بنام **کومس یا قومیس - قومس** نامیده شده درآنجا بوده است.

رکن‌آباد

ده از **دهستان علاء** بخش مرکزی شهرستان سمنان ٤ ك جنوب سمنان ۳ ك جنوب ایستگاه راه‌آهن ، دشت ـ معتدل‌خشك، سکنه **۷۰۰** شیعه ـ فارسی و تاتی ـ آب از قنات ، محصول : غلات ـ پنبه ـ پیاز ـ شغل مردان زراعت ، صنایع دستی زنان‌کرباس بافی ـ راه فرعی بشوسه دارد .

مزارع **کنز - علی آباد ، زال‌آباد** ، جزء این ده میباشد،دبستان‌دارد .

خیرآباد

ده از **دهستان علاء** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۳ ك جنوب سمنان و دوکیلومتری جنوب ایستگاه راه‌آهن .
جلگه، معتدل،خشك،سکنه**۸۵۰**شیعه،زبان‌فارسی ، سمنانی ـ آب‌از قنات،محصول: غلات ، پنبه،صیفی، شغل زراعت وکارگری ، صنایع‌دستی زنان‌کرباس‌بافی از ایستگاه راه‌آهن، راه فرعی دارد ، مزرعه **نوکلاته** جزوخیرآباد است.

میراحمدی

ده‌کوچکی است‌از **دهستان‌علا** بخش‌مرکزی شهرستان سمنان ٤ کیلومتری جنوب سمنان۲ك‌راه‌شوسه سکنه، **۸۰** نفر.

یوسف آباد ده از **دهستان علا** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۹ کیلومتری جنوب سمنان ۳ ك راه شوسه **سمنان بدامغان**، جلگه، معتدل خشك سکنه **۲۲۵** شیعه، زبان فارسی ، سمنانی ، آب از قنات محصول ندارد ، شغل شتروگاوداری راه مال رو

حاجی آباد خوریان ده از **دهستان علا** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۱۱ ك جنوب خاوری سمنان ٦ ك جنوب شوسه سمنان بدامغان جلگه، معتدل خشك ، سکنه **۸۰** نفر، شیعه ، زبان سمنانی فارسی آب از قنات محصول : غلات ، پنبه ، شغل زراعت وعده‌ای کارگر **مزرعه خوریان** که معدن نفت دارد جزء این قریه است .

دلازیان ده از **دهستان علا** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۹ ك جنوب سمنان، دشت ، معتدل خشك، سکنه **۳۰۰** نفر شیعه ، فارسی سمنانی ـ آب از قنات ـ محصول : غلات ، پنبه ، هندوانه شغل زراعت ، شترداری وعده‌ای نیز درمعدن گوگرد کار گرند .

از ایستگاه راه‌آهن سمنان راه فرعی دارد در ۲۵ کیلومتری جنوب آبادی معدن **گوگرد** وجود دارد و استخراج میشود ـ تعداد کارگران فعلا **۱۵۰** نفر است . مزارع **تقی آباد** ، **خرم آباد** ، **چشمه نظر**، **حاجی آباد** ، **قاضی آباد** ، **مسعود آباد** ، **کلاته کبابی** ، **بداق آباد** جزء این ده منظور شده ،

دوزهیر ده جزء **دهستان علا** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۵۷ کیلومتری شمال خاوری سمنان ۳ ك **ایستگاه گرداب** ، دامنه سرد سیر ، سکنه **۴۰۰** نفر شیعه ، زبان فارسی ، آب قنات محصول : غلات . مختصر زردآلو ، سنجد ، شغل مردان زراعت، عده‌ای کارگر راه آهن وعده‌ای شتردار وکتیرا جمع کن وگله‌دار ، صنایع دستی زنان کرباس وشال بافی ، ازطریق **فیض آباد**، **جام شیخ آب** اتومبیل میتوان برد واز ایستگاه راه‌آهن نیز اتومبیل بسختی میرود ، دبستان دارد، مزارع **حمیرد**، **شیخ آباد** ، **فرح آباد**، **فرح بخش** ، **قیلك** ، **گرداب**، **گلوکی مرنه نو** ، **گرماب** ، **نارکن** جزء این ده ودر مزرعه **شیخ آب** آهن وجود دارد و در کوههای آن زیره بدست میآید .

جام ده از **دهستان علا** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۵۱ ك شمال خاوری سمنان ٦ ك جنوب شوسه سمنان بدامغان ، کوهستانی ، معتدل سکنه **۷۰۰** شیعه ، زبان فارسی ، آب ازچاه وقنات مخروبه محصول: غلات ، سیب‌زمینی ، یونجه ، انگور ، شغل مردان زراعت درمزارع **آب خوری** **شورکلاته** ، **قاسم آباد** ، **پرپا** ، **باران آباد** ، **ویرآب** ، شغل : سرکهریز ،وکتیرا زنی در ارتفاعات شمالی شهرستان ، وگله‌داری درحدود آبادی ، معدن ذغال سنگ نیزدارد صنایع دستی زنان کرباس بافی ، از راه‌شوسه طریق آب‌خوری اتومبیل بآبادی میرود، زیره سیاه در ارتفاعات آن بدست میآید ، مزارع **چاشتخوران** و **فضل آباد** و **عطاری** که بترتیب در **۲۸** و **۲۹** و **۳۰** کیلومتری شمال خاوری سمنان سرراه شوسه **سمنان بدامغان** واقع‌اند جزو این ده محسوب ند.

آهوان

آهوان در ۷ فرسنگی مشرق سمنان بین راه شوسه **سمنان بدامغان** برفراز کوهی واقع‌است، این‌محل از قدیم‌الایام منزلگاه مسافران بین‌راه **خراسان** و **ری** بوده است . بطوریکه هم‌اکنون آثار کاروانسراهائی که‌برای استراحت قافله‌های متعدد بین راه‌ساخته‌اند، باقی است ، یکی از آنها معروف به **رباط انوشیروانی** که از سنگ ساخته شده‌خراب و قابل استفاده نیست ، دیگری **رباط شاه‌عباسی** است‌که درحال حاضر مورد استفاده یك **گروهان ارتشی** است‌که در آهوان مستقر میباشد . درشمال و شمال‌غرب آهوان مزارع کوهستانی زیادی است‌که مربوط به بخش سنگسر شهرستان سمنان میباشد ومهمترین آنها **گورگنبد** ، **پیغمبران** ، **بهشتیه** ، **مفرکی**، **بلو** و **سارو** است.

افتر

این قصبه در حال حاضر جزو **بخش‌فیروزکوه** و تابع شهرستان **دماوند** است، ولی چون درقدیم جزو **ایالت قومس** بوده ، بنابراین ذکر **جغرافیای** آن در این تالیف ضروری بنظرمیرسد . قصبه افتر در **۲۴** کیلومتری شمال باختری سمنان و**۴۲** کیلو متری جنوب خاوری **فیروزکوه** ویك‌کیلومتری شوسه **سمنان** به **فیروزکوه** واقع‌است موقعیت جغرافیائی آن بشرح زیر است :

درکوهستان ، معتدل ، سکنه **۱۱۳۰** نفر ، شیعه ، فارسی و زبان ویژه ، آب ازدو رشته قنات ، محصول : غلات ، گردو ، میوه‌جات ، شغل: زراعت ، مکاری، گله‌داری،صنایع دستی ،گلیم، جوال، جاجیم ، خرسك بافی ، ثلث‌سکنه زمستان بمازندران برای کارگری میروند ، راه ماشین‌رو ، مزارع **گورسفید** ، **زیرگردنه‌بشم** ، **نصف‌مزرعه‌کلارخان** جزو این ده است ، درکوههای آن گون‌کتیرا وجود داردکه بوسیله اهالی **نائین** و **جام** و **دوزهیر** جمع‌آوری میشود .

اکثر مردان ده دارای سوادقدیمی و علاقمند بمطالعه **شاهنامه** میباشند و اغلب قسمتهائی از **شاهنامه** را حفظ هستند

آب گرم سمنان

در بین‌کوههای شمال غربی **سمنان** بفاصله **۴** فرسخی محلی است‌که بنام **آب‌گرم** معروف میباشد ، واز نظر جغرافیائی جزء **بخش‌سنگسر** سمنان است ، دراین‌محل آبهای معدنی فراوان در جریان است‌که بمرور زمان بصورت استخر های متعددی در آمده . اهالی **سمنان** ، **مازندران** ، **گرمسار** ، **دامغان** و **شاهرود** در اوایل **بهار** و **پائیز** هرسال برای معالجه امراض گوناگون خود بدانجا روی میآورند، بعضی از آنان بیش از **۱۰** الی **۱۵** روز در آنجا توقف نموده و هرروز در استخرهای متعدد آن‌که بنامهای **آب مراد** ، **آب قولنج**، **آب‌گرم** و **آب‌سرد** نامیده میشود بسرمیبرند، تا آنجاکه

نگارنده اطلاع دارد آبگرم مزبور فقط برای معالجه امراض جلدی بسیار مفید و موثر تشخیص داده شده است ، ولی بعضی از افراد معالجه امراض گوناگون خودرا از قبیل رماتیسم و غیره بدان نسبت میدهند .

غار دربند

درقسمت شمال غربی دهکده خرم وزیبای **دربند سمنان غاری** هست که بنام **غار دربند** معروف می باشد و بعضی از اهالی آن نواحی که بدانجا رفته‌اند حکایت های عجیبی نقل می کنند . کسانیکه تاکنون بدیدن این غار رفته‌اند عموماً معتقدند که غار مزبور خیلی طویل است وطول آنرا **چندین کیلومتر** تخمین میزنند.

ساختمان **غار** مذکوراز نظرزمین شناسی مربوط بدوران سوم و ازنوع سنگهای رسوبی است که بمقدار فراوان آهك و املاح دارد و سراسر سقف وداخل آن پوشیده از ستونهای بزرگ و کوچك **استالاگمیت** می باشدواز نظر دکوراسیون یکی از **زیباترین و تماشائی ترین** غارهای ایران است ١

شهرستان دامغان

شهرستان دامغان یکی از شهرستانهای **فرمانداری کل سمنان** وحدود و مشخصات آن بشرح زیراست :

از طرف شمال بخط الرأس سلسله جبال البرز(مقسم المیاه کوهستان مذکور، حدطبیعی این شهرستان با **ساری و گرگان** است) از طرف خاور بشهرستان **شاهرود** و از طرف جنوب بدشت کویر مرکزی وازطرف باختر بشهرستان **سمنان** .

آب و هوا . هوای شهرستان اولا نسبت به پستی و بلندی ودرثانی بواسطه وزش بادهای شدید متغیر است ، بدین ترتیب که قسمتهای کوهستانی آن سردسیر وییلاقی و قسمتهای دامنه معتدل و حدود کنار دشت وکویر گرم است . ثانیاً موقع وزش بادشمالی که در نتیجه بارندگی نواحی **گرگان و مازندران** است زمستان بی نهایت سردو تابستان هوا معتدل است

و در نتیجه جریان شن وخاك، هوا تیره وتاریك وغیرقابل تحمل میشود ، دراینموقع برای عابرین پیاده وسوار اشکالات بسیارفراهم میشود، باید متذکر شدکه طوفان شن وگردو خاك درهمه جای شهرستان یکنواخت نیست مانند جریان آبهای اقیانوس ودالانهای هوائی ، منطقه بخصوصی بیشتر در مورد طوفان از قلل وارتفاعات مسلط **بدامغان** بنظر بیننده کاملا روشن است . حدوداین دالان یادرحقیقت رودخانه شن از **عوض آباد** تا **ایستگاه سرخده** الی **حسن آباد** بسیار شدیدست .

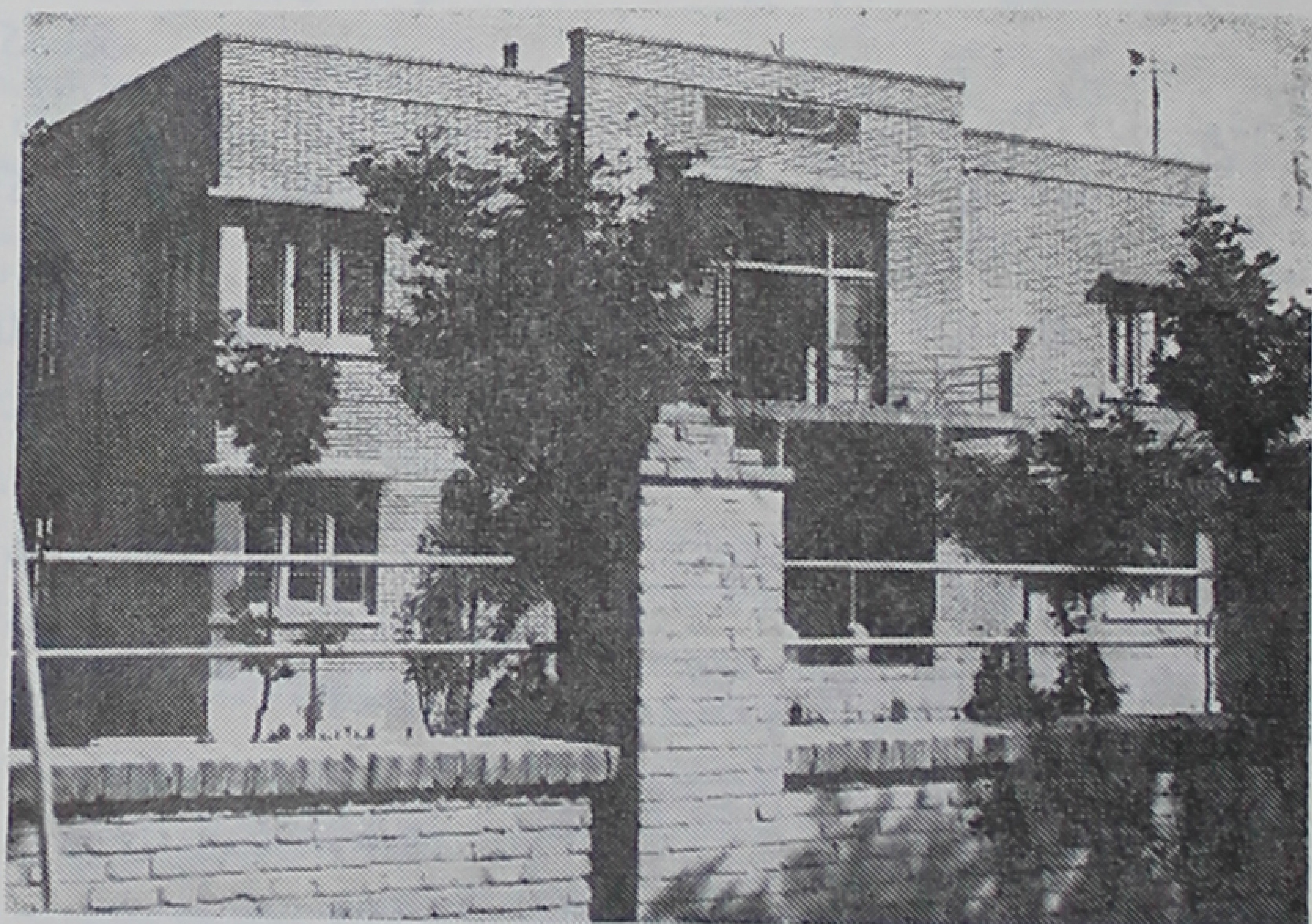
جریان باد بقدری شدید است که مانع رشداشجار میشود ودرختان بلندرادرهم میشکند بهمین مناسبت درختان کهن سال و بلند مانند سایرشهرستانها دراین شهرستان دیده نمیشود ،

١ ـ کسانیکه مایل باشند اطلاعات جامعی از غار دربند سمنان بدست آورندمیتوانند به تاریخ سمنان تألیف نگارنده (رفیع) صفحه ٣١ ـ ٣٨ مراجعه نمایند

آب اکثر قراء دهستان **حومه دامنکوه** ازیك چشمه مهم بنام **چشمه علی** است که در **۴۲** هزارگزی شمال **دامغان** از دره کوهستانی جاری میگردد ، علت اصلی احداث شهر **صد دروازه** باستانی و **دامغان** فعلی همین چشمه است که بحساب محلی آب آن یکصدجفت گاوبند زراعتی را که هر گاوبند معادل ۶ خروار بذر است تامین میکند .

آب مذکور در ۳ و ۶ هزارگزی دامغان بنهرهای متعدد تقسیم میشود و بمصرف آبیاری قراء مهم دامغان میرسد و شعبه‌ای ازآن از انتهای باختر **خیابان منوچهری** بشهر عبور میکند و بوسیله نهر بنقاط مختلف شهر برده میشود . آب آن بسیار گوارا و سبك است

ارتفاعات ، سلسله جبال البرز از قسمت شمالی شهرستان عبور میکند و شعب فرعی آن تا شش‌هزارگزی شمال شهر ممتد و با زمین یکسان میگردد ، در قسمت باختر بین **دامغان** و **سمنان** يك رشته آن تاحدود راه‌آهن ادامه‌دارد و خط‌الرأس آن حدطبیعی شهرستان **دامغان** و شهرستان **سمنان** است . درقسمت جنوب و حاشیه دشت کویر کوههای کم ارتفاعی مشاهده میشود که قسمتی منفرد و پاره‌ای متصل بهم و تقریباً موازی با سلسله البرز است وهرقدر بمرکز نزدیك شویم ، از فواصل و ارتفاع آن کاسته میشود ، منطقه بین دشت و سلسله البرز دامنه و مستعد برای زراعت است . کویر نمك در انتهای دامنه وابتدای دشت کویر واقع و دائماً بوسیله سکنه قراء نزدیك، نمك آن استخراج میگردد .



نمای شهرداری دامغان

رودخانه ، خشکرودیهائی در این شهرستان وجود دارد که در موقع بارندگی بسیار ، سیلاب از آنها جاری‌میشود. **شهر دامغان** وقراء حومه‌را تهدیدمیکندوسابقه‌خرابی رساندن نیز دارد، ومهمترین آنها عبارتنداز:

۱ــ خشکرود **چشمه علی** که ابتدای آن دره های جنوبی **شاه‌کوه گرگان** است.

۲ـ خشکرود **رودبار** که در حدود **چشمه‌علی** با خشکرود اول متصل واز کنار **آستانه** و۲هزار گزی شمال خاوری **دامغان** میگذرد وبکویر نمك منتهی میشود، در مسیر این خشکرود نقاط مناسبی برای بستن سدونگاهداری سیلاب وجود داردکه چنانچه عملی شود بوضع اقتصادی شهرستان کمك شایانی خواهدنمود.

۳ـ خشکرود **دریان** واقع در شمال قوشه است وابتدای آن ارتفاعات شمالی **قوشه** وسیلاب آن ازکنارقریه **عمروان** میگذردوبکویرنمك منتهی میگردد.

سازمان‌شهرستان= شهرستان **دامغان** از دو بخش بنام **حومه** و **صید آباد** تشکیل‌شده است.

۱ـ **بخش‌حومه** ، شامل دهستانهای: **حومه-دامنکوه - رودبار** است، که **۶۱** آبادی و **۲۷۸۰۰** تن سکنه‌دارد.

۲ـ **بخش‌صید آباد** ، شامل دهستانهای . **قهاب رستاق‌وتویه‌دروار** است که **۸۱ آبادی** و **۲۰هزار** سکنه دارد وباین ترتیب شهرستان دامغان‌از **۱۴۳ آبادی** بزرك وکوچك تشکیل یافته و جمعیت آن حدود **۵۸هزار** نفر است. و جمعیت شهر **دامغان** نیز درحدود **ده هزار** نفر می‌باشد.

محصول عمده شهرستان **پسته وغلات** و**کتیرا وپنبه‌وانگور** و **خربزه و هندوانه** است که‌صادرمیگردد.

راه آهن **طهران** به**خراسان** تقریبا از جنوب این شهرستان وراه شوسه که درچند هزار گزی شمال راه آهن واقعست ازاین شهرستان میگذرد، وبواسطه مسطح بودن اراضی درفصل خشکی باکثر قراء مهم اتومبیل میتوان برد از **دامغان** دوراه مالروعمومی نیز **بگرگان** و**ساری** میرود. راه **ساری** از**دره‌گیوتنگه** و گردنه **للوونرس‌تنگه**، و راه گرگان‌از دره **رودبار** وگردنه **شمشیربر** عبور مینماید، این‌راه کوهستانی‌وصعب‌العبورست ولی‌عبورومرورممکن‌است،

شهردامغان در شمال‌خاوری **سمنان** و۷۰ هزار گزی باختر**شاهرود** سرراه شوسه وراه آهن تهران **بخراسان** واقع ومختصات جغرافیائی آن بشرح‌زیراست:

طول**۵۴** درجه و**۲۰** دقیقه و**۸** ثانیه وعرض **۳۶** درجه و **۹** دقیقه‌و **۴۸** ثانیه‌ارتفاع **۱۱۳۰** گز واختلاف ساعت‌آن با تهران**۱۱** دقیقه‌و**۵** ثانیه‌است.

مرکز شهردامغان **۲۰متر** ازطهران پست‌تراست، طول شهر ازشمال بجنوب**۳هزار** گز از خاور به‌باختر **۲٫۷** هزار گزومساحت آن تقریبا هشت هزار گز مربع است . از **فلکه وسط شهر** ۳ خیابان منشعب میگردد ؛ خیابان شمال خاوری معروف به **خیابان خراسان** که بجاده شاهرود ، وخیابان باختری مشهور به **خیابان منوچهری** بجاده **تهران** ، وخیابان جنوب خاوری به ایستگاه راه آهن‌منتهی میشود ، محله های **زرجوب وبالامحله . سرخندق** درقسمت شمال خیابانهای **خراسان ومنوچهری** واقع و **بازار** سرپوشیده آن موازی**خیابان‌منوچهری**ودرجنوب آنست ، محله‌های **امامزاده‌خوریان محله‌شاه** ، **محله نو**میان خیابان‌های ایستگاه ومنوچهری واقع‌شده‌اند.

منظره داخلی شهرچندان جالب نیست ، بناهای آن اکثراً یك طبقه است، دکاکین دامغان که تعداد آن به‌پانصد میرسد درطرفین خیابان منوچهری **وفلکه** و **بازار** است ، آب‌شهر از نهر **چشمه‌علی** تامین میگردد، باوجود کثرت آب میبایستی اطراف‌خیابانها مشجر باشد، ولی بواسطه سهل انگاری و شدت باد اشجار قابل ملاحظه بعمل نیامده است.

روشنائی شهر بوسیله دومولد برق **۲۴** کیلواتی تامین میگردد. ایستگاه‌راه‌آهن‌درسه هزارگزی جنوب‌شهر واقع‌است، ادارات دولتی شهرستان دامغان دراین شهر برقرار است ودو کارخانه تصفیه‌پنبه دارد.

شرح‌آثار باستانی دامغان درفصل‌بناهای تاریخی این تألیف خواهدآمد

تاریخچه فرهنگ دامغان

طبق نوشته **محمدحسن خان صنیع الدوله** در کتاب **مطلع‌الشمس**، در زمان **ناصرالدین‌شاه** قاجار سه باب مدرسه درشهر **دامغان** بشرح زیردایر بوده‌است:

۱ـ **مدرسه حاجی‌فتحعلی بیك** که نامبرده ازقاجاریه **استرآباد** بوده و اولاد او نیزساکن**زرگرآباد** از قرای‌اطراف دامغان‌بوده‌اند، مدرسه مذکور دارای **۳۳حجره** و**۵۰** نفر طلبه بوده است .

۲ـ مدرسه دیگر را **حاجی‌موسی‌آقا**قاجار درسال **۱۲۷۰** هجری قمری‌دردامغان ساخته و بنام **مدرسه موسویه** معروف بوده است.

۳ـ مدرسه سوم‌را **مطلب‌خان سرکرده** حاکم دامغان بناکرده‌وبنام‌خودوی‌معروف بوده‌است.



نمای دبیرستان فردوسی دامغان

ترتیب‌فوق بهمین نحو ادامه‌داشت تا اینکه‌درسال **۱۳۳۵** هجری قمری بهمت مرحوم **حاجی عبدالحسین ناظمیان (ناظم‌التجار سمنانی)** مدرسه‌ای بروش امروزه‌تاسیس یافت و بنام **مدرسه ناظمیه‌سعادت** نامگذاری‌شد.

هزینه دبستان مذکور را در سالهای اول تاسیس مرحوم ناظمیان شخصاً میپرداختند مدرسه ناظمیه دامغان تاچندسال بمدیریت‌مرحوم **عبداله‌یاسائی** اداره شده است، ازمحصلین معروف مدرسه فوق‌الذکر آقای **حبیب یغمائی** مدیر مجله یغما و آقای دکتر **علی‌سعادت** می‌باشند که شرح حال آنان درصفحات آینده این تالیف بیان خواهد شد.

دبستان دیگری نیز در همان اوان بهمت **آقای سید ابوالفضل ضیائی شریعت پناهی سمنانی** بنام **دبستان منوچهری** در دامغان تأسیس گردید که تا کنون باقی است.

لیکن در عصر نوین پهلوی بموازات ترقیات روزافزونی که در همهٔ شئون اجتماعی ایران‌پدیدآمد، نسبت بتوسعه وبسط فرهنگ درشهرستانها نیز اقدام گردیدوشهرستان‌دامغان بمرور دارای‌دبستانها و دبیرستانهای‌زیادی گردید، بطوریکه‌درحال حاضر باحومه‌شهر دارای **۶۴** باب دبستان و **۳** باب دبیرستان میباشد و در دبستانهای مذکور **۵۳۲۳** نفر وددبیرستان های آن **۷۰۶** نفر دانش آموز پسر ودختر مشغول تحصیل میباشند و در حدود **۲۰۴** نفر آموزگار و دبیر درآموزشگاههای دامغان بتدریس‌میپردازند، رئیس‌فرهنگ این شهرستان درحال حاضر **آقای‌حسن طاهری‌سمنانی** است.

بخش حومه دامغان

بخش حومه دامغان ـ از سه دهستان بنام **حومه . رودبار . دامنکوه** تشکیل شده‌است.

دهستان‌رودبار درقسمت شمال و منطقه‌کوهستانی است. **دهستان دامنکوه** در قسمت خاوری وکنار راه شوسه و راه‌آهن واقع میباشد. **دهستان‌حومه** در اطراف شهر مخصوصاً قسمت جنوب و جنوب خاوری واقع شده است. هوای قسمت دهستان **حومه** و **دامنکوه** معتدل وآب اکثر قراء آن ازآب معروف**چشمه‌علی** است. محصول‌عمده‌دهستان غلات و پسته و پنبه وانگورمیباشد.

این دهستان از **۳۱** آبادی بزرك وکوچك تشکیل‌شده‌است. جمعیت آن در حدود **۱۱۴۰۰** نفر وقراء مهم‌آن بشرح زیراست:

جزن . برم . ورکیان . وامرزان . عباس‌آباد ـ بنابراین جمع قراء بخش حومه **۶۱** آبادی بزرك وکوچك و جمع سکنه آن درحدود **۲۷۸۰۰** نفراست.

برم ده از دهستان حومه **بخش حومه** شهرستان **دامغان** ۹ ك جنوب خاوری **دامغان** ۶ك ایستگاه، جلگه‌معتدل، سکنه **۱۵۰۰**. شیعه. فارسی. قنات و چشمه‌علی. محصول: غلات. پسته زیاد. پنبه.

انگور . حبوبات . شغل : زراعت و گله‌داری . از کویر نمك استخراج مینمایند . صنایع دستی زنان : کرباس بافی . دبستان وراه فرعی بشوسه . ازطریق **فیروز آباد** دارد .

جزن معروف **به‌گز** قصبه از**دهستان‌حومه** بخش حومه شهرستان‌دامغان ٤ك شمال‌خاوری‌دامغان. سر راه شوسه قدیمی **دامغان بشاهرود** جلگه معتدل . سکنه**۱۹۶۰**نفر . شیعه فارسی آب از **چشمه‌علی** محصول : غلات . پنبه . انگور . حبوبات . مختصر پسته . شغل : زراعت و گله داری . دبستان‌دارد .

ورکیان ده از **دهستان‌حومه** بخش مرکزی شهرستان دامغان ٦ك جنوب دامغان . جلگه . معتدل . سکنه **۶۱۴** . شیعه . فارسی . آب از قنات و**چشمه‌علی** . محصول : غلات . حبوبات . پسته . پنبه . انگور . شغل : زراعت و گله‌داری . مکاری . کرباس بافی . راه فرعی بدامغان و دبستان دارد . مزرعه **صفر آباد** جزء این‌ده‌است .

وامرزان ده از **دهستان‌حومه** بخش مرکزی شهرستان دامغان**۸** کیلومتری خاور دامغان ، ٣ك جنوب شوسه **دامغان بشاهرود** . جلگه . معتدل.سکنه**۸۰۰**.شیعه، فارسی. قنات و چشمه‌محلی .محصول:غلات حبوبات . پسته . پنبه . انگور . شغل زراعت و گله‌داری . راه‌فرعی بشوسه دارد .

زرگرآباد ده از دهستان‌حومه بخش مرکزی شهرستان **دامغان** . ١٢ك‌جنوب دامغان . ٩ك ایستگاه . جلگه . معتدل . سکنه **۵۱۰** . شیعه . فارسی . قنات . غلات . پسته . انگور . پنبه . حبوبات . شغل زراعت و گله‌داری . کرباس بافی. ازطریق **ورکیان** اتومبیل میتوان برد . مزرعه**حسینیه** جزء این ده‌است . ازکویر نمك‌استخراج مینمایند .

مایان ده از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان **دامغان** ٦ك جنوب شوسه دامغان بشاهرود . جلگه . معتدل . سکنه **۹۵۰** . شیعه . فارسی . آب از **چشمه‌علی** . غلات . پسته . پنبه . انگور . شغل زراعت و گله داری . کرباس بافی . راه فرعی آن در کیلو متر ٤ از شوسه منشعب و دبستان دارد ،

دهستان رودبار نام یکی ازدهستانهای **بخش‌حومه** شهرستان **دامغان** است . این دهستان در قسمت شمال دامغان و منطقه‌کوهستانی‌است . هوای آن سردسیر . آب از چشمه‌سارها . محصول عمده‌آن غلات . لبنیات . سیب‌زمینی ومیوه‌جات‌است .

این‌دهستان از **۹ آبادی** بزرگ وکوچك تشکیل‌شده . جمعیت آن درحدود**۶۹۰۰** نفر .مرکزدهستان **قصبه‌قلعه** وقراء مهم‌آن بشرح زیراست :

قراء **چهارده . تویه . کلاته** .

راه فرعی از دامغان باین دهستان وجود دارد که غیراززمستان مواقع بارندگی،قابل عبور اتومبیل میباشد

زمستان اکثرسکنه برای‌تأمین‌معاش‌وتعلیف‌اغنام واحشام‌خود حدود **مازندران**رفته و بهار مراجعت مینمایند.

قلعه قصبه مرکز **دهستان رودبار** بخش حومه شهرستان دامغان۴۸ك شمال باختری دامغان. کوهستانی. سردسیر. خوش آب و هوا. سکنه **۱۴۶۰**. شیعه. فارسی و مازندرانی. چشمه. غلات. لبنیات سیب زمینی. چغندر. میوه‌جات. شغل زراعت. گله‌داری. صنایع دستی. پارچه پشمی وکرباس‌بافی. زمستان اکثراهالی‌جهت تامین معاش وتعلیف‌احشام به حدودمازندران رفته بهارمراجعت مینمایند. راه فرعی شوسه و دبستان. پاسگاه‌نگهبانی ودرحدود ۳۰ باب دکان دارد.

ورزن ده از دهستان **رودبار** بخش حومه شهرستان دامغان ۴۸ ك شمال باختری دامغان. کوهستانی. سردسیر. خوش آب‌وهوا. سکنه **۱۰۰۰** نفر. شیعه، فارسی‌ومازندرانی.

چشمه‌سار. غلات. میوه‌جات. سیب‌زمینی. چغندر. لبنیات. شغل زراعت - گله‌داری زمستان جهت‌تامین‌معاش و تعلیف‌احشام اکثر حدود **مازندران** رفته بهارمراجعت‌مینمایند راه فرعی شوسه بدامغان دارد.

کلاته قصبه دهستان **رودبار** بخش حومه شهرستان **دامغان** ۳۶ك شمال باختری دامغان. کوهستانی. سردسیر. سکنه **۱۷۳۰** نفر. شیعه فارسی. چشمه‌سار. غلات. لبنیات. گردو و میوه جات. شغل زراعت. مکاری. گله داری. زمستان اکثر برای تامین معاش به مازندران رفته بهار مراجعت مینمایند. در حدود ۲۰ باب دکان و راه فرعی اتومبیل‌رو به **دامغان** دارد،

آهوانو ده از دهستان **رودبار** بخش حومه شهرستان دامغان ۱۸ك شمال باختری دامغان. کوهستانی. سردسیر. سکنه **۵۰۰** شیعه. فارسی آب از **چشمه علی**. محصول: غلات. گردو. میوه جات. لبنیات. شغل: زراعت. گله داری. راه فرعی اتومبیل رو. مزرعه **بابا حافظ** جزء این ده‌است.

دهستان دامنکوه نام یکی از دهستانهای سه‌گانه **بخش حومه** شهرستان دامغانست این دهستان در قسمت خاوری دامغان بین راه شوسه و راه آهن دامغان **بشاهرود** در جلگه‌واقع. هوای آن معتدل. تابستان گرم. آب اکثر قراء آن از قنوات محصول عمده آن پسته، پنبه. انگور. مختصر میوه‌جات دیگر است، این‌دهستان از**۲۱ آبادی** بزرك وکوچك تشکیل شده، جمعیت‌آن در حدود **۹۵۰۰** نفر ومرکزدهستان **قصبه‌مهماندوست**. وقراء مهم‌آن بشرح زیراست:

کلاته‌ملا زرین آباد. مؤمن آباد. امام آباد. نعیم آباد و طرزه.

مهماندوست قصبه مرکز دهستان **دامنکوه** بخش حومه شهرستان دامغان **۲۱** کیلومتری خاور دامغان . کنار شوسه دامغان بشاهرود . جلگه . هوا معتدل . سکنه **۱۳۷۰** نفر . شیعه . فارسی . آب از چشمه معروف به **سرخان** که در **۱۲** کیلومتری شمال آبادی واقع است . محصول عمده غلات . حبوبات . پنبه . پسته . انگور و میوه‌جات دیگر . شغل : زراعت و گله‌داری . صنایع دستی زنان . کرباس بافی ، ۵ باب دکان . یك گاراژ . چند قهوه‌خانه . پاسگاه‌نگهبانی دارد . از ابنیه قدیمه **برج معصومزاده** قصبه است که تاریخ بنای‌آن **۴۹۰** هجری‌است .

حداده ده از دهستان **دامنکوه** بخش حومه شهرستان دامغان **۴۲** ك‌خاور دامغان **۳ ك** جنوب شوسه دامغان بشاهرود . جلگه معتدل ، سکنه **۹۸۰** نفر . شیعه . فارسی . آب ازقنات . محصول : غلات . پنبه . پسته . حبوبات . شغل : زراعت و گـله داری . صنایع دستی زنان . کـرباس بافی . راه فرعی دارد .

طرزه ده از دهستان **دامنکوه** بخش حومه شهرستان دامغان **۴۲ك** شمال خاوری دامغان **۲۴** ك شمال شوسه دامغان بشاهرود . کوهستانی . سردسیر . سکنه **۷۵۰** . شیعه . فارسی . آب از قنات . محصول : غلات . حبوبات . لبنیات . مختصرمیوه‌جات . شغل : زراعت وگله‌داری و عده‌ای برای تامین‌معاش‌زمستان **بمازندران** میروند. صنایع دستی‌زنان کرباس‌بافی. ازطریق **مهماندوست** و **بق** اتومبیل میتوان برد .

مؤمن‌آباد ده از دهستان **دامنکوه** بخش حومه شهرستان دامغان **۳۶ك** خاور دامغان **۱ ك** جنوب شوسه دامغان بشاهرود جلگه . معتدل . سکنه **۵۸۰** . شیعه . فارسی . آب از قنات . محصول : غلات ، پنبه . حبوبات . پسته زیاد . شغل ، زراعت . گله داری . و عده ای در طهران بشغل حمامی اشتغال دارند ، دبستان و راه فرعی دارد . مزرعه **حسین‌آباد** و **حاجی‌آباد** جزء این ده است .

گلاته ملا ده از دهستان **دامنکوه** بخش حومه شهرستان دامغان **۴۲ك** خاور دامغان **۱ك** جنوب شوسه دامغان بشاهرود جلگه . معتدل . سکنه **۱۲۰۰** نفر . شیعه . فارسی . آب ازقنات . محصول: غلات. پنبه پسته . انگور . میوه جات . مویز آن بخوبی معروف است . شغل زراعت . گله داری . عده‌ای در طهران بشغل حمامی اشتغال دارند . دبستان وراه فرعی بشوسه دارد .

حسین‌آباد معروف به **حسین‌آبادحاجی‌علینقی** . ده از دهستان **دامنکوه** بخش حومه‌شهرستان دامغان ۱۲ك خاور دامغان ۲ك شوسه‌**دامغان بشاهرود** . جلگه . معتدل . سکنه **۶۰۰ نفر** . شیعه . فارسی . آب‌ازقنات . غلات . پسته. میوه‌جات . پنبه . انگور .شغل: زراعت . راه فرعی دارد.

زرین آباد ده از دهستان **دامنکوه** بخش حومه شهرستان دامغان ۱۹ك خاور دامغان ۳ك جنوب شوسه دامغان بشاهرود . جلگه . معتدل . سکنه **۷۲۰** . شیعه . فارسی . آب از قنات . محصول : غلات . حبوبات پنبه . انگور . شغل : زراعت و گله‌داری . صنایع‌دستی‌زنان کرباس بافی . راه‌فرعی بشوسه دارد . **ایستگاه زرین** در ۳ کیلومتری آبادی‌است .

نعیم آباد ده از دهستان **دامنکوه** بخش حومه شهرستان دامغان ۲۷ك خاور دامغان . کنـار شوسه دامغان بشاهرود . جلگه . معتدل . سکنه **۶۹۰** . شیعه. فارسی . آب ازقنات . محصول : غلات . پسته‌زیاد حبوبات. پنبه . انگور. شغل زراعت . گله‌داری . صنایع دستی زنان کرباس بافی. عده‌ای ازمردان در**طهران** بشغل‌حمامی اشتغال‌دارند .

امام آباد ده از دهستان **دامنکوه** بخش حومه شهرستان دامغان ۱۸ك خاور دامغان ۲ك جنوب شوسه‌کنار راه‌آهن . جلـگه . معتدل . سکنه **۶۰۰** . فارسی . شیعه . آب ازقنات . محصول : غـلات . پسته . پنبه . انگور . حبوبات . شغل زراعت وگله‌داری . صنایع‌دستی‌زنان کرباس بافی . دبستان دارد . از **مهماندوست** اتومبیل میتوان برد .

نام دیگر دهکده‌های **بخش حومه دامغان** بشرح زیر است:

اقبالیه ، امامزاده‌جعفر ، اسماعیل‌آباد ، بافرآباد ، جعفرآباد ، حاجی آباد حیدر آباد ،حسین‌آباد،سعیدآباد، شمس‌آباد ،شامان ، علی‌آباد ، عبیر آباد ، عبدیا ، عباس‌آباد، غنی‌آباد، فیروزآباد، قلعه‌نو، قلعه آقابابا ،محمدآباد . هنرآباد، نریشم، ابوالبق ، بق ، باباولی ، جعفرآباددولاب ، طاق ، عشرت‌آباد، عبدالله آباد، قادر آباد ، مرگ‌دری ، مراد آباد ،آستانه، تویه رودبار، زردوان ، منصورکوه ، نمکه

بخش صید آباد نام یکی از بخشهای شهرستان **دامغان** است ، **این بخش** درقسمت باختری دامغان واقع وازسه دهستان تشکیل یافته . دهستان **تویه دروار** که در قسمت‌شمال بخش‌وکوهستانی است .

دهستان **قهاب صرصر** درقسمت مرکزی، و **قهاب رستاق** ، درجنوب بخش‌واقع شده. جمع قراء بخش **۸۱ آبادی** بزرگ‌وکوچك وجمعیت‌آن درحدود **۲۰هزار نفر**است.

مرکز بخش **قصبه صید آباد** واقع در **۲۱** کیلومتری باختر شهر دامغان و یـك کیلومتری شوسه **دامغان بسمنان** میباشد

صید آباد قصبه مرکز **بخش صید آباد** شهرستان دامغان است، این‌قصبه در **۲۱** کیلومتری باختر دامغان **ویك** کیلومتری جنوب شوسه دامغان بسمنان واقع مختصات جغرافیائی آن بشرح زیر است:

طول ۵۴ درجه ۹ دقیقه ۱۰ ثانیه عرض ۳۶ درجه ۲ دقیقه ۳۰ ثانیه ارتفاع **۱۱۹۰** متر . موقعیت قصبه جلگه . هوا معتدل خشك . سکنه **۱۱۵۰** نفر ، زبان فارسی ، مذهب

مسلمان شیعه ، آب ازقنات مهم ، محصول‌عمده غلات ، حبوبات ، پنیر ، بادام . پسته ، انگور. شغل مردان: زراعت‌وکسب‌وگله‌داری. صنایع‌دستی زنان کرباس‌بافی ، اداره بخشداری پاسگاه ژاندارمری، دبستان‌دارد، ۵۱ باب‌دکان وزیارتگاهی بنام **امامزاده‌قاسم** دارد - مزارع **عیش آباد .اسماعیل آباد . احمدآباد** . جزء این قصبه است .

تویه دروار نام یکی از دهستانهای **بخش صید آباد** شهرستان دامغان است این دهستان در قسمت شمال باختری **صیدآباد** و باختر دامغان واقع، هوای‌آن سردسیر - منطقه‌کوهستانی ، آب ازچشمه معروف **مزرعه دشت‌بو** . محصول عمده‌لبنیات ، گردو ، غلات است . این دهستان از ۳ آبادی بنام **تویه** ، **دروار** ، **صح** تشکیل شده جمعیت آن درحدود **پنج‌هزارنفر** است .

تویه قصبهٔ مرکز دهستان **تویه‌دروار** بخش صید آباد شهرستان دامغان ۲۴ک‌شمال صیدآباد ، ۱۲ک،شمال شوسه دامغان بسمنان، کوهستانی سردسیر ، سکنه **۲۵۰۰** نفرشیعه فارسی و مازندرانی ، آب‌ازچشمه دشت بو، محصول: غلات، گردو ، لبنیات ، میوه‌جات . شغل زراعت‌وگله‌داری، مکاری . عده‌ای زمستان جهت تأمین معاش به حدود مازندران رفته بهار مراجعت مینمایند ، معدن سرب در۳ کیلومتری آبادی واقع بوسیله‌ساکنین استخراج میشود ۱۰ باب دکان ، دبستان راه فرعی بشوسه‌دارد . **مزرعه‌دشت بو** واقع در ۵ کیلومتری آبادی جزء این قصبه‌است.

دروار ده جزء **دهستان‌تویه‌دروار** بخش صید آباد شهرستان دامغان ۲۱ ك شمال باختری **صیدآباد** ۹ ك شمال شوسه دامغان‌بسمنان. کوهستانی سردسیر .سکنه **۱۷۴۵** نفر. شیعه فارسی‌مازندرانی‌آب‌از چشمه دشت‌بو، محصول : غلات، گردو ، لبنیات . میوه‌جات ، شغل: زراعت ، گله‌داری ، مکاری ، نجاری . عده‌ای در زمستان جهت تعلیف احشام و تامین معاش بمازندران رفته‌بهار مراجعت مینمایند . صنایع دستی‌زنان کرباس‌وگلیم‌بافی ، چند باب نجاری ودکاکین‌متفرقه، دبستان ، راه فرعی بشوسه دارد .

صح ده جزء دهستان **تویه‌دروار** بخش صید آباد شهرستان دامغان۱۸ ك شمال باختری **صید آباد** ٦ ك شمال شوسه دامغان بسمنان ، کوهستانی ، معتدل ، سکنه **۹۸۵** نفرشیعه فارسی ومازندرانی‌آب‌از چشمه **دشت بو** ،غلات، گردو ،لبنیات سنجدومیوه‌جات ، شغل زراعت وگله‌داری. زمستان عده‌ای ازسکنه برای تأمین معاش و تعلیف احشام بمازندران رفته بهار مراجعت‌مینمایند ، صنایع دستی گلیم وکرباس‌بافی . راه فرعی ازطریق **قوشه** و دبستان دارد .

دهستان‌قهاب صرصر نام‌یکی‌از دهستانهای**بخش صیدآباد**شهرستان‌دامغان است‌این دهستان در قسمت مرکزی بخش واقع، هوای‌آن معتدل آب قراء از قنوات ، محصول‌عمده پسته ، غلات‌وپنبه است .

این دهستان از **۳۶ آبادی** بزرگ‌وکوچك تشکیل‌شده جمعیت آن درحدود۹٦۰۰ نفر وقراء مهم‌آن بشرح زیر است :

صید آباد ، امیر آباد ، قوشه ، عمروان ، علی آباد مطلب خان

ولی آباد مطلب خان ده از دهستان **قهاب صرصر** بخش صیدآباد شهرستان **دامغان** ۸ك خاور **صید آباد** ۱ ك شمال شوسه دامغان بسمنان . جلگه . معتدل . سکنه **۷۰۰** . شیعه . فارسی . قنات . غلات .حبوبات . پسته . بادام . پنبه . انگور . صیفی. شغل : زراعت و گله‌داری . کرباس بافی . راه‌فرعی بشوسه دارد .

عمروان ده از دهستان **قهاب صرصر** . بخش صیدآباد . شهرستان‌دامغان ۲ کیلومتری جنوب باختری **صیدآباد** ۹ك جنوب شوسه دامغان‌به سمنان . جلگه . معتدل خشك . سکنه **۸۹۰** . شیعه . فارسی.قنات غلات . حبوبات . پسته . انگور . شغل : زراعت و گلـه داری . راه فرعی به شوسه و دبستان‌دارد .

قوشه ده از دهستان **قهاب صرصر** بخش صیدآباد شهرستان دامغان ۱۵ ك جنوب باختری صیدآباد ، ۳۶ کیلومتری **دامغان**سر راه شوسه دامغان بسمنان . جلگه . معتدل . سکنه **۱۰۰۰** نفر . شیعه‌فارسی آب از قنات . محصول : غلات . حبوبات . پنبه و صیفی . شغل مردان زراعت . گله و شترداری . صنایع‌دستی کرباس و گلیم بافی . پاسگاه نگهبانی . دبستان. گاراژ وقهوه‌خانه سرراه شوسه‌دارد .

فیروزآباد ده از دهستان **قهاب‌صرصر** بخش صیدآباد شهرستان**دامغان**۸ك جنوب**صیدآباد** ۵ کیلومتری جنوب شوسه دامغان بسمنان .جلگه معتدل . سکنه **۴۰۰** . شیعه . فارسی . قنات . غلات . حبوبات . پنبه . پسته . انگور . شغل: زراعت و گله‌داری . صنایع دستی زنان کرباس بافی . دبستان دارد . از دوکیلومتری خاور **قوشه** راه فرعی بآبادی منشعب میگردد .

دولت‌آباد ده از دهستان **قهاب‌صرصر** بخش صید آباد شهرستان **دامغان** ٤ کیلومتری شمال خاوری **صیدآباد** کنار راه شوسه . جلگه. معتدل خشك . سکنه**۵۳۰** شیعه . فارسی . قنات . غلات . پنبه . انگور. حبوبات . شغل : زراعت . صنایع‌دستی زنان‌کرباس بافی

امیرآباد قصبه از دهستان **قهاب‌صرصر** بخش صیدآباد شهرستان **دامغان** ۳ کیلومتری جنوب **صیدآباد** ۳ك جنوب شوسه دامغان بسمنان . جلگه . معتدل خشك . سکنه**۲۰۰۰** نفر . شیعه . فارسی . قنات غلات . پنبه . حبوبات . پسته . انگور وسایر میوه‌جات . شغل مردان زراعت و گله‌داری صنایع دستی‌زنان‌کرباس بافی.راه فرعی بشوسه. درحدود ۳۰ باب‌دکان. یك‌دبستان و پاسگاه ژاندارمری دارد . مزرعه **سلیمان‌آباد** جزء این ده است .

دهستان قهاب رستاق نام یکی از دهستانهای سه‌گانه **بخش صید آباد** شهرستان **دامغان** است . این دهستان در قسمت جنوبی بخش و جنوب راه آهن در حاشیه کویر و دریاچه نمك **دامغان** واقع گردیده . موقعیت طبیعی آن جلگه، هوا معتدل . آب کلیه قراء آن از قنوات و قرائیکه به‌کویر نمك نزدیك میباشند لب شور . محصول عمده دهستان . غلات . پسته و صیفی است . این دهستان از **۵۰** آبادی و مزرعه کوچك و بزرك تشکیل شده مرکز دهستان **صالح آباد** . جمعیت دهستان در حدود **هفت‌هزار نفر** وقراء مهم آن بشرح زیراست :

حسن آباد . صلح آباد . فرات . فخر آباد

صالح آباد ده از دهستان **قهاب رستاق** بخش صید آباد شهرستان **دامغان** ۱۵ ك جنوب **صید آباد** ۶ك **ایستگاه امروان** . جلگه . معتدل . سکنه **۵۰۰** نفر شیعه . فارسی . آب از قنات ، محصول : غلات . حبوبات پنبه . پسته . بادام . انگور . شغل مردان . زراعت و گله‌داری . صنایع دستی زنان کرباس بافی . دبستان و ٤ بـاب دکان . **ورزشگاه باستانی** دارد ، از **ایستگاه سرخده** راه فرعی دارد .

قاسم آباد ده از دهستان **قهاب رستاق** بخش صید آباد شهرستان **دامغان** ۲۰ك جنوب **صید آباد** ۱۰ك ایستگاه **امروان** . جلگه معتدل . سکنه **۵۰۰** شیعه . فارسی . آب ازقنات لب شور . محصول: غلات حبوبات . پسته . پنبه . شغل . زراعت و گله‌داری . کرباس‌بافی . ازطریق ایستگاه **سرخده** اتومبیل میتوان برد .

حسن آباد ده از دهستان **قهاب رستاق** بخش صیدآباد شهرستان **دامغان** ۲۰ ك جنوب **صیدآباد** ۱۰ك ایستگاه **امروان** . جلگه، معتدل، سکنه **۸۲۰** نفر شیعه . فارسی . آب از قنات . محصول : غلات حبوبات پنبه . پسته . انگور . صیفی . شغل : زراعت و گله داری ،صنایع دستی زنان کرباس بافی راه فرعی به ایستگاه **سرخده** دارد،مزرعه کاظم آباد و جهان آباد جزء این ده‌است .

اسامی دیگر دهکده‌های **بخش صیدآباد دامغان** بشرح زیراست :

ابراهیم آباد . اقبال آباد . بحرآباد . خورسی . خورزان . رومنان . سلطانیه . سبحان وفتح آباد . سیدآباد . شوکت آباد . شریفیه . شریف آباد . صلح آباد . علیان . علی آباد خرگوشی . عمره‌گی . علی آباد . فخرآباد . فرات . کلا . کلاته‌خان . کوشکو کبوترخان. مرحمت آباد . مجیدآباد . معصوم آباد . الله‌آباد . بخش‌آباد . حسین آباد . حاجی آباد . حجاجی . حاجی آباد رضوه . رضی آباد . شیرآشیان . عوض آباد . عبدالله آباد . قاسم آباد . قدرت آباد .

شهرستان شاهرود

شاهرود نام یکی از شهرستانهای **فرمانداریکل سمنان** حدود مشخصات آن بشرح زیر است :

از طرف شمال بخط‌الرأس اصلی سلسله‌جبال **البرز** (مقسم‌المیاه سلسله مذکور حد طبیعی بین این شهرستان وشهرستانهای **گرگان و گنبدقابوس** است)

این شهرستان در **۲۶۰** کیلومتری مغرب شهرستان **سبزوار** از استان نهم و **۷۰** کیلومتری مشرق **دامغان** و **۱۴۴** کیلومتری جنوب شهرستان **گنبدقابوس** و **۲۰۲** کیلومتری جنوب شهرستان **گرگان** واقع است

هوای شهرستان **شاهرود** به‌نسبت پستی و بلندی متغیر می باشد . بدینمعنی که هوای قسمت شمالی دهستانهای **نردین** و قراء کوهستانی **پشت‌بسطام**) سردسیر . قسمتهای مرکز (**بخش مرکزی** ، **میامی**) معتدل و قسمتهای جنوبی (دهستانهای **طرود** ، **بیارجمند** ، **خارطوران**) گرم معتدل است .

آب قسمتی از قراء کوهستانی **نردین** و **پشت‌بسطام** چشمه‌سار و بقیه از قنوات تامین میگردد . آب قسمتهای مرتفع و دامنه آن شیرین، فقط حدود کویر کمی آب شور است .

ارتفاعات سلسله‌جبال اصلی البرز درقسمت شمال شهرستان درجهت باختر بخاور ممتد . منبع اصلی رودها و قنوات شهرستان میباشد ، سلسله کوههای کم ارتفاعی در قسمت جنوبی سلسله اصلی بنظر میرسد که تقریباً موازی با آن بوده و هرقدر که بدشت کویر نزدیك شود از ارتفاع آن کاسته میشود .

بلوك و دهستانهای شهرستان درطول دره‌های بین ارتفاعات واقع ، حدود طبیعی آنها همان خط‌الرأس ارتفاعات است . ارتفاع قلل سلسله البرز در این شهرستان بشرح زیر میباشد :

قله کوه ابر ۲۶۳۰ متر قله **خوش ییلاق ۲۸۰۲** متر و قله **چناشك ۲۶۷۰** متر قسمت عمده اراضی شهرستان را کویر تشکیل میدهد .

رودخانه رودخانه مهم که دارای آب دائم باشد دراین شهرستان وجود ندارد ، فقط رودهای کوهستانی است ، که درفصل بارندگی سیلابهای زیادی از آنها جاری و عموماً بدشت کویر منتهی میشود ، ودرسایر مواقع خشکرودی بیش نیستند .

مهمترین رودخانه شهرستان **رودخانه تاش** است که سرچشمه آن دره‌های جنوبی **شاه‌کوه** گرگان است که از حدود **تاش و مجن** سرچشمه میگیرد و پس از متصل شدن بچندین رود کوهستانی دیگر در قسمت خاوری شهر **شاهرود** از زیر پل گذشته بطرف دشت کویر میرود .

درقسمتهای علیا نیز دارای آب می‌باشد، وقنات مهم شاهرود درطول آن احداث‌شده و قسمتی ازآب این رودخانه با آب قنات یکی شده آب شهر شاهرود را تأمین مینماید.

رودخانه‌های دیگر از سلسله‌جبال البرز سرچشمه میگیرند که فقط درموقع سیلاب دارای

آب بوده انتهای آنها دشت‌کویر است ، در قسمت **بخش میامی** ، **رودخانه کال شور** که از زیر **پل ابریشم** میگذرد نیز قابل توجه است

سازمان‌شهرستان = شهرستان‌شاهرود‌ازچهار بخش‌بنام **مرکزی، قلعه‌نو ، میامی، بیارجمند** تشکیل شده و خلاصه مشخصات آنها بشرح زیر است :

۱ - **بخش‌مرکزی‌دارای ۴۰** آبادی جمعیت در حدود ۱۶۵۰۰ نفر
۲ - « « **قلعه‌نو** » **۴۳** آبادی » « ۲۲۰۰۰ »
۳ - « **میامی** » **۴۴** آبادی « « ۲۳۰۰۰ »
٤ - « **بیارجمند** » **۴۰** آبادی « « ۱۰۰۰۰ »

جمع قراء و قصبات شهرستان **۱۶۸** آبادی‌بزرگ و کوچك و چندین مزرعه وجمع سکنه آن باضافه‌سکنه شهر شاهرود درحدود **۸۹۵۰۰** نفر است .

محصولات - باوجود حاصلخیزی اراضی‌شهرستان بواسطه فقدان آب‌کافی محصول مهمی برداشت نمیشود ، ولی با توجه بموقعیت طبیعی آن شهرستان با سرمایه‌گذاری مهم میتوان سدهای بزرگ و قناتهای زیادی ایجاد نمود واز اراضی مستعد آن استفاده های شایان توجهی‌برد .

فعلا محصول منطقه عبارت است از : غلات ، حبوبات ، میوه‌جات . پنبه و تنباکو. در بخش **بیارجمند** ، انگور شاهرود بخوبی و فراوانی معروف است و قسمت عمده آن بطور تازه بتهران حمل میشود .

با اینکه شهرستان شاهرود مراتع زمستانی و تابستانی بسیار زیادی برای نگاهداری احشام و اغنام دارد معهذاآنطوریکه لازم است در دام داری آن اقدامی نشده‌است .

مهمترین صادرات **شاهرود** در درجه اول خشکبار - تنباکووانگور و سیب زمینی میباشد ضمناً غلات ، لبنیات و محصولات دیگر دامی‌نیز صادرمیشود .

از **معادن** مختلفه مس و ذغال سنگ، کرومیت در حدود **فرومد** ، **ابر** ، **ده‌ملا** وجود داردکه مورد استفاده است، چنانچه اکتشافات علمی معمول شود ممکن است کانهای ذیقیمتی در این شهرستان بدست آید .

راهها - راه شوسه **طهران** به **مشهد** تقریباً از وسط این شهرستان عبورمینماید، از شهرشاهرود راه شوسه **گرگان** منشعب میگردد ، بعلاوه بواسطه مسطح بودن اراضی‌در اکثر ایام سال به قصبه‌های **بیارجمند** . **فرومد**.**جاجرم** و برخی از قراء مهم اتومبیل میتوان برد، راه‌آهن **طهران** - **خراسان** نیز ازاین شهرستان‌عبور مینماید راه‌مذکور تا شاهرود موازی ودر جنوب شوسه است، پس از **شاهرود** ازشمال شوسه و از بلوك **کلاته** عبور مینماید .

شهر شاهرود

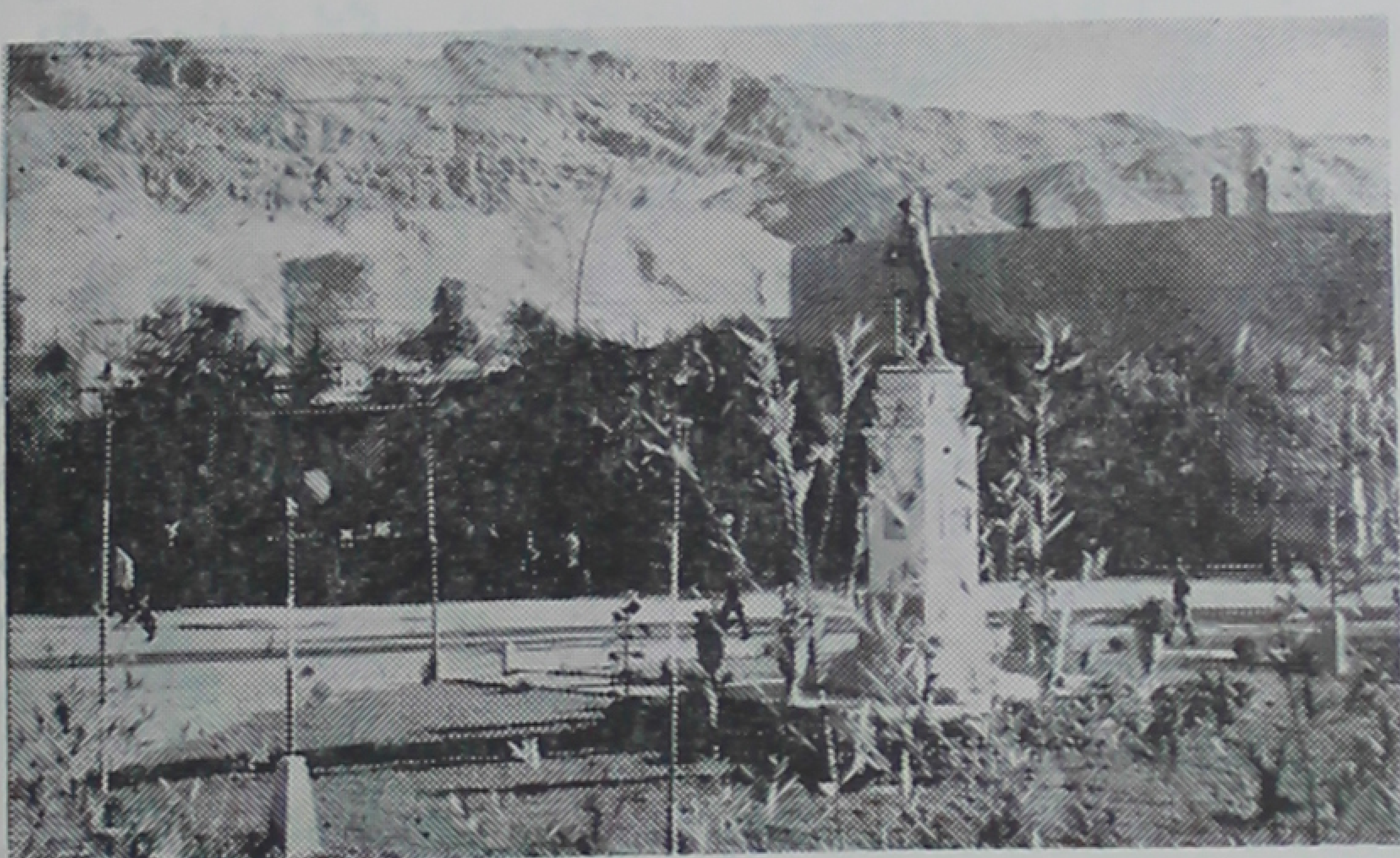
شهر شاهرود مرکز شهرستان در **۷۰** کیلومتری خاوری **دامغان** و **۲۶۰** کیلومتری باختر **سبزوار** سرراه شوسه طهران به‌خراسان واقع ، مختصات جغرافیائی مرکز شهر بشرح زیراست :

طول ۵٤ درجه ۵۸ دقیقه عرض ۳۶ درجه ۲۵ دقیقه ارتفاع **۱۳۶۰** متر وازطهران **۲۰۰** متر مرتفعتر است.

اختلاف ساعت **شاهرود** باطهران ۱٤ دقیقه و ۱۰ ثانیه‌است، طهران ۱۲ و شاهرود ۱۲ و ۱٤ دقیقه ۱۰ ثانیه، این شهر در دامنه کوه کم ارتفاعی واقع ، هوای آن سردسیر سالم است ، آب شهر از دو رشته قنات مهم بنام **جلالی وسیل** تامین میگردد . اولین چاه این این قنوات در حدود شش کیلومتری شمال شاهرود در صحرای مشهور به **جلالی** است ، علاوه از آب مذکور از رودخانه **تاش** و **مجن** که مسیر آن در قسمت شمال خاوری شهر است استفاده مینمایند. مذهب عموم مردم شاهرود شیعه اثنی عشری است

شهر شاهرود در قسمت آب از بیشتر شهرهای کشور غنی‌تر است ، باغهای میوه‌جات مختلف، شهررا از هرسو محاصره نموده قلمستانهای قسمت علیای شهر بهترین تفرجگاه جوانان شهر محسوب میگردد .

ارتفاعات مسلط بشهر منظره خاصی بدان بخشیده‌است، طول شهردر حدود **۴** کیلومتر و درمرکز شهر **فلکه‌ای** وجود دارد . ازاین فلکه چهار خیابان تقریباً بچهار جهت فرعی منشعب میشود .



تصویر فلکهٔ شاهرود

خیابان شمال خاوری بخیابان **فردوس و مشهد** موسوم بطول سه کیلومتر به پل و دوراهی **مشهدوگرگان** منتهی میگردد .

خیابان جنوب باختری، بخیابان **طهران** موسوم، بجاده **دامغان** منتهی میشود .

خیابان جنوب‌خاوری به‌ایستگاه **راه آهن** منتهی و بنام خیابان **ایستگاه** مشهوراست.

خیابان شمال باختری به قبرستان شهر منتهی و **بخیابان‌مزار** معروف است غیر از خیابانهای مذکور کوچه مستقیمی در این‌شهر وجودندارد و کوچه‌های آن روی‌اصول‌صحیحی بنا نشده است.

قلعه و محله‌های قدیمی شهر بنام **محله‌شبدری** ، **محله‌گلشن** ، **محله شریعت** ، **محله چهارسوق** ، **محله زیرعمارت** ، **محله بیدآباد** و **مزار** بین خیابان **مزار** وخیابان **طهران** واقع ومحله‌های **قلعه** و **مسجدجامع** بین‌خیابان **فردوس** و**خیابان مزار** واقعند.

محله مصلی و **بین‌النهرین** (بین دونهر **جلالی** و **اردیان**) بین **خیابان طهران** و **خیابان ایستگاه** واقع شده، قراء**قلعه‌نوروزخان** و **اردیان** درقسمت‌جنوب شهر متصل بشهر میباشند.

بازار سرپوشیده شهر موازی با **خیابان مزار** و عمودبر **خیابان فردوس** است.

چهار خیابان‌مذکور مشجر می‌باشد،ودکاکین‌و مغازه‌های شهر درطرفین‌این‌خیابان‌ها و نزدیك بفلکه است. دراین شهر درحدود **۷۰۰** باب مغازه ودکان وجود دارد. جمعیت شهر **۱۸۷۱۵** نفر است

روشنائی شهر بوسیله مولدبرق شهرداری تأمین میشود.



تصویر ساختمان جمعیت شیروخورشید سرخ‌شاهرود

ایستگاه راه‌آهن در ۵ کیلومتری انتهای خیابان ایستگاه است. محصول عمده شهرستان شاهرود. انگور وسیب زمینی و تنباکو و برگه زردآلو می‌باشد.

ادارات دولتی این شهر بیشتر درطرفین خیابان زیبای **فردوس** که درشمال شرقی شهر واقع است قرار گرفته‌اند

کارخانجات - شهرستان شاهرود در گذشته فقط دارای یك کارخانه **کبریت‌سازی** بود که در حال حاضر تعطیل است

ولی در سال ۱۳۳۷ شمسی در اثر مساعی **خانم توران تاج عضدی** شرکتی بنام **شرکت سهامی شکر** در تهران تأسیس گردید و ازهمان تاریخ نسبت به نصب کارخانه بزرگ قندسازی درشهرستان شاهرود اقدام لازم بعمل آمد. کارخانه مذکور درسال ۱۳۴۱ شمسی آماده بهره‌برداری گردید و از سال مذکور تاکنون مشغول تصفیه شکرو تهیه قند می‌باشد این کارخانه در ۷ کیلومتری جنوب شرقی شهر شاهرود واقع است ودرحال دارای **۵۵۰** نفر کارگر می‌باشد ظرفیت دستگاههای مخصوص تهیه شکر از چغندر این کارخانه روزانه در حدود ۷۵۰ تن و ظرفیت دستگاههای تصفیه شکر آن روزانه در حدود ۱۴۰ تن است.
رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل شرکت فوق الذکر **خانم توران تاج عضدی** دختر **وثوق‌الدوله** وهمسرمرحوم **یدالله عضدی** وزیرراه کابینه قوام‌السلطنه و سفیرکبیر دولت شاهنشاهی ایران و فرزندشاهزاده نصرت‌الدوله **امیر اعظم** معروف می‌باشد، با تأسیس این کارخانه گشایش قابل توجهی در وضع اقتصادی شهرستان شاهرود نمودار گشته است

بغیراز کارخانه فوق‌الذکر چنددستگاه کارخانه کوچك برگه پاك کنی و برگه خشك کنی دراین شهرستان وجود دارد که بطور فصلی ودر موقع برداشت محصول زردآلو مشغول کار میشوند. یك کارخانه مشروب‌سازی بنام **ماسیس** دراین شهر هست که شراب آن درنواحی **قومس وطهران** بخوبی وگوارائی شهرت دارد

تاریخچه فرهنگ شاهرود

مرحوم **محمد حسن‌خان صنیع‌الدوله** درکتاب **مطلع الشمس** که در زمان **ناصرالدین شاه** قاجار (**۱۳۰۳ هجری قمری**) نوشته شده است از سه باب مدرسه بشرح زیر که در شاهرود دایر بوده است نام میبرد :

۱ - **مدرسه محمد زمان‌خان قاجار** که درمیان قلعه شاهرودواقع است بطوریکه صنیع‌الدوله بیان نموده این مدرسه ۱۵ حجره داشته و محمد زمان خان مذکور موقوفه قلیلی برای مدرسه فوق‌الذکر در نظر گرفته بوده‌است

۲ - **مدرسه بید آباد** که **بهمت حاجی اسماعیل** پسر **حاجی ابراهیم شاهرودی** بنا گردیده است مدرس این مدرسه **ملاآقا کوچك میقانی** بوده است

۳ - **مدرسه بازار** این مدرسه را **حاجی اسماعیل اعمی** از اهل باغ زندان در سال ۱۲۰۶ هجری ساخته است، مدرسه‌مذکور دارای ۱۴ حجره طلبه‌نشین بوده و مدرس

آن **آقاخوندملاحسین** از اهل شاهرود و متولی آن **آقامیرزااسمعیل** ابن‌حاجی‌ملامحمد باقرابن‌حاجی‌ملاعلی‌اکبر مجتهد مرحوم بوده است

در مدارس مشروحه‌فوق اکثراً طلاب علوم‌دینیه به تحصیل اشتغال داشته وخواندن و نوشتن فارسی وصرف و نحو زبان عربی‌را مطابق رسوم متد اول آنزمان از اساتید فن میآموختند .

وضع تحصیل بهمین ترتیب در شاهرود ادامه داشت تا اینکه درسال ۱۲۹۲ هجری شمسی بسعی **شاهزاده نصرت‌الله‌خان امیراعظم** حاکم‌معروف‌ایالت‌قومس‌یکباب‌مدرسه‌بنام **مدرسه مجانی اعظمیه** تأسیس و افتتاح گردید این مدرسه چهارکلاسه بود و تعداد شاگردان آن نیز چهل‌نفر بودند

در این مدرسه بشاگردان شام ونهار ولباس نیز داده‌میشد، دانش‌آموزانی‌که از این آموزشگاه فارغ‌التحصیل می‌شدندگواهی‌نامه رسمی دریافت‌میداشتند و تحصیلات آنان‌معادل سیکل اول متوسطه حالیه بود .

دردبستان‌مذکورکارگاه‌هائی موجودبودکه‌استادانی‌مجرب در ساعاتی معین شاگردان را بکارهای دستی آشنا نموده و تعلیم میدادند ، از جمله **کارگاه نساجی** تحت نظر **جعفرخان** وکارگاه عبا بافی تحت نظر **استاد ابوالقاسم نائینی**، منسوجات‌کارگاههای مذکور دربازار شهر بقیمت خوب فروش‌میرفت

(مدرسه فوق‌الذکر بعد از ۱۶ سال فعالیت علمی‌تعطیل گردید)

در همان‌زمان‌درسال **۱۲۹۶** شمسی بهمت مرحوم **آیت‌الله شیخ‌احمدشاهرودی** و جمعی از اولیاء اطفال در شاهرود مدرسه دیگری بنام **مدرسه سعادت احمدی** تأسیس گردید، مدرسه‌مذکوردارای ۶ کلاس بود وتحت‌نظر مرحوم **میرزا عبداله خان‌گلسرخی** رئیس اداره تحدید تریاك اداره میشد .

درسال **۱۲۹۷** هجری شمسی مدرسهٔ دیگری بهمت آقای **نصرتی** بنام **مدرسه نصرتیه** یا **علویه** تأسیس گردید تعداد شاگردان این‌مدرسه ۲۰ نفر بودند .

درهمان زمان مدرسه دخترانه ای بنام **مدرسه دخترانه اشرفیه** تحت نظر **میرزا علیرضای کرمانی و بانو** تأسیس گردید .

ضمناً درسال **۱۲۹۳** شمسی‌تجار شاهرود باهتمام وراهنمائی مرحوم **حاج‌محمدحسن اخیانی** در چندحجره فوقانی کاروانسرای معروف **طومانیانس** مدرسه‌ای دایر کردندکه فقط دوکلاس داشت .

این‌مدرسه تحت‌نظر **سیدعباس تبادکانی** اداره‌میشدوقرائت‌قرآن باتجویداستادانه‌ای تدریس میگردید .

(**مرحوم منتخب‌السادات جندقی** و فرزند ایشان **استادحبیب یغمائی** مدیر **مجله‌یغما** و شاعر معاصر نیز چندی در این مدرسه بتدریس دانش‌آموزان‌اشتغال‌داشته‌اند)

مدرسه مذکور تاسال ۱۲۹۸ شمسی دائر بود، بعداً منحل گردید۱

ضمناً استاد حبیت یغمائی مدتی در مدرسه اعظمیه شاهرود نیز بتدریس دانش آموزان مشغول بوده‌اند.

بطور کلی وضع تحصیل در شهرستان شاهرود بطور اختصاصی و بنحو مذکور در فوق ادامه داشت، تا اینکه عصر نوین پهلوی آغاز گردید و در این شهرستان نیز مانند سایر شهرستانهای ایران نسبت به افتتاح دبستانها و دبیرستانهای پسرانه و دخترانه متعدد اقدامات سریعی بعمل آمد و گامهای مفیدی در راه بسط فرهنگ برداشته شد، بطوریکه در حال حاضر ۱۲ باب دبستان پسرانه و ۸ باب دبستان دخترانه و سه باب دبیرستان پسرانه و دو باب دبیرستان دخترانه درشهرستان شاهرود دایر میباشد.

تعداد نوآموزان پسر در دبستانها ۲۶۳۷ نفر و دختران ۲۱۳۲ نفر است تعداد دانش آموزان دردبیرستانهای پسران ۱۱۲۴ نفرودبیرستانهای دختران ۴۶۸ نفرمی باشد.

دبستانهای بخشها و دهکده‌های تابعه شاهرود بشرح زیراست:

بخش پشت بسطام	۲۲ باب	نوآموزان ۱۹۴۰ نفر
حومه شهر	۱۸ باب	نوآموزان ۹۹۸ نفر
بخش میامی	۲۹ باب	نوآموزان ۱۶۰۶ نفر
بخش بیارجمند	۷ باب	نوآموزان ۵۸۷ نفر

بطور کلی تعداد نوآموزان دبستانهای شهرستان شاهرود و بخشهای تابعه ۹۹۰۰ نفرمیباشند وتعداد ۳۶۵ نفر آموزگار و ۵۶ نفر دبیر در آموزشگاههای متعدد این شهرستان مشغول انجام وظیفه تدریس میباشند. رئیس فرهنگ این شهرستان در حال حاضر آقای شهابلو است.

بخش مرکزی شاهرود

بخش مرکزی شاهرود از دو دهستان بنام زیراستاق وطرود تشکیل شده است دهستان زیراستاق تاشعاع ۳۰ کیلومتری شاهرود و دهستان طرود درحدود ۱۵۰ کیلومتری جنوب باختری شاهرود واقع. جمع قراء بخش ۴۰ آبادی بزرك و کوچك وچندین مزرعه وجمعیت آن درحدود ۱۶۵۰۰ نفراست.

دهستان زیراستاق

زیراستاق نام یکی ازدهستانهای بخش مرکزی شهرستان شاهرود است، این دهستان قسمت جنوب و جنوب باختری شاهرود طرفین شوسه وراه آهن شاهرود بدامغان درجلگه واقع، هوای آنجا سردسیرمعتدل – آب کلیه قراء آن ازقنوات، محصول عمده آن غلات، میوه جات وصیفی است. این

۱– در تنظیم تاریخچه فرهنگ شاهروداز مقاله آقای محمد علی شفیعی رئیس کتابخانه فرهنگ شاهرود درج درسالنامهٔ فرهنگ آن شهرستان نیز استفاده شده‌است.

دهستان از **۳۲** آبادی بزرك و كوچك تشكیل، جمعیت آن درحدود **۱۳ هزار** نفر و قراء مهم بشرح زیراست :

دزج - باغ زندان - ده ملا - رویان - بدشت .

دزج ده مهمیست از دهستان **زیراستاق** بخش مرکزی شهرستان شاهرود ۸ك جنوب خاوری شاهرود ۳ك ایستگاه راه آهن شاهرود، جلگه - معتدل - سكنه **۱۸۰۰** شیعه فارسی آب از قنات و شاهرود و رویان محصول : غلات ، بن‌شن - پنبه ، انگور و میوه‌جات دیگر - راه مالرو و از زیر پل راه آهن راه فرعی، ودبستان دارد.

بدشت ده از دهستان **زیراستاق** بخش مرکزی شهرستان شاهرود ۷ك خاور شاهرود - یك كیلومتری جنوب شوسه شاهرود بسبزوار. دشت. معتدل. سكنه **۸۷۰** نفر شیعه - فارسی .

آب از قنات و رودخانه شاهرود، محصولات. غلات. پنبه، انواع میوه‌جات و صیفی شغل : زراعت - راه فرعی - فرودگاه طیاره نزدیك آبادیست ، دبستان دارد.

باغ زندان ده ازدهستان **زیراستاق** بخش مرکزی شاهرود ۲ك خاور شاهرود و شوسه - جلگه - معتدل ،سكنه **۱۷۰۰** نفر شیعه - فارسی - آب ازقنات و شاهرود محصول. غلات، پنبه، انواع میوه‌جات ، شغل زراعت و گله‌داری مختصر ، راه فرعی بشاهرود ودبستان دارد.

ده ملا ده جزء دهستان **زیراستاق** بخش مرکزی شهرستان شاهرود ۲۴ك جنوب باختری شاهرود ۲ك جنوب شوسه شاهرود **بدامغان** - جلگه معتدل - سكنه **۱۷۵۰** نفر شیعه - فارسی، آب ازقنات وشاهرود - محصول - غلات ، بن‌شن ، پنبه ، انواع میوه‌جات و صیفی شغل . زراعت - راه شوسه دبستان دارد .

بنای **كاروانسرای شاه عباسی** آن قدیمیست دو قهوه‌خانه سرراه شوسه دارد.

مغان ده از دهستان **زیراستاق** بخش مرکزی شهرستان شاهرود ۶ك جنوب باختری شاهرود وشوسه - جلگه معتدل سكنه **۴۰۰** نفر شیعه - فارسی، آب ازقنات محصول : غلات، پنبه، میوه‌جات - صیفی - شغل. زراعت - راه فرعی دارد .

اردیان ده جزء دهستان **زیراستاق** بخش مرکزی شهرستان شاهرود ۵ك جنوب باختری شاهرود ۳ك جنوب شوسه شاهرود **بدامغان** ، دشت - معتدل - سكنه **۲۱۰** شیعه - فارسی.

آب از قنات - محصول . غلات ، پنبه ، انواع میوه‌جات ،خربزه و هندوانه، خیار، شغل : زراعت - راه مالرو .

راهنجان ده جزء دهستان **زیراستاق** بخش مرکزی شاهرود ۲۵ك جنوب باختری شاهرود - ٤ك جنوب - شوسه شاهرود **بدامغان** - دشت - معتدل - سکنه **۵۵۰** - شیعه - فارسی آب از قنات . محصول : غلات ، پنبه، میوه‌جات و صیفی. شغل . زراعت . گله‌داری - ازطریق **ده‌ملا** بسختی اتومبیل میتوان برد .

خوریان ده از دهستان **زیراستاق** بخش مرکزی شهرستان شاهرود ۱۵ ك جنوب باختری شاهرود ۲ك جنوب شوسه شاهرود به **دامغان**- جلگه معتدل - سکنه **۴۸۰** نفر شیعه - فارسی
آب ازقنات محصول . غلات. پنبه ، میوه‌جات ، صیفی، شغل . زراعت و گله‌داری ، راه فرعی بشوسه‌دارد.

قلعه‌نوروزخان ده جزء دهستان **زیراستاق** بخش مرکزی شهرستان شاهرود ۳ك جنوب باختری شاهرود ۲ك شوسه **دامغان**. جلگه. معتدل .سکنه **۱۰۰** - شیعه - فارسی آب‌از شاهرود . محصول. غلات ، بن‌شن ، میوه‌جات ، صیفی راه‌اتومبیل‌رو .

اسامی دیگر دهکده‌های **دهستان زیراستاق** شاهرود بشرح زیراست:

رویان - اسدآباد - تال - جعفرآباد - حسین آباد ساغری - خیرآباد - زردابیه - سعدآباد - صالح آباد - علی آباد حاجی تقی خان - فرح آباد - قلعه حاجی - قلعه‌ده‌ملا - قلعه‌شوکت نظام - قلعه‌نو خالصه - کلاه آباد - کلاته‌خان مهمان‌دویه - یونس آباد .

دهستان طرود

طرود نام‌دهستانیست ازبخش مرکزی شهرستان **شاهرود**

این دهستان تقریباً در **۱۵۰** کیلومتری جنوب‌باختری **شاهرود** و **۱۰۰** کیلومتری جنوب خاوری **دامغان** درحاشیه دشت کویر واقع‌شده، هوای آن زمستان‌معتدل و تابستان گرم است آب قراء آن‌ازقنوات تأمین‌میشود . محصول‌عمده آن‌ارزن ، جو، ذرت، شلغم، ومختصر گندم‌وصیفی‌است .

قصبه طرود در روز **۲۳** بهمن‌ماه **۱۳۳۱** شمسی در اثر زلزله ویران گردید. دراین جریان‌درحدود **هزار نفر** تلف‌شدند و بهمین‌علت یك کیلومتر بالاتر از محل سابق ساختمانهای نوساز آجری توسط شیرو خورشید سرخ بنا گردید وبهمان نام **طرود** خوانده شد.

این‌دهستان از **۸** آبادی و چندین مزرعه تشکیل‌شده جمعیت آن در حدود **۳۵۰۰** نفراست .

مرکزدهستان **قریه‌طرود** میباشد، قراء مهم آن‌عبارتنداز **بیدستان وسطوه** راه بدهستان مالرو میباشد،

طرود

قصبه ، مرکز **دهستان طرود** بخش مرکزی شهرستان شاهرود **۱۰۲** کیلومتری جنوب شاهرود ، دشت کویر ، تابستان گرم ، زمستان معتدل سکنه در حدود **۲۰۰۰** نفر ، زبان فارسی . مذهب اسلام شیعه اثنی عشری .

آب از قنات مهم کمی لب شور ، محصول : جو، ارزن ، مختصر گندم ، پنبه ، شلغم، خربزه ، هندوانه ، شغل : زراعت وگله داری، راه مالرو۔ مزارع **چشمه سفید ـ تنک قلی ـ مهابیا ـ سعدا ـ شش بالا وسط و پائین۔ صحن ـ گرگاب ـ انجیرود ـ مرزه ـ دله ـ چاه موش (مسی) درویش ـ سالاران ـ علیخان ـ قنوره ـ اورگاه ـ بجار آباد ـ دره دائی** جزء قصبه **طرود** است . دبستان دارد.

اسامی دیگر واحه ها ودهکده های **دهستان طرود** بشرح زیراست:

بیدستان ـ حسین آباد ـ حسینیان ـ رشم ـ سطوه ـ کوه زر ـ معلمان

بخش قلعه نوخرقان

قلعه نوخرقان نام یکی از **بخشهای** چهارگانه شهرستان **شاهرود** است.

حدود بخش بشرح زیراست:

ازشمال بخط الرأس اصلی سلسله **جبال البرز** از خاور به **بخش میامی** ، ازجنوب وباختر به **بخش مرکزی** ، این بخش ازیك **دهستان** بنام **پشت بسطام** تشکیل شده تعداد قراء آن **۴۱** آبادی بزرك و کوچك و جمعیت آن درحدود **۲۲ هزار** نفر ومرکز بخش **قصبه قلعه نوخرقان** است.

قلعه نوخرقان

قصبه مرکز بخش **قلعه نوخرقان پشت بسطام** شهرستان شاهرود است، این قصبه در **۲۴** کیلومتری شمال خاوری شاهرود و **۲** کیلومتری باختر شوسه شاهرود **بگرگان** واقع مختصات جغرافیائی آن بشرح زیر است:

طول ۵۵ درجه و ۵ دقیقه عرض ۳۶ درجه ۷ دقیقه ۱۵ ثانیه جمعیت آن در حدود **سه هزار** نفر ، زبان فارسی ، مذهب مسلمان شیعه، آب از قنات ورود خانه **قطری** محصول : غلات ، بن شن ، میوه جات ، لبنیات ، شغل: زراعت و گله داری راه فرعی از شوسه دارد، از ادارات دولتی ، بخشداری، دسته نگهبانی ،فرهنك،شعبه تلفن ودبستان دارد، این قصبه محل تولد ومدفن **شیخ ابوالحسن خرقانی** است.

پشت بسطام

نام یکی از دهستانهای **بخش قلعه نو** شهرستان **شاهرود** است.

این دهستان درقسمت شمال خاوری **شاهرود** واقع. راه شوسه **شاهرود بگرگان**

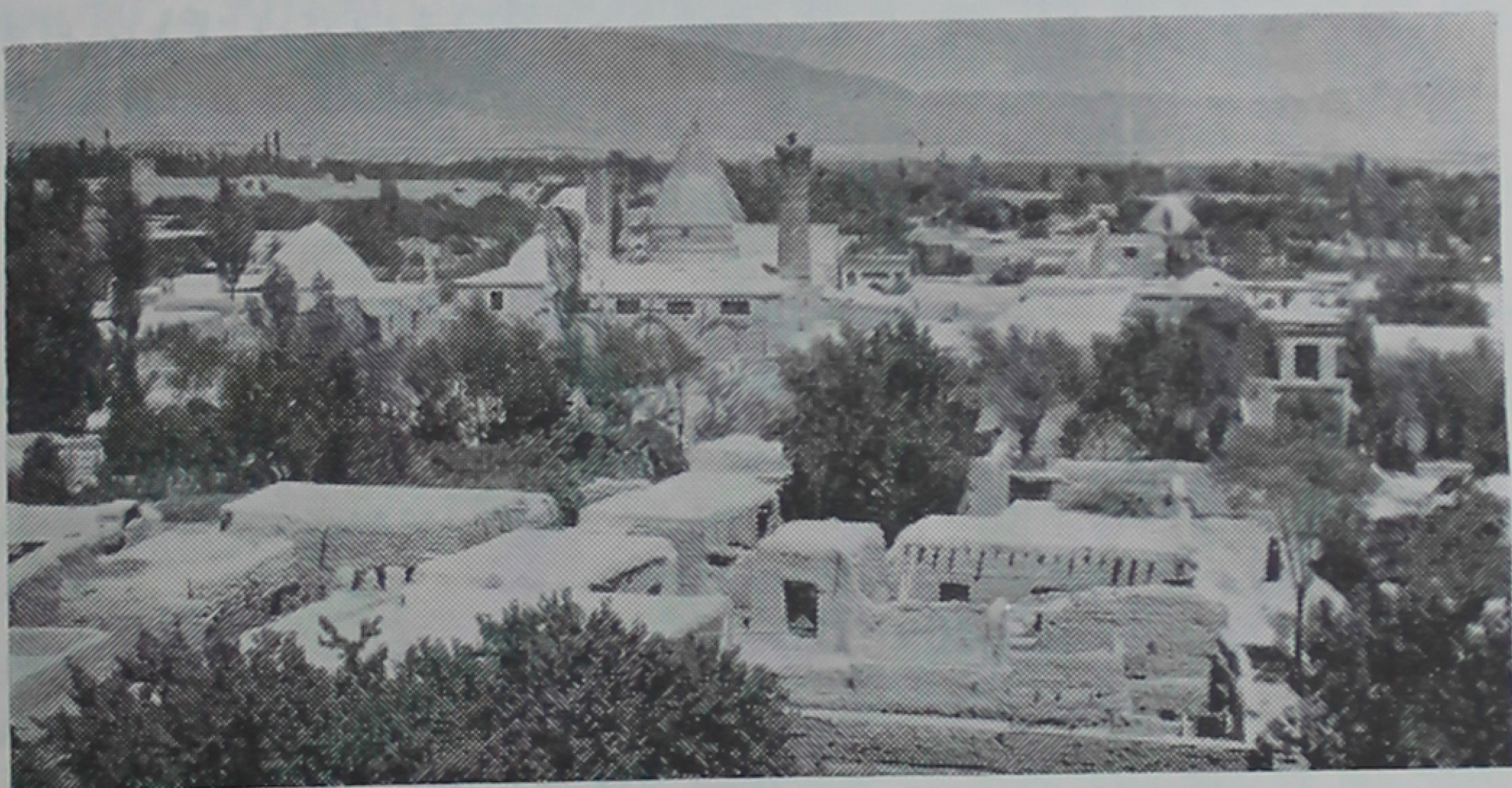
تقریبا از وسط این دهستان میگذرد . قسمت عمده قراء دهستان طرفین شوسه واقع، برخی از قراء کوهستانی آن در دره‌های سلسله جبال البرز که درشمال دهستان استواقع‌شده‌اند. هوای قراء کوهستانی آن مانند **ابر- ابرسج- مجن** سردسیر وقراء جلگه آن معتدل است. آب قراء جلگه ازقنوات و قراء کوهستانی ازچشمه‌سار تأمین. محصول‌عمده دهستان، غلات حبوبات ، میوه‌جات، ولبنیات است،

این دهستان از **۳۶** آبادی بزرك وکوچك تشکیل‌شده ، جمعیت آن درحدود **۲۲** هزار نفراست .

مرکز دهستان، قصبه بسطام ومرکز بخش، **قصبه‌قلعه‌نو** مشهور به **قلعه نوخرقان** میباشد، قراءمهم عبارتنداز **بسطام- مجن-میغان-ابر-ابرسج- گرمن.**

بسطام

قصبه مرکز دهستان **پشت‌بسطام** بخش قلعه نو شهرستان **شاهرود**، این‌قصبه در **۶** کیلومتری شمال شرق شاهرود و **۱۸** کیلومتری جنوب **قلعه نو** سر راه شوسه شاهرود **بگرگان** واقع ، وازقراء بسیارقدیمی کشوراست که درگذشته اهمیت بسیار داشته و در فتنه مغول ویران شده‌است، از آثار قدیم بنای‌مدفن **بایزیدبسطامی** وبقعه **امامزاده‌محمد** و چند ساختمان وبرج مربوط بقرون **پنج‌وشش‌وهفتم** هجری از **سلجوقیان** باقی است که شرح آن درفصل بناهای تاریخی‌این تالیف خواهدآمد. فعلا درحدود **چهار هزار** سکنه دارد .



دورنمای‌قریهٔ بسطام

زبان مادری سکنه فارسی ، مذهب مسلمان شیعه‌است، آب قصبه از قنات وچشمه‌تامین میشود و محصول عمده آن غلات، حبوبات ، میوه‌جات، لبنیات ، است . شعبه کلانتری ـ دفترپست ـ دبستان‌دارد.

مجن قصبه جزء دهستان **پشت بسطام** بخش **قلعه نو** شهرستان شاهرود ، ۴۲ك باختر قلعه‌نو ـ کوهستانی سردسیر، خوش‌آب و هوا، سکنه **۳۴۰۰** نفر شیعه ـ فارسی ـ آب ازقنات وچشمه‌سار ـ محصول : غلات، بن‌شن ـ میوه‌جات ـ لبنیات ـ شغل: زراعت‌وگله داری ومکاری ـ راه‌مالرو ـ پاسگاه نگهبانی ـ دبستان‌دارد، تابستان ازحدود **گرگان** برای استفاده از هوای ییلاقی وتعلیف احشام عده‌ای باین دهستان میآیند.

قهج بالا ده از دهستان **پشت بسطام** بخش قلعه‌نو شهرستان شاهرود **۱۰** کیلو متری جنوب‌خاوری **قلعه نو** ـ ۲ کیلومتری خاور شوسه شاهرود **بگرگان** ـ جلگه ـ معتدل سکنه **۶۵۰** ـ شیعه ـ فارسی آب از قنات ـ محصول: غلات ـ بن‌شن ـ لبنیات ـ شغل: زراعت‌وگله‌داری ـ راه‌فرعی بشوسه‌دارد.

میغان ده بزرگی است از دهستان **پشت بسطام** بخش **قلعه‌نو** شهرستان **شاهرود** . **۶**ك جنوب قلعه‌نو ـ **۶**ك شوسه شاهرود . جلگه معتدل ، سکنه **۲۱۰۰** نفر. شیعه .فارسی ،آب از قنات و چشمه سار محصول : غلات ، بن‌شن ، لبنیات . شغل : زراعت وگله‌داری ، مکاری ، راه‌فرعی‌دارد .

ابر ده جزء دهستان **پشت بسطام** بخش **قلعه‌نو** شهرستان شاهرود **۸** کیلو متری شمال قلعه **نو** ۶ ك باختر شوسه شاهرود **بگرگان** ، کوهستانی ، سردسیر ، سکنه **۱۱۵۰** ، شیعه فارسی ، ترکی.آب از قنات و چشمه سار . محصول : غلات ، بن‌شن ، میوه‌جات ، لبنیات . شغل : زراعت ، گله‌داری ، مکاری ، راه فرعی بشوسه : دبستان و معدن **ذغال سنك** دارد که استخراج میشود .

ابرسج ده از دهستان **پشت بسطام** ، بخش **قلعه‌نو** شهرستان شاهرود **۱۸** ك باختر قلعه نو ، **۲۰**ك باختر شوسه شاهرود **بگرگان** ، کوهستانی، سردسیر، سکنه **۱۱۳۰** نفر، شیعه، فارسی‌آب‌ازچشمه‌سار وقنات، محصول: غلات، بن‌شن ، میوه‌جات . شغل ، زراعت ، گله داری ، مکاری ، راه مالرو . درکوههای‌آن شکار بسیار وجود دارد .

گرمن ده از دهستان **پشت بسطام** بخش **قلعه نو** شهرستان شاهرود ۲ك جنوب قلعه نو . ۳ ك شوسه شاهرود به **گرگان** ـ جلگه ، معتدل ، سکنه **۹۰۰** ، شیعه ، فارسی آب از قنات . محصول:غلات بن‌شن ، لبنیات. شغل : زراعت وگله‌داری ، مکاری، راه فرعی‌دارد .

قلعه آقاعبدالله ده از دهستان **پشت بسطام** بخش قلعه‌نو شهرستان شاهرود **۴** ك جنوب **قلعه‌نو** ، **۳**ك شوسه شاهرود **بگرگان** . جلگه ، معتدل ، سکنه **۵۰۰** شیعه ، فارسی . آب از قنات محصول : غلات ، بن‌شن تنباکو ، بادام ـ شغل : زراعت وگله‌داری ، راه‌فرعی بشوسه‌دارد .

میان آباد ده جزء دهستان **پشت بسطام** قلعه نو شهرستان شاهرود ۱۶ک جنوب خاوری **قلعه نو ۳ ک** شوسه شاهرود **بگرگان** ، جلگه ، معتدل سکنه **۱۵۱** نفرشیعه ،فارسی آب ازقنات محصول : غلات، بن‌شن ، پنبه ، لبنیات ، شغل : زراعت وگله‌داری ، راه فرعی‌دارد . مزارع **گل گنبد**، **زرگل** ، **سفیدان** ، **غاغستان** جزء این ده‌است .

چهارطاق ده از دهستان **پشت بسطام** بخش **قلعه نو** شهرستان شاهرود ۶ ک جنوب قلعه‌نو ۲ ک باختر شوسه شاهرود بگرگان دشت ، معتدل ، سکنه **۴۶۰** . شیعه ، فارسی آب از قنات. محصول : غلات، بن‌شن میوه جات ، لبنیات . شغل : زراعت ، گله‌داری ، مکاری ، راه فرعی بشوسه دارد ، این ده از دو محل بالا و پائین تشکیل شده ، یکی به **چهارطاق سیدآباد** مشهور، سکنه‌آن در حدود **۲۸۰** نفر ، دیگری به **چهار طاق آقا بزرگ** معروف و سکنه آن **۴۳۰** نفراست .

نگارمن ده جزء دهستان **پشت بسطام** بخش **قلعه نو** شهرستان **شاهرود** **۲۴ک** جنوب باختری قلعه‌نو **۱۶ ک** شوسه شاهرود ـ کوهستانی ، سردسیر ، سکنه **۱۹۰** نفرشیعه. فارسی. آب از چشمه‌سار،محصول غلات ، بن شن ، لبنیات ، شغل : زراعت و گله داری ، راه مال رو و اتومبیل نیز میتوان برد .

اسامی دیگر دهکده‌های دهستان **پشت بسطام** از **بخش قلعه نوخرقان** شاهرود بشرح زیراست:

امیریه، اعظم‌آباد ، پرو ، تقی آباد ، حسین آباد ، دولت آباد ، دهنه کلات ، ده خیر ، زرگر، شریف آباد ، علی کاهی ، علی آباد ، قطری ، قلعه عبدالله ، قهج پائین ، قلعه‌محمد آقا ، قلعه میرزا محمد علی ، قاسم آباد اسماعیل خان ، قاسم آباد خانلر ، قاسم آباد میرهاشم ، قادر آباد ، نمدمال ، کلامو ، گنده پلی ، گرجی گرگان ، مجید آباد.

بخش میامی

میامی نام یکی‌از **بخشهای‌چهارگانه**شهرستان **شاهرود**است،این بخش درخاور شهرستان واقع، قسمت شمالی آن کوهستانی وقسمت‌جنوب‌آن دشت‌است. بهمین‌نسبت هوای قسمت مرتفع بخش سردوقسمت جنوبی‌معتدل میباشد.

راه شوسه**شاهرود بمشهد** از وسط این‌بخش عبورمینماید، مرکز بخش**قصبه‌میامی** واقع در ۶۰ کیلومتری خاور شاهرود سرراه‌شوسه‌است.

این‌بخش از **سه‌دهستان: مرکزی ـ فرومد ـ نردین** تشکیل میگردد. دهستان **نردین** درقسمت شمال خاور وقسمت **مرکزی** حوالی**میامی** واقع است. **فرومد** در شمال خاور وقسمت **مرکزی** حوالی**میامی** واقع است.

جمع‌قراء بخش **۴۴**آبادی بزرك وکوچك و جمعیت‌آن درحدود **۲۳** هزارنفراست.

دهستان مرکزی از ٤ بلوك بنام بلوك **کلاته - اربعه- سرحدات-مرکزی** تشکیل شده .

کلاته درقسمت شمال خاوری **میامی** واقع ودارای **۱۳** آبادی است. **اربعه** ازچهار آبادی تشکیل شده و در شمال باختری **میامی** واقعست ، **سرحدات** در جنوب باختری **میامی** واقع شده دارای **۵** آبادی است .جمع قراء دهستان مرکزی **۲۵** آبادی وجمعیت آن درحدود **۱۲** هزار نفر قراء مهم آن بشرح زیراست:

در بلوك كلاته _ **ری آباد- کوهان- بکران - ابراهیم آباد -** دربلوك اربعه **کلاته‌خیج- خیج- مزج- جیلان -** در بلوك سرحدات **- جودانه- اسرائیل - محمدآباد - ارمیان** در قسمت مرکزی **میامی**.

میامی

قصبه مرکز بخش میامی شهرستان **شاهرود** مختصات جغرافیائی آن بشرح زیراست:

طول ٥٥ درجه ٤٠دقیقه، عرض ٣٦درجه ٢٥ دقیقه.

این قصبه در **۹۰** کیلومتری خاور شاهرود سرراه شوسه شاهرود **بمشهد** واقع هوای آن معتدل‌است.

قصبه دارای **دوهزارنفر** سکنه است ، زبان فارسی- مذهب مسلمان شیعه _ در این قصبه‌در حدود **۲۰** باب دکان دوگاراژ پنج **کاروانسرا** وجود دارد، ازادارات‌دولتی‌بخشداری آمار، فرهنگ ، بهداری وپاسگاه ژاندارمری دارد. آب این قصبه ازیك رشته‌قنات،محصول آن غلات ومیوه‌جات است،صنایع دستی زنان بافتن کرباس و قدیفه‌است. دبستان دارد . **کاروانسرای شاه عباسی** آنجا ازآثار قدیمه میباشد .

چون شرح مختصات جغرافیائی **میامی** در اینجا بیان شد، بی مناسبت نمیداند واقعه بسیار شیرین ادبی راکه دراین قصبه اتفاق افتاده و نقل آن خالی از لطف نیست بازگو نماید .

گویند **ابوالحسن میرزاحیرت**، **(شیخ الرئیس)** درحین مسافرت از راه **مشهد** به **طهران** در موقع عبور ازقصبه **میامی** در دشت باصفائی خارج از دهکده مذکور بزمی میآراید وطبق عادت معمول شاعرانه باتفاق همراهان خود به باده گساری‌میپردازد.

اتفاقاً درقصبه **میامی** زاهدی اقامت داشته‌که به شیخ الرئیس ارادت میورزیده است چون‌ازآمدن **شیخ‌الرئیس** مطلع‌میشود نامه‌ای توسط یکی‌ازمریدان خودبرای او مینویسدو بعدازبیان‌تعارفات‌معمولی‌تقاضای‌وقت‌ملاقات‌برای‌عرض‌ارادت‌ازحضور **شیخ‌الرئیس** مینماید.

وقتیکه قاصد نامه شیخ وزاهد ده را به‌حیرت میدهد نامبرده بعداز قرائت‌نامه‌مذکور ارتجالا رباعی ذیل‌را سروده ودرجواب‌نامه شیخ برایش میفرستد :

تا خیمه بصحرای میامی زده‌ایم — **با بربط ونی‌رطل پیاپی‌زده‌ایم**
ای‌شیخ مدەزحمت‌خود،خجلت‌ما — **در خیمه ما میا، میا،می‌زده‌ایم**

وقتیکه **شیخ دهکده** رباعی‌فوق رامیخواند از ملاقات با **ابوالحسن‌میرزاحیرت** خودداری می‌نماید و شاعر نیزباخیال راحت به‌مسافرت خود ادامه میدهد.

مزج

ده جزء **بلوك اربعه** . دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان **شاهرود** ۳٤ك شمال باختری میامی ۲۱ك شمال شوسه شاهرود به **سبزوار** ـ جلگهٔ معتدل ـ سکنه **۱۱۵۰** نفر ـ شیعه ـ فارسی آب ازقنات محصول: غلات ، پنبه ، بادام، انگور ، شغل. زراعت وگله داری ، کرباس بافی ـ راه مالرو دبستان دارد.

خیج

ده جزء **بلوك اربعه** دهستان مرکزی بخش میامی شهرستان شاهرود ٤۲ ك شمال باختری **میامی** ۲۰ك شمال **راه آهن خراسان** کوهستانی ـ سرد سیر ـ سکنه **۱۱۶۰** نفر ـ شیعه ، فارسی آب از قنات. محصول: غلات ، انگور، لبنیات ، شغل: زراعت، کرباس بافی ـ راه مالرو.

ارمیان

ده جزء **بلوك سرحدات** دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان شاهرود **۲۳**ك جنوب باختری **میامی ـ ۹**ك جنوب شوسه **شاهرود** به **خراسان** ـ کوهستانی ـ معتدل ـ سکنه **۴۵۰** ـ شیعه، فارسی، آب از قنـات و از آب **اسرائیل** ـ محصول: غلات، میوه جات ، شغل : زراعت و گلـه داری، کرباس بافی، راه مالرو.

کلاته خیج

قصبه جزء **بلوك اربعه** دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان شاهرود **۴۰** ك شمال باختری میامی **۱۸** ك راه آهن خراسان، کوهستانی، معتدل، سکنه **۲۱۰۰**، شیعه، فارسی، آب از قنات مهم محصول: غلات، میوه جات، لبنیات، شغل: زراعت و گله داری، کرباس بافی، دبستان و راه فرعی دارد .

گوهان

ده جزء **بلوك کلاته** دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان شاهرود، **۲۵**ك شمال خاوری میامی **۲**ك شمال **راه آهن خراسان** جلگه، معتدل، سکنه **۶۵۰** شیعه، فارسی، قنات، محصول : غلات ، لبنیات، شغل: زراعت، کرباس بافی، راه مالرو.

جیلان

ده جزء **بلوك اربعه** دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان شاهرود. **۲۸**ك شمال باختری **میامی ۱۴**ك شمال **راه آهن** ، جلگه، معتدل ، سکنه **۸۹۰** شیعه، فارسی، آب ازقنات کهن شور محصول: غلات، میوه جات، پنبه، لبنیات، شغل: زراعت، گله داری، کرباس بافی، راه مالرو **مزرعه سروخی** که ۱۰ نفر سکنه دارد جزء این ده میباشد.

محمدآباد

ده از **بلوك سرحدات** دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان شاهرود **۱۲** ك جنوب باختری میامی **۴**ك جنوب شوسه **شاهرود** به **خراسان**، کوهستانی .معتدل. سکنه **۵۷۰** .شیعه، فارسی، آب از قنات، محصول: غلات، میوه جات، بن شن، لبنیات. شغل: زراعت و گله داری . کرباس بافی راه مالرو

اسرائیل ده **ازبلوك سرحدات** دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان شاهرود. **۱۸** کیلومترجنوب باختری میامی **۶** کیلومترجنوب شوسه **شاهرود** به **سبزوار** کوهستانی. معتدل. سکنه **۴۷۰** شیعه.فارسی .آب‌ازقنات مهم. محصول:غلات. میوه‌جات . شغل زراعت. گله‌داری. کرباس‌بافی.راه مالرو

جودانه ده‌جزء **بلوك سرحدات** دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان **شاهرود** . **۱۳ك** جنوب باختر **میامی ۴ك** جنوب‌شوسه **شاهرود** به **سبزوار** جلگه. معتدل. سکنه **۵۵۰**. شیعه،فارسی. آب ازقنات. محصول: غلات. میوه‌جات، لبنیات. شغل. زراعت . گله‌داری. کرباس بافی، راه مالرو.

ری‌آباد ده از **بلوك کلاته** دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان شاهرود **۴۱ك** شمال خاوری **میامی ۱۲ك** شمال **راه‌آهن خراسان** کوهستانی. معتدل.سکنه **۷۵۰** نفرشیعه. فارسی. آب‌ازقنات.محصول: غلات. میوه‌جات. لبنیات. شغل: زراعت‌وگله داری. کرباس بافی. راه مالرو.دبستان‌دارد.

گردآباد ده از **بلوك کلاته** دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان شاهرود **۳۰ك** شمال خاوری **میامی ۸ك** سر **راه‌آهن خراسان** جلگه.معتدل. سکنه **۴۰۰**. شیعه. فارسی. آب از قنات.آب شور. محصول: غلات. لبنیات. شغل.زراعت.کرباس بافی.

کلاته اسد ده از **بلوك سرحدات** دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان شاهرود **۸ك** جنوب باختری **میامی ۳ك** جنوب شوسه **شاهرود** به **سبزوار** کوهستانی.معتدل.سکنه **۳۲۰**. شیعه،فارسی، آب ازقنات محصول: غلات. انگور. لبنیات. شغل. زراعت‌وگله داری.کرباس بافی. راه مالرو.

زیدر نام مزرعه‌ایست از دهستان‌مرکزی **بخش میامی** شهرستان‌شاهرود **۱۲** کیلومتری خاور **میامی** سر راه شوسه **شاهرود بمشهد**. راه فرعی **دهستان بیارجمند** ازشوسه **خراسان** ازاین مزرعه‌منشعب میگردد و سکنه‌آن درحدودده‌پانزده نفر است .

اسامی دیگر دهکده‌های دهستان مرکزی **بخش میامی** بشرح زیراست :

ابراهیم‌آباد، کلاته‌چنگ،میان دشت، مسیح آباد، اصغرآباد،استخرو، بکران، پویه، جهان‌آباد، حسین‌آباد ، سقا آباد ، شریف آباد،کلاته مغری، هونستان .

دهستان فرومد

فرومد نام یکی از دهستانهای **بخش میامی** شهرستان **شاهرود** است، این‌دهستان در قسمت‌شمال‌خاوری **میامی** درمنطقه‌کوهستانی واقع،هوای‌آن معتدل.آب‌ازقنوات محصول عمده غلات. میوه و لبنیات است،مرکز دهستان **قصبه فرومد** میباشد.

این دهستان از ٦ آبادی تشکیل شده جمعیت آن درحدود **۶هزار** نفر وقراء مهم آن بشرح زیراست :

فیروزآباد. عباس آباد ، استربند .

معادن مس .ذغال‌سنك. نفت. کرومیت. در ارتفاعات این دهستان مشاهده شده فعلامس وکرومیت آن استخراج میگردد.

فرومد قصبه مرکز **دهستان فرومد** ازبخش **میامی** شهرستان **شاهرود** **۱۰۵** کیلومتری شمال خاوری **میامی ۲۲ك** شمال باختری **داورزن** که سر راه شوسه **شاهرود** به **سبزوار** واقع است و**۶۳** کیلومتری **عباس آباد**، راه نیمه شوسه **بعباس آباد** دارد .

جلگه. معتدل. سکنه **۳۶۰۰** نفر. زبان فارسی. مذهب. مسلمان شیعه .آب از سه رشته قنات. محصول. غلات ومیوه. شغل مردان زراعت و گله‌داری. صنایع دستی زنان کرباس‌بافی دبستان دارد . این قصبه درزمانهای قدیم بسیار آباد و پر جمعیت بوده و در حمله مغول ویران شده است.

ازآثار قدیمی یکی **مقبره ابن یمین** ودیگری **مسجدجامع** است که در **قرن چهارم** هجری بنا گردیده وکاشیهای بسیار زیبائی دارد . شرح ساختمان آثار فوق‌الذکر در فصل بناهای تاریخی این تألیف خواهدآمد.

عباس آباد ده جزء **دهستان** فرومد بخش **میامی** شهرستان **شاهرود ۷۲** کیلو متری خاور **میامی**. سر راه شوسه **شاهرود** به **سبزوار**. دامنه. معتدل. سکنه **۷۵۰** نفر.شیعه.فارسی، آب از قنات محصول: غلات. میوه‌جات، درحوالی این آبادی **معدن مس** وجود دارد، کارخانه ذوب مس و برق. شعبه نفت. پاسگاه نگهبانی، دبستان‌دارد.

بنای **کاروانسرای معروف به شاه‌عباسی** آن قدیمی است. اهالی این دهکده ظروف سنگی ازقبیل دیزی وتسبیح وغیره بسیارهنرمندانه تهیه نموده وسرراه شوسه بفروش میرسانند

استربند ده جزء **دهستان فرومد** بخش **میامی** شهرستان **شاهرود** ۹۶ك شمال‌خاوری **میامی**، ۱۰ ك جنوب باختری **فرومد** ۱٤ کیلومتری شمال شوسه **شاهرود** به **سبزوار**. کوهستانی.معتدل. سکنه **۷۰۰** نفرشیعه فارسی. آب ازقنات. محصول: غلات. میوه جات. لبنیات. شغل: زراعت وگله‌داری راه مالرو .

اسامی دیگردهکده‌های **دهستان فرومد** بشرح زیر است:

فیروزآباد بالا، فیروزآباد پائین، کلاته سادات، کلاته ملا، مسیح آباد، عیش آباد، حسین آباد، قلعه صدرآباد، الهاك،

دهستان نردین

نردین نام یکی از **دهستانهای بخش میامی** شهرستان **شاهرود** ، این دهستان در قسمت شمال ونقاط مرتفع سلسله جبال البرز واقع، هوای آن سرد سیر- تابستان معتدل ییلاقی، آب از چشمه‌سارهای کوهستانی، محصول‌عمده آن غلات، بن‌شن ، لبنیات ومیوه‌جات جنگلی‌است- تابستان برخی ازساکنین شهرستان **گنبد**بطور موقت دراین دهستان میآیند.

راه بدهستان مالروو خط تلگراف **بجنورد-جاجرم- شاهرود** از مرکزآن می گذرد- مرکز دهستان **قریه‌نردین** است این دهستان از**۱۳** آبادی تشکیل‌شده ، سکنه‌آن درحدود **۵هزار** نفروقراء مهم‌آن بشرح‌زیر است:

نام نیك-حسین‌آباد- کرناك - تلوین.

نردین ده مرکز **دهستان‌نردین** بخش‌**میامی** شهرستان **شاهرود ۸۰ك** شمال **میامی ۳۶ك** خاور شوسه **شاهرود‌به‌گرگان** کوهستانی سردسیر - سکنه **۹۵۰** - شیعه،زبان: ترکی و فارسی آب از چشمه محصول: غلات ، حبوبات میوه‌جات ، شغل. زراعت‌وگله‌داری - راه‌فرعی، پاسگاه‌نگهبانی دبستان دارد. خط تلگراف **بجنورد بشاهرود** ازاین‌ده‌میگذرد.

حسین آباد ده از دهستان **نردین** بخش **میامی**شهرستان **شاهرود۲۴**ك شمال **نردین** کوهستان جنگلی- سردسیر- مالاریائی- سکنه**۹۰۰** شیعه . زبان ترکی ، فارسی ، آب‌ازچشمه ورودخانه‌محلی‌محصول : غلات بن‌شن، لبنیات - شغل زراعت وگله داری، نمدمالی- راه‌مالرو.

اسامی دیگر دهکده‌های **دهستان‌نردین**از بخش‌میامی بشرح زیراست :

حق‌الخواجه - دشت‌شاه- قوشه دگرمان - کمردار-کنسلو - نام‌نیك گرناك- تلوین.

بخش بیارجمند

بیارجمند نام یکی از بخشهای شهرستان **شاهرود** است . این بخش درقسمت جنوب خاوری شاهرود وحاشیه‌دشت‌کویر واقع،هوای‌آن‌زمستان‌معتدل، تابستان‌گرم‌میباشد.

این بخش از دو دهستان بنام **مرکزی** و **خارطوران**تشکیل شده، دهستان مرکزی **بیارجمند** کوهستانی و دهستان **خارطوران** دشت و شن زار و هوای آن خشک و ناسالم‌است .

آب قراء بخش عموماً ازقنوات‌کم‌آب ولب‌شور، محصول عمده‌آن غلات، تنباکو و پنبه‌است .

در برخی‌از قراء‌آن پسته و بادام بعمل میآید . معاش عمده اهالی از زراعت‌مختصر وگله‌داری میگذرد . زمستان‌گله داران طوایف **سنگسری** و کرد های **قوچانی** و

شوشتری برای تعلیف احشام و اغنام خود درحدود این بخش از مراتع زمستانی استفاده نموده اول بهار بمحل ییلاقی خودکوچ مینمایند .

از ساکنین بومی بخش آنانکه گله‌دار و یا بضاعتی دارند تابستان به ییلاقات میروند راه بخش عموماً مالرو ولی چون اراضی مسطح‌است درموقع خشکی به اکثر قراء بخش اتومبیل رفت‌وآمد مینماید .

مرکز بخش **قصبه‌بیار** میباشد،جمع قراء ومزارع بخش **۴۰** وجمعیت‌آن بالغ بر **ده‌هزار** نفر است .

بیار

قصبه مرکز بخش **بیارجمند** از شهرستان **شاهرود** ، این قصبه در **۱۱۴** کیلومتری جنوب خاوری شاهرود و **۴۲** کیلومتری جنوب **زیدر** که سرراه شوسه **شاهرود‌به‌سبزوار** واقع‌است قرارگرفته .

هوای‌آن معتدل ، آب از دو رشته قنات ـ محصول عمده تنباکو ، غلات ، بن‌شن ، پنبه و پسته‌است . شغل مردان زراعت وگله‌داری صنایع دستی زنان مختصر کرباس بافی‌است جمعیت قصبه در حدود **۲۶۰۰** نفر . زبان مادری فارسی . مذهب مسلمان ، شیعه اثنی‌عشری‌است .

از طریق **زیدر** راه فرعی اتومبیل رو است ـ ادارات بخشداری و نگهبانی ، شعبه دخانیات ، آمار ، صندوق پست ، ۱۰ باب دکان ۲ کاروانسرا و دبستان دارد .

چند مزرعه‌کوچك که هریك دو سه خانواده سکنه دارد بنامهای **امین‌آباد** ، **توبره پشتو** ، **پهن‌نواب** جزء قصبه‌است .

دستجرد

ده جزء دهستان مرکزی **بخش بیارجمند** شهرستان **شاهرود** ۳۰ك شمال‌خاور **بیار** ـ راه فرعی به **عباس‌آباد** دارد ـ کوهستانی معتدل، سکنه **۱۱۰۰** نفر شیعه ـ فارسی‌آب‌ازقنات . محصول: غلات تنباکو ، پنبه ، بن‌شن ، پسته ، بادام . شغل : زراعت و گله‌داری ـ راه مالرو .

قلعه بالا

ده از دهستان مرکزی **بخش بیارجمند** شهرستان **شاهرود** ۲ك خاور **بیار** ـ کوهستانی ـ معتدل . سکنه **۵۵۰** شیعه ـ فارسی ـ قنات ـ غلات ، بن‌شن ، تنباکو ، پنبه ، بادام ، پسته ، شغل‌زراعت وگله‌داری ـ راه مالرو ،

فرازان

ده از دهستان مرکزی **بخش‌بیارجمند** شهرستان‌**شاهرود** ۲٤ ك خاور **بیار** ۳۲ك جنوب شوسه **شاهرود** به **سبزوار** . جلگه . معتدل سکنه **۵۰۰** نفر شیعه ـ فارسی آب ازقنات . محصول ، غلات تنباکو ، پنبه ، بن‌شن . شغل : زراعت وگله‌داری ـ راه مالرو، درفصل خشکی از **بیار** اتومبیل میتوان برد .

خانه خودی

ده از دهستان بخش **بیارجمند** شهرستان شاهرود ۲۰ك خاور بیار کوهستانی - معتدل ، سکنه **۴۰۰** شیعه - فارسی - آب از قنات . محصول : غلات ، تنباکـو ، پنبه بن شن ، بادام ، پسته - شغل زراعت وگله‌داری ، راه فرعی اتومبیل‌رو ، دبستان دارد .

اسامی دیگر دهکده‌های دهستان مرکزی **بخش بیارجمند** بشرح‌زیراست:

دزیان - طاهر آباد - قلعه احمد - کلاته دلبر - گیور - یزدو

دهستان خارطوران

خارطوران نام یکی از دهستانهای بخش بیارجمند شهرستان **شاهرود** است این دهستان در جنوب خاوری بیارجمند تقریباً جنوب **سبزوار** حاشیه دشت کویر واقع،هوای آن گرم‌معتدل،آب قراءآن ازقنوات کم‌آب‌ومحصول آن مختصرغلات و تنباکو وپنبه‌است .

زمستان دهستان معتدل و تابستان آن بشدت گرم میشود ، این دهستان قشلاق طایفه سنگسری وکردهای‌قوچانی‌وگله‌داران ترشیزی است‌که با احشام خود چندماهی درمراتع آن سکونت نموده اول بهار مراجعت می‌نمایند . راه بدهستان مالرو ولی در فصول خشك بواسطه مسطح بودن اراضی بوسیله بلد اتومبیل میتوان برد .

اسامی دیگر واحه‌های دهستان **خارطوران** بخش **بیارجمند** بشرح زیراست:

ناهر - برم - ابوالحسنی - باغستان - پشت‌آسمان - تقمر - تلخ آب- جعفر آباد - چاه مرئی - حجاج - حصارو - خار - درازو - رباط رنگ زیور - زبان آباد - سالك - صالح آباد - عشقوان - فریتو - فری‌در - کاریر گرم‌آب بالا - گرم‌آب پائین - نوه - نارستانه

تاریخچه راه‌آهن تهران ـ مشهد

مهمترین راه ارتباطی **ایالت قومس** راه آهن **تهران، مشهد** است. تاریخچهٔ مختصر این خط از زمانی شروع میشودکه ساختمان راه آهن سرتاسری خاتمه پذیرفت و جهت اتمام خط گرمسار بمشهد مؤسسه‌ای بنام اداره کل ساختمان راه آهن در تهران تشکیل شد.

ساختمان این‌خط در **۲۴اسفندسال۱۳۱۶هجری** بنا بفرمان **اعلیحضرت‌فقید رضاشاه‌کبیر** آغاز گردید، ودرطی مدت کمی بشاهرود رسید. بموازات ریل گزاری و اتمام راه‌آهن گرمسار وشاهرود ساختمان‌ایستگاهها و پلها وخاکریزی این‌راه تا سبزوار انجام یافت وآماده ریل گزاری گردید.

لیکن واقعه شوم **شهریور۱۳۲۰** موقتاً انجام عملیات اختتام راه را متوقف ساخت بعد از حوادث شهریور وآرامش‌اوضاع در سال **۱۳۲۶** شمسی‌طبق‌تصویبنامه‌هیئت‌دولت‌مقرر شدکه‌برنامه ساختمانی راههای‌کشور تعقیب گـردد، اما بحرانهای موقتی و مشکلات مالی همواره موانعی بودند که از انجام این آرزوی ملی جلوگیری میکردند. خوشبختانه با تأسیس سازمان برنامه در سال **۱۳۲۸** وتأمین اعتباری‌که ازطرف این مؤسسه بعمل‌آمد بار دیگر ساختمان بالاست و زیرسازی این خط عملی گردید و پس از آن نخستین مرحله ریل گزاری راه‌آهن شاهرود بمشهد در روز سوم اسفند **۱۳۳۳** بوسیله وزیر راه آغاز گشت و اولین قطار در تاریخ یکم مرداد ماه **۱۳۳۵** وارد ایستگاه نیشابورشد، فعالیت و کوشش مهندسین ایرانی و پشتکار و علاقه دولت باعث شدکه ریل گزاری **نیشابور به مشهد** نیز بزودی خاتمه پذیرفت، در تاریخ ۱۷دیماه همین‌سال آخرین عملیات ریل گزاری این خط بپایان رسید و راه آهن تهران‌ـمشهد آماده بهره‌برداری گردید.

این خط در **گرمسار** (۱٤٤کیلومتری تهران) از راه‌آهن شمال جدا شده با **۲۰** تا **۵۰**کیلومتر فاصله از سلسله جبال البرز شهرهای **سمنان و دامغان** را پشت سر گذاشته و پس از ورود**بشاهرود** باکمی تمایل بطرف شمال از اراضی مابین **جاجرم وسبزوار** میگذرد و به **نیشابور و مشهد** منتهی میگردد. شیب این‌خط در مناطق مختلف حداکثر پانزده درهزار وشعاع آن حداقل**۳۰۰**متر بوده تعدادقوسها بسیارکم و تقریباً قسمت اعظم راه درخط مستقیم قرار گرفته‌است.

خط**گرمسار‌ـمشهد** تقریباً ازسه‌هزار پل میگذرد. هشتاد پل از این تعداد جزء پلهای بزرك بوده، معظمترین‌آنها پل بتون‌آرمهٔ **طرق** است‌که با **یازده‌دهنه** شش‌متری یعنی **۶۶** متر طول بلندترین پل این‌خط بشمار میآید.

در طول این خط **۴۳** ایستگاه درجه **۵** و شش ایستگاه درجه**۲** ساخته شده است. **ایستگاه‌شاهرود** مرکز ناحیه راه‌آهن‌شمالشرق‌میباشد. بهره‌برداری‌ازخط مزبور روز دوازدهم اردیبهشت**۱۳۳۶** شمسی شروع گردیده‌است.

اسامی ایستگاههای راه‌آهن تهران - مشهد

نام‌ایستگاه	فاصله از تهران به‌کیلومتر	نام ایستگاه	فاصله‌از تهران به‌کیلومتر
تهران	–	**شاهرود**	**۴۲۸**
ری	۹	بسطام	۴۴۹
بهرام	۲۶	شیرین‌چشمه	۴۶۹
ورامین	۴۳	گیلان	۴۸۸
پیشوا	۵۲	بکران	۵۰۸
ابردژ	۶۴	جهان‌آباد	۵۳۱
کویر	۸۸	ابریشم	۵۵۰
گرمسار	**۱۱۴**	جاجرم	۵۷۲
یاتری	۱۳۱	آزادور	۵۹۳
ده‌نمک	۱۵۳	سنخواست	۶۱۲
سرخ‌دشت	۱۷۱	جوین	۶۳۰
لاهورد	۱۸۸	نغ‌آب	۶۵۵
بیابانک	۲۰۹	اسفراین	۶۷۵
سمنان	**۲۲۷**	بیهق	۶۹۵
میاندره	۲۴۵	**سبزوار**	**۷۱۸**
آبگرم	۲۶۴	فردوس	۷۴۲
گرداب	۲۷۷	قوچان	۷۶۵
هفتخوان	۲۹۳	**نیشابور**	**۷۸۷**
لارستان	۳۰۷	خیام	۸۱۰
بنور	۳۱۹	کاشمر	۸۳۲
امروان	۳۳۳	ابومسلم	۸۵۰
سرخ‌ده	۳۴۹	تربت	۸۶۹
دامغان	**۳۶۳**	فریمان	۸۸۷
زرین	۳۸۶	نادرشاه	۹۰۶
کلاته‌خوان	۴۰۹	**مشهد**	۹۲۶

خور و بیابانک

ولایت **جندق و بیابانک** درحال‌حاضر یکی‌ازبخشهای شهرستان **نائین** ودر شمال خاورشهرستان مذکور واقع است .

چون درسیرادوار تاریخ این ولایت جزء ایالت **تاریخی‌قومس** وشهرستان **سمنان** بوده وهمانطوریکه‌در**فصل نوزدهم** این کتاب بیان‌گردید برای مردم **سمنان و دامغان وجندق** یکنفرنماینده جهت مجلس‌شورایملی درنظر گرفته شده‌بود و تا سال **۱۳۳۳** شمسی وضع بهمین منوال ادامه داشت .

بنابراین بذکراوضاع عمومی‌آن ولایت که مربوط به‌این تألیف خواهدبودمیپردازیم.

حدود ومشخصات بخش **خوروبیابانک** درحال حاضربشرح‌زیراست :

ازطرف شمال **بدشت‌کویر** مرکزی‌که در جنوب شهرستانهای سمنان ودامغان واقع است،ازطرف جنوب ببخش **بافق** شهرستان**یزد**، ازخاوربه بخش **طبس** (گلشن) شهرستان **فردوس** خراسان وازباختر به‌بخش **انارك** محدود است.

وضع طبیعی این‌بخش بطورکلی‌کویر بوده و نیز دارای ارتفاعـات منفردی بشرح زیر می‌باشد :

۱ـ درشمال‌خاوری بخش، **سیاه‌کوه ـ کوه سفیداب ـ کوه یخ‌آب وکوه‌سیاه** قراردارد .

۲ـ رشته‌کوه **بیاضیه وکوه چاه سیاه** درجنوب ازخاوربباختر کشیده شده ،**کوه حاجی** درجنوب ودوکوه منفرد دوشاخ‌که راه **انارك بحاجی آباد زرین** ازوسط این دوکوه میگذرد، درجنوب رشته ارتفاع باریك **کوه سرخ** که ازخاوربطرف شمال باختری کشیده شده و**بکوه بیاضیه** متصل‌میشود .

۳ـ **کوه سناب** که ازخاور بطرف باخترادامه دارد، و دیگر کوه‌های**هزاردره** و **زورآور** درقسمت باختری واقع شده‌اند .

درشمال این‌بخش تخته سنگهای نمك ویك باطلاق شوره‌زار وجود داردکه در مواقع بارندگی،آبها دراین‌باطلاق فرومیروند . درحد باختری این‌بخش **جنگلهای گز** درمحل **شیه‌گون** وجود داشته ودر **۲۵** کیلومتری باختر **خور** نیز باطلاق وجنگل گزدیده میشود.

هوای این‌بخش بعلت‌کویر بودن وداشتن اراضی شن‌زار گرمسیر وآب زراعتی قراء ازقنوات تأمین‌میشود، محصول عمده آن غـلات وخرما، شغل‌اهالی زراعـت ، صنایع دستی لیف خرما وکرباس بافی‌است .

قراء این بخش بوسیله راههای فرعی بیکدیگر مربوط بوده ودر فصل خشکی اغلب ازقراء اتومبیل میتوان برد، این‌بخش از **۱۸** آبادی بزرك و کوچك تشکیل شده و جمعیت آن درحدود**۱۳۴۹۰** نفراست‌مذهب اهالی شیعه و زبان مادری آنها فارسی. قراء مهم آن عبارتند از**خور** (مرکزبخش) ـ **فرخی**ـ **خدر**ـ **چوپانان**ـ **جندق**،دراین بخش ازمعدن گچ وسرب استفاده میشود ودر**جندق** زمین‌نفت نیزدیده شده که‌میگویند به نفت **شاهرود** و **سمنان** مربوط میباشد، در**بیاضیه** یك قلعه قدیمی‌دیده می‌شودکه درآن خندق‌کنده شده و

همچنین زیارتگاهی دارد که یك **درخت زیتون کهن** پهلوی آن دیده میشود، دراین بخش **۱۰** باب دبستان دایراست. ۱

جندق

قصبه **جندق** (جرمق) یا (گندگ) جزء بخش **خور وبیابانك** در**۶۵** کیلومتری شمال باختر **خور** درمسیرشوسه **جندق** به **انارك** واقع است.

چون این قصبه از سمت شمال که **بکویرسمنان** منتهی میشود اولین آبادی ولایت مذکور می‌باشد، بنابراین آنرا **جندق وبیابانك** نامیده‌اند نه اینکه (بیابانك) نام دهی مخصوص دراین‌ولایت باشد، بطورکلی لفظ بیابانك بکلیه دهات این منطقه اطلاق میشود مخصوصاً **بیاضیه**

قصبه جندق درشمال غربی **کویر قومس** (مرکزی ایران) واقع است و تا آخرین قسمت بیابانك **۲۵** فرسنك وتاکویرقومس **۶** فرسنك وتا **سمنان** ازراه‌کویر**چهل** فرسنك فاصله دارد.

این قصبه درجلگه واقع وجزء نقاط گرمسیر است، سکنه آن **۹۵۵۰** نفر است ولی بواسطه‌کم‌آبی و عدم امکان فعالیت همگانی مردم این قصبه اکثراً جلای زادگاه خودگفته و درشهرستانهای **سمنان، دامغان، یزد، نائین، شاهرود، مشهد و طهران** پراکنده می‌باشند، دین مردم جندق **شیخی و شیعه** و زبان آنان فارسی و دارای لهجه مخصوص محلی است، آب‌آن ازچشمه وقنات محصول قصبه غلات، پسته، خرما، شغل‌مردان‌زراعت‌صنایع دستی‌زنان عبا وکرباس‌بافی، راه شوسه، دبستان دارد در حدود ۴۰ باب دکان و پاسگاه ژاندارمری دارد، دارای معدن سرب می‌باشد و قبلا استخراج میشده است.

قصبه جندق تقریباً دارای **۵۰** مزرعه‌کوچك وبزرك می‌باشد، دراین‌قصبه زمین‌نفت دیده میشود که میگویند بنفت **سمنان** (خوریان) مربوط میشود.

این‌قصبه‌محل‌تولد میرزا ابوالحسن **یغمای جندقی** شاعرمعروف دوره‌قاجاریه است که‌شرح احوال وی **درفصل شاعران قومس** دراین تألیف بیان خواهدشد

فرخی

واحه یا دهکده **فرخی** برسرراه **جندق** به **خور** قرارگرفته وتا **خور** (مرکزبخش) ۱۴ کیلومترفاصله دارد.

فرخی دهی است تقریباً بزرك و دارای **۱۰۰۰** نفرجمعیت می‌باشد، هوای‌این‌قسمت ازجندق وبیابانك مانند سایرنواحی‌آن گرم است.

کشتزارهای این‌دهکده بوسیله سه رشته‌قنات آبیاری میشود و آب قنات آن نسبت بنواحی اطراف نسبتاً شیرین است.

محصول‌آن‌خرما، پنبه، روناس، ذرت است، دراین دهکده مصنوعات دستی نیز تهیه میشودکه عبارتند ازکرباس، جاروب، لیف (طناب) برك، دین‌اهالی مسلمان شیعه است و زبان‌آنان فارسی بالهجه مخصوص بخودشان‌که با سایرلهجه‌های‌آن نواحی فرق دارد.

۱ــ فرهنك جغرافیائی ایران جلد دهم.

مراسم عروسی وعزاداری اهالی این دهکده بنحوخاصی برگـزار میشود، بخصوص مراسم عزاداری وتعزیه‌های آنان دیدنی وتماشائی است .



مراسم عزاداری دهکده فرخی

دهکده خور مرکز بخش جندق وبیابانك است تا **جندق** **۹۰** کیلومتر وتا **فرخی** ۱۴ کیلومتر وتا **بیاضیه** ۶۰ کیلومتر فاصله دارد، دهکده خوررا میتوان به دوقسمت تقسیم نمود، قسمت اول ساختمان خانه‌ها و قسمت دیگر دشت وکشتزارها، که در امتداد ساختمانهای دهکده قرار گرفته است .

خور

کشتزارهای خورپوشیده از نخل خرما است هوای **خور** مانند نواحی دیگر این منطقه گرم وآب آن شوراست ، ولی‌آب آنجا ازسایر توابع بیشتر است و از سه رشته آب قنات‌وچشمه، بنامهای **دهزیر**، **کلاغر**، **دریاشور** استفاده میشود.

آب‌آشامیدنی اهالی ازحوضچه‌هائی‌که از آب باران پرمیشود تأمین میگردد واگر خشکسالی شود باید از آبادیهای دیگرآب شیرین بیاورند، بهمین علت بیرون دهکده خور آب‌انبارهای بزرگی بمنظورذخیره‌آب باران ساخته‌اند، تادرمواقعی‌که بارندگی نمیشوداز آبهای ذخیره درآن انبارها استفاده نمایند. جمعیت **خور** درحدود **۲۰۰۰** نفراست وشغل بیشتر‌آنان زراعت می‌باشد زبان مردم خورفارسی است ودارای لهجه محلی مخصوصی‌هستند که حتی‌با لهجه مردم **فرخی** که در۱۴ کیلومتری آن واقع‌است تفاوت بسیار دارد محصول آن : خرما،غلات ، پنبه ،وپسته است .

صنایع دستی‌آنان : برك، گلیم، قالی، لیف، بادبزن حصیری ،زنبیل می‌باشد .

گرمه

دهکده **گرمه** در بخش خوروبیابانك ، دردامنه‌کوهی بلند واقع است نخلستان و کشتزارهای گرمه ازپای کوه شروع میشود وانتهای آن ساختمانهای خانه‌ها قراردارد وطول آن درحدود ۲ کیلومترمی‌باشد، آب و هوای **گرمه** بمراتب بهتر از آب و هوای **جندق و فرخی وخور** است محصول آن خرمااست که درنوع خودبی‌نظیرودرهیچیك ازنواحی بخش مذکور بمرغوبی‌آن یافت نمیشود.صنایع دستی‌آنان : بادبزن ـ طناب ، زنبیل، کرباس‌است.

جمعیت گرمه‌درحدود **پانصدنفر**است وشغل‌اکثرآنهازراعت‌می‌باشد، دردو کیلومتری گرمه چشمه‌ای هست که‌آب آن بمصرف زراعت میرسد، آب آشامیدنی اهالی نیزاز این چشمه تأمین میگردد، تادوسال قبل آب آشامیدنی‌اهالی بوسیله‌الاغ ومشك آب ازسرچشمه مذکور به دهکده‌حمل میشد،ولی‌چندی پیش بهزینه یکی‌ازملاکین خیراندیش‌دهکده بنام **آقای‌عامری** ازسرچشمه تادهکده‌لوله‌آهنی کشیده شد واکنون مردم بسهولت‌ازآب‌چشمه‌استفاده مینمایند.

در **۲۰** کیلومتری گرمه قریه‌کوچکی است‌بنام **آب گرم** که برروی تپه‌ای قرار گرفته وسه‌طرف آنرا کوههای‌بلنداحاطه‌کرده است،دراینجا چند خانواده سکونت دارند و بزراعت می‌پردازند .

در بلندترین نقطه‌تپه‌مذکور چشمه‌ایست که دارای آب بسیار گرم میباشد، ودرمحوطه پائین‌تر تپه حوضچه‌ای ساخته شده‌که اهالی برای معالجه امراض جلدی ازآب‌آن استفاده مینمایند ، جای بسی تعجب است که در **۴** الی **۵**متری چشمه فوق‌الذکر چشمه دیگری‌است که آب‌آن بسیار سرداست .

اردیب

در **۱۶** کیلومتری جنوب آبگرم‌مذکور در فوق دهکده ایست بنام **اردیب** در این دهکده درحدود **۱۲۰**خانوار سکنی دارند . اردیب دهکده‌ای زیبا است وآب‌وهوای خوب ومعتدلی دارد .

محصول عمده آنجا : غلات ، پنبه ، تنباکو ، کنجد ، لوبیا ، نخود و میوه های سردرختی است . زراعت شغل متداول بیشتر اهالی این‌دهکده‌است .

مهرجان

در **۳۴** کیلومتری جنوب **خور** دهکده‌ای است بنام **مهرجان** . مهرجان در زمین مسطح ولی ریگزار قرارگرفته و اطراف آنرا آبادی های کوچك دیگر احاطه کرده است. جمعیت این دهکده در حدود **پانصدنفر** میباشد. محصول آن یك نوع خرمای مخصوصی‌است که بزبان محلی(**قسب**) نامیده میشود . آب **مهرجان** شور است و از قنات تأمین میشود ، زبان مردم آنجـا فارسی ولی دارای لهجهٔ مخصوص بخودشان میباشند . هوای این دهکده بعلت اینکه در ریگزار واقع شده گرمتر از سایر نقـاط **جندق و بیابانك** است .

بیاضیه

دهکدهٔ **بیاضیه** درآخرین قسمت مشرق خاك جندق و بیابانك واقع است . این آبادی در **۹۰** کیلومتری مرکز بخش **(خور)** قرارگرفته وتا **رباط پشت بادام** که در بین‌راه **یزد** به **مشهد** واقع است **۹۰** کلومتر فاصله دارد . جمعیت بیاضیه درحدود **پانصد نفر** است شغل بیشتر اهالی این دهکده زراعت و گله‌داری است. آب وهوای بیاضیه‌از **جندق** معتدل‌تر است و از نظر آب وهوا بعد از اردیب مناسب‌ترین نقطه بخش خور و بیابانك محسوب می‌شود .



دورنمای نخلستان بیاضیه

زمین **بیاضیه** برعکس سایر نقاط این‌منطقه مرغوبست . صیفی و میوه‌های سردرختی دراین محل بخوبی محصول میدهد . محصول این دهکده : خرما ، انگور ، نارنج، پرتقال، زردآلو ، غلات ، پنبه است . آب دهکده مذکور از قنات تأمین میشودو دنبالهٔ رشته قنات آنجا به **۱۴** کیلومتر میرسد ومادر چاه آن **۸۰** الی **۹۰** مترعمق دارد. زبان مردم بیاضیه فارسی ولهجه آنهانزدیك بلهجه‌کرمانی است ۱

اسامی دهکده‌ها واحه‌های قابل‌ذکر بخش **خور و بیابانك** بشرح زیر است :

عروسان - آب گرم - حاجی آباد - ایراج - نبشاپور - جنح - داد کیا - مصر دهنو - شکر آباد - طاهر آباد - کوره کز - بازیاب - جگارگ - نهرود - هفت تومان نوبهار .

۱- درتهیه وتنظیم اوضاع عمومی دهکده‌های خور وبیابانك از اطلاعات و مشاهدات آقای **هوشنك یغمائی** کارمند دفترمجله یغما استفاده شده‌است .

تکمله

جغرافیای تاریخی سمنان

درتأیید نظریه نگارنده درصفحه **۲۰۹** این تألیف مبنی براینکه **سمنان و سنگسر** محل‌سکونت طایفه**سك‌ها ـ سکه‌ها** بوده وبهمین علت‌عربهاسر**حد غربی ایالت قومس** راکه ولایت سکه‌ها ازآنجا شروع میشده **رأس الکلب** نامیده‌اند . نقل‌مطالب‌زیر از روی **تاریخ اجتماعی ایران** تـألیف **استاد سعید نفیسی** لازم بنظرمیرسد :

درداستانهای ملی‌ایران مربوط به دوران‌پیش‌ازتاریخ جایی که گفتگواززد وخوردهای ایرانیان بابیگانگان هست‌بنام دو طایفه‌که‌ایرانیان باایشان کشمکش داشته‌اند برمی‌خوریم، یکی **سگساران** ودیگری **گرگساران**. پیداست که این‌داستان مربوط بزمانیست که‌ایرانیان قدیم ازآسیای مرکزی بایران امروزمی‌آمده‌اند و در دوطرف راه‌ایشان دوطایفه بوده‌اند که مزاحمشان شده‌اند و ناچار بوده‌اند با ایشان بجنگند .

گویا مراد **گرگساران** ساکنان ناحیه**گرگان** واز**سگساران** همان سگاهای قدیم بوده باشدکه سرزمین ایشان رانخست ایرانیان **سگستان وسگزستان** می گفتند وبعد این کلمه بسیستان بدل‌شد. پس‌راه ورود ایرانیان قدیم‌بایران امروز ازمیان گرگـان وسیستان می گذشته است که همان راه‌امروزی مشرق بمرکزوشمال ایران باشد وهمان **راه معروف ابریشم** است که همیشه‌آسیای شرقی راازراه ایران بآسیای غربی متصل میکرده است[۱]

با توجه بمطالب فوق‌الذکر واینکه **راه ابرایشم معروف** که شاهراه ارتباط شرق وغرب‌ایران ازقدیم‌الایام بوده‌واین‌جاده‌ازسراسر**ایالت قومس** وشهرهای**سمنان ودامغان وبسطام** عبورمینموده، وحدشمالی شهرهای مذکوربه ولایت**گرگساران**که هما نا**گرگان** حالیه باشد منتهی میشود . جای هیچگونه تردیدی باقی نمیگذاردکه طایفه **سگساران** در ایالت قومس‌نیزسکنی‌داشته‌اند،زیرا با درنظر گرفتن فاصله‌بسیار دور**گرگان تا سیستان**و وجود صحراهای بزرك لوت وکویربی‌آب وعلف مرکزی ایران دربین دومکان فوق خیلی بعید بنظر میرسدکه طایفه‌ای از **سیستان**مزاحم قافله‌ای که از **راه ابریشم** عبور مینموده بشود ، پس با این نظر جایگاه **قوم سگه** تقریباً از سرحد غربی ایالت **قومس**که بنام **رأس‌الکلب** نامیده شده شروع میشده ودر **خراسان وسیستان** نیزجایگاههای مخصوصی داشته‌اند .

واین‌موضوع نیزحتمی است. وقتیکه قوم‌آریائی (ایرانیان) به‌این سرزمین مهاجرت کردند بمرور **سگساران** راعقب راندند وافرادآن طایفه‌نیزبکوهستانها پناهنده شده‌ونقاط

۱ـ تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیشاز تاریخ و آغاز تاریخ تألیف سعید نفیسی صفحه ۱۵ .

مستحکم وصعب‌العبوری‌را برای ادامه‌زندگانی خودانتخاب کردند ویکی‌از نقاط‌مورد بحث بطورحتم **سکسر** یاسگسریا **سنگسر** سمنان است .

اما درمورد وجه‌تسمیه سمنان

باکاوشهای پیگیری که نگارنده درمتون کتابهای قدیم وجدید تاریخی ومسالك‌ایرانی وعربی قبل‌ازاسلام وبعداز اسلام نمود .

این‌نتیجه‌حاصل‌شدکه نام **سمنان** در اصل **مَسْ‌مغان مَسْمغان** بوده **(مَسْ)** بمعنی مه و بزرك و **(مغان)** جمع مغ یعنی بزرك مغان ، بزبان پهلوی معنی **مس** بزرك است، از طرفی درحال حاضربزبان سمنانی‌که باقیمانده زبان پهلوی است بـه چیز یاشخص بزرگ میگویند **(مَسْ)** وبه بزرگترمی‌گویند **(مَسْ تر)**

بنظرمن میم اول **مسمغان** رابمرور حذف نموده وآنرا **سمغان** خوانده‌اند **سمغان** نیز بعداً به**سَمنان وسمنان** تبدیل گردیده‌است.

دلایل نظریه وتحقیق فوق‌الذکر بشرح زیراست :

درفهرست اسامی حکمرانان مذهبی‌ایالات‌ایران در دوره **ساسانیان** ، نام حکمران مذهبی ناحیه **دماوند وپدشخوارگر** (سوادکوه) و **ری**، مسمغان یعنی مهترمغان‌ثبت شده است[1] ونامی‌ازحکمران مذهبی جداگانه‌ای که بر**سمنان وکومش ودامغان وبسطام** تسلط وحکومت داشته‌باشد دربین‌نیست (درصورتیکه اسامی حکمرانان و رؤسای‌مذهبی کلیه بلاد و شهرهای ایران‌آن زمان‌آمده است) بااین‌ترتیب بلاد **قومس وسمنان** نیزجزء مستملکات **مسمغان**منظورشده است وبا توجه‌بوسعت حوزه‌مذکور واینکه **سمنان** درمرکزفرمانروائی این خطه قرار میگیرد محل‌سکونت رئیس‌مذهبی درآنجاتعیین گردیده و بنام وی **مَسمغان** نام‌گذاری شده است .

اعراب مسمغان راتحریف نموده **مصمغان**ذکر کرده‌اند. بطوریکه‌مرحوم‌ملك‌الشعراء مینویسد ،گویند ازاواولاد **(ارمائیل)** وزیر **ضحاك** بودکه جمعی کثیررا ازقتل‌نجات دادو فریدون اورا باین عبارت بستود وگفت (وس‌ماتاکی ته‌آزاذکردی) یعنی(بسا خاندانها که توآزادکرده‌ای) واورا (مَسْ‌مغان) لقب داد وحکومت موروثی ناحیه دماوند واطراف آنرا بوی تفویض نمود وفرمانروائی نواحی مذکوردرخاندان نجیب وی‌باقی ماند .

ابومسلم **مسمغان** رااز**قلعه مندین** وقصر **استوناوند**[2] بزیر آوردوآخرین‌مسمغان را **مهدی عباسی** بغدرکشت .

۱ـ کتاب تاریخ اجتماعی ایران . ازانقراض‌ساسانیان تا انقراض امویان تألیف استاد سعید نفیسی صفحـه ۱۰ و کتاب سبك شناسی شـادروان ملك الشعراء بهار جلد سوم صفحه ۷۴ و ۷۵ .

۲ ـ قلعه استوناوندیا استناباد دردامنه‌کوه دماوند پائینتر ازدژ فیروزکوه واقع است قزوینی‌گویدسه هزارسال ازعمراین دژ میگذرد . یا قوت‌گوید این قلعه را (جرهد) نیزگویند وپناهگاه اسپهبد پادشاه قدیم زردشتی مذهب این بلاد بوده و بعداً بتصرف فرقه اسماعیلیه درآمده است .

اینك باتوجه به تحقیقات دقیقی که استاد **کریستن‌سن دانمارکی** و همچنین استاد **سعید نفیسی**[1] درباره پادشاهان **کیان** نموده‌اند و مسلم شده‌است که میدان تسلط وفعالیت پادشاهان مذکور از **ری** تا **بلخ** ورودجیحون بوده است .

واز طرفی با در نظر گرفتن اینکه مولد **زرتشت** پیغمبر در شهر **(رگ)** **(راگا)** **ری** می‌باشد واونیز بعلت مخالفت هم‌شهریان خودعازم مشرق ایران شد ودعوت خودرا بعد از **ری** بسوی‌مشرق، ازحدود **خوار** و **سمنان** شروع کرد، بعیدبنظر نمیرسد ،کسانی‌که برای اولین دفعه دعوت وی راپذیرفته بودند بنام **صحابه** یا مهترمغان و بـزبان پهلوی مَسمغان خوانده ونامیده شده‌اند .

درضمن هما نطوریکه در فصل جغرافیای تاریخی این‌کتاب صفحه ۲۰۲ نقل ازکتاب **زند آگاهی (بوندهشن بزرگ)** بیان گردید (در کومش آتشکده‌ای بوده که خود بخود میسوخته **ودرکتاب شهرستانهای ایرانشهر** نیز تصریح شده است که **آزی دهاك** پنج برج درشهرستان کومش ساخت وهمچنین ایجادآثار بسیارقدیمی مربوط به‌مذهب زردشت‌در محله‌های **کوشك مغان (کوشمغان)** و **زاویه‌مغان**(زاوغان) و **آتشگاه‌معروف** درسمنان که تاکنون باقی‌مانده وهم‌اکنون نیز بهمین نام خوانده میشوند .

ووجود **ده مغان** که همان **دامغان** باشد وآبادی‌آنجا نیز توسط مغان آتشکده‌انجام شده است. نظریه تحقیقی‌فوق را از هرلحاظ تأیید مینماید . و ایـن بیت **فردوسی** نیز در **شاهنامه** مؤیدگفتار بالا میباشد :

برفتند تـرکان ز پیش مغان کشیدند لشگر سوی دامغـان

صادرات قومس

مهمترین‌امتعه**صادراتی قومس** دردوران پیش‌از اسلام هما نطوریکه درفصول‌تاریخی مربوط به **هخامنشیان** بیان‌شد، استخراج وصدور **مس** بوده است، دردوران بعد از اسلام نیز پارچه‌های نخی وپشمی بسیارعالی وهنرمندانه تهیه وصادر میشده‌است **مقدسی** در باره صادرات قومس گوید :

دستمالهای سفید نخی‌کوچك وبزرك ساده وحاشیه‌دار درآنجا تهیه‌میکنند چنان‌خوب وگرانبهاکه قیمت بعضی‌از آنها بدوهزار درهم(هشتادپوند) بالغ‌میشود . پارچه‌های‌پشمی وانواع طیلسان‌که روی‌سر میاندازند نیزدر آنجا تهیه وصادر میشود .

۱ــ تاریخ اجتماعی ایـران دردوران پیش‌تاریخ وآغازتاریخ تألیف استاد سعیدنفیسی

۲ ــ درحال‌حاضر صنعت نساجی دستی فوق‌الذکر جای خودرا به‌پارچه‌های چیت‌ماشینی داده است‌که درکارخانه‌نساجی سمنان تهیه وصادر میشود .

فصل بیست و دوم

بناهای تاریخی قومس

مسجد جامع سمنان

مسجدجامع سمنان بنائی است بسیار قدیمی و کهنه‌که درطول زمان چندین‌مرتبه خراب و بعد تعمیروساخته‌شده وتغییراتی نیز درآن بوجود آمده است، ولی‌فعلا در مسجد مذکور آثار **دوره سلجوقی وتیموری** دیده‌میشود .

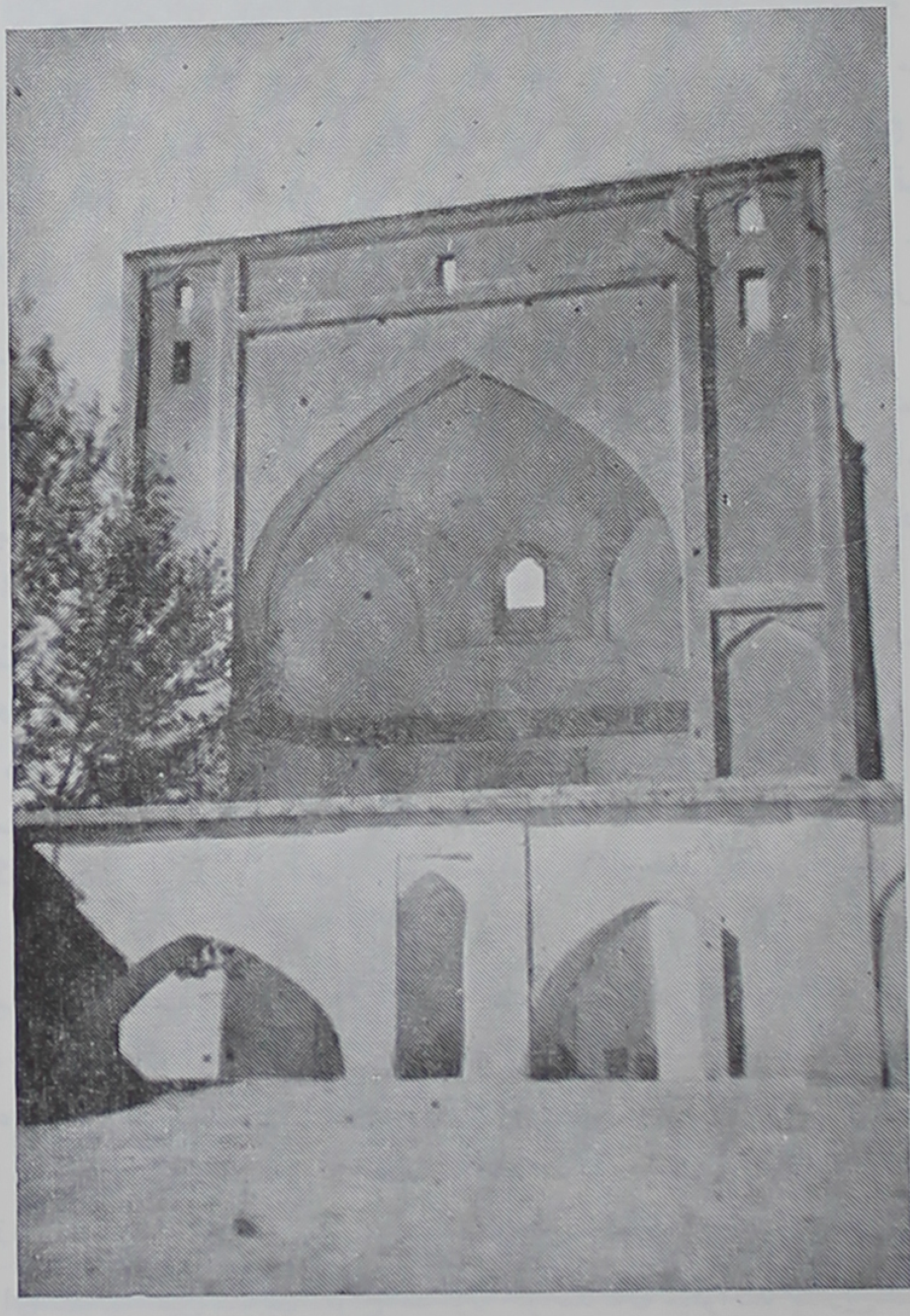
مرحوم **صنیع الدوله** در کتاب **مرآت البلدان** در بارهٔ مسجد جامع سمنان می نویسد :

گویند در زمان خلافت **حضرت امیرالمؤمنین‌علی بن ابیطالب** علیه‌السلام آن حضرت فرمودندکه از**کوفه** تا**بخارا** هزار ویك مسجد بناکنند ، در حکومت**عبدالله‌بن عمر** اعیان سمنـان مسجد حالیه این بلدرا ساختند ولی این بنارا چندان عظمتی نبود ، بعدها بدفعات اشخاص عدیده بر بنای اول افزودند و هرکس چیزی علاوه وملحق نمود، مثلا گنبدغربی و شبستان شمالی را با منار خواجه وند ، **خواجه ابوسعید سمنانی** و **خواجه‌نظام‌الدین** در عهد **سلطنت سنجرسلجوقی** ساختند، و شبستان جنوبی‌را **شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی** در زمان **وزارت‌ارغون‌خان** بنا نمود وچون‌خرابی بهمرسانیده بود در زمان خاقان خلد آشیان **فتحعلی‌شاه** طاب‌الله ثراه **ذوالفقار خان سمنانی** بتجدید آن پرداخت ، مسجد شرقی‌را **خواجه کیقباد بن ملك شرف‌الدین سمنانی** ساخته و ایوان متصل بگنبد را **خواجه عز الدین محمد بالیچه سمنانی** وزیر میرزا **شاهرخ** بناکرده‌است .

خلاصه وضع این مسجد بوضع مساجد اهل سنت شبیه است، مناره بلند دارد. وقفنامه مسجد در دوصفحه سنگ مرتسم وبدیوارنصب‌است . مقصوره این‌مسجد مربع‌متساوی‌الاضلاع و **چهارده‌قدم** در **چهارده‌قدم** میباشد ، ارتفاع گنبد مقصوره تقریباً **چهارده‌ذرع** و

ارتفاع ایوان مقصوره **بیست‌ذرع** ودهنه ایوان **ده‌ذرع** است . در بالای ایوان‌عبارت‌ذیل کتیبه شده‌است :

اسمه‌القدیم اعلی واولی بالتقدیم اتفق بناء العمارة المبارکة الشریفه‌فی ایام‌دولةسلطان الاعظم‌مالك رقاب‌الامم‌مولی‌ملوك‌العرب‌العجم ظل‌الله فی‌الارضین‌المؤید بتایید رب‌العالمین باسط‌الامن والامان . . . المؤمنین معین الاسلام والمسلمین شاهرخ شاه ادام‌الله ملکه و سلطانه و افاض علی‌العالمین مرحمته واحسانه والموفق لبناءالخیر من خالص‌ماله‌الصاحب الاعظم دستورالوزراء فی‌الامم ملك‌الحاج و زائرالحرمین معزالدنیا والدین ملك‌حسین‌بن الصاحب‌الاعظم خواجه عزالدوله والدین محمد بالیجه سمنانی وکتب فی‌رجب سنه‌ثمان و عشرین و ثمانمائه (۸۲۸ هجری)



تصویر ایوان مسجد جامع سمنان

عرض حیاط و صحن مسجد **۲۴** ذرع و طول آن **۳۶** ذرع است، شبستانی در طرف مشرق در پهلوی مقصوره هست مشتمل بر **۲۷** طاق که بر روی **۱۶** ستون مدور قطور که در وسط است و هشت نیم‌ستون که درطرف دیوار شرقی میباشد بنا شده در سمت‌شمال مسجد نیز شبستانی است که **۱۹** ستون قطور مدور دارد ، در ایوان مسجد چند لوح سنگی نصب است که از همه مهمتر دو لوح آن‌می‌باشدکه هر دو فرامینی است از سلاطین صفویه که برای اطلاع قاطبه‌اهالی درایوان مسجد نصب شده .

ما در اینجا خلاصه‌ای از دولوح مذکور در فوق‌را مینویسیم[1]

لوح‌اول : سلطان‌حسین‌صفوی در سال اول جلوس خود بتخت سلطنت نامه‌ای بحاکم **خوار** و **سمنان** نوشته و در آن تاکید نموده است که اهالی را از قمار و سایر محرمات باز دارد و عموم عاصیان و بدکارانرا در حضور ریش‌سفیدان توبه‌دهند و چنانچه از عمل خود منصرف نشدند در انظار عامه حد بزنند مخصوصاً در آخرفرمان مینویسد :

اهالی و اوباش را ازکبوتر پرانی و کرك‌دوانی و نگاهداشتن‌گاو و قوچ و سایر حیوانات جهت‌جنك و پرخاش ممنوع‌ساخته ، سدآن ابوابرا ازلوازم شمارند ورقم قضاشیم معدلت‌مضمونرا برعموم‌اهالی خوانده برسنك نقش و برمساجد جامعه‌نصب نمایند . تحریراً فی‌شهرشوال ختم بالخیر والاقبال . (**سنه هزار و صدو شش**) و چند بیت شعر نیز در مدح سلطانحسین‌آمده است .

مضمون لوح‌دیگر که بر پهلوی لوح اول نصب گردیده، آنست که در زمان **شاه‌عباس کبیر** که در لوح مذکوره در یکجا (جد بزرگوار) و درجای دیگر (شاه بابام انارالله برهانه) نام برده‌شده دراخذ مالیات بنواحی شیعه‌نشین پنج یك تخفیف داده بودندوهمچنین (دوازده یك ایام رمضان‌المبارك محال‌مذکوره نیز به‌تخفیف مقررشد) .

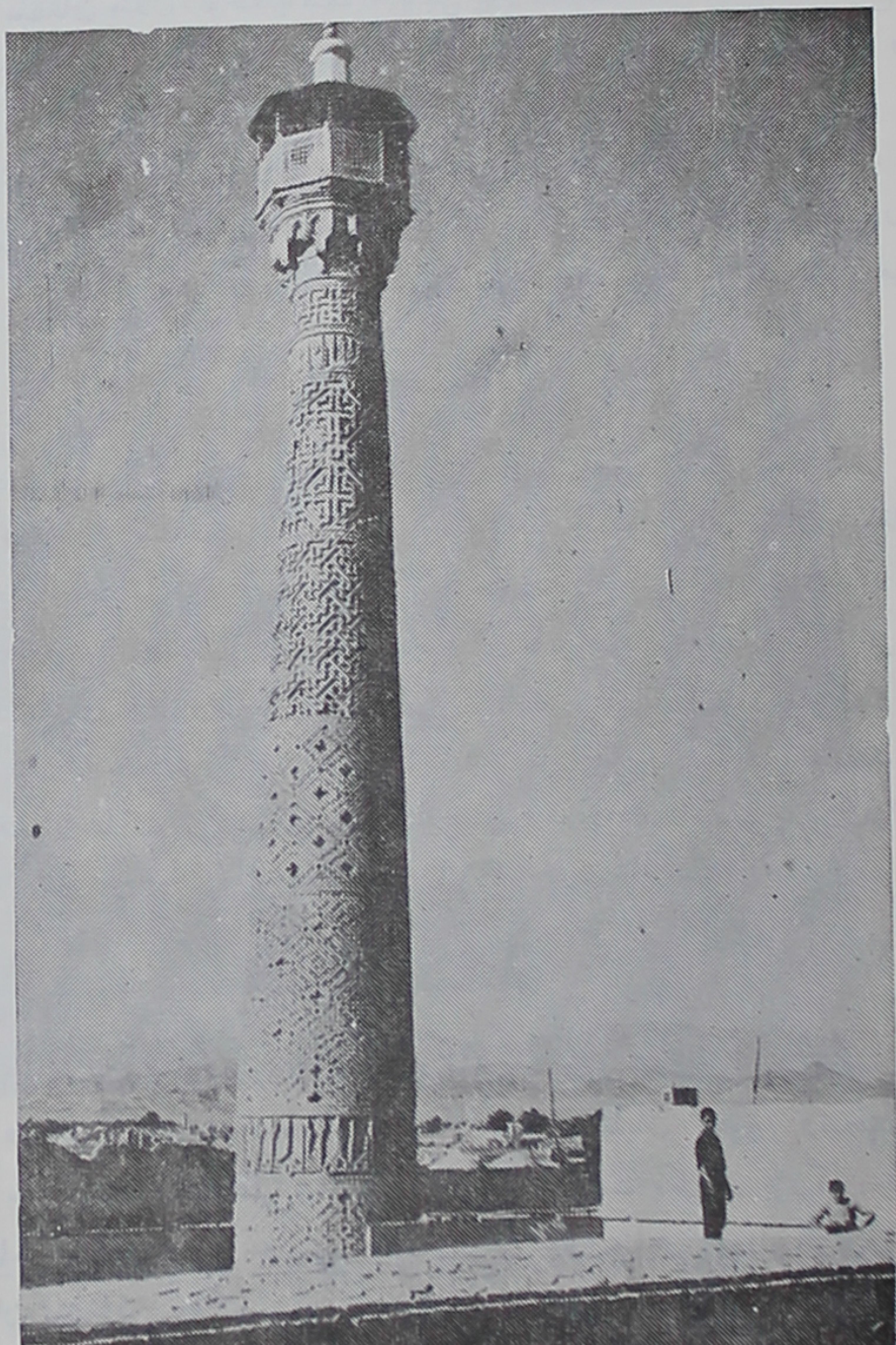
در این زمان چون **تشیع اهالی سمنان** بظهور رسید تخفیف فوق در باره آنها مقرر گشت، توضیح آنکه چند تن از سادات و بزرگان سمنان بنام **عبدالواسع و میرزا ابوطالب و میرمحمدطاهر و آقاملکی** بدرگاه همایونی رفته و تخفیف مالیات را در باره شیعیان **سمنان** خواستار شدند ، بموجب این فرمان شهر سمنان در ردیف نقاطی‌قرار گرفته است که**شاه‌عباس** در باره‌آنها به‌تخفیف‌مالیات قائل شده‌بود ودراواسط لوح چنین نوشته شده :

(بنا برظهور تشیع ارباب و اهالی و صواحب و عجزه و رعایای الکاء مزبور توجه خاطر اشرف بترفیه حال ایشان و شفقت مرحمت بی دریغ شاهانه در باره اهالی و اعیان و عجزه الکاء مذکور فرموده ، از ابتدا سه ماهه ئیلان ئیل مقرر فرمودیم که متولیان عظام گرام دیوان اعلی مال نقدی و بلده و بلوکات الکاء مذکوررا **سوای قریه سرخه** موافق دستورالعمل زمان‌شاه جنت مکان علیین آشیان که درمحال شیعه معمولست در دفاترعمل‌نموده

۱—برای مطالعه عین مطالب الواح مذکور خوانندگان میتوانند بتاریخ‌سمنان تألیف نگارنده مراجعه نمایند.

و دستورالعمل دیناری پنج دیناررا برطرف نمایند که موجب رفاه حال و فراغ بال شیعیان گشته در دعاگوئی دوام دولت روزافزون افزایند و مثوبات آن بروح پر فتوح آنحضرت فردوس منزلت و روزگار فرخنده آثار همایون ما عاید گردد ، حکام و تیولداران الکاء مذکور موافق عملکرد شیعه باعجزه ورعایای **ولایت‌سمنان** سوای **قریه‌سرخه** عمل‌نموده دیناری پنج دینار طلب‌ندارند .

در این فرمان نیز مانند فرمان سابق‌الذکر تاکیدشده که این مطالبرا برسنگی‌نقش کرده در **مسجدجامع** ومحل‌مرتفع که منظورانظارخلائق باشد نصب‌نمایند تحریراً فی‌شهر



تصویر منارمسجد جامع سمنان

جمادی‌الثانی **۱۰۳۹** هزاروسی‌ونه هجری .

بطوریکه از مفاد الواح مذکور برمیآید مردم **قریه** سرخه حتی بعد ازظهورسلاطین صفویه‌که تقریباً کلیه مردم ایران پیرو مذهب تشیع بوده‌اند، بازهم از مذهب تسنن پیروی مینموده اند . بهمین علت **سلطان حسین صفوی** در فرمان مذکور صریحا مردم **قصبه سرخه** را از تخفیف مالیات مستثنی داشته است ، در حال حاضر ضرب المثلی بین مردم سمنان شایع است مبنی بر اینکه یکی از زارعین سمنانی اجیر یکنفر **سرخه‌ای** بوده وطبق معمول **مردم سمنان** بدون توجه باینکه اربابش پیرو مذهب تسنن است در موقع کاشتن درخت انار **به‌عمرلعنت**میفرستد، مردسرخه‌ای با شنیدن جمله‌لعن، عصبانی میشود وبزبان سرخه‌ای میگوید : دار، دکارنار بخور ـ مگر عمر ته مار بکرده .

یعنی ، تو درخت انار بکار ومیوهٔ آنرا بخور مگر عمر مادر تورا . . . . . که باو لعنت میفرستی ، ولی بطوریکه در تاریخ مسطوراست مردم **قصبه‌سرخه** نیز بمروربمذهب تشیع گرویدند . و در حال حاضر مردم **سمنان و سرخه** همگی شیعه اثنی‌عشری میباشند.

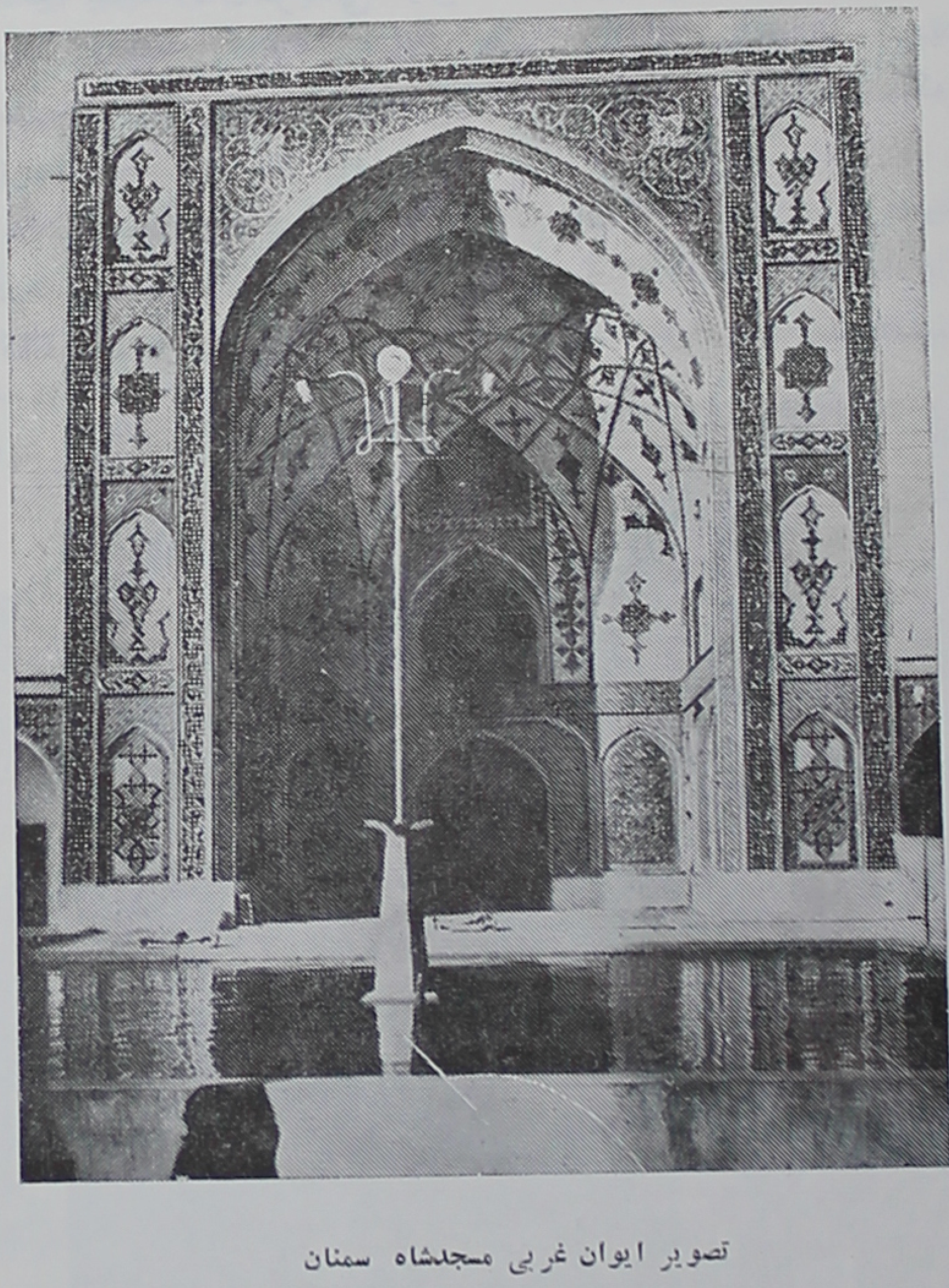
منار سمنان

در سمت شمال شرقی **مسجد جامع** سمنان مناری وجود دارد که با آجر بنا شده و ارتفاع آن **۳۰** ذرع است قسمتی از اطراف پائین منارمذکور را ساختمان شبستان جلو درب‌شرقی‌مسجد جامع‌دربر گرفته‌است، ارتفاع‌این‌شبستان‌۵ذرع می‌باشد، ارتفاع منار ازروی بام شبستان **۲۵ ذرع** است، بنای این منار قدیم و از سایر قسمتهای مسجد کهنه تر است . طبق‌مفاد مقاله‌سمنان در **دائرة‌المعارف‌اسلامی** وهمچنین افادات **استادمینوی** و مضمون کتیبه اطراف منارکه بخط‌کوفی است منار مذکوررا **امیراجل بختیاربن محمد** معروف **به‌ابوحرب‌بختیارحاکم قومس**در دوره**غزنویان** وممدوح**استادمنوچهری‌دامغانی** شاعر بزرك ایالت قومس میان سالهای **۴۱۷** و **۴۶۶** هجری بناکرده است .

مسجدشاه سمنان

مسجدشاه سمنان از بنا های عالی و قابل اهمیت دوره قاجاریه محسوب است . بخصوص روح وصفای این مسجد و معماری آن از هرحیث شایان تحسین وتمجید میباشد این مسجد از بناهای زمان **فتحعلی‌شاه قاجار** است‌که بهمت یکی از بزرگان خیراندیش سمنان بنام **حاجی سیدحسن حسنی** جدسادات **شریعت‌پناهی** سمنان از محل اموال **ذوالفقارخان سمنانی** حاکم جبار زمان **فتحعلی شاه** که بزور از مردم سمنان و اطراف‌گرفته بود و تفصیل آن در صفحات گذشته در فصل تاریخی مربوط بدوره قاجاریه بیان‌گردید، ساخته‌شد وموقوفات **شیخ علاءالدوله سمنانی** عارف شهیرقرن هشتم‌هجری

نیز باین مسجد اختصاص یافت، بطوریکه در حال حاضر یکی از موقوفات بسیار مهم و سرشار خطه قومس محسوب میشود و آب وزمین و دکانهای زیادی جزء موقوفات این مسجد میباشد، تولیت این مسجد در حال حاضر بعهده آقای **سید محمدعلی وفای شریعتی** فرزند مرحوم **میرزا ابوطالب (محبوبعلی)** و قاضی دادگستری و بازرس کل کشور میباشد.



تصویر ایوان غربی مسجدشاه سمنان

مسجدشاه سمنان درمرکز شهر واقع‌شده و چهار در بزرگ آن از شمال و جنوب و مشرق و مغرب باز میشود، صحن مسجد مربع و هرضلع آن **۶۲** قدم میباشد چهار ایوان در چهارسمت دارد، درطرفین ایوانها چهارمهتابی است‌واحداث‌این‌چهارمهتابی باعث امتیاز و روح مسجدشده، زیرمهتابی‌ها شبستانست و پشت‌سر مهتابیها حجره‌های متعددی ساخته شده

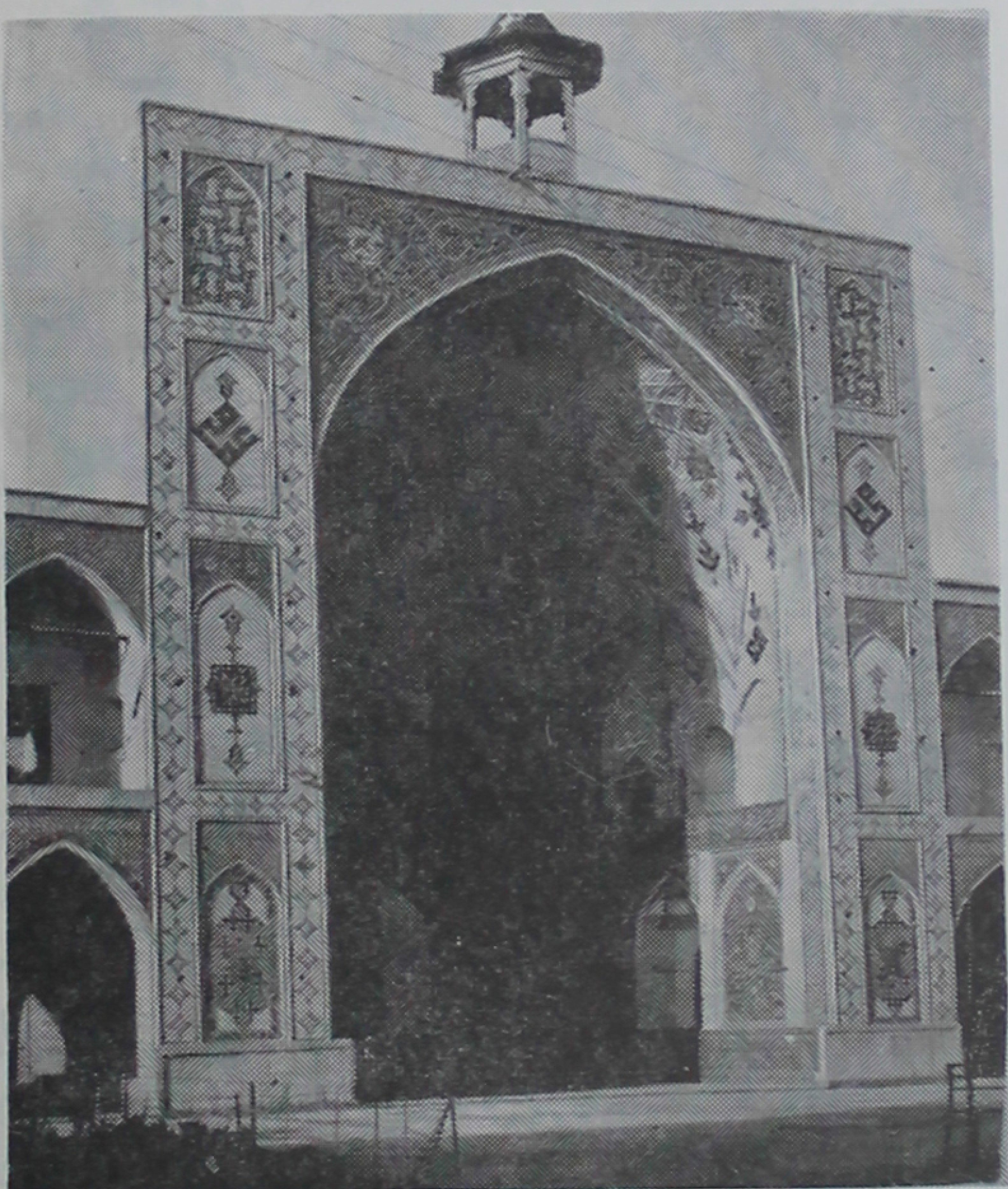
صحن مسجد یك حوض بزرك و ٤ باغچه دارد وازچهار ایوان دوایوان شرقی وغربی فوق العاده زیبا و بزرك است.

پشت ایوان غربی مقصوره‌ای عالی است که گچ بری های زیبائی دارد و در دوطرف مقصوره **چهل طاق** و **سی ستون** در وسط و **پنج نیم ستون** در هرسمت که جمعا **چهل ستون** میشود قراردارد.

اخیراً بهمت **آقای شریعتی** متولی مسجد نرده های آهنی بسیار محکم و زیبائی جهت حفاظت و همچنین گرم شدن فضای داخلی آن درفصل زمستان، نصب گردیده‌است.

تعمیرات واقدامات مفید دیگری از طرف ایشان بعمل آمده است. که ازهر لحاظ مورد توجه و تحسین می‌باشد.

درمقصوره‌ایوان غربی تاریخ ختم بنا که سال **۱۲۴۲** هجری قمری‌میباشد ذکرشده است، درهمین مقصوره **منبری** از **سنك مرمر** هست‌که یازده پله دارد ودر بالای درشمالی مسجد قطعه‌سنگ مرمری‌نصب‌است‌که درآن نصف قصیده‌مرحوم **محمد حسینخان کاشانی**



تصویر ایوان شرقی مسجد شاه سمنان

متخلص **بعندلیب** که درتاریخ بنای مسجد و مدح **فتحعلی‌شاه** گفته بخط نستعلیق حجازی شده ومطلع قصیده این است :۱

چه باشدآفت‌معدن چه باشد فتنه دریا کف بخشنده خاقان دل رخشنده دارا

دربالای درب جنوبی مسجد بیرون هشتی نصف دیگر همین قصیده روی سنگ مرمر حجاری ونصب شده است

درپشت ایوان غربی‌سنگی نصب بوده که وقفنامه مسجد درآن نوشته‌بوده ومضمون‌ومفاد وقفنامه مذکور در**تاریخ سمنان** تألیف نگارنده درج شده است.

بالای مقصوره ایوان غربی گنبد کوچکی‌است که ازکاشی مزین شده وروبروی‌آن‌بالای ایوان سمت مشرق **گلدسته‌ای** بنا شده‌است، دردوطرف ایوان سمت مغرب **دومنار** بنا شده که تانزدیك ایوان رسیده‌آنرا **ناتمام** گذارده‌اند . راجع به بنای این دو منار میگویند شخصی شروع بساختن دومنارمذکورکرد واز**یغمای جندقی** شاعرمعروف درخواست‌نمود که شعری درتاریخ‌بنای مناره‌های مذکور ومدح بانی‌بسراید یغما هم‌قصیده (ایا ستوده‌افندی) را سرود وبانی منار از خجلت وسرافکندگی **سمنان** را ترك‌گفت و منارهای مسجد شاه سمنان راناتمام‌گذاشت، معماراین مسجد باشکوه بموجب‌آنچه در داخل ایوان شرقی نوشته شده **استاد صفرعلی معمار** بوده است .

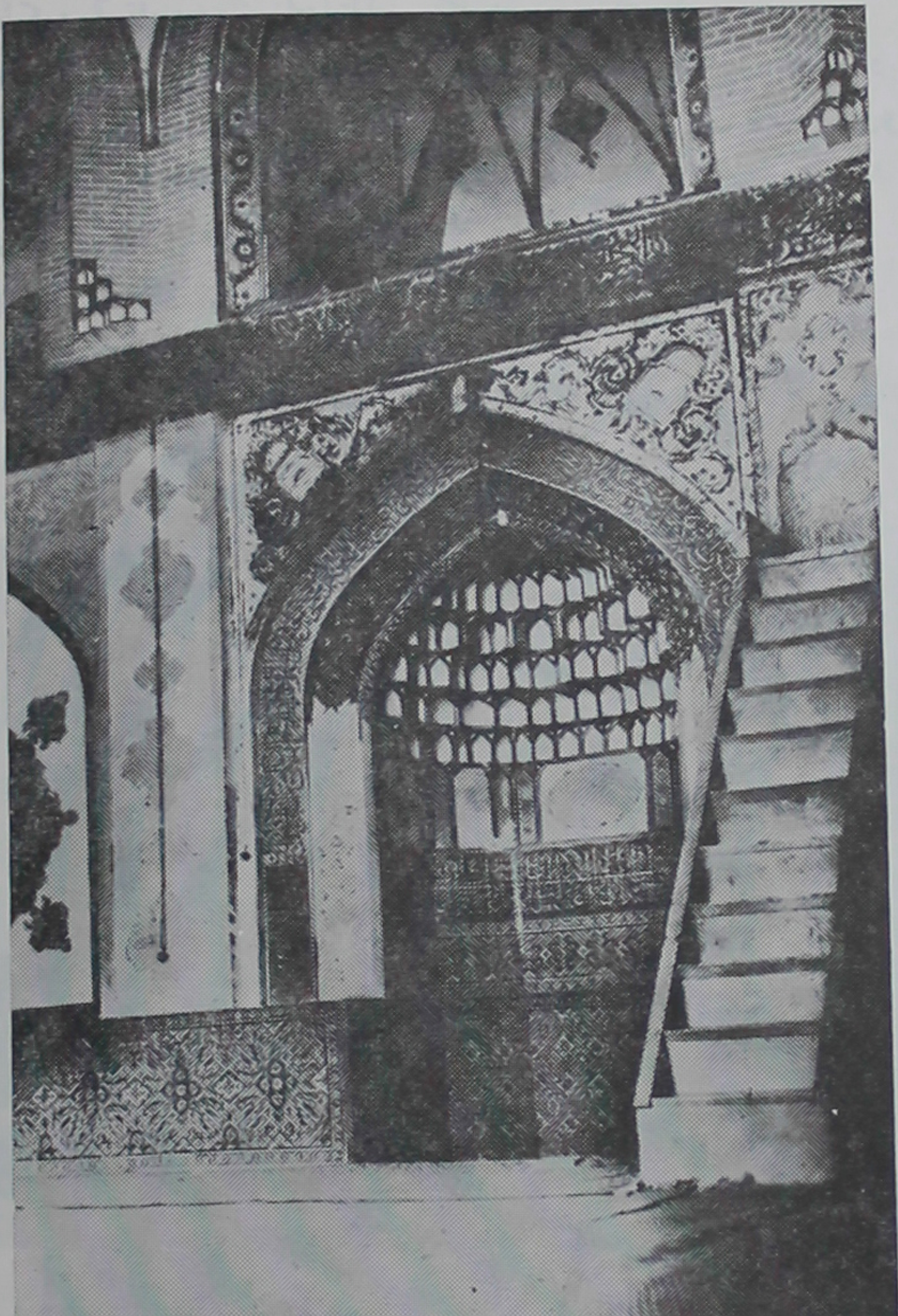


تصویر ایوان شمالی مسجدشاه سمنان

۱ــ کلیه اشعار این قصیده درتاریخ سمنان تالیف‌رفیع درج‌است .

مسجدشاه سمنان از مسجدهای بسیار معروف و مشهور ایران بشمار میرود ودرحقیقت این بنای عالی و پرابهت شهرسمنانرا زینت و اعتباری مخصوص بخشیده است، بطوریکه هر بیننده با ذوقی طراحی و معماری و همچنین روح و صفای این مسجد با عظمت را تحسین خواهد نمود .

بعضی از افراد در وهله اول بقدری تحت تأثیرشکوه‌آن قرار میگیرندکه شهر نسبتا زیبای‌سمنانرا برای‌این‌مسجدبزرك زندانی بیش نمیدانند. دراین‌باره شعری نیزسروده‌اند.



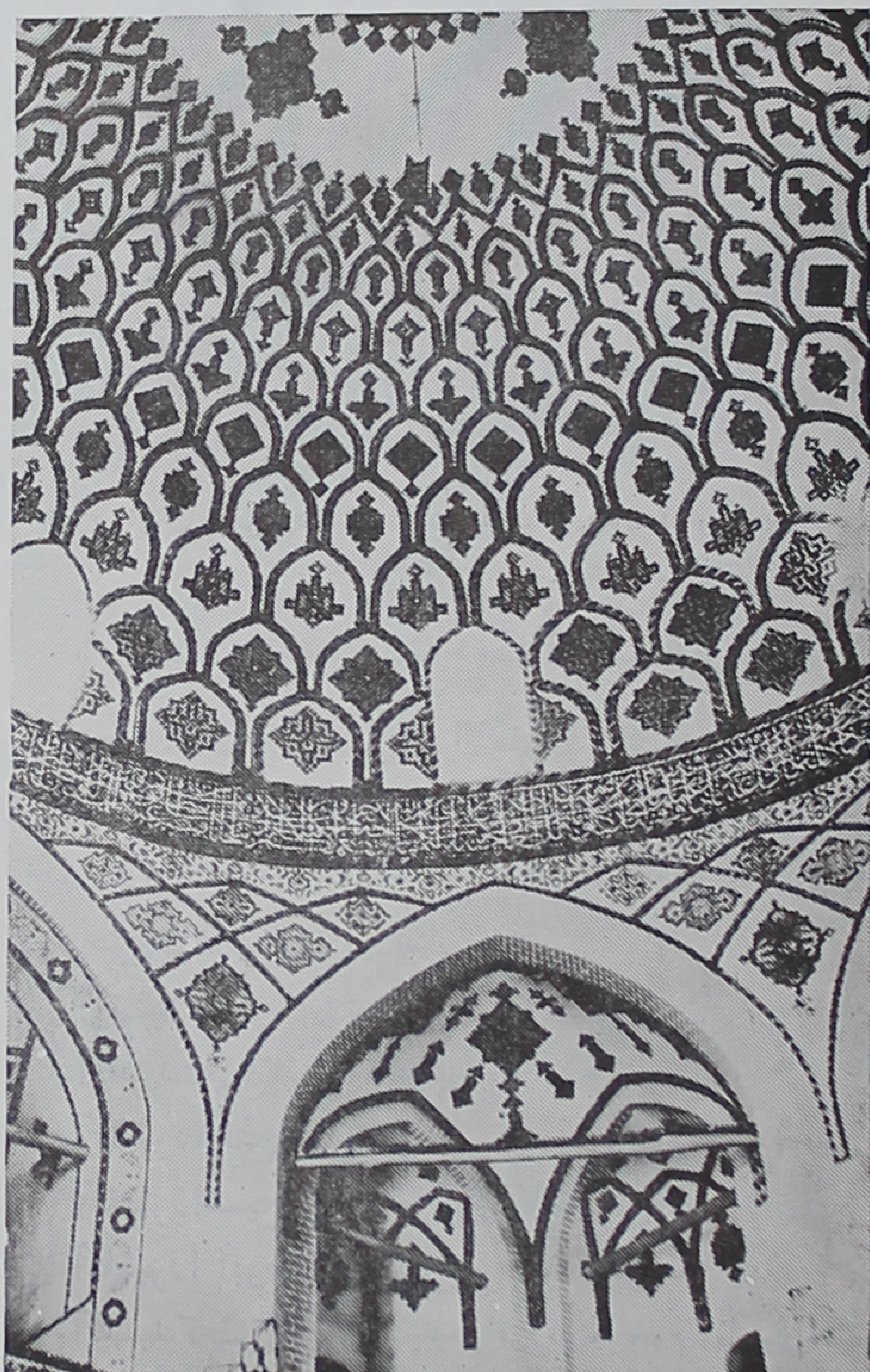
تصویرمنبر سنگ‌مرمرداخل‌مقصوره‌غربی مسجدشاه سمنان

حیف از این مسجد که درسمنان بود　　یوسفی ماند که در زندان بود

ولی یکی ازشاعران خوش‌ذوق و با استعداد در پاسخ شعر بی‌اساس بالا دوبیت شعر زیر را سروده‌است :

غلط است آنکه مسجد سمنان　　یوسفی هست لیك در زندان

هم‌محل خوب‌وهم‌مکان‌مرغوب　　یوسفی هست دامن یعقوب



نمای گچ بریهای زیبای داخل مقصوره مسجدشاه سمنان



تصویر ایوان غربی مسجد شاه سمنان و نمای نرده‌های آهنی جدید آن

سلسله متولیان مسجد سلطانی سمنان

مرحوم حاج سیدحسن حسنی که از علمای بزرگ عصر خود و مؤلف کتاب **منهاج العارفین** بود ، درسالهای بین ۱۲۳۰-۱۲۴۳ هجری قمری مسجدسلطانی سمنانرا بنا نهاد و بعداز اوتاکنون تولیت مسجدمذکور بترتیب زیر دربین فرزندان ذکورش ادامه یافته است:

۱-**مرحوم حاج سیدابراهیم** فرزند ارشداو

۲- « **آقاسیدمحسن** فرزند دیگراو

۳- « **آقاسیدعلی اکبر** فرزند سوم او

۴- « **آقامیرزا فتح‌الله** متولی باشی فرزند مرحوم آقاسیدمحسن

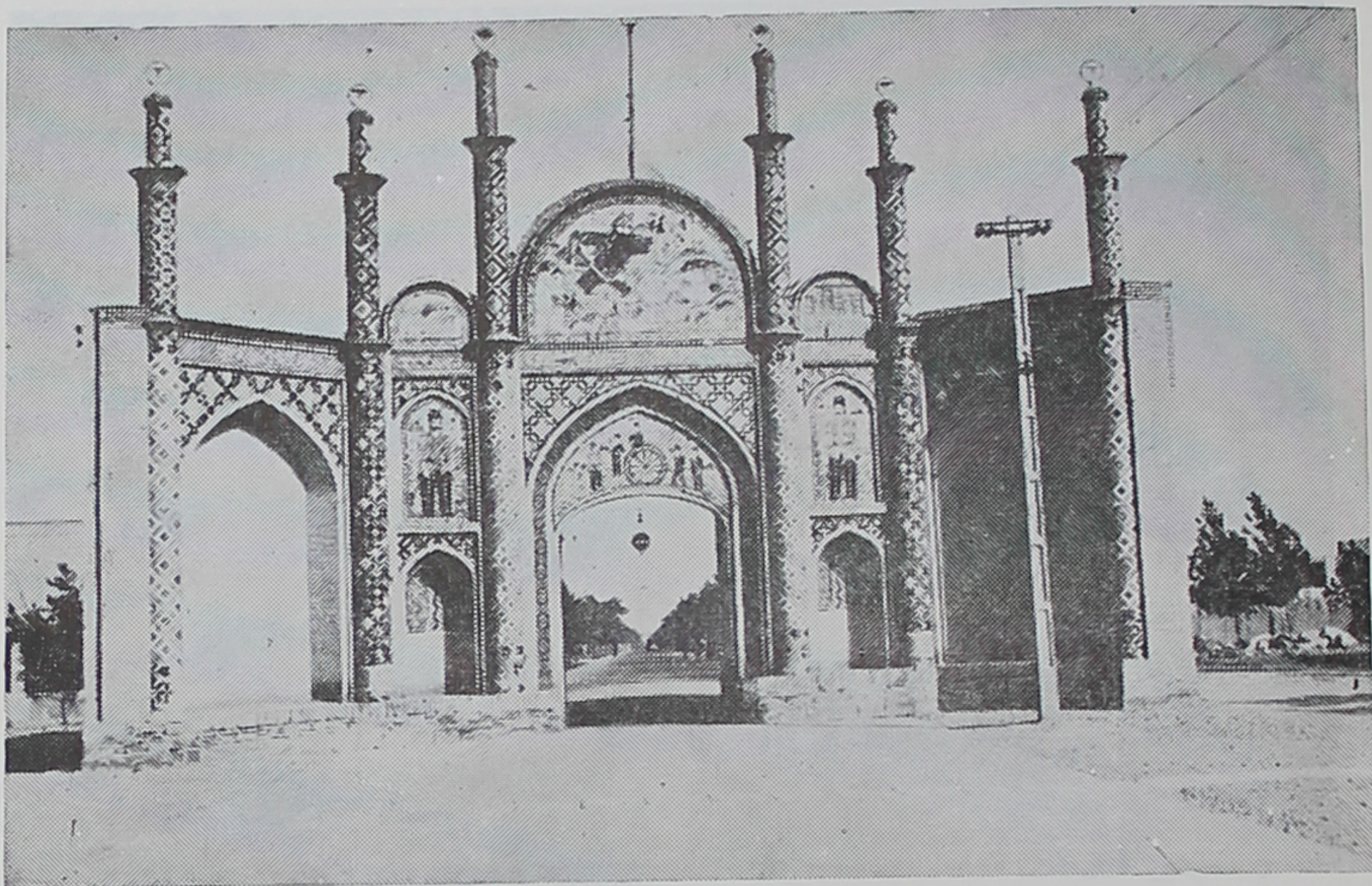
۵- « **آقامیرزامسیح** فرزند مرحوم آقا سیدعلی اکبر

۶- « **آقامیرزا ابوطالب** فرزند مرحوم حاجی آقا

۷- « **آقاسیدکاظم آقا** شریعت‌پناهی فرزند مرحوم آقامیرزامسیح

۸- « **حاجی سیدمحمدتقی** فرزند مرحوم آقا میرزا فرج‌الله

۹- « **آقای سیدمحمدعلی وفای شریعتی** فرزند مرحوم آقامیرزا ابوطالب

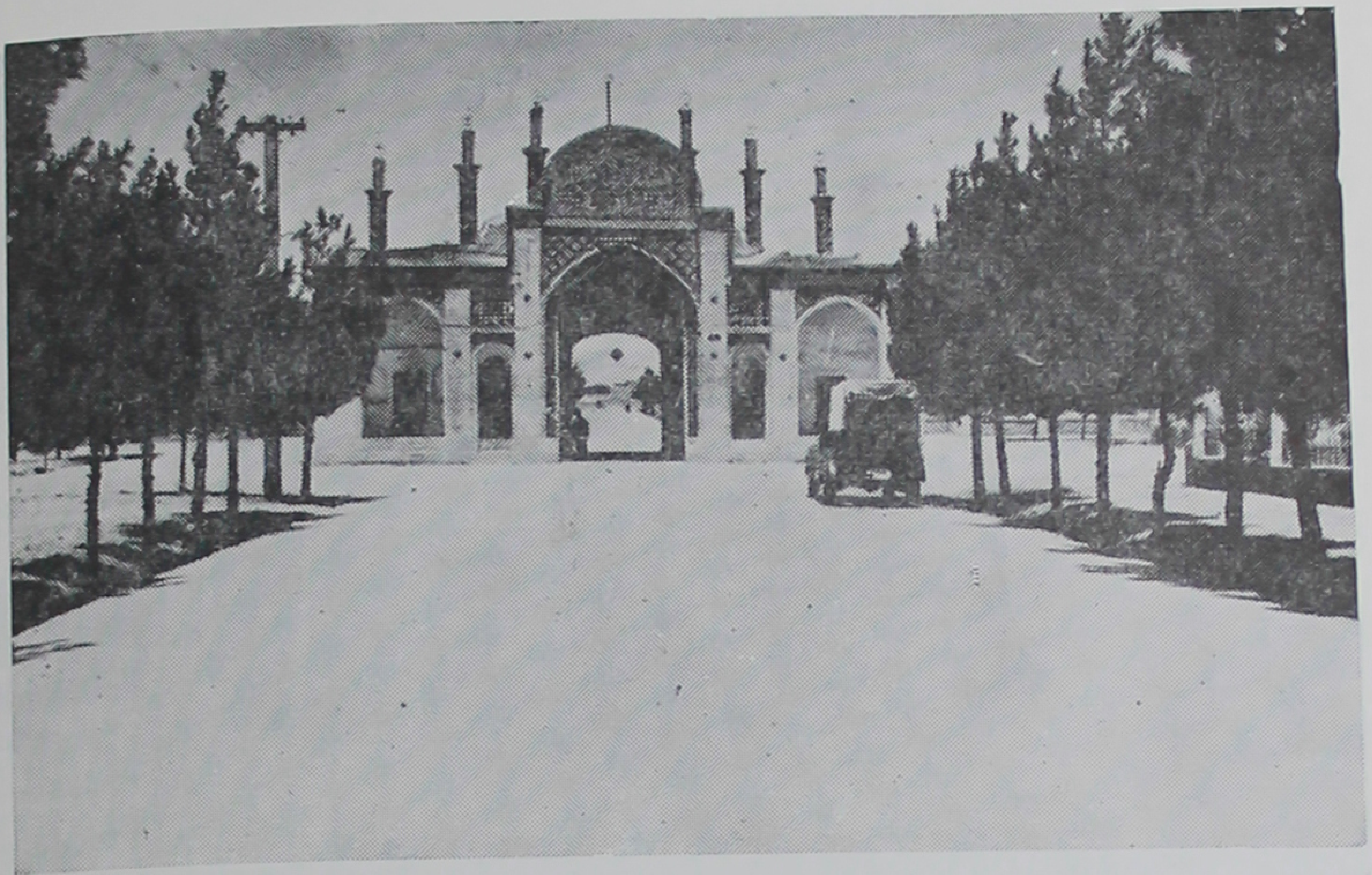


نمای دروازه شمالی ارک سمنان که تصویر رستم و دیو سفید که سمبل تاریخی نواحی مشرق ایران می‌باشد بر سردر آن مشاهده میشود

ارک سمنان

ارک سمنان درشمال شهرسمنان واقع است وازبناهای **مرحوم حاجی بهمن میرزای بهاءالدوله** فرزند **فتحعلی شاه قاجار** است که درزمان حکومت خوددرسمنان بنا نموده ولی بطوریکه از نوشته کتیبه دروازه شمالی آن برمیآید ساختمان آن درسال **۱۳۰۲ هجری قمری** درزمان سلطنت **ناصرالدین شاه قاجار** وحکمرانی **انوشیروان میرزا** حکمران **سمنان ودامغان وشاهرود وبسطام** باتمام رسیده است. این ارک دارای **۱۲ برج و ۲ دروازه شمالی وجنوبی** بوده است، درچند سال قبل دروازه جنوبی آن را برای عریض کردن خیابان بطور کلی خراب نمودند، ولی دروازه شمالی آن که دارای کاشی‌های بسیار زیبائی میباشد، ازطرف وزارت فرهنگ بنام **آثار باستانی** ثبت واز خرابی آن جلوگیری بعمل آمد، وجود این دروازه زیبا درشمال شهرسمنان مخصوصاً در هنگام شب که با روشن شدن لامپهای نصب شده برروی شش ستون آن روشنی وجلاء خاصی بخیابانهای شمال شهرسمنان میبخشد بسیاردیدنی وفرح بخش است،

درحال حاضر ازساختمان **ارک سمنان** فقط **دروازه شمالی** آن باقی است وساختمانهای جدید ادارات دارائی وشهربانی وفرمانداری وشهرداری سمنان درآن محل بنا شده است:



تصویر جنوبی دروازه‌شمالی ارک سمنان

مقبره طوطی

درمغرب مسجد شاه سمنان پائین تکیه پهنه در داخل منزلی بنام منزل لالها مقبره‌ای وجود دارد که بمقبره طوطی خانم معروف میباشد و در روی سنگ قبرآن اشعاری حجاری شده که مطلع آن بدین شرح است :

ماهی از مشکوی بهمن شاه رفت — آفتابـی از کنار مـاه رفت

طوطی آن هدهد فر بلقیس روی — از بـر شاه سلیمان جاه رفت

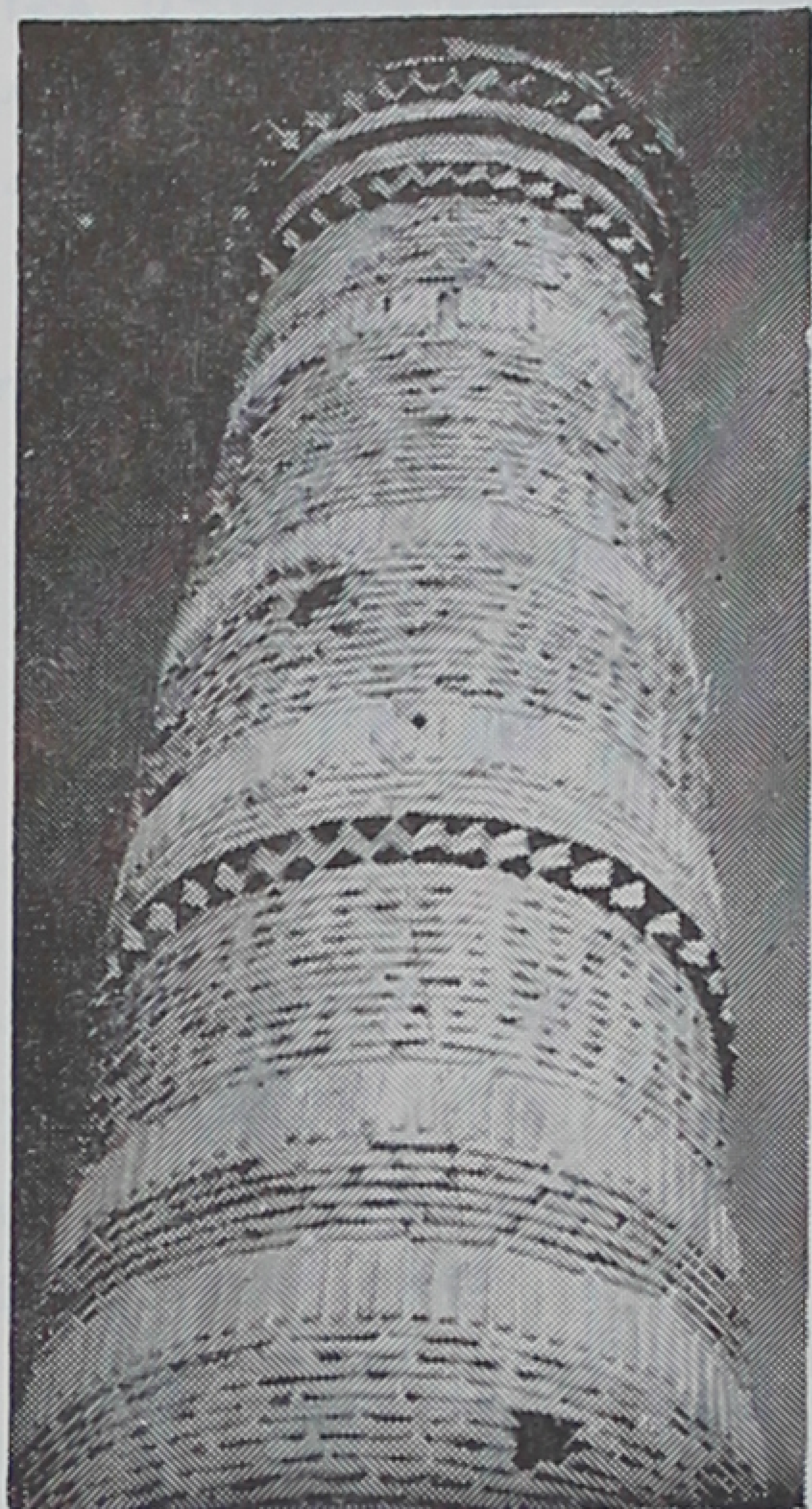
طوطی خانم دختر حاجی بهمن میرزای بهاء الدوله بن فتحعلی شاه بانـی ساختمان ارک سمنان است که در زمان حکومت پدرش در این شهرفوت نموده ودر محل فوق‌الذکر محل مدفون گردیده است[1]

۱ـ قبل‌ازاینکه ساختمان ارک سمنان درشمال شهربنا شود اداره حکـومتی سمنان در جنوب شهردرمحلی بنام منزل کلانتر بوده است .

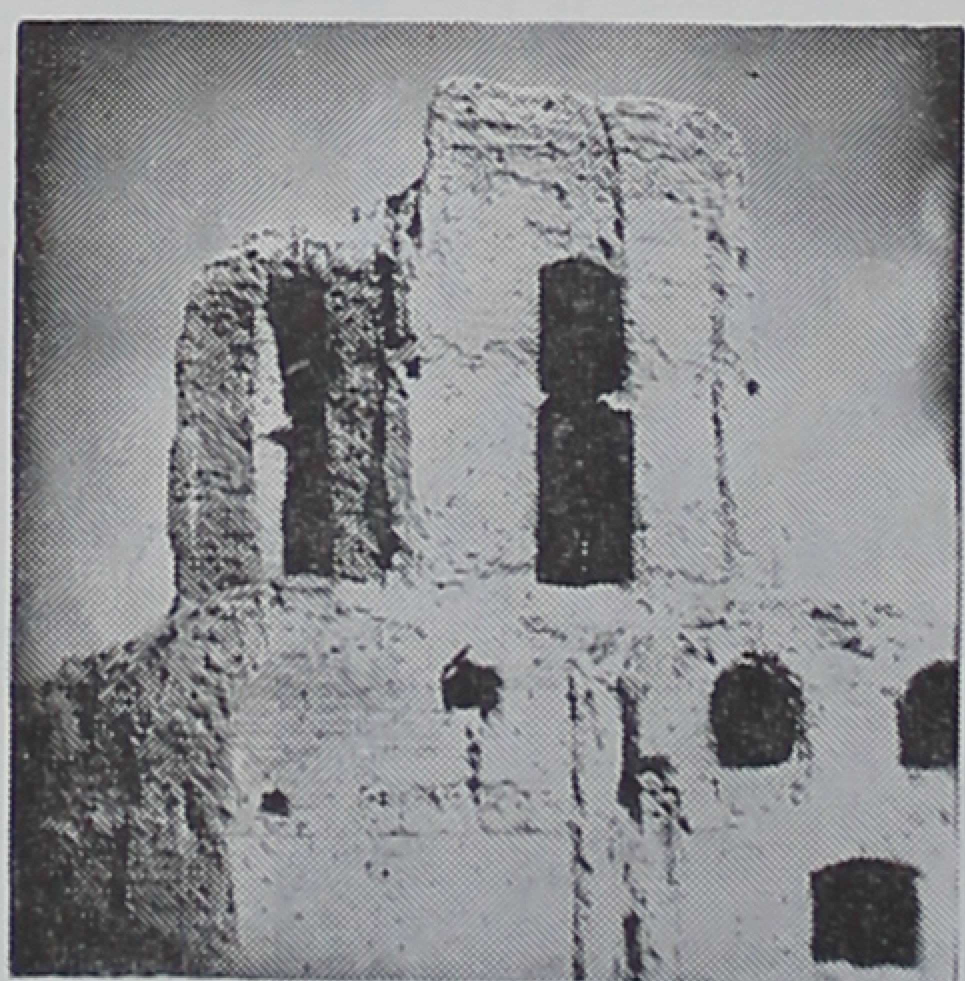
مسجدهای جامع زاوغان و علاء

در شمال **محله زاوغان** سمنان در سمت غرب نهرمیان محله اسکلت مسجد خرابه ای بچشم میخورد که **بمسجد زاوغان** معروف میباشد، این مسجد از بناهای **قرن دوم** هجری مربوط به دوره تسلط **علویان** در این سرزمین است، ایوانی دارد که ارتفاع آن در **حدود ده متر** میباشد.

متأسفانه در اثر عدم توجه ساختمان آن رو **بویرانی** نهاده است. گذشته از این مسجد در **قریه علاء** و همچنین **قصبه سرخه** سمنان مسجد های جامعی وجود داشته که مربوط باوایل اسلام بوده و دراثر عدم توجه و تعمیر ننمودن خراب شده است، فقط از **مسجد جامع علاء** ساختمان منار آن که از آجر بنا شده باقی است ولی قسمت اعظم آن فرو ریخته و بیش از چند متر باقی نمانده است.



تصویر مناره قصبه علاء سمنان



تصویر ارک قصبه علاء سمنان

گرمابه پهنه

در **تکیه پهنه** سمنان گرمابه ای وجود دارد که درحال حاضر بنام **حمام پهنه** معروف میباشد. بطوریکه **مولف مطلع الشمس** نقل نموده: کتیبه‌ای داشته که طبق نوشته کتیبه

مذکور در سال **۸۵۶** هجری قمری بدستور **خواجه غیاث الدین محمد بن خواجه تاج‌الدین بهرام سمنانی** وزیر **ابوالقاسم بابرخان** بنا شد. ولی طبق کتیبه‌ایکه در حال حاضر برسردر حمام نصب است، حمام مورد بحث بمرور خراب شده و بعد ها طبق دستور **حاجی‌ملاعلی** مجتهد بزرك سمنان ساختمان‌آن تجدید گردیده‌است.

در تاریخ بنـای مجدد این حمام مرحوم **اسدالله منتخب السادات** پدر استاد **حبیب‌یغمائی** اشعاری‌سروده و بخط نستعلیق خوانا واستادانه بر قطعات کاشی‌آبی نوشته و بر سردرحمام بکار گذاشته‌اند. بدین‌مطلع ومقطع :

عاقلان دیدند کاین دنیا ندارد اعتبار

ساحت باید خانه‌ای شایسته در دارالقرار

منتخب‌سادات خوری بهر تاریخش نوشت

باد این گرمابه دایر تا بود لیل و نهار

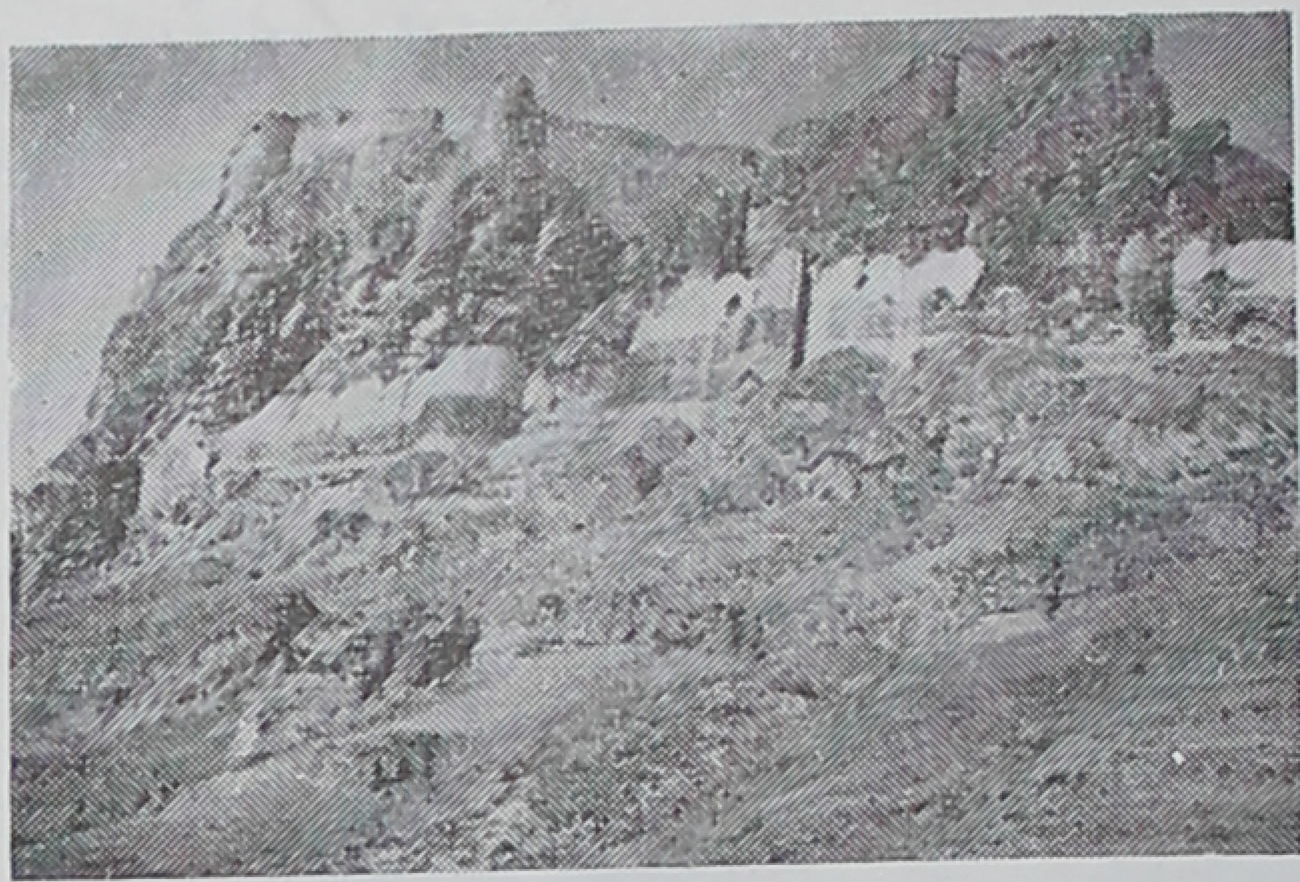
قلعه‌های سارو

در ده‌کیلومتری شمال شرقی سمنان در نقطه کوهستانی بنام **سارو** دو قلعه محکم و تسخیر نـاپذیر بچشم میخورد که طرز ساختمـان و محل بنـای آنها از هر نظر موجب حیرت است.

قلعه‌های‌مذکوردر دوطرف **کلاته‌سارو** که‌محل خرمی‌است واقعشده‌اند یکی‌در سمت شمال و دیگری در سمت جنوب. قلعه شمالی **سارو** بر اثر گذشت زمان و بروز سوانح طبیعی وخرابکاری افراد تـا اندازه‌ای ویران گردیده، ولی‌اسکلت محکم‌آن ابهت خاصی به‌**کلاته سارو** میبخشد.



دورنمای قلعه شمالی سارو



دور نمای قلعه جنوبی سارو

اما قلعه‌جنوبی که برروی قله کوه بسیار بلندی بنا گردیده بقدری محکم و تسخیر ناپذیر است که بنظر نگارنده یکی‌ازمهمترین قلعه‌های دفاعی خطه شرق ایران محسوب میشود. راه صعود باین‌قلعه بسیارسخت وخطرناك است .

ساختمان‌قلعه ازسه طبقه تشکیل یافته وچنین بنظرمیرسدکه طبقه اول‌جای چهارپایان وطبقه دوم‌محل سکونت رعایا وخانواده‌آنان وطبقه سوم‌که دارای معبد وحمام وآبدارخانه بوده وآنرا (بارگاه) مینامیده‌اند محل‌سکونت سربازان مدافع وبزرگان قلعه بوده‌است.

درچهارگوشه هریك **ازقلعه‌های سارو** برجهای دیدبانی ساخته شده‌که ازهرنظر جالب ودیدنی‌است. تاریخ بنای‌این‌قلعه‌ها رابه‌قرون‌اولیه‌تاریخی‌ایران‌نسبت میدهند،ولی‌قدر مسلم‌آنست که‌این‌قلعه‌ها دردوره‌های متوالی مورداستفاده مردم واقوام مختلف بوده ودرزمان تسلط **اسپهبدان طبرستان** وفرقه اسماعیلیه نیز ازپناهگاههای مورد اطمینان آنان‌بشمار میرفته است .

رباط انوشیروانی آهوان

در **آهوان** سمنان رباطی هست که‌بنام **رباط انوشیروانی** معروف می‌باشد ساختمان این‌رباط بطورکلی ازسنگ وگچ‌است، چنین‌بنظرمیرسدکه رباط مذکورازساختمانهای مهم وقابل‌اهمیت‌بوده وطرز ساختمان وآثارموجود قدمت‌بنای‌آنرا تأیید می‌نماید. درحال‌حاضر ازساختمان این‌رباط فقط دیوارهای اطراف وقسمتی از دالان ورودی بزرگ جلوآن بجا مانده وبقیه بصورت تلی‌ازسنگ های‌کوچك وبزرك درآمده است. **مؤلف مطلع‌الشمس** رباط انوشیروانی **آهوان** راچنین توصیف‌کرده است :

(درسمت جنوب شرقی **آهوان** چند اثراز عتیق وجدید موجود است. ازجمله رباطی



تصویر رباط انوشیروانی آهوان

دراین محل هست معروف **برباط انوشیروانی** که بسیارقدیم وبقدمت آن رباطی در ذهاب وایاب سفرخراسان دیده نشده وبرنهج غریبی آنرا ساخته‌اند تمام این بنا از سنگ وگچ و آجراست چهارایوان بلند درچهارسمت دارد و ارتفاع ایوانی‌که بجای دالان است . ودرب کاروانسرا درطرف‌وحشی‌آن‌بوده **چهارده‌ذرع** میشود وارتفاع سه‌ایوان‌دیگر**ده‌ذرع** است ودهنه هریك **پنج ذرع** ودرچهارسمت حجرات محکم ساخته‌اند، که بعضی‌از‌آنها **چهارده قدم طول وشش قدم** عرض دارد وپیش روی حجرات از چهار طرف غلام گردش است برروی بیست وشش پایه وطاقات ایوانها وحجرات وضربی غلام گردشها همه باآجر است و روی همه راباسنگ وگچ وخاك‌پالانه‌کرده‌اند وقطرپالانه حالا **نیم‌ذرع** میشود ومجردیهاو پایه‌ها ودیوارچهار بدن از خارج یکجا از سنگ وگچ است . روی ایوانها را سفید کرده بوده‌اند ودربعضی مواقع تا پنج طبقه‌آثارسفیدکاری موجود است، عرض داخل **رباط** چهل و چهارقدم، طول‌چهل‌وشش‌قدم ،وازخارج **نود قدم** طول وهمینقدر عرض‌داردآجرهای طاقات وامثال‌آن ازآجرهای معمولی این‌زمان قدری‌بزرگتراست، ولیکن آجرهای پله راه پشت بام خیلی قطور وبزرگ است **۲۲حجره** دراین رباط‌هست) .

بغیرازرباط انوشیروانی رباط دیگری هم‌در**آهوان** هست‌که ازرباطهای **شاه‌عباسی** است ودرحال حاضرازطرف ارتش‌تعمیرشده و مرکزیك‌گروهان نظامی می‌باشد .

قلعه گوشمغان

درسه‌کیلومتری مغرب **سمنان** سه محله‌وجوددارد که‌درحال‌حاضر بنامهای **کوشمغان، زاوغان** و**کدیور** خوانده میشوند ومجموع این‌سه محله را نیز محلات ثلاث مینامند ، همانطوریکه درصفحات **جغرافیای تاریخی** بیان شدوباتوجه بآثاری‌که دراین سه محله موجود است. محله‌های مذکورازمحلات بسیارکهن وقدیمی این‌نواحی محسوبند. نام اصلی

کوشمغان **کوشك مغان** بوده که دراثر کثرت استعمال کوشمغان نامیده شده‌است.
دراین محله قلعه کهنه وخرابی وجود داردکه سابقاً خندقی داشته و بوسیله تخته پل واردقلعه‌میشده‌اند، حالا که خندق پرشده برروی آن خانه ساخته‌اند ومدخل قلعه بالاآمده اززیرقلعه سوراخ کرده بداخل قلعه میروند، درب قلعه که از قدیم باقی مانده است یکپارچه سنگ است، دراین قلعه تاچندی پیش چند خانواده زندگی‌میکردند وبطورحتم **زردشتیان** قبل‌از اسلام دراین محل ساکن بوده‌اند. واحتمالا**آتشکده**آنان نیزدر این قلعه‌بوده است وبدین‌سبب بنام **کوشك مغان** نامیده شده‌است. چنانکه فردوسی در شاهنامه گفته :

برفتند ترکان زپیش مغان　　　کشیدند لشگر سوی دامغان

بغیراز این‌قلعه، قلعه‌خرابه دیگری‌بین **سمنان** و **کوشمغان** وجوددارد که‌بنام **خندق** معروف است .

دزچرمنه

دزچرمنه فعلابصورت تل‌خاکی است که در نزدیکی **محلات ثلاث** در جنوب راه شوسه **تهران بمشهد** که ازوسط شهر**سمنان** میگذرد قراردارد، این قلعه در محل گودی واقع شده واکنون دراطراف آن زراعت میشود، دروسطاین‌تل در اثر آبرفتها و بارندگی چاههائی نمودارشده وبزیرقلعه راه‌پیداکرده است، بطوریکه میگویند چون درزیراین قلعه راههای زیرزمینی وجود دارد، آب باران بآن راه یافته وجریان میبابد .

دزچرمنه ازقلعه‌های‌معروف‌وبااهمیت‌دوران‌قبل‌از اسلام‌است **فردوسی** در**شاهنامه** ازآن نام‌برده است:

دزجنبدان و دز چرمنه　　　دز لاجوردی برای بنه

قلعه های پای چنار

درمحله **پای چنار** که درجنوب شهرسمنان واقع شده است ، ساختمان دوقلعه بچشم



تصویر قلعه شرقی پاچنار سمنان



تصویر قلعه غربی پاچنار سمنان

میخورد که بنام قلعه‌های پای چنار معروف است ساختمان این قلعه‌ها را به **طاهر ذوالیمینین** نسبت میدهند، درحال حاضر درداخل قلعه غربی آن چند خانواده سکونت دارند ولی درقلعه شرقی آن که درجنوب **دبستان سپهر** واقع گردیده، کسی سکونت ندارد واطراف آن باغ است وزراعت میشود .

قلعه میرزا عسگری

قلعه میرزا عسگری قلعه محکم و استواری بود که در محله **پای چنار** سمنان قرارداشت .

این قلعه بنام **قلعه شیرقاضی** نیزمعروف است، همانطوریکه در ضمن جریان جنگ **نادر** با **اشرف افغان** درفصول تاریخی این تألیف بیان گردید حاکم این قلعه در آن زمان **سید علی قاضی** جد **سادات شریعت پناهی** سمنان بود .

درحال حاضرازاین قلعه هیچگونه اثری مشاهده نمیشود. زیرا درچند سال قبل برج و باروی این قلعه را بکلی خراب نمودند و بجای آن درمانگاهی بنا کردند که حالیه بنام **درمانگاه شهناز** نامیده میشود. مرحوم **صنیع الدوله** طرزساختمان این قلعه را درجلد سوم **مطلع الشمس** ثبت نموده ومطالب آن در**تاریخ سمنان** تألیف نگارنده درج است .



نمای قلعه میرزا عسگری یا قلعه شیرقاضی سمنان که درمانگاه شهناز درجای آن بناشده است

قلعه سراچه

سراچه محلی است قدیمی که درجنوب **سمنان** ودرمحله **پاچنار** واقع گردیده است این قلعه اخیراً در اثر احداث خیابان شرقی و غربی پای چنار که از وسط محله مذکور عبور نموده بطور کلی خراب شده است . بر سردر **قلعه سراچه** این بیت نقش بوده است :

خسرو ایران عز دل و دین طاهر　　　**کامران باد ایا خواجه دوران یونس**

(تاریخ تسع وثلاثین وسبعائه ۷۳۹)

طبق نوشته کتاب **انساب طوایف سمنان** قلعه سراچه را **خواجه یونس افتخار** بنا نموده .



دورنمای جنوبی شیرقلعه شیخ چشمه‌سر شهمیرزاد

شیر قلعه شهمیرزاد

در نیم فرسخی شمال قصبه خرم **شهمیرزاد** سمنان محل بسیار خرم و باصفائی‌وجود دارد که بنام **شیخ چشمه‌سر** معروف میباشد . آب و هوای این محل در نواحی **قومس** بی‌نظیر است .

چشمه‌های متعددی بنام **هفت‌چشمه** و**شیخ‌چشمه** و غیره از هرطرف در این نقطه جاریست .انبوه درختان و شرشر آب و چهچهه پرندگان منظره بس عشق انگیزی بوجود آورده ، هوای مطبوع آن بخصوص در فصل تابستان بسیار دلچسب وخاطره‌انگیز است

محل مذکور در بین دورشته‌کوه و داخل دره واقع شده و برروی قله‌کوه‌شمالی‌آن آثار قلعه محکم و صعب‌العبوری بچشم میخوردکه بنام **شیرقلعه** معروف‌میباشد . ساختمان **شیر قلعه شهمیرزاد** در ردیف قلعه‌های **سارو** است و این قلعه نیز از پناهگاههای مستحکم **اسپهبدان طبرستان** بوده‌است .

قلعه لاسگرد

در قصبه **لاسگرد** سمنان قلعه مهم و با اهمیتی وجود داشته است ، که بنام **قلعه لاجوردی** نامیده‌شده و **فردوسی** نیز در**شاهنامه**ازآن‌نام برده‌است. ساختمانهای **قصبه لاسگرد** کنونی باآنقلعه متصل میباشد .



دور نمای شمالی‌شیر قلعه شیخ چشمه‌سر شهمیرزاد

قلعه مذکور فعلا ویرانست و بغیر از چند دیوارقطور چیز دیگری از آن باقی نمانده‌است .

برج چهل دختر سمنان

در سمت جنوب خیابان شرقی و غربی سمنان به **محلات ثلاث** (**کوشمغان ـ زاوغان ـ کدیور**) بین محله های **کوشمغان** و **زاوغان** نزدیك **بقعه‌اشرف** و **علوی** برج بسیار کهنه و قدیمی وجود دارد که از خشت خام بنا گردیده و بنام **چهل دختر** معروف میباشد .

مردم سمنان بنای این برج را به چهل دختر که برای خدمت در **آتشکده** گمارده شده بودند نسبت میدهند، ولی‌قدر مسلم این‌برج ازآثاردوران قبل‌از اسلام است وبا توجه‌به محله‌های **کوشمغان** (**کوشك‌مغان**) و **زاوغان** (**زاویه مغان**) که درنزدیکی‌این برج واقعند . برج‌مذکور احتمالا **آتشکده** یایکی‌ازمکان‌های‌متبر که‌زردشتیان بوده‌است.

بغیر از قلعه های مذکور در این تالیف قلعه های دیگری‌هم در **سمنان** واطراف‌آن میباشدکه در **تاریخ‌سمنان** تألیف نگارنده بطورمشروح درج‌شده‌است و اسامی آنها بشرح زیراست :

قلعه‌آتشگاه ، قلعه‌کهن‌دژ یا کهنه‌دز (کندزه) ، قلعه‌جنبدان(گنبدان)



نمای برج چهل دختر سمنان



نمای برج سنگی قلعه قصبه شهمیرزاد

نارنج قلعه (**نارین قلعه**) **قلعه شهمیرزاد** که فقط دو برج سنگی آن برروی کوه شمالی این قصبه باقی مانده‌است . **قلعه رضا آباد سنگسر - قلعه‌سنگسر - قلعه طالب آباد سنگسر - قلعه تقی آباد و نوکلاته - قلعه برکه (برلوکه)، کافر قلعه‌ گل رودبار، قلعه‌ آب گرم - قلعه‌نوکه .**

امامزاده یحیی

در **محله‌اسفنجان(اسپنژان)** سمنان‌پائین **تکیه پهنه** بقعه‌ای است که به **یحیی بن موسی** برادر **حضرت امام‌رضا** (ع) منسوبست . روایت کرده اند که بعد از شهادت امام رضادر **مرو** طبق دستور مأمون، برادر آنحضرت راکه در **سمنان** بارشاد خلق اشتغال داشته شهید نموده و در این محل بخاك سپرده اند . این بقعه یکی از زیارتگاههای مردم سمنان میباشد .



نمای مقبره امامزاده یحیی در سمنان

علی بن جعفر

درشمال شهر**سمنان** جنب **بیمارستان تدین** بقعه‌ای است که به **علی بن جعفر** (ع) منسوبست ویکی‌از زیارتگاههای مردم‌سمنان محسوب‌میگردد، این‌مقبره به **آلکا** یا **آل کی** نیز معروف‌می باشد .



نمای مقبره‌علی بن جعفر ، آلکایا آل‌کی‌در سمنان

مقبرهٔ شیخ نجم‌الدین

درمشرق‌سمنان بیرون **دروازه‌خراسان** بقعه‌ای است که‌بنام **مقبره شیخ نجم‌الدین** دادبخش یا تاج بخش معروف میباشد،از مدفون این مقبره اطلاع صحیحی در دست نیست شایعاتی درمورد مدفون این مقبره‌دربین هردم‌سمنان‌وجوددارد که در کتاب **«تاریخ‌سمنان»** نقل‌شدولی‌جای هیچگونه شك و تردید نیست که**شیخ نجم‌الدین** یا **پیر نجم‌الدین** مورد بحث یکی از بزرگان و احتمالا از عارفان جلیل‌القدر ایران بوده و احتمال قریب به‌یقین مدفون این مقبره **کمال‌الدین سمنانی** منجم مشهور دورهٔ خوارزمشاهیان یا دخترش **بی‌بی منجمه** سمنانی که شرح حالش در فصل دانشمندان این‌تألیف‌خواهدآمدمی باشد .

مقبرهٔ درویش محمود

درده‌کدهٔ**مؤمن آباد** که در یك فرسخی‌مغرب **سمنان** بین‌شوسه‌**سمنان** به‌**فیروزکوه** واقعست،مقبره‌ای هست که بنام **درویش محمود** معروف میباشد . از تاریخ تولد و وفات مدفون این مقبره اطلاع‌صحیحی در دست نیست . ولی بطوریکه شایع است وی از پیروان عارف جلیل‌القدر **شیخ علاءالدوله سمنانی** بوده‌وبعضی احتمال میدهندکه مقبره **تقی الدین‌علی‌دوستی** سمنانی‌باشد.



نمای مقبره پیر نجم الدین در سمنان



نمای مقبره درویش محمود در دهکده مؤمن آباد

امامزاده اشرف

در محله **زاوغان** سمنان بین آرامگاه **علوی** و **زین‌الدین** مقبره‌ای هست که بنام

امامزاده‌اشرف معروف میباشد . **آیت‌الله‌علامه‌حائری** مدفون این مقبره‌را **علی‌اشرف** فرزند **عمر اشرف‌بن زین‌العابدین‌ع** میدانند . چون شرح حال مدفون این مقبره در **تاریخ‌سمنان** مفصلا ذکرشده‌است. لذا ازاطالهٔ کلام دراین‌مورد خودداری‌میشود.

بارگاه علوی

در محله **زاوغان سمنان** و در جنوب مقبره **امامزاده اشرف** مقبره دیگری است که به‌بارگاه **علوی** یا **علویان** معروف میباشد . مدفونین این بقعه‌ده‌نفر میباشندکه اسامی و شرح احوال آنان بطورمشروح در**تاریخ‌سمنان** آمده‌است .

بغیر از زیارتگاههائی که نوشته‌شد زیارتگاههای دیگری نیز در سمنان و اطراف آن هست‌که جریان مشروح آن در تاریخ سمنان بیان گردیده و ما در اینجا بذکر نام آنها بشرح‌زیر اکتفا میکنیم :



نمای‌مقبره علوی درمحله زاوغان‌سمنان

ابراهیم واسمعیل - پیرعلمدار - سی‌سر - مقبره پیغمبران که در ۱۸ کیلومتری‌شمال‌شرقی سمنان در روی قله‌کوه مرتفعی واقع شده است وآنرا به‌سام‌ولام‌و،بطور صحیح‌تر به **سام نریمان** نسبت میدهند- **چهل تن** که دردهکدهٔ **درجزین** واقعست .

امامزاده‌قاسم که درزیارت‌سنگسر واقعست. **موسی کاظم**، **عباس‌علی** در شهرسمنان و **سیدزین الدین** در محله زاوغانست .

مسجد قائم سنگسر

در سمت مغرب قریه **سنگسر** سمنان مسجد کوچکی هست که بنام **مسجد قائم** یا **حضرت‌صاحب‌الزمان** نامیده میشود . در مسجد مذکور چیز قابل توجه و درخوراهمیتی مشاهده نشد. این مسجد دارای مناره‌ای میباشدکه در حدود **۱۰**متر بلندی دارد و روی‌آنرا نیز باگچ سفیدکرده‌اند .



تصویر منارمسجد قائم‌سنگسر

بناهای تاریخی دامغان

تاریخانه دامغان

مهمترین وقدیمیترین آثار باستانی **دامغان** مسجدی است معروف با **تاریخانه** یا **ناریخانه** که طبق تحقیقات اداره کل باستان شناسی قبل از تسلط اعراب بر ایران **آتشکده** بوده و بعداً بمسجد تبدیل شده است. ساختمان بنای مجدد آن مربوط **بقرن دوم** هجری است، واسلوب ساختمان آن نیز بسبک بناهای **دوره ساسانیان** میباشد، این مسجد که درحال حاضر تقریباً مخروب ومتروك است، در **جنوب شرقی** شهر دامغان واقع گردیده آنچه از ساختمان مسجد باقی مانده ستونهائی است مدور که با آجرهائی بطول **۳۵** وبعرض **۳۴** وقطر **۷** سانتیمتر ساخته شده وبنام **چهل ستون** معروف است. تعداد ستونها **۲۶** عدد میباشد که **۱۸** ستون آن دریك طرف و **۵** ستون درسمت دیگر و **۳** ستون درمقابل قرار گرفته است. محیط هرستون درحدود **پنج متر** وارتفاعش ازسطح زمین تا محلی که طاقها بر آن متکی است **۲/۸۴ متر** وتا پشت بام **۶ متر** میباشد. طاقهای این ساختمان بمرور زمان فرو ریخته بوده ولی درچند سال قبل بهمت **میرزا آقا عاملی** واعظ دامغان از محل وجوه جمع آوری شده از مردم شهر با خشت خام بر طاقهای مزبور سقف زده‌اند که هم اکنون باقی و پا برجا است، درسمت مغرب مسجد بین **۶** دهانه و طاق، یك دهانه و طاق بزرگتری بطول **۱۴/۱۲** متر وعرض **۵/۰۳** متروجود دارد، که آثار **محراب** و منبر مسجد دراین دهانه دیده میشود عرض هریك از شش دهانه یا ایوان که درطرفین دهانه وسطی واقع شده‌اند **۶/۳۶** متراست. صحن مسجد تقریباً مربع شکل وبطول **۴۷** وعرض **۴۶** مترمیباشد، درجنب مسجد **تاریخانه** سمت شمال مناری وجود دارد که با آجر ساخته شده ارتفاع این **منار** در حال حاضر **۲۶** متراست و **۸۶** پله ازداخل دارد، محیط آن درپائین درحدود **۱۳** مترمی باشد و به نسبت ارتفاع منار ازسطح زمین ازمحیط آن کاسته میشود، بطوریکه دوره منار دربالا **۶/۸ متر** است، این منار سکو ندارد وازروی زمین مدور ساخته شده نقوشی از آجر درروی منار هست که بمنزله نما وتزیین آن محسوب میشود، درارتفاع ۱۰/۵ متری **کتیبه‌ای** ازآجر بخط کوفی است بعرض **۱/۳۰** متر که فقط **(الامیر السید الاجل)** ازآن خوانده میشود. آجرهائی که درساختمان داخلی بکاررفته بقطر **۴** تا **۴/۵** سانتیمتر وبطول وعرض **۲۲** سانتیمتر وآجرهائی که درتزئینات خارجی مصرف شده بطول **۱۷/۵** وبعرض **۱۷** وبقطر **۳/۵** سانتیمترمیباشد. بطوریکه مشاهده میشود ارتفاع این منار درقدیم بیشتر بوده وگویا دراثر زلزله قسمتی ازبالا و کلاهك آن فروریخته است، بانی این منار **بختیار بن محمد** حاکم **ایالت قومس** وممدوح استاد **منوچهری دامغانی** است که **منار مسجد جامع سمنان** نیزازبناهای وی بشمار میرود.

در اینجا بی‌مناسبت نیست عین نظریه‌ای راکه **مسیو گدار** راجع به **تاریخانه دامغان** داده ازروی جزوه **جغرافیای تاریخی** دامغان تألیف **اقبال یغمائی** نقل ازشماره ۱و۲ سال اول **مجله مهر** که ازلحاظ اسلوب وهمچنین فن معماری مورد اهمیت است درج نماید:

نمونه‌ای از بناهائی که مقدم بر **دوره سلجوقیان** است میتوانیم ارائه دهیم یعنی مقدم بر دوره‌ای که نمونه اصلی مساجد ایران در آن تشکیل یافته است، دو نمونه از میان آنها **مسجد جامع نائین** و **تاریخانه دامغان** است . **تاریخانه** بمعنی خانه خداست و آنرا مسجد **چهل ستون** هم می‌نامند و این رقم اغلب در ایران نماینده آن نیست که حتماً **چهل ستون** داشته باشد ، بلکه بمعنی ستونهای متعدد است نقشه این بنا نقشه مساجد صدر اسلام است. که از هر عنصر خارجی عاری است و برحسب تصادف هرگز آنرا تعمیر نکرده‌اند، فقط اتفاق افتاده است در **دوره سلجوقیان** بجای مناره خشت و گلی آن که ریخته بود برجی از آجر پخته ساخته‌اند، این مناره جدید را هم در جای مناره قدیم نساخته‌اند بلکه در کنار آن بنا کرده‌اند ، بطوریکه شکل عمومی اصلی بنا باقی مانده است این بنا هم چنانکه می‌باید باشد، شامل صحنی است تقریباً مربع که از چهارطرف طاقهائی دارد و یکی از طاق نماها که عمیقتر از دیگران است جای مقصوره مسجد را دارد و بهمین جهت مواجه با قبله است در دیوار عقب این مقصوره **محراب** را ساخته‌اند که جهت قبله را معلوم میکند تا در



تصویر ماکت تاریخانه دامغان که در موزه اداره کل باستان شناسی موجود است

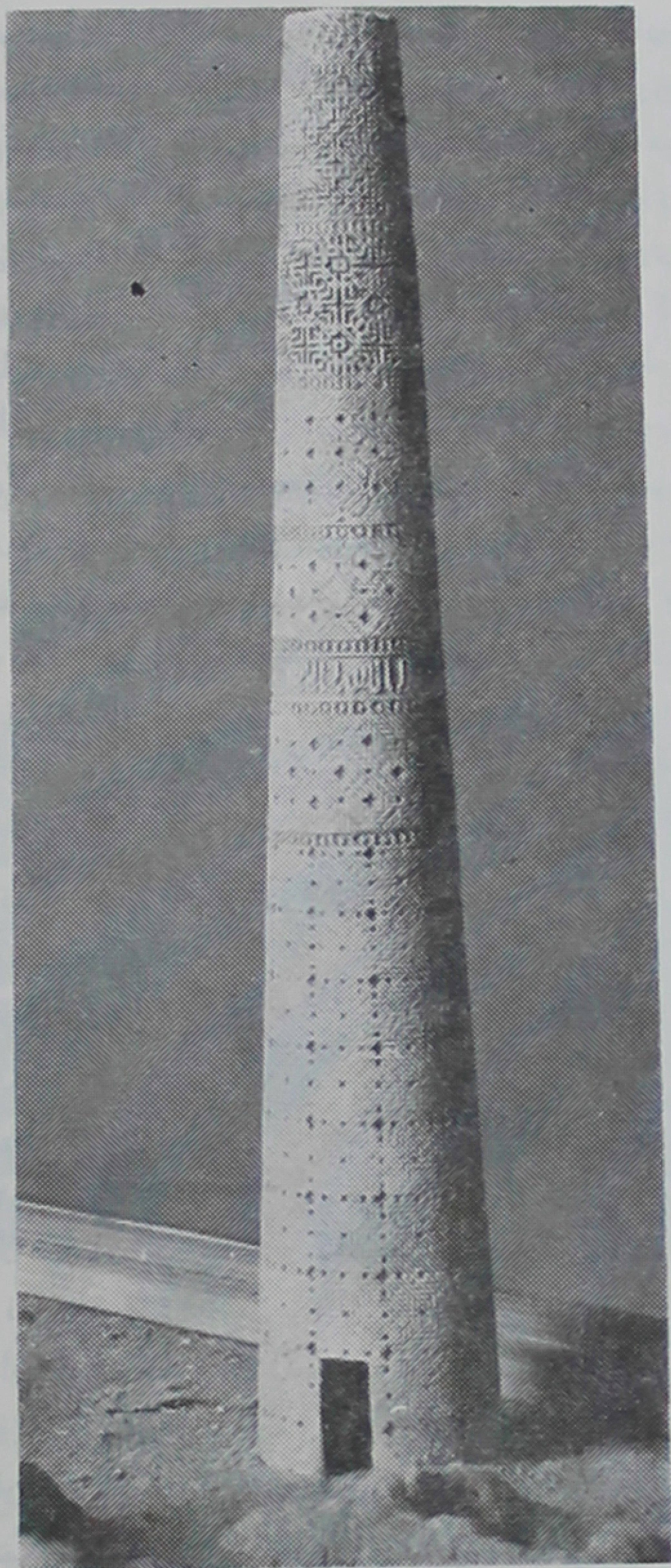
موقع نماز با آن مواجه شوند (محراب اول که با گچ بوده از بین رفته و بجای آن طاق، بنای موربی ساخته‌اند تا جهت قبله را که بدواً درست نکرده بودند اصلاح کنند قبله مساجد قدیمی ایران ظاهراً درمیان **۵۰** و **۶۰** درجه شمال شرقی و جنوب غربی نسبت بجهت شمال مغناطیسی ساخته شده است ، **تاریخانه** ۶۰ درجه ، **مسجد جامع سمنان** ۵۳ درجه، **مسجد نائین** ۵۲ درجه، درزمان **آل تیمور** قبله مسجد **سمنان** را ۵۳ درجه معین کرده‌اند . قبله مسجد **تاریخانه** را بهمان نهج اصلاح کرده‌اند و بدون شك از همان دوره است)

درمجاورت محراب منبر موعظه است، طاق مرکزی که محراب و منبر در زیر آن ساخته شده از طاقهای دیگر عریض‌تر است، نقشه این مسجد ساده‌ترین و خالص‌ترین وحتی میتوان گفت علمی‌ترین نقشه های **مساجد صدر اسلام** است ، تصادف بسیار خوبی است که این مسجد در ایران واقع شده ومخصوصاً در دوره‌ای است که بناهای اسلامی هنوز در تحت نفوذ سبکهای ایرانی درنیامده ودر ضمن نیز معلوم میکند که مساجد ایران گذشته از نقشه چه

چیزهای دیگری از اعراب پذیرفته است، بنابراین‌چنین بنظر میآید که مساجد ایران فقط اثر مختصری از نقشه‌های مساجد عرب را پذیرفته باشد، دربنای **تاریخانه** یعنی در اشکال معماری که در آن بکار برده‌اند ودرشکل ساختمان‌هیچ چیز نیست که‌ایرانی‌خالص نباشد، میتوان گفت‌دراین بناهیچ‌شکل‌وهیچ جزئی‌ازساختمان نیست که‌متعلق به‌معماری‌**زمان‌ساسانیان** نباشد ازنظرفنی دراین بناهیچ چیزی نیست که ازبناهای دیگرناحیه‌ای که در این مسجد در آن ساخته شده است تقلیدکرده باشند، **تاریخانه** ازحیث نقشه بقدری بیگانه ازایران است وازحیث ساختمان بقدری ایرانی است که یکی از مسافرین نادری که باین قبیل خرابه‌ها توجه داشته یعنی **ایستویک** تصور کرده است که خرابه‌های آن خرابهٔ یکی‌ازمعابد یایکی از قصرهای دوره **شهرهکاتم پیلس** شهرصد دروازه است، دیگران هم که از موضع آن بنای اسلامی پی برده‌اند گمان کرده‌اند که‌این مسجدرا درروی بنای قدیمتری‌ساخته‌اند، ستونهای تاریخانه دارای طاقهای ضربی وسیعی است که موازی با نماها است و در تمام طول‌خود از طرف بیرون یعنی‌ازطرف‌صحن مسجد بازاست‌ومانند ایوانهای واقعی بناهای زمان‌**ساسانیان** است، این‌طرزساختمان بکلی ایرانی‌است بقیه بنا باقسمتهای دیگرآن متناسب است طاقهای آن طاق رومی‌نیست وحتی ازطاقهای‌منکسرهم نیست که‌آنها را طاق ایرانی‌مینامندواستعمال آن‌درایران‌واطراف‌ایران‌اززمان‌**بنی‌عباس** ببعد معمول شده ولی طاقهای‌کامل‌دوره ساسانیان است که زنجیره دارمیساختند ومرکب ازدوپایه مرتفع است،ازطرف دیگر**هیئت‌امریکائی** در نزدیکی شهر درتپه‌ای که معروف است به **تپه حصار** معبدی از زمان **ساسانیان** یافته که مرکب است از ایوان وسیعی که منتهی به تالار مربعی میشود که سقف آن **گنبد** دارد و **آتشکده** بوده است. این ایوان مرکب از۳ طاق است که بوسیله یك سلسله ستونهائی که روی‌آنها طاقهای ضربی زده‌اند نسبت بخارج بحال عمودی است .

قسمت پائین بعضی ازاین ستونها را یافته‌اند، ستونهای مزبور رااز آجر های پهن مربعی ساخته‌اند، که ۳۰ سانتیمتر مساحت آن و۸سانتیمترقطرآن است و آجرها رامتناوباً روی‌هم گاهی ازقطر وگاهی از ارتفاع کارگذارده‌اند، ستونهای مزبور بضمیمه زینت های خود۲ر۷۲ر۱متر قطر دارند درزیر آنها پی‌ساخته نشده وهر ستونی را برروی‌یک ورقه‌آجر ساخته‌اند و آجرها را از طرف قطر کارگذاشته، وفقط نزدیك ۱۵ سانتیمتر در زمین فرو برده‌اند.

این طرز ساختمان که از هرحیث نماینده دوره ساسانیان‌است و در دوره **اشکانیان** هم معمول بوده همان سبکی است که در **تاریخانه** دیده میشود، تمام‌جزئیات همان است، آجرهای آن بحد وسط ۳۴ سانتیمتر مساحت در۷۵ میلیمتر قطر دارند نبودن پی‌هم مانند همان بنای ساسانی است و همانطور جرزها رابر روی یك ردیف آجری که از قطر کار گذاشته‌اند بالا برده‌اندستونهای رواق ۶۰ر۱متر قطر دارند یعنی‌اندکی کمتراز جرزهای تپه حصار ولی اگر در نظر بگیریم که جرزهای **معبد ساسانی** پوشیده از گچ بری‌هائی است که۶ سانتیمتر قطر دارد جرزهای **تاریخانه** فعلا جز یکورقه روکش نازکی‌ازساروج ندارد، یااینکه از اول هم نداشته است، معلوم میشود که قطرجرزها بدون روکش‌وگچ بری درهر دوبنامطلقا یکی‌است، پس هیچ شك نیست که از جهت ساختمان و اشکال وفن‌معماری



تصویر منار تاریخانه دامغان

تاریخانه بنائی اززمان‌ساسانیان وکاملا ایرانی است، وهیچ رابطه‌ای بامساجد مغرب ندارد.

تاریخانه در دو طرف شمال غربی وجنوب شرقی متعلقاتی داشته که میتوان گفت اینك‌ازمیان‌رفته‌است.

ازطرف شمال‌غربی‌سه‌دربوده است‌وپنج دردیگر ازطرف شمال‌شرقی‌به**تالارهائی**باز میشده که اینك‌خراب است‌ممکنست سئوال کنید بچه جهت هنوز قسمتی از**مسجد**باقی است و

حال آنکه از بقیه آن فقط بعضی دیوارهای ناقصی مانده است زیرا که در ساختن متعلقات مسجد خشت خام بکار برده‌اند، ولی ستونها و طاقهای ضربی مسجد یعنی آن قسمتهائی که باقی مانده است با آجر ساخته‌اند، از طرف دیگر طاقهای ایوانها را که باخشت ساخته‌اند بدون استثنا فرو ریخته و از میان رفته است، برای اطلاع ما از حالت روزهای اول فقط پایه یکی از آن طاقها مانده ودر بعضی جاها دیوار اطراف خوشبختانه شکل دیوار های روبرو را نشان میدهد، فی الحقیقه طاقهای گلابی وگنبدهائی را که امروز وجود دارد نباید از همان زمان دانست ونباید تصور کرد که در موقع تعمیر همان حال اول را اعاده داده‌اند.

زیرا که این قسمتها را فقط چند سال پیش ساخته‌اند، در آن زمان تمام ایوانها بحال همان **ایوان مرکزی** مسجد است، که امروز دیده میشود **رواق این مسجد** طاق نداشته، و بکلی بی‌سقف بوده و بنّای محلی که مامور اصلاح شده است بجای اینکه طاقهای ضربی سابق را بسازد ازبالای ستونی ببالای ستون دیگر و موازی با دیواررو بقبله دستکهائی کار گذاشته وروی آنها گنبدهای کوچکی را که معمول معماری امروز ایرانی است ساخته، وانگهی بسهولت میتوان دانست که ستونهای محکم تاریخانه برای آن نبوده است که این چنین گنبدهای سبك ونازك را روی آن بسازند ودر اصل هیچ تناسبی درمیان طاقهای عریض **ساسانیان** واین طاقهای گلابی نازك نیست. قسمتهای جدید را که آجرهای آن روپوش ندارد باکمال سهولت میتوان تمیز داد بجز آجری که در ساختن ستونها وطاقهای ضربی بکاررفته وگل وخشتی که برای بقیه بنا استعمال کرده‌اند در ساختن این بنا چوب هم بکار برده‌اند هرچند که بمقدار کم باشد بعضی صفحه های چوبی سرستونها را تشکیل داده وپایه طاقها را روی آن گذاشته‌اند ازطرف دیوار هم طاقهاراروی چوبهائی قرار داده‌اند که بمنزله پایه طاق است.

بالای این تیرها در محور هر طاقی یك سوراخ جای سرتیر که تقریبا سی سانتیمتر درسی سانتیمتر است معلوم میکند که تیرحمال بسیار کلفتی هرجزئی را بدیوار متصل میکرده ولی این ترتیب فقط در طاق نماهای حیاط مشاهده میشود، دررواق مسجد پایه طاقها را بر یکدیگر تکیه داده‌اند.

از طرف دیگر دیوار روبرو بر اثر فشار بصورت خطرناکی بطرف بیرون خم شده زیرا که درطرف راست ستونها برای آن پشت بندی قرار داده‌اند وآن عبارت از توده‌های خاکی است. هیچ پله‌ای درمیان کف طاق نماها وکف صحن نیست. هیچ اثری هم نیست که معلوم شود قسمتی ازاین بنا را وقتی فرش کرده باشند، بنظر میآید که تمام سطح بناهمیشه یکدست بوده وکف قسمتهای سقف هم مانند قسمت دیگر فقط خاك بوده است رویهمرفته این بنا عبارت است از دیوارها وطاقهای خشتی بامقدار کمی آجر وکمی چوب، وفرش وپی نداشته است و چیز دیگری نبوده، از این حیث **تاریخانه** قطعا یکی از محقرترین بناهای عالم است ولی ذوق هرجا که بخواهد راه خودرا پیدامیکند این بناکه بواسطه حسن استعمال این مصالح محقرتا زمان ما باقی مانده است، بواسطه توازن تناسبات ومجموع خود هنوز هم یکی ازبناهای **با شکوه اسلام** است.

اینك باید زمان‌ساختن‌این بنارا معلوم کرد.

بنا بر وصفی که‌از آن کردم معلوم شد ، که باید حتی‌المقدور آنرا **بدوره‌ساسانیان** نزدیك دانست، ولی باید درزمانی متوقف شد که نقشه اصلی مساجد را کشیده‌اند، بوسیله نموِنه‌های اصلی میدانیم که این نقشه از اواسط **دوره بنی امیه** متداول بوده است . در آنزمان بنابر گفته **میس بل** تبدیل صحن‌خانه بمرقد کامل بوده است . صحن ورواق‌وجود داشته،جهت قبله را بوسیله محراب معلوم میکرده‌اند ، ولی‌فقط در اواخر این‌دوره است که **منبر جزو اثاثه لازم مسجد شده** پس اگر فرض کنیم که **منبر تاریخانه** از همانزمان ساختمان بناست هرچند این نکته قطعی نیست ولی برای ما تفاوتی ندارد زیرا که انحراف محل محراب بنا ثابت میکند که همواره در همین محل منبری بوده‌است، خواه این منبر فعلی باشد یا منبر دیگری خواه منبری باشد که از مصالح ساخته باشند یا منبر متحرکی باشد . در هر صورت میتوان آخر دورهٔ **بنی امیه** را قدیمی‌ترین زمان ساختمان این بنا دانست .



نمای قسمتی ازسرستونهای تاریخانه دامغان

جدیدترین تاریخ آن قطعاً مقدم بر تاریخ‌ساختمان**مسجد جامع** است تعداد و اشکال پایه‌های طاقهای این بنا درکمال وضوح ثابت میکندکه آنرا مکرر تعمیر کرده‌اند ولی‌قسمت عمومی نقشه آن کاملا متعلق به بنای‌اصلی‌است، همچنانکه مجموع ستونها و طاقهای‌زینت‌شده که در اطراف محراب واقعست و محراب و قسمتی از بناهای صحن نیز همانحال را دارد در **تاریخانه** هم طاقهائی‌که عمود بر بناهای صحن ساخته شده دارای طاق‌های ضربی‌است که همان سلسله ایوانهای ساسانی را تشکیل میدهد که در **معبد دامغان** هم هست ، بعلاوه

شباهت ستونهای زینت شدهٔ این مسجد با ستونهای معبد ساسانی که دکتر **اریك شمیدت** در دامغان کشف کرده است باز حالت قبل از اسلام بعضی از عناصر این بنارا معلوم میکند قطعا نقشه این مسجد نقشه مسجدی است که شبیه بمعبد ساخته شده و قسمتی از وضع عمومی و زینت آن بسبك **دوره ساسانی** است ولی معذالك معبد دامغان دیر تر از زمانهای اصلی ساخته شده است .



نمای خارجی ایوانهای تاریخانه دامغان

نقشه این بنا با رواق های وسیع آن بهمانحال اصلی بدوی خود نیست ، زینت های معماری آن ، در بعضی ستونها با کمال وضوح از **دوره اسلامی** است ، طرز بکار بردن مصالح با سبك دورهٔ ساسانی شباهتی ندارد ولی مخصوصا طاق های آن ایرانی نیست و منکسر و جرزهای آن ببزرگی جرزهای تاریخانه نیست، فی الحقیقه تردیدی نیست که حتی در دورهٔ اسلامی اشکال قدیم را کم کم نازکتر و ظریفتر کرده اند ، هرکس این مطلب را میداند و برای ثبوت آن این نکته کافی است که نقشه های دو بنای **دامغان و نائین** را باهم قیاس کنند، تا اینکه بوضوح ثابت شود که مدت مدیدی درمیان ساختمان این دو مسجد فاصله شده است .

بنابراین **مسجد نائین** متعلق بقرن **چهارم هجری** است، اگر بعضی تصور کنند که این اختلاف ناشی از سلیقه معماران مختلف است که یکی بناهای جسیم را پسندیده ودیگری بناهای ظریف را مطلوب شمرده است ، تاریخ نقاشی و حجاری و حتی معماری ثابت میکند که در صنعت همه کس تابع مقتضیات زمان خود است . **تاریخانه** فی الحقیقه درزمانی ساخته شده که طاقهای ساسانی که دارای قوس کامل یا زنجیره دار بوده است و دایرهٔ آنها تغییر ناپذیر بوده بشکل منکسر درآمده و طاقهای اسلامی را فراهم کرده است . طاقهای مقصورهٔ این

مسجد هنوز کاملا **ساسانی است** معذالك اندك تمایلی در آن دیده میشود که درقلهٔ آن انکساری تولید کنند و طاق‌های رواق آن حالتی از شکل مخصوص طاق‌های ایران دارد . از طرف دیگر معلوم است که تبدیل طاق ساسانی بطاق‌های منکسر در **بین‌النهرین** درظرف قرن‌هشتم میلادی پیش آمده، انحنای درگاههای **دروازه بغداد** که باز ماندهٔ قصری است که **هارون الرشید** در رقه در سال **۱۷۴** هجری بناکرده، همان انحنائی است که مخصوص معماری اسلام میشود ، اگر ما در این دوره تصادف تکامل معماری ایرانی را در ایران و در بین النهرین محتمل بدانیم میتوان تصور کرد که **تاریخانه** در میان قدیم‌ترین زمان ممکن یعنی اولین خلیفهٔ عباسی جلوس **سفاح** در سال **۱۳۲** هجری و **سلطنت هارون الرشید** (۱۷۰ - ۱۹۳ هجری) ساخته شده یعنی در حدود اواسط **قرن‌دوم** هجری، همین نتیجه است که **میس‌بل** در باب تاریخ بنای قصر **اخیدیر** گرفته است وعجب دراین است که طاقهای بیضی شکل **تاریخانه** که تمایلی بطاقهای منکسر دارد شبیه بهمان طاقها است، بنابگفته مولفین آن زمان همین دوره است که بنی‌عباس شروع به ساختن مساجد بزرك درشهرهای عمده **ایران** کرده‌اند .

درکتاب **تاریخ‌صنایع‌ایران** درمورد تاریخانه دامغان چنین سخن رفته‌است: ۱

قدیمیترین مسجدی که‌تاکنون‌بخوبی مانده **تاری‌خانه دامغان** است اگرچه‌کتیبه‌ای که تاریخ آنرا تعیین‌کند وجود ندارد، اما ازروی سبك بنامیتوان آنرا متعلق بقبل از سال **۲۰۰** هجری دانست .

ساختمان مسجد عبارت است از صحن مرکزی‌که دور آنرا دالانی احاطه نموده و دهلیزهائی داردکه درطرف قبله عمیق‌ترند . طاقهای اطراف صحن ازآجر ساخته شده و این‌آجرها برخلاف معمول بحالت‌عمودی ودو رجه یکی فوق دیگری قرار داده شده‌است. طاقها قدری متمایل برتیزی است‌ولی معهذا خیلی شبیه به طاقهای ساسانی است . پایه‌های این طاقها روی قطعه‌چوبی است‌که توی ستونها نگاهدارنده طاق قرار داده شده‌است. این ستونها مدور ویك متر ونیم قطر هریك ازآنها است واز آجرهای بزرگی‌که **۳۴** سانتیمتر مربع است، ساخته شده این آجرها بحالت عمودی روی یکدیگر قرارداده شده‌است.

ساختمان ستونها کاملا شبیه بستونهای **قصرساسانی** است‌که **دکتراشمیت** در **تپه حصار** نزدیك **دامغان** کشف نموده است .

اهمیت تاریخانه نه تنها بواسطه‌آن است‌که بسبك عربی ساخته شده بلکه‌برای آن است‌که بسیاری ازاسلوب ساسانی رانیز دربر دارد طاقهائی‌که بدون مجاورت دیوار روی ستونها ساخته شده بخاطر میاورد که ستون سازی از خصائص **معماری قدیم ایران** است .

۱ــ تاریخ صنایع ایران ص ۱۳۴ـ۱۳۵



نمای داخلی قسمتی‌ازساختمان تاریخانه دامغان

در **زمان ساسانیان** ستون خیلی ضخیم گردیده واز سنك نتراشیده ویا آجر و آهك ساخته میشده است، این قسم ستون‌را درمساجد نیز میتوان دید.

مسجد جامع دامغان

مسجد جامع دامغان که درحال حاضرآباد ودایرمیباشد درسمت شمال شرقی این شهر واقع شده‌است .

تاریخ بنای این مسجد بدرستی معلوم نیست‌گویند درزمان **خلافت مأمون** خلیفه عباسی ساخته شده، ولی سند صحیحی‌برای ثبوت این‌ادعا دردست نیست‌کتیبه‌ای هم‌ندارد که چیزی ازآن مفهوم ومستفادشود، بطور کلی تاریخ‌بنای این‌مسجد رابه قبل ازدوره**سلاجقه** یا دراوایل تشکیل این سلسله نسبت میدهند، **محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله** درجلدسوم **مطلع الشمس** مینویسد :

مسجد جامع جدید دامغان را مرحوم **میرزا محمد خـان سپهسالار اعظم** قاجار بناکرده یعنی مسجد خرابه بوده‌و اوبتجدید آن پرداخته‌و آن مسجد عبارتست از شبستانی، وصحنی، شبستان‌را هیجده طاق خوانچه‌پوش وده، ستون مربع است ازآجر، طول شبستان چهل وسه قدم‌و عرض بیست‌و سه قدم وقبله مسجد بحیثی کج است‌که باید رو بضلع طرف یمین ایستاد ونمازگذارد، ودرهمین ضلع محرابست ، در شبستان چندبخاری ساخته

شده و صحنی که مرحوم **سپهسالار** برای مسجد بنا کرده ناتمام مانده‌است، یعنی دیوارهای آن باتمام نرسیده طول صحن سی‌قدم وعرض بیست قدم‌ودر طرف‌یمین این مسجد، **مسجد جامع قدیم** دامغان استو راهروئی بعرض‌دو ذرع ونیم، فاصل فیمابین ایندو مسجداست. مؤلف مذکور مسجد جامع قدیم دامغان راچنین توصیف نموده است:

قبله مسجد جامع قدیم **دامغان** نیز کج واز قرار معلوم ومذکور دامغان کلیةً همینطور است. خلاصه ایوان بزرگی که بمنزله مقصوره است درطرف قبله دروسط واقع و دو ایوان کوچکتر ازآن درجنبین وهر سه‌با رفعت وعظمت واز آجر و گچ ، دهنه ایوان وسط **۷** متر، وفرش‌انداز یعنی‌طول‌آن **۱۶** متر، طول صحن **۳۸** قدم، عرض **۳۶** قدم‌و طرف‌برابر ایوان دیوار ندارد، طرف مغرب ومشرق‌آن شبستانهای‌بزرگی است‌که سقف مرتفع آنهارا باخشت زده‌اند، حوض محقری جلو ایوان است صورت فرمانی ازدوره صفویه برروی سنگ نقش وبردر مسجد نصب شده‌که عبارات زیرین برآن منقور است :



تصویر ایوان مسجد جامع دامغان

هوالله‌سبحانه، الملك‌الله، یامحمد یاعلی بسم‌الله‌الرحمن الرحیم فرمان همایون شرف نفاذ یافت آنکه چون برذمت همت سلاطین دین پناه‌که مظاهرالسلطان‌العادل ظل‌اله‌اند لازم ومتحتم است‌که به‌مقتضای آن احسنتم احسنتم لانفسکم بسط قوانین معدلت و احسان ونشر مآثر رفعتو امتنان را معظم مطالب خود دانسته پیوسته توجه ضمیر خیر تنویر که مدبر امور صغیر وکبیر است مصروف سازند تاآنکه افراد خلایق‌که ودائع‌الله‌فی‌ارضه‌اند درخوابگاه امن ورفاهیت آسوده ودر بستر آسایش‌وفراغت غنوده باشند، لهذا وبنابراقتضای مرحمت ذاتی ومکرمت جبلی‌که دربدایت فطری صانع خمرت طینت آدم بید قدرت مرکوز

جبلت ما گردانیده بمضمون بلاغت مقرون واحفظ لهم جناح الذل من الرحمه همگی نیت صافی طویت مصروف آن داریم که تازلال توفیق سلطنت از منبع ان الارض لله یورثها من یشاء برروی زمین جاری وسلصال وجود حاسدان این آستان رفیع المکان ماچون قالب بی جان ایشان در زیر زمین متواری خواهد بود، همواره باب رحمت اطفاء نوایر بدعت فرموده آنچ مرتبه پرتو اطلاع همایون بر کیفیت آن افتد از وجهی وجهه همت برفع آن گماریم که نتایج آن تاآخر دوران برصفحات استمرار باقی باشد و هرصورت محدثه که درایام سالفه معمول گشته بدرجه استقرار رسیده باشد تابیاری شریعت قوی ودستیاری معدلت خسروی غبار آن ازصفحه روزگار شسته گردد، بنابراین دراین ولاکه مجدداً خاطر عاطر متوجه انتظام احوال وفراغ بال مردم ممالك **خراسان** فرموده‌ایم شمهٔ ازمراحم بی‌اندازه شاهی در باره ایشان فرموده ازابتدای بیچین‌ایل آنچه ازبابت مال غسالان وگورکنان درممالك خراسان جمع ودرجزو معمول بوده‌باشد به‌تخفیف وتصدق مقرر کرده ثواب آنرا بحضرات مقدسات مطهرات عالیات سامیات هدیه نمودیم، حکام گرام وتیول داران وعمال ومتصدیان مهمات دیوانی ولایات مذکوره ضمن خراسان مال مذکوررا ازجمع وتیول اخراج وباطل دانسته از اول سنه مذکوره یك دینار بعلت مال واخراجات ازغسالان وحفاران طلب ندارند ومطلقا پیرامون نگردند متوفیان عظام دیوان اعلی رقم این موهبت را مقرون بخلودو دوام دانسته در دفاتر عمل نمایند و از جوانب براین جمله روند و هرساله حکم مجدد نطلبند و تغییر کننده این در لعنت و سخط **حضرت رسالت پناه صلی اله علیه واله** وغضب حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم دانند وصورت حکم اشرف اعلی رابرسنگ نقش کرده درهر محل ازبلاد **خراسان** در جای مرتفع که معبر ومجمع خواص وعام باشد نصب نمایند، کتب بالامر العالی اعلاه الله تعالی وخلد بقاه فی یوم السابع والعشرین من شهر رمضان المبارك قوی‌ئیل سنه تسع و سبعین وتسعمائه (**۹۷۹هجری**)

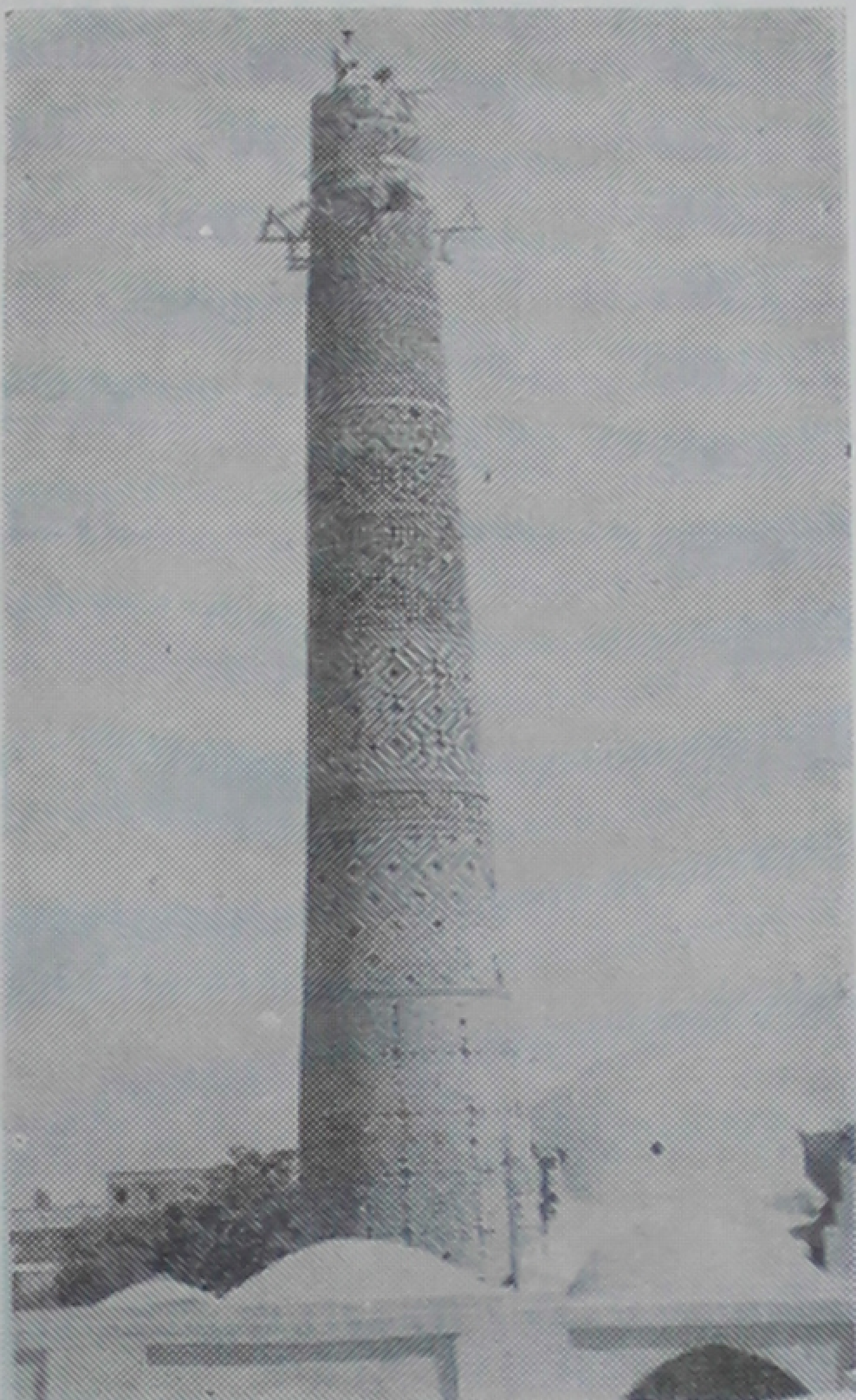
منار مسجد جامع دامغان

منار مسجدجامع دامغان درقسمت شمال شرقی **مسجد** واقع شده وتنها بنائی است که ازمسجد **جامع** قدیم باقی مانده است، تاریخ بنای آن‌را **۵۰۰هجری** تخمین میزنند. بطوریکه **صنیع الدوله** در **مطلع الشمس** نوشته است. منار مذکور دارای یکصدو پنج‌پله وارتفاع آن **۳۱** ذرع بوده وقاعده منار مربع وهر ضلع آن‌نیز **۵** ذرع است، ولی اکنون بسبب اینکه قاعده منار زیر خاك پنهان است شکل قاعده آن معلوم نیست ، ارتفاع منار در درحال حاضر **۲۶٫۷۵** متر ومحیط پائین آن **۱۴٫۰۵** متر ودوره بالای آن **۶٫۸۵** متر میباشد .

روی منار را باآجرهای نازك کوچك تزئین نموده ودر وسط منار قدری متمایل بـه پائین کتیبه‌ای هست که ازآجر آیه نوررا بشرح ذیل نوشته‌اند :

بسم اله الرحمن الرحیم الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجه .

کتیبه دیگری هم از کاشی داشته که اکنون نیست . در اینجا بی‌مناسبت نیست واقعه جالبی که در زمان انقلاب مشروطه در **دامغان** بوقوع پیوسته وجریان آن با این‌منار بستگی دارد بطور اختصار بیان گردد :



تصویر منار مسجد جامع دامغان

درزمان حمله مجاهدین **بدامغان** استبداد خواهان وپیروان آنان **منارمسجدجامع دامغان** راسنگر خود قرار دادند.

مجاهدین برای دستگیری استبداد طلبان **دامغان** که به‌بالای منار رفته و آنجا را بصورت سنگر مرتفع وغیرقابل تسخیری درآورده بودند فعالیت وتلاش زیادی نمودند، ولی بدستگیری وتسلیم آنان موفق‌نشدند، ناچار فکری اندیشیده ودر زیرمنارازداخل آتش روشن کردندودر نتیجه عده‌زیادی ازافراد مذکور دراثرشعله‌آتش ودود حاضر به‌تسلیم شده وبعد بدست مجاهدین بقتل‌رسیدند، درهمین حال یکی‌از پناهندگان بنام **احمدآقا** ازترس‌اینکه بعد از تسلیم‌بقتل‌برسد، خودرا ازبالای‌منار بپائین میاندازد. اتفاقاً نامبرده با انجام‌این‌کار هیچگونه‌آسیبی نمیبیند وبمجرد سقوط، ازنمین برخاسته وپا بفرار میگذارد ، ولی‌مجاهدین اورا دستگیر نموده و بقتل‌میرسانند ، بطوریکه شایع است در اذان صبح روز **۱۵ ذیقعده سال ۱۳۵۱** قمری مطابق با **۲۲ اسفند ۱۳۱۱** شمسی صدای مهیبی دردامغان بگوش‌رسیده

و صبح مردم مشاهده کرده‌اند که شکافی بر روی **منار مسجد جامع** ظاهر گردیده است و با اینکه در تعمیر آن اقدام نموده‌اند مع‌الوصف آثار شکاف مذکور در حال حاضر نیز مشاهده میشود .

پیر علمدار

درشمال‌شرقی **شهر دامغان** تقریبا در نزدیکی ومشرق **مسجد جامع** گنبد برج مانند مدور وزیبائی ازآجر وجود دارد که بنام **پیر علمدار** معروف است . بلندی برج مذکور تقریباً **۱۳ متر** میباشد، ولی این بنا آرامگاه **محمدبن ابراهیم پدر ابوحرب بختیار ممدوح منوچهری دامغانی** وحاکم **ایالت قومس** درزمان سلطان **مسعود غزنوی** است که به دستور وی ساخته شده و در سال **۴۱۷** هجری (۱۲۰۶ میلادی) ساختمان آن باتمام رسیده است .



تصویر برج پیرعلمدار دامغان

قطر داخلی این برج **۴٫۹۷** مترمیباشد وداخل بقعه ساده است وسوای قبر**محمدبن ابراهیم** که طول و عرض و ارتفاع آن بترتیب **۲۰۵ - ۱۰۵ - ۱۲۵** سانتیمتر و از گچ ساخته شده چیزدیگری درآنجا مشاهده نشد .

متصل ببرج پیر علمدار ایوانی مقرنس وجود داشته که دراطراف آن کتیبه‌ای از گچ بوده ولی اکنون ازآن ایوان فقط کتیبه ذیل بجاست :

بسم‌اله الرحمن الرحیم امر ببناء هذالمسجد الشریف المولی المعظم خلیفة العرب

والعجم سلطان قضاة الشرق کافل مصالح الخلق رکن الحق والدین. عمل حاجی بن الحسین البناء الدامغانی غفرالله له

طبق نوشته **تاریخ صنایع ایران** برج مقبره‌ای **پیرعلمدار** برای کتیبه قشنگ کوفی که درداخل برج ساخته شده وبرنگ سرمه‌ای است مشهور میباشد.

برج چهل دختر دامغان

درمغرب شهر دامغان پشت بقعه **امامزاده جعفر** وکنار جاده **دامغان به سمنان** برج آجری جالب توجهی وجود دارد، که بنام **چهل دختر** معروف میباشد، ارتفاع برج مذکور تقریبا **۱۵** متر ومحیط خارجی آن **۲۳** متر وقطر داخلی آن **۵ر۵** متراست. این برج که تقریبا بسبک **برج طغرل ری** ومیل **رادکان** بنا شده درسال **۴۴۶** هجری (۱۰۵۴ میلادی) بامر **ابوشجاع اصفهانی** ساخته‌شده است.



تصویر برج چهل دختر دامغان

بر دوره بیرون این برج کتیبه‌ای است، بخط کوفی که خواندن آن بسیار مشکل می‌باشد فقط **امر ببناء هذا القبة الامیر الجلیل ابوشجاع** ودرآخر کتیبه **(ثلثمائه)** ازآن خوانده میشود ومعلوم میشودکه از بناهای **قرن چهارم هجری** است و بعلت استحکام بناخوب دوام کرده است.

بطوریکه هیچگونه آثار خرابی در آن مشاهده نمیشود. در بالای در کوچك این برج که بجانب جنوب باز میشود کتیبه‌ای است ازگچ بخط کوفی که گویا نام بانی آنرا نوشته‌اند.

در وسط برج، قبرساده‌ای است ازگچ که صاحب آن معلوم نیست وازقرائن چنان برمیآید که تا چندی قبل سطح داخلی برج مرتفعترازرمان کنونی بوده‌است زیرابااندکی دقت، قسمتی‌را که درزیرخاك بوده وبعداً خاك‌برداری‌شده است میتوان تشخیص داد ولی قدرمسلم اینکه اسم **چهل‌دختر** یا **چهل دختران** مربوط به **دوره های قبل از اسلام** میباشد و بعید بنظر نمیرسدکه ساختمان **چهل دختر دامغان** نیز مانند ساختمان **چهل دختر سمنان** ازخشت خام‌بوده، چون بمرور زمان قسمتی از آن فرو ریخته بوده‌درقرن **چهارم‌یاپنجم** بدستور **ابوشجاع** که هویت اوتا اندازه‌ای مجهول است مجدداً با درنظر داشتن طرح سابق‌آن، منتهی با آجر وسقف مخروطی‌شکل بنا گردیده‌است.

امامزاده جعفر

درمغرب‌شهر **دامغان** جنب برج **چهل‌دختردامغان** وکنار جاده **دامغان به‌سمنان** بقعه‌ای‌است که‌بنام **امامزاده‌جعفر** معروف میباشد، بقعه این امامزاده مربع وازهرطرف سیزده قدم‌است، درچهار بدنه دیوار بقعه، چهار طاق نما میباشدکه هرطاق‌نمادری‌داردبالای چهار بدنه‌که تقریباً ده ذرع ارتفاع آن است هشت طاق مقرنس وبالای طاقها گنبدمیباشد تمام ارتفاع بقعه از چهار بدنه وهشت طاق و گنبد تقریباً **هفده‌ذرع** می باشد داخل بقعه سفید ووسط گنبدآجرنما است، درب‌بقعه‌روبجنوب ودروسط‌آن صندوقی‌است‌با منبت‌کاری‌ممتاز وکتیبه‌های بسیار، طول صندوق ۳٫۲۵ متر وعرض ۱٫۷۵متر وارتفاع آن ۱٫۲۵ متر در کتیبه دوره صندوق‌سوره مبارکه **هل اتی** و **انافتحنا** و **آیة‌الکرسی** و **نادعلی** و **صلوات برچهارده معصوم‌ع** با **القابهم** و **لافتی الاعلی لاسیف الاذوالفقار** منبت کاری شده است، ودرصفحه‌روبروی درنوشته‌اند:

عمل‌العبد الفقیر الحقیر المذنب المحتاج العفواله و غفرانه استاد نظام‌الدین‌بن استاد علی‌بن علی نجار صاحب وساعی این خیرات استاد محمد صفار دامغانی تحریرا فیشهر... سال اربع وستین و...(ظاهرا سبعمائه باشد).

شکل قبر که در صندوق دیده میشود مرتفع و دور آن گچ‌بری شده و بر روی آن سنگ سیاهی‌عمودی‌نصب گردیده ونسب امامزاده **وسوره‌مبارکه توحید** بخط‌کوفی‌نوشته شده‌است.

درسمت مقابل دریکه از آن داخل‌صحن میشوند نیز شجره امامزاده بخط‌کتیبه بااین عبارت ثبت‌میباشد:

هذا قبرالامام الهمام المقتول المقبول‌قرة عین‌الرسول جعفر بن علی‌بن حسین‌بن علی‌بن عمربن علی‌بن حسین‌بن‌علی بن ابیطالب سلام‌الله‌علیه .

از صحن امامزاده‌که میخواهند داخل بقعه شوند مدخل عبارت است از ایوانی که دوسمت‌آن تا حد کتیبه کاشی کاری است و سمت مشرق یکجا کاشی سبز روشن و سرمه‌ای است وطرف مغرب تقریبا یك ثلث بالا کاشیهای بسیار ممتاز است که مثل چینی واز جنس کاشیهای‌ازاره‌حرم **حضرت‌رضا(ع)** وبردوشکل میباشد، قسمتی که‌خشتهای‌آن‌بزرگتر است

هشت ضلع دارد و قسمت کوچکتر دوازده ضلع و بر روی این کاشیها بخط نسخ بقلم خفی **بفارسی وعربی اشعاروعباراتی** نوشته شده که درذیل نگاشته میشود:

در روی بعضی دیگر صورتهائی نقش است که از جمله صورت **شیرو خورشید، صورت فیل و گاو سوار**، صورت مردوزن باهم، صورت دوزن، **صورت شیرومرغابی** وکرگدن، ماهی و صیاد، گرگ وخرگوش ودو پلنگ که سروی درمیان آنها است وگل بته وصورت چهار زن باهم، یکزن وپلنگ تنها، طیور و روباه، میباشد و بنظرمیرسد که نقاش وصانع این کاشیها **چینی یاهندی** بوده است. برروی یك صفحه کاشی که صورت **شیرو خورشید** برآن رسم است این رباعی نوشته شده:

غم با لطف تو شادمانی گردد	عمراز نظرتو جاودانی گردد
گر باد بدوزخ برد از کوی تو خاك	آتش همه آب زندگانی گردد

و نیز مسطور است:

رو دیده بدوز تادلت دیده شود	از دیده جهانی دگرت دیده شود
گر توزسر پسند خودبرخیزی	احوال تو سر بسر پسندیده شود

وکتب ذالك فیشهور کذا شوال سنه خمس وستین وستمائه (این تاریخ مکرر نوشته شده و برروی کاشیها هشت ضلعی رباعی مسطور درذیل نوشته شده:

دانی که چراست ای پسندیده من	پراشك دو دیده ستمدیده من
می بگشاید ز آرزوی لب تو	آب از دهن مردمك دیده من

و در وسط صفحه ها صورتهای سابق الذکر منقوش است ودرهر صفحه که رباعی تمام میشود و جاباقی است این بیت نوشته شده است:

بخور هر چه داری فزونی بده	تو رنجیده ای بهر دشمن منه

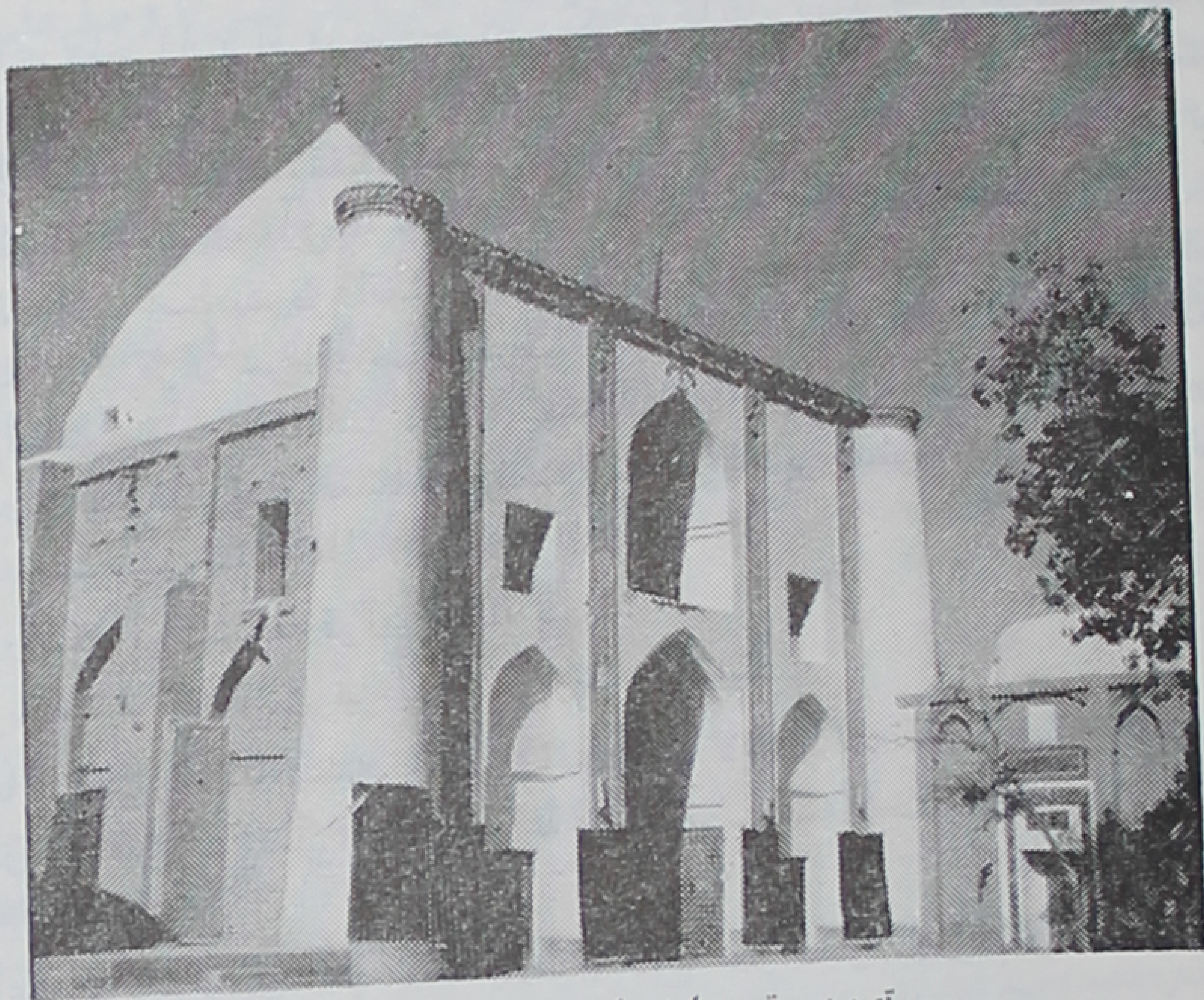
باید دانست که این کاشیها متعلق باین محل نبوده وازجای دیگر باینجا آورده و نصب نموده اند.

متأسفانه در حال حاضر از این همه کاشیهای گرانبها که شرح آن گذشت **جزیك ردیف** کاشیهای کوچك که در بالای مدخل نصب و دسترسی بدان ممکن نبوده وکاشیهای غیر مصوری که درطرفین درورودی است، چیزدیگری **باقی نمانده** وبطوریکه میگویند در چند سال قبل عده ای شبانه کاشیهای نفیس وپرارزش امامزاده را بسرقت برده وبنازلترین قیمت به بیگانگان فروخته اند.

در مدخل **امامزاده جعفر** دو تخته سنگ سیاه مقابل یکدیگرقرار گرفته وبر سنگ سمت چپ مدخل مطالب زیر نوشته شده است:

لااله الاالله محمدرسول الله علی ولی الله بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین الحمدلله الذی خلق الانسان الطاعات وآمرهم بالخیرات والصلوة والسلام علی خیرخلقه محمداشرف الموجودات وآله واولاده المشرفین بدلایل احادیث والایات.

اما بعد چون محرر کارخانه قضا وقدر برمنشور خلقت بشرطغرای ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم و آل عمران علی العالمین کشیده اند و دیباچه سعادت آنرا بتوقیع قل



تصویر مقبره امامزاده جعفر در دامغان

لاسئلکم علیه اجرا بانقیاد اوامر این معنی جان کمروار برمیان بستن تا در هنگام یوم لاینفع مال ولا بنون از ثمر شجره قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم اله ویغفر لکم ذنوبکم واله غفور رحیم برخوردار باشند بنا بر این چون بندگی کیا اعظم **سیف الدین علی** بن مرحوم سراج الدوله والدین کیا رستم بن المغفور کیا ابراهیم الحاجی الهزارجریبی بکمال صحبت ومودت خاندان نبی و ولی ثابت قدم بود وبخیرات صدقات مبرا ازریا خواست که درروضه متبرک و**مشهد مقدس** مقتدای اهل ایمان **امام بن الامام جعفر بن** علی بن حسین بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه و علی آبائه الصلواة و السلام تزیید سفره‌ای بجهت ابناءالسبیل و فقراموظف گردانند تا بثواب آیه ان الذین آمنو وعملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلاً برسد.

واز فاتحه و دعای ساکنان و زائران این مقام حظی وافر بیابند وقف کرد جمیع نصف قنات و قریه‌ای که معروف است به (**دهو**) من مضافات **دامغان** که مستغنی است ازحد لشهرتها وجمیع نیم شبانه روز آب مزرعه **مهر آباد** که مدار آن برشش شبانه روز است که این شبانه روز مجزا پنج فهجه ونیم آن باشد با اراضی که تابع آن است و جمیع طاحونه که مشهور است **بآسیای فیروزی** دایر بر جوی آب **قریه صامغان** با اراضی وحیطان که تعلق باین آسیای دارد مقرر بر آنجمله که ازمحصولات این موقوفات بعداز تخم قائم بیست خروار غله خادم ومطبخی وفراش که ملازم عتبه شریفه باشد جهت خودمصرف نمایند ودرهرروز ده من گندم بامداد و ده من گندم نماز دیگر بلغور بپزند وبفقرا ومساکین رسانند وآنچه ازاین فاضل باشد بازمرتب دارند ودرنماز پیشین بفقرا رسانند وازمحصولات صیفی این موقوفات روغن چراغ مرتب گردد

ودرهرمزاری یکچراغ برافروزند وچراغ دیگر درخانقاه بنهند و دراطاقیکه مهمان باشد چراغ برافروزند وزواید با خراجات مطبخ ازچربیوغیره صرف نمایند و نقیب مجاوررا ازآنچه مقرر شده زیاده طمع نکنند ومتولی، موقوفات را بیشتراز سهسال باجارت ندهند و باجارت طویله ندهند ومتغلبیکه باجارت رساند درلعنت خدای باشدو برحکام‌عصر وقضات سادات وقتواجب است بشرط واقف‌که اگر متغلبی دراین موقوفات مدخل سازدمانع شوند وسعی‌نمایند تا برقرار شرط واقف بمصرف رسد واگر چنانچه مانع‌نشوند درآن‌ظلم‌شریك باشند وبرقضات عصر واجب است که درهردهسال این وقفیه را مجدد گردانندوتغییروتبدیل بقوائدآن‌راه ندهندفمن‌بدله بعدماسمعه فانما اثمه علی‌الذین‌یبدلونه تحریرا فی‌غرهالمحرم الحرام سنهخمس‌عشر ثمانمائهالهلالیه.

دورسنگ آیات‌شریفه قرآن نوشته شده .

برصفحه سنگ مقابل نیزعبارات زیرحك شده‌است:

وما توفیقی الابالله علیه توکلت والیه اینب لااله‌الاالله محمد رسول‌الهعلی‌ولی‌الله وصی رسول‌اله قال‌النبی‌صلی‌اله علیه وآله وسلم من‌سن‌سنه وحسنةفلهاجرها واجرمن‌عمل بهاالی‌یوم‌القیامه.

باعث بر تقریراین‌کتاب آنك چون بتاریخ شهر محرم‌الحرام سنهاحدی و خمسین وثمانمائه **ولایت دامغان** وتوابع‌آن پادشاه اسلام برسم‌سیورغال وحکومت‌بحضرت‌بارفعت مرتضی اعظم افتخار آل‌طه ویس‌خلاصه اولاد سیدالمرسلین **امیرسیدرضی الحق** والملة والدین **علی‌الحسین‌زادالله** تعالی ایام حکومت ومعدلت‌تفویض فرموده بودند وچون‌آن حضرت را درولایات مذکوره نزول افتاده‌ونواب‌حضرت ایشان ازمال‌وجهات ولایت‌مذکوره استفسار مینمودند وبعرض‌میرسانیدند ، چون‌حکایت بمال‌نساجیه وصابون‌خانه ودروازه‌بانی رسید رأی‌شریف آنحضرت اقتضاکردکه این‌چنین زحمتی ونقصانی‌که از جهات مذکوره‌بر فقرا ورعایاواقع‌است، جهت دستگیر آخرت‌وامید بشفاعت حضرت رسالت علیه السلام‌دفع کند تا ثواب‌آن بروزگار ایشان دررسد بنابراین مقرر فرمودند که من‌بعد تمغای‌نساجیه وصابونخانه ودروازه‌بانی قطعاًواصلا و ابداً ازهیچ آفریده‌درولایت مذکور نگیرندوباجارت ندهند ونشناسند ودرداخل مال تمغا نکنندوهرکه خواهد بجهت‌خود صابون پزد وفروشد از تمغای دارالحریرکه سابقاً هر سال یکصد دینار را هفت دینار میستاندند اکنون پنج دینار بزیادت نستانندکه صابونی‌که‌ازاطراف وجوانب بولایت مذکوره‌آورند وفروشندیکصد من‌راپنج من‌زیادت نستانند وهیچ‌آفریده راروانباشدکه‌تغییروتبدیل بقوائداین‌فوائدآخروی راه دهد و برحکام ووالی ولایت مذکوره واجب و لازم باشدکه اگر مفسدی در ابطال این خیربکوشد بمنع وزجراو بدانچه ممکن باشد مشغول شوند تا موجب رستگاری آن صاحب دولتان گردد وهرکه خلاف این‌معنی ورزد درلعنت وسخط حضرت‌باریتعالی وتقدس وجمیع ملائکه باشد، فمن‌بدله بعد ماسمعه فانمااثمه علی‌الذین‌یبدلونه صدق‌الله

دردوره سنگ مذکور نیزنوشته است :

اللهم صلی علی محمد المصطفی وصل علی المرتضی تا وصل علی المهدی صاحب الزمان وقاطع البرهان وخلیفة الرحمن

درداخل بقعه **امامزاده جعفر** طرف راست وکناردرورودی، قبرشاه **طاهر بن امیر شاهمرادالحسینی** قراردارد که برهرچهارطرف آن باخطوط برجسته نسب وی و همچنین ابیات چندی نوشته شده وتاریخ آن **۹۶۷** هجری‌میباشد .

تاریخ بنای بقعه **امامزاده جعفر دامغان** پیش‌از **دوره سلجوقیان** است و چنین استنباط میشود که درابتدا بی‌پیرایه بوده ولی‌بعدها **پادشاهان سلجوقی** دیوارهای مدخل راباکاشیهای خوش رنگ مصورمزین نموده وبصورت آبرومندی درآورده‌اند .

طول‌صحن امامزاده جعفر **۴۲** قدم وعرض آن **۲۸** قدم میباشد.

مقبره امامزاده محمد

در جلو صحن مقبره **امامزاده جعفر** وکنار خیابان وسط شهر دامغان که بسوی سمنان ادامه دارد بقعه دیگری است که بنام **امامزاده محمد** معـروف میباشد، داخل بقعه مثمن وپوشش آن چپ وراست (هره) است ارتفاع گنبد **۱۲** ذرع وطول وعرض بقعه ده قدم می‌باشد، گویندمدفون این‌مقبره **محمد** از فرزندان حضرت **امام کاظم** (ع) است صورت قبر گچ‌اندودشده وبرروی آن صندوق‌مربع‌مستطیل غیرمشبک‌چوبی‌میباشد وصندوق‌سقف ندارد. بیرون بقعه را نیز باگچ سفید کرده‌اند و نمای خارجی آن بصورت کثیرالاضلاع منتظم است که تصویر آن دراین تألیف مشاهده میشود .



تصویر مقبره امامزاده محمد دردامغان

مقبره شاهرخ میرزا

در صحن **امامزاده جعفر دامغان** در ضلع مابین شمال ومشرق بنائی‌است، مربع که طول‌ضلع خارجی‌آن **پنج متر** وهرضلع درونی‌آن نیز**چهارمتر** میباشد، این‌بنادارای گنبد مدوروکوچکی‌است وارتفاع ساختمان‌آن درحدود **۱۱**مترمیباشد وبنام مقبره**شاهرخ میرزا** که جریان مرگ وی درفصول‌تاریخی این تألیف درضمن شرح وقایع سلطنت **آغا محمد خان قاجار** وتسخیر **خراسان** توسط وی بیان گردید معروف است، بالای‌درجنوبی آن‌این عبارت‌باخط ثلث برروی‌کاشی نقش گردیده :

بناء هذالعمارةفی ایام دولة السلطان‌الاعظم‌شاهرخ‌بهادرخلدالله‌ملکه.

مؤلف **مطلع‌الشمس** محل این بنارا خانقاه دانسته ودرباره‌آن اینطور بیان نموده‌است :



تصویرمقبره شاهرخ دردامغان

نیزدرصحن، درضلع مابین شمال ومغرب بنائی است‌با تکلف، یك‌درآن رو بجنوب و فعلابا خشت محدود است ازقراری‌که معلوم میشود اینجا **خانقاه** بوده است، دراطراف در کاشی‌متوسطی است، وعین مطالب‌کتیبه راکه نقل‌شد ثبت‌کرده است.

سپس اضافه مینماید . خانقاه دردیگررو بمشرق داردکه مفتوح است‌بنای خانقاه‌مربع مستطیل وازاره ازکاشی سبزدارد وسقف‌آن گنبد است .

نوشته اخیرصحیح بنظرمیرسد زیراچنانچه این ساختمان مقبره شاهرخ میرزا باشد

مندرجات کتیبه بهیچ وجه صحت آن راتأیید نمی نماید، ودر زمان آغا محمدخان قاجار نیز امکان چنین کاری نبوده است وشاهرخ موردبحث نیزهمان شاهرخ تیموری است که بدستور او این بناساخته شده است .

امامزاده علی

درخارج شهر **دامغان** درسمت مغرب گنبدی وجوددارد که بنام **امامزاده علی** معروف است، بنای این ساختمان ازخشت خام وبشکل مربع متساوی الاضلاع می باشد وظاهراً روی ساختمان مذکور سابقاً سفیدکاری بوده است. یك قبر گچی در وسط وقبردیگری درپشت سر آن ساخته شده، یك قطعه لوح سنگی دراینجا است که برآن مطالبی نقرکرده‌اند وسط سنك خوانده نمیشود و اطراف آن نیزآیة الکرسی نوشته شده تاریخ آن ظاهراً:
(فی اواسط شهرشوال سنه ثمان و ثلثین ومأتان) باشد . بهرحال صاحب قبور مذکور بدرستی معلوم نیستند.

عبدالعالی وعبدالمعالی

در جنوب شرقی شهر **دامغان** در کوی **معصوم زاده** مقبره‌ای است که بنام **عبدالعالی وعبدالمعالی** معروف میباشد . برسر در ورودی آن دو بیت شعر بشرح زیر روی کاشی نوشته ونصب شده است :



نمای مقبره عبدالعالی و عبدالمعالی دامغان

بنائی کز شرف بسیار عالی است — مقامی پاك وروشن ، چون لئالی است
بود معروف این معصوم زاده — که عبد العالی و عبدالمعالی است

در داخل مقبره برروی قطعه‌سنگی این‌مطالب حك شده‌است :
در سنه **۱۲۰۴** دوازدهم ماه شعبان جناب **امیرالمؤمنین** خواب نما نمود **بکربلائی فضلعلی** که دوتن معصومزاده در شهر دامغان مدفونند، نامهای عظیم الشأنشان **عبدالعالی**

و **عبدالمعالی** است واز ولدان **فضل بن زید بن امام حسن مجتبی** هستند .

امامزاده دیگری در دامغان هست که بنام **امامزاده نورالله** معروف میباشد و قبر **بکیر بن اعین** معروف در سمت جنوب شهر بفاصله یك میدان از آبادی واقع است، وبقعه‌ای دارد که آنرا **مطلب خان بن اسماعیل خان دامغانی** ساخته‌است و ارتفاع گنبدآن **ده ذرع** ووسعت بقعه تقریبا **شش ذرع** درشش ذرع میباشد .

پیر یغما

در مشرق **دامغان** بین راه **مهماندوست** بدامغان بقعه‌ای است معروف به **پیریغما** عقیدهٔ اهالی براینست که **پیریغما** سفره گستر **حضرت رضا (ع)** بوده‌است، درداخل بقعه‌لوح قبری هست و برآن نوشته‌اند :

هذا القبر المرحوم المبرور قاسم آقا ابن غلامعلی بیات سنه اربع وثلثین والف

در زیر این عبارت صلوات بر حضرت رسول و ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین است . بالای در بقعه عبارت ذیل نگاشته‌شده :

ابتدای عمارت سلطان **پیریغما** درتاریخ‌سنه **خمس وستین** ، **کمال‌الدین بن قربان طاقی** خیرات کرده وگنبدرا برآورده .

چون رسیدم بدین خجسته مقام — گفتم ای ذوالجلال والاکرام

رحمت ایزدی بر آنکس باد — کاین عمارت نهاد وکرد تمام

العبدخداداد

گردکوه دامغان

قلعه بسیار عجیب و معروف **گرد کوه** در **۱۸** کیلومتری **مغرب دامغان** در بین کوهستان صعب‌العبوری واقع است . ارتفاع تقریبی این کوه **هزارمتر** و طول‌آن درحدود **نیم کیلومتر** میباشد .

قلعه گرد کوه از لحاظ موقعیت طبیعی یکی ازقدیمی‌ترین پناهگاههائی‌است که در سیر ادوار تاریخ مورد استفاده اقوام‌مختلف بوده واز قدیمترین زمان تاریخی اهمیت بخصوصی داشته‌است. طبق گفتهٔ **دقیقی** و **فردوسی** ، **اسفندیار** مدتی بفرمان‌پدرش **گشتاسب** درقلعه‌این کوه که **گنبدان‌دژ** نام داشته در بند بوده است .

همانطوریکه درفصول تاریخی این تألیف در ضمن تشریح فعالیت‌های **فرقه‌اسمعیلیه** در **دوره‌سلجوقیان** بیان‌گردید . **قلعه گرد کوه** یکی‌ازمهمترین پناهگاههای‌مستحکم و غیرقابل تسخیر فرقه مذکور بوده‌است .

در سمت مشرق **گرد کوه** نشانه ساختمان مستحکمی با سه‌آب‌انبار معتبر بطول۲۷ـ۲۱ـ۲۰ و عرض ۸ـ۵/۴ ـ ۴متر بجاست که‌گودی آنها بعلت اینکه بمرور پر شده دقیقا معلوم نیست . همچنین میان‌کوه مذکور اثر حوضی شبیه به تنوره آسیای آبی آشکار است

و از قرائن برمیآید که آنجا محل ذخیرهٔ موادغذائی بوده و اطراف آنرا باجدار حوضهای مذکور ساروج کرده اند .

علاوه بر اینها چند عمارت در نقاط مختلف کوه بمنظور دیدبانی ساخته و حوضهائی درکنار آنها درست کرده‌اند . کلیه این ساختمانها بغیرازیك ساختمان‌همه از سنك وساروج بناشده وکوه رابصورت **قلعه پابرجائی** درآورده است . راه صعود باین کوه منحصراً از جانب مشرق بوده که پیوسته زیر نظر دیدبانان‌قلعه قرارداشته‌است.در**گردکوه** کلیه وسائل زندگانی برای عدهٔ نسبتا زیاد در مدت مدیدی فراهم بوده و قطعه های سنك آسیای دستی و شکسته‌های ظروف سفالی و سایر چیز ها که اکنون درآنجا مشاهده میشود مؤید این موضوع است .

در اینجا ما به نقل جامع ترین گزارشی که بدستور **ناصرالدین شاه قاجار** توسط **شیخ محمد مهدی عبدالرب آبادی** عضو هیئت مؤلفین **نامه دانشوران** و **میرزا محمد حسین ادیب** ملقب **بفروغی** رئیس دار الطباعه دولتی و مدیر دارالترجمه زمان ناصرالدین‌شاه قاجار ازساختمان‌عجیب **گردکوه‌دامغان** تهیه و درکتاب **مطلع الشمس** بچاپ رسیده استو دارای نکات جالب توجهی میباشد میپردازیم :

گردکوه در کوهسار مغربی شهر **دامغان** واقع شده، بفاصله دوفرسنك ونیم و آن عبارت‌است از یك قطعه‌کوه منفرد مرتفع در نهایت صعوبت مسلك بارتفاع **یکهزار ذرع** تقریبی و طول **سه‌هزارذرع** تحقیقی و استطاله آن از جنوب بشمال وسطح این کوه از **بیست‌ذرع** الی **سی‌ذرع** عرض دارد و غالب تسطیحش طبیعی و برحسب خلقت اولیه‌است و در دامنه سمت شرقی آن چندکوه منفصل محقر واقع شده‌که نسبت باصل**گردکوه** مثل یکه برجهائی چنداتفاق افتاده، گرداگردتمام اینها دیواری مستدیر**بمساحت یکفرسنك** ازگچ وسنگ‌کشیده شده است و**گردکوه** معمایتعلق بها ازدامنه چهارسمت وآنچندکوه کوچك همه درمیان این‌دایره وقوع یافته وازدیوار محیط چندجا بارتفاع یك ذرع ونیم ودوذرع فعلابرپا وقائم‌است وبرسرآن کوههای‌کوچك بروج و نشیمن قراول ساخته‌اند ، و سطح بعضی‌که وسیعتر بوده خانه وعمارت بناکرده‌اند وازدیوار و آثار آن خانه ها بیشتر باقی وموجود است وبرسطح خود**گردکوه** عمارات ومساکن بسیاربوده وخصوصاً در سمت مشرق‌که یکدست بنای معتبرمحکم داشته بشکل مربع مستطیل برچند اطاق بزرگ وغرفه های‌کوچك ومقدار عمده این عمارت سمت شرقی باالفعل باقی است واز فرط استحکام در **مدت هفتصد سال** بل‌ازید چیزی‌ازآن خراب نشده الاسقفها وقلیلی ازدیوارها دردوضلع جنوبی وشمالی دوبرج باریك مصمت متساوی‌الطرفین دارد ومابین این‌دو برج دیواری‌است مشتمل برچند درکه ازاطاقی بزرگ دروسط ودوغرفه درجنبین آن بطرف مشرق بازمیشده است ودرسطح سمت جنوبی سه‌برکه بزرگ وانبارآب‌ست وهرسه مسقف بوده وبهم راه داشته است اماحالا تمام سقفها ریخته وبیشتر راهها گرفته شده و ابعاد ثلاثه این سه بـرکه عرضا و عمقا یکسان است وعرض هرکدام هشت ذرع وعمق چهار ذرع و نیم میباشد و طولا اختلاف دارد، طول‌یکی بیست ویك ذرع است و یکی بیست ذرع ودیگری‌بیست وهفت‌ذرع، در وسط سطح این کوه‌درموضعی‌که ازهمه جابلندتراست **آبدانی ساخته شده شبیه تنوره آسیای**

آبی ولی دهنه‌آن تنك است وبتدریج هرچه پائین میرود فراخ تر میگردد و چون بمرور دهورتا یکذرعی دهنه پرشده است معلوم نیست که غوروقعرآن تاچه مقدار بوده ومحتمل است که محل‌ذخیره حبوبات ویاسایرماکولات بوده ، داخل آن سه‌برکه رابا آجر برآورده‌اند و روی‌آنها وتوی این‌تنوره رابساوج اندوده‌اند ودر مقابل و محاذی عمارت شرقی و دیوار یك‌اطاق ازابنیه‌آن الان هم‌برجا وایستاده است وپای‌آن اطاق، حوضی‌است بزرگ بطول پانزده ذرع وقعراصلی این‌حوض وآن سه‌برکه معلوم نیست چرا که مقداری لاعلی‌التعیین ازعمق آنها بمصالح سقفها واطراف که ازهم ریخته است‌آکنده شده واین تحدیدکه در عمق آنها نوشته شدازروی کف حالیه است وآثار ادوات ولوازم زندگانی که برسطح **گردکوه** دیده‌شده قطعه سنك‌آسیای دستی بودوشکسته‌های ظروف سفال‌از **کوزه وخم وقدح وکاسه** بالوان مختلف ازکبود وسبزوسرخ وآبی وبریکی‌ازآنها **خط‌کوفی** دیده شده وهم شکسته آبگینه ضخیم بدست‌افتاد وطریق عروج سطح **گردکوه** منحصراست براهی‌که ازطرف‌شرقی آن تراشیده وساخته بوده‌اند ودیگرازجمیع اطراف‌کوه هرجاکه‌بالارفتن امکان داشته‌است باسنگ وگچ باهتمام مسدود نموده‌اند ،وبالفعل‌آن راه مصنوعی هم مندرس و منطمس شده و طی‌آن خطرفاحش دارد ودراثناء این‌راه درکمرکوه برکه دیگری است نظیر حوضی که برسطح انداخته‌اند وبالاتر ازاین برکه بنای مختصریست‌که **بقراولخانه میماند** وساخت آن باخشت وگل است وغیرازاین یك‌بناء جمیع ابنیه وعمارات بالاوپائین این‌معقل حصین‌از سنگ‌است وگچ، ویك بنای دیگر هم در بیخ گردکوه از طرف محاذی جلگه ساخته‌اند که تمام‌آن ازآجراست واین‌بنای‌آجری درمقابل‌راهی‌که ازجلگه وارداین‌کوهسار میشودواقع گردیده است.

فلاشك جای دیده‌بان بوده‌ازملاحظه‌حصانت واستحکام این‌مکان محقق میشودکه بقوت اسلحه وادوات خرتیه قدیم فتح‌اینجا عنوةً ازمحالات عادیه بشمارمیآمده معاقل **ملاحده و قلاع اسماعیلیه** غالبا همینطور در قلل جبال و یا بررؤس بوده **ومولانا جلال‌الدین رومی** بالخصوص ازاین‌کوه درمثنوی نام‌برده میگوید :

هریکی چون ملحدان‌گردکوه — کارده‌میزد پیرخودرا بی‌ستوه

وآنجا را**دزگنبدان**یا**گنبدان‌دژ** و**کوه منصوریه** نیزمینویسند. واینکه باوصف استطاله **سه‌هزارذرعی** اینجا را**گردکوه** میخوانند باعتبار مقدار محسوس آن از طرف جلگه است‌چه‌اینکوه ازجلگه یك‌صخره‌مجرد مرتفع‌مستدیر بنظرمیآید وامتدادآن ازآن‌سمت اصلادیده‌نمیشود عرب این‌قسم‌یکه‌کوه راکه بلند وگسیخته باشد **فند** میگویند.

بالجمله جبل**گردکوه وقلعه وحصار وبروج** وآثارآن ازعجایب **خطه قومس** است.

نگارنده(صنیع‌الدوله) گوید**گردکوه**درزمان**سلاطین‌عجم** نیزقلعه‌ای داشته وآنرا **گنبدان‌دز**میگفته‌اند وارباب خبردانندکه چون **زردشت** دین‌خود رادرایران‌رواج داد و **گشتاسب** رابااین‌کیش معتقد نموداورا از دادن‌خراج به**ارجاسب** پادشاه توران مانع‌شد. ارجاسب بمطالبه خراج وتمکین‌آوردن**گشتاسب** قشونی از رود جیحون عبورداد. **گشتاسب** پسرخود **اسفندیار** رابدفع وقتال او روانه و مأمورکرد و **اسفندیار** ،

ارجاسب راشکستی فاحش داد، اعاظم ایران چون این فتح نمایان را از **اسفندیار** دیدند بسلطنت اومایل گردیدند، **گشتاسب** از **اسفندیار** رنجیده اورا درقلعه **گردکوه** که **گنبدان دز** میگفتند حبس نمود **ارجاسب** چون این اختلال رادروضع سلطنت **گشتاسب** دیدمجدداً لشگر بایران کشید و **لهراسب** پدر **گشتاسب** راکه در **بلخ** منزوی بود بقتل رسانیدودختران پادشاه رااسیر کرد وتمام **خراسان** رامتصرف شد.

گشتاسب ناچار **اسفندیار** را ازحبس بیرون آورد و بمقابله و مقاتله دشمن فرستاد و بازفتح ونصرت **اسفندیار** رانصیب شد و **دقیقی** که هزار بیت از اشعاراو در **شاهنامه** درج شده درحبس کردن **اسفندیار** در **گنبدان دز** گوید :

ببردندش از پیش فرخ پدر — سوی گنبدان دز پر ازخاك سر
بر آن دزش بردند بر کوهسار — ستون آوریدند زآهن چهار

ونیز درمکالمه **اسفندیار** با **گشتاسب** حکیم **ابوالقاسم فردوسی** فرماید :

ببستی تن من ببند گران — بزنجیر و مسمار آهنگران
سوی گنبدان دز فرستادیم — زخواری به بیگانگان دادیم

ازاین جمله برمیآید که **پایتخت گشتاسب** شهر **هکاتم پیلس** بوده نه **فارس** چه اگردرشهرهای فارس پای تخت داشت درنواحی **فارس واصفهان** قلاع سخت ومحکم متعدد بود واسفندیاررا دریکی از آن قلعه‌ها حبس میکرد ولازم نبود که ازفارس اورا **بگردکوه** آرند[1]

پس **پایتخت گشتاسب** رادر **حوالی گردکوه باید دانست** وآن یا **هکاتم پیلس** بوده **یا آبادی وشهرمعتبر دیگردرهمین ناحیه.**

حمدالله مستوفی درباره گردکوه دامغان در **نزهت القلوب** گوید :

گردکوه هنوزموسوم **بدزگنبدان** است درسه فرسخی **دامغان** واقع ودراطراف آن دهات **منصور آباد ومهات ورستاق** واقع است زراعت ومحصول بسیاردارد. مؤلف گوید:

قلعه گردکوه درزمان **امیرتیمور گورکان** باز اهمیتی داشته چه درسنه **۷۸۹** که **امیرولی** یاغی شده بودعیال خودرا در **گردکوه** گذاشت وخود ازجلوعساکر **امیرتیمور** بطرف **ری** فرارنمود، اما قبل از **امیرتیمور** این قلعه بواسطه **اسماعیلیه** که آنرا متصرف بودند اشتهار داشت وحوادث تاریخی آن نیزدرفصول تاریخی این تألیف بتفصیل بیان گردید در **فرهنگ آنندراج** درباره **گردکوه دامغان** چنین سخن رفته است :

گردکوه نام کوهی است ازکوههای **دامغان** گرد وپهن و برِبالای آن دژی بوده وقتی **ملاحده** در آنجا اجتماع داشتند و فساد میکردند ، بالاخره قلع و قمع شدند. شاعری گفته :

سرین شاه سمنان دربزرگی — توگوئی گردکوه دامغان است

۱ــ با توجه به فصول تاریخی این تألیف وبیان اوضاع سلطنت پیشدادیان وکیانیان میدان فعالیت وحکومت سلسله‌های مذکورازدماوند تابلخ وبخارا و اصولا مشرق ایران بوده است و شهرهای دامغان و سمنان و خوار سرحد غربی مستملکات آنان محسوب میشده و نوشته مرحوم صنیع الدوله نیزمؤید تحقیق نگارنده می باشد .

در مردادماه ۱۳۴۳ شمسی نگارنده برای عکس برداری از آثار باستانی دامغان به آن شهرستان عزیمت نمودم متأسفانه دراثر سهل انگاری وعدم علاقه بعضی از افراد بظاهر متمکن شهر مذکور عکس برداری از **قلعه تاریخی گردکوه** ممکن نگردیدزیرا راه آن صعب العبور میباشد، وسیله نقلیه کوهستانی نیز از طرف اهالی دراختیار نگارنده گذارده نشد تا در انجام این کار اقدام نمایم.

چشمه علی

در **۲۵ کیلومتری** شمال **دامغان** چشمه‌ایست که بنام **چشمه علی** معروف می‌باشد وآب شهر **دامغان** نیز ازآن تأمین میشود.

آب این چشمه درحدود **۱۳۹** سهم است (هرسهم ۶ خروار بذرافشان دارد) هشت سهم وسه ربع سهم آن برای مشروب شدن آبادیهای **آستانه**، ومزارع **بابا حافظ**، **آهوانو**، **علم شیر** تخصیص دارد وبقیه در **آب بخشان** که دریک کیلومتری شمال **دامغان** واقع است به ۳ قسمت تقسیم میشود.



نمای قسمتی از ساختمان چشمه‌علی دامغان

دوبخش ازآب مذکور بطرف **آبادیهای** پیرامون **شهر دامغان** و بخش سوم **بشهر دامغان** میرود، **چشمه علی** دامغان محلی است بسیار با صفا که ازقدیمترین زمان تفرجگاه فرمانروایان وسلاطین بوده است، **اسکندرمقدونی** هنگام عزیمت **بگرگان** و **انتیوخوس** درموقع جنگ با **اردوان اشکانی** مدتی درآنجا اردوزده‌اند.

همانطوریکه درفصل تاریخی مربوط به دوره **قاجاریه** این تألیف بیان گردید ایالت **قومس** وشهر **دامغان** مورد توجه پادشاهان اولیه ایل قاجار بودو بهمین جهت **آغامحمدخان**

و **فتحعلی‌شاه قاجار** در **چشمه علی** دامغان ساختمانهای زیبائی بنا کردند که بناهای مذکور دراثر عدم‌توجه وسوانح طبیعی روبخرابی نهاده وبمروردرشرف انهدام ونابودی‌است.

وقف نامه وتاریخ بنای عمارت ومسجد **چشمه علی** که برروی دوقطعه سنگ منقورو دردو سمت تالارنصب‌گردیده است بشرح زیرمیباشد :

درحینی‌که رایات ظفرآیات نصرت علامات پادشاه عدالت پناه و شاهنشاه گردون بارگاه. قهرمان الماء والطین. ظل‌الله فی‌الارضین‌الموید بتأییدات‌الملك الجبار.ابوالنصر. **فتحعلیشاه‌قاجار** خلدالله ملکه. بعزم تسخیر و تدمیر فرقه ضاله **اوزبکیه** ماوراءالنهر ازدارالخلافه **تهران** شقه‌گشاگردیده‌این‌مکان دلفروزخیم خیام ظفرانجام پادشاهی شد،رای صواب نمای پادشاهی تعلق پذیر گردید که در این منزل ارم مماثل عمارتی ساخته‌آید که راهروان را ازتاب‌آفتاب پناه وازرنج راه‌آرامگاه باشد ووقف صحیح شرعـی نمودند این عمارت دلگشا رابسرکارفیض آثار حضرت صاحب‌الامرصلواةالله علیه و علی آبائه الطاهرین فی‌سنه ۱۲۱۷هجری

واشعارزیرکه ازمرحوم **میرزا صادق وقایع نگار** متخلص به**هما** میباشد بیان گردیده است :

خسرو انجم حشم فتحعلیشه آنکه هست | **آسمان اورا مطیع و روزگار او را ذلیل**
آن شهنشاهی که درنظم جهانداری ندید | **چشم‌گردونش نظیر و دیده عقلش عدیل**
دولت ازعدلست باقی. منت‌ایزدراکه هست | **بربقای دولت او عدل او محکم دلیل**
شاکی ازقسمت نیابی هیچکس را تابدهر | **همت اورزق مخلوقاترا آمد کفیل**
چون بعزم ماوراءالنهر شد از ری سوار | **پادشاهی دل قوی . از یاری رب جلیل**
کرد منزل اندر این فرخنده جای با صفا | **شد زفیض مقدمش این‌چشمه رشك سلسبیل**
گشت برپا در نکو وقتی و نیکو ساعتی | **از همایون حکمش‌این دلکش بنای‌بی‌بدیل**
دورنه ار خجلت این دلگشا منزل کشد | **این منقش قصرزنگاری اگر برچهره نیل**
جست اتمام ورقم زد بهر تاریخش هما | **این بنا قصرجنان وین چشمه آب سلسبیل**

اما تاریخ مسجد

شه فرخ لقا فتحعلی شاه آنکه میباشد | **قضا امر وقدر نهی‌وسپهر اورنگ‌فرافسر**
شهنشاهی که میسایند شاهان جهان هردم | **براه موکب او رو، بخاك درگه او سر**
زقهرو مهراو باشد عیان درباغ خاروگل | **زبذل جوداو باشد چه‌خاره خوارسیم وزر**
خلاصی تا دهد جمله اسیران مسلمان را | **به تسخیربخارا برکشید از ملك ری لشگر**
چواین زیبنده منزل شد مقرموکب شاهی | **وزآن فرخنده‌آمد طبع شاه معدلت‌گستر**
مقرر داشت تا برپا شود این مسجد عالی | **چه‌مسجدهمچو باغ‌خلدروح‌افزاوجان‌پرور**
قرار ازدل برد محراب‌آن اصحاب‌تقوی‌را | **بدانسان کز دل عشاق طاق ابروی دلبر**
محقر با علو طاق آن ایوان کسراوی | **مکدر با جلای سنگ او مرآت اسکندر**
زسقف عالیش گاو فلك را کوه برکوهان | **زحمل پایه‌اش حوت زمین رالرزه برپیکر**
غرض چون‌شدتمام ازبهرتاریخش‌هماگفتا | **زامر قبله عالم بنا شد قبله دیگر**

برج مهماندوست

درجنوب **قریه مهماندوست** دامغان برجی شبیه **برج طغرل** شهری برپاست که قسمتی ازساختمان آن برج خراب شده ولی قسمت باقیمانده قدمت آن را تائید مینماید، مؤلف **مطلع الشمس** برج جنوب **مهماندوست** را اینطورتوصیف نموده است :

برجی بسیارمعتبر ازقدیم مثل برج طغرل بیك ری ومیل رادکان درجنوب **مهماندوست** ومغرب مایل بشمال **امام آباد** دیده میشود که دوردایره آن ازخارج **۳۴** ذرع وقطر آن از داخل **۷/۳۰متر** است این برج دوازده ترك دارد که یکی از ترکها مدخل است و عرض هر ترکی **۱/۴۳متر** وبعداز ده ذرع ونیم ارتفاع سه فقره مقرنس ازآجر بوضعهای بسیارخوب انیق ساخته شده وپس ازآن کتیبه ایست بعرض سه چهاریك **بخط کوفی** و بالای آن کتیبه دیگری است بخط بنائی وازآن ببعد گنبد مخروطی شروع میشود، امافعلا گنبدآن خراب و آنچه باقی است بارتفاع چهارده ذرع میباشد، دربرج روبجنوب ویك قبر آجری در وسط ودوقبر دیگرسنگ چین درداخل برج دیده میشود، گویند این برج **مزار امامزاده قاسم** ازاولاد **حضرت موسی بن جعفر (ع)** میباشد ولی ساختمان آن بهمقبره شباهت ندارد.

دیگر از بناهای قابل ذکر **دامغان رباط شاه عباسی** است که در نزدیکی بقعه **امامزاده جعفر** قرار گرفته، رباط شاه عباسی دامغان مطابق کتیبه آن درسال **۱۰۹۱** هجری قمری زمان **شاه سلیمان صفوی** ساخته شده است .



نمای برج مهماندوست دامغان

بناهای تاریخی بسطام

آرامگاه بایزید بسطامی

آرامگاه عارف شهیر **بایزید بسطامی** که شرح حالش به تفصیل در فصل **عارفان و دانشمندان** این تألیف خواهد آمد در وسط **قصبه بسطام** وشمال آرامگاه **امامزاده محمد** واقع است، بطور کلی آرامگاه این عارف بزرك و این صوفی صافی ضمیر فاقد هر گونه تزیین و تکلف است، این طور بنظر میرسد که هیچگاه ساختمانی برسم آرامگاه بزرگان شیعه اثنی عشری برروی آن بنا نشده و در حقیقت بی اعتنائی به مادیات وروح بیزاری از تجمل در این آرامگاه کاملا متجلی است، وارستگی و بی نیازی **بایزید** حتی بعد ازمرگ وی و گذشت یازده قرن در خاك مرقدش نیز اثر گذاشته است.

گویند **غازان خان** پادشاه دوره ایلخانان مغول (۷۰۳-۶۷۰ هجری) گنبدی در جوار آرامگاه **امامزاده محمد (ع)** در **بسطام** بنا کرد وخیال داشت جسد **بایزید** را بآن محل انتقال دهد ولی شبی بایزید را بخواب دید که از تصمیم وی ناراضی است واز او درخواست دارد که از انجام این عمل خودداری نماید و **غازان خان** نیز با دیدن خواب مذکور از این کار منصرف شد.

آرامگاه بایزید روحانیت عجیب و غیر قابل وصفی دارد و در حقیقت مؤید گفتار **ابوسعید ابوالخیر** است که **شیخ عطار** در **تذکرة الاولیاء** نقل کرده گوید:

این جائی است که هر که چیزی گم کرده باشد در عالم، اینجا باید.

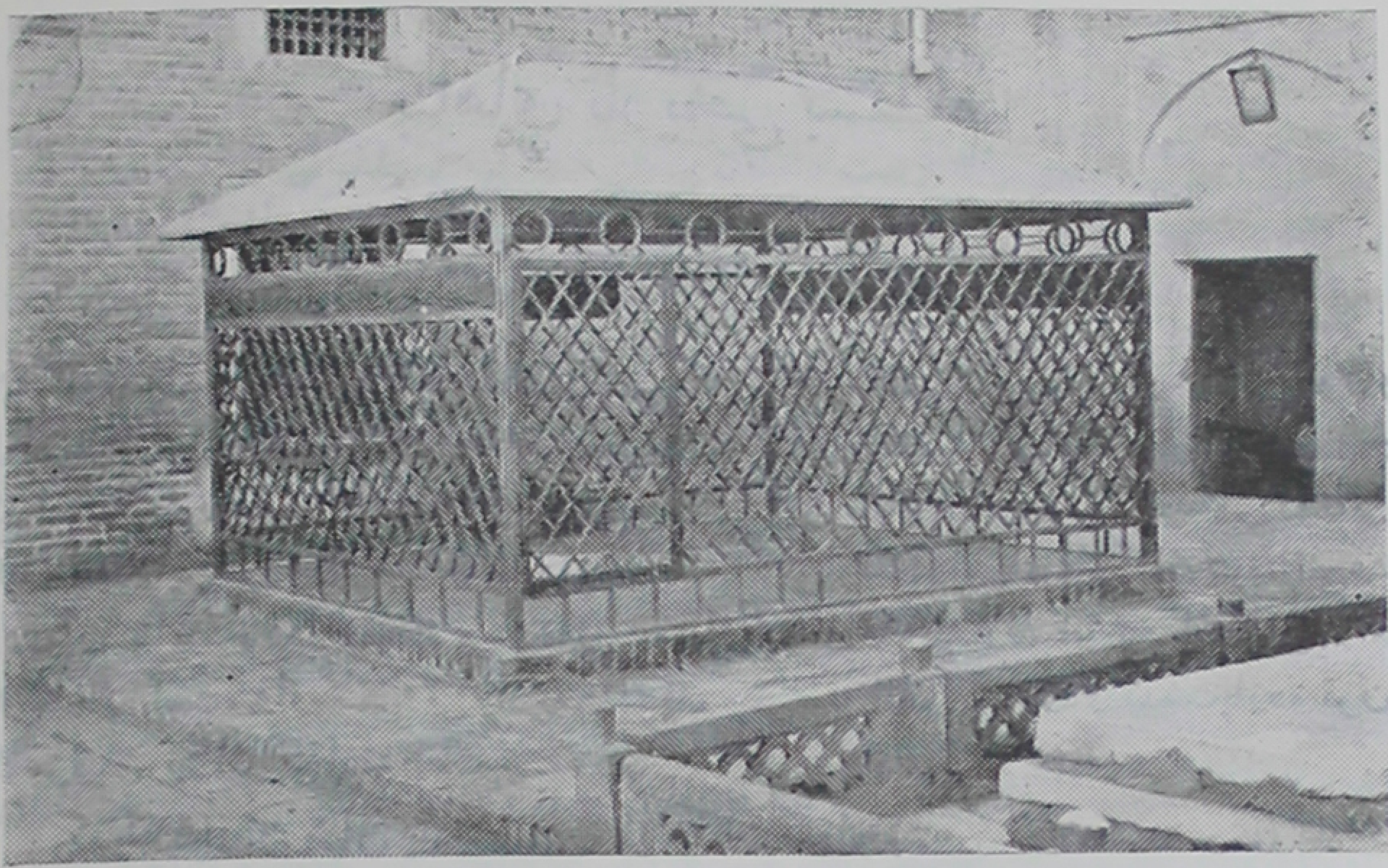
در مرداد ماه سال ۱۳۴۳ شمسی نگارنده برای عکسبرداری از بناهای تاریخی به **بسطام و خرقان** مسافرت کردم، بعد از زیارت مرقد **بایزید بسطامی و شیخ ابوالحسن خرقانی** اشعاری سرودم که ضمن شرح احوال واشعار نگارنده (رفیع) در فصل شاعران **قومس** در این تألیف مطالعه خواهید نمود.

در کتاب **ماثر الاثار** که اقدامات ساختمانی و تعمیرات بناهای تاریخی در زمان **ناصر الدین شاه** در آن بیان شده درخصوص **بسطام** چنین نگارش رفته است:

نصر الله خان نصر الملك بدستور شاه در شهر **بسطام** تعمیرات عمده ای در صحن و صفه تربت **شیخ ابویزید طیفور** انجام داده است

که از جمله گویا حصاری بوده که برگرد مقبره بایزید ساخته است.

حصار مذکور در سال **۱۳۱۸** شمسی بدستور وزارت فرهنك و اداره کل باستانشناسی برداشته شده واکنون فقط یك پنجره مسقف آهنی که بهمت دو نفر از **اهالی گرگان** بنامهای **حسین و رحیم جرجانی** در سال **۱۳۳۵** شمسی ساخته شده و تصویر آنرا در این کتاب مشاهده مینمائید برروی قبر بایزید میباشد. برروی قبر بایزید یك سنگ مرمر قرار دارد که کلماتی از مناجات مشهور **علی بن ابیطالب (ع)** برآن سنگ حك شده است و بطوریکه از مفاد



تصویر آرامگاه بایزید بسطامی در بسطام



تصویر گنبد غازان‌خان که درحال حاضر کتابخانه بسطام است

نوشته‌سنگ‌مذکور مستفاد میشود این سنگ متعلق به شخصی بنام **قاضی ملک** که احتمال میرود یکی از حکام **ایالت قومس** بوده، باشد، ولی معلوم نیست بچه‌علت آنرا برروی آرامگاه بایزید نصب نموده اند .

سنگ مز بور شامل چهارقسمت میباشد باین ترتیب که دوقطعه سنگ دایره مانند یکی در بالا ویکی درپائین ودوقطعه سنگ مستطیل دروسط قرارگرفته است .

الف ـ دردایره اول نوشته شده است :

هوالملك الحی الذی لایموت اللهم صل علی محمد المصطفی وصل علی المرتضی وصل علی الامام الحسن وصل علی الامام الحسین شهید بکربلا وصل علی الامام زین العابدین .

ب ـ دردایره دوم این مطالب نوشته شده است :

حضرت الدستور الاکرم الاعلم نتیجة الوزراء العظام الاکابر الفخام غیاثاً للوزاره والمغفرة للدوالدین محمدالدیلمی المشهور بقاضی ملك تغمدالله تعالی بغفرانه واسکنه فی فرادیس .

ج ـ درمستطیل اول : **لك الحمد یاذالجود والحمد والعلی تبارکت تعطی من تشاء وتمنع الهی وخلاقی وحرزی وموئلی الیك ...**

د ـ درمستطیل دوم دروسط نقاشی است ودرحاشیه چندبیت بشرح زیرحک شده‌است:

ندانم چسان باز عفریت دهر نگین سلیمان ربود از کفم
گرانمایه دری زاشراف قوم که گوئی زاشرف هم اشرفم
چنان پاك گوهرکه آب حیات بپاکی او میدهد . . . . . .
دیلمی نسبت مشهور به قاضی‌ملك
چو تاریخش از عقل کل یافتم بگفتا برفت ازجهان . . . . . .

صومعه بایزید

صومعه بایزید درسمت غربی آرامگاه بایزید درفاصله چهارمتری واقع شده صومعه مذکور بصورت دواطاق کوچك شبیه بهم ومتصل، باسقفهای کوتاه است طول و عرض اطاق اول ۱/۵ × ۲متر واطاق دوم ۲ × ۲ متر میباشد، دیوارها و سقفهای صومعه دارای گچ بریهای بسیارزیبائی است ومطالبی برروی آن گچ بری شده دراطاق اول مطالب زیر گچ بری شده‌است:

قال سلطان العارفین و برهان الموحدین وقطب السالکین البایزید قدس سره هذاالاخر وسرورفی سرورمحبةالله تعالی... لامحبة نورعلی نوروسئل عن سلطان العارفین ابو یزید بم بلغت بمابلغت قال بادخال سرورفی قلب المؤمن وقال احبك العبد لنعمائك وانا احبك لبلائك

کتیبه دور محراب چنین است :

بسم الله الرحمن الرحیم اقم الصلوة طرفی النهار وزلفاً من اللیل ان الحسنات یذهبن السیأت ذلك ذکری لذاکرین واصبرفان الله لایضیع اجرالمحسنین

مقابل محراب دریچه کوچکی است که بالای آن این کتیبه گچ بری شده است :

عمل محمد بن حسین بن ابیطالب المهندس بناء الدامغانی واخواه حاجی غفرالله له والوالدیه والمومنین والمومنات

همچنین بالای درورودی باطاق دوم این کتیبه خوانده میشود :

امر بعمارة هذا الصومعه الشریفه المبارکة الکریمه افخم الکفات .... فی سنه اثنی وسبعمائه

دراطاقك دوم کتیبه دورصومعه چنین است :

الله لااله الاهوالحی القیوم لاتأخذه سنة ولانوم له مافی السموات والارض من ذالذی یشفع عنده الاباذنه یعلم مابین ایدیهم وما خلفهم ولایحیطون بشئی من الابماشاء وسع کرسیه السموات والارض وویؤده حفظهما وهوالعلی العظیم .

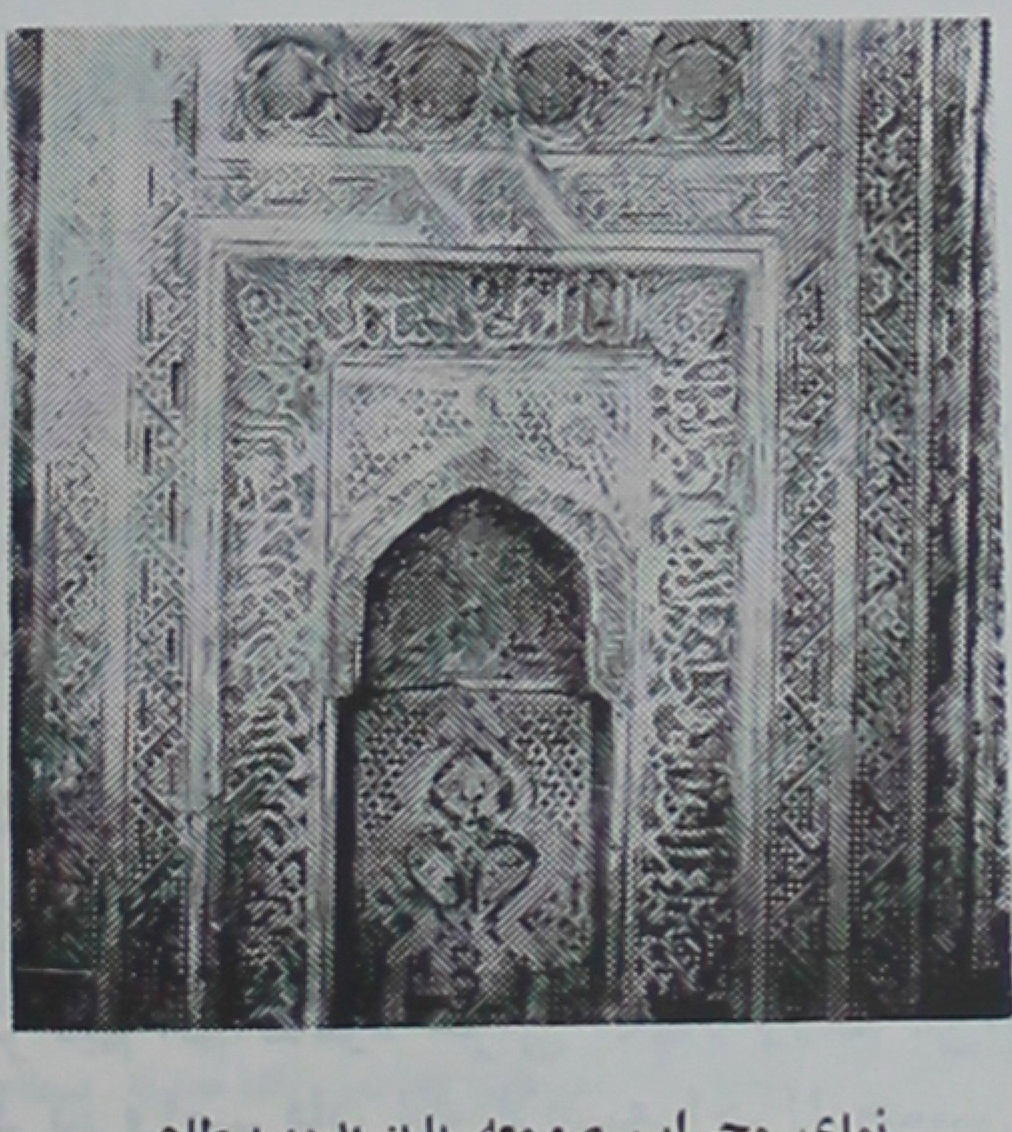
دورمحراب هم درسه حاشیه مطالبی گچ بری شده که دو کتیبه خط کوفی و یك کتیبه عربی است .

اقم الصلوة لدلوك الشمس الی غسق اللیل وقرآن الفجر کان مشهودا ومن اللیل فتهجد به نافلة لك عسی ان یبعثك ربك مقاماً محمودا

بالای محراب هم دو کتیبه دیگر میباشد، یکی مربع مستطیل که گویا بخط کوفی و دیگری بالای آن نیم دایره ایست که بخط عربی نوشته شده است :

قال النبی علیه السلام. المصلی نیاجی ربه

درسه طرف دیگراین صومعه دربالای حاشیه‌ای که بخط عربی است **آیة الکرسی** نوشته شده است ،مربعها ودوایردیگری هم هست که همه آنها پراز گچ بریهای مختلف الشکلی است ودرهمه آنها مطالبی بخط کوفی مسطوراست .



نمای محراب صومعه بایزیددر بسطام

مسجد بایزید

بنائی که در **بسطام** بیش‌از همه بناها جلب توجه میکند **مسجد بایزید** است بطوری که ازوضع مسجد مذکورمشاهده میشوداین مسجد شامل‌دوقسمت یکی مختص نیایش مردان ودیگری مختص نمازوعبادت زنان بوده‌است، قسمت اول صحنه‌ای است وسیع ودرب ورودی آن سه لنگه میباشد که دولنگه‌آن بهم چسبیده ودرب سوم مجزا است، بـرروی سه لنگه در مذکورمنبت‌کاری بسیارهنرمندانه وظریفی بچشم‌میخورد، بالاسراین در باآجرهای‌مخصوص مطالبی بخط کوفی نوشته شده است کـه در آن جمله (**لااله الاالله محمد رسول الله**) خوانده میشود .

محراب مسجد بایزید نیزدارای امتیازاتی‌میباشد.این محراب سه حاشیه‌گچ بـری شده دارد ومطالبی بشرح زیربرآن نوسته شده‌است :

انما یعمرمساجدالله من آمن بالله وباليوم الاخر و اقام الصلوة وآتـی الزکوة ولم یخش الاالله فعسی اولئك ان‌یکون من المهتدین اجعلتم سقاية الحاج وعمارةالمسجد الحرام کمن آمن‌بالله واليوم الاخروجاهد وافی‌سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عندالله واولئك هم‌الفائزون

حاشیه دوم .

سئل عن‌سلطان العارفین‌قدس‌الله نفسه بم‌نلت بمانلت قال بادخال‌السرور فی‌القلب المؤمن عمل محمد حسین بن ابیطالب المهندس بناء الدا مغانی غفرالله ولوالدیه والمؤمنین والمومنات

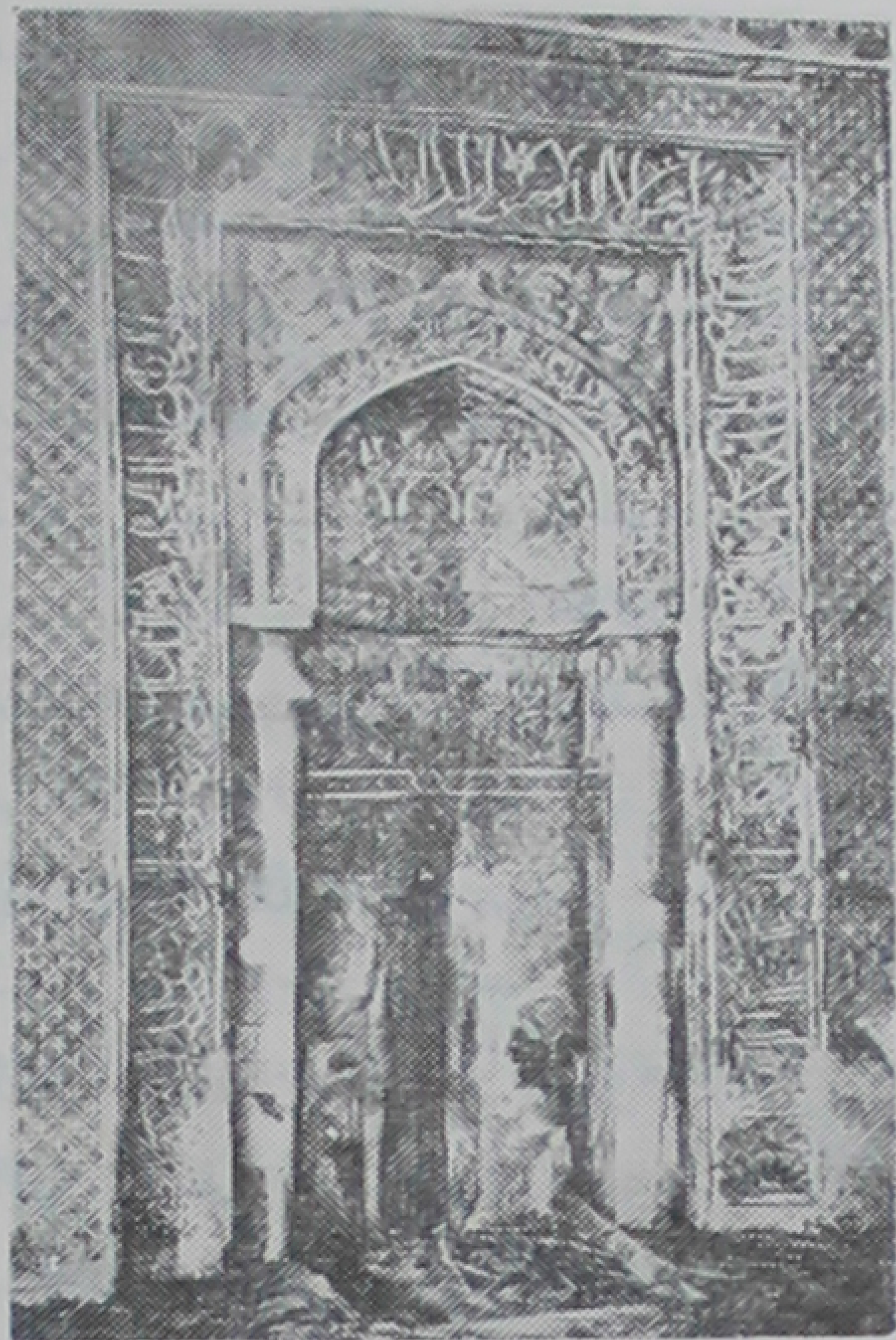
حاشیه سوم

لاتاخذه سنة ولانوم له مافی‌السموات والارض من‌ذالذی یشفع عنده‌الا باذنه یعلم مابین ایدیهم وما خلفهم ولایحیطون

دورتا دورمسجدآیه‌ای که درحاشیه اول بیان شد چندین مرتبه بطور مکررگچ بری شده است ،سقف مسجد چوب پوش میباشد وبرشش ستون چوبی قائم گردیده است.

درداخل قسمت دوم مسجدگچ بریهای بسیارزیبائی است که درآن نقش ونگار زیادی بچشم میخورد .

ولی هیچ جا خط ونوشته‌ای دیـده نمیشود ، چند حاشیه گچ بری روی ستونهای مسجد باقی مانده وچنین بنظرمیرسد که سقف سابق‌این مسجد خراب‌شده وبعداً سقف دیگری برای‌آن ساخته‌اند: درجلوی مسجد بایزید دالان سرپوشیده‌ای هست که دوراه به‌بیرون‌دارد یکی بکوچه پشت مسجد ودیگری به رواق حرم **امامزاده محمد** ، برروی درب طـرف کوچه منبت‌کاری نسبتاً زیبائی بچشم میخورد ولی‌ظرافت‌آن بمنبت کاری درب سه لنگه‌ای مسجد نمیرسد .



نمای محراب مسجد بایزید در بسطام

درجلوراهرو دوم که ازرواق حرم امامزاده محمد به دالان مذکور میآیند دردیگری نصب است که ازقطعات بسیار کوچك چوب ساخته‌شده ولی بامتیاز واهمیت دو درسابق‌الذکر نیست .

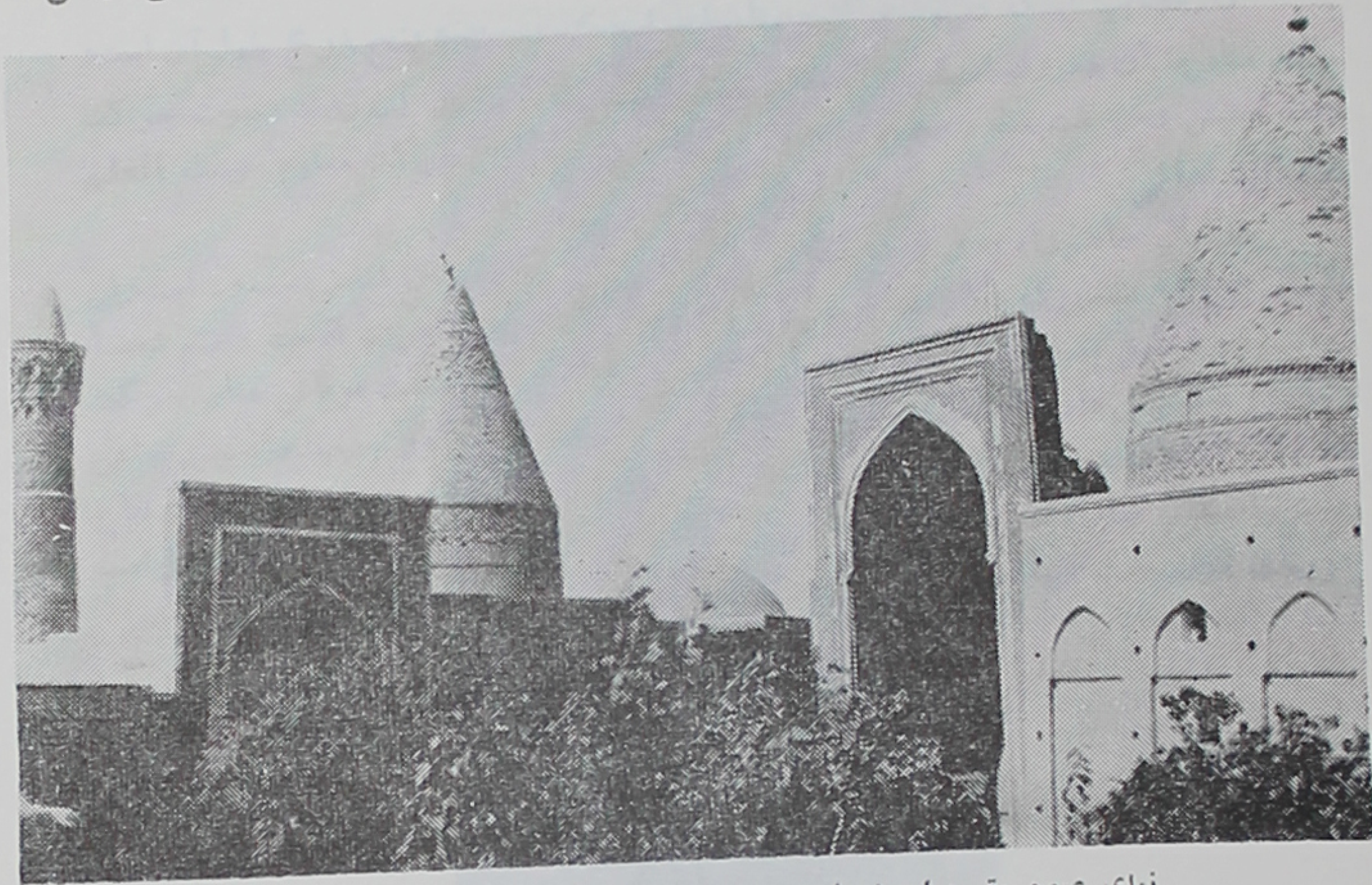
بقعه امامزاده محمد

در **قصبه بسطام** جنب قبر **بایزید بسطامی** بقعه بسیار معروفی است که بنام **بقعه امامزاده محمد** نامیده میشود .

طبق نوشته بعضی ازکتابها مدفون این مقبره فرزند **امام جعفرصادق (ع)** یا نوه او است .

بقعه امامزاده محمد شبیه گنبد دیگری است که در فاصله **۱۵ متری** سمت شمال آن ساخته شده وتقریباً قرینه یکدیگرمیباشند، گنبد سمت شمال آن بنام **گنبد غازان خان** معروف میباشد وبنای آنرا به **غازان خان** مغول (۷۰۳-۶۷۰هجری) نسبت میدهند همان طوری که درصفحات گذشته نیز بیان گردید **غازان خان** دو گنبد مذکور را یکی برسر قبر امامزاده محمد ودیگری برای **آرامگاه بایزید** بنا کرده ودرنظرداشته است که جسد **بایزید** رابداخل گنبد دوم انتقال دهد وچون بایزید را در خواب ناراضی از این عمل میبینند از تصمیم خود منصرف میشود .

مرحوم **صنیع‌الدوله** درجلداول **مرآة‌البلدان** در مورد **گنبدغازان‌خان** مینویسد:



نمای عمومی مقبره امامزاده محمد و ایوان و گنبد غازان خان و منار بسطام

در سمت غربی گنبد، مسجد و معبد **سلطان بایزید** است که گچ بری ایوان و منبت کاری درب مسجد آن کمال امتیاز را دارد و بنا بر معروف بانی این بنا **سلطان محمود غازان** است وجسد خود او نیز در سردابی که در جنب گنبد است گذاشته شده و در حق این جسد چیزها گویند ،

جمعی بر آنند که هنوز اثر جراحت بر سینه اش باقی است و دیگران چون **اعتضادالدوله** و**معیرالممالك** که خود رفته ومشاهده کرده اند منکر این معنی هستند، آنچه محقق است ، این جسد بحسب جثه از مردمان حال بمراتب طویل تر و عظیم الجثه تر است .

گنبد غازان خان در حال حاضر محل **کتابخانه عمومی بسطام** میباشد .

در بین دو گنبد فوق الذکر ایوانی است که بنام ایوان غازان خان نامیده میشود در داخل ایوان مذکور چیزی نیست و سطح آن نیز کوچك و بن بست است، برروی ایوان گچ بریهائی نیز مشاهده میشود وساختمان آن تقریباً متناسب و با اسلوب صحیح معماری ساخته شده است .

منار بسطام

درسمت مشرق **مسجد بایزید** و متصل بمسجد مذکور مناری است که طبق نوشته صاحب **گنج دانش** ومؤلف **مرآة البلدان** بیست و پنج ذرع است درصورتیکه فعلا بیش از **چهارده متر** نیست ولی احتمالا بلندی منار را از روی سطح زمین و حیاط مقبره امامزاده محمد



تصویر منار بسطام

حساب نموده‌اند که در کتابهای قدیم بیست و پنج ذرع ثبت شده‌است . تاریخ بنای **منار بسطام** طبق نوشته زیر:

(.... بن عیسی قدس الله روحه فی سنه اربع عشر و خمسمائه (۵۱۴ هجری)

مربوط **بدوره سلجوقیان** است. بر روی منار دو حاشیه خطی وجود دارد که یکی **آیة الکرسی** است و نوشته حاشیه دیگر بطور وضوح خوانده نمیشود . **صنیع الدوله** در جلد اول **مرآة البلدان** درمورد **منار بسطام** مینویسد :

وازعجایب اینکه درپهلوی گنبد مناره‌ای است که **بیست و پنج ذرع** طول آن است و مانند منارجنبان معروف **اصفهان** متحرك است، یعنی چون برزبر آن روند و بقوت حرکت دهند جنبش وحرکت مناره محسوس ومرعی شود ، وسبب این حرکت معلوم نیست **العلم عندالله تعالی.**

درحال حاضرراه ورودی منارمذکورطبق دستوراداره کل باستان شناسی مسدود است ولی درسال **۱۳۳۳** شمسی که نگارنده (رفیع) برای مدت کوتاهی درشاهرود اقامت داشتم شخصاً دراینمورد تحقیق بعمل آوردم، ضمن آزمایش لازم مشاهده شدکه قسمت فوقانی منار حرکت و جنبش محسوسی دارد، احتمال میرود که جنبش قسمت بالای منار مذکور بسبب حالت ارتجاعی چوبهائی است که درمنتهی الیه آن درجرز ساختمان کار گذاشته شده وبرروی چوبها تاارتفاع دومترساختمان منارادامه یافته است زیرا قسمتی که حرکت میکند تقریباً تاحدود محل نصب چوبهای موردبحث میباشد .

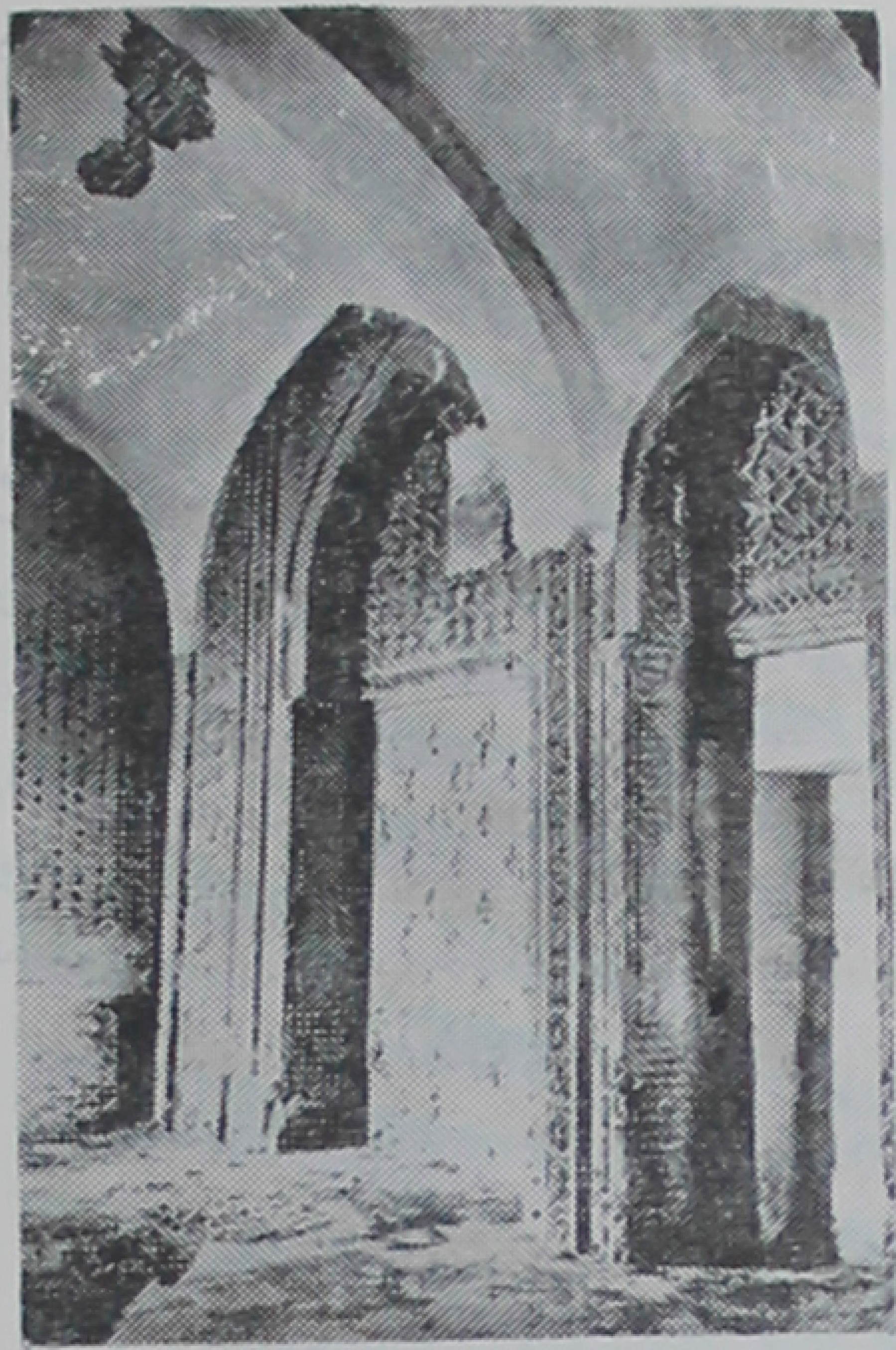


تصویر دیگری از منار بسطام و بقعه امامزاده محمد

مسجد جنب بقعه امامزاده محمد

متصل به **بقعه امامزاده محمد** (ع) مسجدی است که تاریخ بنای اولیه آن معلوم نیست ولی درزمان **فتحعلیشاه قاجار** تعمیراتی درآن شده است که آثارآن موجود میباشد برروی دیوار مسجد مذکور دورتا دورآن آیات قرآنی بشرح زیر گچ بری شده است :

بسم الله الرحمن الرحیم ماکان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله شاهدین علی انفسهم و



نمای قسمتی از مسجد جنب بقعه امامزاده محمد در بسطام

علی الکفر اولئك حبطت اعمالهم وهم فی النارهم خالدون انا یعمر مساجدالله من آمن بالله والیوم الاخرواقام الصلوة وآتی الزکوة ولم یخش الله فعسی اولئك اویکونوا من المجتهدین اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الاخروجاهدفی سبیل الله لایستون عندالله والله لایهدی القوم الظالمین الذین آمنو وهاجرو اوجاهد وافی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عندالله واولئك هم الفائزون



تصویر کتیبه تعمیر مسجد جنب بقعه امامزاده محمد درزمان فتحعلیشاه قاجار

دردوطرف دیگراین مسجد مطالب ذیل گچ بری شده است :

مرحباً بزمان صارت فیه بلدة بسطام کبستان بمعمار العدالة و آثار النصفة بحاریه من خدام الوالی النعم الکریم الافخم درة التاج وقرة العین السلطنه میرزا اللهو یردی میرزا ثمره شجره اقبال ودوحة ریاض آمال خاقان بن البر والبحر سلطان ابـوالعلی صاحبقران فتحعلی شاه قاجار ومن آتان الموفق المویدآقا محمد خازن الخزانه طلباً لمرضاة الله نبی مسجداً فی جوار المعصوم محمد بن جعفر علیه السلام بذله مالا خطیراً باهتمام التحریـر المدقق یقبل الله و بشرمنهم ، کار شیخ قاسم البایزیدی حرره میرزا محمد بیك فیروز کـوهی من شهور سنه اثنین واربعین ومأتین بعدالف (۱۲۴۲هـ)

دالان ورودی صحن امامزاده محمد

صحن **امامزاده محمد** و**مقبره بایزید** و**گنبد غازان خان** و**صومعه بایزید** و **مسجد بایزید** که همه آنها درجوارهم ودریك جا متمرکز ند دوراه بخارج دارد یکی ازسمت مشرق ودیگری ازسمت مغرب، درورودی سمت مشرق دراصلی محسوب میشود، درجلو درمذکور دالانی وجود داردکه ساختمان آن دارای امتیازاتی میباشد ، این دالان از بناهای سلطان **محمد خدابنده الجایتواست** (۷۱۶-۶۸۰هجری) دالان مذکورشامل دوقسمت می باشد یکی سردرآن ودیگری دالان وایوان روبصحن **امامزاده محمد**. سردر ورودی دارای کاشیهای معرق بسیارزیبائی می باشد وبرروی بعضی ازکاشیها چهارمرتبه کلمه **علی** بشکل خاصی نقش



نمای دالان ورودی صحن امامزاده محمد و مقبره بایزید دربسطام

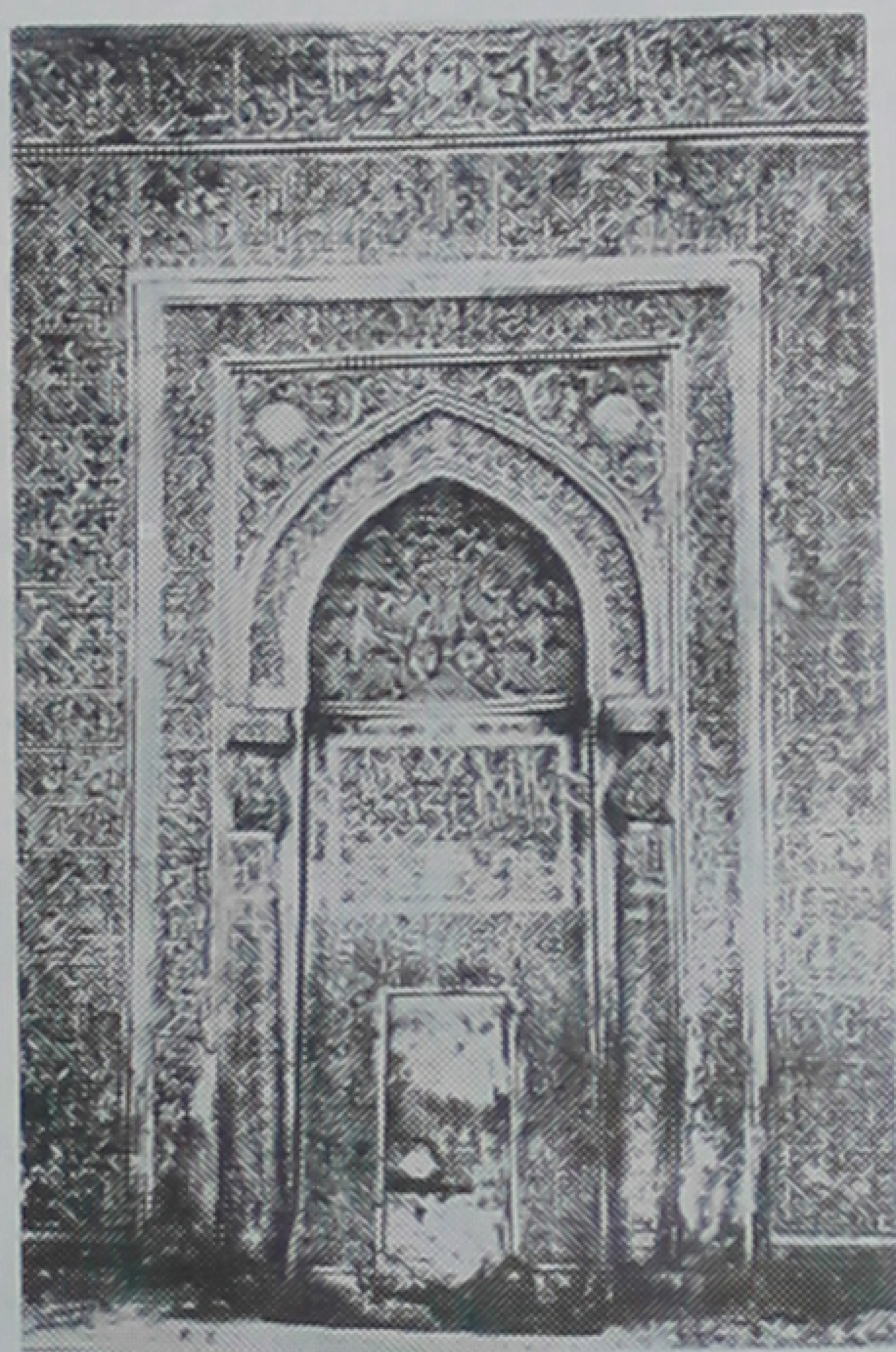
شده است . بغیرازکاشیهای معرق مذکورگچ بریهای زیبائی نیز دراین سردربچشم میخورد ودرداخل دالان و ایوان رو بصحن متصل بدالان این عبارت با خطی بسیار زیبا گچ بری، شده است :

اسمه اعلی اتفقت عمارة هذاالایوان فی الدولة السلطان الاعظم شاهنشاه المعظم سلطان السلاطین العرب والعجم سلطان ارض الله ناصردین الله حافظ بلادالله عمادالدنیا والدین غیاث الاسلام والمسلمین اعدل الملوك والسلاطین اسکندرالثانی خسروایران سلطان الجایتو محمد خدابنده خان خلدالله ملکه

مادامت السموات والارضین وهذا العمارة بسعی شیخ الاعظم هادی اصناف الامم المخصوص من انام الله بالفضل والکرم مقبول الجمهور سلاله آل طیفور شرف الملة والدین ناصح الملوك والسلاطین محمد بن فضل الله بن بایزیدی ادام الله برکاته. عمل محمد بن الحسین جصاص الدامغانی غفر الله ولوالدیه ولجمیع المؤمنین والمومنات فی سنه ثلاث وعشر سبعمائه (۷۱۳هـ)

مسجد جامع بسطام

مسجد جامع بسطام درجنوب **قصبه بسطام** و در فاصله دویست متری جنوب آرامگاه بایزید واقع است، مسجد مذکور شامل دوقسمت میباشد قسمت اول صحن مسجداست که دارای محرابی است که باگچبریهای بسیار زیبا وهنرمندانه‌ای تزیین شده‌است . صحن مسجد مربع وفضای آن بازاست محراب مذکوردارای سه حاشیه میباشدکه این عبارات بر آن گچ بری شده است:

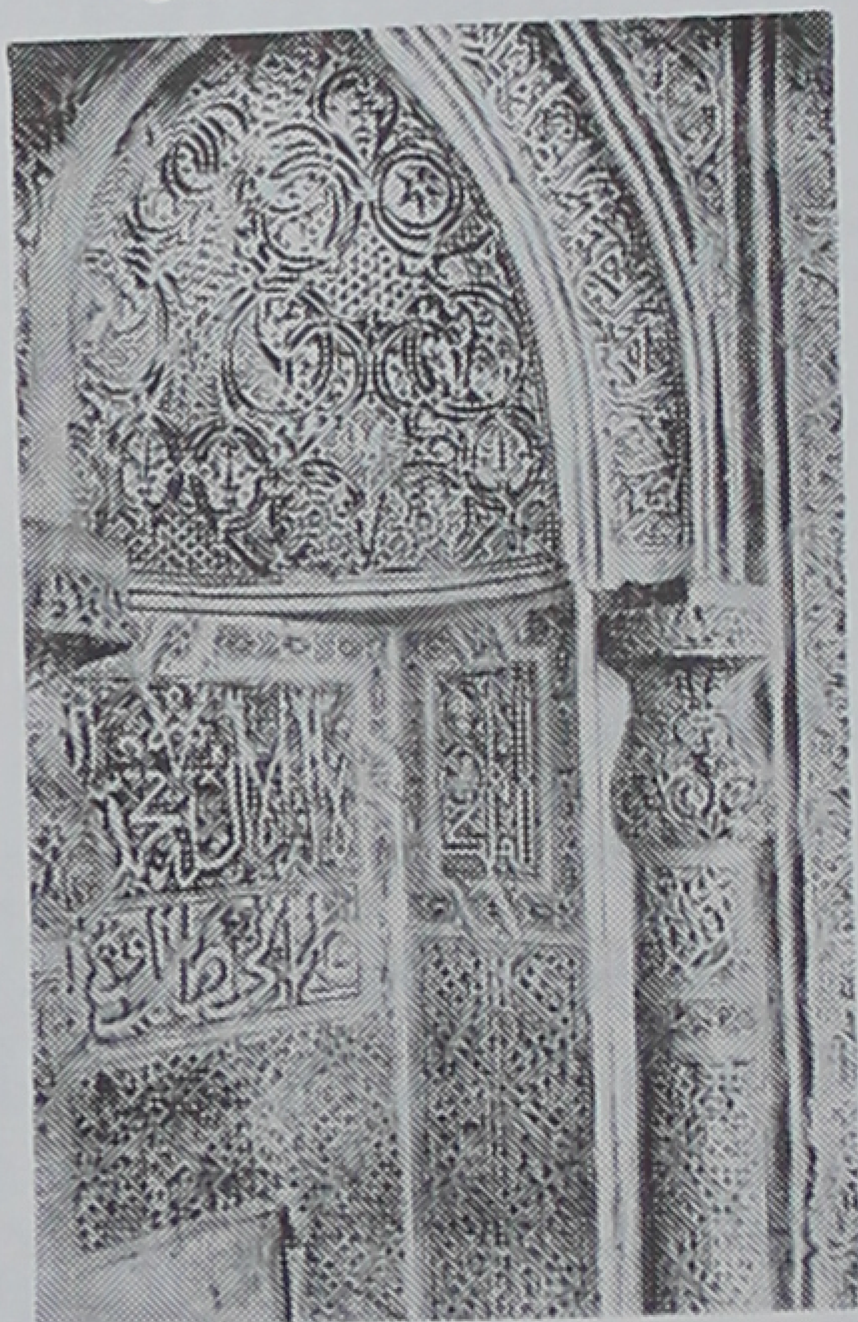


نمای محراب مسجد جامع بسطام

حاشیه اول.

یاایها الذین آمنو اذانودی الصلوة من یوم الجمعه فاسعوالی ذکرالله و ذراوالبیع ذالکم خیر لکم ان کنتم تعلمون وازقضیت الصلوة فانتشروافی الارض وابتغوا من فضل اله واذاکر الله کثیر ألعکم تفلحون

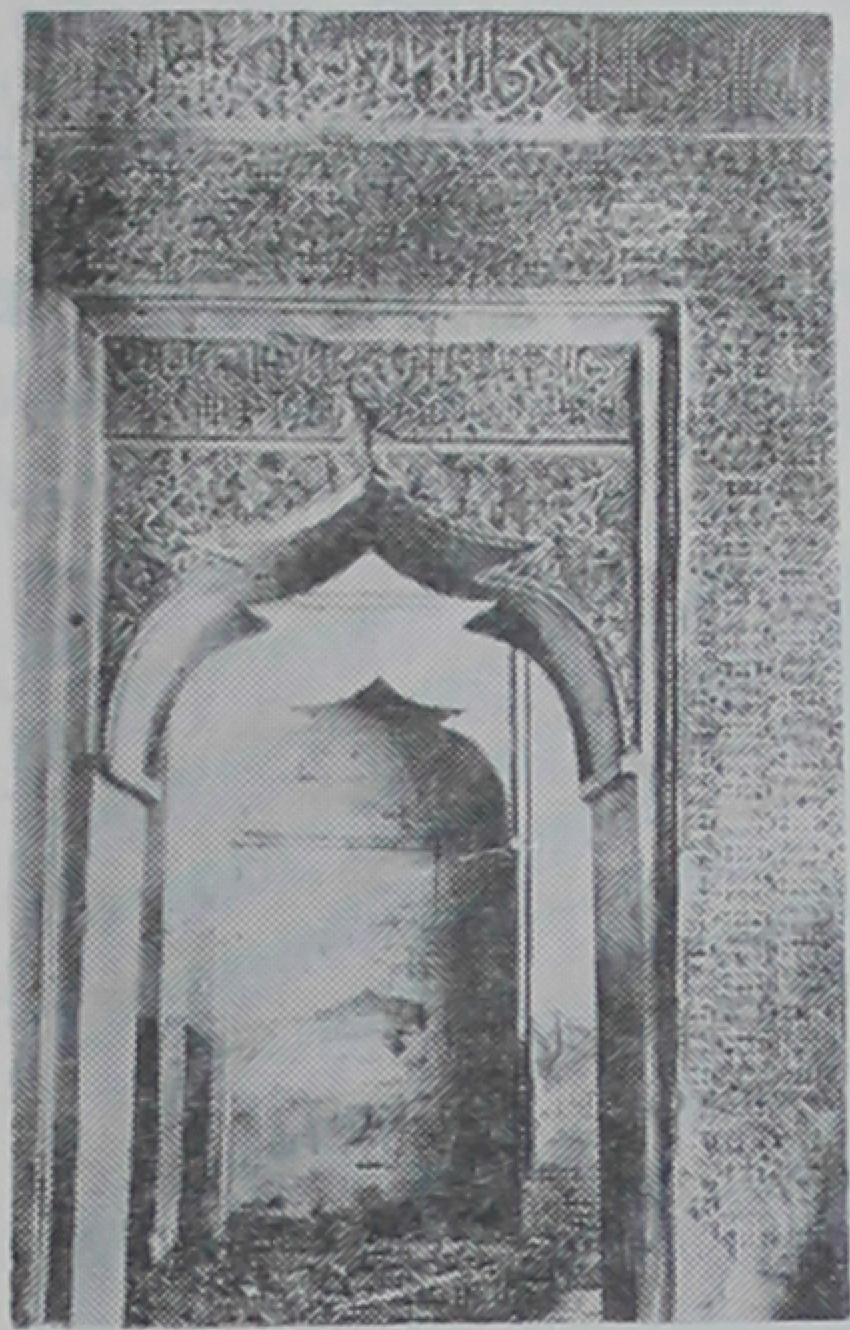
درحاشیه دوم.
مطالبی است با خط کوفی که خوانده نشد .
حاشیه سوم
بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم انما یعمر مساجدالله من‌آمن بالله والیوم والاخر واقام‌الصلوة وآتی‌الزکوة ولم یخش‌الله فعسی اولئك ان‌یکونوامن المهتدین اجعلتم‌سقایه‌الحاج وعمارة المسجد الحرام‌کمن‌آمن بالله والیوم آخر وجاهدوفی سبیل‌الله



تصویردیگری ازمحراب مسجد جامع بسطام

درقسمت وسط محراب دومربع مستطیل‌است که برروی یکی نوشته شده (**لااله‌الاالله محمدرسول‌الله**) وبردیگری نوشته شده‌است(**علی‌ابن‌ابیطالب‌ولی‌الله**) گچ‌بری قسمت دوم‌ازلحاظ اسلوب وصنعتی که‌درساختن‌آن بکاررفته باقسمت‌اول کاملافرق دارد تفاوت‌فاحش گچ‌بری مربع مستطیل دوم باتمام گچ بری‌های این‌محراب حتی‌ازروی تصویرآن که‌دراین کتاب هست کاملامحسوس می‌باشد وچنین استنباط میشودکه چون ایـن مسجد در سال **۷۰۶** هجری ساخته شده ودرآن زمان‌مذهب تسنن درایران رواج داشته است، اسامی ابوبکروعمر وعثمان برآن نوشته‌شده‌بوده، ولی‌پس‌از رواج مذهب شیعه و تسلط فرمانروایان و حکام شیعه آن اسامی راحذف نموده وبجای‌آن نام **علی‌ابن ابیطالب ولی‌الله** رانوشته‌اند .

دراین مسجد کتیبه‌ای‌هست که اسم بانی‌ومؤسس**مسجدجامع** بشرح‌زیردرآن نوشته شده:
امرهذا العمارة الشریفه‌الذی هومتولیا لهذا البقعه المنیفة باذن‌الواقفین مدالله ظلهم و تقبل منهم الفقیرالی‌الله الغنی ابویزیدبن محمد البایزیدی غفرالله و الوالدیه والمؤمنین والمؤمنات فی‌شهور سنه سته وسبعمائه (۷۰۶هجری)



تصویر کتیبه‌ای که نام بانی و مؤسس مسجد جامع بسطام در آن گچ بری شده است

کتیبه دیگری در بالای محراب مسجد هست که تاریخ تعمیر مسجد را که در سال **۱۲۴۳ هجری** درزمان **فتحعلی شاه قاجار** بعمل آمده در آن نوشته شده است .

بغیر از محراب مذکور وصحن مسجد دو دالان طویل سرپوشیده درسمت شمال ومشرق مسجد وجود دارد که هیچ گونه گچ بری وآثار قابل توجهی در آنها نیست .

برج کاشانه بسطام

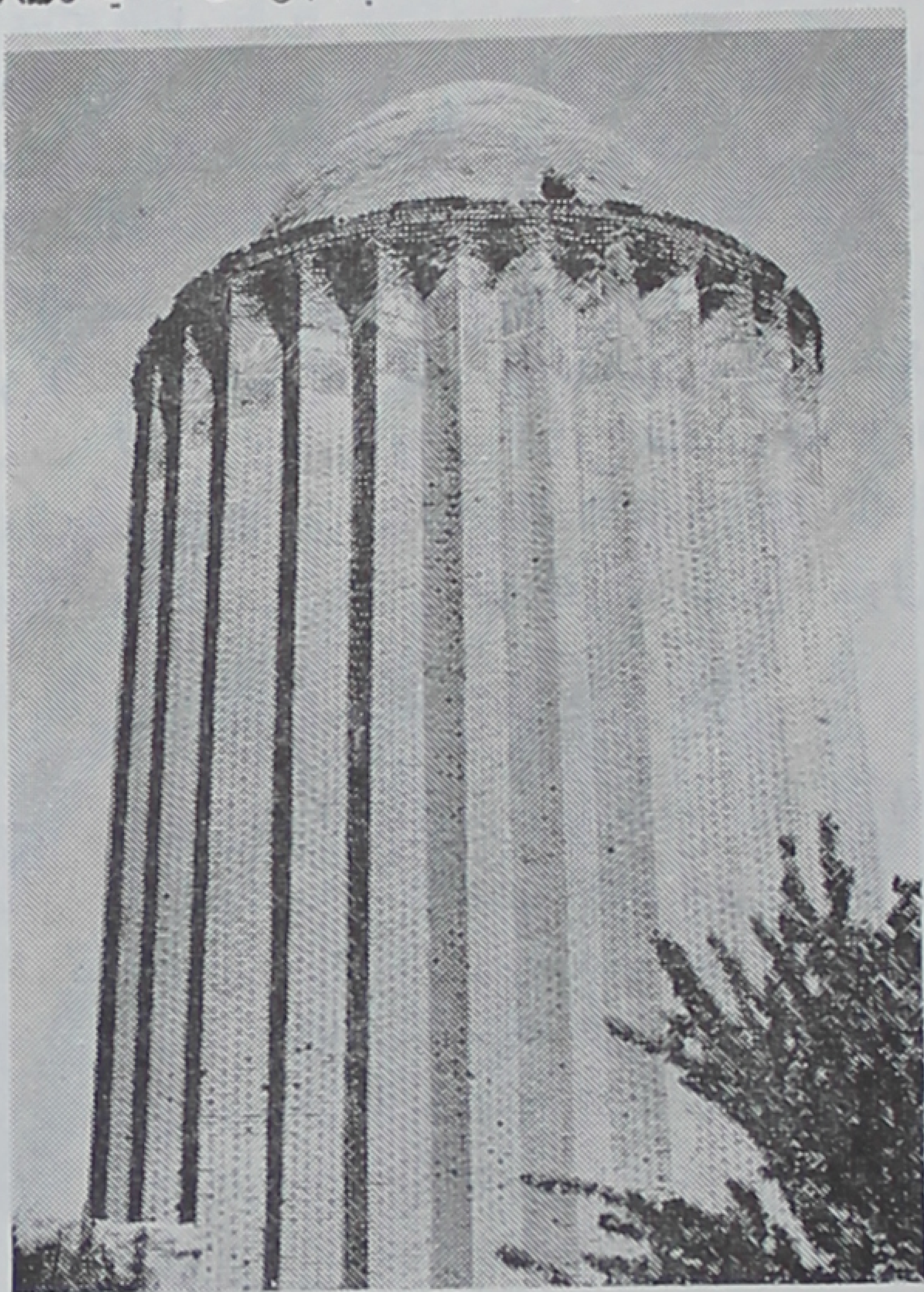
درجنوب **قصبه بسطام** وهمچنین جنوب شرقی **مسجد جامع** برج بلند وزیبائی وجود دارد که بنام **کاشانه** معروف میباشد .

ارتفاع برج مذکور ازداخل **۲۴** متر وازبیرون بارتفاع تقریبی **۲۰** متروشکل خارجی آن کثیرالاضلاع منتظم سی‌ضلعی است دربالای برج دوحاشیه ازآجرهای بزرك وجود دارد که برروی آن مطالبی نوشته شده‌است، درضلع جنوب غربی این برج برروی یك آجر کلمه **بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم** باخط ثلث بسیارجلی خوانده میشود.

بطوریکه مشاهده میشود بمرورزمان سقف برج مذکورفروریخته بوده ودردوره‌های بعدنسبت بتعمیر آن اقدام شده‌است زیرا آجرهائی که درقسمت بالای این برج بکاررفته با آجرهای ساختمان برج فرق دارد، ثانیاً بندکشتی‌های پائین برج بسیار استادانه وظریف است از تاریخ بنای این برج اطلاع صحیحی دردست نیست **اهالی بسطام** گویند که این برج **آتشکده زردشتیان** قبل‌ازاسلام بوده است، برخی ازمستشرقین از جمله **مسیو گدار** براین عقیده

است که این بنا از آثار **غازان خان** مغول است واسم اصلی آن **غازانه** بوده وبمرورزمان و بدون توجه باصل آن کاشانه نامیده شده‌است .

آقای سید محمدتقی مصطفوی مدیر کل سابق اداره باستان شناسی درسال **۱۳۱۶** شمسی باتفاق **مسیو گدار** به **بسطام** آمده واغلب آجرهای حاشیه **کاشانه** را خوانده‌اند.



تصویر زیبای برج کاشانه یا غازانه بسطام

جملات زیر که ازروی یادداشتهای ایشان استخراج ودرنشریه آثار باستانی بسطام و قلعه نوخرقان درج شده‌است عیناً نقل میگردد :

السلطان المعظم شاهنشاه الاعظم مالك الرقاب الامم حامد ... الله حافظ بلادالله ناظر عبادالله الموتمن... من الدنیا والدین والاسلام والمسلمین قامع العدو.... دین ظل الله فرلعالمین سلطان ... ملك عبادالحافظین بعنایت رب العالمین عمل محمد حسین بن ابیطالب دامغانی تاریخ ... سبعمائه .

باتوجه به مطالب تکمله جغرافیای تاریخی دراین تألیف بعید بنظر نمیرسدکه این ساختمان **آتشکده شهر بسطام** بوده‌باشد.

درحال حاضردروسط این برج چاه بسیار عمیقی وجوددارد وراه صعودببالای بام آن از داخل ساختمان میباشدکه باید ازپله‌های بسیارکوچك وراهرو تاریکی عبورکرد . بنظر

نگارنده دردوره‌های بعدازاسلام ازین برج برای دیدبانی قصبه بسطام استفاده میشده است ، حدس دیگراینکه باتوجه باسلوب ساختمان وآثاردیگر، این‌ساختمان به رصد خانه بیشتر شبیه است .

رویهمرفته ساختمان مذکور ازبناهای درخور اهمیت **خطه قومس** ونمای خارجی آن نیزدارای جلوه وشکوه خاصی‌است .

درورودی‌کاشانه ازداخل **مسجد جامع** ومجاورمحراب مسجد می‌باشد قبل از ورود **بکاشانه** دالان کوچکی هست‌که سه طرف آن گچ بری شده ودر اطراف و سردر دالان **آیةالکرسی** منقوش میباشد ودردوطرف دیگراین عبارات نوشته شده‌است :

قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم الدنیا دارمن المدارله ومال من لامال له‌یجمع من لاعقل له‌ویفرح من لافهم له‌نعمیها زایل و ملکهافانی بنیانها منهدم ... و الموت لاهیا واجب والله تعالی فکیف یجهل و بعد عملك و یعمی بصرك وصدق رسول‌الله ... سنة فی‌الاسلام یشرك بالله تعالی غفرالله له ... من قرأالقرآن طاهراً ... تعالی‌الله غفرله صدق رسول‌الله

آرامگاه شیخ ابوالحسن خرقانی

آرامگاه **شیخ ابوالحسن‌خرقانی** که شرح‌حال‌وی درفصل **عارفان ودانشمندان قومس** دراین‌تألیف بیان خواهد شددر۲٤ کیلومتری **شاهرود** درقصبه **خرقان** واقع است آرامگاه مذکور در شمال قصبه و برروی تپه‌ای قرار دارد بطوریکه معلوم میشود **وحاجی زین‌العابدین شیروانی** درکتاب **ریاض‌السیاحه** نوشته :

تپه مذکورمرکزآبادی قصبه **خرقان** بوده ولی‌درحال‌حاضرساختمانهای جدید قصبه در جنوب‌آن تپه بناگردیده وقبر**شیخ ابوالحسن** درسمت شمال قصبه قرارگرفته است .

ساختمان‌آرامگاه‌چندان امتیازی ندارد وبنای‌آن از آجر است وگویا در چند سال اخیر بنا شده است .

برروی قبرشیخ قطعه سنگ‌مرمر است‌که اشعاری بر آن حك شده، متصل‌بمقبره **شیخ ابوالحسن** مسجدی بوده‌که مطابق نوشته برخی‌از مؤلفین دارای‌گنبدی مخروطی‌شکل و مزین بکاشی‌های‌زیبا بوده‌است، درحال‌حاضرازمسجد وگنبدمذکورفقط محراب‌آن باقی‌مانده که برخلاف مساجد دیگراین نواحی روبمغرب است محراب مذکور دارای‌گچ بریهای‌زیبا واستادانه‌ای است درحاشیه محراب این‌عبارات باخطی بسیارنیکوگچ بری شده‌است :

گفت علی شیخ قدس اله روحه قبله پنج است: کعبه قبله مؤمنانست ، بیت المعمور قبله فرشتگان است، و عرش قبله دعا گویان است، و حق قبله جوانمردان ودوستان است .

چندی قبل‌ازطرف **اداره‌کل باستان شناسی** دراطراف محراب مذکور وبراصول آن مسجدی بناگردیده است‌که درحال حاضرنیایشگاه زائرین **شیخ ابوالحسن‌خرقانی** ومورد استفاده‌آنان درموقع توقف درآن محل میباشد .

طبق نوشته نشریه آثار باستانی بسطام و قلعه‌نو خرقان قبل‌ازخرابی گنبدمذکور مطالبی که ذیلا درج میشود بر آن گچ بری شده بوده که درحال حاضر بغیر ازعباراتی که در پرانتز نوشته شده بقیه از بین رفته است .

بسم‌الله الرحمن الرحیم انما یعمر مساجدالله من آمن بالله والیوم الاخر وقد امر بناء القبة المبارکة فی ایام الدولة السلطان اعظم مالك رقاب الامم (غیاث‌الدنیا والدین ابوسعید بهادرخان خلدالله ملکه ... الامیر العادل مخلص الملك خسرو آفاق کرویج نویان) یزیدعدله رجاء شفاعة سلطان الاولیاء سندالعارفین وقطب السالکین ابی‌الحسن قدس الله روحه تقبل الله منه فی تولیة شیخ‌الاسلام المعظم صدرالملة والدین ابویزید بن‌ابی‌القاسم بسعی مشایخ العظام نظام‌الملة والدین ... بن‌ابی‌القاسم ورکن‌الملة والدین ابوالحسن وتاج‌الملة والدین محمد ابناء الشیخ الصدرالدین ادام الله برکاته



تصویر آرامگاه شیخ‌ابوالحسن خرقانی در قصبه خرقان

مسجد جامع شاهرود

مؤلف **مطلع‌الشمس** مسجد جامع شاهرود را اینطور تعریف کرده است :

اما **مسجد جامع شاهرود** که درخارج شهراست درمیان باغات و بساتین که در سفح جبال شمالی واقع شده وآن بنائی معتبراست وهرچند ازخشت خام برآورده‌اند اما در اهمیت کمتراز ابنیه آجری نیست، شکلاً مربع مستطیل میباشد، هشت استوانه ضخیمه در وسط است که دوبه دومحاذی یکدیگرند وروی آنها طاقهاق محکم زده‌اند ، قسمت مقابل محراب راپوشش ازتیروتخته‌است، واین اختلاف سقف وطاق طاری وجدید است سابقاً همه طاق خشتی بوده، درسال **۱۲۴۲ اهالی شاهرود** این مسجد را امرمت کرده‌اند و این یك قسمت بطور مخالف

پوشانده شده کف قسمت شرقی این‌مسجد بقدریك ذرع بلندتراست وزیرآن آب انبارمیباشدو راه‌پله ازخارج ومیان شارع است وروی این‌قسمت‌شرقی‌هم باتیروتخته پوشیده شده ودروسط یك قطارستونهای تیربست وروی تیرها چند حمال‌بزرك برهم چفت‌کرده انداخته وسرتیرهای سقف راروی آنها قرارداده‌اند وتقریباً بطورتسنیم پوشانیده ومیتوان آن جا را مسجد علیحده محسوب داشت،چه محراب مخصوص ومدخل ممتاز ووضع جداگانه دارد.

قبله هردومحراب این‌جامع راست و درست‌است، طول مسجد بزرك سی‌وپنج قدم و عرض بیست وپنج‌قدم، طول مسجد شرقی بیست وپنج قدم‌وعرض پانزده قدم است.

مسجد حضرت مجتبی

درشهرشاهرود مسجد دیگری هست‌که بنام **مسجد حضرت مجتبی** معروف میباشد طبق نوشته مؤلف **مطلع‌الشمس** مسجد مذکور در میان بازار وپهلوی چناری بزرك واقع است، طول این مسجد ۲۷ قدم وعرض‌آن ۱۷قدم وساختمان‌آن از خشت خام میباشد سقف مسجد باتیروتخته پوشیده شده چهارده ستون ازتیر در دوردیف میان مسجد کارگذاشته شده ازجمله ستون بزرگی‌است ازتیرکه بالای‌آن منبت‌کاری است،قرینه این‌ستون ستون دیگری هم‌بهمین نحوموجوداست .

درقدمت این‌مسجد شکی‌نیست ومحقق است‌که قبل ازآنکه‌آبادانی جدید شهرشاهرود باینطرف کشیده شود این‌مسجد وحمامی‌که درجنب‌آن است دایرودرجمع‌آبادی پیش‌بوده‌که افغانهاآنرا خراب‌کرده‌اند. بغیرازمسجدهای فوق‌الذکر **دو مسجد دیگر** در شهرشاهرود هست‌که یکی بنام **مسجدآقا شیخ علی اکبر** ودیگری **مسجد حاجی ملاعلی** .

*

بطوریکه محمد حسن‌خان **صنیع الدوله** درجلد سوم **مطلع‌الشمس** مینویسد:

کوه سمت مغرب شاهرود را اهالی **قله** یا **قلعه** مینامند وپشت آن‌کوه، کوه دیگری است، مشهور **بجلالی** منسوب **بشیخ‌جلال‌الدین** که‌ازاکابرمشایخ ومعاصرشیخ **عمادالدین** بوده است و **شیخ عمادالدین** در یك فرسنگی شاهرود بسمت جنوب مزار دارد، **وجلگه جلالی** و **قنات‌جلالی** و**کوه جلالی** هم‌باسم اواشتهار یافته است .

قبرمشارالیه با قبوربعضی ازبزرگان در **صحرای جلالی** واقع است ، بالای **جبل جلالی** مغاری موجود است‌که ازآن‌جا بصومعه مانندی داخل‌میشود ودرآن صومعه اشعاری مکتوبست، بعقیده بعضی این‌جا **زیارتگاه وچله خانه شیخ جلال‌الدین** و مریدهای او بوده است .

در سفح جبل غربی شاهرود قبرهائی است‌که **بگورستان جهودان** معروف میباشد وازاین فقره واسامی **اسرائیل** و**ارمیا** وغیره معلوم میشودکه **عیسویها** و**یهودیها** نیز در این‌نواحی بوده‌اند .

تکیه ومسجد میامی

طبق نوشته مؤلف **مطلع الشمس** در**قصبه میامی** شاهرود تکیه ومسجدی پهلوی‌هم وجود دارد که طول صحن مسجد **۲۵** قدم وعرض آن **۱۵** قدم وارتفاع آن **۵** ذرع وسقف مسجد با تیروتخته پوشیده شده ونه ستون ازتیرهای محکم درمیان مسجد افراخته و منبری دارد که خالی ازامتیاز نیست، ودربالای درمسجد که ایوان فوقانی جنوب تکیه است۱۲ بیت شعر بمطلع زیربخط خوش برسنگی مکتوب و منقوش است :

هوالواقف والنیات کذا

بعهد محمد شه غازی آنکو — که محکوم حکمش زمین وزمان شد

درحاشیه همین سنگ مسطور است : وقف شرعی فرمودند عالیجاه رفیع جاه عزت و سعادت همراه مقرب الخاقان **محمد تقی خان** زید عزه ابن مرحمت وغفران پناه جنت و رضوان آرامگاه **علی اصغرخان** یك بیست وهفت ونیم که روزآب محمد حاجی است به‌جهت **مسجد میامی** که آنچه عاید شود صرف روشنائی مسجد نمایند هر که خلاف کند بلعنت خدا گرفتارشود **۱۲۵۳هجری** .

خط وحجاری این سنگ ممتازواینده صنعت راخوب ازعهده برآمده‌اند اما اشعارآن سست است وبجای هوالواقف علی النیات، هوالواقف والنیات نوشته واین معایب رونق محاسن خط وحجاری رابرده است .

اما **تکیه حسینیه** اگرچه با خشت وگل ساخته شده نهایت مستحکم است ودومرتبه داردمرتبه دوم سرتاسرایوان است، یعنی چهار ایوان فوقانی درچهارسمت ساخته‌شده‌وستونهای تیردورتا دورچهار ایوان بالانصب شده مرتبه تحتانی تکیه، چند باب دکان ویك انبار است عرض تکیه پانزده قدم وطول هیجده قدم و ارتفاع هفت ذرع است ، درسمت شرقی داخل تکیه حوض آب انباری است ولی تکیه وآب انبارهمچنین آب انبارخارج میامی نیز ازبناهای **محمد تقی خان سرتیپ** فوج **عرب وعجم بسطام** میباشدکه از معاریف میامی بوده و طایفه اوابأعن جد سرکردگی داشته‌اند.

مسجد دیگری در **میامی** هست که با خشت وگل ساخته شده وروی آنرا تیرپوش کرده‌اند، طول آن سی‌وسه قدم وعرض بیست و شش قدم وهیجده ستون در میان مسجد است، صحن مختصری‌دارد مشتمل برحوض کوچك و چند اصله درخت توت بردیوار مسجد سنگی نصب است که اشعار زیر برآن نوشته شده :

بتوفیق معبود حی قدیم — زبهر خداخانه دراین مقام

بناکرد سلطان محمد زصدق — چنین مسجد جامعی والسلام

خرد گفت تاریخ سالیکه ساخت — هزاروصد ونه بنا شد تمام

بغیرازبناهای فوق الذکر **رباط شاه عباسی** میامی نیزقابل اهمیت وذکراست . طبق کتیبه موجود رباط مذکور را **شاه عباس دوم صفوی** بناکرده است .

درجنوب **میامی** نیزخرابه‌ای هست که طبق عقیده اهالی این خرابه در گذشته مرکز **قصبه میامی** بوده ودرزمان **فتنه مغول** خراب شده‌است، قلعه ارکی چهاربرجی نیز در جنوب قصبه میامی در بالای **کوه میامی** هست که دروازه آنرا از آجر ساخته‌اند ویك آب انبار بسیار بزرك درمیان آنست، درجلواین قلعه که نزدیك بیکی از قلل است تقریباً آثاردویست خانه دیده‌میشود ودردوصف شبیه بخیابان‌راست وکشیده شده‌است راههائی که درکوه‌مذکور باین قلعه هست همه را با سنگ وآهك بسته‌اند که کسی نتواند خودرابآن محل برساند.

کاروانسرا وقلعه های بدشت

دردهکده **بدشت شاهرود** یك باب کاروانسرای آجری هست که از هر طرف شش ایوان دارد و بر سردر آن لوحی از سنك مرمر وجود داردکه اشعار زیر برآن نوشته شده است :

هوالاعلی

شکرلله که بهرراحت خلق	**از تقاضای قسمت ازلی**
بنده عاجزی بنای نمود	**این‌سری‌رازفیض‌لم‌یزلی**
وزقضا نیز سال تاریخش	**شد رباط وزیر شیرعلی**

(۱۰۵۵هجری)

کاتبه وبانیه محمد تقی‌الحسینی المرعشی

درهمین دهکده **سه قلعه قدیمی** وجود داردکه دو قلعه‌آن بهم متصل‌میباشند وقلعه دیگردرجنب‌دوقلعه مذکور واقع است، **وازقلعه‌های قدیمی** و با اهمیت محسوب میگردد زیرا همانطوریکه درفصل جغرافیای تاریخی این تألیف بیان گردید **قریه بدشت** یکی از مراکزمهم پستی وارتباطی شاهراه قدیم **ری بخراسان** بوده است .

کاروانسراهای میان دشت

در **دهکده میاندشت شاهرود** که درهفت‌فرسخی مشرق قصبه میامی واقع است سه کاروانسرا وجود داردکه یکی ازآنها **کاروانسرای شاه عباسی** ودوکاروانسرای دیگررا **حسینخان نظام‌الدوله** دردوره قاجاریه ساخته است .

طرزساختمان این‌کاروانسراها درکتاب **مطلع الشمس** بطور مشروح و مفصل بیان شده است طبق نوشته مؤلف‌کتاب مذکور درسه‌کاروانسرای **میان دشت** وبیرون آنها بیست هزار زوارمیتوانند منزل نمایند، تاریخ بنای‌کاروانسرای وسطی میان دشت را **ملك‌الشعرای صبوری** پدر **مرحوم محمد تقی ملك‌الشعرای بهار** بنظم آورده‌وبرسردرکاروانسرای مذکورنگاشته‌اند :

منت آن ذات مقدس را که از صنعش جهان — جاودان برپا بهفت اورنگ وچار ارکان بود
کاندرین فیروز عهد شهریار کامکار — ناصرالدین شه‌که فخر دوده خاقان بود
چاکر سلطان نظام الدوله شمس مملکت — میرنویان آنکه فردولت سلطان بود
فیض یزدانی حسینخان‌کز سحاب جود او — ساحت ملك خراسان روضه رضوان بود
خواست بهر زایرین روضه سلطان طوس — ملجائی‌سازد‌که چون‌حرمش‌قوی‌بنیان بود
همت والای او بنیاد فرمود این رباط — درمیان دشتی‌که دروی‌عقل‌سرگردان بود
بارك‌الله زان بنائی کاسمان نارد گمان — کاینچنین محکم بنا درساحت امکان بود
اندرین خدمت مراورا شهریار دین رضا — همچو عمرش دولتی‌بخشد‌که‌بی‌پایان بود
الغرض چون شد تمام از همت والای او — این سرائی کاسمان ازآن یکی‌ایوان بود
زد رقم کلك صبوری از پی تاریخ سال — از نظام الدوله این بنیاد جاویدان بود

راقمه عبدالوهاب ۱۲۹۰

بغیراز بناهای فوق‌الذکردر شاهرود وحوالی آن **رباط شاه عباسی** قریه **ده ملا** درمغرب شاهرودوهمچنین **رباط شاه عباسی** دهکده **عباس آباد** که درقدیم‌ازمنزلگاههای معروف خطه قومس بوده‌اند درخور اهمیت وذکراست..

توضیح اینکه درحال حاضرمنزلگاه **ده ملا** بعلت انحراف راه شوسه از جاده بدور است، ولی منزلگاه **عباس آباد** مانندگذشته هنوز دربین‌راه شوسه **شاهرود** به **سبزوار** واقع می‌باشد .

مسجد جامع فرومد

در **قصبه فرومد** که در **۱۶۵** کیلومتری شمال خاوری شهرستان **شاهرود** واقع است مسجدی هست‌که متأسفانه دراثر عدم توجه اهالی آنجا و تعمیرنکردن بمرور رو بخرابی نهاده ودرحال حاضرفقط ستونهای فروریخته ایوان وشبستان مخروب‌آن بجای مانده‌است. بطوریکه ازآثار موجودآن استنباط میشود مسجد مذکوریکی ازمساجد بسیارمهم و از نظر معماری دارای اهمیت بخصوصی بوده‌است .



تصویرمسجد قریه فرومد وسردر ورودی‌آن

تاریخ بنای **مسجد جامع فرومد** مربوط بقرن **هفتم هجری** است .

همانطوریکه درفصول تاریخی این کتاب بیان گردید درقرن **هفتم هجری** بخصوص دراواخر **تسلط ایلخانان مغول** قصبه مذکور وآبادی‌های اطراف آن ازنظرسیاسی دارای اهمیت زیادی بود وایجاد **نهضت سربداران** آبادانی این قصبه را که تقریباً مرکزفعالت آنان محسوب میشدبیش ازپیش افزایش داد ، بهمین جهت احتمال میرودکه مسجد مذکور درهمین دوره ساخته شده باشد ،متأسفانه نوشته وکتیبه‌ای‌که تاریخ دقیق بنای مسجد رابتوان ازروی آن تعیین کردموجود نیست ، بااینکه **مسجد جامع فرومد** بکلی خراب گردیده است ولی ازآثار باقی‌مانده ومخروب آن نیزمیتوان پی باهمیت بنای آن برد .



نمونه‌ای ازآجرکاری وکاشی‌کاری مسجد فرومد

بطورکلی درحال‌حاضراین مسجدقابل‌استفاده نیست ولی‌خرابه‌های آن‌ابهت‌خاصی باین قصبه دورافتاده بخشیده وشاهد زنده‌ای ازقدمت **قصبه فرومد** (**فریومد**) وحوادثیکه در طی‌قرون متمادی درآن اتفاق افتاده میباشد .

عمارت شهرستان درفرومد

بطوریکه ازنوشته برحی ازکتابها برمیآید خواجه **علاءالدین محمد** وزیرسلطان **ابوسعید** درزمان حکومت خود در**خراسان** عمارتی بنام شهرستان در**قصبه فرومد** بنا کردکه دارای **کتابخانه** و **مریضخانه عمومی** نیز بود **عمارت‌شهرستان** تحت‌نظر **حکیم‌الدین** طبیب ودانشمند درسال **۷۳۲**هجری بناگردیده وتا **قرون نهم** نیز پابرجا بوده، بطوریکه **دولتشاه** دروصف این‌ساختمان گوید (**عمارتی است عالی**) بنای عمارت شهرستان **فرومد** رابه **غیاث‌الدین هندو** برادر **علاءالدین محمد** نیز نسبت داده‌اند . **ابن‌یمین** شاعرمعروف درباره کتابخانه و مریضخانه عمومی ودارالحدیث‌عمارت‌شهرستان‌در فرومد اشعاری سروده است .۱

درحال حاضرازکتابخانه ومریضخانه ودارالحدیث وعمارت مجلل شهرستان اثری باقی‌نیست، فقط مخروبه‌ای درخارج**قصبه فرومد** هست‌که مردم قصبه مذکور آنرا **تل شهرستان** مینامند .

۱ـ دیوان اشعارابن یمین

بناهای تاریخی جندق و بیابانك

زندان انوشیروان

درقصبه **جندق** ازبخش **خوروبیابانك** قلعه‌ای هست که بنام **زندان انوشیروان** نامیده میشود .

قلعه مذکور یکی‌از قلعه‌های استوار ومحکم‌آن نواحی محسوب میگردد.

علاوه برآن قلعه یك گنبد قدیمی بنام **گنبد هشت درب** درقصبه مذکور وجود دارد که گویند در دوره ساسانیان **(زمان‌انوشیروان)** بنا شده .

مسجد فرخی

دردهکده **فرخی** یك مسجد قدیمی وکهنه هست‌که دارای گنبد و یك ایوان بزرگ می‌باشد، صحن گنبدمذکور در حدود ۴۰×۲۰ متراست وکتیبه‌ای‌که تاریخ‌بنای‌آنرا بتوان از روی‌آن تعیین نمود وجود ندارد.

دیگر از بناهای **فرخی** ساختمانـی است بنام **عمارت شیخ** که بسیار قدیمی و کهنه می‌باشد .

بناهای تاریخی خور

ازآثار قدیمی درقصبه **خور** مرکزبخش **خور وبیابانك** ، ساختمان حصاری است که در اطراف قصبه خوربوده و دروازه‌هائی نیزداشته است وآثار بعضی‌ازآنها تاکنون‌باقی مانده وبنامهای **لردبزهنـ - دروازه پشت حصار** خوانده میشوند .

دیگرازآثارقدیمی **خور** مقبره‌ایست بنام **مقبره سید داود** کـه گویند سرسلسله سادات**خور** بوده ودرحین مسافرت بمشهد دراین محل‌ساکن گردیده وبعداً درهمانجا فوت نموده است .

مسجد جامع خور

ساختمان مسجدجامع‌خور، جدید است گویند در۱۵۰ سال قبل‌توسط‌شخصی بنام**نوروز علی‌خان سمنانی** که حکومت وقت بوده‌بنا گردیده و سنگی‌که تاریخ بنای مسجد درآن نقش‌است درداخل مسجد مذکور موجود می‌باشد، بغیر از بناهای مذکور در فوق برجهائی درخانه **مرحوم هنریغمائی** که از زمان **اسماعیل‌خان عرب** ساخته شده موجود است همچنین‌آب انبارها وحوض‌های ذخیره آب آشامیدنی (آب باران) در این قصبه هست‌کـه بنام **حوض شاه عباسی** معروف می‌باشد .

در ۲ کیلومتری خارج قصبه خور نیز قلعه‌ای هست که بنام **قد پا** معروف میباشد و بنام قلعه گبرها نیز نامیده میشود .

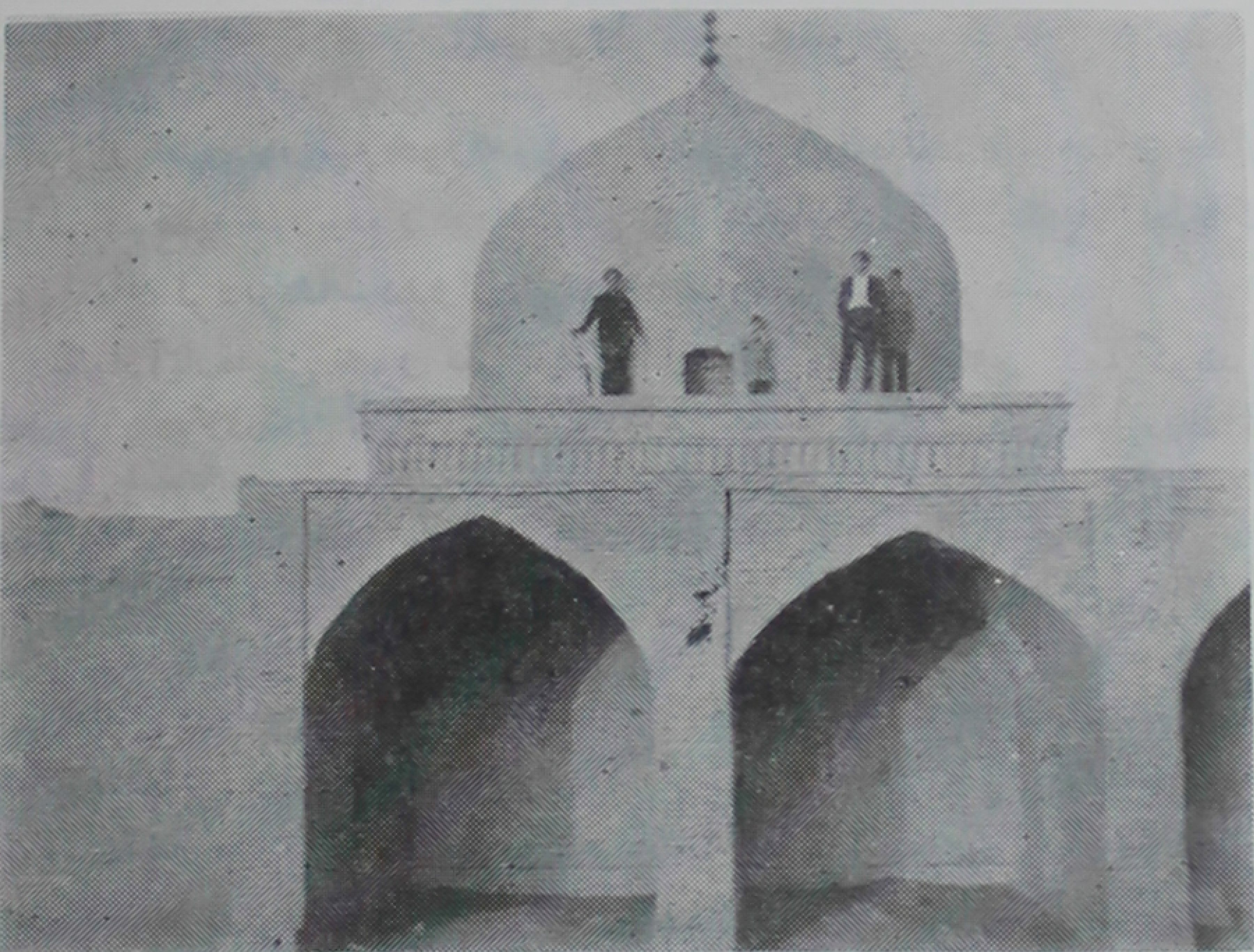
آثار تاریخی گرمه

دهکده گرمه بخش **خور و بیابانك** نیز دارای قلعه‌ای میباشد که ساختمان آن بسیار قدیمی است

در خارج دهکده گرمه نیز تپه ایست که بر روی آن مقبره‌ای بنا شده و بنام **امامزاده داود** نامیده میشود.

آثار تاریخی بیاضیه

از آثار قدیمی در دهکده **بیاضیه بخش خور و بیابانك** قلعه بسیار بزرگی است که مساحت زیر بنای آن در حدود ۱۰۰۰ متر می باشد ، دور تا دور این قلعه خندقی است که عمق آن تقریباً **۱۰** تا **۱۲** متر و پهنای آن **۷** الی **۸** متر می باشد، ارتفاع ساختمان خندق مذکور از کف خندق قریب **۳۰** الی **۴۰** متر است و رفت و آمد ساکنان قلعه نیز بوسیله پل متحرکی که بر روی خندق گذارده میشده انجام میگرفته، ساختمان این قلعه در حال حاضر پا برجاست و اطاقهای آن نیز مورد استفاده اهالی **بیاضیه** جهت انبار نمودن خوار بار و غیره است



تصویر مقبره امامزاده ابراهیم در دهکده بیاضیه

همچنین در دهکده بیاضیه مقبره ایست که بنام **امامزاده ابراهیم** معروف می باشد، گویند از فرزندان **امام موسی کاظم ع** است.

دراین دهکده ساختمان مخروبه دیگری هست که بنام **هفت برادران** نامیده میشود واز آثار قدیمی و کهن آن نواحی محسوب میگردد.



تصویر عمارت هفت برادران بیاضیه

آثار تاریخی اردیب

از آثار قدیمی در دهکده **اردیب** بخش **خور و بیابانك** مسجدی است که دارای ستونهای متعددی می باشد و تاریخ بنای آن مربوط به یکصد سال پیش است.

دیگر ساختمان زندانی است که دارای **۸۰** پله بصورت زیرزمینی می باشد که بنای آن با ساروج است سطح زیربنا تقریباً ۱۰۰۰ مترمربع وسطح زندان مذکور تقریباً ۴۰ متر است که بنام **دیوانخانه مسعود لشگریاغی** معروف میباشد، بغیراز آثار فوق الذکر در دهکده **ایراج** که در ۷ کیلومتری اردیب واقع است قلعه بسیار کهنه و غیرقابل تسخیری وجود داشته که آثار آن هم اکنون باقی است.

فصل بیست وسوم

عارفان ودانشمندان قومس

بایزید بسطامی

ابویزید طیفوربن عیسی ابن سروشان بسطامی ملقب به **سلطان العارفین** یکی از عارفان نامی ومشهور ایران است، وی ظاهراً درسال **۱۸۸** هجری درشهر **بسطام** از توابع **قومس** درمحله مؤبدان ودرخاندانی زاهد ومتقی ومسلمان چشم بجهان گشوده است .

میگویند جد او **سروشان** زردشتی بوده وسپس بدین اسلام درآمده است. چنین مینماید که بایزید درتصوف استاد نداشته وخرقه ارادت ازدست هیچیك از مشایخ تصوف نپوشیده است، گروهی اورا امی دانسته ونقل کرده‌اند که بسیاری از حقایق براو کشف میشد وخود نمیدانست، گروهی دیگر نقل کرده‌اند که **یکصدوسیزده** یا **سیصد وسه** استاددیده است .

قدرمسلم اینکه استاد او درتصوف معلوم نیست که کیست وخود چنین گفته است که **مردمان علم ازمردگان گرفتند، وما اززنده‌ای علم گرفتیم که هرگز نمیرد** وبازپرسیدند که پیرتو که بود؟ گفت (پیرزنی) بایزید ازخاندان علم وزهد و تقوی بوده وازدولت مادرزاد نصیب وافرداشته است.

از اقران **احمد خضرویه** و **ابوحفص** و **یحیی معاذ** است و**شقیق بلخی** رادیده، اینکه برای اواستادی کرد تصور کرده‌اند شاید نتیجه این منقول **ابوموسی خادم** است که سفارش کرده قبر او راپائین تر ازقبراستاد نهند .

بهرجهت زندگانی بایزید مبهم ودرآن خلط و مزج فراوان راه یافته است مردی بزرك بوده وشطح ومأثورات صوفیه راکه نتیجه شدت وجد وتجربت اتحاد وحالت سکر و ندای درونی وبیان آن درحالت عدم شعورباشد بوضوح وصراحت وتفصیل برای نخستین بار آورده است، وهمین گفتار باروش او در تصوف که شباهت تام و تمام بروش ملامتیه دارد موجب شده‌است که **مردم بسطام** بااومخالف باشند بنقل آورده‌اند (چون کار او بلند شد سخن اودرحوصله اهل ظاهرنمی گنجید حاصل، هفت بارش از بسطام بیرون کردند) وقتیکه

وی رااز شهر بیرون میکردند پرسید جرم من چیست؟ پاسخ دادند، **توکافری** گفت : **خوشا بحال مردم شهری که کافرش من باشم** ،

شیخ فریدالدین عطارمیگوید : قطب عالم بود ومرجع اوتاد ،ریاضات وکرامات وحالات وکمالات اورا اندازه نبود ودراسرار وحقایق، نظری نافذ وجدی بلیغ داشت ودائم درمقام قرب وهیبت بود وغرقه انس ومحبت بود، پیوسته تن در مجاهده ودل در مشاهده داشت وروایات اودر احادیث عالی بود وپیش ازاو کس را در معنی طریقت چندان استنباط نبود که اورا، گفتند که دراین شیوه همه او بود که علم بصحرا زدو کمال اوپوشیده نیست تا بحدی که **جنید** گفت **بایزید** درمیان ماچون جبرئیل است درمیان ملائکه .

نهایت میدان جمله روندگان که به توحید روانند ، بدایت میدان این خراسانیست **شیخ ابوسعید ابوالخیر** رحمةالله علیه میگوید که هیجده هزار عالم از **بایزید** میبینم وبایزید درمیانه نه‌بینم، یعنی آنچه بایزید است درحق محواست. **ذوالنون مصری** مریدی رابه **بایزید** فرستاد وگفت بروبگوکه ای بایزید همه شب می‌خسبی دربادیه وبراحت‌مشغول می‌باشی وقافله در گذشت .

مرید بیامد وآن سخن بگفت شیخ جواب داد که **ذوالنون** را بگوی که مرد تمام آن باشد که همه شب خفته باشد چون بامداد برخیزد پیش‌از نزول قافله بمنزل فرود آمده باشد چون این سخن به ذوالنون باز گفتند بگریست وگفت مبارکش باد، احوال ما بدین درجه نرسیده است .وبدین بادیه طریقت خواهد وبدین روش سلوك باطن .

حاج زین‌العابدین شیروانی در **ریاض‌السیاحه** مینویسد :

وی ازمحتشمان درگاه وازطبقه اولی است اسم شریفش طیفور بوده وجدش در بدو حال عبادت نارمیکرد بنابرسابقه ازلی ترك گبری کرده مسلمان گردید، بایزید در فقروفنا بمرتبه‌ئی رسید که اورا **سلطان‌العرفا** گفته‌اند ویرا حالات غریب و مقامات عجیب بوده و من‌جمله اورامعراج معنوی روی نموده که فحول محققان آنرا تصدیق کرده‌اند دربدو طلب بسیاری ازمشایخ رادیده وبخدمت **شقیق بلخی** رسیده گویند **صدوسیزده** شیخرا خدمت کرده عاقبت بملازمت حضرت **امام جعفرصادق ع** رجوع نموده ومدت هفت سال سقائی دولت سرای آن حضرت کرد .

روزی حضرت فرمودند کتابرا ازطاقچه بیار بایزید عرض کرد طاقچه کجاست حضرت فرمودند دراین خانه طاقچه ندیده‌ای؟ **بایزید** گفت من برای دیدن خانه وطاقچه نیامده‌ام بلکه جهت دیدن طاق ابروی آن قبله اولیاء آمده‌ام (برای استفاده واستفاضه بدین مکان مشرف شده‌ام) حضرت فرمود **بایزید** کارتو تمام است، باید بولایت خودرفته خلق را ارشاد نموده مردم رابراه حق دعوت نمائی، آنگاه یکی ازفرزندان خود را همراه وی کرده به **بسطام** فرستادند، بعدازمدتی (قبل‌ازوفات بایزید) امامزاده عالی‌مقدارروی‌توجه بسرای جاودانی نهاد .

امامزاده مذکور همان **امامزاده محمد** است که مقبره وی درجوارقبر بایزیدواقع است وشرح ساختمان مقبره‌وی نیزدرفصل بناهای تاریخی قومس دراین تألیف بیان شد.

وهم در **تذکرةالاولیاء** آمده است: وقتیکه **بایزید** روی به **بسطام** نهاد خبر در شهر اوفتاد اهل بسطام باستقبال وی رفتند ، بایزید در امراعات ایشان مشغول خواست کرد، از حق باز می ماند، چون نزدیک آنان رسید قرصی نان از آستین بگرفت ورمضان بود بخوردن ایستاد جمله آن بدیدند ازوی بر گشتند، شیخ اصحاب را گفت ندیدند مسئله از شریعت کار بستم (چون بر مسافرروزه نباشد) همه خلق مرا رد کردند، پس صبر کرد تا شب در آمد نیم‌شب به **بسطام** رفت فرا در خانهٔ مادر آمد گوش داشت بانگ شنید که مادرش طهارت می کرد و میگفت بار خدایا غریب مرا نیکو دار ودل مشایخ را باوی خوش گردان واحوال نیکو او را کرامت کن **بایزید** آن میشنود گریه بروی افتاد، پس در بزد مادر گفت کیست ؟ گفت غـریب تست مادر گریان آمد ودر بگشاد وچشمش خلل کرده بود وگفت **یاطیفور** دانی بچه چشم خلل کرد ؟ از بس که درفراق تومیگریستم وپشتم دوتا شد ازبس که غم توخوردم ، نقلست که شیخ گفت آن کار که بازپسین کارها می‌دانستم پیشین همه‌بود و آن رضای والده بود وگفت آنچه در جمله ریاضت ومجاهده وغربت وخدمت می‌جستم درآن یافتم که یك شب والده ازمن آب خواست رفتم تا آب آورم در کوزه آب نبود وبرسبو رفتم نبود، درجوی رفتم آب آوردم چون باز آمدم درخواب شده بود شبی‌سرد بود کوزه بردست میداشتم چون‌ازخواب درآمد آگاه شدآب‌خورد ومرا دعاکرد که دیدکوزه بردست من‌فسرده بود، گفت چرااز دست ننهادی؟ گفتم ترسیدم که توبیدارشوی ومن‌حاضر نباشم، پس گفت آن در فرا نیمه‌کن من تا نزدیك روز میبودم تا نیمه راست بود یانه وفرمان اوراخلاف نکرده باشم همی‌وقت سحر آنچه می‌جستم چندین گاه ،از دردرآمد. نقلست که‌چون از مکه میامد **بهمدان** رسید تخم معصفر خریده بود اندکی ازو بسر آمد برخرقه بست چون به **بسطام** رسید یادش آمد خرقه بگشاد مورچه‌ای‌چند ازآنجا بدرآمد گفت ایشانرا ازجایگاه خویش آواره‌کردم برخاست وایشانرا به **همدان** برد آنجا که خانه ایشان‌بود بنهاد، تا کسی درالتعظیم لامرالله بغایت نبود درالشفقة علی‌خلق‌الله تا بدین حد نبود، وشیخ گفت **دوازده سال آهنگر نفس خود بودم** در کوره ریاضت می‌نهادم و بآتش مجاهده می‌تافتم وبرسندان مذمت می‌نهادم وپتك ملامت برو می‌زدم تااز نفس‌خویش آئینه کردم، پنج‌سال آئینه خودبودم بانواع‌عبادت وطاعت آن آینه می‌زدودم پس یکسال نظر اعتبارکردم برمیان خویش ازغرور وعشوه وبخودنگرستن‌زناری دیدم واز اعتمادکردن بر طاعت‌وعمل‌خویش‌پسندیدن، پنج‌سال دیگرجهد کردم تاآن‌زنار بریده گشت‌واسلام تازه بیاوردم بنگریستم همه خلایق مرده دیدم چهارتکبیر درکارایشان کردم واز جنازهٔ همه بازگشتم و بی زحمت خلق بمدد خدای بخدای رسیدم.

نقلست که‌گفت مردی درراه حج پیشم‌آمد گفت کجا میروی گفتم بحج گفت چه داری گفتم دویست درم‌گفت بیا بمن‌ده که صاحب عیالم وهفت بار گردمن درگرد که حج‌تو اینست گفت چنان‌کردم و بازگشتم. باید **خضرویه** را گفت تاکی سیاحت و گرد عالم‌گشتن ؟ خضرویه گفت چون آب بریك جای بایستد متغیر شود گفت چـرا چـون دریا نباشی تا هرگـز متغیر نگـردی وآلایش نپذیـری و گفت از نماز جـز ایستادگـی تن ندیدم و از روزه جـز گرسنگی ندیدم، آنچـه مراست از فضل اوست نـه از فعل مـن وگفت‌کمال درجهٔ عارف سوزش اوبود در محبت ، وگفت یك ذره حلاوت معرفت دردلی به

ازهزار قصر در فردوس اعلی ، وگفت محال باشدکه‌کسی حق‌را شناسد و دوستش ندارد و گفت صحبت نیکان به ازکارنیك وصحبت بدان بترازکاربد، وگفت همه‌کارها درمجاهده باید کردآنگاه فضل خدای دیدن نه‌فعل خویش، و گفت هر که خدایرا شناخت او را با سئوال حاجت‌نیست ونبود، وهر که نشناخت سخن‌عارف درنیابد ، وگفت عارف آنست‌که هیچ چیز مشربگاه اوتیره نگرداند هر کدورت که باورسد صافی گردد وگفت نفاق عارفان فاضلتر از اخلاص مریدان ، گفتند بر سرآب میروی گفت چوب‌پاره برسرآب میرود، گفتند در هوا می‌پری گفت مرغ در هوامی‌پرد، گفتند به شبی به‌کعبه میروی گفت جادوئی در شبی از **هند** به **دماونـد** میرود، گفتند پس کار مردان چیست گفت آنکه دل در کس نبندد بجز خدای ، نقلست که شیخ بسی در گورستان گشتی یك شب از گورستان میآمدجوانی ازبزرك زادگان ولایت بربطی در دست میزد،چون به **بایزید** رسید بایزید لاحول کردچون بربط برسر **بایزید** زدبربط **وسربایزید** هردو بشکست جوان مست‌بود ندانست اوکیست، بایزید بزاویه خویش بازآمد توقف کرد تابامداد یکی‌ازاصحاب بخواند وگفت بربطی‌بچند دهند؟ بهای آن معلوم‌کرد ودرخرقهٔ بست‌و پارهٔ حلوا باآن یارکرد وبدان جوان فرستاد وگفت آن‌جوان را بگوی‌که **بایزید** عذرمیخواهد ومیگوید دوش آن بربط برما زدی و بشکست این‌زر دربهای آن صرف‌کن وعوضی بازخر واین حلوااز بهرآن تاغصه شکستن‌آن ازدلت برخیزد جوان چون‌بدانست بیامدو ازشیخ عذرخواست وتوبه‌کرد وچند جوان بااو توبه‌کردند ، **معراج شیخ بایزید** قدس روحه‌العزیز ، این‌را بیاوریم وختم‌کنیم شیخ‌گفت بچشم یقین درحق نگرستم بعداز آنکه‌مرا ازهمه موجودات بدرجه استغنا رسانید وبنورخود منورگردانید وعجایب اسرار برمن آشکاراکرد وعظمت هویت خویش برمن پیدا آوردمن ازحق برخود نگرستم ودر اسرار وصفات خویش تأمل‌کردم نورمـن درجنب نورحق ظلمت بودعظمت من‌در جنب عظمت حق عین حقارت‌گشت ، عزت‌من درجنب عزت حق‌عین‌پندار شد، آنجاهمه صفابود واین‌جا همه‌کدورت ، بازچون نگاه‌کردم‌بودخود بنور اودیدم،عزت خود ازعظمت وعزت اودانستم هرچه‌کردم بقدرت‌او توانستم‌کرد، دیدهٔ قالبم هرچه یافت‌از اویافت، بچشم انصاف وحقیقت نظرکردم همه‌پرستش خوداز حق بود نه‌ازمن و من پنداشته بودم‌که منش می‌پرستم، گفتم بار خدایا این چیست، گفت آن همه‌منم ونه غیرمن یعنی مباشر افعال توئی لیکن مقدرو میسرتو منم‌تا توفیق‌من روی‌ننماید ازطاعت تـو چیزی نیاید پس دیدهٔ من‌از واسطه دیدن اواز من‌دیده بردوخت ونگرش باصل‌کار وهویت خویش درآموخت ومرا ازبود خود ناچیزکرد وببقاء خویش باقی گردانید .

شرح وتفصیل معراج معنوی ومناجات این عارف نادرالوجود در **تذکرةالاولیاء شیخ فریدالدین عطار نیشابوری** آمده‌است وچون این تألیف گنجایش همه آنها را ندارد خوانندگان را به‌کتاب مذکور و **نامه دانشوران** و **نفحات الانس جامی** و **مجالس المومنین قاضی نوراله شوشتری** راهنمائی مینماید .

اما چنانکه نقل‌شد. آمده‌است‌که **ابویزید** درك‌صحبت **حضرت‌امام‌جعفر صادق**

(ع) کرده است ، **شیخ نورالدین ابوالفتوح محدث** گفته وصحت آن‌نیز نزد علمای تاریخ بتأیید رسیده است که فوت **امام جعفر صادق** درسال **۱۴۸ هجری** بوده و فوت سلطان بایزید درسال **۲۶۱ هجری** ودرین هردو تاریخ خلاف نکرده وتفاوت درمیان هردو تاریخ **صدو سیزده** سال باشد وعمر سلطان بایزید ازهشتاد سال زیادکس ننوشته، تواندبود که بایزید بملازمت **امام علی بن موسی بن جعفر ابن الصادق** رسیده باشدو کاتبان از روی سهو اسم **امام جعفر صادق** را بجای **امام موسی کاظم** نوشته باشندو **میر سید شریف** درشرح مواقف دراصل تأخرزمان ابویزیداززمان حضرت امام‌موافقت با **ابوالفتوح** مذکور کرده وتوجیه نسبت مذکوره براین‌وجه فرموده که چون **ابویزید** استفاضه حقایق‌و معارف ازروحانیت امام مینموده‌لاجرم انتساب اوبآن حضرت اشتهار یافته‌است **(ازمجالس المومنین قاضی نوراله شوشتری)** و **یاقوت** در **معجم‌البلدان** ذیل **بسطام** آرد: ورایت قبر **ابی‌یزید البسطامی** رحمةالله فی وسط البلدفی طرف السوق و **ابویزید طیفوربن عیسی بن سروشان الزاهد البسطامی** . ومنها ای‌من **بسطام** ، **ابویزید طیفوربن عیسی بن آدم بن‌عیسی بن‌علی الزاهد البسطامی الاصغر ... وقاضی نورلله شوشتری** صاحب **مجالس المومنین** باستناد همین روایت یاقوت گوید از آن ظاهر میشودکه ابویزید زاهدبسطامی ملقب به‌طیفور دوکس بوده‌اند **اکبر واصغر** وبواسطه اشتراك ایشان درلقب واتفاق دراسامی بعضی‌از آباء واجداد **شیخ ابوالفتوح** وامثال او گمان برده‌اند **که‌ابویزید زاهد بسطامی** یکیست‌که تاریخ زمان او از زمان حضرت امام متأخراست، لاجرم توهم منافات مذکوره نموده‌اند وبنا برتحقیق **صاحب‌معجم** میتواند بودکه **ابویزید** که‌معاصر حضرت امام وسقای‌دار او بوده **ابویزید اکبر** باشدو آنکه‌تاریخ زمان‌او متأخر است **ابویزید اصغر** باشدوالله تعالی، وقول صاحب **روضات‌الجنات** نیز موافق‌قول **قاضی نورالله شوشتری** استو مؤلف **حبیب‌السیر** درجلد اول صفحه **۲۹۲** تاریخ وفات بایزیدرا سنه **اربع وثلثین مأتین** ثبت‌نموده، پیروان **ابویزید** را **طیفوریه** گویندو **حاجی‌خلیفه** در **کشف الظنون** کتابی بنام **کتاب النورفی مناقب ابی یزید بسطامی** ذکرکرده است .

بایزید بطورتحقیق درسال **۲۶۱ هجری** بسن **هفتادوسه** ویا **هفتادو چهار** در **بسطام** درگذشته وهمانجا بخاك رفته است .

از شاگردان و معتقدان فراوان او که بیشتر در قرای اطراف **بسطام** سکونت داشته‌اند :

برادرزاده او **ابوموسی خادم** ، **ابوموسی دیبلی** ، **سعیدمنکورانی** ، **سعید راعی** ، **خطاب طرزی** ، **ابومنصورجینوی** ، **محمود کوهیانی** ، **محمد راعی**، **عبدالله یونابادی** وغیر ایشان‌را اسم برده‌اند.

بایزید بسطامی و صوفی عامی

آن شنیدم که صوفئی عامی — گفت با بایزید بسطامی
کز چه‌ای شیخ بهر عرض نیاز — بزیارت نمی روی بحجاز
خانه کعبه خانقاه خداست — خاك آن توتیای اهل صفاست
گفت در مذهب مسلمانی — حاج را واجب است قربانی
من از آن کار خیر بیزارم — که روم جانور بیازارم
زنده‌ای را شکم کنم پاره — تا شکم پر کند شکم باره
سوداز آنزندگی ببایدخواست — که در آن سودبندگان خداست

سروده حسین مسرور(سخنیار)

در تذکره‌ها چند رباعی بنام **بایزیدبسطامی** ثبت شده‌است که چهار رباعی آن ذیلا درج میگردد :

ای عشق تو کشته عارف و عامی را — سودای تو گم کرده نکو نامی را
ذوق لب میگون تو آورد برون — از صومعه بایزید بسطامی را

☆☆☆

ما را همه ره بکوی بد نامی باد — وز سوختگان نصیب ما خامی باد
ناکامی ما چو هست کام دل دوست — کام دل ما همیشه نا کامی باد

☆☆☆

خواهی که رسی بکام بردار دو گام — یك گام ز دنیا و دگر گام ز کام
نیکو مثلی شنو ز پیر بسطام — از دانه طمع ببر که رستی از دام

☆☆☆

کو سوخته‌ای‌که سازمش همدم خویش — یادل شده‌ای که یابمش محرم خویش
پس هر دو بکنج خلوتی بنشینیم — من ماتم خویش‌دارم او ماتم خویش

ابوالعباس دامغانی

ابوالعباس دامغانی ازشاگردان معروف **شیخ ابوبکرشبلی** عارف مشهور است **شیخ‌عطار** در**تذکرة الاولیاء** مینویسد :

ابوالعباس دامغانی گفت مراشبلی وصیت‌کرد که لازم تنهائی باش‌و نام خویش ازدیوان آن‌قوم بیرون‌کن وروی دردیوار کنی تا وقتی‌که بمیری .

شیخ ابوالحسن خرقانی

ولادت **شیخ ابوالحسن علی بن احمد خرقانی** (یا علی‌بن‌جعفر) ظاهرا در سال **۳۵۲** هجری درقریه **خرقان قومس** ازتوابع کوهستان **بسطام** اتفاق‌افتاده است، از

مأثورات وحکایات باقی مانده چنین بنظر میرسد که مانند مقتدای خود **بایزید بسطامی** امی‌وخاطراو ازمقام روحانیت **بایزید** فیض‌یاب بوده است .

بطوریکه درمثنوی **جلال‌الدین بلخی** آمده است **بایزید** ولادت **شیخ‌ابوالحسن خرقانی** راپیش‌بینی نموده است چنانکه گوید :

آن شنیدی داستان بایزید — که زحال بوالحسن پیشین شنید
روزی‌آن سلطان تقوی میگذشت — با مریدان جانب صحرا و دشت
بوی خوش آمد مراو را ناگهان — در سواد زرد روی خارقان
هم در آنجا ناله مشتاق کرد — بوی را از باد استنشاق کرد
بوی خوشرا عاشقانه میکشید — جان او از باد باده میچشید
چون دراو آثار مردی شد پدید — یك مرید او از آن دم در رسید
پس بپرسیدش‌که این احوال خوش — که برونست از حجاب پنج و شش
گاه سرخ وگاه زرد وگه سفید — می‌شود رویت چه حالست ونوید
میکشی بوی و بظاهر نیست گل — بشك ازغلت‌است و از گلزار گل
قطره‌ای برریز برما زآن سبو — شمه‌ای زان گلستان برما بگو
گفت زینسان بوی یاری می‌رسد — کاندرین ده شهریاری می‌رسد
بعد چندین سال میزاید شهی — میزند بر آسمانها خرگهی
رویش ازگلزارحق گلگون بود — از من اواندر مقام افزون بود
چیست نامش گفت نامش بوالحسن — خیله‌اشرا گفت زابرو و ذقن
قد او و رنگ او وشکل او — یك بیك راگفت از گیسو ورو
حیلهای روح او را هم نمود — از صفات و از طریق وجاوبود
چون رسیدآنوقت‌آن‌تاریخ خاست — زآنزمین آنشاه پیدا گشت راست
از عدم پیدا شد ومرکب بتاخت — برسریر تخت نرد ملك باخت
از پس آن سالها آمد پدید — بوالحسن بعد از وفات بایزید
جمله خوبیهای او امساك وجود — آنچنان آمد که شه فرموده بود

مشهور است که علاوه بر **بایزید** که شیخ و مقتدای حال جذبه و تفکر او بوده مانند **شیخ ابوسعیدابی‌الخیر** خرقه ارشادوطریقت از**شیخ ابوالعباس احمدبن محمدبن عبدالکریم‌قصاب آملی** داشته است،در منقولات وحکایات‌باقی مانده‌است که‌**شیخ ابوسعید ابی‌الخیر** و**ابوعلی‌سینا** به**خرقان** رفته وباوی صحبت داشته‌ومقام معنوی اورا ستوده‌اند.

ونیزچنین گفته‌اند که‌سلطان**محمودغزنوی** بدیدار اورفته وازوی نصیحت‌خواسته‌است

دوست ادیب‌وشاعرم‌آقای **پارسا تویسرکانی** درمورد دیدار تاریخی وعجیب **شیخ ابوالحسن‌خرقانی** و **سلطان محمود غزنوی** وعلوهمت شیخ اشعاری‌سروده‌اندکه ذیلا درج میشود:

خسرو غزنوی ملك محمود
كه بسی خلق كشت وشهر گشود

چونكه از فتح هند آمد باز
با سری پر ز باد نخوت وآز

ای بسا شهر زیرو رو كرده
بارها زر و سیم آورده

در تزلزل جهان ز آشوبش
سر گردنكشان لگد كوبش

با سپاهی فزون ز حد و عدد
در ده خارقان فرود آمد

بخت فرخنده‌اش كشید عنان
پیش پیر گزیده خرقان

شاه كشور گشا بسود جبین
پیش درویش خانقاه نشین

پس برسم نیاز محضر او
بدره‌ای زر نهاد در بر او

بوالحسن‌هم دوقرص‌نان سبوس
گفته ماندی ز عهد دقیانوس

كه از آن سد جوع میفرمود
هشت اندر برابر محمود

شه برای تناول از آن نان
پاره‌ای برد در میان دهان

هر چه‌دندان‌بخست و رنج‌ببرد
نتوانست لقمه‌ای زان خورد

نان خشك ازدهان برون افكند
شیخ از این عجز شاه زد لبخند

گفت كای مرد زورمند گزین
كز تو در لرزه اوفتاده زمین

يك جهان خوردی‌ونگشتی سیر
نان ما كرد در گلویت گیر

پیش نان جوی‌كه مال من است
روزی روزوماه وسال‌من است

سپر انداختی و خسته شدی
چون دل بیدلان شكسته شدی

آن‌چنان كز برای خوردن نان
سخت فرسوده شد ترا دندان

من درویش نیز نتوانم
خوردن زر كه نیست دندانم

زر برای تو با دو لشكر تو
عاجزم من ز خوردن زر تو

شاه اقلیم فقر و كشور جود
نپذیرفت هدیهٔ محمود

زر بدان زر پرست واپس داد
گفت زر بایدت دگر كس داد

آنكه با نان‌خشك خواهد ساخت
بزر خلق دل نخواهد باخت

ازمریدان وشاگردان معروف‌وی **خواجه عبدالله انصاری** است.

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در شرح حال **شیخ ابوالحسن خرقانی** در **تذكرة الاولیاء** چنین نوشته است :

سلطان سلاطین مشایخ بودو قطب اوتادوابدال عالم و پادشاه اهل طریقت وحقیقت و متمكن‌كوه صفت ومتین معرفت دایم‌بدل درحضور ومشاهده، وبتن درخضوع‌ریاضت‌ومجاهده بودو صاحب اسرار حقایق وعالی همت وبزرك مرتبه و درحضرت آشنائی عظام داشت ودر گستاخی‌كرو فری داشت‌كه صفت نتوان‌كرد . نقل است‌كه **شیخ بایزید** هرسال‌يك نوبت بزیارت دهستان شدی بسر ریگ‌كه آنجا قبور شهداست چون بسر **خرقان** گذركردی بایستادی ونفس بركشیدی‌مریدان ازوی سئوال‌كردند شیخاماهیچ‌بوی نمیشنویم، گفت آری كه‌از این‌دیه دزدان بوی‌مردی میشنوم، مردی بود نام **علی** وكنیت او **ابوالحسن** بسه درجه ازمن پیش‌بود ، بار عیال‌كشد وكشت‌كند ، ودرخت نشاند، نقلست كه شیخ در ابتدا دوازده سال‌در **خرقان** نمازخفتن بجماعت‌بكردی، وروی بخاك **بایزید** نهادی‌و به **بسطام**

آمدی و بایستادی و گفتی بارخدایا ازآن خلعت که **بایزید** رادادهای **ابوالحسن** را بوئی ده ،و آنگاه بازگشتی وقت‌صبح‌را به **خرقان** باز آمدی و نماز بامداد بجماعت بخرقان دریافتی برطهارت نماز خفتن، **خواجه عبدالله انصاری** گوید که مرا بند برپای نهادندو ببلخ میبردند درهمه راه‌با خود اندیشه همی کردم که بهمه‌حال براین پای‌من ترک‌ادبی رفته است ،چون‌درمیان‌شهر رسیدم گفتند مردمان سنگ بربام آورده‌اند تادر تواندازند اندرین ساعت مراکشف افتاد که روزی سجاده **شیخ ابوالحسن** بازمیانداختم سرپای‌من‌بدانجا باز آمد،درحال دیدم که دستهای ایشان همچنان بماندو سنگ نتوانستند انداخت نقلست که**شیخ ابوسعید ابوالخیر** گفته است:

من‌خشت خام‌بودم‌چون‌بخرقان‌رسیدم‌گوهر‌باز‌گشتم، **ابوالقاسم قشیری** گفته‌است:

چون بولایت **خرقان** درآمدم فصاحتم برسید وعبارتم نماند، ازحشمت آن‌پیر پنداشتم که‌از ولایت خود معزول شدم، نقل است که **بوعلی‌سینا** بآوازه شیخ‌عزم **خرقان** کردچون بوثاق شیخ‌آمد شیخ‌بهیزم رفته‌بود پرسید که شیخ کجاست زنش گفت آن زندیق‌کذاب راچه میکنی همچنین بسیار جفاگفت شیخ راکه زنش‌منکر اوبودی حالش چه بودی، **بوعلی** عزم صحرا کرد تاشیخ رابیند شیخ‌را دید که همی آمدو خرواری درمنه **برشیری** نهاده **بوعلی** ازدست برفت گفت شیخا این‌چه حالتست گفت آری : **تاما بار چنان گرگی نکشیم (یعنی زن) شیری چنین بار ما نکشد.**

نقلست که **سلطان محمود** ازغزنین بزیارت شیخ‌به **خرقان** شد رسول فرستاد که شیخ‌را بگوئید که سلطان برای‌تو ازغزنین بدینجا آمدتو نیز برای او از خانقاه بخیمهٔ او درآی ورسول راگفت اگرنیاید این‌آیت برخوان **قوله تعالی واطیعواالله واطیعوا الرسول واولی الامرمنکم** رسول‌پیغام بگذارد شیخ‌گفت مرامعذور دارید، این‌آیت‌براو خواندند شیخ گفت :

محمودرا بگوئید که چنان دراطیعوالله مستغرقم که دراطلیعواالرسول خجالتها دارم تا باولی الامر چه‌رسد . رسول‌بیامد و بمحمود گفت محمودرا رقت‌آمد و گفت برخیزید که اونه از آن مرد است که‌گمان برده بودیم پس جامه خویش را به **ایاز** دادودرپوشید وده کنیز کرا جامهٔ غلامان دربر کرد وخود بسلاح‌داری **ایاز** پیش و‌پس‌میآمد امتحانرارو بصومعه شیخ‌نهاد چون‌از درصومعه درآمد وسلام‌کرد شیخ جواب‌داد اما بر پا نخاست، پس‌روی بمحمود کرد ودر ایازننگرید، **محمود** گفت برپا نخاستی سلطانرا واینهمه دام‌بود شیخ گفت دام‌بود امامرغش تونه‌ای! پس‌دست محمودبگرفت و گفت فراپیش آی چون ترا فراپیش داشته‌اند،محمود گفت سخنی بگو گفت نامحرمان رابیرون فرست محموداشارت کرد تانامحرمان همه‌بیرون رفتند محمود گفت مرا پندی ده‌گفت چهار چیز نگه دار اول پرهیز ازمناهی، نمازبجماعت، سخاوت، شفقت برخلق خدا، محمود گفت مرا دعابکن گفت خود درین گه دعامیکنم **اللهم اغفرللمومنین و المومنات** گفت دعاء خاص بگو گفت ای‌محمود عاقبتت محمود باد، پس‌**محمود** بدرهٔ زرپیش شیخ نهاد **شیخ قرص جوین** پیش نهاد **گفت بخور** محمود همی خاوید ودر گلوش میگرفت شیخ گفت مگرحلقت میگیرد گفت آری، گفت میخواهی که مارا این‌بدرهٔ زر تو گلوی بگیرد؟ بر گیر که **این را(اشاره‌به‌زر)**

سه طلاق داده‌ایم محمود گفت در چیزی کن البته گفت نکنم گفت پس مرا از آن خود یادگاری بده شیخ پیراهن عودی‌از آن‌خود بدوداد **محمود** چون باز همی گشت گفت‌شیخا خوش صومعه‌ای داری گفت آنهمه داری این‌نیز همی بایدت، پس‌در وقت رفتن شیخ او را برپاخاست **محمود** گفت اول که‌آمدم التفات‌نکردی، اکنون برپای میخیزی، اینهمه کرامت چیست وآن‌چه بود؟ شیخ گفت اول دررعونت پادشاهی وامتحان درآمدی و باآخر بانکسار و درویشی می‌روی که آفتاب دولت درویشی بر تو تافته‌است **اول برای پادشاهی تو برنخاستم‌اکنون برای درویشی برمیخیزم .**

نقلست که شیخ گفت دوبرادر بودند ومادری هرشب یك برادر بخدمت مادر مشغول شدی ویك برادر بخدمت خداوند مشغول بودآن شخص که بخدمت خدا مشغول بود باخدمت خدایش خوش‌بود، برادررا گفت امشب نیزخدمت خداوند بمن ایثارکن چنان کرد آن شب بخدمت خداوند سربسجده نهاددر خواب دیدکه آوازی آمدکه برادر ترابیام‌رزیدیم وترا بدو بخشیدیم اوگفت آخرمن بخدمت خدای مشغول بودم واو بخدمت‌مادر، مرا درکار او میکنید، گفتند زیراکه آنچه تومیکنی مااز آن بی‌نیازیم ولیکن‌مادرت از آن بی‌نیاز نیست که برادرت خدمت کند .

نقلست که شبی نماز همی‌کرد آوازی شنودکه هان‌بوالحسنو خواهی‌که آنچه از تو میدانم باخلق بگویم تا سنگسارت کنند،شیخ گفت ای‌بار خدایا خواهی تا آنچه ازرحمت تو میدانم وازکرم تو می‌بینم باخلق بگویم تادیگر هیچکس سجودت نکند، آواز آمدنه ازتو نه ازمن .

گفت : درسرای دنیازیرخاربنی باخداوند زندگی‌کردن ازآن دوستتردارم‌که در بهشت زیردرخت طوبی‌که ازو خبری ندارم.

گفت: اگر ازترکستان تابدر شام‌کسی راخاری درانگشت شود آن ازآن منست‌و همچنین ازترك تاشام‌کسی راقدم درسنگ آید زیان آن مراست و اگر اندوهی در دلست آن‌دل ازآن منست .

گفت : هرکس که در این سرای‌آید نانش‌دهیدواز ایمانش‌مپرسید ۱ .

گفت: من بنده‌ام‌که هفت آسمان وزمین به‌نزدیك من اندیشهٔ من‌است هرچه گویم ثناء اوبود مرا زیروزبر نیست پیش وپس نیست راست وچپ نیست.

گفت : دررحم مادر بسوختم، چون بزمین آمدم بگداختم، چون بحد بلاغت‌رسیدم پیرگشتم .

گفت : الهی چه بودی که دوزخ و بهشت نبودی تـا پدید آمدی که خـدا پرست کیست .

گفت : هزار منزلست بنده‌را بخدا اولین منزلش کرامات است ، اگربنده مختصر

۱ ــ نگارنده در باره این‌گفته شیخ ابوالحسن اشعاری سروده که در شرح احـوال و اشعار مؤلف مطالعه خواهید نمود ،

همت بود بهیچ مقامات دیگر نرسد، **پرسیدند:** تو خدایرا که دیدی گفت آنجا که خویشتن ندیدم.

گفت: ای بسا کسان که برپشت زمین میروند ایشان مردگانند، وای بسا کسان که در شکم خاك خفته‌اند وایشان زندگانند.

ازوی پرسیدند که کرا رسددر فناوبقا سخن گفتن گفت کسی را که بیك تار ابریشم از آسمان درآویخته باشندش باوی بیاید که درختها وبناها بیفکندو همه کوهها برکندوهمه‌دریاها انباشته کند وویرا از جایگاه نتوانند جنبانید.

و هم وی گفته که هرگز با کسی صحبت مدارید که شما گوئید خدا و او گوید چیز دیگر.

وهم وی گفته که اندوه طلب کن تا آب چشمت پدید آید که حق تعالی گریه بندگان رادوست میدارد.

وهم وی گفته اگر سرودی بگویدوبآن حق‌را خواهد بهتر ازآن بود که قرآن‌خواند وبدان حق‌را نخواهد.

وهم گفته که وارث **رسول صلی اله علیه آله** آنکس بود که بفعل رسول اقتدا کندنه آن بود که روی کاغذ سیاه کند.

شبلی گفته است آن خواهم که نخواهم‌ووی گفته است که این‌هم‌خواستی است وهم‌وی گفته که‌امروز چهل سال است که تا دریك وقتم وحق بدلم می‌نگرد بجز خـود را نمی‌بیند **مابقی فی‌لغیرالله شیئی ولافی‌صدری لغیره قرار.**

وی گفته که چهل‌سال است که نفسم یك شربت آب سرد میخواهد یا شربت دوغ ترش میخواهد وهنوزویرا نداده‌ام.

وهم‌وی گفته علما وعباد درجهان بسیاراند تراازآن باید بودن که‌روز بشب آری‌چنانکه حق پسندد.

وهم وی گفته روشن‌ترین دلها آن بود که درآن خلق نبود وبهترین کارها آن بود که درآن اندیشه مخلوق نبود وحلال‌ترین نعمتها آن بود که‌بجهد توبود وبهترین رفیقان آن‌بود که‌زندگانیش باحق بود.

وگفت هرکه عاشق شد خدایرا یافت، وهرکه خدایرا یافت خود را فراموش کرد.

وگفت بهترین چیزها دلیست که دروی هیچ‌بدی نباشد.

این بود خلاصه‌ای از شرح حال وگفتار **شیخ‌ابوالحسن خرقانی** وارسته مشهور دوران که از **تذکرة‌الاولیاء شیخ عطار** نقل‌شد.

وفات **شیخ خرقانی** درروزسه شنبه دهم محرم‌الحرام‌سال **۴۲۵ هجری درهفتادو سه سالگی** درقصبه خرقان اتفاق افتاده ومزارش درقصبه مذکور واقع است.

تفصیل ساختمان آن نیزدرفصل بناهای تاریخی این‌تألیف بیان‌گردید.

درتذکره‌ها چند رباعی بنام وی مشاهده شد که ذیلا نقل می‌شود:

آن دوست که دیدنش بیاراید چشم
بی‌دیدنش از گریـه نیاساید چشم
ما را زبرای دیدنش باید چشم
گر دوست نبیند بچه کار آید چشم

***

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من
این حرف معما نه‌توخوانی و نه‌من
هست از پس پرده گفتگوی من و تو
چون پرده بیفتد نه تومانی و نه من

***

گویند که جناب شیخ راپسری نورسیده بود ودر روز عید اضحی کشته شد وی پس از اطلاع این رباعی را درمناجات سرود:

حاشاکه من از حکم تو افغان کنمی
با خود نفسی خلاف فرمان کنمی
صد غرة عین دیگرم بایستی
تا روز چنین بهرتو قربان کنمی

ابوجعفر دامغانی

ابوجعفر دامغانی ادیب ومورخ از مردم **دامغان** است طبق نوشته **ابن‌الندیم** وی دارای کتابی است در تاریخ بنام **کتاب‌الدولة الدیلمیه** مطابق نوشته **نامه دانشوران**. **دراواخرقرن سوم هجری** میزیسته وصاحب کرامت وزهد وتقوی ودر هرحال مقبول و مطبوع این‌طایفه واین حکایت که نگاشته میشود خوددلیل است درشأن و بزرگی ورتبه وی ازیکی‌از این‌طایفه نقل‌شده است وصاحب **نفحات‌الانس** مینگارد این است کـه گفت وقتی درمدینه بزیارت قبرپیغمبرص مشرف بودم درآنحال دیدم مرد عجمی که سری بزرك داشت زیارت‌کرده بوداع مشغول بودچون ازحرم بیرون رفت از پی، او رفته تا معلوم‌کنم‌کیست بمسجد ذوالخلیفه رسیده نمازگذارد وتلبیه‌کرد ومن‌از پی او میرفتم نگاهی بمن‌کرده مرا دیدگفت چه میخواهی گفتم میخواهم که باتوباشم ودرپی‌تو درآیم وی منع کرد الحاح کردم گفت اگرناگزیرخواهی‌آمد قدم مگذار الا برجای قدم من، گفتم اطاعت خواهم نمود ، و اوروان شد و غیر راه معمول پیش گرفت ، چون پاره‌ای ازشب گذشت چشم بروشنائی افتاد نزدیك رفته گفت این‌مسجد است که می‌بینی توپیش میروی یامن پیش‌روم ، گفتم آنچه را تـو اختیار کنی‌وی‌پیش برفت‌و بخواب‌رفتم چون ازخواب بیدارشدم بمکه‌درآمدم وطواف‌وسعی‌کردم ورفتم وبنزد شیخ‌اجل ابوبکر کتابی وجماعتی ازمشایخ بحضوروی نشسته‌بودند برایشان سلام کردم **شیخ ابوبکر** مراگفت کی رسیدی گفتم همین‌ساعت گفت ازکجا میآئی گفتم از**مدینه** گفت چند روزاست که ازمدینه‌بیرون‌آمدی گفتم‌دوش‌جماعت شیوخ دریکدیگر نگریستند شیخ اندکی تأمل‌کرد ومراگفت باکه بیرون‌آمدی گفتم با مردی‌که حال وقصد وی چنین وچنان بود گفت :

صحیح گفتی او **شیخ ابوجعفر دامغانی**است واینها که‌گفتی درجنب حال ومقامات اواندك است بعدازآن وی رابطلبید ومراگفت ایفرزند دانستم‌که این حال‌با تونیست تو با بزرگی همقدم شده وازاو بتواین‌مقام رسیده آنگاه **شیخ ابوبکر** پرسید درآنحال حرکت زمین‌را درزیرقدم خودچون می‌یافتی گفتم مانند موج دریاکه بزیرکشتی درمیآید .

ودیگرازحکایاتی که ازوی نقلشده است اینست کـه یکی‌از عرفا گفته وقتی بیکی از مشاهد میرفتم راه‌گم‌کرده به‌بیابانی افتادم که پایان نداشت تشنگـی برمن غالب گـردید بقسمی که ازخود امیدبریدم درآنحال صدای شخصی شنیدم که‌گفت بگیراین جام‌آب راچون روی برگردانیدم **شیخ ابوجعفر دامغانی** رادیدم جامی پراز آب دردست داشت گـرفته بنوشیدم‌ازآن محبت که بمن‌کرده وازمرگ برهانید اظهارامتنان نمودم گفت بکجا خواهی رفت گفتم بفلان مکان گفت چشم‌خود برهم نه ودست بدست من ده چنان‌کردم پس گفت چشم بگشای چون‌چشم گشودم خودرادرهمان مکان دیدم که خیال‌من بودپس ازنظرمن غائب گشت مرا زیاده تعجب حاصل‌گشته وازقدر ومرتبه اودرشگفت ماندم وبجهت جماعتی‌ازشیوخ گفته گفتند ازمثل چنان بزرگی چنین‌کرامتی بعیدنیست .

ازکلمات‌آن عارف‌کامل است که‌گفته اگر خواهید درجـهٔ پاکان ونیکان را دریابید خودبینی راازسر بنهید والا درضلالت وگمراهی خواهید ماند تا زمانتان بسررود،

ازاو پرسیدند مردنیك‌کیست گفت‌آنکس که حد خودبداند وخودرا بشناسد، وپای از اندازه گلیم خود بیرون ننهد.

اورا گفتند یا شیخ ترقی‌مرد سالك‌درچیست، گفت‌درآمدن درصحبت نیکان‌وحذرکردن ازنااهلان وهم ازکلمات اوست که‌گفته مرد سالك راپنج چیز بمقامات عالیه رساند **اول** قناعت بآنچه اورا رسد وترك آرزوها وامانی **دویم** افتادگی بنزدبزرگان تاسبب‌گردد او را تأیید وتوفیق‌یزدانی، **سیم** ترك‌آرزوهای نفسانی‌بجهت فیوضات روحانی **چهارم** دوری نمودن ازاهل جهل ونادانی **پنجم** تقوی وپرهیزکاری بجهت مقامات دو جهانی.

دیگرازترجمه‌آن عارف‌کامل چیزی بدست نیامد بیش ازاینکه مرقوم‌گردد سال‌وفات وی نیزمسطور ومضبوط نیست همینقدر ازترجمه‌اش مستفاد میگردد که در او اخرمأئه سیم هجریه بوده‌است .

ابوعبدالله داستانی

محمدبن علی از مشایخ صوفیه منشاء او **بسطام** و معاصر با **هجویری صاحب کشف المحجوب** است وخود اوازاقران **شیخ ابوالحسن خرقانی** وبدو واسطه **بشیخ عمی بسطامی** برادرزاده بایزید نسبت‌دارد و**شیخ سهلکی** درك صحبت اوکرده است .

در**نامه دانشوران** چنین نگارش رفته است :

نامش **محمدبن علی** است ازعرفای اواخرمأئه چهارم و اوائل مأئه پنجم هجریـه است، ومعاصربوده است با **القادر بالله**عباسی وملقب بوده است بشیخ‌المشایخ درفنون علوم یدی طولی ونظری دقیق‌داشته بورع وتقوی درمیان این‌طبقه موصوف ومعروف بود، اورادر مقامات عرفان‌کلماتی است‌بس ظریف واشارات وبیاناتی زیاده لطیف ، واو ازاقران **شیخ ابوالحسن خرقانی** بوده ونسبتش درعرفان وارادت بسه واسطه بشیخ‌عمی بسطامی بـرادر زاده **سلطان‌العارفین** میرسد وخود مرید ومنسوب بوی‌است مؤلف‌کتاب **کشف‌المحجوب**

که خودبا وی معاصر بوده گوید که از**شیخ سهلکی** که از معتبرین اصحاب وی بود شنیدم که میگفت وقتی در**بسطام** آنقدر ملخ آمد که تمام کشتها و درختها از بسیاری آن سیاه شد مردم دست بخروش وگریه وزاری بر آوردند وشیخ ازمن پرسید چه غوغا استکه درمیان خلایق است .

گفتم : ملخ بسیاری آمده وبر کشتها ودرختها نشسته و اهالی **بسطام** زیاده رنجه دل وپریشان خاطرمیباشند،شیخ ازجای برخاست وبیام برشد وروی بآسمان کرد ولبها بجنبانید درحال همه ملخها برخاستند ونمازدیگریك ملخ برجای نمانده بود وهیچکس رایك شاخ و خوشه ازمیوه کشت بزیان نرفته وفاسد نگردیده بود،مردمانرا رفع آن بلیه بواسطه توجه شیخ فراغت حاصل گردید.

وقتی یکی بخانقاه وی درآمد گفت :

یاشیخ بهر کاری که روی آوردم بجهت اکتساب معاش زیان کردم، گفت رضا بقضای الهی نداده بودی وتسلیم برامراوننموده بودی وبتدبیرخود مغرورشدی امرچنین شد وفات وی در شهر**بسطام** درماه رجب درسال **۴۱۷هجری** بوده‌است، وعمروی را ۵۹ سال نوشته‌اندموافق عمر ولادتش **۳۵۷هجری** خواهد بود.

ابویزید اصغر

ابویزید طیفورابن عیسی‌ابن آدم‌ابن علی‌الزاهد البسطامی الاصغر طبق نوشته **یاقوت** در**معجم‌البلدان** درذیل کلمه **بسطام بایزید بسطامی** دونفر بوده‌اند که یکی **بایزید اکبر** ودیگری **بایزید اصغر** نامیده شده است.وبایزید اصغر بعد بایزیدا کبر، که شرح حالش درصفحات قبل بیان شد میزیسته ودرسال **۲۹۲ هجری** فوت نموده است.

ابوعلی دامغانی

ابوعلی‌الحسن‌بن علی ازجمله معاریف ودانشمندان **دامغان** بوده که باا کثرعلما وفضلای عهد خود معاشرت ومکاتبت داشته است .

ابونصراسمعیل‌بن حماد الفارابی الجوهری متوفی بسال ۳۹۳ در **نیشابور** مدتی در**دامغان** میهمان وی‌بوده وبایکدیگرمباحثاتی داشته‌اند.

ابوسعید سمنانی

ابوسعیدابن مهدی ابن ابی‌سعید سمنانی ازدانشمندان و نویسندگان است و کتاب **شمس‌الادب** از اوست (نقل ازلغت نامه دهخدا حرف الف ص۵۰۸)

ابوعبدالله دامغانی

ابوعبدالله قاضی القضات، اویحیی بن عیسی بن جزله طبیب را پس از قبول مسلمانی برکشید ومکانت وی بدانجا رسید که کتاب سجلات خویش بدومفوض داشت، اوراست :

شرح کتاب الحیطان مرجی ثقفی (رجوع بتاریخ الحکماء قفطی چاپ لیپزیك ص۳۶۶ سطر ٤ شود).

ابوسعید دامغانی

ابوسعید منصوربن علی بن بندار دامغانی درقرن ششم هجری میزیسته و در علم نجوم وهیئت نیزدست‌داشته است. کتابی‌درعلم نجوم بزبان عربی بنام **احکام‌دامغانی** تألیف کرده که درکتابخانه **مدرسه عالی سپهسالار** درردیف کتابهای خطی موجوداست.

قاضی احمد دامغانی

احمد قاضی یا **قاضی‌احمد** دامغانی اوراست :

کتاب **الاستظهار**یا **استظهار الاخبار** که**حمدالله مستوفی** در **نزهة القلوب** ازآن نقل کرده است.

ابوشجاع بسطامی

صاحب**کشف الظنون** کتاب **ادب‌المریض والعائد**را بدونسبت میدهد وی ظاهراً طبیب بوده وتاسال **۵۳۵ هجری** حیات داشته است:

ابوعبدالله صوفی سمنانی

طبق نوشته **یاقوت**حموی در**معجم‌البلدان**. **ابوعبدالله حسین بن‌محمدعلی بن فرخان صوفی سمنانی** ازشیوخ صوفیه ومحدثین مشهور محسوب است.

ابوعبدالله دوران شیخوخیت وپیرمردی خودرا در**سمنان** گذرانیده ومردم شهر و اطراف برای درك فیض بمحضرش می‌شتافتند وی درسال **۵۳۱ هجری** دار فانی را بدرود گفته است.

سمعانی مینویسد خیلی مایل بودم که احادیثی از این دانشمند بشنوم واز سخنانش چیزی بنویسم متأسفانه یکماه قبل‌از ورود من بسمنان وفات یافته بود.

حنظلی سمنانی

عبدالله‌بن‌محمدبن‌عبدالله ابوحسین حنظلی‌سمنانی ازعلماء ومحدثین‌سمنان بوده و**یاقوت** در **معجم‌البلدان** از وی نام برده است.

عبدالله بن محمد یونس سمنانی

مؤلف **معجم البلدان**، ازدانشمندومحدث دیگری بنام **عبدالله بن محمد بن عبدالله بن یونس سمنانی** نام برده استکه درسال **۳۰۳ هجری** فوت نموده و دو بیت از اشعار عربی اورا نیز نقل کرده است.

ابراهیم بن اسحاق الزراد دامغانی

یاقوت حموی در **معجم البلدان** از محدثی بنام **ابراهیم بن اسحاق الزراد الدامغانی** نام برده است، این دانشمند درقرن پنجم هجری میزیسته ودر امرحدیث دارای شهرت بسزائی بوده است.

ابوعلی فضل بن محمد فارمدی

در **نامه دانشوران** درباره این دانشمند چنین سخن رفته‌است:

ازاجلای فضلای عرفای مائه‌پنجم هجریه است ومعاصر است ازخلفا با **القادربالله** عباسی وازسلاطین با **طغرل بیك** و **آلب ارسلان سلجوقی** و **سلطان ملکشاه** در عصر خویش بفنون فضایل ظاهروباطن مسلم وبرامثال واقران خویش ازهرجهت مقدم بود و در نزد عموم مردم ازعالم وعامی مکرم ومحترم زندگانی مینمود واونیزازکسانیست که پس از براعت درعلوم ظاهربطریق طریقت قدم نهاد وترقیات نفسانی ازهرجهت نمود ومحل رجوع علمای ظاهروباطن گردیده ولادتش موافق سال‌وفات وعمروی که مضبوط است در چهارصد و دوهجری در **قریه فارمد** که‌ازاعمال طوس بوده است اتفاق افتادپس ازحد تمیزورشدبتحصیل علوم همت بر گماشت ودرفنون فضایل مقامی بلند یافت ودرطریق طریقت منفرد بوده‌واستاد وی درتذکره وموعظت **شیخ ابوالقاسم قشیری** است وانتسابش درتصوف وطریقت بدو طرف است یکی شیخ بزرگوار **ابوالقاسم گرگانی طوسی** و دیگر عارف اجل **شیخ ابوالحسن** خرقانیست، وخواجه اجل **نظام‌الملك طوسی** رانسبت بوی ارادتی بوده و همواره ازوی درامورا ستمداد وهمت مینموده ودرزمرهٔ معتقدین بوی محسوب میگشته.

شرح حال‌مفصل این عارف درنامه‌دانشوران درج است.

***

دیگراز دانشمندان قریه فرومد **ابوحامد محمدبن جعفربن‌الحسین الحنفی البیهقی والسیدالرئیس الاجل ابوعلی زیدبن السید العالم علی‌بن محمد بن یحیی‌العلوی الحسینی الزبارة الفریومدی** را باید نام‌برد.

ابوالحسن بسطامی

وی‌یکی ازحکماست (ترجمه تتمه) (نقل ازلغت نامه دهخدا حرف الف ص ۴۰۰)

شیخ سکاک

شیخ حسن سکاک سمنانی از بزرگان و عرفا ومشایخ صوفیه است، این عارف صافی ضمیر **خانقاهی درسمنان ساخت** که شهرت عجیبی کسب کرد **وشیخ علاءالدوله سمنانی** که شرح حال وی درصفحات آینده این تألیف خواهد آمد بعد از ترک ملازمت ارغـون خان مغول باین خانقاه آمد وپس از تعمیر آن بریاضت وعبادت پرداخت.

شیخ سکاک از اصحاب **شیخ حسن بستی** بوده است، از خانقاه وی فعلا آثاری برجای نیست فقط محله‌ای در نزدیکی **پیرعلمدارسمنان** بنام **سکاکیه** نامیده میشود و احتمال میرود که خانقاه سکاکیه در آن محل بوده است.

شیخ علاءالدولـه سمنانی در **کتاب العروه** شیخ حسن سکاک را ازاقران شیخ **ابوسعید ابی الخیر** و **شیخ ابوالحسن خرقانی** و **ابوعبدالله داستانی** دانسته و می گوید:

وی صاحب شجره است ومردی بوده مجد ومجتهد درمقام فیض ومقبول اولیاء روزگار:

در **نفحات الانس جامی** درباره **شیخ حسن سکاک سمنانی** چنین نگارش رفته است: وی ازاصحاب **شیخ ابوالحسن بستی** است **وخانقاه سکاکیه** که در **سمنان** است **وشیخ رکن الدین علاءالدوله** رحمة‌الله تعالی در اوایل در آنجا میبوده و اربعینات برآورده وبعضی ازاملاک برآنجا وقف کرده منسوب بوی است.

تاریخ زندگانی اومعلوم نیست بطوریکه ازکتابهای تراجم احوال برمیآید نامبرده در اواخرقرن پنجم واوایل قرن ششم هجری میزیسته است.

بی‌بی منجمه سمنانی

بی‌بی منجمه سمنانی یکی‌ازنان نامدارتاریخ ایران‌است که درعلم نجوم تبحر وشهرت بسزائی داشته است، این‌زن دانشمند دردوره سلطنت **خوارزمشاهیان** میزیسته و با سلطان **جلال‌الدین خوارزمشاه** معاصر بوده است.

طبق نوشته **دکتر ناصر الدین شاه‌حسینی** مشارالیها دختر **کمال‌الدین سمنانی** منجم وستاره‌شناس زمان سلطان **محمد خوارزمشاه** است، **بی بی منجمه** نیزمانند پدر خود در ستاره‌شناسی‌شهرت فراوانی‌داشت ودرجنگاوری‌ودلیری‌هم‌ازبیشترسواران کارزار دیده‌دلاورتر بودطبق‌مدارک‌مستند تاریخی‌این‌زن مدتها دوشادوش **جلال‌الدین‌خوارزمشاه** با مغولهای خون‌آشام‌جنگید وراهنمائیهای‌او برای‌سلطان جلال‌الدین پیروزیهائی ببارآورد ولی‌سرانجام بد نهادی بعضی‌از افراد تیره‌دل وسخن‌چین کارگرواقع شد، واوکه از جانب شاه خوارزم آزرده خاطرشده بود دعوت **کیقباد سلجوقی** راپذیرفت وباتفاق همسرخـویش ببلاد روم رفت **کیقباد** چون ازوی احکام صحیحی درنجوم دیده‌بودبدیدن وی شادیها کرد وباوتکلیف کردتا خواسته‌های خودرا بگویدبی‌بی‌منجمه شغل کتابت رابرای شوهرخود خواست‌وسلطان باآن موافقت کردوازآن پس باتفاق شوهرش که‌بعدها ازسران نامدار گردید دردربار **کیقباد** زندگی محترمانه‌ای‌یافت، ولی‌هرچه ثروت بدست میآورد **بزادگاه اصلی خود سمنان**

میفرستاد تا در آنجا **مدرسه** بسازند ، **جلال الدین خوارزمشاه** نیز که برادرش **غیاث الدین** ناگزیر شد از برابر مغولها بگریزد در دل ازاینکه بر اثر مکر وغدر که قبلا خیانت برادرش را پیش بینی کرده وباو گفته بود، توجهی ننموده و **بی بی منجمه** را ازخود رنجانیده بود افسوس خورد ولی کار ازدست اورفته وحسرت نیز سودی نداشت .

این آن سماع ما مجازی نبود — این وجد که حال ماست بازی نبود
با بی‌خبران بگو که ای بی‌خردان — بیهوده سخن به این درازی نبود

«[illegible]»

شیخ علاءالدوله سمنانی
(۶۵۹ - ۷۳۶ هجری)

شیخ رکن الدین ابوالمکارم احمد بن محمد بن احمد سمنانی بیابانکی ملقب **بعلاءالدوله** عارف نامی ومشهور ایران در ذی‌الحجه سال **۶۵۹** هجری در بیابانک **سمنان** ولادت یافته است، پدرش به **ملک شرف الدین سمنانی**، شهرت داشته وخود او بالقاب متعدد ازقبیل **علاءالدین** و **رکن الدین** و **شمس الدین** مشهور وموصوف به **سلطان المتألهین** بوده است.

در کودکی بفرا گرفتن فقه وحدیث ولغت وادب پرداخته واز **رشیدبن ابی القاسم** وغیراوسماع حدیث وروایت کرده ، درجوانی ملازم **ارغون** یکی ازخوانین مغول بود در سال **۶۸۳** هجری زمانیکه بین لشکر **ارغون** بالشکر **امیر الیناق** سردار معروف **سلطان محمد تکودار عم ارغون** در حوالی **قزوین** جنگ در گرفت، ناگهان **شیخ علاءالدوله** را جذبه‌ای ازجذبات حق دست داد، لباس فاخردولتی را بیکسوافکند وخرقه صلاح پوشیده و بتوبه وعبادت و ریاضت پرداخت، وی در **بغداد** مصاحب **شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی** ازمشایخ تصوف بوده وظاهراً خرقه ارشاد ازاوگرفته است .

مکرر بزیارت خانه خدانایل آمده ودائم بتلاوت قرآن وانواع ریاضت اشتغال داشته وعاقبت در **سمنان** در **خانقاه سکاکیه** یا **شکاکیه** منزوی شده وتمام ثروت وتمول خودرا وقف فقرا وصوفیه کرده است.

ابوالبرکات تقی الدین علی دوستی سمنانی- علاءالدین هندو- شمس الدین گیلانی- شاه علی فراهی- شیخ عبدالله گرجستانی- امیر شرف الدین عربشاه، امیر اقبال سیستانی و اخی علی مصری- اخی عبدالله حبشی- اخی علی رومی ازاصحاب معروف او بوده‌اند .

خواجوی کرمانی شاعرمعروف ازمریدان **شیخ علاءالدوله** سمنانی بوده وسالها در **صوفی آباد سمنان** بجمع آوری اشعارشیخ ودرك فیض از محضروی پرداخته است واین رباعی رانیزدرحق شیخ گفته :

هرکو بره علی عمرانـی شد — چون خضر بسرچشمه حیوانی شد
از وسوسه دغارت شیطان وارست — مانند علاءالدوله سمنانی شد

صدرالدین حمویه و**سراج‌الدین قزوینی** ازاو اخذ طریقت نموده‌اند .

با **کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی** از بزرگان علمای عصر وواقفان بقواعد علم باطن مکاتبه داشته و ظاهراً **بطوس** و**تبریز** و **بغداد** بسیاحت رفته است، بزرگان‌دولت ایلخانان مغول.چون **خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی** صاحب **جامع‌التواریخ** وزیراعظم **غازان خان** و**امیرچوپان** و**امیرنوروز** امراء بزرك مغول برای درك فیض بخدمت شیخ بصوفی‌آباد میشدند وزیارتش را مغتنم میشمردند .

مؤلف **کتاب اعیان‌العصر** که خود ازمعاصران شیخ‌بوده است مینویسد که **ابوسعید** پادشاه زمان شیخ نیز برای درك فیض ازمحضر وی بسمنان رفته‌است .

نقل‌کرده‌اند که مصنفات اوبر**سیصد** تصنیف بالغ میشود، **هفتاد و هفت** سال عمر کرده ودرشب **جمعه بیست ودوم ماه‌رجب سال ۷۳۶ هجری** در**صوفی‌آبادسمنان** وفات یافته وهمانجا مدفون شده‌است .

مزار اودرآن قریه باقی وفیض رسان اهل حق است .

دولتشاه گویدشیخ دررساله **مفتاح** فرموده:

هزارطبق‌کاغذ درراه ورسم تصوف سیاه‌کردم.

آثارموجود **شیخ‌علاءالدوله سمنانی** بشرح زیراست:

۱- **مطلع‌النقط ومجمع‌اللقط** - درتفسیر بعضی‌ازسوره شریف قرآن مجیدبمشرب عرفان. این کتاب بتازی است ونسخه‌ای ازآن در**کتابخانه ملی طهران** جزء فهرست خطی‌عربی بشماره ۱۰۴۷ ثبت شده‌است .

۲- **سرالبال فی‌اطوار سلوك اهل‌الحال**: رسالتی است مختصر بفارسی که‌آنرا بسال ۷۰۱ هجری‌در۳۷ صفحه تصنیف کرده است .

۳- **سلوة العاشقین وسکة المشتاقین** : رساله‌ایست مختصر در ۳۸ صفحه‌بفارسی

٤ - **رساله دیگری بفارسی** در۵۰ صفحه‌که نثری روان واستادانه دارد و بی‌نام مانده است، این‌رساله‌درمجموعه‌ای بقطع وزیری وبا خط نستعلیق خوانا بکتابخانه **استاد سعید نفیسی** متعلق است .

۵ - **مشارع ابواب القدس ومراتع الانس** : درحکمت وکلام وبتازی نگاشته وتاریخ تصنیف وتحریر این‌کتاب سال **۷۱۲** بوده است . نسخه‌ای نفیس ازآن در تصرف آقای **سید حسین شهشهانی** است .

۶- **مناظر المحاضر للمناظر الحاضر**: رساله‌ایست بتازی در بیان واقعه غدیرخم وشرح بعضی‌ازآیات قرآن .

تاریخ این تألیف بسال **۷۱۳** هجری‌آمده است نسخه‌ای ازاین رساله در**کتابخانه ملی‌ملك** موجود است وبشماره **۳۹۷۳** درفهرست‌کتب‌خطی عربی به‌ثبت رسیده .

۷- **العروة لاهل الخلوة والجلوة** : درحکمت الهی بذوق عارفان ومهمترین‌و بانام‌ترین آثار شیخ است و فصول وابواب آن گاهی بفارسی وگاهی بتازی است این‌کتاب

را درمحرم سال ۷۲۱ هجری درصوفی‌آباد سمنان بپایان‌آورده است ودر فصل اول از باب ششم‌آن احوال‌خویش راشرحی گفته‌نسخه‌ای‌بسیار نفیس از **عروه** بقطع وزیری در۱٤٦صفحه بخط مصنف که خطی نستعلیق وبشیوه قدیم امانیکوست در **کتابخانه آستان قدس رضوی** موجود است ودرفهرست این کتابخانه درقسمت کتب حکمت وکلام و تصوف‌شماره **۲۰۳** به ثبت‌آمده است .

از **آثار شیخ علاءالدوله** جز آنچه برشمردیم آثار دیگری هم بوده که ازآنهمه در کتابهای دیگران تنها نام **۲۱ کتاب ورساله** بیادگار مانده است که ذیلا بازگو میکنیم :

رساله مفتاح حواشی برفتوحات محیی‌الدین عربی - رساله موضح مقاصد المخلصین ومفضح عقایدالمدعین - رسالةالتصوف فی آداب الخلوة- ذکرالخفی المستجلب الاجرالوفی یا رسالة فی‌الذکرالخفی معروف به بیان ذکرالخفی- رساله‌فلاح بیان الاحسان لاهل العرفان- کتاب مدارج‌المعارج فی‌الوارد الطاردبشبهة‌المارد معروف به‌المدارج والمعارج- قواعد العقاید یا فوایدالعقاید که برای تاج‌الدین محمد بن ابی‌القاسم محمد قشیری در رجب سال ۶۹۹ هجری بپایان‌برده است- مختصرشرح السنه بغوی- رساله‌قدسیه- کتاب التجلیات - مصابیح الجنان- مقالات - موارالشوارد - فصول‌الاصول یا فصول فی‌الاصول که برای عبدالله‌بن احمدبن محمد تبنی غرجستانی که یکی از اصحاب وی بوده است نوشته - **نجم القرآن فی‌تأویلات القرآن - الفتح المبین لاهل الیقین - فرحة الکاملین - رسالة فی‌الفتوه** - همچنین تفسیر قرآنی از ایشان در **سمنان** بدست آمد که‌آقای **دکتر قاسم‌غنی** بتهران آوردند وباید درکتابخانه ایشان باشد .

چون‌شرح حال مفصل **شیخ علاءالدوله** در **تاریخ سمنان** تألیف نگارنده درج است بنابراین بهمین مختصراکتفا شد.

درتذکره‌ها وآثارشاگردان شیخ اشعاری بنام وی ثبت‌گردیده است که یك غزل‌وچند رباعی‌آن دراینجا نقل‌میشود :

چه جانست آن که از یادش نیاساید دل و جانم
چه‌کویست ، آنکه از بادش زیادت گردد ایمانم
مباش اندر غلط ایدل، بدان بی‌شك وبی شبهت
که آنجا جای دلدارست و آن کوکوی جانانم
چه دلداری چه جانانی، چگونه وصف اوگویم
که بیخود میشوم آن دم‌که نامش برزبان رانم
مبادا بی خیال او مرا خواب واگر باشد
حرامست آن خداوندا که من باری چنین دانم
مرا سوگندها داد او که ترك عشقبازی کن
مسلمانان ، مسلمانان من این هرگز نبتوانم

کنون چون روی او دیدم شکستم عهد وپیمانرا
دلم پوشیده میگوید ، دریغا عهد وپیمانم !
فدای آن سر مستی که در وی عربده نبود
چو من سرمست با صبرم هزاران فتنه بنشانم
علاءالدوله می‌گوید اگر چه فاسق و رندم
بحمدالله والمنه که بی‌شبهت مسلمانم
اگر برمن خطائی رفت در اول ندانستم
خداوندا از این حالت پشیمانم پشیمانم

***

گرنسیم وادی اسرار خواهی تن گداز
ور تجلی جمال یار خواهی جان بباز
تن چو زندانست و جانت بند راه جان جان
جان جان گر بایدت با بند وبا زندان بساز

***

سری کز سر معنی با خبر شد — در آن گنجایش شادی وغم نیست
حجاب تست این هستی موهوم — که هرگز نور با ظلمت بهم نیست
اگر فانی شوی در بحر توحید — عیان بینی که آنجاکیف وکم نیست

***

ای‌گرفتاران عشقت فارغ ازمال ومنال — والهان‌حضرتت را ازخودوجنت ملال
مفلسان‌کوی عشقت را غلامی‌کرده چرخ — سالکان راه وصلت را دو عالم پایمال

***

صد خانه اگر بطاعت آباد کنی — به زان نبود که خاطری شادکنی
گر بنده کنی زلطف آزادی را — بهتر که هزار بنده آزاد کنی

***

هررند که در مصطبه مسکن دارد — شوری زمن سوخته خرمن دارد
هرجا که‌سیه‌گلیم و آشفته دلیست — شاگرد من است وخرقه ازمن‌دارد

***

ماهرویا روی پنهان میکنی — دل ببردی غارت جان میکنی
از غم و اندوه ماباکیت نیست — هرچه خوش‌میآیدت‌آن میکنی

***

ای عشق طبیب دردمائی — دیوانه عشق را دوائی
دل‌خانه تست خوش‌فرودآی — بیگانه نه‌ای بس آشنائی
شادی دلم توئی نگارا — هرچند که بیش غم فزائی
گویند همه که ما ترائیم — باما توبگوکه توکرائی ؟

***

نفسی است مرا که غیر شیطانی نیست
وزفعل بدش هیچ پشیمانی نیست

ایمانش هزار بار تلقین کردم
این کافر را سر مسلمانی نیست

***

بغیر ذکر تو من دم زنم خدا مکناد
زآستان توام حق دمی جدا مکناد

غم شما ودل ما دو چیز نیست یکیست
میان ما و شما ، غم شما و ما مکناد

لب تو، عهدی دارد که بوسه‌ام ندهد
بعهد خویش لب لعل تو وفا مکناد

اگر بغیر تو چیز دگر دلم خواهد
خدای دردوجهان حاجتش روا مکناد

علاءالدوله در این عالم ودر آن عالم
زدست ، دامن عشق ترا رها مکناد

***

این ذوق و سماع ما مجازی نبود
وین وجدکه حال ماست بازی نبود

با بی‌خبران بگوکه ای بی‌خردان
بیهوده سخن باین درازی نبود

دوست شاعرم **آقای پناهی سمنانی** تحت تأثیر مقامات عرفانی **شیخ علاءالدوله سمنانی** قصیده‌ای سروده که ذیلا درج میشود :



تصویر مقبره شیخ علاءالدوله سمنانی درصوفی‌آباد سمنان که بحال رقت باری مشاهده میشود

شیخ علاءالدوله سمنانی

در دل امشب جلوهٔ روحانی است — سوز عرفان امشبم ارزانی است
شاهد اندیشه و گفتار من — عالمی از عالم ربانی است
همچوخورشیداوحرارت‌گستر است — همچو ماه آسمان نورانی است
زاهد ، اما زاهد حق پرور است — عارف ، اما عارف روحانی است
صوفی ، اما صوفی روشندل است — نی اسیر شهوت و نادانی است
داعیان معرفت ، مقهور او — دانشش در عین بی پایانی است
پیش کاخ پر شکوه علم او — عالمان را منصب دربانی است
دانشش چون سفرهٔ بگشاده ایست — خود همه در بخشش ومهمانی‌است
ذوق او در جلوه عشق و جمال — در غزلخوانی ودست افشانی است
حشمت شاهان و جاه سروران — پیش چشمش جلوه‌های فانی است
اوستادان زمان را مرشد است — فکرتش چون مشعلی نورانی است
مر ، ورا پروانهٔ شمع وجود — مصری و رومی وگرجستانی است
بوسعیدش واله دیدار روی — اوستاد خواجوی کرمانی است
شمع پر نور وجودش را بعشق — ای بسا پروانه‌ها قربانی است
رو بسویش خیل مشتاقان علم — سیستانی ، هندی و،گیلانی است
مرد دنیا ، لیک یار بی کسان — مظهر حق جوئی و حق‌دانی است
گاه ارغون راست از او اعتبار — گه بزرگ خرگه غازانی است
گه به چشمش منصب و جاه امیر — مظهر کفر است و بی ایمانی است
فکر بازش مردمان را یاور است — مال و حالش خلق را ارزانی است
جاه وثروت چیست؟ جان روشنش — خلق را بهتر ز لعل کانی است
بندگان را مهر آزادی دهد — مشرب آزادگی را بانی است
خاطر شاد کسان مقصود اوست — آنچه از خوبی و آبادانی است
قدر انسانی گرفتن از وجود — در خصال عالی و انسانی است
یافتن عنوان ممتاز زمان — مستتر در اصل بی عنوانی است
مدح گفتم ، مدح آنکو نام او — در جهان عشق جاویدانی است

مقصد و مقصود من از آنچه رفت
شیخ علاء الدوله سمنانی است

شیخ تقی الدین علی دوستی سمنانی

ابوالبرکات شیخ تقی‌الدین علی دوستی یا (**دوسی**) **سمنانی** از خواص اصحاب عالیمقام وخلفاءنامدار **شیخ علاءالدوله سمنانی** بوده وشیخ اورا زیادمی‌ستوده وتعلق خاطرشیخ باو، بحدی بوده که در**العروه** وی‌را **فرزندعزیز** خطاب کرده‌وبالتماس

اواقدام بکار پرزحمت استنساخ و تحریر سومین نسخه **کتاب العروه** تألیف خویش بخط خودکرده است، **علی دوستی سمنانی** استاد طریقت **امیرسیدعلی همدانی** عارف وعالم شهیر است نامبرده تا سال **۷۲۲ هجری** که سال تحریر سومین نسخه **کتاب العروه** است میزیسته، در **نامه دانشوران** مسطور است که بفاصله کمی بعد از وفات **شیخ علاءالدوله** زندگانی را بدرود گفته است .

عبدالکریم زرین کمر سمنانی

وی نیزاز اصحاب خاص **شیخ علاء الدوله سمنانی** است که شیخ اورا با خادم رز(؟) بزیارت کعبه فرستاده ودرراه غائب‌شده وچندگاه ببصره افتاده وبعدازآن بچند سال دردائره ابدال درآمده وپدر ومادراو در**سمنان** بوده‌اند .

اخی شرف الدین سمنانی

ازیاران ومقربان **شیخ علاءالدوله سمنانی** است که مدتها در**صوفی آباد** بخدمت وسلوك مشغول ودربعضی ازسفرها ازجمله سفرحج وزیارت روضه منوره پیغمبر اکرم ص با وی‌همراه ونیزدر **خانقاه سکاکیه** مصاحب شیخ بوده‌است وشیخ ضمن سخنان خود کراراً از اویاد نموده است.

اشرف سمنانی

یکی‌از عارفان‌ودانشمندان بنام‌نیمه دوم قرن‌هشتم هجری **میرسیداشرف جهانگیر سمنانی** است .

وی‌از مشایخ مورداحترام وباکرامات سلسله تصوف **(چشتیه)** است وآوازه‌شهرت او بخصوص در**هندوستان** زیاد استو دارای‌تألیفات‌وتصنیفات متعددی درعلم حکمت وعرفان‌و کلام میباشد .

کتاب لطائف اشرفی نامبرده درعرفان موردتوجه ودرخور اهمیت است.

مطابق نوشته **کتاب اسماءالمولفین** آثار قلمی‌وی بشرح‌زیر است :

بشارت المریدین درتصوف ، سلوة‌العاشقین ، سکینة المشتاقین، لطایف اشرفی ، مکتوبات.

در**خزینةالاصفیا** تألیف**غلام‌سرورلاهوری** چاپ هندوستان‌بنام میراشرف‌جهانگیر سمنانی فرزند سلطان ابراهیم سمنانی چنین نگارش رفته‌است :

میرسید اشرف جهانگیر سمنانی قدس باسراه السامی . ازعظمای اولیه و کبر اتقیای‌خط **هندوستان** است مرید و خلیفه **شیخ علاءالدین علاءالحق بنگالی** وفیض یافته پیران چهارخانواده فقراست. زیراکه جمیع مشایخ وقترا دریافته از هر یك

پیر دستگر نعت وافر و فیض تام یافته بود ، پدر عالیقدر وی **سلطان ابراهیم پادشاه سمنان** بود، چون اووفات یافت‌وی برتخت سلطنت اجلاس نمودو چندسال بحکومت ظاهری پرداخته تارك گشت و بفقرا پیوست صاحب معارج آنولایت از **لطائف اشرفی** تحریر میفرماید‌که **سید اشرف جهانگیر** ولی مادرزا بوددر عمرهفت سالگی قرآن مجید را با هفت قرائت حفظ‌کرد ودرچارده سالگی ازتحصیل علوم عقلی‌ونقلی فراغت و همانسال والد ماجدش‌فوت‌گردید، اگرچه‌طبع مبارکش بسلطنت راغب‌نبودلیکن امراو وزرای‌سلطنت‌طوعاً وکرها اورابرتخت سلطنت**سمنان** نشانیده‌ووی‌را ازفراغ امورسلطنت **باشیخ رکن‌الدین علاءالدین سمنانی** ودیگر مشایخ عظام صحبت میداشت روزی حضرت خضر علیه السلام پیش‌وی تشریف آوردو فرمودکه اگرچه تراامور سلطنت فراغ حاصل نیست لیکن برسبیل اجمال ملاحظه معانی نفس اتتم‌الله بی توسط زبان دردل صنوبری میگردد.

ازکار سلطنت دست‌بردار وبزودترین اوقات در هندوستان بخدمت **شیخ علاءالدین بنگالی** حاضر شوکه اوترا بخدارساند حضرت میربمجردار شاد خضرتارك الدیناروسلطنت شده‌وامور سلطنت حواله‌**سلطان محمود**نموده برای‌حصول‌ترخیص بخدمت **بی‌بی‌خدیجه بیگم** والده ماجده‌خود رفت اجازت سفر **هندوستان** خواست والده‌اش فرمود که ای فرزند سعادت من پیش‌از آنکه تواز عدم بوجودآئی روحانیت **خواجه احمدبسوی**قدس سره بمن اشارت‌کرده بودکه ترافرزندی شودکه تمام آفاق از نور ولایت او منور‌گردد الحمدالله‌که آنوقت رسید، مبارك‌است من‌حق خودبتو بخشیدم و ترا ازحق خود برآورده بحق سپردم .

پس‌حضرت میرجهانگیر بعمر بیست وسه سالگی از **سمنان** بطلب حق برید واز آنجا اول‌بخط اوج بخدمت‌مخدوم **سیدجلال‌الدین** جهانیان جهان گشت مشرف‌گشت، نعمت بی‌نهایت حاصل‌کرد، من‌بعد درد**هلی** آمد بزیارت مزارت **خواجگان چشت** اهل بهشت مشرف گردید، واز آنجا راهی‌بسمت شهرمسکن **شیخ علاءالدین علاءالحق بنگالی**شد چون **شیخ علاءالدین** بنور باطن واطلاع خضرعلیه‌السلام ازآمدنش مطلع گردید باجمیع اصحاب باستقبالش برآمد چون‌دریافت ازراه‌کمال‌مهربانی‌اورا برسکپهال‌خود سوارنمود و بخانقاه رسیده همانروز بشرف بیعت مشرف ساخت وبلباس خویش ملبس کرد ودرچند مدت بتکمیل رسانید وبلقب **جهانگیر** ملقب ساخته بعد خرقه خلافت‌بدیار**جونپور** رخصت‌فرمود وصاحب **تذکره چشت** میفرماید‌که چون حضرت **میرجهانگیر** بعد از سیر**شهرجونپور** بمقام کچهوجودتشریف برد ودرآنجاجوکی‌کامل باپانصد مرید اهل‌کمال‌که درهوامیپریدند سکونت داشت . **میرجهانگیر** دربادی مقابله در پیش‌آمد جوکی انواع تصرفات خود بر آنحضرت جاری، آخرعاجز آمد وبخدمت حاضرآمده زبان بتصدیق اسلام بگشادوبامریدان خود مریدگردید و**میرجهانگیر** بجایگه وی سکونت داشت خانقاه عالیجاه وحجره خاص تعمیرفرمود ودرباغ فرخت بخش بنانهاده بر **روح‌آباد** موسوم‌ساخت بعد از آن همراهی **شیخ بدیع‌الدین** بدار سفر بیت‌الله تشریف برد و بعد زیارت حرمین‌الشریفین جناب شاه بدار**هندوستان** رونق‌افزا شد و**میرجهانگیر** از مدینه منوره به **نجف اشرف** معلی سفر فرمود وازآنجا**بروم** رسید وصاحب سجاده **مولوی جلال‌الدین رومی** وپسرش**سلطان**

ولد ودیگرمشایخ عظام رادریافت ومن بعد بطرف شام متوجه گردید وردمشق زیارت **شیخ فخرالدین عربی** حاصل نمود، وازآنجا **بمکه معظمه** قائد شد وبعد مناسك حج به **بغداد** آمدوزیارت مزارات مشایخ عظام وائمه گرام نموده **بکاشان** رونق فزا گشت و**شیخ عبدالرزاق کاشانی** رادریافت، وازآنجا **بشهرسمنان** وطن اصلی خویش رسید چون خواهروالاگوهرش زنده بود بدلداری وی پرداخت بعد به مشهد مقدس رفت و چندی بآستانه فیض کاشانه امام علی‌رضا تمسك راند، هم درآن ایام **امیرتیمورگورکان** باعتقاد پیش‌آمد، بعدازآن بهرات آمد وازهرات بماوراءالنهر رسیده‌شرفیاب زیارت **خواجه‌بهاءالدین شاه نقشبندیه** حاصل کرد و از آنجا به **ترکستان** تشریف برده بخدمت فرزندان **شیخ احمد بسوی** مشرف گشت، **وفات اشرف‌سمنانی** ۲۷ محرم‌سال **۸۰۰** هجریست عمرشریفش یکصد وبیست‌سال رسیده بود ودر**روح آباد** که باغ تعمیر کرده وی است اندرون حوض مدفون شد.

بشارت‌المریدین‌ومکتوبات ازتصنیفات اوست وکتاب **اشرفی(لطایف‌اشرفی)** نیزدراحوال‌وی بغایت مطبوع ودلپسند افتاده‌است.

عبدالرحمن محمدبن علی حنفی بسطامی

عبدالرحمن‌بن‌محمدبن علی‌حنفی‌المذهب بسطامی المولد، مولف **کتاب الادعیه** و**کتاب الادویه‌الجامعه** وشمس الآفاق فی‌علم‌الحروف والاوفاق ومناهج‌التوسل فی‌مناهج‌الترسل بوده، درسال ۸۵۸ هجری درگذشته‌است.

(ریحانه الادب صفحه ٦٦)

لسان‌الدین افضل سمنانی

یکی‌از دانشمندان ومحدثین قرن نهم هجری **مولانا لسان‌الدین افضل سمنانی** است، که‌دارای تألیفاتی‌بزبان عربی نیزمی‌باشد، ازجمله تألیفات مهم‌وی **فرهنك کوچك عربی به فارسی** است‌که ازلحاظ یافتن لغتهای درست و ریشه دار فارسی شایان توجه و درخور اهمیت میباشد. طبق نوشته فاضل محقق‌آقای **محمد تقی دانش پژوه** در مجله **دانشکده ادبیات**[1] این‌رساله دربرگهای ۱۱۹- ۱۲۰ ب بشماره **۱۳۵٦** در**کتابخانه ملی پاریس** ثبت شده است، فرهنك مذکور از نظرتحقیق در لهجه های محلی وضبط نام بسیاری ازجانوران که درقرن نهم ودهم درایران متداول بوده کمال اهمیت رادارد. ازتاریخ تولد وفوت این‌دانشمند اطلاع صحیحی دردست نیست.

سدیدالدین سمنانی

سدیدالدین محمد سمنانی از دانشمندان قرن هشتم هجری است طبق نوشته **استادسعیدنفیسی** در**پورسینا** نامبرده کتاب **قانون ابوعلی‌سینا** رادرحدود **۷۳۰** هجری بنام **منافع‌الناس** تلخیص نموده است.

۱ــ مجله دانشکده ادبیات تهران شماره اول سال یازدهم.

رضا قلی‌خان هدایت

رضا قلی‌خان هدایت را جزء دانشمندان و محققان و شاعران **قومس** بایستی محسوب داشت، زیراهمانطوریکه درفصل جغرافیای تاریخی این‌تألیف بیان‌گردید بعضی‌از نویسندگان دوره قاجاریه ازجمله **حاج زین‌العابدین شیروانی** مؤلف **بستان‌السیاحه** و **ریاض‌السیاحه** شهرهای **سمنان** ، **دامغان**، **شاهرود** راجزء **طبرستان** ثبت‌نموده‌اند برای تأییدگفتار فوق‌خود **رضاقلی‌خان هدایت** نیز بسبب‌اینکه اقوامش از**چارده کلاته دامغان** برخاسته‌اند وپدرش ازاعیان **قریه چارده دامغان** بوده در تألیفات خود ، خود را **هدایت طبرستانی** نامیده است و درکتاب **ریاض‌العارفین** نیز در شرح حال خود می‌نویسد :

ولادت هدایت درشب پانزدهم شهرمحرم‌الحرام درسنه ۱۲۱۵ (قمری) در طهران واقع‌گردید، والدش‌ازاعیان **قریه چارده** من‌مضافات **دامغان** و از مبای شباب ملازمت پیشه نموده و در حضرت قهرمان اقران **محمد شاه قاجار** اناراللّه برهانه بمنصبت خزینه داری محسود اقران بوده .

همچنین درشعر زیرنیز خودرا **دامغانی** دانسته است .

دامغان مولد من بود ووطن درشیراز عشق آورد هدایت بسوی تهرانم

پدررضا قلی‌خان پس‌از سالها خزانه داری ازطرف **فتحعلی شاه** فرمان روائی فارس بوی‌محول شد وپس‌ازمدتی حکومت در**شیراز** وفات‌یافت. تصادفاً درهمان سال‌مادرش درسفرحج درمدینه درگذشت ودر۳سالگی ازمحبت پدر ومادر محروم گردید .

وی بعداز مرگ پدرو مادرخود به **دامغان ومازندران**وسپس بشیراز رفت‌ودرآنجا به تحصیل پرداخت.

هدایت ازکودکی بسرودن شعرشوق وافری داشت هنگامی‌که **فتحعلیشاه** به شیراز رفت‌بخدمت اورسید وموردلطف او قرارگرفت ولقب **امیرالشعرائی** یافت،وی‌پس ازمرگ فتحعلی‌شاه بتهران آمد و بوسیله **حاج میرزا آقاسی صدراعظم** به‌حضور **محمد شاه** رسیدو نزد وی‌نیز تقرب یافت .

پس‌ازدرگذشت **محمدشاه** درسال **۱۲۶۴** قمری‌بخدمت **ناصرالدین‌شاه** درآمد واز جانب اومأمور خوارزم گشت وپس‌از بازگشت ازسفر خوارزم بریاست **مدرسه‌دارالفنون** منصوب گردید. هدایت درهمه دوران زندگی‌خود مورد احترم شاهان وشاهزادگان بوده ومناصب عالی یافته‌است، باوجوداشتغال به‌کارهای درباری وکشوری‌به‌تصوف وعرفان متمایل بود وهرگز ازکوشش درراه علم‌باز ننشست،وی‌در تاریخ ولغت وتذکره تالیفات وتصنیفاتی دارد که‌بیشتر آنها بطبع‌رسیده، نثرکتابهای هدایت نثرفنی است‌که متداول زمان بوده‌است .

رضا قلی خان هدایت درسال **۱۲۸۸ (قمری)** درتهران وفات‌یافت وآثارزیادی ازنظم ونثر ازخود برجای گذاشت،آثاروی بشرح زیر است:

۱- تذکره مجمع‌الفصحا دردو مجلد .
۲- تذکره ریاض العارفین .
۳- تکمیل تاریخ روضةالصفای میرخواند درسه جلدکه بنام تاریخ‌روضة الصفای ناصری نامیده شده .
۴- سفرنامه خوارزم که‌ضمیمه جلددوم مرآت البلدان‌ناصری چاپ شده است .
۵- فرهنك انجمن آرای ناصری .
۶- مثنوی انیس‌العاشقین .
۷- مثنوی گلستان ارم مشهور به بکتاش نامه .
۸- مثنوی انوار الولایة بر وزن مخزن‌الاسرار .
۹- مثنوی بحرالحقایق .
۱۰- فهرست التواریخ که ناتمام است .
۱۱- اجمل‌التواریخ .
۱۲- مظاهرالانوار درمناقب ائمه اطهار .
۱۳- اصول الفصول فی‌حصول الوصول درتصوف.
۱۴- لطایف المعارف .
۱۵- نژادنامه درتحقیق نسب پادشاهان بعداز اسلام .
۱۶- منهج‌الهدایه درمرثیه ائمه اطهار .
۱۷- مدارج‌البلاغه درصنایع بدیعه .
۱۸- مفتاح‌الکنوز درشرح اشعار مشکله حکیم خاقانی شیروانی .
۱۹- مثنوی خرم بهشت بروزن تقارب .
۲۰- مثنوی هدایت نامه بروزن رمل .
۲۱- قصاید وغزلیات قریب سی هزار بیت .

چند بیت ازاشعار اونیز ذیلا درج میشود :

ای سلسله زلفت زنجیر دل شیدا — از دیدهٔ ماپنهان وندر دل ما پیدا
پنهانی تو پیدا، پیدائی تو پنهان — پیدائی‌ما از تو، پنهانی تو از ما

☆☆☆

آندم‌که تو ازجهان‌برون خواهی‌رفت — خودبا دل وجان‌پر زخون خواهی‌رفت
چون نیستی آگاه که چون آمده‌ای — آگاه کجا شوی که چون‌خواهی رفت

☆☆☆

زاهدا دم ز تجرد مزن و آزادی — که سراپای تو در قیدنماز است‌هنوز
سالك ازکعبه وبتخانه زهم فرق کند — اونه صوفیست‌که نامحرم‌راز‌است‌هنوز

☆☆☆

بحریست‌وجود و این تعین ماهی‌است — ما ماهی و بحر را بما همراهی
هر چندکه ماهی شده غرق اندر بحر — از بحر چگونه باشدش آگاهی

عنایت‌الله بایزیدی بسطامی

ملاابومحمدبن عنایت‌الله بسطامی از اولاد واحفاد **ابویزید طیفور بسطامی** بوده‌وبه **بایزید ثانی** معروف‌میباشد ودراکثرمؤلفات خود، خود را**عنایت‌الله بایزیدی بسطامی** نوشته واسم اصلی‌خود «ابومحمد» را نمی‌نوشته و بهمین جهت در **ریاض‌العلماء** هم درحرف «ب»ابجد بعنوان بایزید شرح حال‌اوآمده ، ازتألیفات اوست :

۱- اجوبه‌المسائل المستطرفه الکلامیه والعرفانیه وغیرهما بفارسی.

۲- القضاء والقدر.

۳- معراج التحقیق

سال وفاتش بدست نیامد، ولیکن باشیخ بهائی متوفی بسال ۱۰۳۱ هجری معاصر بوده است .

(روضات‌الجنات‌ص۳۴۱)

احمدبن امین‌الدین فقیه شافعی بسطامی

احمدبن امین‌الدین فقیه شافعی بسطامی ازاکابرفضلای عامه‌که درديار**نابلس** مفتی‌شافعیه بوده وشرح**اربعین نوویه** و**شرح‌قصیده‌برده**وکتاب **المناهج‌البسطامیه فی‌مواعظ‌السنیه** ازتألیفات نافعه وی‌می‌باشد، سال وفات او ۱۱۵۷ هجری است .

(کنی‌والقاب صفحه۱۶۶)

حاجی سید حسن حسنی

مرحوم حاجی سید حسن حسنی یکی‌از سادات‌جلیل‌القدر وازدانشمندان‌معروف سمنان است ،نامبرده دراثرجور وظلم ذوالفقارخان حاکم مستبد زمان **فتحعلی شاه‌قاجار** جلای وطن‌گفت‌ودرتهران اقامت‌گزید، هماطوریکه درفصل‌تاریخی این‌تألیف مربوط به‌دوره قاجاریه بیان‌گردید، درمدت طول اقامت درطهران موردتوجه‌فتحعلی‌شاه واقع شدوبالاخره بیاری وهمت وی **مسجد سلطانی سمنان** بناگردید. ازتاریخ فوت مرحوم حاجی‌سیدحسن اطلاع صحیحی دردست نیست ولی‌بطور قطع تاسال **۱۲۴۳** قمری یعنی‌تاریخ اتمام ساختمان مسجد سلطانی سمنان حیات داشته است .

حاجی سیدحسن **جد سادات شریعت پناهی** سمنان است و کتابی در ادعیه بنام **منهاج‌العارفین** نوشته است .

میرمحمد خان طباطبائی

میرمحمد خان طباطبائی ازعلما وسادات سمنان محسوب است وی از فرزندان حسن مثنی ونواده **امام حسن مجتبی (ع)** میباشد .

نامبرده ازشاگردان **فیض** بزرك رحمةالله علیه بوده، بطوریکه منقول است کشف و کرامات زیادی از وی مشاهده شده و بعلت دانش و تقوی مورد احترام مردم بوده است **سادات طباطبائی** مقیم **سمنان** ازسادات زواره **اصفهان** وعموماً ازفرزندان **شاهزاده میراحمد** نام میباشند.

ازتاریخ تولد وفوت این سید جلیل‌القدر اطلاع صحیحی در دست نیست فقط **تفسیر قرآنی** ازوی بجامانده که درحال حاضر دراختیار آقای **میرزا محمد باقر قدس سمنانی** می‌باشد.

قبرمرحوم **میرمحمدخان** درکنار جاده قدیم‌خراسان (دروازه‌خراسان) ودرکنار خیابان‌منوچهری حالیه‌وسرچهارراه‌**دروازه‌خراسان**وقبرستان **پیرنجم‌الدین** درسمنان‌واقع است، توضیح اینکه محل‌مذکور قبلاقبرستان مخصوص **سادات‌طباطبائی** سمنان بوده‌است.

حاجی ملاعلی سمنانی

حاجی ملاعلی سمنانی یکی از علمای بزرك و مجتهدین درجه اول و حکمای جلیل‌القدرقرن اخیرایران‌است، وی‌یکی‌ازشاگردان پراستعداد فیلسوف شهیر ایران **حاجی ملاهادی‌سبزواری(اسرار)**است ،تولد اودرسال۱۲۵۳ هجری‌قمری درسمنان‌اتفاق‌افتاده ومدارج تحصیلی وی‌بعداز **سمنان** ابتدا از **کربلا** و**نجف** شروع شده و پس از چندین سال اقامت و کسب علوم متداوله در آنجا به **تهران** و سپس به **اصفهان** عزیمت نمود، بعد ازمدتی‌تحصیل ومطالعه درعلوم عدیده بمنظور کسب فیض ودرك فضائل معنوی ازمحضر **حاجی ملاهادی** به **سبزوار** رفت‌وباسالها اقامت‌درسبزوار ازمحضرفیلسوف‌کامل عیارایران‌خوشه‌ها برچید تا بسرحد کمالات معنوی نائل‌آمد و سپس بزادگاه خود **سمنان** مراجعت‌کرد .

مرحوم حاجی‌ملاعلی درحکمت و نجوم سرآمد معاصران خود بودودرمسائل دینی و اجتماعی نظریه‌های‌قاطع‌وروشن وغیرقابل ردی ابرازمیداشت که دربیشترموارد موجب‌حیرت علمای عصرمیشد .

وی درتمام مدت عمرخود باجدیتی هرچه تمامترعلی‌رغم ظاهربینان و علمای‌قشری با خرافات وعوام فریبی مبارزه کرد ومدت چهل‌سال درسمنان بتدریس وتعلیم مشغول بودو عشاق علم ودانش پروانه‌وار گرد اوجمع میشدند وازوجودش کسب دانش و بینش میکردند یکی ازفضائل مورد تحسین **حاجی ملاعلی** ساده نویسی اوست درزمانیکه عبارت پردازی وفضل فروشی بین طلاب رواج کامل داشت مرحوم ایشان با ساده‌ترین وروانترین عبارت چیز می‌نوشت و اغلب مسائلی که از وی سئوال میشد با امثال معروفه وگاهی بزبان محلی (سمنانی) جواب‌میداد وازتکلف‌درنگارش بیزاری‌می‌جست، پاسخ‌هائی که‌آن‌مرحوم درمسائل مختلف‌مذهبی واجتماعی بمردم داده است بقدری دلنشین و عامه پسند بوده است که مردم سمنان هنوزآنها رابا احترام خاصی درمحافل ومجامع نقل مینمایند .

مرحوم حاجی ملا علی سمنانی ظاهراً بمعاد جسمانی معتقد نبود بهمین علت چندین باراز ایشان دعوت شد که درحضور **ناصرالدین شاه قاجار** با علمای طراز اول

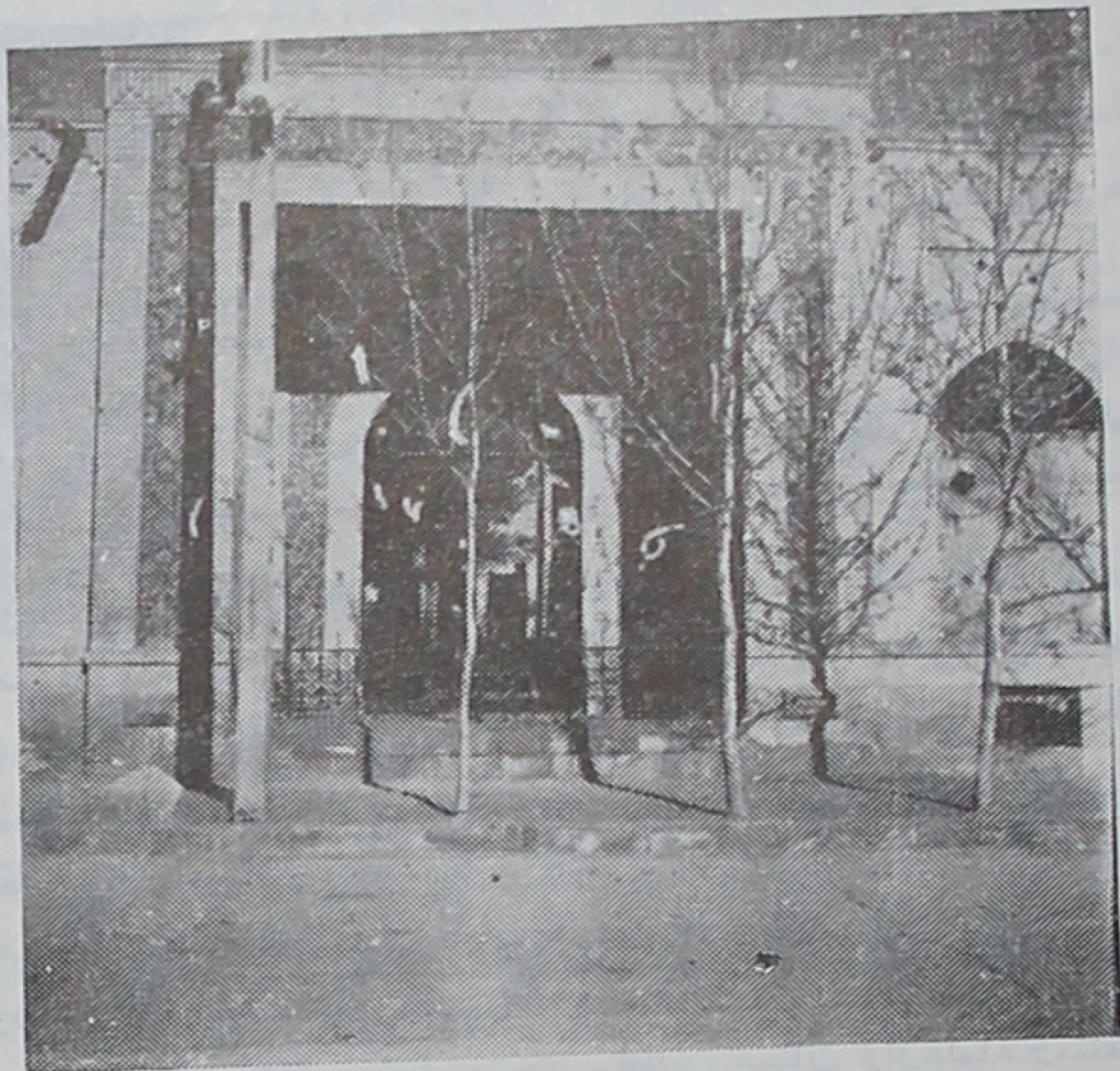


تصویرمرحوم حاجی ملا علی سمنانی

پایتخت مانند **حاجی ملاعلی کنی** و غیره دراین موردمباحثه نماید، بهمین‌جهت‌نامبرده به طهران‌عزیمت نمود ودرچندین جلسه‌بحث و گفتگو با حضور سلطان وقت نظریه خود را با دلایلی‌محکم‌ودرعین حال ساده بیان‌داشت، بطوریکه‌علمای حاضردرجلسه ازدادن‌پاسخ وادامه بحث عاجزشدند ، **ناصرالدین شاه** خلعت گرانبهائی‌باوداد وسپس با عزت واحترام خاصی روانه سمنان گردید .

وفات ایشان درسال **۱۳۳۳** هجری قمری در سمنان اتفاق افتاده و آرامگاه وی در کنار **فلکه شاه (علمدار)** در سمنان واقع است، **مرحوم ادیب الممالک فراهانی** اشعاری درتاریخ فوت وی سروده است‌که ذیلا درج میشود:

سراج الهدی حاج ملاعلی — که نفسی زکی بود وحبری ملی
کنوز حکم در دلش مختفی — رموز هدی از لبش منجلی
دلش گنجی ازما سوی اله تهی — زاسرار عین الیقین ممتلی
فلست اخاف من العاذلین — ولم اخش مما یقولون لی
چو فضلش برافروخت نارالقری — خرد مقتبس بود واو مصطلی
دبستان ومحراب ومنبرگذاشت — بفرزند فرزانه عبدالعلی
سفرکرد ازاین دار ودرماتمش — پریشان عدو گشت‌وگریان ولی
اه‌یری بتاریخ گفتا لقد — قضی نحبه الحاج ملاعلی



نمای مقبره حاجی ملاعلی‌سمنانی‌که بهمت یکی‌از نوادگان وی بنام عبدالجواد الهی بنا شده‌است

میرزا سید رضی سمنانی

میرزاسیدرضی سمنانی معروف به **حکیم باشی** یکی‌از اطبای دانشمندوعالیقدر زمان **ناصرالدین شاه قاجار** است‌که از نظر تخصص درعلم طب وجراحی درآن‌دوره‌شهرت قابل ملاحظه‌ای را دارا بوده است، **آقای دکتر محمود نجم آبادی** درمورد **میرزاسید رضی سمنانی** چنین مینویسد :۱

دیگراز متأخرین خراسانیها که حقی عظیم بمکتب‌طبی کشورمادارند واثری فناناپذیر از خود بیادگار گذارده مرحوم **غلامعلی شاملو (صدرالاطباء)** میباشدکه تحت نظر **مرحوم میرزا سید رضی سمنانی حکیمباشی نظام** در تصحیح و تنقیح کتاب **قانون ابن‌سینا** پرداخته است ، **میرزا سید رضی سمنانی** حکیمباشی نظام دوران ناصری باکمك‌مرحوم **غلامعلی‌شاملوصدرالاطباء** وکتابت‌مرحوم **محمد علی‌طهرانی** طبیب نظام ،کتاب **قانون ابن‌سینا** را در**۹۲۴** صفحه رحلی بزرك۳۹سطری با چاپ‌سنگی بسال**۱۲۹۵هجری قمری** بچاپ رسانده‌که مورد مطالعه طالبین‌علم‌طب ودانشجویان‌پزشکی دوران بوده است، کتاب قانونی راکه سه‌نفرفوق‌الذکر بچاپ رسانده‌اند یکی ازصحیح‌ترین ونفیس‌ترین چاپهای قانون است .

۱ــ مجله جهان پزشکی سال چهارم‌شماره ۳و٤صفحه۱۰۱ درمقاله مکتب طبی‌وجراحی خراسان .



آقا میرزا ابوطالب سمنانی (محبوبعلی)

آقا میرزا ابوطالب سمنانی (**محبوبعلی**) فرزند **مرحوم حاجی آقا** (**آقا سید حسن**) فرزند مرحوم حاج سید حسن بانی مسجد سلطانی سمنانی درسال **۱۲۷۷** هجری قمری در **سمنان** متولد شد و پس از تحصیلات مقدماتی بمحضر **حاج ملاعلی سمنانی** مجتهد بزرگ دوره قاجاریه راه یافت وخوشه‌ها برچید تا بسرحد کمال رسید، درذیقعده سال **۱۳۳۲** قمری ازطرف **حاج ملاسلطانعلی** قطب طریقه نعمت‌اللهی گنابادی اجازه دستگیری فقرای سلسله مذکور رایافت و به **محبوبعلی** ملقب گردید

مرحوم **میرزاابوطالب** متولی مسجد سلطانی سمنان وازعلماء ومتنفذین آن شهرستان بشمارمیرود، همانطوریکه درفصل تاریخی مربوط به دوره قاجاریه دراین تألیف بیان گردید.

نامبرده سردسته مشروطه خواهان سمنان بود ودرزمان حمله **ارشدالدوله** وترکمانها به سمنان خانه واثاثه وی راغارت نموده واورادستگیر نمودند، ولی بعلت مقام روحانی ونجابت واصالت خانوادگی ازکشتنش صرفنظر نموده واورا آزاد ساختند.

مرگ وی درسال **۱۳۴۱** قمری مطابق فروردین ماه **۱۳۰۲** شمسی در سمنان اتفاق افتاده ودرقبرستان **پیرنجم‌الدین** درمقبره اختصاصی مدفون گردیده است.

دراین مقبره مرحوم آقا شیخ محمد **فانی** (ظفرعلی) شیخ دیگر همین طریقه درکنار قبرآن مرحوم مدفون است.

شریعتمدار دامغانی

حاج میرزا علیرضا شریعتمدار دامغانی فرزند **میرزا حسن مجتهد** از علمای بزرگ دوره اخیر **دامغان** بود، وی مقدمات علوم رادرمشهد آموخته وپس ازآن به نجف اشرف عزیمت نمود ودرآنجا تحصیلات خودرا ادامه داد.

مرحوم **شریعتمدار دامغانی** رابایستی جزوعلمای روشن فکر وآزادیخواه ایران محسوب داشت، مشارالیه درپیروی ازنهضت مشروطه در ایران بسیارشایق بود وبدین واسطه از طرف مردم شاهرود بنمایندگی مجلس شورایملی انتخاب گردید.

وی دردوره وکالت خوداقدامات مفیدی انجام داد، از جمله برای اولین بار طرحی

بمجلس شورایملی دادمبنی براینکه بوزارت معارف اجازه داده شودجمعی ازمتخصصین فن راکه‌کمتر ازده نفرنباشند برای‌ترجمه‌کتابهای‌علمی وفنی‌مفید انتخاب واستخدام‌نماید واین پیشنهاد در ۱۵ اسفندماه سال **۱۳۰۳** شمسی تصویب ومورد عمل‌قرار گرفت.

مرحوم شریعتمدار دارای کتابخانه بزرگی‌بود وبیشتر اوقات خودرا درکتابخانه خصوصی بمطالعه وتألیف کتب صرف‌مینمود، تألیفات وی‌بشرح زیراست :

۱- **اصول دین چاپ ۱۳۱۹هجری قمری.**

۲- **انتباه نامه اسلامی** که‌بسال ۱۳۳۵هجری قمری تألیف وسال بعد مطابق۱۲۹۷ شمسی در **۲۲۴** صفحه خشتی بچاپ رسیده است.

۳- **محمد طاهرتنیر : ترجمه العقائد الوثنیه فی‌الدیانة النصرانیه** که در سال **۱۳۴۲** قمری درطهران بچاپ رسیده است.

شریعتمدار دامغانی‌درزبان فارسی وعربی استادبود واشعاری‌نیز به زبان فارسی‌وعربی سروده وازنظر ذوق شاعری **عضویت انجمن ادبی ایران** راپذیرفته بود ، علاقه‌عجیبی به اتحاد مسلمانان جهان داشت ودراین باره قصیده‌ای نیزبزبان تازی سروده است.

وفات وی در سال **۱۳۰۵** شمسی اتفاق افتاده و در ۳۷ سالگی بدرود حیات گفته است، از آثار اوست:

ای برسر توکلاه خورشید ‌‌ ‌ ای درگرو تو تاج جمشید
ای تازه بهار نیکرویان ‌ ‌ ای چشم وچراغ راه‌جویان
ای حسن‌رخ تو عالم افروز ‌ ‌ وزعشق‌توشمع، خویشتن‌سوز
ای خال‌تو دانه ورخت دام ‌ ‌ دلداری و دلبرو دلارام
ای عشق تو آتشی فروزان ‌ ‌ در مجمر دل فتاده سوزان
عشقت بسر و هوای در دل ‌ ‌ دیجور شب است ودورمنزل
دریاب که بیخود و خرابم ‌ ‌ بالله که زسرگذشت آبم
ازخانه‌برون‌خرام ای‌دوست ‌ ‌ درفصل بهارگل درد پوست
روزی که بخدمتت رسیدم ‌ ‌ از غیر تـومهر بربریدم
بودم بامید آنکه امروز ‌ ‌ بختم شود از وصال فیروز
یکمرتبه ترک یار گفتی ‌ ‌ بی‌جرم زمن تو رخ نهفتی
سوگند بدان دولعل‌میگون ‌ ‌ کزهجر مراست دیده‌پرخون
در بند غم تو من اسیرم ‌ ‌ از بهر خدای دست گیرم

در شهریور ماه سال **۱۲۹۵** شمسی‌وقتیکه شاهزاده **نصرت‌الله‌خان‌امیراعظم** حاکم مقتدر و بدنام‌ایالت قومس در یکی‌از دهات **دامغان** بدست‌دو نفراز سرداران خود باسامی **شجاع‌نظام** برادر **شجاع‌لشگر وایازوردی** بقتل‌رسید، **مرحوم‌شریعتمدار دامغانی** شعر زیر را تلگرافی‌به حاجی‌افخم‌الدوله‌پیشکار **امیراعظم** مخابره کرد:

ندانم تعزیت یا تهنیت باید دهم دل‌را ‌ ‌ بدین‌مقتول گریم یا ببوسم‌دست قاتل‌را

آقا شیخ احمد شاهرودی

شیخ احمد بن محمد علی شاهرودی یکی از علمای فقه اسلامی ومروج احکام نبوی درشهرستان شاهرود بوده است .

وی درسال **۱۲۸۲** هجری قمری درشهرستان **شاهرود** متولدشد وپس از تحصیلات مقدماتی درشاهرود جهت تکمیل تحصیلات به **کربلا** و **نجف** عزیمت نمود و سپس بایران مراجعت کرد وبتدریس فقه واصول پرداخت، نامبرده درسال **۱۳۵۰** قمری دارفانی را بدرود گفت ودر قبرستان جدید **قم** مدفون گردید .

تألیفات وآثار قلمی وی بشرح زیراست :

ازالة الاوهام فی جواب ینابیع الاسلام - ایقاظ النائمین - مرآت العارفین فی دفع شبهات المبطلین - تنبه الغافلین - حق المبین - مدینة الاسلام روح تمدن .

شیخ حسین مزجی شاهرودی

حاج شیخ حسین مزجی شاهرودی یکی ازعلماء و محققان شهرستان شاهرود محسوب است، وی تحصیلات خودرا درشاهرودومشهدو نجف با نجام آورده ودر **محضر میرزای شیرازی** و **آقاسیدحسن اصفهانی** نیزحضورداشته وی مدتی درشاهرود بترویج احکام اسلامی مبادرت نمود واز سال **۱۳۲۵** شمسی بتهران رفت ودرآنجا بتدریس و ترویج فقه واصول پرداخت، فوت وی درسال **۱۳۴۱** هجری اتفاق افتاده از تألیفات اویکی **درس القرآن** است که در **۶۰۰** صفحه بچاپ رسیده ودرمقدمه کتاب نوشته شده که مولف **۳۴** تألیف دارد.

فاضل بسطامی

ملانوروزعلی محمد باقرفاضل بسطامی ازعلما ومحققان بسطام است ،ازتاریخ تولد ومرگ اواطلاع صحیحی دردست نیست، آثارقلمی اوبشرح زیراست:

سفینة النجات چاپ سنگی رحلی تهران ۱۲۸۶ قمری - **وسیلة النجات (مالؤلؤالبحرین)** چاپ تبریز ۱۲۸۸ قمری، سنگی وچاپ دوم ۱۲۹۶ قمری سنگی بخط **غلامحسین خوانساری** .

قوام‌الدین شاهرودی

قوام‌الدین شاهرودی یکی از پی گیران پرشورعلم ودانش قصبه **قلعه نوخرقان شاهرود** است ،وی تحصیلات مقدماتی را در **شاهرود** فراگرفت وسپس برای ادامه تحصیل به **مشهد** رفت درضمن تحصیل علاقه بشغل طبابت او را بسوی تحصیل علم طب کشانید و نزد **سیدعلی اکبر بقراط** درمشهدو بعداً هم در طهران به تحصیل علم پزشکی پرداخت، نامبرده علاوه بر شغل طبابت واعظی زبردست، وفاضلی محقق بود وکتابی بنام **نورالعین فی احوالات یحیی بن زید** تألیف نمود، فوت اودرسال ۱۳۱۳ شمسی اتفاق افتاده است .



فیض سمنانی

آقا شیخ رضا فیض فرزند **احمد علی سرخه‌ای** یکی از مجتهدین و فضلای معروف معاصر سمنان است.

وی درسال ۱۲۹۹ هجری قمری در**قریه سرخهٔ سمنان** پا بعرصهٔ وجود نهاد.

تحصیلات مقدماتی را درمکتبهای سرخه بپایان رسانید وبرای ادامه تحصیل در ۲۳ سالگی بنجف اشرف رفت،

درنجف اشرف حجره‌ای در**مدرسه صدر** بدست آورد وبه‌تکمیل تحصیلات پرداخت. درآن زمان ریاست حوزه علمیه این‌سامان برعهده علامه وحید آخوند **ملا محمد کاظم خراسانی** بود.وآقا شیخ رضا فیض درحلقه درس **آقا سید محسن‌الحسینی کوه کمره‌ای** که ازبزرگترین تلامذه علامه محقق مرحوم **آقا شیخ هادی تهرانی نجفی** بود بتلمذپرداخت، درمدت تحصیل نهایت درجه مجاهدت میکردو گاهی اوقات کارش بریاضت میکشید. بطوریکه خود وی تعریف نموده روزی که‌وارد نجف شد مجموعاً ۱۷۰ ریال پول باخودداشت وتصمیم گرفت باروزی‌یکریال امرارمعاش نماید وازوجوه مدرسه‌استفاده نکند.

بدین‌ترتیب **۱۷۰** روز گذشت ودرروز یکصدوهفتاد ویکم‌دیناری برای‌مخارجش باقی نماند، ناگزیرآن روزرا بدون‌صرف**غذا بکار**ادامه تحصیل پرداخت‌تا اینکه‌تصادفاً مردی از اهل‌شاهرود گذارش بمسجد افتاد وپولی بعنوان‌وام باین طلبه بلندنظر دادتا چندی‌بعد مبلغی از وطن برای‌وی رسید وقرض خود را ادا نمود

مرحوم آیت‌الله فیض مدت‌هفت سال شب و روزدرنجف اشرف بتحصیل اشتغال داشت وبعداً دراثر اصرار مادر پیرش در**قریه سرخه**اقامت یافت(۱۳۲۶ هجری قمری) پس‌از اقامت بمنظور ارشاد مردم در مسجد پشت خندق بتدریس مشغول شد. اما گروهی از مردم آنطور که لازم‌بود مقام شامخ این‌عالم ربانی‌را بدرستی نشناختند وموجبات آزردگی‌خاطرش را فراهم ساختند.

براثر این رنجش درآذرماه سال**۱۳۲۰** شمسی‌نامبرده ازسرخه‌بسمنان مهاجرت‌کرد وازسال **۱۳۲۲** تا **۱۳۳۳** شمسی درمسجد سلطانی سمنان حلقه درسی تشکیل داد و بتدریس

پرداخت، ازسال **۱۳۳۳** شمسی بعلت ضعف وپیری چون رفت و برگشت ایشان به مسجد مشکل بود بنا براین حلقه درس و بحث را در منزل خود واقع درچاپارخانه(کوچه فیض) تشکیل میداد .

مرگ وی درروز ۱۵ محرم الحرام سال **۱۳۸۰** قمری مطابق با نوزدهم تیرماه **۱۳۳۹** شمسی درسمنان اتفاق افتادو درایوان امامزاده یحیی سمنان مدفون گردید .

مرحوم فیض در مدت هشتادسال عمردمی ازخدمت خلق نیاسود، احکام الهی رادر نهایت شهامت وباکمال صراحت تبلیغ مینمود،و بجیفه دنیوی بی اعتنا بود بهمین جهت وقتی ازطرف وزیر دادگستری وقت بایشان پیشنهادشدکه ریاست دادگاه استان قدس رضوی رابپذیرند با کمال بلندنظری ووارستگی ازقبول کار دولتی عذر خواست .

آثار قلمی ایشان بشرح زیراست :

کتاب طهارت ـ کتاب ارث ـ کتاب خلقت .

کتاب طهارت وی بنا بتوصیه آن مرحوم ازمحل فروش خانه شخصی ایشان بطبع رسیده است.

شیخ عباسعلی ملاقدیر شاهرودی

شیخ عباسعلی ملاقدیرشاهرودی درسال ۱۳۲۰ هجری قمری درشاهرود متولد شد، وی تحصیلات ابتدائی رادرمکتبهای **شاهرود** بپایان رسانید. سپس برای ادامه تحصیلات به قم عزیمت نمود ودرمحضر **شیخ عبدالکریم یزدی** به تحصیل پرداخت . نامبرده مدتی ازمدرسین حوزه علمیه قم بود تااینکه دردوسال قبل درگذشت، تالیفات او بشرح زیراست:

برهان الشیعه فی اثبات الرجعیه ـ تعلیقه علی کفایة اصول آخوند



سید مظفر صدر سمنانی

سید مظفر صدر سمنانی فرزند مرحوم **صدرالعلماء سمنانی** از نویسندگان ومحققان معاصر است.

وی درسال ۱۲۷۵ قمری درسمنان متولد شد، تحصیلات ابتدائی‌را درسمنان ومتوسطه رادر طهران به‌پایان آوردو رشته حقوق‌را درمدرسه عالی دارالفنون فراگرفت وبعداً طبق دعوت **مرحوم داور** واردخدمت وزارت عدلیه گردید.

نامبرده درطی دوران خدمت دولتی‌خودمشاغل زیررا برعهده داشته است:

دادستان شاهرود ـ دادستان یزد ـ مستشار محکمه جنائی اصفهان ـ مستشار استیناف آذربایجان ـ رئیس دادگاه حل اختلاف املاك واگذاری ـ ریاست شعبه استیناف

بعداز شغل اخیرالذکر بنابتقاضای خودبازنشسته‌شدوسرانجام در سال **۱۳۴۱** شمسی بدرود حیات گفت ودر قبرستان امامزاده عبدالله مدفون گردید.

مرحوم سید مظفر صدر سمنانی ازموسسین اولیه **جمعیت سمنانیان مقیم مرکز** است. وی دارای تالیفات ارزنده‌ای بشرح‌زیر می‌باشد:

۱ـ شرح احوال وافکار وآثار شیخ‌علاء الدوله سمنانی: که‌در اردیبهشت ماه‌سال **۱۳۳۴** شمسی‌در **۱۳۹** صفحه طبع‌و نشرشد.

۲ـ قوانین مدنی کشور: که بطبع نرسیده‌است.

۳ـ صرف ونحو زبان سمنانی: که‌تاکنون نسبت‌بطبع‌ونشرآن اقدام‌نشده است.

مرحوم صدر تولیت **حمام قاضی** و **مدرسه‌مسعودیه** سمنان را برعهده داشت، درحال حاضر تولیت‌مذکور برعهده فرزند ارشد ایشان‌آقای **دکترمهدی‌صدر** می‌باشد.



دکتر ذبیح‌الله صفا

دکتر ذبیح‌الله صفا فرزند سید **علی اصغر بن میر صفی شهمیرزادی** در تاریخ ۱۶ اردیبهشت‌ماه ۱۲۹۰ شمسی هجری در **شهمیرزاد** از قراء **سمنان** متولد شده، قسمت اعظم زندگی دوران اولیه را درشهر بابل (مازندران) گذراند و همانجا تحصیلات ابتدائی را بپایان برد.

تحصیلات متوسطه خودرا در **تهران** (دبیرستانهای سیروس و دارالفنون) انجام داد و درسال ۱۳۱۲ شمسی ازرشته ادبی فارغ‌التحصیل شد.

تحصیلات عالیه رادر رشته فلسفه وادبیات فارسی‌دردانشسرایعالی انجام داد، درسال ۱۳۱۵ باخذ درجه **لیسانس** نائل شد وبعدازگذراندن خدمت افسری وظیفه در۱۳۱۵و۱۳۱۶به دبیری زبان وادبیات فارسی درشعبه‌ادبی متوسطه (تهران دبیرستان‌شرف) مأموریت یافت ودرهمان حال‌برای گذراندن اولین دوره دکتری ادبیات فارسی‌حاضرمیشد. لیکن درجه دکتری را بعلت طولانی بودن مدت تحقیق تز دکتری (**حماسه سرائی در ایران**) زودتراز سال ۱۳۲۱ نگرفت و بعد ازآن برای تدریس تاریخ ادبیات در دانشکده ادبیات تهران انتخاب شد وازآن پس خدمت دانشیاری و استادی را در دانشکده ادبیات انجام میدهد.

واکنون با رتبه ۱۰ استادی یکی از دوکرسی تاریخ ادبیات را در دانشکده ادبیات اداره میکند. وریاست دپارتمان زبان وادبیات فارسی رابرعهده دارد.

خدمات اداری واجتماعی

ازسال ۱۳۲۰ تا یکسال سمت معاونت وکفالت اداره دانشسراهای مقدماتی‌رادروزارت فرهنگ داشت وبعدازآن تا سال ۱۳۲۵ ریاست ادارات تعلیمات عالیه وتعلیمات متوسطه را بانضمام اداره دانشسراها عهده داربود.

ازسال ۱۳۲۶ ببعد ریاست بخش تبلیغات شیروخورشید سرخ وعضویت هیئت مدیره و مرکزی‌آن جمعیت رابرعهده داشت ودرهمان حال‌سمت **دبیر کل کمیسیون ملی‌یونسکو درایران** را عهده‌دار بود. واکنون نیزاین خدمت راانجام میدهد.

در کنفرانسهای عمومی سوم (۱۹۴۸) و چهارم (۱۹۴۹) وپنجم (۱۹۵۰) و هشتم (۱۹۵۴) ونهم (۱۹۵۶) ودهم (۱۹۵۸) یونسکو که بترتیب در **بیروت**، **پاریس**، **فلورانس** **مونته ویده‌او** ، **دهلی‌نو** ، **پاریس** تشکیل یافت بعنوان عضو هیئت نمایندگی ایران شرکت جست .

یکبار بدعوت دولت **بلژیك** درکنفرانس عمومی تفاهم شرق وغرب که بسال ۱۹۵۸ در **بروکسل** تشکیل شده بود شرکت کرد و طی دو جلسه ریاست آن کنفرانس را برعهده داشت . بعد ازآن هم دربعضی ازکنفرانسها ومجامع یونسکو شرکت جست .

خدمات مطبوعاتی

ازسال ۱۳۱۲ شمسی واردخدمت‌مطبوعاتی‌شد، مدتی معاونت‌سردبیر **مجله‌مهر** رابرعهده داشت، درسال ۱۳۱۵ سردبیر مجله مذکور گردید . درسال ۱۳۲۰ امتیاز **مجله سخن** را گرفت. این مجله بسردبیری آقای **دکتر پرویز ناتل خانلری** و مدیریت **دکتر صفا** یکسال اداره شدوبعداز آن امتیاز به‌آقای دکتر خانلری واگذار گردید . درهمان حال امتیاز **روزنامه‌شباهنگ** راگرفت وچهار سال‌آنرا منتشرساخت ازسال ۱۳۲۶ تاپنج سال درانتشار **مجله ارتش** با ستادارتش همکاری داشت. واینك **مدیر مجله دانشکده‌ادبیات** تهران است.

سمتهای کنونی

- رئیس دانشکده ادبیات تهران
- استاد تاریخ ادبیات دردانشکده ادبیات تهران
- نایب رئیس کمیسیون ملی‌یونسکو درایران
- مدیر مجله دانشکده ادبیات
- رئیس دپارتمان زبان وادبیات فارسی دردانشگاه تهران

تألیفات

غیرازمقالات تحقیقی وادبی متعددوبعضی ازقطعات شعر که ازسال ۱۳۱۲ ببعددرمجلات وجراید تهران وولایات وبعضی ازمطبوعات خارج ازایران منتشر کرده، کتابهای ارزنده و مفیدی نیزانتشارداده که اینك بعضی ازآنها راذکرمیکنیم .

۱ـ حماسه سرائی درایران (چاپ‌اول ودوم)

۲ـ تاریخ مختصر تحول نظم ونثر فارسی (پنج‌بار چاپ شده است)

۳ـ تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تامیانه قرن پنجم هجری(چاپ اول ودوم)

۴ـ تاریخ ادبیات درایران سه‌جلد که هریك چندین‌بار طبع شده‌است.

۵ـ دانشهای یونانی درشاهنشاهی ساسانی

۶ـ گنج‌سخن (منتخبات شعرفارسی بامقدمه‌ئی درتاریخ شعر درایران) ۳ جلد . ترجمه فرانسه این‌کتاب بزودی منتشر خواهد شد.

۷ـ جشن‌نامه ابن‌سینا ج ۱و۲و۳

۸_ یادنامه خواجه نصیر طوسی
۹_ ترجمه رافائل ازآثار لامارتین چاپ‌اول ودوم وسوم
۱۰_ ترجمه مرگ سقراط ازآثار لامارتین چاپ اول ودوم
۱۱_ اسرارالتوحید فی مقامات شیخ‌ابی‌السعید (تصحیح انتقادی)
۱۲_ مزدا پرستی درایران قدیم
۱۳_ کیانیان (ترجمه ازآثار کریستن‌سن دانمارکی)
۱۴_ آئین سخن درمعانی وبیان فارسی (چاپ‌اول ودوم وسوم)
۱۵_ دیوان عبدالواسع‌جبلی (دردو جلد بامقدمه وتعلیقات وحواشی)
۱۶_ دیوان سیف‌الدین محمد فرغانی درسه جلد بامقدمه وحواشی وتعلیقات
۱۷_ داراب‌نامه محمد بیغمی دردو جلد بامقدمه وحواشی وتعلیقات
۱۸_ ورقه وگلشاه عیوقی با مقدمه وحواشی

استاد دکتر ذبیح‌اله صفا یکی‌از بزرگترین مفاخر علمی وادبی زبان فارسی‌در عصرحاضر بشمار میروند که‌شخصیت ممتاز علمی‌وادبی ایشان‌در کلیه مجامع‌بین المللی مورد تأییدقرار گرفته وبعنوان‌ا ستادبزرگ و متبحرزبان شیرین پارسی معرفی شده‌اند .

چون علاوه بر تألیف و تصنیف و ترجمه بنظم‌اشعار فارسی نیز میپردازند بنا براین چندنمونه از آثار نظمی ایشان ذیلا درج میشود:

بیاد من

چو زین خاکدان، چشم‌کردم فراز — فرو بستم این دفتر حرص و آز
در آن جای خفتم که جای منست — یکی تنگ و تاری سرای منست
بیـاد دل من به آب روان — مبینید در لاله و ارغوان
مپوئید بر خاك من هیچگاه — وزین ره بجانم مجوئید راه
که من زانچه جوئید آنسوترم — وز آنها که گویید نیکوترم

☆☆☆

بهنگام دمسردی روزگار — یتیمی چو یا بید بی‌برك و بار
ز جان و جهان دست برداشته — بلؤلؤی تر دامن انباشته
بیاد من او را ببوسید چشم — نشانیدش آن آتش آه و خشم
که آن آهش آوای جان منست — سرشك روانش روان منست
من آن اشك گرینده چشم و یم — من آن ناله و آه و خشم و یم

آفت حسن

هراسان بر سر برزن همی رفت — دلارام من آن سرو قبا پوش
دو آهوی، بلا خیزش پر از نم — دو لعل عافیت سوزش پر از نوش
ز تاب چشم ، دوخد دل انگیز — چو دو اخگر فروزان تا بناگوش
بدو گفتم که ای از تو پر از سیم — مرا هر تیره شب بالین و آغوش
چه گریی ؟ ناله تلخ تو از چیست — گریزان ازکه‌یی زینگونه مدهوش
لب شیرین گشود و گفت با درد — پی افتاده ز رفتار و تن از هوش
گریزانم من از زیبائی خویش — بلای جان من اینست بنیو ش!

گور فراموش شده

کنار باغی که نزدیك تهران دارم کارگری دامان تپه‌یی را می‌شکافت . ناگهان گوری کهن‌ازز یر خاکستر قرون بیرون آمد، قبری که یك مترونیم ازکف تپه پایین‌ترافتاده وطبقاتی‌از خاك رسوبی آنرا پوشانیده بود. زنی‌بلند بالا درآن گور آرمیده بودکه باگذشت زمان هنوز استخوانی درست داشت و آثاری از موی‌بلندش درکنار اوبچشم میخورد. سرنوشت دردناك آدمیان چنان بی‌قرارم ساخت که گفتم درحال دست از آن گور بردارند و زمین را بحال خودبازگذارند . ازآن جایگاه عبرت شتابان دور شدم وتا شب آرام نیافتم. نیم شب که‌همه آسوده ازگردش‌روزگارخفته بودند این ابیات بخاطرم آمد:

ای غنوده در میان خاك سرد — همچو آتش در بن خاکستری
بازمانده گوری و عظمی رمیم — زآن تن سیمین وچشم عبهری
سربجای خویش ودروی مغزنی — همچو بی‌جان‌جسم‌و بی‌می‌ساغری
جعد مشکین‌مانده برجایست لیك — غالیه بر وی نــه و مشك تری
گرچه بودی روزگاری نوگلی — تازه و خرم چو باغ پربری
پای کوبان بربساط فروردین — بی خبر از برگ ریز آذری
یا نشسته تنگ پیش عاشقی — چون بتی اندر کنار بتگری
یا غنوده با دلارامی بناز — چون تن سیمین میان بستری
این‌زمانت‌خوش‌همی‌بینم‌خموش — سر نهاده برزمین بی همسری
همچو درّی اوفتاده در خلاب — یا بخاك اندر نهفته آذری
یادت آید آن همه فرّ و شکوه — وآن دل‌انگیزی و آن‌افسونگری
یادت آید آن همه ناز و عتاب — با یکی غمدیده یار مضطری
با یکی افکنده در راهت دلی — با یکی بنهاده در پایت سری
تلخ‌چون خفتستی‌اینجاتلخ چون — ای بشیرینی تو روزی شکّری
بازگو لیلای خفته در لحد — چون رهاکردی توقیس عامری
یاچوشیرین‌چون‌بخون‌بگذاشتی — پیکر پرویز ، با زیب و فری
مادری راسوختی‌درداغ خویش — یا نهادی کودکی بی‌مادری
از کدامین شهر بودیّ و دیار — وزکدامین کشور وبوم و بری
بازگوی‌ازسرگذشت‌خودکه‌خود — آمدی اینجای یابا رهبری
واندراینجاچون‌بخاك‌اندرشدی — یافتی آیا حیات در خوری
نیست‌گشتی یاکه جانت باقیست؟ — درجهانی فارغ از شور وشری
من ندانم کیستی یا چیستی — وزچه مرزی و کدامین کشوری
گرچه خفتی سالیان وهیچکس — یاد می‌نارد زچون تو دلبری
ورچه مأوا ساختی از خامشی — وز فراموشیست برتو زیوری
لیك این‌دانم‌یقین‌کاینجا تراست — روزگار و روز از ما بهتری
نیست اینجایت غمی‌ازکین دهر — وز جفای چرخ وکید اختری
نه تنت را احتیاج جامه‌یی — نه سرت را آرزوی افسری

☆☆☆

ماهرویا هیچگه غمگین مباش زاینکه تنها باز خفته ایدری
کاین‌جهان ماگذرگاهیست صعب از فنایی تا فنای دیگری ...

کاوسیه ۱۵ تیرماه ۱۳۴۱

خاکستر

تا بکی زیست توان در غم نابوده و بود
ساتگینی ده و برهانم ازین گفت وشنود
محو دیدار توام ماه وشا خرده مگیر
اگرم بیم عدم نبود و پروای وجـود
هم از آن شب که بخلوتگه رندان رفتم
پیرم انگشت بلب هشت وخموشی‌فرمود
ساغری داد ازآن آتش سوزان و مرا
آن‌چنان سوخت‌که‌دیگر نه‌زیان‌ماندو نه‌سود
زآنگهم عشق بنزهت‌گه معنی ره یافت
زآن شبم عقل بسر منزل حیرت بغنود
وین‌که بینی‌که بمی‌سجده بردشام وصباح
هم از اول نه چنین شیفته و شیدا بود
شعله‌یی در دلش افتاد وچنان خاکش‌کرد
کاز وی‌اکنون‌نه شرر باز توان‌جست و‌نه‌دود
حاصل هستیش ار می‌طلبی باز شنو
کآسمان نقد وجودش بچه نیرنگ ربود
اولش برسر زانوی عنایت بنشاند
وآخرش زیر قدمهای ندامت فرسود
هیچ دانی کـه زگمنام نمی‌آرد یاد
آنکه یك عمر بسر در قدمش ره پیمود

هامبورك ۵ بهمن ۱۳۴۱

تنها

هیچکس با من افسردهٔ افکار نماند دل رسوا شده‌یی ماند ودل‌آزار نماند
سینه‌فارغ شد ازاندیشهٔ نیك وبد خلق کس درین غمکدهٔ بی‌در و دیوارنماند
خم تهی‌گشت ومنم درهوس باده‌هنوز دَر می خانه فراز آمد و خمّار نماند
چه ثمرگر بسرم عشق بپیرانه سراست می‌چه ذوق‌آوردآنروزکه میخوارنماند
باورم نیست کزین بخت سیه باز رهم که رفیقان همه رفتند وکسم یار نماند
آفتابم بلب بام شد و می‌دانم بعد ازین‌جزشبی‌آن هم سیه وتارنماند
غم ایام کـرا گفت توانی گمنام غمگساری زکه جویی که مدد کار نماند
همه سرمست غرورند وازین‌بی‌خبران باکه گویم‌که یکی بخرد وهشیار نماند

هامبورك ۲۸ بهمن ۱۳۴۱

سراب هستی

سهل است اینکه ملك جهان آرزو کنم آن عمر رفته را بکجا جستجو کنم
با شهپر شکسته درین گوشهٔ قفس چون گردش سپهر بلند آرزو کنم
عهد شباب بین که نپایید تا دمی با وی حدیث خواهش دل مو بمو کنم
یاران کجاست اهل دلی کز شتاب عمر گر روزگار امان دهدم گفت و گو کنم
وزاین سراب هستی در وادی عدم پیش دمی حکایت سنگ و سبو کنم
من کز جهان و هرچه دراوهست فارغم چون با جهان و هرچه دراوهست خو کنم
ازآشیان قدسم و بخت ار مدد کند زی آشیان قدس دگر باره رو کنم
گمنام اگر فریب امل فرصتی دهد فارغ شوم زخویشتن و یاد او کنم

هامبورگ چهارم اسفند ۱۳۴۱

پیوند نو

تا چند درین مرحله پابند توان بود خشنود بماتم‌کده تا چند توان بود
تا کی پی آرام دل بی‌خردی چند خوکرده بهر حیله و ترفند توان بود
دل بسته بهر خدعه وتزویر توان زیست وارسته زهر موعظه و پند توان بود
اندوه کم وبیش جهان کشت مراکشت یارب سببی سازکه خرسند توان بود
تقدیر اگر یار شود از ره تدبیر با یار زنو برسر پیوند توان بود
در مصطبهٔ دردکشان با مدد پیر ازجهل توان رست وخردمند توان بود
ای طایر قدس ارنظر از دانه بپوشی با فر هما نیز همانند توان بود
گمنام بباید که زخود نیز نهان گشت تا لایق الطاف خداوند توان بود

هامبورگ ۲۳ دیماه ۱۳۴۱

رخسار مادر

شنیدم که از دختری ماهروی دلارا بتی دلبری سیمتن
دو چشم جهان بین بخردی ربود ستمکار دیرینه چرخ کهن
بروزی که از فر اردیبهشت جهان را دمیده شود جان بتن
برفت آن پریچهر در بوستان نشست از بر سبزه و نسترن
بنالید ، از جور چرخ کبود ز غم چاك زد بر بدن پیرهن
بگفت ای خداوند بالا و پست پدید آور ماه و عقد پرن
شنیدم که بر صفحهٔ تیره خاك در افکنده‌یی نقشهای حسن
خجسته گلی در گلستان عشق بپروردی و نام کردیش (زن)
بدو گونه چون دو گل سرخ فام سهی قامت و پرنیانی بدن
بیاوردی آنگاه و کردی اسیر بگیسوی این فتنهٔ انجمن
هژبران گند آور تیز چنگ دلیران پیل افکن کوهکن
ز فر بهاری شنیدم که باز جوانگردد این روزگار کهن
بیابد ز نو رونق و فرو آب چو آراسته بتکده برهمن
شود باغ چون دختری شوخ چشم بر اندازد آن جامه شوخگن

☆☆☆

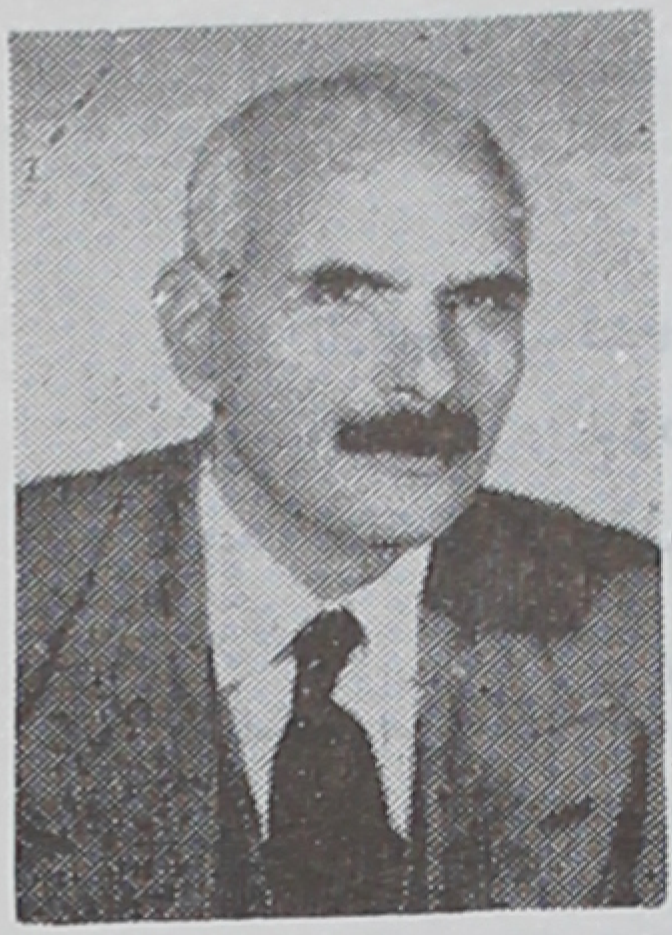
از این خرمی هر کرا بهره ئیست | نباشد جز از تیره‌گی بهر من
ز تابیدن مه جهان خرمست | ز نا دیدنش من بسوک و حزن
نیارد زدود از دلم درد و رنج | نه لاله بهاری نه سبزه چمن
مرا گرچه دارد زمانه بدرد | مرا گرچه دارد جهان در محن
ننالم ز بد خویی روزگار | وزین ناتوان گیر عاجز فکن
ولی در جهانم یکی آرزوست | که : بینم رخ مادر خویشتن

مرغ دل

مرغ دلم پس از تو بشاخی مکان نجست
بس آشیانکه یافت ولی آشیان نجست
ماه رخت چو از افق دل طلوع کرد
دیگر ستاره‌یی ره این آسمان نجست
آرام جان نخواهم و شاد آنکه از نخست
در راه عشق روی تو آرام جان نجست
نازم بهار خرم رویت که هیچگاه
آسیب خشکسال و بلای خزان نجست
دست زمان زدود ز دل جلوهٔ نشاط
خرم کسی که ره ز عدم زی جهان نجست

استاددکتر ذبیح‌الله صفا برعکس شهرت‌عجیب‌وخیره کننده‌ای که در عالم ادب دارد، دراشعار خود **گمنام** تخلص مینماید.





حبیب یغمائی

سید حبیب یغمائی فرزند مرحوم **میرزا اسدالله منتخب السادات** برادرزاده **میرزا آقا اقبال جندقی** شاعر معروف است ، وی در سال **۱۲۸۰** شمسی در دهکده **خور** ازبخش **بیابانک** و جندق متولد شده، درآغاز جوانی بشهر **دامغان** رفت، مقدمات علوم‌جدیده را درمدرسه **سعادت ناظمیه دامغان** فرا گرفت، سپس برای کسب دانش بتهران کوچید ودردارالمعلمین عالی (دانشسرایعالی) تحصیلات خودرا بپایان رسانید و در خلال این‌مدت به‌تکمیل‌علوم ادبیه وعربیه پرداخت و سپس واردخدمت وزارت‌فرهنگ‌شد، نامبرده مدت دوسال ریاست فرهنگ **سمنان ودامغان** رابعهده داشت، بعد ازبازگشت از **سمنان** در هنرستان دولتی و دارالفنون بتدریس ادبیات فارسی مشغول شد، سپس به اداره نگارش وزارت فرهنگ منتقل گردید وباسمت مدیرمجله **آموزش و پرورش** بنشردانش پرداخت در همین ایام نامه ماهانه ادبی و علمی **یغما** راکه اکنون سال هیجدهم انتشار آن است ویکی‌ازمجلات پرارج وقابل اهمیت ادبی وتحقیقی کشور بشمارمیرود تأسیس کرد .

حبیب یغمائی ازمحققان ودانشمندان بنام ایران بشمار میرود، علاوه بر۱۸ دوره مجله وزین **یغما** دارای‌آثار گرانبهائی بشرح زیر میباشد :

داستان تاریخی دخمه ارغون- شرح حال یغماوجغرافیای جندق‌وبیابانک- **رساله‌ای درقافیه و قصیده معروف خاقانی** (فلك کجروترست از خط ترسا) رانیز بدستور**پرفسورماردانشمند شهیر روسی** شرح‌کرد واز طرف او بدریافت نشان نائل گردید .

تصحیح و چاپ**گرشاسب نامه حکیم اسدی طوسی**- تصحیح وچاپ**کلیات دیوان یغمای جندقی- تصحیح وچاپ تفسیر طبری** درهفت‌مجلد- **نمونه نظم ونثرفارسی** ازآثار اساتیدمتقدم- **حبیب یغمائی** درتصحیح وانتخاب **کلیات سعدی** ومنتخبات**فردوسی ونظامی** با مرحوم**فروغی** همکاری نزدیك داشت. وی علاوه‌برنویسندگی وتحقیق دارای قریحه سرشارشاعری نیزهست ودرحقیقت بعنوان نویسنده ومحقق و شاعر با ذوق ومعروف شناخته شده است .

از آثار نظمی اوست :

درود بر جوانی

بروزگار جوانی درود باد، درود
که دورهٔ خوش من دورهٔ جوانی بود

نبود اندوه بود و نبود و خوش بودم
خوش است هر که نباشد بفکر بود و نبود

امید داشتم و عشق داشتم آری
قبای هستی از این هر دو تار دار و پود

هزارها بدلم بود آرزو لیکن
فرشته‌ایست بر این بام لاجورد اندود

فلك بعمر من افزود و از نشاطم کاست
زمانه کاست زشادی و بر غمم افزود

شکوه

تبه کردم جوانی تا کنم خوش زندگانی را
چه سود از زندگانی چون تبه کردم جوانی را

بقطع رشتهٔ جان عهد بستم بارها با خود
بمن آموخت گیتی سست عهدی سخت جانی را

کی آگه میشود از روزگار تلخ ناکامان
کسی کو گسترد هر شب بساط کامرانی را

بدامن خون دل از دیده افشاندن کجا داند
بساغر آنکه میریزد شراب ارغوانی را

وفا و مهر کی دارد حبیبا آنکه میخواند
باسم ابلهی رسم وفا و مهربانی را

تصویری از عمر گذشته

بجستجوی ورق پاره نامه‌ای دیروز
چو روزهای دگر عمر خود هبا کردم

زروزگار قدیم آنچه کهنه کاغذ بود
گشودم از هم و آنسان که بود تا کردم

از آن میان قطعاتی زنظم و نثر لطیف
که یادگار بُد از دوستان جدا کردم

همه مدارك تحصیلی و اداری را
ردیف و جمع بترتیب سالها کردم

کتابها که بگرد اندرون نهان شده بود
به پیش روی بر افشانده لابلا کردم

میان خرمنی اوراق این چنین ناگاه
ببحر فکر در افتادم و شنا کردم

بهر ورق خطی ازعمر رفته برخواندم
بهر قدم نگه خشم بر قفا کردم

نگاه کردم و دیدم که نقد هستی خویش
چگونه صرف ببازار ناروا کردم

چگونه در سر بی‌ارج و بی بها کاری
بخیره عمر عزیز گران بها کردم

دریغ و دردکه چشم او فتاده بود از کار
بکار خویشتن آندم که چشم وا کردم

برادران و عزیزان شما چنین مکنید
که من بعمر چنین کردم و خطا کردم

رباعی

بی‌بهره و بی‌نوا و بد اختر هم
در اول عمر بودم و آخر هم

مطرود حریم مؤمن و کافر هم
نومید از این‌جهان و از دیگر هم

مددکاری مجوی

غیر عزم خویشتن ازکس مددکاری مجوی
خودغم‌خودخور،زمردم‌رسم‌غمخواری‌مجوی
مرگ بهتر مرد را از منت دون فطرتان
همت اریاری‌کند، ازمردمان یاری مجوی
آزمودستم‌که احسان نیست احسان را جزا
خود بپاداش نکوکاری نکـوکاری مجوی
آنکه ماراتبهرخودخواهد، نه‌خودرا بهرما
گروفا داری باو کردی وفاداری مجوی
در دو دنیا بارغم سنگین‌شود ازمال وزن
ای برادر! تاتوانی‌جز سبکباری مجوی
پستی و بالائی گیتی فزونست ای حبیب
درخم و پیچ طریق عمر همواری‌مجوی

قطعه یا غزل

صبح برنائی گذشت و شام پیری در رسید
هیچ صبحی نیست آری کزپی‌آنرا شام نیست
شام پیری نیزخواهد رفت و مرگ اندر فراز
هیچ آغازی نیابد کس کـه بی انجام نیست
گوسفندان را یکایك برد و خورد و گرسنه‌است
هیچ گرگی خیره‌تر زین خاك خون‌آشام نیست
از رمـوز آفـرینش هیچکس آگه نشد
حیرت من هم دراین وادی کم از خیام نیست
مرغ جان تا پر بریزد در کمینگاه سپهر
اختران جز دانه نبود کهکشان جز دام نیست
از حکیم ار نام ماند این نشان کودکی است
خود حکیم است‌آنکه جویای نشان و نام نیست
گر حقیقت نیست درگیتی نمیگویم کـه هست
ور حقیقت هست جز در مذهب اسلام نیست
کیمیای زندگی مستی بود گفت آن حکیم
راه دیگر در رهائی از غم ایام نیست
قطعه است این یا غزل نی قطعه باشد نی غزل
از پریشان فکرمن جز چند بیتی خام نیست

وصیت

من نمیخواهم که بعد از مرگ من افغان کنند
دوستان گریان شوند ودیگران گریان کنند !
من نمیخواهم که فرزندان و نزدیکان من
ای پدر جان، ای عموجان ، ای برادرجان‌کنند !
من نمی‌خواهم برسم سوگواری یا خبر
در جراید قصهٔ مرگ مرا اعلان کنند !
من نمیخواهم پی تشییع من خویشان من
خویش را ازکار وادارند و سرگردان کنند !
من نمیخواهم وگرچ این‌خواستن بس‌نابجاست
کاین تن فرسوده‌ام را دفن در تهران کنند !
من نمیخواهم پی‌آمرزش من قاریان
با صدای زیر و بم ترتیل الرحمن کنند !
من نمیخواهم که در ترحیم من یاران من
مجلسی سازند و تحسین مرا عنوان کنند !
آنچه در تحسین من گویند بهتانست و بس
من نمیخواهم مرا آلودهٔ بهتان کنند !
من نمی‌خواهم بکوی خانه‌ام همشهریان
شامگاهان زینسوی وآن سوی آتشخوان کنند !
من نمیخواهم خدا را بیگناهی گوسفند
بهر اطعام عزاداران من قربان کنند !
من نمیخواهم که از اعمال ناهنجار من
زایزدمنان تمنا بخشش و غفران کنند !
جان‌من‌پاکست و چون جان پاك باشد باك نیست
خود اگر ناپاك تن را طعمه نیران کنند !
من نمیخواهم که اشعار من و آثار من
ثبت در دفتر کنند و جمع در دیوان کنند!
مزد خدمت‌های دیرین مرا فرهنك داد
من نمیخواهم بعنوانی دگر احسان کنند !

☆☆☆

در نمکزاری کجا از هرطرف فرسنگهاست
پیکرم را بی‌کفن بی‌شست و شو پنهان‌کنند!



آقا نجفی سمنانی

میرزا محمد حسین نجفی فرزند **حاجی میرزامهدی** فرزند **حاجی میرزا ابراهیم مجتهد سمنانی** یکی از مجتهدان نامی و بزرگ سمنان محسوب است. وی درسال ۱۲۸۸ قمری در **سمنان** متولد شده و تاسن هفده سالگی درشهرسمنان نزد اساتید معاصر به‌تحصیل مقدماتی مشغول بود، وسپس برای ادامه تحصیل به‌تهران عزیمت‌نمود، درمدت پانزده سال‌اقامت درتهران نزد اساتید بنام عصر مانند **میرزاابوالحسن جلوه** و آخوند **ملا عبدالرسول** به‌تحصیل اشتغال داشت ودرسال ۱۳۲۳ قمری مقارن انقلاب‌مشروطیت به‌نجف‌اشرف برای‌تکمیل تحصیلات عزیمت نمود وی درزمان سکونت درتهران وهمچنین در نجف باآزادیخواهان همکاری داشت ومجاهدت فوق‌العاده‌ای درامر مشروطیت نمود نامبرده درنجف‌نیزهفت‌سال درمحاضرمراجع تقلید زمان‌ازقبیل**میرزامحمد تقی‌شیرازی و آیت‌الله‌خراسانی و سیدمحمدکاظم یزدی** باادامه وتکمیل علوم مشغول بود، درسال ۱۳۳۰ قمری باکسب اجازه اجتهاد ازمراجع تقلید بایران‌مراجعت‌کرد، در موقع ورودبه تهران مورد استقبال علماء ونماینده دربار قاجاریه واقع وبه‌لقب آقانجفی و دریافت عصای مرصع نائل و سپس‌به **سمنان** عزیمت نمود.

اشتغالات‌آن مرحوم درسمنان امامت **مسجد جامع** وتدریس در**مدرسه صادقیه (صادقخان)** و **مسجد سلطانی** بوده است.

در امر کشاورزی واحداث قنوات واحیاء موات بسیار علاقمند بودو ازراه فلاحت و زراعت امرار معاش مینمود، در اواخر عمربنا بمصالحی در چهار فرسخی سمنان در املاك موروثی خود (**غیاث آباد**) سکونت‌نمودتااینکه دراوایل سال ۱۳۲۳ خورشیدی دارفانی رادرسمنان بدرودگفت ودرمزار خانوادگی خود (**علی‌ابی جعفر**) دفن گردید.



آقا شیخ محمد کاظم مهدوی دامغانی

آیت‌الله آقای حاج شیخ محمد کاظم مهدوی دامغانی ازعلمای خطه قومس محسوب است، وی بسال **۱۳۱۸** هجری قمری در **دامغان** متولد شده، ومقدمات را در دامغان فرا گرفت و سپس برای ادامه و تکمیل تحصیلات **بمشهد** مقدس مشرف شد.

نامبرده ادبیات عرب را نزد مرحوم **میرزا عبدالجواد نیشابوری** (معروف بادیب بزرک) وسطوح فقه واصول وفلسفه قدیم وحکمت و کلام را نزد اساتید فن تلمذ نمود وسپس درحوزه درس مرحومان آیت‌الله **حاج آقا حسین قمی** و **آقا میرزا محمد آقا زاده خراسانی** و **آقامیرزا مهدی اصفهانی** طاب ثراهم حاضرشد ودرزمره خواص اصحاب نامبردگان و نخبه اهل علم **حوزه علمیه خراسان** بشمار آمد وبعدها در سال (۱۳۵۲) هجری قمری **بنجف اشرف** مشرف ودرك فیض محضر آیات‌الله مانندمرحومان **نائینی** و **آقاضیاء عراقی** و**سید اصفهانی** قدس‌الله اسرارهم رانیز نمود.

درحال حاضرمعزی الیه در**مشهد** مقدس اقامت دارد و با کمال خلوص و وارستگی بتدریس خارج فقه واصول وارشاد وتربیت طلاب مستعد میپردازد.

آقای دکتر**احمد مهدوی دامغانی** نویسنده ومحقق فاضل که ترجمه احوال وی درصفحه بعد خواهدآمد فرزند لایق ایشان میباشد.



دکتر مهدوی دامغانی

احمد مهدوی دامغانی بسال ۱۳۴۶ هجری قمری درمشهدمقدس متولد شده وی تحصیلات ابتدائی ومتوسطه را درهمان شهر گذرانید وقواعد ادبیات عرب را نیز درمشهد نزد اساتیدی چون آقای **شیخ محمد تقی نیشابوری** **(معروف بادیب)** آموخت و فلسفه قدیم را ازمحضر مرحوم **شیخ سیف‌الله ایسی** وبعدها درتهران از محضر مرحوم **آقا میرزا مهدی اصفهانی آشتیانی** استفاده کرد، درسال ۱۳۲۷ شمسی از دانشکده معقول ومنقول ودرسال ۱۳۳۳ دررشته ادبیات فارسی با عنوان فارغ‌التحصیل رتبه اول از دانشکده ادبیات لیسانسیه شد وازطرف وزارت فرهنگ نیز مدال درجه اول علمی باو اعطاء گردید، نامبرده درسال **۱۳۴۲** شمسی بدرجه دکتری ادبیات فارسی نائل گشت .

آقای دکتر مهدوی دامغانی ازمحققان جوان وپرشوروفعال معاصراست، تحقیقات دقیق وی دررشته ادبیات عرب شایان توجه ودرخوراهمیت می‌باشد

ازتألیفات اویکی کتاب **مآخذ اشعارعربی کلیله ودمنه بهرامشاهی** است که قسمتی ازآن بطور مرتب درمجله **یغما** بچاپ رسیده است ،

دیگری **مآخذ اشعارعربی مرزبان نامه** است .

هم‌چنین کتاب **«کشف الحقایق» شیخ عزیز نسفی** عارف قرن هفتم را تصحیح وتحشیه نموده که اکنون درزیرچاپ است .

ونیز تحشیه کتاب **«نهج المسترشدین» علامه حلی** قدس سره وترجمه **ظهرالاسلام احمد امین** راباید نام برد.



علامهٔ حائری

یکی ازدانشمندان بنام وعلماء بزرك عالم اسلام درعصرحاضر **آیت‌الله آقا شیخ‌محمد صالح حائری مازندرانی** است، نامبرده در حدود سی‌سال است که در سمنان اقامت‌دارد با توجه به سی‌سال اقامت مستمرمشارالیه درشهر**سمنان** وداشتن دوفرزند اززن سمنانی‌خود وآمیزش با عموم‌مردم، علاقه مفرط‌ایشان رابه‌این شهرمیرساند وازاین نظرایشان راسمنانی باید دانست.

آقای شیخ محمد صالح حائری فرزند آیت‌الله **آقا شیخ فضل‌الله مجتهد مازندرانی** میباشد، تولد ایشان‌درسال **۱۲۹۷** هجری قمری درکربلا اتفاق افتاده است علامه حائری مقدمات‌را درطفولیت ازمحضرآخوند **ملاعباس‌اخفش وآخوند ملاعلی سیبویه** فراگرفت وبرای تکمیل تحصیلات عازم نجف اشرف گردید ودر **۱۸** سالگی‌بتألیف رساله‌هائی موفق‌گردید وبتصدیق علمای وقت بدرجه اجتهاد رسید، مع‌الوصف ادامه وتکمیل تحصیلات وی تاسال **۱۳۲۴** هجری قمری درآنجا بطول انجامید وپس‌از این‌تاریخ به**بابل وآمل** رفت ودراواسط سلطنت **رضا شاه‌کبیر بسمنان آمد** ودر این شهراقامت نمود و تا کنون نیزدراین شهراقامت دارد، محضرشریف ایشان همواره فیض بخش خاص وعام میباشد علاوه برانجام نمازجماعت در**مسجد جامع سمنان** که بطورمستمر دراین‌مدت ادامه‌داشته و حتی یك نوبت ترك نشده است صبحها اغلب حوزه‌درسی‌دارندواکثرطلاب‌علوم دینی ازخارج و داخل در حوزه درس ایشان حاضر شده و استفاده و استفاضه می‌نمایند.

حضرت آیت‌الله علامه مدام درحال تألیف وتصنیف کتابهای متعدد در علوم عدیده‌فقه و اصول ومنطق ومعانی وفلسفه وحکمت می‌باشد، تعداد تألیفات وتصنیفات ایشان که اکثرآنها بزیورطبع آراسته شده بالغ برسیصد جلد خواهد شد، قراربود تعداد واسامی تألیفاتشان تهیه وجهت‌درج‌دراین‌تألیف برای نگارنده‌ارسال شود، متأسفانه تاموقع‌چاپ‌این کتاب‌واصل‌نگردید تانسبت بچاپ آن اقدام گردد، مقام علمی وفضیلت آقای علامه مستغنی ازهرگونه تعریف وتوصیف است، تبحرایشان درفقه وحدیث وادبیات عرب وایران بویژه تسلط کامل معظم‌له درزبان‌عربی زبان‌زد خاص وعام می‌باشد، با اینکه درحدود ۸۷ سال ازعمرایشان میگذرد مع‌الوصف با جدیت وشوقی هرچه تمامتردر راه نشرعلم وتقریروتحریر میکوشد . اوقات فراغت خودرا

نیز با سرودن اشعار و قصائد فارسی وعربی‌می گذراند، ودوجلد دیوان اشعار فارسی ایشان بنام **دیوان الادب** بچاپ رسیده است، یکی ازتألیفات مهم ودرخوراهمیت آقای علامه کتاب **حکمت بوعلی‌سیناست** که درچهارمجلد بچاپ رسیده است .

با وجود ضعف وپیری بیانی بسیارقراء و شیوا دارند بطوریکه هنگام صحبت شنونده رابرسرشوق‌میاوردند ومطالب‌رانیز بسیارساده وروان‌بیان می کنند، منزل مسکونی ایشان در سمنان پائین تکیه پهنه ودرجوار مقبره امامزاده یحیی واقع‌است، آقای علامه به‌نگارنده‌لطف ومحبت خاصی‌دارند، راهنمائیها وهمچنین درك فیض ازمحضرایشان درمدت اقامت درسمنان برای این‌جانب فوق‌العاده مغتنم وگرانبها بود.

درپایان چندبیت از اشعار مستزاد ایشان‌برای حسن‌ختام دراینجا درج میشود :

مدیحه علویه مستزاد

گرد، گر از دامنه کوی تو است
توتیا است
درد اگر از شکن موی تو است
مومیا است
هرکه بجز روی تواش آرزوست
نیست دوست
هست مرآن راکه دلش سوی تواست
هرچه خواست
خاك درت را نفروشم به بر
یا بزر
کانچه بر او پای فلك پوی تواست
کیمیا است
چرخ اگرگرد جهان هرچه بود
مشك سود
وآنهمه را گفت‌که چون بوی‌تواست
ازتوکاست
هرکه چنین گفت زبان خدای
ای همای
در دوسری لعل سخنگوی تو است
گفت راست
گردش چشم توبدین نه سپهر
داده مهر
نه‌کره در یك خم ابروی تو است
حق‌گواست
هستی جانرا که برای تو زیست
نیست نیست
جنبشش از جنبش بازوی تواست
هرکجاست
آنچه من آموختم اندر جهان
زین وزان
نقطهٔ خال لب دلجوی تو است
دلگشا است
قبله چوگم‌گشت چه سود از جدی
یازفی
کعبه ما طاق دو ابروی تو است
بی‌ریا است
کار بد و خوب و عیار سرشت
زیب وزشت
سنجشش از سنگ ترازوی تواست
عدل وراست
مزکت و میخانه و بت یا کنشت
یا بهشت

جمله اگر بسته گیسوی تو است	پادشا است
صبحدم آندم که برآرد نفس	با هوس
گر نفسش بی‌دم یا هوی تواست	بد هواست
هرکه دم از ناو ونئی برکشید	شادوشید
درسرش ارشور وهیاهوی تواست	دلرباست
باد صبا امشبه جان را سزد	خوش وزد
خود مگر ازکوی چومینوی توست	کاشناست
چین دو زلفت شده بر دشت چین	نافه چین
مشك خطاگرز جزآهوی تو است	برخطاست
خاك درت دُر تر آرد برون	درفزون
وین همه اختر زدر کوی تو است	رهنماست
برملکوت اررود از بام تو	نام تو
هرملکی خیره زنیروی تو است	جبهه ساست
آری اگر درد، تو درمان توئی	جان توئی
دادن و بستادن جان خوی تواست	بس بجاست

✩✩✩

دیگر علما ودانشمندان نامی قومس بشرح زیرند :

کاتب شهیر محمدبن علی‌الزیدری ـ طاهر فریومدی‌مؤلف هفت‌اقلیم ـ میرزا عبدالرفیع آل‌حاجیلار از تدوین کنندگان نامه دانشوران وفرهنگ ناصری‌ـ **حاج سید عباس ابرسجی** که درعلم فلسفه وحکمت دست‌داشت ودرسال **۱۳۴۷** قمری‌در مشهد فوت نمود ـ **حاج سید محمود شاهرودی ـ مرحوم حاج‌میرزا ابراهیم مجتهد سمنانی ـ مرحوم شیخ العلماء سمنانی ـ میرزا عسیح سمنانی ـ ملا عباسعلی ارسطو ـ مرحوم حاج آقا عبدالعلی الهی ـ شیخ علی محمد آزاد ـ شیخ عباسعلی مظفری ابرسجی ـ حاج شیخ آقا بزرك اشرفی و حاج شیخ عبدالله مهدوی ـ مرحوم آقاشیخ هادی شریفی سمنانی‌ـ مرحوم ملاآقامحمد تشرفی**

ازنویسندگان‌ومحققان‌معاصر آقایان **اقبال‌یغمائی ورضاپیوندی** رانیز بایدنام‌برد.



محمد علی شفیعی

آقای محمد علی شفیعی فرزند **احمد** از نویسندگان وکاوشگران پرشور و فعال فرهنگی شاهرود است .

وی تحصیلات ابتدائی را در **شاهرود** و **سبزوار** و **مشهد** بپایان آورده و تحصیلات متوسطه را در **دارالمعلمین** تهران فرا گرفته و سپس در فرهنگ شاهرود وارد خدمت شده است .

مدت پانزده سال در دبیرستان دخترانه هفده دی شاهرود بتدریس ریاضیات (جبر و هندسه) اشتغال داشته واکنون مدت دهسال است که ریاست **کتابخانه** فرهنگ شاهرود رابرعهده دارد .

آقای شفیعی علاوه برفعالیتهای مستمر برای افزودن تعداد کتابهای کتابخانه فرهنگ که طبق نوشته خود وی:

(ناگفته نماند روزی که مأمور تشکیل کتابخانه فرهنگ شاهرود شدم کتابخانه مذکور حتی یك جلد کتاب نداشت ودر بدو امر با دویست جلد کتاب امانتی کار را شروع کردم . اکنون کتابخانه درحدود سه‌هزار جلد کتاب ذیقیمت دارد) .

به تحقیق در آثار تاریخی شاهرود و حوالی آن پرداخته و جزوه‌هائی نیزمنتشر کرده است .

فعالیت وپشتکار ایشان دراین راه بسرحد نهائی عشق وعلاقه است ، همکاری وتشریك مساعی بی‌دریغی که درمورد عکس برداری ازآثار تاریخی **بسطام و قلعه نوخرقان** جهت این کتاب معمول داشتند برای نگارنده بی‌نهایت مغتنم وقابل توجه بود .

آثار قلمی نامبرده بشرح زیراست:

- **تاریخچه فرهنگ شاهرود ضمیمه سالنامه ۳۵- ۱۳۳۶ فرهنگ شاهرود.**
- **تحقیقی دراحوال واشعارحافظ شیرازی**
- **ابنیه تاریخی بسطام وقلعه نوخرقان .**
- **ابن یمین وابنیه تاریخی فرومد .**

فصل بیست وچهارم

وزراء ومشاهیر قومس

ابوعلی دامغانی

ابوعلی دامغانی از وزراء سلسله **سامانیان** است، که‌بعداز **عبدالله عزیر** منصب وزارت **منصوربن‌عبدالملك‌بن نوح سامانی** برعهده‌اومحول شد، **خوندمیر** دردستور **الوزراء** درباره وزارت **ابوعلی دامغانی** مینویسد :

ابوعلی دامغانی دروقتیکه **عبدالله عزیر** ازعزوزارت دورافتاده بود. **بخوارزم** رفته، منزلت‌وزارت را تکفل نمود و چون هرج و مرج باحوال مملکت **امیرنوح** راه یافته ، بغراخان وجمعی دیگراز معاندان برممالك سامانیان استیلا داشتند کاری از پیش نتوانست برد وبزودی ازآن شغل معزول گشت .

درجزوه‌جغرافیای‌تاریخی‌دامغان درباره‌این وزیرچنین نگارش رفته‌است. البته دراین رساله بجای ابوعلی‌دامغانی (علی‌دامغانی) ذکرشده است :

ابوعلی سیمجور وقتیکه برتاش غلبه یافت و جرجان راگرفت **عبدالله عزیز** وزیرش، ویرا تشویق وترغیب میکرد که‌تاش را یکسره کند اما سیمجور از تعقیب دشمن هراس داشت ومیترسیدکه باوولشگریانش چشم زخمی برسد و چون عبدالله وزیربر اینکار اصرارداشت اورا معزول کرد ودرسنه **۳۷۷** هجری وزارت به **علی دامغانی** سپرد .

این‌وزیرباصلاح‌کارها همت‌گماشت اما باهمه فراست وذکاوتی که‌داشت چون قدرت و قوت وزراءکم شده‌بود وامورلشگری صورت خوبی‌نداشت موفقیت نیافت ناچار ازکاربرکنار شد ووزارت بابونصرزید واگذار گردید، اوهم‌کاری ازپیش نبرد ودوباره وزارت بـه **علی دامغانی** رسید .

بعد از **ابوعلی دامغانی** منصب وزارت به **ابوعلی‌محمدبن محمد بلعمی** مترجم **تاریخ طبری (تاریخ بلعمی)** رسید .

قاضی القضاة علی دامغانی

دامغانی (اخ) علی قاضی القضاة بعهد **قائم خلیفه عباسی** میزیسته . وی درفتنه **ارسلان بساسیری** درحرم خلیفه همراه **وزیر ابومسلم** و خود خلیفه و رئیس الرؤسا ابن شروان و غیر هم گرفتار و برشتر نشانیده و گـرد بغداد برسوائی گردانیده و سپس کشته شده است .
(تاریخ گزیده چاپ اروپا صفحه ۳۵۷)

قاضی محمد دامغانی

قاضی محمدبن علی الدامغانی از دست پروردگان **خواجه ابونصر کندری** وزیرمعروف **طغرل شاه سلجوقی** است، **سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی** درکتاب **آثار الوزراء** مینویسد :

سلطان **طغرل بیك بن میکائیل بن سلجوقی** بتدبیر **خواجه عمید الملك ابونصر کندری** بغداد را گرفت ودرتصرف خود درآورد ودختر خلیفه **القائم بامرالله** را جهت سلطان خواستگاری کرد، خلیفه امتناع نمود وزیر عبدالملك دست خلیفه رااز تصرفات اموال دربست، تابتنگ آمد وبوصلت رضا داد **قاضی محمدبن علی الدامغانی** را تربیت فرمود تاخلیفه، سلطان قضای بغداد رابدودادند ودر تواریخ مرقوم است که قاضی را درتمام عمردر همه روی زمین یك دینار بدست تملیك نبود ودراز گوشی نداشت که برنشیند ازکارقضا چندان نعمت حاصل کردکه دویست هزار کرّ (خروار) غله اززراعت اوحاصل میشد وسالهای بسیار قضای بغداد بنسل اوبماند .

ملك جلال الدین مخلص سمنانی

ازوزراء سلسله ایلخانان مغول است، بطوریکه در **دستور الوزراء خوند میر** آمده جدش **امیرضیاءالدین** ملازمت سلطان **محمد خوارزمشاه** را برعهده داشت و در آن اوان که **ارغون خان** درخراسان بامر ایالت اشتغال داشت ملك **جلال الدین مخلص سمنانی** بدرگاه او راه یافت و بعد از شهادت **خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان جوینی** درسال ۶۸۳ هجری قمری منصب وزارت بوی تفویض گردید، ومدت پنجسال در امر وزارت باقی بود تا اینکه در اثر عداوت **امیرطوغان** که یکی از امراء باقدرت ارغون بود بقتل رسید .

قاضی رکن الدین صاین سمنانی

قاضی رکن الدین صاین سمنانی دائی **شیخ علاءالدوله سمنانی** است که از مقربان **ارغون** بود، وبنام قاضی مخصوص دردستگاه ارغون خان میزیست .

وی تازمان غازان خان حیات داشته ودرسال ۷۰۰ هجری درجریان اختلاف با بزرگان وقت بدستور غـازان بقتل رسیده است .

رکن‌الدین صاین سمنانی

رکن‌الدین صاین سمنانی ازقاضی زادگان **سمنان** بود درعهد **طغا تیمورخان** تقربی زیاده‌ازحد یافت ومنصب پیش‌نمازی خان بدومتعلق گردید.

وی آموزگارطغا تیمورخان‌نیز بود وخواندن‌ونوشتن را باومیآموخت.

حکایت کنند که‌شخصی از**مولانا رکن‌الدین صاین**پرسید که خان چیزی یادمیگیرد یا خیر؟ رکن‌الدین میگوید آپارخان (که در آن زمان فوت شده بود) را چیزی آموختن سهل‌تراست تاطغاتیمورخان رابرحسب اتفاق خان درپشت پرده صحبت رکن‌الدین صاین راشنید و دستور داداورا مقیدومحبوس سازند

رکن‌الدین صاین این رباعی‌را درزندان سرود :

درحضرت شاه چون قوی‌شد رایم گفتم که رکاب را ز زر فرمایم
آهن چوشنید این حکایت از من در تاب شد و حلقه بزد برپایم

وبرای خان فرستاد وخان با خواندن رباعی فوق دستور آزادی او را صادر نمود.

پهلوان حسن دامغانی

هما نطوریکه درفصول تاریخی این‌تألیف در صفحات قبل (**نهضت سربداران**) بیان گردید، **پهلوان حسن‌دامغانی** یکی‌ازسرداران وفرمانروایان نهضت‌سربدار است، وی‌در سنه ۷۶۲هجری بعد ازقتل **لطف‌الله‌بن مسعود باشتینی** بحکومت رسید وتا سال۷۶۶ هجری حکومت دولت سربداران رابرعهده داشت.

پهلوان حسن دامغانی در سال **۷۶۶** هجری بقصدجنگ‌با **امیر ولی** به‌استرآباد حرکت‌کرد، در غیاب وی **خواجه علی مؤید** از موقعیت استفاده‌کرد وسبزوارپایتخت دولت سربداران راتسخیرنمود،چون این‌خبر به سپاهیان پهلوان حسن دامغانی که همراه او بودند رسیدآنان ازترس اسارت زن وفرزندان خودکه درسبزوار بسرمیبردند سر**پهلوان حسن دامغانی** رابریدند ونزد **خواجه علی مؤید** بردند .

برای اطلاع بیشتر از جریان فوق الذکر **به نهضت سربداران** در این تألیف مراجعه شود .

خواجه یونس سمنانی

خواجه یونس سمنانی وزیر **پهلوان حسن دامغانی** فرمانروای دولت سربداران بود .

وی درسال **۷۶۶** هجری در حین تصرف سبزوار توسط **خواجه علی مؤید** کشته شده است .

خواجه یحیی سمنانی

خواجه یحیی سمنانی وزیر **امیر تیمور گورگان** بود و تاآخر عمر درامر وزارت امیر تیمور باقی ماند و بعد از وی فرزندش **خواجه عماد الدین مسعود** سمنانی بوزارت برگزیده شد.

خواجه عماد الدین مسعود سمنانی

خواجه عماد الدین مسعود بن یحیی سمنانی بعد از فوت پدر وزارت **امیر تیمور گورکان** را عهده‌دار گردید.

بطوریکه در تاریخ مسطور است، امیر تیمور هیچیک از اصحاب دیوان را باندازه‌وی دوست نداشت، واورا بعنوان وزیر ومحرم خود انتخاب کرده بود وفرزند خطاب می‌کرد.

خواجه مسعود در ضمن محاصره بغداد از طرف امیر تیمور، تیر خورد و جهان‌را وداع گفت.

خواجه شرف‌الدین علی سمنانی

خواجه شرف الدین علی سمنانی نیز ازوزاء **امیر تیمور گورکان** بوده که در سال ۸۰۴ هجری منصب وزارت یافته‌است.

خواجه غیاث‌الدین سالار سمنانی

خواجه غیاث‌الدین سالار سمنانی در زمان **امیر تیمور گورکانی** متصدی اموردیوانی‌وشغلهای مهم‌دربار بود، ودرهمین‌زمان‌شهر **یزد** راآبادنمود و آنرا **دارالعباده** نامید.

بعد از فوت امیرتیمور خواجه **غیاث‌الدین** بملازمت **شاهرخ شاه** شتافت‌ودرسال **۸۱۰** هجری‌منصب وزارت یافت، این‌وزیرمردم‌دار درزمان وزارت خود بزیر دستان نهایت محبت را مبذول‌میداشت، ولی‌به امراء وارکان دولت توجهی‌نمینمود، بهمین علت براثرسعایت امراء دولت بعدازیکسال از وزارت معزول گردید وبا شکنجه وعقوبت بقتل رسید.

بعدازوی‌منصب وزارت به‌**سید فخرالدین‌محمد** رسید.

خواجه مسعود دامغانی

خواجه مسعود دامغانی وزیر **ملك اشرف بن امیر تیمور تاش بن امیر چوپان** برادر **شیخ حسن کوچك** بوده است، **در دستورالوزراء خوندمیر** درباره **خواجه مسعود دامغانی** چنین نگارش رفته‌است:

بعداز عزل **خواجه‌عبدالحی** وزیر ملك اشرف شد، او داماد خواجهٔ مشارالیه بود

وخطی خوب وانشاء مرغوب داشت وچون اندک زمانی بدان شغل خطیر پرداخت ملک اشرف در اوایل محرم سنه **۷۵۱** هجری اورا گرفته درقلعه روئین دژ مقید ساخت، **خواجه مسعود دامغانی** در سال **۷۵۱** در زندان درگذشت.

ابو محمد دامغانی

ابومحمد بن عیسی دامغانی از منشیان بنام و مقربان **ابی منصور محمد بن عبدالرزاق** بود ومدت پنجاه سال بدین کار اشتغال داشت.

وی درخوش خطی وبلاغت وانشاء وتدبیر چندان معروف ومشهور بود که بدومثل می زدند **ابومحمد** بزبان فارسی وعربی شعرمیگفته وصحبت علما وشعرا راغنیمت میشمرده است.

شمس دامغانی

شمس دامغانی از حکام معروفی است که در کشور هندوستان دارای شهرت و اعتبار خاص بوده، بطوریکه نوشته اند نامبرده پس از تحصیل علوم در **دامغان بهندوستان** مسافرت کرد ودر دربار **فیروزشاه** پادشاه هند، بار یافت وبمرور اعتباری کسب کرد ومنصبی یافت، وی بسلطان گفت حاکم کجرات مالیات آنجا را درست تسلیم خزانه نمیکند چنانچه سلطان وی را بدان شغل منصوب دارد دوبرابر معمول بسلطان خراج خواهد پرداخت فیروز شاه شمس رابحکومت **کجرات** فرستاد اما بزرگان در نهان بااو مخالفت کردند ونگذاشتند موفق شود، شمس چون حال رابدین منوال دید یاغی شدوبرای خود دستگاه امارتی ترتیب داد لیکن اهالی **کجرات** باشاره فیروزشاه به اوحمله کردند ودرسال **۷۷۹** هجری وی راکشتند و سرش را بدرگاه پادشاه فرستادند.

خواجه شمس الدین علی بالیچه سمنانی

خواجه شمس الدین علی بالیچه ازوزراء **شاهرخ شاه تیموری** است، وی در سال ۸۴۵ هجری بعدازعزل **امیرشقاقی** فرمان وزارت یافت وتاپایان عمر **شاهرخ** (۸۵۰ هجری) برمسند وزارت باقی بود، گویند چون شاهرخ فوت نمود **خواجه شمس الدین** بموطن اصلی خود **سمنان** بازگشت ودرآنجا جهان رابدرود گفت.

ازبناهای درخور ذکر **خواجه شمس الدین علی بالیچه** درسمنان **ایوان مسجد جامع** است که بهزینه شخصی وی بنا گردیده وتاکنون باقی وپابرجاست.

خواجه وجیه الدین محمود سمنانی

خواجه وجیه الدین محمود بن اسماعیل سمنانی برادر **خواجه شمس الدین علی بالیچه** است، وی مدتها وزیر **میرزا بایسنغر** و **میرزا علاءالدوله** بود چون **میرزا ابوالقاسم بابر** بسلطنت رسید **خواجه وجیه الدین** رامورد محبت قرارداد واورا بامارت

دیوان اعلی منصوب داشت، بعدازفوت میرزا ابوالقاسم بابر پسرش **میرزا شاه محمود** نیز بنا بوصیت پدر اداره امور کشوررا بعهده او محول کرد، ولی وقتیکه شاه محمود از ترس حمله **میرزا ابراهیم پسر میرزا علاءالدوله** رو بسفر نهاد، خواجه وجیه‌الدین نیز بمیرزا ابراهیم پیوست، ازقضا دستگیر گردید و بعدازشکنجه بسیار بقتل رسید.

خواجه قطب‌الدین طاوس سمنانی

یکی از وزراء معروف دوره **تیموریان** که اهمیت وشهرت وی بسرحد نهائی است **خواجه قطب‌الدین طاوس سمنانی** می باشد، که مرتبه و مقامی بس رفیع در نزد پادشاهان تیموری داشته است، **غیاث‌الدین خوندمیر** در کتاب **دستورالوزراء** درشرح احوال مبسوط وی ازمردم داری ورعیت نوازی وسعی ومجاهدت در آبادانی که توسط وی انجام شده زیاد تمجید وتعریف کرده، **قطب‌الدین طاوس سمنانی** وزیر **میرزا ابولقاسم بابر** بود ودرزمان وزارت میرزا ابوالقاسم بابر را بزادگاه خود سمنان دعوت نموده و از وی پذیرائی شایانی بعمل آورد، بعدازفوت میرزا ابوالقاسم بابر **سلطان سعید میرزا** ایالت **خراسان** را تسخیر نمود وی نیزمانند میرزا ابوالقاسم منصب وزارت خود را به **خواجه قطب‌الدین طاوس سمنانی** تفویض کرد، ولی بعدازچندی دراثرسعایت دشمنان معزول گردید درهمان اوان سلطان ازغرض ورزی دشمنان وی آگاه شد ودوباره مسند وزارت بوی تفویض نمود بطوریکه نوشته‌اند بعدازآنکه **سلطان سعید** درقراباغ بحکم **امیرحسن بیك ترکمان** کشته شد قطب‌الدین طاوس سمنانی وزارت امیرحسن بیك راقبول نکرد وروانه خراسان گردید ودرآنجا وزارت **سلطان حسین میرزا** رابعهده گرفت ودرسال ۸۷۴ هجری که **میرزا یادگار محمدبن میرزا سلطان محمدبن بایسنغر** بمدد امیرحسن بیك بهادر خطه خراسان راتسخیر نمود منصب وزارت به قطب‌الدین تفویض شد وی از قبول منصب وزارت خودداری کرد و بامر زراعت پرداخت و بعد ازچندی ازترس **خواجه مجدالدین محمد** بعراق وآذربایجان رفت ودرآنجا بعزت واحترام بزندگانی شرافتمندانه خودادامه داد تا سال ۹۰۰ هجری درسن ۷۲ وفات یافت.

خواجه نظام‌الدین بختیار سمنانی

خواجه نظام‌الدین بختیارسمنانی در زمان **سلطان سعید**، ضابط ولایت باد غیس بود ودرایام دولت **سلطان حسن میرزا** بوزارت رسید، ولی چون در جمع آوری مالیات طبق تعهدی که سپرده بود ازعهده برنیامد، ازوزارت معزول وزندانی گردیدوپس ازمدتی درزندان دارفانی رابدرود گفت.

اسماعیل دامغانی

اسماعیل دامغانی ازسرداران معروف زمان **فتحعلی شاه قاجار**است، وی طبق دستورفتحعلی شاه درربیع‌الاول سال **۱۲۲۹** هجری باتفاق دو برادر خود بنام **ذوالفقار خان ومطلب‌خان** باپنجهزارسپاهی بدفع‌یاغیان **خراسان**پرداخت ودرجنگ‌مذکورپیروزی بزرگی‌نصیب وی شد، **فتحعلیشاه** به جبران رشادت و از خودگذشتی وی بیست وپنجمین دخترخود **مولودسلطان خانم** رابزوجیت پسراو **رضا قلی‌خان** درآورد .

ذوالفقارخان سمنانی

ذوالفقارخان سمنانیازسرداران معروف زمان **فتحعلیشاه قاجار**است، نامبرده باتفاق برادرخود **اسماعیل خان** دردستگاه **فتحعلی‌شاه** واردخدمت شد و با رشادت واز خودگذشتگی که این‌دوبرادر درسرکوبی یاغیان‌آن زمان نمودند، توجه‌فتحلی‌شاه قاجاررا بخودجلب کردند، بهمین‌علت بودکه بعد ازمدتی فرمان حکومت سمنان بنام **ذوالفقارخان** صادر شد، بطوریکه نوشته‌اند **ذوالفقارخان**مردی جبار وتند خو وبد دهن بـود و **میرزا ابوالحسن یغمای جندقی** شاعرمعروف نیزمدتی منشی این‌سردار بوده است .

ازتاریخ تولد ومرگ **ذوالفقارخان** اطلاع صحیحی دردست نیست ولی قدر مسلم اینکه نامبرده‌قبل ازسال **۱۲۳۰** هجری (تاریخ بنای مسجد شاه سمنان) فوت نموده‌است .



میرزا اسدالله خان وزیر سمنانی

میرزا اسداللهخان، معروف به **وزیر** درخانواده محترمی در سمنان متولدشده، وی در کودکی تحت سرپرستی عموی خود که شخص ثروتمند وبا نفوذی بود قرار داشت، درسنین جوانی بعلت تحقیرعموی خودپای پیاده ازسمنان به طهران آمد و برای امرارمعاش درجستجوی کاربرآمد، چون خط بسیارزیبائی داشت بهمین علت به دربار **ناصرالدین شاه قاجار** راه یافت وبعداز مدتی جزء ملتزمین **شاهزاده نیرالدوله** والی خراسان درآمد و بعنوان منشی شاهزاده برگزیده شد وبهمراه **نیرالدوله** بخراسان رفت.

این جوان فعال دراندك مدتی مدارج ترقی را طی کرد تااینکه عنوان وزارت **نیرالدوله** بوی تفویض شد، ازتاریخ تولد ومرگ وی اطلاع صحیحی دردست نیست

ازمرحوم **میرزا اسداللهخان وزیر** هفت پسر وچهار دختر بجای مانده که مشهور آنان **مرحوم نایب الصدر سمنانی** و **مرحوم میرزا فتحالله خان صفاءالملك** (پدر آقای دکتر جواد صفائی) میباشند، دو برادرفوق الذکر درسلك **فقرای نعمت اللهی صفی علیشاهی** بوده و هردونفر بمقام ارشاد ودستگیری رسیده‌اند، نامبردگان در حسن خلق و ادب بسیارمعروف و همواره مورد احترام آشنایان ومریدان خودبوده‌اند.

عمیدالممالك سمنانی

میرزا محمد خان نصیری ملقب به **عمیدالممالك** فرزند **مرحوم حاجی میرزا محمد حسین مستوفی سمنانی** در سال **۱۲۸۰** هجری قمری در سمنان متولد شده. وی تحصیلات خود را مطابق معمول آن زمان در مکتبهای قدیمه ودر نزد اساتید فن آموخت.

پدروی مرحوم **میرزا محمد حسین مستوفی** در زمان حیات خود دفاتر استیفاء رابه کوچکترین فرزند خود **میرزا محمد** که جوان فعال وبا استعدادی بودتفویض نمود و بهمین علت بعد ازمرك پدررسماً بعنوان مستوفی سمنان برگزیده‌شدوبنام میرزا محمدمستوفی معروف گردید، وچندی بعددراثر ابرازلیاقت درشغل خودازطرف **مظفرالدین شاه قاجار** به **عمیدالممالك** ملقب‌شد.



ردیف نشسته روی صندلی از راست بچپ
۱ ـ میرزا عنایت‌اله پدر آقای عنایتی ۲ ـ مرحوم آقا میرزا محمدحسین نجفی ۳ ـ آقای متولی باشی ۴ ـ شناخته نشد ۵ ـ مرحوم عمیدالممالک ۶ ـ منشی باشی
ردیف نشسته از راست بچپ نفرچهارم ذوالفقاری ـ نفر ششم مرحوم مجدالاشراف ـ نفر هفتم میرزا هادی طلوعی پدرآقای حسین طلوعی سمنانی

پس از برقراری رژیم مشروطه چون سیستم مالیاتی در ایران تغییر کرد، مرحوم عمیدالممالک نیز نام استیفاء خانه سمنان را به اداره مالیه تغییر داده و اولین اداره مالیه سمنان ودامغان را تشکیل داد و خود پیشکاری دارائی ایالت قومس را برعهده گرفت و چندین سال بدین سمت باقی بود.

وقتیکه **شاهزاده نصرت‌الله خان امیراعظم** بحکومت ایالت قومس (سمنان، دامغان، شاهرود، بسطام) منصوب شد. مرحوم **عمیدالممالک** را بعنوان نایب‌الحکومه بر گزید. ولی بعداً دراثر اختلاف با **امیراعظم** واظهار نارضایتی ازاعمال ورفتار حاکم مذکور اجباراً به تهران عزیمت نمود.

بعد ازکشته شدن **امیراعظم** بدست **شجاع نظام** برادر **شجاع لشگر** (شهریور ۱۲۹۵ شمسی) مجدداً مرحوم عمیدالممالک بریاست ممیزی **سمنان و دامغان و شاهرود وبسطام واستر آباد** منصوب گردید.

پس‌از اتمام کارممیزی وانحلال‌ادارات ممیزی بعلت سوابق دوستی وآشنائی بامرحوم **قوام‌السلطنه** که درآن موقع والی خراسان‌بود، درسال **۱۳۳۵** قمری بحکومت **قوچان** بر گزیده شد وسپس بحکومت مشهد ومعاونت ایالت خراسان انتخاب گردید.

بعدازکودتای **۱۲۹۹** شمسی‌چون مورد اعتمادکامل مردم سمنان بود، به نمایندگی دوره‌چهارم‌قانونگزاری ازسمنان‌ودامغان‌انتخاب‌شد وپس‌ازپایان دوره‌چهارم مجلس بحکومت **تربت حیدریه** منصوب گردید.

مرحوم عمیدالممالک در شوال سال **۱۳۴۵** هجری قمری در حین مسافرت از تربت به مشهد به مرض قولنج ومعده دچاروپس‌از دو روز دارفانی رابدرودگفت و درشهر مشهد درمقبره **عادلشاه** مدفون گردید.

آقایان **عنایت‌الله نصیری** نماینده مجلس شورایملی و **تیمسار سپهبد نعمت‌الله نصیری** رئیس شهربانی کل کشور و مرحوم **دکتر نصرت‌الله نصیری** معاون اسبق وزارت فرهنگ از فرزندان لایق **عمیدالملک سمنانی** می باشند .

تیمورتاش

عبدالحسین تیمورتاش (سردار معظم) فرزند **حاجی کریمدادخان معززالملک نردینی** درسال **۱۲۶۰** خورشیدی متولد شد .

پس‌ازتحصیلات مقدماتی بروسیه رفت ودرمدرسه‌سوار نظام امپراطوری در **پطرسبورك** مشغول تحصیل شد، درسال ۱۹۰۶ میلادی بایران مراجعت کرد ومدتی فرمانده قشون خراسان بود ودردوره سوم تقنینیه از همان خطه‌به نمایندگی مجلس شورایملی انتخاب گردید و در ادوارچهارم وپنجم نیزاز **خراسان** نماینده مجلس بود، مدتی نیز استانداری **گیلان** را بعهده داشت، تااینکه دردولت مرحوم **مشیرالدوله پیرنیا** که درسوم بهمن‌ماه **۱۳۰۰** شمسی تشکیل یافت بعنوان وزیر دادگستری منصوب شدو درزمان نخست وزیری **اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر** در کابینه‌های سوم وچهارم، ازهفتم شهریورماه **۱۳۰۳** تااواخر آذرماه **۱۳۰۴** خورشیدی وزارت فوائد عامه وتجارت را بعهده داشت .

تیمورتاش دراوائل سلطنت **رضا شاه کبیر** به وزارت دربار منصوب شد وتا روز شنبه‌ی‌سوم‌دی ماه سال **۱۳۱۱** شمسی، که ازاین خدمت معاف شد درکمال قدرت دراین‌سمت انجام وظیفه‌کرد .

تیمورتاش پس ازمدتی معافیت ازوزارت دربار در تاریخ ۲۹ بهمن ماه ۱۳۱۱ شمسی باتهام مساعدت درامرانحصارتریاك به **حاج امین‌التجار اصفهانی** و همچنین حیف و میل اموال عمومی توقیف ومحاکمه ومحکوم گردید .

تیمورتاش ازسیاستگران مبرزو باهوش قرن‌اخیر ایران بود ودر هوش وفراست، پشت کار ومجلس آرائی‌وچاره جوئی ونکته سنجی نیز بی‌نظیر بود، **مخبرالسلطنه هدایت** در کتاب **خاطرات وخطرات** می‌نویسد :

(خشونتش بیش‌ازملاطفت بودو اواخردچار غروری شدیدگشته بود)

وی ازمؤسسین **انجمن ادبی ایران** است و چند دیوان شعر نیز تصحیح نموده‌است .

درروز ۲۵ اسفندماه **۱۳۱۱** شمسی تیمورتاش درشعبه اول دیوان کیفر در یك محکمه سری‌محاکمه‌شد وبسه‌سال حبس مجرد وهمچنین‌پرداخت ۳۸۵۹۲ تومان و ۱۷۱۲ لیره انگلیسی محکوم گردید .

پس‌از این‌محاکمه محکمه دیگری درروز سوم تیر ماه **۱۳۱۲** خورشیدی بطور علنی برای‌او تشکیل گردید ودادگاه وی‌را به‌پنج‌سال حبس مجرد وپرداخت ۹هزار لیره انگلیسی ودویست هزار ریال محکوم کرد .

تیمورتاش‌پس‌از مدتی که درزندان قصر گذرانیددرروز یکشنبه **۹** مهرماه **۱۳۱۲** شمسی درگذشت وجنازه وی‌را در **امامزاده عبدالله** مدفون ساختند .

برای اطلاع بیشتر بشرح احوال **مرحوم تیمورتاش** وجریان اتهام و محاکمه بی‌اساس وی به مقاله‌**خیمه شب‌بازی** استاد **سعید نفیسی** درشماره‌ی **۱۷ مجله‌ی سپیدو سیاه** مورخ ۲۳ آبان ماه **۱۳۳۴** شمسی مراجعه شود.



تصویر عده‌ای از مشاهیر سمنان

ازراست بچپ ۱ - مرحوم حاجی صدیق الممالک جدمادری آقای میرزامحمد هادی‌فامیلی ۲ - مرحوم حاجی میرزا بابا صندوق‌دارجدبزرگ آقای حسین طلوعی ۳- مرحوم وکیل الرعایا پدر آقای دکترسیدرضی‌خان‌طباطبائی ٤ - مرحوم میرزاابوالقاسم‌صندوقدارپدر آقای‌اسداله نصیری وجدآقایان حسین‌طلوعی‌وسرگرد خسرونصیری ۵ - مرحوم ملاقربان‌زاوغانی



۱ - مرحوم عمیدالممالک نماینده دوره چهارم سمنان ۲ - ضیاء الممالک نماینده دوره دوم سمنان ۳- مرحوم میرزا فضل‌الله خان‌پدرآقای عبدالله نصیری بازپرس دیوان‌کیفر ٤ - مرحوم‌صفاءالملک پدرآقای دکترجواد صفائی رئیس بیمارستان وآسایشگاه شاه‌آباد ۵ - مرحوم میرزا کاظم خان نصیری ٦ - آقای عنایت‌السلطنه‌نصیری ۷- مرحوم میرزا علینقی‌خان صنائی ۸ - مرحوم حاجی ناظم‌التجار ۹ -آقای حاجی میرزاآقافامیلی‌بازرگان معروف ۱۰- مرحوم کربلائی غلامحسین قناد ۱۱ - مرحوم میرزا علی‌آقا ۱۲ -آقای حاجی میرزاعبدالله تدین ۱۳- مرحوم حاجی اسمعیل.



دکتر نصرت‌الله نصیری

آقای دکتر نصرت‌الله نصیری فرزند **مرحوم عمید الممالک سمنانی** در سال **۱۲۸۳** شمسی درسمنان متولدشده تحصیلات ابتدائی را در سمنان و تحصیلات متوسطه رادر تهران مدرسه علمیه ودارالفنون بپایان آورد وسپس در دانشکده پزشکی طهران علم پزشکی‌را فرا گرفت ووارد خدمات دولتی گردید.

نامبرده علاوه بر شغل طبابت در طی دوران خدمت خود مشاغل زیر را بر عهده داشته است:

دبیر مدارس نظام ومدارس متوسطه تهران ــ رئیس کارگزینی وزارت فرهنگ ــ رئیس بازرسی وزارت فرهنگ ــ رئیس فرهنگ شهرستانها ــ معاونت وزارت فرهنگ ــ رایزن فرهنگی وسرپرست محصلین درکشور سوئیس.

آقای دکتر نصرت‌الله نصیری درسال **۱۳۳۶** شمسی دراثر سکته قلبی درسوئیس جهان را بدرود گفت، وبا درگذشت وی ایران یکی ازرجال برجسته وفاضل و مردم‌دار خودراکه دربین عموم طبقات محبوبیت خاصی را احرازکرده بوداز دست داد.

نامبرده در طی دوران حیات کوتاه خود خدمات اجتماعی و فرهنگی ارزنده‌ای انجام داد.

علاقه عجیبی بزادگاه‌خودسمنان داشت، بااینکه‌سالهاست ازبین دوستان وآشنایان‌خود رخت‌بربسته،مع‌الوصف‌سیمای بافتوت ودوست‌داشتنی‌آن مرحوم‌از خاطرفرهنگیان بخصوص هم‌شهریان اومحو نشده است.



يدالله عضدی

مرحوم یداله عضدی (امیر اعظم دوم) پسر مرحوم **نصرت الله امیر اعظم عضدی** درسال ۱۲۷۷ هجری شمسی تولد یافته ودر زمان نخست‌وزیری عمویش **عبدالمجید میرزا عین‌الدوله** برای تحصیل باسلامبول اعزام شد وی در سال ۱۲۹۴ در نتیجه بروز جنگ بین المللی اول بایران بازگشت و در تهران به تکمیل تحصیلات خود پرداخت.

درسال ۱۲۹۵ هجری شمسی پس از قتل پدرش بحکومت شهرهای **سمنان** و **دامغان** و **شاهرود** منصوب گردید.

درسال ۱۳۰۳ شمسی با **توراندخت خانم وثوق** دختر **مرحوم میرزا حسن‌خان وثوق‌الدوله** نخست‌وزیر ایران ازدواج نمود و بسال ۱۳۰۶ داخل خدمت وزارت امور خارجه شد و بسمت مستشاری سفارت به **برلن** اعزام گردید، بعداً بریاست دفتر وزات امور خارجه و بعد بکارداری ایران در **واشنگتن** و سپس به وزیر مختاری ایران در **ورشو** منصوب شد.

در سال ۱۳۱۴ بسمت بازرس وزارتی و بعد بریاست اداره گذرنامه و تابعیت و سپس به‌ریاست اداره کل امور کنسولی ومدیریت کل اداری وزارت امورخارجه منصوب گردید.

درسال ۱۳۱۹ شمسی به‌ریاست کمیسیون ارز در وزارت‌دارائی وبعداً بمعاونت وچندی بعد بعنوان وزیر دارائی انتخاب شد.

در سال ۱۳۲۰ بوزارت راه‌وبعداً بسمت‌وزیرمختاری‌در **برزیل** و **شیلی** و **آرژانتین** منتخب گردید ودرسال ۱۳۲۲ به سفیر کبیری در **هندوستان** منصوب گشت. بلافاصله‌ریاست کل تشریفات شاهنشاهی بآن مرحوم تفویض شد،

درسال ۱۳۳۳ بامقام سفیر کبیری بوزیر مختاری عازم **اسپانیا** شد. چندی بعدچون در سال ۱۳۳۶ کشور **غنا** در **افریقا** استقلال یافت، مرحوم عضدی حسب‌الامر اعلیحضرت همایونی بسمت سفیر کبیرفوق‌العاده درجشن استقلال آن کشور نمایندگی یافته وبآنجا رفت.

با بروز انقلاب خونین در **عراق** وقتل پادشاه آن کشور وتبدیل رژیم سلطنتی به جمهوری **مرحوم عضدی** بسمت سفیر کبیر ایران به‌بغداد رفت.

در سال ۱۳۳۹ شمسی بوزارت امور خارجه منصوب گردید و درسال ۱۳۴۰ بسمت سفیر کبیری‌عازم **آرژانتین** شد وعاقبت‌در **بوئنوس آیرس** درنتیجه سکته‌قلبی وفات یافت.



جواد عامری سمنانی

آقای جواد عامری فرزند **مرحوم میرزا ابوالحسن خان سرتیپ** ملقب به **معین‌الممالک (عطائی سمنانی)** درسال ۱۲۷۷ درسمنان متولدشده وتحصیلات ابتدائی رادر **سمنان** ومتوسطه رادر **تهران** بپایان آورد وسپس برای تکمیل تحصیلات عازم اروپا شدو درآنجا بدرجه دکتری‌در علم‌حقوق نائل گردید .

پس‌از مراجعت بوطن ابتدا خدمت دولتی‌را ازوزارت عدلیه و معاونت **مسیوپرنی** مستشار عدلیه شروع کرد وتا سال **۱۳۱۸** شمسی متدرجاً مقامات قضائی‌را تامستشاری‌دیوان تمیز طی‌نمود وسپس برحسب **امر اعلیحضرت رضا شاه کبیر** در وزارت امور خارجه مشغول کارگردید وبعداً درکابینه آقای علی‌منصور (منصورالملك) بسمت کفیل وزارت امور خارجه انتخاب شد .

آقای‌عامری ازرجال برجسته وسرشناس وکاردان‌ایران‌است که در ۳۰سال‌اخیردر کادر قضائی و سیاسی مملکت دارای پست‌های‌حساسی بوده‌ودرسه کابینه **منصورالملك، مرحوم فروغی‌ومرحوم قوام‌السلطنه** بترتیب پستهای وزارت امور خارجه، کشوروداد گستری را برعهده داشته‌است، ودر **دوره چهاردهم** ازطرف اهالی سمنان ودامغان و جندق به نمایندگی مجلس شورایملی انتخاب شد و تا آخر دوره هفدهم بنمایندگی مجلس باقی بود وسپس درسال **۱۳۳۶** شمسی بسمت **دادستان کل کشور** منصوب گردید .

آقای عامری درسال **۱۳۳۷** شمسی بسمت سفیر کبیر دولت شاهنشاهی ایران **دروین** تعیین‌شد وی‌پس ازسه سال‌توقف‌دراروپامجدداً بایران مراجعت‌نمود واکنون علاوه براستادی دردانشکده حقوق، عضوهیئت‌مدیره بانك مرکزی ایران وهمچنین عضو هیئت‌مدیره شرکت هواپیمائی ملی ایران میباشد .



عنایت‌الله نصیری

آقای **عنایت‌الله نصیری** معروف به **عنایت‌السلطنه** فرزند مرحوم **عمیدالممالک سمنانی** یکی ازرجال سرشناس ومشهور خطه قومس محسوب است.

وی درسال **۱۲۷۶** شمسی در **سمنان** متولد شده و تحصیلات ابتدائی را در **مدرسه ادب سمنان** بپایان‌آورد. وبرای ادامه تحصیل به‌تهران کوچید ودوره متوسطه را در دبیرستان علمیه والیاس فرانسه بپایان‌رسانید وسپس دروزارت دارائی مشغول خدمت دولتی گردید.

نامبرده دردوران خدمت دولتی خود مشاغل زیررا عهده‌دار بوده است.

کفیل اداره امتیازات

رئیس حسابداری تجارت

رئیس حسابداری وزارت بهداری

رئیس حسابداری دانشکده پزشکی

عضوهیئت مدیره بنگاه داروئی

عضو هیئت مدیره بانک رفاه کارگران.

آقای عنایت‌الله نصیری نماینده فعلی مجلس‌شورایملی بسیارمهربان وخلیق ومردم دار است، وی‌چهاردوره‌یعنی ازدوره‌هیجدهم تاکنون نمایندگی‌مردم سمنان ودامغان رادرمجلس شورایملی برعهده دارد.



تیمسار سپهبد نصیری

تیمسار سپهبد نعمت‌الله نصیری فرزند مرحوم **عمیدالممالک سمنانی** درسال ۱۲۸۹ شمسی در محفل خانواده‌ای نجیب و اصیل و معروف در**سمنان** چشم بجهان گشود وی تحصیلات ابتدائی‌را **درمدرسه ادب سمنان** ودوره‌متوسطه رادرتهران بپایان‌آورد، واز روی اشتیاقی که به شغل نظامی‌داشت وارد دبیرستان نظام گردید، سپس دوره دانشکده‌افسری ودانشگاه جنگ راگذراند وباخذ درجات نظامی نائل گردید.

تیمسارسپهبدنصیری ازصاحب منصبان‌ممتازولایق وکاردان‌وفعال‌ارتش ایران‌بشمار میرود ، همانطوریکه در صفحات فصول تاریخی این تألیف مربوط به عصر نوین پهلوی بیان گردید .

نامبرده در اجرای اوامر **اعلیحضرت همایون شاهنشاه** مبنی‌بر ابلاغ فرمان عزل دکترمحمد مصدق شایستگی خودرا بانهایت ازخودگذشتگی ودر حقیقت جان بازی به ثبوت رسانید .

تیمسارنصیری دردوران خدمت نظامی خودپستهای حساس نظامی‌کشور را برعهده داشته‌که اهم‌آنها بشرح زیر است :

فرماندهی پیاده دانشکده افسری

فرماندهی هنگ پهلوی

فرماندهی گارد شاهنشاهی

ریاست شهربانی کل‌کشور

معاون نخست وزیر و رئیس سازمان اطلاعات وامنیت‌کشور .

درحال حاضر نیزدرپست‌اخیرالذکرمشغول خدمت میباشد .



دکتر محمد حسین حافظی

دکتر محمد حسین حافظی فرزند **مرحوم دکتر علی حافظی (منتخب الاطباء سمنانی)** درسال ۱۲۸٤ خورشیدی درسمنان متولد شده، نامبرده تحصیلات ابتدائی را در **مدرسه ادب سمنان** وتحصیلات متوسطه رادرمدرسه علمیه **ودارالفنون** (شعبه علمی) در سال **۱۳۰۴** شمسی بپایان آورد، تحصیلات پزشکی رادرفاکولته طبی تهران درسال **۱۳۰۸** شمسی باتمام رسانید .وسپس وارد خدمات دولتی شد.

ابتدامدت۱۸ماه بسمت رئیس بهداری محلات (۱۳۰۸-۱۳۱۰شمسی) انجام وظیفه نمود.

سپس درسال **۱۳۱۰** شمسی درمسابقه محصلین اعزامی بخارج از کشور بااحراز مقام اول برای تکمیل تحصیلات به **انگلستان** عزیمت نمود.

مدت ۹سال درانگلستان مشغول مطالعه وتحصیل دررشته بیماری‌های بومی و همچنین تخصص دررشته بهداشت بود ودرسال **۱۳۱۹** شمسی بایران مراجعت نموده واز سال ۱۳۲۰ تاسال ۱۳۲۷ شمسی دروزارت بهداری متصدی مشاغل مختلف بود، ایجاد سرویس آمار پزشکی ومجله بهداشت و اداره روابط بهداشت بین المللی درایران از ابتکارات اواست .

درسال **۱۳۲۷** شمسی بدعوت دولت آمریکا مدت یکسال مطالعات عالیتری رادر بهداشت نمود.

آقای دکتر حافظی ازمتخصصان مجرب و کارآزموده بهداشت جهانی است که در کلیه کشورهای جهان شهرت ومعروفیت بسزائی دارد، وی ازسال **۱۳۲۸** شمسی تاکنون بسمت نماینده کشور ایران درسازمان بهداشت جهانی سازمان ملل متحد انجام وظیفه مینماید وروابط سازمانهای بین المللی است وهمواره ازطرف سازمان بهداشت جهانی در کنفرانسهای بین المللی بهداشتی ویا مربوط بامور بهداشت شرکت میکند .

ازطرف دولت ایران نیز تاکنون درچندین کنفرانس بین المللی شرکت کرده است که مهمترین آنها **کنفرانس بین المللی نیویورك** بود، که منشور سازمان بهداشت جهانی را تنظیم نمود وازطرف دولت ایران امضاء کرد .

برای مدت یکسال هم عضو هیئت مدیرهٔ اجرائی سازمان بهداشت جهانی بوده است. ضمناً عضوچندین جمعیت‌های بهداشت بین المللی است، عضوممتاز انجمن سلطنتی بهداشت و بهداشت بومی نیزمیباشد ،

آقای دکتر حافظی مردیست آزاده ورادمنش، به شعروادبیات وهمچنین به زادگاه خود **سمنان** علاقه مفرط دارد وبه عرفان وتصوف نیزعشق میورزد.



دکتر امیر حکمت

آقای دکتر علی امیر حکمت فرزند مرحوم **عبدالحسین امیر حکمت شهمیرزادی** متولد سال ۱۲۷۳ شمسی یکی از رجال معروف و سرشناس ایران است. وی بعد از پایان تحصیلات ابتدائی ومتوسطه بدانشکده پزشکی راه یافت ودوره دکتری پزشکی را گذراند.

آقای دکتر امیر حکمت در طی دوران خدمت دولتی خود اقدامات مفید و خدمات ارزنده‌ای انجام داده است که اهم آنها بشرح زیر می‌باشد:

اقدام نسبت به تأسیس مدرسه ابتدائی ابن‌سینا به اسلوب جدید درسال **۱۲۹۷** شمسی- عضویت مجلس حفظ‌الصحه دولتی در سال ۱۲۹۸ شمسی که بعنوان جوان‌ترین عضو پزشك بوده است - طرح ریزی تشکیلات بهداری شهرداری تهران (بلدیه) وتدوین آئین نامه‌های بهداشتی اصناف برای اولین باردر کشور درسال ۱۳۰۰ هجری شمسی- تدریس موادفیزیك وشیمی درمدارس عالی نظام ازسال ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۶ شمسی- ریاست بازرسی صحیه مملکتی در سال **۱۳۰۸** شمسی و تهیه طرح بهداشتی درقسمت عمده‌ای از نواحی کشور که مورد تأیید **ژنرال کولونیه فرانسوی** واقع شد وآنرا اساس برنامه‌های بهداشتی کشور تلقی نمود - ریاست بهداری و قرنطینه‌های شمال ایران در سال **۱۳۰۹** شمسی، در این مأموریت طبق دستور **اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر** مأمور خوشکانیدن باطلاقها ومبارزه با مالاریا در نواحی فوق‌الذکر بوده است- ریاست کار گزینی صحیه مملکتی (وزارت بهداری) درسال **۱۳۱۱** شمسی- ریاست بهداری وزارت صناعت وفلاحت و تهیه و تدوین و انتشار آئین نامه بهداشت صنعتی وروستائی در کشور وهمچنین تهیه آئین نامه صندوق احتیاط کارگران و حوادث ناشیه ازکار درسال **۱۳۱۳** شمسی برای اولین بار- تدریس در دانشکده‌های کشاورزی و دامپزشکی تهران از سال **۱۳۱۳** تا سال **۱۳۲۰** شمسی - مدیریت کل وزارت بهداری در بدو تشکیل (۱۳۲۰ شمسی) و طرح ریزی تشکیلات بهداشت کشور.

آقای دکتر امیر حکمت بامر اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر سرپرستی مؤسسه فرهنگی دربار سلطنتی بنام هنرستان دختران وپرورشگاه شاهپور را برعهده گرفته که هنوزادامه دارد.

نامبرده درسال **۱۳۳۵** شمسی بنمایندگی مردم **شاهرود** در دوره نوزدهم مجلس شورایملی انتخاب گردید و سپس درسال ۱۳۴۲ شمسی برحسب فرمان اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه‌پهلوی به‌عضویت دوره چهارم مجلس سنا **(سناتور مازندران)** منصوب شد.

درسال ۱۳۰۶ شمسی برای مطالعه درعلوم پزشکی جدید وطی دوره انستیتوی مالاریالوژی در **انیورسیطه** سلطنتی رم به **ایتالیا** رهسپار گردید وبااخذ دیپلم مراجعت نمود.



سید محمد علی وفای شریعتی

آقای **سید محمد علی وفای شریعتی** فرزند مرحوم **آقا میرزا ابوطالب (محبوبعلی)** درسال **۱۲۸۸** خورشیدی درسمنان متولد شده ، تحصیلات ابتدائی را در **مدرسه ادب** سمنان بپایان آورد، ودرسال **۱۳۰۴** خورشیدی به تهران کوچید و تحصیلات متوسطه را در **دارالفنون** باتمام رساند .

وی بعد ازپایان تحصیلات متوسطه به دانشسرای عالی راه یافت و فارغ التحصیل شد و سپس دردانشکده حقوق تهران باادامه تحصیل پرداخت ودرسال **۱۳۱۵** شمسی موفق بدریافت لیسانس حقوق شد وبلافاصله وارد خدمات قضائی در وزارت دادگستری گردید .

نامبرده از سال **۱۳۱۵** تا سال **۱۳۲۷** شمسی عهده دار مشاغل متعددی در وزارت دادگستری بوده که اهم آنها بدین شرح است : **دادیار دادسرای تهران - بازپرس تهران- بازرس قضائی - مستشار دادگاههای استان- ریاست دادگاه استان .**

آقای شریعتی درسال ۱۳۲۷ شمسی بنا بتقاضای خود منتظر خدمت شده و پروانه وکالت دریافت نموده به شغل وکالت پرداخت.

وی برای مطالعه درامورحقوقی چندین بار به کشورهای **فرانسه، سوئیس، انگلستان** سفر نموده وبزبان فرانسه وعربی تسلط دارد.

دراردیبهشت ماه سال **۱۳۴۳** شمسی مجدداً بخدمت قضائی دعوت شده واکنون بسمت **بازرس کل کشور** مشغول انجام وظیفه میباشد .

همانطوریکه درفصل بناهای تاریخی این تألیف در بخش مربوط به ساختمان **مسجد سلطانی سمنان** بیان شد، درحال حاضر تولیت موقوفات مسجد مذکور بعهده آقای **شریعتی** است، ونامبرده درمصرف وجوه موقوفات وتعمیرات مسجد وغیره نهایت دقت وفعالیت رامعمول میدارد. درضمن تولیت موقوفات **خاندان شریعت پناهی** را نیز برعهده دارد. ازجمله اقدامات مفیدایشان اقدام نسبت بحفرچاه عمیق وقابل استفاده نمودن قنات **نوکلاته** سمنان است.

قنات مذکور یکی ازکهنسالترین قنوات آبادسمنان است که دارای سه رشته قنات انشعابی پرآب بوده ودرعمق شهرسمنان بسوی نوکلانه درجنوب امتداد میبافته است .

این قنات درحدود ۱۰ سال قبل بعلت خشک سالی بطورکلی خشک ولم یزرع شده بود واقدام بی سابقه وابتکاری آقای شریعتی درمورداستفاده ازآبهای زیرزمینی عمق قنات ازهرلحاظ قابل توجه ودرخوراهمیت بود، بطوریکه درحال حاضر درحدود ده سنگ آب درمظهرقنات جاری می باشد و حفر این چاه موجب آبادانی زمینهای جنوب شهرسمنان ودهکده نوکلاته شده است.

جمعیت سمنانیان مقیم مرکز

جمعیت سمنانیان مقیم مرکز یکی‌ازجمعیتهای نمونه وبسیارمفیدی است که سالها پیش‌درتهران تشکیل گردیده وباگذشت زمان وفرازونشیب‌های اجتماعی وسیاسی کشورچون ازهرگونه اغراض ونظرات شخصی وسیاسی برکنار بوده ونظری جزخدمت به هموطنان و هم شهریان نداشته وندارد، از حوادث زمان درامان مانده و موجودیت خود را تا کنون حفظ نموده است.

تاریخچه جمعیت مذکورازسال **۱۳۲۱** شمسی شروع میشود، ولی این‌تاریخ‌را نبایستی تاریخ تشکیل جمعیت بی‌غرض فعلی‌دانست زیرا تاریخ تشکیل این‌جمعیت از زمانی شروع میشود که دوجمعیت متفاوت سمنانیان که یکی‌با مساعی اولیه آقایان **دکترسید رضی خان صحت طباطبائی وحاج‌یوسفعلی‌شهمیرزادی** و دیگری بهمت **مرحوم سید مظفر صدرسمنانی** درتهران تشکیل شده بود،درهم اذعام گردید و از نظرات سیاسی بطورکلی برکناری‌جست. پس در حقیقت تاریخ تشکیل جمعیت سمنانیان مقیم مرکز را همان تاریخ ادغام دو جمعیت فوق‌الذکریعنی فروردین ماه **۱۳۲۳** شمسی بایستی‌ثبت ومحسوب داشت.

بطورکلی ازبدوتشکیل جمعیت تاکنون قدمهای مفید وهمه جانبه‌ای از طرف جمعیت مذکور درراه بهبود وضع عمومی بخصوص بسط فرهنگ درزادگاه اعضاء جمعیت یعنی سمنان برداشته شده که ذکرهمه‌آنها موجب‌اطاله کلام‌خواهد شد البته اقدامات وفعالیتهای‌جمعیت‌از بدو تأسیس تاکنون درنشریه‌ای که‌بمناسبت بیست‌وپنجمین سال تأسیس‌جمعیت (یکربع قرن) درفروردین ماه **۱۳۴۸** شمسی‌طبع ونشرخواهد، شد، درج‌میگردد.

ولی‌جای‌آن داردکه مهمترین اقدام این‌جمعیت‌که همانا تأسیس و افتتاح **کتابخانه عمومی** سمنان باشد در اینجا بازگوشود.

نگارنده در سالهای ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ شمسی‌که مشغول تهیه مطالب و تألیف **تاریخ سمنان** بودم به‌یکی‌از نقصیه بزرك فرهنگی سمنان که همانا نداشتن کتابخانه عمومی در آن شهرستان باشد پی‌بردم‌ومراتب را در همان‌تاریخ در ذیل صفحه ۱۶۶ تاریخ سمنان به اداره کل فرهنك سمنان واعضاء انجمن شهر وافراد متمکن سمنان گوشزدنموده و در این مورد تقاضای بذل کمك نمودم، خوشبختانه هشدار نگارنده‌دراین‌مورد زود به نتیجه رسید بطوریکه بعد ازطبع ونشرکتاب مذکور درسال۱۳۴۱شمسی اقداماتی درموردرفع این‌نقیصه فرهنگی بعمل‌آمد واداره‌کل فرهنك سمنان با نوشتن نامه‌های متعدد به‌کلیه مقامات مسئول فرهنگی مملکت وعلاقمندان به‌بسط‌فرهنك، اولین‌قدم‌را درراه تأسیس کتابخانه‌عمومی سمنان برداشت.

ضمناً ازطرف اداره‌کل فرهنك سمنان نامه‌ای بعنوان جمعیت سمنانیان مقیم مرکز نوشته شده ودرمورد تأسیس وافتتاح کتابخانه‌عمومی‌ازاعضاء جمعیت مذکوراستمدادشده بود.

نامه مذکوردرمهرماه **۱۳۴۱** شمسی‌که نگارنده نیزتازه به‌تهران منتقل شده‌و افتخار عضویت جمعیت را پیداکرده بودم، در جلسه‌ای‌توسط **آقای‌عباسعلی حقیقت مدیر کل مالی وزارت دادگستری** که یکی‌از اعضاء فاضل و علاقمند و پرشور جمعیت می‌باشند

قرائت شد واعضاء جمعیت همگی ازاین کار استقبال نموده وآمادگی خود را دراین راه اعلام داشتند، وباالنتیجه اقدامات مؤثرومفیدی درمورد تأسیس وافتتاح کتابخانه عمومی سمنان از طرف جمعیت بعمل آمد ونسبت به تهیه قفسه‌های مورد لزوم وهمچنین تأمین کتاب اقدام شد. مقدمات تعیین محل مناسب برای کتابخانه واقدامات دیگر نیز از طریق اداره کل فرهنگ سمنان بعمل آمد ودراثرمساعی پی گیر **آقای محمد رئیسی** رئیس اداره کل فرهنگ سمنان وهمکاری وعلاقمندی مردم فرهنگ دوست سمنان کتابخانه مذکور درسال **۱۳۴۳** شمسی آماده افتتاح و استفاده گردید.

تا اینکه در آبان ماه **۱۳۴۳** شمسی از طرف اداره کل فرهنگ سمنان از همه اعضاء جمعیت سمنانیان مقیم مرکز دعوت شدکه در مراسم افتتاح کتابخانه عمومی سمنان شرکت جویند.

درنتیجه کلیه اعضاء جمعیت سمنانیان مقیم مرکز درتاریخ **ششم آذرماه ۱۳۴۳ شمسی** بسمنان عزیمت کردند، ودرمراسم افتتاح کتابخانه که با حضور **آقای شاکرین** معاون وزارت فرهنگ و **آقای دکتر آریان پور** استاددانشسرای عالی و **آقای نصرت‌الله اکبر** فرماندار کل سمنان ورؤسای ادارات ومحترمین شهرسمنان برگذارشده بود شرکت نمودند.

درمراسم افتتاح کتابخانه عمومی سمنان درروز ششم آذرماه ۱۳۴۳ خورشیدی بعداز سخنرانی عالی وارزنده **آقای دکتر آریان پور** استاد دانشسرای عالی تهران در مورد ارزش کتاب ومقام نویسنده ومؤلف ونتایج مطالعه بطورکلی وفوایدآن ازنظراخلاق وتمایلات روحی نوع بشر.

وهمچنین سخنرانی آقایان **نصرالله اقوامی، عباسعلی حقیقت، دکتر عنایت‌الله نجفی** اعضاء جمعیت سمنانیان مقیم مرکز.

دوست شاعرم **آقای نصرت‌الله نوحیان** (نوح) اشعارپرشور وخاطره انگیز زیر را که سروده بود قرائت نمود:

به زادگاهم

سمنان من درودمن و همرهان من
برخاك مرد پرور وپرگوهر تو باد

تاآفتاب بوسه بخاك تو میزند
سرسبز وبرقرار بروپیکر تو باد

***

سمنان من زنام تودل میطپدزشوق
آری تو زادگاهمنی دوست دارمت

در تست ریشهٔ همهٔ خاطرات من
زینرو بهرچه می‌نگرم یاد آرمت

***

بازادگانت آمدم از گرد راه دور
تا بوسه‌ها بخاك زگل بهترت زنیم

زان پس کتابخانه زیبای شهر را
آماده‌ایم تا چوگلی برسرت زنیم

گردد قرون ماضی میبود این بنا
زیر غبار نسیان اینک غنوده‌اند

***

بس چهره‌ها بدفتر ایام از تو بود
آسوده از کشاکش هستی، ولی چه سود؟

***

از «میرزا نعیما» شعری بجا نماند
ازشیخ علاءدوله بجزچندشعر نیست

آثار نغز شیخ وقوعی بباد رفت
آن بحر پر تلاطم عرفان ز یاد رفت

***

دارم امید آنکه در این روزگار نیز
فرزند دور مانده زدامان مهر تو

بس غنچه‌ها بدامن پرمهر پروری
مائیم، از برای من و ما تو مادری

***

سمنان من درود من و همرهان من
تا آفتاب بوسه بخاک تو میزند

برخاک مرد پرور و پرگوهر تو باد
سرسبز و برقرار برو پیکر تو باد

سمنان ۴۳/۹/۲۶

آقای **صحت سمنانی** نیز اشعاری بمناسبت عزیمت اعضاء جمعیت سمنانیان مقیم مرکز به سمنان وافتتاح کتابخانه سروده بودکه بعداً در جلسه جمعیت درتهران قرائت شد. بدین مطلع :

این بانگ ازمنار، سمنان رسد بگوش سمنانیان بجانب سمنان خوش آمدید

***

درپایان این مطلب را نیز باید اضافه نمود که کوشش وفعالیت فاضل ارجمند **آقای رضا پیوندی** رئیس دبیرستان پهلوی ومدیر کتابخانه عمومی سمنان وهمچنین پشتکار جوان پرشور وفعال **آقای جعفر فاضل فولادی** دبیر دبیرستانهای سمنان و از خود گذشتگی و علاقمندی **آقای حسین طلوعی سمنانی** عضو پی گیر ومشتاق جمعیت سمنانیان مقیم مرکز در راه تأسیس وافتتاح کتابخانه عمومی سمنان درخور نهایت تقدیر وتحسین است .

موضوعی که تذکر آن دراینجا لازم بنظرمیرسد، اینست که درضمن انجام مراسم افتتاح کتابخانه مذکور آقایان **دکترمهدی صدر ومهندس هادی صدر** فرزندان **مرحوم سید مظفر صدرسمنانی** که باتفاق اعضاء جمعیت سمنانیان مقیم مرکز به سمنان عزیمت نموده بودند آمادگی خودرا برای ساختن یکدستگاه ساختمان مجهز و آبرومند برای محل کتابخانه بهزینه شخصی اعلام نمودند که بی نهایت مورد توجه وتحسین گردید .

انشاءالله تا روزیکه این کتاب طبع ونشرشود، ساختمان کتابخانه عمومی سمنان که در حال حاضر دارای **۳۰۰۰** جلد کتاب می باشد بپایان رسیده ومورد استفاده قرار گرفته باشد.



اعضاء جمعیت سمنانیان مقیم مرکز

ردیف نشسته ازسمت راست بچپ :

آقای مهندس صدراصدر: مهندس ساختمان .

آقای حسین اشرف سمنانی : معاون پارلمانی وزارت دادگستری .

آقای عباسعلی حقیقت : مدیرکل مالی وزارت دادگستری .

آقای دکترعنایت‌الله نجفی : پزشك .

آقای دکترسید رضی‌خان صحت طباطبائی : پزشك

آقای حاج یوسفعلی شهمیرزادی : بازرگان معروف .

آقای دکترعلی سعادت : پزشك جراح .

آقای نصرالله اقوامی : رئیس فرهنك شمیرانات .

آقای محمد رهبر: معاون اداره بیمارستانهای دانشکده پزشکی‌تهران.

ردیف ایستاده ازسمت راست بچپ :

آقای سیف‌الله خان فولادی : افسرشهربانی.

آقای حاج عبدالرضا حقیقت : ملاك وبازرگان .

آقای محمد علی دواچی : رئیس حسابداری بیمارستان فیروزآبادی .

آقای حاج مرتضی معماریان : معمارساختمان .

آقای حاج غلامعلی معماریان : معمار ساختمان .

آقای دکتر علیرضا طیاری : پزشك .

آقای رضا اشرف سمنانی : فرزند آقای حسین اشرف سمنانی .

آقای عبدالکریم عموئی : مدیر عامل شرکت منتان و عضو موسس اطاق صنایع و معادن ایران .

آقای فتح‌الله ثنائی : بازرگان وعرضه کننده مشهور نمك ایران .

آقای حسین طلوعی سمنانی : بازرگان معروف .

آقای دکتر جواد صفائی : رئیس بیمارستان شاه‌آباد شمیران .

آقای مهندس حسن فامیلی : مهندس کشاورزی .

آقای لطف‌الله سلطانی : کارمند بازنشسته وزارت دارائی .

آقای ابراهیم شجاعی : رئیس صندوق دانشکده پزشکی تهران .

آقای سیدمحمد باقرموسوی: کارمند عالی‌رتبه وزارت دارائی

آقای مهندس عبدالله نجفی: مدیر کل اداری وزارت پست و تلگراف وتلفن.

آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع) نگارنده ومؤلف کتاب .

آقای محمد باقرفولادی : بازرگان وملاك، مقیم‌سمنان .

اسامی اطفال عکس‌مذکورنیز باین شرح است :

طفل سمت راست **محمد** فرزند آقای حسین اشرف سمنانی و طفل سمت چپ **محمود** فرزند آقای عباسعلی حقیقت ، اعضاء جمعیت سمنانیان مقیم مرکز.

عکس‌مذکور در منزل آقای‌حسین اشرف سمنانی‌در‌تهران گرفته شده است .

ضمناً سه نفراز اعضاء ثابت جمعیت سمنانیان مقیم مرکز بشرح اسامی‌زیردرموقع تهیه عکس درتهران نبودند .

آقای سید جواد توسلی کارمند بانك ملی ایران .

آقای ابوالفضل تفضلی : شهردار بی‌سیمهای کمال آباد وحلقه دره .

آقای محمود قدس : دبیردبیرستانهای تهران .

اینك‌شرح‌احوال مختصر چندتن‌ازاعضاء جمعیت بترتیب‌حروف‌الفبا ذیلادرج میشود:

حسین اشرف سمنانی

آقای حسین اشرف سمنانی فرزند مرحوم **حسن اشرف سمنانی** وکیل معروف دادگستری است.

وی دریك خانواده روحانی پا بعرصه وجود گذارده و دانشمند معروف **مرحوم شیخ اسماعیل سمنانی** جد اوست.

مرحوم شیخ اسماعیل سمنانی ازشاگردان مبرز و درجه اول **حاج میرزاحسن شیرازی** وازطرف ایشان که مفتی عصر بشمار میرفت اجازه اجتهاد داشت ودونفراز فرزندان آن مرحوم **شیخ صدوق وشیخ زین العابدین فاضل** بوده اندونامبردگان تحصیلات خودرا تاپایه اجتهاد درعتبات بپایان رسانیده واز نظر زهد وتقوی ومراتب علم وفضیلت در زمان حیات در **تهران وسمنان** شهرت بسزائی داشته اند.

آقای حسین اشرف سمنانی متولد سال **۱۲۹۰** شمسی تحصیلات متوسطه را در **دارالفنون** (امیر کبیر فعلی) وتحصیلات عالی را دردانشکده حقوق وعلوم سیاسی واقتصادی تهران بپایان آورد وپس ازانجام خدمت نظام وظیفه در وزارت دادگستری بخدمت مشغول گردید.

درسنوات اخیر بترتیب درسمتهای:

دادستانی استان مرکز - دادستانی دیوان کیفر - ریاست کل دادگاههای استان ایفاء وظیفه نموده ودرحال حاضر درپست **معاونت پارلمانی وزارت دادگستری** اشتغال دارد.

نامبرده بااینکه ازطفولیت درتهران اقامت داشته، مع الوصف علاقه عجیبی بزادگاه اجدادی خود دارد ودرانجام مرجوعات همشریها از هیچگونه کوششی دریغ نمی نماید.

نصرالله اقوامی

آقای نصرالله اقوامی فرزند **مرحوم مهدی اقوامی** درسال **۱۲۹۰** شمسی در شهرسمنان متولد شده، وی تحصیلات ابتدائی را ازسال **۱۳۰۱** شمسی در **دبستان سعادت سمنان** شروع نموده وازسال ۱۳۰۶ شمسی پس ازفراغت از تحصیلات ابتدائی برای تکمیل تحصیلات بتهران عزیمت کرد.

سه سال اول متوسطه رادردبیرستان فردوسی ودوره دوم متوسطه را در دبیرستان تدین و پهلوی گذراند و دوره عالی رادردانشسرای عالی شعبه ادبیات زبان خارجه بپایان آورد وپس ازانجام خدمت نظام وظیفه افسری درسال **۱۳۱۶** شمسی واردخدمت دروزارت فرهنك شد، **آقای اقوامی** مؤسس دوره اول متوسطه درسمنان است نامبرده در مشاغل: دبیری - نظامت دبیرستان قریب - بعد ریاست دبیرستان اسدآبادی - ریاست دبیرستان ادیب - ریاست فرهنك **ناحیه ۸** انجام وظیفه نموده و اکنون بسمت ریاست **فرهنگ شمیرانات** بخدمت اشتغال دارد.

نامبرده ازفرهنگیان با سابقه وپرکار وفعال است ودر دوران خدمت خود بکرات مورد تقدیر مقامات وزارت فرهنك واقع شده و بدریافت **مدال درجه یك هنر** نیز مفتخر گردیده است.

فتح الله ثنائی

آقای فتح‌الله ثنائی فرزند عباس در سال **۱۲۸۰** شمسی در شهرسمنان متولد شده وی پس‌ازپایان تحصیلات ابتدائی مانند پدرخود به‌تجارت پرداخت ودرسال **۱۳۱۱** شمسی بتهران کوچید وازسال مذکورتاکنون دربازار پایتخت به تجارت میپردازد.

آقای ثنائی یکی از تجار معروف و فعال تهران بشمار میرود، نامبرده‌علاوه برکار تجارت یکی‌از بزرگترین عرضه‌کننده نمك دربازارایران است وازا عضاء علاقمند و پیوسته **جمعیت سمنانیان مقیم مرکز** می‌باشد.

عباسعلی حقیقت

آقای عباسعلی حقیقت فرزند **مرحوم محمد باقر** معروف به‌**محمدی** در سال **۱۲۸۴** درشهرسمنان متولدشده، نامبرده‌پس‌ازپایان تحصیلات ابتدائی درسمنان تا۲۸سالگی دردستگاه پدرخود که یکی ازتجارمعروف وسرشناس وخوش قلب ومردم دار نواحی‌سمنان و گرمسار وتهران بود اشتغال داشت، درسال ۱۳۱۲شمسی بفکرادامه تحصیل افتاد وبه‌تهران عزیمت نمود بعدازسه‌سال موفق باخذ دیپلم متوسطه شد وسپس بدریافت **لیسانس قضائی** از دانشکده حقوق تهران نائل گردید.

درسال **۱۳۱۹** شمسی وارد خدمت در وزارت دارائی شد وتا سال ۱۳۲٤ عهده‌دار مشاغل متعدد درادارات وزارت دارائی‌بود، از سال ۱۳۲٤ شمسی تاکنون بترتیب مشاغل زیررا برعهده داشته است.

رئیس حسابداری و معاون کل وصول تهران - معاون کل درآمدهای داخلی - رئیس کل حسابداری دانشکده پزشکی و بیمارستانهای تهران - رئیس حسابداری وزارت دادگستری وبعد **مدیرکل مالی وزارت‌دادگستری.**

آقای عباسعلی حقیقت درحال حاضر نیزعهده‌دارپست اخیرمیباشد.

وی بزرك خاندان **حقیقت** و از رجال فاضل، دانشمند، خوش قلب ومردم دار بشمار میرود، محبوبیت خاصی دربین دوستان و آشنایان خود دارد، سجایای‌اخلاقی‌ومحاسن ایشان همواره زبانزد خاص و عام است.

بزادگاه خود وهم‌شهریان علاقه خاص و بی‌ریائی دارد واز اعضاء ثابت و علاقمند **جمعیت سمنانیان مقیم مرکز** میباشد.

دکتر علی سعادت

آقای **دکتر علی سعادت** فرزند **رضا** در سال **۱۲۸۰** شمسی در محله همت آباد **سمنان** متولد شده ، نامبرده تحصیلات ابتدائی را در دبستان سعادت ناظمیه دامغان ودبستان تمدن تهران ومتوسطه را در **دارالفنون** بپایان آورد، ودر سال **۱۳۰۷** شمسی در رشته طب فارغ التحصیل شد. سپس برای تکمیل تحصیلات در سال **۱۳۰۸** شمسی عازم اروپا **(کشور فرانسه)** گردید وعاقبت درسال **۱۳۱۶** شمسی پس ازاخذ گواهینامه تخصص دررشته طب و جراحی عمومی **از دانشگاه لیون** بوطن باز گشت ودر بیمارستانهای پایتخت بخدمت مشغول شد .

آقای **دکتر سعادت** ازجراحان عالیقدر ومجرب ایران بشمارمیرود، وی در طول مدت خدمت خود ریاست بخش جراحی بیمارستانهای متعدد پایتخت را بر عهده داشته واکنون نیز بدین شغل خطیر وشریف میپردازد .

دررشته **رادیولوژی** وطب **قانونی** تخصص دارد ودیپلم **تشریح عمومی** را نیز از **فرانسه** گرفته است .

علاوه برسرپرستی بخش جراحی **بیمارستان شفا** ریاست **بهداری بانك سپه** را نیز برعهده دارد وبیمارستان خصوصی مجهزی راکه شخصاً تأسیس نموده وبنام **بیمارستان خصوصی دکتر سعادت** نامیده میشود سرپرستی مینماید .

آقای **دکتر علی سعادت** عضو ثابت و علاقمند **جمعیت سمنانیان مقیم مرکز** می باشد .

وی درخوش روئی ومهربانی وهمچنین مردم‌داری و بزرگواری ضرب‌المثل دوستان و آشنایان است، نامبرده ازهیچگونه کوششی درراه بهبود وضع اجتماعی کشور وانجام مراجعات همشهریان وهمچنین مداوای بیماران والتیام دردآنان فروگذاری نمی‌نماید .

حاج یوسفعلی شهمیرزادی

آقای حاج یوسفعلی شهمیرزادی فرزند مرحوم **حاج حمزه شهمیرزادی** درسال ۱۲۷۰ شمسی درشهمیرزاد ازقراء سمنان‌متولد شده، نامبرده تحصیلات‌خود رادرمکتبهای قدیمی انجام داده ودارای سواد قدیمی میباشد .

درسال ۱۳۲۹قمری بتهران‌آمده ودربازار پایتخت بتجارت پرداخته و اکنون نیز بهمین کاراشتغال دارد .

نامبرده علاوه برتجارت، مشاغل دولتی زیررا نیزعهده‌دار بوده است :

یکسال مدیرشرکت مرکزی دولتی در خوزستان - سه سال مدیرشرکت برنج تهران ،

آقای شهمیرزادی ازمردان متدین وخیروفعال نواحی قومس است .

وی یکی‌ازمؤسسین **جمعیت سمنانیان مقیم مرکز** میباشد ودر حال حاضر نیز از اعضاء ثابت وپیوسته جمعیت مذکور بشمار میرود.

دکتر سید رضی خان صحت طباطبائی

آقای دکتر سید رضی خان صحت طباطبائی فرزند **مرحوم سید رحیم** معروف به **وکیل الرعایا** درسال ۱۲۷۱ شمسی در شهر سمنان متولد شده .

وی تحصیلات ابتدائی را در **مدرسه ادب سمنان** ودوره متوسطه و همچنین طب را در **دارالفنون** بپایان آورد .

آقای دکتر قبل از طبابت مدتی درشهربانی سمنان بعنوان حسابدار و بعداً معاون شهرداری سمنان انجام وظیفه نموده‌است .

درسال ۱۲۹۹ شمسی بتهران آمد و بشغل طبابت پرداخت، هما نطوریکه در تاریخچه **جمعیت سمنانیان مقیم مرکز** دراین تألیف بیان شد نامبرده از مؤسسین اولیه جمعیت مذکورمیباشد ودرحال حاضر نیزازاعضاء ثابت وعلاقمند جمعیت بشمارمیرود .

سجایای اخلاقی وبزرگواری ومردم داری **آقای دکتر سید رضی خان صحت طباطبائی** مستغنی از هرگونه توصیف و تعریف است ، نامبرده در هراقدام خیرخواهانه بخصوص درمورد سمنان همیشه پیش قدم بوده ونهایت ازخودگذشتگی وفداکاری رامینماید.

دکتر جواد صفائی

آقای دکتر جواد صفائی فرزندمرحوم **میرزا فتح اله‌خان** معروف به **صفاء الملك سمنانی** درسال ۱۲۹۰ شمسی درسمنان متولد شده. نامبرده تحصیلات ابتدائی را درمدرسه **ادب سمنان** وتحصیلات‌متوسطه را در **دار الفنون** تهران ورشته علم پزشکی را دردانشکده پزشکی تهران بپان‌آورد ودرسال ۱۳۱۵ شمسی‌فارغ‌التحصیل گردید .

وی بعد ازانجام یکسال خدمت نظام وظیفه درآذرماه **۱۳۱۶** شمسی وارد خدمت در وزارت بهداری شد .

آقای دکتر صفائی در طی دوران خدمت پزشکی خود مدتی ریاست بهداری **شهرستان بجنورد** را عهده‌داربود وسپس بریاست **بهداری‌سمنان** برگزیده شد، درپشت اخیرمدت ۲۳سال انجام وظیفه نمود ودراین مدت ازهیچگونه کوشش وفعالیت در راه بهبود وضع بهداری سمنان که درحقیقت زادگاه اوبود کوتاهی‌ننمود وازاین نظرایشان را پایه‌گذار اولیه بهداری نوین سمنان باید خواند .

وی‌دربین مردم سمنان ازخرد وکلان محبوبیت خاصی دارد وبهمین‌علت‌ازطرف مردم سمنان ودامغان دومرتبه‌کاندیدای نمایندگی مجلس شورایملی شده است.

درسال **۱۳۴۰** شمسی به تهران منتقل گردیده، ابتداریاست **دادگاههای اداری وزارت بهداری** رابرعهده داشت واکنون درپست ریاست **آسایشگاه مسلولین‌شاه‌آباد شمیران** مشغول خدمت میباشد.

نامبرده ازاعضاء ثابت و پیوسته **جمعیت سمنانیان مقیم مرکز** بشمار میرود و با اینکه در تهران اقامت دارد در راه بهبود وضع عمومی زادگاه خود سمنان از هیچگونه کوششی دریغ نمی‌نماید .

مهندس صدر اصدر

آقای مهندس صدر اصدر فرزند **مرحوم صدر العلماء سمنانی** درسال **۱۲۸۹** شمسی درسمنان متولد شده، نامبرده تحصیلات ابتدائی را در **مدرسه ادب سمنان** وتحصیلات متوسطه را درتهران بپایان آورد ودر سال **۱۳۱۷** شمسی برای تکمیل تحصیلات بـه کشور **آلمان** عزیمت نمود.

آقای مهندس صدر مدت ۱۰ سال درآلمان بـه تحصیل دررشته مهندسی ساختمان پرداخت ودرسال **۱۳۲۸** شمسی به‌ایران مراجعت کرد وبلافاصله باستخدام دولت دربانك صنعتی ومعدنی درآمد ودرطی دوران خدمت بترتیب درسازمان برنامه ـ کارخانه چیت سازی تهران ـ سازمان مرکزی شرکت مصالح ساختمانی ـ وکارخانه سیمان مشغول خدمت بوده‌است.

وی یکی ازمهندسان کارآزموده و مشهور کشور بشمار میرود وبه زادگاه خود سمنان وهم‌شهریان علاقه عجیبی دارد وازاعضاء پیوسته **جمعیت سمنانیان مقیم مرکز** می‌باشد.

حسین طلوعی سمنانی

آقای حسین طلوعی سمنانی فرزند **مرحوم میرزا هادی طلوعی سمنانی** درسال **۱۲۸۶** شمسی درسمنان متولد شده، نامبرده تحصیلات ابتدائی را در **مدرسه ادب** سمنان بپایان آورد ودرسال **۱۳۰۲** برای تکمیل تحصیلات به تهران آمد. و باادامه تحصیل در **دارالفنون** پرداخت ولی بعلت فوت پدرش ناگزیر به‌ترك تحصیل شد وازادامه تحصیل در دوره دوم متوسطه اجباراً صرف نظرنمود. وبداد وستد وتجارت درتهران پرداخت.

آقای طلوعی یکی ازتجار امین وپرکارومعروف کشور بشمار میرود ودربازارتهران بخوش نامی ضرب المثل است وهیشه ازوی به‌نیکی نام میبرند، مشارالیه ازروی علاقه‌ای که به نشرعلم وفرهنك داشت **دیوان رفعت سمنانی** شاعرمعروف رابهزینه شخصی خود در سال ۱۳۳۹ شمسی طبع ونشر نمود.

علاقه عجیبی بزادگاه خود دارد ودرکلیه اموردارای ذوق بخصوص ودرخورتوجهی می‌باشد، ازجمله کلکسیونهای متعدد و نفیسی ازسکه‌های نایاب ترتیب داده که ازهر نظرقابل اهمیت است.

کلکسیون دیگری داردکه حاوی فرامین پادشاهانی است که درگذشته بنام بزرگان سمنان صادرنموده‌اند.

بهرحال شوق وشور غیرقابل وصفی درتهیه انواع مصنوعات صنایع مستظرفه و عتیق دارد، که بنظر نگارنده بسیارجالب توجه ودرخور هرگونه تحسین و یادبوداست، درهرکار خیری پیشقدم است همکاری و تشریك مساعی ایشان درراه تأسیس و افتتاح کتابخانه عمومی سمنان وهمچنین تهیه ودراختیار گذاردن عکس بزرگان و رجال سمنان برای چاپ دراین کتاب قابل هرگونه تقدیروتحسین میباشد.

عضوثابت وعلاقمند **جمعیت سمنانیان مقیم مرکز** میباشد ودرحقیقت به‌این محفل گرم دوستانه هم شهریان عشق میورزد.

عبدالکریم عموئی

آقای عبدالکریم عموئی فرزند **حسن** درسال **۱۳۰۳** شمسی درشهر **سمنان** متولد شده، نامبرده تحصیلات ابتدائی ومتوسطه را درسمنان بپایان آورد ودر سال **۱۳۲۱** شمسی بتهران آمد وبکار تجارت اشتغال ورزید .

آقای عموئی ازمردان پرکاروخلیق ومردم‌دار وسرشناس ایران‌است ودربین‌دوستان وآشنایان‌متعدد خودبنام **مرد خودساخته** معروف‌میباشد.

ازسال **۱۳۲۹** شمسی مؤسس ومدیرچندشرکت معدنی وصادراتی مهم کشوربوده، پشتکار وفعالیت وی درکلیه اموربانزد خاص وعام است .

هرگونه کمکی که ازدستش برآید درباره دوستان وهم شهریان خود دریغ ندارد ودر همه حال‌خدمتگذاری بمردم وهم‌نوع‌را فراموش نکرده است ،در رفیق‌دوستی مشهوراست ودر دوستی‌نیزثابت قدم وپایدارمی‌باشد .

دردوره بیستم وبیست ویکم قانونگذاری بخاطر خدماتیکه برای مردم انجام داده بود، ازطرف مردم شاهرود نامزد **نمایندگی مجلس شورایملی** شد .

درحال حاضر مدیر **شرکت منتان** و عضومؤسس **اطاق صنایع و معادن ایران** میباشد ،ودارای سهام متعددی درشرکتهای مهم استخراج معادن کشور نیز هست .

مهندس حسن فامیلی

آقای مهندس حسن فامیلی فرزند مرحوم **حاج صفرعلی فامیلی** در سال **۱۲۹۰** شمسی درشهرسمنان متولد شده، وی تحصیلات ابتدائی را درسمنان بپایان‌آورد ، و برای‌ادامه وتکمیل تحصیل به‌تهران آمد ودوره متوسطه‌رادردبیرستانهای **ثروت** و **تدین** باتمام رسانید، سپس‌در دانشکده کشاورزی‌تهران به‌تحصیل دررشته **مهندسی کشاورزی** پرداخت.

پس‌از فراغت ازتحصیل درسال **۱۳۲۲** شمسی وارد خدمت دروزارت کشاورزی گردید واکنون یکی‌ازاعضاء برجسته **وزارت کشاورزی** است .

آقای مهندس فامیلی ازاعضاء ثابت **جمعیت سمنانیان مقیم مرکز** میباشد و دردوستی وصمیمیت ضرب‌المثل دوستان وآشنایان است .

دکتر عنایت‌الله نجفی

آقای دکترعنایت‌الله پزشک‌نجفی فرزند **مرحوم دکترمحسن شمس‌نجفی (شمس‌الحکماء سمنانی)** درسال **۱۲۸۶** شمسی‌درسمنان متولد شده ، نامبرده تحصیلات ابتدائی رادر **مدرسه‌همت** درسمنان بپایان‌آورد وبرای‌ادامه وتکمیل تحصیل به‌تهران عزیمت نمود ،پس ازفراغت ازتحصیل متوسطه بدانشکده پزشکی‌تهران راه یافت ودرسال ۱۳۱۳ در رشته‌طب فارغ‌التحصیل گردید ودروزارت بهداری مشغول خدمت شد .

نامبرده چندین سال در شهرستانها بسمت ریاست بهداری مشغول انجام وظیفه بوده و اکنون درتهران مشغول خدمت می‌باشد ،

در اواخر سال **۱۳۲۴** و اوایل سال **۱۳۲۵** شمسی که نامبرده در **رضائیه** مشغول خدمت بود مصادف با غائله شوم آذربایجان وجنگ بین‌قوای دولتی ومتجاسرین گردید .

مشارالیه با نهایت از خودگذشتگی وجان بازی نسبت بدرمان و مداوای مجروحان میهن پرست وژاندارم‌ها اقدام جدی بعمل‌آورد وبهمین جهت درتاریخ ششم بهمن‌ماه **۱۳۲۶** خورشیدی درکاخ مرمر بحضوراعلیحضرت همایون شاهنشاه شرفیاب گردید وبموجب فرمان شماره **۸۳** به اخذ نشان مفتخرشد .

آقای دکترنجفی ازاعضاء ثابت وعلاقمند جمعیت سمنانیان مقیم مرکز می‌باشدو درحسن خلق ومردم داری نهایت مجاهدت را معمول میدارد .

مهندس عبدالله نجفی

آقای مهندس عبدالله نجفی فرزند **دکترمحسن‌شمس‌نجفی(شمس‌الحکماء سمنانی)** در سال ۱۳۰۱ شمسی درسمنان متولد شده، نامبرده تحصیلات ابتدائی را در **مدرسه‌همت** سمنان‌بپایان‌آورد وبرای ادامه‌وتکمیل تحصیل به‌تهران‌آمد ،دوره‌متوسطه را در دبیرستان**ایرانشهر** باتمام رسانید، سپس درمدرسه عالی وزارت پست و تلگراف وتلفن به تحصیل دررشته مهندسی بی‌سیم‌پرداخت، پس ازفراغت از تحصیل درسال ۱۳۱۹ شمسی در**وزارت پست وتلگراف وتلفن** وارد خدمت دولتی شد .

آقای‌مهندس‌نجفی دردوران خدمت خود مشاغل‌متعددی راعهده‌دار بوده که‌اهم آنها بشرح زیراست :

رئیس دفترفنی بی‌سیم پهلوی - معاون اداره‌کل کارگزینی وزارت پست وتلگراف - رئیس اداره‌کل کارپردازی- ذیحساب‌سازمان برنامه‌دروزارت پست وتلگراف وتلفن - مدیرکل اداری وزارت پست وتلگراف وتلفن .

درحال‌حاضر نیزدرپست اخیرالذکر مشغول انجام‌وظیفه می‌باشد.

نامبرده ازاعضاء پیوسته وفعال وعلاقمند **جمعیت سمنانیان‌مقیم مرکز** میباشد، در بین دوستان وآشنایان خودبه رفیق دوستی مشهوراست ودر دوستی و صمیمیت تا سرحد امکان ثابت قدم وپایدارمی‌باشد . درکلیه امور دارای‌ابتکارات خاص واستثنائی است و نظریه‌های قاطع وقابل توجهی ابراز میدارد .

اسامی نمایندگان مجلس شورایملی سمنان ودامغان وجندق ازدوره اول قانونگذاری تاکنون بشرح زیراست .

دوره اول صنفی بود ومرحوم سید ابراهیم عمیدالسلطنه سمنانی شرکت داشت

دوره دوم آقای میرزا محمد تقی ضیاءالممالك

دوره سوم آقای دکترحسینقلی خان

دوره چهارم مرحوم عمیدالممالك سمنانی

دوره پنجم آقای میرزا عبدالله یاسائی (صدرالادباء)

دوره ششم آقای میرزا عبدالله یاسائی «

دوره هفتم آقای میرزا عبدالله یاسائی «

دوره هشتم آقای میرزا عبدالله یاسائی « نامبرده در ۲۳ خرداد ماه ۱۳۱۰ شمسی بسمت رئیس تشکیلات اداره کل تجارت بمجلس معرفی شد

دوره نهم آقای دکترحسینقلی خان قزل ایاغ

دوره دهم آقای دکترحسینقلی خان قزل ایاغ

دوره یازدهم آقای دکترحسینقلی خان قزل ایاغ

دوره دوازدهم آقای دکترحسینقلی خان قزل ایاغ

دوره سیزدهم آقای دکترحسینقلی خان قزل ایاغ

دوره چهاردهم آقای جوادعامری سمنانی

دوره پانزدهم آقای جوادعامری سمنانی

دوره شانزدهم آقای جوادعامری سمنانی

دوره هفدهم آقای جوادعامری سمنانی

دوره هیجدهم آقای عنایت‌الله نصیری سمنانی

دوره نوزدهم آقای عنایت‌الله نضیری سمنانی

دوره بیستم آقای عنایت‌الله نصیری سمنانی ضمنا دوره بیستم درتاریخ نوزدهم اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ شمسی منحل گردید .

دوره بیست ویکم آقای عنایت‌الله نصیری سمنانی

اسامی نمایندگان مجلس شورایملی **شهرستان شاهرود** وتوابع از دوره اول قانونگذاری تاکنون باین شرح است .

دوره اول	حاج سید ابراهیم خان عمیدالسلطنه (صنفی بوده)
دوره دوم	آقای شیخ غلامحسین ناظرزاده
دوره سوم	« سید فاضل کاشانی
دوره چهارم	« سید فاضل کاشانی
دوره پنجم	حاج میرزا علیرضا شریعتمدار دامغانی که دراواسط دوره مذکور فوت نمود .
دوره ششم	آقای حسین آقایان
دوره هفتم	« حسین آقایان
دوره هشتم	« دکتر امیرخان اعلم
دوره نهم	« دکتر امیرخان اعلم
دوره دهم	« علی اکبر صدیق (دزیانیان)
دوره یازدهم	« دکتر محمد قلی تاج بخش (آصف)
دوره دوازدهم	« دکتر محمد قلی تاج بخش (آصف)
دوره سیزدهم	« دکتر محمد قلی تاج بخش (آصف)
دوره چهاردهم	« عبدالکریم صدریه
دوره پانزدهم	« غلامرضا فولادوند
دوره شانزدهم	« غلامرضا فولادوند
دوره هفدهم	« سید شمس الدین قنات آبادی
دوره هیجدهم	« سید شمس الدین قنات آبادی
دوره نوزدهم	« دکتر علی امیر حکمت
دوره بیستم	« علی وثوق
دوره بیست و یکم	« مهندس امیر قاسم معینی



مهندس معینی

آقای مهندس امیرقاسم معینی فرزند **محمود** متولد ۱۳۰۴ شمسی پس از پایان تحصیلات ابتدائی ومتوسطه درهنرسرای عالی تهران رشته مهندسی مکانیك به‌تحصیل پرداخت وی‌پس ازفراغت ازتحصیل درسال ۱۳۲۵ شمسی در وزارت کارمشغول خدمت شد.

نامبرده درطی دوران خدمت خود مشاغل متعددی را عهده داربوده است که اهم آنها بشرح زیراست:

معاون اداره بازرسی وزارت کار - رئیس اداره کار استان هفتم - معاون سازمان بیمه‌های اجتماعی شعبه تهران - **معاون اداره کل مشاغل و کاریابی - دبیر کل سازمان فارغ التحصیلان کشور - مدیر کل مشاغل و کاریابی - معاون فنی وزارت کار وامور اجتماعی - عضوهیئت مدیره سازمان بیمه های اجتماعی - نماینده مجلس شورایملی** (دوره بیست ویکم).

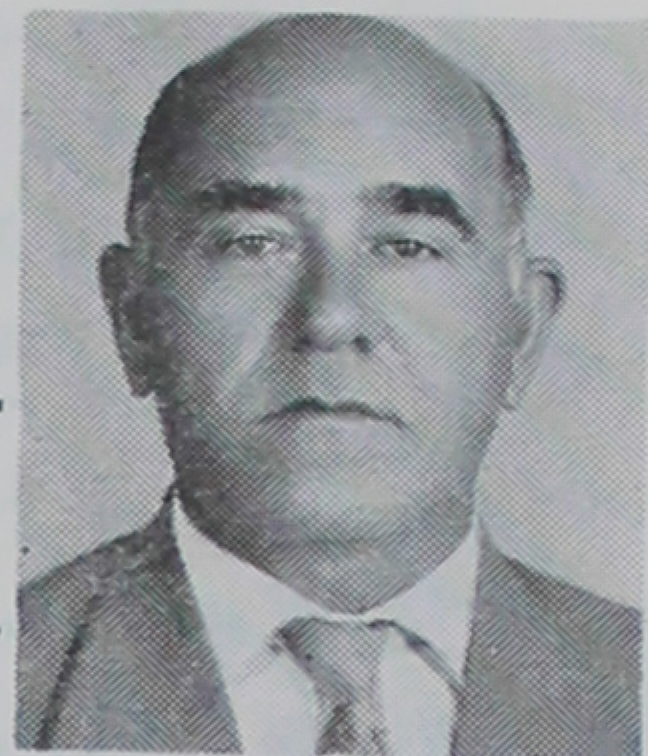
آقای مهندس معینی نماینده فعلی **شاهرود** ازآغاز دوره نمایندگی خودتاکنون اقدامات مفیدی ازقبیل تکمیل اسفالت خیابانها ولوله کشی شهر شاهرود، توسعه شبکه برق، تأسیس درمانگاه در بخشهای تابعه شهر، ساختمان کشتارگاه، تأسیس اداره کار و شعبه سازمان بیمه‌های اجتماعی وغیره برای شاهرود انجام داده است.

☆☆☆

دیگرمشاهیرخطه قومس که دراین کتاب ازآنان نام برده نشده بشرح زیرند:

مرحوم سید کاظم آقا شریعت پناهی سمنانی - مرحوم مشهدی علی اصغر کلانتر سمنانی - مرحوم حاج ناظم سمنانی - مرحوم حاج عیسی منصوریان دامغانی - آقای حاجی میرزا آقا فامیلی بازرگان معروف.

آقای کیهان یغمائی نماینده مجلس شورایملی - **آقای ساغر یغمائی** وکیل دادگستری - آقای **مهندس علی اصغر رزازان شاهرودی** معاون اداره کل کار و امور اجتماعی استان تهران - آقایان **حاجی محمدعلی وحاجی محمدحسین برادران رضائی - آقای عبدالجواد الهی سمنانی - آقای حاج احمدی دامغانی - آقای علی اصغر کشاورز دامغانی** وکیل دادگستری - **آقای یدالله ثنائی** کارمند عالیرتبه وزارت امورخارجه.



محمد هادی فامیلی

آقای میرزا محمد هادی فامیلی فرزند مرحوم **حاج صفرعلی فامیلی سمنانی** رئیس انجمن شهرسنان ازمشاهیرخطه قومس محسوب است. وی در چند سال اخیر فعالیتهای قابل توجهی برای عمران وآبادی شهرسمنان نموده، از همه مهمتر اقدام نسبت به لوله‌کشی آب آشامیدنی مردم شهر وتسریع در انجام آن است.

آقای فامیلی ازمردان خیراندیش وخلیق ومردم دارسمنان بشمار میرود، نامبرده درپایه‌گذاری واستقبال ازکارهای‌عام المنفعه وهمگانی بسیارشایق وفداکار است، بهمین علت زمینهای شخصی زیادی باموروخیریه و شیروخورشید سرخ سمنان جهت احداث بیمارستان و زایشگاه اهداء نموده ودرراه عمران وآبادی‌زادگاه خود از هیچگونه کوششی‌دریغ ندارد.

دکترصادق امینی راد

آقای دکترصادق امینی‌راد فرزند **علی امینی شهمیرزادی** درسال ۱۲۸۹ شمسی درشهمیرزاد ازقراء سمنان متولد شده، نامبرده بعد ازپایان تحصیلات ابتدائی‌ومتوسطه بدانشکده پزشکی تهران راه یافت ودرسال **۱۳۱۶** شمسی فارغ‌التحصیل شد و در وزارت بهداری مشغول انجام وظیفه گردید.

آقای دکترامینی‌راد ازاطبای عالیقدر وفعال ودرستکارکشور بشمارمیرود وی در طی دوران خدمت خود عهده‌دارپستهای حساس بهداشتی بوده وخدمات ارزنده‌ای نیزانجام داده است.

مشاغلی راکه درگذشته‌عهده داربوده بشرح زیراست:

ریاست بهداری شهرستانهای **نیشابور، رشت، زنجان**- ریاست کل بهداری استان **دوم‌مازندران** - بازرس عالی بهداریهای شمال- ریاست کل بهداری **آذربایجان شرقی وغربی**- ریاست **بیمارستان کودکان‌تهران**- ریاست **بیمارستان لقمان‌الدوله تهران**. نامبرده درحال‌حاضر نیزعهده‌دارپست اخیرالذکرمیباشد.

فصل بیست و پنجم

شاعران و هنرمندان قومس

منوچهری دامغانی

استاد منوچهری دامغانی از شاعران بزرك قرن پنجم هجری است، **عوفی** در **لباب الالباب** نام وی را **ابوالنجم احمدبن قوص بن احمد منوچهری دامغانی** نوشته است. چنانکه خود اوهم دراین بیت میگوید: نام ونسبش همین است.

برهرکسی لطف کند و بیشتر لطف
براحمدبن قوص بن احمدکندهمی

دولتشاه در **تذکرة الشعرا** محل تولد وی را بلخ دانسته لیکن منوچهری خود در این بیت صریحاً بمولد خویش اشاره کرده است.

سوی تاج عمرانیان هم بدینسان
بیامد ، منوچهری دامغانی

ودامغانی بودن وی نیزمسجل میشود.

لقب اورا درتذکره ها وکتابها (شصت گله) و(شصت کله) نوشته‌اند.

مؤلف **مجمع الفصحاء** اورا شصت کله نامیده و**تذکره دولتشاه** نوشته است: «سبب وجه تسمیهٔ او بشصت گله کثرت خیول و مواشی است و بعضی گفته‌اندکه اصبع ابهام اوشکستگی یافته چون کل وکله بمعنی اعراج واشل آمده»۱

در اینجا گویا اشتباهی رخ داده باشدیعنی گویا تذکره نویسان **منوچهری** را با **احمدبن منوچهر** شصت کله که ازمعاصران **طغرل بن ارسلان** (۵۹۰– ۵۷۳ هجری) بوده وذکرش در **راحة الصدور** راوندی آمده‌است۲ ، اشتباه کرده‌اند. درباره تاریخ تولداواطلاع صحیحی دردست نیست، ولی ظاهراً دراواخرقرن چهارم بدنیا آمده‌است یاسالهای نخسین قرن پنجم.

۱– تذکره دولتشاه صفحه ۱۹

۲– راحة الصدور راوندی صفحه ۵۷–۵۷

زیرا او در اشعاری که در زمان سلطنت **مسعود** پسر **سلطان محمود غزنوی** سروده (۴۳۲-۴۲۱ هجری) در چند جا بجوانی خویش اشاره کرده است وچون تاریخ وفاتش را سال **۴۳۲ هجری** نوشته‌اند. بنابراین میتوان فکر کرد که نباید تولد او از این تاریخ زودتر بوده باشد.

تخلص منوچهری بعلت انتساب اوست با **فلك المعالی منوچهر بن شمس المعالی قابوس بن وشمگیر بن زیار دیلمی** که ازسال **۴۰۳** تاسال **۴۲۳** در **گرگان وطبرستان وقومس** سلطنت میکرده و**منوچهری** ظاهراً در آغاز کار در دربار او بسر میبرده است. ولی ازمدایح منوچهری قصیده‌ای درمدح این پادشاه در دیوان اشعارش یافت نمیشود.

دولتشاه در **تذکرة الشعراء** و**هدایت** در **مجمع الفصحا** از قول **میرمحمدتقی کاشانی** در **خلاصة الافکار** منوچهری راشاگرد **ابوالفرج سگزی** خوانده‌اند. **ابوالفرج سگزی** شاعر معروف اواخر قرن چهارم ومداح **ابوعلی سیمجور** بوده است.

ابوالفرج رااستاد **عنصری** نیزدانسته‌اند. البته میتوان عنصری راشاگرد **ابوالفرج** فرض کرد، ولی خیلی بعید بنظرمیرسد که منوچهری شاگرد وی بوده باشد، چه ازنظر زمان ومحل زندگی آندو این مسئله درست درنمی‌آید.

هدایت در **مجمع الفصحا** در باره منوچهری نوشته است که (وی روش طریقت از امام الحرمین **ابوالمعالی عبدالملك بن محمد جوینی** ودیگران اکتساب نموده) واین صحیح نیست چون ابوالمعالی مطابق هیچ حالی نمیتوانسته مرشد وی باشد و از همهٔ اینها گذشته منوچهری بهیچوجه مسلك تصوف نداشته است تا چه‌رسد بآنکه پیرو یکی از گردانندگان این مسلك باشد.

عوفی در **لباب الالباب** این بیت منوچهری را:

قیصر سرابدار تو چیپال پاسبان — بیغورکابدار تو فغفور پرده دار

درمدح **یمین الدولهٔ محمود** ذکر کرده است.

هدایت هم در **مجمع الفصحا** مینویسد:

(بخدمت محمدبن محمود مشغول بوده، گویند در مجلس اومنصب ترخانی‌داشته یعنی درهروقت بی‌رخصت سرزده توانستی رفتن‌واورا منع نبودی) ولی چون ورود منوچهری در دربار غزنویان بعدازسال ۴۲۱ هجری بوده‌است، این‌سخنان هم‌صحیح بنظر نمیرسد. باهمه آنکه‌از کیفیت ورود منوچهری‌اطلاع صریحی در دست نیست. بازاز قرائن موجود میتوان اینطور استنباط کرد که ارتباط‌منوچهری با دربارغزنویان‌ازحدودسال ۴۲۱ شروع شده‌است چه منوچهری قبل از آنکه درسال **۴۲۶** در**ساری** بدربار**مسعود** راه یابد در **ری** زندگی میکرده و نمیتوان بتحقیق دانست که‌پیش ازاین تاریخ مسعود راملاقات‌کرده یانه ولی‌البته این دلیل عدم ارتباط منوچهری در زمان اقامتش در**ری** باسلطان مسعود نمیتواند باشد.

بسال **۴۲۶** هجری که **سلطان مسعود** از**نیشابور** بجانب **گرگان و مازندران** لشکر کشید منوچهری را ازری بدرگاه خویش خواند واو که ظاهراً تا این زمان بوسیلهٔ

امرای دولت غزنوی درری بادربارمسعود ارتباط داشت، پیاده‌ازری‌بمازندران رفت‌وبخدمت پادشاه غزنوی رسید وبقول خودش ازفراق سلطان رهائی یافت :

از همه شاهان چنین لشکر که‌آورد وکه برد
از عراق اندر خراسان وزخراسان درعراق
همچنان باز از خراسان آمدی بر پشت پیل
کاحمد مرسل بسوی جنت آید بر براق
ای فراق تو دل ما بندگان را سوخته
صد هزاران شکر ایزد را که رستم از فراق

☆☆☆

خواست ازری خسرو ایران مرا برشصت میل
خود زتو هرگز نیندیشید در چندین سنین

☆☆☆

دانی که من‌مقیمم بر درگه شهنشه
تا بازگشت سلطان ازلاله‌زارساری

منوچهری پس از آنکه بدرگاه سلطان مسعودا حضار شد، پیاده راه بین ری و ساری را پیمود :

این دشتها بریدم ، وین کوهها پیاده
دو پای با جراحت ، دودیده گشته تاری
امید آنکه روزی خواند ملك به پیشم
بختم شود مساعد روزم شود بهاری
اکنونکه رحمت شه کرده ببنده رحمت
کوشی‌که رحمت شه از بنده درگذاری

همچنانکه عوفی در**لباب الالباب** میگوید :

منوچهری (**اندك عمر وبسیار فضل**) بود و بهمین علت کـه بسیار جوان بود و اشعاری چنین نغزمیسرود محسود دیگران واقع شد وخود در اشعارش باین موضوع اشاره کرده است،همچنین عوفی در **لباب الالباب** درباره او نوشته[1] (در ایام کودکی چنان ذکی بودکه هرنوع که ازاو درشعرامتحان کردندی بدیهه گفتی وخاطر او بمواثات آن مسامحه کردی) اوهمین‌تیزهوشی وذکاوت فوق‌العاده باعث شدکه اودر جوانی درادبیات عرب‌تسلط پیداکرد ودرعلوم دینی وادبی حتی طب نیزدست یافت ، خود اودرباره تبحرخویش دراین علوم مینویسد :

من بدانم علم طب وعلم دین و علم نحو
تو ندانی دال‌وذال وراء وزاء وسین وشین

علاوه براین استفاده از اصطلاحات علم نجوم وطب، استقبال وتضمین اشعار شعرای

---

۱ ــ لباب الالباب ج ۲ صفحه ۵۲

عرب ، خود دلیل احاطه و تسلط کامل اوست در زبان فارسی و عربی و علوم متداول آن زمان، گفتیم که منوچهری محسودهمگنان قرارمیگرفت وعلت این امر آن بودکه وی باسن کم درردیف شاعران درجه اول درآمده بود، وکوته فکران و حاسدان نبوغ ذاتی وپیشرفت وترقی او راکه در بیشتر اوقات باعث سرافکندگی وخجالت آنان درحضورپادشاه و امرای وقت میشد دوست نمیداشتند .

منوچهری در قصیده‌ای باین امر اشاره کرده است . آنچه از این قصیده برمیآید اینستکه یك شاعرشیروانی بوی جسارت میورزیده و آزارش میداده است، این شاعرهم گویا دردربار مسعود بوده ومسعود بوی امرمیکندکه یکی از قصاید منوچهری راجواب بدهد واو ازعهده این کار برنمیآید ، مطلع آن قصیده اینست :

حاسدان برمن حسد کردند ومن فردم چنین
داد مظلومان بده ای عزمیر مؤمنین

درهمین قصیده خطاب بهمان شاعرشیروانی میگوید :

من ترا از خویشتن در فن شعر و شاعری
کمترین شاعر شناسم هذه حق الیقین

میر فرمودت که رو یك شعراو را کن جواب
بعد سالی ونکردی ، ننگ باشد بیش ازاین

گرفرا فرموده بودی خسرو بنده نواز
بهتر از دیوان شعرت پاسخی کردم چنین

لیکن اشعار تورا آن قدر و آن قیمت نبود
کش بفرمودی جواب، این خسرو شاعر گزین

مال تو از شهریار شهریاران گرد گشت
ورنه اندر ری تو سرگین چیدیی ازپارگین

گر نباشد در چنین حالت مزیدی مرترا
عارضی بس باشدت بر لشکر میر متین

هیچ سالی نیست کز دینار سیصد چارصد
از پی عرض حشم کمتر کنی در آستین

وآنگهی گوئی من از شاه جهان شاکرنیم
گر نه ننگ آید ازاین شو رخت رابربندهین

باز شروان رو ، بدانجائی که دادندت همی
گوشت خوك مردۀ یکماهه ونان جوین

وباز دلیل آنکه **منوچهری** بعلت جوانی وکمی سن مورد حسد اقران خود قرار میگرفته، این دوبیت درهمان قصیدۀ شاعر است که میگوید :

حاسدم گوید که ما پیریم و تو برناتری
نیست با پیران بدانش مردم برنا قرین

گر بپیری دانش بدگوهران افزون شدی
روسیه تر نیستی هرروز ابلیس لعین

اشعار وقصائد منوچهری بیشتر دروصف **مسعودبن محمود غزنوی** است ولی بغیر ازاوممدوحین دیگری هم ازرجال ودرباریان آن زمان داشته که نام آنهادراینجا ذکرمیشود ،

۱- **ابوالقاسم حسن عنصری** که منوچهری قصیده معروف **لغزشمع** خود را در مدح اوگفته .

۲- دیگراز ممدوحین منوچهری **علی بن عبیدالله صادق** معروف به **علی دایه** سپهسالار سلطان مسعود بوده است که قصیده معروف شب منوچهری بمطلع :

شبی گیسو فرو هشته بدامن پلاسین معجر و قیرینه گرزن

درمدح اوواز بهترین قصاید زبان فارسی است .

۳- **خواجه احمدبن عبدالصمد وزیرسلطان مسعود غزنوی .**

٤- **خواجه طاهر دبیر، کدخدای ری .**

٥ - **ابوسهل زوزنی** ازرجال زمان سلطان مسعود غزنوی .

٦- **علی بن محمد عمرانی** از خاندان عمرانیان که دردوره سلاجقه وغزنویان در خراسان شهرت داشتند .

۷- **ابوالحسن بن حسن** (گویا برادرحسن میمندی بوده است)

- علاوه براینهاعده دیگری هم ممدوح منوچهری بوده‌اند ازقبیل **ابوحرب بختیار** حاکم **ایالت قومس** و**فضل بن محمد** و**خواجه محمد** وغیره .

احاطه منوچهری درلغت وزبان عربی بیمانند بوده است، وی باندازه‌ای دراین زبان احاطه داشته که چندین قصیده عربی راتضمین نموده است وگاهی هم دراشعار خود از این قصائد عربی مثال‌هائی ذکرکرده است .

استاد دکترذبیح الله صفا درباره احاطه منوچهری بزبان عرب مینویسد:

منوچهری براثر کثرت اطلاع ازشعروادب عربی ازقصائد معروف شاعران تازیگوی را استقبال کرده وگاه باشاراتی ازمطالع آنگونه قصاید دراشعار خویش مبادرت نموده است. مثلا قصیدهٔ :

جهانا چه بد مهر و بدخو جهانی **چو آشفته بازار بازارگانی**

استقبال است از قصیدهٔ **ابوالشیص محمد** از شعرای اوائل عهد عباسی که بسال **۱۹۶** هجری درگذشت .

قصیده زیبائی که دروصف سپیده دم گفته است ،

بمطلع:

چو از زلف شب باز شد تاب‌ها **فرو مرد قندیل محرابها**

بروزن یکی ازقصائد **اعشی بن قیس باهلی** است .

گاهی منوچهری بقدری در آوردن کلمات نامأنوس عربی و نام شعرای عرب وشعرای فارسی دراشعار خود افراط کرده است که بدون رجوع بشرح تاریخی آن کلمات نمیتوان معنای دقیق آنرا درك کرد. مثل قصیدهٔ **(لغزشمع)** که **مرحوم قزوینی** در حواشی **چهار مقاله، استادسعید نفیسی** درشرح **حال رودکی** و **آقای دبیرسیاقی** دردیوان **منوچهری** بهترین شرح را راجع بآن نوشته‌اند وبدون رجوع باین سوابق شناختن اسامی عربی این قصیده ممکن نیست، آوردن کلمات نامأنوس را دراشعار منوچهری میتوان اینطور تعبیر کرد که چون او بسیارجوان بوده ومیخواسته‌است بشعرای مسن معاصرخود فضل بفروشد وبآنها بفهماند که تا چه حد درشعر و شاعری استاد است وازآنها بهیچوجه عقب نمیماند. این کلمات را در اشعار خویش میآورده و آوردن این کلمات نامأنوس باعث شده که گاهی راستی اشعارمنوچهری بیش‌ازحد معمول خشن وثقیل بشود ولی بااین‌همه نمیتوان انکار کرد که تمام‌اشعار اووحتی همانهائیکه بسیارسخت‌وثقیل‌است باندازه کافی زیبا وجذاب ودل‌انگیزاست.

اصولا اشعار اواوزانی که بکاربرده مثل‌موسیقی روان و نوازش دهنده‌ایست که روح راآرامش میدهد وشادی ونشاط میانگیزد وشادمانی ومسرت بیش‌از اندازهٔ منوچهری ازاین اشعارشورانگیز ومسرت‌آورکاملا هویدا است.

اماموضوعی که دراشعار او بیش ازهرچیز دیگرجلب توجه میکند تشبیهات تازه وبکر و بسیار عالی اوست که ویرا بین‌تمام شعرای هم عصر خویش ممتاز و مشخص ساخته است بخصوص تشبیهات مضامینی که در بعضی قصاید و خمریات و همهٔ مسمطات خویش بکار برده است.

مسئله دیگری که دراشعار منوچهری بدان برمیخوریم نوع خاصی ازشعر است که بنام **مسمط** که بدون‌تردید، از**ابتکارات خود اوست** وما قبل‌از وی دراشعارفارسی باین‌وزن و سبك برنمیخوریم واصولا **مسمط** در شعر بانواع خاصی‌که منوچهری ایجادکرده است فرق دارد.

ازمیان شعرای بعد از او هم فقط **لامعی گرگانی** مسمط سروده است، همانطوریکه گفته شد استعمال کلمات عربی بیش از اندازهٔ معمول هم از مختصات اشعار منوچهری است اما بااین همه اشعاراو همه روان ، زیبا، نشاط‌آور ودل انگیز است ، در تشبیهات خود با چنان قدرتی بهار وسبزه و گل وباران ودیگرمظاهرطبیعت را وصف میکند وچنان‌آنها رابا مهارت جلوه میدهد که براستی گوئی ماآنچه را که میخوانیم با چشم می‌بینیم ! منوچهری ازاین لحاظ درمیان شعرای معاصرخویش فرد وممتازبوده است.

منوچهری مردی‌عشرت طلب وعیاش بود وبخاطر کمی سن وجوانی درمنتهای‌شادی وسرزندگی‌میزیست، درشراب‌دوستی‌وعشرت‌طلبی‌افراط میکردوازابراز ونشاندادن‌احساسات ومیل شدید خود نیز بکسب لذائذ دنیوی هیچ امتناع نمیورزید. وگویاجان خودراهم در جوانی‌ودراثرهمین‌افراط‌ازدست‌داده‌باشد، منوچهری درکارمدح‌هم‌راه‌افراط پیموده‌است‌وازاین لحاظ میتوان‌اورا به**فرخی** تشبیه کرد که‌تمام‌رجال‌دربارغزنوی‌راستوده است، ضمنا بایدبخاطر داشت‌که این شاعر جوان وعشرت طلب هرگزدرراه خوشگذرانی بفسق‌وتجاهر نگرائید و باعمال قبیح و رکیك دست نزد و چنانکه از اشعارش پیداست ، در عین حال عشرت

دوستی و میخوارگی او از یك روح بلند وپاك و وارسته سرچشمه میگرفت ، بطوریکه در تمام آثار اوحتی یك کلمه ناموزون یا رکیك مشاهده نمیشود، حتی در هجویاتش هم رعایت ادب وعفت را نموده است ، قدیمترین نسخه‌دیوان اشعارمنوچهری اززمان **صفویه** مانده و بعدازآن، نسخ زمان قاجاریه است‌این نسخه‌ها همه با دخل وتصرفات بیجا مخلوط شده وپراز غلطواشتباه است .

تنها نسخه‌ایکه از**اشعارمنوچهری** بچاپ رسیده‌وخالی ازاشتباهات است‌نسخه‌ایست که دانشمند محترم **آقای محمد دبیرسیاقی** بسال **۱۳۲۶** شمسی با مقدمه وحواشی و مقابله نسخه‌ها وتصحیح وتعلیق بصورت‌کامل بچاپ رسانیده‌اند .

چنانکه ذکر شد وفات منوچهری‌را درسال **۴۳۲** هجری بسن**۳۲**یا **۳۳** نوشته‌اند، از اشعار خود اوهم بهمین نتیجه میرسیم چه اتفاقات وحوادث تا سال ۴۳۰ و ۴۳۱ دردیوان او منعکس است و اثری از وقایع بعد ازتاریخ مذکور درآثارش نمی‌بینیم ، پس‌نظر **مرحوم رضاقلی‌خان هدایت** که تاریخ مرگ اورا سال ۴۳۲ نوشته است درست بنظر میرسد .

بطوریکه استنباط میگردد **منوچهری** درکودکی‌واوایل ایام جوانی درزادگاه‌خود **دامغان** وبعد دری میزیسته‌وسپس به‌**غزنین** رفته‌است ،ولی‌محل دقیق‌مدفن‌اومعلوم نیست و درهیچیك از کتابها نیز باین موضوع اشاره نشده است :

واین منتخبی ازاشعار اوست :

داروی خواب

آمدشب و ازخواب‌،را رنج وعذابست
ای‌دوست‌بیار آنچه‌مرا داروی‌خوابست
چه مرده وچه خفته ، که‌بیدار نباشی
آن‌راچه‌دلیل آری‌واین راچه جوابست
من جهد کنم بی اجل خویش نمیرم
درمردن بیهوده، چه‌مزد وچه ثوابست
من خواب زدیده ، بمی ناب ربایم
آری عدوی خواب جوانان ، می نابست
سختم عجب‌آید که‌چگونه بردش‌خواب
آنرا که‌بکاخ اندر ، یك شیشه شرابست
وین‌نیزعجب‌ترکه خوردباده نه‌برچنك
بی نغمهٔ چنگش بمی نـاب ، شتابست
اسبی که صفیرش نزنی‌می نخورد آب
نی‌مردکم‌از اسب و، نه‌می‌کمترازآبست
درمجلس احرار سه‌چیزاست وفزون‌نی
وآن هرسه شرابست‌وربابست وکبابست
نه نقل بود ما را ، نه دفتر و نی نرد
وین‌هرسه‌بدین مجلس‌ما.در، نه‌صوابست
دفتر بدبستان بـود و نقل ببـازار
وین نرد بجائی که خرابات خرابست
ما مرد شرابیم و کبابیم وربابیم
خوشاکه شرابست‌وکبابست‌وربابست

همانی

جهانا چه بد مهرو بد خو جهانی
چو آشفته بـازار بازار گانـی
بهر کار کردم تو را آز مـایش
سرا سر فـریبی سرا سر زیانی
وگر آزمایمت صد بار دیگر
همانی ، همانی ، همانی ،همانی

توصیف سپیده‌دم

چو از زلف شب باز شد تابها ‏ فرو مرد قندیل محرابها
سپیده دم از بیم سرمای سخت ‏ بپوشیده بر کوه سنجابها
بمیخوارگان ساقی آواز داد ‏ فگنده بزلف اندرون تابها
ببانگ نخستین ازاین خواب خوش ‏ بجستیم ما همچو طبطابها
عصیر جوانه هنوز از قدح ‏ همی زد بتعجیل پرتابها
از آواز ما خفته همسایگان ‏ بی آرام گشتند در خوابها
بر افتاد بر طرف دیوار من ‏ زبگمازها نور مهتابها
منجم به بام آمد از نور می ‏ گرفت ارتفاع سطرلابها

در وصف بهار

نوبهار آمد وآورد گل و یاسمنا ‏ باغ همچون تبت وراغ بسان عدنا
آسمان خیمه‌زد، ازبیرم‌ودیبای کبود ‏ میخ آن خیمه ستاك سمن و نسترنا
بوستان گوئی بتخانه‌فرخار شدست ‏ مرغکان‌چون‌شمن‌وگلبنکان‌چون‌وثنا
برکف پای شمن بوسه بداده وثنش ‏ کی وثن بوسه دهد برکف‌پای شمنا
کبك ناقوس‌زن‌وشارك،سنتور زنست ‏ فاخته‌نای زن و بط شده‌طنبور زنا
پردهٔ راست زند نارو برشاخ چنار ‏ پردهٔ باده زند قمری بر نارونا
کبك پوشیده یکی پیرهن خزکبود ‏ کرده باقیر مسلسل دوبر پیر هنا
پوپوك‌پیکی نامه‌زده‌اندر سرخویش ‏ نامه گه‌بازکند، گه شکند برشکنا
فاخته راست بکرداریکی لعبگراست ‏ در فکنده بگلو حلقه مشکین رسنا
از فروغ گل اگراهرمن آید برتو ‏ از پری باز ندانی دورخ اهرمنا
نرگس‌تازه، چوچاه ذقنی‌شد بمثل ‏ گر بودچاه زدینار و زنقره ذقنا
چونکه زرین‌قدحی‌درکف سیمین‌صنمی ‏ یا درخشنده چراغی بمیان پرنا
وان‌گل نار، بکردارکفی شبرم‌سرخ ‏ بسته اندر بن او لختی مشك ختنا
سمن‌سرخ، بسان دولب طوطی نر ‏ که زبانش بود از زرّ زده در دهنا
وان‌گل سوسن مانندهٔ جامی زلبن ‏ ریخته معصفر سوده میان لبنا
ارغوان برطرف‌شاخ‌تو پنداری‌راست ‏ مرغکانند عقیقین زده بر بابرنا
لاله‌چون‌مریخ‌اندرشده‌لختی‌بکسوف ‏ گل دو روی، چوبرماه سهیل یمنا
چون دواتی بسدینست خراسانی‌وار ‏ باز کرده سراو، لاله بطرف چمنا
ثوب عتابی گشته سلب قوس قزح ‏ سندس رومی گشته سلب یا سمنا
سال امسالین نوروز طربناکتراست ‏ پارو پیرار همی دیدم، اندوهگنا

این طربناکی‌وچالاکی‌اوهست‌کنون
از موافق‌شدن دوست، با بوالحسنا

توصیف باغ درفصل بهار

ابر آزاری بر آمد از کنار کوهسار / باد فروردین بجنبید از میان مرغزار
این یکی گل بردسوی کوهسار ازمرغزار / وان گلاب آوردسوی مرغزار ازکوهسار
خاك پنداری بماه و مشتری آبستنست / مرغ پنداری که هست اندرگلستان شیرخوار
این یکی، گویاچراشد نارسیده چون‌مسیح / وآن دگر بی‌شوی چون‌مریم چرا برداشت‌بار
ابر دیبادوز ، دیبادوزد اندر بوستان / بادعنبر سوز، عنبرسوزد اندرلاله زار
این یکی سوزد، ندارد آتش ومجمر به پیش / وان یکی دوزد، ندارد رشته وسوزن بکار
نافهٔ مشك است هرچ آن بنگری در بوستان / دانهٔ درّست هرچ آن بنگری درجویبار
آن یکی درّی که دارد بوی مشك تبتی / وان دگرمشکی که دارد رنگ درّشاهوار
چنگ بازانست گوئی شاخك شاهسپرم / پای بطانست گوئی برك بر شاخ چنار
این برنگ سبزکرده پایها را سبز فام / وان بمشك ناب کرده چنگهارا مشکبار
ژالهٔ باران ، زده برلالـه نعمان نقط / لالهٔ نعمان شده از ژالهٔ باران نگار
این چنین ناری کجاباشد ، بزیرنارآب / وان چنان آبی کجا باشد ، بزیرآب نار
بیخته برك سمن بر عـارضین شنبلید / ریخته برك بنفشه بـر رخـان جلنار
این‌چوروی سرخ: گشته ازسردندان کبود / وان‌چوروی زردکرده بر وی ازمژگان نثار
سوسن‌آزاد و شاخ نرگس بیمار جفت / نرگس خوشبوی‌وشاخ سوسن آزادیار
این‌چنان‌زرین نمکدان بر بلورین مائده / وان چنان‌چونبرغلاف‌زرسیمین گوشوار
صلصل باغی بباغ اندرهمی گویدبدرد / بلبل راغی براغ اندر همی نالد بزار
این زند برچنگهای سغدیان ، پالیزبان / وآن زند برنایهای لوریان آزادواز
زردگل بینی ، نهاده روی رابرنسترن / نسترن بینی،گرفته ، زردگل رادرکنار
این چوزرین چشم بر وی بسته سیمین چشم‌بند / وان چوسیمین‌گوش اندرگوش زرین‌گوشوار
ابربینی فوج‌فوج‌اندرهوا ، در تاختن / آب‌بینی موج موج اندر میان رودبار

در وصف شراب

ای‌باده ،فدای‌تو همه جان وتن‌من / کز بیخ بکندی زدل من حزن من
خوبست مرا کار بهرجا که‌توباشی / بیداری‌من باتوخوش‌است‌و وسن‌من
باتست همه انس دل و کام حیاتم / باتست همه عیش تن و زیستن من
هرجا یگهی کانجا آمد شدن تست / آنجا همه گه با شد آمد شدن من
وانجا که‌تو بودستی ایام گذشته ۱ / آنجاست همه ربع‌،طلول‌ودمن‌من
ای‌باده خدایت بمن، ارزانی دارد / کزتست همه راحت روح وبدن من
یادرخم من بادی ، یا در قدح من / یادر کف من بادی ، یادر دهن‌من
بوی خوش توباد همه‌ساله بخورم / رنك رخ تو بادا بر پیر هن من
آزاده رفیقان منا ، من چو بمیرم / از سرخ‌ترین باده بشوئید تن من
از دانه انگور بسازید حنوطم / وز برك رز سبز ردا وکفن من
در سایهٔ رز اندر گوری بکنیدم / تا نیکترین جائی باشد وطن من
گر روز قیامت برد ایزد به بهشتم / جوی‌می‌پر خواهم ،از ذوالمنن‌من

---

۱ ــ در بعضی از نسخ‌این بیت چنین آمده است :
آنجاکه بود مستی ایام گذشته / آنجاست‌همه‌ربع و طلول ودمن من

قصیده عالی و معروف طی مراحل

الا یا خیمگی ، خیمه فروهل
که پیشاهنگ بیرون شد زمنزل

تبیره زن بزد طبل نخستین
شتربانان همی بندند محمل

نماز شام نزدیکست و امشب
مه و خورشید را بینم مقابل

ولیکن ماه دارد قصد بالا
فرو شد آفتاب از کوه بابل

چنان دوکفه سیمین ترازو
که این کفه شود زان‌کفه مایل

ندانستم من ای سیمین صنوبر
که‌گردد روزچونین، زود زایل

من و توغافلیم و ماه و خورشید
بر این‌گردون‌گردان نیست، غافل

نگارین منا برگردد و مگریز
که کار عاشقان را نیست حاصل

زمانه حامل هجر است و لابد
نهد یکروز بار خویش حامل

نگار من، چوحال من چنین دید
ببارید از مژه ، باران وابل

توگوئی پلپل سوده بکف داشت
پراکند ازکف اندر دیده ، پلپل

بیامد ، اوفتان ، خیزان ، بر من
چنان ، مرغی‌که باشد نیم بسمل

دو ساعد را حمایل کرد بر من
فرو آویخت از من چون حمایل

مرا گفت ای ستمکاره بجانم
بکام حاسدم کردی وعاذل

چه دانم من که بازآئی تو یانه
بدانگاهی که باز آید قوافل

ترا کامل همی دیدم بهر کار
ولیکن نیستی در عشق کامل

حکیمان زمانه راست گفتند
که جاهل‌گردد اندر عشق عاقل

نگار خویش را گفتم : نگارا
نیم من در فنون عشق جاهل

ولیکن اوستادان مجرب
چنین گفتند در عهد اوایل

که عاشق قدر وصل آنگاه داند
که عاجز گردد از هجران عاجل

بدین زودی ندانستم که ما را
سفر باشد بعاجل یا بآجل

ولیکن اتفاق آسمانی
کند، تدبیر های مرد ، باطل

غریب از ماه والاتر نباشد
که روز و شب همی بَرّد منازل

چوبرگشت از من‌آن معشوق‌ممشوق
نهادم صابری را سنگ بر دل

نگه کردم ، بگرد کاروانگاه
بجای خیمه و جای رواحل

نه وحشی دیدم آنجا و نه انسی
نه راکب دیدم آنجا ونه راجل

نجیب خویش را دیدم بیکسو
چو دیوی دست و پا اندر سلاسل

گشادم هر دو زانوبندش از دست
چو مرغی‌کش گشایند از حبایل

بر آوردم ز مامش تا بناگوش
فرو هشتم هویدش تا بکاهل

نشستم از برش چون تخت بلقیس
بجست او چون یکی‌عفریت هایل

همی‌راندم نجیب خویش چون باد
همی‌گفتم که : اللهم سهّل

چو مسّاحی که پیماید زمین را
بپیمودم بپای او مراحل

همی رفتم شتابان در بیابان
همی‌کردم بیک منزل، دو منزل

بیابانی چنان سخت وچنان سرد
کزو خارج نباشد هیچ داخل

زبادش خون همی بفسرد درتن
که بادش داشت طبع زهر قاتل

زیخ گشته شمرها همچو سیمین — طبقها بر سر زرین مراجل
سواد شب بوقت صبح برمن — همی گشت از بیاض برف مشکل
همی بگداخت برف اندر بیابان — تو گفتی باشدش بیماری سل
بکردار سریشمهای ماهی — همی برخاست از شخسارها گل
چو پاسی ازشب دیرنده بگذشت — برآمد شعریان از کوه موصل
بنات النعش کرد آهنگ بالا — بکردار کمر شمشیر هرقل
رسیدم من ، فراز کاروان تنگ — چوکشتی کو رسد نزدیك ساحل
بگوش من رسید آواز خلخال — چو آواز جلاجل از جلاجل
جرس دستان گوناگون همی زد — بسان عندلیبی از عنادل
عماری از بر ترکی تو گفتی — که طاووسیست بر پشت حواصل
جرس مانندهٔ دو ترك زرّین — معلق هردو ، تا زانوی بازل
ز نوك نیزه‌های نیزه داران — شده وادی چو اطراف سنابل
چو دیدم رفتن آن بیسراکان — بدان کشی روان زیر محامل
نجیب خویش را گفتم سبکتر — الایا دستگیر مرد فاضل
بچر،کت عنبرین بادا چراگاه — بچم ! کت آهنین بادا مفاصل
بیابان در نورد و کوه بگذار — منازلها بکوب و راه بگسل
فرود آور بدرگاه وزیرم — فرود آوردن اعشی بباهل
بعالی درگه دستور ، کوراست — معالی از اعالی وز اسافل
وزیری چون یکی والا فرشته — چه دردیوان، چه در صدرمحافل
وزیران دگر بودند زین پیش — همه دیوان ، بدیوان رسایل
حدیث او معانی ، در معانی — رسوم او فضایل ، در فضایل
همی نازد بعهد میرمسعود — چو پیغمبر به نوشیروان عادل
درآید پیش او بدره چو قارون — درآید پیش او سائل چو عایل
شود از پیش او سائل چو بدره — رود از پیش اوبدره چو سائل
بلرزند ، از نهیب او نهنگان — بلرزد کوه سنگین از زلازل
الایا آفتاب جاودان تاب — اساس ملکت و شمع قبایل
توئی ظل خدا و نور خالص — بگیتی‌کس شنیدست این شمایل
یکی ظلی‌که هم ظلمت وهم نور — یکی نوری‌که هم‌نورست و هم ظل
گهر داری ، هنر داری بهر کار — بزرگی را چنین باشد دلایل
توئی‌وهاب مال وجز تو واهب — توئی فعال جود و جز تو فاعل
یکی شعر تو شاعرتر زحسان — یکی لفظ تو کاملتر زکامل
خداوندا من اینجا آمدستم — بامید تو و امید مفضل
افاضل نزد تو یازند هموار — که زی فاضل بود قصد افاضل
گرم مرزوق گردانی بخدمت — همان‌گویم که اعشی گفت ودعبل
وگر از خدمتت محروم ماندم — بسوزم کلك و بشکافم انامل
الا تا بانگ دراجست و قمری — الا تا نام سیمرغ است و طغرل
تنت پاینده باد و چشم روشن — دلت پاکیزه باد و بخت مقبل
دهاد ایزد مرا در نظم شعرت — دل بشار و طبع ابن مقبل

شب

شبی گیسو فرو هشته بدامن
پلاسین معجر و قیرینه گرزن

بکردار زنی زنگی که هر شب
بزاید کودکی بلغاری آن زن

کنون شویش بمرد وگشت فرتوت
از آن فرزند زادن شد سترون

شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریك
چو بیژن در میان چاه او من

ثریا چون منیژه بر سرچاه
دوچشم من بدو ، چون چشم بیژن

همی برگشت گرد قطب جدی
چوگرد با بزن ، مرغ مسمن

بنات النعش گرد او همی گشت
چو اندردست مرد چپ ، فلاخن

دم عقرب بتابید از سر کوه
چنان چون چشم شاهین از نشیمن

یکی پله است این منبر مجرّه
زده گردش نقط از آب روین

نعایم پیش او چون چار خاطب
به پیش چار خاطب چار مؤذن

مرا در زیرران اندر کمیتی
کشنده نی و سرکش نی و توسن

عنان بر گردن سرخش فکنده
چو دو مار سیه بر شاخ چندن

دمش چون تافته بند بریشم
سمش چون زآهن وپولاد هاون

همی راندم فرس را من به تقریب
چو انگشتان مرد ارغنون زن

سراز البرز برزد قرص خورشید
چوخون آلوده دزدی سرز مکمن

بکردار چراغ نیم مرده
که هر ساعت فزون گرددش روغن

برآمد بادی از اقصای بابل
هبوبش خاره در و باره افکن

تو گفتی کز ستیغ کوه سیلی
فرود آورد همی احجار صد من

زروی بادیه برخاست گردی
که گیتی کرد همچون خز ، ادکن

چنان کز روی دریا بامدادان
بخار آب خیزد ماه بهمن

برآمد زاغ رنگ و ماغ پیکر
یکی میغ از ستیغ کوه قارن

چنان چون صد هزاران خرمن تر
که عمدا در زنی آتش بخرمن

بجستی هرزمان زان میغ برقی
که کردی گیتی تاریك روشن

چنان آهنگری کز کورهٔ تنگ
بشب بیرون کشد تفسیده آهن

خروشی برکشیدی تند تندر
که موی مردمان کردی چوسوزن

توگفتی نای رویین هر زمانی
بگوش اندر دمیدی یك دمیدن

بلرزیدی زمین لرزیدنی سخت
که کوه اندر فتادی زو بگردن

تو گفتی هرزمانی ژنده پیلی
بلرزاند زرنج پشگان تن

فرو بارید بارانی زگردون
چنان چون برگ گل بارد بهگلشن

ویا اندر تموزی مه ببارد
جراد منتشر بر بام و برزن

زصحرا سیلها برخاست هرسو
دراز آهنك و پیچان وزمین کن

چو هنگام عزایم زی معزّم
بتك خیزند ثعبانان ریمن

نماز شامگاهی گشت صافی
زروی آسمان ، ابر معکّن

چو بردارد زپیش روی اوثان
حجاب ماردی دست برهمن

پدید آمد هلال از جانب کوه
بسان زعفران آلوده مجن

چنان چون دوسر از هم باز کرده
ز زر مغربی دستار و رنجن

و یا پیراهن نیلی که دارد
زشعر زرد نیمی زه بدامن

در لغز شمع و مدح حکیم عنصری

ای نهاده بر میان فرق جان خویشتن
جسم ما زنده بجان و جان تو زنده بتن

هر زمان روح تو لختی از بدن کمتر کند
گوئی اندر روح تو، مضمر همی گردد بدن

گر نیی کوکب، چرا پیدا نگردی جز بشب
ور نیی عاشق، چرا گریی همی بر خویشتن

کوکبی آری، ولیکن آسمان تست موم
عاشقی، آری ولیکن هست معشوقت لگن

پیرهن در زیر تن پوسی و پوشد هر کسی
پیرهن بر تن، تو تن پوشی همی بر پیرهن

چون بمیری آتش اندر تو رسد زنده شوی
چون شوی بیمار، بهتر گردی از گردن زدن

تا همی خندی، همی گریی و این بس نادر است
هم تو معشوقی و عاشق، هم بتی و هم شمن

بشکفی بی نوبهار و پژمری بی مهرگان
بگریی بی دیدگان و بازخندی بی دهن

تو مرا مانی و منهم مر ترا مانم همی
دشمن خویشیم هردو، دوستدار انجمن

خویشتن سوزیم هردو، بر مراد دوستان
دوستان در راحتند از ما و ما اندر حزن

هردو گریانیم و هردو زرد و هردو در گداز
هر دو سوزانیم و هردو فرد و هردو ممتحن

آنچه من در دل نهادم، بر سرت بینم همی
وانچه تو بر سر نهادی در دلم دارد وطن

اشك تو چون در، که بگذاری و بر ریزی بزر
اشك من چون ریخته بر زر همی برك سمن

رازدار من تویی همواره یار من توئی
غمگسار من توئی، من زان تو، تو زان من

روی تو چون شنبلید نو شکفته بامداد
وان من چون شنبلید پژمریده در چمن

رسم ناخفتن بروز است و من از بهر ترا
بی وسن باشم همه شب روز باشم با وسن

از فراق روی تو گشتم، عدوی آفتاب
وز وصالت بر شب تاری شدستم مفتتن

من دگر یاران خود را آزمودم خاص و عام
نی یکیشان رازدار و نی وفا اندر دو تن

تو همی تابی و من بر تو همی خوانم بمهر
هر شبی تا روز، دیوان ابوالقاسم حسن

اوستاد اوستادان زمانه، عنصری
عنصرش بی عیب و دل بیغش و دینش بی فتن

شعر او چون طبع او. هم بی تکلف هم بدیع
طبع او چون شعر او: هم باملاحت هم حسن

نعمت فردوس یك لفظ متینش را ثمر
«گنج بادآورد» یك بیت مدیحش را ثمن

تا همی خوانی تو اشعارش، همی خایی شکر
تا همی گوئی تو ابیاتش، همی بوئی سمن

حلم او چون کوه و اندر کوه او کهف امان
طبع او چون بحر و اندر بحر او درّ فطن

گاه نظم و گاه نثر و گاه مدح و گاه هجو
روز جدّ و روز هزل و روز کلك و روز دن

درّ بار و شکر یز و نوش طبع و زهر فعل
جانفروز و دلگشا و غمزدا و لهو تن

☆ ☆ ☆

ای ترك من امروز نگوئی بکجائی
تا کس نفرستیم و نخوانیم نیائی

آنکس که نباید بر ما زودتر آید
تو دیر تر آئی ببر ما که ببائی

آنروز که من شیفته باشم به بر تو
عذری بنهی بر خود و نازی بفزائی

چون با دگری من بگشایم تو ببندی
ور با دگری هیچ ببندم بگشائی

گوئی برخ کس منگر جز برخ من
ای ترك چنین شیفته خویش چرائی

ترسی که کسی نیز دل من برباید
کس دل نرباید بستم، چون تو ربائی

من در دگران زان نگرم تا بحقیقت
قدر تو بدانم که زخوبی بچه جائی

هر چند بدین نغز بتان در نگرم من — حقا که بچشمم ز همه خوبتر آئی
با تو ندهد دل‌که جفائی‌کنم از بیش — هر چند بخدمت در، تقصیر نمائی
ور زانکه‌بخدمت نکنی بهتر ازین‌جهد — هر چند مرائی، بحقیقت نه مرائی

☆☆☆

دلم ای دوست تو دانی‌که هوای‌توکند — لب من، خدمت خاك كف پای توکند
تازیم، جهدکنم من که هوای تو کنم — بخورد بر ز تو آنکس‌که هوای توکند
شیفته‌کرد مرا، عشق و ولای تو چنین — شایدم هرچه بمن،عشق و ولای‌توکند
نکنم بر تو جفا، ور تو جفا قصدکنی — نگذارم که‌کسی قصد جفای تو کند
تن‌من، جمله پس دل رود و،دل پس تو — تن هوای دل ودل،جمله هوای‌توکند
زهره شاگردی‌آن شانه و زلف تو کند — مشتری بندگـی، بند قبای تو کند
رایگان، مشك فروشی نکند هیچکسی — ورکند هیچکسی، زلف دوتای توکند
بلبلی کرد نتاند بدل مـرده دلان — آن که‌آن زلف خم غالیه سای تو کند
چه دعاکردی جاناکه چنین خوب شدی — تا چو تو،چاکر تو نیز دعای تو کند

در وصف صبوحی

آمد بانك خروس، مؤذن میخوارگان — صبح نخستین نمود ، روی به نظارگان
کُه بکتف برفکند، چادر بازارگان — روی بمشرق نهاد ، خسرو سیارگان
باده فراز آورید ، چاره بیچارگان
قومو اشرب الصبوح ، یا ایها النا ئمین

می‌زدگانیم ما ، در دل ما غم بود — چاره ما بامداد ، رطل دمادم بود
راحت کژدم زده ، کشته کژدم بود — می‌زده را هم بمی ، دارو ومرهم بود
هرکه صبوحی زند ، با دل خّرم بود
با دولب مشکبوی ، با دو رخ حورعین

ای پسرمیگسار، نوش لب ونوش گوی — فتنه بچشم وبخشم ، فتنه‌بروی وبموی
ما سیکی‌خوارنیك، تازه‌رخ‌وصلحجوی — تو سیکی‌خواربدجنگ‌کن و ترشروی
پیش من‌آور نبید ، در قدح مشکبوی
تازه چوآب‌گلاب ، صاف چو ماء معین

درهمه وقتی‌صبوح خوش‌بودی‌ابتدای — بهتر وخوشتر بود ، وقت گل بُسّدی
خاسته از مرغزار ، غلغل تیم وعدی — در شده آب کبود در زره داودی
آمده در نعت باغ عنصری وعسجدی
وامده اندر شراب آن صنم نازنین

برکف من نه‌نبید ، پیشتر از آفتاب — نیز چه سوزم بخور، نیزچه بویم‌گلاب
می‌زدگان راگلاب ، باشد قطرهٔ شراب — باشد بوی بخور ، بوی بخار کباب
آخته چنگ وچلب ، ساخته چنگ ورباب
دیده بشکر لبان ، گوش به شکر توین

خُوشا وقت صبوح ، خوشا می‌خوردنا — روی نشسته هنوز، دست بمی برد نا
مطرب سرمست را ، بازهش آوردنا — درگلوی او بطی ، باده فرو کردنا
گردان در پیش روی ، با بزن وگردنا
ساغرت اندر یسار ، باده‌ات اندر یمین

کرده گلو پرزباد ، قمری سنجاب پوش — کبك فرو ریخته ، مشك بسوراخ گوش
بلبلکان با نشاط قمریکان با خروش — دردهن لاله مشك ، دردهن نحل نوش
سوسن کافور بوی ، گلبن گوهر فروش
وزمه اردیبهشت ، کرده بهشت برین

شاخ سمن برگلو ، بسته بود مخنقه — شاخ گل اندر میان بسته بود منطقه
ابر سیه را شمال کرده بود بدرقه — بدرقهٔ رایگان ، بیطمع و مخرقه
باد سحرگاهیان ، کرده بود تفرقه
خرمن دُرّ وعقیق بر همه روی زمین

چوك زشاخ درخت ، خویشتن آویخته — زاغ سیه بردو بال ، غالیه اشپیخته
ابر بهاری زدور ، اسب برانگیخته — وزسم اسبش براه ، لؤلؤ تر ریخته
در دهن لاله باد ، ریخته وبیخته
بیخته مشك سیاه ریخته دُرّ ثمین

سر و سماطی‌کشید بردو لب جو بیار — چون دورده چترسبزدر دو صف‌کارزار
مرغ نهاد آشیان بر سر شاخ چنار — چون سپر خیزران بر سر مرد سوار
گشت نگارین تذرو ، پنهان در مرغزار
همچو عروسی غریق دربن دریای چین

وقت‌سحر گه‌کلنگ، تعبیه‌یی ساخته است — وزلب دریای هند، تاخزران‌تاخته‌است
میغ سیه برقفاش، تیغ برون‌آخته‌است — طبل‌فروکوفته است،خشت‌بینداخته‌است
ماه نو منخسف ، درگلوی فاخته است
طوطیکان با حدیث ، قمریکان با انین

گویی بَطّ سپید جامه بصابون زده‌است — کبك دری ساقها، درقدح خون‌زده‌است
برگل‌تر عندلیب گنج فریدون زده‌است — لشکرچین دربهار، خیمه‌بهامون‌زده است
لاله سوی جویبار، خرگه بیرون‌زده‌است
خیمهٔ آن سبزگون ، خرگه این آتشین

ازدم طاووس نر،ماهی‌سر برزده است — دستگکی مورتر، گویی برپرزده است
شانگکی‌زآبنوس، هدهد، برسرزده‌است — بردو بناگوش‌کبك ، غالیهٔ‌ترزده است
قمریك طوقدار ، گویی سر در زده است
درشبه گون خاتمی ، حلقه او بی‌نگین

بازمرا طبع‌شعر، سخت‌بجوش آمده‌است — کم‌سخن‌عندلیب، دوش‌بگوش‌آمده است
ازشغب مردمان ، لاله‌بهوش‌آمده است — زیر ببانگ‌آمده‌است‌بم‌بخروش‌آمده‌است
نسترن مشکبوی ، مشك فروش‌آمده است
سیمش درگرد نست ، مشکش در آستین

چون‌تو بگیری‌شراب ،مرغ‌سماعت کند   لاله سلامت کند ، ژاله وداعت کند
از سمن ومشك وبید ، باغ شراعت‌کند   وزگل سرخ وسپید ، شاخ صواعت‌کند
شاخ‌گل مشکبوی ، زیر ذراعت کند
عنبرهای لطیف ، گـوهرهای گزین

باد، عبیر افکند ، در قدح و جام تو   ابر گهر گسترد ، در قدم وگام تو
یار سمنبر دهد ، بوسه براندام تو   مرغ روایت کند شعری بر نام تـو
خوبان نعره زنند ، در دهن وکام تو
در لبشان سلسبیل ، درکفشان یاسمین

دروصف خزان

خیزید وخز آرید که‌هنگام‌خزانست   بادخنك ازجانب‌خوارزم وزانست
آن برك‌رزان بین‌که بر آن‌شاخ‌رزانست   گویی بمثل پیرهن رنگرزانست
دهقان بتعجب سرانگشت گزانست
کاندرچمن‌وباغ، نه‌گل‌ماندو نه‌گلنار

طاووس بهاری‌را ، دنبال بکندند   پرّش ببریدند و بکنجی بفکندند
خسته بمیان باغ بزاریش پسندند   با اونشینند ونگویند و نخندند
وین پرنگارینش بدو باز نبندند
تا بگذرد آذرمه‌و آید سپس آزار

دهقان‌بسحرگاهان کز خانه بیاید   نه هیچ بیارامد ونه هیچ بپاید
نزدیك رزآید ، در رز را بگشاید   تا دختررز راچه بکارست وچه‌شاید
یك دختر دوشیزه بدو رخ ننماید
الا همه آبستن و الا همه بیمار

گویدکه‌شمادخترکان‌راچه رسیدست   رخسارشما پردگیانراکه بدیدست
وزخانه‌شما پردگیانرا که کشیدست   وین پردهٔایزدبشما برکه دریدست؟
تامن بشدم خانه در اینجاکه رسیدست
گردید بکردار و بکوشید بگفتار

تا مادرتان‌گفت که من بچه بزادم   از بهرشما من بنگهداشت فتادم
قفلی بدر باغ شما بر بنهادم   درهای شما هفته بهفته نگشادم
کس را بمثل سوی شما بار ندادم
گفتم‌که برآیید نکو نام ونکو کار

امروز همی بینمتان بار گرفته   وزبار گران جرم تن اوبارگرفته
رخسارکتان گونهٔ دینار گرفته   زهدانکتان بچه بسیار گـرفته
پستانکتان شیر بخروار گرفته
آورده‌شکم‌پیش‌وزگونه شده‌رخسار

ابن یمین

امیر محمود بن امیریمین الدین طغرائی فریومدی معروف به **ابن یمین** نامبردارترین شاعران قطعه‌سرای زبان فارسی‌است، هنروی ابداع مضامین اخلاقی واجتماعی درقطعاتی شیرین ودل‌انگیز است .

پدرش **یمین‌الدین** نیزشاعر بود ودرخدمت **خواجه علاءالدین محمد** که‌ازطرف **سلطان ابوسعید بهادرخان** درخراسان مستوفی بود. شغل دیوانی داشت و فرزندش نیز بنام اومعروف گردید و**ابن یمین** نامیده‌شد، ابن‌یمین‌هم‌مدتی، به شغل دیوانی مشغول بود وی دراوایل، **خواجه علاءالدین** وبعد برادرش **خواجه غیاث‌الدین هندو** را مدح‌گردو با علاءالدین‌محمد به گرگان رفت و**طغاتیمور** حکمران گرگان رامدح گفت، بعدبه‌خراسان رفت وبه‌**نهضت سربداران** که‌بعد ازمرک‌سلطان ابوسعید بهادرخان(۷۳۶هجری)درسبزوار تشکیل یافته بودپیوست وبمدح امرای سربدار پرداخت .

ابن یمین ازشعرای شیعه مذهب ایرانی است، بهمین علت از نهضت سربداران در خراسان استقبال نمود ودرسلک پیروان نهضت مذکور درآمد .

هما نطوریکه درفصل سیزدهم این‌تألیف مربوط به نهضت سربداران‌بیان شد درجنگی که بین **خواجه وجیه‌الدین مسعود سربدار** و **شیخ‌حسن جوری** شیخ بزرك مذهبی سربداران با ملك **معزالدین‌ابوالحسین محمدکرت** درمیان **زاوه** و **خواف** درگرفت (۷۴۳هجری) وجنك مذکورمنتهی به‌کشته شدن حسن‌جوری گردید . ابن‌یمین‌نیزدستگیرشد و باسارت رفت، دراین جنگ دیوان خطی و منحصر بفردوی‌مفقود گردید.

بچنگال غارتگران اوفتاد
وزآن پس‌کس ازاونشانی‌نداد

درکتاب **مجمل‌فصیحی‌خوافی** آمده‌است که‌ابن‌یمین بعدازگم‌شدن دیوان‌اشعارخود قطعه‌زیررا درسبزوار گفته وپیش **ملك معزالدین‌کرت** بهرات فرستاد :

گر بدستان بستد از دستم فلك دیوان من
آنکه اومیساخت‌دیوان، شکریزدان‌بامن است

ور ربود از من زمانه سلك دّر شاهوار
لیکن از دردش نیندیشم چودرمان بامن‌است

ور زشاخ گلبن فضلم گلی بربود باد
گلشنی پرلاله ونسرین وریحان با من است

ور تهی شد یك صدف از لؤلؤ لالامرا
پرزگوهر خاطری چون بحرعمان‌با من‌است

قطره‌ای چنداز رشاش‌کلکم ارگم شدچه غم
خاطر فیاض همچون ابرنیسان با من است

آب شعرعذب من‌چون خاك اگربرباد رفت
سهل باشد چشمه سارآب حیوان بامن‌است

گرچه آمد دل بدرد از گشتن دیوان تلف
زان چه‌غم‌دارم چوطبع گوهر افشان بامن‌است

ورچه گشت اعراض نفسانی ز ذاتم منفصل
جوهری کان هست فصل نوع‌انسان بامن است

ورثنای شاه عالم همچو صیت عدل او
منتشرشد درجهان، طبع ثنا خوان‌با من است

گرچه دیوان دگر ترتیب دانم کرد، لیك
حاصل عمرم هباشد اندوه آن با من است

بی‌عنایت‌گر بود گردون دون با من چه باك
چون عنایتهای شاهنشاه دوران با من‌است

خسرو عادل معزالدین که گوید قدر او
کزجلالت آنچه میگنجد در امکان بامن است

معظم چاکر نوازیهاکه اندر کل حال
شهریار عهد را از جمله اقران بامن است

آن بود کز لطف او گوید مرا آزاده‌ای
شادباش ابن‌یمین کاجزای دیوان با من است

عمر شد در کامرانی تا ابد باد و بود
ورد من چاکر، دعای‌شاه،تا جان با من است

بطوریکه تصریح نموده است : چندانکه طلب کردند دیوان اویافت نشد واز سفائن بزرگان وازآنچه هرکس را بخاطر بود وبعد ازاین گفت جمع کرد .

کاشعار پراکنده چو هفت اورنگم — مانند پروین بـه نظام آید باز

ابن‌یمین سالهای‌آخرعمر را درمولد خود **فرومد** بسربرده وبکار زراعت و یا بقول خودش دهقنت اشتغال داشته‌است، وعاقبت در روزهشتم جمادی الاخرسال **۷۶۹** هجری در حالیکه سنش از هشتاد متجاوزبود جهان رابدرود گفت ودر قریه **فرومد** (فریومد) مدفون شد، در کتاب**مجمل فصیحی خوافی** ماده تاریخ وفات‌اوبدین شرح آمده است :

بوداز تاریخ هجرت‌هفتصد باشصت ونه — روز شنبـه هشتم ماه جمادی الاخـرین
گفت‌رضوان حوررا برخیز واستقبال‌کن — خیمه برصحرای جنت برزند ابن یمین

در کتاب مذکوراین رباعی‌ازابن یمین نقل‌شده کهشاعراندکی‌قبل‌ازوفات گفته‌است .

منگرکه دل ابن یمین پرخون شد — بنگرکه ازاین جهان فانی‌چون شد
مصحف‌بکف وچشم بردروی‌بدوست — با پیك اجل خنده زنان‌بیرون شد

گویند ابن یمین دردم مرگ مشغول دعا ونماز بوده و رباعی فوق الذکررا بعد از مرگ‌اوبرروی سجاده‌عبادت ودرپهلوی جسم بی‌جان‌وی‌یافته‌اند،ابن‌یمین مذهب شیعه وذوقی عرفانی‌داشته وبراثرتجربه‌های گوناگون قطعه‌های سودمند اخلاقی واجتماعی‌سروده است . دیوان اشعاروی مشتمل برمقدارکثیری ازقطعات وربا‌عیات‌او‌باتصحیح ومقدمه‌فاضلانه

استاد سعید نفیسی در تهران بسال ۱۳۱۸ هجری شمسی بطبع رسیده ونیز رساله بدیعی در باره **ابن‌یمین** وزندگانی وآثار او بقلم استاد فقید **رشید یاسمی** درسال **۱۳۰۳** خورشیدی چاپ شده است .



اینست تصویر ماتم زده مزار قطعه سرای معروف ونصیحت پرداز مجرب تاریخ ادبیات ایران واقع درقصبه فرومد

مجموع اشعارش به پانزده هزاربیت میرسد .

استاد دکتر ذبیح الله صفا درباره **ابن یمین** مینویسد :

ابن یمین شاعر قصیده سرا ومداح بود ولی هنروی بیشتر درسرودن قطعات اجتماعی واخلاقی سودمند وی است که شهرت بسیار دارد، چنانکه بایداورا بعد از **انوری** بزرگترین شاعر قطعه سرای پارسی دانست .

اینك منتخبی ازاشعار نغزاین شاعر نصیحت پرداز مجرب ذیلا بازگومیشود :

قطعه

چون جامهٔ چرمین شمرم صحبت نادان
زیراکه گران باشد و تن‌گرم ندارد
از صحبت نادان بترت نیز بگویم
خویشی که توانگر شد وآزرم ندارد
زین‌هردو بتردان توشهی‌راکه دراقلیم
با خنجر خونریز دلی نرم ندارد
زین هرسه بترنیز بگویم که چه باشد
پیری که جوانی کند و شرم ندارد

***

من و نفس نفیس و فقر و فاقه
نمیخواهم غنی گشتن بخواری
بود جان دادنم در آب بهتر
ازآن کز غوك باید جست یاری
گرسنه گر بمیرد باز از آن به
که جغد او راکند سیر از شکاری

***

مرا گفتند جمعی مهربانان چو دیدندم زغم در اضطرابی

که خوش میباش از دوران گیتی عمارت باز یابد هر خرابی

***

خواهی که خدا کار نکو با توکند ارواح ملك را همه رو با توکند

یاهرچه رضای اودرآن نیست مکن یا راضی شو بهرچه او با توکند

پس ازمن

مرا نام اگر نیك اگر بد بود چو رفتم ازآنم چه فخروچه عار؟

کسی را بود فخر و عار اربود که ماند زمن در جهان یادگار

پس ازمن اگرهرچه باشد رواست چو من دامن‌افشانده‌ام زین غبار

نان‌خواهان

هرکرا در جهان همی بینی گر گدایی وگر شهنشاهیست

طالب لقمه‌ییست وزپی آن در تك چاه یا سرگاهیست

مقصد خلق جمله یك چیزست لیك هریك فتاده در راهیست

اهل عالم بنان چو محتاجند پس بنزدیك هرکه آگاهیست

شاه را برگدا چه ناز رسد چون گدا، شاه نیزنان خواهیست

آئین زندگی

گر جهانی زدست تو برود مخور اندوه‌آن‌که چیزی نیست

بد ونیك جهان چو برگذرست درگذر ازجهان‌که چیزی نیست

***

بخور، بپوش‌وبپاش‌وبدان‌که‌حاصل‌عمر خرد نداشت‌کسی‌کو بدیگران بگذاشت

منه ذخیره‌که بسیارکس ز غایت حرص نهادگنج بصد رنج و دیگری برداشت

آزاده

سیرت آزادگان از سفلگان هرگز مجوی

کی‌بود چون سرو و سوسن هرکجا خار وخسی

آبروی از آتش شهوت چرا ریزی بخاك

از هوا چون بگذری زآن پس صفا یابی بسی

شوربای چشم خود خوردن بر ابن یمین

به که باید خورد سِکبای ۱ رخ هرناکسی

---

۱ ــ سکبا ــ سرکه با، آش سرکه

عقل وغم

حبّذا روزگار بی خردان
کز خرابی عقل آبادند
عقل وغم را بهم گذاشته‌اند
در حماقت همیشه دلشادند
هرکجا عقل هست شادی نیست
عقل و غم هردو توأمان، زادند

گناه پدر

دانی چه موجبست که فرزند از پدر
منت نگیرد ارچه فراوان دهد عطا
یعنی درین جهان که محل حوادثست
درمحنت وجود تو افکنده‌ای مرا

☆☆☆

بحمدالله ندارم مال و جاهی
که بستانی بدیگرکس سپاری
چو من بر بینوائی دل نهادم
چرا باید تحمل کرد خواری

آشنائی خلق

آشنائی خلق درد سر است
منقطع باش تا ندانندت
بدرکس مرو زبهر طمع
تاز در همچوسگ نرانندت
گرشوی گوشه گیر چون ابرو
بر سر دیده ها نشانندت
اینهمه جدوجهد حاجت نیست
آنچه روزیست میرسانندت

استقبال ازمولوی

زدم از کتم عدم خیمه بصحرای وجود
ازجمادی به نباتی‌سفری‌کردم و رفت
بعد از آنم کشش نفس بحیوانی برد
چون‌رسیدم بوی‌ازوی گذری‌کردم‌ورفت
بعد ازآن در صدف سینه انسان بصفا
قطرهٔ هستی خودرا گهری‌کردم ورفت
با ملایك پس از آن صومعه قدسی را
گرد برگشتم ونیکو نظری‌کردم ورفت
بعدازآن‌ره‌سوی او بردم‌وچون ابن‌یمین
همه اوگشتم وترك‌دیگری‌کردم ورفت

☆☆☆

دو قرص نان اگر ازگندم است اگر از جو
دو تای جامه اگر کهنه است و گر از نو
چهار گوشه دیوار خود بخاطر جمع
که کس نگوید از اینجای خیز وآنجا رو
هزار مرتبه بهتر بنزد ابن یمین
زفر مملکت کیقباد و کی‌خسرو

☆☆☆

اگردوگاو بدست آوری ومزرعهٔ
یکی امیرویکی را وزیر نام کنی
بدان قدر چوکفاف معاش تونشود
روی و نان جوی ازیهودوام‌کنی
هزاربار از آن به‌که از پی‌خدمت
کمر ببندی و برمردکی سلام کنی

خلوت انس

کنجی که در و گنجش اغیار نباشد
برکس زتو و برتو زکس بار نباشد
رودی وسرودی و حریفی دوسه یاری
باید که عدد بیشتر از چار نباشد
نردی و شرابی و کبابی و ربابی
شرط است که ساقی بجزازیار نباشد
عقلست که تمییزکند نیك وبد از هم
ای نیز در این کار بانکار نباشد
وآنکس که شود منکراین کارکه گفتم
از عالم ارواح خبردار نباشد
این دولت اگر دست ابن یمین را
با هیچ کسش در دو جهان‌کار نباشد

دشمن اهل هنر

ای دوستان بکام دلم نیست روزگار
آری زمانه دشمن اهل هنر بود
سهلست اگر جفاکشم از دور بیوفا
زحمت نصیب مردم والاگهر بود
برآسمان ستاره بود بیشمار لیك
رنج کسوف بردل شمس و قمر بود
رسمیست در زمانه که هر کم بضاعتی
زاهل هنر بمرتبه ها بیشتر بود
دریا صفت که منصب خاشاك اندر او
بالای عقد گوهر و سلك دررбود

☆☆☆

بگفتار اگر در فشاند کسی
خموشی به بسیاراز آن خوشتر است
خردمند، خاهش بودچون‌صدف
اگرخوددرونش‌همه‌گوهراست

☆☆☆

تا نپرسند ، دم مزن بسخن
وآنچه‌گوئی جزآن‌ثواب‌مگوی
گررسیدن بمقصدت هوس‌است
راه کان مستقیم نیست مپوی

☆☆☆

مرازجورتوای‌روزگارسفله نواز
بسی‌است غصه‌چگویم که‌قصه‌است دراز
گهی‌نشیمن شهباز میدهی بزغن
گهی‌شکارگه شیرشرزه رابگراز

☆☆☆

آن‌کزپی وصل‌او بجان‌می‌پویم
او بامن‌ومن‌جمله جهان میجویم
نی‌نی،که‌من‌اویم ومن‌واورا من
ازتنگ مجالی سخنی میگویم

☆☆☆

از برای دو چیز جوید وبس
مرد عاقل جهان پرفن را
یا از او سربلندگردد دوست
یاکند پایمال دشمن را
وآنکه میجوید و نمیداند
که غرض چیست مال جستن را
چیده باشد بمسکنت خوشه
داده زآن پس بباد خرمن را
غیر جان‌کندن وزخستن چیست
حاصلی ناشناس کودن را

☆☆☆

خدائی که بنیاد هستیت داد
بروزالست اندر افکند خشت
گل پیکرت را چهل بامداد
بدست خودازراه حکمت‌سرشت
قلم را بفرمود تا برسرت
همه بودنیها یکایك نوشت
نزیبد که گوید ترا روز حشر
که‌این‌کار خوبست وآن‌کار زشت
ندارد طمع رستن شاخ عود
هرآنکس‌که بیخ شتر خارکشت
چو از خط فرمانش‌بیرون نیند
چه اصحاب مسجد چه‌اهل‌کنشت

این قطعه ترجمه قطعه عربی قابوس‌بن‌وشمگیر است .

خرد را شگفت آید از عدل او
که آنرا دهد دوزخ اینرا بهشت

☆☆☆

مرد باید که هرکجا باشد
عزت خویشتن نگهدارد
خود پسندی و ابلهی نکند
هرچه کبر و منیست بگذارد
بطریقی رود که مردم را
سر موئی ز خود نیازارد
هه‌کس راز خویش به داند
هیچکس را حقیر نشمارد
سر و زر در طلب نهد آنگه
تا مگر دوستی بدست آرد

☆☆☆

دیدم بر این رواق زبرجد کنایتی
برلوح لاجورد نوشته بزرناب
هرخانه‌ای که‌داخل این‌طاق ارزق است
گرصد هزارسال بماند شودخراب
بیرون ازاین‌رواق بناکن‌توخانه‌ای
کو آفت خراب نیابد بهیچ باب

☆☆☆

مرد آزاده در میان گروه
گرچه خوشخو و عاقل و داناست
محترم آنگهی تواند بود
که از ایشان به‌مالش استغناست
وانکه محتاج خلق شد خوار است
گرچـه در علم بوعلی سیناست

☆☆☆

هنر بباید ومردی و مردمی و خرد
بزرگ زاده نه آنست کودرم دارد
خوشاکسی که ازو هیچ بد بکس نرسد
غلام همت آنم‌که این قدم دارد

☆☆☆

ما عمرو زید را چه شناسیم در جهان
ما رابس‌این‌شناخت‌که‌مولای‌ماعلی‌است
خرم دلی‌که مجمع سودای حیدر است
فرخ سری‌که خاك‌کف پای حیدر است

☆☆☆

ای دل بجستجوی هنر در جهان بگرد
باشد که آوریش بهر حیلتی بدست
مردآن بود که درگه و بیگه نشان علم
جوید بهر دیار زهر هوشیار ومست
گرعلم یافت سرور اقران خویش‌گشت
ور مرد، عذر او براراباب روشن است

☆☆☆

بشنو از ابن‌یمین پندی بغایت سودمند
باسلامت عمراگرداری بسربردن‌هوس
بدمگوی‌و بدمکن باهیچکس‌درهیچ‌حال
تا نه‌بدگویدکست نه‌باشدت بیمی زکس

☆☆☆

خون‌میخوردچو تیغ دراین دورهرکه‌او
یک رو ویکزبان بود از پاك‌گوهری
مانند شانه هرکه دورویست وصد زبان
برفرق خویش جای دهندش بسروری

☆☆☆

ابن یمین اگرهمه عالم بکام تواست
بایدکزان فرح نفزاید دل تـرا
ور ملك کائنات ز دستت برون رود
هان تا غمش زجانربايد دل تـرا
چون‌هست‌و نیست‌جمله نماند به یك‌قرار
آن به کزان بیاد نیاید دل ترا
قانع شو و متابعت پیر عقل‌کـن
کز بند غم‌جزاو نگشاید دل تـرا
جز صیقل قناعت و استادی خرد
ازز نگ حرص‌کس نزداید دل ترا

☆☆☆

در قصه شنیدیم کزین پیش بزرگی — یك بدره زر داد بیك بیت فلانی
ماهم ز طمع پیش بزرگان زمانه — بستیم میانی و گشادیم زبانی
بردیم بسی‌رنج ونشد حاصل‌از آنکار — جز خوردن خونی و بجزکندن‌جانی
گر تربیت اینست بسا کاهل سخن را — دل تافته‌گرددچوتنور از نی‌و‌نانی
عنقا وکرم هردو یکی‌اند،کز ایشان — جز نام نیابند بتحقیق نشانی
ای اهل‌هنرقصه همین‌است که‌گفتیم — هان تا نفروشید یقینی بگمـانی

✩✩✩

مرتضی رادان‌ولی اهل ایمان تاابد — چون ز دیوان ازل دارد مثال انّما
کیستند اولاداو اول حسن آنکه‌حسین — آنکه ایشانرانبی فرموداما‌م ومقتدا
بعدازایشان‌مقتداسجادو آنکه‌باقر است — زوگذشتی‌جعفروموسی وسبط‌اورضا
پس تقی آنکه‌نقی آنکه امام‌عسکری — بعدازاومهدی‌کزوگیردجهان‌نوروبوا

این رباعی‌را پدرش **یمین‌الدین** سروده وبرای اوفرستاده :

دارم ز عتاب فلك بوقلمون — وزگردش‌روزگاردون‌پروردون
چشمی‌چوکنارهٔ‌صراحی‌همه‌اشك — جانی چومیانهٔ پیاله همه‌خون

ابن یمین رباعی زیررا سرود و در جواب پدر ارسال داشت :

دارم ز جفای فلك آینه گون — پرآه‌دلی‌که‌سنگ‌ازآن‌گرددخون
روزی بهزار غم بشب میآرم — تاخودبشب‌ازپرده چه‌آید بیرون

بیشتر قطعات پندآموز و ارزنده **ابن‌یمین** بزبانهای زنده دنیا ازجمله انگلیسی و آلمانی ترجمه و نشر شده‌است، که‌در بین آنها ۱۶۴ قطعه اشعار ابن‌یمین ترجمه ونقل‌شاستا راکه بسال ۱۸۵۲ میلادی**دروینه** بچاپ رسیده باید نام برد.



فروغی بسطامی

میرزا عباس بسطامی متخلص به **فروغی** فرزند **آقاموسی بسطامی** ازشاعران بزرگ قرن سیزدهم هجری (قرن نوزدهم میلادی) است.

وی از بزرگان **بسطام** بود، تاریخ تولد اورا **۱۲۱۳** هجری قمری در عتبات نوشته‌اند **فروغی** دوران کودکی را در **بسطام** بسر برد و بعداً مدتی در **ساری** اقامت گزید، دراوایل سلطنت **فتحعلیشاه** قاجار به تهران عزیمت نمود و به تحصیل علوم ادبی پرداخت.

فروغی در ابتدا **مسکین** تخلص می کرد و بعدها بمناسبت انتساب به دربار **فروغ الدوله** فرزند **حسنعلی میرزا شجاع السلطنه** والی خراسان وکرمان به **فروغی** تخلص یافت. ابتدا بمدح شاهان وشاهزادگان قاجار پرداخت و پس از آن به تصوف وعرفان متمایل شدوعزلت برگزید. و باقی عمررا بیشتر در ریاضت و اعتزال و آمدوشد بمجلس عرفا گذرانید و بـه سرودن غزلهای دلانگیز عرفانی پرداخت. **فروغی** به تصوف و تجرد علاقه‌وافر داشت و در غزلسرائی از سعدی و حافظ پیروی میکرد.

فروغی را باید از بزرگترین غزلسرایان متصوف عهد اخیر بشمار آورد، توجه‌او بتصوف باعث‌شد که غزلهای دلپذیروی باافکار بلند عارفانه همراه‌باشد.

در غزلهای او موجی ازاحساس عمیق شاعرانه بچشم میخوردواین احساس نیز با بیانی بسیار روان و فصیح وجان بخش بیان شده‌است، که انسان باخواندن هر بیتی ازآن تحت تأثیر روح بلند و بیان شیوا وپراحساس ودرعین حال ساده وی قرارمیگیرد.

فروغی در ٦١ سالگی بسال **۱۲۷۴** هجری قمری درتهران دارفانی‌را بدرود گفت.

دیوان غزلیات فروغی چندین بار بچاپ رسیده‌است، عده اشعارش را تاحدود بیست هزار بیت نوشته‌اند. اینك چند غزل بسیار عالی و ارزنده وی ذیلا درج میشود :

بزم شوق

شاهد بکام و شیشه بدست و سبو بدوش
مستانه می‌رسم ز در پیر می‌فروش

خواهی که کام دل ببری لعل وی ببوس
خواهی که نیش غم نخوری جام می بنوش

ماییم و کوی عشق و درونی پر از خراش
ماییم و بزم شوق و دهانی پر از خروش

دانی که داد بلبل شیدا زدست کیست؟
از دست آن که کرد لب غنچه را خموش

مرغی که می‌پرد بلب بام آن پری
بس طعنه میزند پر او بر پر سروش

پند کسی چگونه نیوشم که آن دو لب
از من گرفته‌اند دو گوش سخن نیوش

گر چشم فیض داری از آن چشمهٔ کرم
ای دل بسینه خون شوو ای چشم تر بجوش

من واله جمال تو باصد هزار چشم
من بندهٔ خطاب تو باصد هزار گوش

بی جهد از آن دهان نرسد هیچکس بکام
تا هست ممکن تو فروغی بجان بکوش

کی رفته‌ای ز دل

کی رفته‌ای ز دل که تمناکنم ترا
کی بوده‌ای نهفته که پیداکنم ترا

غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور
پنهان نگشته‌ای که هویداکنم ترا

با صد هزار جلوه برون آمدی که من
با صد هزار دیده تماشا کنم ترا

چشمم بصد مجاهده آئینه ساز شد
تا من بیك مشاهده شیدا کنم ترا

بالای خود در آئینهٔ چشم من ببین
تا با خبر ز عالم بالاکنم ترا

مستانه‌کاش در حرم و دیر بگذری
تا قبله‌گاه مؤمن و ترسا کنم ترا

خواهم شبی نقاب ز رویت برافکنم
خورشید کعبه ، ماه کلیساکنم ترا

گر افتد آن دو زلف چلیپا بچنگ من
چندین هزار سلسله درپا کنم ترا

طوبی و سدره گر بقیامت بمن دهند
یکجا فدای قامت رعنا کنم ترا

زیبا شود بکارگه عشق کار من
هرگه نظر بصورت زیبا کنم ترا

رسوای عالمی شدم از شور عاشقی
ترسم خدانخواسته رسوا کنم ترا

با خیل غمزه گر بوثاقم گذر کنی
میر سپاه، شاه صف‌آرا کنم ترا

شعرت ز نام شاه فروغی شرف گرفت
زیبد که تاج تارك شعرا کنم ترا

اسیر سلسله

دوست نشاید ز دوست در گله باشد
مرد نباید که تنگ حوصله باشد

دوش بهیچم خرید زاهد و ترسم
باز پشیمان از این معامله باشد

راهرو عشق باید از پی مقصود
در قدمش صد هزار آبله باشد

تند مران ای دلیل ره که مبادا
خسته دلی در قفای قافله باشد

آنکه مسلسل نمود طرهٔ لیلی
خواست که مجنون اسیر سلسله باشد

چشم سیاه

نازم آن چشم سیه کز یك نگاه آشنا
مردم آگاه را از خویشتن بیگانه کرد

ای کاش جان بخواهد

ای کاش جان بخواهد معشوق جانی ما
تا مدعی بمیرد از جان فشانی ما

گر در میان نباشد پای وصال جانان
مردن چه فرق دارد با زندگانی ما

ترك حیات گفتیم ، کام از لبش گرفتیم
الحق که جای اشك است بر کامرانی ما

سودای او گزیدیم ، جنس غمش خریدیم
یارب زیان مبادا در بی زیانی ما

در عالم محبت الفت بهم گرفته
نا مهربانی او با مهربانی ما

در عین بی زبانی با او به گفتگوئیم
کیفیت غریبی است در بی زبانی ما

صدره ز ناتوانی در پایش او فتادیم
تا چشم رحمت افکند بر ناتوانی ما

تا بی نشان نگشتیم از وی نشان نجستیم
غافل خبر ندارد از بی نشانی ما

اول نظر دریدیم پیراهن صبوری
آخر شد آشکارا راز نهانی ما

تا وصف صورتش را در نامه ثبت کردیم
ماندند اهل دانش پیش معانی ما

تدبیرها نمودیم در عاشقی فروغی
کاری نیامد آخر ، از کار دانی ما

جلوه یار

یار اگر جلوه کند دادن جان اینهمه نیست
عشق اگر خیمه زند ملك جهان اینهمه نیست

نکته‌ای هست در این پرده که عاشق داند
ورنه چشم و لب و رخسار و دهان اینهمه نیست

مگر از کوچه انصاف در آید یوسف
ورنه سرمایه سودازدگان اینهمه نیست

کوهکن تا بـدل اندیشهٔ شیرین دارد
گر بمژگان بکند کوه گران اینهمه نیست

از دو بینی بگذر تا به حقیقت برسی
که میان حرم و دیر مغان اینهمه نیست

گر نهان عشوه چشم تو نگـردد پیدا
فتنه انگیـزی پیدا و نهان اینهمه نیست

اثر شست تو خون همه را ریخت بخاك
ورنه در کشمکش تیر و کمان اینهمه نیست

هیچکس ره بمیان تو زموی تو نبرد
با وجودی که زمو تا بمیان اینهمه نیست

خود مگـر روز جزا رخ بنمائی ورنـه
جلوهٔ حور و تماشای جنان اینهمه نیست

تو ندانی نتوان نقش تو بستن بگمان
زانکه در حوصله وهم و گمان اینهمه نیست

جام می نـوش بیادشه جمشید شعار
که مدار فلك و دور زمان اینهمه نیست

آنچه من زان دهن تنگ ، فروغی ، دیدم
کی توان گفت، که تقریر زبان اینهمه نیست

تماشائی خلق

یار بی پرده کمر بست برسوائی ما
ما تماشائی او خلق تماشائی ما

قامت افراخته‌میرفت‌و بشوخی میگفت :
که کسی‌چهره نیفروخت ، بزیبائی ما

او زما فارغ‌و ما طالب اودرهمه‌حال
خود پسندیدن او بنگر و خودرائی‌ما

قتل خود را بدم تیغ محبت دیدم
گوعدو ،کورشو ، از حسرت بینائی‌ما

جان بیاسود بیك ضربت قاتل ما را
یعنی از عمر همین بود. تن‌آسائی ما

حالیا مست و خرابیم ز کیفیت عشق
پس ازین تا چه‌رسد برسر سودائی ما

هرکجا جام می آن‌کودك خندان‌بخشد
باده‌گو پاك بشو ، دفتر دانائی ما

نقد دنیا ، ببهای لب ساقی دادیم
تاکجا صرف شود ، مایهٔ عقبائی ما

شب ما تابقیامت نشود روز ،که‌هست
پردهٔ روز قیامت ، شب تنهائی ما

مگرش زلف‌تو ، زنجیر نماید ، ورنه
درهمه شهر نگنجد دل صحرائی ما

دل ز وصلت نتوان‌کند بهل تا بکند
سیل هجران تو بنیاد شکیبائی ما

ناتوان‌چشم تو بربست فروغی را چشم
ورنه‌کی خاسته مردی بتو انائی ما

آتش عشق

اولم رام نمودی به دل آرامیها
آخرم سوختی از حسرت ناکامیها

تو و نوشیدن پیمانه وخشنودی‌دل
من و خاك در میخانه و بدنامیها

چشم‌سرمست تو تاساقی‌هشیارانست
کی‌توان دست‌کشید از قدح‌آشامیها

مدتی‌رنجه‌کن‌ای سروسمن‌ساق بباغ
تا صنوبر نزند لاف خوش‌اندامیها

میخوردمرغ‌دل‌ازدوری‌خال‌وخط‌تو
غم بی دانگی وحسرت بی‌دامیها

عاقبت چشم‌من‌افتاد بدان‌طلعت‌نیك
چشم بددورازین نیك سرانجامیها

سروپا آتشم از عشق فروغی لیکن
پختگی‌ها نتوان کرد بدین خامیها

☆☆☆

دانه تسبیح مارا حالتی هرگز نداد
بعدازاین‌درپای‌خم‌انگوربایددانه‌کرد

سرمایه دیوانگی

ای زلف تو برهمزن فرزانگی ما
وین سلسله سرمایهٔ دیوانگی ما

سر بردم تیغ تو نهادیم بمردی
کس‌نیست درا‌ین‌عرصه بمردانگی‌ما

با ماشدی محرم و ازخلق دوعالم
سودای تو شد علت بیگانگی ما

آن‌مرغ اسیریم‌بدام‌تو،که خوردند
مرغان گلستان غم بی‌دانگی ما

گفتم که‌کسی نیست به بیچارگی‌من
گفتا که بتی نیست به جانانگی ما

گفتم‌که‌بودقاتل‌صاحبنظران؟ گفت :
چشمی که بود منشاء مستانگی ما

عالم همه راسوخت‌بیك شعله‌فروغی
شمعی‌که بود باعث پروانگی ما

عالم بیخبری

عالم بی‌خبری طرفه‌بهشتی بودست
حیف‌وصدحیف‌که‌مادیرخبردارشدیم

دست غیب اربدرد پردهٔ‌ما‌رانه‌عجب
که چراباخبراز پردهٔ اسرارشدیم

بادهٔ نگاه

کیفیت نگاه تو از جام خوشتر است — لعل لبت ز بادهٔ گلفام خوشتر است
نظارهٔ رخ تو به اصرار خوبتر — بوسیدن لب تو به ابرام خوشتر است
گر خال تست دانه مرغان نیکبخت — ازصحن بوستان شکن دام خوشتر است
من کافر محبتم ، اما براستی — کفر محبت تو ز اسلام خوشتر است
ناموس ما بباد فنا رفت و خوشدلیم — زیراکه ننگ عشق تو از نام خوشتر است
اکنون که نامرادی ما عین کام تواست — گر خوکنیم با دل ناکام خوشتر است
خود را بآتش غم روی تو می زنیم — چون‌روزگار، سوخته‌ازخام خوشتر است
ما خوشدلیم با تو بهر شام وهر سحر — کان‌روی وموی هرسحروشام خوشتر است
بهر شرابخواره بستان معرفت — چشمت هزار باره ز بادام خوشتر است
الحق فروغی از پی اسباب خوشدلی — ازهرچه هست‌وصل دل‌آرام‌خوشتر است

دادخواهی

یک شب آخر دامن‌آه‌سحر خواهم گرفت — داد خود را زآن مه بیدادگرخواهم گرفت
چشم گریان را به طوفان بلاخواهم‌سپرد — نوک مژگان‌رابخوناب جگر خواهم گرفت
نعره‌ها خواهم زدودر بحرو برخواهم‌فتاد — شعله‌ها خواهم شدو در خشک و تر خواهم گرفت
انتقامم را ز زلفش مو بمو خواهم‌کشید — آرزویم را ز لعلش سربسر خواهم گرفت
یا بزندان فراغش بی نشان‌خواهم شدن — یا گریبان وصالش بی خبر خواهم گرفت
یا بهار عمر من روبرخزان خواهد نهاد — یا نهال قامت او را به بر خواهم‌گرفت
یابپایش نقد جان بی‌گفتگوخواهم فشاند — یا زدستش‌آستین برچشم ترخواهم‌گرفت
یابحاجت در برش‌دست طلب خواهم‌گشاد — یا بحجت ازدرش راه سفر خواهم‌گرفت
یا لبانش‌راز لب‌همچون شکرخواهم‌مکید — یا میانش را ببر همچون‌کمرخواهم گرفت
گرنخواهدداد‌من امروز دادآن شاه‌حسن — دامنش فردا بنزد دادگر خواهم‌گرفت
برسرم قاتل اگر بار دگر خواهدگذشت — زندگی را با دم تیغش زسر خواهم‌گرفت
بازاگر برمنظرش روزی نظرخواهم‌فکند — کام چندین ساله را ازیک‌نظرخواهم گرفت
یاسروپای‌مرادرخاک وخون خواهدکشید — یا برودوش ورا در سیم وزرخواهم‌گرفت
گر فروغی‌ماه من برقع زروخواهدفکند — صدهزاران‌عیب برشمس‌وقمرخواهم گرفت

دیوانه بزنجیر افتاد

دل در اندیشهٔ آن زلف گره‌گیر افتاد — عاقلان مژده که دیوانه بزنجیر افتاد
خواجه هی منع من از باده پرستی تاکی — چکند بنده که در پنجهٔ تقدیر افتاد
دامنش را ز پی شکوه گرفتم روزی — که زبان از سخن و نطق ز تقریرافتاد
گفتم از مسئلهٔ عشق نویسم شرحی — هم ز کف نامه و هم خامه زتحریرافتاد
دلبر آمد پی تعمیر دل ویرانم — لیکن آنوقت که این خانه زتعمیر افتاد
نامی از جلوهٔ خورشید جهان آرانیست — گوئیا پرده از آن حسن جهانگیر افتاد
پری از شرم تو از چشم بشر پنهان شد — قمر از رشک تو از بام فلک زیر افتاد
دل ز گیسوی تو بگسست وبه‌ابروپیوست — کار زنجیری عشق تو به شمشیر افتاد
بسکه بر ناله دل‌گوش ندادی آخر — هم دل از ناله وهم ناله زتاثیر افتاد
گفت زودت‌کشم‌آن شوخ فروغی‌و نکشت — تاچه کردم‌که چنین کار به تاخیرافتاد

مردان خدا

مردان خدا پردهٔ پندار دریدند — یعنی همه جا غیر خدا هیچ ندیدند
هر دست که دادند از آن‌دست گرفتند — هر نکته که گفتند همان نکته شنیدند
یک طایفه را بهر مکافات سرشتند — یک سلسله را بهر ملاقات گزیدند
یک فرقه بعشرت در کاشانه گشادند — یک زمزه بحسرت سر انگشت گزیدند
جمعی بدر پیر خرابات خرابند — قومی به بر شیخ مناجات مریدند
یک جمع نکوشیده رسیدند بمقصد — یک قوم دویدند و بمقصد نرسیدند
فریاد که در رهگذر آدم خاکی — بس دانه فشاندند و بسی دام تنیدند
همت طلب از باطن پیران سحرخیز — زیرا که یکی راز دو عالم طلبیدند
زنهار مزن دست بدامان گروهی — کز حق ببریدند و بباطل گرویدند
چون خلق در آیند ببازار حقیقت — ترسم نفروشند متاعی که خریدند
کوتاه نظر، غافل از آن سرو بلنداست — کاین جامه باندازه هر کس نبریدند
مرغان نظر باز سبک سیر، فروغی — از دامگه خاک بر افلاک پریدند

پروانه‌شمع غایب

من کیم، پروانهٔ شمعی که در کاشانه نیست — خانه‌ام را سوخت بی باکی که‌اودرخانه‌نیست
دست همت را کشیدم از سر دنیا و دین — هرکسی را درطلب این همت مردانه نیست
ازپس رنجی‌که بردم در وفا آخر مرا — دامن‌گنجی بچنگ آمد که در ویرانه نیست
میگساران فارغند از فتنه دور زمان — کس حریف آسمان جزگردش پیمانه نیست
سبحه صد دانه از بهر حساب ساغراست — ورنه یک جوخاصیت درسبحه‌صددانه نیست
گریهٔ مستانه آخر عقده‌ام از دل گشود — خنده شادی بغیر از گریه مستانه نیست
نقد زاهد قابل آن شاهد زیبا نشد — زانکه هرجان‌مقدس درخور جانانه نیست
تا غم دلبر در آمد خرمی از دل برفت — زانکه هر نا آشنا بر منزل بیگانه نیست
در غم آن نوش لب افسانه عالم شدم — وین غم دیگر،که تاثیری در این‌افسانه‌نیست
گفتم از دیوانگی زلفش بگیرم عشق‌گفت — لایق این حلقهٔ زنجیر، هر دیوانه نیست
تا فروغی پرتو آن شمع در محفل فتاد — هیچکس از سوزمن‌آگه بجزپروانه نیست

چشم بد روزگار اگر بگذارد

مهره توان‌برد، مار اگر بگذارد — غنچه توان‌چید خار اگر بگذارد
باهمه حسرت‌خوشم به‌گوشهٔ چشمی — چشم بد روزگار اگر بگذارد
کام توان یافتن ز نرگس مستش — یک نفسم هوشیار اگر بگذارد
سرخوشم‌ازدورجام‌وگردش ساقی — گردش‌لیل و نهار اگر بگذارد
بوسه‌توان زدبرآن‌دهان شکرخند — گریهٔ بی اختیار اگر بگذارد
پرده‌توانم کشید ازآن رخ زیبا — کشمکش پرده دار اگر بگذارد
بر سر آنم که درکمند نیفتم — بازوی آن شهسوار اگر بگذارد
وانگذارم بهیچکس دل خود را — غمزهٔ‌آن دل‌شکار اگر بگذارد
دست نیابدکسی ز خاطر جمعم — زلف پریشان یار اگر بگذارد
هیچ نگردم بگرد عشق فروغی — جلوهٔ حسن نگار اگر بگذارد

یغمای جندقی

میرزا ابوالحسن فرزند **ابراهیم‌قلی** متخلص به **یغمای جندقی** از شاعران غزلسرای عهد قاجار ودربار محمد شاه است .

این شاعر درسال ۱۱۹۶ هجری قمری دردهکده **خور** جندق وبیابانك پا بعرصه‌وجود نهاد . بعد ازکسب مقدمات ادب چندی درایران وعراق بسیاحت گذرانده وسرانجام بدربار محمد شاه قاجار(۱۲۵۰–۱۲۶۴ هجری) راه‌یافت .

یکی ازآشنایان یغما سرگذشت اورا چنین نوشته : ۱

(وقتی‌افاغنه بحدودخراسان‌تاختن آوردند **فتحعلی‌شاه** به **ذوالفقارخان سمنانی** فرمان دادلشگری جمع‌کرده وبکمك **شجاع السلطنه** حاکم آن صفحات برود، ذوالفقار خان بنابراین امرجوانهای اطراف را برای خدمت سربازی گرد آورده و درمیان ایشان **میرزا ابوالحسن‌جندقی** بودکه در آن زمان **مجنون** تخلص میکرد، در اردوی‌ذوالفقار خان میرزا محمد علی‌نام مازندرانی (که برادرزنش بود) نفوذی تمام‌داشت یغما پیش اوآمد واجازهٔ ورودبچادرخواست **میرزا محمدعلی** اجازهٔ ورود داد و پس از وارد شدن اجازهٔ جلوس وخواندن چند شعر یافت‌وگفت ، شیخ سعدی فرموده است :

بخت باز آید از آن درکه یکی چون تودرآید
روی زیبای تـو دیدن در دولت بگشایـد

وبنده عرض کرده‌ام :

آن که در پرده،دل خلق جهانـــی برباید
چه قیامت شود آن لحظه‌که از پرده درآید

میرزا محمد علی‌ازبیانات این شاعرجوان شیفته شد وپس ازاصرارزیاد اوراازسربازی معاف کرد و بمنشی‌گری خویش انتخاب نمود ۲ پس‌ازشکست افاغنه **ذوالفقـارخـان سمنانی** بلقب **سردار** ملقب شد و میرزا ابوالحسن نیزدرپیش اومشغول نویسندگی گردید پس‌ازدو سال درصفحات **سمنان ودامغان** حاصل‌نقصان پیدا کرد و مالیات لاوصول ماند دشمنان درپیش‌شاه دربارهٔ اوتفتین‌کرده وعدم وصول‌مالیات را برپاغی‌گری اوجلوه دادند بالاخره بنابه خواهش ذوالفقارخان مأموری برای وصول مالیات عازم آن صفحات شد ، در این موقع چند نفرازبستگان‌میرزا ابوالحسن متخلص به مجنون‌کاغذی باومی‌نویسندواز

---

۱ ــ نامه‌فوق‌الذکر دربرگزیده اشعار یغما که سال ۱۳۱۳ بکوشش علی‌مقدم چاپ شده درج است .

۲ ــ بعضی‌ها‌گفته اند وقتی‌که میرزا محمد علی ازمیرزا ابوالحسن پرسید اهل‌کجائی وی‌این‌شعررا که سروده بود برایش میخواند :

ما مردمك خـوریم از علم وادب دوریم

او درخواست می کنند تاازذوالفقارخان توصیه‌یی گرفته وبرای‌ایشان بفرستد ولی‌اودرجواب ازفرستادن توصیه امتناع نموده و اینطورمینویسد که در پیش ذوالفقارخان چندان اعتباری ندارد واین کارازعهدهٔاوخارج است، استشهادبدین‌میکند: آواز دهل‌شنیدن از دور خوش‌است.



کاغذ مزبور بدست **سردار**می‌افتد ومتغیرشده حکم غارت اموال اووکسانش‌رامیدهد. چون میرزا محمد علی‌مازندرانی ازاین حادثه آگاه میشود، ازهرطرف‌اقدامات نموده و میرزا ابوالحسن راباحالت کسالت‌وجراحت‌اززندان نجات‌میدهدیغما درموضوع آن پیش‌آمد غزلی‌ساخته‌که یك بیت‌آن اینست :

بمن از مال عالم یك تخلص مانده مجنونست

بکار آید گرای لیلی‌وش آنرا نیز یغماکن

گویا علت انتساب او به یغما همین حادثه بوده وچون ذوالفقارخان سردار، مردی عوام و فحاش بود ، یغما **کتاب سرداریه** را باسم او ساخته و آن فحش عادی را که

بیشتر در زبان سردار جاری بوده تقریباً در تمام ابیات آن بکاربرده است)

یغما بعد ازرهائی از زندان ترجیع بند معروف : (... غنی و فقیرسمنان ـ بر ... زن وزیرسمنان) را علیه ذوالفقارخان سمنانی سرود که شهرت عجیبی کسب کرد .

یغمای جندقی از شاعران معروف وپراستعداد دوره قاجاریه محسوب است وی مردی وارسته ودرعین حال بی باك بود بطوریکه خود وی نیز گفته :

تاکنون کم سی گذشت از روزگار شاعری

کافرم یك حرف اگرمدح کسم در دفتراست

باوجود رواج بازارمداحی درآن دوره از شاهان وشاهزادگان قاجار به هیچ وجه مدح نگفت، یغما بیشترمدت عمرخود را در **سمنان** گذراند وسپس مدتی در **تهران** و **کاشان** اقامت یافت و آخرعمرخود را نیز درجندق وبیابانك بسر برد .

وی بعدازهشتاد سال عمر بسال ۱۲۷۶ هجری قمری درمولد خود **خور** بدرود زندگانی گفت ودرهمانجا مدفون گردید .

این شاعر دارای اشعار جد وهزل است و غزلیاتی دارد بنام **سرداریه** که با تخلص **سردار** سروده شده است، دیگر **قصابیه** که با تخلص **قصاب** ساخته شده است .

یغما علاوه برشعر، مکتوب ها ومراسلاتی دارد که آنها را باانشاء ساده وسهل نوشته و کوشیده است که درآنها لغت های پارسی سره بکاربرد .

ازآثار اومثنوی **خلاصة الافتضاح** ومثنوی **شکوك الدلیل** که به وزن شاهنامه سروده و ظاهراً مدح ولی در باطن هجو روضه خوانی است که یغما او را **رستم السادات** خوانده است .

پروفسورادوارد براون مستشرق شهیر انگلیسی درجلدچهارم تاریخ ادبیات ایران درباره یغمای جندقی چنین نوشته است :

میرزا ابوالحسن یغمای جندقی که بیشتر بواسطه افراط درهزل اشتهاردارد وفحش مخصوص او عبارت زن قحبه بود . آخرین شاعری است که صاحب **مجمع الفصحاء** قبل از شروع بشرح حال خود ازاو ذکری میکند . یغما مدتی منشی مردی تندخو وهرزه دهان موسوم به **ذوالفقارخان سمنانی** بود وگویند محض مشغولیت خاطروجلب رضای اواین غزلیات و ابیات تعرض آمیز کریه را سروده ومجموعه آن را سرداریه نام گذارده است .

مؤلف تذکرۀ دلگشا فقط سه سطر از احوال او می نویسد و او را شخصی مهربان و دوست داشتنی وجوانی خوش طبع وفصیح که ابداً بفکر جمع آوری آثارخود نیست معرفی می نماید .

نثریات یغما که عبارت است ازمکاتیب بسیار خطاب بدوستان وآشنایان متأسفانه تاحدی که من دیده ام فاقد تاریخ هستند ،مطالعه دقیق این مراسلات البته نکات بسیارراجع باحوال مؤلف بدست خواهد داد . بسیاری ازآنها خطاب بدوستان وآشنایان واقوام نامعلوم است وبعضی ازآنها به پسرانش **میرزا اسماعیل** متخلص به **هنر** و**میرزا احمد صفائی** و**میرزا محمد علی خطر** و**میرزا ابراهیم دستان** نوشته شده است .



تصویر منزل یغما در دهکده خور

عبارت زن قحبه که فحش شاعراست ودرهجویات خود بحد وفور بکار برده هر چند عبارت مطبوع و لطیفی نیست اما نسبت بلغت های دیگر که آورده مطبوعیت و لطافت محض محسوب است، ازطرف دیگر اشعارجدید ومراثی او دلالت دارند که می‌توانسته است ابیات خوب وپسندیده بسازد وقدرت او درعالم الفاظ از **قاآنی** بیشتر بوده، اما آهنك و لهجهٔ او را فاقد است. یغما ظاهراً مبتکر سبکی در مرثیه سازی است که آنرا نوحهٔ سینه زنی می‌گویند. ۱

استاد دکتر ذبیح‌الله‌صفا در باره **یغما** مینویسد:

از یغما قصیده ها و غزلها و مثنویهایی بجای مانده است. وی زبانی ساده و شعری روان داشت و در نثر نیز توانا بود، توجه او بهجو و زیاده روی های وی در این نوع از شعر معروفست.

کلیات یغمای جندقی تاکنون چند بار بچاپ رسیده است، متأسفانه نسخه های چاپ شده، چاپ سنگی واکثراً مغلوط وآنطوریکه باید قابل استفاده نیست.

اینست منتخبی ازاشعاراو:

۱ــ تاریخ ادبیات ایران ترجمه استاد فقید رشید یاسمی صفحه ۲۳۹

ای خوشتر ازهزار یقین اشتباه ما

شد مشتبهه ز کعبه بمیخانه راه ما — ای خوشتر از هزار یقین اشتباه ما
می در سبو و قرابه در آغوش و نام زهد — واخجلتا که شحنه بر آید ز راه ما
مائیم آن صلاح پرستان‌که می فروش — برداشت طرح میکده از خانقاه ما
آخر تن ضعیف کشیدم بپای خم — رست از کنار چشمه حیوان گیاه ما
تحریض زاهدان بثوابم دهد عذاب — یارب چه بود و چیست ندانم گناه ما
راهم‌زکوش بست‌وبچرخم ستاره‌سوخت — این بود عاقبت اثر اشك و آه ما
چشم بکو فتاده کنم فرش راه عشق — باشد مگر که یوسفی افتد بچاه ما
از احتساب شحنه چشمت چو شبروان — در دیده گوشه‌گوشه گریزد نگاه ما
چشم براه صبح شب غم سفید ماند — یا رب کسی مباد، بروز سیاه ما
یغما ز اشك وآه رعایای چشم ودل — پیداست داد و داوری پادشاه ما

***

آزمودم خندهٔ طاعات هشیاران نداشت — ذوق عیش ها های گریه مستانه را

توبه شکن

نگاه کن‌که نریزد دهی چو باده بدستم
فدای‌چشم توساقی به‌هوش باش‌که مستم
کنم مصالحه یکسر بصالحان می کوثر
به شرط آن که نگیرند این پیاله زدستم
ز سنک حادثه تا ساغرم درست بماند
بوجه خیر و تصدق هزار توبه شکستم
چنین‌که‌سجده‌برم بی‌حفاظ پیش جمالش
به عالمی شده روشن که آفتاب پرستم
کمند زلف بتی گردنم ببست به موئی
چنان کشید که زنجیر صد علاقه‌گسستم
نه شیخ می‌دهدم توبه نه پیرمغان می
ز بسکه توبه نمودم ز بسکه توبه شکستم
زگریه آخرم این شد نتیجه درپی زلفش
که درمیان دو دریای خون فتاده نشستم
ز قامتش چو گرفتم قیاس روز قیامت
نشست وگفت‌قیامت به‌قامتی است‌که هستم
نداشت خاطرم اندیشه‌ای ز روز قیامت
زمانه داد بدست شب فراق تو دستم
بخیز از برمن کز خدا و خلق زمانه
بس است‌کیفراین یکنفس‌که باتو نشستم
حرام‌گشت بیغما بهشت روی تو روزی
که دل بگندم آدم فریب خال توبستم

درد دل ناگفته

بجانان درد دل ناگفته ماند ای نطق تقریری
زبان را نیست یارای سخن ای خامه تحریری
رقم کردم زخون دیده شرح روز هجرانرا
به سوی او ندارم قاصدی ای باد شبگیری
تماشا برده از جا پای شوقم جلوه یی ای رخ
ز تنهائی دلم دیوانه شد ، ای زلف زنجیری
بود کان مه بفریادم رسد، امدادی ای افغان
بود کان سنگدل رحمی کند ای ناله تاثیری
بیك زخم از تو قانع نیستم تعجیلی ای صیاد
بجان مشتاق زخم دیگرم ای عمر تأخیری
به بخت خصم‌کردی چند طالع شرمی ای‌کوکب
روی تا کی خلاف رأی من ای چرخ تغییری
بکار خود نکو درمانده یغما پندی ای ناصح
جنونم ساخت رسوای جهان، ای عقل تدبیری

وقتیکه **امام جمعه** کاشان‌یغما راتکفیر کرد و**حاجی‌ملااحمد نراقی** ازاوحمایت نمود و او رابمسجد برد، یغما این‌غزل‌را سرود :

کدام باده زمینای دهر شد بگلویم — که خون‌نگشت‌وزمژگان فرو نریخت برویم
ز پیر میکده تاکی کنم تحمل خواری ؟ — نماند نیروی طاقت مگر ز آهن‌ورویم
کنون که پیر مغانم بچهره در نگشاید — چه غم ؟کسی در مسجد نبسته است برویم
بخاك خانقه از تن غبار کفر بریزم — بآب صومعه از چهره‌گرد شرك بشویم
امام شهر کزین پیش بر بحکم شریعت — ز ننگ دامن تر راه می نداد بکویم
کنون نشانده به پهلو زمهر ومی بفشاند — غبار میکده با آستین خرقه ز رویم
یکی دردبتن آلوده خرقه واندگرازمهر — کند بسوزن پرهیز ، چاك جامه رفویم
بگردن این فکند طوق سبحه وان‌بگشاید — صلیب خدمت شیرین بتان سلسله مویم
بذکر حلقه اسلامیان و من در تشویر — چو گبرتازه مسلمان بخویش‌رفته فرویم
یك آن بگوش همی‌خواندم اذان اقامت — امام جمعه سراید ز راه ورسم وضویم
بصوت وعظ فرورفت گوش نغمه نیوشم — بذکر سبحه بر آمد زبان زمزمه گویم
گرفت حلقه مسجد کف پیالـه ستانم — بسوی کعبه گرائید پای بتکده پویم
شدم ز میکده گشتم مرید صومعه یغما — بگو ز میر وزمصحف مگو ز جام وسبویم

وقتی موضوع تکفیرمنتفی شد ونفس بهار دل انگیزپیروجوان رابوجدآورد، یغمانیز به باده‌گساری پرداخت و گفت :

بهار از باده در ساغر نمیکردم چه میکردم ؟ زساغر گر دماغی تر نمیکردم چه میکردم ؟
هوا تر، می به ساغر، من ملول از فکر هوشیاری اگر اندیشهٔ دیگر نمیکردم چه میکردم ؟
چرا گویند در خم خرقهٔ صوفی فرو کردی؟ بزهد آلوده بودم گر نمیکردم چه میکردم ؟
ز شیخ شهر جان بردم به تزویر مسلمانی مدارا گر باین کافر نمیکردم چه میکردم ؟
باشك ار کیفر گیتی نمی‌دادم چه می‌دادم ؟ بآه ار چاره اختر نمیکردم چه میکردم ؟
گشود آنچ از حرم بایست از دیر مغان یغما رخ امید بر این در نمیکردم چه میکردم ؟

***

جدا ز لعل تو هر جام لعل گون که کشیدم گذر نکرده ز لب خون شد و ز دیده چکیدم
نشان هنوز ز ابرو نبود و نام ز مژگان که من بیاد خدنگ تو ز اشیانه پریدم

***

خندم شب هجران چو شب وصل مگر چرخ رشگ آرد و گوید بشب آغاز سحر کن

دلو طبع

هرگز مباد کوثر و جنت هوس مرا جام شراب و گوشه میخانه بس مرا
دانی بکنج صومعه‌ام ذکر سبحه چیست ای کاش برده بود بزندان عسس مرا
هامون چه پویم از پی محمل که میرسد از راه دل بگوش، صدای جرس مرا
ننگ آیدم ز ظل هما گر چه چرخ دون می پرورد بسایهٔ بال مگس مرا
آخر ز سخت گیری صیاد و باغبان پر ریخت در میانهٔ باغ و قفس مرا
گفت آیمت بسر، دم مردن فغان که گشت آغاز وعده حسرت آخر نفس مرا
زین پس بکوی میکده نوشم شراب امن کانجا بدین لباس نگیرد عسس مرا
گفتم بکوی دوست پی از گریه گم کنم طوفان اشك بسته ره از پیش و پس مرا
بنمودمی حقیقت آب بقا بخضر بودی بخاك پای تو گر دسترس مرا
یغما خوشم بخرقه که عمری درین لباس بودم شرابخواره و نشناخت کس مرا

شحنه کفر

یار نامد بسرم تا بلبم جان نرسید بهتر این بود که این درد بدرمان نرسید
یك قدم نیست فزون مرحله عشق و عجب راه چندان که بردیم بپایان نرسید
بر جهان گوشهٔ دامان مرا منتهاست که بتدبیر وی این قطره بطوفان نرسید
بارها بر دل از طره بچشمش فریاد شحنه کفر بفریاد مسلمـان نرسید
دل ز زلف تو بلعل تو رسد کیست که کرد طی ظلمات و بسر چشمه حیوان نرسید
از چه آب و گلی ای میکدهٔ یارب که سرم تا نشد خاك براه تو بسامان نرسید
با خطت سر نسپارم چه نشاط از حرمست هر کرا سرزنش از خار مغیلان نرسید

رباعی

خیام که داشت پیشی از ما قدمی از می نگذاشت در جهان بیش و کمی
هم پیش از ما بدان جهان شد ترسم در خلد برین نماند از باده نمی

سکوت خانقاه

صوفیان را دگر امروزنه هایست ونه‌هویی
آسمان باز همانا زده سنگی بسبویی
نه بدستی زده ام چاك گریبان سلامت
گر ملامت کشم از کرده توان کرد رفویی
بر سرم چون‌گذری دستهٔ گل بر سرخاری
پا بچشمم چونهی سروروان بر لب جویی
من‌که صد سلسله چون حلقه مویی بگسستم
حلقهٔ سلسله زلف توأم بست بمویی
زاهد، ار اهل بهشت‌است خدایا مفرستم
جز بدوزخ ، چو منی‌ظلم بود یارچواویی
زین‌همه‌شنعت بیهوده ات ای شیخ چه‌حاصل
رو بدست آر ،چو مردان‌خدا سیرت‌نیکویی
ای‌خوش‌آن دل که‌زترکان پریچهره چو یغما
نشود شیفتهٔ رنگی و آشفتهٔ بویی

خراب غم

ما خراب غم و خمخانه زمی آباد است
ناصح ازباده سخن کن‌که‌نصیحت باداست
خیز و ازشعله می آتش نمرود افروز
خاصه اکنون‌که گلستان ارم شداد است
سیل‌کهسار خم از میکده‌در شهر افتاد
وای برخانه پرهیزکه‌بی بنیاد است
بجز ازتاك‌که شد محترم از حرمت می
زادگان را همه فخراز شرف اجداد است
گوش اگرگوش‌تو و ناله اگر نالهٔ من
آنچه البته بجائی نرسد فریاد است
گفته ای نیست گرفتار مرا آزادی
نه که هرکس‌که‌گرفتارتو شدآزاد است
چشم زاهد بشناسائی سرّرخ و زلف
دیدن روز و شب واعمی مادرزاد است
گفتمش خسرو شیرین‌که‌یی دل بنمود
کانکه درعهد من این‌کوه‌کندفرهاد است
هر که یغما شنود نالهٔ گرمم گوید
آهن سرد چه کوبی دلش‌ازفولاد است

بازارمحبت

سینه ام مجمر وعشق‌آتش ودل‌چون عوداست
این نفس نیست‌که برمیکشم ازدل دود است
دل ندانم ز خدنك که بخون خفت ولی
اینقدرهست که مژگان تو خون آلود است
ازتو گرلطف وکرم ورهمه جور است وستم
چه تفاوت که ایاز آنچه کند محمود است
خلق و بازار جهان‌کش‌همه سود است وزیان
من و بازار محبت که زیانش سود است
مهر از شیون من وضع روش داده بباد
یا درصبح شب هجر تو قیر اندود است
هر که یغما نگرد زلف و خط او گوید
در بر دیو سلیمان زره داود است

ذوقی بسطامی

میرزا فتح الله متخلص به **ذوقی** از شاعران بسطام است که در **دوره قاجاریه** میزیسته **مرحوم رضا قلی خان هدایت** در مجمع الفصحاء آورده :

نام شریفش میرزا فتح الله و از انجاب و اطیاب طایفهٔ اعراب بنی عامر است که بروزگاری دراز در آن ولایت ایالت داشته اند، وقتی از بسطام بهوای خال خود **حبیب الله خان عرب** که بافرمانفرمای مغفور شاهزاده **حسینعلی میرزا** نسبت امی داشت به شیراز آمده و با فقیر مؤلف مؤالفت گرفت و سالها بملازمت شاهزادگان در شیراز بماند و در دولت خاقان مغفور محمد شاه قاجار ناچار به **ری** افتاد و به **طهران** زیست .

وی سفری چند ببلاد خراسان کرده، پس از مدتی باز آمد و اکنون در دارالخلافه است (۱۲۷۱ هجری) الحق حکیمی است خبیر و کلیمی است بصیر، دبیری نیکو خط و مترسلی فاضل در علوم متداوله کامل، نظم و نثرش خوب، قصیده و غزلش مرغوب و اخلاقش حمیده و اوصافش گزیده و از فحول شعرای بلندپایه این زمانست و معروف بلاد ایران، سالها در شیراز و مدتها در **تهران** مجالست و مؤانست داشته ایم و گاهی بریکدیگر شعر میخوانده ایم اکنون در گذشته، رحمة الله .

اینست منتخبی از اشعار وی :

چشم دارم که به پیری رسی ای تازه جوان گر غمت کرد بهنگام جوانی پیرم
گر چه از کوی تو گشتم بدوصد مرحله دور باز در سلسلهٔ زلف تو در زنجیرم

طره شبرنك

دیده چون رود روان سینه چو مجمر دارم تا دگر از اثر عشق چه بر سر دارم
در خور مهر بتان جای ندارم جز دل شرم از این خانهٔ تاریك محقر دارم
روز آن طرهٔ شبرنك، سیه باد که من این سیه روزی از آن جادوی کافر دارم
دوش گفتی که شبی مست بکاخت آیم ساده دل باشم اگر این ز تو باور دارم

بهار بی ثمر

بازی گیتی بروزکار مرا خوار کند دور روزگار مرا
داشت زراحت پیاده ام چو بدید بر بکمیت هنر سوار مرا
از خرد و علم و نظم و نثر چه سود هیچ نیفزود زین چهار مرا
هیچ نبینم رخ ظفر چو بود با سپه فتنه کار زار مرا
باغ خرد را منم بهار دریغ هیچ نروید از این بهار مرا
قدر شعیرم نمانده در بر خلق تا شد این شاعری شعار مرا

وصف خزان

بر سر سبزه می سرخ فراده که دگر ‌‌   مهرگان باز در آمد سپس شهریور
بیش می نوش چو بینی اثر باد خزان   فرش مینا همه بسترد و بگسترد بزر
برگل وسبزه همیدون بغنیمت می‌نوش   که نماند بهمه سال گل تازه و تر
سطح پیروزه نمودی ز مطر ابر بهار   کهرباگون شودآن سطح به‌آبان زمطر
باغ را از اثر باد هزاران خطر است   هم از او داشت بنوروز دوصدگونه‌خطر
گرگل و سبزه بپژمرد ببستان‌چه‌غم‌است   شادمان باش که انگور نوآورده ببر
سمن‌و سرخ گل ارنیست ببین دورخ‌سیب   که رخی‌کرده چوخورشیدورخی‌همچوقمر
بر فراز سلب زرین آبی بمثل   ببرآورده بغلتاق نو آئین زوبر
نار گفیده چو دوکفهٔ پر از یاقوت   که زپری فتدش دانه ز هرکفه بدر
حقه‌ای باشد انجیر ز مینای دو رنگ   وندرآن شربتی‌آموده ز خشخاش و شکر
گر هزار آوا افغان فکند در بستان   هر سحرکبك دری قهقهه آرد ز کمر
بدمن، تیهو بخرامد با جوجککان   چون بکتاب معلم را طفلان باثر
شاخ امرود چوآونك کدوئیست بنار   که بلوزینه بر انباشته از پا تا سر
روی نارنگ همه رنگ ولی توی‌سپید   خفته چون سیمبری زیر عقیقین چادر
دانه ها بر زبر خوشه انگور بتاك   بکرکانند ولی بکر دگر را مادر
پای تاسرگهر افشان شده بستان امروز   موزه پیروزه بپاگرزن یاقوت بسر
بر سر گلبن داودی گلهای سپید   محر مانند شده جمع بر اطراف‌حجر
تاك نیلوفر از طارم آویخته است   بر سر سبزه معلق بهوا چند شمر
راست بر خطمی گلناری صد برگ‌ببین   نار موسی است که تابان شده‌ازشاخ‌شجر
تاسپندی‌بتو سوزد مگر از عین کمال   چرخ از تابهٔ خورشید بسازد مجمر
از دم سرد چسان باز جهد نکتهٔ گرم   از نی خشك چسان بار دهد شکرتر

میرزا اسماعیل هنر

میرزا اسماعیل فرزند **میرزا ابوالحسن یغمای جندقی** متخلص به هنر از شاعران پراستعداد ومعروف خطه قومس محسوب است.

دیوان اشعار اوتاکنون بچاپ‌نرسیده ودر **کتابخانه معظم وکامل‌مجلس‌شورای ملی** درردیف **۱۰۸۵** دیوان‌های خطی‌ثبت وضبط است.

درفهرست کتابهای خطی مجلس شورایملی‌که باهتمام **آقای یوسف شیرازی** بچاپ رسیده ،درمودمیرزا **اسماعیل هنر** و دیوان خطی موجود وی درکتابخانه مذکور چنین نگارش رفته است :

دیوان هنر ومجموعه یادداشتهائی ازاو

هنر تخلص **میرزا اسماعیل** پسر **میرزا ابوالحسن‌یغما** شاعرمعروف قرن‌سیزدهم هجری است‌که بنابرتصریح این‌فرزند وی، درهشتاد سالگی بسال **۱۲۷۶** جهانرا بدرود کرده واین‌شاعر درزمان‌پدرمقامی ارجمند یافته وارادت به جناب **حاج محمدکریم‌خان**

کرمانی پیدا کرده وازایشان مدحها نموده وپیرو حضرت **شیخ احمداحسائی** شده و نسبت بپدرخود بسیار ادب مینموده ودرچند مورد ازاین دیوان و مجموعه که ازوی نامبرده ازپدر بدین گونه تعبیر کرده (ص۲۴) استادکهن خداوند سخن یغما قدس‌الله روحه‌العالی ودر (ص۶۰) گوید درروزشنبه شانزدهم شهرربیع‌الاول تقریباً سه ساعت ازطلوع خورشید گذشته مطابق سال نامبارك فال‌قوی‌ئیل یکهزاردویست وهفتاد وشش **۱۲۷۶** درقریه **خور** بیابانك جندق ، جهان مکرمت ، سپهر معالی دارای سخن ، استاد کهن **یغما** میرزا ابوالحسن قدس سره، دامن همت براین خاکدان فشاند رحمة‌الله علیه ، عمر شریفش هشتاد ، مدفن پاکش **بقعه سید داود** و در صفحه ۳۰-۳۲ قصیده‌ای درمدح پدرخویش سروده واین‌چند بیت آغازآنست :

بابم خلاصهٔ زمن و صفوهٔ زمان
حسان دهر بوالحسن آن احسن الحسان
یغما که نافریده جهانبان چنو حکیم
تا آفریده از در حکمت همی جهان
از عقل و عشق صورت و جانش نگاشته
جان آفرین صورت و صورت نگار جان
هفتاد قالب از در معنی گذاشته
در هر یك از عوالم تحقیق کن فکان
سری نه بر دقیقه فکرش همی ستیر
رازی نه بر حقیقت رایش همی نهان
ارشاد ها نمودم فرزانه کای خلف
اندرز ها سرودم پیرانه کای جوان
عزلت گزین که عزلت، ملکیست بی زوال
قانع نشین ، قناعت گنجی است شایگان

درکتب تذکره وتاریخ بشرح‌حال‌وآثارهنردست نیافتم، از مندرجات‌نسخه بالا بدست میاید که تا سال **۱۲۸۸** زندگانی میکرده واولادهای زیادداشته وچندتن ازآنها ۱۲ و۱۵ ساله جهان رابدرود گفته ودل‌هنررا آتش زده‌اند،مخصوصاً مرگ دوفرزند وی محمددوازده ساله ومحمود ۱۶ساله (ص۵۸ و۱۳۳ و۱۳۴) بسیاراو را متأثر کرده وقطعه‌ای‌در رثاءآنها وتاریخ این واقعه‌گفته ودوبیت شامل تخلص وماده تاریخ‌آن این‌است :

هنر ز مرشد غمدیده جست سال وفات
درید جامه و از دیده راند خون وسرود
فسوس و آه که آرامگه لحد کردند
دونوجوان عزیزم‌محمدومحمود=۱۲۸۸

ازیادداشتهائی که نوه دختری هنر آقای **حبیب یغمائی** بنگارنده داده‌اند، استفاده میشود که هنرپس ازتحصیل مقدمات ، برای تحصیل علوم نقلی به نجف اشرف مشرف گشته‌و

بمقام اجتهاد نائل‌آمده وگذشته از شعر فارسی بعربی نیز اشعاری سروده و برخی از آنها موجوداست ،واز آثارهنرداستان عاشقانه‌ایست که ازرباعیات متوالیه‌ترکیب یافته ودرخانواده ایشان موجود است ودیگراز کارهای‌هنر بپایان‌رسانیدن **فرهنگی است** که‌یغما تألیف‌نموده وتوفیق برانجام‌آنرا نیافته بود،وهنردیگرهنر نثرنویسی‌اوست که‌مقدمه دیوان یغما نمونه‌ایست وبرخی ازمکاتیب ومنشآت هنررا آقای یغمائی دارند وبسیاری از آنها هم در دهکده خور (دهستان‌جندق) درخانوادهٔ یغما وهنرموجود است .

این‌نسخه راخود شاعر نوشته وازمندرجات ص **۱۲** معلوم میشودکه شروع بنگارش آن بسال ۱۲۶۸ بوده وپس‌از سال **۱۲۸۸** تاریخی دراین‌نسخه نیافته‌ام وبخط نسخ ونستعلیق و شکسته نستعلیق، پیش‌ازشروع بنگارش ابیات برای تیمن وتبرك آیاتی‌از قرآن‌کریم که‌درشأن حضرت مولی‌الموالی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است و پس از آن احادیث واخباریکه نیزدرفضائل ومناقب‌آن حضرت‌میباشد، نگاشته شده‌ودرحاشیه ص۱۴و۲۸خطبة‌البیان رانوشته ومندرجات‌دیوان عبارتست ازقصائدومخمس‌ها وغزلیات ومقطعات‌ومراثی حضرت‌سیدالشهداء وهجویات ونیز یادداشتهای بسیاری راجع بتولد فرزندان شاعر درص۵۸ میباشد ودر ص۵۹ جواب‌کاغذیست مرکب ازکلمات بی‌نقطه‌که بیکی ازدوستان‌خودنوشته ودرآخرنسخه ابیاتی عربی ازمرحوم **شیخ‌احمد احسائی** ره و دیگران نقل گردیده ودرص ۲۹۱ خطبة‌المتقین (خطبه همام) حضرت‌علی‌بن ابیطالب‌نگارش یافته ودرمتن وحاشیه این نسخه‌اخبار بسیاری درموضوعات‌مختلفه نگارش یافته ودرمتن وحاشیه مطالب‌متفرقه ونسخه‌های طبی وقطعه‌ای از یغما پدراین‌شاعر نیزموجود است،شماره‌ابیات این‌نسخه‌ازدیوان درحدود **پنجهزار(۵۰۰۰)** بیت میباشد وازاین بیت‌آغاز گردیده :

زهر سرود سخن کن سخنگرا کوتاه   سخن سرای بمدح علی ولی‌الله

جلد تیماجی‌نیم ضربی، کاغذ فرنگی، قطع خشتی‌باریك،شماره برگها **۱۵۳**، صفحه‌ای **۱۹** بیت طول۲۲ سانتیمترعرض$\frac{1}{2}$۱۳سانتیمترشماره دفتر۱۲۹۲۱ .

اینك منتخبی از اشعار وی که از روی دیوان خطی نامبرده استنساخ نموده‌ام ذیلا درج میشود :

قصه اضطراب

حوصله کو که بشمرم قصهٔ اضطراب را   تاب کجا که بشنوی درد دل خراب را
سخت دلت بحال من سوزد ورحمت‌آوری   گر بحضور سر کنم واقعهٔ غیاب را
دور شدی و سوختم از تف‌آتش جگر   پیشتر آ که بشنوی بوی دل کباب را
پیش خرام تو سنت‌کرد وداع باز پس   صبر سبکعنان من هجر گران رکاب را
شحنه دردودوریت گشت به بیحسابیم   وصل کجاست تا ازو باز کشد حساب‌را
منتظران راه غم مضطربند و ملتهب   حال بگوی ای صبا معتکفان باب را
با دل هجر ساخته وعده وصل‌اگرکنی   مژده رحمت آوری سوختهٔ عذاب را
باد شمار هجر را شوق و ملال می‌کشد   آتش و خاك فرق نی‌ماهی دور ازآب را
بعد طریق‌اگر هنرگشت حجاب قرب او   دست‌وصال عاقبت بردرد این حجاب را

طفل مکتبخانه عشق

طفل مکتبخانه عشقیم و عشق استاد ماست
آنکه خوانندش خرد شاگردك استاد ماست
مدعی پرویز و شیرین آن لبان نوش خند
سینهٔ ما بیستون ماو دل ، فرهاد ماست
راح رنگین، اشك خونین‌کنج محنت بزم‌عیش
قامت ما چنگ ما آهنگ ما فریادماست
آنچه از خاطر نخواهد رفت هرگز یادتست
آنچه در عالم نخواهی داد هرگز داد ماست
طالع میمون ما بنگر که از ما تیر عشق
قید ما بال و پر ما صیدما صیاد ماست
عاشقان دوست آزادند از شمشاد و گل
عارض و بالای او باغ و گل وشمشاد ماست
آن پسر گر خورد چون ارث پدرخونم هنر
جرم او نبود گناه بخت مادرزاد ماست

محمل یار

تو در اندیشهٔ قتل من و من مایل تو
وای بر حسرت من، آه زسنگینن دل تو
حال دل در غم او پیش حکیمی گفتم
گفت الاجل آسان نکند مشکل تو
ناقه چون باد همی‌رانی‌و من‌همچوغبار
افتم و خیزم و آیم ز پی محمل تو
ذرهٔ ز آتش من ، سخت دلت نرم‌نشد
روی وسنگ‌است مگرگوهرآب وگل‌تو

دلق آلوده

برخیز تا بخاك خرابات رو کنیم
دلق ریا بآب صفا شستشو کنیم
دلقی که شد بصومعه آلودهٔ ریا
رندانه‌اش بمیکده در خم فروکنیم
گیریم زلف ساقی و بوسیم لعل او
گاهی نظر بر آن لب وگاهی برو کنیم
بر کف نهیم ساغر و ،خم‌خم، سبوسبو
نوشیم و اعتماد بالطاف او کنیم
جیب ریا بدست ملامت زنیم چاك
تا چند چاك جامهٔ تقوی رفو کنیم
چون چرخ‌خواهدازگل‌ماکاسه‌کوزه‌ساخت
ساقی بیا که باده ز خم در سبو کنیم
بر قبلهٔ رخ تو گذاریم فرض عشق
از خون دل طهارت واز می وضو کنیم
بلبل بیا که یك نفس از درد عاشقی
پای گلی نشسته بهم گفتگو کنیم
یابیم تا برنگ جمالش گلی بباغ
برخیز یا بهر طرفی جستجو کنیم
رفتی هنر بذوق محبت از این جهان
خاك ترا چو فیض نشینیم و بو کنیم

مسئله بی جواب

ما را بدور لعل تو ذوق شراب نیست
آنجا تیمم آمده جایز که آب نیست

نز شکوه رنجه کردی و نزناله مهربان
بردرگه تو هیچ دعا مستجاب نیست

ایدل گرش بغیر عنایت صبور باش
ما عاشقیم و درخور ما جز عتاب‌نیست

با اشك چشمم اربمثل دم زند سحاب
عذرش فرانهید که در چشمش‌آب نیست

ما خوانده‌ایم دفتر شرع پری رخان
جز حرف مهر مسئله‌ای بی جواب نیست

تا با تطاول شب هجرت فتاد کار
دل را غم از درازی روز حساب نیست

نرهم بسعی زلف ز بند زنخ هنر
زین چه امید رستنم از این طناب نیست

میرزا احمد صفائی

میرزا احمد فرزند **میرزا ابوالحسن یغمای جندقی** ازشاعران **خطه‌قومس** محسوب است .

این‌شاعردارای اشعارزیادی درمرثیه حسین‌بن علی (ع) می‌باشد، بطوریکه در مقدمه دیوان اشعاروی‌که درسال **۱۳۱۵** هجری قمری بهمت وعلاقمندی مرحوم **عمیدالممالك سمنانی** که شرح حال وی در صفحات قبل بیان شدوبسعی داماد وی مرحوم اسدالله منتخب‌السادات پدرآقای **حبیب یغمائی** چاپ شده است زیاده‌از هزار ماده تاریخ و بعدد اسم حسین‌بن علی **۱۲۸** بند مرثیه سروده ودرسال **۱۳۱۴** هجری قمری دارفانی را بدرود گفته است .دیوان مذکور با اشعار زیرآغازشده :

ای از ازل بماتم تو در بسیط خاك
گیسوی شام تاروگریبان صبح چاك

ذات قدیم بهر عزاداری تو بس
هستی پس از حیات تویکسرسزدهلاك

خودنام آسمان و زمین آنچه اندر او
از نامهٔ وجود چه باك ارکنند پاك

تا جسم چاك چاك توعریان بروی دشت
جان جهانیان همه زیبد بزیر خاك

ارواح شاید ارهمه قالب تهی کنند
تا رفت جان پاك تو از جسم تابناك

پیرو جوان،پدید ونهان مردو زن‌همه
آن به که بیتو جای گزینند درمغاك

تخت زمین ز جنبش‌اگراوفتد چه بیم
رخش سپهر ازحرکت ایستد چه باك

هم آه سفلیان بفلك خیزد از زمین
هم اشك علویان بسمك ریزدازسماك

خون توآمده است امان‌بخش‌خون‌خلق
خونرا بخون که گفته‌نشاید نمودپاك

خاك سیه بفرق قدح خواره‌ای‌که فرق
نشناخت خون پاك تواز شیردخت تاك

آری درند، پرده شرع رسول خویش
قومی که بیم وباك ندارندازانتهاك

خوناب دل ز دیده صفائي بیا ببار
شرحی ز سرگذشت شهیدان‌کن آشکار

منتخب السادات جندقی

مرحوم حاج اسداله منتخب السادات پدر آقای **حبیب یغمائی** مدیر مجله **یغما** ازشاعران معروف قومس محسوب است،

این شاعر دارای آثار نظمی زیادی می‌باشد،ولی تاکنون نسبت بچاپ آنها هیچگونه اقدامی بعمل نیامده.

نامبرده بیشترمدت‌عمرخودرا در**سمنان** گذرانده ماده تاریخ**حمام‌پهنه**‌سمنان که‌در صفحات قبل درفصل بناهای تاریخی ذکرشد ازایشان است، وی مدتی‌نیز درشاهرود وتهران وجندق به‌معلمی وهمچنین زراعت اشتغال ورزیده است .

طبق نوشته فرزندش آقای حبیب یغمائی تألیفات وی‌باین شرح است :

۱ – منظومه‌ای درعشق‌و جوانی به‌سبك ویس‌ورامین .

۲ – منظومه‌ای‌در بیوفائی‌مردان به‌بحر تقارب .

۳ – تأدیب النسوان در راهنمائی‌زنان آن دوره برای معاشرت‌و مؤانست

همانطوریکه درصفحات قبل ضمن شرح حال **میرزا احمدصفائی** بیان شد، دیوان اشعار مرثیه صفائی را مرحوم منتخب السادات بچاپ رسانیده و در پایان دیوان مذکور قصیده‌ای در مدح **عمید الممالك سمنانی** سروده است که ذیلا درج میشود :

درمدح‌مرحوم عمیدالمالك سمنانی

آسمانی گر آستان باشد — آستان خدایگان باشد
آسمان فرعمید ملکت شاه — که سرا پاش جان جان باشد
نو جوانی کز اختر مسعود — بخت چون فره‌اش جوان باشد
آن عطارد دبیر کز قلمش — مشك تر دایماً روان باشد
ای امیری که در سپهر جلال — پات بر فرق فرقدان باشد
بر در قدر تو سپهر برین — پشت خم همچو بندگان باشد
دست جود تو گاه بذل وعطا — غیرت بحر ور شك كان باشد
فتح‌ونصرت همازه همره تست — عز و اقبال هم عنان باشد
بقضا و قدر چه مینگرم — نشر حکم ترا ضمان باشد
نیکی وخیر ورأفت و رحمت — بوجود تو توأمان باشد
فرق مه با رخ دلارایت — از زمین تا بآسمان باشد
صیت جود و سخاوت کرمت — باختر تا بخاوران باشد
در حقیقت بچشم اهل نظر — خاك راهت بهای جان باشد
ابر باشد کف سخایت اگر — ابر پیوسته درفشان باشد
ایکه دردور عدل تو از گرگ — بره ایمن تراز شبان باشد
شهر سمنان ز فر مقدم تو — خاك چون کحل اصفهان باشد

کیست باد بهار خلق خوشت — نه که خلق ترا نشان باشد
چرخ پیر،ار هزار دور زند — دولتت همچنان جوان باشد
خنده بر لب مباد خصم ترا — لیك رنگش چو زعفران باشد
سر بلندی اگر کند خصمت — بر سر دار یا سنان باشد
صاحبا بنده پروراصد شکر — که خدا بر تو مهربان باشد
واجب آمد دعای شه بر ما — که شهنشاه قدردان باشد
پدر و جد و جد دیگر تو — که پر از نورشان روان باشد
سالها کرده شاهرا خدمت — نظر شاه‌هم بر آن باشد
که بپاداش جان فشانی ها — حکم‌این خاندان روان باشد
صاحبا ایکه، مهر رخسارت — روشنی بخش خاندان باشد
سرورا ایکه شمع دیدارت — نور افزای دودمان باشد
نیکوئی کن که تا سپهر بود — نام نیکوت در جهان باشد
زانکه نام نکو ترا بهتر — ازدو صد گنج شایگان باشد
باری ای آنکه شخص اقبالت — اندرین مرز مرزبان باشد
بندگان چشم بر عطای تواند — تا چه فرمان بندگان باشد
بر سر خوان جود و مکرمتت — اسداله میهمان باشد
دارم امید از خدا که بملك — قرنهای تو بیقران باشد

ضیاء بسطامی

محمدبن محمدالبسطامی ازفضلای عهد خود بوده. این‌بیت ازاشعاراوست :

درعشق بسی سئوال باشد — کورا نبود جواب هرگز

(**ریاض‌العارفین رضاقلی‌خان هدایت** صفحه ۳۷۶)

وصالی بسطامی

گویند خلیق ومهربان ومستعد وسخندان بوده این‌دوشعرازاوست :

مستانه میگذشت وصالی بکوی دوست — آنجا رسید و سستی پا را بهانه کرد

✩✩✩

پیش‌اغیارم زمجلس راندخواریرابببن — غیر بازم میبرد بی‌اعتباری را ببین

(**آتشکده آذر بیگدلی** جلد اول صفحه ۲۶۱)

مشتاق سمنانی

حسین مشتاق سمنانی یکی از پراستعدادترین شاعران خطه قومس واواخر دوره قاجاریه محسوب است .

مقام شاعری این شاعر پراحساس و عمیق آنطوریکه باید معرفی نشده و نسبت به نشر آثار بلند اوهیچگونه اقدامی بعمل نیامده است، فقط چند غزل ازوی در تذکره شعرای سمنان درج شده مقدارزیادی ازآثار نظمی این شاعر بغارت رفته وبقیه آن در کنج منزل فرزندش در سمنان بدست فراموشی سپرده شده است .

مشتاق در سمنان متولد گردیده و تحصیلات قدیمه را در همان شهر نزد اساتیدزمان آموخت و سپس بشغل علافی در بازار سمنان پرداخت .

طبع خداداد شاعری وهنرمندی وی باعث شد که بدستگاه شاهزادگان قاجار و حکام آن خطه راه یافت ومقام ومنزلتی کسب کرد وتا آخر عمر مدت ۳۰ سال در دیوانخانه سمنان بخدمت اشتغال ورزید، ذوق سرشاروطبع وقاد وی درشعرانسان را بتعجب وامیدارد تشبیهات بدیعه ومعانی بکر وتازه دراشعارش زیاد بچشم میخورد، بطوریکه ازاشعارش مستفادمیگردد ازعلم موسیقی و فلسفه و حکمت نیز بی بهره نبوده و در خط نستعلیق و شکسته ونسخ استاد مسلم بشمارمیرفت، کلیه اشعاری که ازآن مرحوم در دست است تمامی بخط زیبای خود او نوشته شده‌است، گذشته ازاشعاری که بعد ازفوتش بسرقت رفت درحدود سه‌هزار بیت ازقصیده وغزل ورباعی ازوی دردست است .

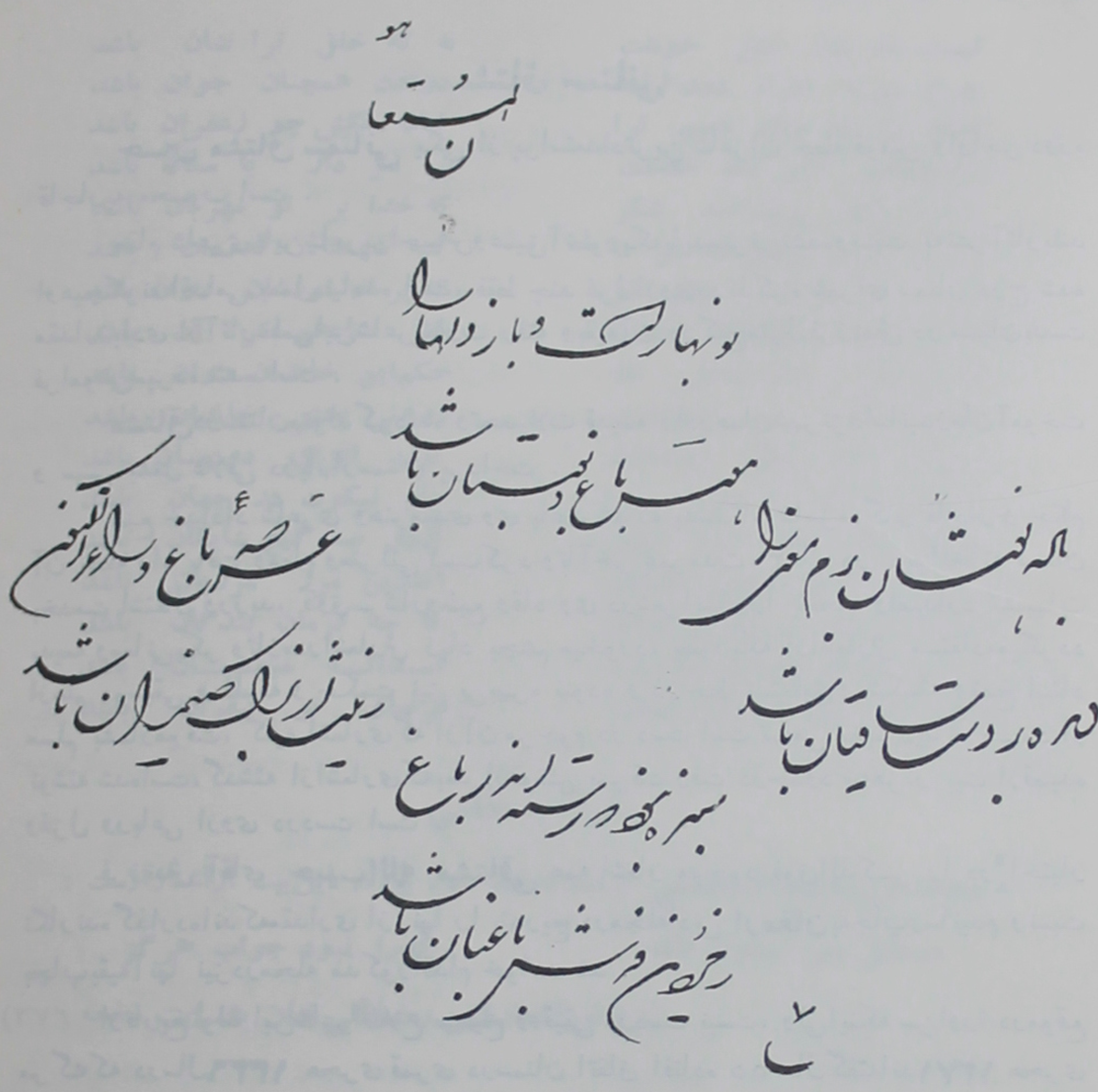
فرزندش آقای **حبیب‌الله مشتاقی** همه اشعار موجود فوق‌الذکر را در اختیار نگارنده گذارده‌اند که‌مقداری ازآنها را بتدریج درمجله‌ادبی **ارمغان** به‌چاپ‌رسانیدم و نسبت بچاپ بقیه آنها نیز درمجله مذکوراقدام خواهد شد .

ازتاریخ‌تولد این‌شاعراطلاع صحیح ودقیقی دردست نیست، ولی‌اینکه سن‌اورا درموقع مرگ که درسال **۱۳۲۶** هجری قمری درسمنان اتفاق افتاده ۵۵ سال گفته‌اند **۱۲۷۱** هجری قمری باید نوشت .

درحال‌حاضر با اینکه بیش‌ازپنجاه‌وهفت سال‌ازمرگ‌مشتاق گذشته، هنوز مردم‌سمنان‌او رافراموش نکرده وبرخی ازقصاید وغزلیات اورا سینه به سینه حفظ دارند .

مشتاق قصیده عرفانی بلند وپرطمطراقی دریکصد وچهل بیت داردکه درمدح حضرت حجت‌ابن حسن (ع) سروده ودرآن نظریه‌های مختلف‌فلسفی‌راکاملا تشریح نموده ودر مقام مقایسه هریك بادیگری برآمده واختلافات نژادی وطبقاتی رابنحو خاصی‌مورد بحث وتوجه قرارداده است .

نگارنده قصیده‌مذکوررا بطورکامل برای‌اولین‌بار درمرداد ماه **۱۳۴۲** شمسی‌درشماره ۵۰۴ دوره‌سی‌ودوم**مجله‌ارمغان** بچاپ‌رسانیدم‌اکنون‌نیزقسمتی‌ازآن دراین‌تألیف‌درج‌میشود. اینست‌منتخبی ازاشعار چاپ‌نشده مشتاق سمنانی:



نمونه خط زیبای مشتاق سمنانی

شب نشینان خیال

با گل روی توگلهای بهشتی خارند — من برآنستم و آنانکه‌که اوالابصارند

حور وغلمان وپری، آدم خاکی وملك — بجمال تو کمالی بخدا گردارند

گر بخورشید فلك آمده حربا مفتون — مات و مفتون توهم ثابت وهم‌سیارند

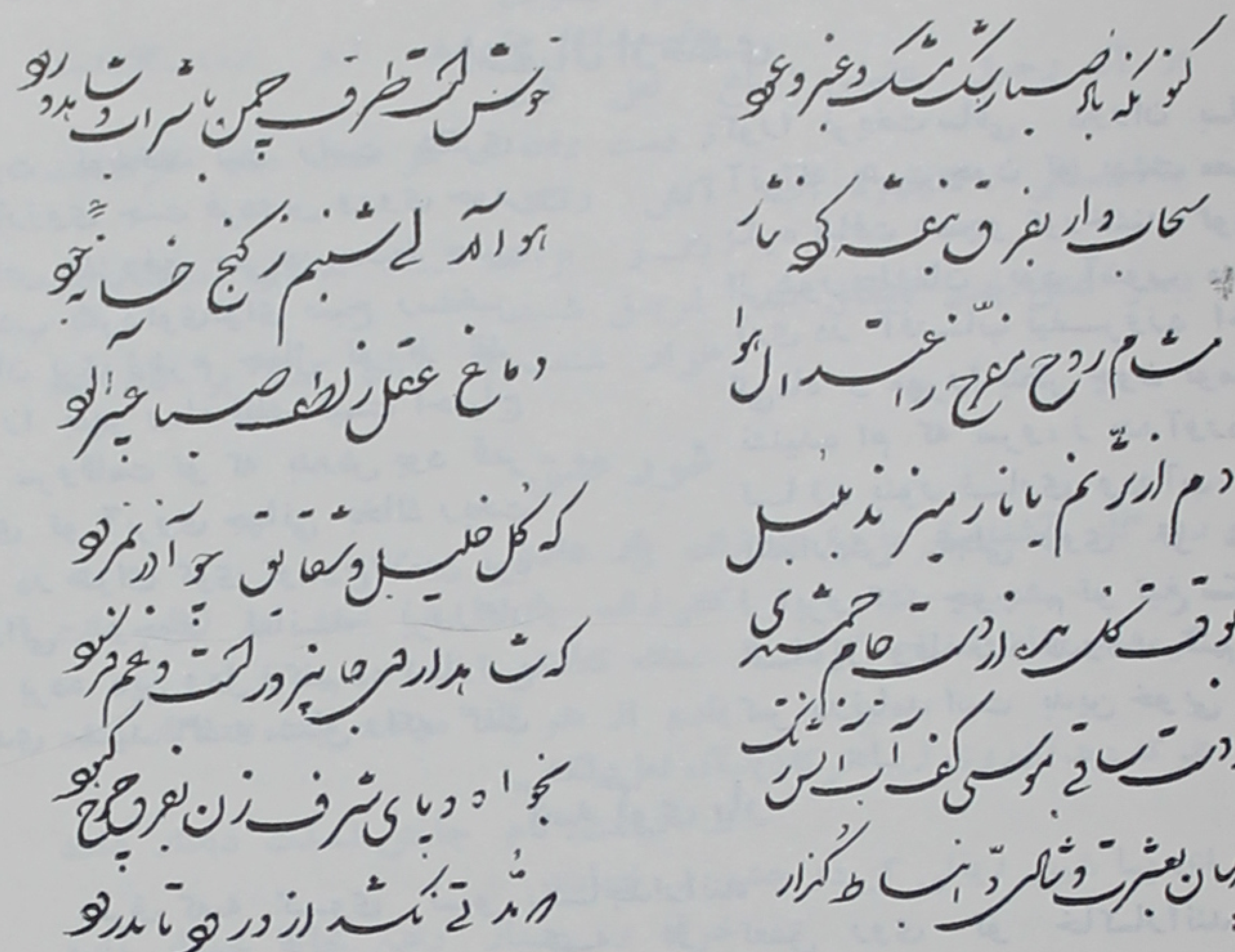
کافران ازرخ مینوی تو در فردوسند — مؤمنان از خم گیسوی تو در زنارند

باید ازفتنه چشم تو خبر داد بخلق — کین دو بدمست هلاك دل‌صدهشیارند

مرکزت خال وخطت دایره ابروپرگار — عالمی درخط ازین دایره و پرگارند

مار، پیرامن دوش وبر ضحاك آمد — تونه ضحاکی وزلفین تو افعی سارند

آخر ای صبح امید از افق‌حسن بر آ — شب نشینان خیالت همه پروین نارند



نمونه دیگری از خط زیبای مشتاق سمنانی

پای خیال

بکوی دوست نپویم مگر بپای خیال   که دل بروی دل افتاده است مالامال
شدم چو بادیه پیمای کوی عشق وجنون   فکند ناقه عقلم قضا بقید عقال
نشست لعبت لیلی وشم بمحمل، بود   هزار سلسه دل از قفا بغنج و دلال
بنفشه زار شد ازچشم خونفشانم دشت   ز دوری رخ آن شاهد بدیع جمال
حکایت شب هجران زغم نصیبان پرس   نه آنکه کرده در آغوش دوست دست وصال
دلم زدیده تمنای خواب کرد وبگفت   بعهد عشق ز سر دور کن خیال محال
شنو ز قافله سالار عاشقان مجنون   صباح من عدم لیلی اسود کلبال
فدای لعل لبت، آبرویم ایساقی   غمم بباد فنا ده بآتش سیال
چو جام می ز ازل بوسه زد بنوش لبت   خمار در سر اوماند ودرلبش تبخال
پیاله وار سزد کز طریق جانبازی   لبت ببوسم وقالب تهی کنم فی الحال
ببر ز کف دل و دینم بنرگس فتان   بکش بخون پر و بالم ز غمزهٔ قتال
بهارعمرم اگرشد خزان زجورچه غم   چو سرو ناز تو در بوستان حسن ببال
اجل مجال وصول ار بحضرتت ندهد   بمن نما نمک حب حسن خویش حلال
ملامتم مکن از عشق شاهدان مشتاق   که تشنه را نتوان کرد منع آب زلال

استقبال از سعدی

یاقوت نوشخند لبت راست شکری کورا نریخت ساقی دوران بساغری
کی آرزوی جنت فردوس وروی حور آنراکه هست چون تو بهشت مصوری
غواص عقل رفت بسی در محیط حسن یکره نیافت همچو تو رخشنده گوهری
هرشب بگرد کوی تو ای صبح رستخیز از شور عاشقان بود آشوب محشری
پنهان پری زشرم جمال تو از نظر آری در آفتاب نیفروزد اختری
ما را بمهر وماه فلک نیست احتیاج کی ماه و مهر را بنظر چون تو منظری
جز سرو قامت تو که بدرش بود قمر نشنیده ام که سرو، ز بدر آورد بری
روی تو آبروی جهانی بخاک ریخت تا زد بنور ناری ودر آب آذری
گر در هوای کوی تو روح الامین پرد نگذاردش تجلی روی تو شهپری
دارائی وجود نماند بروزگار ز ابرو کشد چو چشم تو تیغ سکندری
ای برده دین ودل زکفم ده اجازتی تا از وفا نثار قدومت کنم سری
سعدی شنید گفته مشتاق راکه گفت کس در نیامد است بدین خوبی ازدری

کعبه کوی یار

بطرف کعبه کوی تو تاجدارانند
که از تعشق روی تو خاکسارانند

چه نغز گوهری ای نادر بدیع جمال
که خسروان بقدوم تو جان نثارانند

نظر نیاورد ادراک حسن خلق تو کرد
تو جوهری و عرض این دو در نثارانند

تو آن همای بلند آشیان مقصودی
که سایه پرور لطف تو شهریارانند

بتان چین و ختا، لعبتان مصر و طراز
چو لاله از گل روی تو داغدارانند

ترا، رواست زنی کوس حسن، در آفاق
که مهر و ماه بگوشت دو گوشوارانند

سپهر وهفت کواکب جهان وهرچه دراوست
بجستجوی تو تا حشر پی سپارانند

سحاب نیست که بارد سرشك بر کهسار
ملایکند، ز عشق تو اشکبارانند

مپوش چهره تو ای مشرق مراد نظر
که ناظران تو از شوق بی قرارانند

تو عین هشت بهشت خدای لم یزلی
که عالمی بوصالت امیدوارانند

چو شد قرین رخت افعیان مشکین رنك
نماند شبهه که دربان خلد مارانند

بصبح روی تو سوگند و شام گیسویت
مقیدان کمند تو رستگارانند
از آن رحیق عقیقی ایاغ لعل لبت
ز دست رفته و سر مست صد هزارانند
بیار ساقی گلچهره آب آتش رنگ
بگو بزاهد که عشاق میگسارانند
ببحر عشق چو مشتاق شد غریق شنید
هزار شنعت از آنان که بر کنارانند

شور عشق

روزگار آشفته تر ما را ز زلف یار دارد
کفر زلف یار ما را بسته در زنار دارد
گرمشام جان مفرح گردد از مشك تتاری
یارم از هر تار موصد تبت و تاتار دارد
هر که دیدآن‌روی زیباهر که‌دیدآن لعل‌دلکش
تا قیامت کام جانش لذت دیدار دارد
ای بسا شیخ ریائی کز دو چشم پر خمارش
خرقه و دستار رهن خانهٔ خمار دارد
ناوك غدار مژگانش سرا پا اهل دل را
همچو منصور انا الحق گو باوج دار دارد
سر بمهر اندرکمندش، دل بمعنی پای بندش
وز غم‌ودرد وگزندش‌تن چو بحثی‌مار دارد
خوی بد روی نکو را ملتزم باشد بعالم
هرگلی‌کاندر گلستان صد هزاران خار دارد
عشق‌ومستی‌و جوانی خوش‌بودآن راکه دربر
دلبری کش‌چهره، رشك ثابت و سیار دارد
قامت طوبی طرازش نخل نور طور سینا
لعل شکر بارش از عقد ثریا عار دارد
پادشاهی وگدائی هر دو را نبود بقائی
باقی‌آن ماند که در سرشور عشق یار دارد
من غلام همت آن رند چالاکم که لعلش
نه فلك را زیر بار از لؤلؤ شهوار دارد
شعر شهر آشوب مشتاق ار بود غارتگر دل
خامه وکلك وبنان و طبع گوهر بار دارد

☆☆☆

یا تیغ‌سکندر باش پهلوبدر ازدارا یا آه قلندر شو آتش بدل یم زن

هیچکس باور ندارد

نو نهال باغ حسنش جز نکوئی بر ندارد
پیش رویش آبروئی خسرو خاور ندارد
سرو وشمشاد وصنو بر دیده‌ام بس در گلستان
شبه قدش هیچ بستان سرو سیمین بر ندارد
هر که چید آن سیب غبغت یا خرید آن شکرین لب
آرزوی باغ و یاد چشمهٔ کوثر ندارد
گر میانش موی خوانم موشکافم عیب جوید
ور دهانش هیچ دانم، هیچکس باور ندارد
غمزه‌اش غارتگر دل نظره اش یغمائی جان
این چنین خاطر فریبی آسمان خاطر ندارد
زیر سرهندوی زلفش فتنه‌ها دارد که هرگز
در نظر اینگونه تفتین دور هفت اختر ندارد
جز دو لعل نوشخندش کاندرو معجون جانها
درج یا قوت و لآلی در گهرشکر ندارد
الحذر از مهر خوبان زینهار ازعشق دلبر
هر که در میدان اینان پا گذارد سر ندارد
بیخبر ناصح، ز عشقم میکنی تا کی ملامت
شمع کی پروانه سوزد تا بخود آذر ندارد
برق هستی سوز حسنش نی محبان سوزد و بس
جبرئیل اردر هوایش بر پرد شهپر ندارد
عاشق بیدل مخوانش عارف کامل مدانش
آنکه درسر شوری ازحور و پری پیکر ندارد

حقیقت جوئی

شبی درکنج تنهائی نشستم فارغ از تنها
شدم درصورت عالم حقیقت جوی ازاشیاء
خردخواص وش دربحر معنی گشت مستغرق
کز آن دریای پهناور رباید لؤلؤ لالا
گهی با چشم عبرت‌بین نظر برطارم علوی
گهی چون دیده پروین بصر بر تودهٔ غبرا
گهی باخویشتن اندیشه کاین اجرام علوی را
تحرك ازچه ره، ساکن چسان، این مامن سفلی
گهی اندیشه در سیر بروجات سماواتی
که قوس از چه کمان دار ودو پیکر ازچه شد جوزا
گهی درفکر رب النوع آنان کش پرستیدی
که دراین حل مشکل مشرك آرد بحث برمبدا
اگر تأثیر کوکب از مؤثر یك نسق دارد
چرا پس اختلاف وضع هرساعت شود پیدا
گهی سقای ابر فرودین ازچشمهٔ قدرت
فرو ریزد گهرهای گرانقدر جهان آرا
گهی سقای رحمت برزمین آنسان بخیل آید
که اطفال نباتی خشك لب میرند لاتحصی
مگردر شش درحکمت بود این دیر شطرنجی
که گاهی شاه از او ماتست وگاهی زشت ازو زیبا

یکی گوید جهان لبریز از تفویض باشد هان
یکی گوید نه جبر محض آمد روزگاران ها

یکی درامر بین الامر استادست مستحکم
مرا در هر سه عبرت کز کدامین ره شوم پویا

یکی گوید زمین جرم کثیف و آسمان الطف
دهد از خویش تبعیدش چه طبع ماء صافی لا

یکی گوید نه باشد جذب مغناطیس در گردون
زمین را در وسط جا داده چون در بیضه گان صفرا

یکی گوید بود مرکز زمین و دایره گردون
به پیرامون مرکز دایره ناچار دارد جا

بعدل ار هست تقسیم ازل کی شرط عدلست این
یکی را گنج قارونی یکی را رنج بود ردا

عزیزان مبتذل گردند بی جرم و خطا بی حد
ذلیلان محترم آیند بی سعی عمل عمدا

گهی با ناخدا کشتی نشینان جمله مستهلک
گهی با تخته پاره جان برد مستغرق از دریا

گر از یک بحر قدرت آید این آب روان پرور
چرا یک دجله چون حنظل چرا یک چشمه چون حلوا

چه خاصیت بود اندر مزاج ابر نیسانی
کز و آبستنی گیرد صدف در لجهٔ دریا

بظلمات طبیعت از چه پنهان چشمهٔ حیوان
کز و اسکندر جان در طلب گردد روان فرسا

چرا زاوای رعد و جستن برق یمان باید
بقعر یم شبه آید صدف را گوهر رخشا

چرا از بوالبشر باید خلاف امر حق زاید
که یابد جبههٔ قدرش ز داغ مجرمی طغری

فلک را التیام و خرق اگر جایز نمی باشد
چسان ختم رسل احمد گذشت از طارم علیا

اگر اصوات خوش منهی بود در شرع پیغمبر
چرا اعجاز داود نبی صوت روان بخشا

اگر بی قرب شوی از زن نیاید پاک مولودی
چه باید گفت از مریم چه خواهی کرد با عیسی

اگر جنس بشر را خلقت از یک خاک پاک آمد
چرا زنگی است قیر آگین چرا رومی است شیر آسا

اگر در طور سینا نور یزدانی شدی ظاهر
چرا پس لن ترانی پاسخ ار نیست با موسی

که کرد ابلیس را وسواس نافرمانی یزدان
که مردود ابد شد از ازل آن مصدر ظلما

چرا پنهان بقعر خاک آمد گنج قارونی
چسان در بحر یونس را به بطن حوت شد مأوا

چه بد در خاتم دست سلیمان کش مطیع آمد
جهان و هر چه در او سر بسر از پشه تا عنقا

اگر ایجاد آذر از برای احتراق آمد
چرا بر پور آذر گشت آذر لالهٔ حمرا

گر اسماعیل ناگردیده قربانی ذبیح الله
چه گوییم پس ز هفتاد و دو تن مذبوح لب عطشا

سزای قوم نوح ار بود طوفان بلا یارب
چه باشد پس جزای قاتلان زادهٔ زهرا

شقی و متقی از بطن مام ار صالح و طالح
پس از سعی و عمل حاصل چه باشد بهر استعلا

طریقت گر بود روح شریعت پس چرا دائم
بصوفی لعن از مفتی بمفتی طعن صوفیها

انالحق گفتن منصور اگر ناحق پس از قتلش
چرا بر خاک، خون پاک او نقش انالحق زا

چه خواهند از بت بی جان کشیشان کلیسائی
چرا پا از مسلمانی کشد صنعان شود ترسا

نکورویان دوران را چه در وجه نکو مدغم
که از افرشته دل گیرند و بفریبند برصیصا

چه اندر خلقت لیلی که عاقل را کند مجنون
چه اندر طلعت عذرا که وامق را کند شیدا

سرشت خلقت شیرین چه بد کز شور فرهادی
فکندش تیشه بیداد کوه بیستون از پا

نبودی گر جمال یوسفی اینگونه مستحسن
زلیخا کی شدی در عشق او شیدایی و رسوا

اگر مقصود هفتاد و دو ملت حق شناسائی
چرا در هر فرق آشوب و شور و فتنه و غوغا

چه بودی مصلحت در خلقت اهریمن ریمن
که تفتین و خلاف خلق عالم را شود منشا

ز رأی حکمت آرایان فقیهان از چه مستوحش
حکیمان از چه ز اقوال فقیهان جمله در یأسا

خداوندان دل را از چه تبعید بلا دائم
خردمندان کامل را غم جاهل چرا کالا

اگر عقل اولین خلقت چرا مغلوب عشق آمد
چنان کز فر صرصر پشه شد معدوم در بیدا

چه نیرو مهرگان را کاین چنین غارتگر گلشن
مزاج نوبهاری را چه، گزوی دهر پرخضرا

چسان بی‌خامه و پرگار برازچوب خشك آید
سراپا هفت کرده نوعروسان چمن پیرا

گلستان مملو از انواع گل در فصل فروردین
چرا افغان ببوی سرخ‌گل دارد هزار آوا

تفاوت یك سرموئی نه اندر خلقت انسان
یکی فاطن یکی کودن یکی الکن یکی شیوا

چه باشد آنکه از بدرود او اجسام خاکی را
شوند آسوده از فرمانبری هرعضوی از اعضا

حواس خمسه یعنی چشم و گوش و لمس و ذوق و شم
که هریك را خلاف دیگری درسر بود سودا

بصر بیش از یك ارزن نیست و ندر او چسان گنجد
بیهن قدرت بیچون خدا دنیا و مافیها

چه باشد قوه سمعیه کز این عرصه سفلی
کند ادراك اذکار سروش از عالم بالا

زبان اندر دهان انواع خلقت را و زاین حیرت
گروهی ساکت و صامت گروهی ناطق و گویا

تعالی‌اله چسان از التذاذ حنظل و شکر
لطیفه ذوق انسانی بیك آنی شود دانا

فزون از چار عنصر لمس را چبود کز و باشد
تمیز الطف از اخشن طراز قاقم از دیبا

بکشف این حقایق موشکافیها بسی کردم
نشد کشف الغطا از شاهد مقصود غم فرسا

خرد بس خودکشیها کرد آخر سست پی آمد
در آن دریای بی‌پایان که‌دروی عقل شد دروا

چنان اندیشهٔ واهی بخاطر گشت مستولی
تو گفتی عنقریب افتد بسر سودای سوفسطا

ز غیبم هاتفی زد، هی‌که ای گم‌کرده ره تا کنی
بسوزی شمع جان را ز احتراق فکرت بیجا

زهی تشویر عقل ناقص و معوج خیالاتت
که حل این معما را بایشان باشدت شورا

در این ره گر ترا صد لشگر توراست پشتیبان
در این ره گر ترا صد لشگر سلم است ره پیما

ظفر در این سفر نبود گرت صد خضر ره هادی
ثمر از این شجر ناری اگر داست هلال آسا

چه قدرت قطره را کو واقف از بهر محیط آید
چه قوت ذره را کو پی برد از بیضه بیضا

هنوز از خودشناسی نیستی عارف چسان واقف
شوی ای بیخبر، زاسرار غیب قادر یکتا

رفعت سمنانی

حاج محمد صادق رفعت سمنانی از شاعران پراستعداد و معروف اواخر دوره قاجاریه‌است، از تاریخ تولد او اطلاع صحیحی در دست نیست بطوریکه نوشته‌اند:

نامبرده دوران اولیه عمرخود را در سمنان گذرانده وبعد ازسفرحج در سلك فقرای **نعمت‌اللهی سلطان علیشاهی** درآمد، مدتها در **گناباد** اقامت گزید واز محضر **حاجی ملاعلی** (سلطان علیشاه) استفاده واستفاضه‌کرد، بعدازاو به **نورعلیشاه** تجدید عهدنمود، مدتی در **خراسان**، **نیشابور**، **نهاوند** اقامت داشت وسالهای آخر عمرخود را در **تهران** گذراند وعاقبت درسال **۱۳۱۰** شمسی مطابق **۱۳۵۰** هجری قمری دارفانی را بدرود گفت و درحضرت عبدالعظیم (شهرری) مدفون گردید.

رفعت سمنانی درویشی وارسته وحقیقت‌جو بود، وی درتمام مدت عمرخود باسر بلندی وعلوطبع خاصی زندگی کرد، با بیشتر شاعران اواخر دوره قاجاریه معاشر بودو با **عارف قزوینی** شاعر پرشور وطنی روابط دوستی و آشنائی نزدیك داشت، خودعارف نیز در دیوان خود این مورد را تصریح نموده[۱]

۱ــ دیوان عارف قزوینی صفحه ۱۷۸



رفعت سمنانی

نامبردگان دوغزل نیز باتفاق فکر وطبع یکدیگر سروده اند. بطوریکه تحقیق شد **رفعت سمنانی** ازطایفه قدیم ومعروف **کلبی ها** (حقیقت فعلی) برخاسته وتا آخرعمر نیز مجرد زیسته وازدواج نکرده است.

دیوان اشعاراودرخرداد ماه **۱۳۳۹** در۳۰۰ صفحه بقطع وزیری بکوشش **نوح سمنانی** طبع ونشرشده است.

چند غزل ازآثار وی ذیلا درج میشود:

مجمع دلهای عاشقان

شب شمع یکطرف، رخ جانانه یکطرف — من یکطرف درآتش و پروانه یکطرف
افکنده بهر صید دل من ززلف وخال — دام بلا ز یکطرف و دانه یکطرف
از عشق اوبگریه و درخنده روزوشب — عاقل زیکطرف دل دیوانه یکطرف
برهم زدند مجمع دلهای عاشقان — باد صبا زیکطرف و شانه یکطرف
ترک شراب کردم وساقی بعشوه گفت — پیمان زیکطرف، من وپیمانه یکطرف
ایمان وکفرزلف ورخش دل چودید گفت — زد کعبه یکطرف ره و بتخانه یکطرف
درحیرتم که دل زچه رومیبرند ودین — خوبان زیکطرف ره میخانه یکطرف

بکوی یار

بکوی یار مرا بار در گل افتاده
فتاده بار مـــن اما بمنزل افتاده

گمان‌مدار خلاصی دل، ازآن سرزلف
که با هزار جنون در سلاسل افتاده

مکش‌کمان زکمین دلبرا بغمزه که دل
بیاد تیر نگاه تو بسمبل افتاده

دوطرهٔ تو بکف تیغ آفتاب گـــرفت
که از یمین ویسارت حمایل افتاده

زسحر چشم تو ایمن نیم‌کنون‌که دوماه
بآفتاب جمالت مقابـل افتاده

مبند بار سفر ای قمرکه عقرب زلف
به‌برج روی توازخویش غافل افتاده

زآه سینه، دلم خونشد وزدیده‌بریخت
مگو که کشتی صبرم بساحل افتاده

زنوروظلمت اسلام وکفر آفتاب پرست
چوروزدرشب وچون‌حق‌بباطل افتاده

بروم روی توهندوئی آفتاب پرست
فتاده لیك چه مطبوع و مقبل افتاده

بحیرتم که مگر نافِ‌آهوی حرم است
که درحریم تو یکرو و یکدل افتاده

نگار ما سرتسلیم داشت ای رفعت
زدست مدعیان کار مشکل افتاده

شهید عشق

بمیدان محبت گرچه چون گو بیسر وپایم
ولی پیوسته درچوگان مهری عالم آرایم

بشیدائی شدم مشهور هر شهری ومعذورم
که تار طرهٔ پرچین شوخی کرده شیدایم

شهید عشق را شهد محبت زندگی بخشد
نمیرم‌من ،اگرصد ره بخون شوئید اعضایم

بیار آن آتشین آب روان و زین‌روانم بر
ببارای ابررحمت ، تا چونخل جان بیارایم

کیم ؟باکیستم ؟ازچیستم‌چون چرخ‌سرگردان؟
چرا ازنغمه چون‌چنگم چرا ازناله چون نایم

میان مجمع خوبان ، پریشان ترمجو از من
دلیل ، این‌روی و موی‌آن نگار سروبالایم

حیات جاودان دارم ز لعل نوشخند او
بچرخ چارمین عشق همراز مسیحایم

دلا درمشورت برگوکه بااین‌زلف‌و خال او
بکف زنار گیرم یا گره از سبحه بگشایم

بخود گفتم کتاب عشق را خواندم زسرتا پا
بلوح عاشقان دیدم که در خط الفبایم

نه رفعت هست‌هندو ای مسلمانان‌که میسوزد
پس از مردن بنار هجر خود ناری دلارایم

شهر بشهر، کو بکو

عشق تو میکشاندم شهر بشهر ، کو بکو
مهر تو میدواندم پهنه به پهنه سو بسو
سیل سرشك وخون‌دل، ازدل‌ودیده‌شد روان
قطره بقطره ، شط بشط ، بحرببحر جوبجو
بافته با محبتم ، رشتهٔ تار و پود جان
تار بتار نخ بنخ رشته برشته پو بپو
آنچه دل از فراق او کرد بمن نمیکند
آتش هجر من بمن ، آب وصال او باو
نیست جزاو چوبنگری در صحف ولای من
آیه بآیه خط بخط، صفحه بصفحه هو بهو
بود و نبود جزدلم در خم زلف اونهان
طره بطره خم بخم ، رشته برشته موبمو
رفعت وشرح عشق او ، تا ننهد نمی‌کند
سینه بسینه لب بلب چهره بچهره روبرو

☆☆☆

تا باد صبا پرده زرخ وی انداخت
دل‌رفت همانجا که عرب رفت و نی‌انداخت

یاهوی سمنانی

میرزا علی‌اکبرمنشی باشی فرزند اسماعیل معروف به **منشی‌الاطباء** متخلص به **یاهو** ازشاعران خطه قومس محسوب است .

مرحوم یاهودرسمنان متولد شده و تحصیلات مقدماتی وقدیمه را در سمنان بپایان آورد، وی مدتی دردستگاه دولتی به منشی‌گری پرداخت ودر اواخرعمردر تهران عزلت گزید، وعاقبت پس‌از۸۷سال عمر بسال۱۳۱۷شمسی دارفانی رابدرود گفت ودر **ابن‌بابویه** مدفون گردید .

یك جزوه کوچك‌ازاشعار اودرسال۱۳۲۵شمسی طبع ونشرشده است . بطوریکه نوشته شده‌تعداد اشعاراو به دوهزار بیت میرسد .

مثنوی **ساقی‌نامه** زیرازآثار اوست :

مغنی به نی دم دم دل فروز	ز یك دم بیك دم دوعالم بسوز
فدای دم دلربایت شـوم	بقربان نـای و نوایت شوم
مغنی مرا از غم آزاد کن	ز یك نالهٔ نی دلم شاد کن
دلم تنگ گردیده از بیکسی	مرا جز تو نبود دگر مونسی

مغنی به غمها تو یار منی — تو یار من و غمگسار منی
مرا غیر تو کو دگر دادرس — دمی از تفقد بدادم برس
مغنی منم بی کس و بی‌نوای — بحالم نظر کن برای خدای
ز هستی شدم بر سر آن سرم — کزین شاخ بر شاخ دیگر پرم
مغنی چه شد مهربانی تو — کجا رفت لطف نهانی تو
کرم کن به مهمانت ای میهمان — چو مقصودی اورا بمقصد رسان
مغنی توئی غمگسار غمم — خلاصی ببخش از غم عالمم
عطا کن از آن بادهٔ وحدتم — که تا فرد گردانی از کثرتم
مغنی دمی دم به نی دمبدم — دو عالم نیرزد بیك ذره غم
غم عالم از دل به نی دورکن — ز نی چارهٔ رنج رنجور کن
مغنی توئی دمخور راز من — کسی نیست غیر ازتو دمساز من
بزن آن نوای عراقیت را — که تا درکشم جام باقیت را
مغنی بهر غم تو یار منی — تو یار من و غمگسار منی
ببر از دلم غم زنای نیت — که گردم فدای نوای نیت
مغنی بدم نی بهار آمده — دگر گل بهمراه خار آمده
من و بلبل و گل فدایت شویم — فدای نی غم زدایت شویم
بیا ساقی آن باده جان فزا — بده تا که آیم به نای و نوا
چو خسرو بیارایم آئین بزم — شوم یكدم آسوده ازجنگ‌ورزم
بیا ساقی آن بادهٔ پر فتوح — بده تا نشینم بکشتی نوح
جهان شرق تا غرب دریا کنم — جهانی دگر باره بر پا کنم
بیا ساقی آن آب آتش نشان — که از باد و خاکش نباشد نشان
بده تا کنم فاش راز نهان — که پنهان نموده است زال جهان
زمانه فریبنده و ریمن است — مشو ایمن از وی شب‌آبستن است
بهر لحظه زاید موالید نو — برد نقد عمرت برهن و گرو
همان کهنه‌زال است این‌نوعروس — که خفته درآغوش‌کاوس و طوس
همان پیر فرتوت با آب و تاب — که بوده است در عقد افراسیاب
ز جمشید جام، از فریدون کمر — ربود از منوچهر اکلیل زر
سر خسروان کیان کیقباد — نیارد کسی دخمه اش را بیاد
همان شاه کیخسرو شهریار — که گم گشت در دامن کوهسار
سکندر کجا رفت و آن آرزو — چه شد آن همه حشمت وسازاو
کجا رفت فرخنده سام سوار — خرد مند و دانا و آموزگار
کجا رفت بهرام لشگر شکن — تهی مانده جایش بهر انجمن
نبینم ز پیران و ویسه نشان — بمیدان کینه از آن سر کشان
جهانی تبه کرد چنگیز زشت — نرست ازاجل آن سك بدسرشت
منه دل بر این گنبد نیل فام — که صبحت نماید بیك لمحه شام
فریب جهان بس بود آشکار — ببین تا چه زاید شب بار دار
هرآن پاره خشتی‌که در معبریست — سر سلم یا تور یا نوذری است

خردمند دانای نیکو خصال
چسان دل ببندد بدین پیره‌زال

که هر لحظهٔ دست یك مشتریست
بهر لمحهٔ زیر یك شوهریست

عجوزی است شوهرکش و بچه‌خور
شکم را کند از موالید پر

مبادا فریبش خوری زینهـار
که پوشیده باخس سر چاهسار

یکی ایستگاهی است دار فنا
تو را در صراط سرای بقا

مکن تکیه بر این سرای غرور
که آخر کشاند تورا سوی گور

بیا ساقی آن راح روح آفرین
بده تا بیارایم آئین دین

زمان، پر ز نام محمد کنم
مکان، سر بسر اسم احمد کنم

فخر الممالك سمنانی

مرحوم میرزا احمد خان نصیری ملقب به **فخر الممالك** ازمشاهیر قومس محسوب است. وی‌دومین فرزند **میرزا حسن‌خان وزیر** است، تولد اودرسال ۱۲۴۲ شمسی درسمنان اتفاق افتاد وتا سال ۱۳۲۹ قمری درسمنان سمت سررشته‌داری داشت ، سپس بخراسان عزیمت نمود وبسمت رئیس بازرسی مالیه ایالتی خراسان وسیستان بایفای خدمت پرداخت وعاقبت درسال **۱۳۰۶** شمسی درتهران دارفانی رابدرود گفت ودر صحن امامزاده حمزه درحضرت عبدالعظیم مدفون گردید .

نامبرده گاهگاهی بسرودن اشعار فارسی میپرداخت و رباعیاتی از وی بجای مانده که هم اکنون درنزد فرزندش **آقای حسام‌الدین نصیری** میباشد .

دورباعی زیر ازاوست :

فریاد زجور تو کشیدیم بسی
گشتیم بهر جای پی داد رسی

طاقت نبود مرابهجران زین بیش
ای‌آنکه بجزتو نیست فریاد رسی

☆☆☆

شب تا بسحر متعکفم در کویت
شاید که نسیم سحر آرد بویت

نی خواب بود مرا ونی فکرجزاین
تا ، صبح ببینم آفتاب رویت



فانی سمنانی

شیخ محمد متخلص به **فانی سمنانی** فرزند **شیخ علی اصغرواعظ سمنانی** ازشاعران وعارفان مشهور ایالت قومس محسوب است .

وی درسال ۱۲۴۷ خورشیدی در سمنان متولد شده، تحصیلات مقدماتی‌را درسمنان آموخت وسپس برای تکمیل تحصیلات به **لواسان** تهران عزیمت نمود وپس ازچهار سال اقامت‌در آنجا به‌تهران آمد و به تحصیل‌علوم ادبیه وعربیه‌نزداساتید فن‌مانند**حاج‌میرزاحسن آشتیانی** و**شیخ‌محمد تقی قزوینی** و **ملاعلی‌محمدمنجم‌اصفهانی** و **شمس‌الدین حکیم الهی**و**میرزا ابوالحسن جلوه** پرداخت .پس‌ازآن‌بزادگاه خود سمنان‌مراجعت نمود وازمحضر**حاج ملاعلی سمنانی** که شرح حالش در صفحات قبل در این تألیف بیان شد،استفاده استفاضه‌نمود .

مرحوم شیخ محمد فانی ازکاوشگران تیزهوش وپیگیر علم و دانش بود، روح سرگشته وناآرامی‌در کشف‌حقایق اسلام‌داشت، عشق‌وعلاقه مفرط او به‌تصوف وعرفان‌باعث شد که درسال **۱۲۷۶** شمسی به حضور مرحوم **حاج ملاعلی گنابادی (نورعلیشاه ثانی)** رسید ودرسلك فقرای نعمت‌اللهی درآمد وعاقبت درسال **۱۳۵۷** قمری از طرف **حضرت صالح علیشاه** اجازه دستگیری فقرای خطه قومس را یافت وبنام **درویش‌ظفرعلی** ملقب گردید .

مرحوم فانی پس‌از ۷۴سال عمردرسال ۱۳۲۱شمسی درسمنان دارفانی را بدرودگفت ودرقبرستان پیرنجم‌الدین در مقبره اختصاصی مرحوم **آقا میرزا ابوطالب** (محبوبعلی) مدفون گردید .

وی زبان عربی رابخوبی میدانست واشعار زیادی نیزبزبان عربی سروده است .

دیوان اشعاروی درمهرماه **۱۳۲۹** شمسی بکوشش **دکترعلی نورالحکماء** در۲۳۹ صفحه رقعی با چاپ سنگی طبع ونشرشده است .

بطوریکه مشاهده شد برخی‌ازغزلیات دیوان مذکورازطالب **آملی** شاعرقرن‌یازدهم هجری است که در دیوان فانی داخل شده وبچاپ رسیده است .

امید است در چاپ دوم دیوان اشعار او در رفع این نقیصه و اشتباه اقدام شود .

فارغ ازجنت دوزخ

الهی حالتم ده تا در آن حالت ترا بینم
سپس آنرا مقامم کن که دایم با تو بنشینم
تمنای وصالت گرچه حد چون منی نبود
منی را دور کن از من بده از خویش تمکینم
نخواهم جز تو بستان و گلستان طربناکی
که بستان و گلستانم توئی ای یار دیرینم
ز شوق روی دلجویت دو چشمم تا سحرگاهان
بود روشن در این صنعتگری محسود پروینم
تو چون با من هماره مونس شب‌های دیجوری
سیاهی، فقر و درویشی بسی ز انوار بگزینم
به مهرت در جوانی روزگاری را بسر بردم
کنون درحالت پیری جوان کن رسم و آئینم
نه در جنت طمع دارم نه از دوزخ در آزارم
من آن خواهم که خواهی، ای رضایت مذهب و دینم
ز خشم و شهوتم هرگز هراسی نیست اندر دل
تورا دارم چه غم دارم نه باك ازآن و نه اینم
در دل باز کردی بر رخم ای من بقربانت
که دیدم پستی پندار بی مقدار تلوینم
بذکر روی دلجویت بفکر طرهٔ مویت
بروز و شب همی پیر طریقت کرد تلقینم
بروی نطع گیتی گه فراز و گه نشیبم من
بسطح و تحت این شبرنگ‌گه رخ گاه، فرزینم
نشستم بر در دل فانیا امید آن دارم
شود کز خرمن اقبال روزی خوشه برچینم

مناجات

خداوندا منور کن دلم را
مبدل‌کن ز نو آب و گلم را
شراب حب خود درجام دل‌ریز
وز وهنگامه در عالم برانگیز
دوچشمم روشن ازنوردلم ساز
که تا پیوسته برویت شودباز
نبینم غیر رویت در مجالی
نیابم هیچ جائی ازتو خالی
درون دل شعاعی ده ز نورت
که تا لذت برم من ازحضورت
حضوری بی من و بی ماکرم‌کن
ز لطفت دوزخ‌دل چون ارم‌کن
بهشتی بخش از نور جمالت
که‌من جاوید مانم با خیالت

قطعه

با پسر گفت مصعب بن زبیر
علم آموز تا بیابی مال
خود اگر بی نیاز از مالی
دانش افزایدت بدهر جمال
ناگزیری ز دانش آموزی
تا شوی در جهان قوی‌الحال



مهدی سهیلی

مهدی سهیلی فرزند **غلامرضا** ازشاعران و نویسندگان پرکار و فعال ومعروف ایران بشمار میرود، وی ازنوادگان **مرحوم حاج علی اکبر سمنانی** است که خانواده ایشان ازچندین سال قبل بطورکلی درتهران اقامت یافته‌اند.

نامبرده درسال ۱۳۰۳ شمسی درتهران پابعرصه وجود نهاد، پس ازپایان تحصیلات ابتدائی بفراگرفتن علوم قدیمه وصرف‌نحوعربی ومنطق ومعانی نزد اساتید فن‌در **مدرسه عبدالله‌خان** پرداخت ودوره متوسطه‌را در **دبیرستان نظام** بپایان‌آورد وسپس واردخدمات مطبوعاتی وروزنامه نگاری گردید.

نام خانوادگی ایشان قبلا **حاجی‌علی‌اکبری سمنانی** بوده، درسال ۱۳۲۲ شمسی بنابدرخواست خوداو به **سهیلی** تغییر یافته است.

آقای سهیلی علاوه برانجام‌کارهای مطبوعاتی سرپرستی **کاروان شعروموسیقی** رادیوایران وهمچنین داوری **برنامه‌مشاعره** راعهده‌دارمیباشد، ومتجاوزازپانصدنمایشنامه کمدی نوشته‌که همه‌آنها دررادیواجرا وپخش شده است.

همچنین پنج سناریوجالب توجه برای سینما تهیه‌کرده و۱۰ داستان‌کمدی طنزآمیز وی بزبان روسی ترجمه وچاپ شده است.

نامبرده دائماً مشغول تألیف وتصنیف آثارنظم ونثر پارسی می‌باشد.

درصنایع وبدایع مختلفه شعرپارسی یدی طولا ونظری صائب دارد، اشعارجد وهزل زیادی‌سروده ومجموعه اشعارجدی وی دردست تهیه وتنظیم وتدوین است.

فهرست تألیفات او باین شرح است:

۱- دوقطره اشك	**مجموعه شعر ونثر**	**نایاب**
۲- فکاهیات‌سهیلی	**مجموعه‌شعر**	**چاپ دوم**
۳-خوشمزگیهادردو جلد	**مجموعه‌لطیفه وشعروفانتزی**	**« چهارم**
۴- نمك پاش	**مجموعه شعر وفانتزی**	**« دوم**
۵- مادرحوا	**مجموعه شعر ولطیفه**	
۶- چوب دوسرطلا	**مجموعه‌شعر وفانتزی**	**چاپ چهارم**
۷- زنگ‌تفریح	**مجموعه شعروفانتزی**	**« دوم**

۸- خیام وسهیلی — مجموعه‌شعر چاپ دوم نایاب
۹- ترجمه‌سخنان‌حسین‌بن‌علی — ترجمه از عربی بفارسی
۱۰- دزدناشی‌که بکاهدان زد — مجموعه شعر و فانتزی
۱۱- الاراجیف — تصنیف‌انتقادی
۱۳- سردبیرگیج — مجموعه ۳۱ فانتزی
۱۴- گنجینه سهیلی — چاپ دوم
۱۵- کاروانی ازشعر — سلسله برنامه‌های‌کاروان شعر و موسیقی‌که زیرنظر ایشان تهیه وتنظیم شده

۱۶- خاطرات یك سگ — تصنیف
۱۷- شاهکارهای وحشی بافقی — زیرچاپ
۱۸- جلد دوم وسوم گنجینهٔ سهیلی — زیرچاپ
۱۹- اسرارمگو — جلد اول

اکنون منتخبی ازآثار نظمی ایشان‌ذیلا درج میشود :

ای عشق

نشاط انگیز وماتم زائی ای عشق — عجب رسوا کن ورسوائی ای عشق
اگر دستت بکامی جرعه ریزد — بیفتد مست و دیگر بر نخیزد
ترا یك فن نباشد ذو فنونی — بلای عقل و مبنای جنونی
ز تو درچشم، دیوی حور گردد — سیاهی در نظر ها نور گردد
تو لیلی را بشهرت طاق کردی — ز خوبی شهرهٔ آفاق کردی
اگر بر او نمك دادی تو دادی — بدو خوی ملك دادی تو دادی
لبش‌خوشرنگ اگرکردی توکردی — دلش‌را سنك اگرکردی توکردی
به از لیلی فراوان بود در شهر — تو اورا کرده ای جانانهٔ دهر
تو مجنون را بشهر افسانه کردی — ز هجران زنی دیوانه کردی
تو او را ناله و اندوه دادی — ز محنت سر بدشت و کوه دادی
چه دلهائی زتو دریای خون است — چه سرها از توصحرای جنونست
به شیرین دلستانی یاد دادی — و زان فرهاد را بر باد دادی
سرو جان ودلش جای جنون شد — گران کوهی زعشقش بیستون شد
در آخر جانستانی پیشه کردی — سرش را آشنا با تیشه کردی
ز شیرین تلخ کردی کام فرهاد — بلند آوازه کردی نام فرهاد
یکی را بر مراد دل رسانی — یکی را در غم وحسرت نشانی
یکی را همچو مشعل بر فروزی — میان شعله ها جانش بسوزی
خوشا آنکس که جانش‌از تو سوزد — چو شمعی پای تا سر بر فروزد
خوشا عشق وخوشا ناکامی عشق — خوشا رسوائی و بدنامی عشق
خوشا بر جان من‌هرشام وهرروز — همه درد وهمه داغ وهمه سوز
خوشا عاشق شدن اما جدائی — خوشا عشق و نوای بینوائی

خوشا در سوز عشقی سوختنها
میان شعله اش افروختنها
چو عاشق از نگارش کام‌گیرد
چراغ آرزوهایش بمیرد
اگر می‌داد لیلی کام مجنون
کجا مشهور می‌شد نام مجنون
هزاران‌دل بحسرت خون شدازعشق
یکی‌دراین میان مجنون‌شدازعشق
در این آتش هرآنکس بیشترسوخت
چراغش‌درجهان بهتر بر افروخت
نوای عاشقان در بی‌نوائیست
بقای عشق و عاشق در جدائیست

خداوند ناز

گوید بگوش‌من دل زیبا پرست من
این سوفیاست یاکه خداوند نازهاست
گوید بمن دو نرگس مست‌آفرین او
این چشم نیست پهنهٔ دریای رازهاست

☆☆☆

هرجاکه پاگذارم وهر سوکه رو کنم
بینم‌که قبلهٔ دل شوریده اوست اوست
تا بنده افسریست‌که بر فرق قرنهاست
رخشنده‌گوهریست که دربحر آرزوست

☆☆☆

صد آفرین بهمت صورتگری که باز
طرحی چنین بدیع بصدآب‌ورنك ریخت
صد مرحبا بقدرت پیکر تراش دهر
کاندام او زبرك‌گل‌ودل زسنگ ریخت

☆☆☆

الماس ها میان دو یاقوت او ببین
این خنده نیست چشمه نورست برلبی
روی سپید در دل زلف سیه نگر
این چهره نیست پرتو ماهست درشبی

☆☆☆

مرمرتراش دهرچه شبها که تا بصبح
بیدار ماند تا که بساقش جلا دهد
آئینه ساز چرخ چه روزان‌که تابشام
در کار بود تا که بچهرش صفا دهد

☆☆☆

با این نگاه گرم و شرزا و پر لهیب
ما را بعمر فرصت مستی نمانده است
با این لبی‌که شهد هوس میچکدازآن
دل را هوای باده پرستی نمانده است

☆☆☆

با این‌دوچشم مست توانسوز شعله بار
در سر نشاط مستی‌وشوق شراب‌چیست؟
با سینه‌ای که جلوه ز مهتاب می‌برد
دلبستگی بروشنی ماهتاب چیست ؟

☆☆☆

گلبوسه ها ز دورربایم بمیل خویش
از چاله های گونهٔ عابد فریب او
آن آتشی که سینه گذارد نصیب من
وآن سینه‌ای که عشق نبازد نصیب او

☆☆☆

صد نیمه شب میان دولرزنده‌گوی او
در عالم خیال بمستی غنوده ام
وزآن دوگوی نرم وهوسبازوپرفریب
پروانه وار بوسهٔ دزدی ربوده ام

☆☆☆

پروردگار ناز و خداوند دلبریست
سرتا بپا نیاز شوم وقت ناز او
عمردوباره،عشق‌وهوس،طعم‌زندگیست
در حلقه های ساعد عاشق نواز او

☆☆☆

رمز حیات چشمهٔ هستی می بهشت
حرفی ز داستان لب نوش او بود
بی وصل نام مرگ چرازندگی نهیم ؟
آنراست زندگی که درآغوش او بود

به پسرم سهیل

سهیل ای کودك دردانهٔ من
بگو بابا چطوره حال سرکار؟
سهیلم منتی بر ما نهادی
بتو گفتم در اینجا پای مگذار
دراین سامان بغیر از شور و شر نیست
شرف اصلا خریداری ندارد
همه درندهٔ یك سر دو گوشند
عبادت جای خود را بر ریا داد
جوانمردان تهی‌دست و تهی‌پای
نصیحت ها ترا بسیار کردم
که اینجا پا منه کارت خراب است
ولی حرف پدر را ناشنیدی
قدم را از عدم اینسو نهادی
بکیش من بسی بیداد کردی
کنون دیگر روا نبود ملامت
تو هم مانند ما مأمور بودی
کنون دارم نصیحت های چندی
نخستین آنکه دائم با خدا باش
ولی راه خدا تنها زبان نیست
خدا جو با خدا گو فرق دارد
خداگو حاجی مردم فریب است
خداجو بهر زر خواهان حق است
خداجو را، هوای سیم و زر نیست
مرو هرگز ره ناپاك مردان
اگر چه عیب باشد راستگوئی
اگرچه دزد کارش رو براه است
اگر دستت تهی شد دل قوی دار
نصیحت میکنم تا زن نگیری
توکه درخانهٔ خود زن نداری
نمیگویم که مامانت جفاجوست
زن من بهترین زنهای دهر است
سهیلم هوش خود را تیز تر کن
تو با ما بعد از اینها خوبتر باش
بود چشم امید ما بدستت
بعمر خویش با ما با وفا باش

چراغ تابناك خانهٔ من
صفا آورده‌ای مشتاق دیدار
که پا بر دیده بابا نهادی
عنان مرکب خود را نگهدار
شرافت جز بدست سیم و زر نیست
نجابت هیچ بازاری ندارد
همه گندم نما وجو فروشند
صفا وراستگوئی از مد افتاد
لئیمان را بساط عیش برجای
مواعظ را بسی تکرار کردم
مبین دریای دنیارا .. سراب است
زحوران بهشتی پا کشیدی
به گندآباد دنیا رو نهادی
که عزم این خراب آباد کردی
مبارك مقدمت جانت سلامت
در این آمدشدن معذور بودی
بیا بشنو ز بابا چند پندی
زراه دشمنان حق جدا باش
دراین ره از ریاکاران نشان نیست
حقیقت با هیاهو فرق دارد
خداجو مؤمن حسرت نصیب است
وگر بی‌زر شود از پایه‌لق است
بجز فکر خدا فکر دگر نیست
زناپاکان همیشه رو بگردان
ولی خواهم جز این راهی نپوئی
ولی دزدی بکیش من گناه است
براه رشوه خواران پای مگذار
تو این قلاده برگردن نگیری
خبر از حال زار من نداری
اگر یك زن نکو باشد فقط اوست
ولی با این همه زن مثل زهر است
زابلیسان آدم رو حذر کن
انیس مادر و جان پدر باش
من ومادر فدای چشم مستت
به‌پیری هم عصای دست ما باش

دلم خواهد که بینم شادکامت
نشیند مرغ خوشبختی ببامت
من از اول سهیلت نام کردم
ترا با روشنی همگام کردم
خدا را ازسرجان بندگی کن
به نیروی خدا رخشندگی کن
بیا و حرمت ما را نگهـدار
پس‌از ما هم سهیلا رانگهدار
«سهیلا» خواهرت راهبری‌کن
به تیره راه ها روشنگری‌کن
مده از دست رسم مهربانی
باو خوبی بکن تا میتوانی
تو باید رنج او با جان پذیری
اگر از پا فتد دستش بگیری
پس‌ازما گرکسی‌خیر ترا خواست
خدااول‌پس ازاوهم سهیلاست
شما باید که باهم جمع باشید
به تیره راهها‌چون‌شمع باشید
بهین چیزی‌که شهد زندگانیست
فقط‌یك چیز.. آنهم مهربانیست
پس از ما یادگارما شمائید
نشان از روزگار ما شمائید
دلم خواهدکه روی‌غم نه‌بینید
بجز آسودگی همدم‌نه‌بینید
شویدازجام عیش جاودان مست
تو واورابه ببینم‌دست در دست
نصیحت‌های من پایان گرفته
ولی طبعم زلطفت‌جان گرفته
دوباره‌گویمت این‌پند درگوش
مبادا گفتم‌ام گردد فراموش؟
مرنجان خواهر پاکیزه خو را
زکف هرگز مده دامان او را
سهیلم باش جانان سهیلا
بـرو جان تو وجان سهیلا

☆☆☆

این قصیده بمناسبت ورود «سرورگویا» شاعر افغانی بایران سروده ودر انجمن ادبی شادروان **معدل‌شیرازی** با حضورسرورگویا خوانده‌شد.

ای شاعر خجستهٔ افغانی
وی شهره در جهان بسخندانی
تو با زبان پارسی شیرین
گوئی سخن به‌گاه سخنرانی
ما از تو دل گرفتن، نتوانیم
از ما تو دل بریدن، نتوانی
ما وتو هردو کشور حافظ را
با شعر خود کنیم نگهبانی
اسلاف مابدور زمان کـردند
با دست شعر سلسله جنبانی
ازما بشرق وغرب فرو پیچید
آوازشعر وصیت غزل خوانی
ما را سخن‌گزافه نبود ونیست
گفتار ماست روشن و برهانی
این سرزمین حافظ شیرازست
این کشورست خانهٔ خاقانی
این‌خاك،گاهوارهٔ فردوسی‌است
آن اوستاد فحل خـراسانی
حافظ بشعر کار خدائی کرد
برتر شد از عوالم انسانی
آنسان بشعر طرح نکو ریزد
کز عجز خود بخاك فتدمانی
دیگر جهان نزاد چنو فرزند
هرگز زمان ندید چو اوثانی
ای همزبان‌و«سرور» ما«گویا»
مائیم خوشدل از توبه مهمانی
ما جانفشان بمقدم مهمانیم
گرجان ماست درخور قربانی
در راه دوست‌ازسرجان خیزیم
درپای او کنیم گل افشانی

ما راست این طریقهٔ اجدادی
مائیم همزبان بسخنگوئی
ایران عزیز تست من‌این دانم
ویرانه باد خانه آن دشمن
جمعش بروزگار پریشان باد
منسوخ باد رسم و ره روسی
نابود باد شیوهٔ آمریکـی
تابنده باد نور خرد در دهر
فرخنده باد آنکه فرو کوبند
تا بینوا ننالد از قحطی
ایکاش روی هم زصفا بوسند
ایکاش گرد هم زوفا آیند
ایکاش در رسد بجهان روزی
فریاد ره نشین غبار آلود
ریزد زهم خیال جهانخواری
ماند اساس عدل و امان باقی
برساحل نجات رسد گیتی
دست صلاح و صلح رها سازد
آید نوید. جانب ژاپونی
برجای خون بدشت‌ودمن روید
قحطی زدهر رخت سفر بندد
تا کی چوگرگ سینهٔ هم درند
تاچند دست خویش بخون‌شویند
ای سرور گرامی ما «گویا»
اینجا بنام شعر وادب هرشب
صد آفرین بجان «معدل» باد

وینست رسم و راه نیاگانی
مائیم همگنان بمسلمانـی
افغان چوجان ماست تواین‌دانی
کو شرق را فکنده بویرانی
گرخواست جمع مابه پریشانی
معدوم باد جور بریتانـی
پاینده باد سیرهٔ ایرانی
برکنده باد ظلمت نادانی
بربام دهر پرچم یـزدانی
لرزان نباشد از غم عریانی
چینی و آمریکی و سودانی
هندی و رومی و عربستانی
کاین خلق مشنواد زپژمانی
افغان ره نورد بیابانی
گردد بپا بنای جهانبانی
گردد بنای جور وستم فانی
زین بحر پرتلاطم طوفانی
این خلق را ز سر بگریبانی
تابد امید ، بر دل یونانـی
گلهای سرخ و لالهٔ نعمانی
نعمت رسد بحد فراوانی
صدها هزار سنگدل وجانی ؟
این وارثان طینت حیوانی ؟
ای شاعر خجستهٔ افغانی
جمعند بلبلان به نواخوانی
کاین‌جمع‌را ازاوست فروزانی

وداع

ای پاکدامنی که زمریم گذشته‌ای
در روح دیرباور و مشکل پسند من
ای مایهٔ وفا و صفا می‌پرستمت
آنگونه‌ای که همچو خدا میپرستمت

☆☆☆

آنشب که داستان ترا گوش من شنید
بیخواب چشم من زغم جانگداز تو
چشمم بپایمردی‌دل،خون‌زدیده ریخت
بس‌اشکها ستاره صفت تاسپیده ریخت

☆☆☆

من بیشمار ، مرغ گرفتار دیده‌ام
من سرگذشت تلخ فراوان شنیده‌ام
اما یکی چنان تو اسیر قفس نبود
اما به تلخکامی تو هیچکس نبود

☆☆☆

ای اشك من بریز بدامان نــو گلی — کز پاکدامنی زنسیم سحر گذشت
آبی بزن برآتش من کان فرشته خو — تا با خبرشدیم زما بی‌خبر گذشت

☆☆☆

من قوی تشنه‌ام که به ساحل نشسته‌ام — ازمن مکن کناره که دریای من توئی
گم کرده راه وادی تاریك فرقتم — راهی نما که‌زهرهٔزهرای من توئی

☆☆☆

دامن کشان زدیده من میروی بناز — اما بدوستی قسم از دل نمیروی
با سرگرانی از بر من میروی ولی — دانم زحال غمزده غافل نمیروی

☆☆☆

ای آرزوی من که مرا قبلهٔ دلی — بیگانه از گناه و بپاکی چو مریمی
پاکان روزگار همه بندهٔ تواند — کز پاکدامنی و صفا همچو شبنمی

☆☆☆

آخر تو ای کبوتر وحشی بمن بگو — بی من چرا بجانب شیراز میروی
در پیش چشم منتظر پر نیاز من — با صد هزار قافلهٔ ناز میروی

☆☆☆

رفتی برو ولی زدل من نمیروی — خرم بمان بدست دعا میسپارمت
هرجا که میرسی زمن خسته یادکن — هرجا که میروی بخدا میسپارمت

مناجات

ای خدا نیك و بد مردم ز تست — ای خدا افعی زتو کژ دم ز تست
بارالها از همان روز ازل — ما همه پیر و جوان کوروکچل
ادعای نـا توانی کرده ایـم — تا بخواهی بی زبانی کرده ایم
پرچم تسلیم را افراختیم — پیش درگاه تو لنگ انداختیم
بار الها ما همه موش توایم — بندگان حلقه در گوش تو ایم
پس چرا بی مهریت آغاز شد — ناگهان سوراخ آبت باز شد
این چه باران بود ای عالیجنـاب — کزنزولش کرده ای گیتی خراب
گاه سیلی داخل (میگون) کنی — تا دل جمع کثیری خون کنی
گه کنی جاپون وگه قزوین‌خراب — دسته گلها میدهی هر جا بآب
ما که از آغاز گفتیم ای خدا — تو قوی، ما حرف مفتیم ای خدا
پس چرا از بندگان بگسسته ای — بهر ما شمشیر را چپ بسته ای
هی تجاوز های مرزی می‌کنی — با ضعیفان زور ورزی می‌کنی

☆☆☆

تو ببین اطراف حوضت درزنیست — شیر آب انبار قدرت هرز نیست
بلکه در حوض تو درزی واشده — نشت کرده عالمی دریا شده
گرچه از بار گنه شرمنده ایم — با همه اینها خدا یا بنده ایم
تو در بی لطفیت را چفت کن — شیر آب انبار خود را سفت کن

حلقهٔ نامزدی

توای حلقهٔ زرد رنگ طلائی
تو دانی که از دوری لاله‌روئی
که بازآمدی امشب ازپیش یارم
رخی زعفرانی برنگ تو دارم

☆☆☆

توامشب چو ازپیش او بازگشتی
زبخت بدمن توهم خوار ماندی
بدرد من دل پریشان فزودی
قبولت نکردند وقابل نبودی

☆☆☆

توبنشین وامشب بحالم نظرکن
مخور غم اگر بی نگینی که ازاشك
که تا صبح ازدیده خون میفشانم
بروی تو صدها نگین مینشانم

☆☆☆

نگه کن که کار من دل پریشان
شبانگاه از دوری روی ماهش
بود روزوشب بهر او بیقراری
کنم تا دم صبح اختر شماری

☆☆☆

بروی تو ازقطرهٔ روشن اشك
زخون دل خستهٔ ناتوانم
نشانم دوصدقطعه الماس وگوهر
گذارم بفرق تو یاقوت احمر

☆☆☆

ولی بازبخت تو بهتر زمن بود
توهم گریه کن برسیه بختی من
که چندی دلت شادشدازوصالش
که میسوزم ازسوزتب باخیالش

☆☆☆

تو بودی درانگشت اوچندماهی
تودیدی وصال ومن دل شکسته
نبودت خبر کز غمش بیقرارم
بقدرتوهم پیشش ارزش ندارم

میرزا کریم خان امانی

مرحوم **میرزا کریمخان یغمائی** متخلص به **امانی** ازشعرای بذله گوی قومس بشمار میرود. وی ازنوادگان **یغمای جندقی** است که درسمنان متولد شده ودرهمان شهر دراداره پست و تلگراف مشغول خدمت گردیده است، آقای **میرزا غلامحسین یغمائی** متخلص به **صبوحی** که شرح حالش درصفحات آینده این کتاب خواهدآمد ازفرزندان باذرق اومیباشد.

رباعی ذیل ازآثار اوست که در باره انتخابات دوره های اول سروده است:

این لوله رأی مثل ایره
کی طفل حلال زاده زاید
در فرج وشکاف جعبه میره
این مادر صد هزار ....



صالحی سمنانی

عبدالله صالحی فرزند **علی اکبر** ازشاعران خوش ذوق وبا استعدادقومس محسوب است، وی درسال ۱۲۸۵ شمسی درسمنان متولد شده، تحصیلات مقدماتی‌را درسمنان بپایان آورد وسپس در محضر مرحوم **شیخ محمد فانی سمنانی** بفراگرفتن تحصیلات قدیمه پرداخت وسپس دروزارت کشاورزی وارد خدمات دولتی شد.

نامبرده چند سال قبل بازنشسته شده،واکنون درتهران اقامت دارد وبمطالعه وسرودن اشعارفارسی میپردازد.

صالحی عضو **انجمن ادبی حکیم نظامی** است در اشعار او وارستگی و سوز و گدازشاعرانه مخصوصی بچشم‌میخورد، در دوستی وصمیمیت بی‌نهایت‌فداکار واخلاصمنداست.

طوفان حادثات

تا دورازآن نگار دلارا نشسته‌ایم — رخ ازهمه نهفته وتنها نشسته‌ایم
بودیم مابکوی وفا همنشین ولیك — او رفت وماهنوزهمانجا نشسته‌ایم
آشفته خاطریم زطوفان حادثات — مانند موج برسر دریا نشسته‌ایم
از داغ سینه سوزدلم‌کس‌خبر نگشت — دوراز نظرچولاله‌بصحرا نشسته‌ایم
ما یوسف عزیزخودازدست دادگان — نادم زغفلت‌همچو زلیخا نشسته‌ایم
برمن مبر زترك تمنا گمان بد — بال و پرم‌شکسته‌که ازپا نشسته‌ایم
دروحشت سیاهی این شام دیرپای — تا سرزند سپیدهٔ فردا نشسته‌ایم
درگلشن امید بجزخاروخس نماند — محنت زده، بماتم گلها نشسته‌ایم
دلخون‌و پرخروش‌و لبم بسته‌وخموش — همچون شراب دردل‌مینا نشسته‌ایم
بازآ وبین که بهر نثار تو صالحی — جانرا بکف‌گرفته، مهیا نشسته‌ایم

خندهٔ مستانه

تا که دست التجا بر حلقهٔ آن در زدم
نقش‌مهرت کی شود زائل ز دل کز هجر تو
در وطن دور از تو همچون از وطن آواره ای
یادگاری دردناك از قهر یار و، مهرماست
چون دل درد آشنایم شد خبر از راز عشق
چونکه دیدم فارغ ازعشقندوسر گرم جدال
او ز کعبه گفت ومن بردم سوی میخانه رو
کی خریدار تو یا ناز توام ای مدعی
بدکنش را محترم از دولت زر صالحی

دست من ببریده بادا گر در دیگر زدم
نقش ها از خون دل بر صفحهٔ خاطر زدم
روی بر دیوار بردم، بر دلم آذر زدم
هر رقم از غم‌که بر اوراق این دفتر زدم
خندهٔ مستانه بر این چرخ بازیگر زدم
خنده بر مؤمن نمودم طعنه بر کافر زدم
خور بمغرب شد فرو،من حلقه خاور زدم
منکه پا بر دولت دارا و اسکندر زدم
دیدم و زان داغ نفرت بر جبین زر زدم

حیرت

آنکه حیرت بسرحیرتم افزود کجاست
آنکه اندر طلبش این دل شوریدهٔ ما
دلم از دست شد وپای ز رفتار افتاد
آنکه ما راچویکی ذره‌دراین‌ملك‌وجود
آنکه این زندگی اندر کره خاکی ما
آنکه صدها گره ازکارمن وخلق جهان
دل شکسته است مراجلوه‌گه وخانه او
کهکشان‌ها ومه وهور وهزاران اختر
تا مگر پرسمش این عمر گرانمایهٔ ما

همه جا بود ولی‌روی‌نه بنمود کجاست
چهره‌بر خاك‌رهش‌سودو نیاسود کجاست
کوی دلدار کجا ، کعبه مقصود کجاست
مات‌وسر گشته‌وحیرت‌زده‌فرمود کجاست
با هزاران‌غم ودرد وستم‌آلود کجاست
میتوانست که بگشاید و نگشود کجاست
گرکه اندر دل بشکسته ما بود کجاست
آنکه آویخت‌بر این‌سقف‌زراندود کجاست
طی‌بدوزخ‌شده‌پس‌جنت موعود کجاست

سوز درون

عمری اگر چه درره جانانه سوختیم
گاهی برای رونق بزم وفا چو شمع
گاهی براه دوست ، زمانی‌زجو ر غیر
مارا ازآنکه جز بحقیقت نظر نبود
گاهی زطعن فضل‌فروشان خود پرست
بعد از توره بخلوت دل هیچکس نیافت
شمع از برون وماز درون‌صالحی‌مدام

شادم ز بخت خویش‌که بیجانه سوختیم
گاهی بعشق دوست چو پروانه سوختیم
عمری زیارخویش و زبیگانه سوختیم
درهرکجا چه کعبه چه بتخانه سوختیم
گاهی‌ز جهل خویش‌حکیمانه سوختیم
زان دردیار خویش غریبانه سوختیم
او بین جمع وما به نهانخانه سوختیم

بیاد سمنان

بازخواهم‌که بسمنان شوم انشاءالله
غیر، ویرانه‌تراخواندومیخواهم‌من
دلم ازوحشت تنهائی‌وغربت بگرفت
اندرآنجاکه مرابامی‌ومستی‌بگذشت
بسر قبر رفیقان زکف رفتهٔ خویش
ببرآنکه نخستین سخن آموزم بود
دولت وصل اگر بازنماید مددی
باردیگرچو خم زلف پریشان نگار
صالحی‌ازغم هجر توبجان آمده‌است

همچو بلبل بگلستان شوم انشاءالله
بهمان خانهٔ ویران شوم انشاءالله
بر یاران سخندان شوم انشاءالله
با رفیقان دبستان شوم انشاءالله
با دل پرغم وپژمان شوم انشاءالله
جان بقربان‌تو گویان شوم انشاءالله
فارغ ازمحنت‌هجران شوم انشاءالله
خواهم‌ازعشق‌پریشان‌شوم انشاءالله
خواهم‌اکنون‌پی‌جبران‌شوم‌انشاءالله

مازندران

بگشود درحیات، دری از جنان مرا — بخت جوان چو برد بمازندران مرا
بنمود بی‌نقاب رخ دلنواز خویش — باصد هزار جلوه چوباغ جنان مرا
مازندران مگوکه پرازگونه گون نعم — گسترده سفره‌ایست کران تاکران مرا
سعدی که کرد وصف، زفرش زمردین — اینجا نمود دست طبیعت عیان مرا
صدگونه‌گل بروی چمن‌های دلکش — باشد چو فرش کاخ انوشیروان مرا
سازد نثار دست طبیعت زهر طرف — نعمت زخوان و رحمتش‌ازآسمان مرا
دریا و کوه و دشت بهم گشته متفق — تا کامران ترا کند و شادمان مرا
بنمود نوبهار دل انگیز این دیار — رخ درکمال حسن ولی بی‌خزان مرا
اینجا بفرش وخیمه دیبا نیاز نیست — کز سبزه فرش‌هست وزگل سایبان مرا
زنگ غم کهن زدلم برد، تا که برد — دست قضا ببابل مینو نشان مرا
صد بار، باز عشق زبابل کنار او — با بال شوق برده سوی‌کهکشان مرا
تا کوهسار دلکش مازندران بود — نی رغبتی بشهر و نه بربوستان مرا
آرد صفای رود وسرودش دلم بوجد — آب وهواش قوت جسم‌است وجان مرا
چون از فراز کوه بدریا نظر کنم — گوئی بزیر پای بود آسمان مرا
ازتیغ کوه ، رود در اعماق دره‌اش — باشد چو اژدهای سپید دمان مرا
القصه هست نغزوفرح بخش‌هرچه‌هست — از رامیانش تا بدر دیلمان مرا
اشعار دلنواز امیری و طالبش — آرد بسان نی به نوا و فغان مرا
گوید زجور دیوسرشتان بگلرخان — هرخار درکنار گلی داستان مرا
هرغنچه قلب عاشق زاریست در نظر — از خاك سرکشیده بروی سنان مرا
شمشاد وسرو سر بفلك برکشیده‌اش — بدهند شرح قصهٔ آزادگان مرا
تیغ کشیده ایست بچشمم ستیغ کوه — در دست مازیار مهین قهرمان مرا
گوید سکوت کوه وخموشی جنگلش — از راز روح سرکش اسپهبدان مرا
نقش قدم نموده عیان روی هرچمن — در کوه و دشت نقشهٔ تیر وکمان مرا
بحر خزر زغرش امواج خود کند — یاد آوری زنعره رزم آوران مرا
ازخشم ما زیار بدشمن کنایتی است — طوفان بحر و قله آتشفشان مرا
نی با نوای خویش شکایت همی کند — از کوهیار و کینهٔ عباسیان مرا
جاوید ای بهشت زمین زی‌که داده‌ای — شور و نشاط ویار بسی مهربان مرا
از چه ستایشت نکنم زانکه بی‌دریغ — داد آنچه‌راکه خواست دلم، رایگان مرا
بایدکه‌پاس‌نعمت‌آن داشت‌چونکه داشت — دیری بخوان نعمت خود میهمان مرا

☆☆☆

عهدکردم‌که دگر می‌نخورم درهمه‌عمر — بجز ازامشب وفرداشب وشبهای دگر



نوح سمنانی

نصرت‌الله نوحیان فرزند **غلامحسین** متخلص به **نوح** یکی از پراستعدادترین شاعران قومس بشمارمیرود.

وی درسال ۱۳۱۰ شمسی درسمنان پا بعرصه وجود نهاد، تحصیلات ابتدائی را در همان شهر بپایان آورد و به شغل آزاد پرداخت.

نامبرده درسال ۱۳۲۹ شمسی اززادگاه خود سمنان به تهران کوچید و به محافل ادبی تهران راه یافت، وبا نبوغ ذاتی واستعدادفطری که‌داشت از محاضر استادان فن‌شعروادب خوشه‌ها برچید وازهرصحنه وپیش‌آمد زندگی پرماجرای خود ودیگران عبرتی آموخت‌تا بسرحدکمال معنوی نائل گردید:

هرجا برای گوهر شب تاب سر زدم

جزدر سرای رنج چنین گوهری نبود

آقای نوح ازسال **۱۳۳۰** شمسی بکارهای‌مطبوعاتی‌پرداخته وهم‌اکنون در**روزنامه کیهان** بعنوان **عضوهیئت تحریریه** مشغول کار می‌باشد.

نامبرده در سرودن انواع شعر پارسی مهارت دارد و درآثار نظمی او احساسی بس عمیق وشگرف دیده میشود.

احساسات شاعرانه وی نیز با پختگی و وارستگی خاصی بیان شده است، بطوریکه صحنه‌های مختلف زندگی گذشته وامیال اوراازروی اشعارش بطور وضوح میتوان حس کرد

فهرست تألیفات وی بشرح زیراست:

۱- **تذکره شعرای سمنان** که درشهریورماه ۱۳۳۷ شمسی در ۲۸۷ صفحه رقعی طبع و نشر شده است.

۲- **گلهائیکه پژمرد** مجموعه اشعار

۳- تنظیم وطبع **دیوان رفعت سمنانی**.

۴- **دنیای رنگها** مجموعه اشعار.

۵- **گرگ مجروح** داستان منظوم.

مقالاتی نیز تحت عنوان **ستارگان تابان ادبیات ایران** (بیوگرافی شعرا) در مجله امید ایران انتشارداده است.

نوح علاوه برسرودن اشعارفارسی درسرودن اشعار محلی (بزبان‌سمنانی) نیزمهارت خاصی دارد، بیشتراشعارمحلی وی درمجموعه اشعار **دنیای رنگها** درج است.
منتخبی ازاشعارفارسی او به این شرح است:

کشتی طوفان شکن

درچشم آنکه منظر دشت وچمن یکیست — صوت هزار و بانگ غراب‌وزغن یکیست
قدر سخن هرآنکه نداند بچشم او — نظم سخیف و چامهٔ مرد سخن یکیست
در شعر اگر نباشد مضمون تازه‌ای — برقالبش مناز که نو باکهن یکیست
کمتر زمرد نیست زن فاضل و عفیف — در اجتماع، مرتبت مرد وزن یکیست
فارغ زننگ و نام بود مرد حق، بلی — آزاده را بتن کفن و پیرهن یکیست
کمتر زخس مباش ببحر زمان بکوش — عزلت‌گزین و مرده بفتوای من یکیست
هرگزگمان مدار که در چشم روزگار — سلطان حسین و نادر شمشیرزن یکیست
هرناخدا زپنجهٔ طوفان نمیرهد — دربحر، نوح، کشتی‌طوفان شکن یکیست

مست هشیار

گر مرا از تاب مستی حالت گفتار نیست
باز هم‌در جمع هشیاران چومن هشیار نیست
باده پیش عزم ما بی سکر گردد همچو آب
گرچه سکر باده را هم حاجت‌گفتار نیست
ایکه گفتی باده آخر دردمندت می‌کند
دردمندان را بجز می مرهمی در کار نیست
آتشی در سینه داریم از غم بیدانشان
قلب خون پالای ما بیهوده آتشبار نیست
پردهٔ مستی برخ از دست دوران میکشم
ورنه ما را الفتی با عالم پندار نیست
پای دل را پنجه‌های فقر در زنجیر کرد
حاجتی دیگر بدام و طره دلدار نیست
سینه‌لبریز است‌از خون چاره‌یی باید نمود
چارهٔ این درد کار خرقه و دستار نیست
تا دمد خورشید فردا در نبرد ظلمتیم
در شبی کز تیرگی پروین ومه بیدار نیست
گرچه سرگردان ولیکن پای برجایم چوکوه
آدمی در دور هستی کمتر از پرگار نیست

دیر مکافات

تا چند نشینی پس زانوی تحسر ؟
تا چند بری حسرت سیم و زر غلطان ؟
تا چند کشی بهر دو نان منت دونان ؟
این زال عجوزیست که دیدست بهر روز
یکدست حنا دارد و در دست دگر خون
درکام یکی ریزد، خون دل زارش
دیدست بسی صحنه در این عرصهٔ گیتی
دیدست بسی بزم شهان فلك اورنگ
دیدست هزاران شه چون خسرو پرویز
دیدست بسی شاه نگون بخت و نگون تخت
دیدست بسی پشت زمین رنگین از خون
دیدست بسی میر و بسی شیر بزنجیر
دیدست بسی مردم پرکار و هنرور
دیدست بسی ماه و بسی سال و بسی قرن
نی از دوران ، چهر زمین خورده یکی چین
نی پشت زمین خم شده از بار مکافات
رخشنده‌تر از پیش همی تابد، خورشید
گشته است بسی قرن و همی گردد بس قرن
این چشمهٔ خورشید کهن، نور فشاندست
آنان همه رفتند و گذشتند و نوشتند
ما برسر این خاك شتابانیم، امروز
برخیز و براین خاك بشادی گذران عمر
خون دل انگور بخور ازچه خوری غم؟
با چشم بهم بر زدنی عمر سرآید
تا پا نکشیدی زکهن دیر مکافات

تا چند خوری انده بیحاصل فردا ؟
تا چند شوی واله ابریشم و دیبا ؟
تا چند دهی دل بدو در خانه دنیا ؟
صد مرگ و دو صد شادی وصد عیش مهنا
یك جام پر از خون و دگر جام ز صهبا
در جام یکی ریزد صهبای طرب زا
دیدست بسی فتنه براین تودهٔ غبرا
دیدست بسی رزم دلیران صف‌آرا
دیدست دو صد خصم چو اسکندر و دارا
دیدست بسی مرد بخون خفته بهیجا
دیدست بسی مشت، زمان بر سر دانا
دیدست زبون گشته بسی مرد توانا
دیدست بسی چهره‌ی پرچین هنرزا
دیدست بسی بام و بسی شام غم افزا
نی از نیران چشمه‌ی خور گشته سبکپا
نی خورده شکافی بدل گنبد خضرا
گردنده تر از پیش همی گردد، دنیا
ما سرد فرو خفته در این توده‌ی غبرا
در چشمهٔ چشم همه از پیر و، ز برنا
برچهرهٔ تاریخ خطی روشن و خوانا
تا باز بر این خاك که بشتابد، فردا
زان پیش‌که در خاك فرو خسبی تنها
کی‌خون دل خویش خورد مردم دانا
فرداست که بر باد رود هر اثر از ما
از دست مده ساقی گلچهره و صهبا

آرزو

من نمیخواهم چو شمعی در دل شبها بمیرم
من نمیخواهم چو جغد پیر، مرگم ساده باشد
گرچه با می الفتی دارم نمیخواهم چو وحشی
من نمیخواهم کسی رخسارهٔ زردم ببیند
من نمیخواهم ز آهی بشکنم قلب سکوتی
من نمیخواهم ز مرگم ناخنی صورت خراشد
من نمیخواهم سرشك یأس بارد بر رخ من
دوست دارم دور از چشمان تیز لاشخواران
خواهم اندر آتش جانسوز هستی خنده بر لب
نوحم و خواهم که در دریای طوفان زای هستی

من نمیخواهم چو قوئی برسر دریا بمیرم
برسر ویرانه‌ای آشفته و تنها بمیرم
پیش چشم پیر دردآشام از صهبا بمیرم
می نمیخواهم ز دردی تلخ و جانفرسا بمیرم
من نمیخواهم میان شیون و غوغا بمیرم
من نمیخواهم چو زاغ پیر، درصحرا بمیرم
لرزم و گریم چو شمعی در دل شبها بمیرم
برفراز کهکشانها چون یکی عنقا بمیرم
پا یکوبان کف زنان شاد و سپند آسا بمیرم
در دل امواج غول آسای ستخوانسا بمیرم

سنگ حوادث

پای ننهادیم بیرون از گلیم خویشتن
کلبهٔ ما طـور سینا ، ما کلیم خویشتن
برنجات غـرقه‌ای ما تن بطوفان میزنیم
ایکه از آب آوری بیرون، گلیم خویشتن
مرگ یکبار است وشیون نیزیکبار است‌هان
لب مبند از حرف حق ایدل زبیم خویشتن
نـزد هرناکس نسودم جبهه مانند خسان
نیستم شرمنده از طبع سلیم خویشتن
ایمن از سنگ حوادث نیستی هشیار باش
ایکه پا بیرون نهادی از حریم خویشتن
پنجهٔ مرگت شمارد روزهای زندگی
خواجه راگو کم شمارد زر وسیم خـویشتن
گرچه یاران‌عهد وپیمان را رهاکردند، نوح
ما وفا داریم بر عهد قـدیم خویشتن

فرزند رنج

زاغوش‌خون چودیده‌گشودم بروی‌خاک
جز تیره خشت خام مرا بستری نبود
آزاد ، دست وپا زدم اندر فضا، مرا
جزدست و پا زدن هوس دیگری نبود
بستند دست وپای مرا زود، بی‌دریغ
زینرو بروزگارم بال و پری نبود
تا خواستم زبان بگشایم پی سخن
نشنید چونکه مدح خدای زری نبود
در دفتر خیال زدوران کودکی
چیزی بیادگار ، جزاشك تری نبود
در زندگی بزورق بی‌بادبان من
جز تند باد حادثه‌ها رهبری نبود
درگلشن ملون و جان پرور حیات
جر خار رنج وزحمت، مارا،بری نبود
هر ژاژخای کوس خدائی زد و مرا
جز حرف حق،بلب سخن دیگری نبود
هرکس برای زندگی خویش میدوید
ما را بجان، جز آذر مهر آذری نبود
هرجا جرقه زد بگمانم که‌آتش است
کردم شتاب ، غیر از خاکستری نبود
هرجا برای گوهر شب تاب سر زدم
جز درسرای رنج چنین‌گوهری نبود
غیر از شرنگ رنج زمینای زندگی
هرگز بـروزگار مرا ساغری نبود

***

افسرده ودل مرده وسر خورده ومهجور
برسینه پرکینه شب می‌سپرم راه
شب تار و بپا خار وگران‌بار و نهان یار
پرده بود راه و نهان ماه وعیان چاه

چند بیتی ازیك قصیده

امواج خروشان و کف آلود جوانی
اینسانکه جهان میگذرد هیچ نماندست
دوران هوس پرور رؤیائی و مستی
جامی نچشیدم زصهبای جوانی
یکبار نشد چهره پرچین حوادث
یکدم نفسی راحت و آسان نکشیدیم

برسنگ زمان خوردوپرشید وپراکند
تا دست زمان بگسلد ازما رگ وپیوند
بگذشت وبجا ماندازاوخاطره‌ای چند
بشکست فلك ساغر و برخاك بیفکند
لبخند زند برما بی‌حیله و ترفند
یکبار نشد باز لب ما پی لبخند

نشئه شراب

بگذار! تا زنشئهٔ سکرآور شراب
بگذار! تا دمی بخرامم بکام دل

لختی غبار درد بشویم زجان خویش
در بیکرانه پهنهٔ وهم وگمان خویش

✩✩✩

بگذار! وارهم زشر وشور زندگی
بگذار! مست مست بیفتم بگوشه‌ای

بگذار بیخبرشوم‌ازهرچه هست و نیست
در قعر گور زیستنم استفاده چیست؟

✩✩✩

بگذار تا که نعره مستانه سردهم
بگذار تا نبینم از شاخ ارغوان

تا بشکنم سکوت گرانسنگ مرگبار
خون میچکد زماتم و اندوه بیشمار

✩✩✩

بگذار تا برآتش جانسوز حسرتم
بگذار تا که پرده نسیان کشم دمی

آبی زروی یأس، بریزم من از شراب
بر خاطرات تلخ وغم اندود بیحساب

✩✩✩

بگذار تا در عالم پندار پا نهم
ترسم بمیرم و نکشد دست از سرم

شاید فراموشم کند این روزگارتلخ
این خاطرات خشك چویك یادگار تلخ

مرد هنر

تا مرد هنردر این جهان است
افسرده دل و پریش حال است
یکعمر بزیر چرخ هستی
چون مرد، شود پدید قدرش
این گوید، بود حافظ دهر
این گوید آفتاب علم است
این گوید مرد و برد دانش
آنقدر بوصف او بگویند
افسون و فسانه نیست اینها
چون مرد هنر زقید تن رست

بی قدر بنزد این و آن است
پژمرده چو غنچه در خزان است
در رنج بخاطر دو نان است
اینجاست که زندگی زیان است
آن گوید ایرج زمان است
آن گوید ماه آسمان است
آن گوید شعر، بی زبان است
گوئی که خدای انس وجان است
این عادت مردم جهان است
خلقی پی وصف او زبان است



پناهی سمنانی

محمد، احمد پناهی فرزند **سید علی اکبر** از شاعران بااستعداد و خوش‌ذوق **قومس** محسوب است .

وی درسال ۱۳۱۳ شمسی در سمنان متولد شده. تحصیلات ابتدائی را در همان شهر بپایان آورد وبشغل آزاد پرداخت وسپس درسازمان برنامه استخدام شد و اکنون درشرکت سهامی کارخانجات ایران مشغول کار می‌باشد .

آقای احمدپناهی دراشعارخود **پناهی** تخلص‌مینماید وازنظراحساس و ذوق‌شاعری ازشاعران بسیار خوب خطه قومس بشمارمیرود، آثار نظمی اوازسال ۱۳۳۱ شمسی درجراید کشور بچاپ رسیده ومقالات متعددی درروزنامه‌ها بنشرآورده است، در حال حاضر مشغول تألیف کتابی بنام **علائم واشارات دراشعار فارسی** است .

منتخبی ازاشعاراو ذیلا درج میشود :

خروش آزادی

قفل ازدهان بگیر وبزن دادی — تاکی خموش، شوری وفریادی
بشکن حصار این قفس تاریک — تا کی به بیم وحشت صیادی
زین‌خون‌که درعروق‌تومیجوشد — کن کسب استقامت و امدادی
این‌گیتی‌ازبرای توپا برجاست — پرواز کن ، بتاز که آزادی
از بادها ملرز ، مگر بیدی ؟ — خودلرزه میفکن نه‌کم از بادی
شد کاروان بمنزل وصد آوخ — تو پا براه قافله ننهادی
اینسان چرا ذلیلی و مفلوکی — از عزت گذشته بکن یادی
شیرین زندگیست بدام اندر — رو، رو، توبی‌اراده نه فرهادی
تا کی اسیر کینه هر پستی — تا چند خوار هردد شیادی
آن کت بیافرید همی فرمود — آزاد آمدی تو و آزادی
کاخ خیال کهنه بهم برریز — وز فکر نو بهل پی وبنیادی
این سردی و سکوت نمی‌ماند — آید دوباره تیری و مرادی
شوشعله‌های آتش و آتش زن — در هرکجاست ریشهٔ بیدادی

زندهٔ جاوید

در راه شرف بی‌شك و تردید بمیر — آنسان که شوی زندهٔ جاوید بمیر
تا از پس تو جهان سیه پوش شود — با فر و جلال همچو خورشید بمیر

ترانهٔ چنگ دل

هرجان که شور عشق در او نیست خسته باد — هر دل شود تهی ز امیدت شکسته باد
ای گل که بی‌خبر بچمن جلوه میکنی — یادی ترا ز محنت مرغان بسته باد
چنگ دلم ترانهٔ عشق تو میزند — چنگی که غیر عشق نوازد گسسته باد
باغی که وعده‌گاه دو دلداده بوده است — بردامنش همیشه گل و لاله رسته باد
بامن بقهر و با همه یك آسمان صفاست — یارب ترحمش بمن دل شکسته باد
کس را بخلوت دل من جز تو راه نیست — این در بروی غیر تو پیوسته بسته باد

جدائی از جانان

ما را جدائی از لب جانانه مشکل است — میخواره را جدائی پیمانه مشکل است
بی‌عشق، من بدوزخم اندر، که زندگی — بی‌شعله‌های شمع به‌پروانه مشکل است
برمن مگیر خرده که تنگ آمدم ز دل — جانا نگاهداری دیوانه مشکل است
من دل ز نکهت سرکویت نمیکنم — مرغم، که ترك الفتم از لانه مشکل است
خوارم مکن به چشم رقیبان خدایرا — ای گل، که زهرخنده بیگانه مشکل است

شقایق

چون شقایق میم از عشق تو خاموش ای دوست — کاش میشد غم عشق تو فراموش ای دوست
بستر ناز بود جایت و هرشب تا صبح — من بسودای توام دست درآغوش ای دوست
همه گویند که از خاطر خود دورش ساز — دل من پند کسی را نکند گوش ای دوست
داروی درد من سوخته‌جان دانی چیست؟ — آن حلاوت که تو داری بلب نوش ای دوست
کاش از وحشت شبهای منت بود خبر — که بود هرشب من سخت‌تر از دوش ای دوست
عشق من پاکتر از شبنم صبح است بیا — به‌خسان عشق من دلشده مفروش ای دوست

چاره جو

بخلوتم همه شب با تو گفتگوست هنوز — امید وصل تو در لوح آرزوست هنوز
لب خموش نشان امید مرده مدان — درون سینه، دل من به‌های و هوست هنوز
حدیث عشق تو هرگز ز خاطرم نرود — بگوش جان من این قصه مو بموست هنوز
چکید دیشبم اشکی ز دیده و دیدم — که نقش روی تو ای ماه اندروست هنوز
مرا بنای وجود از امید ساخته‌اند — دلم براه تو زین رو به جستجوست هنوز
ره امید ببستی و خامی دل بین — که بهر چارهٔ خویش از تو چاره‌جوست هنوز

گل خاطر

پنداشتم همیشه گـل خاطر منی / عشق منی ، امید منی ، دلبرمنی
پنداشتم چو نقش دل‌آویز صبحدم / در انتظار شام سیه پیکر منی
پنداشتم بدشت غم انگیز زندگی / یار منی، پناه منی ، یاور منی
پنداشتم نگاه تو پیك محبت است / شوق منی، نشاط منی ، ساغر منی
پنداشتم که صافی زنگار خاطری / پنداشتم که شهد من و شکر منی
پنداشتم که درپس تنهائی وسکوت / ازعمرآنچه مانده بجا ، دربر منی
پنداشتم که تلخی ایام رفته را / تا مرز زندگی توصفاگستر منی
پنداشتم که ازپس امواج درد ورنج / دربحر درد خیز زمان بستر منی
پنداشتم که درخور عشق ومحبتی / در نقش آرزو گل بار آور منی
پنداشتم بوصل تو باید امید داشت / غافل که دشمن دل غم‌پرور منی
رنگ‌فریب بود، همه نقش و بعدازاین / سوهان روح و، نیشتر خاطر منی

سکوت باغ

آمد بهار و سر نزد از دشت ما گلی / نشکست این سکوت ز غوغـای بلبلی
این باغ راچه شد که کنون دربساط آن / نه ساغر ملی است نه گیسوی سنبلی
آوخ نمانده در دل پـویندگان‌عشق / نه قدرت شکیب و نـه تاب تحملی
از بهر وصف چهرهٔ فردای زندگی / نه شکرین سرود و نـه ذوق تغزلی
رندان چرا شراب دمادم نمیکشند / در دور عاشقان ز چه نبود تسلسلی

یادگار

نه گل بدامن بستان نه خار میماند / نه‌این طراوت و نقش و نگار میماند
زنقش دلکش‌این پرده‌چشم جان‌کن‌سیر / که میروی و دلت داغدار میماند
دراین ورق زمن خسته نیز نامی باد / اگر ز چنگ زمـان برکنار میماند
زمان بگردد و ما خاك رهگذرگردیم / همین نـوشته ز ما یادگار میماند

بازمانده

توسن آرزوهـا فـرو ماند / سینه‌ها خالی از آرزو ماند
بادهٔ دوستی‌هـا ، خـدایا / نی به مینا و نی در سبو ماند
شوق‌جان همچو آب روان‌رفت / غم بدل همچو سنگی بجو ماند
همچو پیران عـزلت گزیده / از هوس روح هنگامه‌جو ماند
چنگ امید تا گشت خاموش / نغمهٔ زندگی در گلـو ماند
من هم از نغمه خوانی فتادم / تا لبان تو از گفتگو مـاند
چهرهٔ روز در خون فروشد / شام رسوا و بی آبرو مـاند



رؤیای دامغانی

یدالله رؤیائی فرزند **ابوالقاسم** ازشاعران پراحساس ونوپردازقومس محسوب است.

وی درارديبهشت سال **۱۳۱۱** شمسی در **جعفرآباد دامغان** چشم بدين جهان گشود. تحصيلات ابتدائی ودوره اول متوسطه را درشهردامغان بپايان آورد ودرسال **۱۳۲۷** شمسی دردانشسرای مقدماتی تهران به‌تحصيل پرداخت، پس‌از اخذ ديپلم در سال **۱۳۲۹** بدامغان مراجعت کرد ومدتی بسمت آموزگاری ودبيری وسپس رياست‌اداره اوقاف مشغول‌خدمت بود.

درسال **۱۳۳۳** شمسی بتهران عزيمت نمودواکنون بعنوان معاون اداره کل حسابداری ژاندارمری کل کشور انجام وظيفه مينمايد.

نامبرده ليسانسيه‌حقوق قضائی است وکور دکترای‌حقوق رانيز گذرانده است، بزبان فرانسه نيز آشنائی کامل دارد.

آقای رؤيائی ازپيشروان‌شعرنودر عصرحاضر بشمار ميرود، مقالات‌انتقادی‌وتحليلی بسياری دراين زمينه نوشته ودرمجلات نشرداده است.

اولين مجموعه اشعار اوبنام **برجاده‌های تهی** درسال **۱۳۴۰** شمسی توسط‌انتشارات کيهان منتشرشد.

ودومين مجموعه اشعارش بنام **تبعيد** درزيرچاپ است.

رؤيا علاوه بر شاعری مترجمی زبردست و با ذوق است وکتابهائی از شاعران فرانسوی ترجمه نموده ومقالات متعددی نيز درشناسائی **رمبو**، **مالارمه**، **والری**، و چند تن ديگرازشعرای مدرنيست‌قرن اخيرفرانسه نوشته ودرمجلات نشرداده است.

ازترجمه‌های وی ترجمه‌کتاب مشهور **پارك جوان** اثر **پل‌والری** شاعر فرانسوی راکه توسط انتشارات طرفه طبع ونشرشده است بايد نام برد، زبان شعررؤيا وتصويرهای شعری وی خاص خوداوست.

بعقيده وی درعصرحاضر در همه چيز تأثيری ازسرعت و بی‌حوصلگی ديده ميشود و همين عوامل است‌که درشکل شعراو وتصويرپردازيهايش اثرگذاشته است.

قصيده زيرازآثارکلاسيك اوست:

در رثاء دوست مغروق در دریا

هیهات شمع روشن من از میان گریخت — در شعله‌هاش پرزد و پروانه‌سان گریخت
از خاکدان این قفس تیره با شتاب — چون مرغ خسته درطلب آشیان گریخت
کی اختیار آمدنش بود و رفتنش — ازخویش شد رها وچنین بی‌عنان گریخت
در آبها گریخت از آنروکه از عدم — از بیکرانه آمد و در بیکران گریخت
آندم که قاصد از نگهش دردمی‌گشود — حیرت زچشم خسته چومرغ رمان گریخت
پیغام مرگ برلب خشکش نشست ورفت — ناگفته از شیار لبش در دهان گریخت
درگوش باورم همه ناباوری شکفت — سیل سیاه درد به صحرای جان گریخت
یکباره هرچه بود سیاهی گرفت و مرد — دریا وآب ماند و تنی کاندران گریخت
امید دود گشت وهوس چون تب تموز — نقش سراب گشت وبه دشت گمان گریخت
بربام لب کبوتر لبخند پر بریخت — نقش نگه زدیدهٔ بی سایبان گریخت
زانجاکه رفت وبوسه بمعراج مرك زد — پندار واژگون شد و درپرنیان گریخت
خون میچکد ز چشمهٔ اندیشه های من — زان خسته‌ای‌که همره‌موج‌روان گریخت
تف برسکون ساحل‌وتف برشتاب موج — تف برنجات باد که نا مهربان گریخت
تف برزمانه باد وبه هستی‌و سرنوشت — تف برحیات باد کز او ناگهان گریخت
نفرین به‌آفتاب وبه‌آب‌وبه‌هرچه‌هست — نفرین به عمرکز همه ره بی‌امان گریخت
نفرین به اشك بادكه برمن‌چنین نشست — نفرین به کام‌بادکه از او چنان گریخت
نفرین به‌سرنوشت‌که چون‌گردباد مست — پیچید درهمش تن وبا ارمغان گریخت
وندر گریز او نگهم از دل غبار — تا دوردست دور،سوی جاودان گریخت
ای آبها که پیکر او را ربوده اید — ای‌موجهاکه بارمه تان‌یك‌جهان گریخت
با مرغهای کف‌که در اندوه پرزدند — گفتید خسته بال‌وپریشان‌چسان گریخت
جرم خطای خلقت خام خدای بود — کاینسان چو تیر بی‌هدف از این‌کمان‌گریخت
مخموردرتلاشش ساغرشکسته بود — درجستجوی‌نشئه به خواب‌گران گریخت
رفتی‌به لانه مرغك اندوه من؟ برو — با تو نشان شعر سوی بی‌نشان‌گریخت
رؤیای تلخ غمزده‌ای چون‌تو لیك باز — با من فسانه‌گشت وسرهر زبان‌گریخت

آینده شاهرودی

اسماعیل‌شاهرودی متخلص به‌**آینده** ازشاعران پراحساس‌ومعروف قومس‌محسوب است، وی در سال **۱۳۰۴** شمسی در دامغان متولد شد، تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در دامغان و شاهرود بپایان آورد، سپس بدانشکده هنرهای زیبا راه یافت و پس‌از فراغت از تحصیل به‌شغل دبیری در دبیرستانهای تهران پرداخت.

آقای شاهرودی از شاعران نوپرداز ونویسندگان فعال ایران بشمارمیرود. مقالاتی درمورد هنرهای تصویری وانتقاد ازآثار نقاشان ومجسمه سازان درستونهای

انتقاد هنری مجلات نوشته، مدتی سردبیر بخش هنری روزنامه اطلاعات بود و اکنون در **لغت‌نامه دهخدا** به تهیه و تنظیم لغات واعلام هنری اشتغال دارد.

از آثار نظمی اوست:

هستی فریب مبهم رؤیاست

دیگر وجود زندگی و مرگ
بیزارم از یهوه و بودا
هستی فریب مبهم رؤیاست
روشن نشد به‌ن‌که درین دهر
همراه راز های مقدس
وامانده پای فکر در این راه
اینک‌که خود رهانده‌ام از قید
تا من بجای خود بنشینم
حرفم اگر ز کهنه بدور است
بیهوده خویش رنجه مدارید

بام بلند آرزویم نیست
جز شک‌کسی به‌ره‌ی برویم نیست
گر رنگ دیگری است ندانم
بایست تا چه وقت بمانم
بودند صرف حاشیه ای دور
بر جا نهاده پیکر رنجور
دیگر مرا بخویش گذارید
تا راه خود شما بسپارید
ز انروست کز زمان نوینم
من اینم و همیشه همینم

داوری دامغانی

هدایت‌الله داوری فرزند **میرزا عبدالجواد داوری** از شاعران خطه قومس محسوب است.

وی در سال **۱۳۱۷** قمری در دامغان قدم بعرصه وجود نهاد، علوم قدیمه را نزد **شیخ ابوطالت بردی مازندرانی** و **مدرسه ناظمیه** دامغان آموخت و برای تکمیل تحصیلات عازم تهران‌شد.

آقای داوری وکیل دادگستری است، وی سالها درسمنان بوکالت اشتغال‌داشته واکنون در تهران سکونت دارد.

از آثار اوست:

صاحب نظر

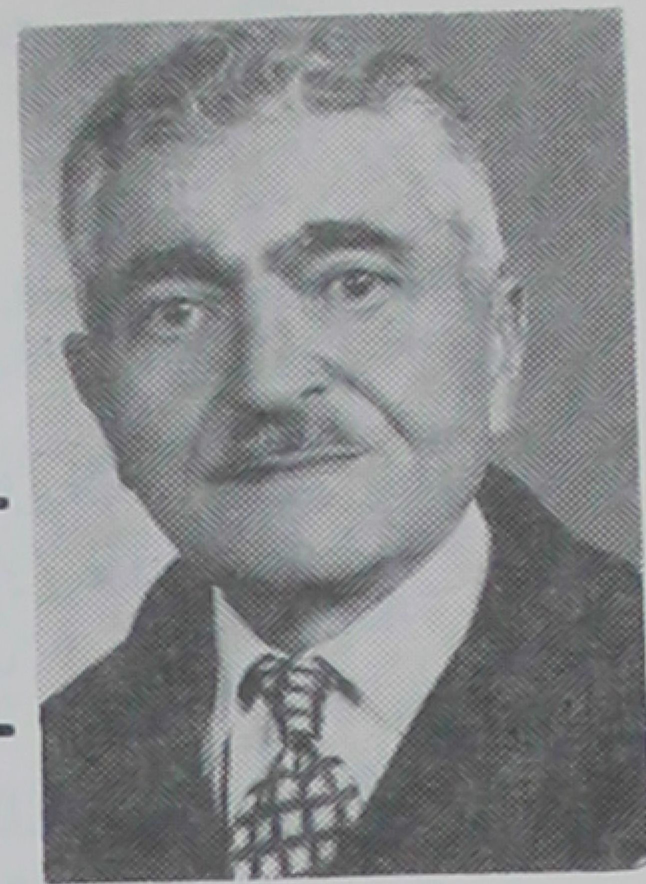
بتو مشغول چنانم که زخود بیخبرم
جز خیال تو نمانده است خیال دگرم
گرچه نبود سرمن لایق پای تو ولی
چه شود گرزره لطف نهی پا بسرم
سر بپای خم و لب برلب ساغر بنهم
گر بمیخانه فتد نوبت دیگر گذرم
سروجانی است مرا می‌نکنم ازتودریغ
گر سزاوار قدوم تو بود جان وسرم
تیر انشست توگرآید ومرهم از غیر
تیر بگزینم ازآنروی‌که صاحب‌نظرم

☆☆☆

آفرینش را رازیست‌که‌ما درک نکردیم
نبد این آمدن‌ورفتن، جزخواب‌وخیالی

☆☆☆

راه هرگز نبری درحرم کعبهٔ دوست
تاکه خود را بدر میکده رسوا نکنی



صبوحی سمنانی

غلامحسین یغمائی فرزند مرحوم **میرزا کریمخان امانی یغمائی** متخلص به **صبوحی** ازشاعران قومس محسوب است.

نامبرده در سال **۱۲۷۸** شمسی در سمنان متولد شده، تحصیلات قدیمه را نزد اساتید فن در سمنان بپایان آورد، و سپس در وزارت پست و تلگراف باستخدام دولت درآمد.

آقای یغمائی درمدت خدمت خود دروزارت پست و تلگراف چندین بار در پست ریاست اداره پست و تلگراف شهرستانهای **سمنان**، **دامغان**، **شاهرود** انجام وظیفه نموده و خدمات او همواره مورد رضایت خاطر عموم بوده است.

وی در سال **۱۳۳۷** با داشتن چهل سال سابقه خدمت صادقانه بازنشسته شده و اکنون درمشهد بسر میبرد.

صبوحی از شاعران باذوق ووارسته خطه قومس بشمارمیرود، اشعار جد و هزل زیاد دارد . لطف ظاهر وصفای باطن او زبانزد دوستان و آشنایانش می باشد .

ازاشعار اوست :

غزل

چه کند گر نکند دل گله از تنگی خویش — چه کشد گر نکشد بار فراقت دل ریش
چه کند گر نکند صبر و تحمل ز فراق — چه کشد گر نکشد ناز تو ای کافر کیش
سوخت جانم زفراقت غمم ازحد بگذشت — نظری کن ز وفا برمن مسکین پریش
ای خوش آن دم که بیائی بسر بالینم — به نثار قدمت هدیه نمایم سر خویش
نه تو را مهر و محبت نه مرا صبر و توان — «دادازین لقمه برداشته ازحوصله بیش»
هاتفی گفت صبوحی بنشین بر سر جای — آنچه روزیست میسرشودت بی کم و بیش
تو کجا لاف محبت بچنین مه روئی — طشت زرین بچه سان وصله پذیرد بسریش
با چنین آیهٔ یأسی که شنیدم از غیب — گشته مأیوس و بگفتم به دل سرکش خویش
«باور از بخت ندارم که تو مهمان منی — خیمه سلطنت ، آنگاه فضای درویش»

دریغ از جوانی

دریغا که بگذشت دور جوانی
هبا شد خوشی‌ها و آن کامرانی
تبه گشت ایام با سیر برقی
به زردی بدل‌شد رخ ارغوانی
چنان برف گردیده موی، سیاهم
سیه‌گشته روزم‌از این‌نقش ثانی
ز بینائی افتاده چشمان مستم
کنون عینکم میکند دیده بانی
رمق رفته از پا ودر راه رفتن
عصا میدهد کوچه‌ها را نشانی
بکوی عزیزان مه روی زیبـا
کنم پارس خوابیده و پاسبانی
رفیقان پراکنده گشته ز دورم
چو بودند نانی وبرخی زمانی
بجزپیریم نیست اکنون انیسی
رفیق شفیقی است این یارجانی
همه‌حسن‌وخوبی و‌آن‌دلبری‌شد
بـه پروندهٔ پیریم بـایگانی
چو بااین‌هیولا به‌پیری رسیدم
بگفتم دریغ از جوانی جوانی
صبوحی‌ز،ارنی مزن دم‌که‌دیگر
جوابی نداری بجز لن ترانی

☆☆☆

هرزن‌که بودچوحوردرحسن‌وجمال
عاری زجمال است‌گرش نیست‌کمال
در تربیتش بکوش کز بهر وصال
لذت به کمال اوست‌نی‌غنج ودلال

☆☆☆

در تربیت زنان هر آنکس کوشید
بر قامتشان جامهٔ عزت پوشید
هر کس که بکام زن بافضل رسید
از وصلت او جام سعادت نوشید

دانش فروغی

دانش‌فروغی از شاعران پراحساس‌قومس بشمارمیرود.

وی فرزند **حبیب‌الله‌فروغیان سنگسری** است که‌در حال حاضر درتهران سکونت دارد، اشعاروترانه‌های لطیف نامبرده اکثراً درمجلات تهران بچاپ میرسد. مجموعه‌اشعار اوتحت عنوان **شن** چندسال قبل منتشرشده. غزل زیر ازآثار اوست :

غزل

امشب بیا دوباره لب از باده تر کنیم
پرهیز بشکنیم و گـنه بیشتر کنیم
در آتش گناه بسوزیم و جان دهیم
دیوانگی کنیم وجهان را خبرکنیم
گر اشك چشم ، مهلت فرزانگی نداد
باید که مست مست ز دریا سفر کنیم
امشب بیا چو باد بصحرای غم رویم
خودرا چو اشك‌رنج همه دربدرکنیم
دل‌را چو رنج عشق‌بهر سینه جا دهیم
جان راچو جام تلخ بهرلب هدر کنیم
گر دلبرم نخواست زنم بوسه بر لبش
باید که تشنه کام ز کویش گذر کنیم
از بسکه‌شعر، خون دلم را مکیده است
چیزی نمانده است که ترك هنر کنیم



پیمان یغمائی

علی‌محمد پیمان یغمائی فرزند **عبدالله موثق‌دفتر** واز نوادگان یغمای‌جندقی شاعر معروف دوره‌قاجاریه است.

نامبرده درسمنان متولدشده وتحصیلات ابتدائی را درهمانجا بپایان‌آورد، مدتی به شغل آموزگاری پرداخت وسپس درسال **۱۲۹۸** شمسی وارد خدمت دولتی شد ودر ادارات مختلف عده‌دار مشاغل اداری گردید ، در سالهای اخیر در اداره‌کار سمنان مشغول خدمت بود تااینکه در سال**۱۳۳۸** بازنشسته‌شد.

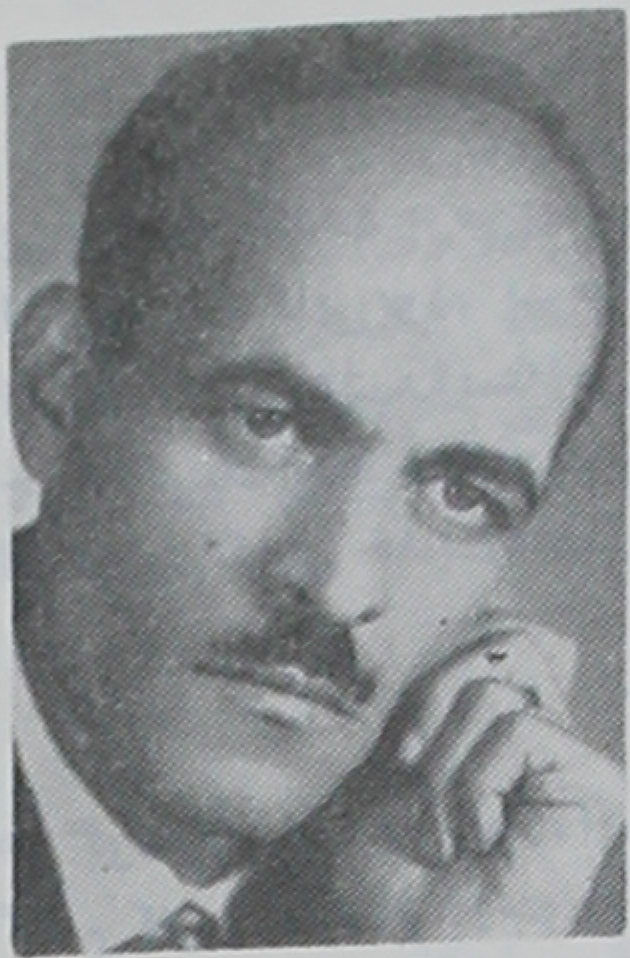
پیمان یغمائی درحال حاضر درسمنان سکونت داردوبا مختصر علاقه ملکی خود را مشغول‌داشته وبه‌مطالعه نیز میپردازد .

وی علاوه بر اشعار فارسی بزبان سمنانی نیز شعر میگوید، دیوان اشعار اودر سال **۱۳۳۵** شمسی‌بطبع رسیده وقسمتی از اشعار دیوان مذکور اشعار محلی (زبـان سمنانی) میباشد .

غزل زیر ازآثار برگزیدهٔاوست:

اسرارمگو

از عشق سخن نگفته بهتر — راز دل ما نهفته بهتر
آن چهره زچشم زخم گیتی — چـون غنچهٔ ناشکفته بهتر
دوشینه بخواب رفت ، گفتم — این فتنهٔ دهر خفته بهتر
جائی که سخن نمی‌شناسند — پس در سخن نسفته بهتر
قولی که مرا ملول سازد — خاموش کـه ناشنفته بهتر
تا میکده جای عارفان است — از زاهد و شیخ رفته بهتر
پیمان ، بخـدای ناشناسان — اسرار مگـو نگفته بهتر



کمال اجتماعی جندقی

کمال اجتماعی جندقی فرزند **سید حبیب‌الله** از شاعران پر استعداد و معروف قومس محسوب است.

نامبرده متولد سال **۱۳۰۸** شمسی است، تحصیلات ابتدائی و دوره اول متوسطه را در **شیراز و مشهد** گذراند و سپس در دانشسرای مقدماتی به تحصیل اشتغال ورزید، پس از فراغت از تحصیل بخدمت وزارت فرهنگ در آمد و بشغل آموزگاری پرداخت.

آقای اجتماعی پس از چند سال خدمت در وزارت فرهنگ در اختیار وزارت کار قرار گرفت و قریب چهار سال، در ادارهٔ مشاغل و کاریابی وزارتخانه مذکور بکار اشتغال داشت پس از آن مجدداً به وزارت فرهنگ بازگشت و مدت یکسال در اداره نگارش و آمار وزارت فرهنگ مشغول خدمت بود و اکنون مدت سه سال است که از طرف وزارت فرهنگ در بنگاه ترجمه و نشر کتاب مأمور خدمت شده است.

وی علاوه بر مشاغل دولتی مدیریت داخلی **مجله یغما** را برعهده دارد، دیپلم ادبی و ریاضی را گرفته و دو سال هم در دانشکده ادبیات به تحصیل پرداخته ولی بعلت پیش آمدهائی از ادامه تحصیل باز مانده است:

اینك نمونه‌ای چند از اشعار او ذیلا درج میشود:

یاری نمانده است

بر باغ عمر نقش بهاری نمانده است — از گلشن شباب نگاری نمانده است
گلهای آرزو همه پژمرد و در دلم — بر جا بغیر سوزن خاری نمانده است
ای آه سینه سوز برون آی از دلم — ما را دگر بسوز تو کاری نمانده است
گفتم که در بهار، جوانی کنم، ولی — تا آمدم بخویش بهاری نمانده است
بر دامن مراد من ای بخت بی نصیب — از خاك کوی دوست غباری نمانده است
بی‌حاصلی نگر که مرا در فراق یار — حتی به سینه نالهٔ زاری نمانده است
خیل غزال رم کند از گوشه و کنار — ما را به دل هوای شکاری نمانده است

قصهٔ ظلمات

بی‌طراوت بگذرد برمن بهار زندگانی — غنچه‌ای پژمرده بودم کودکی، اینهم جوانی
این بهار زندگانی بود، پیرم کرد، یارب — تا چه آرد برسرم تاراج وغوغای خزانی
ازشکایت گرچه لب را بسته‌ام، امانگاهم — قصه‌های تلخ گوید با زبان بی‌زبانی
چرخ اگر یك لحظه میگردید برکام دل من — هم ازو میخواستم آن لحظه مرگ ناگهانی
ای که می گویی حدیث شادمانیهای دنیا — یادم آمد قصهٔ ظلمات و آب زندگانی

دورنگی

هرگوشه‌ای زموی خود، آن‌مشکموی‌شوخ — رنگ سپید زد، بگمانش قشنگ شد
گفتم که : ازتمام وجود تو ، موی تو — یکرنگ بود با همه آنهم دورنگ شد

بی‌نهایت

من شکوه زبخت خویش دارم — از دوست نمی‌کنم شکایت
چون«منحنی» ام من او«مجانب» — حالی عجب است این حکایت
خواهیم به وصل هم رسیدن — اما به کجا ، بـه «بی‌نهایت»

آسمان

زین گنبد نیلگون چه مقصود — ای صاحب عقل‌وصاحب هوش
چون خلقت این‌جهان غلط بود — ایـزد سرآن نهاده سرپوش

صحت سمنانی

علی‌صحت فرزند **شیخ محمدحسین** ازنوادگان‌مرحوم **شیخ‌الاسلام سمنانی** از پیگیران مشتاق شعر وادب سمنان‌واز شاعران خطه قومس بشماراست.

نامبرده درسال ۱۲۹۰ شمسی درسمنان چشم‌بدین جهان گشود، تحصیلات قدیمه را نزد اساتید زمان آموخت وپس‌ازمرك پدرش دکان دوافروشی آن مرحوم‌را به کتابفروشی تبدیل‌نمود، وی مدت ۴۰ سال‌است که‌درسمنان بکتابفروشی‌میپردازد، بغیراز سرودن اشعار فارسی مقالات تحقیقی نیز **درمجله گلهای رنگارنك** درمورد صرف‌ونحووهمچنین‌ادبیات زبان سمنانی نوشته‌است.

منتخبی‌از آثار نظمی اوذیلا درج‌میشود:

غزل

خوش باش ایدل من با دلبر یگانه — در راه وصل جانان هرگز مجوبهانه
سرو سمن نشانی از قامت رسایش — وآن جوهر وجودش دریای بیکرانه

روزی زجلوهٔ خوددلخواه عالمم کرد
ورزو وبال من شد این هستی فسانه
گر از سپاه حسنت دل برده‌ای زعالم
ورد زبان ماشد شکر و ثنای حسنت
یادی‌که کردی از ما لطف‌وصفا نمودی
ازعشق‌روی جانان صحت غزل‌سرا شد

غارت نمود حسنش هستی‌ما شبانه
باید که درنوردم‌قاموس وگاهنامه
دیگر چرا بپاشی در راه‌آب و دانـه
باشد زراه احسان برما دهی اعانه
دیگر چرا بجوئی هردم یکی بهانه
باشد که راه یابد برشاهد یگانـه

چند بیتی از منظومهٔ شب شاعر

خاك

این تیره تراب قشر مانند
مقبول دل فـرشتگانست
این خاك بود چوقلب امکان
خود مهدتمام‌انس وجانست
این خاك بـود بسی مکرم
جـولانگه ، پیمبـرانست
این ساحت دلکش دل‌افروز
خودسردری از قلندرانست

☆☆☆

اینجاست مدار گاه گردون
این‌وادی لیلی‌است ومجنون
این‌مهد ابوالعلاوقیس است
وزبولفرج است‌و ابن‌خلکان
راسین وروسو شده پدیدار
هم جامی ومولوی‌و سلمان
هم سعدی‌و حافظ و نظامی
خاقانی و بوعلی وریحان
هم شیخ ابوسعید و بونصر
خواجو و علاءدوله سمنان

خودیافته پرورش ازاین‌خاك
زین،جوهرمعنی است‌ادراك

طاهریا

محمدعلی طاهریا از شاعران خطه قومس بشمار میرود،وی فرزند **حاج‌طاهر خان** سمنانی است که درصفحات گذشته درفصل مربوط به‌دوره قاجاریه دراین‌تالیف ضمن تشریح جریان جنك **ارشدوالدوله** باملیون ایران ازاوذکری رفت .

نامبرده‌درسال **۱۳۰۸** شمسی درسمنان متولدشده وتحصیلات ابتدائی‌ومتوسطه را در سمنان‌ودامغان‌وگرگان‌وساری بپایان آورد،سپس درفرهنك‌سمنان به‌شغل‌آموزگاری‌پرداخت واکنون درفرهنك دامغان اشتغال‌دارد .

مشارالیه در سال**۱۳۳۰** شمسی کتابی بنام **تذکره‌شعرای‌دامغان** در **۱۷۴**صفحه رقعی تألیف‌نمود وبچاپ رسانید.

غزل زیراز آثار برگزیده نظمی‌اوست.

جلوهٔ جانان

جان جان ماکه ازدنیا و عقبی اکبراست — هرچه‌ظاهرترشودبازآن‌پری مخفی‌تراست
گرچه درعالم و جودش آشکارا شد، ولی — کنه‌او مخفی‌تر ازاسرار چرخ اخضراست
خیره گردد دیده ازدیدار قرص روی او — چون‌هزاران‌دفعه‌ازخورشید تابان‌انوراست
بی‌نیاز از عالم است وعالم از او آشکار — زانکه ذاتش مظهرعالم سراسرمظهر است
جز بآثارش نمی‌شاید که بشناسی بدهر — گرچه‌نبودخالی‌ازاوهرچه دربحروبراست
عالمی موجود باشد از وجود او ولی — او بخودموجود وعالم‌را سراسرمصدراست
هست او دارای کل‌و کل عالم‌گم در او — اومنزه از همه و زکل عالم اکبر است
هستی ما جلوهٔ هستی مطلق بیش نیست — بازگشت جلوه‌ها آخر بسوی داور است

نوبهار دامغانی

ابوالفضل عبدالهیان از شاعران و هنرمندان خوش ذوق و با استعداد قومس محسوب است.

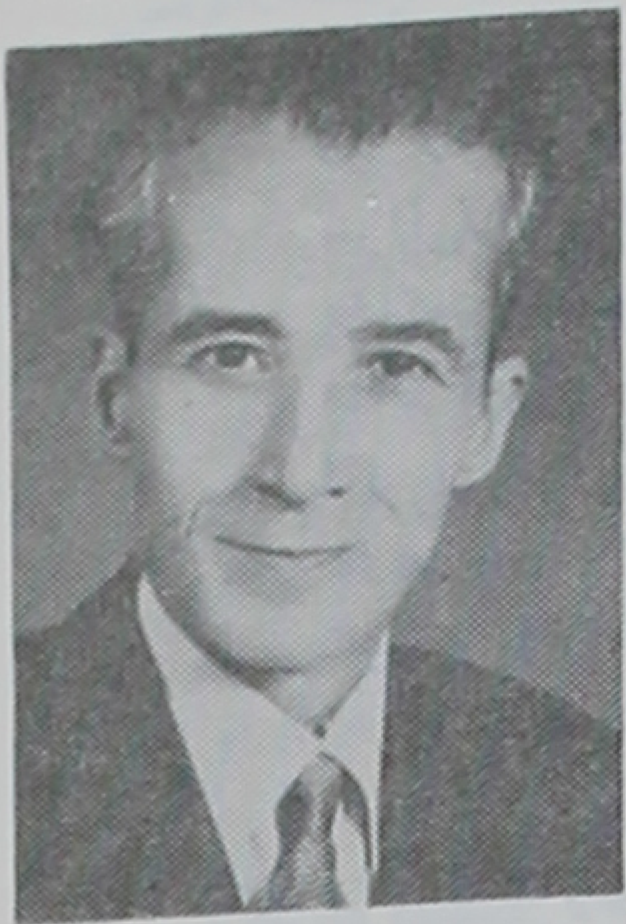
وی درسال **۱۲۹۷** شمسی درقریه **فیروز آباد دامغان** بدنیا آمد، پس از پایان تحصیلات ابتدائی‌ودوره متوسطه درسال۱۳۲۶ در دامغان بآموزگاری پرداخت وعاقبت در سال **۱۳۳۸** شمسی دارفانی‌را بدرود گفت.

نوبهارعلاوه برشاعری هنرمند خطاط نیز بود و خطهای نسخ و نستعلیق را نیکو مینوشت.

مثنوی زیر‌ازآثار اوست:

مقام شاعر

گفت شیخی بشاعری دانا — که جنونست شاعری جانا
گفت شیخا درست فرمودی — در معنی بمعرفت سودی
نیست شك در کتابت مکنون — صحت کل شاعر مجنون
چه جنونی، بفرق دشمن تاج — علما بر مودتش محتاج
چه جنونی، مؤید گفتار — چه جنونی‌که نیست برکس عار
چه جنونی، سلاح راز ونیاز — بین عشاق و دلبر طناز
چه جنون، تکیه‌گاه اهل ادب — مونس دردمند، در دل شب
چه جنون، پربها و بی‌آزار — طالب نقد او بهر بازار
این جنونست، شمع محفل بزم — این جنونست زینت صف رزم
عقلا، رو بسوی او آرند — فضلا آرزوی آن دارند
کس نگیرد بدین جنون خرده — غیر نابخردان دل مرده
بعد پیغمبران پی الهام — غیر شاعر بکس نشد الهام
روح‌شاعر، زجمله خلق‌جداست — قلب شاعر، مقام سرخداست



افسر یغمائی

علی‌اکبر افسر یغمائی نواده میرزا ابوالحسن یغمای جندقی شاعر معروف از شاعران خوش‌ذوق و با استعداد قومس بشمار میرود.

وی در سال **۱۲۸۴** شمسی در قصبه **خور** جندق و بیابانك تولد یافت و پس از پایان تحصیلات ابتدائی و قدیمه در وزارت کشور بخدمت اشتغال ورزید، نامبرده سالها در شهرستانهای **یزد و خراسان** بعنوان بخشدار انجام وظیفه نموده است. در حال حاضر بازنشسته‌شده و اکنون در شهرستان یزد اقامت دارد.

آقای یغمائی اهل مطالعه است و شعر خوب میسراید، اشعارش را جمع آوری کرده ولی هنوز بچاپ آنها مبادرت ننموده است

اشعار زیر از آثار نظمی اوست:

گفتهٔ حق

ای دل دانای حقیقت نیوش — پند بزرگان بکن آویز گوش
هرچه ز هرکس‌شنوی، بیدرنگ — بازمگو، تا نرود بر تو ننگ
ز آنکه بساگفت تنی بی فروغ — راست بود برخی‌و برخی‌دروغ
هست‌دروغی‌که بود همچوراست — راست بسامثل دروغ وخطاست
پخته وخام ار تو روایت کنی — کذب خود از گفته حکایت‌کنی
و انچه شنیدی همه را رد مکن — از در انکار بخود بد مکن
ز آنکه بساگفتهٔ حق رد کنی — گفتهٔ حق رد کنی و بد کنی
در بر هر شبهه توقف بجوی — راه هلاکت بضلالت مپوی
در رهٔ تحقیق بنه سخت گام — سکه ایمان و یقین زن بنام

غزل

هرآنکو زآتش هجران بسوزد — نیازی نیست کز نیران بسوزد
فراقت آتشی‌دردل بر افروخت — که‌ازیك شعله جسم‌وجان بسوزد

چو ازسوزدرون آهی برآید
ز برقش خرمن کیهان بسوزد

دل زاهد چوشد کانون تزویر
ز دودش دیده ایمان بسوزد

سرائی‌راکه شد بیگانه محرم
دروپیکر نه ، بل بنیان بسوزد

بخاکستر نهان تا چند آتش
که روزی کلبه وایوان بسوزد

فشان آبی برین‌آتش‌که ترسم
همه آباد تا ویران بسوزد

اگر نسرین گل سوریت بیند
بسان لاله در بستان بسوزد

شود مهر رخت گرپرتو افکن
چه غم‌گرزهره‌وکیوان بسوزد

گزیند کنج عزلت همچو افسر
هرآنکو زآتش هجران بسوزد

غزل

هرکه درعشق رخش، پاکدل‌ازسرگذر
بی‌پرو بال زفرگاه ملك برگذرد

گذردازسر جان‌دل شودش خانهٔ‌عشق
خاك را باش، کز افلاك فراترگذرد

نه همین بس‌که‌خوداز کار بداندیشه‌کند
رهروآن است‌کزاندیشه بد درگذرد

نگذرد آنکه بپاس‌تن‌وجان اززرومال
کی تواند پی‌تسخیر دل از سرگذرد

آذربتگر از آذر نتوانست‌گذشت
بت شکن چون پسرآذر ازآذرگذرد

غم تردامنی ساده دلان شاید خورد
زاهدخشك چه‌غم‌آبش‌گرازسرگذرد

سود نابرده زسوداش‌زیان‌زایدبیش
هرکه را خامهٔ تزویر بدفترگذرد

آنکه دارای دمی‌گرم‌ودلی‌آزاداست
زیبدش عمر بزندان سکندرگذرد

ز صبا بوی محبت رسدت گربمشام
ازنسیمی است‌که برتربت افسرگذرد

صهبا یغمائی

حسن صهبا یغمائی فرزند **مرحوم عبدالله موثق دفتر** از شاعران خطه قومس بشمار است.

وی درسال **۱۲۸۸** شمسی در سمنان متولدشده ، تحصیلات‌ابتدائی رادرسمنان ودامغان وتحصیلات‌متوسطه وعالی‌را درتهران‌بپایان‌آوردوسپس در وزارت‌دادگستری‌مشغول خدمات قضائی‌گردید، نامبرده‌درمدت‌خدمت‌خود عهده‌دارمشاغل متعدد قضائی‌ازقبیل ریاست‌دادگاه استان ودادستانی‌بود.

در سال **۱۳۳۶** شمسی‌پس‌از انجام سی‌سال خدمت‌قضائی بنا بتقاضای‌شخصی بازنشسته شده واکنون درتهران بشغل وکالت اشتغال دارد.

آقای صهبا بیشتر حکایات گلستان سعدی رابنظم‌آورده وکتابی‌نیزبنام **راه‌اصلاح دادگستری** تألیف نموده وبچاپ رسانیده‌است.

نمونه‌ای از آثارنظمی‌اوبشرح زیراست:

گفتی که سخن مگونشستم خاموش
گفتی مشنو، پنبه نهادم درگوش

گفتی‌که مبین دوچشم خود رابستم
گوئی‌که نفهمم،چون‌کنم‌چارهٔ‌هوش

داستان او

صد بار دادمت قسم ای دل بجان او / ناور دگر بخاطر من داستان او

درحیرتم ازاین‌که چنان قصهٔ طویل / گنجید چون بعمر قلیل‌الزمان او

ازخاطرم چگونه رود یاد او که نیست / چیزی بگرد من که ندارد نشان او

از بانگ جان خراش وجگرسوز مرغ شب / گوئی بگوش میشنوم من فغان او

درنوبهار عمر گلی ریخت پر به خاك / چون پیرهن به‌تن ندرد باغبان او

زود ار بظاهر از بر من رفت مانده است / جاوید بهر من غم رازنهان او

گیرم نهان کنم غم دل هست آشکار / پشتی که خم‌شده است زبارگران او

خوداوستاد فن‌زبان بود وای دریغ / مفهوم هیچکس نشد آخر زبان او

صهبا صبور باش که ترسم فغان تو / درگور هم بلرزه درآرد روان او

آلبوم عکس

بیاد عمر تلف‌کرده وقت خود دیروز / تمام صرف تماشای عکسها کردم

بهرورق که زحسرت زدم بدفتر عکس / بخیره بود نگاهی که برقفا کردم

سفیر حافظه برهر صحیفه‌ام میخواند / که درچه حال من اینکارراکجا کردم

گذشته راکه‌درآن بود نیك و بد مخلوط / بنوك فکر یکایك زهم جدا کردم

زنیك زانکه نپائیده غصه‌ها خوردم / زبد ازاین‌که بپا مانده ندبه‌ها کردم

چه نغمه‌ها که بگوشم نواخت نای‌شباب / چه ناله‌ها که بهرپرده بیصدا کردم

چه شامها که تبه در سرهوس دیدم / چه روزها که سیه درپی‌هوا کردم

بهرنگه که دلم چشم مهرورزی بست / بروی بود، دری از بلاکه وا کردم

بپای قامت هرگل که برفشاندم اشك / بدست پرورشش خار جانگزا کردم

چه‌سهل عهد مودت شکست وتند نشست / همانکه من به غمش جامه‌ها قبا کردم

گه مخاطره آنم شکسته خاطرخواست / که سینه‌ها سپر او را بهربلا کردم

هزارچیز دگردیده دید ونتوان گفت / به بحرفکر به قعری که من‌شنا کردم

به نقد عمر زبازار زندگی دیدم / فسانه‌ای اسف انگیز من بها کردم

نبود سود زسودای زندگانی ومن / به یاوه دفتر ایام را سیا کردم

نشان بسینه بجز تیر تهمتم ننشست / بپایمردی اگر پشت جان دوتا کردم

کتاب چرخ ندارد زراستی بابی / کجا حساب اگر من درست تا کردم

دراین دوروزه برآید مگر زصهبا کام / که آنچه رفته بناکامیش هبا کردم

مکن بدور زمان پیروی زمن فرزند / که من بموی تو سرتا بپا خطاکردم

کاروان عمر

ای‌درتلاش نان بلب آورده جان عمر / جزآب‌دیده، ما حضرت‌کو بخوان عمر

دانی که چیست نغمهٔ جانسوزمرغ‌شب / بیدار شو که رفت دوان کاروان عمر

تخم وفا بدور بهاران نداد بار / زین‌کشته بدروی چه ثمردرخزان عمر

با چشم بسته تا که درونی بکار زار / یك تیر برهدف نزنی ازکمان عمر

صهبا چو بادحادثه کشتی‌جان شکست / دیگرچه میرسی تو بسودوزیان عمر



رامش دامغانی

مهدی ابراهیمی فرزند **حسن** از شاعران قومس بشماراست. وی در سال ۱۳۱۸ شمسی دردامغان متولدشده ، تحصیلات ابتدائی را درهمان شهرآموخت وبرای ادامه تحصیل به تهران کوچید، تحصیلات متوسطه را دردبیرستان سعیدالعلماء تهران بپایان آوردو پس از آن بکارهای مطبوعاتی پرداخت درحال حاضر در روزنامه کیهان بعنوان عضو هیئت تحریریه مشغول کارمی باشد

نامبرده ازکلاس دوم متوسطه بسرودن اشعار فارسی اشتیاق داشت و درحال حاضر بااحساسی عمیق ودرونی پرسوز بسرودن شعرمیپردازد.

درزبان انگلیسی نیزتسلط کامل دارد.

چند بیت ازاشعار او ذیلادرج میشود:

شب آمدگرد غم برچهره‌ام ریخت — وجودم با غم و محنت برآمیخت
دود بر عارضم صبح و مسااشك — چو شمعی گشته‌ام سرتا بپا اشك
نشسته اشك برمژگانم از درد — بتاب افتاده دردا جانم ازدرد
وجودم جمله مالامال درد است — دلم زین زندگی بیزاروسرد است
مکن زین بیشتر ای مرگ تأخیر — که از این زندگی سیرآمدم سیر

☆☆☆

چوخوش باشدکه ما را روزگاران — سر آید در کنار گلعذاران
«گرفتن باده با چنگ و چغانه» — بر غم چرخ و نیرنگ زمانه
نشستن در کنار لاله روئی — قیامت قامتی آشفته موئی
سیه چشمی زقید محنت آزاد — پری روئی، پری چشمی، پری زاد
گلندامی‌که چون در باغ آید — چو بلبل در نوا هرزاغ آید
مهی کز آتش عشقی توانسوز — نه از شامش خبر باشد نه ازروز
نهد پیوسته لب را بر لب من — برد از دل غم روزوشب من

☆☆☆

گذشت عمر با دلدار نیکوست — سرآید عمر اگر با یار نیکوست
اگر جان برخی جانان نباشد — همان بهترکه درتن جان نباشد
گرفتم عمر من ازصد فزون شد — فلك در پنجه قهرم زبون شد

گرفتم جفت با خورشید گردم
گرفتم آنکه چون دریای احمر
گرفتم آنچه میخواهد دل من
ولی با اینهمه دلشاد چون نیست
دلم چون لحظه‌ای بی‌غم نباشد
چه سازم عمر ازصد بیشتر را
مرا آنروز خاطر شاد گردد
شب وروزی که با محنت سر آید

به‌آب زندگی جاوید گردم
روان گردد بسویم سیل گوهر
شود فی‌الجمله یکسرحاصل من
زمحنت خاطرم آزاد چون نیست
روانم دور از ماتم نباشد
نهال هستی پربار و بر را
که دل از بند غم آزاد گردد
همان بهتر بود هرگز نپاید

بیمارستان - مرداد ۴۲

افسوس

رفتی وبیاد تو خون‌خوردم وسرکردم
آنجاکه به خونریزی‌عشق‌توشبیخون‌زد
چون اشك زچشم غم درپای تو افتادم
اندوه‌که با اندوه عمری بسر آوردم
تاکس نشود آگه از راز دلم رامش

چون شمع، شب غم‌را باگریه‌سحر کردم
من جان بکف‌آوردم من سینه سپر کردم
چون‌ناله زچنگ‌دردسوی توگذر کردم
افسوس‌که با افسوس این‌عمرهدرکردم
گلگون،رخ‌زردخویش باخون‌جگرکردم

حبیبه عامری

بانو حبیبه عامری فرزند مرحوم **سید ابراهیم عمیدالسلطنه سمنانی** نماینده مردم سمنان و دامغان و شاهرود وجندق (ایالت قومس) در دوره اول مجلس شورایملی،از شاعران و هنرمندان خوش‌ذوق و با استعداد قومس بشمارمیرود.

این بانوی هنرمندازسال ۱۳۳۰ شمسی بکارشاعری پرداخته وجزوهٔ‌کوچکی از اشعار او بنام **افسونگر** درسال ۱۳۳۸ شمسی در ۹۵ صفحه طبع ونشرشده، مجموعه دوم اشعار مشارالیها بنام **خلوت دل** درسال ۱۳۴۳ در ۱۵۱ صفحه رقعی چاپ شده است.

وی علاوه برشاعری‌مهارت خاصی در نقاشی دارد ونقاش چیره دستی‌می‌باشد.

بطوریکه در مقدمه مجموعه اشعارخود نوشته، بیش از صد تابلو از صحنه‌های مختلف طبیعت وزندگی مردم ترسیم نموده و در چند نمایشگاه هنری نیزشرکت جسته است.

بانوحبیبه در اشعار خود**حبیب** تخلص مینماید و در رباعیات اوکه قسمت اعظم اشعار وی را تشکیل میدهد، سوزوگداز خاطره انگیزی بچشم میخورد.

منتخبی ازآثار نظمی او ذیلا درج میشود:

سراب زندگی

همه بازیچهٔ عشقیم در این دیر خراب
دلبر اندر پی‌دل بردن و، ما در پی او
خاطرات تو و ایام وصال وشب هجر

همچو گل چند صباحیم بدوران شباب
اشك ریزان وپریشان وغزلخوان‌وخراب
برق آساگذرد در نظرم همچو شهاب

هر کسی طالب چیزیست که دل خواهان است
زاهد اندر طلب مسجد ومیخواره شراب
قاضی ومحتسب وعامی و فرزانه و شیخ
همگی طالب معشوق و می وچنگ ورباب
زندگی عشق وامید است ولی آخر کار
چون نظر نیک کنی جمله حبابست وسراب
حیف وصد حیف که درپهنهٔ دریای وجود
آرزوها همه بر باد رود همچو حباب
منعم از عشق تو کردند و ندانندکه کرد
ملک دل نرگس مخمورتو ایدوست خراب
سوخت در آتش سوزندهٔ عشق توحبیب
همچنان شمع که سوزدهمه درآتش وآب

کیستم من

کیستم من ؟ شعلهٔ لرزان شمعی بر مزار
کیستم من ؟ پر کاهی در میـــان آبشار
کیستم من ؟ نغمهٔ سوزی زسازی دردمند
کیستم من؟ آهوی وحشی ولی پادرکمند
کیستم ، برق نگاه دیدهٔ پر مهر ناز
یادگاری مانده در دل ازنگاهی دلنواز
کیستم آوای جانبخش نی وچنگ ورباب
سایهٔ مژگان طنازی فریبا غرق خواب
کیستم من ؟ کاهن افسردهٔ دیری خراب
آرزوهائی زموج زندگی نقش بر آب
اخگری سوزان درون سینه یی پر التهاب
پیچکی از بادو طوفان خزان درالتهاب
رهنوردی خسته درصحرای بی نام ونشان
لالهٔ خونین دلی در کشتزار این جهان
شاخهٔ لرزان بیدی در کنار جویبار
قمری بشکسته بالی در میان شاخسار
کیستم ؟ رؤیائی از دوران ایام شباب
انعکاس ناله و آهی که مانده بی جواب
لذت شرب مدام و بوسه، هنگام وصال
تلخی ایام هجر ورنج و اندوه و ملال
کیستم بار گران رنج عشقی در نهان
آتش داغی فرو مانده بجا از کاروان
کیستم دیگر ، چه میدانم غمی افسانه یی
های های گریه یی از عاشق دیوانه یی
شاعری صورتگری سرتاپااحساس وشور
مؤبدی از شعلهٔ جاوید مهرش مانده دور
شعری از اشعار محزون ودل انگیز حبیب
در جفای دلبری طناز و یاری دلفریب

نگاه

مست و آشفته نظر بر رخ ماهش کردم
خواه ناخواه گرفتار گناهش کردم
آنقدردیده بدوددوختم آنشب چون شمع
آب گردیده دلم بسکه نگاهش کردم

☆☆☆

در خلوت دل با تو نشستیم شب دوش
کردیم دمی غصه و اندوه فراموش
خورشید چو بنمود رخ از کوه دماوند
گشتیم ز نو با غم عشق تو هم آغوش

کشاورز دامغانی

آقای **علی اصغر کشاورز** فرزند **حاج رضاقلی دامغانی** از شاعران قومس محسوب است .

نامبرده درسال **۱۲۸۲** شمسی در مایان **دامغان** بدنیا آمد ، پس ازپایان تحصیلات در وزارت دادگستری مشغول خدمت قضائی گردید و مدتها در پست دادستانی و رئیس دادگستری انجام وظیفه نمود، اکنون در **گرگان** بشغل وکالت می پردازد ، ازآثاراوست:

سؤال کردم ، کز این سیاه کردن موی
پس از سپید شدن گو چه مدعا داری
جواب داد بتن کردمش لباس سیاه
که تا بمرگ جوانی کند عزاداری

سید محمد باقر طباطبائی

مرحوم سید محمد باقر طباطبائی سمنانی از هنرمندان بنام قومس بشمار میرود .

وی از نوادگان مرحوم **میرمحمدخان طباطبائی سمنانی** است که شرح حالش درفصل عارفان ودانشمندان این تألیف بیان شد .

نامبرده آثار ارزنده ونیکوئی ازهنرمندی خود در نواحی مذکور بجای گذارده، از جمله نقاشی نقش **رستم ودیو سفید** سردر دروازه شمالی ارك سمنان است که عالی ترین سمبل تاریخی نواحی کهن مشرق ایران بشمارمیرود.

همچنین کلیهٔ خطوط زیبای کاشیهای ساختمان ارك سمنان ودروازه‌های آن‌را که‌در حال حاضر فقط دروازه‌شمالی آن برجای‌مانده او نوشته و نقاشی‌های متعلق به‌آن نیز از ابتکارات هنری‌وی می باشد.

مرحوم مذکور علاوه برهنرخط ونقاشی درطبابت نیزدست داشت، بطوریکه در زمان حکومت **ضیاء‌الدوله** حاکم ایالت قومس دردوره قاجاریه قشون مقیم سمنان تاخراسان بنام فوج حشمت نامیده شده و مرحوم سیدمحمد باقر طباطبائی از طرف حاکم آن‌خطه بعنوان طبیب فوج‌مذکور منصوب وبنام **حشمت‌الحکماء** ملقب گردید .

ازتاریخ تولداواطلاع صحیحی دردست‌نیست، ولی‌تاریخ مرك او سال **۱۳۲۶ قمری** ثبت گردیده ودرامامزاده علی‌اکبرخوار مدفون شده‌است.

سطور ذیل نمونه‌ای از خط اوست که از روی یکی از اسناد قدیمه کلیشه‌شده است :

در آنجا که بمفاد آیهٔ وافی هدایهٔ کل نفس ذائقة الموت ناچار نوع انسان را از این سرای فانی بسرای جاودانی سفری در
پیش است و بمصداق آیه کریمه فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره و من یعمل مثقال ذرة شراً یره هر نفسی مجزی
باعمال خویش پس هر بشری را توشه سفری لازم خاصه در این [illegible] جنات تجری من تحتها الانهار [illegible]

دیگر شاعران وهنرمندان بااستعداد قومس که دراین تألیف ازآنان نام برده نشده بشرح زیرند :

مرحومان: ارم سمنانی ـ نشاطی خان دامغانی ـ خرم سمنانی ـ رونق سمنانی ـ فقیر سمنانی ـ تاراج یغمائی ـ آذری دامغانی ـ فولادی سمنانی خیام سمنانی ـ مقبل سمنانی ـ میرزاخلیل جراح ـ مخلص دامغانی ـ نایب‌الصدر سمنانی ـ معین‌الممالک عطائی ـ ناهید سمنانی ـ میرزانعیماسمنانی دکتر سیدابوالفضل معتمد هاشمی ـ محمدباقر نیری سمنانی ـ آقایان: ممتاز سنگسری ـ سیدابوالفضل قاضی شریعت‌پناهی ـ حبیب‌الله خسروانی ـ میرزا حبیب حرمان ـ سیدعلی شجاعی ـ رکن‌الدین معتمدی ـ ابوالفضل احمد پناهی (ملک) ـ افسانه یغمائی ـ پروانه یغمائی ـ مسعود داودی دامغانی ـ محمدرضا رضائیان دامغانی ـ پرویزیغمائی ـ شاهچراغی دامغانی ـ محمدعلی کشاورز دامغانی ـ عبدالحسین طالع یغمائی .

هنرمندان خطاط:

مرحوم میرزا حاجی آقاجامی سمنانی ـ مرحوم میرزا فرج‌الله ادیب هاشمی ـ آقای سید حسن سجادی طباطبائی مدیر کل دفاتر دادگاههای استان وزارت دادگستری و نوه مرحوم **سیدمحمدباقر طباطبائی سمنانی** هنرمند معروف که شرح حالش درصفحات گذشته بیان‌شد ـ **آقای نصرالله صدقی** رئیس دفتر اداره پست و تلگراف سمنان ـ **آقای شرر تیمورتاش نردینی** مقیم‌شاهرود.

اسامی مشاهیرقومس درحال حاضر که درصفحه ٤٦٥ ازقلم‌افتاده بشرح زیراست :

آقایان **سید محمد طاهری** رئیس کل دادگاههای استان وزارت دادگستری ـ **کاظم مصطفوی** فرماندار و معاون فرماندارکل سمنان ـ **هادی طباطبائی** قاضی دادگستری.

ضمناً اقدام مفید و اجتماعی آقای **حاج عبدالرضا حقیقت** عضو انجمن سمنانیان مقیم مرکز که ساختمان یکدستگاه بیمارستان مجهز در **داور آباد گرمسار** بهزینه‌شخصی واهداء به سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی باشد ودرجای خود دراین‌تألیف بیان نشده بود قابـل ذکر و درخور نهایت تحسین همگانی است . همچنین اقدام مفید دیگر برادر ایشان آقای **حاج نصرالله حقیقت** در مورد تأمین آب آشامیدنی رستم‌آباد و یاتری گرمسار درخور اهمیت ویادبود خواهد بود.



رفیع سمنانی

عبدالرفیع حقیقت فرزند مرحوم **کریم رفیع‌زاده حقیقت** متخلص به **رفیع**. نگارنده ومؤلف این کتاب.

تولدم درهشتم مردادماه سال **۱۳۱۳** شمسی درسمنان اتفاق افتاده، تحصیلات ابتدائی را تا کلاس چهارم در **مدرسه همت** و دوکلاس دیگر را در **دبستان سپهر** در سال ۱۳۲۶ شمسی بپایان آوردم، وپس از آن به سیرهٔ مرحوم پدر خود بکار داد و ستد وتجارت پرداختم. ولی درهمان حال نیز بمطالعه وتحقیق دررشتهٔ تاریخ و شعر و ادبیات پارسی که اشتیاق وافری به‌آن داشتم مشغول بودم، بطوریکه از توجه و علاقه مفرط خود بمطالعه ازفعالیت وادامه، درکار دادوستد بازمیماندم. از طرفی همهٔ درآمد شخصی‌وارثیه پدری را صرف خرید کتابهای متعدد علمی وادبی وتاریخی‌میکردم، بهمین علت پس از چندی بتهران کوچیدم وبعنوان آموزگار درفرهنك تهران مشغول کار گردیدم. سپس داوطلب خدمت نظام وظیفه شدم.

دوران خدمت نظام را دراداره نظام وظیفه سمنان و دامغان شاهرود بکارهای اداری ودفتری پرداختم.

بعداز پایان خدمت مذکور درسال **۱۳۳۵** شمسی باستخدام **سازمان بیمه های اجتماعی** در آمدم ودرضمن‌مطالعه مداوم شبانه روزی درکتابخانه شخصی خود و تألیف و تصنیف، بادامه تحصیل دردوره متوسطه پرداختم ودوره اول‌متوسطه‌را بعنوان داوطلب متفرقه درسمنان، ودوره‌دوم متوسطه(رشته ادبی) را نیز درتهران بپایان‌آوردم.

درشهریورماه‌سال ۱۳۴۱ شمسی‌ازسمنان بتهران منتقل‌شدم واکنون‌درسازمان بیمه‌های اجتماعی شعبه‌شهرری، بعنوان رئیس اموعمومی مشغول خدمت‌می باشم.

اوقات فراغت را درکتابخانه شخصی خودمیگذرانم ودرضمن مطالعه وتحقیق، افکار پریشان خودرا بنظم کلماتی خام وناپخته بنام شعر مشغول میدارم.

اشعارومقالات تاریخی وتحقیقیم اکثراً درمجلات ادبی کشور بچاپ‌میرسد، تألیفات‌چاپ شده نگارنده بشرح‌زیراست:

۱ـ تاریخ‌سمنان که در اردیبهشت ماه‌سال ۱۳۴۱ خورشیدی در **۲۴۰** صفحه بقطع وزیری طبع‌ونشر شد.

۲ـ بطوریکه درمقدمهٔ‌این‌تألیف شرح آن‌رفت **کتاب‌حاضر** نیز تألیف نگارنده‌است.

۳ ـ **تاریخ نهضتهای ملی ایران** در ۳مجلد وبالغ بر۱۵۰۰ صفحه که بصورت سلسله مقالات تاریخی‌زیر عنوان**نهضتهای ملی ایران** در **مجله ادبی ارمغان** بچاپ رسیده و در آینده نزدیکی نسبت بطبع و نشرآن بصورت‌کتاب جداگانه اقدام خواهدشد.

آثار قلمی دیگری‌راکه در دست تهیه وتنظیم دارم وبرخی از آنها آماده چاپ‌است. ذیلا بازگومیشود:

۱ـ قلعه‌ها و آتشکده‌های تاریخی ایران.

۲ـ تاریخ ایران. در دوران ماقبل تاریخ.

۳ـ سیری درکلیات اشعار اقبال لاهوری.

۴ـ برگزیدگان شرق (عارفان ، دانشمندان ، شاعران، هنرمندان ، وزیران و بزرگان‌کشورهای آسیا).

۵ـ برگزیدگان تاریخ در۳ مجلد بزرک.

۶ـ جغرافیای تاریخی مفصل ایران در ۴مجلد بزرك.

اینك‌چند نمونه ازآثار نظمی‌خود را نیز ذیلا ازنظرخوانندگان‌این‌تألیف‌میگذرانم:

بادهٔ بی‌شیشه

دل من، از نم آن بادهٔ بی‌شیشه خوش است
فارغ از کینه واندر غم اندیشه خوش است
روز و شب پیشه دل دادن شرح غم اوست
با هزاران هنراین‌دل، بهمین‌پیشه خوش است

قلب پاك

نابخردان که رتبت ما آرزوکنند — باید نخست سوز دلی جستجوکنند
ازکسوت دوروئی‌ونخوت‌بدرروند — با قلب پاك جانب میخانه روکنند
پیمانه‌ای زبادهٔ وحدت بسرکشند — وزخون دل بشوق عبادت وضوکنند
فکری بجزسعادت مردم نپرورند — وز بسط علم درهمه جاگفتگوکنند

غم همنوع

چرا در زندگی خرم نباشیم — چرا با دوستان همدم نباشیم
چرا هرفرصتی‌پیش‌آید ازعمر — درآن فرصت بفکرهم نباشیم
بهنگام نیاز و بی‌نیازی — چرا همدم، چرا محرم نباشیم
روا نبودکه ما با نام انسان — بزخم بیکسان مرهم نباشیم
غم همنوع خور، گرآدمی تو — که بی‌این غم، یقین‌آدم نباشیم

تضمین غزل مولانا اقبال لاهوری

عاشقان مژده‌که شوریده سری پیدا شد
از طربخانهٔ جان نغمه‌گری پیدا شد
عقل درشبهه، کـه پیغامبری پیدا شد
(نعره زد عشق‌که خونین جگری پیدا شد
حسن لرزید‌که صاحب نظری پیدا شد)

شوق پیکار ز بیداد محیط دیجور
در تلاش شرری بود به شهر لاهور
کرد ، ازطالع فیروز چواقبال ظهور
(فطرت آشفت‌که ازخاك جهان مجبور
خودگری ، خود شکنی ، خود نگری پیدا شد)

عقل ، در دید نهان بودگرفتار جدل
فکر در وهم درافتاد و نشد مسئله‌حل
شهپر عشق چو شد ره‌سپر دشت امل
(خبری رفت زگردون بشبستان ازل
حذرای پردگیان ، پـرده دری پیدا شد)

شوق تکوین و تکامل بـدرون ذرات
جنبش پرشری کرد بجولانگه ذات
تا عیان شد رخ پیکار بدشت ظلمات
(آرزو بی‌خبراز خویش بآغوش‌حیات
چشم واکـرد و جهان دگری پیدا شد)

شاعری‌گفت‌که با شوق دویدم همه‌عمر
ازرهٔ ذوق دراندیشه چمیدم همه عمر
عاشقی‌گفت‌که باسوزجهیدم همه عمر
(زندگی‌گفت‌که درخاك تپیدم همه‌عمر
تا ازاین‌گنبددیرینه، دری‌پیدا شد)

ارمغان سفر بسطام و خرقان

برمزار بایزید بسطامی

برمزار پیر بسطام‌آمدم، با صد نیاز
از شرار عشق اوکردم بیکدم‌صد نماز
بی‌نیازم بعدازاین ازحشمت دنیای آز
خورده‌ام‌چون بادهٔ‌شوقی‌ازآن‌دریای‌راز

در مکتب شیخ‌ابوالحسن خرقانی

بعد الهام از روان پیر عرفان بایـزید
جان بی‌تابم زمشتاقی سوی خرقان‌کشید
پای دل‌تا بردیار شیخ خرقانـی رسید
گوش‌جان این‌گفتهٔ بس‌نغزوبی‌پرواشنید
کای مریدان: هرکه آیداین‌سرا نانش‌دهید
دین‌وآئینش مجوئید وغمش‌برجان‌خرید۱
آفرین‌بادا، براین مکتب‌که بی‌شك قـرنها
چشم‌گیتی این‌چنین الفت بدورانها ندید

☆☆☆

بعد عمری عاشقی با سوزجان‌همدم شدم
غرق دریای حقیقت‌گشتم ومحـرم شدم
غوطه‌ها خوردم به یم تالایق‌آن دم شدم
چون نظرکردم بخودآشفته ودرهم شدم
عاقبت اندر تلاش پرخروش زندگـی
ازنمود چون حباب خودخجل دریم‌شدم۲

۱ــ هرکه دراین سراآید، نانش دهید وازایمانش مپرسید .
(ازسخنان شیخ ابوالحسن خرقانی)

۲ــ حباب واربرای نظارهٔ رخ دوست
سری‌کشیم ونمودی کنیم وآب شویم
(ادیب پیشاوری)

فرمان زیر بمناسبت سرودن قصیده میلاد ولیعهد بنام نگارنده صادر شده است:

دفتر مخصوص شاهنشاهی.

۷۰۵۷
۴۰/۸/۳۰

آقای عبدالرفیع حقیقت رئیس دفتر سازمان بیمه های اجتماعی سمنان

نامه مبنی برعرض شادباش بمناسبت ولادت با سعادت والاحضرت همایون ولیعهد بضمیمه قصیدهٔ که دراین مورد سروده اید ازشرف عرض پیشگاه مبارک ملوکانه گذشت، اشعار روان وحسن بیان واحساسات صمیمانهٔ شما موجب مسرت ورضایت خاطر خطیر شاهانه گردید.

رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی

میلاد ولیعهد

ای دل سرور و وجد تورا جاودان رسید — یعنی شراب وصل بتو، بی کران رسید
مستی نما و بیخودی آغاز کن که دوش — از بام عرش مژدهٔ جان جهان رسید
پیک نشاط نغمهٔ شادی نواخت باز — گنج مراد برکف تو شایگان رسید
این شادی و نشاط نه تنها از آن تست — خرد وکلان بوجد که میر زمان رسید
نور امید پردهٔ حرمان زهم درید — خورشید بخت جلوه کنان بی عنان رسید
فریاد شوق غلغله برپا نموده است — بانگ طرب زخاک بهفت آسمان رسید
گفتم: زچیست اینهمه شور و نشاط و شوق — گفتا بنوش باده که بخت جوان رسید
آن آرزو که دردل ملت نهفته بود — امروز جلوه گر شد وجانان بجان رسید
از بوستان پرگل و ریحان پهلوی — نیکو گل خجستهٔ دوران عیان رسید
امروز آفتاب فلک پرطراوت است — چون وارث یگانهٔ تاج کیان رسید
چشم فلک ندیده چنین شور واشتیاق — از بهر آنکه افسر شه زادگان رسید
صد تهنیت بملت ایران زمین که باز — شاهنشهی زکنیهٔ شاهنشهان رسید
این نادر زمانه کز وجشنها بپاست — نامش رضا، کوروش برایش نشان رسید
گفتا رفیع از پی روز ولادتش — از صلب شاه خسرو صاحبقران رسید
درسال سیصد وسی و نه، بعد یکهزار — روز نهم بماه ابان دلستان رسید

نازک اندیشی

یاد آن ایام کز غفلت مجالی داشتیم — در غم جانان برؤیا شور وحالی داشتیم
نی بسر سودای نامی زین جهان پر زننگ — نی بدل امیدی از هر بدسگالی داشتیم
فارغ از قیل ومقال زندگی باشوق وشور — روز شب درکوی اوقیل و مقالی داشتیم
طبع مادر نازکی کرد اقتدا بر موی او — با خیال موی او نازک خیالی داشتیم
تو سن اندیشه اندر پهنه پرسوز عشق — در تکاپو بود و، ماشوق وصالی داشتیم

قسمتی از قصیده‌ای که بمناسبت تولد دخترم **ترانه** در دوازدهم آذرماه **۱۳۴۲** سال شمسی (روز تولد او) سروده‌ام :

ارمغان آذری

آذر شوقی مرا در ماه آذر در گرفت
قلب بی آوای من آوای خود از سر گرفت
نغمه‌ای از چنگ گردون خاست با صدها خروش
مرغ طبعم در هوای عشق جانان پر گرفت
گوشه ای از پردهٔ رنگین دوران شد پدید
ذره ای از شوق هستی جنبش و پیکر گرفت
جلوهٔ حق شد عیان از ماوراء دشت وهم
پهنهٔ اندیشه از آن جلوه بس گوهر گرفت
صحنه ای افزوده شد بر صحنه های زندگی
چشم دل زین صحنه آری، جلوهٔ دیگر گرفت
جلوه‌ای نیکو، نشاطی خوشتر از هر عیش و نوش
شد نصیب دل، دل از آن ارمغان ساغر گرفت
ساقی عشق و وفا خوش ساغری دادم بدست
بزم عشق و زندگی در دیده ام زیور گرفت
زیور عمر من از فرمان تکوین شد عیان
آذر شوق من از افسردگی کیفر گرفت
ابر بیم و انتظار از آسمان عشق رفت
اختری رخشان ز میدان افق سر بر گرفت
تیرگیها محو شد، افسردگیها شد سرور
نخل امیدم ز آب وجد، برگ و بر گرفت
ساحل امیدی اندر بحر حرمان شد پدید
طالع بخت من از فرخندگی اختر گرفت
چنگ گردون نغمه‌ای بهر دل شاعر نواخت
شاعر از افسونگری آن نغمه را در زر گرفت
زر شعر آن نغمه را زیبا و جاویدان نمود
روح شور انگیز شعر آهنگ جان پرور گرفت
هاتف غیبم ندا درداد کای عبد الرفیع
دست شوقت ساغری از ساقی کوثر گرفت

مشتاق کمند

لولی وش ماه منظر من — با عشوه گذشت از برمن
برقی زنگاه پر فروغش — برجست و بسوخت پیکر من
ازخندهٔ لعل چون عقیقش — خون شد دل زار و مضطرمن
از دیدن ساق مرمرینش — افتاد زکار مشعر من
دیوانه شدم زشوق مویش — مشتاق کمند شد سر من

یاد آن شب

یاد آن شب که مست و بی پروا — فارغ از غم کنار هم بودیم
راه بس دور آرزو هـا را — بـا قدمهای شوق پیمودیم

☆☆☆

یاد آن شب که تشنهٔ لذت — بسکه خوردیم باده فرسودیم
روی بال فرشتگان وصـال — سینهٔ شوق را بهـم سودیم

☆☆☆

یاد آن شب که بی‌حجاب خیال — زنگ غم از عروق بزدودیم
فارغ از این جهان محنت زا — دامن نـام و ننگ آلودیم

مست سرانداز

درمعرکهٔ الفت ما عاشق جان بازیم — درحلقهٔ میخواران مامست‌سراندازیم
درقدرت،درشوکت‌هرکس بکسی نازد — توحشمت ماهستی، ماهم بتومینازیم
توشمع‌وجـودما، ماوالهٔ روی تـو — پروانه‌صفت دائم‌درگردتوپروازیم

ذوق مستی

ذوق مستی بمرد در من هست — بسکه از هجر کوبکو رفتم
وه که مستی جاودان هشتم — وزپی جرعهٔ سبو رفتم

آیت حسن

هوس‌انگیز و دل‌آرا وملك كرداری — بین خوبان جهان نخبه وهم سالاری
آرزو نقشی و،جان‌بخشی و،رؤیا انگیز — اینهمه لطف عزیزا به که می‌پنداری؟
یك جهان لطفی ویك پارچه‌آئین کمال — فخر برعرش‌کند آنکه تواش دلـداری
راستی‌آیت حسنی و وقاری و جلال — از وقارت نشود کم ، چومرا بگماری
لیك با اینهمه شایستگی حسن وغرور — کی‌تویادی زمن بیکس ودلخون داری
وه‌که باآن همه‌خوبی ودل‌آرائی‌وحسن — بهراین‌عاشق‌شوریده چه حسرت باری
با وجودیکه شدی شهره بعشق‌تورفیع — می‌ندانم زچه از شاعرخـود بیزاری

آتشکدهٔ عشق

سوداگر آتشکدهٔ عشق، نـه آذریم — دائـم، زلهیب دل آشفته گدازیم
ازحرمت‌آن آتش سوزان و مقدس — با سینهٔ چون‌آینه در رازونیازیم
گرساغرما پربود ازخون دل‌ماست — زآن باده‌وضوساخته درعین‌نمازیم
درمحفل یاران وفاپیشه چوشمعیم — در نزد حریفان کهن محرم رازیم
آسوده زآشوب مقامیم بدنیا — چون بندهٔ‌عشقیم، ازآن سربفرازیم
در معرکهٔ عشق زجان می‌نهراسیم — گر سر بره دوست‌نبازیم‌چه بازیم
با داغ غم عشق رفیعا بهمه عمر — درسوز وگدازیم و سرعجزنبازیم

بیاد گذشته

یاد آن کوچه و آن خانه و آن یار بخیر
یـاد آن لعبت افسونگر عیار بخیر

یاد آن غلغله و شیون و شور و فریاد
که مرا بود ، بمیعادگه یار بخیر

یادآن خونجگری باد، که از فرط نیاز
میزدم بوسه بخاک در دلدار بخیر

نه غمی بود مرا در دل ونی سایهٔ رنج
یاد آن بی خبریهای سبکبار بخیر

آتشی بود مرا در دل ورخشان بودم
یاد آن آتش پرسوز خوش‌آزار بخیر

نغمه ها دردل من‌بود ز تاب و تب عشق
یاد آن نغمهٔ جانسوز گهر بار بخیر

شوق‌وشوروشرری‌داشتم افسوس‌که رفت
ز آنهمه شوق شرر بارکه شد پار بخیر

حسرت دربدری‌کشت مرا،وای که نیست
یاد آن ، دربدری در ره پیکار بخیر

دربدر بودم وخرم بری ازمال و مقام
یاد آن بی ثمری ، بر سر بازار بخیر

فرصتی‌داشتم‌از غفلت دل،حیف که شد
فرصت‌وغفلت آن روز، دوصدبار بخیر

آئینهٔ صفا

من والهٔ اندیشهٔ مردان خدایم
در گلشن جان بینی اگر نغمه سرایم

آشفتهٔ هرنکته ای از گفتهٔ جانـان
دیوانهٔ هر شعلهٔ پروانـه ربایم

زان شمع جهانسوز ، نواگستر دهرم
زان سوز خوش آزار بسوز و بنوایم

بیهوده نباشد ره تحقیق سپارم
افسانه نباشد کـه درین شوق فدایم

در راه وفا پای، ز سر می نشناسم
با داغ غم عشق در این ره بصفایم

مفتون رخ لالهٔ حمر است دل من
دل بستهٔ آتشکده مهر و وفایم

شیدای نظر بـازی عشاق ضمیرم
جان باختهٔ ساحت اندیشه و رایم

از راه جفاگر دلم آزرد حریفی
آئینه صفت زود فراموش نمایم

ای دوست‌ببد طینت وبدخواه بگومن
فـرزانهٔ بی کینهٔ از بغض جـدایم

بس‌کن دل‌آشفته ازاین‌گفتهٔ پر سوز
این‌خون‌جگری‌بس‌که خودانگشت نمایم

از سوز درون‌گرچه رفیعم‌بجهان، لیك
پروانهٔ پر سوختهٔ بی سر و پایم

با سینهٔ پرسوز و دلی شعله‌ور ازعشق
برچهرهٔ گردون به تجلی و جـلایم

ترا میپرستم

نگارا تو را من زجان می‌پرستم
چو عاشق بروبت زروز الستم

بمن‌گفته بودی زچه شاد ومستی
توئی ساغرم ، از نگاه تـو مستم

زهردام حسنی چه آسان بجستم
کمند تو را خود بگردن ببستم

زسنگ جفایت زپا اوفتادم
ولی از ترحم نگیری تو دستم

پروبال من بود وخوش میپریدم
زپیکان عشق تو در خـون نشستم

بآزادگـی نغمـه ها میسرودم
کنون باکه گویم اسیر تو هستم

بنزد خلایق رفیع وعزیزم
بنزدت ندانم زچه خوار و پستم

شنیدی اگر مذهبی من ندارم
توئی مذهبم من ترا میپرستم

۲ر۱۲ر۳۷

خاطرهٔ زلف یار

هرگز ازخاطرم آن زلف پریشان نرود — نقش سیمای تو از مردمك جان نرود
گرچه ازعشق توشد دربدری حاصل ما — با همه دربدری دل پی سامان نرود
حاصل دربدری سوزجهان بین من است — کس جهان‌دیده چوشد دره دونان نرود
ایکه ازعشق توما را غم فردائی نیست — آرزوی توزدل با غم و حرمان نرود
دل زپیچ وخم گیسوی تو درتاب و تب است — جان بیتاب من از درد بدرمان نرود
ایکه تو قافیه پرداز من وشعر منی — جز بشوق تو مرا نغمه بپایان نرود
گفت وخوش گفت، بیادسرزلف تورفیع — هرگزاز خاطرم آن زلف پریشان نرود

تشنهٔ دیدار

تشنهٔ دیدار اوست، دیدهٔ خونبار من — عاشق بالای اوست، بخت نگونسار من
نقش رخش میکشد، چشم بره مانده‌ام — صورت نایاب اوست منشاء پندار من
وصف جمالش مرا، جان بنشاط آورد — نام روانبخش اوست، مرجع اذکار من
شوق وصالش نمود، فارغم از هرغمی — آتش سودای اوست جلوهٔ رخسار من
با همه مهجوریم فیض تقرب نگر — یاد رخش وصل جان، ذکرغمش یار من
جز نمك حسن او، مرهم زخمم نشد — قهر جهانسوز اوست چارهٔ دشوار من
با گل عشقش مرا، نیست نیازی به‌گل — پردهٔ خونین دل، گلشن وگلزار من
میرسدم دمبدم وجد وسروری زعشق — شعلهٔ عشقش بود شمع شب تارمن
گو تو رفیعا بغم، نزدمنت راه نیست — زانکه جهان پرتویست ازرخ دلدارمن

فصل بیست و ششم

زبان قومس

در کتابهای جغرافیائی قدیم مانند **صورت الارض ابوالقاسم بن حوقل** و **احسن التقاسیم مقدسی** و **مسالك الممالك اصطخری** وغیره از زبان ولهجه مردم نواحی قومس سخن رفته است.

در کتاب . **احسن التقاسیم** راجع بلسان اهل قومس و جرجان مطالبی نوشته شده، بدین مضمون که درزبان مردم قومس وجرجان هاء هوز مانند(هاده)و (هاگی) استعمال میشودواین زبان بزبان دیلم شبیه و نزدیك است.

شادروان ملك الشعراء بهار در جلد دوم کتاب **سبك شناسی** مینویسد:

پیشاوند (هاء) برسرافعال چون (هاگیرم) (هاگرفت) وغیره یادگار لهجه محلی رازی است،که درپهلوی شمالی ودر ولایات اطراف **ری** و **شهمیرزاد** و **سنگسر** معمول بوده ومیباشد .

درجای دیگر کتاب مذکور نوشته‌شده‌که: استعمال پیشاوند(ها) بر افعال مکرر مثل (هاگیر)و(هاده) وغیره‌مربوط بلهجه‌جنوب‌طبرستان ومردم **سمنان** و **شاهرود** و **قومس** قدیم بوده است .

بطورکلی دربین زبانهاولهجه‌های نواحی مختلف قومس فقط زبان سمنانی اصالت خود را تاکنون محفوظ داشته و زبان مردم سایر نقاط مانند دامغان وشاهرود در حال حاضر فارسی است وبزبان‌مردم خراسان بیشترشبیه‌است،ضمناً اهالی‌دامغان وشاهرود درموقع تکلم قدری کشیده تراز حدمعمول صحبت‌می کنند .

اما در مورد زبان سمنانی تحقیقات دقیق وعمیق‌وارزنده‌ای‌ازطرف محققان ایرانی‌و خارجی بعمل آمده وکتابهای متعددی نیز درباره آن‌نوشته‌شده‌است، ازهمه‌مهمتر تحقیقات **استاد کریستن‌سن دانمارکی** است وپس‌ازآن‌تحقیقات قابل‌تقدیس آقای‌دکتر **منوچهر ستوده** استاد دانشگاه تهران می باشد.

آقای دکترستوده پس‌از سالها تحقیق ومطالعه نسبت به تألیف **فرهنك سمنانی- سرخه‌ای - لاسگردی، سنگسری، شهمیرزادی** اقدام نمود وکتاب‌مذکوردرسال ۱۳۴۲

شمسی در ۴۲۶ صفحه بقطع وزیری از طریق دانشگاه تهران طبع و نشر شد، دراین کتاب کلیه لغت‌های متداوله زبان سمنانی و همچنین اصطلاحات و ازهمه مهمتر و دقیقتر اسامی و طرز بازیهای متداول بین بچه‌های سمنان بطور دقیق مورد بحث و توجه قرار گرفته است، درمقدمه کتاب مذکور چنین نوشته شده :

سمنان

کانون یکی ازلهجه‌های اصیل

کاروانی که به‌قصد **خراسان** از **ری** قدیم بیرون میرفت، پس از گذشتن ازحاشیه شمالی دشت ورامین به **سردره‌خوار** می‌رسید، و بعدازپیمودن دشت **خوار** ورسیدن به سامان شرقی آن به بخش جغرافیائی (کومش) قدم می گذاشت و تاحدود شرقی بسطام دراین بخش راه می پیمود.

کومش که جغرافی نویسان عرب زبان آنرا **قومس** می خواندند باریکه‌ای است از آبادانی که شمالش آخرین رشته‌های جنوبی البرز وجنوبش حاشیهٔ شمالی کویرمرکزی ایران است.

راه خراسان ازقدیمترین ایام تا امروزازجنوب غربی این بخش به‌شمال شرقی آن ادامه دارد، وکسانیکه این‌راه را می پیمایند به‌ترتیب از: قشلاق، (مرکز خوار)، ده‌نمك، عبدل آباد، دامغان، مهماندوست، ده ملا، میگذرند و به‌بسطام می‌رسند.[۱]

اگر رهگذری به لهجه‌های‌محلی این آبادیها گوش‌فرادهد، متوجه خواهدشد که زبان ساکنان جنوب غربی این بخش به‌زبان‌مردم ری‌نزدیك است‌وزبان اهالی شمال شرقی آن با زبان مردم خراسان بیشتر ارتباط دارد، فقط‌اهالی‌سمنان ودهات‌اطراف آن‌لهجه‌ای‌مشخص دارند که نه تنها ازنظر تلفظ بلکه ازلحاظ‌اشتقاق وریشه شناسی هیچگونه شباهتی‌میان لهجهٔ ایشان ولهجهٔ همسایگانشان نیست ، نگارنده (دکتر ستوده) این منطقه را **جزیرهٔ لهجه های سمنان** خوانده است و معتقد است که این سرزمین کانون یکی ازلهجه‌های اصیل ایران است.

اگر سمنان‌رامرکز این لهجه بدانیم **سرخه** درچهارفرسنگی مغرب سمنان‌و**لاسگرد** در دو فرسنگی‌مغرب سرخه واین‌هردوبر سرراه خراسان قراردارند ، **افتر وراوانه** از آبادیهای شمالی سرخه و **دوروان** ، **ایج** ، **امامزاده عبدالله**، **امامزاده محمد زید وجوین** جزء آبادیهای شمالی لاسگرد به‌شمارند. **سنگسر** درسه فرسنگی شمال سمنان و **شهمیرزاد** دریك فرسنگی‌شمال سنگسر، **بیابانك** و **رکن آباد** و **صوفی آباد** و **خیر آباد** از آبادیهای جنوبی سمنان اندولهجهٔ ساکنان این چهار قریه بالهجهٔ مردم سمنان اختلاف فاحشی ندارد.

طالب آباد و **درگزین** هم از آبادیهای شمالی سمنان هستند و در همین جزیرهٔ لهجه قرارمیگیرند.

در سال هزاروسیصدوبیست‌وپنج که نخستین بار به مطالعهٔ لهجهٔ شهرسمنان پرداختم

۱ــ امروزبه جای بسطام به شاهرود وارد می‌شوند.

متوجه‌شدم که تلفظ ساکنان محله‌های **شاجو** و **کوشمغان** و **کدیور** با تلفظ سایر محله ها کم‌و بیش اختلاف دارد. ابتدا قصدداشتم که‌هر لغت را به‌نام محله‌ای که از زبان اهالی‌آن شنیده‌ام ضبط کنم ، ولی پس از کمی مطالعه به اشکال‌کار برخوردم و تا این پایه دقت را درکار خودلازم ندانستم و از این تصمیم صرف نظر کردم ، به لهجه های ساکنان **افتر** و **اروانه** و **دوران** **وایج** و **امامزاده عبدالله** و **امامزاده محمد زید** و **جوین** نیز نپرداختم زیرا بواسطه همجواری این آبادیها با آبادیهای جنوبی فیروزکوه نیمی‌از لغات آنان با لغات گیلکی فیروزکوه آمیخته‌شده‌بود.

مطالعهٔ لهجهٔ آبادیهای **بیابانك** و **رکن آباد** و **صوفی آباد** و **خیرآباد** راهم لازم‌ندیدم، زیرا بالهجهٔ مردم سمنان زیاد اختلاف نداشت.

آبادیهای **طالب آباد** و **درگزین** راهم ازحدود مطالعهٔ خود بیرون گذاشتم و فقط کوشش خودراصرف گردآوری‌لهجه‌های **سمنان** و **سرخه** و **لاسگرد** و **سنگسر** و **شهمیرزاد** کردم ، اگر توفیق رفیق گردد دامنه مطالعهٔ خودرا وسعت خواهم داد وبه سایر آبادیهای این بخش که تاکنون بدانها نپرداخته‌ام خواهم پرداخت.

در آغاز کار برآن بودم که برای هر یك از لهجه های آبادیهای نامبرده دفتری جداگانه ترتیب‌دهم، اما پس‌از سفرچهارم در سال هزاروسیصدوسی‌وسه‌که تقریباً گردآوری لغات وتحقیق در اصطلاحات و امثال واشعار محلی بپایان‌رسیده بود، به‌این نکته برخوردم که ساکنان این **جزیرهٔ لهجه** با اینکه از نظر تلفظ لغات، اختلاف فاحش دارند ، باطناً بیشتر لغاتشان از لحاظ ریشه و اشتقاق بسیار به یکدیگر نزدیك است، ازاینرومفردات این پنج لهجه را به یکدیگر درآمیختم ودریك‌دفتر آوردم، تا مورداستفاده‌دوستداران لهجه‌شناسی تطبیقی نیز قرار گیرد.

ممکن است پاره‌ای از خوانندگان برمن خرده‌بگیرند و بگویند که لغات ساکنان شهمیرزاد نیز با زبان طبری آمیختگی دارد و عده‌ای ازساکنان این‌محل به‌این زبان‌آشنائی دارند، از اینرو نباید جزء آبادیهای این **جزیرهٔ لهجه** به شمار آید ، نگارنده این آمیختگی را امری عرضی میداند، زیرا ازسالهای پیش بیست‌وپنج تاسی درصد اهالی‌برای دادو ستد به‌آمل و بابل میرفته‌اند وبدون شك این رفت و آمد درتغییر یاورود لغات تازه مؤثربوده است وگرنه میان **شهمیرزاد** و **پاجی** و **میانه** که نخستین آبادیهای جنوبی **دودانگه** است.

بیش از ده فرسنك فاصله است وازراهی کوهستانی و بسیار دشوارکه **از چاشم** و گردنهٔ **زرنگیس** میگذرد، ممکن‌است‌میان این‌دونقطه گاهگاهی ارتباطی بر قرار شده‌باشد بنابراین، همجواری‌که امری اضطراری وعلتی طبیعی است در تغییر این لهجه موثربوده است .

گذشته از این، لغات تغییر یافتهٔ این لهجه زیادنیست ونگارنده در گرد آوری‌لغات شهمیرزاد به پیرانی‌که ازمحل بیرون نرفته بودند تکیه‌کرده است.

احتمال دارد گروهی‌دیگر باوارد کردن لهجهٔ سنگسری‌دراین «جزیرهٔ لهجه»مخالف باشند وبگویند سنگسریان‌ازهر نظر باهمسایگانشان اختلاف‌دارند سنگسریان نه به‌شهمیرزادیان

شباهت دارند نه به سمنانیان . قدرت و استقامت سنگسری ، شهامت و جسارت او، زندگی صحرانشینی وبیابانیش نشان میدهد که اینان اختلاف بسیار با اطرافیان خود دارند. آیا نمیتوان گفت که ساکنان این محل از جایی دیگر به اینجا آمده‌اند یا آورده شده‌باشند ؟

بنظر این جانب این گفتار صحیح نیست، زیرا سنگسر چنانکه از نامش پیداست بر سر سنگ بنا شده است، جائی بسیار کم آب است ودرختان این محل را به آسانی میتوان شمارش کرد، زمینهای کشت آن هم محدود ومعدود است. کسانیکه در این محل زندگی میکنند ، مجبورند از راههائی غیر از کشاورزی لقمه نانی فراهم آورند، ازاینرو اهالی سنگسر به گله‌داری پرداخته ودراین کار هم بسیار ماهر وورزیده شده‌اند، قشلاقشان حاشیه شمالی کویر از **جام** و **دوزهیر** تا **بیرجند** و **قاینات** وگاهی اطراف گرگان است، و ییلاقشان از کوههای **گرگان** تا کوههای **طالقان** کشیده میشود، زندگی بیابانی وصحراگردی ، سنگسریان را متهور وجسور وسرسخت وپایدار واستوار کرده است واگر سمنانی وشهمیرزادی‌هم در سنگسر زندگی میکرد دارای ممیزات ومشخصات مردم سنگسر میشد ، از اینرو نمیتوان پذیرفت که اینان از جائی دیگر به اینجا آمده‌اند وسندی هم‌دراین باره دردست نداریم، حال اگر شبهه را قوی بگیریم و عکس‌قضیه را محقق بدانیم، باز تجربه نشان داده است که ساکنان قریه‌ای هرقدر نسبت باطرافیان خود بیگانه باشند بمرور دراثر آمیزش زبانشان به‌یکدیگر نزدیك میشود.

با تورق‌این کتاب وخواندن پاره‌ای ازلغات سنگسری و سنجیدن‌ریشه واشتقاق‌آنها بالهجه‌های‌همجوار، خوانندگان نیز به‌این نتیجه‌خواهندرسید که‌اختلاف‌فاحشی‌میان‌سنگسری ولهجه‌های اطراف آن نیست.

هدف نگارنده در گردآوری لهجه‌ها اینست که‌تاسرحدامکان مفردات و ترکیبات‌هر لهجه‌را گردآورد وبا ثبت‌وضبط آنها را از دستبرد حوادث وسوانح‌محفوظ نگاه دارد، این حوادث وسوانح تغییرات وتحولات سیاسی یالشکر کشی بیگانگان‌وقتل‌و غارت آنان‌یانظایر این اتفاقات‌نیست، زیرا لهجه‌های کنونی ایران با اینگونه بلاهای خانمانسوز روبرو شده ودرمقابل‌آنها ایستادگی کرده وسرانجام نیمه جانی از آن همه مصائب بدر برده‌است، آنچه در اجتماعات کنونی به‌چشم‌پیشرفت وترقی‌به‌آنها می‌نگریم‌امراضی است که بنای‌هستی‌لهجه‌ها را یکی‌پس‌ازدیگری سرنگون‌خواهد کرد.جاده‌ها، اتومبیلها، ترن‌ها ، رادیوها ،تلویزینها روزنامه‌ها ، مجلات ، حتی کتابها آفات لهجه ها هستند واگر بااین‌پیشرفتهای‌روزافزون افرادی‌به‌فکر گردآوری لهجه‌ها نباشند وآنهارا ثبت وضبط نکنند زمانی نمیگذردکه اثری ازاین‌لهجه‌ها باقی‌نمی‌ماند . وقت‌تنك است وکار بسیاراست،اگرامروزدست به‌گردآوری‌این لهجه‌ها بزنیم بهتر از فرداست».

اکنون ترجمهٔ مقدمه‌رساله **استاد آرتور کریستن‌سن دانمارکی** را که دوست فاضل وهمکارعزیزم **آقای محمود شبخیز مقدم** لیسانسیه زبان فرانسه ودانشجوی رشته روان‌شناسی و علوم تربیتی بنابدرخواست نگارنده(رفیع) ترجمه نموده ذیلا درج میشود:

از آرتور کریستن‌سن دانمارکی

از نظر زبان شناسی ، بررسی زبانهای ایرانی دارای اهمیت خاصی است . زیرا بسیاری‌از لغات و اصطلاحات‌زبان پارسی‌ازبین رفته ولغات عرب جایگزین‌آن گردیده‌و با وجودیکه کاوشهای سالهای‌اخیر باستان‌شناسی اطلاعات جدیدی از آسیای مرکزی‌دراختیار ما نهاده‌است . دانش ما نسبت بزبان باستان ایران بسیار ناچیز است . مسلماً زبان های زنده کنونی باید سهم بسزائی در پرکردن فضای خالی این‌زبان داشته باشند ،

یکی‌اززبانهائی که کمتر مورد بررسی و تحقیق قرارگرفته زبان سکنه **شهرسمنان** است که تقریبا در دویست کیلومتری تهران درسر راه مشهد قرار گرفته‌است و آبادیهای‌مهم اطراف‌آن عبارت ازلاسگرد وسرخه وسنگسر میباشد .

جای بسی تعجب است که این تکلم که در فاصله بسیار کمی از پایتخت ایران صحبت میشود، کمتر مورد توجه دانشمندان اروپائی قرار گرفته . زبان سمنانی بقدری با سایر لهجه‌های ایرانی نظیر مازندرانی و گیلکی و غیره اختلاف دارد، که خودایرانیها میگویند ما بدون‌اینکه این‌زبانهارافراگرفته‌باشیم درك‌میکنیم، اما زبانیکه دو سمنانی باهم صحبت میکنند هرگز زبان‌آنهارا نمی‌فهمیم .

حکایت میکنند که روزی **فتحعلی‌شاه** کسانی بایالات تحت‌فرمان‌خود فرستادتازبانها ولهجه‌های‌آنها رابیاموزند .فرستاده‌ها یکی‌پس‌ازدیگری‌باز گشتند وگزارشات لازم‌رابعرض شاه رساندند، اماهنگامیکه نوبت مأمورسمنان رسید، دستورداد کوزه‌قلیانی پرازشن بحضور شاه‌آوردند و آنرا نزدیك‌گوش شاه‌برد وتکان دادوگفت هرگاه اعلیحضرت متوجه شدندکه این‌کوزه‌قلیان چه میگویدآنگاه زبان سمنانی‌رانیرخواهند فهمید .

ازافراد قلیلی که این‌زبان رامیدانند میتوان حدس زدکه بسیاری ازخصوصیات زبان باستان‌ایران دراین‌زبان‌حفظ گردیده ومتعلق‌بآندسته‌اززبانهائی‌است که **مادی‌هاوپارتی‌ها** بآن تکلم میکردند .

هنگامیکه دربهارسال ۱۹۱۴ باکمك موسس‌کارلسبرگ بسوی ایران حرکت کردم نقشهٔ مسافرت تهران **تا سمنان** را طرح‌ریزی نموده بودم، تا درآنجا مطالبی مربوط باین زبان تهیه‌کنم .

بامطالعه مطالبی که درباره زبان سمنان نوشته شده‌است قبلا خودراآماده نموده بودم وآن عبارت بوداز :

درجلد ZDMG۳۲ مطلبی درشش صفحه مربوط بزبان سمنانی‌بوسیله Houtum Sehindler (هوتوم شیندلر) نوشته شده است .

در بولتن یازده صفحه‌ای‌که در آکادمی امپراطوری سن پطرزبورگ درسال۱۸۶۹ بوسیلهٔ B ·dorn ب دورن جمع‌آوری‌شده و یك‌سلسله‌ازلغات سمنانی که‌بوسیله بعضی از دانشمندان روسی گردآوری‌شده بوسیله‌هوتوم‌شیندلر بمجموعه اضافه‌شده و بچاپ‌رسیده است.

شیندلرمطالبی هم‌مربوط به لغات و زبان‌سمنانی که بوسیله **ناصرالدین‌شاه** تهیه شده

بمجموعهٔ قبلی افزوده‌است. ناصرالدین شاه درسفری که درسال۱۸۶۶ م بخراسان می‌نمود این مطالب را گردآورده بود.

کشیشی انگلیسی بنام‌آقای جیمز باست . M . James Bassett در سال۱۸۸٤ در Jras مطالبی تحت عنوان Gramatical Note on the Simnuni Dialect of the Persian Language منتشرساخته است . این مجموعه‌که یادداشت مختصر مربوط به اسماء وضمایرونمونه‌ای ازتصریف‌افعال سمنانی میباشد،زیرنظرو دستورآقای Bassett بوسیله ملائی سمنانی انجام‌گرفته،ولی نوشته بزبان فارسی است و راه صحیحی برای تلفظ دقیق‌زبان ازآن بدست نمی‌آید .

بالاخره‌آقای‌آ کری M . A . querry درجلد نهم در مجموعه :

Memoires da la Societes de Linguistigne Paris

(مجموعه انجمن زبانشناسی پاریس) ده‌رباعی‌سمنانی راکه ازشاعرپارسی گومیرزا ابوالحسن جندقی معروف به‌یغما است‌آورده است . رباعی‌ها‌که بوسیله میرزا کریم طبیب بهداری‌سمنان ودامغان جمع‌آوری گردیده‌و بوسیله‌دکتر Thologan به‌آقای‌کری Quorry رسیده‌او‌نیز آنها را بخط فارسی وهمراه بایادداشتها وتفسیر وترجمه فرانسه‌منتشر ساخته است .

آقای Wilh . Geiger بااتکاء باین‌مطالب تفسیری درباره لهجه سمنانی‌وسایر لهجه‌های‌اطراف‌دریاچه‌خزر نوشته‌ودرمجموعه Grundrissder iran Philologie منتشرساخته است .

من در میان‌اثاثم‌مجموعه Bassett و Geiger ورونوشتی ازده رباعی Query ولغات جمع‌آوری شده بوسیله Dorn را داشتم یعنی‌در حقیقت تمام مطالبی راکه درباره لهجه‌ایکه میخواستم بررسی نمایم باستثنای بعضی یادداشتهائیکه دانشمند بلژیکی بنام M . Bricteux ، چون اونیز ضمیمه‌ای‌درکتاب خود بنام کشور شیروخورشید منتشر ساخته بود ، و آنهم‌باین‌علت‌بود‌که درتهران بااین کتاب‌که‌تازگی منتشرشده بودآشنا شدم .

آقای Bricteux درجریان‌سفری که‌با‌کاروانی به‌بعضی‌نقاط‌ایران‌نموده‌بود وروزی هم ازسمنان گذشته بودو درمدت اقامت‌کوتاه خوددرسمنان یادداشت‌هائی مربوط به لهجه سمنانی برداشته بودواین یادداشتها ازروی اطلاعاتی است‌که یکی‌از میرزاهای شهرسمنان‌در اختیاراو گذاشته بود. بنظرمیرسید که‌آقای Bricteux ازفعالیت‌های مؤلفین قبلی بی‌اطلاع بوده، یادداشتهای‌او‌که شامل چهارصفحه میباشد حاوی مطالب نوی‌نیست ولی‌این برتری‌را داراست‌که حاوی مقداری لغت سمنانی است و من برای تکمیل باروبنه علمی خودم لغات جمع‌آوری واستنساخ شده اورا برداشته بودم .

قبل‌ازحرکت بسوی سمنان نقائص‌کار محققین قبلی را که مربوط به صرف افعال و قواعد زبان سمنانی بود، یادداشت نموده‌وازآن مطالبی برای سئوال تهیه‌نموده بودم‌که‌کمی بعدیعنی درمدت‌کارم درسمنان درباره بسیاری ازنکات عمل‌کردم . همچنین فهرستی از بعضی لغات فارسی‌که علاقه داشتم مترادف ومعادل سمنانی‌آنرا بدانم جزوآنها بود .

سفرتهران وسمنان با همراهی خدمتکار ایرانیم لطف‌الله با چارواداری انجام گرفت

آقای Korostowetz سفیرروس در ایران که حافظ منافع دانمارك در ایران بود لطفی درباره‌ام نموده‌وتوصیه‌ای بافراد بانفوذ ایرانی کرد وبنا بوساطت رئیس پست ایران آقای مولی‌تور M . Molitor بلژیکی که من‌دراینجا بمناسبت مهربانی وهمراهی بیحدشان صمیمانه تشکر میکنم وبنابهمین توجه وزیر ایرانی مواظبت مخصوص مرا بافراد ذی نفوذ سمنانی توصیه نموده بود.

پس‌از هفت روزراه بسمنان‌رسیدم، درآنجا بوسیله معاون فرماندار از من پذیرائی بعمل‌آمد ویکی‌از اطاقهای دیوانخانه رادراختیارم گذاشتند .

فردای‌آنروز معاون فرماندار، حاجی حشمت‌لشگر همراه میرزاهایش بملاقات من آمدند . در جریان مکالمات علت مسافرتم را باوبیان کردم و تمایلم را برای یافتن یك سمنانی که باندازه‌کافی ازدستورزبان فارسی مطلع بوده و برای بررسی‌های‌من‌مفیدباشد بیان کردم وباواظهارداشتم که این‌لهجه دراروپا ناشناخته‌نیست وباومجموعه Bassett راکه اورا هم مشغول داشت نشان دادم . سپس یادداشتهای باست در میان میرزاها بتماشا گذاشته شد ومورد توجه یکی‌ازحضارقرار گرفت وچند مثالی باصدای بلند ازآن خواند و اغلاطی راکه درآن وجود داشت ومیبایست تصحیح شودگوشزد نمود .

معاون فرماندار بادست‌میرزا رابمن‌نشان داده‌وگفت که اودستورزبان فارسی‌را خوب میداند وتامدتی که من‌بخواهم دراختیارم خواهد بود. من‌ازاوتشکر نمودم ومیرزا نیزقول‌داد که‌آنچه درخورتوانائی اوست کوشش خواهد کرد.وازبعد ازظهرهمان روزبامیرزاحاجی‌آقا جامی‌فعالیت خودراآغاز نمودم .

مدت یك هفته درسمنان بودم ودراین‌مدت درحالیکه ازمهمان نوازی معاون‌فرماندار برخوردار بودم، بکارروزانه خودکه چهاریاپنج ساعت درروز بودادامه میدادم وپرسش‌هائی را که قبلاتهیه نموده بودم‌از**میرزاحاجی آقاجامی**سئوال میکردم . وبرای مطالب مختلفی‌که دارای اهمیت خاصی ازلحاظ تاریخ زبان بود پس از بررسی برای تحقیق بیشترسئوالات جدیدی طرح مینمودم . نمونه‌های تصریف Bassett ازنوبررسی گردید وباتلفظ نوشته شد وهمچنین ده رباعی منتشرشده بوسیله Querry که درآن اغلاط فراوانی دیده‌بودم و همچنین نام نویسندگان‌آن‌ناشناس بود،دوباره مورد بررسی قرارگرفت .رباعی‌ها ازیغمای جندقی نبود.آن اشعارخلاف عفت درزبان پارسی‌ازگوینده‌ای‌بنام میرزانعیمای سمنانی بود که تقریباً مدت‌صد سال‌عمر کرده بود واین‌اشتباه ازکلمه فارسی یغما ونعیما است‌که هردو تقریباً بهم شبیهند ونعیما،یغما خوانده شده بود وکری Querry نویسنده رباعی‌ها را با شاعرمعروف فارسی شخص واحدی دانسته‌است .

وبالاخره من یادداشتی از چندمتن فارسی‌اعم ازشعرونثر برداشتم سپس از میرزای همکارم خواستم که داستان فارسی دو نفر زن راکه بخاطر کودکی با هم نزاع میکردند (قضاوت‌سلیمان)ترجمه‌کند. ترجمه‌آن‌درآنزمان‌دربسیاری از لهجه‌های ایرانی وجود داشت وتاریخچه‌ای از(دانشمند وچارودار)که درتهران‌آنراازسید فضل‌اله ادیب‌شنیده بودم‌ترجمه کرده. بعدازآن میرزای همکارم سه قطعه‌کوچك فارسی تهیه‌کرده بودکه اولین‌آن‌تاحدودی برای‌مترجمین وروایت کنندگان بی نتیجه نیست. ولی‌قطعه سوم‌بی‌اندازه پیش پا افتاده‌است.

دوشعر دیگر بوسیله میرزای دیگر سمنانی بنام آقامعتمد اطباکه برای ملاقات من آمده بود دیکته شده و ترجمه گردیده است.

دومین روز اقامتم در سمنان میرزای همکارم شعری از نعیما برایم دیکته کرد که ازروی یك رونویس مربوط باواستنساخ کرده بود ومدعی بودکه آنرا از یکی از بازماندگان شاعر بقیمت نانی و قندی و سه تومان پول بدست آورده است.

روزی که برای عزیمت به تهران حرکت کردیم بنا به تصمیم قبلی ام صبح خیلی زود حرکت کردیم، بطوریکه ظهر به لاسگرد رسیدیم. من میخواستم که یاد داشتهائی از لهجه لاسگردی تهیه کنم زیرا این لهجه بنا بعقیده Chankov نماینده کامل و ساده و خالص لهجه سمنانی است.

درآن هنگام من میدانستم چه مطلبی بزرگترین اثر وسود را دربردارد و در نتیجه پرسشنامه کوتاهی تهیه کردم.

مستخدمم زحمتی را برای یافتن مردی لاسگردی که قدری هوشمند وبصیر باشد بعهده گرفت. مرد دهاتی راکه ازبرایم آورده بود ازهوش و درایت هیچ نداشت و با پنج و یا شش نفردهاتی دیگر که بنا برحس کنجکاوی بهمراه اوآمده بودند، درمیان آنها جوانی بودکه بدقت بمطالب گوش میداد وهنگامی که همه حاضرین از درك مطلبی که خواست من بود عاجز می ماندند جوان مطلب مورد نظرم را بطورکاملا صحیحی برای او بیان میکرد وسپس خود او جواب آنرا میداد، بطوریکه بزودی مردی راکه لطف اله برایم آورده بودکنار رفت و من سئوالاتم را ازآن جوان نمودم واو نیز با نهایت هوشمندی جواب میداد. درآخرکار از اوخواستم که داستان **قضاوت سلیمان** ۱ را بزبان لاسگردی برایم بیان کند.

هنگامیکه لاسگردی ها رفتند مردی سمنانی که همراه کاروان ما سفرمیکرد وارد شد و بمن گفت که بخت یارشما بودتا ازلهجه دیگرسمنانی هم یادداشتی بردارید. خانم **امیراعظم** فرماندار شاهرود و دامغان وسمنان وغیره به لاسگردآمده تا به تهران عزیمت کند ودرمیان سوارانی که ملتزمین رکاب او میباشند چهار مرد سنگسری وجودداردوسنگسردهکده ایست که درکوهستان های شمال سمنان قرار داردوساکنین آن منطقه نیز به لهجه مخصوصی تکلم میکنند.

بنا بخواست من سنگسریها آمدندودرحالیکه چپق دست بدست میگشت واطاق کوچك من مملو از دودی غلیظ شده بود.

من سئوالاتم را از کسیکه درآن میان ازهمه باهوش تر وسریع الانتقال تر بود نمودم. سه نفر دیگر جوابها را کنترل میکردند ودرمواقع لازم آنرا تصحیح مینمودند. بدبختانه مخاطب من سریع سخن میگفت ومن ناچار بودم هرجمله را بدفعات تکرار کنم تا مطمئن شوم که هرلغت رابخوبی وبدرستی شنیده ام. داستان **قضاوت سلیمان** بنا بخواستم به لاسگردی ترجمه شد، اماچون برایم ممکن نبودکه آهسته برای مخاطبم یادداشت را دیکته کنم. طرز تلفظ و اعراب کامل نیست، ولی درعین حال ازاینکه موقعیتی برای یادداشت این لهجهٔ مخصوص وجالب توجه یافته ام بخودآفرین میگویم.

۱ــ داستان قضاوت سلیمان درصفحات آخر کتاب آرتور کریستن سن بهردوزبان (لاسگردی ــ سمنانی) ترجمه شده ولی برای جلوگیری از اطاله کلام دراین تألیف از درج آن خودداری شد.

چاروداریکه مرا به‌تهران میآورد، اهل سمنان بودو باوجودیکه‌از دانش‌وادبیات بی‌بهره بودولی درعوض ازقریحه طبیعی بهره کافی داشت واضافه‌براودرکاروان ما دونفر تاجرسمنانی بودند وهنگام اقامت در منزلهای میان راه‌من به‌نتیجهٔ بررسی های سفر سمنان میاندیشیدم هرگاه به‌نکته‌ای‌مبهم‌ویاغلط برخورد میکردم بدنبال چارو دارمشهدی‌رجب‌علی ودونفرتاجر میفرستادم وازآنهاسئوال مینمودم. بدینترتیب من مطالبی راکه درسمنان گرد آورده بودم تکمیل می‌نمودم.

اما دراین مدت ضمن کارم بامیرزا وسایر سمنانی ها مشاهدات وبررسی‌هائی روانی ضمن بررسی لهجه‌ها از طریق پرسش نمودم وآن عبارت از این بودکه با وجودیکه میرزا زبان سمنانی را در قالب دستور زبان فارسی میریخت من متوجه میشدم که اواز دستورزبان سمنانی‌که زبان مادری او بودبی‌اطلاع‌است،ومطلبی که مسلم بنظر میرسید وعملا هم دیده‌شد که قاعده زبان سمنانی هرگز نوشته نشده واهالی‌قواعد آنرا از اوان کودکی بدون هیچ اسلوب وقاعده ای فرامیگیرند و بهمین‌دلیل میرزا غالبا درمقابل‌سئوالهای من که‌مربوط بدستور زبان بود جوابهای نادرستی میداد اما موقعیکه از او میخواستم جملات را بزبان سمنانی ترجمه کندآن موقع جواب صحیح‌میداد، به‌همین‌علت من این‌روش را انتخاب‌کردم وغالبا از او میخواستم‌جملات رابزبان‌سمنانی ترجمه‌کند واز همین‌راه بودکه قواعددستوری بدست‌آوردم وهمین‌روش بودکه درفعالیتهای‌من باچارودار وسایر افراد سمنانی‌بی‌سوادمورد استفاده قرارگرفت ونتیجهٔ فراوانی‌داشت.

ولی این روش تنها درتصریف‌افعال بمناسبت عدم وضوح در استعمال زمانها در افعال سمنانی نظیر زمانهای ماضی‌استمراری‌یاماضی و یا ماضی بعید که در زبان فارسی بصورت‌بی ملاحظه‌ای صرف میشود قابل استفاده‌نبود، بهمین‌علت یافتن یك‌قاعده کامل تصریف‌برای من مشکل بود وناچار بودم میرزا را وادار کنم‌که کم‌وبیش تعدادی از افعال را صرف کندو بدفعات پس‌ازمقایسه نتایج حاصل باین نتیجه میرسیدم‌که دربعضی نکات، نمونه‌های تصریف مخالف باتصریفی‌بودکه باست جمع آوری نموده‌بود.

بعلاوه میرزا بهمان ترتیبی‌که قوانین‌گرامری توجهم را جلب میکردهمیشه یك بیان آماده داشت، امابیانات اوتقریبا همیشه غلط ومبهم بود. اولین روزکار درحالیکه میرزا را وادار به ترجمه داستان (قضاوت سلیمان) می نمودم متوجه شدم‌که در زبان شکل Hukmi در جمله. malim nioe Ko qazi cä hukmi hâkarä. انسان متوجه نمی‌شدکه چه‌قضاوتی قاضی‌نموده است.ومن ازمیرزاسئوال‌کردم که‌بچه علت (Hukm) حکم یعنی‌لغتی‌که ازعرب گرفته شده اینجا در آخرحرف i گرفته است. اوجواب‌داد که i علامت جمع‌است.

اما برای‌چه‌اینجا جمع است؟ طبیعی بودکه‌شاید قاضی قضاوتهای دیگری‌هم کرده‌بود. از سئوال چشم پوشیدم تالحظه‌ایکه بخاطرم آمدکه نکته‌ای‌وجود داشت که‌به‌آزمایش احتیاج‌داشت . همان روز میرزا بمن‌گفت که‌سردرخت هجره‌دری‌نام داشتند. امامیوه‌ازبالای درختان‌می‌چیدیم hama dimi draun bacincâm. دو حالت مختلف از یك اسم

دیده شد، اما باست که اطلاعاتش از ملائی‌سمنانی بوداقرارمیکندکه انعطاف واحدی‌درزبان سمنانی وجودندارد .

موقعیکه من از میرزا توضیح وتفسیری را میخواستم اوجواب میدادکه‌هرآنچه مانند درخت رشد میکنند جمع‌آن بحرفun آن میشود ولی شمارش از این قاعده مستثنی است و دراینجا علامتi میشود: مانند خانه‌که به زبان‌سمنانی میشودکیه =Kia که بلندی آن میتواند بهر نسبتی باشد . و لغت Kia در جمع تبدیل به Kiun کیون در کنار Kioe میشود.

مسلما او اولین مطلبی راکه بخاطرش خطور میکرد بیان مینمود. درحالیکه همین سئوال‌را باسمنانی دیگری بنام آقا معتمداطبا که باسواد وتحصیل‌کرده بود درمیان گذاشتم اونیز توضیحی‌که قابل قبول باشدنمی‌توانست بیان‌کند. اومیگفت در مثل درختان میگویند draun زیرا که میوه‌ها ازبالای درختان‌چیده میشود ،

زبان سمنانی‌دارای دوجمع متفاوت است که یکی به i ختم‌میشودو درشمارش‌هامورد استعمال دارد ودیگری به‌un ختم‌شده ودر موارد دیگر استعمال میشود .

اینها مجموع مطالبی بودکه بمن‌گفته بودند. بنابراین من‌یك سلسله جمله ترکیب کردم‌که درآنها همین موارد بصورت جمع‌نقش‌اصلی راداشت وبصورت اسلوب وطریق‌مستقیم وغیرمستقیم بصورت مضاف‌الیه ویایك حرف اضافه عمل‌شده بودواین جمله بوسیله‌آقا معتمد ترجمه شد ومن‌مطمئن گردیدم که‌جمع‌درزبان سمنانی بدوصورت است :

حالت اول حالت فاعلی وصورت دیگرطریق غیرمستقیم .

سپس همان جملات بصورتی ترجمه شدندکه بجای اسامی جمع اسامی‌مفرد قرارداده بودم، دراین‌قسمت نیزمتوجه شدم‌که درحالت‌مفردنیزدوحالت وجود دارد وآن‌اینکه‌بطریق غیرمستقیم نیزبه صرف i ختم میشود.

اینك بیان شکل Hukmi درقضاوت سلیمان همان لغت به i ختم میشود،زیراکه جمله بصورت مستقیم است، درحالیکه جمله رادرسلسله جملات من‌گاهی بصورت‌مفردوزمانی بصورت‌جمع در آورم، بفوریت تصریف تعداد زیادی‌ازجملات رادریافتم واضافه برآن‌متوجه مطلب دیگری شدم‌که بی‌نهایت جالب توجه‌بود. متوجه شدم‌که نمونه تصریف Bassett که ماآنراآموخته بودیم بااین‌ترتیب‌که ترکیب قدیمی بصورت مجهول در زمانهای ماضی افعال‌متعدی درصورتیکه فاعل ضمیرشخصی‌باشد هنوز درزبان سمنانی وجوددارد. من‌میگویم (درزمان حال) a majun ومن‌میگفتم Mu matan (ماضی استمراری)اما من متوجه میشدم‌که ترکیب جمله بصورت مجهول بهمان صورتی‌که فاعل‌یك اسم‌بود باقی‌می‌ماند واین اسم در صورتیکه درحالت‌غیرمستقیم قرارگیرد گفته میشود Pia maja یعنی پدرمیگوید (زمان حال) .

پدر آمد Pia biama اماپدرگفت (ماضی) Piar Bat کلمه‌پدردرحالیکه‌فاعل باشد بصورت Pia درحالیکه به صورت غیرمستقیم باشد Piar میشود.

درحالیکه میرزا راموردآزمایش قرار میدادم ناچار بودم همیشه مواظب‌باشم، غالباً هنگامیکه اوتریاك میکشید بدون تفکرسخن‌میگفت وجوابهای غلط‌میداد. یکباراتفاق افتاد

که جواب غلط داد اصلاح کردم و این امر بی‌نهایت او را متعجب ساخت،از تمام شکل‌های افعال تحقیق صورت مصدری بیش‌ازهمه برایم پرزحمت بود زیرا موقعیکه مصدری رااز میرزا سئوال میکردم اوغالباً صورتی ازفعل رامثلااول شخص زمان حال ویاماضی رابرایم میگفت اما موقعیکه درصحت جواب اوتردید می نمودم به‌فکر فرومیرفت وبالاخره شکلی راکه‌بصورت حقیقت نزدیك بودیافته وبیان مینمود .

روزی میرزا ویك‌سمنانی که برای ملاقات من آمده‌بودند برای درك مشکل مصدری شروع به‌بحث نمودند.

مسلماً استعمال وجه مصدری در زبان سمنانی بی نهایت نادراست. هنگامیکه من از میرزا سئوال کردم این‌یا آن‌اسم ویا صفت چگونه است؟ متوجه شدم که بسیاری از این لغات بصورت ظاهر به oe ختم میشوند.

همچنانکه همین وضع برای بعضی ازلغاتی‌که از زبان فارسی یاعربی گرفته شده بود وجود داشت درحالیکه بااین صورت درزبان فارسی ختم نشده‌بود. من بشك افتادم وبزودی متوجه‌شدم‌که در بسیاری مواقع که این حرف oe تأثیری درواژه ندارد و این‌وضع درتلفظ عامیامه سوم شخص مفرد زمان حال فعل‌بودن وجود داشت.

موقعیکه ازمیرزا سئوال کردم‌که مثلا باآهن چه‌میگویند؟ میرزا جواب‌داد asunoe آهن بزبان‌سمنانی asun است . بعد از این کشف می‌بایستی سئوالاتم را برای داشتن لغات وواژه‌هائیکه بطور حقیقی به‌حرف a و یا oe ختم میشوند انجام دهم یعنی‌چیزی که‌درواقع خالی از زحمت نبود بخصوص درباره صفت بالاخره دریافتم‌که تعداد زیادی از صفت‌ها به a ختم میشوند درحالیکه آنها بصورت مفعول تعریفی وتعیینی‌درمقابل اسم قرار گرفته‌باشند. میرزاگفته بود که‌صفت‌قیاسی و تشبیهی نظیر آنچه در فارسی وجوددارد وبآن کلمه تراضافه میکنند .در زبان سمنانی نیز وجوددارد

وقتیکه‌ازاوسئوال کردم کلمه‌بهتر‌راچه میگویند جواب‌داد Voejtarioe پس‌از یك آزمایش مطول بااین نتیجه رسیدم که شکل واقعی آن Voejtar ویا Voejetari بوده oe درمقابل فعل قرار گرفته‌وبآن علاوه میشود.

در حالیکه همیشه Voejtari تلفظ میشود . اما چون Voejtori بنظر میرسد که غالبا تبعیت ازاین فعل‌میکند که‌حرف oe بآن‌علاوه شده‌است ترکیب Voej tarioe نیز باقبول همان مفهوم ومعنی که شکل ساده‌آن یعنی Voejtar و Voejtari دارد ختم میشود.

این ترتیب دررباعی‌های منتشر شده بوسیله Ouerry و متن اصلاح شده کری که پراز غلط بوده نیز آورده‌شده است . nabu voejtarioe بمعنی او دیگر خوشحال نیست میباشد، درآن کلمه Voejdetarioe بلاتردید ارزش قیاسی‌را دارد .

مثال‌دیگری‌از مشکلات مختلف سئوالاتم را ذکر میکنم: از میرزا نام قسمتهای‌اعضا مختلف بدن‌را سئوال‌کردم متوجه شدم که بسیاری از این نامها به حرف i ختم میشود . این مطلب ازلغت Vani بمعنی بینی (لغت فارسی) درك میشود. اما در شرایط دیگر من مشکوك بودم.

از او سئوال کردم کلماتی که برایم ذکرمیکند بصورت جمع است یامفرد. درجواب گفت که بصورت جمع بیان نموده .

درحقیقت تمام قسمتهای بدن که دو بدو یا ده تائی بوده همه را بصورت جمع بیان کرده، درحالیکه من‌ازاوبصورت مفرد سئوال میکردم مثل چشم وانگشت وغیره.

برای‌اینکه از نتایج مطمئن شوم ناچار بودم بدفعات زیاد بهمان‌سؤال‌اول برگردم و اگر مطابقت بین جوابهائیکه در دفعات‌مختلف بیك سئوال داده‌میشد وجودنداشت‌جملات جدیدی برای ترجمه شدن پیشنهاد میکردم .

لازمست بگویم، درمدت اقامت‌کوتاه مدتم درسمنان آنچه در زبان سمنانی از نقطه نظر تاریخ زبان ایرانی وجود داشته وجالب توجه بوده فروگذار نکرده‌ام .

درموقع بازگشت ازسمنان موقعیتی داشتم تا نسبت بآنچه تحقیق‌کرده‌ام فکرکنم و اگر باشکالی برخورد میکردم ازچارودار سؤال مینمودم .

شماره ها و اعداد اصلی «i» و «un» در زبان سمنانی مثل حرف تعریف نامعینی استعمال میشود .

در متونی که من با تقریر میرزا نوشته ام گاهی شکل ia دیده میشود و میرزا نمیتوانست این شکل‌را برای من بیان‌کند . او میگفت‌که میتوان ia گفت و همچنین‌میتوان شکل i را جایگزین آن گردانید . در این‌صورت هیچ فرقی با اولی ندارد . من‌حدس میزدم‌که این حالت در بعضی قسمت شبیه صفاتی بودکه در موقع اختتام حرف a میگرفت و موقعیکه بصورت مفعول استعمال میشد باز در اختتام a قبول میکرد ولی در این حال هیچ راه حل مطمئنی برایش نمی یافتم . اما کمی بعد وقتیکه یك رشته از سؤالات را به چارودار میگفتم تا ترجمه‌کند در آن عده از جملات‌که اسامی بصورت حرف تعریف‌نامعین استعمال میشد، متوجه شدم‌که شکل ia بصورت باقاعده‌ای با اسامی مؤنث استعمال میشود ساده‌تر این‌حرف عبارت ازحرف تعریف مؤنث بود .

سپس چارودار را وادار بترجمهٔ تعدادی اسامی اشیاء نمودم و متوجه شدم که در این قسمت نیز وجه تمایزی برای اشیاء است و معمولا اشیاء در لهجهٔ سمنانی بهمان‌وضعی که در زبان ایران باستان داشته دارد . با وجود این آقای Bassett تأکیدکرده‌است که درزبان سمنانی‌فرقی بین‌انواع وجودندارد .

اما در باره استنساخی‌که درکتاب حاضر بعمل‌آمده بایستی متذکرشوم که‌من‌اصوات سمنانی‌را آهنك‌دار ساخته‌ام در حالیکه برای لغات فارسی‌که از اینطرف وآنطرف آورده شده بنا بعادت استنساخ ادبی نموده‌ام . بدین ترتیب در لغات سمنانی‌که از زبان‌فارسی‌و عرب‌گرفته شده، من‌فقط یك رونویس برای همان صدا نموده‌ام، بدون‌اینکه‌دغدغهٔ خاطری نسبت بخصوصیات نوشته عرب و فارسی داشته باشم عمل نموده‌ام .

در این مجموعه غ و ق را که مطلقا دارای یك نوع تلفظ میباشد بوسیلهٔ q نشان داده‌ام و ذ و ز و ض و ظ را باحرف z و ث و س و ص را با حرف s و حروف ح و ه را با حرف h نشان داده‌ام .

برای نوشتن دقیق حروف بی‌صدا هیچگونه اشکالی در میان‌نبود ولی برخلاف‌نوشتن حروف صدادار کار مشکلی بود . از ابتدای کار یعنی بررسی و تحقیقم یك سلسله حروف

صدادار بصورت oe و ă و a مشخص گردانیدم . اما بی نهایت برایم مشکل بود که تصمیم بگیرم در چنین یا چنان حالت بایستی ä و a نوشت و یا در این و یا آن‌حالت oe و ä

باین ترتیب در میان یادداشتهایم مطالبی دور ازمآل اندیشی وعاری از منطق‌یافتم گاهی یك کلمه و یا آخر یك واژه را با a و زمانی با ä نوشته بودم و مطالبی ازاین قبیل. در نتیجه ناچار بودم در حالیکه مطالب را جمع‌آوری میکردم هریك راکه‌حرف آخرش مورد تردید قرار میگرفت آنرا با سایر یادداشتها قیاس میکردم و در محل مناسب خود قرار میدادم و درجائیکه‌بامشابهات خودبا حروف صدادار تحت‌نظم وقاعده‌ای‌درآورده بودم قرار میدادم . گاهی نیزدر تردید بودم که باید آنرا با a یا ä و â یا â یا u یا i-ou بنویسم .

حروف صدادار مطول نبودند و غالبا نیمه مطول بودند و گاهی موقعیت یك حرف صدادار در جمله و تشکیل حروف دیگر تأثیری قطعی‌داشت .

در اینجا باید بعضی مطالب نامربوط یادداشتهایم را اصلاح کنم . درسمنانی آ = a نیمه‌مطول شبیه a زبان‌فارسی‌و ă شبیه (آو) وگاهی صدای a = آ، کامل ، شنیده ام بدون اینکه بتوانم آنرا تحت‌قاعده‌ای درآورم .

با مشاهدهٔ این مشکلات درحالیکه در بررسی‌هایم هیچ وسیلهٔ کنترول نداشتم ومتاسفم از اینکه نمی‌توانم صحت و درستی مطلق حروف آخر کلماترا در اختلافات فراوان‌موجود تضمین نمایم .

من مطالب عامیانه سمنانی را همچنانکه از دهان میرزا شنیده‌ام صدادار وآهنك‌دار نموده‌ام. متن **لاسگردی** نیز صدادار گردیده و مختصری از متن **سنگسری** آهنك‌دار گردید بدلیل اینکه مشکلاتی در پیروی از انجام آن در هنگام ترجمه از مخاطب خود دیدم . طبیعی است که بشرط عدم قبول بعضی احتمالات و پیش‌آمدها من سعی کرده ام که تلفظ واعراب‌و آهنگهارا تحت قواعدی مخصوص تنظیم نمایم در حالیکه مواد مورد بررسی من بی‌نهایت محدود بود .

اما در بارهٔ ترکیب کلام ونحو، مطلبی برای اظهار ندارم . در بررسی من دستور زبان سمنانی و همچنین مطالبی در بارهٔ ترکیب کلام آن خواهیدیافت ، ولی رویهم رفته عبارتها برای بررسی این مواد موفقیت فراوانی بدست نمی دهند . عبارات منثور نکات مشخصه از ترکیب‌جملات وتنظیم‌جملات و استعمال موصول‌را در حالیکه تا امکان موقعیت محدوداست نشان میدهد)

بطور کــلی لهجهٔ مردم سمنــان و نواحی اطراف آنرا میتوان به پنج دستهٔ مهم تقسیم کرد .

زبان سمنانی ـ زبان سنگسری ـ زبان شهمیرزادی ـ زبان سرخه‌ای ـ زبان لاسگردی.

در میان زبانهای پنجگانه، زبان‌سمنانی از همه قدیمتر وکهنه‌تر میباشد و تحقیق در زبان سمنانی و شناختن اصول و قواعد و همچنین‌تهیه دستورصرف‌و نحوکامل‌ودقیق‌وصحیح آن کار بسیارمشکل و دشواری است ،

تعدد لغات و زیاد بودن اصطلاحات ازممیزات این زبان است، فی المثل برای لفظ کم پنج لغت در زبان سمنانی وجود دارد که آقای **محمدباقر نیری** شاعر باذوق سمنان در نصاب معروف و باارزش سمنانی خود [۱] آنرا بنظم اینطور بیان نموده است :

کم را به پنج نام تلفظ نموده اند ـ (ناکم) (بیلیکی) و (پك) و (پندیك) و (پرجنه)

بی تردید زبان سمنانی را میتوان یکی از غنی ترین زبانها و لهجه های محلی ایران دانست و با تحقیقاتی که تاکنون از طرف زبانشناسان بعمل آمده زبان سمنانی از بقایای تقریبا دست نخورده زبان پهلوی ونواحی مشرق ومرکز ایران قدیم است .

زبان مذکور علاوه بر مزایای در خور توجه و اهمیت دارای تذکیر و تأنیث کاملی نیز میباشد که زبان فارسی متداول فعلی فاقد آن است، مثلا برای سوم شخص غائب مرد (ژو) و برای سوم شخص غایب زن (ژین) استعمال مینمایند (ژوره با) یعنی بآن مرد بگو (ژینه با) یعنی بآن زن بگو (بی یما) یعنی یك مرد آمد (بی یمی یه) یعنی یك زن آمد (بشا) یعنی یك مرد رفت (بشی یه) یعنی یك زن رفت و همچنین در زبان سمنانی گاهی کلمات را بطرز مخصوصی جمع می بندند مثلا (میردکا) بیك مرد میگویند ولی (میردی) جمع مردان (جنی کا) بیك زن میگویند ولی (جنی) را به جمع زنان اطلاق مینمایند این نوع جمع ها را جمع مکسر مینامند که در بین زبانهای متداول فعلی تقریبا نادراست ،

در مورد صرف ونحو زبان سمنانی بهمین مختصر اکتفا میشود . علاقمندان دراینمورد میتوانند بکتاب **فرهنگ سمنان** تالیف دکترمنوچهر ستوده مراجعه نمایند .

نگارنده (رفیع) در نظر داشتم درضمن اوراق این تالیف کلیه امثال و اشعار محلی زبان سمنانی را که جمع آوری نموده ام بچاپ برسانم ولی چون مسموع افتاد که آقای **دکتر منوچهر ستوده** مشغول چاپ کتاب دیگری بنام **ادبیات وفولکلور سمنان** هستند وکتاب مذکور در آینده نزدیکی ازطبع خارج خواهدشد. بنا براین از چاپ امثال واشعار محلی در این کتاب خودداری نمودم. اینك برای حسن ختام دو بیت از اشعار نغز **میرزا نعیما سمنانی** پدر اشعار محلی زبان سمنانی وابداع کننده شناخته شده و پراستعداد اولیه این زبان را در اینجا نقل نموده ومطالب کتاب را بهمین جا ختم مینمایم .

سفرهرگ

باتش بیا بشین ونواتش کجه بشین
گفت بیا برویم ، نگفت کجا برویم
بشه ته مبرن نشا ، ته مبرن
بروی ترا میبرند ، نروی ترا میبرند

جائی بشین که جمله رفیقون همه بشین
جائی میرویم که تمام رفیقان میروند
جائی نیه که با منشین ته پی بوبرن
جائی نیست که اگر بگوئی نمیروم از تو بگذرند

پایان

۱ ـ کلیه اشعار نصاب مذکور در تذکره شعرای سمنان درج است .

فهرست مآخذ و مراجع

گذشته ازمشاهدات شخصی ویادداشتهای خطی افراد که قسمت اعظم مطالب این تألیف مربوط به آنهااست، کتابهای زیرنیز درموقع تألیف این کتاب مورد مطالعه واستفاده قرار گرفته است :

۱ـ تاریخ ایران باستان
۲ـ تاریخ ایران‌سایکس
۳ـ تاریخ طبری
۴ـ ترجمه تاریخ طبری (بلعمی)
۵ـ تاریخ ادبیات ایران ادوارد برون
۶ـ کیانیان کریستین کن
۷ـ تاریخ دررالتیجان
۸ـ ایران درزمان ساسانیان
۹ـ تاریخ صنایع ایران
۱۰ـ مجله آموزش وپرورش
۱۱ـ تاریخ طبرستان
۱۲ تاریخ طبرستان ومازندران‌ورویان
۱۳ تحولات فکری درایران
۱۴ـ تاریخ ازعرب تا دیالمه
۱۵ـ تجارب‌السلف
۱۶ـ التنبیه والاشراف
۱۷ دوقرن سکوت
۱۸ـ عیون‌الاخبار
۱۹ـ تاریخ الفی
۲۰ـ ابن‌ابی‌الحدید
۲۱ـ چهارمقاله نظامی
۲۲ـ جامع‌التواریخ رشیدی
۲۳ـ تاریخ بیهقی
۲۴ـ شهریاران گمنام
۲۵ـ ابن‌اثیر
۲۶ـ جهانگشای جوینی
۲۷ـ لغت نامه‌دهخدا
۲۸ـ تاریخ جیب‌السیر
۲۹ـ نهضت سربداران
۳۰ـ روضة‌الصفا
۳۱ـ زبدة‌التواریخ
۳۲ـ سفرنامه ابن بطوطه
۳۳ـ تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی
۳۴ـ تاریخ سمنان
۳۵ـ تاریخ شاه اسماعیل
۳۶ـ اختناق ایران
۳۷ـ مجله محیط
۳۸ـ مأموریت برای وطنم
۳۹ـ دیوان اشعارملک‌الشعرای بهار
۴۰ـ تذکره‌جغرافیای‌تاریخی‌ایران‌بارتولد
۴۱ـ مسالک و ممالک اصطخری
۴۲ـ البلدان یعقوبی
۴۳ـ احسن‌التقاسیم مقدسی
۴۴ـ مطلع‌الشمس
۴۵ـ مرآة البلدان
۴۶ـ عجائب البلدان

۴۷ـ معجم البلدان یاقوت
۴۸ـ فرهنگ آنندراج
۴۹ـ برهان قاطع
۵۰ـ نزهة القلوب حمدالله مستوفی
۵۱ـ سفرنامه کلاویخو
۵۲ـ فرهنگ نفیسی (ناظم الاطباء)
۵۳ـ سفرنامه ابودلف
۵۴ـ حدودالعالم
۵۵ـ بستان السیاحه
۵۶ـ ریاض السیاحه
۵۷ـ زینت المجالس
۵۸ـ دائرة المعارف بوستانی
۵۹ـ شمس التواریخ
۶۰ـ سفرنامه ناصرخسروعلوی
۶۱ـ شهرها و دیه‌های ایران کسروی
۶۲ـ فرهنگ نامه پارسی
۶۳ـ سبک شناسی بهار
۶۴ـ آثارالبلادقزوینی
۶۵ـ تاریخ بیهق
۶۶ـ فرهنگ جغرافیائی ایران
۶۷ـ فرهنگ نظام
۶۸ـ سالنامه دبیرستان پهلوی سمنان
۶۹ـ جغرافیای تاریخی دامغان
۷۰ـ سالنامه فرهنگ شاهرودشماریک
۷۱ـ آثارتاریخی بسطام وقلعه‌نوخرقان
۷۲ـ ابن‌یمین وآثارتاریخی فرومد
۷۳ـ تذکرةاولیاء شیخ عطار
۷۴ـ نفحات الانس جامی
۷۵ـ مجالس المؤمنین
۷۶ـ تاریخ برگزیدگان امیرمسعودسپهرم
۷۷ـ راهنمای ادبیات فارسی
۷۸ـ شعرای بزرک ایران هوشنگ مستوفی
۷۹ـ تذکره شعرای سمنان
۸۰ـ تذکره شعرای دامغان
۸۱ـ نامه دانشوران
۸۲ـ آثار وافکار واشعارعلاءاولدوله سمنانی
۸۳ـ خزینة الاصفا
۸۴ـ مجله دانشکده ادبیات تهران
۸۵ـ مجله یغما
۶۶ـ مجله سپید وسیاه
۸۷ـ کارنامهٔ بزرگان ایران
۸۸ـ نابغه علم وعرفان
۸۹ـ گنج سخن دکترصفا
۹۰ـ تاریخ ادبیات دکترصفا
۹۱ـ سخنوران نامی معاصر
۹۲ـ دریای گوهر
۹۳ـ دیوان الادب
۹۴ـ آثارالوزراء
۹۵ـ دستورالوزراء
۹۶ـ آرشیو اداره‌قوانین مجلس‌شورایملی
۹۷ـ لباب الالباب عوفی
۹۸ـ تاریخ ری- تهران یکرنگیان
۹۹ـ مجمع الفصحاء هدایت
۱۰۰ـ ریاض العارفین
۱۰۱ـ دیوان منوچهری دامغانی
۱۰۲ـ دیوان ابن یمین فریومدی
۱۰۳ـ مجمل فصیحی خوافی
۱۰۴ـ زندگانی وآثارابن‌یمین یاسمی
۱۰۵ـ تذکره آتشکده‌آذر
۱۰۶ـ دیوان فروغی بسطامی
۱۰۷ـ دیوان یغما
۱۰۸ـ برگزیده اشعار یغما
۱۰۹ـ دیوان خطی اسماعیل‌هنر در کتابخانه مجلس شورای ملی
۱۱۰ـ دیوان‌میرزا احمدصفائی
۱۱۲ـ گنجینه سهیلی
۱۱۳ـ گلهائیکه پژمرد

۱۱۴– دنیای رنگها
۱۱۵– دیوان رفعت سمنانی
۱۱۶– دیوان‌اشعار پیمان یغمائی
۱۱۷– نشریه‌اداره کل آمارمربوط به‌سمنان
۱۱۸– نشریه‌اداره کل آمارمربوط به‌دامغان
۱۱۹– نشریه‌اداره کل آمارمربوط به‌شاهرود
۱۲۰– تاریخ اجتماعی‌ایران دردوران پیش‌ازتاریخ و آغازتاریخ سعیدنفیسی
۱۲۱–تاریخ‌اجتماعی‌ایران تاانقراض‌امویان
۲۲ – تاریخ گزیده
۱۲۳– مجموعه اشعار یاهو
۱۲۴– نقدی برقلمرو سعدی
۱۲۵– مجله ارمغان دوره
۱۲۶– دیوان‌اشعار فانی سمنانی
۱۲۷– افسونگرمجموعه‌اشعارحبیبه‌عامری
۱۲۸–خلوت‌دل‌مجموعه‌اشعارحبیبه‌عامری
۱۲۹– فرهنگ‌سمنانی، سرخه‌ای‌ولاسگردی سنگسری وشهمیرزادی
۱۳۰– رساله کریستن سن دانمارکی در باره زبان سمنانی
۱۳۱– فرهنگ امیرکبیر
۱۳۲– تاریخ طهران جواهرکلام
۱۳۳– تاریخ ری جواهرکلام



غلط نامه

شماره‌صفحه	سطر	صحیح	ناصحیح
۵	۱۴–۱۶	طهمورث	طهورث
۸	۲۷	مازندران	مازندان
۲۷	۶	اگر باشتاب	اگر شتاب
۲۷	۲۱	لمپ آمریکائی که	لمپ آمریکائی را که
۹۶	۱۹	یکصد سال	یکصد هال
۱۱۳	۱	بوجود آمد	بوجود آورد
۱۱۶	۳۰	مرعشی مینویسند	مرعشی‌مینویسد
۱۱۹	۶	از دست رفته	از دست‌فته
۱۲۲	۱۲	دریای خزر	دریای خرر
۱۲۳	۲۵	قتل و غارت داد	قتل و غارت‌دارد
۱۴۰	۲۱	و در مشرق نیز	ودر مشرق نیر
۱۴۵	۳	الوند میرزا	الوند مبرزا
۱۴۸	۱۳	در سرحد شرقی قومس	درسرحدغربی قومس
۱۴۸	۲۵	میامی،میاندشت	میاندشت، میامی
۱۷۷	۲۳	انارك نائین	انارك یزد
۱۸۳	۷	اضطرابش	اظطرابش
۱۸۷	۹	اعلیحضرت	اعیلحضرت
۱۹۷	۲۸	نصرت‌الله اکبر	عزت‌الله اکبر
۲۰۲	٤	نیست و موضوعی	نیست ولی موضوعی
۲۰۸	۱۸	در حال حاضر	در سال حاضر
۲۴۲	۱۶	سال ۱۳۱٤	سال ۱۳۲٤
۲۴۳	۵	با اضافاتی چند	با اصلاحاتی
۲۹۲	۱٤	دهکده‌ها و واحه‌ها	دهکده‌ها واحه ها
۲۹٤	۲۲	او از اولاد	از او اولاد
۲۹۵	۲۶	صادر میشود۲	صادر میشود
۳۰۸	۱۰	فوق‌الذکر مدفون	فوق‌الذکر محل‌مدفون
۳۱۰	۹	ساخت	ساحت
۳۲۳	۳	معروف به تاریخایه	معروف با تاریخانه

غلط نامه

شماره صفحه	سطر	صحیح	ناصحیح
۳۲۵	۵	که این	که در این
۳۵۳	۱۸	ز اشراف هم	ز اشرف هم
٤٦٤	۱۵	بندکشی	بندکشتی
۳۷٤	۱۳	اطاقهای	اطاقهان
٤۰۰	۱	پیر دستگیر	پیر دستگر
٤۰۸	۳	سلطانی سمنان	سلطانی سمنانی
٤۲۹	۱۵	به سر	به بر
٤۵۲	۲	بالنتیجه	باالنتیجه
٤۳۰	۱۰	قرون	فزون
٤٦۹	۲۵	همین تیز هوشی	اوهمین تیز هوشی
٤۷۱	۲۱	عربی قصائد	عربی از قصائد
٤۷۹	٦	تن پوشی	تن پوسی
٤۸۰	۲٦	خوش بودی ابتدی	خوش بودی ابتدای
٤۸۱	۱۷	جویبار	جوبیار
٤۸۸	۷	اگر دست دهد	اگر دست
٤۸۸	۱۲	بیشتر بود۱	بیشتر بود
٤۹۷	۳۰	برایش خواند	برایش میخواند
۵۰۱	۱۰	چشمم براه	چشم براه
۵۰۲	۱۲	خصم گردی	خصم کردی
۵۰۳	۱۷	زین پس	رین پس
۵۰۵	۲۹	تاشده	تاشد
۵۰۹	۱۷	آه ز سنگین	آه زسنگینن
۵۱۹	۷	سعی وعمل	سعی عمل
۵۳۰	۲۳	سینه گدازد	سینه گذارد
۵٤٤	۵	پرداخت ، سپس	پرداخت و سپس
۵٤۵	۱۸	شایق منم	شقایق میم

تاریخ نهضتهای ملی ایران

تألیف

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

در ۳ مجلد بزرگ

آماده طبع و نشر

در این تألیف از کلیه نهضتهای مدافعانه و استقلال طلبانه قوم پرشور ایرانی از آغاز تاریخ تا عصر حاضر به تفصیل سخن رفته است

تاریخ سمنان

تألیف

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

این تألیف در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۱ خورشیدی در ۲۴۰ صفحه بقطع وزیری، و کاغذ اعلا چاپ و نشر شده است

قیمت ۱۲۰ ریال